کتاب خاطرات من

یا روشن شدن تاریخ صد ساله

بقلم
حسن اعظام قدسی
اعظام الوزاره

کتاب خاطرات من

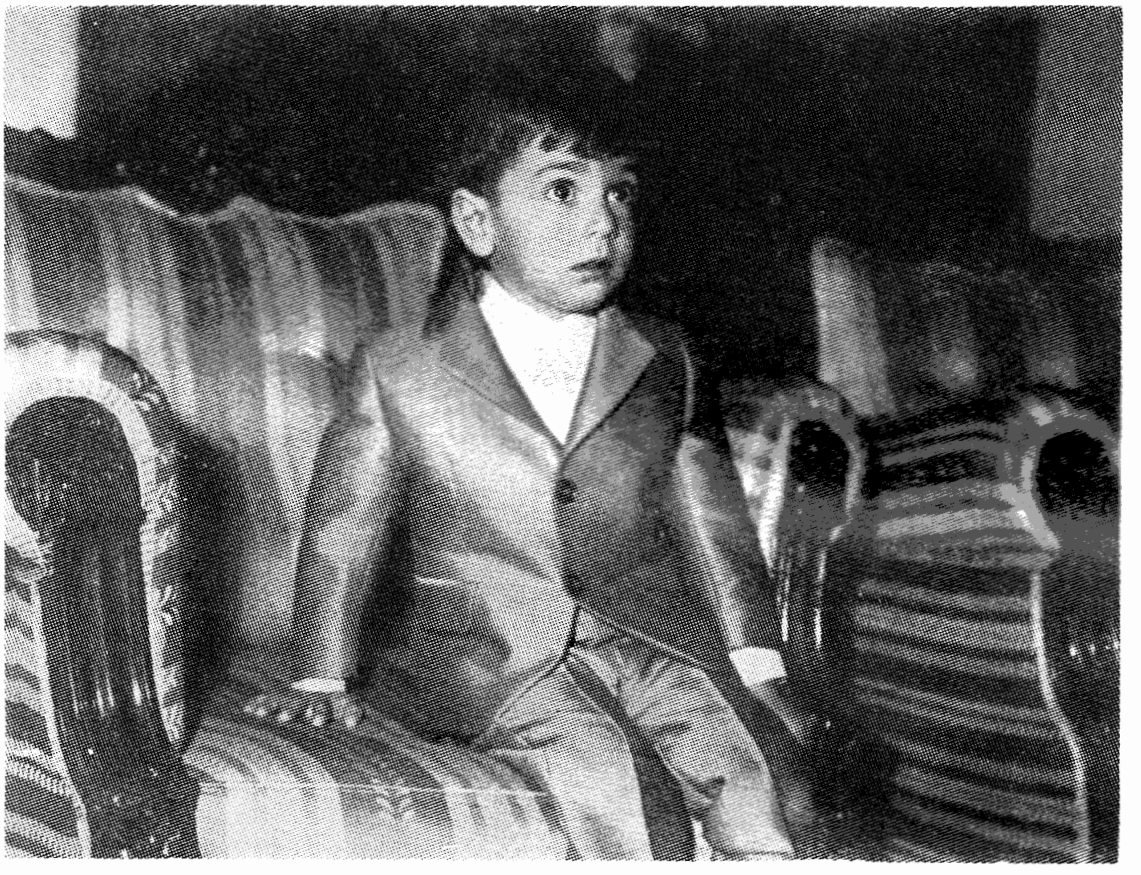
یا روشن شدن تاریخ صد ساله

جلد اوّل

بقلم

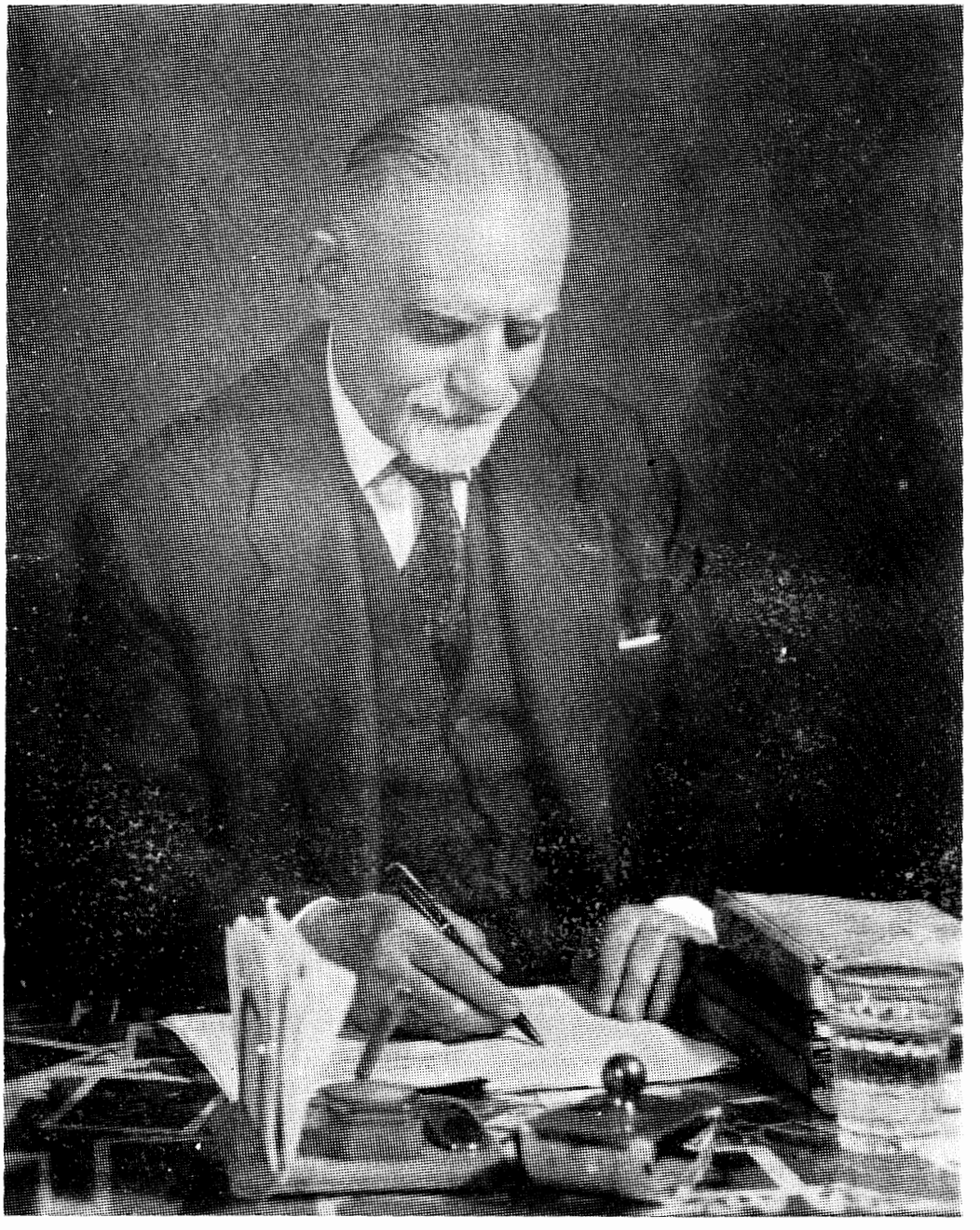
حسن اعظام قدسی

اعظام الوزاره



والاحضرت رضا پهلوی

ولیعهد محبوب ایران



نویسنده کتاب ـ اعظام الوزاره

فهرست مندرجات

صفحه	موضوع
۸	**فصل اول** تولد ودوران تحصیلی درکودکی
۹	آمدن ملا علی محمد بطهران
۱۲	فوت ملاعلی‌محمد وامام‌جماعت آقاشیخ‌موسی
۱۵	روز عمامه و برخورد پدرم بدزد
۱۷	اولین موفقیت
۱۹	**فصل دوم** ادامه‌تحصیل‌وآشنائی‌بااجتماعات
۲۵	خیابانهای طهران ازحیث جغرافیائی
۳۴	حکومت استبدادی
۳۵	**فصل سوم** اولین قیام ملی درسلطنت ناصرالدینشاه
۴۵	**مجلس ضیافت در سفارت روس**
۵۰	**ناصرالدین شاه**
۵۱	مسافرت ناصرالدین شاه بعتبات
۵۲	مسافرت ناصرالدین شاه باروپا
۵۲	یکی از زرنگیهای ناصرالدین شاه
۵۵	وقایع دیگر از ناصر الدین‌شاه وشیخ علی
۵۷	بدبختی ایران چه بود
۵۸	زندگی داخلی ناصرالدین شاه
۶۳	خواب ناصرالدین شاه
۶۴	ناصرالدین شاه وعزاداری تکیه دولت
۶۸	ناصرالدین شاه و جنگ‌هرات
۷۰	کشته شدن امیرکبیر
۷۰	افکار برضد ناصرالدین شاه
۷۸	آمدن‌آقا سید جمال اسدآبادی بطهران
۷۹	ملاقات میرزارضای‌کرمانی با سید جمال
۸۱	مقدمات‌کشته شدن ناصرالدین شاه
۸۸	شرح روز تیرخوردن‌ناصرالدینشاه نقل‌ازپدرم
۹۲	**فصل چهارم** دومین‌انقلاب یاقیام ملی بنام مشروطه
۹۳	اعضاءکمیته انقلاب در دوران‌مظفرالدینشاه
۹۴	آقا شیخ علی و حوزه درس
۹۶	یکی از وقایع بروز مشروطیت
۱۰۰	واقعه دیگر
۱۰۱	یکی دیگر از علل مشروطه

صفحه	موضوع
۱۰۶	یکی دیگر از وقایع وقیام ملی
۱۱۳	صورت دستخط مظفرالدین شاه
۱۱۶	صورت‌لایحه‌ناصرالملک‌بآقاسیدمحمدطباطبائی
۱۲۲	کشته شدن سید عبدالحمید
۱۲۴	ملاقات باشاه
۱۲۷	متحصنین‌سفارت انگلیس
۱۳۱	تلگراف‌مظفرالدینشاه بعنوان مهاجرین قم
۱۳۳	دستخط مظفرالدین شاه
۱۳۶	افتتاح مجلس مقدس شورای‌ملی دراطاق‌نظام
۱۳۹	نطق اعلیحضرت مظفرالدینشاه در روز شنبه ۲۵ رجب ۱۳۲۴
۱۴۰	دوران مظفرالدین شاه
۱۴۲	انجمن‌های محلی
۱۴۹	**فصل پنجم** انتخابات دوره اول و تشکیل مجلس شورای ملی و افتتاح‌آن
۱۵۱	جلسه شنبه۲۶ شعبان۱۳۲۵وطرح متن قرار داد تقسیم ایران
۱۵۵	شروع اختلافات
۱۵۷	میرزا علی‌اصغرخان اتابك را بشناسید
۱۶۳	کشته شدن میرزا علی اصغر خان اتابك
۱۶۵	محاکمه آصف‌الدوله وسالار مفخم با رعایای قوچان
۱۸۵	**فصل ششم** قیام ملی‌برضدمحمدعلیشاه وخلع از سلطنت ونصب احمد میرزا ولیعهدبسلطنت
۱۹۲	از یادداشتهای فتح الله اکبر سردار منصور
۲۰۲	شرح انتقال محمد علیشاه بباغشاه
۲۰۶	شرح محاکمات‌باغشاه‌بقلم‌آقای صدرالاشراف
۲۰۹	حرکت نویسنده بطالقان
۲۱۰	برنج‌کاری‌درشمال‌که‌نویسنده‌ازنزدیك‌دیده‌است
۲۱۵	بزرگترین گناه
۲۱۶	آسانترین دفع موش‌خانگی
۲۲۳	در محکمه تحقیق
۲۲۵	سردار افخم درطالش
۲۲۶	مراجعت سردار افخم ازطوالش برشت
۲۲۸	روزعاشورا وکشته‌شدن‌یکنفرازدسته‌تبریزیها

صفحه	موضوع
۲۳۰	دعوت به‌مهمانی یا آخرین شب حیات سردار افخم
۲۳۲	وضعیت نویسنده در انقلاب رشت
۲۳۴	جریان کشته شدن سردار افخم
۲۳۷	تهیه قواء برای انقلاب رشت تا فتح طهران و تقسیم بندی . آن یادداشت پیرم‌خان‌را در ص ۵۶۹ بخوانید
۲۴۰	تصرف علی‌شاه عوض
۲۴۳	احمد شاه در ۲۷ ژوئیه ۱۹۰۹ ــ ۲۸ تیر ۱۲۸۸ خورشیدی دوم‌رجب ۱۳۲۷ بهمراهی عضدالملك نایب‌السلطنه
۲۴۴	محاکمه حاج شیخ‌فضل‌الله مجتهد نوری
۲۴۵	دادستان مجتهد متهم مجتهد
۲۵۲	اجرای‌حکم اعدام و گراور آن
۲۵۷	پس‌از فتح‌طهران و کار نویسنده‌تاریخ
۲۶۲	**فصل‌هفتم** جنگ بین‌الملل اول ومهاجرت
۲۶۶	چگونه دانشگاه تأسیس شد
۲۶۷	دوره سوم مجلس شورای ملی
۲۷۲	مأموریت حزبی نویسنده تاریخ
۲۷۹	کشته شدن امیر اعظم
۲۸۱	خاطره‌های من در مهاجرت بقلم حاج عز ــ الممالك اردلان
۲۹۶	نویسنده ومأموریت
۳۰۲	حرکت بطرف اصفهان از یادداشتهای آقای حاج عزالممالك
۳۱۰	حرکت سلیمان میرزا وسایرهمراهان از قم
۳۶۸	اینك مشاهدات ووقایع بقلم نویسنده
۳۸۵	اختلاف سیاسی بین عثمانیها وآلمانیها
۳۸۶	مریضخانه یا خسته خانه
۳۸۸	مصاحبه
۴۰۰	عقب نشینی دوم
۴۱۳	**فصل‌هشتم** ورود باجتماعات وخدمت‌دولت
۴۲۱	حیدرعمواقلی یاحیدرخان چراغ برقی
۴۲۲	روز دو شنبه نهم شعبان ۱۳۲۶ هجری در سفارت آلمان
۴۲۳	یادداشت سفارت انگلیس
۳۲۵	مراجعت حسین لله ازجنگل
۴۳۰	حکم حکومت نطنز و لقب
۴۳۵	چه شدکه برای حکومت نطنز انتخاب شدم
۴۴۲	تأسیس مدرسه

صفحه	موضوع
۴۴۵	تقدیر نامه وزارت داخله
۴۵۳	حضور رجبعلی در اداره حکومتی
۴۵۷	تصمیم حرکت بکاشان
۴۵۸	سند محکم یا قرارداد
۴۵۹	چرا شاهزاده مجلل‌الدوله بمرخصی میرود
۴۶۰	در ناصرآباد
۴۶۲	برای شام
۴۶۴	مأموریت خوانسار مورخه بیستم شهرجمادی الاولی۱۳۲۷
۴۶۹	جریان قضیه حاج‌میرزا محمد مهدی
۴۷۲	گزچیست وچگونه‌بدست میآید؟
۴۷۵	عطف بورود شاهزاده مجلل الدوله بطهران
۴۷۵	ورود ماشاءالله خان‌بطهران ومقدمات‌عروسی
۴۷۶	علت بدار زدن ماشاءالله خان
۴۷۶	مقدمه فرار نایب حسین بدقت خوانده شود
۴۸۵	ماشاءالله خان و دار و نایب حسین و دار
۴۸۶	ژرژ واشنگتن ودو رئیس‌جمهوردیگرآمریکا
۴۸۷	موش مرده بجای مالیات
۴۸۹	حکومت چهار دانگه وهزارجریب
۴۹۳	حرکت‌بچهاردانگه ، واقعه درمنزل‌اول‌ونهار
۴۹۷	هیئت‌کشاورزی و معارف
۵۰۰	روز افتتاح مدرسه
۵۰۱	نامه ظهیرالملك وجواب آن
۵۰۲	اظهار احمد شاه ، اقدامات میرزاکوچك‌خان و قرار داد وثوق‌الدوله
۵۰۵	مخالفت من با قرارداد
۵۰۶	مراجعت احمد شاه بایران
۶۰۷	تلخ وشیرین از شاهزاده شهاب‌الدوله
۵۰۹	تشکیلات قومی
۵۱۱	استخدام من درانبار دولتی
۵۱۳	نامه‌های رئیس انبار غله دولتی
۵۱۶	حکومت مشیرالدوله و سپهدار اعظم
۵۲۰	مرام‌نامه اتحادیه طالقانیان
۵۲۷	اولین اقدام هیئت مدیره
۵۳۲	درویش و خط شکسته
۵۳۳	درویش دوم
۵۳۷	بخش طالقان و سوابق‌آن
۵۵۲	موضوعات تاریخی طالقان
۵۶۹	یادداشتهای پیرم‌خان‌ارمنی‌راجع‌بفتح‌طهران

کتاب خاطرات من

یا روشن شدن تاریخ صد ساله

بقلم

حسن اعظام قدسی

اعظام الوزاره

اردیبهشت ماه ۱۳۴۲

تجدید طبع با اجازهٔ نویسنده است

چاپخانهٔ حیدری

بسم الله الرحمن الرحیم

دیباچه

من حسن‌اعظام الوزارهٔ قدسی اعتراف میکنم که درفن نویسندگی قدرت و توانائی کاملی ندارم ولی در نوشتن این کتاب‌که منظورم روشن شدن حقائق تاریخ وپارهٔ خصوصیات اشخاص است همت گماشتم و تا آنجا که قدرت داشتم کوشش کردم معذالك نمیتوانم ادعاکنم که در انجام همین هدف کوچك نیز کاملا موفق‌شده‌ام ، لذا ازخوانندگان محترم انتظار دارم چنانچه باشتباهاتی برخوردند که من مرتکب شده‌ام غمض عین و چشم پوشی نمایندو از این که در این‌کتاب بروشن شدن وقایع و حقایق تاریخ وبعضی خصوصیات اشخاص کمك‌کرده‌ام و زحماتی در اینراه متحمل شده‌ام فقط تقدیر ناچیزی بنظر آورند .

برای این که موضوعات و مطالب این کتاب باصطلاح (کلاسه) شده باشد آنرا بچهارده فصل تقسیم‌نمودم ، تا خوانندگان عزیز بهتر بتوانند با علاقه‌مندی استفاده نمایند ، بامید خدا .

فصل اول ـ مختصری‌از زندگانی جد و پدر وتمرکزدرطهران و تاریخ تولد تا دوران‌تحصیلی در کودکی .

فصل دوم ـ ادامه تحصیل و آشنا شدن به‌اجتماعات وورود به‌آن .

فصل سوم ـ اولین قیام بزرگ ایرانیان در زمان ناصرالدین شاه که‌آنرا بزرگترین انقلاب ملی میتوان نامید تاکشته شدن ناصرالدین شاه بطور مشروح و روشن .

فصل چهارم ـ دومین قیام‌ملی بنام‌مشروطیت درسلطنت مظفرالدین‌شاه وصدور فرمان‌مشروطیت و تشکیل مجلس دراطاق نظام وفوت مظفرالدین شاه .

فصل پنجم ـ انتخابات دوره اول‌وتشکیل‌مجلس شورای ملی‌دربهارستان ، وتوپ بستن‌مجلس .

فصل ششم ـ سومین قیام بر ضد محمدعلیشاه وخلع از سلطنت ونصب احمد میرزا ولیعهدبسلطنت.

فصل هفتم ـ جنگ بین‌المللی اول ومهاجرت وپایان آن بطور وضوح وروشن .

فصل هشتم ـ ورود بخدمت دولت و مسافرتهای مختلف در تمام ایران تا دوران بازنشستگی .

فصل نهم - قیام چهارم برضد احمد شاه و انقراض قاجاریه‌وسلطنت رضاشاه .

فصل دهم - جنگ بین‌المللی دوم و استعفای رضاشاه و خروج از ایران و نصب محمد رضا ولیعهد بسلطنت .

فصل یازدهم - وقایع محیر العقول درعادات و رسوم بین‌نژادهای مختلف از تاریخ ابن بطوطه مورخ بزرك که خود از نزدیك ناظر ومشاهده‌کرده است .

فصل دوازدهم - بشر اولیه و پیدایش آتش ومعتقدات آنان در طرز زندگانی و انتظامات که منتهی به‌پیدایش ادیان‌میگردد تا زماننا هذا .

فصل سیزدهم - ملی‌شدن نفط با ذکر قسمتی ازکتاب‌نفط‌آقای فاتح که فوق‌العاده‌جالب‌است .

فصل چهاردهم - خاتمه‌کتاب و اظهارعقیده بنام پند و اندرز بسران دو حکومت (کمونیست) و (سرمایه‌داری) .



مقدمه

اینك قلم من با روح جوانان سخن میگوید :

چه شد که بفکر نوشتن این کتاب افتادم ؟ ـ

برای اینکه در دوران بازنشستگی بیشتر وقت مطالعه داشتم لذا بهتر توانستم کتاب بخوانم و از آثار نویسندگان معاصر استفاده نمایم .

علت دیگر ، نویسندگان ، وقایع انقلاب ایران ومشروطیت راکه یکی بعد از دیگری برشته تحریر درآورده بودند ـ چون خود من وارد بودم ـ دیدم غالب آنها حقایق را بطور روشن ذکر نکرده‌اند و یا خودداری کرده‌اند .

برای اینکه نویسنده آن شاید پیرو سیاستی بوده که با آن بمقامی رسیده و باین جهت خودداری از ذکر حقایق نموده است و نویسنده‌دیگر بقدری عفت قلم را از دست داده‌که مثلا حضرت عبدالعظیم را « عبدالعظیم » نوشته است و امثال آن . در صورتیکه بزرگان هر ملتی نه‌تنها در نظر آن ملت محترم اند بلکه سایر ملل هم‌آنهارا با دیده احترام مینگرند .

برخی‌دیگر بنام مهاجرت تاآنجاکه خود از نقطه نظر استخدامی وارد بوده‌نگاشته و بقیه را بطور نقل قول آنهم ناقص ذکر کرده‌است ـ چون من خود از آغاز انقلاب مشروطیت و مجاهدت و مهاجرت وعلت آن وارد ودر همه مراحل آن بوده‌ام معایب و نواقص آن کاملا بنظرم رسیده لذا بیشترکمك برای روشن‌شدن تاریخ بنوشتن‌این کتاب وادارم نمود .

البته مهم‌تر از همه برای فرزندان‌آینده این مملکت بعقیده من‌واجب و لازم است‌که تاریخ‌انقلاب و مشروطیت کشور خود را بطور روشن‌بدانند وبدون پرده‌پوشی ازحقایق‌آن‌آگاه باشند تا بابیداری‌کامل سرمشق و راهنمای خود قرار دهند .

این را هم‌ناگفته نگذارم‌که مسلماًدر دنیای بشری برای هر قوم و نژادی که بخواهد برای خود حیات و زندگانیی کسب کند که بوسیله ترقیات علمی و صنعتی حاصل است ناچار باید به پیروی‌یکی از ملل و دول مترقیه که بنظرش بهتر و نزدیك تر برسیدن مقصود میداند با کمال جدیت کوشش نماید که آن علوم و صنایع رابنفع مملکت خودفراگیرد تاصادقانه بجامعه خدمت‌کرده باشد . نه‌اینکه‌جاسوسی و نوکری او را قبول و بنفع‌آن وبضرر مملکت و ملت خود قدم بردارد .

از ابتدای تاریخ بشری که نوابغی در میان آن ظهور نموده چه بنام دین و مذهب و ایجاد قانون برای آسایش بشر و چه بنام رهبری و پیشوائی نسبت به‌آن‌قوم ، حکومت‌کرده و آنهارا ازهر حیث بر دیگر اقوام برتری بخشیده که برسایرین حکومت‌کرده‌اند .

منتها برگزیده‌گان چون مردانی بوده‌اند که جز ترقی و تعالی و رفاه و آسایش قوم خود و جز سیادت و سعادت و نام نیك خود نظر دیگری نداشتند لذا موفق میشدند وقوم خودراحاکم براقوام دیگر می‌نمودند . و این بقدری شواهد تاریخی دارد که از بحث مقدمه ما خارج‌وانشاءالله درفصول‌کتاب‌بطور روشن ذکر خواهد شد .

برخی دیگر کسانی بوده‌اند که جز فساد اخلاق و ظلم و تعدی و سوء استفاده از قدرت و نفوذ خود و گرفتن مال مردم و عیاشی وتباه‌کاری در میان قوم خود و دنیا چیز دیگری باقی نمی‌گذاردند .

البته همه اینها خود را هادی و راهنمای جامعه میدانستند . منتها یکی از راه پرهیز و تقوی که آنچه را می گفته خود نیز عمل میکرده ودیگری غیر ازاین رفتارش‌بوده است . چنانچه تاریخ نام‌هردو را ذکر مینماید ولی باید دید بچه صورت ؟ ـ

گاهی خداوند از میان یك قوم و ملت یکی‌را برمی‌انگیزاند و مهام امورآن ملت را در دست‌آن مصلح واصلاح‌کننده قرارمیدهد ومی‌سپارد ـ واین برگزیده الهی‌موجودیت‌خودرا وقف‌سعادت و نیك‌بختی و ترقی‌آن ملت میکند . ولی آن‌جامعه قدر زحمات وخدمات اورا درك نمیکند و فداکاری او رانمی‌فهمد درنتیجه این ناسپاسی خودشان‌را بیچاره وبدبخت مینمایند .

بدیهی است وقتی کار بدست جامعه بی علم ودانش افتاد دیگر عقل ودرایت در آن حکومت‌ندارد و زمام امور بدست احساسات نپخته خواهد افتاد و اعمالی از افراد سر میزند که در موقع دیگر ازهر فردی سر بزند بقبح آن معترف خواهدشد آنوقت‌است‌که دیگر افسوس و پشیمانی سودی‌نخواهدبخشید .

پیغمبران خدا که مبعوث شدند هریك باین منظور مبعوث شدند که بشر را تربیت کنند و آنهارا بزندگانی شایسته وترقی و تعالی راهنمائی نمایند . البته‌هدف و منظور هریك ازآنها تامین‌گردیده است و اگر زحمات رسولان خدا نبود بشر باین درجه و پایه از ادراك و هوش نمیرسید . و از حال توحش و غارنشینی و بربریت بیرون نمی‌آمد . چنانچه هنوزقومی هستند بنام آدمخوار که یکدیگر را میخورند و لذت میبرند که در جای خود ذکر خواهدشد .

در این باره عقاید مختلف است . جمعی از علمای‌فن اجتماع معتقدند که برگزیده در میان‌هرقوم بسته باستعداد و رشد آن قوم خواهد بود کـه برای خود انتخاب حکومت نماید (بـاصطلاح حکومت مردم بر مردم) .

دسته دیگر برخلاف ، و عقیده دارندکه یك نفر یعنی حکومت باید قوم وملت را رهبری وبشاه‌راه سعادت و ترقی وسیادت هدایت نماید وبرای خود هیچ اجر و مزدی جزانجام وظیفه سرپرستی و آسایش ملت قائل نباشد و خود را وکیل‌الرعایا بداند نه سلطان قهار .

من پیرو عقیده دومی بوده و قطعاً شما خواننده هم تصدیق خواهید کرد . چرا ؟! برای اینکه از پیدایش آدم ابوالبشر تا خاتمه آن غیر از این نبوده و نخواهد بود بهترین دلیل شواهد تاریخ عالم بشریست‌که همیشه یك نفر طلوع کرده ونه‌تنها آن‌گسیخته‌گی رااز بین برده‌بلکه آسایش و آرامش‌بتمام معنی ایجاد وقوم وملت را در شاه‌راه ترقی سوق داده .

برای آنکه شمارا بدوران تاریخ دور از خودتان‌سوق نداده باشم ، وضعیت کشور خود را قبل از طلوع رضا شاه پهلوی بخاطر بیاورید که مملکت از هر حیث درهم و برهم و بتمام معنی ملوك الطوایفی

حکمفرما بود . مانند زمان شاه‌سلطان حسین (مارا اصفهان بس‌است) . پای تخت هم آرامش نداشت - چرا ؟! برای اینکه کار در دست افکار عامه جاهل و مردمان نالایق طماع افتاده بود .

در چنین موقعی یك سرباز بنام رضاخان میرپنجه قیام کرد و مملکت را چنان تکان داد که نه‌تنها عادات چندین صد ساله را از بین‌برد بلکه مردم کشور را بصورتی درآورد که مشاهده میکنید .

اگر برخی خورده‌گیران بگویند ملت و جامعه جاهل بوده ، میگویم ملت فرانسه که اول ملت قانون‌گذاری است که دنیای متمدن از او استفاده کرده که یکی از آنها ما بودیم ، که پس از استقرار مشروطیت برای رفورم کردن دستگاه حکومت از قوانین ومستشاران فرانسه استفاده کردیم .

معذالك همین مملکت که در ردیف ممالك بزرك دنیا محسوب میشد بعد از جنك بین الملل دوم کارش‌بجائی رسیدکه نه‌تنهااز ردیف دول‌بزرك معناً سقوط کردبلکه‌ابداًمورد توجه‌قرارنمی‌گرفت . چرا ؟ برای اینکه کار مملکت وسیاست بدست طبقات گوناگون احزاب یعنی‌همان ملت عام افتاده بود . طوری رشته امور ازهم پاشیده بود که شاید هر دو ماهی یك کابینه و دولت روی کار می‌آمد .

در چنین موقعی یکنفر بنام (دوگل) از تبعیدگاه قد برافراشت و دامن همت و فداکاری به‌کمر زد و درنتیجه فعالیت و جان‌بازی فرانسه را بطوری حرکت و نجات داد که امروز وزنه بزرگی در سیاست جهانی داراشده - در این باره‌شواهد تاریخی زیاد است که اگر بخواهم وارد شوم از موضوع‌مقدمه‌نویسی خارج خواهد بود .

در این صورت از همین چند مطلب برای اینکه بدرازا نکشد صرف‌نظرکرده خوانندگان رابفصول کتاب برای اطلاع کامل متوجه مینمایم .

در این موقع دلیل کوچکی بخاطرم رسید که لطف بسیار دارد و او اینست که در جنك نادر با عثمانی‌ها نادر یکی از افراد را دیدکه فوق‌العاده رشادت و شمشیرزنی دارد ونفرات عثمانی را مانندبرك درخت بزمین میریزد نادر او را خواست و پرسید ازچه جائی جواب‌داد از اهل‌اصفهان ؟ نادرگفت وقتی افغانها آمدند اصفهان را گرفتند تو نبودی ؟ - جواب داد : من بودم - تو نبودی ؟ -

بگذریم - در پایان این قسمت را هم لازم دانستم که چند کلمه هم در باره سبك کتاب گفته شود - روح‌این‌کتاب‌اندیشه پروری است و چون بیان‌اندیشه های‌لطیف در هرمقامی قالبی دیگر میخواهد لذا سبك های مختلف در این کتاب بکار برده شده است .

گاه با لطایف شاعرانه بر میخورید ، و گاه به‌لحن تدریس ، و گاه افسانه‌های شگفت انگیز شما را یك باره بعالم خیال میکشاند ، و گاه عبارات‌پیچیده با مشکلات معمای ریاضی متوجه میسازدکه‌ناچار سکوت اختیار ، و بگذاریم و بگذریم صلاح اندیش میشود .

تنها آرزوی من آنست که خوانندگان عزیزخواندن این کتاب را از ابتدا شروع کرده تا به آخرش برسانند ، و یا لااقل هریك ازفصول و قسمت‌هاراکه بنظرشان میرسد وجلب توجه مینمایدتاآخرش بخوانند تا در موارد نقل و صحبت در هر مجلس و جمعی رشته مطلب وموضوع را بدست داده باشد .

و نیز پس از بازکردن کتاب که متوجه کلمه (مقدمه) میگردند تا آخر مقدمه را بخوانندکه رشته تحریر کتاب بدستشان آمده باشد .

کتاب زندگانی من تنها سرگذشت خود من نیست بلکه سرگذشت وقایع و انقلابات از یکصد

سال قبل را که تا اندازه‌ای مبهم و پیچیده بوده روشن و آشکار میسازد و در کمال صراحت و صداقت نوشته شده است .

این کتاب یکی از بهترین ومهم‌ترین آثاریست که در باره نهضت‌های ملی صدساله ایران وحرکت پرهیجان این ملت بسوی آزادی نوشته شده است .

به نظر این بی‌بضاعت برای جوانان حال وآینده بهترین راهنما ودرس عبرت شناسائی‌اشخاص‌است خاصه سیاسیون شمالی و جنوبی و مقایسه آنان با سیاسیون آنطرف دنیا که خواه ناخواه وارد خانه ما شده‌اند و نواقص کارآنان که یکی بعد از دیگری بدست خودمان مرمت میشود ، لازم است بطور دقت مطالعه شود .

در پایان مقدمه متذکر میشوم ، که در این کتاب سعی شده است گراورهائی تنظیم شودکه در سایر تواریخ معاصر نسبت بوقایع روز دیده نمی‌شود ، و این گراورها کاملا جلب توجه هر خواننده‌ای را خواهد نمود .



فصل اول

تولد ودوران تحصیلی

در سیزدهم ماه صفر ۱۳۰۸ قمری‌مطابق با ۱۲۶۸ شمسی درطهران گذر وزیر دفتر کوچه موثق السلطنه یا کوچه حمام بدنیا آمده ، نامم را حسن گذاردند ، پدرم روحانی بنام ملاعلی مدرس ، بعد از من یك دختر و دوپسر بنام فاطمه و حسین ومحمد که حالیه موجودند .

جدم علیرضا پسر بزرگ عین علی اهل قریه سوهان طالقان بود که بامور رعیتی اشتغال داشت عین علی دارای چهار پسر بنام ، علیرضا ، علی محمد ، علی‌کرم ، داداش بود .

پس از فوت عین علی سر پرستی عائله بعهده علیرضا قرار می‌گیرد ، و امور رعیتی نیز از هرحیث کماکان در اختیار علیرضا بوده است .

چون علیرضا مورد وثوق همه بوده نه تنها در امور و اختلافات اهل ده خود بلکه دهات همجوار نیز رفع‌مناقشات مینموده وآنچه را که علیرضا اظهار نظر وصلاح اندیشی میکرده موردقبول قرارمیگرفته است ، وطرفین بارضایت خاطر می‌پذیرفتند .

علیرضا در امور کشاورزی بسیار وارد وفوق‌العاده درست وبا ایمان بوده ، طرز عمل او هم‌بی‌سابقه و منحصر بخود بوده است ، باین ترتیب که زارعش بعد از حاضر کردن زمین برای بذر افشانی به‌علیرضا اطلاع میداد ، و او با توبرهٔ بذر بسر زمین میرفت ، یك مشت بنام‌پرنده‌ها ، و مشت دوم را بنام چرنده‌ها و مشت سوم را بنام سائلین سر خرمن ، و مشت چهارم رابنام بر وبچها بزمین میریخته است ، بذرافشانی علیرضا در تمام ملك زراعتی خود بدین نحوه انجام میگردید .

میگویند تا مادامیکه علیرضا زنده بوده هرگونه آفتی که میرسیده بزراعت علیرضا صدمه واردنمیشده و محصول او از آفت زدگی نجات پیدا میکرده است . حتی آفت بزمین‌های اطراف زیانی واردمینموده ولی زمین کشت علیرضا کاملا بدون آفت‌زدگی سالم میمانده است .

علیرضا ، بعد از فوت پدرش علی‌محمد را که در مکتب‌خانهٔ ده درس خود را تمام کرده و آماده برای ادامه تحصیل بوده ، بقزوین روانه مینماید . ملا علی‌محمد پس از چند سال توقف در قزوین بفکر می‌افتد که به حوزهٔ علمیه نجف وارد شود ، لذا از برادرش میخواهد که او را به‌نجف بفرستد ، علیرضا با کمال اشتیاق وسایل مسافرت برادرش را با مقداری پول فراهم و روانه نجف مینماید .

ملا علی محمد درمدت توقف در نجف حوزهٔ درس حاج‌شیخ مرتضی انصاری را پسندیده وانتخاب مینماید ، لذا در مدت کمی مورد توجه آیت الله انصاری که آن روز مرجعیت عامه را عهده‌دار بوده قرار می‌گیرد .

ملا علی محمد در مدت توقف در نجف در زهد و تقوی بقدری آمادگی داشته که در حوزهٔ علمیهٔ آنروز نجف مورد توجه و ضرب المثل قرار داشته ، بطوریکه پس‌از سالها که بطهران آمده بود این اشتهار باقی بوده است و علت عمده آنهم روی وصیت آیت الله انصاری بوده که در زمان بیماری خود سفارش کرده بود . -

آیت الله انصاری که مریض بود ، یکی از روزها که حالش بد بوده و طلاب و علمای مهم حاضر بودند ، آقای انصاری رو به حضارکرده میگویند : « من از میان شما میروم از من راضی باشید و مرا بحل نمائید » و بعد میگویند : « من یك وصیت دارم وآن‌این است‌که جسد مرا ملاعلی محمد با دست‌خود در قبر بگذارد که از فشار قبر در امان و آسوده باشم » .

پس از دو روز دیگر آیت‌الله انصاری فوت و طبق وصیت مشارالیه عمل میشود ، در ساعتی که تمام علما و طلاب و تجار و عموم مردم تعطیل ودر قبرستان حاضر میشوند ملا علی‌محمد عبا را برداشته ودستها را بالا زده با پای برهنه وارد قبر میشود و بدن مرحوم آیت الله انصاری را توی قبر و صورتش را روی خاك می‌گذارد .

آمدن ملا علی‌محمد به‌تهران

شاهزاده هما خانم دختر مرحوم بهاء الدوله پسر فتحعلی شاه که شوهر اولش قهرمان میرزا پسر آقا محمد شاه قاضی بوده پس از فوت قهرمان میرزا بفیروز میرزای نصرت الدوله برادر قهرمان میرزا عموی ناصرالدین شاه شوهر میکند ، و دارای یك پسر بنام عبدالحسین میرزای فرمانفرما و دو دختر یکی ، نجم السلطنه و دیگری حضرت علیا زن مرحوم مظفر الدین شاه بوده است .

شاهزاده هما خانم در سفریکه پس از انجام عمل حج به‌عتبات می‌نموده ، چون نذر کرده بود که بعد از سفر مکه به‌طهران ، یك مدرسه و مسجد بنا نماید ، لذا در نجف باین فکر می‌افتد که یکی از علمای معروف را با خود به‌طهران برای امامت جماعت مسجد بیاورد .

من الاتفاق حاجیه شاهزاده خانم در ایامی وارد نجف میشود که آیت الله انصاری تازه فوت کرده بود و در مجالس و محافل حتی درمیان طبقات مردم تجلیل از ملاعلی محمد در میان بوده است .

حاجیه شاهزاده خانم مایل میشود که ملا علی‌محمد را ملاقات و او را حاضر برای حرکت‌بایران طهران نماید ، پس از ملاقات و راضی‌کردن ملاعلی‌محمد حاجیه شاهزاده خانم قروضی که ملا علی‌محمد داشته پرداخت و با خود حرکت میدهد .

ملا علی محمددر آن موقع‌چهار پسر داشته : حاج شیخ محمد اولاد ارشد ، شیخ علی ، شیخ‌موسی ، شیخ ابوالقاسم ، سه پسر در نجف می‌مانند و پسر چهارم با پدر و مادر همراه بوده است .

حاجیه شاهزاده خانم به پیشکار خود حاج هاشم وزیر که مرد با ایمانی و محل وثوق و شور بوده و تمام کارهای حاجیه شاهزاده خانم را در اختیار داشته ، دستور میدهد وسائل آسایش ملاعلی محمد را از هر حیث تأمین نماید تا مدرسه و مسجد ساخته و آماده گردد ، و بهمین ترتیب هم عمل میشود .

حاجیه شاهزاده خانم بدون فوت وقت در صدد انجام نذر خود برمی‌آید ، و در نزدیك باغ پسرش عبدالحسین میرزا که در آن وقت صحرائی بوده که در اواخر شهر واقع و معروف به‌گاوگل آباد بوده است . زمین خریداری و آماده میگردد ، و روز وساعت شروع به ساختمانهم معین میشود .

بنا بدستور حاجیه شاهزاده خانم چادرهای پوش متعدد از انبار سلطنتی در سرزمین محل مسجدزده و شاهزادگان و رجال و علمای روز و طبقات مختلف در آنروز جمع و پس از صرف شربت و شیرینی در این‌موقع وکیل‌الملك برادر اتابك‌از طرف اتابك وارد و تبریك‌می گوید - پس از تعیین قبله . ملاعلی‌محمد برای نماز حاضر و تمام علماء و طلاب در صف اول و سایرین برای نماز اقتدا مینمایند ، بعد از نماز حاجیه شاهزاده خانم کلنگ را در همان محل نماز ملا علی‌محمد بزمین میزند که (حالیه جای آن در ایوان حیاط مدرسه‌باقی است) بعد حاجیه شاهزاده خانم‌به‌حاج‌هاشم دستور میدهد درضمن‌ساختمان مدرسه و مسجد یك خانه زودتر در محوطه زمین ساخته شود که ملا علی محمد وعائله‌اش منزل نمایند .

خانه مسکونی خیلی زود حاضر و متصل به مسجد و وقف برای امام جماعت هرکس باشد تعیین میگردد - ملا علی محمد پس از اتمام بآن خانه منتقل میشود . ولی نماز جماعت در زیر چادر معین تا مادامی که بنای مسجد تمام نشده بود انجام میگرفت .

در ضمن ساختمان مدرسه ومسجد حاجیه‌شاهزاده خانم بفکرموقوفاتی برای مدرسه و مسجدبرآمده و تعیین میکند .

صورت موقوفات سه دانگ از بازار گلوبندك با پنج باب دکانهای متصل بمدرسه ، یك خانه پشت مسجد غیر از خانه مسکونی امام جماعت . تمام موقوفات وطرز اجرا و عمل آن در کتیبه‌ای بخط میرزا عموی معروف‌که ازخوش نویسان عصر خود بوده‌مخصوصاً در کتیبه نویسی بی‌نظیر بوده است نوشته‌میشود .

کاشی ها در شبستان مدرسه کارگذاری شده است ، مدرسه دارای شش حجره که در هر حجره بیش از دو نفر طلبه نباید منزل نماید . مگر اینکه یکی از طلاب شب را در مدرسه نماند ودر خانه شب را بسر برد ، یك انبار و آشپزخانه بزرگ ، یك بالا خانه را برای سکنای خادم مدرسه و مسجد ، یك‌زیر زمین بگنجایش در حدود هزار نفر از زن ومردکه سه‌طرف آن بالاخانه بطوریکه مشرف به مسجد بدون حائلی که نماز جماعت برای نماز گذاران اشکالی نداشته باشد .

وظایف طلاب

هرطلبه در اول صبح باید یك حزب قرآن بنام واقف بخواند ، و نیز یك درس در حوزه امام جماعت یا مدرس مدرسه حاضر شود ، ونیز سالی ده شب اول ماه محرم روضه‌خوانی وشام داده شود ، تولیت مسجد بعد از شاهزاده خانم با اولاد ارشد چه ذکور و چه اناث نسلا بعد نسل که فعلا با محمد ولی میرزا اولاد فرمانفرما میباشد که کوچك‌ترین‌توجهی از حیث تعمیر وغیره بعمل‌نیامده است .

قسمت مهم موقوفه که سه دانگ از بازار گلوبندك باشد که ازاین‌کوچه که بگذرد خانه مستوفی الممالك ومسجد اردبیلی‌ها میرودتااول‌سبزه میدان سرپوشیده وبازار مفصلی بوده‌است .که درخرابی بازار برای خیابان در عصر پهلوی و ریاست شهرداری کریم آقاخان از بین میرود .

حاجیه شاهزاده خانم در اواسط سلطنت ناصرالدین شاه فوت نموده و بر طبق وصیت خودش جنازه به نجف حمل ودرآنجا دفن میشود .

حضرت علیا دختر حاجیه شاهزاده خانم عیال مظفرالدین شاه به پیروی از مادرش در سال ۱۳۲۵ قمری عازم مکه میشود ، در این مسافرت حاج میرزا علی اکبر خان بازیار پسر مرحوم حاج هاشم وزیر پیشکار حاجیه شاهزاده خانم ، سمت پیشکاری حضرت علیا را دارا و با ایشان بمکه میروند .

در مسافرت از مکه درحیفا دخترهای عبدالبهاء وعباس افندی بدیدن حضرت علیا می‌آیند وشرحی بنام خیر مقدم نوشته بودند که درآن تقاضای عفو و بخشش و نیز اجازه آمدن به ایران را توسط حضرت علیا از مظفرالدین شاه میکنند .

خود عباس افندی بواسطه امر سلطان عبدالحمید حق خارج شدن از عکا را نداشته . بعد از عبدالحمید سلطان محمد خامس چون در انقلاب روی کار آمده بود لذا ساکنین عکا را هم در جزو سایرین آزاد مینماید .

حضرت علیا بنام ملکه ایران دارای یك پسر بنام ناصر الدین میرزا وسه دختر یکی فخر الدوله ، شکوه‌الدوله ، شکوه السلطنه بوده است .

نجم السلطنه ، دختر حاجیه شاهزاده خانم شوهرش میرزا اسمعیل خان وکیل‌الملك کرمانی بوده که از او دو دختر بنام شوکت الدوله و عشرت الدوله داشت ، شوکت الدوله عیال مرحوم حاج سهم الملك اراکی پدر مرحوم سهام السلطان بیات بوده ، عشرت الدوله عیال‌مرحوم میرزاعلی‌خان‌موثق السلطنه‌پسر مرحوم میرزا هدایت وزیر دفتر بوده است .

نجم السلطنه بعد از فوت وکیل‌الملك عیال وزیر دفتر که از او یك پسر بنام (میرزا محمد خان مصدق السلطنه) و یك دختر بنام خانم دفتری که خانم دفتری دو شوهر کرد ، یکی بنام نصرت الدوله فیروز مادر مظفر فیروز ودیگر عضد السلطان‌پسر مرحوم مظفرالدین‌شاه‌که از شاهزادگان باایمان ودارای صفات درویشی ونیکوخصال بوده‌است .

اگر بخواهم دنباله انساب‌را بگیرم نه‌تنها گنجایش این‌کتاب کافی نخواهد بود بلکه رشته تاریخی خود را نیز از دست خواهد داد لذا بهتر آنست که از همین جا بگذاریم وبگذریم .

گفتیم‌علیرضا بعد از پدر سرپرستی‌برادرهایش‌را عهده‌دار بود وبرادرش علی‌محمد راکه شوق‌بتحصیل داشت چندی در قزوین و بعد هم به‌نجف فرستاد .

علیرضا خود دارای دو پسر علی و رضا و دو دختر بنام زیبا و جهان داشته است . می‌گویندعلیرضا اول دارای دو دختر شده و باآرزو دارا بودن پسر را همیشه از خداوند خواستار بوده است که خدا یا دو پسر بمن بده که دو اسم که من دارم بین آنها تقسیم نمایم خداوند هم دو پسر دوقلو میدهدکه علیرضا یکی را علی ودیگریرا رضا نام‌گذاری مینماید وشب نام‌گذاری بدرگاه خدا شکر نموده می‌گوید تنها یك آرزوی دیگر دارم‌که اقلا بتوانم‌یك پسرم علی را ملا نمایم .

ملاعلی به‌مکتب‌خانه میرود و بعد به‌قزوین برای ادامه تحصیل فرستاده میشود وسالیکه علیرضابرای زیارت عتبات ودیدن‌برادرش علی‌محمدمیرود پسرش‌ملاعلی هم‌با پدر عازم وحرکت مینماید . علیرضا پس از ورود به نجف با حرکت برادرش بطهران مصادف میشود لذا یکی از همراهان ملا علی محمد برادرش علیرضا بوده است که پس ازورود بطهران علیرضابطالقان مراجعت کرده و به امور رعیتی خود میپردازد .

ملا علی پس از توقف درنجف موقعیکه‌برای زیارت بسامره میرود زمان مرجعیت آیت الله حاج‌میرزا حسن شیرازی بوده است‌که ملا علی مایل میشود در سامره توقف واز محضر درس آیت الله شیرازی‌استفاده بنماید لذا خود را بایشان‌معرفی و پذیرفته میشوند . چون وضعیت سامره‌غیر از نجف بوده چندی بعدکاغذی از علیرضا برای ملا علی میرسد که هرچه زودتر حرکت کنیدکه در آخر عمر یك مرتبه دیگر شمارا ببینم

این نامه‌را برادرش رضا و چندنفر از اهل سوهان می‌برند و به ملا علی میدهند .

ملا علی نامه پدر را به آیت الله شیرازی ارائه میدهد ، معظم له هم‌فوراً دستور حرکت را میدهند و ضمناً به ملاعلی اطمینان میدهند که پدرت خوب خواهد شد و برای شما زنی خواهد گرفت شماهم باید رضایت خود را اعلام‌کنی و در این ازدواج تسلیم باشی .

ملا علی وقتی که وارد طالقان منزل پدر میشود علیرضا حالش بهترشده بوده ولی قادر بکاری نبوده است پس از ورود پسر روز بروز حالش بهتر شده کم‌کم بکار خود مشغول می‌گردد .

چون علیرضا بعد از فوت مادر دو پسر و دو دخترش ، خواهر سید میر بابا وسید میر عابدین را که ساکن‌قریه دنبلید بودند وچندی بودکه در سوهان‌سکنی‌کرده ولی سادات سوهان باآنها بنای‌ناسازگاریرا مینماید لذا علیرضا برای اینکه رفع این ناسازگاریها را بدهد حاضر برای وصلت خواهر سید میر بابا بنام (سیده جهان) میشود از این تمایل علیرضا فوراً ازدواج انجام و دیگر اثری از مناقشات نمی‌ماند .

سیده جهان دختری ازشوهر اولش داشته بنام (نازی) و با خود بخانه علیرضا می‌آورد .

علیرضا پس از بهبودی وی ازبیماری بملاعلی پیشنهاد ازدواج با ربیبه‌اش نازیرا مینماید .

ملا علی پس از اجازه حرکت از سامره آیت الله حاج میرزا حسن شیرازی نامه بعنوان حاج میرزا حسن مجتهد آشتیانی که آنروز در طهران شاخصیت داشته‌مینویسند ـ این نامه را ملاعلی برحسب دستور آیت‌الله شیرازی‌بایستی‌خود شخصا بدست‌آقای‌آشتیانی بدهند . لذاپس‌از ورود بطهران و توقف یك شب در منزل ملاعلی محمد نامه راتقدیم میرزای‌آشتیانی مینمایند و ضمناً کسالت پدرش علیرضا را هم متذکرمیشوند و اجازه رفتن بطالقان رادرخواست مینمایند وحاج میرزا حسن مجتهد آشتیانی تاکید در حرکت نموده و تذکر میدهند پس از بهبود پدر مراجعت بطهران و نزد من بیائید .

ملا علی پس از ازدواج و چند روز توقف با عیال خودحرکت‌ووارد طهران میشودودر خانه‌محقری واقع در گذر وزیر دفتر کوچه موثق السلطنه منزل مینمایند .

پدرم همه روزه بر حسب تقاضای ملا علی محمد عمویش یك درس در مدرسه برای طلاب تدریس مینمود و ملا علی محمد به‌پاس زحمات برادرش علیرضا که بی‌اندازه منظور و اظهار میداشته باین جهت نسبت بملا علی فوق‌العاده علاقه‌مند و محبت داشته وپس از تعیین مدرسی‌مدرسه غالب مراجعات را باحضور ملا علی مخصوصاً اجرای صیغه طلاق که حضور عدلین شرط است دعوت میکرده است .

ملا علی در طهران بعد از حوزه درس حاج میرزا حسن مجتهد آشتیانی نسبت بحوزه درس حاج شیخ فضل الله نوری علاقه‌مند گردید و اظهارش این بود که در اصول در طهران اول است بلکه در نجف هم کمتر نظیر دارند لذا در حوزه‌درس هردو حاضر میشدند و مورد علاقه هردو بودند .

ملا علی محمد چنانکه متذکر شدیم در نجف از حیث زهد و تقوا بی‌نظیر و مورد توجه خاص وعام بودند در طهران نیز موقعیت شامخی دارا شدند مخصوصاً در نماز جماعت از تمام محلات طهران از هر طبقه برای درك نماز جماعت حاضر میشدند . می‌گویند برای نماز صبح چون ملا علی محمد قبل ازطلوع صبح در مسجد حاضر میشده و یك شبانه روز نماز قضا میخوانده و بعداً اذان صبح را خود می‌گفته است برای اینکه اشخاص بدرك این نمازنایل شوندلذا از محلات دوردست که میآمدند درمسجد بیتوته‌میکردند که وقتیکه ملا علی محمد حاضر برای نماز میشد از خواب برخواسته با تجدید وضو اقتدا می‌کردند .

برای نماز جماعت ظهر ومغرب بقدری ازدحام میشده که دیگر جا نبوده و غالب اشخاص حجره‌ها را از طلاب که با مبلغی راضی میکردند میگرفتند تا موفق شوند .

ملا علی محمد یك خادم داشت بنام (حاجی محبوب) که از نجف همراه داشته و همیشه در موقع بیرون آمدن از منزل و ورود به بازارچه حاجی محبوب درجلو ملا علی محمد با صدای بلند و لحن‌عربی می‌گفته (یا مولای) یك الاغ کرمانی‌برای سواری ایشان آورده بودند و وقتی که جای دورتری‌میخواست برود حاجی محبوب الاغ را حاضر و ملا علی محمد سوار میشد و حاج محبوب در جلو الاغ با در دست داشتن عصای آب‌نوس وصدای یا مولای حرکت میکردند ومردم از هر طبقه برای دست‌بوس حمله‌میکردند و الاغ هم طوری بود که با پا وحرکت حاج محبوب راه میرفت و آخوند ملا علی محمد اساساً حاضرنبود که‌کسی دستش را ببوسد برخلاف سایر علما که دست را برای بوسیدن دراز مینمایند ولی ملا علی محمد دستها را از عبا خارج نمی‌کرد و مردم عبا را می‌بوسیدند .

ملا علی محمد در اواخر عمر مریض میشود بطوریکه نمیتواند در اوقات نماز به مسجد حاضر شود و نماز جماعت صبح تعطیل میشود لذا به‌نجف اطلاع میدهد که یکی از پسرها حرکت نمایند باین‌مناسبت آقا شیخ موسی حرکت و پس از ورود هم حوزه و ساعات درس‌پدر را عهده دار میشود و هم بنماز جماعت میرسد چندی هم باین ترتیب بوده ولی البته کم‌کم آن اجتماع نماز جماعت رو به‌نزول و کم میشود .

فوت ملا علی محمد

ملا علی محمد در اواخر سال ۱۳۱۱ قمری هجری فوت می‌نماید در روز حرکت جنازه بنا بر گفته مطلعین منجمله آقای حاج میرزاعلی اکبر خان بازیار که خود حاضربوده بازار تعطیل میشود وجنازه روی دست از گذر وزیر دفتر و گذر مستوفی و پاچنار و بازار بدروازه حضرت عبدالعظیم میرسد از هر طبقه مخصوصاً علمای روز بقدری اجتماع و مردم ازدحام کرده بودندکه نظیر آن تا آن تاریخ دیده نشده بود .

جنازه‌از دروازه حضرت عبدالعظیم به ابن‌بابویه برده میشود وجمعیت بقدری بوده‌که حرکت وسائط نقلیه غیر ممکن میگردد و اهالی حضرت عبدالعظیم در وسط راه بطرف ابن بابویه جنازه را از طهرانیها گرفته و میخواهند حرکت دهند که طهرانیها حاضر نمیشوند و چون بیم نزاع میرفته است عقلای قوم قرار میگذارند یك طرف جنازه در اختیار طهرانیها باشد و طرف دیگر با حضرت عبدالعظیمی ها باین ترتیب جنازه وارد ابن بابویه که پس از غسل وکفن بنا بر وصیت حاج میرزا حسن امین الضرب درمقبره ایشان دفن مینمایند .

ملا علی‌محمد دارای هشت پسر بوده بنام : شیخ محمد ، شیخ علی ، شیخ موسی ، شیخ ابوالقاسم ، احمد آقا ، محمود آقا ، شیخ مهدی ، شیخ جواد که دو پسر آخری در طالقان یکی در قریه سوهان و دیگری زایدشت بدنیا می‌آیند .

چون در سال ۱۳۱۰ هجری در طهران مرض وبا بروز کرده بود ملا علی‌محمدبا خانواده بطالقان حرکت میکند ولی پس از ورود و توقف چندی خود بطهران مراجعت مینماید .

بعد از فوت ملا علی محمد در ۱۳۱۱ قمری وضعیت مسجد از حیث نماز از رونق می‌افتد زیراآقا شیخ موسی که حوزه درس را اداره میکرد از شاگردان‌آخوندملاکاظم خراسانی بود و در ورود بطهران هم رفته رفته با اشخاصی از قبیل فروغی ، حاج سیاح و سید نصرالله تقوی ارتباط و جلساتی داشته دیگر بوضعیت مسجد و نماز جماعت نمیرسیدند .

اولین دوران تحصیلی من

چون بسن‌چهار سالگی رسیدم و خیلی شیطان هم بودم‌بطوریکه همیشه ساکنین‌کوچه و همسایه‌ها از من شکایت داشتند لذامادرم مرا در مکتب‌خانه ملا باجی که در همان کوچه بود برد و سفارش کرد که حالا برای خواندن درس فشار نیاورید چون موقع درسش نیست فقط روزها در مکتب خانه حاضر شود تا کم کم آشنا برای درس خواندن گردد .

باین ترتیب چند ماهی که بمکتب‌خانه میرفتم و با بچها در خواندن درس شرکت میکردم ، برای اینکه خودم چیزی نداشتم که بخوانم ، باین جهت الف با را یاد گرفته بودم ، وقتی‌که ملا باجی‌فهمید که من بخوبی الف با را یاد گرفته‌ام مادرم را خواست و گفت حسن آقا الف‌با راخوب‌میخواند دراین صورت یك عمه‌جزو برایش تهیه نمائیدکه روزی یك سطر بخواند .

اولین روز شروع بدرس ، مادرم برای ملا باجی شیرینی حاضرکرد و من هم از این جریان خیلی خوشحال بودم تا آخر آن سال عمه‌جزو را تمام کردم که بعضی از سوره‌های کوچك را حفظ کرده بودم که همیشه در منزل و کوچه مخصوصاً سوره‌های « **قل اعوذ برب الناس . . .** » و « **قل اعوذ برب الفلق . . .** » را خوب می‌خواندم .

در این موقع بود که ملا باجی مرا خلیفه کرد (مبصر یاناظم) و چون در این کار خیلی شوق‌داشتم لذا وضعیت مکتب‌خانه را خوب منظم نمودم‌صبح زود حاضر میشدم و دو نفر از بچها را دستور میدادم آب و جارو نمایند . کوزه‌های آب را عوض کرده جای خود بگذارند . برای خرید منزل ملا باجی هم دو نفر را معین و نان وگوشت و ذغال و هیزم و غیره راخریده تحویل ملا باجی میدادند ، باین ترتیب‌کارهای مکتب‌خانه و ملاباجی مرتب‌میگردید و مورد توجه قرار میگرفتم .

پس از دوران مکتب‌خانهٔ ملاباجی ، مرا در مکتب‌خانه مردانه کـه سر کوچـه در دکانی بود بین بازارچه وخانه وزیر دفترکه محل عبور و مرور مردم بودبردند و مکتب‌دار نامش ملا علی‌اعظم‌اهل‌طالقان بودکه پدرم مرا بایشان سپرد و در محله و بین کسبه معروف به آقازاده و مورد احترام بودم .

در مکتب‌خانه هم چون قبلا بوده و آشنا بکارهای مکتب‌خانه شده بودم لذا آقا میرزا (معلم) مرا برای ناظمی انتخاب و بشاگردها از دختر و پسر معرفی کرد و از آن‌روز وضعیت مکتب‌خانه را در نظر گرفته روزی پنج نفر از شاگردان را ، دو دختر برای جاروب و نظافت مکتب‌خانه و سه پسر برای آب آوردن باکوزه‌هاوخریداحتیاجات‌آقامیرزا، وترتیب‌دادن‌نشستن‌بچها: دخترهایك‌طرف ، پسرهاطرف‌دیگر، این ترتیب نه تنها مورد توجه آقا میرزا واقع گردید بلکه طرف توجه کاسبهای بازارچه حتی عابرین هم قرار گرفته بود بطوریکه غالباً اشخاص در جلو مکتب می‌ایستادند و تماشا میکردند مخصوصاً بانوان که فوق‌العاده خوششان میآمد و باین جهت همه روزه شاگرد چه دختر و چه پسر می آوردند و طوری شد که دیگر مکتب‌خانه گنجایش نداشت .

در همین ایام بود که یك روز دیدم عده‌ای ترکه بلندی در دست از دو طرف حرکت میکنند و از جلو مکتب‌خانه عبورکردند ومانع از حرکت سایرین بودند ، در این بین وزیر دفترکه جبه بلندی‌پوشیده باکلاه دراز در وسط صف فراش‌ها قرار داشت وپشت‌سرش عده زیادی از مستوفیها وعزب دفترها و ارباب رجوع حرکت میکردند تا سر خیابان فرمانفرما (شاهپور) و از آنجا وزیر دفتر سوار کالسکه و بقیه هم بعضی سوار درشکه یا اسب و قاطر بدنبال کالسکه براه افتادند که بوزارت مالیهٔ روز بروند .

تعجب من

روز اولیکه این وضعیت را دیدم در نظرم خیلی غریب و تعجب کردم اینها چه اشخاصی هستندکه باین ترتیب حرکت‌مینمایند ، وزیر دفتر چرا باید اینطور باشد ، چه کرده‌اند که دارای چنین مقامی گردیده‌اند ، خیلی فکرم مغشوش شد ، به آقا میرزا گفتم اینها چرا اینطور حرکت مینمایند ، برای دعوا میروند ؟ جواب داد : وزیر دفتر کارهای‌مالیات وخرج ودخل مملکت ایران باایشان‌است و سایرین هم‌هر کدام‌مستوفی‌ومالیات‌یکی‌ازایالات (استان)·و ولایات‌را عهده‌دارند ، که بدستور وزیردفتر مالیاتها را جمع کرده بوسیله ایشان تحویل‌خزانه دولت یعنی ناصرالدین شاه می‌گردد ، و این مقام هر چندی بیك نفردیگر محول میشود وزیر دفتر دیگر کاره‌ای‌نخواهد بود .

پس از اطلاع از شرحی که آقامیرزا بیان کرد اسباب تعجب من بیشتر گردید ، چون هر روز اول صبح این اجتماع‌را میدیدم احساسات دیگری ضمیمه درس خواندنم گردید بطوریکه فکر میکردم‌باید کاری کرد که دارای مقام گردید .

در سن ده سالگی پدرم مرا به آقا سید علی اکبر امام جمعه اهل سوهان طالقان که در حوزه‌درس پدرم حاضر میشد و در مدرسه دارای حجره بود و بسیار مرد آرام و خوش اخلاقی بود سپرد . روزیکه جامع المقدمات را نزد ایشان شروع کردم چون باید صیغه ها را حفظ نمایم خیلی زود حاضر میکردم ، مخصوصاً در صرف و صیغه سازی حاضر جواب بودم ، چیزی نگذشت که امثله را تمام و صرف میر درس گرفتم و در دنباله آن آنموذج و کبری‌که در منطق بحث میکند شروع کردم ، در درس کبری بنظرم خیلی‌شیرین آمده و خوشم می‌آمد که درآن بیشتر توجه‌نمایم .

روز عمامه

پس از پایان جامع المقدمات قرار شد ، سیوطی ، حاشیه درس بگیرم لذابنابرپیشنهاد امام جمعه وآقاشیخ‌محمدسوهانی قرارشد پدرم برای گذاردن عمامه یك نهار بطلاب سوهانی بدهد و همین طور هم شد ، روز جمعه که تعطیل بود طلاب در منزل جمع شدند ، خوب بخاطر دارم توی یك سینی بشقاب ازکشمش ، توت ، مغز گردو ونقل بنام شیرینی حاضر بود ، عمامه را ملا اسحق حاضر کرده بود و امام جمعه با اجازه پدرم بسرم‌گذارد و مبارك‌بادگفته شد ، ازآن‌روزشدیم جوجه‌آخوند حسابی‌وبه‌نامم که‌حسن‌آقابود ، یك شیخ‌اضافه شد ، ولی بیشتر میرزا حسن آقا گفته میشد .

در سیوطی چون موضوعات آن بشعر است‌بنام (الفیه) و باید حفظ کرد من خیلی زود حفظ‌کردم بطوریکه معکوساً هم از حفظ میخواندم و این عمل مورد تعجب و بحث در حوزه طلاب و ضرب المثل‌شده بود و هنوز هم که در سن ۷٤ سالگی میباشم غالب اوقات‌چه در راه رفتن و تنهائی اشعار الفیه را ازحفظ میخوانم ، البته غیر منظم .

برخورد دزد

پدرم برنامه‌ای در روزهای جمعه داشت که صبح قبل از آفتاب هر جمعه برای زیارت حضرت عبدالعظیم ازراه جوانمرد قصاب (آرامگاه‌امروز) روانه‌میشد ودر راه بزیارت عاشوراباتشریفاتش مشغول بود تابحضرت‌عبدالعظیم میرسید .

چون راه جوانمرد قصاب نزدیك‌تر بود و غالباً اشخاص پیاده حرکت میکردند ، مخصوصاً ساکنین جنوب شهر تا گذر معیر و وزیر دفتر و حدود آن از این راه برای زیارت عازم میشدند ، و در مراجعت

کمتر از این راه می‌آمدند و با ترن یا الاغ مراجعت میکردند ، و پدرم یکی از آن‌زائرین بودکه گاهی هم پیاده از همان راه‌بشهر می‌آمد .

یکی از روزهای جمعه که از راه جوانمرد قصاب برای شهر حرکت میکرده در وسط راه یك نفر با چوب به پدرم برمیخورد اول سلام و بعد به پدرم می‌گوید یك استخاره بنمائید ، پدرم با تسبیح‌استخاره کرده و می‌گوید خوب‌است ، مردك میگوید چون من مدتی مریض بودم و حالا میل به‌انار دارم ولی‌پول ندارم ، بمن قدری پول بدهیدکه اناربخرم ، پدرم‌کیسه ترمه‌که معمول‌آنروز بوده وبنام‌کیسه مهری وپول نامیده میشده و مخصوصاً ملاها بیشتر داشتند ، از بغل خود بیرون آورده دو قران بمردك میدهد .

در این موقع مردك دست دراز کرده وکیسه را از دست پدرم می‌گیرد و پولش را بر داشته کیسه ومهر را هم به پدرم میدهد وبعد یك‌چوب به پای پدرم میزند وعبای نائینی و لباده وقبای پدرم رامی‌گیرد و دست‌درازکرده عمامه را هم‌از سرشان برمیدارد ، پس‌از بازکردن و گذاردن توی کیسه خودمیگوید : من یك پیراهن ندارم و تو این همه را بجای کلاه بسر میگذاری .

پس ازاین عمل دست‌پدرم راگرفته بطرف یکی ازدره ماهورها سرازیر میشود تا میرسند به نزدیك چاهی چون در تمام دو طرف این جاده‌تپه ماهورهائی بوده ، ودر غالب آنها هم چاههای عمیق کهنه‌قرار داشته است که واقعاً وحشت‌ناك بوده است .

پدرم وقتی که متوجه چاه میشود یك‌مرتبه بخود آمده متوجه میشود که مردك میخواهد او رابچاه بیندازدمتوسل‌بامام‌زمان میشودکه‌درهمین حال چوب از دست مردك میافتد که پدرم‌فوراً چوب رابرمیدارد و با قوت تمام بمردك میزند که صدای ناله‌اش بلند و پدرم پا بفرار رو به شهر حرکت مینماید همین که مقداری از دره ماهورها بیرون شده و وارد جاده میگردد ، بدو نفر مصادف میشود ، و آنها جلو پدرم را می‌گیرند و از موضوع که مطلع میشوند ، یکی از آنها می‌گوید این کار اکبر کچل است لذا از پدرم درخواست می‌کنندکه‌باهم بروند دنبال اکبر کچل ولباسها را بگیرند ، پدرم حاضر نمیشود ، وناچار آنها خود بسراغ اکبر کچل میروند .

پدرم با پای برهنه و پیراهن و شلوار سفید سر برهنه وارد شهر میشود ، از کوچه پس کوچه‌ها میخواهد خود را به‌مسجد معیربرساند که در آنجا از طلاب آشنا یك عبا و عمامه گرفته خودش را بمنزل برساند ـ در اواخرکوچه وزیر نظام برمیخورد به شیخ غلامحسین مازندرانی ، که با حالت تعجب ومتأثر می‌گوید این چه وضعی است ، و فوراً عبا را روی دوش پدرم و عمامه را سر پدرم می‌گذارد و باتفاق می‌آیند منزل ، من آنوقت مکتب خانه ملا باجی میرفتم که آن روز جمعه منزل بودم و با خواهرم بازی میکردم .

وقتی پدرم با این حال وارد شد مادرم خیلی وحشت کرده داد زد که چه شده ، شیخ غلامحسین جواب داد چیزی نیست فعلا خوراکی هر چه دارید حاضر نمائید ، نهار حاضر و پدرم شرح پیش‌آمد خودرا بیان کرد ، وچون هردو دردرس حاج‌شیخ‌فضل الله نوری‌حاضر میشدند خیلی باهم علاقمند بودند .

در محضر درس

صبح شنبه شیخ غلامحسین در حوزه درس زود تر حاضر میشود وجریان‌راکاملا برای حاج شیخ‌فضل‌الله و سایرین نقل مینماید ، اسباب تأسف وتعجب همه میگردد ، حاج شیخ فضل‌الله دستور میدهد فوراً یك عبا و یك عمامه و یك قواره

فستونی بوسیله نوکرش بـهمراهی‌شیخ غلامحسین برای پدرم آوردند ، در این موقع آقایان طلاب و اهل مجلس مطلع و دیگر منزل جای نشستن نبود .

طرف عصر شنبه هم از طرف حجة الاسلام حاج میرزا حسن آشتیانی با چند نفر از طلاب یك‌سینی که توی آن یك بقچه تیرمه و عبای بسیار عالی ودو قواره فاستونی و یك توب تنزیب بودآورده بودند ، شب‌آقای معاون السلطنه و عین الممالك‌آمدند منزل و شرح جریان را پدرم نقل کرد و بعد معاون‌السلطنه اظهار کردند از طرف آقای مستوفی الممالك دستور داده شده که دزد را دستگیر و بمجازات برسانند ، موقع خداحافظی پاکتی به پدرم داده شد که در آن پول بود ولی البته من نمی‌دانستم چقدر است ، بعد پدرم پاکت را بمادرم داد ، و مادرم با قیافه خنده گفت : خدا پدر اکبر کچل را بیامرزد .

روزیکه پدرم بحوزه درس حاج شیخ فضل الله میرود آقای‌نوری به پدرم می‌گویند : **مقدس** آخر چرا این قدر صبر کردی که مردك شما را لخت کند ، همان اول چوب را گرفته میزدی ، تقصیر مردك نبوده اول استخاره کرده که شما را لخت کند خوب‌آمده بود ، درهر حال دیگر از راه جوانمرد قصاب برای زیارت نروید .

روز دیگر پدرم میرود منزل آقای حاج میرزا حسن آشتیانی ، ایشان میگویند **مقدس** این چه پیش‌آمدی بود الحمد لله بخیر گذشته و دیگر برای زیارت از آن راه نروید ، تا مدتی در حوزه‌های درس علما مذاکره در اطراف پیش‌آمد پدرم بوده و تا چند روز اشخاص بدیدن پدرم می‌آمدند .

از آن روز پدرم‌معروف به **ملا علی مقدس** و تا آخر عمر باین‌عنوان شهرت داشت .

پس از چند هفته یك روز دیدم مادرم مشغول جمع کردن اسباب خانه و دو سه نفر هم اسبابها را می‌برند از مادرم سؤال کردم ، جواب دادند چون پدرت خانه‌ای خریده میرویم بخانه جدید .

این خانه دارای چهار اطاق و باغچه و حوض نسبتاً بزرك که از سنك بود ، در آن اوقات من به مکتب‌خانه مردانه که سر گذربود میرفتم ، آقا میرزا بمن‌گفت خانه تازه مبارك است باید شیرینی‌بدهید من که بمنزل آمدم بمادر گفتم که آقا میرزا شیرینی منزل را میخواهد ، در همان روزها بود که طلاب سوهانی از پدرم (ولیمه) خانه را خواسته بودند ، لذا روز جمعه چند نفر از طلاب سوهانی نهار آمدند منزل ، پس از صرف نهار ، خوب بخاطر دارم که در حیاط کنار حوض چای صرف میشد .

اولین موفقیت

چون‌شبهای‌پنجشنبه‌آقای معاون السلطنه وعین الممالك نزد پدرم نجات‌العباد باشرایع میخواندند ، یکی‌ازشبها که نزد پدرم رفته بودم مورد التفات آقایان واقع گردیدم لذااظهار نمودم‌که چرا ، آقای وزیر دفتراینطور حرکت می‌کند وبچها هر روز صبح در مکتب‌خانه برهم‌میخورند و بعلاوه فراشها اسباب زحمت عابرین میشوند ، یك روز خودم دیدم که زن و مرد و بچه سر کوچه معطل شده و فراشها مانع از عبور بودند ، تا اینکه وزیر دفتر با جمعیت که همراهش بودند رد شد که مردم هم براه افتادند .

پدرم بمن گفت البته اساساً نباید اینطور مزاحم مردم‌شد ولی این یك تشریفات درباریست که‌برای رجال و اشراف که مصدر امـورند انجام میگردد ، چنانچه هر وقت مثلا آقـای وزیر دفتر از این کار برکنار شد دیگر این تشریفات‌را نخواهند داشت ، و بهمین علت است که هر وقت وزیر دفتر بیکار میشود دیگر از خانه بیرون نمی‌آید ، حتی نزدیك‌ترین اشخاص اگر فوت نماید در مجلس فاتحه حاضر نمیشوند

و ابداً با کسی ملاقات ندارند تا مگر مجدداً مصدر کار شوند ، البته خود این یك نوع ریاضتی است .

چند روز بعد روزی که وزیر دفتر برای دیوانخانه حرکت میکرد و دیگر فراشها نبودند و چند نفری از مستوفیها همراهش بودند ، وقتی که جلو مکتب‌خانه رسیدند آقـای معاون السلطنه مرا صدا زد و بوزیر دفتر معرفی کردند ، بعدآقا میرزا از من پرسید : چه بوده ؟ جریان را اظهار کردم وبسیارمورد تمجید وتعریف آقا میرزا واقع گردیدم .

این موضوع بقدری اهمیت پیدا کرده بودکه نه تنها در بین رجال محل وحتی کسبه مورد بحث و صحبت گردید بلکه در میان درباریان نیز مورد مذاکره قرار گرفته بود ، باین‌جهت بود که من هم بین طبقات دارای محبوبیت واحترام شده بودم که شاید از نقطه نظر سن موضوع را نمی‌فهمیدم ولی خود این موفقیت موجب تشویق من گردید و راه‌نمائی برایم شده بود .

در موقعی که تازه عمامه و دارای عبا و ردا شده بودم و گاهی با پدرم و پسرعموهایم بمجالس‌روضه و غیره میرفتم متوجه بودم که آخوندها از در که وارد میشوند میروند بآنجائیکه چند نفر از محترمین نشسته‌اند و بزحمت و فشار می‌نشینند ، و من تعجب میکردم و پیش خود میگفتم باید این حرکت خارج از نزاکت از اثر عبا و عمامه باشد که نمی‌خواهد ، هر جا که جا است به‌نشیند ، هر قدر دقیق شدم بیشتر فهمیدم که این طرز برخورد نه مربوط بسواد است و نه مربوط بشخصیت ، چنانچه هنوز هم که این‌سطور را مینویسم درمجالس فاتحه آخوندها و علما از کوچك و بزرك (از حیث مقام) برخوردشان ابداً تغییری نکرده است ، و با یك وقاحتی در نشستن اسباب زحمت دیگران میشوند ، و من چون از اول با اینکه‌آقا زاده و مورد احترام همه بودم هیچ وقت چنین اخلاق و حرکتی از من سر نمی‌زد ، و در مجالس هر جا که راحت‌تر است می‌نشینم .



فصل دوم

ادامه تحصیل و آشنائی با اجتماعات

دوره تحصیل ـ دوره تحصیلاتم به مغنی و مطول‌رسید که با میرزا غلامعلی پسر ملا رضی معروف بجناب اهل کهر کبود طالقان هم‌مباحثه شدیم ، چون جناب با پدرم‌در روزعید غدیر صیغه برادری‌خوانده بود (این عمل در میان جامعه آنروز در روز عید غدیر معمول و متداول بود . و واقعاً مانند برادر واقعی مهربان و صمیمی‌بودند) باین مناسبت بین من و میرزاغلامعلی در همه چیز مانند پسرعموی نسبی‌رفتارمیشد.

روزی میرزا غلامعلی اظهار کرد ، چون بدایع‌نگار صبح‌ها درس هیئت دارد اگر شما حاضر هستید برویم من اظهار تمایل کرده با میرزا غلامعلی رفتیم منزل بدایع نگار ، سیدی بود بسیار خوش قیافه که‌در آن وقت شاید در حدود پنجاه شصت سال داشت ، با کمال میل ما را پذیرفته و صبح‌ها قبل از آفتاب قرار شد بدرس ایشان حاضر شویم .

از درس بدایع نگارخیلی استفاده کردم چون در بین درس مثلهائی از طرق مختلفه انسانی مذاکره میکرد که در ضمن آن جملات آزادی بمیان می آمد که برای من بسیار تازه بود و خـوشم می‌آمد ، از آن روزمتوجه شدم‌که اعتراض من‌بطرز حرکت وزیر دفتر روی این‌گونه مطالب و موضوعات دورمیزده .

از درس بدایع نگارکه بمدرسه می‌آمدیم‌با میرزا غلامعلی مشغول مباحثه میشدیم ، باین ترتیب که یك مرتبه ایشان بیان میکردند و من ایراد میگرفتم ، و یك دفعه من بیان میکردم ایشان معترض‌میشدند ، باین ترتیب موضوع درس کاملا ضبط میگردید ، چون سابقاً درس‌ها مباحثه بین الاثنین بوده و بین دو نفر یا چند نفر که باهم درس میخواندند حتماً باید مباحثه درسی برقرار باشد ، واین‌طوری‌بمشاجره می‌کشید که اگر یك نفر از خارج وارد حیاط مدرسه میشد تصور میکرد در این حجره بین طلاب نزاع است ، شاید گاهی هم کتابها را بسروکله هم میزدند ، ولی این عمل کوچك ترین رنجشی تولید نمی‌کرد و همه باهم مهربان بودند .

طریقه درس آنروز این بود که روز های پنجشنبه و جمعه درس نبود و بنا براین طلاب درشبهای پنجشنبه و جمعه آزاد بودند و میتوانستند هر چند نفر در یك حجره جمع و با مذاکرات گوناگون مشغول شوند و یا از مدرسه دیگر دوستان و هم ولایتی‌ها بدیدن یکدیگر میرفتند ، در این مجالس چای و قلیان دایر بود .

در همین شبها بود که هرچند نفر قرار می‌گذاشتند روز جمعه برای تفریح و رفع خستگی ایام‌هفته به یکی از نقاط بیرون شهر که سبزیکاریست بروند ، برای اینکار مخارجی از برای نهار و چای و عصرانه و غیره در نظر گرفته میشد ، که مبلغ آن بین نفرات از دو قران الی پنج قران معین (البته بمیل خود

شخص) جمع‌آوری و دو نفر هم برای خرید و باصطلاح مادر حساب میشدند ، شب جمعه تمام لوازمات را خریده و حاضر می‌کردند ، اول صبح جمعه همه جمع و حاضر و هرکدام یکی از لوازمات غذاخوری را ازظرف ودیك وسماور ، بشقاب ، قوری ، استکان ، نعلبکی ، نان ، گوشت ، قند وچای ، وذغال برمیداشته و بطرف مقصد حرکت می‌کردند .

خوب خاطرم است که یك شب بمدرسه رفته بودم مصادف بود با شب جمعه ، بین آقایان طلاب اهل سوهان و میرزا غلامعلی کهرکبودی ، صحبت از رفتن باکبرآباد بمیان آمد و میخواستند برای مخارج آن پول مهمی تهیه نمایند من‌که واردشدم ، همه دسته جمعی اظهار نمودند فردا همه مهمان میرزا حسن‌آقا خواهیم بود ، من هم این پیشنهاد را با کمال میل استقبال کرده اظهار نمودم چه‌قدر لازم است ، گفته‌شد که دوتومان کافی است ، جواب دادم عده چند نفر است گفتند دوازده نفر ، که یك من گوشت و دو من نان کافی است ، یکی از آقایان گفت نان سه من باشد برای اینکه ممکن است عصر هم با چای نان وپنیر خورده شود .

آن شب دو تومان دادم و ضمناً متذکر شدم‌که من هم اگرآقایان اجازه دهند بیایم و چنانچه پول کم آمد خواهم داد ، همه با کمال خوشی قبول کردند ، تحویل دار و محاسب آقایان امام جمعه سوهانی و آقا جمال الدین نسائی ـ تهیه کننده غذا (آبگوشت) شیخ محمد سوهانی ، ملا اسحق سوهانی ، ملا غلامعلی سوهانی مباشرت چای ، میرزا غلامعلی ، شیخ‌احمد مصباح سوهانی ، با نظارت امام جمعه وآقا جمال الدین .

همراهان : امام جمعه ، آقا جمال الدین ، شیخ احمد ، شیخ محمد ، ملا اسحق ، ملا غلامعلی ، میرزا غلامعلی‌جناب ، شیخ مهدی‌پسر عمو ، ملا حسین قاضی‌سوهانی ، ملامحمد علی وملاتاج‌الدین‌فشندکی، سید آقا ، باین ترتیب برای اکبرآباد بیرون دروازه قزوین آنروز حرکت کردیم ، پس از ورودهرکدام وارد کار خود شدند ، و چند نفر هم لوازمات بازی را از قبیل توپ . الك دولك . ریسمان بازی را آماده وکم‌کم مشغول شدند ، آبگوشت سر بارمی‌جوشید . صدای غلغل سماور بلند بود . کاهو برای‌عصرانه و سبزی خوردن برای نهار از همان اکبرآباد خریده و حاضر شد چون دیگر کاری هم نبود و همه برای بازی حاضر شدند ، تنها آقاجمال‌الدین وآقا سید آقا مراقب چای و قلیان بودند ، گاهی هم در بین‌بازی شیخ محمد سری به آبگوشت زده ونمك‌چش میکرد که آبش خشك نشود .

بازی تا یك‌ساعت بعد از ظهر ، و بعدبرای‌خوردن نهار سفره از چندپارچه‌که آورده بودنداندا‌خته نهارخورها دورهم‌نشستند شروع‌کردندبخوردن غذا ، البته در ضمن خوردن غذا صحبت ازبازیها و غالب و و مغلوب‌ها بمیان ، بعد از غذا چای و قلیان بکار افتاد ، در قلیان چاق کردن بین آقایان هیچکدام‌بسلیقه ملا اسحق نبودند و واقعاً طوری تنباکو و آتش سر قلیان‌را حاضر میکرد ، و ریزش آب از میانه قلیان ، گلهای صحرائی وصل بمیانه قلیان ، ممکن نبود چنین قلیانی را شخصی به‌بیند و هوس نکند .

بعد از صرف نهار وچایی بعضی قدری استراحت‌کردند و بعضی دیگر ظروف‌را تمیزکرده بسته‌بندی نمودند عصر هم پس از صرف کاهو و نان وپنیر وچایی حاضر برای‌حرکت شدیم ، در بین راه همش‌مذاکره در این بود که این جمعه بهمت حسن آقا بسیار خوش گذشت ، محاسبین و ناظرین دوقران و دهشاهی از دوتومان اضافه آوردند که قرار شدنزد تحویل‌دار بماند برای هفته آینده .

وضعیت گذران طلاب آنروز

بیشتر کسانیکه برای تحصیل از مازندران ، نور ، طالقان بطهران می‌آمدند درمدارس آنروزکه حالیه هم غالب‌آنها بحال خود باقی و برقرار میباشد سکنی میگرفتند مانند مدرسه‌سپهسالار قدیم‌وجدید ، مدرسه‌خان‌مروی ، مدرسه ملاآقا رضا ، مدرسه محمودیه ، مدرسه شاهزاده‌خانم ، مدرسه حاج شیخ هادی . مدارس دیگری هم بودکه بواسطهٔ از بین رفتن محله سنگلج آن مدارس نیزخراب و از بین رفت .

کسانیکه‌از دهات‌برای تحصیل میآمدند ودر یکی ازآن مدارس منزل میکردند البته بمناسبت مدرس ویا پیش نمازآن بود ، مثلا در مدرسهٔ شاهزاده خانم برای ملا علی محمد و پدرم هرکس از طالقان میآمد مخصوصاً از زیدشت بپائین‌طالقان همه در مدرسه حاجیه شاهزاده خانم توقف میکردند ، برای معیشت خود هرکدام بقدر توانائی‌خوار بار وبعضی هاهم مقداری پول درسال پدر ومادرشان میداد و بقیه را در طهران مشغول معلمی یعنی درس‌دادن در خانهٔ اعیان و اشراف‌که ماهیانه مبلغی در حدود سه تومان الی ده تومان میگرفتند ، غیر از ماهیانه غالب رجال که بمستخدمین خانه جیره میدادند از قبیل آرد ، برنج و غیره بملای سرخانه هم میدادند ، درآمد دیگرختم قرآن‌مخصوصاً در ماه مبارك رمضان بودکه اشخاص با ایمان برای اموات خود خیراتی داشتندکه منجمله دادن چند ختم قرآن از قرار ختمی پنج قران الی یك تومان بطلاب بوده ، چون در ماه رمضان درسها تعطیل میشد و طلبه ها کاری نداشتند و میتوانستند بیشتر قرآن بخوانند ، و یکی دیگر عایدات عقد وطلاق بودکه انجام‌آن بمجتهد محل یا امام جماعت محول میشد و او هم یکی دو نفر از طلاب‌راکه محل وثوقش بود با خود بمجالس عقد و ازدواج میبرد .

کلیه طلاب آنروز که از طالقان میآمدند در مدرسه شاهزاده خانم منزل میکردند ، مخصوصاً از سوهان و دهات نزدیکش‌که درحوزه درس ملاعلی محمد وپدرم‌حاضر میشدند ، وچنانچه اعیان و رجال‌آن محل معلم میخواستند بپدرم یاملا علی محمد مراجعه‌میشد ، غالباً ملا علی‌محمد خودش‌کسی را معین‌نمیکرد بلکه حوالهٔ پدرم مینمود باین جهت‌کلیه محصلین سوهانی معلم سرخانه بودند و عایدات دیگرشان هم‌خوب بود لذا در سال مبالغی برای خود پس انداز داشتندکه یا در دهات خود ملك میخریدند یا اینکه باقوام خودکمك میکردند .

در طهران‌آنروز دو طبقه‌گردانندهٔ دستگاه مملکت‌بودند ، یکی تفرشیها وآشتیانیها وگرگانیها و دیگر طالقانیها .

دستهٔ اول تمام‌ادارات‌آنروز را از هرکاری عهده‌داربودند ، چون رجال‌آنروزکه هنوز هم‌حاضرند از آن سه محل میآمدند و مصادر امور مملکت بودند ، باین جهت هرکس از تفرش وگرگان و آشتیان میآمد ، در خانهٔ فلان مستوفی یا وزیر یا دبیر وارد میشد با یك لباس‌کهنه و بقول خودشان یك پا چارق و یك پا گیوه بود ، تا چندی مشغول‌کار و نویسندگی میشدند خوب‌که‌آشنا میگردیدند اورا بیکی از عزب دفترها میسپردند رفته رفته ترقی کرده میشدند مستوفی الممالك یا وزیر دفتر و یا منصور الملك ویا قوام السلطنه ووثوق الدوله ، یا میرزا زین العابدین خان مستوفی ، و امثال‌آنها .

چون‌بطورکلی‌ساکنین سه محل مزبور همه‌با سواد وچیزنویس‌بودند مخصوصاً ازحیث‌خوبی‌خط‌کمتر نظیر دارند و علتش هم آنست‌که در موقع تحصیل در دهات کاغذ مصرف نمیکنند . هرکدام یك ورقه حلبی سفیدکه باآن سماور و سینی درست میکنند بمقدار یك صفحه کاغذ در هر خانه برای بچه‌ها آماده مینمایند

که روی آن مشق درشت و ریز کتابت میکنند ، هر قسمتی راکه نوشتند برای مطلب دیگر آنرا میشویند و مجدداً روی آن مطلب و موضوع تازه را مینویسند ، باین ترتیب آن ورقه حلبی نسلا بعد نسل در خانهٔ هر یك باقی میماند ، این عمل دو فایده دارد یکی آنکه روی حلبی مشق کردن باصطلاح دست قوت میگیرد و دیگر صرفه جوئی در مصرف کاغذ میشود .

در اینجا مطلبی بنظرم آمد ـ درمسافرت رشت بعد از توپ بستن مجلس که سردار افخم والی گیلان میشود ابتهاج السلطان تفرشی که سابقهٔ آشنائی خود و برادرهایش با من داشتند توسط من باعظام السلطان پسر سردار افخم نایب الایاله معرفی ورئیس دفتر شده بود ، یکروزکه کاغذ مینوشتم و میخواستم سفارشی کنم که مطمئن برسیدنش باشم ، ابتهاج السلطان گفت چرا سفارشی میکنید ، فقط کسر تمبر نمائید پستخانهٔ مرکزی ناچار است کسر تمبر رابگیرد لذا پاکت رافراش پست مجبور است برای وصول کسر تمبر بصاحبش برساند ، من واقعاً تعجب کردم که تاکجا این قوم بفکر صرفه‌جوئی میباشند .

اما طالقانیها ـ عموم در بسط معارف وفرهنگ وارد بودند ، شاید در طهران کمتر کسی باشد که نزد طالقانیها تحصیل نکرده باشد ، از قدیم همین طور بوده ، وتاموقعی که وزارت معارف تشکیل شد صدی نود معلمین طالقانی بودند که هنوز هم هستند ، یك علتش همان که ذکر شد و علت دیگرش تلقین شده بودند که نوکری دیوان بطورکلی حرام است لذا در اطراف آن فکر نمیکردند که وارد شوند .

طلاب مدرسه که برای معیشت خود هرکدام کاری را در نظر گرفته بودند ، میرزا غلامعلی هم برای زندگانی خود روضه خوانی را انتخاب کرد ، ولی چون دارای صوت نبود رشتهٔ موعظه‌راپیش گرفته بود . ولی من دارای صوت بودم و اول مغرب اذان میگفتم ، بطوری که از اول غروب ساکنین خانه‌های متصل بمسجد بالای پشت بامهای خود آمده به اذان من گوش میدادند ، در آن موقع بیش از ده سال نداشتم و بهمین جهت بواسطهٔ کمی سن و صوت خوب طرف توجه قرار گرفته بودم .

میرزاغلامعلی بمن پیشنهادکرد که چون شما دارای صوت هستید وارد روضه‌خوانی شوید ، ودرجلسه شبهای جمعه شرکت نمائید و من برای شما مجالس روضه حاضر مینمایم ، حفظ کرده بخوانید تا رفته رفته آماده گردیده درمجالس عمومی شرکت خواهید کرد ولی من روحاً مایل نبودم واساساً ازکارهای آخوندی چه روضه خوانی وچه غیرآن خوشم نمی‌آمد .

یکی از روزهای محرم بودکه با پسرعموها رفتیم مسجد حاج شیخ عبدالحسین (ترکها) که بهترین مجالس روضه خوانی آنروز بود (هنوز هم هست) جمعیت از زن و مرد متجاوز از دو هزار نفر ، غالب بزرگان و اشراف آنروز از هر طبقه درآن مجلس برای روضه و بعضی‌ها هم برای تظاهر و خود نمائی حاضر میشدند .

حاج شیخ لطف الله معروف (بدسته بنفشه)که آنروز از روضه‌خوانهای معروف بود ، چون دارای صوت بود ، وقتی که از بالای منبر شروع بخواندن نمود یکمرتبه تمام این جمعیت از زن و مرد طوری ساکت شدند که گوئی کسی درآنجا نیست ، وچند شعر بیشتر نخوانده بودکه صدای گریه بلند گردید مخصوصاً از زنها ، وقتی که حاج میرزا لطف الله از منبر پائین آمد هنوز مردم در حال گریه بودند .

من از این مجلس و وضعیت حاج میرزا لطف الله خوشم آمد ، آنهم نه برای روضه خواندن بلکه اطاعت این جمعیت از زن و مردکه خود را در مقابل یك نفر تسلیم و مطیع امر او بودند ، خوشم آمد و

در مراجعت بمنزل وملاقات با میرزا غلامعلی جریان روضه خواندن حاج میرزا لطف‌الله را در مسجد حاج شیخ عبدالحسین بیان کردم و گفتم که خیلی خوشم آمد ، میرزا غلامعلی هم چون قبلا از من میخواست که نظریهٔ او را قبول کنم ، لذا موقعی بدستش افتاد ومرا زیاد تشویق کرد و گفت صوت شما بهتر از حاج میرزا لطف‌الله خواهد بود .

از آنروز من وارد در رشته روضه‌خوانی گردیده و در شبهای جمعه در انجمن طلاب که برای خواندن روضه تشکیل میشد شرکت کردم ، در واقع اولین ورود من باجتماع بود ، روی این زمینه بود که همسایگان کوچه و اطراف که در ایام هفته روضه خوانی داشتند مرا نیز دعوت میکردند ، و بواسطهٔ آوازم بیشتر طرفدارانم زنها بودند .

زمانی که در درس بدایع نگار حاضر میشدم با مذاکرات ایشان در ضمن بیانات درسی در آزادی و آزاد بودن مذاکراتی مینمود و من فوق العاده مجذوب میشدم ، ولی میرزا غلامعلی روحاً ازاین مثلها و بیانات بدایع نگار خوشش نمی‌آمد ، چنانچه در مباحثهٔ درسی هم که من آن مثلها را گاهی بیان میکردم ، میرزا غلامعلی مانع میشد .

پدرم با روضه خوانی من کاملا مخالف بود میگفت : این یکنوع گدائیست ، شخص باید دارای هنر باشد و مایل بود من در رشتهٔ خودش (تدریس) قدم بر دارم ، ولی دوستان پدرم مخصوصاً نزدیکان نظرشان این بود که چون حسن آقا دارای صوت خوبی است باید مردم استفاده کنند و بهترین راه هم همین روضه خوانی است که همه بفیض خواهند رسید .

بطوریکه قبلا متذکر شدم ، در اواخر دوران ملا علی محمد وکسالتش آقا شیخ موسی از نجف آمد و متصدی حوزه درس پدر و نماز جماعت گردید ، چون آقا شیخ موسی روحاً آزاد منش بود خودرا مقید و برای اوقات نماز جماعت حاضر نمیکرد لذا رفته رفته مسجد از آن رونق افتاد و بعد از فوت ملا علی محمد دیگر وضعیت مسجد بکلی از هر حیث پاشیده بود .

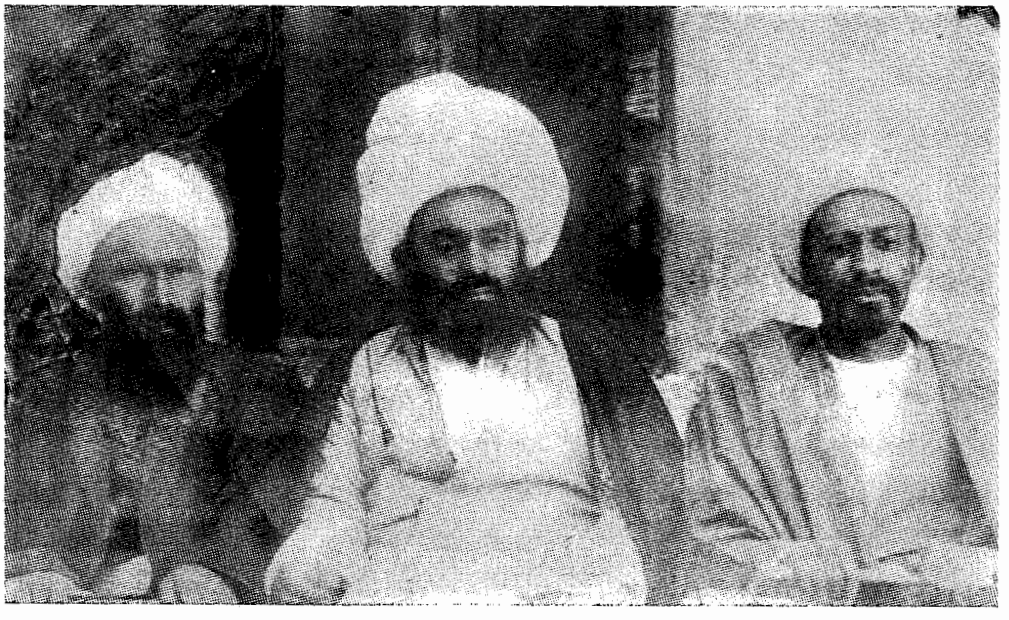
در همین موقع عبدالحسین میرزای فرمانفرما از ایران بصورت تبعید بعتبات رفته در نجف با حاج شیخ محمد پسر بزرگ ملاعلیمحمد که جنبهٔ شخصیت او در نجف اشتهار داشت ملاقات مینماید ، فرمانفرما صلاح در این میداند که ایشان را بایران و طهران برای مسجد و مدرسه حرکت دهد ، وچون فرمانفرما در زمینه مسجد و عدم توجه مردم بنماز جماعت آقا شیخ موسی مذاکره میکند ، حاج شیخ محمد صلاح در این می بیند که برادر خود آقا شیخ علی را که در زهد وتقوی معروف بوده برای مسجد و مدرسه معرفی وبطهران حرکت نماید .

فرمانفرما با تحقیقات از خارج و مأیوس بودن از حرکت حاج شیخ محمد صلاح میداند آقا شیخ علی را بایران و طهران حرکت دهد ، و این عمل انجام وآقا شیخ علی در همان خانهٔ پدر که متعلق بامام جماعت است منزل و آقا شیخ موسی خارج میشود ، که فقط حوزهٔ درس داشته است .

چیزی نمیگذرد که بواسطهٔ اخلاق و صفات زهد وتقوای آقا شیخ علی وضعیت مسجد تقریباً بحال اولیه خود بر میگردد ومردم از هر محله و گذر رو بنماز جماعت در مسجد مینمایند ، مخصوصاً در موقع انقلاب ایران و مشروطیت که درجای خود ذکر خواهد شد ، مسجد مقام اولیهٔ خودرا وبلکه بیشتر بدست میآورد.

آقا شیخ علی چون دارای عیال نبوده ، و بعد از فوت ملا علی محمد عیالش بنام حاجیه بی‌بی در آن خانه منزل داشته لذا حاجیه بی‌بی تصمیم میگیرد هرچه زودتر برای پسرش زن گرفته و خود از آن

خانهٔ موقوفه‌که بقول خود (دیگر صلاحیت توقف در خانهٔ وقف را نخواهد داشت) خارج شود ،
حاجیه بی‌بی زن بسیارفهمیدهٔ مجللی‌بود و فوق العاده هم‌مقتدر بود ، تاآخرعمرهیچیك ازپسرهایش قادر نبودند دراطاق او رفته‌بنشینند ، وهمیشه‌باسم کوچك‌آنهاراخطاب میکرد ، علی ، موسی ، ابوالقاسم .
حاجیه بی‌بی بسیار مآل بین بود ، و این جمله از اوست‌که همیشه اظهار میکرده است : « روزی خواهد رسیدکه زمین طهران یك وجبش یك لیره طلا قیمت پیدا خواهدکرد ، از مخارج صرفه‌جوئی‌نمائید و خانه بخریدکه هم اجاره اوراکه حلال است خواهیدگرفت وهم‌این‌که روز بروز ترقی خواهد کرد »
خود شخصاً دارای چهار عمارت بزرگ وکوچك بود که تا آخر عمر خود از مال الاجارهٔ آنها خرج میکرد و محتاج بهیچیك از اولادهای خود نگردید .



آقا شیخ ابوالقاسم　　آقا شیخ علی　　آقا شیخ موسی

حاجیه بی‌بی در صدد بر آمدکه برای آقا شیخ علی زنی بگیرد که از خانه واده‌های محترم باشد باین جهت از هر خانواده‌ای حاضر برای وصلت شدند ولی خودآقا شیخ علی میلش این بودکه ازخانواده عالمی باشدکه صنف خودش خواهد بود .
روزی آقا شیخ فضل الله مجتهد نوری درحوزه درس‌بپدرم میگوید ، شیخعلی خیال زن گرفتن‌ندارد پدرم میگوید ، چرا مادرش‌کوشش دارد هرچه زودتر این کارانجام‌گیرد ، ولی خود شیخعلی میل دارد با صنف خودش وصلت نماید .
در این مذاکره‌حاج شیخ‌فضل الله با پدرم ، ملاآقا رضای نوری‌که حاضر بوده و در یکی‌ازدرسهای آخوند آملی مازندرانی هم حاضر میشده ، اظهار مینماید اگر اجازه داده شود دختر آخوند آملی بسیار شایسته و برای طرفین صلاحیت خواهد داشت خواستگاری و ازدواج شود .
چون آخوندآملی هم یکی از خاصان حاج شیخ فضل الله بود ، از این پیشنهاد ملا آقا رضا بسیار خوشش آمده بپدرم میگویند شما با شیخعلی ومادرش مذاکره ، وملاآقا رضا هم باآخوندآملی‌صحبت‌کرده هرچه زودتر این ازدواج صورت گیرد .

در نتیجه مذاکرات پدرم با حاجیه بی‌بی و شیخ علی و ازآن طرف‌هم ملاقات ملاآقا رضا باآخوند آملی مجلس عقد تشکیل و عروس را بمنزل شیخعلی در خانهٔ متعلق بامام جماعت مسجد وارد مینمایند البته مجلس خیلی آخوندی بوده ، عده‌ای از رجال از قبیل فرمانفرما ، عین الممالك ، معاون السلطنه و از علما آقای حاج شیخ‌فضل‌الله ، حاج‌میرزاعلی‌اکبر ،آقای طباطبائی ،آقای حاج شیخ مسیح مدرس‌مدرسهٔ مروی و عده‌ای از علمای طالقان ، ولیمهٔ عروسی در مدرسه داده شدکه از طرف فرمانفرما و وزیر دفتر تهیه شده‌بود .

پس از ازدواج شیخعلی حاجیه بی‌بی فوراً از آن منزل خارج و بخانه خود واقع درکوچه حمام موثق السلطنه منتقل گردید ، وچیزی نگذشت‌که حاجیه بی‌بی تصمیم بمسافرت حج گرفت و خود را آمادهٔ حرکت نمود .

برای مسافرت مکه ، حاجیه بی‌بی شیخ ابوالقاسم را انتخاب نمودکه بمکه برده باشد . و ضمناًدر نظر گرفت‌که سه نفر از پسرهایش را با خود برده در نجف بگذاردکه بتحصیل خود ادامه دهند .

حاجیه بی‌بی برای عتبات حرکت مینماید و سه پسر خود احمد ، مهدی ، جواد را در نجف نزد حاج شیخ محمد میگذارد و شیخ ابوالقاسم را با خود بمکه میبرد ، پس اززیارت ومراجعت بنجف آمادهٔ حرکت بایران میشوند ، در مراجعت شیخ مهدی با مادر بطهران میآید وحاضر برای ادامهٔ تحصیل‌نمیشود و بهمان صورت آقا زاده‌گی باقی بود ، و بسیار شوخ و بذله‌گو بود و باین جهت محبوبیتی داشت .

آقا شیخ موسی‌که حوزه درس داشت ضمناً مجالس سری هم‌با اشخاص آزادیخواه از قبیل فروغی ، حاج سیاح ، سید نصرالله تقوی ، شاهزاده‌یحیی‌میرزا وسیدمحمدرضا مساوات داشتند ، و این جلسات سیار بود چنانچه یکروز آقا شیخ موسی از من خواست‌که آنروز دادن چای و قلیان با من باشد .

روزیکه جلسه تشکیل شد از اشخاصی‌که حاضر شدند فقط سید محمد رضای مساوات‌راکه قبلا دیده بودم شناختم و بقیه را بجا نیاوردم ، آنها طوری نشسته بودندکه جلوهرکدام‌کتابی بود بنام اینکه‌مشغول مباحثه درسی میباشند ، هر وقت چای و قلیان خواسته میشد من حاضرکرده میبردم ، در همان جلسه آقا شیخ موسی مرا بعنوان پسر عمو معرفی‌کردند .

بعد از چندی مجدداً جلسه در منزل آقا شیخ موسی تشکیل و درآن مجلس‌کسی راکه‌برخوردکردم آقای بدایع نگار استاد درس خود رادیدم‌که تا اندازه‌ای روحاً خوشحال‌گردیدم وآقای بدایع نگار مرا از حیث درس خود معرفی و مورد تمجید قرار داد ، دیگر بعدها طرف مذاکره در حوزه درس ایشان من بودم ، از آنروزها دیگر افکار من از جنبهٔآخوندی پا را بیرون‌گذارد کم‌کم وارد در افکاردیگر شدم . واین وضعیت ادامه داشت تا موقعی‌که در حوزه درس سرتیپ عبدالرزاق خان وارد شدم‌که در جای خود بیان خواهد گردید .

برای اینکه خوانندگان مخصوصاًجوانان آینده‌کاملازطهران زمان پدران خود واز طرززندگانی آنهاآگاه شوند بطور فهرست وارکه خود شاهد بوده‌ام مختصری تقریر مینمایم .

خیابانهای طهران ازجنوب شرقی بشمال

خیابان ری ـ از دروازه حضرت عبدالعظیم (منبع چاه آب) تا سه راه امین‌حضور .

خیابان جلیل آباد ـ از میدان اعدام بطرف شمال ، پاچنار ، چهارراه گلوبندك ، خیابان سپه .

خیابان فرمانفرما ـ از چهار راه قوام‌الدوله (گمرك) بدروازه قزوین (میدان شاهپور) چهار راه حسن آباد ، از حسن‌آباد ، بچهار راه یوسف‌آباد وکالج امریکائی‌که صحرائی بوده است .

خیابان امیریه ـ از چهار راه‌گمرك (پمپ بنزین) بچهار راه امیریه (پهلوی) تا چهار راه‌آقا شیخ هادی کلانتری یك .

خیابانهای شرق وغرب

خیابان معروف باسمعیل بزاز ـ از جنوب شهر به باغ فردوس ، میدان اعدام ، چهار راه قوام الدوله ، دروازه گمرك (پمپ بنزین) .

خیابان باغشاه یا حسن آباد ـ از باغ شاه ، چهارراه حسن آباد ، میدان توپخانه .

خیابان شاه‌آباد ـ از چهارراه لاله‌زار ، میدان بهارستان .

خیابان دوشان‌تپه ـ ازپشت‌مجلس ، میدان‌ژاله ، محل‌دروازه‌دوشان تپه(محل‌فعلی‌چراغ‌برق).

بقیه خیابان‌های کوچك تقریباً بعرض شش مترالی ده مترمانند ، سرچشمه ، باب همایون ، لاله‌زار که در آن موقع بنام باغ وحش نامیده میشد ، چون باغ وحش در غرب خیابان فعلی و نردهای باغ در توی خیابان بودکه مردم عصرها برای تماشای حیوانات‌به‌آنجا میرفتند ، چنانچه حالا هم غالباً از هرطبقه برای تماشا برای گردش باین خیابان میروند و پرجمعیت‌ترین خیابانها مخصوصاً برای دیدن نسوان .

خیابان علاء الدوله ـ که اول خیابان از میدان توپخانه باغ و منزل علاء الدوله بود ، بعدهم باغ و منزل شهری میرزا علی اصغر خان اتابك بود که منتهی میشد بسفارت ترکیه که تقریباً کمتر آبادی بود ، سفارت انگلیس در واقع بیرون شهر قرار داشت .

وسائط نقلیه

آنروز اعیان و اشراف دارای‌کالسکه و درشکه بودند که برای کار بدیوانخانه میرفتند ، مستوفیها دارای اسب ، یا قاطر ، یا الاغ بودندکه بسر کار خود میرفتند ، تجار بازار هم نه‌همه آنها بلکه چند نفری الاغ ، یا قاطر سوار و به‌بازار میرفتند ، تا عصر در بازار بودند ، و ناهار راخیلی باختصار و اقتصاد صرف می‌کردند و غالباً با نان و پنیر و سبزی برگذار می‌نمودند .

وسائط نقلیه عمومی

در خیابان فرمانفرما ازدروازه قزوین(میدان شاهپور) به‌چهار راه‌حسن آباد ، و میدان توپخانه ، یك واگون با اسب حرکت میکرد ، جلوترن دو نیمکت چوبی ، همین طور عقب واگون ، در وسط یك اطاق دارای دونیمکت از خود مقابل یکدیگر ، این اطاق جای بانوان بود ، و آن دو اطاق جای مردهاچه نشسته وچه ایستاده .

واگون باصطلاح‌ترن دروازه قزوین مسافرین رادر میدان توپخانه پیاده‌کرده به‌مقصد خودبرگشت مینمود که آخر خیابان فرمانفرما باشد البته با عوض کردن اسب .

دربین راه دو دو راهی داشت ، یکی مقابل‌خیابان بوذرجمهری فعلی‌که بنام دوراه بازارچه‌آقاشیخ هادی بود و دوراه دوم خیابان حسن‌آباد مقابل بیمارستان سینا که‌آنروز بمریض‌خانه دولتی‌معروف بود.

وقتی‌که واگون بیکی از این دوراهی‌ها میرسید توقف میکرد تا واگون دیگر رد شود ، در این موقع یك نفر بنام ممیز از ترن تازه رسیده پیاده و به‌ترن قبلی سوار و بلیط ها را ممیزی و پاره میکرد

و اگر کسی ندانسته بلیط خود را در دست نداشت بدستور ممیز بلیط صادر میشد ، این عمل تا دو راهی دیگر تمام و ممیز پیاده وبه‌واگون دیگر میرفت .

محل حرکت واگونهای اسبی

دو متر از قسمت غربی هر خیابان (غیر از خیابان چراغ برق که در سمت جنوب) خط ریل آهن واگون بود که چرخها از روی ریل حرکت میکرد .

خط دیگر واگون ـ از پشت سبزه میدان ، جلو دروازه ارك (محل مجسمه ۲۸ مرداد) بخیابان ناصریه جلو دارالفنون یك دوراهی بود ، که واگون در آنجا توقف ، تا واگون لاله‌زار برسد ، وقت رسیدن ممیز پیاده و سوار شده بکار خود ادامه میداد .

چون از دوراهی معروف بدارالفنون تاآخرلاله‌زار سر بالائی بود و دو اسب برای حرکت واگون کافی نبود ، همیشه سه الی چهار اسب بسیار قوی و درشت با اطفالی بسن چهارده پانزده ساله سوار اسبها منتظر آمدن واگون از بازار بودند ، در آن موقع یکی از اسبها با در دست داشتن مهار اسب‌به‌واگون بسته میشد و با زدن یك شلاق از دست سورچی (راننده) اسب درکمال سهولت واگون را حرکت میداد و تا آخر لاله‌زار میرساند .

یك واگون از بازار بدروازه حضرت عبدالعظیم (گارد ماشین) میرفت این واگون چند دو راهی داشت یکی جلو مسجدسراج‌الملك ، کوچه آبشار ، بازارچه نایب‌السلطنه یادوراهی آصف‌الدوله ، دراین دو راهی‌ها هم همان اعمال انجام میگرفت .

این را هم ناگفته نگذاریم‌که راننده واگون یك نفربنام سورچی ایستاده و مهار دو اسب را دریك دست و شلاق دسته چوبی در دست دیگر واسب‌ها را میراند .

جای واگونها وطویله اسبها

اول چهارراه خیابان لختی (سعدی امروز) بطرف شرق تا سر کوچه حکیم‌الملك که حالیه مغازه‌ها وشرکت‌ها تا محل شرکت تلفن تمام محوطهٔ واگون‌خانه بودکه یك قسمت‌آن جای واگونها مسقف‌بود ، قسمت دیگر اصطبل ، طویله اسبها بود که واگونها از ساعت دو از شب گذشته تمام از خطوط خود بمحل توقفگاه و کارمندانش بخانه خود میرفتند .

ترن بخار

ترن معروف به ماشین دودی ازواگون خانه که نزدیك دروازه حضرت عبد العظیم‌بود ، همه روزه از شهر به حضرت عبدالعظیم در روزهای عادی دو دفعه و در روزهای اعیاد یا عزا چند دفعه حرکت میکرد ، قیمت بلیط پانزده شاهی و یك قران شده بود ، که در اوایل کودتا و سلطنت پهلوی دو قران گردید و تا چندی قبل بحال فلاکت خود باقی بود ولی‌حالیه تعطیل شده نه دربرچیدنش اقدامی شده و نه در مرمت و مرتب کردنش .

یکی از امتیازات زمان سلطنت ناصرالدین شاه ـ امتیاز ترن بخاری از شهر بحضرت عبدالعظیم ، و نیز واگون اسبی داخله شهر از امتیازاتی است که ناصرالدین شاه بیکی ازکمپانیهای بلژیکی داده بود نه باین صورت فعلی که دیده میشود .

نقل از پدرم ـ میگفتند : وقتی که اطلاع دادند که ترن بخاری یا ماشین دودی برای حرکت دادن مسافرین و زوار بحضرت عبدالعظیم و بالعکس حاضر گردیده ، شاید یك هفته نگذشته بود که من

روز جمعه درمراجعت از حضرت عبدالعظیم به طهران سوارترن‌شدم ، در محل گرفتن بلیط یك‌باجه زنانه و مجزا از باجه بلیط مردانه ، و همین‌طور محل توقف بانوان در یك اطاق مجزا ومستقل با نیمکت‌های مخملی ، محل توقف مردها هم صندلی و نیمکت‌های مخمل بسیار عالی و کف اطاق مشمع .

اطاق‌های بانوان پوشیده ولی اطاق مردانه دو نمره بود یکی ۱ و دیگری ۲ بلیط نمره یك یك‌قران ونمره دو پانزده شاهی .

بعد از چندی مخمل‌های اطاق‌بانوان پاره ، و توقف‌گاه مردانه هم تمام پاره و برده شد وجز چوب چیزی باقی نماند ، و شکایت کمپانی هم که البته بجائی نرسید ، زیرا زیارت با ترن از طرف بعضی از علما نهی شده بود ، باین جهت پاره کردن مخمل نیمکت‌ها را برأی خود مصاب میدانستند .

در سفر دیگری دیدم صندلی و نیمکت‌ها از مشمع مشکی ولاکی درست و حاضر شده است ، بعداز چندی آنها را هم پاره پاره کردند ، و بالاخره تبدیل بچوب و تخته گردید ، و نیمکت‌های چوبی هم تا چندی بودند که ناچار آنها هم چون شکسته شده بود همه را جمع کرده‌اطاق را آجرفرش ودر یك‌طرف هم یك سکوی آجری ساخته شد که شاید هنوز هم باشد .

شاید خوانندگان‌از خواندن این وقایع تعجب کرده و بگویند عجب مردمان‌وحشی بودند ـ اما باید توجه داشت که در اوایل براه افتادن اتوبوسهای بنز که بسیار صندلیهای تمیز قشنگی داشت دیده شد غالب صندلیها را پاره کرده‌اند ، و با نوك چاقو بریده‌اند ، و این عمل‌تقریبا بعد از شصت‌سال‌که ازوقایع ترن دودی میگذرد و ملت از حیث لباس‌متحد الشکل و خانم ها تـا سر زانو بلکه تا بالای زانو دامن دارند ، در چنین موقعی نسبت بصندلیهای اتوبوس این معامله میشود .

شهر طهران

دور تا دور طهران خندقی بود بعمق چهارالی پنج متر و بعرض هشت الی ده‌متر دارای دروازه‌هائی بود که از حیث مهندسی و ساختمانی هیچیك باهم شبیه نبودند و این از شاهکارهای‌مهندسی وساختمانی آنروز برای دروازه‌ها بود .

و این دروازه‌ها هرکدام بنامی از نقطه نظر تناسب بآن محل نامیده‌میشد ـ مثلا دروازه قزوین‌محل فعلی مجسمه ریزش آب و باغچه ، چون راه بطرف‌قزوین است دروازه قزوین نامیده شده بود ، همین‌طور دروازه غار وفشاپویه ، دروازه شمیران ، دروازه دولت (جای پمپ‌بنزین‌فعلی) دروازه باغشاه ، دروازه یوسف‌آباد یا بهجت آباد ، دروازه گمرك (پمپ بنزین فعلی) دروازه‌حضرت عبدالعظیم ، دروازه دولاب ، دروازه دوشان تپه .

این دروازه‌ها درداخله شهرساخته شده بود ، واز هر دروازه برای بیرون یك پل‌آجری بسیارخوب روی خندق ساخته که عبور و مرور هر نوع وسائل نقلیه از روی آن پل بود ، شب که دروازه بسته‌میشد مستحفظین هر دروازه درحدود سی الی پنجاه نفر سرباز و صاحب منصب‌بود که تا صبح بایدکشیك بدهند.

از دهات اطراف طهران که مردم دهاتی با الاغ و قاطر و شتر از هر نوع جنس برای فروش بشهر حمل میکردند ، طوری راه میافتادند که تا نیمه شب یا اواخر شب پشت دروازه‌های مربوطه بآن دهات میرسیدند ، و شب را که شاید یکی دو ساعت بیش نبود توقف کرده بمالهای خود خوراك میدادند و خود نیز قدری استراحت باصطلاح (چرتی) میزدند همینکه اول طلوع صبح دروازه باز میشد یك مرتبه‌از

هر دروازه به تناسب متجاوز از چهار صد پانصدبار ازهر قبیل اجناس وارد شهر شده‌بطرف میدان (علاف خانه) میرفتند .

دروازه از حیث ساختمان بسیار زیبا و کاشی‌کاریهای ریز ونقشه‌سازی از کاشی‌های ریز حتی صورت انسان و پرنده‌ها و حیوانات ترسیم میشد که در زمان خراب‌کردن بصورت عتیقه درآمده بود ، شایداگر در ممالك دیگر بود چنین بناها را خراب نمیکردند که بدستور پهلوی همه آنها را خراب کردند .

در داخله شهر هم چند دروازه ممتاز از حیث مهندسی و نقشه بسیار عالی بود ، دروازه ارك جای مجسمه ۲۸ مرداد ، دروازه جلیل آباد ضلع شمال غربی کاخ دادگستری مقابل درب کاخ شهر باغ ملی دروازه باب همایون بمیدان توپخانه جای ورزشگاه آرتش و دروازه حسن آباد جای داروخانه سپه ـ دروازه خیابان علاءالدوله ، جای صنایع صنعتی‌زاده و شهرداری ، دروازه لالـه‌زار جای دیوار غربی شهرداری ومغازه‌ها (که سابقا پست‌خانه بود) ـ دروازه خیابان چراغ برق محل زیرزمین شرقی خیابان ناصرخسرو ـ دروازه ناصریه در محل زیرزمینی .

این دروازه‌ها تمام بمیدان توپخانه بازمیشد ، وقتی دروازه‌ها از ساعت سه از شب گذشته بسته‌میشد دیگر ساکنین داخله‌ارك اگر خارج‌بودند نمیتوانستند واردخانه‌های خود درارك شوند .

اسم شب

در زمان سابق تقریبا تا قبل از مشروطه ، برای عبور و مرور چه در تمام‌شهر وچه در داخله ارك برای ساکنین اسم شب تعیین میگردید ، البته این اسم شب بهمه‌کس داده نمیشد مگر اینکه صد در صد مورد اطمینان و یا ساکن بودن او در محوطه داخله ارك مسلم باشد .

این اسم شب در جلسه حاکم . رئیس‌نظمیه ، رئیس قراولخانه‌ها ، رئیس کشیك‌خانه هر روزبرای هر شب تعیین و به‌اشخاص منظور نظر داده میشدکه در ساعت غیر مجاز بخواهند عبور و مرور نمایند .

طرزتهیه اسم شب

جلسه که از اعضاء تشکیل میشد . برای تمام شهر هر شب اسم یك شهر معین می‌کردند مثلا(قزوین) وبرای توی ارك (همدان) و این تعیین در کتابی‌که برای این کار آماد شده بود ثبت ، و همچنین باشخاصی هم که داده میشد اسامی آنها ثبت میگردید .

در ساعت غیر مجاز اگر برخورد به گزمه‌یا محتسب یا قراولخانه‌ها می‌نمودند آن اسم شب رابطور آهسته باید اظهار نمایند تا اجازه حرکت و عبور داده شود ، اگر برای داخل شدن بخانه‌های داخله‌ارك بود باید از هر دروازه که وارد میشود بدروازه‌بان بگوید تا بتواند وارد شود .

حرکت علما وطلاب

چون در ایام شبهای جمعه یااعیاد اعیان و رجال هر محل روضه خوانی و شام میدادند لذا تا علما و طلاب بعد از شام حرکت نمایند مصادف میشد به ساعت منع عبور و مرور و البته جلو فلان امام جماعت یا مجتهد یك نفر فانوس‌کش بود و طلاب هم دنبالش ، اگربرخورد بهریك از مستحفظین می‌نمودند دیگر جلوگیری نمیشد برای اینکه خودشان فوق اسم شب بودند .

میدان توپخانه

میدان توپخانه دورتادورآن‌ساختمان دارای ایوان‌بودکه مشرف بر میدان بود که قسمتی از آن تاسال ۱۳۳۸ محل کار وزارت پست وتلگراف و تلفن بود که چون از طرفی‌بواسطه شکستی که برداشته بود بایستی خراب شود ، و از طرف دیگر ساختمان جدید وزارت پست و تلگراف واقع در اول خیابان ناصر خسرو متصل بمدرسه دار الفنون تمام شده بود ایجاب کرد که بنای سابق‌خراب گردد.

در ایوان‌ها بهر فاصله‌ای یك شیر وخورشید بتمام معنی و زیبائی گچ‌بری شده بود که استاد آن‌بنام استاد عبدالله کچ بر معروف طالقانی بود که هنوز ازشاگردهای او باقی و کار گچ‌بری دارند ، چنانچه عمارتی را که من ساخته‌ام یکی از شاگردان طبقه دوم بنام استاد سهراب دو بخاری و در سالن دودرخت مو با داشتن یك خوشه انگور ساخته است که هر کس دیده تعجب و تحسین مینماید .

خود میدان توپخانه ــ دروسط میدان‌که امروز بشکل بدی درآمده وشاید تا کنون آنچه من‌بخاطر دارم متجاوز از بیست و چهار مرتبه خراب و تغییر شکل داده شده است اول وسط میدان یك باغچه چهار قطعه‌ای بود که بسیار مشجر و از درخت های خوب ، و در هــر قطعه از باغچه بطرز مخصوصی گلکاری شده بود و در وسط هم یك حوض آب با فواره همیشه در جریان بودکه این آب از قنات شاه که بایستی یك قسمت آن از مجرای خود بطرف خیابان ناصرخسروسرازیر شود مشروب میشد.

نردهای دور باغچه از تفنك‌های سرنیزه دار بسیار منظم که کسی نمیتوانست از لای آنها عبورنماید در هریك از چهار قطعه باغچه هم یك توپ بزرگ که لوله‌اش بطرف بیرون بود قرار داشت و این قسمت تا کودتا (۱۲۹۹ شمسی) باقی بود که مجدداً توپها را که برداشتند باغچه هم بصورت دیگری درآمد .

طهران‌از نظر تاریخ وجغرافیا

شهر طهران در یك فلات مرتفع دامنه‌کوه البرز که‌متصل میشود بجنگل مازندران وبحر خزر . ولی خود مکان شهر در گودیست بطوریکه مسافر از هر طرف به شهر نزدیك میشود میتواند آنرا ببیند ، واین توجه از سمت‌جنوب طهران جاده حسن‌آباد بقم که بگردنه حسن‌آباد معروف میرسد کاملا گودی شهر نمایان است .

در اینجا بهتر و مناسب میدانم که عین مشاهدات وعقیده‌مسیو (ادوارد برون) نویسنده انقلاب‌ایران را بدون حشو و زواید نقل نمایم مینویسد :

من ملتی را ندیدم که باندازه ایرانیها باغ را دوست بدارند و روی زمین‌هائی مانند اراضی طهران و یا کرمان با ایجاد یك باغ و نگاهداری و نشان دادن آن بدیگران علاقه مند باشند ، زیرا در ایران بخلاف اروپا با کم‌آبی که دارد آماده کردن اراضی سبز و مشجر دشوار است . یکی از لذات ایرانیان است که در زیر درختهای تبریزی وبید مجنون و چنار باغ بنشینند وقلیان بکشند ، وقتی من واردطهران شدم مشغول اتمام راه‌آهن بودند ، که از طهران بحضرت عبدالعظیم کشیده میشد .

حضرت عبدالعظیم که در جنوب طهران است یکی از اماکن متبرکه و مکانی مقدس است که اگر مقصری‌درصحن آن بماند (بنام بست) ازدستگیری درامان‌خواهد بود ، یعنی‌اگرمحبوسی واردآن مکان شد دیگرنمی‌توانند او را از آنجا خارج نمایند .

راجع براه آهن‌که باید از طهران‌بحضرت عبدالعظیم کشیده‌شود ، درطهران خیلی اظهارامیدواری

وجود داشت و انتظار میرفت که راه‌آهن مزبور از حضرت عبدالعظیم تجاوز نماید و بطرف جنوب برود و طهران را باصفهان و شیراز و بوشهر متصل نماید .

در سال ۱۸۸۸ میلادی که من (براون) از جنوب ایران بطهران آمدم که بوطن خـود مراجعت کنم دیدم که راه‌آهن طهران به حضرت عبدالعظیم بکار افتاده و هر روز ده قطار در خط مزبور حرکت می‌کرد ولی این دورهٔ رونق و رواج زیاد طول نکشید ، و هنوز سال تمام نشده بود که مردم ریختند و بعضی از مؤسسات راه‌آهن را خراب کردند ، و واگون‌ها را شکستند زیرا یك‌نفر که هنگام حرکت قطار میخواسته سوار شود زیر قطار میرود ، این البته ناشی از نفرتی است که اساساً مردم ایران اصولا نسبت باین گونه امور یعنی ورود اختراعات اروپائی بایران دارند ، و من این نفرت مردم را طبیعی و عقلانی میدانم ، برای اینکه مردم ایران میدانند که راه‌آهن حضرت‌عبدالعظیم وخط تراموائی که در خیابانهای طهران کشیده‌اند برای خود ملت‌ایران نفعی‌ندارد و منافع آن در درجه اول عاید کمپانی‌های‌خارجی ودر درجهٔ دوم نصیب شاه و درباریان او میشود .

باید دانست که در ایران حساب شاه و درباریان از حساب ملت ایران جداست زیـرا شاه قدمی برای بهبود وضع زندگی مردم و توسعه فرهنگ و کشاورزی ، ورواج آزادی در ایران بر نمیدارند، و اگر هم اقدامی نمایند برای تأمین منافع و آسایش خودشان است ولی بنام ملت ایران تظاهر میشود .

براون مینویسد : یکی از جاهای‌دیدنی‌خارج ازشهر طهران عمارت دوشان‌تپه است که ناصرالدین شاه در دوشان تپه ساخته و چشم انداز وسیعی دارد ، و برای شکار و تفریح بآنجا میرفته است .

طهران دارای‌چندمیدان است که در بعضی ازآنها حوض وفواره وجوددارد ، بازارطهران‌درجنوب واقع شده و دارای بازاری بزرك و آباد است ، در موقع گرما بسیار سرد است ، چون تمام بازار مسقف و پوشیده است ، در زمستان هم تا اندازه‌ای از سرما محفوظ است .

بعقیده من (براون) طهران شهری است که برای زندگی خیلی صلاحیت دارد و مخصوصاً هوای سالم وآسمان آبی طهران نشاط‌انگیز است ، خیابان جالب توجه طهران برای اروپائیها خیان‌علاءالدوله (فردوس) که سفارت ترکیه ، انگلیس ، آلمان ، در آن واقع است ، در انتهای خیابان علاء الدوله یك دروازه است‌که طاق دارد وبعد وارد میدان توپخانه‌میشویم که اطراف آن سربازخانه میباشد ، ودیوارهای میدان را با علائم رسمی دولت (شیر و خورشید) ایران گچ‌بری وبسیار خوب تزئین کرده‌اند کـه جلب نظر مینماید .

از این میدان چند خیابان بزرگ و کوچك منشعب میشود ، که یکی از آنها موسوم به خیـابان چراغ‌گاز است و دیگر میدان‌کوچکی بنام (ارك) منتهی میشود ، دروسط ارك حوض بزرگیست ، اطراف آن پایه‌های چراغ گاز نصب کرده‌اند ، و شب‌ها میدان را روشن می‌کنند ، در جنوب میدان ارك توپ بزرگی روی سکوئی قرار داشت در همین میدان ارك زیر دروازه طرف غربی‌آن دالانی بوده است که در آخر آن زندان ایران موسوم بانبار بوده که محبوسین را در آنجا نگاه میداشتند .

سبزه میدان در کنار ارك است (در اینجا براون نخواسته‌است با دقت توجه نماید زیرا سبزه‌میدان بفاصله‌ای در جنوب شرقی ارك واقع است) ــ و اطراف آن دکانهای ساعت سازی ، توتون فروشی وسایر اجناس است که عده‌ای از فروشندگان ارمنی هستند ، وسط سبزه‌میدان باغچه مشجر وحوض است .

بعد از سبزه میدان بازار ارسی‌دوزها و بازار کلاه‌دوزها است که کلاه از ۳ تا ٤ قران میفروشند وسپس بازار صحافها (حالیه آن بازار بجای صحافی پارچه وساعت فروشی است ، وقسمتی هم‌فرش‌فروشی شده است تنهادکانی که از سابق باقی مانده چلو کبابی مرحوم نایب است) .

بازار طهران مسقف است و در آن انواع عطرها و بوی اغذیه بمشام انسان میرسد و یك نوع‌رایحه مخصوص بوجود می‌آورد که تا انسان استشمام نکند نمیتواند بچگونگی آن پی ببرد (معلوم میشودبراون آنساعت خیلی گرسنه بوده است) .

در خیابان ناصریه ، سه عمارت‌جالب بچشم میخورد ، یکی‌شمس‌العماره در آغاز خیابان که‌دروازه دارد و سر درآن‌آینه‌کاری‌بسیارجالب‌توجه‌هرعابرست ، دوم‌عمارت دارالفنون ، وسوم‌عمارت تلگرافخانه .

در دار الفنون شاگردان دارای اونیفورم نظامی هستند (براون مدرسه نظام راکه متصل‌بدارالفنون بوده است جزو دارالفنون بحساب آورده است) خرج تحصیلی از کسی گرفته نمیشود ، و حتی روزی یك بار غذا و سالی دو دست‌لباس میدهند .

میدان مشق

میدان وسیعی است‌که برای تمرینات نظامی و رژه و سان نظامی است (حالیه درجبهه‌میدان خیابان سپه بناهائی شده است ، دارو خانه سپه ، بانك سپه ، پست‌خانه ، گمرك ، شرکت نفت دکاکین و مغازه‌ها تا اول خیابان معروف بگذر تقی‌خان ، از طرف شرق در خیابان‌فردوسی اول خیابان‌نمایشگاه صنعتی‌زاده وشیر و خورشیدسرخ تا اول خیابان سوم‌اسفند ــ از طرف مغرب اول خیابان تقی‌خان تا چهارراه وزارت جنگ ، از طرف شمال تمام بناهای وزارت جنگ و مؤسسات . در جبهه سوم‌اسفند ، ساختمانهای داخله میدان ، ثبت اسناد و املاك ، شهربانی‌کل ، وزارت‌امورخارجه باشگاه افسران ، نظام وظیفه ، موزه کل ، کتابخانه ملی وغیره) .

براون‌مینویسد : ــ دیگر از جاهای‌دیدنی طهران سقف تیمچه‌حاجب الدوله است ، و عمارت‌معروف نگارستان که فتحعلی‌شاه‌خیلی دوست داشته است که در آن زندگانی نماید ، وجه تسمیه این نام آنست‌که در بسیاری از اطاقهای آن تابلوهای زیبا و گران بهائی روی دیوارها ترسیم شده که جمعاً ۱۱۸ تصویر است که روی‌دیوار از بالا تا پائین‌نقاشی‌شده است و بسیار زیبااست ، در این‌تصویرها نقش شاه وفرزندانش و نیز ایلچی و سفرای انگلیس و فرانسه و روسیه و غیره هستند که شبیه اصل دیده میشود .

در عمارت نگارستان یك حمام مرمر زیبا دیده میشود که یك سرسره قشنگ در آن وجـود دارد (داشته) که می‌گویند فتحعلی‌شاه پائین سرسره می‌نشست و زنهای او از بالای سرسره می‌لغزیدند و یك سره در آغوش آقا و خداوندگار خود جا می‌گرفتند .

مسجد بزرگ طهران

مسجد سپهسالار است‌که بانی‌آن میرزاحسین خان سپهسالار است که بر طبق روایت ایرانیان‌بوسیله سم (قهوه‌قاجار) که یك نوع سم رادر قهوه ریخته وبدستور شاه‌بوی خورانیدند ومردساختمان‌مسجدرابرادرش‌مشیرالدوله باتمام رسانید .

ناصرالدین شاه چون سه دفعه باروپا مسافرت کرد قیافه و وضع زندگی او طوری در اروپا مشهور شده که‌احتیاج بمعرفی ندارد .

براون مینویسد : بین روحیه آذربایجانیها وفارسیها فرق‌زیاد وجوددارد ، آذربایجانی‌ها مردمی هستند خشن و متعصب ، کم معاشرت ، برعکس فارسیها مردمی هستند خوش خلق ، اجتماعی ، مهربان ،

اندکی درزندگی‌سهل‌انگار ، دارای مناعت طبع ، و هرچه بطرف‌جنوب میرویم خصایل حمیده نژادآریائی بیشتر محسوس میشود ، و مردم مهربانتر ، و خوش‌اخلاق تردیده میشوند . علت معلوم است که‌چون‌قشون چنگیز و اعقاب او که وارد ایران شدند از قزوین ، زنجان ، تا آذربایجان را مرکز قشون خودبطریق ساخلو قرار دادند ، ولی درجنوب موفق نشدند ، لذا نژاد جنوبیها سالم‌تر مانده‌است .

از اعضای کر دیپلماتیك در طهران شنیدم ،که‌می‌گفتند ناصرالدین شاه مردی است بااراده وفکور و عاقل و مکرر در موارد مشکل لیاقت و کاردانی و عمق فکر خود را آشکار کرده است ، باید گفت در زمان ناصر الدین شاه بیرحمی‌های ادوار سلطنت او خیلی‌کمتر از ادوار سلاطین سابق بوده است .

براون مینویسد : ــ مهمانی شام ایرانیها را تا کسی نبیند نمیتواند متوجه شود که چه‌قدر باشکوه واشتهاآور است ، زیرا باشکوه‌ترین میزشام ما دراروپا نمیتواندباسفره ایرانیها نه ازحیث‌زیبائی و نه از حیث نوع اغذیه برابری نماید . (حالا براون زنده شود و بیاید ببیندآن‌سفره‌ها همه‌برچیده شده است).

باغهای ایران عموماً یك محوطه بزرگ مربع یا مربع مستطیل که‌دور آن دیواری از خشت خام یا گل کشیده‌اند ودر وسط باغ‌خیابانهای منظم وجود داردکه در دو طرف آن درخت‌های چنار ، تبریزی بالا رفته و وسط باغ اقسام درختهای میوه‌دار زیـاد است ، و نیز اقسام گل‌هـا در فصل بهار و تابستان جلب نظر می‌کند .

ایرانیها عادت ندارند که در باغهای خود چمن بکارند ، ولی گل در فصل بهار در باغها فراوان است ، یکی از بزرگترین لذت ایرانیها این است که در زیر درختها مقابل گلها بنشینند و قلیان‌بکشند، و غالباً پذیرائی‌های عصر را در باغ انجام میدهند ، چه‌قدر در روح تأثیر دارد و من (براون) با چمن یکنواخت مخالفم برای اینکه روح و دیده را خسته می‌کند ، برعکس گل‌های مختلف با رنگهای الوان مفرح روح خواهد بودکه در نتیجه چشم هم استفاده خواهد کرد .

بازار طهران به چند رشته تقسیم میشود ، و هریك نامی دارد ، و اگر بعد از عبور ازبازارکفاشها بطرف شرق برویم وارد بازار زین‌سازها خواهیم شد که انواع زین‌ها و دهانه‌های اسب و غیره ، وکیفهای چرمی را برای مسافرت میسازند یـا میدوزند (زمان دیدن براون از این بـازار چون وسایل سواری مخصوصاً خارج از شهر با اسب بوده و همین‌طور وسائط نقلیه با الاغ و قاطر بوده لذا این بازار رونق داشته و جلب نظر میکرده است ، ولی حالا تبدیل شده به جامه‌دان سازی و انواع کیف‌ها واجناس‌دیگر ، در آنموقع اسم این بازار بنام یخدان‌سازها معروف بود) .

و نیز بازار بزرگی بنام بازار بزازها ، که در شرق این بازار مسجد شاه است که یکی‌از مساجد بزرگ طهران است و بانی آن فتحعلی شاه بوده ، گرچه مسجد شاه مسجد بزرگی است ولـی شکوه و جلال و زیبائی مسجد سپهسالار زیاد تر است (البته زمان براون مسجد شاه خیلی ساده بوده ولی حالاکه بدست دکتر امامی (امام جمعه) میباشد از حیث تعمیرات و تصرفات بسیار زیبا گردیده است ، مخصوصاً دکاکین توی بازار بزازها میباشد که با سقف آینه ساخته شده بر روشنائی بازار و همچنین از حیث هوا مؤثر واقع گردیده است) .

براون مینویسد : ــ بهر حال طهران برای اقامت بسیار مناسب است ولی نقاط تماشائی از حیث تاریخی برای مسافر تازه‌وارد خارجی کم دارد ، بعکس اصفهان که هم از حیث بناهای تاریخی و طرز

معماری و ظریف‌کاری مخصوصاً در کاشی‌کاری ریز که نظیر ندارد ، بعلاوه صنایع دستی از انواع و اقسام که هرشخص تازه واردی نمیتواند از آنها خریداری نکند وآنهم چندین‌جور است .

تا اینجا اقوال و عقاید و مشاهدات مسیو بـراون دانشمند معروف بود کـه ما عیناً برای اطلاع خوانندگان نوشتیم حالا میرویم به تاریخ نویسی خود از حیث دیدن انـواع و اقسام برخوردها و طـرز حکومت قبل از مشروطه .

حکومت استبدادی

در طهران حکومت با کامران میرزا نایب السلطنه وزیر جنگ بود و از طرف او وزیر نظام که مردی باهوش و دارای ایمان بود و برای اداره امورات شهر از حقوقی و سیاسی و انتظامات و تحت نظر گرفتن ارزاق چه از حیث مرغوبیت وچه ازحیث قیمت ، مخصوصاً نان و گوشت که توجه مستقیم‌ناصر الدین شاه به‌این دو قسمت بوده و تمام عوارض را از نان و گوشت برداشته وحرام‌کرده بود .

طهران در هرمحله یك‌کدخدا وچند نفربنام داروغه‌که هرگذربآنها سپرده میشد که باید شب وروز محافظت‌نمایند ، گفتگوها ، نزاع‌ها ، سرقت‌ها ، معاملات باکدخدابوده‌است ، چون عدلیه وپرونده سازی در بین نبوده است .

داروغهٔ‌گذروزیردفترکه محل تولد من بود یك نفربنام غلامعلی کچل داروغه آن بود ، حدود مسئولیت‌او گذروزیردفترجنوب‌تابازارچه قوام‌الدوله شرقاً به‌بازارچه حاجیه‌شاهزاده‌که متصل‌میشد به‌تکیه حاج رجب علی شمالا به دباغ خانه ودرخونگاه‌که محل‌کشتارگاه ودباغی پوستها بوده است غرباً بخیابان فرمانفرما (شاهپور)که سرخیابان قراول خانه ومحل توقف سربازان ساخلو شهربود .

تمام شهربراین ترتیب دراختیارکدخداها (کلانتری) با چند نفر بنام داروغه وداروغه‌دارای چند نفر وشاید از سه الی پنج نفر تجاوز نمیکرد ، ولی عمده‌کمك وقوه داروغه‌ها سگهای هرقسمت از حدود مسئولیت آنها بودکه واقعاً شب پس از تعطیل شدن عبور ومرورکسی قادر نبود ازدست این سگها جان بسلامت دربببرد، این قدرسگها باشخصی جلوآدم را سد میکردندکه تا یکی ازداروغه‌ها برسد واوراخلاص نماید ، سگ‌ها ازسرمایه‌داران محل خود جیره داشتند، چنانچه وزیردفترعلاوه برباقی‌مانده‌های‌آشپزخانه که باید جمع‌آوری وبسگها داده شود ، دو من نان سنگك بسگ های بازارچه و کوچه وزیر دفتر میداد واین جیره بطور منظم ازدکان نانوائی بازارچه داده میشد .

داروغهٔ بازار

تمام بازار یك داروغه بزرگ داشت‌که مرکزش در چهارسوق بزرگ بود (که معروف است گرز رستم در دیوار آن بگرو مانده است) یك بنای دو طبقه که طبقه زیر آن مرطوب و تاریك بود که روز بدون چراغ ممکن نبود وارد شدجلوآن دونیمکت‌چوبی ویك‌قالیچه که‌روی‌آن یك مخده (باصطلاح توشك) ویك پشتی بودکه محل جلوس داروغه روی‌آن بود .

این داروغه‌حاکم‌برسایرداروغه‌های بازاربودکه هریك درحدودخود نسبت بکلیه امور مستقل بودند واگرمطلبی مشکل و خاتمه پیدا نمیکرد ، داروغه مربوطه طرفین را نزد داروغه‌کل در چهارسوق بزرگ میآورد و جریان را اظهار میکرد و ضمنا نظریه خود را که طرفین قبول نکردندگزارش میداد البته بهر ترتیبی بود داروغه‌بین طرفین قضاوت وکاررا بارضایت هردوخاتمه میداد.

نگهبانی بازار درشبها

موقع تعطیل شدن بازاروعدم عبور ومروردرشهر وظیفه هرداروغه این بودکه باعده‌خودکلیه‌دکاکین حدودخودرا بازدید مینمودند و دست به قفلها و امتحان میکردند ، خود داروغه بزرك باصطلاح سرداروغه نیز در حرکت بود ، در واقع بازرسی ازکارهای داروغه‌ها رامینمود البته در بازار هم‌سگهای قوی‌بودندکه واقعاً باقداره‌که‌آنروزاسلحه متداول اشخاص لوطی بوده است ممکن نبوده فرار نمایند .

بازار و پشت بام

پشت بام‌های بازار خود یك داروغه مستقل داشت که با عده‌خود تا صبح باید بطور کشیك در سرتاسرپشت بامهای بازار بیدار و حرکت نمایند . با فریاد بیدارباش ، هوشیار باش ، محتسب بیدار است ، و این صدا در شب بتمام شهر طنین‌انداز بود که همه میشنیدند ، و من غالب شبها که بیدار میشدم این صدا را میشنیدم ، سگهائی که‌در پشت بام بازار بودند خوراکشان از مضافات کله‌پزهای بازار و چلوکبابی‌ها ، و آبگوشت‌پزها بود کـه استخوانهای آنها را روی بام بازار میریختند برای خوراك سگ‌ها (امروز آن استخوانها را خانه دارها از خود قصاب میخرند و سوپ (آب‌گوشت) درست مینمایند) .

نرخ خواربار و نان‌وگوشت

وزیر نظام برای‌رسیدگی بفروش‌خواربار مخصوصاً نان وگوشت همه روز اول صبح میرفت بمیدان بـار فروشها تمام‌را بـا دقت معاینه و رسیدگی میکرد ، از انواع میوه‌ها کاملا معاینه مینمود و نرخ‌ها را معین و بعد از راه بازارپیاده حرکت میکرد (آیا شهردار این‌طورعمل مینماید؟) .

میگویند یکی از روزها که از میدان می‌آمده میرسد به‌بازار آهنگرها مصادف میشود بزنی‌که‌پشقاب گوشت در دست داشته ، گوشت را نگاه میکند و در سؤال از زن معلوم میشود از نرخ روز گـران‌تر فروخته ، و بعلاوه از وزن هم کم کرده ، زن را با خود در دکان قصابی که سر کوچه غریبان بوده میبرد ، پس از سؤال از قصاب که دو تقصیر داشته دستور میدهد قصاب را مانند گوشت (شقه) کرده بطاق بازار سه‌راه آهنگرها آویزان و خود میرود .

روزی در دار الحکومه (فرمانداری) یك نفر با در دست داشتن عریضه برای ملاقات وزیر نظام میرود پس از دادن عریضه شفاهاً هم اظهار میدارد ، که من چون عازم زیارت مشهد شدم برای حفاظت خانه‌ام راصلاح دیدم بفلان روضه‌خوان که درایام هفته برای ما روضه میخواند بسپارم‌لذا با او مذاکره و شیخ بمنزل آمد و من با خانواده‌ام حرکت کردیم ، حالا که مراجعت کرده‌ایم شیخ روضه خوان ما را بمنزل راه نمیدهد و اظهارش این است که خانه ملك من است (چون در آن زمان مسافرت خراسان در حدود چهار پنج ماه طول میکشید (تازه اگر مصادف بدزدهای راهزن و یا ترکمن نمیشدند) وزیر نظام پس‌از اطلاع از شکایت شاکی بفراش‌باشی دستور میدهد روضه‌خوان را حاضر نمایند .

روضه‌خوان در جواب سؤال وزیر نظام که چرا خانه این شخص را تحویل نمیدهی اظهار میکند خانه ملك من است وزیر از شاکی سند خواست ، قبالهٔ خانه ارائه شد ، وزیر نظام بروضه خوان گفت : تو چه مدرکی داری ؟ جواب میدهدازآسمان افتاده‌ام توی خانه ومتصرفم و از متصرف مدرك‌نمیخواهند .

وزیر نظام دستور میدهد چوب و فلك حاضر و شیخ را بستند بچوب . در این موقع شیخ حاضرشد

به تحویل دادن خانه ، وزیر نظام‌بشیخ گفت : این چوب را زدم که بعد ازاین هروقت خواستی ازآسمان بیفتی بخانه خودت بیفتی‌نه خانه مردم ، چرا بایداین‌گونه افکار آنهم در نزد امثال شماها باشد ـ (اگر جریان داد گستری روز بود اولا معلوم نبود تا چند سال طول خواهدکشید و ثانیاً آیا شاکی صاحب‌خانه میشد یا خیر ؟!)

این‌گونه مجازات‌هابرای این بود که ناصرالدین شاه‌شخصا مراقب نان و گوشت بود و بازرس‌های مخفی داشت ، و نیز کلیه عوارض و مالیات را از نان و گوشت برداشته و لغو کرده بود و ازقصاب خانه هم گوشت برای مصرف دربار مجانا داده نمیشد که پاچال‌دارها خود را تحت حمایت دربار ، و از هیچ مجازاتی ترس نداشته باشند و هرچه میخواهند بسر این مردم مخصوصا توده فقیر بیاورند .

میگویند وقتی که ناصرالدین‌شاه پسرش نایب‌السلطنه رابحکومت طهران انتخاب کرد ، باوگفت : پسر اگر یك روز بگوشم‌برسد که نان وگوشت کم و یا گران شده است بدان آنروز تو را با سخت‌ترین طرزی مجازات خواهم نمود و سه روز بدنت را بالای چوبهٔ دار خواهم گذاشت تا عموم مردم از زن و مرد بدانند درمقابل آسایش عمومی از هیچ چیز نخواهم گذشت حتی فرزندم .

همین دقت وسیاست وتوجه‌کامل ناصرالدین شاه‌بود که دردوران‌پنجاه سال سلطنت‌او یك روز نه نان کم شد و نه گوشت کم و گران . در تمام چهار فصل کوچك‌ترین تغییری چه از حیث کمی و چه‌ازحیث نرخ روی نداد ، اصولا بعد از مشروطه و آزادی و تشکیل شهرداری‌ها برای فروش و نرخ گوشت فصل قائل شدند که در هر سه ماه با نرخ فصل گوشت بمعرض فروش میرسد ، آنهم نه با نرخ تعیین شده بلکه با نرخی که پاچال‌دار قصاب معین و دستور میدهد .

برای مرتب نگاهداشتن گوشت قائل به‌تشکیل شرکت گردیدند ، نتیجه این شد که گوشت‌خرابتر و شرکت پس‌از بالا کشیدن‌پول چوب‌دارها (کسانیکه گوسفند از خارج می‌آورند و بقصاب‌خانه‌میفروشند) اعلان ورشکستگی میدهد ، صدای مردم‌بلند وبا شکایت‌چوب دارها قرار شد رسیدگی ، ومقصرین مجازات شوند . در این جریان گفته شد ، شاه پرونده شرکت را خواسته است ، ولی چه شد ؟ تا امروز که ۱۰ خرداد ماه (۱۳۳۹) میباشد اثری بروز و ظهور نشده و بحالت بدتری هرج ومرج و خود مختاری در قصابخانه حکمفرما است .

من برای اینکه بتوانم گوشت تا اندازه‌ای خوب گرفته‌باشم ، هر روز خودم میروم در دکان‌قصابی چون همه طور گوشت از بز ، میش ، در دکان هست و گوشت نر و شیشك کم‌است ، اتفاقا یکی ازروزها که برای خرید گوشت بدکان قصابی رفته بودم ، دکاندار عطاری نزدیك قصاب سئوال کرد : فلانی‌آخر پرونده شرکت را که شاه خواسته بود چه شد و کارشرکت بکجا رسید ؟.

قصاب بالبخندی گفت : ای‌باباچه‌کاری ؟. فقط برای تأمین تقریبا بیست میلیون دزدی‌ازکشتارگاه وبرای جبران ورشکستگی شرکت تقسیم‌بندی کرده‌اند که هر دکان قصابی مبلغی در روز بدهد تا بتدریج پول چوب‌دارها پرداخت گردد ، و سهم من روزی هفت تومان و پنجقران شده که همه روزه بـاید من بیچاره با چند نفر نان‌خور بپردازم ، و آخر کسی نیست بپرسد این چه قراردادیست ، دیگران دزدی و مال مردم را می‌برند و عمارت چهار صد هزار تومانی میسازند ، و آنوقت امثال‌من بیچاره بایدروزانه

مبلغی جریمه بپردازیم تا ازاین راه طلب چوب‌دارهارا بپردازند ـ آیا این قصاب‌این مبلغ را از خودش میدهد یا از کیسه مشتریها .

جوانان آینده بادقت‌بخوانید وحاضر نشوید چنین رفتار و طرزی ، حکومت و قضاوت نماید ، قطعا طریقه حکومت وزیر نظام را تصدیق خواهید کرد ، ولی من میگویم نه آن ، و نه این ، بلـکه میشود بخوبی حکومت عادلانه‌کردکه افراط وتفریط هم نداشته‌باشد و خیلی‌هم‌آسان‌است ولی در عین حال‌مشکل هم هست ، و آن این است که چشم از پول و اخاذی مخصوصا نسبت بنان و گوشت برداشته شود ، اگر چنین شد لازم نیست نانوا یا قصاب مجازات گردد ، برای اینکه وقتی دیدند پول دادن از بین رفته است دیگر حاضر نخواهند شد برخلاف رفتار نمایند در نتیجه وضعیت خوب میشود .



فصل سوم

اولین قیام ایرانیان در زمان ناصر الدین شاه تا کشته شدنش

در واقع آغاز انقلاب ایران از نقطه نظر تاریخ و قیام ملت در زمان ناصرالدین شاه شروع‌میشود، و علت آنهم بواسطه دادن امتیازدخانیات بخارجی بوده است (البته بدست انگلیسها) که مشروحا جریان آنرا برای جوانان حال و آینده و بدون ملاحظه برای روشن شدن تاریخ مینویسم :

صورت فرمان

«امتیاز تنباکو و توتون (منوپل)خرید و فروش و ساختن در داخل یا خارج کل توتون و تنباکوئیکه درممالك محروسه بعمل آورده شود تا انقضای مدت پنجاه سال‌از تاریخ‌امضاء این انحصارنامه به (ماژر تالبوت) وشرکاءخودشان مشروط بشرایط ذیل مرحمت وواگذار نمودیم .

فصل اول ـ صاحبان این امتیازنامه همه ساله پانزده هزار لیره انگلیسی بخزانهٔ عامره اعـلی کارسازی خواهند نمود ، اعم از این که نفع ببرند یا ضرر ، این پول هر ساله در پنج ماه از سال گذشته پرداخت میشود .

فصل دوم ـ فقط محض تعیین تنباکو و توتون که در مـمالك محروسه بعـمل آورده میشود صاحبان این امتیاز ثبت از زارعی که میخواهد عمل زراعت این امتیاز را بکندنگاه خواهندداشت ، و دولت علیه بحکام محلی حکم اکید خواهد فرمودکه زارعین تنباکو وتوتون را مجبور بدادن ثبت‌نمایند ؛ و اذن و اجازه نامچه از برای فروش و معامله و غیره توتون و تنباکو و سیگار و سیگارت و انفیه و غیره حق خالص صاحبان این امتیاز است ، و احدی جز صاحبان این امتیازنامه حق صدور اجازه نامه‌جات مزبوره‌ندارند ونخواهندداشت . اصناف‌توتون وتنباکوفروش‌که مشغول‌این‌حرفه وکسب‌اند بمعاملات داخلهٔ خود برقرار خواهند بود . مشروط بداشتن اجازه‌نامه که دارندهٔ امتیاز خواهد داد .

فصل سوم ـ بعد از وضع جمیع مخارج متعلق باین عمل و تقسیم صد پنج سرمایه خودشان بین صاحبان این امتیاز یك ربع منافع باقی مانده ، سال بسال‌تسلیم خزانهٔ عامره اعلی خواهند نمود ، دولت ایران حق وارسی بدفاتر هرسالهٔ آنها خواهد داشت .

فصل چهارم ـ جمیع اسباب کارخانه و ملزومات سیگار که صاحبان این امتیاز داخل ممالك محروسه می‌آورند از جمیع عوارضات گمرکی و غیره آزاد خواهد بود .

فصل پنجم ـ حمل و نقل تنباکو و توتون درممالك محروسه بلااجازه صاحبان این امتیاز ممنوع است مگر آنچه که مسافرین برای استعمال یومیه خودشان همراه داشته باشند .

فصل ششم ـ صاحبان این امتیاز باید جمیع تنباکو و توتون که در ممالك محروسه بعمل آورده

میشود ابتیاع و در عوض آن نقد کارسازی نمایند ، تا آن درجه که قابل استعمال باشد باید تمام تنباکو و غیرها که فعلا موجود است ابتیاع نمایند ، قیمت که باید بعمل‌آورنده یا مالك داده شود ، دوستانه بین عمل آورنده یا مالك و صاحبان این امتیاز قرار خواهد شد ولی در صورت عدم رضایت طرفین بحکمیت مرضی الطرفین رجوع خواهد شد و حکم قطعی مجری خواهد شد .

فصل هفتم ـ دولت علیه متقبل میشود که بهیچوجه علاوه و اضافه بر مالیات و عوارضات ورسوم گمرکی حالیه در باره توتون و تنباکو و سیگار و سیگارت و انفیه تا انقضای مدت پنجاه سال از تاریخ امضای این امتیازنامه ننمایند . همچنین دارنده امتیاز و شرکای او متعهد میشوند که تمام رسوماتی که بالفعل از تنباکو عاید دولت علیه ایران میشود کماکان عاید گردد .

فصل هشتم ـ هرکس یا کسانیکه بخواهند از این فصل گریزی اختیار نمایند مورد سیاست و مجازات‌دولت خواهند شد ، و هرکس یاکسانیکه‌در پیش‌آنهاخفیة تنباکو وتوتون وغیره بجهت فروش این معامله پیدا بشود نیز بجریمه‌و سیاست دولت گرفتار خواهدشد ، دولت علیه حمایت و تقویت صریح هرچه تمام‌تر خود را در باره جمیع عمال صاحبان این امتیاز مرعی خواهد نمود و صاحبان این امتیاز تعهد مینمایند که بهیچ وجه از حقوق خود موافق این امتیازنامچه تجاوز ننمایند .

فصل نهم ـ صاحبان این امتیاز مختار خواهند بودتمام حقوق یا امتیاز و یا تعهدات و غیره‌خود را بهرکس یا کسانی که میل دارند منتقل نمایند ، ولی قبل از وقت باولیای دولت اطلاع خواهند داد .

فصل دهم ـ عمل آورنده یا مالك توتون و تنباکو هر وقت توتون و تنباکوی خود را حاصل نمود باید خود به نزدیکترین وکیل یا صاحبان این امتیاز اطلاع بدهد که حاصل ایشان بچه مقدار است تا اینکه صاحبان این امتیازنامه بتوانند تعهدات مقررهٔفوق را در فصل ششم بموقع اجرا گذارند . وآنرا بزودی ابتیاع نمایند .

فصل یازدهم ـ صاحبان این امتیاز حق ندارند اراضی ابتیاع نمایند مگر باندازه لزوم اجرای این امتیازنامه بجهت انبار ومورد لزوم آن .

فصل دوازدهم ـ زارعین بر طبق شروطات که از جانب صاحبان این امتیاز بهمراهی دولت مقرر میشود محق میباشند که‌باندازه معین برای حاصل خود پیشکی بآنها داده شود .

فصل سیزدهم ـ اگر از تاریخ امضاء این امتیازنامه تا انقضای مدت یکسال کمپانی و اجزای آن تشکیل نشود و شروع بکار نشود ، این امتیازنامه از درجهٔ اعتبار ساقط و باطل خواهد شد مگراینکه جنگ و امثال آن که مانع تشکیل کمپانی باشدواقع شود .

فصل چهاردهم ـ در صورت وقوع اختلاف‌مابین دولت علیه ایران وصاحبان امتیاز آن‌اختلاف رجوع بحکمیت مرضی الطرفین خواهد شد ، و در صورت عدم امکان رضایت طرفین حکم اختلاف رجوع به حکمیت قطعی حکمی به تعیین یکی از نمایندگان دولت اتازونی یا آلمانی یا اطریش مقیم طهران خواهد شد .

فصل پانزدهم ـ این امتیاز نامه‌بدونسخه‌ما بین دولت‌ایران و (ماژر تالبوت) بامضای‌اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و ثبت وزارت امور خارجه مبادله شده و مضمون فارسی آن محل اعتبار خواهد شد . تاریخ ۲۸ رجب ۱۳۰۸ هجری و نیز در ماه (می) همان سال در سفارت بریتانیا به ثبت رسیده است ».

پس از تمام شدن ومبادله امتیازتوتون وتنباکو ، کمپانی (رژی) امتیاز دخانیات را از ناصرالدین شاه گرفت که خرید و فروش آن مطلقاً با یك اداره باشد ، و در مقابل چند کرور بشاه و درباریها داد وآنوقت عمال خود را بولایات فرستاد تااداره خودرا دایر نمایند ، و نیز درقراء ودهات کس فرستادند مخصوص نقاط محصولی توتون و تنباکو وبمردم سخت گرفتند .

در این موقع دست‌های مرموز که همیشه در کار است شروع کردند مخفیانه به‌تبلیغ درمیان‌طبقات بنام دلسوزی نسبت بمفاد این امتیازنامه ، که صرف‌نظر از این که خود این عمل رعیت و مالك راناتوان و از بین خواهد برد ، اصول مالکیت از بین میرود ، و اگر جلوگیری نشود در دنبالهٔ آن امتیازات دیگری بوجود خواهد آمد که بکلی مملکت از بین خواهد رفت . و دیگر دین و اسلامی هم باقی نخواهد ماند ، و ایران جزء مستملکه قرار خواهد گرفت مانند هندوستان و غیره . . .

رفته رفته این مذاکرات در مخالفت با قرارداد (امتیازنامه) در بین مردم شیوع پیدا کرد و از بازاریها نغمه های مخالف آغاز گردید و مردم‌را سوق دادندبخانه علما .

چون آنروز مرجعیت حوزه علمیه طهران و طرف توجه عمومی با حجة الاسلام آقای حاج میرزا حسن آشتیانی بود ، مردم بخانه ایشان اجتماع و خواستارلغوامتیازنامه شدند . البته عقلای قوم که‌همیشه در زیر کار و تحریك میکنند ، مضار آنرا واضح و روشن کرده بودند .

آقای حاج میرزا حسن مجتهد آشتیانی چند روز مهلت خواستند که با دولت و شاه مذاکره ونتیجه را اعلام دارند ، مذاکرات آقای آشتیانی با دولت چون بجائی نرسید که مردم را قانع وساکت نماید . و ساعت بساعت هم بیشتر میشد ، در همان موقع حکم تحریم استعمال دخانیات بمضمون ذیل ازطرف آیة الله آقای حاج میرزا حسن شیرازی منتشر گردید .

« بسم الله الرحمن الرحیم ، الیوم استعمال تنباکو و تتن بای نحو کان در حکم محاربه با امام زمان است عجل الله فرجه » .

البته قبل از انتشار مشروحا موضوع به حجة الاسلام حاج میرزا حسن‌شیرازی در سامره‌که شخص اول‌علمای شیعه ومرجع‌تقلید عامه درتمام ممالك‌اسلامی خاصه درایران‌بودند ودر واقع مهمتر از مقام پاپ واتیکان از جنبه نفوذ ومشهور بودند گفته میشود و عین حکم حرمت را برای ایشان فرستاده بودند و ایشان هم امضاء کرده توسط پدرم فرستادند .

این همان نامه‌ایست که آیة الله شیرازی توسط ملاعلی (پدرم) برای آشتیانی فرستاده بود که مستقیما باید بدست خود حاج میرزا حسن آشتیانی برسد ، و پدرم هم طبق دستور آیة الله شیرازی پس از ورود بطهران مستقیما نامه را بدست آقای آشتیانی رساند ، علت موقعیت پدرم و محبوبیت او همین عمل بوده است .

پس از انتشار حکم تحریم ، بازار بسته و تعطیل گردید ، قهوه‌خانه‌ها بسته و قلیان‌های خود را در معابر عمومی شکستند ، در تمام ولایات قیام عمومی شروع گردید ، و از حوزه‌های علمیه و تجار و اصناف تلگرافات بر ضد سلطنت ناصرالدین شاه و لغو امتیازنامه بمرکز شروع گردید ـ حتی در تمام دهات و قصبات از کشیدن قلیان وتوتون و سیگار خودداری کرده ودربعضی از ولایات نمایندگان‌کمپانی را هم بیرون کردند یعنی خودآنها از ترس جان خود فرار کردند .

کمپانی با مشاهده این جریان توسط قوام الدوله وزیرامورخارجه‌شکایت به ناصرالدین‌شاه نمود و شاه عبدالله خان والی را خدمت میرزای آشتیانی‌فرستاد که یا باید در ملاء عام قلیان بکشید ویا ازایران خارج شوید و میرزای آشتیانی شق دوم را قبول کرد و حاضر برای حرکت گردید .

پدرم می گفت چنان‌هیجانی‌برمردم روی داده بودکه تمام از زن ومرد و پیر و جوان فریاد میزدند وادینا و واااسلاما مانند روز عاشورا گریه‌کنان ، و حتی بعضی‌ها گل بسرخودشان زده بودند ، ودورخانه میرزای آشتیانی طواف میکردند و مانع حرکت بودند و اظهارشان این بود ، اگر باید حرکت‌نمائید ماااهالی طهران شهررا خالی‌کرده حرکت‌مینمائیم ، دستجاتی هم می گفتند ، مردم‌بریزید ، ارك وآنچه در اوهست ویران کنید (مقصودعمارت‌های سلطنتی ومحل ناصرالدین شاه بوده) در نتیجه این‌تبلیغات در میان مردم‌عصبانی ، یك مرتبه مردم بطرف ارك هجوم بردند .

اول کسیکه از علما در آنروز بمنزل میرزای آشتیانی وارد شد و هم‌صدا با ایشان گردید آقای حاج شیخ فضل الله مجتهد نوری بود ، و دوم آقا سید محمد رضای مجتهد طباطبائی با فامیل خود ، وبعد آقا سید علی اکبر تفرشی که در دنباله‌آنان سایر علما درمنزل میرزای آشتیانی جمع شدند که‌از طهران مهاجرت نمایند .

در همین موقع بود که ساکنین اطراف طهران از دهاتیها دسته دسته با چوب و چماق وارد شهر گردیده به‌جمعیت اطراف منزل میرزای آشتیانی ملحق و هم‌صدا شدند ، در واقع تمام شهرتعطیل‌شده‌بود.

وقتی‌که ناصر الدین شاه از قیام مردم و تعطیل عمومی مطلع گردید ، و از طرف دیگر در داخله خود حرم سرا را منقلب دید . بطوریکه تمام قلیانهای بلوری و چینی و گلی‌را زنها می‌شکنند ، دیگر در آن حال خانم و کلفت ، کوچك وبزرگ در بین ومعلوم نبود . همه مشغول از بین بردن‌آثاردخانیات و حتی تنباکو و سیگارها را آتش میزدند ، بطوریکه ناصرالدین شاه با آن قدرت و تسلط نتوانسته بود برای‌رفع‌عصبانیت‌خود یك‌سیگاربدست‌آورده‌بکشد ، واین‌جمله‌را تکرار می‌کرده (ایمان ، عقیده) استکه زنهائیکه حاضر بودند برای خوشی من جانشان رافدا نمایند ، امروز یك سیگار را از من‌مضایقه‌دارند .

در اینموقع بود که میرزاعیسی وزیر و مجدالدوله و عبدالله خان والی بامر شاه خدمت حجةالاسلام میرزای آشتیانی رسیدند ، و عرض کردند ، شاه فرموده است ، امتیاز داخله ایران را موقوف کردیم‌که در داخله ایران اهالی آزاد باشند ، و در خرید و فروش انحصار نباشد ، لکن امتیاز خارجه باکمپانی باشدآشتیانی جواب دادند برخلاف حکم نمیتوان عمل کرد ، وحکم تحریم برای امتیاز است و باید بکلی لغو شود .

عبدالله خان والی در مقام اجرای‌امر شاه برآمده‌گفت حتما باید قلیان بکشید . که یك مرتبه‌آقا سید محمد رضاطباطبائی ازحالت‌طبیعی‌خارج‌شده بنای بدگفتن را گذاشت که شاه ... و نایب‌السلطنه غلط کردند دور شوید از مجلس مسلمانان ای ملاعین‌ها ...

مردم که این مناظره را دیدند یك مرتبه به هیجان‌آمدند . مجدالدوله از مجلس خارج وحرکت کرد که مردم او را گرفته با کتك نزدیك بود کارش ساخته شود ، که حاج میرزا علی اکبر بروجردی که همه وقت در پی دست‌آویزی بود که با مجدالدوله دوستی مخصوصی داشته باشد و خدمتی باو بنماید ، در اینموقع‌فرصت را غنیمت شمرده فوراً دست‌مجدالدوله راگرفته و رو کرد بمردم و گفت : مامیخواهیم

برویم ارك و مذاکرات لازمه را از طرف حجة الاسلام آقای آشتیانی و علما با دولت وشاه بنمائیم .

مجد الدوله که در این موقع نجات خود را بدست حاج میرزا علی‌اکبر میدانست ، تصدیق کرد و دست هم را گرفته ازخانه حجة الاسلام‌آشتیانی بیرون‌آمدندوبطرف ارك روانه شدند (خوانندگان‌جوان متوجه شدند که چطور و در چه موقع خورده حساب های شخصی‌نسبت به یکدیگر تصفیه و موقع استفاده را از دست نمیدهند ، واین معنی‌را بوضوح از برخورد حاج میرزا علی اکبـر و مجد الدوله استنباط خواهید نمود) .

در اینموقع جمعی از مردم هم با حاج میرزا علی اکبر ومجدالدوله روانه شدند که از نتیجه‌اطلاع حاصل نمایند ، نزدیك‌دروازه ارك‌که رسیدند ، نایب‌السلطنه کامران‌میرزا با جمعی از اهل نظام‌برخوردند و حاج میرزا علی اکبر را با مجدالدوله دیدند باحالت عصبانی بنای تندی و تغیر را گذاردند بدون‌اینکه از موضوع مطلع باشند .

مردم که این حرکت را دیدند ، یك دفعه هجوم آوردند که نایب‌السلطنه ترسیده و جاخالی کرد و حکم کرد دروازه ارك را ببندند ،که ناگاه ازدحام مردم زیادتر و حمله کردند که واردارك شوند .

در اینموقع بود که نایب السلطنه به نظامی‌ها دستور داد جلوگیری و تیراندازی نمایند . ولی چون نظامی‌ها از ماجرا مسبوق بودند تیراندازی نکردند ، بلکه مانع ورود مردم هم نشدند ، لذا جمعیت وارد ارك شد که بامر معین نظام رئیس فوج مخصوص سربازها چند تیر بهوا شلیك کردند ، که مردم عصبانی گردیده و ازدحام بیشتر شده با فشار بدروازه وارد ارك شدند ، در این موقع چند تیر بطرف جمعیت شلیك شد که مردم رو به فرار و چند نفر هم کشته شد ، و عده ای هم زخمی با جمعیت از ارك خارج گردیدند ،که‌دولتی‌ها در همین‌موقع‌دروازه ارك رابسته ، و نعش‌ها را پنهان نمودند ، و نیز سرددروازه را سنگر قرار دادند .

عده‌ای تیر خورده وزخمی بودندکه در حالت‌فرار بیرون دروازه ارك افتادند و چندنفرشان‌مردند ، مردم‌آنها رابرداشته‌بخانه میرزای‌آشتیانی‌بردندکه‌همه جمع بودند و بی‌خبراز جریان واقعه‌ناگاه برخورد به اجساد تیرخورده نمودند ، از طرفیهم صدای فریاد و ناله زنان بگوش میرسید وغوغائی برپا شده بود ، در اینموقع بود که علما تصمیم بحرکت گرفته و متفق‌القول رای بمهاجرت دادند « کلمه مهاجرت ازاین جا سرچشمه میگیرد » .

در داخله ارك

وقتی‌که‌سربازها شلیك کرده‌وصدای ناله مردم بآسمان میرسید ، در اندرون (حرم‌سرا) صدای گریه و شیون بلند شده بود ، که به ناصرالدین شاه حمله مینمایند ، و ناصر الدین شاه که قوای خود را از دست نداده بود ، با نصیحت میگوید این حکم ازحجة الاسلام شیرازی نیست والا من‌اطاعت می‌کردم ، در این بین نایب السلطنه میرسد و جریان را بعرض میرساند ، شاه متغیر میشود وخطاب می‌کند چرا بمردم شلیك کردید مردم چه گناهی دارند ، فوراً عضدالملك ومیرزا عیسی‌وزیررا احضار مینمایند ، هردو را میفرستند خدمت میرزای‌آشتیانی و سایرعلماء ودستور میدهدکه‌آقایان ازحرکت و مهاجرت صرفنظر و چند نفررا انتخاب نمایند تا مجلس از علما و رجال تشکیل گردد وآنچه راکه آن مجلس‌نظر داد قابل اجرا خواهد بود .

پس از آمدن عضدالملك و میرزاعیسی‌وزیر و قوام‌الدوله وزیر امور خارجه و با مذاکره بامیرزای

آشتیانی و هیئت علماء پیشنهاد برای تشکیل شورای عالی دردربار مورد قبول واقع گردید ، با تعیین‌روز تشکیل چنین مجلسی از علما و بزرگان ، آرامشی در مردم روی داد ، و آقایان هم با نصیحت و شکر-گذاری مردم را وادار مینمایند که بروند بازارها را باز کنند و مشغول کسب بشوند ، تا تشکیل مجلس دربارنتیجه را اعلام خواهیم نمود .

پس از این مذاکرات که از طرف علما شدومخصوصا میرزای آشتیانی وعضدالملك که مردم از هر طبقه معتقد بقول‌ایشان بودند ، قبول کرده تااندازه‌ای متفرق گردیدند ، ولی منتظر تشکیل شورای‌دربار و نتیجه آن بودند .

مجلس دربار از نماینده علما : آقا سید علی اکبر تفرشی و رجال و مطلعین تشکیل گردید پس از مذاکرات طولانی و طرفیت آقا سید علی اکبر با قوام الدوله ، بالاخره رای داده شد که امتیاز رژی لغو و خسارت وارده به‌کمپانی داده شود ، میزان خسارت را هم نیز در حضور نمایندگان علما معین کرده بودند (البته قبلا تهیه و پیش‌بینی شده بود) که با کمپانی پرداخت شود ، و مبلغ آن بشش کرور تومان بر آورد گردید و این اولین قرضی بود کـه در آن دوره دولت و ملت ایران بخارجـه‌مدیون شده بود .

صورت مجلس تنظیم و امضاء گردید . سپس نمایندگان علما آمدند منزل جناب میرزای آشتیانی و نتیجه را گزارش دادند ، و قرار شد مردم بکلی متفرق و به‌کسب و کار خود مشغول گردند ، وآقایان و طلاب هم بکار درس و بحث خود بپردازند ، ضمناً تذکر داده شد که لازم است نتیجه را که دال بر لغو امتیاز گرفته شده‌اعلام شودکه تمام ولایات وقصبه‌ها مطلع گردیده مشغول‌کسب وکارخودگردند ،جواب داده شد این تذکر داده شده است و اعلام خواهد شد .

دستخط ناصرالدین شاه

«جناب امین‌السلطان ! امتیاز دخانیات داخله را که چند روز قبل موقوف شده بوداین روزها امتیاز خارجه را هم موقوف فرمودیم ، و کلیة این عمل بطرز سابق شده بتمام علماء و حکام و مردم اطلاع بدهید که مطمئن باشند ، و بتمام رعایا حالی نمایند (۱۳۰۹) هجری قمری ».

اعلان کمپانی درباره‌لغوامتیاز

«چون دولت اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلد الله ملکه وسلطانه (منوپول) انحصار دخانیات را کلیة از داخله و خارجه موقوف فرمودند و بمن رسماً نوشتند ، لهذا بعموم تجار و کسبه‌ای که باداره (رژی) تنباکو و توتون فروخته‌اند اعلان مینمایم هرکس بخواهد تنباکو و توتون خود را پس‌بگیرد باداره دخانیات رفته و قیمتی را کـه برای توتون و تنباکو دریافت نموده رد کند و جنس خود راتحویل بگیرد» (آرسن) .

پس از این دو اعلامیه دیگر تردیدی در لغو امتیاز در بین عام و خاص نبوده کاملا با آسایش‌خیال و با امنیت خاطر بکارهای خود مشغول و رفع تحریم گردید ، ثمرهٔ بزرگی که از این قیام بعد از سالها خمودگی گرفته شد این بود که تمام طبقات فهمیدند که میتوانند بـا سلطنت نسبت به تضییع حق خـود درافتـاده و در نتیجه غـالب گردند ، این اولین بیداری و قیام ملی بود بر ضد شاه و دولت کـه ملت فاتح گردید .

البته این قیام ملی هم نه تنها در طهران و شهرستانها بلکه از تمام ولایات ودهات کوچك‌وبزرگ

صداً بلندشده بود بطوریکه فلان رعیت (کشاورز) درصحراهم برای رفع خستگی خود حاضر نبود توتون و سیگار بکشد ، تمام مردم‌از زن و مرد وبادیه نشین و ایلات وعشایر دست‌بتحریم توتون و تنباکو زدند ، و همه روز تلگرافات تهدیدآمیز به‌طهران مخابره میشد ، که ما از درج آنها خودداری مینمائیم .

تنها رئوس تلگرافات‌رابرای‌خوانندگان عزیز خاصه نسل جوان لازم‌دانسته ومینویسم تاعلت‌موفقیت هم در درجه اول معلوم شود ، که اتحاد و اتفاق کامل در درجه اول بین تمام علما وطلاب بوده است ، و تمام مردم حتی زنها چه شهری و چه دهاتی و ایلات و عشایر با کمال رشادت و استقامت پیروی ازمرجع تقلید و حتی برای جهاد هم کفن بگردن انداخته از خانه‌های خود بیرون و حرکت میکردند .

تنها از علمای طهران کسیکه حاضر نشد آقا سید عبدالله بهبهانی بود که اطاعت از آقای آشتیانی و هیئت علمیه نکرد ، و اظهار نمود ، که اولا من مقلد نیستم و مجتهدم ، و ثانیاً این صورت حکم که نسبت آنرا بجناب شیرازی میدهند حکم است یا فتوی ؟! اگر حکم است ،که باید بین مدعی و مدعی علیه و در مقام ترافع باشند ، واگر فتوی است که باید کلیت داشته باشد ، و فتوی نسبت بمقلدین لازم الاجرا و عمل است ، نه نسبت بمجتهد ، بالاخره با عناوین مذکور از همراهی خود داری کرد بلکه بطور محرمانه‌کارشکنی هم میکرد ، برای اینکه ارتباطات مادی پیدا کرده بود که این سیره و روحیه هنوز هم باقی‌است .

حاج شیخ هادی نجم‌آبادی در مجلس علما حاضر نشد ولی پیغام داد استعمال دخانیات را حرام میدانم و اگر بنای آقایان برحرکت و مهاجرت از طهران بعتبات شد اول‌کسیکه ردا بر دوش کند و با پای پیاده مهاجرت نماید من خواهم بود .

در کرمان ـ اهالی از طبقهٔ شیخیه از حاج محمد خان رئیس شیخیه تکلیف را استعلام کرده‌بودند، در جواب گفته بود ، ما بامتشرعه در فروع اختلاف داریم در امور سیاسی‌البته اطاعت حکم رابنمائید ، و اول خودش قلیان را ترك کرد .

در سفارتخانه‌ها هم مستخدمین مسلمان قلیان و سیگار و هر نوع دخانیات را ترك و بر خود حرام کردند و این عمل اسباب حیرت و تعجب سفرا گردیده بود ، و شاید تصور نمیکردند تا به این پایه ملت ایران از هر طبقه این طور از زن و مرد و کوچك وبزرگ ، دهاتی وشهری ، حتی‌صحرانشین‌ها ، باهم اتفاق و اتحاد نمایند .

خوانندگان عزیز ، از همان روز دست‌های مرموز سیاست مخصوصاً بریتانیا تصمیم گرفته ، از هر راهی شده مقام روحانیت را کوچك و در هرکجا مجتهدین مصنوعی از ملانماهای بیسواد طماع جاه طلب درست نمایند ، و برای پیشرفت مقاصد خود از راه دولت‌های دست‌نشانده لوازمات ترویج آنها را فراهم کرده ، در درجه اول توصیه آنها را نسبت بهر موضوعی پذیرفته انجام دهند تا مردم بطرف چنین علمائی روی نمایند ، چنانچه موفق شدند ، و یکی از آنها در دست‌گرفتن حوزه علمیه عتبات خاصه نجف اشرف بود که یك نفر را در نجف بنام اینکه مسلمان شده و اسم او (شیخ عبدالله) گذارده شد در حوزه‌های درس آنروز سالها مشغول بوده است که جریان اقدامات او را در فصل مشروطیت مطالعه خواهید نمود .

در اینمورد بهتر آن دانستیم که فهرستی از تلگرافات را که از شهرستانها مخابره میشد و نیز از طهران جواب میدادنددذکرکنیم ، و چون مضمون‌آنها نسبت بموضوع متحد بود لذا از ذکرش خودداری

میشود ، خلاصه آنها این بود : « ما برای هر گونه اقدامات و فداکاری در راه دین و اسلام بر ضدامتیاز و دولت آماده بوده وخواهیم بود » .

و تفصیل تلگرافات و مکاتبات در کتاب بیداری ایـرانیان تألیف ناظم الاسلام کرمانی ضبط و درج است .

اینك فهرست ، صورت حکم بحرمت دخانیات که عیناً نوشته‌ایم ، دستخط ناصرالدین شاه بمیرزای آشتیانی، جواب حجةالاسلام میرزای آشتیانی ، دستخط ناصرالدین‌شاه درجواب مکتوب میرزای آشتیانی، مکتوب میرزای آشتیانی به ناصرالدین شاه ، جواب ناصرالدین شاه بمیرزای آشتیانی ، استفتاء از آیة الله حاج میرزا حسن شیرازی ، صورت سئوال و جواب از حجة الاسلام شیرازی ، جواب : بسم‌الله الرحمن‌الرحیم. الیوم استعمال‌دخانیات تنباکو وتوتون‌بای‌نحوکان در حکم‌محاربه با امام‌زمان‌است عجل‌الله‌فرجه ، دستخط ناصرالدین شاه ، مکتوب امین السلطان بمیرزای آشتیانی ، جواب میرزا ، و نیز مکتوب امین السلطان بمیرزای آشتیانی ، تلگراف حجة الاسلام شیرازی به ناصرالدین شاه ، تلگراف مجدد آیة الله شیرازی به ناصرالدین شاه ، تلگراف علمای طهران به آیة الله شیرازی ، تلگراف میرزای آشتیانی به آیةالله شیرازی جواب آیة الله شیرازی ، تلگراف ناصرالدین شاه به آیة الله شیرازی ، تلگراف تشکر آیة الله شیرازی به ناصرالدین شاه ، جواب ناصرالدین‌شاه ، تلگراف آیة الله شیرازی ، تلگراف‌امین السلطان بحکام‌ولایات ، تلگراف حاج‌حسن وکیل‌التجار کرمانشاهی ، تلگراف‌میرزای آشتیانی ، تلگراف‌آقا سید علی‌اکبر تفرشی، تلگراف حاج‌شیخ فضل الله نوری ، تلگراف آقاسیدمحمد رضای طباطبائی ، تلگراف آیةالله‌شیرازی‌بمیرزای آشتیانی ، تلگراف سید زین‌العابدین‌امام جمعه طهران ، تلگراف آیةالله شیرازی به امام جمعه ، تلگراف به تبریز ، تلگراف به اصفهان ، تلگراف به‌شیراز ، تلگراف بکرمانشاه ، تلگراف به‌یزد ، تلگراف بـه سبزوار ، تلگراف بطهران .

بطوریکه نوشته‌ایم ، این قیام بدست مرموزی تبلیغ و تشویق میشد و چون جنبه دینی پیدا کرده بود یك مرتبه از هر طرف نغمه‌های مخالفت بشدت آغاز گردید . بطوریکه وحشت برای همه ایجاد شده بود ، و ما حالا برای خوانندگان عزیز آن دست تحریك کننده را بنام مجلس ضیافت عیناً درج‌مینمائیم، تا خودتان پیدا کرده و شما خود علت مخالفت را هم‌کاملا تشخیص خواهید داد .

اینك مجلس ضیافت ـ پس از اینکه اعلان جهاد منتشر گردید و در دنبالهٔ آن مجلس علما و درباریان منعقد گردید امین السلطان متقبل گردید که امتیاز را مرتفع سازد ، و معامله را فسخ نماید ، آقایانهم متعهد شدند که شایعه جهاد را تکذیب نمایند ، و در بالای منابر مردم را بصبر و تأمـل و انتظار تا روز چهارشنبه ۲۰ ماه نمایند .

در همین موقع بود که امام جمعه طهران بدون مشورت و اطلاع علماء در مسجد شاه در بالای منبر بمردم اظهار نمودند که شما با پادشاه طرف میباشید و استرداد حقوق خود را خواهانید ، این مقاوله و مجاهده را جهاد گفتن خطا است . . . پس از بیانات امام جمعه در بالای منبر مسجد شاه . یك مرتبه صدای زنها و ضجه‌شان بلند گردید : و فریاد زدند ، که امروز اگر مردان ما مانند زنان باید در خانه بنشینند ، ما زنان جامه مردان پوشیده بمیدان برای استرداد حق از دست رفته خود جانبازی خواهیم نمود ، خطاب بطرف امام جمعه ، این چه فرمایشی است که میفرمائید ، ما نه با پادشاه طرفیم و نه کس

دیگر ، ما اجراء حکم خدا را خواهانیم ...

در همین جریان بود که سفیر روس مجلسی بعنوان ضیافت در سفارت روس (که آنوقت در پامنار بود) ترتیب داد و تمام سفرای خارجه را و نیز رئیس کمپانی (آرسن) را هم دعوت نمود ، همگی حاضر شدند ، پس از پذیرائی در هنگام باده نوشی طبق عادت صاحب منزل یعنی سفیر روس برخواست وجامی در دست گرفته و این را گفت : «بسلامتی اتفاق کلمه ملت اسلام » و لاجرعه نوشید ، حضار مجلس هم از استماع این جمله که بر حسب رسم و عادت مردم خارجی این چنین اظهاری در چنین موقعی کاشف از کمال اشتیاق و آرزومندی گوینده است اسباب تعجب حضار شد که (سلامتی اتفاق کلمه ملت اسلامی) گذشته از این منافی سیاست و مقاصداروپائی است ! در اینجا بچه مناسبت ذکر میشود .

سفیر روس چون آثار تعجب در حضار مشاهده مینماید گفت که : مرا از تشکیل این مجلس ضیافت جز این منظوری نبوده‌است ، که همگی شمارا در یك مجلس جمع آورده همین عبارت را بگویم و شرح دهم که اگر اجازه فرمائید بی‌پرده سخن گویم ، گفتند همه گوشیم هر آنچه خواهید بگوئید .

سفیر اظهار کرد : آقایان ! امروز متجاوز از دو کرور از اجناس و معمولات از قبیل قلیان و سر قلیان چینی ، بلوری ، در جاهای خود معطل مانده و حال آنکه بالمآل هم معلوم نیست چه خواهد شد . و سبب این اختلال و آشفتگی هم معلوم است که (آرسن) با اشاره دست این مرد صاحب امتیاز دخانیه عملی را بدون مطالعه برخلاف آئین مسلمانان با دولت گذرانیده ، و چون این گونه عمل مطابق اصول اسلام نبوده است ، رئیس اسلامیان که بمراحل از حدود ایران بیرون است ، رفع وابطال این عمل را در این میبیند که مسلمانان را ازاستعمال دخانیات ممنوع نماید ، در این مقام برآمده دوکلمه در خصوص منع مسلمانان از این عمل نوشت و فرستاد ، این نوشته بمحض وصول درظرف یك نیم‌روز در طهران باین عظمت همه جا منتشر گردید ، وبمحض اشتهار این یکی دوکلمه تمامی مسلمانان قیام کردند بااینکه هنوز صحت و صدق این نوشته بر اکثر و اغلب محقق نشده است ، ولی کی قادر است اظهار عقیده نماید . تنها باحتمال اینکه شاید درست باشد ، خودداری از اظهار تردید میشود .

یك چنین عادت پانصد ساله را یکدفعه چنانکه می‌بینید بالمره متارکه نمودند . حالا شما سفرای بزرگ و محترم کهوکلای دول اروپا هستید و بر حسب وظیفه و منصب بزرگ خودتان وجوه صلاح و فساد و منافع و مضار دولت و مملکت خود را در عهده دارید معین بفرمائید که منشاء این خسارت وضرر و تدارك آنرا در چه میدانید .

این مطلب تا اینجا هنوز جزئیست و این مقدار ضرر را میتوان متحمل شد ولی هرگاه این مرد، صاحب امتیاز اندکی دیگر این معامله را دنبال کند و آن مرد بزرگ اسلام نیز برای دفع طرف مقابل بنای تشدید در امر را گذارده بنویسد که شرب چائی نیز همین حال را دارد ، هیچ تصور کرده‌اید چه مقدارها از اجناس و معمولات فرنگستان که لوازم این کار است . از قبیل قند وچای ، سماور ، قوری ، سینی ، استکان ، نعلبکی ، وغیره بالمره عاطل و باطل‌مانده‌تا چه پایه خسارت بکلیه تجارت‌واردخواهدآمد معلوم نیست .

اینهم گوئیم آسانست ولی اگراین مرد مسلم‌القول بنویسد ، که‌تمام امتعه و اجناس که از فرنگستان حمل میگردد . کائناً ما کان . حالش همین و استعمالش روا نیست بلکه مایحتاج مسلمانان باید مثل سابق

از داخل مملکت فراهم شود ، آیا شماره گرفته ایدکه چندین باب تجارت بزرگ تمامی از این ره گذر مسدود خواهد شد .

اگر این را هم سهل بگیریم آسانست ، ولی هرگاه این شخص بزرگ نافذ الکلمه حکم قطعی بدهد که بر مسلمانان حتم و لازم است که تمام فرنگیهائی را که در بلاد اسلام منتشرند همگی را بایدقتل عام و اعدام نمود ، هیچمیدانید آنگاه چه خواهد شد ، و چه‌قدرها نفوس از تبعه دول اروپا در این‌مملکت عرصه دمار و هلاك خواهند گردید ، و این همه نفوس تلف‌شده را آنگاه بچه میتوان تلافی نمود و حال آنکه میدانید موافق‌قانون تمامی دول متمدنه روی زمین هر نفریکه در بلوای عمومی تلف شود خونش‌بهدر خواهد رفت زیرا که‌مواخذه داشتن عموم را در این خصوص از آن رو که تلافی فاسد بافسد است نقض غرض ومنافی مقاصد سیاسیه دول متمدنه خواهد بود .

بعد از این بیانات گفت : نه تنها دولت متبوعه من در معرض این‌گونه مخاطرات واقع است بلکه دول‌متبوعه شماهاهم‌که حاضرین‌این مجلس‌میباشید حتی دولت انگلیس نیزدر این مفاسدومضار شریك‌وسهیم خواهند بود .

من امروز شما خفته‌ها را بیدار نمودم تا فردا هیچیك از شمارا نزد دولتهای متبوعه خود عـذری نباشدتاهنوز وقت‌است وپیش از این‌که نقشه چنان غلطت بگیرد که رشته چاره بکلی‌از چنگ هرکس بیرون شود ، فکری کنید .

چون سخن این مرد خردمند مآل اندیش و سیاسی‌کارآگاه بپایان رسید تمام سفرا متوجه (آرسن) تنباکوئی شده می‌گویند سخنان این مرد دانشمند مصلح درست و تمام است ، این وضع فسادآمیز حال و آنچه‌از این مفاسدکه بدین‌رشته وترتیب پیش‌آمده ، به‌تمامی‌دول میتواند واردگردید ، ومنشاء تمامی‌اینها توئی . و تحریك فتنه را بدین گونه که امن و امان از مال و جان همگی در این بلا برداشته شده‌است ، توباعث بوده وهستی ، بایدالبته حکماً هرچه زودتر درصدد علاج کار برآمده یا شخصاً بصدد فسخ و ابطال این عمل برآمده بالمره دست از این کار برداری و یا اینکه مخصوصاً از رؤسای اسلام در این خصوص امضاء بیاوری .

(آرسن) صاحب‌امتیاز تنباکودرجواب‌سفرامیگوید : من چگونه‌دست‌از این‌معامله میتوانم برداشت و حال آنکه این کار تاکنون زیاده از چهارکرور برشوه و تعارف و مرسوم و مواجب وتعمیرات وسایر تهیه اسباب ولوازم خسارت کشیده‌ام ..

سفیر روس در جواب میگوید : مسلمانان را میرسد بگویند ، چون تو از اول میدانستی این چنین معامله برخلاف اصول و قواعد ملت است ، و بدون رضا و امضای رؤسای اسلام است ، لاجرم این خواهد بود که خود بر ضرر خود اقدام نموده ، و این مبلغ خسارت را دانسته بکیسه خود وارد آورده‌ای ، وهر کس دانسته بر ضرر خوداقدام نماید البته غرامت او بر کس دیگر نخواهد بود ، چنانچه این مطلب نیز از اصول مسلمه ملت اسلام بلکه تمام ملل است .

سفرا نیز در این خصوص تصدیق از سفیرروس نموده ومردامتیازی‌را بالمره متحیر ساخته ازهرگونه سخن در جواب عاجز ماند ، این شدکه لاعلاج درآن مجلس از سفرا مهلت خواست تا بخیال خودش از رؤسا بوعده و نوید و رشوه امضاء نامه بگیرد ، لذا استمهال او را پذیرفتند و مجلس رابر هم زدند .

(آدسن) برای چاره‌جوئی ، امین السلطان وزیر اعظم را ملاقات ، که من باطمینان شما و دولت اقدام بر این عمل نمودم ، و زیر بار این همه خسارت رفته‌ام ، حالا بسبب این روش و غوغای عمومی مملکت ازاصل عمل بازمانده‌ام سهلست که طرف مسئولیت تمامی دول نیز واقع شده‌ام (شرح مجلس ضیافت سفارت روس را بیان نمود) ـ شما در باره‌من از دو کار یکی را اختیارکنید ، یا خسارت‌های مراغرامت کشیده و تدارك کنید ، تا کمپانی دست از عملیات خود برداشته ، پی کار خود برود و این فتنه فرو نشیند ، یا اینکه دولت ایران اقدام نموده این فتنه و غوغای عمومی را با اجازه و همراهی علما و ملت فرو نشاند .

امین السلطان اول امضاء علما را متقبل شد و یکی از علمارا انتخاب و صاحب امتیاز را فرستادنزد ایشان که سه هزارتومان هم از این ملاقات بر خسارات افزوده گردید (در اینجا قلم نگارنده کتاب‌پیش نمیرود که نام‌را ذکر کرده باشم خود خواننده عزیز میتواند روی اوضاع واحوال که چه‌کسانی‌مخالفت میکردند آن شخص را بشناسند).

بالاخره چون صاحب‌امتیاز نتوانست موفق‌شود ، و صدراعظم هم مأیوس گردیده بود ، ناچاربطوری که ذکر شد دولت لاعلاج خسارت را متقبل شده و کمپانی هم با آن مجلس ضیافت ناچار بقبول وتسلیم گردید ـ و غائله خاتمه پیدا کرد ، فقط تنها قرضه بر دوش ملت بیچاره ازکشاورز و کارگر و غیره‌ماند و گرداننده‌های عمل برای خود پارك و ده تهیه کردند ، و عده‌ای نیـز قربانی هوا و هوس درباریـان طماع گردیدند ، چنانچه‌هنوزهم‌این‌سیره رایج‌وجاریست ، بمصداق مثل معروف(کدخدارابیین ده‌رابچاپ).

در این عمل دو سیاست شمالی و جنوبی مداخله داشتند ، جنوبی برای بستن قرارداد و حمایت از امتیاز تنباکو و توتون ، شمالی بر ضد آن ، و چون در آن زمان دست روسها در سیاست ایران مخصوصاً در دربار شاهان قاجار باز و مسلطتر بودند لذاتوانستند رل خود را خوب بازی کنند ، چنانچه خواندید که سفیر روس با دعوت بنام مجلس ضیافت چقدر خوب بازی کرد که تمام سفرا را با خود متفق درالغای امتیاز نمود ، البته قبلاباشخص‌ناصرالدین‌شاه‌مذاکره واطمینان درلغو امتیاز میدهد ، و بعداً مجلس‌ضیافت را تشکیل داده که بعد از مجلس ضیافت ، ناصرالدین شاه با لغو قرارداد مبادرت مینماید .

این‌نیرنگ و بازی سیاسی‌برای انگلستان یك درس عبرت وموجب بیداری گردید که بعد ازشکست از این میدان بفکر افتاد که باید کار اساسی نسبت بسیاست ایران در نظر گرفت و آن دو راه خواهد داشت . یکی از بین بردن قاجاریه و دیگر در دست گرفتن مراکز روحانیت .

در قسمت اول از همان روز راه از بین بردن ناصرالدین شاه را اتخاذ نمودند که در جای خود برای روشن شدن تاریخ و اطلاع نسل‌آینده‌کاملا ذکر خواهیم کردکه ضمناً علت اینکه مشروطه شدیم نیز روشن خواهد گردید .

قسمت دوم ـ که در دست گرفتن مراکز روحانیت باشد ، یکی از رجال برجسته در سیاست را به نجف اشرف فرستادند که بنام (شیخ عبدالله) سالها مشغول تحصیل ودر حوزه درس علمای بزرگ روز وارد و در دنباله آن بنام موقوفات دختر هندی سالی یك کرور تومان توسط همین شیخ عـبدالله در حوزه علمیه نجف و سامره وکربلا تقسیم و بعد از چندی این پول را اختصاص دادندکه به‌کسیکه مرجعیت تقلید عامه‌را خواهد داشت تقدیم نمایند ، تا او خود بهر نحوی‌که نسبت باشخاص مقتضی میداندبپردازد ،

نتیجه این اقدام نیز بجای خود ذکر خواهد شد .

در اینجا لازم میدانم نقشه جغرافیائی خانه مرحوم آیة الله حاج میرزا حسن آشتیانی‌را تااندازه‌ای برای خوانندگان عزیز ذکر نمایم تا حدود وخانه و مرکز اجتماع‌با ارك ونزدیك بودن آن را با دربار مخصوصا عمارت ناصرالدین شاه که صدای انقلابیون بگوش میرسید ، و نزدیك بودن بازار بخانه میرزای آشتیانی که اشکالی برای آنها نبوده ، روشن نمائیم .

چهار راه گلوبندك و بازار آن ـ گلوبندك یا گلوگیر ، عبارت بود از چهار راهی که یك راه از جنوب بطرف چاله حصار و خانه مستوفی الممالك که حالیه هم آنراه برقرار است ، منتهی تا دکانها طاقش برداشته شده است ، از طرف غرب وارد کوچه‌ای میشد که میرسید بجلو خان عضدالملك و بخانه حاج شیخ فضل الله نوری که حالیه آن کوچه خیابان و ساختمان بانك ایران و انگلیس است ، از مشرق بعد از تقریباً پنجاه قدم منزل حجة الاسلام حاج میرزا حسن آشتیانی بود و شمال آن اول بازار گلوبندك که منتهی میشد به تیمچه وزیر نظام ومقابل دروازه ارك که حالیه تمام این مساحت خیابان شده و تیمچه وزیر نظام در جنوب خیابان مقابل مجسمه ۲۸ مرداد میباشد .

درطرف جنوب‌که خانه مرحوم مستوفی‌الممالك باشد بیك دوراهی‌میرسید که‌یك‌راه بطرف چاله‌حصار و درخونگاه و دباغخانه میرفت ، که‌حالا هم این راه‌باقی است با این‌تفاوت که آنوقت کوچه باریکی‌بود ، و حالیه بزرگ شده است ، در وسط کوچه مسجدی بود بنام مسجد چاله حصار که تقریباً باده پله‌ازسطح کوچه بمسجد وارد میشد ولی سمت غربی این مسجد مقابل کوچه درخونگاه زیاد گود نبود .

ولی حالیه که پس از خرابی مسجد مرکز کثافات آن محله بود تجار اردبیلی مقیم طهران‌اقدام شایسته‌ای کردند و آن کثافات را بیرون بردند و محل گودیرا هم پر کردند و روی آنرا صحن بسیار خوب و مسجد عالی ساخته اند که اینك بنام مسجداردبیلی‌ها نامیده میشود که مخصوصاً درایام‌محرم و ماه صفر روضه خوانی های مفصلی میشود .

اما وجه تسمیه گلوبندك یا گلوگیر ـ پائین خانه‌مستوفی الممالك که غرباً منتهی میشود به تکیه‌حاج رجبعلی ، معروف است بگذر مستوفی ـ یاتکیه‌کورها ـ به چهارراه‌گلوبندك ، در اینجا چه در بیرون تکیه و چه در خود تکیه زنانی در جلو خانه و کوچه نشسته‌اند و تشکیل بیمارستان عمومی داده از مراجعین‌که عموماً بانوان میباشند پذیرائی میشود . نوع بیمار بطور کلی بچه‌های شیرخوار و اسهالی ، طرز معالجه : مادر بچه‌نزد یکی از این بانوان شرح بیماری‌بچه‌اش رابیان مینماید . برحسب دستور بانوی معالج‌چادری سیاه که آنوقت بانوان بسر داشتند ، یك سر را بانو می‌گرفت و یك سر را بانوی طبیب ، بعد دهان‌طبیب بطرف دو سوراخ دماغ‌بچه میرفت‌بایك فوت بزرگ یك‌لپه نخودکوچك از دهان بچه می‌افتاد توی چادر سیاه ـ بانوی معالج یا طبیب بمادر بچه می‌گفت حالا دیگر غذا ندهید . فقط قدری بارهنگ و ریشه‌خطمی را بجوشانید که قوام آمده بعد دو قاشق چای خوری روغن بادام مخلوط‌کرده به بچه بدهید و خودت هم غذا آش ماست بخور .

بطوری بانوان با بچه‌ببغل می‌آمدندکه غالبا اسباب زحمت عابرین میشدند ، خود من خوب بخاطر دارم که یك روز با مادرم همراه بودم برای اینکه خواهرم شیرخواره بود و من هم مکتب خانه ملا باجی میرفتم ، با مادرم رفتیم گلوبندك جلو یکی از همان بانوان ، و او بطریقی که ذکر شد بدماغ بچه فوت

کرد یك لپه افتاد توی چادر مادرم و من خواستم بردارم . بانوی معالج مانع شد و بمادرم داد ، و این نوع معالجه غالبا مفید واقع میشد لذا صبح وعصر عده زیادی از مادران بچه ببغل در اطراف آن بانوان نشسته و یا ایستاده بودند تا نوبت بآنها برسد .

اما چاله حصار ـ بعد از استقرار سلطنت ، آقامحمدخان قاجار بفکر کشیدن حصار در اطراف ارك می‌افتد که با ساختن دیوار ، و قرار دروازه بنام دروازه ارك و غیره چنانچه ذکر شد ساخته شد واز سه ساعت از شب گذشته عبور و مرور در محوطه ارك از خارج موقوف بود مگر با اسم شب .

لذا دستور داد که خاك‌برداری از محل چاله حصار فعلی که آنوقت تا درخونگاه که قصابخانه و صحرا وبدون سکنه بوده برای دیوارکش محوطه ارك‌بمصرف‌برسانند ، همین طورهم عمل شد ، عمارت‌فعلی وزارت بهداری تا آخر بنای دادگستری غرب خیابان فعلی دیوار و ساختمانهای آنروز ارك بود .

محوطه خاك‌برداری بنام چاله حصار نامیده شد ، که بعداً مستوفی الممالك باغ و خانه ساخت و سمت غرب چاله حصار هم صاحب اختیار باغ و عمارت ساخت ، و بامر آقا محمد خان قاجار زمین چاله حصار را مجانی باشخاص‌دادند که برای خود خانه بسازند ، واز اینرو چاله حصار تبدیل شدبساختمانهای خوب و حالیه هم بهمان عنوان معروف و مکان زمین بمقام عالی و برقرار گردیده است . ولی خانه‌های از قبیل مستوفی الممالك و غیره ازبین رفته وبجایش خانه‌های زیادی ساخته شده است که خود یك محله‌پر جمعیتی را تشکیل میدهند .

ناصر الدین شاه

ناصرالدین شاه در شب سه‌شنبه ٦ ماه صفر ١٢٤٧ هجری‌متولد گردیده ، درذی‌قعده سال١٢٦٤درطهران‌بتخت سلطنت‌نشست ، در ذی قعده ١٣١٤ بدرود زندگانی گفت .

آثاریکه در زمان او بوجود آمده ـ بر حسب دستور ناصرالدین شاه دارالفنون تأسیس گردید ، و نشر علوم عالیه ، ایجاد مریضخانه بنام دولت ، در نزدیك چهارراه حسن‌آباد (خیابان سپه بیمارستان سینا) . دواخانه شورین که متصل بمدرسه دارالفنون بود که تا کودتا به همان نام دایر بود ، مرمت و تذهیب گنبد مطهر سرمن رای ، ایوان مشهد مقدس ، تذهیب گنبد حضرت عبدالعظیم ، ایجاد ضرابخانه ، دایر کردن پست وتلگراف ، ایجاد چراغ‌گاز (برق) ، چرخ بخار برای قورخانه ، کارخانه‌توپ‌ریزی باروت کوب با چرخ بخار ، کارخانه فشنگ‌سازی ، کارخانه چاشنی سازی ، برقراری سربازخانه در طهران و شهرها و سرحدات ، تنظیم لشکر و تربیت آنها ، بنای قلعه‌های سرحدی ، دایر کردن مجمع الصنایع ، بسط و توسعه نساجی حریر ومخمل و غیره ، تشویق در شال کرمانی‌که امروز اگر در خانه‌های قدیمی پیدا شود برابر طلا بنام عتیقه خرید و فروش میشود ، ولی بدبختانه هرچه بود و توانستند بدست یهودیهای دلال خریده و خارج نمودند ، بنای ساختمانهای متعدد درولایات و شوارع ، ساختن جاده‌ها در اغلب شهرها ،طابق احتیاجات وسائل نقلیه آنروز ـ کشف بعضی از معادن مانند نفت و غیره ، دایرکردن مجلس شورای دولتی ، تعیین وزارتخانه‌ها ، دایر کردن دارالطباعه و ایجاد روزنامه .

یکی ازمهمترین‌کاریکه‌منحصراً مربوط‌بآسایش وراحتی خیال‌ساکنین‌پایتخت‌طهران بود ، همه روزه شخصا مراقب‌بود بوسیله بازرسان مخفی خود که حتی نزدیك ترین اشخاص بدربار نمی‌توانستند آنها را بشناسند ، چون قرارش این بود که هروقت یکی از بازرس‌ها شناخته شود باید اورا کشت .

باین ترتیب تا آخر دوران سلطنت ناصرالدین شاه درتمام فصول نرخها ثابت وفراوانی بوده مخصوصا نان و گوشت که در تمام سال کوچکترین تزلزلی روی نداده بود ، کاریرا که امروزه تمام دول با تمام قواء میکوشند که خواروبار بطورآرام دردسترس عموم قرار گیرد ، چنانچه خوانندگان همه روزه ازرادیو وستون روزنامه‌ها میبینند ومیشنوند هردولتی که سرکارمی‌آیدسرلوحه برنامه خود راپائین آوردن نرخ خوار وبار و غیره قرار میدهد و جمله (منویات اعلیحضرت شاهنشاه در نرخ خواروبار برای آسایش مردم) ودر هفته جلسات مستقل برای این موضوع تحت ریاست نخست‌وزیر و غیره تشکیل و از رادیو پخش میشود، آیا کوچکترین تأثیری روی میدهد ؟. خیر ! ــ چرا؟! برای اینکه از کارمند کوچك حتی پاسبان سر پست تا بالا و آخرین مقام نظر استفاده دارند ، در این صورت جز حرف و تشکیل جلسات دروغی انتظار دیگری نبایدداشت .

نرخ خواروبار خاصه نان و گوشت در دوران سلطنت ناصرالدین شاه بلکه تا اوایل سلطنت مظفر الدین شاه که خود من در زمان مظفر الدین شاه خریداری میکردم ــ نان یك من سه عباسی ، گوشت چارکی (ده سیر) سه عباسی که یك من سه قران میشود ، روغن خوب یك من شش‌قران الی‌یك‌تومان . چون هنوز مردم متمدن نشده بودند و تا اندازه‌ای هم دارای ایمانی بودند ، اجناس و خواربار تقلبی مخصوصاً لبنیات‌خاصه روغن وجود نداشت ، و کسی بفکراین تقلبات نمی‌افتاد ، برای اینکه هنوزمجازات وزیرنظام‌ها و مختار السلطنه‌ها زیر گوش مردم بود ، نه مانند امروزکه در روزنامه‌ها و در رادیو نوشته و گفته میشود ، از چندین دکان روغن تقلبی و کره مصنوعی کشف گردیده ، ولی دیگر بچه مجازاتی رسیدند دیگر نه‌روزنامه‌ها مینویسند ونه در رادیو گفته میشود ، علت چیست ؟ البته همه میدانند محتاج بنوشتن من نخواهد بود .

مسافرت ناصرالدین شاه بعتبات

ناصرالدین شاه برای زیارت‌اعتاب‌مقدسه‌عازم می‌گردد ، روزی که باید حرکت نماید ، تمام رجال و شاهزادگان را احضار و پس از مذاکرات و سفارشات در کارهای عمومی و مملکتی ، شاهزاده کامران میرزا نایب السلطنه پسرش را مخاطب قرار داده و نسبت به‌ارزاق خاصه نان و گوشت تأکید مینماید که مبادا تغییری در وضعیت نان و گوشت و قیمت فعلی آن روی دهد ، بدان کوچکترین ناراحتی مردم موجب اعدام تو که پسر من هستی خواهد بود .

ناصرالدین شاه وارد عتبات میشود ، البته مسافرتهای آنروز هم کمتر از دو سه ماه نبود ، درآن موقع وضعیت نان و گوشت قدری باصطلاح شیرین و رو بترقی میگذارد ، بطوریکه صدای عدم رضایت و شکایت بلند میشود و بچه‌ها درکوچه و بازار ، این اشعار را میخواندند : شاه کج‌کلاه رفته کربلا ، نان شده گرون (گران) یك من یك قرون (قران) . این موضوع باطلاع ناصر الدین شاه میرسد ، از کربلا تلگرافاً به‌نایب‌السلطنه یادآور میشود که اگر درورودمن بطهران معلوم‌شود که حقیقت داردهمان‌مجازات را که در روز حرکت معین کرده بودم در باره تو اجرا مینمایم .

پس ازرسیدن‌این تلگراف‌بدست‌نایب‌السلطنه وزیرنظام‌حاضروتلگراف راباوارائه میدهد ، وزیرنظام البته ابتدا تکذیب ولی فوراً بشهر رفته و گردش کنان بسر کوچه غریبان ، قصاب سر کوچه را مانند گوسفند شقه کرده بطاق بازار آویزان مینماید ، و نیز یك نانوا را هم توی تنور نان پزی می‌اندازد ، و

اوضاع عمومی را هم چند روزی با گردش خودش کاملا تحت نظر میگیرد ـ بعد از ورود ناصرالدین شاه بطهران وضعیت رضایت‌بخش وآرام بوده است .

سفر ناصرالدین‌شاه به اروپا

ناصرالدین شاه در سفر اول در هر یك از ممالك اروپا که وارد میشد یك ماده از برنامه‌اش این بوده که بدستور اوتحقیق و جستجو کرده چند صد توپ پارچه خیلی ضخیم ازنوع کرباس خریداری میکرد بطوریکه رجال مؤثر آن کشور اروپائی مطلع شوند و بفهمند پادشاه ایران پارچه‌های ضخیم را میخواهد تا برای‌پولهای موجود خزانه خودش‌کیسه بدوزد ، در صورتیکه در آن ایام اگر چه هنوز بحال دوره مظفر الدین شاه نیفتاده بود که آه در بساط نباشد ، ولی ذخیره قابل‌توجهی‌نداشت ، مجموع‌موجودی خزانه سلطنتی‌ودولت ایران (که‌هردو یکی بود) کفاف مخارج سه چهارماه را هم نمیکرد .

اما ناصر الدین شاه بهر مملکتی در اروپا میرسید چنین وانمود میکرد که کرباس‌های اشرفی ولیره خزانه او پوسیده شده است و باید کیسه‌ها را تجدید کرد . و چون موجودی خزانه خیلی زیاد است‌ناچار باید مقداری کرباس ضخیم خریداری نماید که برای ملیونها اشرفی و لیره کافی باشد !

خریداری کرباس هم‌جریان و داستان جالبی داشت ، دو نفر از ملتزمین رکاب از نخست وزیر و وزرای آن مملکت نام و نشان فروشندگان بهترین کرباس را میگرفتند و بعد بسراغ آنها میرفتند و چند صد توپ کرباس میخریدند و با آب وتاب حمل بایران مینمودند .

خریداری کرباس در هریك از ممالك فرانسه ، آلمان ، اطریش ، انگلیس ، تجدید میگردید ، و از هر کشور صدها توپ کرباس خریداری میشد ـ اما آیا میدانید این کرباس‌ها بچه مصرفی رسید ؟

وقتی شاه بطهران بازگشت دستور داد که از آن کرباسها خیمه های متعدد (چادر) دوخته شودکه برای مسافرت‌های‌اردو ، وشکار ، وبرای حرم‌سراپوش‌های‌مخصوص مورداستفاده قرارگیرد ! مقدار زیادی هم در انبار برای مصارف نظام باقی مانده بود و برای عدم مراقبت در نگاهداری آن همه پوسید ، در صورتیکه میتوانستند در بازار بفروش برسانند ، این هم یکی از علاقه‌مندی و توجه درباریان و وزرای آنروز ،که بفکر مصرف آن نبودند تا همه پوسید ؛ و این رویه هنوز هم باقی و برقرار است .

یکی دیگر از زرنگیهای ناصرالدین‌شاه

ناصرالدین شاه در سفریکه بخراسان میرفت شنیده بود در شهر نیشابور مردی هست که املاك بسیار و ثروت فراوان دارد ، و ازقرار مشهور ، از خست و قناعت‌شدید نه خود درست‌زندگانی داشته ، و نه دست‌گیری بمساکین و ضعفا می‌نموده است ، وتمام فکر و علاقه‌او برای جمع کردن پول طلا بوده و از این‌راه مقدار زیادی طلا و نقره ذخیره کرده و زیرخاك‌کرده‌است ، ولی برای مصلحت‌روزگار وبرای اینکه از شر و تعرض مامورین دولت در امان و آسوده باشد بیشتر اوقات خود را در دهات خارج از شهر بسر می‌برد که هم از شر مأمورین راحت باشد و هم از کسانیکه بمنزل او میروند وبقدری مراقب بوده‌که مبادا بهانه‌ای بدست مأمورین دولت‌بدهد و تا کنون احدی نتوانسته است‌ناخنکی بطلاها بزند(این قبیل اشخاص در هر عصر و زمان وجود دارند).

ناصرالدین شاه پس از اطلاع از این جریان بطمع افتادکه پول زیادی از این مرد ثروتمند بدست آورد که البته حلال خواهد بود ، برای اینکه در زیر خاك معلوم نیست پس از مردنش چه خواهد شد .

هرچه فکر کرد راهی بنظرش نرسید که صورتاً زننده نباشد ، تاشب شد و قبل از خواب مطابق رسمی که داشت یك نفر باید درکنار بستر خوابش کتاب بخواند تا خوابش ببرد .

کتابخوان مشغول شد اتفاقاً داستانیکه آنشب خوانده شد مربوط بوقایع نادر شاه بود ، ناصرالدین شاه ناگهان با وجد و سرور از جا برخواست و گفت : پیدا کردم . پیدا کردم ، بعد کتابخوانرا گفت فردا صبح بخاطرم بیاور راجع بنواده نادرشاه اقدام‌کنیم !.

بیچاره کتابخوان که از مطلب چیزی بنظرش نمیرسید ، هاج واج مانده بود ، ولی دو سه روزبعد فهمیدکه آن پیدا کردن‌ها چه‌بوده است و نوه نادرکیست و در نیشابور چه میکند !

ناصرالدین شاه نقشه‌ای کشیده بود که خیلی جالب و کاملا بی‌سابقه بود ، یکی از درباریان محرم خود را احضار نمود و نقشه خود را برای او شرح داد و او را مأمور اجرای آن نمود ، آن درباری‌که بنام اکرم الملك نامیده میشد فوراً بمحل سکونت آن حاج ملك زاده بدبخت رفت و باو گفت طبق‌اطلاعی که بشخص ناصرالدین شاه رسیده است ، مادر شما نوه نادرشاه است که تا کنون نخواسته خود را معرفی کرده باشد برای اینکه مقدار زیادی جواهرات نادر شاه پیش او بوده که پنهان کرده است ، و علت این که نام و نشان خود را نخواسته است افشا نماید و از نسب خود مخفی بماند ، همین جواهرات بوده است که طبق اطلاع مسلم ارزش آنها از چهار کرور تومان کمتر نیست ، و البته میدانید که این‌نوع‌جواهرات متعلق بشاه و باید در خزانه سلطنتی ذخیره و نگاهداری شود ، حاجی آقای بیچاره مات و مبهوت مانده بود و هرچه قسم میخورد وآه وناله میکرد فایده نداشت ، واکرم‌الملك جداً مطالبه جواهرات را مینمود، و در ضمن بحاجی آقا حالی کرد که اگر بانکار خود باقی بماند جان خود و مادرش و افرادخانواده‌اش در خطر است . و شاه کلیه اموال او را ضبط ومصادره خواهد نمود .

اکرم الملك پس از صرف شام گفت : حالا که نان و نمك تو را خورده‌ام ، از روی جوانمردی حاضرم بشما کمك بزرگی بنمایم که تا اندازه محفوظ بمانی ، لذاباید پنجاه هزار تومان پول نقدبرداری و البته اگر ظلا باشد بهتر است تا باتفاق من بحضور شاه برویم ، من‌بزبانی که میدانم شاه را قانع‌خواهم کرد که از تعقیب کردن تو صرفنظر شود ، ضمناً همیشه مورد عنایت و لطف شاه قرار خواهی گرفت ! بالاخره قضیه بهمین ترتیب حل شد ، ولی شاه بطوری ظاهرسازی کرد و نقش خود را خوب بازی کرد که غیر از اکرم الملك احدی‌از ملتزمین رکاب پی نبردندکه قضیه چه بوده و از کجا آب میخورده‌است .

شاه در حضور ملتزمین رکاب با قیافه مخصوص خود گفت : راستی یك مژده بزرگی است‌که بشما میدهم . اطلاع یافته‌ایم که یکی از نواده‌های نادرشاه در این حدود اقامت دارد و خیلی مژده بزرگی است . قرار شد برویم او را بزیارت خودمان مفتخر و سرافراز نمائیم !. .

روز بعد شاه و ملتزمین رکاب بمنزل حاجی‌آقا رفتند ، شاه بطور جدی نواده نادرشاه را مورد تفقد قرار داد ، و کلیه مذاکرات در اطراف تاریخ نادرشاه دور میزد ، آنهم بعنوان جد شما و پدر بزرگ‌شما که مرتباً بحاجی آقا خطاب میشد ، طوری شده بود که حاجی آقا خودش باورش شده بود ، برای اینکه فکرمیکردمطلبی را که ناصرالدین شاه با آن بیان واطلاعات خود اظهار میکند دروغ نباید باشد .

در همین‌حال مقرر شد فرمان یك‌لقب هم بحاجی‌آقا داده شود ، فرمان‌صادر و پنجاه هزار تومان دیگر هم بعنوان شیرینی فرمان تقدیم گردید ، بقدری نقش خود را خوب بازی و نتیجه گرفت که عموم

مردم و ملتزمین رکاب یقین داشتند که آنروز مهمان نواده نادرشاه افشار بوده‌اند .

ناقل ظل السلطان بوده

ظل السلطان در جوانی عاشق دل‌باخته دختر کوچك میرزا تقی خان امیر کبیر میشود . که دو خواهر بودند وقرار بود ، یکی همسر ظل السلطان ، و دیگری همسر مظفر الدین میرزا (مظفرالدین شاه) باشد ، اما تصادفاً ظل‌السلطان بآن که نامزد او بود علاقه نداشت و در عشق خواهرش که بنام مظفرالدین میرزا بود میسوخت .

ظل السلطان حاکم مازندران بود که بطهران آمده بود ، و می گفتند در مازندران در یکی از قبرستانها گنج بزرگی پیدا شده‌بود که درمیان آن ، یك‌شمشیر جواهر نشان بسیار باارزشی وجود داشته که ظل السلطان همه‌را برای خود برداشته ومخفی کرده بود و مقداری از سکه‌های طلا وکمی هم‌ازجواهرات را برای پدرش ناصرالدین شاه بطهران میفرستد ، ولی غافل از اینکه پدرش با جاسوسان زبردستی که در تمام ولایات از خود اهالی داشته از شمشیر باخبر بوده است .

ظل السلطان روزیکه بحضور شاه نشسته بوده ، شاه می گوید چیزی بنویس ببینم خطت پیش آمده است (چون ناصرالدین شاه خودش خوب مینوشت باین جهت علاقه داشت دربـاریانش همه خوش نویس باشند) و منظور ناصرالدین شاه این‌بودکه ببهانه نوشتن خط ، ظاهرشدن شمشیر ازخود ظل السلطان‌بروز نماید . ولی ظل السلطان بیخبر ازنقشه پدر بخیال خود فرصت را مغتنم‌شمرده وشعری نوشت که خلاصه‌اش اینکه در آتش عشق میسوزم‌کاررا زودتر تمام کنید .

ناصرالدین شاه مفهوم شعر را بروی خود نیاورد ، وقلم برداشت و گفت من هم حالا مینویسم‌تا ببینم از پدر وپسر خط کدام بهتر است .

ناصرالدین شاه قلم برداشت فی‌البهدیهه شعری که درهمان حال ساخته بود ! نوشت :

شمشیر جواهر ندهی گر بمن ایماه این لعبت پر عشوه نصیب تو نگردد

این را نوشت و بدست ظل‌السلطان داد بدون اینکه حرفی بزند .

ظل السلطان یك مرتبه متوجه شد که باخته است ولی دیگر چاره‌ای ندارد و باید تسلیم شود عصر همانروزشمشیر رابرداشت وبدقت تماشا کرد و بحضور پدر برد و کاغذی کوچك نیز بقبضه‌آن بست که‌درآن نوشته بود : من امر تورا اجراء کردم ، حالا منتظر وعده و وفای شما خواهم بود .

ناصرالدین شاه شمشیر را برداشت و بدقت تماشا کرد ، بعد کاغذ را خواند و باقیافه متعجب‌پرسید: متوجه نشدم منظورت چیست ؟ ـ کدام وعده را میگوئی ؟

ظل السلطان گفت وعده امروز صبح که مرقوم فرموده بودید ، اگر شمشیر جواهر نشان را تقدیم کنم بمنظور خود نائل خواهم گردید ، شاه خندید گفت : عجب ! خیال نمیکردم‌اینقدر ساده‌باشید ، چگونه از پدرت شمشیر را مخفی داشته بودی در صورتیکه وظیفه فرزندی آن بود که در همان موقع و ساعت که شمشیر بدستت آمد بدون درنگ برای پدرت میفرستادی که محتاج مدتی فکر وکشیدن نقشه برای بدست آوردن نمی‌شدم ، ظل السلطان متوجه شد که کلاه بزرگی بسرش رفته و چاره‌ای نیست ، فوراً از حضور شاه مرخص شد ، ناصرالدین شاه مدتها در تنهائی از طرز بدست آوردن شمشیر میخندید ، و بعداً امرداد شمشیر راجزو ذخایر خزانه ثبت وضبط نمایند و برای خوداختصاص نداد ، چنانچه تا آخر دوران‌سلطنت و بعد از او یك ده بنام ناصر الدین شاه دیده و یا شنیده نشده است . آیا سلطان و شاهان بعد از او هم همین طور بودند .

خلاصه ، نامه‌ای مظفرالدین شاه‌زمان ولیعهدی از آذربایجان بناصرالدین شاه مینویسدکه تقاضای چهارقریه از دهات خالصه آذربایجان را بضمیمه هزار اشرفی مینماید ، جواب ناصرالدین شاه :

« نامه‌ات ملاحظه شد بسیار تعجب کردم ! برای اینکه من یك مملکتی مثل ایران را بتو واگذار کردم و توقدرآن‌رانشناخته چهار قریه خالصه‌که مربوط‌بدولت‌است از من‌میخواهی‌افسوس ؟ » این نامه‌را روزی مرحوم فهیم الدوله هدایت‌برای نگارنده بمناسبتی نقل کرد .

وقایع دیگری از ناصرالدین شاه و شیخ علی

شیخ علی فرزند حاج محمد جعفر استرآبادی در ماه شعبان ۱۲۴۲ هجری در قزوین متولد شده ، مادرش اورا حامله بود که حاج محمد جعفر بجنگ روس رفته بود و ملقب به سیف ـ الدین شده بودفتحعلی شاه‌اظهار میل ومهربانی نسبت باو بسیار مینمود حتی‌اینکه یکی ازدخترهای خودرا بایشان ازدواج مینماید شیخ‌علی فوق‌العاده باهوش وبااستعداد بوده‌که در سن دوازده‌سالگی‌بعضی ازمصنفات در علم عربیت از ایشان بروز کرده است .

در سن بیست سالگی پدرش فوت نمود ، در این مدت نزد پدرش تحصیل مینمود و مکرر در حق ایشان اظهار میکرد که شیخ علی قریب الاجتهاد است ، بعد از فوت پدرش ریاست و مسندیکه امروز بین آقازاده‌ها معمول است برایش‌مهیا بود ، برای اینکه هم دارای موقوفه ونوکر ومحرربود وبعلاوه درخانه پدر که پناه‌گاه مردم و محل آمد ورفت امنای دولت وقت در ملاقاتها بود ، کراراً محمد شاه برای ملاقات حاج محمد جعفر میرفت . وغالباً موقعی بوده که آن مرحوم در اندرون مشغول مطالعه بود و شاه در بیرون می‌نشست تا آقا از اندرون بیرون می‌آمد .

مرحوم شیخ باین مقام پشت پا زده و بعتبات مشرف و در حوزه‌درس صاحب جواهر وارد شد ، پس از آن در حوزه درس آیة الله‌حاج شیخ مرتضی انصاری حاضر میشد ، تادر سنه ۱۲۷۲ که از آن مرحوم مجاز شده بطهران معاودت مینماید .

از آنجائیکه اغلب اوقات مشغول تصنیف و تألیف بود حتی آنکه قریب هشتاد جلد از مصنفات‌ایشان فعلا در دسترس است ، باین جهت کمتر با مردم معاشرت داشتند ، با امنای دولت و ابنای سلطنت آمد و شد نداشته ، و با کمال انزوا و عسرت گذران میکرده ، تا کم کم به فنون هنری و اختراعات آشنا میگردد ، و وضعیت زندگانیش روز بروز سر وصورتی گرفته و مورد توجه صنعت گران قرارگرفته‌بود .

تفنگ و ساعت

شیخ علی در ضمن کارهای فنی تفنگ ته‌پر را اختراع کرد که در آن عصر در ایران نبود و شاید در خارجه هم نبوده است ، تفنگ ر اوقتیکه داد بناصرالدین شاه اول شاه ملتفت نمیشود بعداً خود شیخ علی فشنگی را که خودساخته بود توی تفنگ‌میگذارد و خالی مینماید ، ناصرالدین شاه از خوشحالی ازجای خود برخواسته ومیگوید : تو از ابوعلی سینا گذرانده‌ای .

و اما ساعت ـ ساعتی درست مینماید که باسم شب کوك بوده ، باین ترتیب که‌هرکس آن اسم‌را میدانست ممکن بود از خطر ساعت در امان و بگذرد ، اگر نمیدانست بچنگ ساعت گرفتار میشد ، آن ساعت را در قریه دزاشیب شمیران ساخته بود که همه رجال روز دیده بودند .

ناصرالدین شاه تفنگ را بخارجه فرستاد و پس از یك سال دو تفنگ مثل آن از خارجه برای

ناصرالدین شاه آوردند ، شاه یکی از آنها را برای آقا شیخ علی فرستاد که‌شاید در نزدفرزند ارجمندش شیخ محمد رضای شریعتمدار و خاندانش موجود باشد (شریعتمدار خانه‌اش نزدیك تکیه حاجی رجب علی بوده و امام جماعت مسجد حاجی رجب علی‌که نزدیك درخونگاه بالای منزل قرار داشت ، و بعد هم شیخ محمد جواد پسرش پیشنماز مسجد بوده . ویکی از پسرهای شریعتمدار مرحوم تا چند دوره تندنویس‌مجلس شورای ملی بود) .

وقتی که چشم شیخ علی بتفنگ افتاد دنیا در نظرش تیره و تار گردید و از روی تأثر و تأسف‌دست بر دست زد و باگریه گفت که : ایوای ! من خواستم خدمتی بایران واسلام کرده باشم حالا معلوم‌شد ، چوب بدست دشمن داده‌ام ، ناصرالدین شاه متوجه شد که بد کاری کرده است ، و ضمناً اظهار نمودند که منظور من این بودکه بنمایانم‌که چنین اشخاصی هم درایران داریم ، و بعداز شیخ علی عذرخواهی واو را دلداری داد .

شیخ علی وکالسکه

شیخ علی به ناصر الدین شاه گفت حالا من میتوانم کالسکه‌ای اختراع‌کنم‌که‌او را کوك‌کنند یك‌فرسخ راه‌را طی کند ، آنوقت چند دقیقه بایستد و از چهار طرف درهایش باز و چند گلوله توپ خالی نماید ، و بعد درها بسته وبمحل اول خود برگردد ـ ولی اظهاراین اختراع‌وقتی خواهد بودکه پادشاه تهیه قشونی‌منظم دیده که بایکی‌از دول که شهرهای ایران‌رابدست‌خائنین گرفته‌بجنگند وپس‌بگیرند ، ناصرالدین شاه‌گفت : ما باکسی جنگ نداریم و باندازه امنیت داخله هم قشون داریم .

شیخ علی پس از مصاحبه خود با ناصرالدین شاه و عدم توجه شاه نسبت بافکار و تشویق او صلاح‌در این دید که طهران را ترك نماید تا مبادا جانش در خطر افتد ، لذا بمازندران رفت تا مشغول رعیتی گردد ، شیخ علی پس از ورود بمازندران و اشتغال بکشاورزی در صدد برآمد که بعضی اسباب و آلات زراعتی را تغییر داده با اختراعات خود کار کشاورزیرا آسان نماید .

وزیر امور خارجه ـ میرزا سعید خان وزیر امور خارجه وقت‌ناصرالدین شاه را بخیال‌انداخت که کتاب قانونی تنظیم نماید ، و بشاه عرض کرد ،که ترقی سلاطین صفویه برای این بود که باملت‌همراه بودند ، اگر پادشاه با علما متفق گردد (منظور میرزا سعید خان البته شیخ علی بوده نه دیگران) و قانونی از آنها بخواهد که اهالی ایران از آن قانون تخطی ننمایند ، هر آینه سلطنت و مملکت ترقی فوق‌العاده می‌نماید نه‌تنهامردم‌آن مملکت وسلطانش راحت خواهند بود ، بلکه‌از دسایس بیگانگان نیز در امان میباشند .

پس از آنکه محسنات قانون را وزیر امور خارجه کاملا بعرض شاه رسانید بطوریکه شاه نهایت اشتیاق را حاصل نمود ، امر کردکه‌اگرچنین عالمی موجود باشد البته بزودی باید یك چنین عالمی‌که با علم و عمل‌توام باشد وصاحب هوش و فراست ، قانونی در اسلام بنویسدکه تمام‌بلاد از روی‌آن عمل‌نمایند .

وزیر امور خارجه دیدکه‌کاملا تیرش به‌نشان خورده‌است ، بعرض‌رسانیدکه چنین‌کسیراکه‌اعلیحضرت میخواهید امروز در مازندران مشغول رعیتی شده برای اینکه معلومات و اختراعاتش در شهر مورد توجه و خریدار پیدانکرده بود ـ شاه : کیست ؟! ـ وزیر خارجه : شیخ‌علی‌است ! ـ ناصرالدین‌شاه ضمناً متوجه شد که این مقدمات برای اطلاع دادن وضعیت شیخ‌علی بوده‌که خودفراموش‌کرده بود ـ شاه‌دستورحرکت

او را بطهران داد که در اختیار میرزا سعید خان باشد .

شیخ علی پس ازورود بطهران ، نزدیك خانه وزیر خارجه منزل‌کرده و مایحتاج او از طرف‌وزیر امور خارجه کاملا فراهم و آماده گردید ، چون موضوع را میرزا سعید خان به شیخ علی سابقه داده بود و ضمناً متذکر شدکه تنظیم قانون طوری باشد که در ذهن شاه‌گران و سنگین نیاید ، شیخ‌علی جواب‌داد که درصورت برقراری شما قانونی‌تنظیم خواهم نمود که کاملا مورد توجه قرارگیرد .

شیخ علی کتابی از قانون اسلام در عبادات ، سیاسات ، عادات و معاملات ، رفتار بهم‌دیگر ، تنظیم نمود بطوریکه ابداً سوء ظنی برده نشود . ولی بدبختانه در همین موقع بود که میرزا سعید خان وزیرامور خارجه فوت مینماید ، ولی کتاب را ازنظر ناصرالدین شاه‌گذرانیده بود که مورد توجه و تحسین واقع میگردد ، بعد از ملاحظهٔ کتاب امر بطبع و اجرای آن فرمودند ، و پسر میرزا سعید خان مأمور ایـن کار میشود .

بدبختی ایران چه بود

در همین موقع که تازه امین‌السلطان موردتوجه ناصر الدین‌شاه قرار می‌گیرد روز و ساعت مناسبی با شاه مواجه و عرض‌میکند، این کتاب منافی استقلال دولت و سلطنت است برای اینکه وقتی‌کار بدست ملت افتاد دیگر پادشاه نمیتواند در امور مملکت مداخله نماید ، فقط مواجبی‌بگیرد و بشکاری برود ، دیگر کاری بامور مملکت نخواهـد داشت ، ناصرالدین شاه میگوید : بد نیست با خیال راحت بشکار و گردش میرویم ، دیگر کسی بما کاری نخواهد داشت .

امین السلطان : سلطنت قاهره که ودیعه الهی است ، و نعمت خدادادی است ، و نیـز دسترنج اجدادیست که با چه زحمات و فداکاریها بدست‌آورده و به‌نسل خودواگذاردند ، آیا راضی میشوید بدست اعلیحضرت از دست برود ، چون ملت قانع نمی‌شوند ، همان شکار رفتن را هم مزاحم میدانند . . .

ناصر الدین شاه که استماع اظهارات امین السلطان کاملا در روحیه اش تأثیر کرده بود ، پس از قدری تأمل و فکرگفت : عجب ، عجب ! ملت بشکار رفتن ما هم‌اعتراض خواهند نمود ، دراین‌صورت دستور دادیم که کتاب را ضبط نمایند ، و کتاب در کتابخانه دولتی ضبط گردید ، که قطعاً حالا هم‌باید موجود باشد ، و شاید هم در نقل و انتقالات مانند چیزهای دیگر از بین رفته باشد .

از اختراعات شیخ‌علی : تفنگ ته‌پر . ساعت دزد بگیر ، کالسکه خودکار جنگی ، قبله‌نمای‌معروف که هم قطب را وهم قبله را نشان میداد ، و هم‌ظهر و درجات را معین مینمود ، دیگر تختی بود که وصیت کرده بود روی‌همان غسلش‌بدهند ، تخت هم تختخواب بود و هم درشکه خانگی ، وهم ذخیره و صندوقخانه و محل ماکولات و مشروبات ، در گرما و سرما انسانرا حفظ میکرد ، شیخ علی میگفت : اگر وسایل کار را فراهم نمایند و با من همراهی کنند اسبابی اختراع خواهم کرد که آب طهران را بکوه توچال برسانم که یخ آنرا با همان اسباب بطهران بیاورند که دیگر مردم در تابستان گرفتار آن یخ هـای کثیف نگردند .

بعضی باین‌فکر افتادند که شیخ علی را بخارجه‌برده باشند ، و ایشان برای اینکه مبادااختراعاتش بدست خارجی بیفتد حاضر نمیشوند ، و بدون مقدمه برای عتبات حرکت مینمایند ، در آنجا هم او را دنبال کرده که ببرندش به‌اسلامبول برای اینکه دولت اسلامی است شاید راضی شود ، البته این اقدامات

بدون دست خارجی نبوده است ، بالاخره هم موفق نشدند .

شیخ علی مراجعت بطهران و چند روزی طول نکشید که با کسالت مختصری در سال۱۳۱۸هجری بدرود زندگانی وبا فقر و پریشانی از دنیا رفت .

نقل از ناظم الاسلام کرمانی

چون ناظم الاسلام کرمانی با شیخ علی معاشرت داشته‌میگوید : بناصرالدین شاه گفته بود که اگر مخارج یك مدرسه رابدهید من یك مدرسه تشکیل و دایر مینمایم (بنام دارالفنون) که در هر اطاقش یك علم و صنعتی تدریس شود که پس از زمانی قهراً صنایع ایران در تحت نظراعلیحضرت بدرجات عالیه خواهد رسید که‌دیگرمحتاج به اجانب نخواهید گردید .

خوانندگان عزیز خاصه جوانان هر زمان ـ درست و با دقت مطالعه کنند ببینند چه نوابغی در ایران پیدا شده و با چه صورت بیچارگی از دست خودخواهان نالایق طماع خیانت کار درباریان که در تمام‌ادوار بوده و خواهندبود باداشتن ابتکارات و مخترعات و علوم از دنیا رفته ، و مملکت از وجود آنها نتوانسته است استفاده نماید .

اگر ناصرالدین شاه بدنبال درباریان خائن خود نمیرفت و میرزا تقی خان‌ها را از بین نمیبرد . و مرحوم شیخ‌علی‌هارا تشویق ووسائل کار اورافراهم مینمودند ، که تهیه و تنظیم قشون از میرزا تقی‌خان و تهیه ادوات جنگی از شیخ علی آنوقت معلوم میشد ایران در مدت اندکی راه ترقی و تعالی را با چه سرعتی طی میکرد و امروز دولت و ملت ایران درچه مرحله‌هائی از مراحل زندگی را می پیمود ، ولی افسوس و هزار افسوس که همیشه دشمنان این آب و خاك بیدار بوده با دست‌های مرموز خود و تبلیغات فریبنده بین مردم ساده بی‌اطلاع مانع از پیشرفت وکسانیرا که تسلیم نمیشدند بدست خودمان ازبین‌میبرند چنانچه هنوز هم این سیاست باقی و برقرار است .

زندگی داخلی ناصرالدین شاه

یك قسمت از زندگانی داخلی ناصرالدین شاه که توسط دوست عزیزم فرزند مرحوم چرك‌چی باشی بدستم رسیده است که خودش مرحوم شده :

از تشریفات روزمره‌ناصرالدین شاه‌حمام رفتن اوبوده ، مشارالیه‌همه روزه اول صبح بعدازاستحمام شاه‌پلنگ خان که طرف اعتماد بود بسر و سبیل شاه حنا و رنگ میبست و سپس شاه را مشت ومال‌میکرد و مخصوصاً پستانهای درشت ایشانرا بدستور طبیب تا چند دقیقه مالش (باصطلاح ماساژ) میداد و شاه هم خوشش می‌آمد .

صبحانه را معمولا هر روز سر بینه حمام حاضر و ناصر الدین شاه همانطور که حوله بدنش را پوشانیده بود ابتدا قدری گلاب با شیر مینوشید وسپس نان مخصوص با کره و عسل خورده از حمام بیرون می‌آمد ، بعضی از روزها یك جوجه کباب ویا یك سیخ کباب گوشت بره هم میخورد .

بعد از فوت شاه‌پلنگ خان پسرش که او هم شاه‌پلنگ خان ثانی لقب داشت وظیفه پدر را در حمام انجام میداد ، نکته جالب توجه مشت و مال شاه در سربینه حمام این بودکه به‌محض بیرون آمدن شاه‌چند نفر از بانوان جوان زیبا چه عقدی و چه صیغه‌ای سربینه حمام منتظر شاه بودند و بهرکدام که شاه امر میکرد فوراً جلو میرفت ، چهار الی پنج دقیقه دست و پا وکمر و شانه‌های شاه را مشت ومال‌میکرد .

ناصرالدین شاه‌هرروز یك پیراهن وزیر شلواری تازه می‌پوشید وهیچوقت پیراهن و زیرشلواریهای شسته شده را نمی‌پوشید ، عقیده‌اش این بود که شاه نباید پیراهن و شلوار (شو) رفته بپوشد .

پیراهن و زیر شلواریهای شاه نصیب (اقل بیك خانم) انباردار اندرون میشد و او هم ببرادرش حاج آقاخان میداد ، یکی از مشخصات آقاخان این بود که مقدار زیادی پیراهن و زیرشلواری داشت وجرئت نمیکرد بفروش برساند ، مگر خیلی محرمانه وباشخاص خاطرجمع که مبادا بروز کند .

رسم دیگر ناصرالدین شاه این بود ، که هر شب عده‌ای از نوازندگان معروف (هنرپیشگان) بخوابگاه شاه میرفتند و تا هنگامیکه شاه خوابش نبرده‌بود ، آهنگهای دلنشین مینواختند ، و بیشتر ناصر الدین شاه از دستگاه (همایون) خوشش میآمده ، در آن ایام عده‌ای از نوازندگان معروف که هریك‌در عصر خود بی‌نظیر بودند در دربار گرد آمده و بعنوان نوازندگان یا عمله خلوت معروفیت خاصی پیدا کرده بودند ، که اغلب رجال و اشراف‌وقت هم مورد استفاده قرار میدادند ، البته با اطلاع ناظم‌خلوت ، اینها عبارت بودند از آقا علی اکبر پدر آقا حسین علی معروف و جد آقای شهنازی امروز ، اسمعیل خان کمانچه‌کش پدر حسین خان کمانچه‌کش که معلم آقای صبای ویلن زن معروف بوده است ، محمد صادق خان که در نواختن سنتور استاد بی نظیر و مانندی بود ، ومورد مرحمت و توجه ناصرالدین شاه قرار داشته است ، در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه از هر دو پا فلج گردیده و بهمین حال اشراف و اعیان او را بوسیله کالسکه‌های خود برده و از هنرش درنواختن سنتور استفاده و لذت میبردند .

آوازخوانهای دربار نیز عبارت بودند از : حاج حکیم‌آقا ، و نقیب الممالك که هر دو در عصر خود بیمثل و مانند بودند ، همانطور که گفته شد ، اغلب شبها عده‌ای از خوانندگان بامر شاه بخوابگاه میرفتند ودر پشت پرده توری می‌نشستند و موقعیکه‌شاه در شرف خواب رفتن بود آنهارا مرخص میکرد ، که البته باابلاغ ناظم خلوت از طرف شاه انجام میشد .

دو دسته‌دیگر از نوازندگانی‌بودند ، که یکی‌موسوم بود بدسته (مؤمن کور) و دیگر دسته (کریم کور) که هر دو دسته ، عده‌ای از زن و مرد کور را تربیت وحاضر داشتند ، اغلب شبها آنهارابا‌ندرون دعوت میکردند ، و دسته کوران بدون اینکه چشمشان جائی را ببیند میزدند و میرقصیدند و گاهی هم تقلید درمی‌آوردند .

بعدها دسته دیگری بر این دستجات علاوه شد که بدسته زعفران باجی معروف شده‌بود (یکی از ایستگاههای خیابان مولوی که از میدان اعدام بشرق میرود بنام همان زعفران‌باجی سردسته نوازندگان وهنرپیشگان کور در حرم ناصرالدین شاه میباشد).

نکته جالب توجه این بود که شب هنگام اکثر خانمها و اعضای حرم اوقات خود را با استفاده‌از نوازندگان دسته زعفران‌باجی گذرانده استفاده و لذت می‌بردند .

در عین حال در حرمسرا بعضی از بانوان بودند که اظهار تقدس میکردند شنیدن موسیقی راحرام میدانستند ، و مخصوصاً در شبهای جمعه و شبهای متبرکه بعبادت و خواندن دعا و قرآن مشغول بودند و ناصرالدین شاه این عمل آنها را بیشتر تشویق میکرد ، بهمین جهت دستور داده بودکه شیخ اسدالله‌اعمی در ایام هفته یك روز باندرون (حرمسرا) می‌آمد و آداب نماز و روزه و احکام شرعیه را ببانوان‌مقدسه می‌آموخت و در آخر برای آنها روضه میخواند .

شیخ اسدالله مرد عالمی بود مخصوصاً در احکام اسلام و رساله‌های مراجع تقلید ، رفته رفته بانوان مایل شدند از نقطه نظر درس‌های احکام شرعیه نماز جماعت هم خوانده شود ، موضوع را با ناصر الدین شاه مذاکره و اجازه خواستند شیخ اسدالله در مواقع نماز در اندرون نماز جماعت برپا نماید که عملا هم دانسته باشیم ، ناصرالدین شاه از این تقاضا و پیشنهاد بسیار خوشش آمد و از حیث سیاست نیز صلاح دانست که عمل گردد .

یك روز ناصرالدین شاه در حال نماز جماعت خواندن بانوان باندرون وارد میشود ، و از منظره صف نماز جماعت بانوان و خدمتکاران خوشش میآید و میگوید دین اسلام عجب دین اجتماعی است که ابداً بین خانم و خدمتکار از سیاه و سفید امتیازی نگذاشته است ، از آنروز در هفته دو روز از صبح تا شام شیخ اسدالله باندرون میرفت ، ونیزشاه اجازه میدهد همه بانوان ازکوچك وبزرگ برای فراگرفتن آداب مذهبی و عبادت حاضر شوند .

این دستور ناصرالدین شاه رفته رفته در اندرونهای غالب رجال و اعیان آنروز حتی نایب‌السلطنه استقبال شد منیر السلطنه بانی ساختمان سید ناصرالدین (که امروز نصف آن از مدرسه و صحن بخیابان افتاده و نصف دیگرش در طرف غرب خیابان واقع گردیده است) دراندرون‌نماز جماعت داشته‌است که در تمام اوقات برقرار بوده .

آقا بالاخان سردار افخم نیز در اندرون یکی از زنهایش همین دستور را بر حسب اراده همسرش میدهد که در جای خود ذکر خواهدشد برای اینکه نگارنده تاریخ خود از نزدیك شاهد آن بودم .

شب نشینی‌های دیگر ناصرالدین شاه درکاخ گلستان

در هفته یك شب بساط طرب در کاخ گلستان برپا و منعقد میگردید ، از طرف‌عمارت بادگیرکه‌آنراشمس‌العماره می‌گفتند که حالا هم باقی ولی نه بزیبائی آنوقت . از طرف مشرق پرده‌ای کشیده میشد ، و در قسمت جنوب دسته‌ای از موزیك (ارکستر دارالفنون) و ارکستر مخصوص کامران میرزا نایب السلطنه ، ومطربهای مرد و هنرپیشگان مشغول نوازندگی وایجاد طرب میشدند .

در قسمت شمال کاخ چندین دسته مطربان زنانه و هنرپیشگان بنواختن می‌پرداختند ، و همه جا سینی‌های میوه وشیرینی و شربت چیده ، و در ساعت‌شش بعد از ظهر ببعد مستخدمین دسته دسته در انتظار نزول شاهنشاه ایستاده‌اند .

قریب یك ساعت از شب‌گذشته شاه از طرف حیاط اندرون وارد کاخ‌گلستان میشد و در حدودهزار نفر زن اعم از خانم‌های دربار (حرمسرا) از صیغه و قوم وخویش‌های آنها ، و کلفت‌های خوشگل از دنبال شاه وارد حیاط گلستان میشدند .

در جلو شاه شش نفر از خواجه‌های مخصوص حرکت میکردند ، و هریك از آنها یك سینی نقره نسبتاً بزرگی در دست داشته که آهسته آهسته از جلو می‌بردند ، هر وقت‌که شاه توقف میکردکه بایکی از خانمها صحبت یا مزاح کند خواجه‌ها نیز توقف میکردند .

در این موقع بساط طرب از هر حیث فراهم بود ، و شاه بقدری خوشحال و سر دماغ بود که گاهی خم میشد دست عزیز السلطان را که پابپای شاه حرکت میکرد می‌بوسید و او را نوازش میداد . در یکی از سینی‌های نقره قاب بزرگی بود پر از نارنگیهای شیرین شیراز وکرمان و برای شاه در تمام

فصول از سال مقدار زیادی از این نارنگیها بطرز مخصوصی نگاهداری میشد وشاه میخورد چون‌بنارنگی علاقه مخصوصی داشت .

دریك سینی‌که مشروبات فرنگی از شامپاین وبردو وکنیاك بود ، وسینی دیگراقسام مختلف میوه، آجیل و گیلاسهای مشروب خوری و حوله برای پاك کردن دست و دهان قرار گرفته بود ، در سینی پنجم آفتابه لکن نقره وطلا وصابون سربسته فرنگی موجود بود که هروقت دست شاه در اثر خوردن‌میوه کثیف میشد با آفتابه لکن دستش را میشست و حوله را پرت میکرد ، و این علامت آن‌بودکه دیگر آن حوله قابل استفاده نیست .

در شب‌نشینی‌های دسته جمعی بعلاوه خانم های درباری (حرمسرا) بانوان وزراء و رجال و اعیان با لباسهای مخصوص حاضر میشدند (البته بدون مردان خود) و طرز آرایش و لباس پوشیدن آنها خود موضوعی است بسیار جالب توجه ، زنها مطابق (مد) روز که خود گوینده هم دیده‌ام ، تنبانهای فنردار می‌پوشیدند و برای نمایش روی صحنه می‌آمدند ، (و امروز هم مد شده که دختر ها زیر دامنها یك دامن آهار دارکه مانند تنبان فنردار سابق است میپوشند که دامن را بالا نگاهدارد . که تا بالای زانو درست دیده شود ، و این علامت آنست که دختر است و طالب شوهر است ، این عمل را حالابعضی از بانوان هم میکنندباین طرز لباس خود راآراسته در خیابان‌های شهر میروندکه تا جلب نظر نمایند .

فرق لباسهای خانمهاکه برای شب‌نشینی‌های درباری میرفتند و دیگر با آن لباس در کوچه‌وخیابان لاله‌زار و غیره نمیرفتند از جلو تا چاك سینه و از عقب تا چاك کمر نمایان نبود ، و فرق دیگر این بود که در آن شب‌نشینی‌های درباری فقط ناصرالدین شاه بود و دیگر مردی حتی پسرش نایب‌السلطنه هم حق حضور درشب‌نشینی‌هارا نداشت ، ولی‌خانمهای‌امروز درتمام بازار و خیابانها نه تنها بلکه غالباً بامردهای خود و گاهی هم مطابق مد روز آقا بچهٔ خانم را بغل گرفته و خانم آزادانه حرکت میکند .

در شب‌نشینی‌های دسته جمعی بعلاوه خانمهای درباری و خانمهای وزرا و اعیان ، همه از خانم و کلفت چارقد حریر یا گارس‌قالب کرده و آهاردار سر میکردند ، این چارقدها یك موی از سر را روی پیشانی نمی‌آورد ، تمام پیشانی بدون اینکه زلف روی آن و صورت راگرفته باشد باز بود ، ولی ازپشت سر زیر چارقد بتفاوت موی سر ده الی پانزده بند گیس بافته شده ریز تا پائین‌کمر آویزان بود که‌خود منظره جالبی داشت (بعکس حالا که موی سر را از عقب میزنند و جلو را ببالای سر برده که اسامی مختلف دارد درست مینمایند که بسیار قیافه‌را مخصوصاً صورت را از زیبائی خود می‌اندازد .

کفش آن روز بانوان در شب‌نشینی (گالش) بوده برای اینکه در راه رفتن صدا نکند ، بر حسب امر شاه عده‌ای از بانوان مجاز نبودند که جز عطر بنفشه عطر دیگری‌بزنند ، برای اینکه شاه بجزعطر بنفشه و یا شیرهٔ زیبق از سایر اسانس‌ها بدش میآمد و بلکه متنفر میشد . و بهمین جهت در شب نشینی ها هریك از بانوان و حتی کلفت ها یك شیشه عطر بنفشه مخصوص پاریس بخود میزد وگاهی همراه داشت .

وقتیکه چنین جمعیتی وارد کاخ گلستان میشدند درست مجسم نمائید که دارای چه منظره و یك‌بوی واحد عطر بنفشه از همه آنها استشمام میشد ، لذا صحن حیاط گلستان چنان معطر میگردید که انسان مست و بیهوش و عقل از سرش پرواز میکرد البته منظره خود بانوان بیشتر دیوانه کننده بوده است .

ناگفته نماند که یکی از کارخانه‌های عطرسازی فرانسه در آن ایام قسمتی از محصول خود را که

عطر بنفشه بود بایران میفرستاد ، و چون مورد توجه شاه بود همه خانمها و خانوادهها استعمال میکردند (چنانچه امروز هم خانمها از دختر و بانو سر خود را مانند سر ملکه فرح درست میکنند ، که مد روز قرار گرفته ، اتفاقاً مد خوبی بنظر نمی‌آید ، گویا بهمین جهت باشد که اخیراً بآن طرز اوایل نیست ، و شاید بهتر شده باشد .

در شب‌نشینی‌های کاخ گلستان با حضور نوع‌بانوان زیبا و رعنا و آن فضای چون بهشت ، و صدای زیر و بم فواره‌های آب و ریزش روی گلها مانند شبنم بهاری ، و تابش چراغهای عظیم برق بروی گلها که مانند آینه صورت بانوانرا درخشنده میساخت و مانند روز بهاری شفاف و روشن میکرد ، سزاوار بود که خسروپرویز سر از قبر بردارد و آن بساط را با چشم عبرت بنگرد و حیرتزده مشاهده کند و قطعاً بساط عیش و طرب خود را فراموش میکرد .

در این مجالس شب‌نشینی شاه تا ساعت سه از شب گذشته در حرکت بود ، و خیلی بملایمت راه میرفته است . و پیوسته با بانوان زیبا که خوشش میآمد مزاح میکرده ... وبعضی را با شوخی کتك‌میزده و گاهی بر سبیل شوخی الفاظ خالی از نزاکت برزبان جاری میکرده .

پس از نوازندگیهای مطربان (هنرپیشگان) و خوردن میوه و شیرینی و مشروب بساط شام گسترده میشد و سه ساعت از شب گذشته شام شاه را در مجمعه های بزرگ با روپوش قلمکار می‌آوردند ، در حالیکه ظروف محتوی اغذیه در پارچه‌های سفید تازه پیچیده شده و همه ظروف ممهور بمهر مجدالدوله ناظر و داماد شاه بود که مبادا اغذیه‌های شاه مسموم شده باشد .

در اطاق برلیان سفره شام گسترده میشد (میز معمول نبوده) و شاه در صدر مجلس و سفره قرار می‌گرفت ، انیس الدوله را اجازه‌جلوس میداد ، و بقرار معروف دریکی از شبها در موقعی که شام‌حاضر و با خوشحالی و سرور برای صرف شام باطاق برلیان میرود ، سر سفره نشسته بود و میخواست اولین‌لقمه را با دست بردارد ناگهان از ظرف خورش قیمه عقربی مشاهده میکند که کاملا پخته شده بود ، و با خورش مخلوط شده بود ، وجود عقرب و منظره آن خیلی زننده و موجبات غضب شاه را فراهم‌آورد .

بلافاصله شاه دستور داد سیف السلطان نایب ناظرباشی را احضار کنند و پس از حضور با عصبانیت خطاب بمشارالیه ، وبا دست عقرب را نشان‌داده وفریاد زده بود . . . . . ! ؟ این چیست‌که توی خورش قیمه است ؟.

سیف السلطان بدون تامل و درنگ با لبخند ملایمی عقرب پخته را از ظرف برداشته و با چالاکی در دهان گذاشته و فرو میبرد ، و میگوید قربان چیزی نبود ، پیاز سرخ کرده بود که عوضی توی خورش قیمه انداخته بودند ، شاه از این حرکت سیف السلطان خوشش آمده خندید و گفت : نزدیك بود بدهم سرت را از تنت جدا کنند ، برو گم‌شو ! .

بعد از صرف شام شب‌نشینی معمولا با کشیدن قلیان خاتمه مییافت ، باین ترتیب که شاه در همان طالار آینه قهوه میخورد و سپس بیرون میآمد و چند ساعت دیگر با خانمها و مطربها مزاح میکرد ، و راه میرفت ، و بعد قلیان خوش دود برایش می‌آوردند ، در اثر دود شدید ، بطرف‌خوابگاه حرکت میکرد .

قبل از رفتن بخوابگاه ، با صدای کلفت خود خطاب بمستخدمین و کارمندان خلوت و مطربان

(هنرپیشگان) وبانوان می گفت : ماخسته شده‌ایم ! حالا موقع خواب است همه مرخص‌هستید ، و بعدکیف مخصوص خود را باز و بهریك از هنرپیشگان یك پنجهزاری طلا که در آن زمان یك تومان ارزش داشت انعام میداد ، و بعد بطرف عمارت خوابگاه حرکت میکرد ، و بدین ترتیب آن‌مجلس شب‌نشینی باشکوه و زیبا خاتمه می‌یافت ، و خانمها نیز هریك برای استراحت بمنازل خود میرفتند .

خواب ناصرالدین شاه

ناصرالدین شاه در یادداشت‌های خود مینویسد : در عالم رؤیا دیدم در روضه مبارکه حسین بن علی علیه السلام مشغول‌زیارت و راز و نیاز میباشم ، از خواب بیدار شدم ، ولی با یك حالت بشاشت و خرمی که شاید کمترچنین حالی در خود مشاهده کرده بودم .

بعد از دیدن این خواب تصمیم گرفتم بزیارت عتبات مشرف شوم لذا باب مذاکرات را با دولت عثمانی شروع کردم ، و چون دولت عثمانی تمایلات شیعیان عراق را خاصه ایرانیان مقیم آنجا را بایران و پادشاه زیاده از حد مطلع بود ، بیم آن داشت که با آمدن ناصرالدین شاه شیعیان و ایرانیان کربلا و سایر نقاط از دست تعدیات دولت عثمانی بشورند ، و عراقیهای ناراضی خاصه عربهای عثمانی هم باشیعیان هم‌صدا شده وضعیت بین‌النهرین رو بوخامت و انقلاب رفته ، اختیارات از دست دولت عثمانی خارج شده و باین ترتیب بین‌النهرین از دست برود ، و بیشتر هم از شخص ناصرالدین شاه ملاحظه و وحشت‌داشتند ، و موضوع خواب ناصرالدین شاه را بهانه تلقی میکردند ، که ناصرالدین شاه خواب دیگری در باطن برای بدست‌آوردن بین‌النهرین‌دیده است‌که بصورت خواب زیارت حسین‌بن علی علیه‌السلام درآورده‌است .

در آن موقع میرزا حسین خان سپهسالار سفیر ایران در اسلامبول بوده ، ناصرالدین شاه نامه‌ای‌باو مینویسد و قسم یاد مینماید که قصدی جز زیارت ندارم ، و اگر بتوانی وسیله زیارت مرا فراهم سازی هرچه بخواهی بتو خواهم داد اگرچه شرکت درامرسلطنت باشد .

بالاخره میرزا حسن خان از دولت عثمانی با مذاکرات لازمه موافقت گرفت ، وناصرالدین شاه با مادر و خواهر خود عازم کربلا میشوند ، البته خیلی ساده حرکت مینمایند ، ولی دولت عثمانی‌احتیاط را از دست نداده خودرا برای هرگونه اقدامی آماده و حاضر کرده بود .

ناصرالدین شاه با استقبال شایان شیعیان و ایرانیان وارد کربلا شده ، همینکه بآستان بوس روضه مبارکه نائل میشود ، پس از ورود بحرم دستور میدهند واعظی حاضر برای خواندن روضه گردد .

مرحوم حاج ملاباقر شیرازی که از اجله علما و وعاظ بود ، حضور یافته و شروع بمقدمات روضه مینماید ، در همین موقع اشاره بمرقد مبارکه نموده میگوید : یـابن رسول الله روز عاشورا در آخرین لحظات که دیگر یار و یاوری نداشتی ، فرمودی : هل‌من ناصر ینصرنی ! آیا کسی هست که ما رایاری کند ! اینك ناصر بپای خود بیاری تو آمده است ، کلام آن مرد روحانی باهوش وقت‌شناس چنان‌ناصرـ الدین شاه را منقلب ساخت که جقه و تاج خود را از سر انداخت و همانجا افتاد و تا مدتی گریه‌میکرد و یا حسین می گفت .

ناصرالدین شاه دستور داد بعلاوه اینکه آنچه در کیفش پول طلاداشت‌بحاج ملاباقر دادند ، یك‌ده هم از خالصه بایشان بخشید و دستور صدور فرمان هم داد که اجرا گردید .

ناصرالدین شاه در عزاداری تکیه دولت

در شهر طهران یك ماه قبل از محرم و صفر ، یعنی از نیمه ذی حجةالحرام مقدمات‌عزاداری ازبرپاکردن چادرولوازمات آن از طرف طبقات مختلف عمومی و رجال و اعیان روزفراهم می‌گردید ، زنجیرزنها ، قمه‌زنها ، کتل‌ها ، بیرق‌ها ، علامت‌ها ، کجاوه‌ها ، لباسهای سیاه ، پیراهن‌سیاه برای سینه‌زنها و زنجیرزنها ، و تمام این‌ها ازناحیه مردم بنام نذورات تهیه و تدارك میشد و بسردسته‌های هر قسمت تحویل میدادند .

هر محله برای خود دسته و عده مخصوصی داشت ، که سران دسته‌ها برای فراهم کردن وسائل مانند علم و کتل و غیره و نیز برای تعیین خط‌سیر دسته‌ها ، برای اینکه تصادفی روی ندهد ، جلساتی باهم مذاکره و برنامه برای این کار تهیه وتنظیم می‌نمودند که بموجب برنامه هر دستهٔ خط سیر معینی داشت، دسته‌ایکه از مرکز محله خود حرکت میکرد ، به تکیه و محلی که قبلا معین گردیده بود ، حرکت میکرد و بمقصد معین میرفت .

این دسته از نفرات که بتفاوت کمتر از پانصد نفر نبود ، درحدود ساعت نه الی ده صبح حرکت و تا ساعت دو الی سه بعدازظهر مراجعت بجای خود مینمودند ، و برای کارگران این دسته‌ها ، از قبیل علم‌دار ، بیرق‌دار وغیره ، نان وآبگوشتی ودربعضی محل‌ها برنج هم تهیه میگردید ،که در مراجعت پس‌از صرف نهار وقدری استراحت خودرا برای حرکت شب بتکایای موردنظر آماده مینمودند .

دسته‌ها موظف بودند ، فقط چنددقیقه در تکیه توقف نموده بعد مراجعت و با همان برنامه بخط سیر خود ادامه دهند با وجود این پیش‌بینی‌ها بازهم اتفاق می‌افتاد ، که دسته‌های‌مختلف در یك موقع بتکیه‌ای میرسیدند و بر سر تقدم و تأخر بین دو دسته زد وخورد درمی‌گرفت و گاهی چند نفر از طرفین زخمی و کشته هم می‌شد ، و این عمل غالباً در روزهای تاسوعا وعاشورا اتفاق ، و روی میداد .

جالب‌ترین مرام عزاداری تعزیه (شبیه) و یا باصطلاح امروز (نمایش) بود ، و گاهی برنامه این عزاداری وتعزیه بقدری جالب وباشکوه برگزار میشد که واقعاً دیدنی و جالب بود ، مثلا یك دسته که از خیابان اسمعیل بزاز یا چاله میدان حرکت میکرد برای تکیه دولت ، تمام صحنه‌جنگ میدان‌کربلا را ، از اسب و شتر ، وکجاوه ، ونعش‌ها (بنام) حرکت میدادند ، البته بالباسهای‌مخصوص بخود ، مردها سوار بر اسب مشغول خواندن اشعار مناسب با روز ، یك دسته از سواران بنام قشون‌فاتح ابن سعد وشمر دستهٔدیگر که‌غالباً زنهاوسوارشترهای‌بدون جهازبودند بنام‌اسرای‌سیدالشهدا . نعش‌ها هم‌از مردان‌واولادان سیدالشهداء حتی طفل شیرخواره بودند .

مردم در مسیر و خط حرکت دستجات از زن و مرد و بچه بقدری ازدحام میکردند که راه عبور و مرور بسته می‌گردید ، و صدای گریه مخصوصاً از زنها غوغائی برپا میکرد ، وواقعاً شقاوت و قساوت وظلم بنی امیه ویزیدرا نسبت‌بسیدالشهداواهل‌بیت ایشان مجسم‌مینمودند ، و این‌بهترین راه تبلیغ‌برحقانیت سید الشهداء علیه‌السلام وآل او بوده .

تنها چیزیکه شایسته‌نبود ــ قمه‌زنی‌باصطلاح شاه حسینی بود ــ که با قمه سرشان‌را مجروح‌میکردند که خون سرازیر و تمام بدن و پارچه سفید بنام (کفن) را خونی میکرد ، و گاهی از حال میرفتند که آنها را به‌بیمارستان می‌بردند .

من یك روز مصادف شدم بدسته سینه‌زنهای سرچشمه که از خیابان چراغ برق می‌آمدند بمیدان توپخانه (میدان سپه) که بروند به تکیه دولت ، باتمام‌لوازمات از کتل وعماری ونیزه‌دار و غیره ، اول دسته وارد تکیه دولت شده بودند درصورتیکه هنوز آخر آنها که چندعلامت وبیرق داشتند واردخیابان باب همایون شده بود .

زنجیر زنهای ترك‌که فارسها هم شرکت میکردند دربازار حرکت می‌کردند،مرکز حرکت‌شان، یك قسمت از خانه مرتضوی (بیمارستان گوهرشاد) واقع در خیابان بلور سازی سابق و چهارراه حاجی رضا به میدان‌شاهپور وبازارچه قوام‌الدوله ، ومعیرالممالك ،گذر قلی ، پاچنار ، مسجد شیخ عبدالحسین (ترکها) .

قسمت دیگر از منزل حاج عباسقلی آقای تاجر تبریزی پدر مهندس بازرگان خط سیر،گذرقلی ، پاچنار، مسجد ترکها واز مسجد برای بازارارسی دوزها، و راسته بازار ، تکیه دولت ، بعد مراجعت به محل خود می‌نمودند .

زنجیر زنی دراوایل‌مختص ترکها بود، و فقط در روزهای تاسوعا وعاشورا راه‌می‌افتادند، ولی‌بعدها در همین دو روز در تمام دسته‌جات سینه زنی‌محل‌ها یك عده‌ای هم زنجیر زن‌داشتند .

یکی از طرق عزاداری ترکها که بعداً درمیان فارسیها معمول گردید (شام غریبان بود) که شب یازدهم محرم عده زیادی باپیراهن های سیاه بلند، وپای برهنه، و کمی هم گل‌بسرزده، هرکدام یك شمع روشن دردست، وخیلی باصدای ملایم اشعاری می‌خواندندو آرام حرکت‌میکردند،این قسمت بسیارمحزون کننده وغمناك است، وهنوز هم متداول وعمل میشود .

مخارج این اعمال و سینه زنها غالباً بارجال و سرمایه دارهای محلی بود ، و نذوراتی هم ازبعضی اشخاص مخصوصاً خانواده‌ها انجام میشد، قسمتی از زنجیر زنها که از منزل حاجی‌عباسقلی‌آقا بایدحرکت نمایند، روز تاسوعا و عاشورا ناهار راکه درمنزل حاج عباسقلی تهیه میشد صرف میکردند .

تعزیهٔ تکیه دولت

بزرك ترین برنامه عزاداری خاصه‌تعزیه، درتکیه دولت‌ازطرف ناصرالدین شاه برپا می‌گردید، و مدتی قبل‌از محرم دراواسط ماه ذی‌الحجةالحرام، ازطرف مامورین دربار سلطنتی شروع به تزئین و زدن چادر، و بستن غرفه‌های‌آن میشد ، وبعضی اوقات خود ناصرالدین شاه نیز دراین مراسم شرکت ونظارت میکرد .

تکیه دولت در محوطه وسیعی (پشت بانك ملی بازار) واقع شده و چند راه داشت، یکی راه متصل بحکومت طهران وجباخانه (از درب شمالی بانك بازار تاغربی بانك متصل‌به عمارت فرمانداری امروز) دوم راه مسجد مادرشاه مقابل بازار بزرك، سوم از درب شمس‌العماره ،ولی عموماً دسته‌جات وسینه‌زنهاکه دارای اسب و شتر وکجاوه بودند، از درب کوچه مقابل بازار میرفتند، و از درب کوچه شمس‌العماره‌ویا کوچه معروف به جباخانه بیرون میرفتند .

تکیه دولت دوطبقه و مدور بود، طبقه بالا که غرفه مانند وهرکدام دارای دو اطاق الی‌سه اطاق‌بود که یکی از اطاقها بطرف صحن تکیه مشرف بود، و این غرفه‌ها، یك قسمت که روبه قبله بود اختصاص بسلطنت ودربار و حرم‌سرا داشت که از طرف خودشان تزیین میگردید ـ وبقیه آنهامتعلق بهریك ازرجال وفرزندان شاه بود، وغرفه نایب‌السلطنه واتابك هم معلوم بودکه از طرف خودشان تزیین می‌گردید .

غرفه‌ها از حیث آرایش معلوم است چه‌قدر باید مورد توجه باشد، البته‌مخارج زیادیهم میشد، برای اینکه سعی میکردند بارقابت یك دیگر بهتر و جالب‌تر تزیین گردد، و طبقه دوم تاسطح زمین تکیه ازبالا تاپائین سرتاسر پله مانند نیمکت از آجر ولی بسیار تمیز و فرش کرده برای نشستن عمومی‌از مرد وزن، البته‌زنها دریك‌قسمت ومردها درقسمت‌دیگر، فاصله‌بین‌هرقسمت راه‌برای‌عبور ومرور واردین و خارج شدن بود که آنهم مردها ازیك طرف وزنها ازطرف دیگر .

صحن تکیه دولت محوطه بزرگی بود برای تعزیه‌خوانها که دروسط آن‌تخت بزرگی‌از گچ وآجر ساخته بودند که تعزیه‌خوانها دربالای آن قرار گرفته و شروع بکار خواندن می‌کردند ، دوراین تخت راهی بود بفاصله بین محل جمعیت و بین تخت که برای حرکت اسب و شتر سوار و حرکت عده ای از افرادیکه بصورت عرب نما بودند بادر دست داشتن نیزه ها در موارد جنك بین قشون ابن سعد و شمر با سیدالشهدا و کسانش .

شروع به تعزیه (شبیه) یانمایش- یك دسته موزیك شاهی باصدای نوازنده‌ها آغاز میگردید، پس از دسته موزیك دسته نقارچی‌ها باسرناهای بلند وارد صحن تکیه‌میگردیدند، سپس دسته فراشان شاهی‌باتمام تشکیلات وارد تکیه شده و هنگام ورود این شعر رامیخواندند :

جان بفدای شهدا میکنیم امروز شه ناصرالدین را دعا میکنیم امروز

موضوع جالبی که دیده میشد : درتمام مدتی که به ترتیب فوق رژه ادامه داشت موزیك هم نواخته میشد، دراین موقع فراش‌ها باحالت حرکت در محل و نقاط تعیین شده مانند پاسبانان امروز هر یك نفر بجای خود که طبق دستور بادردست داشتن ترکهای بلند برای انتظامات تمام درتکیه می‌ایستادند ، ویك نفر هم از طرف حاجب‌الدوله فراش باشی مراقب فراشها بود .

پس از انتظامات داخلی یك دسته کوچك موزیك وارد ، دردنباله‌آن یك‌نفر بنام (معین‌البکاء) باریش بلند مشکی و لباده و قبای مشکی وعبای مشکی معروف به(شامی) از ابریشم که برق میزد، و عصای چوب آبنوس سرنقره دردست، و فرد های شعر بنام هر یك از خوانندگان در دست داشت، چون روی قبا شال بسته میشدیك شال معروف به‌خلیل خانی بکمر بسته وقسمتی از آن فردها درطرف راست وقسمتی هم مال خوانندگان یاهنر پیشگان زن درطرف چپ شال معین‌البکاء بود .

باین ترتیب بعد از دسته موزیك کوچك معین‌البکاء و بعد از ایشان نفرات تعزیه‌خوانهاازن ومرد و بچه وارد صحن تکیه و دور تخت یك دور باترنم موزیك و زمزمه های ملایم حرکت‌می‌کردندبعد ازراه تخت به بالای تخت رفته بدستور معین‌البکاء که دروسط ایستاده بود عده هنر پیشگان بطور تقسیم یك طرف یزید بارجال و صاحب منصبان خود روی تخت مزین شده می‌نشیند و بقیه جزعبیدالله همه ایستاده ، طرف دیگر حسین‌بن‌علی علیه‌السلام روی صندلی مرصع خاتم نشسته و اصحاب و یارانش ایستاده و نشسته اند ، زنهای (اهل بیت) همه نشسته اند .

این را توضیحاً برای روشن شدن اذهان جوانان مینویسم : اینکه جزو عده تعزیه خوانها یا هنر - پیشگان زن ذکر شده تصور ننمایند مانند نمایشات امروز واقعاً زن بودند ؟ خیر بلکه مردانی بودند که دارای‌لباس مانند زنان عرب که‌ازسرتاپشت ابروها باپارچه مشکی مانندعبا پوشیده بود.و نیز ازچانه ولب ودهن و روی دماغ تازیر چشمها پوشیده که فقط ابرو وچشم‌پیدابود ودست‌ها از پارچه مشکی پوشیده‌تاپشت

ساق‌پاها. که واقعا از پاها میتوان تشخیص داد که این مرد است، همین طور پسر های کوچك بنام دختر باهمان طرز لباس که ذکر شد .

زنها : بنام زینب خاتون خواهر سیدالشهداء که مقتدر و صبور ترین زنان دنیا است ، ام‌لیلا همسر سید الشهدا علیه‌السلام مادر علی اکبر فرزند حسین علیه‌السلام ، سکینه ، رقیه ، ام‌کلثوم ، دختران حسین علیه‌السلام خوانندگان خوب از زنان همیشه رل زینب وام لیلا را انجام میدادند ، در اردوی ابن سعد و یزید دیگر زن نبود .

پس از قرار گرفتن این عده در جاهای خود روی تخت بنابدستور معین البکاء اول از دسته یزید شروع میشد میگفت که : از قرار معلوم‌حسین‌بن علی علیه‌السلام بنابر دعوت‌اهالی‌کوفه‌حرکت مینماید لازم است دراین باب مذاکره وتصمیمی گرفته شود. و بطوریکه خبررسیده مسلم‌بن عقیل را بکوفه فرستاده ومردم‌هم باو بیعت کرده اند، عبیدالله زیاد پس از مذاکرات داوطلب رفع این‌غائله و تسلیم شدن حسین‌بن علی علیه‌السلام ویااینکه ازبین بردن خود ویارانش را عهده‌دارمیگردد ، بشرطاینکه‌بحکومت ایران وبین‌النهرین برقرار گردد بااختیارات تامه .

فرمان بنام عبیدالله زیاد بااختیارات تامه صادر و عبیدالله فوراً بطرف کوفه حرکت‌کرده وشب‌وارد کوفه میشود موقعی بوده که تمام اهل کوفه بامسلم بیعت کرده بودند، شب چندنفر از خائنین‌را که‌در هر عصری همه جا برای رسیدن بجاه و مقام و منصب حاضرند ، احضار می‌کند وبرای هرکدام منصب‌ومقامی برقرار چنانچه حکومت ری را برای عمرسعد معین میکند که فوری‌حرکت واول تکلیف حسین‌بن‌علی علیه‌السلام را بهر نحوی که شده خاتمه داده بعد برود به‌ایران وری .

آن شب عبیدالله باپول و دادن مقام و منصب وضعیت خود را مستحکم نمود، بطوریکه وقتی مسلم‌بن عقیل بمسجد کوفه برای نماز جماعت رفت، بعد از نمازدید دوزن‌و یك مرد بیشتر نیامده بودند،درصورتی که‌قبل از ورود عبیدالله‌بن زیاد و اقداماتش هروقت مسلم‌بن‌عقیل‌بمسجد میرفت چند هزار نفر از زن ومرد برای نماز جماعت حاضر میشدند .

بهتر آنست که دنباله مطلب را که جنبه تاریخی دارد ، چون ازموضوع بحث ما خارج خواهدشد ازهمین جا صرف نظرنموده خوانندگان عزیز را حواله وبکتابهائیکه بنام مقتل نوشته شده است سوق‌دهیم همین‌قدرمتذکرمیشویم که موضوع تعزیه (مانند سینمای امروز یا نمایش) مجسم‌کردن صحرای‌کربلا ، و نشان‌دادن‌عدهٔ‌سیدالشهداء علیه‌السلام که بیش ازهفتادودونفرنبودند ، ولی قشون‌یزیدوعبیدالله متجاوزازده‌هزارنفر بودندالبته‌این اردوبفرماندهی عمر سعد برای آمدن بحکومت ری بوده نه صرفاً جنگ با حسین بن علی . منتها درفرمان ودستورشفاهی عبیدالله این بودکه اول‌کار حسین بن علی علیه‌السلام را تمام‌کرده بعد بطرف ایران وری‌حرکت نماید .

برگردیم به تکیه دولت ـ درتمام دوران تعزیه رل زینب خواتون خواهر حسین بن علی علیه‌السلام ازهمه مهم‌تراست وباصطلاح قهرمان این نمایش عالی حضرت زینب خواتون‌خواهد بودلابددر مجالس‌دیده‌و برخورده اید بجمله (مگرمن زینب زیادیم) مبنای این ضرب المثل ازهمین مراسم تعزیه درتکیه دولت اقتباس شده‌که جریان‌آن بشرح ذیل است .

روزیکه سید الشهداء علیه‌السلام و یارانش همه شهید شده‌اند بامرعمرسعد اهل بیت را باید بشام حرکت

دهند ، آن روز ناصرالدین‌شاه بجایگاه خودآمده بودکه اسراراحرکت دادند، بموجب برنامه قبلی قراربود زنی درنقش حضرت زینب سوارشتربدون جهازشده وازجلواسرا بعد از سرهای شهداکه سر نیزه‌ها بود با خواندن اشعارمناسب حرکت نماید ، درآنروززنی بنام زینب ازصبح درتکیه دولت حاضرشده بود تامراسم تعزیه را تماشاکند ولی چون چادرچاقچور ونقاب نداشت مأمورین از ورود اوبه تکیه‌جلو گیری میکردند بعنوان اینکه بی حجاب است درصورتیکه چادرنمازسرش بود ، زینب‌که خیلی‌آرزومند دیدن مراسم تعزیه و تماشای تکیه دولت بود و همه روزه می آمد ولی مأمورین مانع ورود او میشدندآن روز که در محوطه اسرا برای ورود به تکیه‌حاضر بودند زینب برای تماشای‌آنان حاضرشده بود فکری بنظرش رسید وفوراً عملی‌کرد چادرنمازش را بکمربست وسواریك شتر بدون جهازشد ، مأمورین به تصوراینکه اوهم جزواسرا وتعزیه خوانها است جلوگیری نکردند .

تعزیه‌خوانهاکه وارد تکیه‌شدندطبق برنامه‌ازجلوجایگاه شاهی گذشتندزینب‌وقتی‌که مقابل‌ناصرالدین شاه رسید ناچار بودکه شعری بخواند وفردیهم ازمعین البکاء دردست نداشت ولی خودش را نباخته با صدای بلند زنانه این بیت را خواند (من زینب زیادیم .عروس ملاهادیم، آمده‌ام پول بستونم (بگیرم)چادر وچاق‌چوربستونم) مأمورین از ترس ناصرالدین شاه نتوانستند زینب زیادیرا از شترش پائین بیاورند ، ناصرالدین شاه‌که قضیه برای اوروشن بود شدیداً میخندید ، دستورداد پول چادر وچاق چورزینب زیادی را به پردازند . ولی ضمناً معین البکاء را احضارکرد وگفت : مراقب باش‌که دیگر زینب زیادی جزواسرا سوار شتر نشود .

شبیه خوانی یا تعزیه‌اول ازسلاطین‌آل بویه شروع وآنها یکی بعد ازدیگری رواج دادند برای‌اینکه مظالم ومفاسد بنی امیه مخصوصاً یزید را نسبت بحسین‌بن علی علیه‌السلام درصحرای‌کربلا مجسم نمایند بهترین راه تبلیغ را تعزیه یا شبیه اختیار نمودند وطرز اجرای‌آنرا فراهم‌کردند ودستهٔ باصطلاح امروز از هنر پیشگان تربیت نمودندکه درشهرهامخصوصاً دردهات وقصبات شروع به نمایش دادن شدند والبته فوق‌العاده مؤثرواقع گردید .

پس از سلاطین‌آل بویه سلاطین صفویه زمینه را دردست‌گرفتند وچون منظورشان ترویج مذهب تشیع ورسمیت دادن‌آن بود لوازمات وتشکیلات اساسی برای این‌کارقائل شدندکه درجای خود ذکر خواهد شد چون ازآنچه مربوط بوقایع ناصرالدین شاه است‌وباید ذکرشودمقداری‌قلم خارج گردیده ناچارازخواننده عزیزپوزش خواسته وشما را برمیگردانم بحالات ناصرالدین شاه تاکشته شدنش .

ناصرالدین‌شاه‌وجنگ هرات

درسال ۱۲۷۳ هجری‌که دهمین سال سلطنت ناصرالدین شاه بود قشون ایران بفرماندهی شاهزاده حسام السلطنه شهرهرات را پس ازمدتی محاصره بدست‌آورد ووارد شهر گردید وخبرفتح را به طهران چنین خبرداد « روز جمعه غره ربیع‌الاول۱۲۷۳دوساعت بغروب مانده‌سردارنامدارقاجارازدروازه‌قندهاواردشهرهرات شده ودرارك شهر قرارگرفتند » پیك خوش خبرحسام السلطنه چهارروزه از هرات به طهران میرسد وروزبعد هم مقداری مسکوك طلاکه به محض ورود قشون فاتح ایران بهرات بنام ناصرالدین شاه سکه زده بودندآوردند .

روزهفتم ماه شاه سلام نشست وکسانی راکه در این‌کاربزرگ خدمتی‌کرده بودند مشمول عواطف خسروانه قراردادند ، چنانچه مورخین زمان قاجارازجمله رضا قلیخان هدایت مؤلف « روضة الصفا » و

سپهرو اعتماد السلطنه مینویسند که درروزسلام یکی ازکسانیکه از شاه خلعت گرفت مرحوم حاج محمد ولی میرزا بود که یك قبضه عصای مرصع گران بها ازدست شاه انعام گرفت زیرا شاهزاده مزبور که درعلم نجوم ماهر بود تاریخ دقیق فتح هرات را درهمان اوان لشکرکشی استخراج ومعین کرده وبحسام السلطنه و دیگران ودرباریان وشاه گفته بود ونیزمینویسند که میرزا رضای منجم باشی هم درآن روزفرخنده دویست تومان ازشاه انعام گرفت زیرا روزفتح هرات را چهارماه قبل استخراج کرده بود .

ناصرالدین شاه یکی دوروزقبل ازآنکه کشته شود دراندرون قصراظهارخوش حالی وشادی میکرد و با اینکه بعلت نداشتن زلف عادت نداشته درمقابل زنان کلاه ازسر بردارد ، معذالك بقدری دراظهارمسرت وشعف بی اختیاربوده که کلاه خود را بهوا می‌انداخته ومیگرفته وشاد وخرم بوده از اینکه منجمین که (قران نحسی) را درزایچه شاه دیده وازخطری که درآن روزها تهدیدش میکرده است آگاهش ساخته بر حذر کرده بودندکه از آن‌حیث شاه همواره نگران وپریشان بوده وحالا که شادی میکرده برای این بوده که گفته‌های منجمین درست درنیامده و خطر گذشته است ، ولی بعد از اینکه یکی دو روز بعد گلوله میرزا رضای کرمانی قلب‌شاه را سوراخ کرد ، معلوم شدکه شاه دراظهارشادی روزرا اشتباه کرده ومنجمین درست گفته ودیده بودند .

خوانندگان عزیز این سطورتصورنکنندکه این‌گونه ستاره شناسان مخصوص شرقیان است ، اگر چنین تصورکنند بطورقطع ویقین اشتباه میکنند ، برای اینکه ستاره شناسان فرنگی غالباً پرمدعاتر و جسورتر بوده‌اند .

چنانچه میدانیم که بعضی ازمنجمین به‌پیش‌گوئی‌آتیه افراد قناعت نکرده بلکه برای شهری وکشوری وحتی برای سراسرجهان بشری وقایع بزرگی را پیش‌گوئی کرده وبدون جهت باعث اضطراب ونگرانی میلیونها مردم شده‌اند ، چندی قبل درروزنامه‌های طهران ومجلات شرحی از قول « مسترادامو‌س » غیب گوی مشهورنقل شده بودکه گفته بود عمردنیا درسال ۲۰۰۰سال بعد ازمیلاد یعنی درحدود ۵۲ سال دیگر خاتمه خواهد یافت .

غیب‌گوی مزبوردرقرن ۱۹میلادی (۱۵۰۵ ـ ۱۵۶۶)میزیسته ویکی ازبزرگترین منجمین‌اروپائی بشمارمیرودکه هنوزبرخی ازمردم اروپا نامش را باحترام می‌برند وبه‌پیش‌گوئی‌های اوایمان دارند .

معروف است که « حجاج بن یوسف » سردارخونخوارعرب ، یکی دوروزقبل از مرگش که اجل را نزدیك میدید ازمنجمی که‌درخدمتش بود پرسیدکه دراین ایام ازاوضاع کواکب چه میدانی ، منجم بی‌خبر گفت : که درهمین ایام امیری ازبزرگان عرب بنام «کلیب » درمیگذرد بیچاره نمی‌دانست که حجاج را در طفولیت «کلیب » میخواندند ، وقتی منجم این نکته را شنیدگفت پس آماده مرگ باش که اجلت نزدیك است ، حجاج گفت بهترآنست توهم بمیری که تا درآن دنیا باهم باشیم همان ساعت منجم راگردن زد .

درکتابهای شرقی وغربی داستانهائی زیاد درباره پیش‌گوئیهای منجمین خاصه درباره خودآنان‌ذکر شده که گاهی راست وگاهی دروغ درآمده است .

یکی از داستانهائی که بسیار جالب ونیز جنبه تفریحی هم برای خوانندگان خواهد داشت قضیه « عطاش » است درزمان سلجوقیان که ازپیروان اسمعیلیه بود وباغی شده قلعه « دزکوه» اصفهان را تصرف کرده بود ومدتی باقوای دولتی درجنگ بود .

این مردکه درعلم نجوم ماهربود زائیچهٔ برای خودکشیده ودرآن دیده بودکه عما قریب وارد اصفهان ومتجاوزازیکصد هزار مردان لشکری‌دراطرافش جمع خواهند بود وبا این‌کوکبه ودستگاه در خیابانهای شهر گردش خواهدکرد . منجم جسوراطرافیان خود را ازصحت این پیش‌گوئی مطمئن ساخته ونیزمحمد شاه سلجوقی وسرکردگانش را ازمضمون‌آن‌آگاه‌کرده بود .

محمد شاه پس ازاطلاع تصمیم گرفت هرچه زودتربکارعطاش خاتمه دهد ، پس از زد وخورد عاقبت قلعه دزکوه تصرف وحکم‌کردکه احمد عطاش را بخری سواروبا افتضاح هرچه تمام تروارد شهر کنند .

مینویسند درروزورود بشهرمتجاوزازصد هزارنفرازلشکری‌وکشوری اززن ومرد اصفهانی دراطراف وی جمع شده وکثافات وخاکستربرسرش میریختند ودست میزدند ومسخره‌گی میکردند .

درچنین موقع ووضعیتی سلطان از احمد عطاش پرسیدکه چه‌چیزترا وادارکردکه چنین قیامی نمائی عطاش قضیه زائیچه را نقل‌کرد وگفت‌که : جمعیت و ازدحامی‌که دراطراف خود دیده بودم حقیقت یافته ولی نمی‌دانستم‌که بصورت‌معکوس ورسوائی درخواهدآمد ،عطاش واتباعش راکشته واجسادشانراآتش‌زدند.

قدیم ترین ستاره شناسان عالم ، مصریان بودند ، بطوریکه درعهد « هرودوت » مورخ یونانی در مصردراوج ترقی وکمال بوده ویکی‌ازنفیس‌ترین‌آثارباستانی‌که در موزه بریتانیا موجود میباشد قطعه‌هائی است ازیك تقویم بسیارقدیمی‌مصری‌که منسوب بقرن ۱٤ قبل ازمیلاد بوده وقسمتی از این تقویم رایج است باین ترتیب ،که چه روزهائی درعرض سال برای چه‌کارو چه‌چیزهائی‌خوب یابداست بعبارت دیگر همان مطالبی است‌که بعد ازهزاران سال درتقویم‌های‌کنونی ما دیده میشود وایام سال را بروزهای سعد ونحس تقسیم ونیك وبدکارها را معین میکنند ازکجاکه ازطرف مأمورین سیاسی بریتانیا صورت این تقویم به منجمین وتقویم نویسان مابرای‌انداختن‌کار امروزبفردا ، وگذراندن‌اوقات به تنبلی . . داده نشده باشد .

چینی‌های قدیم ازبزرگترین مروجین نجوم بودند ولی درقرن سوم قبل از میلاد ، اختلاف نظر و رأی میان منجمین بحدی بالاگرفت وشدید شدکه مردم سخت درسرگردانی و پریشان خیالی افتاده بودند ونمی‌دانستند باقوال‌کدام یك ازمنجمین عمل نمایند ، عاقبت خاقان چین حکم‌کرد تمام‌کتابهای نجومی را که برای اداره امورکشورتهیه ولازم بود همه را یك جا بسوزانند ومردم را ازبلاتکلیفی نجات داده بفکر کاروترتیب‌زندگانی‌خود برآیند ، همین‌کارراهم‌کرداز‌آن‌به‌بعد مردم‌پی‌کاررفته‌اوضاع روبه فزونی گردید .

عرب‌ها این علم را از یونانیان و ایرانیان اقتباس‌کرده آنرا تکمیل نمودند - وبعد اروپائیان که این علم‌را ازاعراب‌آموخته مجذوب ستاره شناسی وغیب‌گوئی شدندکه درقرون ۱۳و۱٤و۱۵میلادی‌تقریباً تمام سلاطین و امرای‌کشورهای اروپا هریك چند منجم درباری داشتند .

ازخواننده طلب عفومینمایم‌که‌بازهم از موضوع خارج شدم ، ورشته مطلب دنباله پیداکرد وازطرفی هم ضرری‌نخواهد داشت‌که‌خواننده عزیزخصوصاً جوانان ازپیدایش نجوم وستاره‌شناسی ونیزازحیث عقائد وافکار ملل برای نسل‌آینده اطلاعاتی‌داشته باشند چون نام‌کتاب را نگارنده روشن شدن تاریخ انتخاب کرده‌ام لذا درهرقسمتی‌که وارد میشوم میخواهم ابهامی باقی نگذارده باشم . ازاین‌جا بازبرمیگردیم .

کشته شدن امیرکبیر

وقایع مربوط بکشته شدن امیرکبیرکه درهیچ تاریخی ذکر نشده ونگارنده بزحمت برای روشن شدن تاریخ بدست‌آورده‌ام عیناً مینویسم : میرزا تقی خان امیرکبیرپس ازآوردن‌ناصرالدین شاه وبه تخت‌سلطنت نشانیدن برای ترقی‌مملکت

وملت ایران قائل بسه اصل‌شد وآنرا برنامه خود قرارداد اول بسط علم ودانش درجامعه ، دوم تنظیم بودجه خرج ودخل که اساس پیشرفت‌کلیه امور خواهد بود - سوم تهیه قشون وقوای لشکری برای حفظ مملکت بطوریکه زیاد هم تحمیل به بودجه نشده‌باشد .

چون قبل ازتصدی‌امیرکبیر بصدارت هیچیك ازبرنامه‌های سه‌گانه ترتیب درستی‌که دارای تشکیلاتی باشد نداشت باین معنی وضعیت دربار طوری بوده‌که هرکس درامور مملکت مداخله می‌کرده است بدون اینکه برای خود مسئولیتی قائل گردد . وعایدات‌کشور همین قدر بوده‌که بمصرف شاهزادگان درجه اول ودرباریعنی سلطنت برسد .

اول برای نمونه‌تأسیس دارالفنون نموده ، بعد مدرسه نظام ، دوم تهیه‌آرتش‌که چندان مخارجی هم نداشته باشدکه زارع وصنعت‌گرازکارخود بازنمانند - لذا ترتیب (پنجه) بندیراکه ابتکار خود اوبود در نظر گرفت‌باین‌ترتیب‌که هردهی‌طبق سرشماری‌که‌چندخانواده‌است ، چند نفرسربازبدهدمثلایك قریه‌پنج‌نفر سربازبدهد ومخارج این پنج نفراززن وفرزند (درصورت داشتن) بعهده تمام خانوادهای‌آن قریه‌بالسویه خواهد بود ومسئولیت ورسیدگی بآنها باکدخدایان دهات درمقابل دولت بوده است .

انتخاب سرباز بطورکلی بصورت داوطلب وحتی‌الامکان سعی‌میشده‌که تقریباً خوش نشین باشد وزارع وصنعت‌گرنباشد ، باین ترتیب برای یکصد هزارنفر(پنجه) قائل شده بود ، ودوره فراگرفتن نظام هم‌کم بوده است‌که دراول‌وآخرهرسال مرخص و تجدید میگردیده است .

نسبت‌به منظم‌کردن‌بودجه،کلیه مخارج خود سرانه‌را حذف وجلوگیری ودرمدت‌کمی‌قائل‌بخرجی‌شد که درتحت تصرف‌شخص‌ناصرالدین شاه باشد ، رفته‌رفته شاه‌هم‌ازاین‌که همیشه پول موجود است خودداری میکردکه ازخزانه‌که بنام بیت‌المال مردم است برداشته شود ، باین‌عنوان علاقه‌مندی زیادی‌ناصرالدین‌شاه بحفظ‌آن پیداکرده بودکه جزومعتقداتش بودکه بیت‌المال باید همیشه محفوظ بماند برای اینکه مال مردم است و باید بمصرف خودشان برسد .

البته امیرکبیراین‌طوری تلقین‌کرده بود ، برای‌اینکه خودبتمام‌معنی باایمان ودرست بود ، لذاآنچه میگفت مؤثرواقع میگردید ، هروقت ناصرالدین شاه احتیاج برای پول پیدا میکرد بعناوین مختلف ازراه دیگرتهیه مینمود وابداً حاضرنبود دیناری ازخزانه دولت (بیت‌المال) بردارد وکاملا حافظ بود چنانچه خوابگاه خود را درروی خزانه قرارداده بود .

درچنین موقعی‌که مملکت ازهرحیث روبه بهبودی میرفت شاهزادگان درجه اول مانند علی میرزا ، عبدالصمد میرزا ، رکن الدوله ، فرهاد میرزاکه همه از نقطه نظر شخصیت ومعلومات ممتاز بودند وهمیشه درامورمملکت عامل مؤثر وصاحب نظربشمارمیرفتند نغمه مخالفت را با امیرکبیرآغازکردند ، لذاکمیته‌ای ازخود تشکیل دادندکه دربرانداختن امیرکبیرکوشش نمایند .

درهمین موقع نیز از بانوان برجسته‌حرم‌که در راس‌آنها مهد علیا مادر ناصرالدین شاه بود بواسطه اینکه امیرکبیر جلو مخارج بیهوده‌آنها راگرفته بود عصبانی شده ولی بواسطه قدرت و نفوذیکه امیرکبیر نسبت به ناصرالدین شاه داشت نمی‌توانستند اظهار مخالفتی نسبت به امیرکبیر درنزد شاه بنمایند .

وضعیت ناصرالدین‌شاه درحرم‌سرا

محل حرم عبارت بود از یك حیاط بزرك که دور آن دارای اطاقهای چندی بود و بین هر دواطاق یك راه رو بودکه منتهی

میشد بیك حیاط دیگر كه‌هریك ازبانوان حرم دارای یك حیاط خلوت و اطاقهائی‌بودند ، و هربانوئی همه گونه تشریفات ، از نوكر (خواجه) وخدمت‌گار و پیش خدمت (فرزندان درباریان كه بیش از پانزده سال نباید داشته باشند) و نیز ماكول و مشروب ممتاز همیشه آماده داشتند و بهترین میوه و مربا وآجیل و انواع شیرینی حاضر داشتند .

هریك از زنان درجه اول مانند امین اقدس و امثال آن دختران زیبائی‌تهیه میكردند وآنها را به آداب ورسوم مواجه شدن باشاه تابغل خوابی تربیت و می‌آموختند .

البته این مدرسه و معلم هرقدر درنازك كاریها و ظرافت برخورد بیشتر مهارت داشت‌بهتر وبیشتر مورد توجه قرار می‌گرفت .

ناصرالدین شاه عصرها از خوابگاه بیرون می‌آمد كه در حیاط مزبور گردش نماید، هرخانمی‌جلو اطاقش لب استخر نشسته ازهررنك میوه و سایر خوراكیها حاضر ومنظم نموده وآن دخترکان زیبا هم بنام پیش خدمت برای فرمان و پذیرائی شاه آماده بودند .

شاه در حین قدم زدن و تماشای این منظره دل‌فریب در یـكی از بزم های چیده شده می‌نشیند و مشغول خوردن میشود دراین‌جا دیگر بسته است بشانس واقبال كه‌كدام یك مورد توجه قرار بگیرد ، دست اورا گرفته بخوابگاه میروند .

در همین موارد است‌كه بانوان فرمان‌حكومت وایالت (استانداری) ویامناصب دیگر را چه لشكری و چه كشوری بصحه شاه میرسانند، البته دراین فرمانها ضمیمه هم دارد وكم‌تر از صد اشرفی نخواهدبود، كه باید تقدیم گردد میزان تقدیمی بسته بدرجه وعنوان ماموریت ومنصب بوده‌است .

این‌گونه‌اقدامات ازدرباریان‌بودكه باهریك از بانوان حرم‌نسبت داشته‌باشند ویا جلب توجه‌بواسطه رشـوه و تـقدیمی ها نموده باشند یعنی هم در تقدیمی بشاه و هم سهم خـود آن بانو كه باید احكام را بامضا برساند .

امیركبیر این گونه عملیات‌را بكلی موقوف‌كرده، و فرامین‌برای صدور ، از طرف مستوفیان‌برحسب ابلاغ صدر اعظم حاضر و برای امضای شاه فرستاده میشد، پس از امضای شاه باید ثبت دفتر شود چنانچه فرمان یاحكمی ثبت نشده باشد ولو دارای امضاء شاه باشد بموقع عمل واجرا گذارده نمی‌شد .

امیر برای انجام این‌كار مستوفیانی انتخاب كه هر مستوفی‌چندنفر بنام(عزب دفتر) باخود داشت‌و هر مستوفی مسئول نگاه‌داری یك‌ایالت(استان) از خرج و دخل ووصول مالیات و عوارض دیگر بودند ، عزب دفترها مسئول مستوفیها ومستوفیها مسئول وزیر دفتر (وزیر مالیه) بودند وهمه این‌ها در مقابل صدر اعظم كاملا مسئول بودند .

باین ترتیب رساندن فرامین و احكام برای امضای شاه باعزب دفترها ونیز ثبت دردفاتر مربوطه‌هم باخودشان بوده است .

این اقدامات و تشكیلات امیر در نتیجه شكایت های زیاد ناصرالدین شاه از بانوان حرم بوده‌كه‌در موارد عدیده باحالت عصبانی شاه‌بامیر اظهار میكرده است. تااینكه امیرتشكیلات خودرا منظم كرده‌اطلاع داد و بخواجه باشی دستور داد كه كلیه فرامین و احكامی كه برای امضای شاه برده میشود، پس ازامضاء باید فوراً به مستوفی مربوطه‌اش تحویل دهند و این دفترارسال و مراسلات‌امروزه‌در زمان امیركبیردرست

شده است که هریك از خواجه باشیها هرچند فرمان وحکمی که برای امضااز عزب‌دفترها تحویل‌میگرفتند درآن دفتر بنام خود ثبت وامضاء می‌کردند ، همین طور پس از امضاء هم‌که به مستوفیان مربوطه تحویل میدادند از عزب دفترها امضاء می‌گرفتند ـ صورت وظایف متصدیان را بعرض ناصرالدین شاه رسانیده موافقت شاه رادر امضاء کردن ذیل آن جلب واعلام مینمودند .

شاهزادگان درجه اول که چند نفرشان ذکرشد ، دیدند وضعیت غریبی پیش آمده است ، از یك طرف مستمریها قطع شده و از طرف دیگر راه استفاده از فرامین و احکام نیز که توسط مهد علیا و امین اقدس‌ها بامضا میرسید آنهم مسدود شده است ـ درکمیته خود برضد امیر قضیه مطرح و تصمیم گرفته‌شدکه باحرم‌سرا مذاکره و متحد شده آنها از اندرون و اینها از بیرون برضد امیر قیام و حتی از بین ببرندش همین کار را هم کردند .

یکی ازکارهائیکه امیرکرد این بودکه درکاخ گلستان و باغ ارگ تاباب همایون باغ و اشجارزیاد غرس که مانند جنگل های مازندران انبوه بود ودرمیان آنها میوه های خوب تهیه شده بود .

امیر کبیر یك تفنك شکاری کوچکی برای ناصرالدین شاه تهیه و تقدیم مینماید و ضمناً عرض میکند بعوض اینکه اوقات خودتانرا در حرم‌سرا بازنها بگذرانید، هر روز ساعتی درباغ گردش‌و سرگرم شکار کبوتر و سایر پرندگان بشوید که برای مزاج اعلیحضرت هم این گونه تفرج‌ها خوب است و هم اینکه‌از دست زنها خلاص میشوید .

شاه بسیار از این برنامه خوشش آمد، چندروزیکه ادامه داد روحیه‌اش خوب و بامیر اظهاررضایت وخوش‌وقتی کرده اورا مورد تقدیر قرار داد .

امین اقدس از بانوان زیرك و بافراستی بود که در نزد مهد علیا موقعیت آبرومندی داشته وهم اینکه درپیش شاه عزیز و طرف توجه بوده است، و رفتارش بادرباریان مقتدرانه و مورد ملاحظه و دارای احترام بوده است .

کمیته شاهزادگان پس از اتحاد باسران حرم‌سرا در درجه اول بامهد علیا مادر ناصرالدین شاه‌و امین اقدس قرار اقدام را گذاردند که در مواقع مقتضی نزد شاه ازامیر نسبت بقدرتیکه پیدا کرده است بدگوئی و اورا مظنون نمایند، از طرف دیگر کمیته هم نامه‌هائی بنام اشخاص در ولایات و ایالات تنظیم کردندکه ازهرنقطه بعنوان امیر بفرستند .

مضامین نامه‌ها

«چاکران برای هرگونه جانفشانی در راه کامیابی‌ملت‌واستقلال مملکت که اولین آمال امیر است باپنجهزارسوارو پیاده‌حاضریم و درانتظار دستور و اوامر حضرت‌امیر خواهیم بود»نامه‌ها از هرنقطه بهمین مضامین‌برای امیر می‌آمدوامیر در اوایل موضوع را ساده تلقی کرد .

و نیز کمیتهٔ شاهزادگان بوسیله حرم سرا دستور دادند که ذهن شاه را آماده نمایند تا دستور به مخبرالدوله وزیرپست و تلگراف داده شود که نامه‌هائیکه از ولایات بعنوان امیر میرسد سانسور شود از این‌جا سانسور معمول گردید .

یك روز شاه باز هم از زنها بامیر شکایت کرد که مرا در باغ هم که مشغول تفریح میباشم راحت نمی‌گذارند، از همه بیشترامین اقدس است که یك روز مرا تنها نمی‌گذارد، امیر عرض کرد مانعی ندارد

هر ساعتی که میخواهید پرنده‌ای را بزنید سرتفنك را کج کرده پرنده زمین را که همیشه مزاحم است بزنید، وقتی یکی زده شد دیگر سایرین تخطی از حدود خود ننموده راحت میشوید .

یك روز شاه همین کار را مینماید، ولی همین که تفنك را بطرف امین‌اقدس قرار میدهد یك مرتبه بدنش حالت ارتعاش پیدا کرده بزمین می‌افتد و غش میکند، امین اقدس فورا شاه را بلند کرده در بغل خود قرار میدهد و فریاد میزند بیائید ، از فریاد او زنها جمع میشوند اول امین اقدس تأکید در آوردن طبیب می‌کند. وضمناً مشغول مالیدن بدن شاه میشود .

حکیم تولزان فرانسوی طبیب مخصوص شاه میرسد و فوراً باتزریق وخـوراندن شربت های مؤثر شاه را بحال می‌آورند ، شاه از امین اقدس که منتها درجه فداکاری و مراقبت را در حفظ شاه نموده بود اظهار رضایت مینمایند .

در همین حال شاه از دستور امیر سوء ظن برده و در یکی از ساعات‌که امین اقدس حضور داشته از شاه سئوال میکند که چه‌طور شد حالتان برهم خورد، شاه موضوع را بامین‌اقدس بیان مینماید .

ازآن ساعت امین‌اقدس‌کمر قتل امیرکبیر را بسته بدگوئی از امیررا در برخورد باشاه توسعه میدهد ولی خیلی بامتانت، پس از این پیش آمد کمیته شاهزادگان فعالیت خودشانرا بیشتر کرده و راه امید ـ واریرا در موفقیت برای از بین بردن امیر صد درصدمسلم دانستند .

در همین اوان مخبرالدوله چند نامه های سانسور شده را بعرض شاه رسانید شاه بسیار تعجب وبفکر فرو رفت ووسوسه جاء طلبی امیردر کاسه‌اش جای گزین وکم‌کم بفکرافتاد که امیرراازکار برکنارنماید .

این فکر شاه رفته رفته بظاهر و بیان درآمد و مخالفین از اندرون و بیرون تلقین میکردند که اگر امیر در طهران بماند موافقین نخواهند گذاشت اعلیحضرت راحت باشد و بالاخره‌شاه امر دادبکاشان تبعید و امیر را حرکت دادند .

پس از چند روز چند نامه تهیه شده و از کمیته خطاب بشاه‌ودرباریان شدکه‌هرکدام باچندین‌هزار نفر سوار برای حرکت‌بطهران‌حاضر خواهیم بوداگر امیر باحترامات لازمه‌بطهران آورده نشود حرکت خواهیم کرد .

نـاصرالدین شاه بیشتر وحشت کرده و بفکر چاره جوئی برآمد، یکی از شب‌ها امین اقدس را در خوابگاه احضار و مذاکرات و مفهوم نامه های رسیده را بـاامین اقدس بمیان ومشاوره نموده، امین‌اقدس فرصت کینه جوئی خود را از دست نداده قلم و کاغذ حاضر و فرمـان قتل امیر را صادر و بامضای شـاه رسانید، و همان شب تا ناصر الدین‌شاه خوابید فرمانرا بنماینده‌کمیته ، و شبانه مـاموررا حرکت دادند و تـاکید کردندکه باید تاصبح خبر کشته شدن امیربرسد، درهر حالیکه بامیر رسیدی ولو در خواب بـاشد مهلت نمی‌دهی .

مامور صبح زود بکاشان میرسد، چون‌امیر صبح زودبحمام میرفت‌برای‌شست‌شو وگرفتن وضو ، مامور پس از اطلاع از امیر که حمام است میرود حمام ووارد گرم خـانه میشود وفرمانرا برای امیر میخواندو ضمناً اجازه میخواهد بهرطوریکه میفرمائید ماموریت خودراانجام دهم .

امیر پس از ادای نماز صبح دست خود را دراز و میگوید (رگ) بزن مامور هم اطاعت‌کرده رگ دست را میزند و خون سرازیر شده و مامور از حمام بیرون آمده درب حمام را می‌بندد .

چون در موقع ورود بحمام بنوکر امیر در حمام میگوید بروید لباسهای امیر را بیاورید که امیر فوراً برای طهران حرکت نماید، پس از رفتن نوکر امیر وارد حمام شده کار خود را خاتمه و از همان راهی که آمده بود بطهران مراجعت مینماید .

ناصرالدین شاه که صبح زود برحسب عادت برمی‌خیزد امر میدهد مامور قتل امیر نرود، پس از یکساعت بعرض میرسانند مامور حسب‌الامر مبارك شبانه حرکت و رفته است، شاه متغیرمی گردد وامرمیکند تلگراف کنید اقدامی نکند و فوراً برگردد، درهمانحال تلگراف انجام قتل امیر رابعرض میرسانند .

پس از آمدن مامور بحضور میرسد و ناصرالدین شاه حکم می‌کند جلاد و میرغضب باشی حاضر و درحضور و بامر شاه گردن اورا میزند، از این‌ببعد دیگر ناصرالدین شاه غالب اوقات غضب ناك و بیشتر اوقات بنام شکار مسافرت میرفت .

خوانندگان بدقت بخوانند و نکات ودقایق حساس آنرا بذهن خود بسپارند و اوضاع درباریان را در نظر بگیرند مخصوصاً شاهان و رؤسای جمهور که باید نسبت بهرفرد و یانامه‌ای بطور دقت رسیدگی کرده باکمال بینائی بفکراقدام وچاره درعمل برآید تابعداً پشیمان نگرددکه دیگرسودی‌نخواهدداشت .

افکار برضد ناصرالدین شاه

پس از واقعه امیر کبیر اوضاع دربار و مملکت بصورت دیگری درآمد، زمام داران وقت تمام‌فکرشان این شد که طوری‌رفتار و اعمال خود را درکار های کشوری قرار دهند که طرف توجه ورضایت شخص شاه قرار گیرند .

این طرز فکر و عمل گر چه رضایت خاطر شاه را فراهم میکرد ولی در معنی و نتیجه مملکت‌را روبه ویرانی و مردم را ناراضی که بالاخره حاضر میشوند بافداکاری خود و درمقابل ناروائیها و ظلم‌و تعدی اقدام وچاره نمایند، درهمین مواردداست که‌دست‌های مرموز بیدار شروع‌به تحریك وتشویق‌مینمایند .

فراماسون یا فراموش خانه

مرحوم میرزا یوسف خان (رفعت‌الملك) راجع‌به تشکیل‌فراموش خانه در مجموعه خطی بنام (دریای معرفت) ضمن شرح حال محمود خان مَلك‌الشعرا در دربار ناصرالدین شاه نگاشته است که شرح ذیل استنساخ شده است :

محمود خان ملك الشعرا فرزند محمد حسین‌خان ملك‌الشعرا متخلص بعندلیب ابن فتحعلی خان ملك‌الشعرا متخلص به صبا که از کثرت حب هموطنان ووطن پرستی که‌جبلی‌اوبود بدون خیال ذره‌ای‌خطا و خلاف در دوره قاجار بخیال افتاد که کاری کند که این همه ظلم‌و تعدی‌بمردم بدبخت ایران واردنیاید ویك قاعده و قانون عدل و انصاف بمیان بیاید .

به معاونت میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله در خفیه مجلسی‌بنام فراموش خانه تشکیل دادند وجمعی از دانایان و اعاظم مملکت را یار و مددکار و اهل آن نمودند اسامی اشخاص مزبور از قرارذیل است .

جلال الدین میرزا ابن خاقان رئیس، ذوالفقار بیك مدیر و ناظم، میرزا ملکم خان، رضا قلی خان لله‌باشی هدایت (پدر مخبرالدوله) لسان الملك (میرزا محمد تقی) محمدقاسم‌خان‌پدر و برادر ملك الشعرا بدایع نگار ـ آقا مهدی شمیرانی، حاج میرزا جبار (پدر سعدالدوله) ملك الکتاب معروف (باید پدر میرزا حسن ملك‌الکتاب زمان احمد شاه عضوکمیته مجازات‌باشد نگارنده) ـ آقا سید حسن روضه خوان شیرازی آقای ملك‌الشعرا، میرزا هدایت‌الله برادر سپهر، میرزا هدایت‌الله وزیر دفترکه بعداً وقایع نگارشد ، مجد الملك، میرزا محمد خان پدر امین الدوله معروف ، میرزا محمد علی خان شیرازی .

مقصود و غرضشان این بود که هروقت یك قاعده‌ای صحیح از مجلس باکثریت اخذ شد (مقصود مجلس وجلسه خودشان است) بعرض خاکپای همایون برسانندو پرده از روی کاربردارند و بهیئت اجتماع از پادشاه استدعا و تمنای اجرای آن قاعده را بنمایند، که هروالی (استاندار) حاکم‌یایك درجه‌قوی‌تری صاحب جان و مال و ناموس رعیت وزیر دست خود نباشد ، از بس هر کس وناکسی را در وزارت خانه و سایر مقامات آوردند. هنوز نتیجه از مقصود خود نگرفته بودند که از تشکیل فراموش خانه و صورت آن پرده بیرون افتاد و بعرض اعلیحضرت رسید وبااینکه راز سربه مهر را آشکار کرده‌اسامی کسانیراکه مؤسس این اساس بودند بدقت نوشته و به نظر شاه رسانده بودند ولی اعلیحضرت‌اول کسی را که‌محرمانه خواست و بااو این مطالب را بمیان آوردند ملك‌الشعرا بود که : شما خانه زادی ، شما را نوکر صدیق و خیرخواه ودوست میدانستم وهیچوقت از جد و پدر و برادران‌و کسان توکه ملك هستی‌بقدر ذره‌ای‌نسبت بسلسله ماخلاف وخطائی بروز نکرده سهل است، یك‌کلمه دروغ بما و پدران ماتاامروز نگفتهٔ، از همه‌عالم داناتر و عاقل‌تر هستی چگونه به همچه کاری اقدام‌کردهٔ » ملك هم بدون‌اینکه هیچ‌انکار بکندعرض‌میکند: قربانت شوم حالا هم جز خدمت بولی نعمت خود و مملکت ورعیت پادشاه از تشکیل‌این‌مجلس‌هیچ مقصودی نه من و نه سایرین هیچکدام نداشته‌ایم. و خیال ما براین بود که نتیجه‌ای بدست آورده بعرض خاکپای مبارك برسانیم .

شرح این مذاکرات طولانی است ، ملك الشعراء تمام مصائب و صدماتیکه به رعیت و مملکت وارد می‌آمد بعرض رسانده و اعلیحضرت در میان تصدیق وتکذیب جواب میفرمودند .

آخرالامر فرمودند: این نوع‌اقدامات در این مملکت‌خطرات دارد وزوداست ، ماخودمان انشاءالله قرار صحیحی برای آسودگی رعیت میگذاریم که احدی قدرت بی‌اعتدالی نسبت بکسی نداشته‌باشد .

اگر چه ملك و سایرین پس از اینکه دانستند شاه شنیده و خیلی متغیر است ، و این مذاکرات را باملك‌الشعرا کرده است دست از خیال خود برنداشته بودند ، اما اعلیحضرت

چنان زد بربساطش پشت پائی کزو هر ذرهٔای افتاد جائی

اسامی اشخاص را که داشت هرکدام را بیك اسمی از طهران بیرون فرستاد ، برخی را هم بیرون کرد، بعضی هم مغضوب و مردود ویابسفارت وحکومت برقرار شده خارج گشتند .

اعلیحضرت خودشان گاهی صندوق عدالت گذاشته،چندی مجلس‌شورائی برقرار فرمودند وچه وچه و چه هیچکدام بقدر موئی برای این ملت نجیب بدبخت فائده‌ای نه بخشید بلکه زیادتر مورد تاخت و تاز ظلام وحکام و درباریان واقع شدند اگر آنوقت مالشان‌را بتاراج می‌بردند بعد از این واقعه وتفاصیل‌جان بیچاره‌ها هم در خطر بود- مجموعه دریای معرفت‌تالیف میرزایوسف خان‌رفعت‌الملك در کتابخانه‌اختصاصی آقای محمد مهران موجود است .

ناصرالدین‌شاه‌وکتابچه‌محرمانه

بعداز جریان‌برهم زدن فراموش‌خانه واعضای‌آن ناصرالدین‌شاه متوجه شدکه شخصاً باید ناظراعمال وزراء وحکام و درباریان و اوضاع مملکت و آسایش رعیت باشد ، لذا اشخاصی را مخفیانه دستورداد‌که وقایع را بدون ملاحظه باو خبردهند و خود درکتابچه کوچکی‌که همراه داشت یاد داشت میکرد ، بعدکه باطاق تحریرش میرفت‌که دراندرون بود مشغول تحریرمیشد وهیچکس مطلقاً اجازه ورود بآن اطاق را نداشت ، برای اینکه دستور

داده بودبکلیه حرم سراکه مواقعی که من دراطاق تحریرهستم کسی حق ورود ندارد .

دراطاق تحریر آنچه درروزیادداشت کرده بود به کتابچه محرمانه‌ای که درجعبه بود منتقل میکرد و درب جعبه را می‌بست ، ازطرف دیگروضعیت روحی ناصرالدین شاه هم پس ازکشته شدن امیرکبیر برهم خورده بودکه دیگرآنحال تعیش ومعاشرت با زنان را نداشت ولی دراین رویه خودداری میکرده که‌ظاهر ومعلوم نشود .

وضع آنروزمملکت آشفته ونا مطلوب و مردم ناراحت مخصوصاً قضیه انحصارتنباکووحوادث دیگرتکان سختی به افکارعمومی داده بود ، وازطرف دیگرفشارسیاست‌های خارجی و دسایس روس وانگلیس هرروز بیشترمیشد وشاه بمرورزمان درکارها ورزیده شده بود . لذاخطر را مجسم میدید ، این بود چندی بفکر افتاد تحول عمیقی ایجادکند ، ازجمله دست‌اتابك ونایب السلطنه ویکی دونفردیگرراکه مسئول آن اوضاع میدانست ازکاربرکنارسازد .

ونیزدرکتابچه محرمانه اشاره‌ای بحکومت پارلمانی کرده بودکه تنها باین وسیله است که میتواند دربرابرروس وانگلیس بگوید سروکارشما دیگرتنها با من نیست وملت هم باید هرکاریراتصویب نماید .

ازاین قبیل نقشه وطرح‌هاکه اجرای آنرا موکول به پس ازبرگذاری جشن (ذوالقرنین) کرده بود یکی ازیادداشت‌ها این بودکه معیرالممالك راکه مغضوب شده بود مجدداً سرکارش بیاورد ، لذا کاغذی در جواب نامه معیرالممالك‌نوشته میشودکه درسطراول نامه این طور نوشته میشود (گذشته ها گذشته ازامروز خدمت‌کن مشاغل پدرت را بتو میدهم . . . . .) .

اثراین نامه انقلاب روحی دراتابك اعظم تولیدکرد ، ودرواقع میرزا علی اصغرخان صدراعظم‌زنگ خطررادم گوش خود بصدا درآمده احساس کرد ، چون مشاغل معیرالممالك به اتابك محول شده بودکه اوهم پس ازصدراعظم شدن میان اقوامش تقسیم کرده بود وطبعاً باید اتابك سقوط کند واز میان برود تا مشاغل معیرالممالك بخودش واگذار گردد .

مدتی بودکه اتابك ازوجودکتابچه یادداشت باخبرشده بود ودر صدد برآمده بودکه‌برازکتابچه پی ببرد ولی چندان علاقه‌ای بروزنمیداد تا اینکه نامه برای معیرالممالك نوشته‌شد ازهمان‌روزاتابك خود را درمخاطره دید وتصمیم گرفت ازمندرجات کتابچه مطلع گردد تا بتواند رفع خطرازخود نماید .

یگانه راهی که برای بدست‌آوردن کتابچه بنظرآورد این بودکه وقتی شاه سرحمام لباس را عوض میکند نظری به‌کتابچه بشود ولی خدمت سرحمام شاه بعهده آغا بهرام‌خواجه اختصاصی امین اقدس محول بودکه پس ازمرگ امین اقدس حاضرنشد بزنی از زنهای دیگرسر فرود بیاورد ، وشاه هم بپاس خدماتش سرحمام را باوواگذارکرده بود ، لذا بادرست‌کاری ووفاداری آغا بهرام دیگربهیچوجه ممکن نبودکسی ازکتابچه جیب شاه آگاه گردد .

اتابك عزیز خان خواجه را در نظرگرفت ، این عزیزخان خواجه مخصوص لیلا خانم یکی از بانوان برجسته حرم سرا بود جوانی زیبا وظریف ولطیف وخیلی خوش‌گل‌بودکه ازمدتی پیش طرف‌توجه اتابك قرارگرفته بود واورا برای چنین مواقعی تربیت و ذخیره‌کرده بود ، وازانعام وبخشش‌های اتابك ثروت وخانه مجلل ومستغلات زیاد وبعلاوه دهات خوبی دورامین تهیه‌کرده بود ، وچهار راه عزیزخان امروزهم معروف است که‌باغ وخانه ومستغلات همین عزیزخان بوده‌است ونیزکاروانسرای بزرگی بادکاکین

دراول خیابان استخردرجبهه خیابان سپه امروزکه بنای سه طبقه طولانی ساخته شده‌که گفته میشود متعلق بملکه مادراست ودهات ورامین را هم رضا شاه ضبط‌کرد .

اتابك ازهرجهت نسبت بعزیزخان اعتمادکامل داشت ، برای اینکه عزیزخان را بخدمت سرحمام برساند به‌آغا بهرام گفت این عزیزخان جوان است وجویای نام‌آمده وآرزودارد خدمت سرحمام قبله‌عالم بعهده او باشد شما ازطرف من باشاه‌صحبت‌کنید مطمئن باشید محبت‌شما بخوبی تلافی خواهد شد ، وبعلاوه عزیزخان‌کمکی است بخود شما وضمناً مقداری اشرفی وپنج هزاری طلا هم نقداً به‌آغا بهرام داده شد تا بیشتر جدیت درانجام نظر اتابك نماید بالاخره باکمك آغا بهرام خواجه ، خدمت سرحمام شاه با عزیز خان گردید .

یك روزآغا بهرام سرحمام نبودعزیزخان موقعی‌که شاه درحمام بود ولباس شاه را عوض میکرد و محتویات جیب شاه را طبق معمول درجیب لباس تازه میگذاشت کتابچه بغلی شاه را ورق زد ولی‌نقشه‌هائی که منظورشاه را خوب روشن‌کند دست‌گیر اونگردید . فقط به اتابك اطلاع داد مقابل اسم نایب السلطنه کرمان و مقابل اتابك‌کلمه یزد نوشته شده است ، البته همین‌کلمه مختصر برای اتابك‌کافی بودکه بفهماند قضیه مهمترازآن است‌که تصورمیرود وباید بهر قیمتی شده از مندرجات‌کتابچه اصلی که دراطاق تحریر اندرون نگاه داری میشود مطلع گردد ، تا قبل ازاینکه غافل‌گیروگرفتار خطر شود در صددعلاج وچاره جوئی برآید .

اتابك ازهمین جا بفکر چاره برای رفع خطر از خود برمی‌آیدکه منتهی میشود به از بین بردن ناصرالدین شاه وبا نقشهٔ خود متوجه مخالفین شاه میشود وسر وسری باآنها پیدامیکند والبته درهمین موقع بوده‌که‌دست مرموزی‌که برای اینکارمشغول بود ، اتابك بآنجا راه پیدا میکند وبفعالیت خود ادامه‌میدهد.

آمدن آقا سید جمال الدین اسد آبادی معروف بافغانی

یکی دیگراز علل قتل ناصرالدین شاه‌آمدن سید جمال الدین بطهران وملاقات اشخاص روشنفکر مخصوصاً چند نفر از فراماسیونها ، ورفتار درباریان و شاه با سید بودکه فوق العاده تهییج‌کننده‌بودکه درتاریخ انقلاب ایران مرحوم ناظم‌الاسلام‌کرمانی بطور تفصیل ذکر شده است‌که دیگر احتیاج به تکرارنخواهد بود .

آقا سید جمال الدین نامه‌ای به‌آیةالله شیرازی مینویسدکه نگارنده قسمت اخیرآنراکه راجع‌بخودش شرح میدهد برای نمونه نقل مینمایم . . . . . « بدون شك جنابعالی آنچه را که این ستمگران نسبت به عالم طیب وطاهر حاج سید علی اکبرمجتهد شیرازی روا داشتند اختصاراً شنیداید ، اما نسبت‌بخود آنراکه این ظالم حق ناشناس با من‌کرد .

فرمان داد مرا درحالیکه درحرم مقدس شاه عبدالعظیم بستری و متحصن بودم ، درحالت بیماری با وضع اسفناکی بابی احترامی واهانت وخواری ازبستردرمیان برف وسرما بیرون‌کنند ، اموال مراغارت و ازهستی ساقط نمایند چه‌که نکردندآنگاه دست مرا بازنجیربرگردن روی پالان سوارکرده وزمستان میان برف وسرما با یك دسته سواربخانقین بردند ، وقبلا بوالی بغداد (استاندار) ترك نامه‌ای نوشته وخواسته بودندکه‌مرا به بصره‌اعزام دارند ، برای‌اینکه میدانستندکه‌اگرآزادم‌بگذارندنزدآنجناب‌آمده وشما رااز این رفتاربی خردانه ووضعیت مردم ایران‌آگاه واز اعمال شیطان‌کافرکه چه بر سر آن مملکت اسلامی

آورده توضیحاتی میدادم ویاری آنجناب را برای دین وتوافق با مسلمین درخواست میکردم ، اومیدانست (منظورناصرالدین شاه است) که اگر توفیق حضوریابم اوضاع مرامشاهده‌خواهیدکردودیگر نمیتوانست منکر وتوجه شما رابخود جلب نماید ، نظر باینکه من خود را از محضرجنابعالی دور میدیدم خودداری‌ازشکوه میکردم ولی وقتی‌که استاد عالم حاج سید علی اکبر مجتهد شیرازی به بصره‌آمد ومرا وادار بعرض عریضه حضورآن‌آیةالله وشرح وقایع ازمصائب و محن وارده نمود . من هم اطاعت نموده ازخداوندآرزوی‌حصول نتیجه را بدست مبارك دارم والسلام علیکم و رحمت‌الله وبرکاته .

وقتی‌که نامه بدست‌آیةالله شیرازی میرسد فوق‌العاده متأثرمیشود ، چنانچه اثرنامه باقی بوده است که قضیه امتیازدخانیات بمیان میآیدکه منتهی میشود بصدورفتوی برتحریم استعمال دخانیات‌که به تفصیل ذکرکرده‌ایم پس ازواقعه‌آقا سیدجمال وتبعیدش‌میرزارضای‌کرمانی هم‌ازحبس‌نجات یافته بدنبال سیدجمال حرکت مینماید .

ملاقات میرزا رضای کرمانی باسید جمال‌الدین

میرزا رضا پس از خلاص شدن وحرکت وارد اسلامبول وبملاقات سید جمال میرود ، درملاقات شرح گرفتاری وزجر وشکنجه و صدماتیکه دراین مدت‌کشیده بیان میکند ، سید جمال‌الدین پس ازگوش دادن وقایع میرزا رضا احساس میکندکه برای هرگونه عملی حاضر است فقط باید با یك‌کبریت آتش را روشن‌کرد ، سیدمیگوید : « مگرتوروضه خوان بوده‌ای‌که ازتوکاری‌جزروضه‌خوانی ساخته‌نیست» میرزا بطوری ازشنیدن این جمله ازخود بی خود میشودکه بی درنگ از اسلامبول نزد سید جمال‌الدین خارج و مجدداً برای طهران حرکت مینماید البته باقصدکشتن ناصرالدین شاه .

قبل ازجریان‌کشته شدن ناصرالدین شاه برای اطلاع خوانندگان خاصه جوانان بهترآن دانستیم که مختصری ازاحوالات میرزا رضای‌کرمانی تاآنجاکه شناخته شود دراین جا ذکرنمائیم .

میرزا رضا پسرملاحسین عقدائی ازتوابع یزدکه‌انارعقدا معروف وبدون حصه میباشد (نگارنده‌عقدا را در۱۳۰٤ شمسی بنام‌معاون حکومت یزد دیده‌ام) چون میرزارضا درکرمان متولد شده وبزرگ میشود وتحصیلات مقدماتی را هم درکرمان مینماید ، لذا بکرمانی نامیده ومعروف شده بود ، میرزا دراوایل جوانی سفری بطهران برای ملاقات آقا سید جمال‌الدین درطهران‌میآیدکه یکی از روزهاکه چند نفر از کرمانیهای مقیم طهران برای ملاقات سید جمال میروند، میرزا رضا هم باآنها میرود ، درهمان ملاقات‌اول مجذوب سید میشود ، وتا مادامیکه سید طهران بود همه روزدرمحضرسید حاضرمیشد تا اینکه سید جمال را تبعیدکردند .

میرزا رضا بعد از تبعید سیدجمال در طهران در مجالس همان حرفهای سید را که آموخته بود باعصبانیت ذکر می‌کرد بطوریکه در گذر و در دکانها از دستگاه حکومت مخصوصاً از نایب‌السلطنه و ناصرالدین شاه بدمی‌گفت .

آقا سید عبدالرحیم معین‌التجار که از محترمین و درکرمان متوطن بوده‌وآن ایام‌آمده بودطهران میرزا رضا را ناراحت دیده و احساس خطر مینماید لذا اورا از طهران بکرمان عودت میدهد .

میرزا رضا درکرمان هم مردم را تبلیغ و مظلومیت سید جمال را بیان میکرده و ضمناً مدعی ملك موقوفه‌ای شده‌که دردست پدرش بوده وحالاآن ملك‌را حاج‌آقاابوجعفر دردست داشت، می‌گفت بعدازپدرم

باید ملك دردست من باشد باین جهت شروع بشکایت در کرمان نمود، و این خود یکی از اسباب تحریك برضد دستگاه حکومت وقت گردید، ولی بواسطه موقعیت حاج‌آقا ابوجعفر کسی گوش بحرفهای‌اونمیداد در دنبال آن مجدداً می‌آید طهران پس از ورود بطهران آنچه بسرش آمده بود در استنطاق خود ذکر کرده است که درکتاب انقلاب ایران مندرج است .

میرزا رضا پس از حرکت از اسلامبول بطوریکه ذکر شد وارد طهران میشود، از این‌جا نقل‌قول‌از داش عیسی زند حقیقت‌که در انجمن اخوان‌صفا وارد بود . وباین جهت بداش عیسی‌سفارتی نامبرده میشد ، برای اینکه در سفارت انگلیس اززمان پدروارد خدمت بوده ، ونیزداش عیسی دیگری‌هم جزو اخوان صفا بودکه بنام داش‌عیسی حکیم الهی معروف بود و عضو وزارت مالیه روز و بسیار مرد خوش محضری بود .

داش عیسی زند حقیقی برای من (نگارنده) نقل کرد در ایامی که باز نشسته بودم و موقعی بود که دکتر مصدق نخست وزیر وقت وضعیت سفارت انگلیس را برچیده بود که در جای خود ذکر خواهدشد .

داش عیسی اظهار میکرد : روزی سفیر مرا خواست‌که فلانروز مهمانی برماوارد میشود لازم است برای او منزلی در جنوب شهر یعنی در اطراف حضرت عبدالعظیم تهیه نمائید، من هم رفتم باغ صفا را که در زیر چشمه علی وشمال ابن‌بابویه بود انتخاب و معین نمودم، لوازمات اورا حتی تنباکو و قلیانش را هم حاضر کردم، میرزا رضا در آنجا منزل داشت و من درایام هفته بسراغش میرفتم ، و حرفهایش همه روی طرز رفتار حکام و درباریان بود که بمردم بیچاره ظلم و تعدی میشود و باید ریشه این درخت ظلم وجور را از بیخ ریشه‌کن‌کند تادیگر سبز نشود . . . . . از این قبیل حرفها. یك روز میرزا رضا پس‌از مدتی‌که درباغ صفا زندگی میکرد صورتی از دواجات ایرانی که بیشترش از گیاه‌ها بود بمن داد که حاضرنمایم پس از حاضر کردن اظهارکرد که منزل مرا تغییر دهید بهتر آنست در خود حضرت عبدالعظیم در اوایل خیابان حضرتی باشم ، تابتوانم به معالجه فقرا وبیچارگان‌که مبتلابسوختگی وزخم‌های‌دیگرمیشوند موفق شده‌آنهارا مجانی معالجه نمایم من‌ناچار جریان‌را بسفیراطلاع دادم، تاکید دراقدام دادند ، بالا خانه‌ای در نزدیکی خیابان پشت یخچال حاضر نموده و میرزا رضا درآنجا منزل کرد و مشغول ساختن دوابودکه یك روز مصادف شدم به یك عده زن و مرد و بچه زخمی که میرزا رضا بادست خود مشغول معالجه و بستن زخم آنها بود .

حـال برگردیم بواقعه روزیکه مربوط است به تیر خوردن و جریان کشته شدن و طرز حرکت جنازه بطهران .

تاج الدوله جده معیرالممالك که یکی از بانوان مورد علاقه و توجه ناصرالدین شاه بود می‌گوید: صبح روز جمعه ۱۳ ذی‌قعده ۱۳۱۳ هجری قمری میان اطاق خود در اندرون شاه نشسته بودم و چند نفر زن زر دوز ازکلیمی ومسلمان‌هم‌نشسته وسرداری یعنی جامه‌شاه رابرای‌شب جشن‌قرنش‌مهیامیکردند ، جنس آن‌ماهوت سیاه بود، و جلو سینه واطراف یقه وسرآستین‌هایش را بانشاسته‌گل وبته طراحی‌کرده بودند،و هر طرفش دردست یکی، وهریك از آنها که بجواهری محتاج بود ازمن میخواست و من‌هم جواهرمورد احتیاج را میدادم و می‌دوختند، ناگهان مقداری خاك روی جامه شاه و سفره سفید که گسترده بودریخته شد که همه متوحش شدیم، سرها را بلند کرده دیدیم شاه از میان حیاط باصدای بلندمی خندد ومیگوید : «تاجی تو را مشغول دیدم لذا از خاك باغچه برداشته ریختم‌که تو بترسی» و بعد گفت: تاجی امروز خیلی

خوشحالم چه زایچه طالع را دیده و پنجشنبه دیروز را قران من دیده بودند کـه دیگر از آن نحوست بسلامت گذشتم پنجاه سال دیگر سلطنت خواهم کـرد ، الحمدلله دیروز را بسلامت برآوردیم و امروز بشکرانه آن بزیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام میرویم » .

تاج الدوله میگوید: در تمام مدتی که شاه‌صحبت میکرد می‌خندید و بخداوند قسم که بند دل من



ناصرالدین شاه قاجار

گسیخته بود ، وابداً خوشحال نبودم برای اینکه‌مردی بدست خودخاك روی جامه جشن خود پاشیده‌بود .

پنج ساعت بعد از رفتن شاه به اندرون ریختند وتمام زنها را از اندرون بیرون کردند و مجملا خـبر کشته شدن شاه را دادند و نگذاردند زنهـا از جائیکه معین شده بود نه‌خارج شوند و نه باکسی ملاقات نمایند .

شاهزاده عبدالله میرزای سردار حشمت در یکی از ملاقاتهای دوستانه مذاکره کردند که روز ۱۳ ذی قعدة باسمت کالسکه‌چی باشی دررکاب شاه بحضرت عبدالعظیم رفتم و در حرم پهلوی‌آقا میرزا عبدالله ـ

خان پسر اتابك اعظم طرف بـالای سرایستاده بودم ، جلو و اطراف ماپر از زن بود که تماشای شـاه را انتظار داشتند .

جلو مامردی باعمامه نشسته بود و عریضه در دست داشت که بشاه تقدیم کند، ماازمقابل شاه‌بطرف بالاسر حضرت‌آمدیم ، آن مرد عریضه را دردست داشت ، کاغذ ورق بزرگی بود ، موقعی‌که‌شاه‌کاغذرا باز میکرد ناگهان بادست راست یك تیر بطرف شاه خالی کرد و شاه بادست راست صورت خود را گرفت و بزمین افتاد ، زنها تیرانداز را گرفتند، معین‌السلطـان برادر مجدالدوله فراش باشی‌که در آنـجا حاضر



لباسی‌که جای تیردیده میشود

بود باکارد کمر خود گوش ضارب‌را بریدکه اتابك‌رسید و باچوب دستی معین‌السلطانرا سخت‌کوبیدو گفت این مرد بشاه تیر انداخته باید او راخوب حفظ کرد تاقبله عالم خودش حکم بکند ، بعدتیرانداز راباچند نفر بشهر بردند .

بمن هم دستور و امر کرد سوار اسب شده فوری بشهر رفته حکیم باشی (دکتر طولوزان) که‌طبیب

مخصوص شاه بود همراه بشاهزاده عبدالعظیم بیاور، اطاعت کرده آمدم شهر و اسب را عوض کرده‌باحکیم طولوزان و کیف‌دوای ایشان بشتاب برگشتیم،در بین‌راه طهران وحضرت عبدالعظیم بموکب شاه‌برخوردیم که بطرف طهران تشریف می‌آوردند ، اتابك از میان کالسکه شاه‌سرش را بیرون‌کرده وگفت : «حال‌شاه الحمد لله خیلی خوب است باحکیم باشی همراه بیائید» بشهر که آمدیم کالسکه شاه رااز طرف تکیه‌دولت بطرف قصر گلستان برده بودند، و من باتفاق حکیم باشی‌ازحیاط تخت مرمر بطرف حیاط گلستان که‌درآن بسته بود رفتیم برای‌حکیم‌باشی سپرده شده‌بود در را بازکنند ، من هم‌که‌کیف حکیم باشی‌را دردست داشتم همراه او وارد حیاط گلستان شده بطرف اطاق برلیان که گفتند شاه آنجاست رفتم وارد اطاق شده دیدم که شاه را میان اطاق روی تشك گذارده اند .

اتابك مرا که دید سخت متغیر شد و معلوم بود که نبایستی من وارداطاق‌شده باشم فوری اتابك‌باطاق دیگر رفت و مرا احضارکرد ، در اطاق تنها بود بمن‌گفت : بحق این قرآن (از جیب خود بیرون آورد) قسم است‌که اگر یك کلمه از آنچه‌که دراین اطاق دیده‌ای به پدر وزن خودوکسی‌دیگر گفته‌واظهارکردی روده‌هایت را دورگردنت می‌پیچم ورحم بتو وکسانت نمی‌کنم» .

بقدری این کلمات را بشدت و محکم میگفت که می‌لرزید ، منهم سخت ازترس لرزیدم وتعظیم‌کرده بیرون آمدم، ولی دریافتم که شاه کارش تمام و مرده است ، از حیاط خارج شده درحیاط تخت مرمرکلیه رجال و شاهزاده‌گان و اعیان و امنای دولت حیران نشسته و ایستاده بودند ، و هر چند نفر باهم صحبت داشتند ، یك مرتبه بدورمن جمع شدند و حال شاه‌را پرسیدند ،گفتم الحمدلله تیر به پای شاه خورده‌وحال شاه بجا آمده است .

بچابکی به پدرم گفتم بخانه میروم یك لقمه نان خورده شرفیاب میشوم ، سواراسب بخانه‌رفته‌پس از شست وشوی سروصورت قدری نان خشك‌که در همان اطاق‌خود داشتم خوردم ، ودرب اطاق رابروی خود بستم و گریه مفرطی کردم، باز صورت را آب زده سوار شدم ، و بدرخانه یعنی قصر گلستان آمدم .

وقت غروب آفتاب بود که وارد قصر شدم وهمان جمعیت را در تخت مرمر دیدم‌که در انتظارنشسته بودند، درحدود نیم ساعت از شب گذشته در حیاط گلستان را باز و جمع منتظرین را احضارکردند ، من هم در معیت پدرم یمین‌السلطان میرآخور واردحیاط گلستان شدیم ، جلو عمارت‌ابیض روی زمین‌رافرش کرده بودند، و چراغ زیادی روشن بود، همه رفتند و بفراخور مقام و شأن روی زمین نشستند، بعد اتابك آمد و نشست و پس از لحظه گفت: «آقایان تادوساعت قبل من صدراعظم شما بودم و اینك یك نفر ازافراد وباشماها هم‌قطارم‌بایداولا بدانیدکه‌هرکاری وقتی دارد وفعلا وقت‌گریه وزاری‌نیست‌شاه‌برحمت‌ایزدی‌پیوسته و شهید شده است ، اکنون دیگر فرصتی نیست هر طور صلاح میدانید و برآن اتفاق می‌کنید بگوئید منهم مطیع آراء شما هستم ، اگر میل و صلاح میدانید ولیعهد در تبریز است او را بسلطنت انتخاب کنیم و اگر جمهوری را راغب و آنرا برای مملکت صلاح میدانید من حرفی‌ندارم، آنچه‌صلاح میدانید بگوئیدتاهرچه زودتر عمل کنیم .

پدرم شاهزاده یمین السلطان‌ازجای‌برخاست وگفت : فرمودیدتا دوساعت قبل شخص شما صدراعظم بودید من وتمام شاهزادگان وکلیه جماعت نوکرعرض میکنیم‌که فعلا هم برای حفظ تاج وتخت ومملکت صدراعظم وصاحب اختیاروآقای ما هستید ، هرچه‌رابرای مملکت وماهاصلاح بدانیدنیزاطاعت میکنیم رأی خودتانرا بفرمائید .

پس ازتصدیق همه حاضرین اتابك گفت : « من عقیده‌ام این است که الساعه ازهمین جا تلگرافی بولیعهد بنمائیم برای سلطنت واستدعا کنیم هرچه‌زودتر بطهران تشریف بیاورند » همه باتفاق تصدیق کردند اتابك بخط خودش تلگراف را نوشت ورئیس تلگرافخانه قصر را احضارنمود وتلگراف باین عبارت بود که ذیلا درج میشود :

« تبریز پیشگاه اعلیحضرت قدر قدرت شهریاری ارواحنا فداه .

چرا خون نگریم چرا خوش نخندم که دریا فرو رفت وگوهر بر آمد

اگرشاهنشاه مبرورانارالله برهانه که‌پادشاه سالخورده‌ای‌بود ، حق‌تعالی درکنف مرحمت خود اورا برد وازفیض‌احسان خویش برخوردار ساخت ، بحمدالله تعالی عنایات خداوندی شامل حال مسلمانان شده وشاهنشاه مهربان وشفیق جوان بایران ارزانی فرمودکه امیدوارم درسایه مقدس و وجود مقدسش ایران و ایرانیان سربلند ، ومملکت‌آباد وخلق‌آسوده خاطردعاگوباشند « حکم‌آنچه توفرمائی ، ما بنده فرمانیم » چاکران این دولت روزافزون تمامی چشمشان‌براه وگوش بردرچون‌گوش روزه‌داران‌برالله اکبراست » .

بعد ازقرائت تلگراف ومخابره همه باتفاق متفرق شدیم‌فقط اتابك تنها باقی ماند ، وشهرهم تا ورود مظفرالدین شاه ونیزکلیه شهرستانها باصطلاح امروزبفرمان اتابك (حکومت‌نظامی)اعلان گردید .

یکی دیگر ازوقایع‌کشته شدن ناصر الدین شاه از مرحوم شیخ محمد خان احیاء الملك طبیب‌اتابك نقل میشودکه میگوید : من در پارك اتابك بودم‌که اطلاع داده شد ناصرالدین شاه‌فردا بحضرت‌عبدالعظیم میروند ، اتابك پس ازاطلاع درسالن پارك خود قدم میزد (سفارت شوروی) وبا خود این مصرع راکه ازاشعارمولوی است مکررمیخواند « دشمن طاوس‌آمد پرّ اوی » وبعد با تغیر گفت بروید من پادرددارم و فردا درخانه میخوابم .

غرض از حرف اتابك بمن این بودکه مطابق معمول هروقت بسبب وعلتی ازرفتن بدربار بحضورشاه تمارض میکرد باسم پا درد بود وشخص من‌که طبیب مخصوص‌اوبودم متوجه میشدم‌که بایستی درمنزل او ویا درمنزل خود حاضر باشم .

ازحضوراتابك مرخص شدم ، اتفاقاً شب جمعه را درسرچشمه خانه شیخ مرتضی خزانه مهمان بودیم بآنجا رفته شب را بناراحتی خوابیدم صبح جمعه قبل ازناشتائی نوکرشیخ مرتضی را به بازار سرچشمه (چهار راه فعلی که‌آنوقت تا پائین خیابان سیروس بازارمتصل وسرپوشیده بود)که معبرشاه بود فرستادیم تا اگراتابك دررکاب شاه باشدمعلوم‌است‌که شب‌یا صبح‌شاه ازاواستمالت نموده‌است ویابرای‌اینکه مبادا سوء ظن حاصل شود خود شخصاً حاضر شده (البته‌شق دوم درست است) که دررکاب شاه بحضرت عبدالعظیم برود ، درهر حال نهایت‌آرزوی منهم بودکه فوری بحضرت عبدالعظیم برویم وروزیرا بخوشی بگذرانیم . والاباید درهمانجا یا خانه خود مخفی باشیم .

پس ازرفتن نوکرشیخ مرتضی خان ناشتائی صرف ، وخود را آماده کردیم که نوکر شیخ مرتضی خان مژده‌آوردکه اتابك در رکاب شاه بود ، فوراً ازراه میانه‌که راه جوان مرد قصاب باشد (راه فعلی آرامگاه) بشاهزاده عبدالعظیم رفتیم وزودترازشاه رسیدیم ، برای اینکه شاه در دوجای راه پیاده میشد و صرف قلیان می‌کرد ، چون درآن زمان اتومبیل نبود وباکالسکه ودرشکه واسب حرکت میکردند .

وارد صحن شدم ، جمعیت اززن‌ومرد موج میزد وراه عبورنبود ، بزحمت واردصحن شدیم وبحجره

آخر دست راست رسیدیم وبرای تماشای آمدن شاه داخل حجرهٔ شدیم که پرده طوری جلو درهای آن آویخته بودند وجماعتی ازسیدوآخوند میان حجره نشسته ومشغول کفر گفتن بودندبا وحشت سبب راپرسیدیم گفتندهشت ماه‌است که‌ازظلم جلال‌الدوله پسرظل‌السلطان ازیزدباصفهان واینجا آمده‌ایم‌ومتحصن‌شده‌ایم وهر چه شکایت وتظلم مینمائیم این شاه بواسطهٔ ظل‌السلطان بداد ما بیچارگان نمی‌رسد ، امروز مصمم شده‌ایم بارواح مقدسه جسارت‌کنیم تا اگر ارواح مقدسه بتوانند نزد خداوندکاری‌کنند واگر نمیتوانند ما راراحت نمایند ودیگر بآنها توجهی نداشته باشیم .

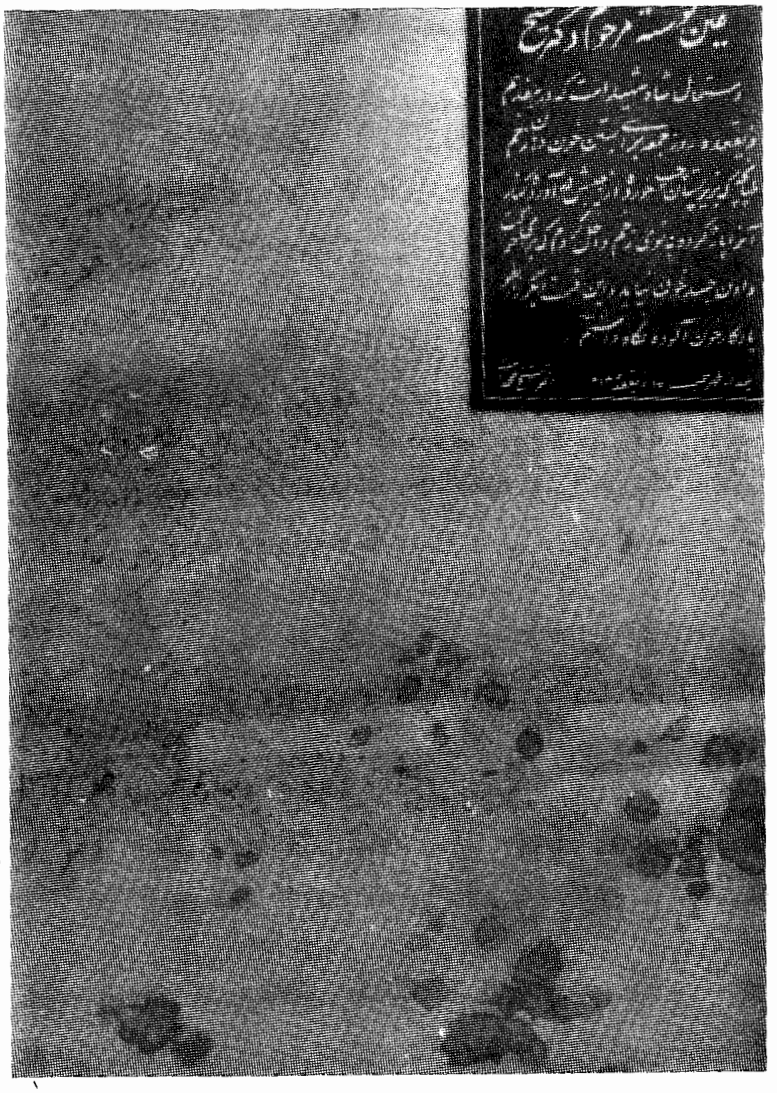
ما ازخوف وترس اینکه مبادا صدای این اشخاص را مردم خارج بشنوند وبرای‌کشتن اینها بریزند وما راهم جزواین‌اشخاص بکشندخواستیم ازاطاق خارج شویم که دیدیم شاه میان موج جمعیت بطرف حرم میرود ، چون آنروز برخلاف همیشه بدستور اتابك که باید نقشه انجام شود غرق نکرده بودند ومردم را آزادگذارده بودند ، همین‌که شاه وارد ایوان شد ما ازاطاق خارج شدیم وخود را میان جمعیت ازدالان بین صحن وحجره‌که بطرف‌باغ جیران‌منتهی میشوداندا‌ختیم باحرکت‌جمعیت ازدالان‌وارد باغ‌نشده‌بودیم‌که یك مرتبه صدائی‌مثل اینکه صندوق‌آهنی‌خالی را ازبالای بام میان پله‌ها پرتاب نمایندکه بهرپله‌که میخورد صدای وحشت‌ناکی میدهد شنیدیم ، بباغ جیران وارد شده مجدالدوله را میان ایوان جلو قبرجیران دیدیم (که حالیه همان ایوان طاق‌آینه زده وساخته شده ومقبره شاه است) .

(جیران یکی ازبانوان ناصرالدین شاه بودکه درآنجا دفن‌کرده بودند . باغ جیران یا طوطی محل مقبره شاه بسیار با صفا و درخت های زیادی داشت چند باغچه سبز و خرم‌که درفصل بهاروتابستان وتاماه اول پائیز محل توقف زواراززن‌ومرد وبچه‌بود بطوردسته جمعی میرفتندآنجا درهرگوشه‌ای ازباغ نشسته باانواع غذاها هردسته یك نوع غذا یا پخته ازشهرآورده مشغول گرم‌کردن ویا درهمانجا مشغول پختن ، و یکی دونفرهم سماورآتش‌کرده وقوری روی سماوروبچه‌ها هم توی باغچه بازی میکردند ، این خود هم تفریح بود وهم زیارت مخصوصاً برای طبقه سوم‌که غالباً ازعصر پنجشنبه درفصل تابستان ازشهر میرفتند و شب را درآنجا تا عصرجمعه بودند ، نگارنده) .

مجدالدوله که مرا دید دستم را گرفت و از نرده بداخل ایوان برد، چنان سیلی بصورتم نواخت که چشمم سیاه شد، بداخل اطاق هدایتم کرد، حالا احدی در حرم نیست، مواجه بااتابك شدم‌که می‌گفت باری کلا دکتر روز بروز لیاقت و هنر است ، شاه را حال بیاور، چندلحظه چشم خود را بسته ومالیدم و بعد چشم گشوده دیدم جلوی دریکه از مقبره جیران براهرو میان حرم شاهزاده عبدالعظیم و امام زاده حمزه است شاه روی زمین دراز کشیده، کنار شاه نشستم اول نظرم‌بجوراب نخی‌سفیدساق کوتاه کارجلفای اصفهان معروف به امیری که معمولا شاه بپا میکرد افتاد ، دیدم خون روی جوراب پای چپ شاه است ، بناچار از زیر شلوار شاه بساق پای او دست بردم تاجائیکه مقدور بود و دست من‌بالا میرفت جریان‌خون را از قسمت بالای پااحساس کردم .

بواسطه تنگی شلوار ناچار بند شلوار را گشودم تاجریان را بتوانم تعقیب نمایم ، ناگاه یك سیلی محکم دیگر صورتم را نوازش داد ، مجدالدوله دشنامم میدادکه کارت بجائی رسیده که بندشلوار شاه‌را باز می‌کنی ، اتابك که متوجه شد باعصائی که در دست داشت بسختی به مجدالدوله کوفت و فوری او را بیرون و اطاق را خلوت کرد و باز بمن فرمود که دکتر جان امروز روز بروز لیاقت است ، کاری کن که شاه بحال بیاید .

من بانهایت اطمینان خاطر بندها را گشوده و از کنار پهلوی چپ خون را تعقیب کرده بین دنده های چپ همانجائیکه در کلاس مدرسه طب قسمت تشریح مکان حقیقی قلب را نشان میداد ، انگشتم فرو رفت ، باکمال تامل باانگشت خود چندین بار داخل و خارج و میان قلب را امتحان کردم ومطمئن شدم که قلب بکلی از کار افتاده و شاه قطعاً و حتماً مرده است ، از جیب شاه دو دستمال سفید بیرون کشیدم یکی را در همانجا داخل کردم تاخون بیرون نیاید (همان دستمال فعلا دراطاق موزه باستان باهمان لباس تیر -



دستمال خونین

خورده ناصرالدین شاه موجوداست) دراین وقت اتابك درراهرو بین حرمین قدم میزد بااشاره ایشانرا بطرف خود آوردم بطوریکه خم شدند ، در گوش ایشان با این که اطاق خلوت بود و کسی نبود آهسته گفتم : قربان قلب بکلی از کار افتاده و شاه قطعاً و حتماً مرده است ، نظر باینکه چاکر نمك‌خوار شما هستم در عالم دولت خواهی عرض میکنم مثل حاج میرزا آقاسی وزیر محمد شاه از میان حرم بیرون نروید تاازاین جاماننند او بکربلا بروید .

اتابك سیلی بسیار محکمی بگوشم نواخت و بدون تغیر گفت «معراج نرو»و بازفریاد کرد ، دکتر جان روز بروز لیاقت وهنر است تمام ترقیات توامروز استزود شاه‌راحال بیاور ، تیرکه بپای شاه‌خورده زود کاری کن که شاه حال بیاید .

پس از سیلی خوردن از اتابك در حقیقت بیدار و هوشیار شدم و کاملا درسم را روان و حفظ کردم و مشغول مالش پهلو و پای شاه گشتم و لباس های او را مرتب‌کردم و فریاد زدم ، قربان الحمدلله حال قبله عالم بجا آمده ، اتابك هم در دنباله صدای من‌فریاد کرد ناصرالملك قلیان‌بیاور حال شاه بجاآمده، ناصرالملك که بعداً نایب‌السلطنه احمد شاه شد باقلیان برای اتابك از همان راهرو میان حرمین آمد و اتابك ایستاده درحالیکه‌قلیان‌دردست‌ناصرالملك‌بود کشیده و دائم شکر میکرد و از زحمات منهم‌قدردانی میکرد (جای قدر دانیهم بوده و بهتر از همه انعام های پی‌درپی که دکتر میگرفت‌وسرکیف می‌آمد خاصه سیلی آخری که دکتر خیلی برقی بایك کشیده درسش را روان وزود وبطور خوبی پس داده‌بود).

ناصرالملك و قلیانرا مرخص کرد ، بعد از چند دقیقه پسرهای کریم خان که از فدائیان اتابك بودند احضار ووارد اطاق شدند یك صندلی آوردند و یك چوب پهن بلند (تخته) حـاضر کردند ، زیر صندلی عبور دادند پدر عزیزالسلطان که مردی بسیار کوتاه قد و باریك بود بدستور اتابك روی صندلی نشست ، بعد لباس های شاه را باکارداز یقهٔ پشت تادامن را پاره‌کرده وشاه را جلوی‌آن صندلی‌نشانیدند ، دو دست پدر عزیزالسلطان را از زیر پیراهن داخل کرده در دو آستین شاه نمودند و باو تعلیم دادند که دست شاه راحرکت دهد وگاهی هم بسبیل شاه دست کشیده شود .

کالسکه شاه را بدون اسب برحسب دستور جلو ایوان آوردند ، اول پدر منیجك را داخل کالسکه کرده بعد شاه را به همان ترتیب جلوی او نشانیدند تا دست های شاه را به همان کیفیت که باو گفته و دستور داده بودند ، گاهی حرکت دهد و سبیل هارا هم دست مالی کند ، عینك یاقوت کبود شاه را هم‌به همان ترتیب که باو گفته شده بود گاهی حرکت بدهد و بچشمش‌بگذارد ، این دستورات بطور احسن اجرا گردید .

اتابك بمن گفت درراه مراقب باش باکسی حرف نزنی جز اینکه مکرر بگوئی‌خدا را شکرکه‌شاه بدست‌من‌حالش‌بجاآمده چون تیر بپایش خورده‌است ، دست‌های خود را ازخون پاك‌کن ، فهمیدی؟! عرض کردم من شاگرد کم هوشی نبوده ونیستم ، بعد اتابك هم میان کالسکه مقابل شاه نشست و بادست کالسکه را از باغ جیران که حالامقبره شاه است از در جنوب غربی (محل‌فعلی‌آرامگاه رضاشاه) بخارج‌آوردند و اسب های کالسکه را بسته و بطرف شهر حرکت کردیم ، بین راه چند مرتبه اتابك ازآبدار باشی‌برای شاه آب خواست و قوری اختصاصی آب خوردن را بلب شاه میگذارد و بعد آبش را میان‌کالسکه میریخت و ظرفش راردمیکرد .

در وسط راه عبدالله میرزای سردار حشمت کالسکه‌چی باشی شاه که بامر اتابك‌از حضرت عبدالعظیم برای آوردن حکیم باشی (پرفسور طولوزان) طبیب مخصوص شاه بشهر رفته بود باتفاق‌حکیم باشی‌سوار اسب بموکب شاه رسیدند ، در این موقع اتابك سراز کالسکه بیرون آورد و بحکیم باشی‌گفت : الحمد لله حال اعلیحضرت خوب است ، وکالسکه راه افتاد و گفت دنبال موکب همایونی بشهربیائید ، بشهرآمدیم.

پس از ورود بشهر از داخل تکیه دولت که جلو آن باغ بود (محل فعلی بانك ملی بازار مقابل

سبزه میدان) کالسکه‌رادیگر باربدون‌اسب واردکاخ گلستان‌حالیه‌نمودند و جلواطاق‌برلیان‌برده‌خوابانیدند ، اتابك چهل و چند شبانه روز در آن عمارت مشغول مملکت‌داری بود ، حاج علیقلی خان بختیاری سردار اسعد باپنجاه سوار خود و اولاد کریم خان فقط مراقب حفظ اتابك بودند ، و تا ورود مظفرالدین شاه کوچك‌ترین حادثه‌ای روی نداد .

این داستان را مرحوم شیخ محمد خان احیاءالملك طبیب مخصوص اتابك که خود درتمام مراحل بوده حکایت کرده است و ماهم بدون کم و زیاد نقل و حتی درعبارات‌ایشانهم‌از نقطه‌نظر تحریرتصرفاتی ننموده‌ایم تالطف حقایق محفوظ باشد ، که خود برای خوانندگان توجه خاصی ببار خواهد آورد .

روزنامه تایمز در آن روز مینویسد : « ناصرالدین شاه چهارمین پادشاه سلسله قاجاریه در ۲۳ ذی‌قعدهٔ ۱۲٦٤ قمری برابر ۲۰ سپتامبر ۱۸٤۸ به تخت سلطنت برآمده و بنابراین در پنجاهمین سال پادشاهی (یعنی در همان ماه بسال ۱۳۱۳ قمری مصادف با٦ می ۱۸۹٦ تشریفات جشن قرن سلطنت او در ایران و هریك از نقاط مملکت های خارجه که دولت ایران نماینده داشت در دست تهیه بود ودرواقع سه روز پیش از آغاز جشن دنیا از قتلش تکان خورده) در حدود دو ساعت بعد از ظهر روز جمعه ۱۸ ذی‌قعده ۱۳۱۳ قمری برابر اول می ۱۸۹٦ درحالیکه اعلیحضرت در حرم‌شاه عبدالعظیم (۸میلی‌طهران) مشغول زیارت بود از دست میرزا رضای کرمانی تیر خورده وجان سپرد ، و نیز روزنامه تایمز از مخبر خود چنین خبر داده ، که شاه زنده بکاخ برگردانده شد و تاچهار بعد از ظهر حیات داشت .

شرح وقایع‌روز تیرخوردن‌شاه نقل از پدرم

برحسب معمول‌روز جمعه بزیارت‌حضرت‌عبدالعظیم مشرف شدم ، چون قبلا در بازار و صحن زمزمه آمدن شاه بود ، بین مردم اززن و مردشایع و مذاکره بودکه شاه برای زیارت می‌آیند ، من وارد حرم ومشغول زیارت بودم که خدام خود راآماده و منظم می‌نمودند و اظهار میشد که شاه وارد صحن شدند ولی‌چون زن و مرد مشغول زیارت بودند وقتی متوجه شدندکه شاه واردحرم میشوند ، برای اینکه آنها رابیرون نکنند شروع برفتن می‌نمودند ، من هم که زیارتم را تمام کرده بودم از طرف امام زاده حمزه باجمعی اززن ومرد بیرون آمدیم ، در این اثنا یکی ازخدام‌باصدای بلند مردم را مطلع نمود که شاه امر فرمودند : « مردم راآزاد بگذارید بزیارت خود مشغول باشند » .

شاه وارد میشوند پس از آداب احترام روبه قبله در طرف راست درب ورودی حرم قدری ایستاده مشغول ذکر بودند ، در آن موقع اعتمادالتولیه هم مشغول خواندن زیارت نامه بودند و شاه چهار زانو نشسته و پشت بدیوار ، زن و مرد هم جلو میرفتند و بعضی عریضه میدادند و جواب یاپول می‌گرفتند من‌در همین موقع بیرون‌آمدم ، هنوز ازصحن حضرت بطرف بازار بیرون نرفته بودم که گفتند شاه را تیرزدند و مردم از زن ومرد دسته دسته‌فرار میکردند ، بطوریکه‌مرا بزور وبادست میبردند ، در بیرون بازارکالسکه شاه را آوردند و دیگر احدی در بازار و اطراف بازار جز سوار های کشیك خانه و عده‌ای‌سرباز کسی نبود ، کالسکه را بردند بطرف صحن ، من در آخر خیابان حضرتی رسیده بودم که کالسکه شاه رسیدولی آرام حرکت میکرد ، و من دیدم که ناصرالدین شاه عینك زده و کلاه برسر دارد و باطراف خود نگاه میکند ، و سرش را بطرف مردم تکان میدهد ، و دور کالسکه را عده از رجال‌بااسب گرفته بودند ، فقط صدر اعظم توی کالسکه روبروی شاه نشسته و مثل اینکه صحبت میکردند و باین ترتیب بطرف طهران حرکت و روانه بودند .

من در این موقع برای اینکه از واقعه مطلع شوم بـرگشتم بطرف صحن و حرم به بینم چه شده است ، آمدم توی بازار دیدم دکانها باز و مردم در حرکت و مانند من روبحرم میروند ، در ایـن اثنا برخوردم به شیخ غلامحسین مازندرانی که پیش من درس میخواند که از طرف صحن و حرم می‌آمد ، بمن گفت کجا میروید ؟ درب حرم بسته شده و خدام مشغول شست وشو دادن خونهای ریخته شده از محل تیر خوردگی شاه میباشند ، من باو گفتم در راه باهم صحبت می‌کنیم ، و برای طهران پیاده حرکت‌کردیم ، او در راه برای من چنین گفت « من در امامزاده حمزه زیارت کرده در ایوان‌مشغول‌نماز زیارت‌عاشورا بودم که صدای تیر بلند شد ، خدام بامردم روبحرم شـاه عبدالعظیم هجوم و از حرم هم جمعیت بطرف امام زاده حمزه بطور فرار در حرکت ، و می گفتند یك زن بادادن عریضه بدست شاه باتپانچه شاه را تیر میزند و او را گرفته اند و معلوم شده مرد است ، ودیگر نمی گذارند کسی‌بحرم‌برود ، لذا منهم ازدرب امام زاده حمزه بیرون آمدم ولی چون درب‌ها را بسته بودند در واقع توقیف شده بـودیم ، حالا آمده درهارا بازکردند وآزادشدم ، درباغ‌طوطی گفته‌میشدکه تیرصدمه زیادنزده است ، فقط شاه وحشت‌زده‌شده و او را حرکت دادند ، ضارب را هم گرفته اند و مردم میخواستند اورا پاره پاره‌کنند ، مخصوصاً زنها فریاد میزدند بگذارید ماخودمان این فلان فلان شده‌را تکه تکه نمائیم .

باشیخ غلامحسین که در مدرسه حاج میرزا زکی حجره داشت باتفاق وارد طهران شدیم درحالیکه دکانها بعضی باز و بعضی نیمه بسته ، ولی سوارنظام دسته دسته‌درحرکت‌ومردم‌راوادار بحرکت‌می‌نمودند ، حتی نمی گذاشتند دونفر باهم ایستاده صحبت کنند و متفرق میکردند البته خیلی باملایمت و آرام ، از بازار آمدیم منزل چون راه نزدیك‌تر بود ، بازاریهاهم دکانهارابازکرده ولی‌اجناس‌خود رادست نزده‌جلو دکان ایستاده بودند ، در تمام بازار سرباز دسته دسته درحرکت و جلو دکانها هم تك تك ایستاده بودند و نمی گذاشتند دکان‌دارها باهم حرف بزنند .

من شیخ غلامحسین را بمنزل آوردم چون طبق مـعمول روز های جمعه آش کشك ولایتی از گندم یاجو کوبیده حاضر بود ، برای اینکه باچند نفر ازطلاب‌مدرسه شاهزاده خانم‌که نزد من درس‌میخواندند و اهل ولایت بودند ناهار آش صرف میشد ، آنروز تا عصر صحبت از تیر خوردن ناصرالدین شـاه‌وجمعیت حضرت عبدالعظیم و مردم بود که شیخ غلامحسین مجلس را گرم کرده بود ، یکی از طلاب بـنام حاج سیدآقا که خود من برای تدریس بوزیر دفتر توسط معاون‌السلطنه معرفی کرده و از سادات نجیب وبسیار خوب بود (و او شغلی هم در خـانه داشت و آن قلمدان سازی بـود که معروف بود ، ایشان قلمدانرا می‌ساخت بطور ساده و صنیع همایون نقاش که او هم طالقانی بود که در بازار گلوبندك سرای صنیع همایون معروف بود ، قلمدانرا باگل‌وبوته ویاصورت نقاشی میکردند ، درآن وقت از ده تومان تاصدتومان فروش میرفت) ایشان هم نـاهار بودند اظهار میکردند که درخانه وزیر دفتر اظهار میشد که بولیعهد تلگراف میشود که فوراً حرکت نماید معلوم میشود شاه یافوت کرده و یاناامید از زندگانی اوشده‌اند که ولیعهد را خواسته اند .

پدرم می گفت : « دربین راه دیدم‌میرزا رضا را دردرشکه سوار ومتجاوز ازپانصد نفر سوار اطراف درشکه را گرفته بودند و شهر می‌آوردند ، میرزا رضا بانهایت قوت قلب و اطمینانی‌که از قیافه‌اش ظاهر بود به اطراف خود نگاه میکرد و لب‌خند میزد ، چون کاملا مطمئن بود که او را نخواهند کشت برای

اینکه سه قوه پشت‌بان اوبودند ، سفارت‌خانه ، اتابك ، خودمظفرالدین‌شاه ، اتابك‌زمینه‌تبعید اورا باموافقت مظفرالدین شاه فراهم کرده بود .

اما اتابك بواسطه اطلاع پیدا کردن‌ازمندرجات کتابچه محرمانه ناصرالدین شاه که‌شرحش ذکرشده است ، امامظفرالدین شاه برای اینکه چه قدر منتظر سلطنت باشد پیر شده است وحالا میرزا رضاکه وسیله رسیدن بسلطنت او شده چه طور حاضر شود درمقابل چنین خدمتی‌که پاداش نمیتواند بدهد اورا معدومش نمایند ، سیاست بریطانیا نیزکوشش داشت ناصرالدین شاه از بین برود تا کاملا اوضاع دربار را در دست بگیرد ، چون بابودن ناصرالدین شاه و حمایت روسیه تزاری موفق‌نمی‌شدند .



میرزا رضای‌کرمانی قاتل ناصرالدین شاه

از مرحوم شیخ محمد حسن شریعتمدار طهرانی شنیده شد که میگفت : « من بامظفرالدین شاه در ملاقات گفتم که چرا در کشتن میرزا رضا مسامحه دارید ، و کشتن او را چرا به تاخیر انداخته اید ، چون مظفرالدین شاه خیال کشتن میرزا رضا را نداشت و کراراً گفته بود ، قصاص و کشتن میرزا رضا

موجب تشفی قلب من نیست ، اگر بخواهم انتقام بکشم باید اهل کرمانرا به تیغ انتقام بگیرم ، یکی از علل بدبینی قاجاریه هم نسبت به اهالی کرمان همین واقعه بوده است .

بطور کلی مظفرالدین شاه شخصاً مایل نبود میرزا رضا را بکشد بعلاوه که متصل تلقین هم میشد چنانکه فوقاً ذکر گردید ، ولی اطرافیان مخصوصاً شاهزادگان و سلسله قاجاریه بقدری فشار آوردند که مظفرالدین شاه خود را در مخاطره دید ناچار به میرزا علی اصغر خان اتابك گفت : زودتر این پسره را سر ببرید ، اتابك عرض کرد اجازه بفرمائید استنطاقش برای بدست آوردن هم دستانش تمام شود ـ : « زودتر زودتر » .

چون صورت استنطاق میرزا رضای کرمانی در تاریخ انقلاب براون که اوهم از کتاب انقلاب ایران تالیف ناظم الاسلام کرمانی ضبط کرده چاپ شده است دیگر نگارنده زاید دانستم در این تاریخ تکرار کرده باشم لذا نسبت به اوضاع و احوال ناصرالدین شاه از هرحیث که غالب آن وقایع در هیچیك از کتابهای تاریخ ذکر نشده و نگارنده بازحمات زیاد بدست آورده‌ام برای روشن شدن تاریخ و بیدارشدن خوانندگان عزیز خاصه جوانان نوشته‌ام وباشعار ذیل خاتمه میدهم .

زبان ستاره شمر چاك باد — دهانش پراز خاك و خاشاك باد
که داند بجز ذات پروردگار — که فردا چه بازی کند روزگار
سرشب سر تخت وتاراج داشت — سحر گه نه تن سر نه سر تاج داشت
بیك گردش چرخ نیلو فری — نه نادر بجا ماند نه نادری
بنازم خداوند پیروز را — پریروز و دیروز و امروز را

بالاخره پس از خاتمه استنطاق روز سوم ربیع الاول ۱۳۱٤ درمیدان توپ خانه میرزا رضای کرمانی بدار آویخته شد ودرپای دار اجازه خواست تا پس ازادای فریضه این اشعار رابخواند که ازخود گفته است :

محب آل رسولم غلام هشت و چهارم — فدائی همه ایرانیان رضای شاه شکارم
رضا بحکم قضا کشت ناصرالدین را — ز کیفر عملش بود من گناه ندارم
تنی چه گونه زندخویش را بقلب سپاهی — اگر نه لشکر غیبی مدد نبود بکارم
نشان مردم آزاده چیست کشتن دشمن — من این معامله کردم که کام دوست برآرم

فصل چهارم

دومین انقلاب یا قیام ملی بنام مشروطه وصدورفرمان وتشکیل مجلس دراطاق نظام وفوت مظفرالدین شاه

کمیته انقلاب در دوران مظفرالدین شاه

بطوریکه درفصل‌سوم‌ذکرشد بنابرتشویق دوستان مخصوصاً اهالی محل دنبال روضه خوانی وتعقیب درس را داشتم ولی‌پدرم راضی نبود ، خودم هم دیدم روضه‌خوانها باواسطه برای صاحبان‌منازل که روضه‌میخوانند اقدام‌برای دعوت‌بروضه خواندن مینمایند ، چنانچه میرزا غلامعلی مرا واسطه قرارداده بودکه درمجلس وزیر دفتر روضه بخواند این بودکه من طبعاً مایل نبودم وتعقیب نکردم .

یك روزجلومدرسه شاهزاده خانم ایستاده بودم‌که شیخ محمد علی‌الموتی رسید پس ازتعارفات‌معمولی گفت بیا برویم منزل سرتیپ عبدالرزاق‌خان مهندس ، حوزه درس خوبی است ، بعلاوه مذاکرات تاریخی مخصوصاً درآزادی‌گفته میشود ، دست مراگرفت واردکوچه فروغی و منزل سرتیپ شدیم ، واقعاً در مرحله‌اول‌برخورد اطاق خیلی‌درهم وبرهم بود ازکاغذهای نقشه ولوازمات‌نقشه ، ونیزسماورچاهی یك‌طرف کوزه‌آب باکاسه‌های سبز همدانی یا قمی برای خوردن‌آب یکطرف ، خلاصه نشستن خود آقایان باصطلاح دانش‌آموزان بدورسرتیپ تشکیلات مخصوص بخود بود .

پس ازمعرفی من ، سرتیپ دراظهار شناسائی نسبت به پدرم وتشویق من به تحصیل مذاکراتی‌نمودند وضمناً چون شیخ محمد علی هیئت میخواند ومن هم قبلانزد بدایع نگار حاضرمیشدم قول وقرارشد درهفته سه روزباتفاق الموتی بروم .

یکی ازروزهاکه وارد اطاق درس شدیم دیدیم امروزاطاق سرتیپ دیگرجای نشستن نیست وچندنفر ایستاده و مذاکرات هم مخلوط است ، من تعجب کردم ، سرتیپ شروع کرد بمذاکره که « برهر کس لازم است دراین باب ازخود شروع‌کند ، گماشته خود را صداکردگفت این سمار واسباب چاهی را جمع‌کرده وبیرون ببر ، ازامروزما قندوچاهی رابرخود حرام‌کردیم تا مادامیکه مملکت باین حال است . همه‌آن اشخاصیکه حاضربودند همین تعهد راکردند ، ومن اظهارکردم‌که اصلا نه‌اهل چاهی ونه اهل دود هستم ،آنروزهمه تعجب‌کردند ومورد لطف وتوجه سرتیپ قرارگرفتم .

معلوم شددولت روسیه‌تزاری یادداشت‌شدیداللحنی بدولت‌ایران راجع باخراج مسترشوستراامریکائی داده است‌که باید خارج شود ، باین جهت هیجانی دربین مردم روی دادکه امتعه واجناس روسیه هم باید خرید وفروش نشده واستعمال نگردد ، یکنفر درمنزل سرتیپ نقل میکردکه واگون‌های اسبی را در خیابانهای خط سیرواگونها متوقف ساخته ومردم فریاد میزدند قند وچاهی حرام است ، یا مرگ یا

استقلال (چون در آن ایام قند وچاهی وسایراجناس ازروسیه بود) این بودکه سرتیپ از خود شروع نمود واسباب سماوروچاهی برچیده شدکه خوداین عمل درسی بود برای حضارکه درهمان روزتعهدکردند تا مادامیکه رفع این یاد داشت نشود و روسیه آنرا پس نگیردبحال امتناع ازاستفاده امتعه روسیه خواهند بود درضمن جناب سرتیپ اظهارنمودند ، هروقت برای اصلاح جامعه خواستید قدم بردارید اول خود را اصلاح کنید ومطمئن باشید جامعه اصلاح خواهد شد .

جریان وعلت این پیش‌آمد این بودکه دولت وقت برای تمرکز دادن مالیات وامورمالی از امریکا بنام مستشارچند نفراستخدام که دررأس‌آنها یك نفربنام (شوستر) قرارداشت‌که پس ازورود وشروع‌بکاراز اوضاع آشفته دستگاه ادارات خاصه وزارت مالیه متأثر شدند ، وبا نهایت جدیت مشغول‌کارگردیده در عمل دیدند ازسرمایه‌دارها وملاکین مالیات وصول نشده ونمی‌شود ، بیشتربرتعجب‌شان افزوده‌شد (چنانچه حالاهم نمیشود) .



اعضای کمیتهٔ انقلاب که مخفی بودند

روی این زمینه واطلاعات شروع کردند بگرفتن مالیات از متنفذین وملاکین ، دراین ضمن نوبت بوصول مالیات ازشعاع‌السلطنه فرزندمظفرالدین‌شاه‌میرسدکه مأمورین وصول میروند منزل شعاع‌السلطنه‌که ناله شاهزاده‌گان وملاکین یك مرتبه بلند میشود ، وشعاع‌السلطنه با عده‌ای بسفارت روس میروند که در نتیجه (اولتیماتوم) سفارت روس بدولت راجع باخراج (شوستر) فرستاده میشود ، چون جریان این‌عمل را خود شوستردرکتابی بنام اختناق ایران نوشته است دیگرمن لازم ندانستم بنام تکرار دراین جا ذکر نمایم بهترآن دانستم‌که خوانندگانرا حواله بخودکتاب شوسترنمایم .

چند روزی درطهران وضعیت‌بحالت غیرعادی ومردم‌درهیجان بودندکه‌ناچار دولت وقت‌تسلیم روسها

شده وکنترات شوستر وهمراهانشان رافسخ وحرکت بامریکانمودند که تا اندازه‌ای برحسب ظاهر آرامشی روی داد ولی البته جامعه مردم ازهرطبقه عصبانی ازرفتن شوستر بودند . چون یگانه مستشارانیکه بایران آمدند وصمیمانه باعلاقه زیادشروع بکارکردند همانا هیئت مستر شوستر بود ، باین‌جهت تمام مردم اظهار علاقه ومتأسف ازاین پیش‌آمد بودند .

آقا شیخ علی وحوزه درس

آقا شیخ علی هرروزاول وقت دو درس میداد یکی شرایع و دیگری شرح لمعه من در درس شرایع حاضرمیشدم‌اوبسیارنسبت بطلاب مهربان بود ، درزهد وتقوی ثانی پدرش بود بطوریکه قبلا متذکرشدیم موقوفات مدرسه و مسجد ، اگرلازم بود اول صرف تعمیرات میشد ، بعد روشنائی مسجد مقدم بود ، بعد ماهیانه امام جماعت و خادم مدرسه ومسجد ، آنچه باقی میماند بالسویه بین طلاب تقسیم میگردیدکه‌بهر طلبه درماه حد اکثربیش ازسه تومان نمیرسید ، وآنهم بوسیله امام جماعت داده میشد .

چون طلاب درتابستان میرفتند طالقان ویکی دوماه درطالقان بودند لذا ماهانه هریك راآقا شیخ علی دریك پارچه سفیدکوچك میگذاشت ومحکم با نخ می‌بست واسم شخص را روی‌آن مینوشت ، وقتی‌که هریك ازطلاب ازطالقان می‌آمدندآقا شیخ‌علی باومیگفت بروید بالای زاویه دراطاق بیرونی محل درس و پذیرائی بنام خود هرچند بسته است بردارید ، اوهم میرفت وبسته خود را برمیداشت .

مکرر اتفاق افتاد که آقا شیخ علی برای یومیه‌اش معطل بود ولی دست به تصرف‌آن بسته پولهای طلاب نمی‌زد . چون من‌کاملاباوضاع‌واحوال ایشان وارد بودم میدانستم‌که‌مثلاامروز یا امشب اراده لنگ است عرض میکردم هرچه‌لازم است حاضرنمایم واقدام می‌نمودم .

ایامی‌که حاج‌شیخ فضل‌الله نوری درحضرت عبدالعظیم برای قانون اساسی‌که باید مطابق احکام‌شرع تنظیم شود تحصن اختیارکرده بود ، طرفدارهای ایشان از علماء وطلاب وسایر طبقات هم قسمتی شبها می‌ماندند وبعضی شب بشهر می‌آمدند وروز میرفتند ، یکی ازعلماء برجسته آخوندملا محمد آملی بود ، در مجالسیکه‌علما بودنداگردرآن‌مجلس‌آخوندآملی‌حاضربود مسائل علمی‌بواسطه‌حضورآخوندمطرح ومذاکره نمیشد برای اینکه درمقابل آخوند نمیتوانستند عرض اندام نمایند ، آخوند بکسیکه درطهران ایمان داشت حاج شیخ فضل‌الله نوری بود ، وآقای نوریهم بایشان فوق‌العاده ابرازعلاقه می‌نمود .

موقعی‌که‌حاج‌شیخ فضل‌الله درحضرت عبدالعظیم‌بودندهواخواهان ایشان درشهر مردم را تبلیغ برفتن حضرت‌عبدالعظیم‌می‌نمودندوعنوانهم‌خواستن‌مشروطه‌مشروعه‌بود ، یکی‌ازمبلغین پروپاقرص‌آخوندآملی بود.

یك روزدرمنزل‌آقا شیخ علی بودم‌که‌کاری بامن داشتند ، نزدیك یك ساعت بغروب بودآخوندآملی وارد شدند باطاق بین بیرونی واندرونی ، آخوندآملی وارد مذاکره شدکه‌آقاشیخ علی عدهٔ طلاب مدرسه را ببرند حضرت عبدالعظیم خدمت آیت‌الله نوری معرفی نمایند .

آقا شیخ علی پیشنهاد ایشانرا بابیانی خیلی ساده ردنمودند و گفتند : « از ابتدا در این کار ها خود را وارد نکرده‌ام و بهمین‌جهت آقای طباطبائی‌که‌فوق‌العاده‌بایشان ایمان دارم وسایر آقایان چندین مرتبه مستقیم و غیر مستقیم از من همراهی خواستند ولو با فرستادن چند نفر از طلاب من حاضر نشدم ، گفتم بگذارید من بوظائف دینی خود مشغول و امام جماعت و راه نمای بی‌آلایش مردم باشم .

آخوند آملی درجواب اظهار نمودند البته بالحن تندتری که : « من مجتهدم وفتوی میدهم‌وامثال

شما هم باید اطاعت نمائید در این جاموضوع دین و شریعت اسلام است که در مخاطره افتاده است و باید یاری کرد ».

آقا شیخ علی هم باحالت عصبانی جواب دادند « من تکلیف خود را بهتر میدانم و مقلد شماهم‌دراین مورد نیستم فقط حقی که نسبت بمن‌داریدالساعه آنرا تحت‌اختیار وتحویل شما میدهم همین حالا باخودتان ببرید و او دختر شما و عیال من است و بلند شدند که بروند اندرون دختر آملی را بدستشان بدهند ، که یك مرتبه آخوند سخت عصبانی شده برخواست و عبا را در دست و از خانه‌بدون خداحافظی بیرون‌رفتند.

من بعد از چند دقیقه توقف اجازه رفتن خواستم ، ایشانهم اظهار موضوع نمودند ، من جواب دادم فردا حاضر خواهم نمود و خداحافظی کرده از منزل بیرون آمدم .

در همین اوان یك روز صبح درحوزه درس ایشان بودم که سالار فیروز و قولر آقاسی برادر زاده امیر بهادر وارد شدند ، سالار فیروز شوهر خواهر امیر بهادر بااجازه شروع کرد بمذاکره که امیر نسبت بشما زیاد علاقه‌مند است و بااینکه در یك محله و همسایه میباشیم لطف و توجهی برای ملاقات نمی‌فرمائید و اینك جناب امیر مبلغ پنجهزار تومان (دستمال بسته اسکناس را جلوآقاشیخ علی گذاردند) برای‌مخارج چند نفر از طلاب مدرسه تقدیم میدارند که چند روزی در حضرت‌عبدالعظیم‌خدمت حجةالاسلام آقای‌حاج شیخ فضل‌الله نوری توقف نمایند .

آقاشیخ علی بقدری عصبانی شد که صورتش برآشفته‌و باتغیر بدون تشریفات روبه‌سالار نموده گفتند : «زود دستمال را بردارید که من نمی‌توانم این گونه چیزها را به بینم ، طلاب هم در اختیار من‌نیستند که برای‌آنها در این‌گونه موارد تکلیفی معین‌نمایم ، بفرمائید تشریف ببرید و سلام مرا هم بامیربرسانید».

علت این تقاضاها این بود که در آن موقع آقای طباطبائی و بهبهانی و سایر علما و قسمت مهمی‌از هر طبقه از طهران بحضرت عبدالعظیم رفته بودند برای گرفتن مشروطه ، در آن روزهاآقای شیخ‌موسی که یکی از آزادیخواهان بود باچند نفر از طلاب مدرسه شاهزاده خانم که یکی از آنها خود من بودم بحضرت عبدالعظیم رفتیم ومن پنج شبانه‌روز درحضرت عبدالعظیم مانده بودم .

آقا شیخ علی پس از چند روز که این دوموضوع منتشر گردید فوق‌العاده مورد توجه عـامه قرار گرفت بطوریکه برای نماز جماعت ظهر و شب از محله های دور : چهار راه حسن آباد ، درخونگاه ، و دباغ خانه ، حتی از پاچنار و بازار حاضر میشدند ، بقدری ازدحام میشدکه جانبود ، غالباً قبل از وقت می‌آمدند جامی‌گرفتند ، ومحترمین محل توسط خادم مدرسه بادادن قالیچه که درجای معین برای آنها انداخته شود حق الزحمه هم میدادند ، مخصوصاً در ماه مبارك رمضان متجاوز از صد قالیچه در محوطه زنانه و مردانه پهن میشد که درآخر ماه رمضان یك عائدی سرشاری برای خادم مدرسه ومسجدبود .

در ماه رمضان آقاشیخ علی از من خواستند که دعای بین صلواتین را من بخوانم برای اینکه‌صدایم خیلی رسا بود باین جهت دعا را بالحن بسیار جالبی میخواندم ، و در شبهای احیا هم تکبیر و دعای شب احیا را میخواندم ، فوق‌العاده مورد توجه خاصه بانوان قرار گرفته بودم ، یـکی از روزها برای بازار میرفتم چند نفر باهم صحبت میکردند وقتی که من رسیدم مرا بیك دیـگر معرفی کردند که این آقاست که در مسجد شاهزاده خانم دعا میخواند که آدم حظ میکند ، دیگری گفت من فقط برای شنیدن دعای ایشان به مسجد میروم .

آقا شیخ علی دارای یك پسر بنام مهدی بود که پس از تحصیلات مقدماتی که تحت نظر من قرار داشت بمدرسه دارالفنون بکلاس طب وارد شدکه در آن اوقات دوره‌اش چهار سال‌بود ـ واینك بنام‌دکتر مهدی قدسی معاون فنی آنستو پاستور سالها است مشغول انجام وظیفه است ، وچندین مرتبه بنمایندگی دولت ایران دربهداشت بین‌المللی باروپا وامریکا مسافرت کرده اند .

در کابینه دکتر مصدق بمعاونت وزارت بهداری دعوت شدند ، بوزیر بهداری قول دادند که دعوت شما را قبول میکنم باین شرط که مداخله در امور مالی و پرسنلی نداشته باشم و شما هم از من نخواهید فقط امور بهداشتی‌رامیخواهم‌نظارت و منظم کرده‌باشم ، وزیرهم قبول و درمعرفی بادکتر مصدق‌نخست‌وزیر این شرط هم اظهار شد چون دکتر مصدق سوابقی با خانواده ملا علی محمد و کسانش داشت اظهار خورسندی و علاقه نمود .

یك روز دکتر ملکی وزیر بهداری که از مردان پاك‌دامن و آزادیخواه بودند باطاق خود در وزارت خانه وارد میشود پاکت روی میز را باز ، می‌بیند استعفانامه دکتر مهدی قدسی‌است ، خیلی تعجب میکند ، در مقام علت و تحقیق برمی‌آید ، معلوم میشود دکتر مصدق‌باتلفن ایشانرا احضار و همانطور سرپا می‌گوید یادداشت کن و نام چند نفر از دکترهارا در نقل و انتقال دستور میدهد ، دکتر قدسی هم بوزارت‌خانه آمده‌استعفای خودرا نوشته بضمیمه‌یادداشت‌دستور دکترمصدق روی میزوزارت گذاشته و بیرون میرود ، و دیگر حاضر نمیشود بااصرار زیاد وزیر بهداری قبول معاونت نماید ، و دکتر مصدق هم هرچه خواست برای ملاقات حاضر نگردید .

یکی از وقایع بروزمشروطیت قبل از چوب خوردن آقای سید هاشم قندی

در انتهای بازار ارسی‌دوزها دست راست(که فعلابنای چند طبقه ساخته شده)قبرستانی‌بزرگ ولی متروك درکنار امامزاده سید ولی قرارگرفته بود ، فعلا مقداری ازمحوطه امام زاده باقی و مقابل مدرسه حاج‌شیخ عبدالحسین یا مسجد ترکها واقع است و وصل بامامزاده قبرستان‌کهنه متروك است‌که براثر عدم توجه اولیای اموربوضع کثیفی افتاده بود ، باین معنی‌که تمام‌کثافات بازار وخانه‌های اطراف ازهرنوع سگ مرده و امثال آن ازتکیه منوچهرخان‌که یك راه ببازار توتون فروشهای سابق منتهی میشود ، وراه دیگر بطرف مدرسه و مسجد خازن الملك و بازار ارسی دوزها میرود تمام‌کثافات را درزمین قبرستان میریختند .

دریك قسمت‌کوچك امامزاده بارانداز ذغال فروشها بودکه درآنجا ذغال خود را جورودسته‌کرده بوسیله الاغ توی بازاربمغازه‌های ارسی‌دوزها وحتی تا سرای امیر وتیمچه‌ها نیزمیفروختند ، و از مدرسه جزاسمی نبود ولی چون مانند سایر مدارس موقوفه داشت لذا مورد نظر متولیان موقوفه خور بود ، که بتدریج مسؤلین ومتولیان دست تصرف برآن درازوبنفع خود برده طبق وضعیت زمان ووقت ونفوذ هریك‌از ازآنها می‌خوردند .

دراین اواخرکه موقوفات تمام شده بود ناچارزمین‌های اطراف خود مدرسه را هم‌کم وبیش مردم برده وبرای خود خانه ساخته بودند ، بدین ترتیب‌که علما بملاحظاتی چندآنرا بمردم میفروختند وبمهر خود قباله بدست اشخاص میدادند ، برای باقی ماندهٔ آن که زمین و قبرستان مرکز کثافات بود ، یك مشتری سرمایه‌دارقوی پیدا شد وآن‌بانك استقراضی روس بودکه میخواست محلی راکه دروسط شهروبازار

باشد بنای عمارتی بنام بانك تهیه وساختمان نماید .

دلالهاهم‌درجستجوی چنین زمینی بودند ،که براه‌نمائی ساکنین واطراف‌قبرستان دیدند بهترین زمین ومناسب‌ترین جا برای بانك میباشد ، ملکی بی صاحب دروسط شهرآنهم درمیان بازار ، خبر برئیس بانك دادندکه زمین حاضر است ومعامله‌آنهم‌کاری ندارد ، چه اگریکی ازعلماء باین‌کار رضایت دهد قضیه حل خواهد شد .

رئیس بانك پس ازدیدن زمین واطلاع ازموقعیت مکان با توسط ، یکی ازتجارتخانه‌های اطراف را بقیمت روز خریداری‌کرد ، تارسید باصل مطلب یعنی زمین قبرستان ومدرسه .

نماینده بانك رادلال‌های مربوطه برای‌اجازه معامله زمین قبرستان‌نزدآقاسید محمد مجتهدطباطبائی بردند ، وقتی نماینده بانك موضوع را پیشنهادکردضمناً پیشنهادکردبعلاوه قیمت‌اصل زمین ، برای ساختمان یك مدرسه‌درجای دیگر رئیس بانك حاضراست مبلغ دوهزارتومان بدهد (باید ارزش‌پول را درزمان معامله در نظر گرفت) واین تفاوت قیمت رابانك می‌پردازد تا درمحل دیگر مدرسه‌ای ساخته شود ، البته‌این دو هزارتومان علاوه برقیمت زمین خواهد بود بعبارت اخری حق‌الزحمه‌اجازه دهنده محسوب میشودآقا سید محمد طباطبائی گفت : « فروختن‌زمین وقف آنهم مدرسه‌که مشتمل برمسجد است شرعاً حرام است وهیچ مجتهدی حق فروش ندارد ».

درصورتیکه خود نگارنده مکرراز آنجا عبورمیکردم جزمرکز کثافت وزباله‌دانی‌که موجب امراض گوناگون برای ساکنین اطراف قبرستان وزمین میشد چیزدیگری نبود ، اصلا مدرسه‌ای وجود نداشت‌که دایرباشد یك عده دهاتیهای ترك درمحوطه صحن مدرسه قسمت قسمت زندگانی میکردند .

یکی ازموارد تبدیل باحسن رقبات موقوفه درهمین موارد است که فروخته وجای دیگری‌که دارای عوائدی باشد برای مورد وقف رقبه جدید تهیه نمایند ، من‌الاتفاق‌برای زمین‌قبرستان پیش‌آمد خوبی‌کرده که ازاین ذلت و خواری وکثافات نجات بیابد چون‌رئیس بانك حاضرشده است‌که بقیمت‌گزافی خریده و بنای مجللی بنام بانك‌استقراضی بسازدکه ازاین‌حیث ساکنین اطراف‌آن حتی عابرین بخصوص‌کسبه بازار ارسی‌دوزها راحت شده باشند ، چرا سید با این عمل مخالفت‌کرد ؟ دراین‌مورد جزضدیت بین‌آقایان‌چیز دیگری نبود .

گفته شد بواسطه تلقین‌آقازاده‌ها بوده ! آنها چرا مخالف بودند ، علت معلوم است ! دلال وراه‌نما بایستی بمصداق مثل معروف ،کدخدای ده را باید اول دیده باشند و غفلت‌کردند ، والبته تصور نمی‌کردند با وضعیت زمین وناراحتی ساکنین آن‌که همیشه شاکی بودند مخالفتی بشود بلکه بنا براظهار دلال بانك برای ماهم حتی امتیازی ازنقطه خدمت قایل میشدند .

نماینده بانك ازمنزل طباطبائی بیرون‌آمد وبراهنمائی بعضی ازمطلعین بمنزل‌آقای حاج‌شیخ فضل‌الله مجتهد نوری راهنمائی‌گردید ،آقای نوری با معامله‌موافقت‌کرده قباله تنظیم‌بعنوان تبدیل باحسن فروخته شدکه «انشاءالله تعالی‌درجای‌دیگرمدرسه ومسجد بهتری ساخته خواهدشد»باذکراین جملات درقباله بدین ترتیب ملك موقوفه فروخته شد واولین غوغا هم برپا شد .

پس ازخاتمه معامله رئیس مشغول خراب‌کردن مدرسه وقبرستان وبردن‌کثافات‌گردید هرچه‌آقای طباطبائی پیغام دادکه این‌کارصورت خوشی ندارد ، جواب داده شدکه من ملکی را خریده‌ام واسنادآنهم

موجود است ، ازاینجا دست مرموزبمیان معرکه افتادکه‌نتیجهٔکامل نسبت برقیب خودگرفته وزمینه‌انقلاب را برای تغییررژیم فراهم نماید ، وچه خوب بازی‌کرده است .

آقای طباطبائی ناچار بوزیرامورخارجه وقت نصرالله خان مشیرالدوله نائینی ووزیرداخله نوشت و دلایل خود را ذکرکرد ، ازجمله ، ساختن بنای بانك در نزدیك مدرسه ومسجد (منظور مدرسه ومسجد خازن‌الملك است که طرف مشرق ومجاور قبرستان واقع شده بود) خالی از اشکال نخواهد بود .

جواب ازهردووزارت‌خانه رسیدکه « ملکی‌رعیت خارجه‌بتصدیق ومهریك نفرازعلماء مجتهدطهران خریده‌است ، آنهم‌زمین‌مرکز کثافات که‌ساکنین‌اطراف‌آن‌همیشه‌شاکی‌میباشند ، وزارت‌خارجه‌هم‌امضاءکرده است دیگردولت حق مداخله ندارد ، شما هم صلاح نیست تعقیب نمائید » طباطبائی جداً اعتراض‌کرد وبر عقیده خود نیزاستوارماند ، وضمناً رئیس بانك را تهدید میکردکه دست ازعملیات خود بردارند .

رفته رفته موضوع منبری شد و از این جا دست های مخفی چه خارجی و چه‌داخلی که آنهم‌متصل بدست خارجی است فرصت را غنیمت شمرده دیدند برای آغاز نغمهٔ مشروطیت بهانه و مدرك خوبی که جامعه را تکان و حرکت‌خواهد داد بدست آمده باید استفاده‌کرد .

البته خوانندگان ضیافت سفیر روس را در سفارت به لغو امتیاز تنباکو (رژی) در نظر دارند که بطور تفصیل در فصل سوم این کتاب ذکر گردیده است مراجعه نمایند که بچه ترتیب تلافی میشود .

برای دامن زدن باینکه دین از دست رفت وعاظ را محرك شدند تااز این راه هیجانی راه افتاد ، و ضمناً متولی سیدولی را هم دیدند ونسخه را بدستش دادند ، او هم برای ملاقات آقای طباطبائی رفت و اظهار کرد امروز موقعی که عمله‌ها مشغول کندن قبرستانی بودند ، نعش زنی پیدا شد که معلوم بود تازه دفن شده بطوریکه جسد از هم متلاشی نشده بود (درصورتیکه سالها بود کـه در این قبرستان بواسطه ساختمانهای اطرافش ونیزکثافات زیاد که تمام‌زمین را فرا گرفته بود مکان برای دفن‌جسد نبوده ، واین جسد زن ، کار متولی بودکه خودش مخفیانه دفن کرده بود) خوانندگان عزیز از مضمون گزارشی که متولی بآقای طباطبائی‌می‌دهد کاملا متوجه خواهند شد که چه‌قدرخلاف‌واقع روشن است و آقای‌طباطبائی نخواستند توجه نمایند .

آقای طباطبائی بعکس به متولی دستور دادند از قول من بطلاب مدرسه خازن الملك بگوئید ازاین عمل جلوگیری کنند و منتظر اقدامات من باشند ، طلاب هم که تحریك شده بودند برسر عمله‌ها ریختند و آنها را کتك زدند و بیرون کردن ، از فردا در میان مردم‌کمی انتشار پیداکرد ، در نتیجه شروع‌بهیاهو وکار بزدوخورد رسید .

قبرستان کهنه و متروك تنها اسمی‌ازآن باقی‌بود وجز مرکز کثافات چیزدیگری دیده نمی‌شد تادر آنجا مرده‌ای را دفن نمایند ، چنانچه گفته میشدجسدرا متولی ازخارج شبانه‌بدست‌خود وباکمك خدام‌امام زاده دفن کردند و برخی دیگر می‌گفتند که اصلا جسدی وجود نداشته و تنها منظورتحریك عامه‌وایجاد انقلاب بوده برضد صدارت عین الدوله که‌ضمناً دست میرزا علی اصغر خان اتابك هم دخیل بوده مخصوصاً برای مخارج .

یك‌سر این نخ هم دردست‌میرزا مصطفی‌آشتیانی بوده است ، چون برای اشخاصی که باسیاست آشنا و بافراست و هوش باشند خود این گونه تصادفات برای آنها بسیار گران بها خواهد بود ، قهرمان این

بازیهم آقای آشتیانی بوده‌است ، که در همان‌شب برای ملاقات آقاسید محمد طباطبائی رفته وتاپاسی از شب ادامه داشت ، و این همان شبی است که روزش در محضر آقای حـاج شیخ فضل‌الله نوری معامله خاتمه پیدا کرده است .

بالاخره طباطبائی بامذاکرات و مشورت باآشتیانی متوجه میشود کـه وسیله خوبی برای اجرای منظور (تلقین شده) خود پیدا کرده است ، بلکه دست تقدیر این زمینه را فراهم کرده است که به منظور قیام شود (البته دست تقدیر بریتانیا است) .

بامیرزا مصطفی آشتیانی قرار داد نمودند که خوب است دعوتی هم از چند نفر علما بشود تا کاملا باهم آهنگی و اتحاد شروع باقدام وقیام گردد .

از آن طرف حکومت وقت‌باصطلاح آنروز (مستبده) یعنی عین‌الدوله وقتی تجاوز طلاب‌را دیدعده‌ای فراشهای حکومتی را برای جلوگیری از آنان و حفظ عمله و بنای بانك فرستاد .

میرزا مصطفی آشتیانی به‌سردسته های محله (باصطلاح آنروز پاطوق دارهانوع شعبان‌بی‌مخها) کاملا اطمینان داده بود باینکه تمام علماء باشما هستند ، همان شب برحسب دعوت و قرار قبلی در منزل آشتیانی مجلس مشاوره از علمای مخالف دولت عین‌الدوله تشکیل گردید ، و بایك دیگر عهد وپیمان بستند که در خراب کردن بنای بانك و رفع توهین از جامعه اسلامی !کوشش نمایند ، و قرارگذاردند باهمت مردمان باایمان برضد دستگاه حکومت و مامورین تزاری روس ثابت قدم باشند ، این جلسه شب شنبه آخر ماه رمضان المبارك ۱۳۲۳ هجری بود که فردای آنروز در مسجد مرحوم آقامیرزا حسن مجتهد آشتیـانی غوغائی برپا شد و متجاوز از چند هزار نفر حاضر بودند ، چون آخر ماه رمضان بود و مردم روزه‌دار بودند و خود را مجبور میدانستند که در ایام روزه در مساجد حاضر وادای فریضه نموده و ضمناً موعظه هم گوش نمایند و بعد کم‌کم روانه منازل خود شوندکه موقع افطار در منزل باشند .

آن روز بیش از روز های دیگر اجتماع شده بود برای اینکه قضیه نعش زن مسلمان درشهر منتشر شده بود در میان جمعیت مسجد مذاکره بود که آقایان علما چه تصمیم خواهند گرفت ، وقتی که نماز تمام شد حاج شیخ محمد واعظ اصفهانی منبر رفت که بهترین واعظ آنروز طهران بود وواقعاً وقتی منبر میرفت و وضعیت مجلس را میدید مطابق آن ایجاد سخن میکرد خاصه که قبلا هم نسخه و فرد را در دست داشته باشد ، نگارنده‌آنروز درمسجدخازن‌الملك بودم و از نزدیك شاهد و ناظر صحنه میدان‌بازی‌بودم .

حاج شیخ محمد شروع کرد به برداشت احکام اسلام طبق روایات و اخبار راجع به نبش قبر و حفظ املاك موقوفه ووظایف متولیان در نگاهداری آن خاصه علما که نگاه دارنده احکام دین میباشند و بالاخره رشته سخن را باینجاآورد ،که بناساختن درگورستان ونبش قبر مسلمانان وتوهین باجساد ایشان و معامله در ملك وقف و ساختن بانك استقراضی روسی که مقصودش صدمه زدن به تجارت مملکت اسلامی است خلاف شریعت اسلامی است ، در این زمینه بقدری گرم و مؤثر صحبت کرد که در نتیجه احساسات مردم بجوش آمده سراپا مهیای حرکت بودند ، و آن جمعیت کثیر تبدیل بیك توده باروت شد که تنهایك کبریت میخواست که بدین توده عصبانی خطرناك نزدیك شود .

حاج شیخ محمد که خود از هر کس موقع شناس تر و بحالت مردم پی برده بود ، همین که دید مردم‌آماده قیام میباشند و به‌آخرین شور و احساسات مذهبی خود رسیده‌اند ، بر خاسته روی منبر ایستاد

وگفت : «آقایان علما چندین دفعه برجال اطلاع داده‌اند وامیدواریم برای اتمام حجت یك عریضه هم باعلیحضرت مظفرالدین شاه معروض دارند بلکه اثر نماید ومانع ازاین عمل گردند اگرچه میدانم عرایض علما را بشاه نمی‌رسانند وحالاما هم ازنقطه نظردینی دراین روزآخرماه رمضان وظیفه‌ای داریم وآن این که زحمت‌کشیده با یك قدم راه سرقبرستان رفته زیارتی از اموات و اجساد اجدادمان بلکه وداع ازقبور واستخوانهای‌آنان بنمائیم وفاتحه برای‌آنها بخوانیم ، وروح‌آنانرا شادکنیم برای این‌که همین قبورامروز وفردا لگدکوب میشوند » .

معلوم است‌که بعد ازاین بیانات چه شوروهیجانی برپا میشود ، چند هزارمردم روزه‌دارکه درتأثیر بیانات واقع شوند چه میشود ، یکباره مردم بطرف قبرستان حرکت وسایرمردمی‌که دربازاربودند بدنبال جمعیت روانه شدند ، هنوزحاج شیخ محمد ازمنبر پائین نیامده بودکه‌بنای بانك بکلی خراب وازمیان رفت بطوریکه‌گوئی ازاول چنین بنائی وجود نداشته ، من خود بهمراهی دوسه‌نفرازطلاب مدرسه خازن‌الملك رفته وازنزدیك عملیات جمعیت را درخرابی مشاهده میکردم واقعاً حالت عجیبی بود.

رئیس بانك‌که زحمات خود را نقش برآب دید بوزارت خارجه‌شکایت وادعای خسارت وتحویل‌دادن زمین ورفع مزاحمت را خواستارشد ، مشیرالدوله جریان را به عین‌الدوله‌گزارش داد عین‌الدوله نسبت بعلما عصبانی گردیدکه چرا چنین اقدامی شده است ،آقایانهم اظهار نمودند تقصیرازما نیست برای اینکه چندین بارحکومت را متوجه خطرات این امر کردیم‌دولت‌کوچك‌ترین‌ترتیب اثری‌بنامه وپیغام علما نداد .

بالاخره مظفرالدین شاه ازقضیه باخبرمیشود ، امرمیکند تا خسارت بانك را دولت بپردازد وزمین هم بحال خود باقی بماند البته این موفقیت علما وقیام مردم باعث شدکه مردم فهمیدندکه ممکن است با حکومت مستبده عین الدوله طرف شد واورا بقبولاندن مقاصد خود مجبورکرد بخصوص‌که درهمان روزها سید جمال الدین واعظ ازاصفهان وارد طهران شد وبادر دست داشتن صفحه درس خودکه خوب حاضر کرده بود وبرای همن‌کارروانه طهرانش‌کرده بودند ، نگذاشت هیجان مردم روبسردی برود .

سید درمنابربخصوص درمسجد شاه شروع بوعظ وخطابه مطابق فهم خود مردم خاصه توده مردم‌نمود بطوریکه ملت تحریك میشد واین وضع ادامه داشت تا دوهفته بعدکه پیش‌آمدکم‌بودن قند وبالارفتن‌بمیزان دوقران وبالاخره منجربچوب خوردن سید هاشم تاجرقندی‌گردیدکه دنباله‌آن‌کشیده شد به مسجدجمعه.

این موضوع زمین برای تشکیل بانك استقراضی‌که‌بالاخره باین صورت خاتمه یافت مقدمات‌تحریك سیاست خارجی بود ، دراینجا انگلیسها سه‌نظرداشتند ، اول ازنقطه نظررقابت با روسیه‌که خواستند تلافی به مثل‌کرده‌باشند ، دوم بهترین مدرك‌ووسیله‌برای‌تحریك‌مردم وحاضرکردن‌برای انقلاب نسبت به پیشرفت تغییررژیم دولت مستبده به مشروطه‌که هدف نهائی دولت بریتانیا بود ، ودیگر اختلاف بین علما یعنی شیخ فضل‌الله نوری با طباطبائی‌که ازاینجا سرچشمه میگیرد .

واقعهٔ دیگر

یکی دیگر از وقایع محرکه مردم برای قیام روزی بودکه‌آقا سید عبدالله بهبهانی درخانه خودش منبررفته پس ازحمد خدا و ثنای رسول اکرم چنین‌گفت : « ای مردم چندیست‌که تجاراطراف‌شاکی‌هستندکه‌مظفرالدین شاه‌گمرگ‌را واگذارنموده‌به (مسیونوز) بلژیکی ، اوهم تعرفه‌برگمرك‌بسته وکتابچه‌طبع‌کرده ونشرداده‌که‌گمرك‌اجناس را ازصادر ووارد برطبق‌کتابچه بگیرند ، لیکن دراین مدت‌برطبق‌آن‌کتابچه‌احدی‌ازعمال اوعمل‌ننموده‌اند

هر کس هرچه توانسته‌است‌ازمردم ومال‌التجاره گرفته‌است سرحدات خیلی ازمسلمانان را اذیت میکنند از آنجمله زوارحضرت سید الشهداء علیه‌السلام را درسرحدات خصوص کرمانشاه گرفتار وسرگردان داشته‌اند ، حتی‌آنکه زیرچادرها وشلوارزنان را تفحص کرده‌اند .

ازهمه بالاتراین ایام امری تازه اتفاق افتاده است که‌کمر اسلام ومسلمانان را شکسته است ، ومسلمین را خواروضعیف نموده ، وآن این‌است که عکسی ازنوزمنتشرشده است درحالتی‌که لباس مذهبی ورسمی ما را پوشیده است یعنی عمامه سرگذارده وعبا بردوش افکنده است ، بااین توهین واین‌کارکارهای دیگرهم نموده است . . . . . بعد عکس را ارائه دادند .

حالا اول باید از پادشاه خواست‌که نوزرا بواسطه این اهانت باسلام ازکار خلع و اخراج نمایند حضارمجلس مخصوصاً طلاب وسادات پس ازشنیدن بیانات‌آقای بهبهانی صدارا بگریه بلندکردند وطلاب‌که مستعد ومهیا بودندعمامه‌ها را ازسرانداخته ویقه پیراهن‌ها را پاره‌کرده وبا این‌حال ازمنزل بهبهانی بیرون آمدند ، ناچارجمعی هم بدنبال حرکت‌کردند ، وهیاهودرشهرافتاد .

بعضی ازآقایان‌ازقبیل صدرالعلما ، حاج‌شیخ مرتضی‌آشتیانی ، سیداحمدطباطبائی ، شیخ محمدرضای قمی و عده‌ای از ائمه جماعت ، باآقای بهبهانی هم‌صدا شدند ، ولی جمعی‌هم حاضر نشدند و اظهارکردند که یهود و مجوس هم عبا دربر و عمامه بسرمیگذارند این چه مربوط بدین اسلام‌است ، بعلاوه ازمثل‌آقای بهبهانی بعید است که آلت دست شده عکس را در منبر بمردم نشان بدهند .

خوانندگان عزیز متوجه میشوند که چه اوضاعی بوده و چه طور مردم را یك روز بنام قبرستان و روز دیگر برای عکس مسیونوزکه باعبا وعمامه نشان داده میشود بنام‌اینکه دین‌اسلام ازدست رفته مردم را تهییج‌میکردند ، البته باید خوب توجه داشت‌که این هاهمه بهانه بوده است .

عین الدوله از این شکاف و اختلاف بین آقایان استفاده‌کرده ، اولا برای جلوگیری‌و متفرق‌کردن مردم مامورین نظامی فرستاد و نسبت به مسیونوز هم اطمینان داد چون مسیونوز از وحشت خود را پنهان کرده بود .

یکی دیگر از علل مشروطه

در آخر ماه رجب ۱۳۲۳ هجری بود که ظفرالسلطنه حاکم کرمان‌شد پیش از ظفرالسلطنه شاهزاده رکن الدوله حاکم بود و چون در زمان حکومت او بین شیخیه و مخالفین آنها نزاع و زدوخورد روی داده بود ، و تلگراف هائی بعلمای طهران مخابره شده بود ، اورا معزول‌کرده بودند ، درآنروزهاسردسته‌مخالفین شیخیه‌حاجی میرزا محمد رضا از علمای بزرك کرمان بود .

چند روز پس از ورود ظفرالسلطنه یك روز در منزل یکی ازتجار مجلس روضه خوانی بوده وحاج میرزا محمد رضا هم در آنجا بوده‌که یکی از مردم بازاری‌بایشان گفت درهمسایگی منزل من مردی است که شراب درست میکند و میفروشد ، و اسباب مزاحمت من میشوند ، حاج محمد رضا آن‌مرد راخواست و نصیحت کرد و آن شخص قول داد که دیگر شراب فروشی نکند ، ودر مراجعت بمنزل تمام‌شراب‌های خود را بخاك ریخت !!.

کسانیکه همیشه در فکر آشوب و پی‌بازار آشفته می‌گردند خاصه اگر دست های مرموز هم در کار و مداخله داشته باشند ، این گونه موارد بهترین فرصت و بهانه‌برای آنهاخواهد بود ، لذا شهرت

دادند که آقا حکم کرده هرچه شراب هست دور بریزند ، و سپس عده‌ای زیادی آشوب طلب رو کردند بمنزل یهودیها هم شرابها را دور ریختند و هم اموال آنها را غارت کردند .

به محض اینکه ظفرالسلطنه باخبر شد معتضد دیوانرا نزدحاج محمد رضا فرستاده موضوع‌راپرسید که چرا چنین عملی شده است مشارالیه اظهار بی‌اطلاعی کرد ، از طرف حکومت پیغام داده شد صلاح دراین‌است‌چندی برای زیارت بمشهد بروید‌حاج محمد رضا هم‌اطاعت‌کرده‌ناچار قصدعزیمت‌کرد .

خبر حرکت او یك مرتبه در شهر منتشر گردید و عدهٔ کثیری از زن و مرد بطرف منزل مشارالیه هجوم آوردند که مانع از حرکت او گردند ، ولی ایشان حرکت و تادروازه شهر هم رسیده بودند که باازدحام مردم ایشان‌را روی دست بطرف منزلش‌حرکت‌دادند ، اطرافیان ظفرالسلطنه باو چنین فهماندند که محرك این کارها رکن الـدوله است که میخواهد شما را در دربار طهران متزلزل و برای خود وجهه‌ای دست وپانماید .

ظفرالسلطنه گماشته خود را نزد حاج محمد رضا فرستادولی مردم او راگرفته‌کتك زیادی‌زدند ، ظفرالسلطنه که دید آشوب و فتنه داردساعت‌بساعت‌دامنه‌دارتر میشود ، درفکر چاره‌برآمد ، واطرافیانش در صدد استقامت و متفرق کردن مردم از اطراف منزل حاجی و محاصره خانه برآمدند ، وعده زیادی سرباز فرستاده شد که در اثر هجوم مردم و شلیك سربازها دونفر کشته شد .

مریدان آقا از این زدوخورد و کشته شدن چند نفر مرعوب شده هر یك بطرفی فرار کردند ، یکی در تنور مخفی شده بود و بعضی باطاق زنها پناه برده بودند ، عده‌ای از مامورین آقا را گرفته و کفش‌های اورا جلو پای او جفت‌کردندکه بفرمائید ، شیخ محمدصادق‌پسرعمه‌آقا ونصیرالاسلام وشیخ‌جواد راکه از طلاب بودند باعده‌ای دیگر از همراهان آقا گرفته با سربـاز وموزیك وطبل‌بطرف ارك بردند .

مردم برای تماشاروی‌پشت بام‌ها جمع شده و عده‌ای هم گریه میکردندو خاك برسرخودمیریختند ، باین ترتیب آنها را وارد دارالحکومه نمودندکه بدستور عین‌الملك نایب‌الایاله‌حکم کردپاهای حاج‌محمد رضارا بچوب‌بستند در این‌موقع محمد خان‌سرتیپ دامادآقا باقر خود را روی پاها وفلك انداخت که‌مانع چوب زدن بشود ، بعد شیخ محمد صادق را بفلك بسته وچند شلاق زدند ، دراین موقع عده‌ای از نایب ها مانع شدند ، وحاج محمد رضا راباشیخ صادق باطاقی بردند .

در این واقعه هیچیك از خوانین وکیلی که حـاج محمد رضا بحمایت آنها برخواسته بود از او مدافعه و حمایت نکردند وکار بآنجا رسید که صدا از احدی برنخواست ، ولی پس‌از چندساعت امام‌جمعه کرمانی بسرعت بطرف ارك‌رفته و مصادف شد به آقاباقر از مجتهدین‌کرمان و پسرش آقا میرزا علی محمد که خود را بهر نحوی بودبظفرالسلطنه رسانده اهمیت پیش‌آمدرا تذکر دادند ، وبالاخره دوساعت‌بغروب روز جمعه ۲۸ شعبان همان سال حاج میرزا محمدرضا وآقا شیخ محمد صادق را برای بم حرکت دادند ، ولی حاج محمد رضا گفت از همین‌جا میروم به مشهد .

روز بعد که مردم‌اطلاع‌پیدا کردندکه آقایانرا تبعید کرده اند ، یك مرتبه هیاهو برپا واز همه‌جا صدا بلند شد و چون مصـادف باماه رمضان بود علمـا از رفتن به مساجد خودداری کرده و در منازل روضه خوانی برپا و مردم بیشتر در حرکت بودند ، وعاظ هم بهانه منبری بدستشان آمده و مردم‌را کاملا بطرف انقلاب سوق میدادند .

تااینکه خبر واقعه بطهران رسید که فوراً ظفرالسلطنه احضار و ازحکومت معزول گردید وبطهران حرکت کرد و فرمانفرما بکرمان آمده و ظفرالسلطنه را حرکت داد و ضمناً بعده از علما که باستقبال آمده بودند ، گفت که : « دیگر ماندن حاج محمد رضا در کرمان صلاح نیست بهتر آنست که بعنوان زیارت به مشهد بروند ، آقایانهم پس از پیغام فرمانفرما بانظر آقایان موافقت کرده بطرف مشهد روانه شدند ، از طهرانهم عین الدوله برای تسکین علمای طهران به آصف الدوله والی خراسان تلگرافی مبنی بر تجلیل حاج محمد رضا مخابره نمود .

روز ورود حاج محمد رضا به مشهد مردم استقبال شایانی کردند ، خودآقا از یك فرسخ مانده بشهر پیاده باپای برهنه تاحرم مطهر آمدند ، در بین راه سه طاقه عبا بدفعات پاره پاره و هرکس برای تبرك و شفا باخود می برد و در شهر بقدری ازدحام بود که بواسطه هجوم مردم از زن ومرد ، خود آقا ضعف کرده و خدام حضرت دورش را گرفته بودند و باین نحو اورا وارد حرم کرده و درهای حرم را بستند .

پس از زیارت چون در خانه حاج عبدالغفار کرمانی برای ایشان تهیه دیده بودند بآنجا رفتند و تا چندین روز مردم بدیدن ایشان میرفتند ، معلوم است در این گونه مواقع (سوژه) برای وعاظ و اهل منبر مانند روزنامه نویس ها بدست می آید که مردم را برای هر منظوریکه در نهاد خوددارند آماده می سازند .

درخراسان هم قبلاخبر قبرستان متروکه ومعامله بانك استقراضی وقیام علما ومردم برای خراب کردن بنای بانك منتشرشده بود ومردم مشهد با عدم رضایت ومذاکرات درکسب تکلیف ازپیشوایان بسرمیبردندالبته ورود حاج محمد رضای کرمانی باآن سیاست که ازیك فرسخی با پای برهنه بطرف شهروحرم حرکت نمود معلوم است چه اثراتی در قلوب مردم بخشید چنانچه روز بروز وضعیت شهر روبه انقلاب میرفت و دامن زنهای آتش هم درزدن دامن کوشش بخرج میدادند .

درطهران اجتماعات بر ضد عین الدوله برقراربود ، واقعه کرمان وچوب خوردن حاج محمد رضا وحرکت مشارالیه بخراسان و استقبال مردم واجتماع علما ومردم ازطرف دیگر ، درطهران کرمانی ها هم در حرکت بودند مخصوصاً آقایان ناظم الاسلام ومجدالاسلام که بمنازل یکایك علما میرفتند من جمله منزل آقای حاج شیخ فضل الله نوری که آنروز باعین الدوله همراه بودند رفته پس ازمذاکرات درتوهینی که نه تنها بحاج محمدرضا شده بلکه بجامعه روحانیت روی داده ، حاج شیخ فضل الله گفتند : دوسه روزقبل هم گفته ام حالاهم میگویم که مفسد وشریررا باید سیاست کرد ، همانطوریکه شاه لازم داریم عین الدوله هم لازم داریم ، چوب وفلك ومیرغضب هم لازم داریم ، ملاوسید ، سیاه وسفید وحاجی وبازاری همه باید دراطاعت شاه وحاکم باشند ، حاج محمد رضا چرا باید حکم بتاراج اموال یك مشت یهودیها بدهد بنام اینکه آنها درخانه هاشان شراب انداخته اند بمن وایشان چه مربوط است که مردم درخانه هاشان چه می کنند چه یهود باشند چه نصارا ویامسلمان چرا باید موجب اغتشاش وناامنی شوند .

برای یك نفر آخوندکه چوب خورده است نمیتوان مملکتی را بهم انداخت ، این حرفی که مجدالاسلام میزند مانند همان مهملاتی است که درروزنامه ها مینویسند ، مشروطه وجمهوری درروزنامه اسم بردن مثل آن است که انسان مبلغ فساد و فتنه گردد دفعشان واجب است .

مجدالاسلام گفت این که ما میگوئیم مشروطه ، مقصود ازمشروطه عمل کردن برطبق احکام شرع است زیرا پیغمبرتمام احکام را معین کرده است ، ما خواستیم فقط با جنابعالی درامور مشورت کرده باشیم ،

ناظم الاسلام گفت مگر مشروطه چه میگوید مشروطه می گوید ظفر السلطنه حق ندارد حکم شلیك و کشتن جمعی زنان واطفال مردم را بدهد ، دراینجا حاج شیخ فضل‌الله درمیان صحبت گفت : حاج میرزا محمد رضا حق دارد مردم را برای غارت اموال یك عده یهودی که درپناه قرآن واسلامند تهییج نماید که موجب کشتن (بقول شما) یك عده‌ای گردد تقصیر با کیست ؟ .

شیخ ابراهیم لسان العلماء معروف به عینکی که درآنجا حاضر بود ، دراین موقع اظهار کرد : جناب مجدالاسلام وناظم‌الاسلام امشب آمده‌اند این جا که ازشما بپرسند که آیا درواقعه حاج محمد رضا همراهی دارید یا خیر ، آیا برای مظلومین کرمان اقدامی مینمائید یا نه ، ودیگر دراین‌جا حرفی از مشروطیت یا جمهوری درمیان نبود وکسی منکر شاه وامنیت نشده است .

آیة‌الله نوری گفت : «اولااحکام خداتبعیض بردار نیست ، هر کس برخلاف رفتار نماید وراه فساددرپیش پای مردم بگذارد باید بحکم امنیت عمومی جلوگیری و دفع فساد نمود ، و حالا مفسد هر کس باشد هر که باشد فرقی بین عالم وسید وبازاری نیست ثانیاً مقصود من آن بود که خواستم حرارت این دو نفر آقایان را قدری تسکین داده باشم .

بالاخره حاج شیخ. فضل‌الله قول داد که تا اندازه‌ای همراهی کند ، جریان را به آقای طباطبائی اطلاع دادند ، درمسجد سید عزیزالله صدرالعلما منبر رفت وشرحی دراین واقعه بیان نمود همینطور درمسجد سپهسالارقدیم با حضور آقای بهبهانی آقا شیخ مهدی واعظ شرحی مهیج از این واقعه سخنرانی کردند .

ناظم الاسلام ومجدالاسلام با دردست داشتن پیراهن کتك خورده حاج محمد رضا شب بخانه آقایان رفته وآنها را برای قیام برضد عین الدوله وتشکیل مجلس عدالت آماده می‌نمودند چون خانه ناظم‌الاسلام گذروزیردفترمقابل خانه وزیردفتردرواقع محله نگارنده بود غالباً باآقایان ملاقات داشته ودراین واقعه هم برای کمك ایشان قدمهائی برمیداشتم ولی البته پدرم وفامیل غیرازآقا شیخ موسی حاضر نبودند .

درنتیجه سید عبدالله بهبهانی وسید محمد طباطبائی درمنزل طباطبائی درشب ۲۵رمضان المبارك باهم ملاقات وبطورمحرمانه وسری صحبت کردند که بهترین موقع برای قیام وانقلاب وازبین بردن عین‌الدوله خواهد بود چون بازاریها تا اندازهٔ آماده میباشندکه تعطیل نمایند وبالاخره دوسید دست بدست هم دادند که علم مشروطیت را با دست یکدیگر بلند نمایند .

یکی ازعاملین مؤثردراین کارنصرالله‌خان مشیرالدوله وزیرخارجه بود ، چون پرنس ارفع‌الدوله تازه ازفرنك آمده بود ومورد توجه کامل عین‌الدوله بود ، لذا عین‌الدوله فکری بنظرش رسید که هم استفاده مالی نماید وهم این‌که ارفع الدوله را خوشنودکرده باشد ، به مشیرالدوله پیغام دادکه چون شاه نسبت به ارفع الدوله مرحمت وتوجه دارد ، نظردارند برای وزارت خارجه انتخابش نمایند ومن ازنقطه نظرعلاقه‌ای که بشما دارم خواستم قبلا بشما تذکر دهم که مراقب باشید واگرحاضر شوید مبلغ یکصد هزار تومان تقدیم باعلیحضرت کنید ممکن است بنام دوستی با شما ازاین خیال ونظرمنصرفشان نمود لازم است هرچه زودتر نظرتان را اطلاع دهید .

نصرالله خان مشیرالدوله ازشدت جاه‌طلبی بدون‌تأمل ودرنك‌یك چك صدهزارتومانی توسط پیغام‌آور برای عین‌الدوله وصدراعظم فرستاد مشارالیه هم فوراً چك را وصول وابلاغ سفارت ارفع‌الدوله را بوزارت خارجه حاضر نمود ومشیرالدوله هم بدون تأمل فوراً تشریفات صدور فرمان اسلامبول را صادر وبرای

عین‌الدوله فرستاد که به نظر اعلیحضرت برسانند .

شب مشیرالملك وبرادرش مؤتمن الملك وقتی که ازجریان کارپدرشان مطلع میشوندبه پدرشان میگویند تاکنون دارائی خود را پنهان داشتیم ودرجاهائی دورازیکدیگر املاك تهیه میکردیم که دولت ومردم از میزان دارائی ما مسبوق نباشند حالاکه صدراعظم دید با یك پیغام میتواند از شما چنین پولی بدست‌آورد دیگرشب وروز دست بردارنیست وهمه ساله این نیرنك‌ها را بکارخواهد برد ، واگر انجام ندهید اسباب زحمت فراهم مینماید .

مشیرالدوله باظهارپسرحق‌میدهد وضمناً گفت حالادیگر گذشته‌است‌بایدبرای‌آتیه‌فکرونقشه‌کشید ، پسر گفت چاره ودرمان اینکارشما اقدام درعزل عین‌الدوله است ، وبهترازاین موقع نمیشود ، چون علما ومردم طهران ازهرطبقه برضدعین‌الدوله قیام‌کرده‌اند همینطورولایات با مرکزهم صدا شده‌اند ، لازم است فوراً ملاقاتی‌ازدونفرآقایان بهبهانی وطباطبائی بشود ، این پیشنهاد مورد قبول پدرواقع گردید وضمناً اضافه‌کرد که ناچارآقایان برای این اقدام‌که باید اجتماع را نگاه بدارندبرای مخارج پول لازم دارند بنا براین میزان‌آن تا چه مبلغ با خودتان خواهد بود واگرقبلالازم بدانید یك حواله ده هزارتومان به تجارتخانه طومانیانس یا ارباب جمشید صادرنمایم‌که حاضر داشته باشید (چون درآن زمان بانك نبوده و بیشتر رجال واعیان با تجارتخانه تومانیانس ویاارباب جمشید زردشتی سروکارداشتند).

مشیرالملك حواله ده‌هزار تومانی را از پدر گرفت و باتفاق برادرش همان شب برای ملاقات‌هردو سید رفته و آنچه را باید بگویند باآقایان در میان گذاردند ، و نیز نسبت به مخارج توقف در حضرت عبدالعظیم تذکر دادند که هرموقع لازم شد حاضریم ــ و حواله ده هزار تومانی را تقدیم بهبهانی نمودند که مخارج تااندازه‌ای تامین گردید .

این ملاقات فوق‌العاده در آقای بهبهانی تأثیر کرد که صد درصد خودشان را در عـزل عین الدوله موفق دانستند ، و نیز در پیشرفت و قیام برای بدست آوردن مجلس عدالت و بالاخره مشروطیت باقوت قلب شروع باقدام و ملاقات های لازمه بین بهبهانی و طباطبائی بامشیرالملك و مؤتمن‌الملك مرتباً انجام می‌گرفت . از این جامیرزا حسن خان مشیرالملك در نهضت مشروطیت عامل مهم و مؤثری بشمار آمدند که لقب وجیه‌الملة را دارا شدند ، و تا آخر عمر هم کسی ندانست دارائی آنها چیست و در کجاست ؟ و همیشه مصدر کار بودند بدون اینکه درخانه شان کوچك تـرین پذیرائی حتی یك فنجان چاهی بواردین داده باشند .

سابقه

میرزا نصرالله خان مشیرالدوله فرزند آقا محمد نائینی جدش از سلسله عرفا بوده ، وقتی که در جوانی به طهران وارد میشود ، در دستگاه میرزا عبدالوهاب نصیرالدوله (آصف الدوله شیرازی) باسمت منشی بامـاهی سه تومان مشغول خدمت میشود ، بقدری حسن خدمت نشان میدهد که مورد توجه قرار میگیرد ، در زمان وزارت خارجه میرزا سعید خان مؤتمن‌الملك وارد خدمت وزارت خارجه گردید .

در ۱۲۹۹ قمری به نیابت دوم وزارت و مدیریت اداره تحریر روس مشغول میشود ، در این موقع بلقب خانی و مصباح‌الملکی میرسد ، در ۱۳۰۸ قمری بالقب مشیرالملك مورد اعتماد کامل امین‌السلطان و حمایت او قرار میگیرد ، مراتب لیاقت و کفایت او در انجام کار های محوله بقدری منظم و مرتب بوده

که کوچکترین وقفه در جزئی ترین موضوعی روی نمیداده‌است ، طرز کار واخلاقش طوری بوده که با دو دستگی درباریان همه او را محرم میدانستند ، بهمین جهت بود که بعد از تغییر امین السلطان و آمدن امین‌الدوله در وزارت جنگی فرمانفرما در ۱۳۱٤ قمری بوزارت لشکری انتخاب و بطوری کار ها را مرتب نمود که بیش از پیش مورد توجه قرار گرفت .

در همین اوان شیخ محسن خان مشیرالدوله وزیر خارجه برای معالجه باروپا میرود و پس ازچندی فوت میکند (چون مشیرالملك یکی از صفاتش وقت شناسی و همیشه برای پیشرفت کار خود روز وزمانرا نصب‌العین خود می‌نمود بهمین جهت درکارها پیشرفت ومورد نظر مقامات بالا بود) در این موقع بایك اقدام عاقلانه بلقب مشیرالدوله نایل و نیز در دنباله آن چند سال وزارت خارجه را عهده دار و بخوبی اداره نمود که مورد توجه سیاست خارجی و داخلی قرار گرفت ، در همین موقع عین‌الدوله صدر اعظم بوده که میرزا رضا خان ارفع‌الدوله سفیر ترکیه به طهران احضار و بخانه عین الدوله وارد میشود ، پس از چند روز عین‌الدوله آن پیغام را که فوقاً ذکر کردیم برای مشیرالدوله می‌دهد . . . .

یکی دیگر از وقایع انقلاب وقیام ملی

روز دوشنبه چهاردهم شهر شوال المکرم ۱۳۲۳ هجری قمری مطابق با ۱۲۸٤ شمسی قیمت قند در طهران بلکه درایران گران شد ، و از یك من پنجقران بهفت قران و هشت قران رسید ، علاءالدوله حاکم طهران و مردی سفاك وبی‌باك بود ، عین الدوله صدر اعظم ویرا برای حکومت طهران انتخاب کرده بود که از اجتماع علما و مردم که بعنوان عکس مسیونوز و قبرستان شده بود کاملا جلوگیری نماید ولی غافل از این بود که خود علاءالدوله رفتاری‌خواهدکرد که‌انقلاب‌شدیدتر وبالاخره منجر بعزل خودش خواهد گردید .

علاءالدوله ۱۷ نفر از تجار را که چهار نفر آنها تجارت قند داشتند ، بدارالحکومه احضار نمود سپس موضوع گرانی قند را بمیان آورد ، جمعی جواب دادند ، مانه قند میخریم و نه قند میفروشیم ، تجارت قند باچهار نفر است که یکی از آنها سیدهاشم معروف به قندی و دیگری سیداسمعیل خان‌معروف بسرهنگ توپ خانه است و دو نفر دیگر ، علاءالدوله دستور داد سید هاشم را هم حاضر نمایند ، ضمناً باخشونت باتجار طرف گفتگو کرد که باید قند همانطور باقیمت سابق بفروش برسد ، در نتیجه مشاجره بین‌علاءالدوله و آنها ، بدستور او چند نفر ازتجار را چوب‌زدند ، در همین موقع سید هاشم را آوردند ، علاء الدوله باو گفت چرا قندرا گران کردید ، حاج سیدهاشم جواب داد بواسطه جنك روس وژاپن قند کمتر از سابق وارد ایران میشود ، علاءالدوله باتغیر بسید گفت : جنگ روس و ژاپن چه ربطی بایران دارد که باید قند گران شود ، بهمین جهت است که قند را احتکار کرده نمی‌گذارید در بازار جریان‌پیدا نماید ؟ سید جواب داد من قندرا احتکار نکرده‌ام‌این‌ایام‌چون قند از روسیه‌واردنمی‌شودبازار قندشیرین‌تر شده است ، در این اثنا منشی وزیر تجارت وارد شد و بطور نجوی بعلاءالدوله گفت : سیدهاشم تاجریست معتبر ومقدس ،آقای سعدالدوله وزیر تجارت مخصوصاً مرا فرستاده اند که عرض کنم بی‌احترامی نسبت باو بی‌مخاطره نخواهد بود ، بهتر آنست آقایان را بفرستید نزد من تادر قضیه قند با آنها مذاکره کنم و ترتیبی داده شود .

علاءالدوله از این پیغام متغیر و بفراشها گفت یك پااز سید و یك پاهم از حاج سید اسمعیل خان

به بندید ، فراشها ریختند و سید بیچاره و حاج سیداسمعیل خان را بفلك بسته و چوب زدند ، یك مرتبه حاجی‌میر علینقی پسرسید هاشم خود را انداخت روی پای‌پدر و فلك ، علاءالدوله گفت پدر را رهاکنیدپای پسر را به بندید ، پای آن دو نفر را باز کرده پـای پسر را بستند و شروع کردند بزدن در این موقع پیش خدمت وارد شد که ناهار حاضر است ، علاءالدوله برخاست بطرف اطاق ناهار و روکرد به آقایان که برویم وقت چوب باید چوب خورد و وقت ناهار باید ناهار خورد .

پس از صرف ناهار باطاق دیگر آمدند و علاءالدوله بسیدهاشم قندی گفت یك التزام بده که بعد از این قند را ازیك من پنجقران بیشتر نفروشی سیدهاشم جواب داد من نمیتوانم یك من هفت قران بخرم ویك من پنج‌قران بفروشم ، دراین موقع یك نفروارد شد خبردادکه شهر بهم خورده ، بازارها بسته شده ودرمسجد شاه مردم جمع شده‌اند .

سید جمال واعظ شروع به صحبت نموده و جمعیت باعلما وارد مسجد میشدند و عزل علاءالدوله را خواستار بودند ونیزازشاه میخواستند مجلسی برای رسیدگی تشکیل دهند . آقا سید جمال با بیانات خود هیجانی درمردم ایجادکردکه ازیك طرف مسجد صدای هیاهوبلندگردید ، معلوم شد آدم‌های امام جمعه وفراش‌های حکومتی مردم‌را میخواهند بیرون نمایند ، درنتیجه زدوخورد میشود ، ودرهمین موقع تیری‌هم خالی میشودکه مردم روبه فرار و علما هم هرکدام ازیك طرف ازمسجد بیرون میروند .

درهمین موقع خبرفوت‌آقا شیخ علی برادرآقا نجفی میرسدکه دولت درمسجد شاه ختم گذارده ونیز ازطرف علما درمسجد سپهسالارقدیم ومسجد سید عزیزالله مجلس ختم‌برپا بود ، ووعاظ درهرمجلس دنبـاله سخن رابه حمله بعین الدوله‌کشیده وعزل علاءالدوله رامیخواستند ، وضمناً شب‌ها هم درمنزل‌آقای بهبهانی جلساتی ازاجتماع مردم دایر بودکه دراین مجالس مذاکره درعزل علاءالدوله به عزل عین‌الدوله رسید ، نماینده میرزا علی اصغرخان امین السلطان هم دراین مجالس حاضر بود وهمه‌گونه اطمینان میداد .

روزچهارشنبه ۱۶ شوال المکرم ۱۲۲۳ مطابق با دهم دسامبر۱۹۰۵ میلادی علمـاء اعلام طهران بزاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم مهـاجرت نمودند واین هجرت را هجرت صغری نام نهادند واسـامی آقایان ازاین قراراست :آقای طباطبائی ، بهبهـانی ، بافامیل‌های خود ، آقای حاج شیخ مرتضی ، آقای صدرالعلماء ،آقا سیدجمال‌أفجهٔ ، میرزامصطفی‌آشتیانی ، شیخ محمدصادق‌کاشانی ، شیخ محمد رضای قمی. با عده‌ای ازطلاب .

عین‌الدوله حکم‌کردکه التزام ازکسبه واصناف گرفته شودکه بازار تعطیل نشود وهرکس دکان خود را بازنکند اجناسش تاراج خواهد شد ، یکی دودکان راهم‌که‌بسته بودند غارت‌کردند ، سایرین ترسیدند ودکان‌ها را بازنمودند .

اول مدرسه‌ای‌که طلاب‌آن مهاجرت وبه‌حضرت عبدالعظیم حرکت‌کردند طلاب مدرسه صدربود ، با اینکه ریاست این مدرسه با امام جمعه بود بدون اجازه وجلب نظرامام جمعه درحضرت عبدالعظیم بسایر آقایان ملحق شدند ، دوم مدرسه دارالشفاء که مقابل درب مسجد شاه (ازپله‌ها) ونزدیك مدرسه صدر بود بحضرت عبدالعظیم رفتند .

« چون درنتیجه خرابی خیابان ناصریه که منتهی میشود بخیابان بوذرجمهری قسمت عمده مدرسه دارالشفاءکه‌دراین محل واقع‌بوده‌است خراب وجزو خیابان شده لذابر حسب استدعای جناب‌آقای حکمت

وزیرمعارف واوقاف ازپیشگاه مبارك اعلیحضرت‌همایون‌شاهنشاهی ادام‌الله سلطنته بقیه اراضی مدرسه‌مذکور درتاریخ ۳۱ فروردین ۱۳۱٤ شمسی مطابق مرقومه نمره۶۳۱ دفترمخصوص شاهنشاهی بمدرسه سپهسالار واگذار و این دکاکین با عایدات مدرسه درهمان سال ۱۳۱۵ دراین محل بنا واینك جزوموقوفه مدرسه سپهسالارمنظور گردیده است شهریور۱۳۱۵ شمسی » .

این سطورفعلا درسر دربانك‌باکاشی نصب گردیده‌است ولی دیگر بقیه‌زمین وحیاط‌مدرسه که‌بسیار بزرك وباغچه ودرخت‌های چنارداشت معلوم نیست چه شده وبنای بانك با چه صورتی تلقی ومنظور گردیده است معلوم نیست .

ازسایرمدارس که دیدند طلاب این دومدرسه باآن خصوصیت وبستگی بامام جمعه برای هم‌آهنگی با مهاجرین بحضرت عبدالعظیم رفته‌اندآنها هم درس‌ها را تعطیل وبسایرین ملحق شدند ، طبقات دیگر مردم هم بتدریج روانه میشدند بطوریکه درظرف چند روزدرحدود دوسه هزارنفر از علما وسادات وطلاب واهل منبرجمع شدند ، روزها حاج شیخ‌محمد واعظ وحاج شیخ مهدی دربالای‌منبر نطق وموعظه‌میکردند .

روز جمعه که برحسب معمول پدرم بحضرت عبدالعظیم میرفت من هم آنروز با پدرم عازم شدم در موقع حرکت دونفرازطلاب مدرسه بنام ملااسحق وسید بزرك‌آمدند منزل که باتفاق پدرم حرکت نمایند ، چهارنفری‌ازراه جوان مرد قصاب روانه شدیم ، وقتی که واردصحن‌حضرت عبدالعظیم شدیم‌حاج شیخ‌محمد واعظ بالای منبروتمام صحن پرازجمعیت و اززن و مردگریه می‌کردند .

چند نفرازطلبه‌ها که پدرم‌رادیدندجلوآمده اورابا اصرارزیاد نزدآقای‌طباطبائی بردند وپس‌ازاظهار خورسندی ازطرف‌آقایان مذاکره شدکه برای‌آقای مقدس و همراهانشان منزل معین نمائید ، پدرم اظهار کرد من برای زیارت‌آمده‌ام نه برای توقف وحرکت‌کردیم بطرف حرم وزیارت .

آنچه درآنروز گفته میشد : مخارج‌این حوزه‌را دونفر وکیل‌خرج‌بوده یکی حاج محمد تقی‌بنکدار ودیگر برادرش حاج محمد حسن رزاز ، از هرجاکه پول میرسید جمع وتحویل این دوبرادرمیگردید .

پرفسور براون در تاریخ خود مینویسد : « در مدت توقف و تحصن مردم در حضرت‌عبدالعظیم علیه‌السلام میرزا علی اصغر خان صدر اعظم قدیم سی‌هزار تومان بآنها داد » ماعین عبارت پرفسور رانوشته‌ایم ، واین موضوع درافواه نزد مردمان بااطلاع نیز مذاکره میشدکه مقدم‌برای ازبین بردن عین‌الدوله یکی هم‌میرزا علی‌اصغرخان‌اتابك بوده است ، لکن‌آنچه گفته میشد و در کتاب بیداری ناظم‌الاسلام نیزذکر شده‌غیراینست که عیناً مینویسم : « مخارج نهار و شام و ضروریات یومیه از قبیل قلیان و سیگار و چپق و چاهی باتجار بود که نزد این دوبرادر مزبور جمع میشد و آنها هم خرج میکردند ، و آنچه از خارج میرسید اگر جزوی بود باز جمع و بوسیله وکیل خرج میشد ، و هرگاه‌کلی‌بود بین آقایان تقسیم میشد ، چنانچه‌پول سالارالدوله که بتوسط حاج ملك‌المتکلمین تقسیم شد چهار صد تومان به آقای طباطبائی رسید و نیز پول اعتصام‌السلطنه و رکن‌الدوله و امین السلطان و غیر هم بین آنها تقسیم شد ، بلی آقا شیخ عبدالرحیم نوهٔ صاحب فصول مدعی بود که من دراین مدت از احدی پول نگرفتم جز یك شصت تومان که از طرف‌آقای طباطبائی برای خرج داده شده بود » .

پس از هجرت آقایان بین امام جمعه وحاج‌شیخ فضل‌الله ملاقات وتجدیداتحاد شد و چون‌عین‌الدوله موافق آنان بود لذا مدرسه خان مروی که از مدارس مهم طهران بود و متولی شرعی‌آن حاج‌شیخ‌مرتضی آشتیانی بود واگذاربامام جمعه شد و یك روز جمعه حاج شیخ فضل‌الله طلاب را در آن مدرسه دعوت‌نمود باصرف شربت و شیرینی خطابه قرائت شد و سید صالح کرمانشاهی در بالای منبر دستخط شاه راکه مدرسه را واگذار بامام جمعه فرموده‌اند قرائت نمود .

دختر شاه که زن موقرالسلطنه بود وبحکم ولیعهد ومامور‌یت سعیدالسلطنه رئیس نظمیه طلاق او را در محضر حاج شیخ فضل‌الله گرفته بود در مقابل چهل هزار تومان بموقر السلطنه دادند ، در این موقع امام جمعه او را بعقد خود درآورد و ازاین جهت داماد شاه گردید و مدرسه مروی را هم تصرف کرد .

مسجد خازن‌الملك که پشت بازار اروسی دوزها و درشمال امام زاده سید ولی است تولیت وامام جماعتش باشیخ مرتضی آشتیانی بود بنابردستور حاج شیخ فضل‌الله بمـلا محمد آملی واگذار و ایشان را بااجتماع بردند به مدرسه و درمسجد نماز خواندند ولی مقدسین که معتقد به‌آخوند آملی‌بودند بواسطه‌این عمل عقیده‌شان سلب‌گردید ، چون دانستند که تصرف آخوند در مسجد بدون اذن آشتیانی بوده ، وچون آقای‌آشتیانی باسایر علما مهاجرت نموده اند این عمل برعلیه ایشان انجام گردیده ، و برخلاف قانون اسلام میباشد ، لذا نماز خودرا اعاده‌نمودند .

موضوع تازه

شب یکشنبه چهارساعت ازشب گذشته‌آقاسیداحمد مدیرالذاکرین را خواست ، ایشان بودند و آقازاده ومیرزا محمد محرر ، آقا بمدیر گفت که میتوانی کاری بکنی که عین‌الدوله مارا از حضرت عبدالعظیم بـخواهد شاید مـا هم مانند دیگران استفاده‌ای کرده باشیم ، مدیر در جواب گفت میترسم در این کار آبرویم ریخته شود ، از طرف آقازاده‌ها اطمینان داده شد همان شب وقت سحر مدیر را بیدار کردند و سه تومان برای کرایه درشکه از میرزا محمد محرر گرفته و بمدیر دادند ، و مدیر بشهر وارد و مستقیماً رفت‌منزل‌صدرالممالك که‌سابقه روضه‌خوانی داشت ، بایشان اظهار نمود که آقا زاده‌ها خیال دارند عـین‌الدوله را ملاقات نمایند برای اصلاح کار آقایان ، صدرالممالك جواب داد اگر بجز این کار دیگری داشته باشند من حاضر نیستم ... مدیر قسم یاد کرد که جز اصلاح نظر دیگری ندارند .

صدرالممالك بامدیر رفتند منزل‌امیر علاءالدین خان‌گروسی پس از اطلاع ازجریان ، صدرالممالك و مدیرالذاکرین و امیر علاءالدین خان باکالسکه ایشان رفتند منزل‌عین‌الدوله ، صدرالممالك قضیه‌را برای اعظام‌الممالك نقل کرد (اعظام‌الممالك بنام فراش باشی ولی همه کاره عین‌الدوله و مورداعتماد واطمینان بود) اعظام‌الممالك خیلی از این مسئله خوشحال‌گردید و کمال پذیرائیرا از مدیر کرد ، و گفت حالا عضدالسلطان پسر شاه نزد صدراعظم است صبر کنید ایشان بروند ، در این بین عضدالسلطان بیرون‌آمد وبا عین‌الدوله هردوازباغ بیرون رفتند ، اعظام‌الممالك دربین‌راه تفصیل‌آمدن این‌سه‌نفر رابشاهزاده عین‌الدوله گفت ، عین الدوله گفت : اگر من حالا برگردم خوب نیست‌حضرات امشب بروند فردا یکساعت‌بآفتاب مانده بیایند ، فردا در همان ساعت رفتند و در خلوت عین‌الدوله را ملاقات‌کردند .

صدرالممالك گفت آقا سید احمد میل دارند که ایشانرا بخواهید که بین شما و آقایان را اصلاح

نماید ، عین‌الدوله جواب داد : من اطمینان بقول مدیرالذاکرین ندارم ازکجا که این حرف‌را آقا گفته باشد ، مدیر گفت اگر حرف مرا قبول ندارید بهتر آنست که جائی را معین نمائید که خارج از منزل خودتان باشد ، اعظام‌الممالك آنجا باشد که‌آقا زاده‌های آقا هم حاضر شوند وخودشان مقصود پدرشان‌را باعظام‌الممالك بگویند تا صدق و کذب من معلوم شود ، عین الدوله این پیشنهاد مدیررا پسندید ومعلوم‌شد که مدیر درست گفته بوده ، واین زحمت را بگردن صدرالممالك انداخت .



عین‌الدوله صدر اعظم

چون منزل صدرالممالك دودرداشت ، بنابراین شدکه قبل ازظهرهمانروزاعظام‌الممالك بیاید منزل صدرالممالك وآقا زاده‌ها هم بیایندآنجا تا ملاقات حاصل شود ، مدیر ازخانه عین‌الدوله بیرون آمد و آقازاده‌ها را خبردادکه وقایع ازاین قراراست .کمال خورسندی برای‌آقایان دست داد ، آقا میرزاکاظم وآقا میرزا علی‌نقی ومیرزا محمد محرر ومدیرازدریکه درکوچه‌قهوه‌چی باشی‌است وارد منزل صدرالممالك

شدند ، واعظام‌الممالك هم ازدری‌که به تکیه منوچهرخان است وارد شدند ، آقازاده‌ها درملاقات پس از مذاکرات‌طولانی‌درخصوص‌آمدن‌آقااحمدبشهراصراری‌داشتندکه‌حکماً کالسکه مخصوص‌شاه راازبرای‌سواری آقا بیاورند ، دراین باب با اعظام‌الممالك مذاکره زیاد شد ، بالاخره قرارشدکه‌کالسکه عین‌الدوله را باسم‌کالسکه شاه ازبرای آقا ببرند .

کریم خان اکرم نظام معین شدکه اوبرود عقب اعظام الممالك ، وده تومان درهمان مجلس بمدیر داده شد بنام‌کرایه درشکه تابروندحضرت‌عبدالعظیم اطلاع دهندکه حاضرباشند (مقدمات انتخاب آقاسید احمد ازطرف‌آقایان فراهم شده بود) ـ آقایان باکالسکه حرکت‌کردند ، ومدیر با درشکه باتفاق لسان الذاکرین بدوشان تپه وارد میشوند موقعی بوده‌که‌آقا سیداحمدبا امیربهادرجنگ حضورشاه رفته بودند .

عین‌الدوله دراین‌کار نسبت بمدیرتحسین زیادی‌کرد ، مدیرآقا زاده‌ها را معرفی نمود : آقامیرزا کاظم امام جماعت وآقا میرزا علی نقی بسیارفهمیده وفعال ومورد توجه‌آقایان میباشند ، دراین موقع‌آقاسید احمدازپیش شاه مراجعت نمود وباعین‌الدوله هم‌مذاکراتی‌نمودند ، وبعد ازصرف شام‌آقامراجعت به‌حضرت عبدالعظیم نمود .

مدیردرب حرم ایستاده بودکه فراش یك‌پاکت بمدیر دادکه اعظام‌الممالك نوشته بود : حسب‌الامر حضرت والا وجود شما دردوشان تپه‌لازم است ، مدیرپس ازاجازه حرکت مینماید ، دراین موقع میرزا علینقی درحضورآقا بمدیرمیگویدبهرطور شده از عین‌الدوله پولی برای آقا بگیرید ! مدیر ! مبادا دست خالی برگردی .

مدیر به دوشان تپه نزد عین‌الدوله میرسد ازمدیرسؤال میشود ، بناشدکه‌آقااحمدازسایرآقایان جدا شده وبه شهر بیایند چه شد ؟ مدیر گفت‌کاربین بزرگی بدون مقدمه نمیشود ، اولاآقا درحضرت عبدالعظیم درحدود هزارتومان مقروض شده‌اند همینطورمیرزا علینقی هم درحدود پانصد تومان قرض دارند .

عین‌الدوله گفت جبران مینمایم ، هزارتومان نقد بخودآقا میدهم پانصد تومان به‌آقا میرزاعلینقی ، صد تومانهم بخودت ، وبعد ماهی بیست و پنج تومان برای خودت برقرار میشود خواست پول‌های نقد را توسط مدیر بفرستد مدیر گفت بهترآنست توسط میرزا علینقی فرستاده شود .

فردا قبل ازظهرمیرزا علی‌نقی با مدیررفتند منزل عین‌الدوله هزاروپانصد تومان اسکناس تحویل آقازاده دادند درهمین جریان بودکه سفیرعثمانی توسط حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی مستدعیات‌آقایانرا درپاکت رسمی‌گذارده توسط وزیرخارجه برای‌شاه فرستادند . میرزانصرالله‌مشیرالدوله نامه‌راحضورشاه باز وقرائت نمود ، اعلیحضرت فرمود جواب سفیررابنویسیدکه مقاصدآقایان برآورده وآنها را محترماً عودت خواهیم داد وشفاهاً هم بعین الدوله دستورداندکه البته‌آقایان را عودت‌دهید ـ عین‌الدوله : اطاعت میشود لکن عودت‌آقایان موقوف است برمقدماتی‌که همین دوروزبعمل خواهدآمد (چون تاآنروزمظفرالدین شاه کاملا ازجریان وعلت مهاجرت‌آقایان مسبوق نبود یعنی عین‌الدوله بصورت دیگرجلوه میداد).

عین‌الدوله حکومت‌حضرت‌عبدالعظیم را واگذارنمود ببرادرزاده‌خودامیرخان سردار (امیراعظم)پس ازورود امیرخان سردارآقایان درابتدا بخیال افتادند واز ملاقات با ایشان خود داری‌کردند ، امیراعظم متوجه شد پیغام داد مگرآقایان نمیخواهند کارشان اصلاح شود ، ساعتی را معین نمائید تا با مذاکره ترتیب‌کارداده شود ،آقایان هم روز وساعت را معین ، وپس ازمذاکرات سردارگفت پس چند نفر را بنام

نماینده انتخاب نمائید که باتفاق برویم نزد اتابك و حضوراً باهم گفتگو نمایند تا موضوع حل گردد .

آقایان پیشنهاد را پس ازشورعملی دانسته آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی ، میرزامصطفی آشتیانی ، حاج شیخ مرتضی مجتهد ، میرزا محسن برادرصدرالعلما ، سید علاءالدین اعتمادالاسلام داماد بهبهانی ، این چهار نفرساعت سه ازشب چهارشنبه چهاردهم ذی‌قعدة الحرام مطابق یازدهم ژانویه ۱۹۰۶ مسیحی وارد شدند وپس ازمذاکرات زیاد باعین الدوله قرارشدآقایان درمنزل اتابك همان‌شب پنجشنبه‌را توقف نمایند تااتابك با شاه مذاکرهٔ نظریات ومقاصد آنان را بنماید .

بالجمله صبح ۱۶ ذی‌قعدة الحرام۱۳۲۳ هجری مطابق با۱۲ ژانویه میلادی آقایان عازم مراجعت بطهران شدند ومدت تحصن یکماه بود ، پروفسوربراون درتاریخ خود مینویسد : مدت تحصن دوماه طول کشید واین اشتباه بوده چون روزپنجشنبه ۱۷شوال ازطهران هجرت نمودند وجمعه ۱۶ ذی‌قعده مراجعت نمودند ، چون نگارنده وارد وایام را درنظرداشتم .

روزجمعه۱۶ خودمن (نگارنده) که‌روزحرکت آقایان‌بود درصحن‌حضرت‌عبدالعظیم بودم که امیربهادر که وزیردرباربود با اقبال‌الدوله ونصرالسلطنه وشمس الملك پسر عین‌الدوله و امیرسردارکه حاکم زاویه بود و بعضی از رجال دیگر مأمورشدند بحرکت دادن آقایان ، بازارهای طهران تعطیل وبسته شد ، کالسکه‌های دولتی ودرشکه‌های شخصی ودرشکه‌های کرایه هم برحسب دستور امیرخان سردار ازطهران خواسته‌شده بود ، خط‌آهن را نیزمجانی قراردادندکه جمعیت ازحضرت عبدالعظیم براحتی حرکت نمایند حرم ومسجد وصحن ودومدرسه وصحن امامزاده حمزه وبازارمملو ازمردم ، ازدحام وجمعیت بحدی بود که خوف وخطرتلف شدن مردم میرفت .

درساعت سه بظهرروزجمعه دروسط صحن‌کنارحوض حاج شیخ محمد واعظ رفت بالای منبر ودستخط شاه را برای عموم مردم قرائت‌کرد که تمام علماء و رجالیکه ازطهران‌آمده بودند حاضربودند ، پس از ایشان شیخ مهدی واعظ وبعدهم سید اکبرشاه اشرف الواعظین بالای منبر دستخط شاه را با مستدعیات آقایان قرائت نمودند ، ضمناً اظهارتشکر اززحمات امیرخان سردارکه درپله اول منبرایستاده ودستخط شاه را ایشان بدست حاج شیخ محمد واعظ دادند ، نگارنده نیزمتصل به منبرطرف راست امیرخان سردار ایستاده وناظربودم .

از مردم صدای زنده باد پادشاه اسلام ، وزنده باد ملت ایران بلند بود ، وآنروز اولین روزی بود که فریاد مردم بازنده باد ملت‌ایران‌بآسمان میرفت وتاآنروزمردم ایران بلد نبودند ویا جرئت‌نمی‌کردند کلمه زنده باد ملت بگویند ، دعای اهل منبر و مردم مخصوص بشاه و علما وامیرخان سردار بودازحاضرین رجال ازقبیل امیربهادر وزیر دربار ونصرالسلطنه وشمس‌الملك اسمی برده نشد .

صورت مستدعیات آقایان که‌صدراعظم‌بعرض میرساند ۱ ـ محض‌سلامتی ذات مقدس قیمت تمبررا که‌برای‌عامه اسباب ازدیاددعاگوئیست گذشت شود ، وضرریکه ازاین راه متوجه‌دولت خواهد شدخودمتقبل خواهم بود ۲ ـ جبران بی احترامی نسبت بحاج محمد رضای‌کرمانی ۳ ـ برداشتن عسگرگاری‌چی وتنبیه اوکه نسبت بعلما بی احترامی نموده و موجب شکایت علما گردیده است ، در مستدعیات سایر آقایان هم‌باید اراده مخصوص مبذول تا آنها هم مقرون باجابت گردد ٤ ـ برای رسیدگی‌بعرایض‌کلیه رعایا ومتظلمین از جانب اعلیحضرت همایون ترتیبی درامرعدالت خانه دولتی داده شودکه رفع ظلم از مظلوم قسطاً وعدلا بعمل‌آید ودراجرای عدل ملاحظه‌ای ازاحدی نشود .

صورت دستخط

جناب اشرف اتابك اعظم ! چنانکه مکرر این نیت خودمانرا اظهار نموده‌ایم که ترتیب و تأسیس عدالتخانه دولتی و اجرای احکام شرع مطاع وآسایش رعیت ازهرمقصود مهمی واجب‌تراست ، واین است بالصراحه مقررمیداریم‌برای اجرای این نیت مقدس قانون معدلت اسلامیه که عبارت از تعیین حدود واجرای احکام شریعت مطهره است باید درتمام ممالك محروسه ایران دایرشود بروجهی‌که میان هیچیك از طبقات رعیت مطلقا فرقی‌گذاشته نشود ودراجراء عدل وسیاسات بطوریکه درنظامنامه این قانون اشاره خواهیم‌کرد ملاحظهٔ اشخاص و طرفداریهای بیمورد قطعاً وجداً ممنوع باشد ، البته بهمین ترتیب‌کتابچه نوشته مطابق قوانین شرع مطاع فصول‌آنرا مرتب وبعرض برسانید تا درتمام ولایات دائر وترتیبات مجلس‌آنهم بروجه صحیح داده شود ، والبته این قبیل مستدعیات علمای اعلام‌که باعث‌مزید دعاگوئی ماست همه وقت مقبول خواهد بود همین دستخط راهم بعموم ولایات ابلاغ‌کنید . شهرذی‌قعدة۱۳۲۳-

بعد ازجریان فوق‌آقایان خواستند سوارکالسکه سلطنتی نشوند ، امیربهادرگفت اگر سوار نشوید بی‌احترامی بشاه خواهد بودکه‌کالسکه سلطنتی خالی بشهربرگردد ، بهرطوری بود بهبهانی وطباطبائی سوارکالسکه سلطنتی وآقایان دیگرهم سوارشدند وبرای شهرحرکت‌کردند .

روزجمعه ۱۶ ذی‌قعده ۱۳۲۳ هجری مطابق با۱۲ ژانویه۱۹۰۶میلادی یك ساعت‌از ظهرگذشته آقای بهبهانی وطباطبائی وحاج شیخ مرتضی‌آشتیانی و صدر العلما باامیربهادر وزیر دربار به‌کالسکه‌شش‌اسبه سلطنتی نشسته وسایرآقایان وطلاب درکالسکه‌های دولتی ودرشکه‌های سلطنتی سوارشدند (نگارنده با میرزا ابراهیم‌کهرکبودی طالقانی‌ازطلاب‌مدرسه صدردریك‌درشکه باامیراعظم‌سواروحرکت‌کردیم) یدکیهای یراق طلا ونقره‌ای وسوارهای نظامی در جلوآقایان با عزت واحترامی فوق‌العاده بطرف شهرحرکت ، از دم دروازه طلاب وسادات نظرشان این شدکه‌آقایان پیاده دربازارحرکت نمایند تا مردم بفیض دیدار آقایان نایل‌گردند وشاید بی میل هم نبودند ولی امیراظهارکردند : اعلیحضرت درباغ‌گلستان منتظرمیباشند وحالا هم سه‌ساعت بغروب است واگرآقایان ازکالسکه پیاده شوند سه ساعت از شب‌گذشته هم نخواهند رسید بعد فرمان بسواران داده‌شدآنهااطراف‌کالسکه راگرفته ازخیابان حرکت دادند ، درباغ‌گلستان وتخت مرمر پیاده ووارد دربارشدند .

آقایان قدری دراطاق اتابك نشسته پس ازچند دقیقه باعین‌الدوله ومشیرالدوله بحضورشاه رسیدند ، پس ازانجام تشریفات شاه اظهارنمودند :

« من سابق براین بامستدعیات شما مایل بودم‌بافتتاح عدالتخانه وخودم‌درنیمه شعبان‌که روزمبارکی میدانم بنظام الملك‌گفته بودم ترتیب عدالتخانه را بدهد بعد ازاین شماهرکاری داشته باشید بخود من اظهارنمائید من حاضرم برای اجرای مقاصد شما ، افتخارمن این است‌که دین جد شما را ترویج و اجرا مینمایم » .

آقایان تشکرکردند ، سپس اعلیحضرت‌گفتند : «که چراآقایان درمسئله خرابی‌عمارت بانك بخود من اطلاع ندادید وچرا بدون اطلاع بدولت اقدام‌کردیدکه ازاین رویه غیرمناسب مبلغی بدولت خسارت واردآمد »آقای طباطبائی اظهارنمودند ، مشیرالدوله ومشیرالسلطنه هردوحاضرندکه‌کراراً بآنها چه‌گفتیم وچه نوشتیم جوابی ندادند ـ آقایان اززحمات امیرخان سرداروکفایت اوخدمت شاه اظهار تشکر نمودند

اعلیحضرت هم یك انگشتر برلیان ازانگشت خود درآورده بامیرخان سردار خلعت داد وبآقایان اذن مراجعت داد .

این اول مجلسی بودکه گفتگوی بین علما وشاه بطریق مباحثه رد وبدل میگردید بالجمله آقایان از حضورشاه برخواسته بخانه‌های خود مراجعت کردند ، البته جمعی آقای طباطبائی را بخانه وبرخی دیگر بهبهانی را بخانه‌اش رسانیدند گروهی هم آقای صدرالعلما راکه بین‌الحرمین بازار فعلی حلبی‌سازها وکاغذ فروشها منزلشان بودکه باید ازدرخانه امام جمعه طهران عبورنمایند باصلواة وسلام وارد منزلشان نمودند.

امام جمعه آنروزهمراه شد وازآقایان دیدن نمود (و تا زمان بمباران مجلس امام‌جمعه همراه بودند) بهرجهت همه مهاجرین با نهایت احترام وجلال بمنازل خویش رسیدند ، ومردم دسته دسته بدیدن آقایان میرفتند ، وشب یکشنبه چراغانی باشکوهی درطهران بود ، وعین‌الدوله روزیکه بدیدن آقایان رفت ضمناً عزل علاءالدوله را از حکومت طهران باطلاع آقایان رسانید وازاین خبر تجار نیزخورسند گردیدند و حکومت طهران به نیرالدوله اعلام گردید .

باری مردم علی‌الظاهرخدمت آقایان میرسند ورجال درباری هم‌تقرب به‌آقایان را أهم مقاصدخویش قرارداده‌اند ، مظفرالممالك واعظام الممالك نیزبرای ملاقات آقازاده‌ها شب و روز درتلاش میباشند ، دو مجلس در خانه میرزا مصطفی‌آشتیانی وآمیرزا هاشم آشتیانی منعقد شد ومذاکره در اطراف مدرسه‌مروی و مدرسهٔ خازن‌الملك بودکه با عین‌الدوله برای برگردانیدن‌آن ملاقات شود میرزا ابوالقاسم طباطبائی گفت تادستخط شاه اجرا نشود نباید ملاقات وتقاضای دیگری نمود .

عین‌الدوله دستورداد قانونی برای عدلیه بنویسند ، ونیزشاه را برای رفتن به ییلاق به باغ شاه نقل داد ، ونیز دراول ربیع الاول ۱۳۲٤ مجلس مشورتی دردربارتشکیل دادکه درباب اجرای دستخط شاه مشاورت نمایند ، پس ازحاضر شدن رجال ووزراء عین‌الدوله اظهارکرد : « همه میدانیدکه اعلیحضرت دستخط تأسیس عدالت خانه راصادرنموده‌اند ، اگرچه گفته‌ام نظامنامه عدلیه را بنویسند وحالامشغول انجام آن میباشند ، لکن من تا امروزبمسامحه ومماطله گذرانیده‌ام ، ولی‌آقایان دست‌بردارنیستند وهرروز نامه وپیغامشان میرسد ، ومردم هم از نوشتن اعلانات وشب نامه‌ها منصرف نمیشوند اینك ازآقایان میخواهم‌آیا صلاح میدانیدکه دستخط شاهانه را بموقع اجراگذاریم یا اینکه صریحاً جواب گفته‌آنها را مأیوس نمائیم ولوبهرجا بکشد ولوبقوه نظامی باشد ، مجلس خاموش شده سخنی از هیچیك شنیده نشد ، مجدداً مطلب تکرارگردیدکه احتشام السلطنه‌که ازرجال با ایمان بود درجواب گفت : « صلاح دولت براجراء دستخط شاه است چه اگردستخط اعلیحضرت را اجرا ندارید دیگر ملت اعتماد بقول ودستخط شاه نمی‌کنند ونیز شرف دولت میرود چه ملت ورؤسای‌آنها روحانیون عدالت‌خانه خواسته‌اند وتأسیس عدالت خانه هم بطور صحیح ضرری برای دولت نخواهد داشت ، ولی اگردولت برطبق میل ملت رفتار نکند هم مخالف قول خود عمل‌کرده وهم درنزد خالق ومخلوق مسئول است .

وزیردربار(امیربهادر) گفت خیرچنین نیست‌صلاح دولت برعدم اجراء دستخط است والبته نبایداجرا شود حاجب‌الدوله گفت اگر عدالت خانه برپا شود سلطنت منقرض خواهد گردید ، ناصرالملك وزیر مالیه اظهارنمود ، بلی چنین است امروزصلاح نیست وهنوز درایران وقت تأسیس‌عدالت خانه‌که‌منافی با اساس سلطنت است نیست ، وزیردربار گفت جناب‌احتشام‌السلطنه‌شماکه‌از قاجاریه هستید نباید راضی شوید برفتن سلطنت ازاین خانواده .

احتشام السلطنه گفت : « والله قوت ودوام سلطنت با همراهی واتفاق ملت است امروزکوکب اقبال دولت طلوع نموده‌که ملت درمقام اصلاح نواقص برآمده است قدربدانید ، با ملت متفق شوید دست بهم داده رفع نواقص نمائید ، دولت را صاحب اعتبارکنید ، قانونی در ایران دایر نمائیدکه احدی تخلف از آن نتواند دیگردخل بس‌است ظلم‌کفایت است‌شاه را بدنام نکنید ، من‌بقای قاجاریه وسلطنت راخواهانم».

عین‌الدوله دید مقصودش حاصل‌گردید وبیش از این صلاح نیست مذاکره شودگفت من باید این مذاکرات را بعرض اعلیحضرت برسانم وازخودشان تکلیف بخواهم واعلام ختم مجلس داده شد .

دراین ایام‌آقایان‌علما قراردادندکه هرکدام درمساجد خود بعدازادای فریضه مردم را موعظه‌نمایند واطمینان اجرای دستخط شاه را بمردم‌گوش زد نمایند وضمناً آقای طباطبائی نامه‌به اعلیحضرت‌مظفرالدین شاه به مضمون ذیل نوشت :

« فریاد دل وطن پرستان » اعلیحضرتا ، چون حضوراً فرمودید هر وقت مطلبی دارید بلا واسطه بخود من اظهار نمائید باین جهت مصدع خاطر مبارك میشویم ، این ایام برای اینکه مکرر ازصدر اعظم اجرای دستخط شاهانه‌را میخواهیم و آقایان تا امروز ابداً اقدامی نکرده‌اند سهل است بلکه اسباب زحمت اشخاص بعناوین مختلف شده ومیشوند وطوری طرق را بردعاگویان بسته‌اندکه نمی‌گذارند مطالب باعلیحضرت برسد ، وشاید هم مطالب را بشکل دیگرجلوه دهندکه خاطرمبارك ازدعاگویان‌آزرده گردد ، بخداوند متعال و رسول‌اکرم و امیر المؤمنین و صدیقه طاهره و امام زمان قسم است ، دعاگویان اعلیحضرت‌رادوست داریم ، پادشاه رؤف مهربان راچرا نخواهیم ، راحت وآسایش ماها ازدولت‌آن‌پادشاه است ، مقاصد دعاگویان خواسته مردم است ، باید در ترقی ایران و نجات آن از خطرات جاهد باشیم ممکن نیست بد این دولت را بخواهیم ، عقل حکم نمیکندکه دعاگویان با این خطرات ساکت واضمحلال دولت را طالب باشیم ، خیرنمی‌گذارند اعلیحضرت برحال مملکت و خرابی وخطرات‌آن وپریشانی رعیت وظلم حکام وغیره وقضایای ناگوارمطلع بشوند ومتصل‌عرض میکنند مملکت‌آبادومنظم ، رعیت‌آسوده ومشغول دعاگوئیست .

اعلیحضرتا تمام‌این مقدمات ومقاصد برای‌مجلس عدالت یعنی‌انجمنی مرکب‌ازتمام‌اصناف مردم‌استکه در آن انجمن بداد عامه مردم برسند ، شاه و گدا در آن مساوی باشند فواید این مجلس را اعلیحضرت همایونی بهتر از همه میدانید ، چنین مجلسی میتواند این ظلم‌ها را رفع نماید و خرابیهارا آباد نماید ، و خارجه طمع باین مملکت نخواهد کرد .

در زاویه حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام سی روز باکمال سختی‌گذراندیم دستخط‌همایونی‌در تاسیس‌مجلس عدالت صادر شد ، شکرها بجا آوردیم ، مردم چراغانی کردند ، جشنی‌بزرك گرفته شد ، هنوز بانتظار انجام مضمون‌دستخط‌مردم را بزور نگاه میداریم ، اثری تاکنون ظاهر نشده ، همه را بطفره گذرانیده‌اند حالا صریحاً می‌گویند این کار نخواهد شد ، وتاسیس‌مجلس‌منافی‌باسلطنت است ، درصورتیکه دوام سلطنت بابودن مجلس خواهد بود . . . .»

پس از سه روز جواب از طرف شاه رسید باین مضمون « جناب آقا سید محمد مجتهد عرایض شما را خواندیم سفارش به اتابك میکنیم که مقاصد شما را انجام دهد».

عین‌الدوله ناچار مجلس شورائی در خانه خود منعقد نمود پس از تشکیل مجلس با جمعی از رجال

و وزراء و دوستانش مذاکره شدباینکه اخیراً طباطبائی در بالای منبر در ضمن نطق مقصود خود را بلفظ مشروطیت ادا کرده است و تاکنون سابقه در بیانات آقایان نبوده‌است و بایدهرچه زودترجلوگیری کرد .

حضار مجلس رای دادند باینکه در درجه اول صلاح در این است که دستور تنظیم نظام‌نامه برای مجلس عدالت داده شودکه تهیه‌آن وقت لازم دارد و ضمناً بایدبین بهبهانی و طباطبائی جدائی‌ونفاق‌انداخت و بهبهانی را زود میتوان حاضر کرد و شاید باتقدیم یك کالسکه و اسب بشود موفق شد ولی طباطبائی را نمیتوان از این راه‌ها آماده نمود و چون ناصرالملك در بین وزراء بصلاح و علم ووطن خواهی موصوف و محل وثوق آقای طباطبائی میباشند ممکن است لایحه‌ای در این موضوع بنویسند وباملاقات واردمذاکره هم بشوند ، و نیز بعضی از واعظین را باتهدید و تطمیع مشغول نمایند ، در ضمن نظامنامه عدالتخانه هم طبع و منتشر گردد تامردم نیز اطمینان نمایندکه دولت در صدد تشکیل عدالت خانه‌میباشد ، آنوقت‌خلاف و نفاق ممکن است بین بهبهانی و طباطبائی بیفتد ، هم واعظین خاموش میشوند و هم مردم بنظامنامه عدلیه امیدوار میشوند ، هرسه موضوع را عمل کردند اول لایحه نوشته وفرستاده شد ، دوم‌حکم گرفتاری‌بعضی از واعظین داده شد ، سوم نظامنامه را بروزنامه ایران فرستادند که انتشار دهد .

صورت لایحه ناصرالملك به‌آقای طباطبائی‌که عیناً بدون تصرف درجملات‌وعبارات‌مینویسم :

«بشرف عرض حضور مقدس عالی‌میرساند : این بنده یکی ازستایش‌کنندگان وجودمبارك حضرتعالی هستم بجهت اینکه از روی انصاف می بینم درد وطن دارید و بترقی ملت شایقید و ملتفت بدبختی های نوع خود شده اید و آرزو دارید که علاجی برای این دردها پیدا کنید ، باب‌سعادت و نیك‌بختی رابروی این ملت قدیم که در شرف زوال است بگشائید ، همچه فهمیده‌ام که این همه داد و فریاد و قال مقال شما از روی نفس پرستی نیست بلکه مقصودتان چارهٔ امراض ملی است ، ولی خیلی افسوس و غصه میخورم ، وقتی که می‌بینم از شدت شوق و عجله که در علاج این مریض دارید نمی‌دانید بکدام معالجه دست بزنید ، و از کدام دوا شروع بفرمائید که بحال مریض مفید باشد ، چون نتیجه رفع‌مرض وعود صحت رادررفتار چست و چالاك مریض میدانید ، این بیچاره مریض که قادربحرکت‌نیست ، مدتهاست غذائی بمعده‌اش‌داخل نشده و بدل مایتحلل ببدنش نرسیده ، رمق حرکت و قدرت تکلم ندارد ، تازیانه برداشته کتکش‌میزنیدکه بدود و از خندق جست و خیز نماید ، این بدبختی که بواسطه طول مرض و نخوردن غذا همه رودهایش خشکیده و امعاء و احشایش از کار افتاده ، یك ران شتر نیم پخته بدهانش فرو می کنید که ببلعد واضح است که نتیجه آن دوا و این غذا چه خواهد شد ، طبیب حاذق که تشخیص مرض را داد اول باستعمال داروهـای مفیده و ملایم می‌پردازد ، اگر از راه گلو نتوانست تزریق میکند ، آب گوشتی‌روان و غلیظ بدواً آهسته آهسته بحلقش می‌چکاند ، باز اگر نشد بوسائل‌دیگرغذا بمعدهٔ او میرساندتاکم‌کم قوت‌بگیرد ، بعد زیر بازوهایش را میگیرند روزی چند قدم توی اطاق راهش میبرند ، پس از آن بحیاط باغ آورده ملایم میگردانند ، تاوقتی که تدریجاً قوت دویدن و استعداد جست وخیز را پیداکند .

امروز تقاضای مجلس مبعوثان و ایجاد قانون مساوات و دم زدن ازحریت‌وعدالت کامله(آنطوریکه در تمام ملل متمدنه سعادت‌مند وجود دارد) در ایران همان حکایت تازیانه زدن‌و ران‌شتر طپانیدن‌است ، خدای قادر متعال عالم و گواه است که در این عرایض قصد تملق از احدی نیست فقط قصدم حق گوئی و توضیح ریشه مسئله است لاغیر ، همه جای مملکت وسیع ایران مثل خیابانهای طهران نیست ، کوه دارد ،

کتل وجنگل دارد ، ماهوردارد ، سباع دارد ، وحوش دارد ، الوار دارد ، اگراد دارد ، شاهسون دارد قشقائی دارد . . . . مسلماً پادشاهان ممالك در همه جا برای رعایای خودحالت پدر رادارند ، بصیرتشان بحال رعیت و ملت از افراد آن قوم بیشتر و مهر و محبتشان در حق آنها از خودشان زیادتر است ، قسم برب کعبه و منا که اعلیحضرت نیکلای دوم امپراطور روسیه برای حفظ استبداد بوالهوسانه نیست که بملت روسیه آزادی نمیدهد بلکه از روی بصیرت شاهانه و محبت پدرانه ، هنوز آن ملت را قابل نمیداند که بتواند بآزادی حرکت نماید ، هنوز در آنها آنقدر علم و تربیت سراغ ندارد که از عهده اداره امور خود برآیند ، پس این حرفها که در همه جای دنیا عصاره سعادت و شرافت وافتخار است ، بعقیده بنده در ایران امروز مایه هرج و مرج و خرابی دولت و عدم امنیت و هزاران مفاسد دیگرخواهد بود ، زیرا که برای استقرار و اجرای ترتیبات جدیده هنوز علم و استعداد نداریم و نشر این حرفها رعب و صلابت قدرت حالیه را هم از انظار میبرد ، نتیجه پیداست که چه میشود ! ! ! کبك نشدیم کلاغی هم ازیادمان رفت ! ! ! فرض بفرمائید امروز بندگان اعلیحضرت شاهنشاهی بمیل خود و کمال رضایت باین مملکت دستخط آزادی کامل مرحمت فرماید و بشخص مقدس حضرت مستطاب عالی امر بشود که مجلس مبعوثان تشکیل بدهید چه خواهیدکرد ، اقلا هزار نفر آدم کامل بصیر وبه مقتضای عصر آگاه از حقوق ملل ودول لازم دارید تااین یك مجلس تشکیل گردد ، حالا سایر شعب و ادارات که همه مربوط بهم است و اجزای عالم لازم دارد بماند ، استدعا میکنم از روی بیطرفی و بیغرضی چنانچه شیوه طبیعی حضرت عالی است نه از روی طرفداری و خاطر خواهی ، دویست نفر آنطور آدم برای بنده بشمارید ، اما این را هم فراموش نفرمائید که اگر کسی تمام اشعار عرب و عجم را حفظ داشته باشد و برای فهمیدن کلماتش شخص محتاج بقاموس و فرهنك باشد ، و تمام لغاتش از حریری باشد برای عضویت آن مجلس کافی و قابل نیست بلکه اشخاصی باید باشند که وقتی از ایشان بپرسند چه جهت دارد که روز بروز پول ما در تنزل است و حال آنکه نقره‌اش از نقره فرانك و مارك و شلینك و بن و روپیه بیشتر بار دارد جهت صحیحش را بگویند و چاره‌اش را هم بدانند ، یا از سایر شعبات سیاسی ومالیاتی و تجارتی و فلاحتی و نظامی آنچه امروزبکار زندگی و ترقی یك ملتی میخورد همه را بتوانند بمطرح مذاکره وحل و عقد بیاورند ، گمان بلکه یقینم این است برصحتش قسم میخورم که اگر از روی انصاف بخواهید انتخاب بفرمائید در تمام ایران یك صد نفر نتوانید پیدا کنید ، پس برای چه فریاد میکنید ؟ برای که سنك بسینه میزنید ؟ . . . خوب نتیجه این دراز نفسی های بنده چه شد و مقصود بنده چه چیز است ؟ مقصودم این است که حضرتعالی را ازاین اقدامات غیورانه که خیر و سعادت و عزت و افتخار ملت منحصر به نتیجهٔ آن است باز دارم ، نه والله ، مقصودم این است که طرفداری تملق آمیزی از دولتیان بکنم ، نه بالله ، بلکه میخواهم این اقدامات از راه صحیح باشد که منتج بنتیجه صحیح بشود ، دراین صورت اگر اجازه بدهید راهش را هم عرض میکنم بشرط آنکه از روی دقت وانصاف درآن غور بفرمائید .

آیا این مسئله یقین و مسلم شده که برای تغییر اوضاع حالیه و اختیار طرز و ترتیب جدیده آدم عالم لازم داریم (یعنی عالم بعلوم عصر جدید) والله آدم عالم لازم‌داریم ، بالله عالم لازم داریم ، بقرآن عالم لازم داریم ، به پیغمبر عالم لازم داریم ، بمرتضی علی عالم لازم داریم ، باسلام‌بکعبه بمذهب عالم‌لازم داریم ، عالم لازم داریم ، عالم لازم داریم ! ! ! پس معلوم شد وتصدیق میفرمائیدکه منتها وسیله ترقیات و

مساوات و عدالت و سعادت و سیادت و سرافرازی بوجود علم و عالم بمقتضیات عصر است ، دراین‌صورت ملت ایران در روز حساب در پیشگاه عدالت کامله مطلقه باحضور جد بزرگوارت‌دامن‌حضرتت‌را خواهند گرفت و عرض خواهند کرد ، الهی‌خیر و سعادت ما دردست پادشاه نبود ، دردست اتابکها وصدراعظم‌ها نبود ، دردست وزراء نبود فقط این آقایان که میتوانستند و نکردند ، و مارا در ذلت و اسارت وبدبختی در دست ملل اجنبیه باقی گذاردند حضرت عالی هم البته جواب عرض خواهید کرد بارالها تو میدانی که من و رفقای من همه قسم اقدامات کردیم حضرت‌عبدالعظیم رفتیم ، کاغذ های‌سخت نوشتیم ، جوابهای سخت شنیدیم ؟ چه شبها که باتزلزل بروز آوردیم ؟ چه روز ها که در تحمل ناملایمات شب کردیم ولی پیشرفت نکرد تقصیر ماچیست ؟ ملت جواب خواهند گفت تمام این اقدامات شما ناصواب بود و شالوده و بنیانتان برآب ، بجهت اینکه از راهش برنیامدید ؟ راهش این بود که اول مارا عالم بمقتضیات عصر و زمان بکنید و از جهل خلاصی بخشید که بالطبع بانور علم لوازم شرف و نیك بختی خود را فراهم‌کنیم‌و بعد باشرحی که ذیلا بعرض خواهد رسید استدلال‌می‌کنند و به‌ثبوت میرسانند که وسیله تعمیم علوم فقط در دست آقایان علما بود لاغیر ؟ آنوقت یقین دارم حضرت مستطابعالی جوابی نخواهید داشت .

این یك فقره‌را تمثیلا عرض کنم بعد باصل مطلب‌بپردازم ، امروز حالت آقایان علما یعنی‌آنهائیکه باحضرتعالی هم عقیده هستند و درد دین و وطن و ملت دارند ، و دلشان میخواهد این ملت راباوج‌سعادت برسانند یقین مثل حالت کسی است که در انبار هـای متعدد خود همه قسم حبوبات و ارزاق و گوشت و روغن ذخیره انباشته داشته باشد و خود بایك جمعیت کثیری از عیال و اطفال از گرسنگی نزدیك بهلاکت و این در و آندر برای یك گرده نان تکدی نمایند ، یا مثل کسیکه تمام لوازم طعامی را در دیك ریخته و حاضر کرده زیر دیك را هم هیزم چیده در یك دست گونی ودردست دیگر چراغی گرفته‌بدرخانه‌های همسایه برای یك گل آتش میدود که زیر دیك را روشن نماید و ملتفت نیست که آتشی هم در دست خود دارد گونی را روی شعله چراغ بگیرد مشتعل میشود .

اعطای حکم بمثال بس است این مطلب را عرض کنم و عریضه را بدعای وجود مبارك ختم نمایم ، هیچیك از دول متمدنه به منتها درجه عزت و سعادت نرسیدند مگر وقتی که دولت و ملت با هم متحد شده دلشان را برویهم گذارده باتفاق رفع نواقص خود را نموده اسباب ترقیات ملی رافراهم کردندو این‌اتفاق و اتحـاد برای هیچ دولت و ملتی دست نداده مگر وقتی که افراد و اجزای آن ملت بنور علم و تربیت منور شده و پرورش یافتند ، هیچ پادشاه وامپراطوری بطیب خاطر اقتدار خود را محدود وملت را شریك سلطنت و طرف مشورت قرار نداده مگر اعلیحضرت میکادو (موتسوای تو) امپراطور ژاپون و چون‌طلوع کوکب اقبال ژاپون از عجایب واقعات روز گار است و امروز برای سر مشق ملل غافل و خواب آلوده هیچ نمونه‌ای بهتر از ژاپون نیست اگر اجازه بدهید مختصری از آن ملت نجیب و آن امپراطور بزرگوار بعرض برسانم .

اگر بتواریخ رجوع شود هیچ ملتی وحشی تراز ژاپون دیده نمیشود ، ترتیب حکومت این مملکت تاسنه ۱۸۶۸ میلادی‌این بودکه یك نفر امپراطور داشت‌که ملقب به میکادو بود ولی رسم‌آن با (تایگونها) بوده است تایگون کسی بود که برحسب ظاهر از طرف میکادو منصوب و نامیده میشد ولی عادت براین جاری شده بود که اقتدار میکادو فقط همین قدر بود که فرمان تایگون را امضاء کند و یك ذره‌درامورات

سلطنت باو حق‌مداخله نمی‌دادند و چون رئیس روحانی و مذهبی هم خود میکادو بود او را همیشه در پردهٔ غیب‌الغیوب‌مخفی میداشتند تمام اختیارات‌باتایگونها بودوتایگونها دریك شهردیگراقامت‌داشتند ومعمولاآنها راپادشاه ظاهر و میکادو را پادشاه باطن می‌نامیدند ، کلیه مملکت ژاپون به ۱۸ ایالت تقسیم شده و سلطنت هر ایالتی بایکی از شاهزاده های بزرك بود که آنها هم همیشه میان خود جنك و نزاع داشته وابداً گوش باوامر میکادو نمی‌کردند و اگر حسابی میبردند باز از تایگون بود ، تاسنه ۱۸۶۸ میلادی که میکادو پدر میکادو حالیه وفات کرد و این میکادو در سن هفده سالگی بجای پدر میکادو شد ، مقارن همان عصر هم تایگون ترك حیات گفت دو نفر از بزرگترین شاهزاده های حکام ایالات بشهر پای تخت تاخت آورده داخل عمارت سلطنتی شده میکادو جوانرا در تحت حراست خود محبوس نگاه داشته خود آنها باسم او بسلطنت شروع کردند و از قبل میکادو احکام صادر میکردند و از عمارت سلطنتی بیرون‌میفرستادند وچون مقام تایگو نیست رفته رفته موروثی شده بود بعد از فوت تایگون سابق پسر جوان بلکه طفل او راتایگون کرده بودند ، آن دونفر شاهزاده که باسم میکادو سلطنت میکردند اول‌کاریکه از پیش بردند مقام‌تایگونی را برانداخته سلطنت ظاهره و باطنه را منحصر بشخص میکادو قرار دادند ، قریب دو سال بهمین منوال گذشت تااین‌که میکادوی جوان‌باقوت عضلائی‌ورشدآمد وشاهزاده هارا ازمیان برداشت ومستقلازمام‌سلطنت را بدست گرفته مشغول حکمرانی گردید ، در سال سوم سلطنت خود مسافرتی بقطعه اروپا کرد و شیفته وضع و ترتیبات و تربیت آنها شد بدقت و غور رسی این نکته را درك کرد که تمام آن ترقیات بواسطه اتحاد ملت و دولت و عدم استبداد است مصمم شد که در مملکت خود همان‌رسم را مجری داردولی بخوبی ملتفت شد که بیك ملت وحشی بی‌علم و تربیتی نمیتوان آزادی داد و از یکمشت مردمان جاهل بهیچوجه امیدواری نمیتوان حاصل کرد ، پس در کمال عجله تربیت را پیشنهاد همت ساخته هزاران معلم ماهر از هر علم و صنف از ممالك مختلفه فرنك بژاپون خواست و کرورها شاگرد از ژاپون‌بمدارس فرنك‌فرستاد وبسرعت برق مشغول تربیت ملت گردید تابعد از هجده یابیست سال که سه چهار طبقه شاگرد های عالم فارغ التحصیل شدند و افکار و خیالات وحشیانه بکلی در مملکت ژاپون تغییر کرد در سنه ۱۸۸۹ که‌هفده سال قبل باشد دید ملت قدری عالم شده است که میتواند از عهده امورات خود برآید فوراً اعلان و حکم مشروطیت و آزادی داد مجلس پارلمان منعقد شد و ملت شروع بکار کرد این است که در ظرف شانزده هفده سال خود را بجائی رسانده‌که دولت روس را بدان روز انداخت که ملاحظه فرمودید .

اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی پدر تاجدار ما مظفرالدین شاه در احساسات قلبیه و افکار تمدن و تربیت بمراتب بالاتر ازمیکادو است ولی بااینکه ازاول جلوس به تخت سلطنت‌کمال جد و جهدرادرتاسیس مدارس و نشر معارف و تعمیم علوم بعمل آورده کاری از پیش نبرده‌اند ، چند مدرسه ناقص در این یازده سال ایجاد شده که جز اسم بی‌رسم چیزی نیست و جهت اینکه نتوانسته اند مثل میکادو کاررا از پیش‌ببرند بعقیده بنده این است که چون میکادو ریاست روحانی و مذهبی هم دارد و ملت ژاپون او را اولوالامر می‌دانند نفاذ فرمانش بیشر و موانعش در اجرای افکار مقدسه خیلی کمتر بود ، پس تاسیس مدارس ملی در ایران تکلیف آقایان و علماء روحانی و رؤسای مذهب است و از حسن اتفاق و باطن شریعت مطهره اسلامیه اساس مدارس ملی و اسباب نشر علوم آنطوریکه در ایران فراهم است در هیچ جای‌دنیا نبوده‌است سایر ملل وقتیکه از خواب غفلت بیدار شده بخیال تربیت و تعلیم ملت افتادندچه زحمت‌ها کشیدند وچه

جانها کندند تایك مدرسه ایجاد کردند ولی در ایران امروز هزاران مدارس ملی موجود است که رویهم باید سه هزار مدرسه در تمام ایران داشته باشیم منتها از سوء اداره آنها تمام این وسائل نازنین عاطل و باطل مانده بقدر دیناری برای ملت فایده ندارد و فلان گاوچران طالقانی یاجنگلی مازندرانی در سن بیست سالگی داخل مدرسه میشود حجره را معطل میکند حاصل موقوفه را مصرف میرساند در هفتادسالگی نعشش را از مدرسه بیرون میبرند در صورتیکه هنوز درترکیب میم (!) مبهوت و مات است و با روز اول فرقی نکرده است و درحقیقت این مدارس ملی مارا بصورت تنبل خانه در آورده اند ، این مدت کدام مجتهد مجاز از مدارس ایران خارج شده است ، بنده عرض نمیکنم ترتیب مدارس را بکلی برهم بزنیدکه مخالف شریعت و منافی با نیت واقف باشد باجرئت میتوانم قسم بخورم که ترتیبات حالیه مدارس ملی ما هیچکدام بانیت اصلی واقف موافق نیست پس باندك اهتمام آقایان علما ممکن است تمام‌این مدارس‌مصداق صحیح پیدا کنند و مدرسه ملی بشوند نه کاروانسرا ومهمان خانه ، وآن کاریکه در ید قدرت آقایان است این است که همه باهم متفق شده پراگرام یا فهرست مرتبی برای تحصیل و درسهای مدارس بنویسند مدت و دورهٔ تحصیل را معین کنند همین دو فقره را منظم کرده لوازمش رافراهم‌نمایند . . . . ودر آن‌فهرست برای هر مدرسه یك دوره از علوم عصر جدید را مجبوری قرار بدهند دوازده سال نمی‌گذرد که دو طبقه شاگردهای فارغ‌التحصیل از این مدارس بیرون خواهد آمد ، آنوقت مملکت ایران بقدر کفایت آدم‌عالم خواهد داشت که بتواند این حرفهائیکه امروز میزنند که ابداً ثمر و فایده ندارد از روی علم و بصیرت بموقع اجرا بگذارند .

بخدای متعال خون ازدلم جاری میشود وقتیکه فکرمیکنم این همه استعداد حاضر ووسایل موجود این‌طورعاطل مانده وضایع میشود اگر چه این ترتیب برای مدارس ملیه بسیارکارسهل‌وآسانی‌است (یعنی درصورت میل واتفاق علما) ولی بقدری مهم وبزرك است که‌مؤسسین‌آن واسم بزرگوارشان را باهزارسلام وصلواة ذکرکنند .

گوهریگانه این خیال مقدس را من بنده بحضور مبارك تقدیم‌کردم وبعقیده خودم درعالم انسانیت و اسلامیت دارای اجری‌جمیل خواهم بود ، حالا البته شرح وبسط وموشکافیها وترتیب مفصل‌این‌کار بزرگ بسته بمذاکرات ومجالس عدیده است ، چون این بنده اسباب ژلاتین ومحرر ومیرزا ندارم وضعف باصره‌ام نیزمانع ازتحریرزیاد است استدعا میکنم سواد این عریضه را ازلحاظ اقدس انورسایرآقایان بزرگوارهم که با حضرت عالی دراین افکار عالیه متفق هستند برسانید ، زیاده سلامتی وعزت واقبال وجود مبارك حضرتعالی وهمه‌آقایان عظام را طالبم .

صاحب این خیال مقدس‌راکه الحق بکنزمخفی میتوان تعبیرکرد اگردوست داشتیدکه بشناسید(یعنی اگراین خیال مطبوع طبع مبارك شد) بعد ازآنکه آقایان همه دراجرای آن متفق شدید سراغش را در مدرسه عبدالله خان ازجناب مستطاب علام فهام‌آقای شریعتمدار سلمه‌الله تعالی بگیرید اوحاضر است‌که یك کتابچه برای ترتیبات این‌کاربرای حضورمبارك تقدیم نمایدکه اجرای‌آن درکمال سهولت ازقوه بعمل‌آید (بنده دولت خواه وطن پرست ملت دوست . . . . گم نامست) .

عین‌الدوله ازاین خیال واقدام ناصرالملك چند چیز درخاطرداشت ، اول‌آنکه طباطبائی را واقعاً ازاین خیال منصرف دارد ، دوم‌آنکه از انصراف طباطبائی سایرآقایان را عموماً وبهبهانی را خصوصاً

همراه نماید ، سوم آنکه از اشتغال ذهن وتوجه آقایان بمدارس واوقاف ، اوقات آنان را مصروف این شغل دارد .

اما آنچه ناصرالملك درنامه شیوای خود خاصه نسبت بمدارس ملیه دلسوزی و نوحه سرائی کرده همین آدم درمدت ریاست ونایب السلطنه‌ای خود یك قدم درراه اصلاح مدرسه سپهسالار که بعهدهٔ شخص ایشان بود وتکلیف شرعی وعرفی وسلطنتی اوبه تنظیم ومرتب نمودن دروس چنانچه درنامه خود ذکر کرده است ننمود بلکه یك خشت برتعمیرومرمت بنا تا زمانی تولیت مدرس روی‌هم نگذارد ، تنها مدرس درمدت تصدی خود قسمتی ازباقی مانده‌های بنا را تعمیرومرمت نمود .

چون عین‌الدوله مسبوق شده بودکه نظرآقای بهبهانی جزآوردن میرزا علی اصغرخان امین السلطان نیست وخرج این اجتماعات ازپول امین‌السلطان است که توسط بهبهانی میشود ، لذا درمقام جلب ایشان برآمد ، ونیز نسبت بشعاع السلطنه وسالارالدوله وناصرالدین میرزاکه هرکدام داعیه ولیعهدیرا داشتند و بهمین مناسبت دراجتماعات آقایان ازحیث دادن پول وکمك‌های دیگر نقش مهمی را بازی میکردند ، عین‌الدوله نیزازاین راه وارد وبا هریك جداجداذاکره کرد ، که امین‌السلطان نسنجیده محمد علی میرزا را برای ولیعهدی انتخاب کرد ومن درصددم ونقشه‌ای دارم که بنام شما انجام داده باشم ، شاهزادگان را هم باین عنوان ووعده ازآقایان دورنمود .

درهمین اوان‌شروع باختلاف ، وجلب بعضی ازعلما برآمدکه ازاین راه بین آنها تفرقه انداخته باشد میرزا ابوالقاسم امام جمعه که با عروس تازه دخترمظفرالدین شاه بعیش ونوش مشغول ، حاج شیخ فضل‌الله برای دخالت درامورد‌ولتی وتوسط برای گرفتن حکومت ومشاغل‌دیگرسرگرم، حاج‌میرزا ابوطالب‌زنجانی برای اینکه معتقد باستخارهٔ‌اومیباشند قناعت کرده است ، سید علی‌آقای یزدی که درتبریز شاه را پیشوا و مقتدا بود جنبه بیطرفی اختیارکرده برای اینکه روزی بتواند واسطه حل وعقد بین‌الطرفین گردد ، سید ریحان‌الله که اهل حرم شاه باوعقیده دارند وازاین راه مقامی بدست‌آورده است اگرهم صدا باآقایان گردد دیگروجوهی از قبیل سهم امام وغیره باونخواهد رسید ، حاج شیخ عبدالنبی که بتمام معنی مطیع حضرت والاست ، حکم‌آنچه توفرمائی ، سید محمد پسر سیدعلی‌اکبرتفرشی هم که تازه وارد وجویای نام‌آمده وبی پول هم نمیشود البته همراه کسی که باوکمك کرده باید باشد ، سید احمد بهبهانی که بیك جواب سلام قانع است ،آخوند ملامحمدآملی را هم بیك دادن مسجد ومدرسه را به تیول او بحال تطمیع نگاه داشته است ، آقا سید احمد طباطبائی راکه اهل دعااست دعاگوکرده‌است ، باقی که چند نفرمعدودی خواهند بود آقای طباطبائی ،آقای بهبهانی ، حاج شیخ مرتضی‌آشتیانی ، صدرالعلما ،آقا شیخ محمد رضا قمی ومعدودی از ائمه جماعت .

اقدام دیگردرگرفتن عده‌ای که درحدود صد نفربودند وصورت‌آن‌نزد اعظام الممالك که باید اقدام نماید منجمله حاج شیخ محمد واعظ که در زاویه حضرت عبدالعظیم نقش مهمی را بازی کرده بود ودراین اوقات درمجالس روضه نسبت بعین الدوله بنام خدعه و تزویر سخنرانی میکرد ، اتفاقاًروز چهارشنبه ۱۸ جمادی الاولی۱۳۲٤ساعت دوازآفتاب گذشته حاج شیخ محمدواعظ سواره رسید نزدیك خانه قنبرعلی‌خان محله سرپولك ، بر خورد بمأمورین دولت که عبارت بودند از یك‌نفر صاحب منصب‌بنام میرزا احمد خان و دویست نفرسربازفوج قزوین .

میرزا احمد خان شیخ را نگاه داشت و گفت : بسم‌الله برویم . حاج شیخ محمد جواب داد کجا برویم ومن کیستم ، میرزا احمد خان گفت شما حاج شیخ محمد واعظ ملقب بسلطان المحققین ، اما کجا برویم فعلا منزل اتابك بعد مجلس دولتی (ان جهنم لموعدکم اجمعین) شیخ گفت من مطیع امر وحاضرم ، لیکن خوبست شما ازعقب من بیائید که اسباب زحمت فراهم نشود واگرخواستم تخلف نمایم مرا ازعقب باتیر بزنید وبهتر آنست که یك نفر همراه من باشد سربازوفراش ازعقب بیایند ، احمدخان قبول نکرده اطراف الاغ شیخ را احاطه کردند وچون نزدیك مسجد ومدرسه حاج ابوالحسن معمارباشی رسیدند ، طلاب مدرسه با همراهی اهل گذرمانع عبوروبردن حاج شیخ شدند . احمد خان ، واعظ را پیاده ووارد سربازخانه نمودکه نزدیك مدرسه بود ، طلاب ازاطراف خبرشده ودرآنجا جمع گردیدند ، خبربآقای بهبهانی رسید ایشان سید احمد پسرخود را باعدهٔای ازطلاب وسادات برای استخلاص واعظ فرستاد وطلاب ریختند بسربازخانه دراین اثنا شیخ حسین ادیب الذاکرین کرمانی که بعداً بلقب ادیب المجاهدین و به شغل ناطقی از طرف ملت معرفی گردیدرسید ، واعظ را ازسربازخانه بیرون آورده وروی دست می‌برند ، دراین وقت احمدخان حکم شلیك داد که واعظ را باگلوله بزنید ولی سربازها اطاعت نکردند مجدداً با تغیرحکم شلیك بجمعیت دادکه چند تیر خالی گردیدکه پای ادیب الذاکرین تیر خورد وبزمین افتاد .

کشته شدن سید عبدالحمید

در موقع شلیك سید عبدالحمید که از طلاب و اهل علم بود و با زبان روزه ازدرس آقای میرزامحمد تقی مجتهد گرگانی مراجعت میکرد مصادف میشود بشلیك سربازها و با یك تیر از بین میرود ، مردم سید عبدالحمید را آوردند مدرسه خوابانیدند ، حاج شیخ محمد خود را انداخت روی نعش سید وخون سید را بصورت ومحاسن خود مالید ، صدای گریه وضجه ازمردم بلند شد سادات وطلاب صداهای خود را بلندکرده زنها بنای شیون وگریه را گذاردند دراین بین قزاقها با سیف الدین میرزا مدیرتوپخانه رسیدندونعش سید را برداشته بردندکه آلت اغتشاش وهیجان مردم نگردد .

دراین موقع آقاسیدجعفرصدر العلما باعدهای از طلاب و سادات رسیدند (علی کوهی) یکی از جوانان غیورکه درهرزمان هستند چون صدر العلما رادید رفت بطرف قزاقها باکمك نوچه‌های خود نعش راگرفته بمدرسه آوردند ، وبه دستور صدرالعلما ، طلاب وسادات بهمراهی مردم نعش سید را بردند مسجد جامع .

آقای بهبهانی وصدرالعلما وسایرین درمسجد جامع اجتماع نمودند ، بازارتعطیل ودکاکین وسراها بسته شد واشعاری دراین موردسرودندکه تمام مردم میخواندند وباصطلاح دم‌میگرفتند ، مایکی ازبیت‌های آنراکه شاهد مقصوداست برای اطلاع خوانندگان ذکرمینمائیم .

بی‌حربه چونکه‌جیش‌خداوند ذوالمنن — بر حربیان شدند دلیرانه صف شکن
از نو حسین کشته زجور یزید شد — عبدالحمید کشته عبدالمجید شد

چون عبدالمجید نام عین‌الدوله است .

بالاخره نعش سید ، وشیخ محمد واعظ راباصورت ومحاسن‌خون آلودآوردند مسجد جامع‌پس ازورود آقای بهبهانی به مسجد جامع وانتشارآن‌آقایان علما هم‌که شنیدند یکی بعد از دیگری خود را به مسجد رسانیدند ، جمعیت ساعت بساعت زیاد میشد بطوریکه در مسجد جا نبود وروی بام‌های مسجد هم مردم جمع بودند .

دراین موقع آقای طباطبائی درمسجد شیخ عبدالحسین وارد میشوند وآنجا را اختیار میکنند دراین اثنا آقای بهبهانی متوجه شدند که دومحل را نمیتوان اداره نمود وخود صورت نفاق بخود خواهد گرفت . فوراً چند نفراز مردمان برجسته را ازهرطبقه انتخاب وفرستادند به مسجد شیخ عبدالحسین که همه آقایان علما واجتماع درمسجد جامع است ، صلاح دراین است که مجلس اجتماع رادراین مسجد قراردهیم . حالا اگر شما مقتضی میدانید که محل جمعیت را درمسجد شیخ عبدالحسین قراردهیم بفرمائید تاماهم بشما ملحق شویم ولی بعقیده من بهترین نقطه برای ادامه کارمسجد جمعه میباشد .

پس ازمذاکرات فرستادگان آقای بهبهانی، آقای طباطبائی موافقت وبااجتماع که قریب پانصد نفرمیشد حرکت کردند ودرمسجد جامع بآقایان ملحق شدند ونعش عبدالحمید را دروسط مسجد گذارده وسینه میزدند دراین موقع بزازها فوراً چادری حاضر و درصحن مسجد سراپردهٔ عزارا برپا کردند .

روز پنجشنبه ۱۹ جمادی الاولی سال ۱۳۲۴ هجری- امروزدکاکین و سراها بسته، تجاروکسبه و اصناف درمسجدواطراف آن جمع شدندازطرف دولت سربازهادرکوچه وبازارچاتمه زدندعین الدوله ونصیر السلطنه وامیر بهادراز دربار نیاوران بشهرمراجعت نمودندباخیال پریشان بواسطه قتل سیدعبدالحمید وبرای آقایان پیغام دادندکه شماها برویدخانه هاتان تاماامور شمارااصلاح نمائیم ، آقایان جواب دادند مقصود ماا جرای عدالتخانه طبق دستخط شاه است و عین الدوله مانع اجرای آن است لاغیر ، وچون خیانت به شاه وملت کرده است دیگر لایق وزارت نبوده باید برود .

عصر امروز بزازها و مردم مسجد و طلاب پیراهن خون آلود سید رابچوبی نصب و بحالت سینه زدن از مسجد جامع بیرون ودربازار حرکت و وارد مسجد شاه شدند و از آنجا وارد مسجد جامع شدند ،در این موقع حاج شیخ محمد واعظ دربالای منبر مناسب باروز مردم را موعظه میکرد .

روز بیستم جمادی الاولی ۱۳۲۴ - نعش سید عبدالحمید را درمسجدامانت گذاردند ومجلس ترحیم و ختم منعقد نمودند پس از آن پیراهن سید را که علم درست کرده بودند از مسجد بیرون برده و مردم سینه زنان دنبال علم راگرفتند طلاب و سادات قرآن سردست وعمامه های سبز وسیاه بگردن پیچیده ، چند قدمی که از مسجد بطرف چهار سوق بزرك روانه شدند ، احمد خان آشتیانی صاحب منصب فوج فرمان شلیك داد ، سربازها تیر را بطرف بالا و چند تیر هم بزمین خالی کردند ، در این تیراندازی چند نفر کشته شدند منجمله حاج سید حسین که تیر خورد وافتاد ، مردم نعش اورا برداشته بطرف مسجدفرار کردند و نعش را آوردند توی مسجد ، در تعداد مقتولین اختلاف است بعضی گفتند صدنفر و برخی تاپنجاه نفر نقل نمودند ، خلاصه نصر السلطنه و سیف الدین میرزا مدیر توپخانه آمدند در چهارسوق نشسته واطراف راگرفتند ، زمان خان میر پنج باپنجاه نفر توپچی مامور شد که بالای بامهای بازار راسنگر بندی نمایند ، جمعی از تفنك چی و کشیك خانه مامور شدند بالای شمس العماره را که بزرگترین عمارت شهر بود نگاه دارند چه از اینجا گلوله به مسجد جامع بخوبی میرسید .

از طرف رئیس امر شد آبیکه در مسجد جاری بود به بندند که دیگر آب در مسجد جاری نشود ، چند ساعت پس از قتل سید حسین یك دفعه چند تیر خالی شد مردم روبه فرار و آقایان از صحن مسجدبه ایوانها پناه بردند ،آقای طباطبائی رنك بصورتش نبود ودرجستجوی فرزندانش بود .

دو ساعت بغروب شاهزاده مشکوة الدوله از طرف نایب السلطنه آمد خدمت آقایان که شاه متغیر

شده ، فرداکار یکسره خواهد شد ، صلاح در این است که مردم را متفرق کنید آقایان جواب دادند که‌ما مردم را امر میکنیم بروند دکاکین را باز کنند لکن خودمان در همین مسجد میمانیم‌تامقصود ماکه‌اجرای دستخط شاه‌میباشد درتاسیس‌عدالت خانه‌عملی شود ونیز چون‌عین‌الدوله برخلاف‌امر شاه رفتارکرده‌باید از کار برکنار و مجازات گردد ، نعش سید حسین را بردند امام زاده زید دفن نمودند و شب را آقایان در پشت بام مسجد ماندند .

میرزامصطفی آشتیانی به بهانه مریض بودن مادرش از مسجد خارج و رفت منزل امیربهادر و تاصبح از صلح مذاکره بود علی‌المذکور امیر بهادر گفته بود از نیاوران بشهر آمده‌ام که کار را یکسره نمایم ، نزد شاه نمی‌روم و اگر شما بامن همراهی نمائی یك نفر از این ملاها را در شهر نمی‌گذارم یا آنها را میکشم و یابطرفی تبعید مینمایم ، میرزا مصطفی در جواب میگوید ،آقا سید عبدالله وآقا سیدمحمد را بیك طرف‌بفرستید دیگران خاموش میشوند ، امیر بهادر گفت چند نفریراصورت‌کردیم که باید اخراج و نفی بلدگردندو عدهٔ آنها پانصد نفر میشود و نیز برای شما و بستگانتان نوشته امان میگیرم و نیز قول میدهم که قروض‌شما را ادانمایم وبرای شما لقب شیخ الاسلامی بگیرم ، درصورتیکه‌آقایان را متفرق نمائید .

روز شنبه ۲۱ صبح از منزل‌امیر بهادر بیرون آمده وارد مسجد گردیدکه‌مصادف بامیرزاابوالقاسم طباطبائی شد طباطبائی که‌دید مشارالیه بانوکر امیر بهادر وارد مسجد گردید ، اظهارکردنوکر امیربهادر است ؟ آقامیرزامصطفی جواب دادبرای این همراه آوردم که از دست مامورین و سربازها نجات یابم .

در تاریخ آبی مینویسد از سیزدهم تاپانزدهم‌ژویه (مطابق ۲۱ تا۲۲جمادی‌الاولی) علماءومجتهدین از مسجد نتوانستند خارج شوند و چنـان محاصره بودند که آذوقه و نان باکمال اشکال و بطور مخفی بآنها میرسید .

روز یکشنبه ۲۲ طرف صبح آقا سیدعلی آقای یزدی باعدهٔ کثیری از طلاب و سادات واردمسجد جامع شدند که باآقایان مذاکرات اصلاحی نمایند ، آقای بهبهانی آقاسید علی آقارا بگوشه‌ای برد و از او خواست که برود سلطنت آباد و شاه را ملاقات و مقصود را بشاه برساند .

آقا سید علی آقا بابهبهانی و حاج شیخ فضل‌الله در گوشه گفت : عین‌الدوله‌کار رابرشما سخت گرفته است و خاطر نشان کرده که همین امروز و فردا کار را یکسره خواهد کرد ، و شاه رااز شما رنجانیده است ، اگر بمن قول میدهید که تامن مراجعت نکرده‌ام ازمسجد خارج نشویدمن میروم شاه را ملاقات و واسطه صلح واصلاح می شوم ، حاج شیخ فضل‌الله گفت البته مصلح وواسطه از خودمان بـاشد بهتر است تا اینکه خارجی ، درست است علاءالملك مرد باایمان و وزیر علوم است ولی باز هر چه باشد درباریست و نمی‌تواند مطلب را بطور وضوح بعرض برساند .

ملاقات باشاه ـ بالاخره پس ازمذاکرات وقول و قرار دادآقـا سید علی آقا چون ظهر نزدیك بود از مسجدخارج‌نشد بهتر آن دانست که پس از صرف نهار حرکت نماید ، باتهیه کالسکه‌دو ساعت بعد از ظهر در سلطنت آباد منزل صدیق الحرم وارد شد فوری پیغـام داد بشاه که چند دقیقه باید خدمت اعلیحضرت برسم و عرایض خود را تقدیم دارم جواب آمد تشریف بیاورید ، آقا وارد برپادشاه گردید در حالی که شاه در بستر کسالت افتاده بود ، امیر بهادر و اهل خلوت دورش را گرفته‌بودند ، آقاعرض کرد بعضی عرایض دارم که باید محرمانه عرض کنم شاه نگاهی به امیر بهادر کردند ، او واجزای‌خلوت

چند قدمی عقب رفتند بطوریکه مذاکرات شنیده نمی‌شد .

شاه خطاب بسید گفت : بعضی از آخوند های مفسد اطراف سید بهبهانی را گرفته او را به بعضی حرکات وادار کرده اند و مابرحسب تکلیف سلطنتی خود گفتیم آنها را طرد ونفی بلد نمایند ، آقا سید علی آقا گفت علما همه وقت دعاگوی دولت بوده و میباشند شاه فرصت نداد ، فرمود میرزا علی‌اصغر خان امین السلطان آخوندها را بدعادت کرد هـرچه خواستند داد آنچه گفتند شنید ، تا اینکه نوبت صدارت بعین‌الدوله رسید در سال گذشته پسر سید عبدالله از عتبات مراجعت کرد ، سید فرستاد نزد عین‌الدوله که کالسکه خود را بفرستید باستقبال آقازاده ، عین‌الدوله هم جواب‌داد : آنکه‌کالسکه برای‌آقا وآقا زاده‌ها میفرستاد و پول بشما میداد امین‌السلطان بود ورفت بفرنك .

البته‌فرستاده سیدچندکلمه هم رویش گذارد وبسیدتحویل‌داد ، فلذاسید با عین‌الدوله بنای بدرفتاریرا گذارده مغرضین هم اطرافش راگرفته و واقعه مسیونوز را پیش‌آوردند تابمهاجرت‌زاویه حضرت‌عبدالعظیم منجرشد من‌هم بملاحظه‌حفظ اسلام واینکه طرف شدن‌چندنفرازعلما باشخص‌کافری بودفرستادم آنان را از زاویه مقدسه‌آوردند وبآنها محبت‌کرده گفتم مقاصدشانرا برآورده‌کنند ، حالاجمع شده‌اند که ما عدالت خانه میخواهیم شما میدانیدکه‌آقا سید عبدالله وحاج شیخ فضل‌الله طالب‌عدالت خانه نمی‌باشند ، عدالتخانه مضربحال اینها میباشد ، بر فرض امروز عدالتخانه درمملکت منعقد شود اول صدای همین اشخاص بلند خواهدشدکه ما عدالتخانه نمی‌خواهیم ، پس معلوم است‌قصدملاها جزاین است وعما قریب شورش درمملکت احداث خواهد شد بلی یك نفر میرزا سید محمد است‌که مایل به جمهوریت است او هم امریرا خواهان است‌که درایران امکان پذیرنیست برذمه شاهان است‌که مملکت را منظم داشته وازچند نفر آخوند مفسد چشم بپوشند ، ضمناً عدهٔ قلیلی ازخوبانهم بآتش‌آنها خواهند سوخت .

آقا سید علی‌آقا درجواب عرض‌کرد براعلیحضرت پوشیده نباشدکه دعاگواز اشخاص بی‌غرض و دعاگوی خاص اعلیحضرت میباشم وهیچوقت خود را داخل چنین اجتماعهائی نکرده لیکن دوشب است‌که صدای گریه وزاری مردم ازمسجد بلند است ودربین این جماعت اشخاصی میباشندکه قصدشان خیر وصلاح است علی‌ای حال امروزهمگی بیچاره شده‌اند وناچار به مسجد پناه برده‌اند وخدا را میخوانند چنانچه اعلیحضرت اجازه دهند ملاها را بمراحم اعلیحضرت امیدوار نموده وآنها را حضورآورده اظهار مرحمت درباره‌آنان بفرمائید ونیزحکم مبارك صادرشود عدلیه را قدری منظم نگاه بدارند که هم رعیت‌آسوده شود وهم ملاها به مقصود خود رسیده باشند اعلیحضرت فرمود بسیار خوب‌آنها را همین امشب یا فردا بیاورند حضورکه علی قدرمراتبهم درباره‌آنها اظهار مرحمت بشود دراین اثنا اجزاء خلوت وارد شده دورشاه را گرفته وهرکدام بنای بدگفتن‌از ملاها راگذاردند ، شاه روکرد به امیر بهادر فرمودکالسکه حاضرکنند تاسید علی‌آقا بروند و آقایان را بیاورند حضور ما ، بلکه این غائله خاموش شود امیربهادر عرض‌کرد من خودم باید بروم شهرآقا درکالسکه خودم سوارمیشوند واگرآقایان راضی به آمدن شدند در همان شهر کالسکه فراهم است ، وجداً مانع گردید ازاینکه‌کالسکه شاه برای ملاها فرستاده شود .

آقا سید علی‌آقا ازنزد شاه بیرون آمد به منزل امیربهادر وارد شد ، امیر بهادربدفع الوقت گذرانید بطوری آقا را با خود حرکت دادکه چهارساعت از شب گذشته وارد شهرشدند وناچارسید خداحافظی‌نموده به خانه خود وارد شد ، صبح خبررسیدکه‌آقایان را برای عتبات روانه نمودند ، فوراً سید علی‌آقا درشکه

خواسته بطرف ابن‌بابویه حرکت نمود آنجا که رسید آقای طباطبائی وبهبهانی را ملاقات نمود ومذاکرات با شاه را نقل نمود وگفت : شما قول دادیدکه از مسجد خارج نشوید تامن مراجعت کنم چرا خلاف قول کردید آقای بهبهانی گفت به اجبارما را بیرون کردند اگرخارج نشده بودیم منجر باتلاف نفوس میگردید ، آقا سید علی آقا اظهار داشت من شاه را تا یك درجه‌ای ساکت کردم صلاح دراین است همین‌جا توقف نمائید تاکالسکه سلطنتی آورده شماراحضورشاه ببرم ، آقای بهبهانی گفتنددیگر کار گذشته است جزرفتن بعتبات علاجی نیست اگرچه میدانم دربین راه خطراتی هست وشاید مارا متفرق یا معدوم نمایند ولی چاره‌ای نیست چون عهد وپیمان کرده‌ایم لااقل تاقم برویم واگرممانعت نکردندکه برویم بعتبات والاآنجاکه مقدرمان باشد .

امروزدوشنبه ۲۳جمادی الاولی حاج میرزانصرالله بهشتی ملك المتکلمین‌که از ناطقین بزرك است بآقایان ملحق شد وسعی اودربیداری مردم برای صدماتی بودکه ازملاهای اصفهانی خصوصاً آقا نجفی دیده بود ناچار ازاصفهان برای طهران حرکت و دراین راه هدفش رسانیدن سالار الدوله بسلطنت بود وآنچه سالارالدوله نسبت به‌آقایان همراهی میکرد توسط ملك المتکلمین بود ، باین‌جهت قدری مورد سوء ظن قرارگرفته بود .

ملك‌المتکلمین باآقا میرزا سید علی شیرازی درشمیران در قریه سعدآباد باغ میرزا عبدالوهاب خان آصف‌الدوله شیرازی مهمان وثوق الدوله بودندکه خبربآنها رسید بحکم عین‌الدوله دوپسرملك راگرفتار کرده به نظمیه بردند تا جای پدرشان را بدست بیاورند ، ملك از شنیدن این خبر ترسید ، وثوق الدوله هم بواسطه برادرش دبیرحضور (احمد قوام السلطنه)که منشی عین‌الدوله بود وهم بملاحظه معتمدالسلطنه پدرش خیلی ترسیده بودکه ناچارآقا میرزا سید علی متقبل شدکه ملك رابرد جائی پنهان کند لذابه دربند برده ازمشهدی ابوطالب دربندی اطاقی کرایه‌کرده درآنجا مخفی شدند ، صبح روز دیگرمیرزا سید علی رفت منزل وثوق الدوله که بداند چه خبراست درآنجا واقعه بیرون کردن آقایان ازمسجد جامع را شنید نصرت السلطان که از دوستان ملك و از مردان شریف و آزادیخواه بی‌آلایش بود قرار شد اول شب درشکه‌بیاورد وملك‌را ازدربند خانه‌مشهدی ابوطالب بشهربیاورد وبرساندبه‌آقایان ، لذانصرت‌السلطان اول شب خود را رسانید وملك را باخود با درشکه‌آورد مسجد جامع ودست او راگذارد دردست آقای‌طباطبائی ملك ازآن روزشروع به ترقی نمود ودرزمرهٔ ناطقین بزرگ محسوب گردید وواقعاً خلاق سخن بود واز آنروزباسیدجمال واعظ همدوش‌وهم مسلك گردیدند .

نام‌آقایانیکه ازمسجدجامع‌حرکت ومهاجرت‌ثانی نمودندازقرارذیل است :آقای بهبهانی ،صدرالعلما سید جمال افجه‌ای ، حاج شیخ مرتضی ، سید مصطفی قنات‌آبادی ، میرزاابوالقاسم طباطبائی ، میرزا محمد صادق‌طباطبائی ، سید مهدی‌طباطبائی ، شیخ‌عبدالرحیم‌نواده صاحب‌فصول ، میرزاسیداحمدطباطبائی ، میرزا محسن ، شیخ محمد رضااسترآبادی ، سیدعلاءالدین‌اعتمادالسلام ، شیخ‌محمد رضاکاشی، پسرهای طباطبائی و بهبهانی‌طلاب وسادات متجاوز ازدویست نفر .

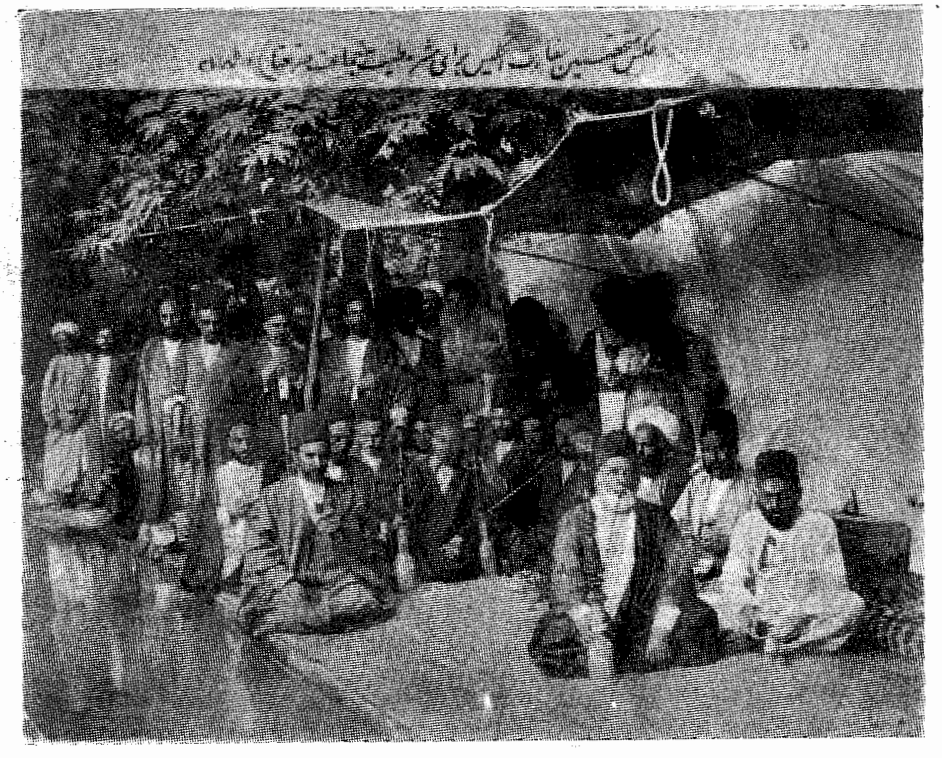
آقایانیکه بعد ملحق شدند : حاج شیخ فضل‌الله . حاج علی‌اکبر ، سیداسدالله طباطبائی ، سید حسن طباطبائی ، میرزا سیدحسن قمی . شیخ محمد رضای‌قمی ، ازطلاب‌وسادات ومتفرقه درحدودپانصد نفر عازم بحرکت قم بودند ،آقا سید علی آقا برای عودت دادن آقایان و ملاقات باشاه هرچه پا فشاری‌کرد مورد قبول واقع نگردید .

دراین موقع آقای بهبهانی نامه‌محرمانه بسفارت دولت انگلیس نوشتند (به متسرکوندف) شارژدافر دردنباله نامه‌اول که‌مضمون نامه اول‌بدست نگارنده نیامدومطلع نشدم ولی مضمون نامه‌دوم ازاین قرار بود که ما علماو مجتهدین چون راضی نیستیم خون ریزی بشود علیهذا حرکت باماکن مقدسه را عازم گشتیم وازآن جناب تمنا داریم که دررفع‌ظلم وتعدی همراهی خود را ازمادریغ ندارید ، چون‌آقایان حرکت کرده‌بودند (مسترکوندف) شارژ دافر سفارت همین‌قدرجواب دادکه نسبت به‌بازماندگان وآنانیکه پناهنده شوند همراهی خواهد شد ، این بودکه‌آقای بهبهانی دراین‌بابویه به بعضی ازتجاراظهارکردندکه هرگاه خواستند اسباب‌گرفتاری ومزاحم اشخاص شوند بروید درسفارت متحصن شوید .

روزسه‌شنبه ۲۴ جمادی الاولی‌که مطابق بود باهفدهم ژانویه ۱۹۰۶ میلادی آقایان‌از ابن‌بابویه برای قم‌حرکت وخدام واهالی‌حضرت عبدالعظیم اجتماع‌کردندکه مهاجرین را مانع ازرفتن و در همانجا نگاه بدارند ممکن نشد و برای کهریزك حرکت نمودند .

شب چهارشنبه ۲۵ هفت ساعت از شب گذشته سیف‌الدین میرزا مدیر توپ خانه وارد کهریزك‌و آقایانرا ملاقات و مذاکرات محرمانه بمیان آمد و معلوم شد که بآقایان گفته شده که مستدعیات شمارا شاه قبول میکند جز عزل عین الدوله و افتتاح عدالتخانه ، آقایان بطور اختصار جواب دادند ، که عزل عین الدوله و تاسیس عدالتخانه موقعی بود که ما مهاجرت نکرده بودیم دیگر جای توقف نخواهد بود .

شب سه شنبه ۲۴ جمادی الاولی عده ای از تجار براه نمائی میرزا محمود اصفهانی بسفارتخانه



انگلیس پناهنده میشوندکه اسامی‌آنها از قرار ذیل است : میرزا محمود اصفهانی ، حاج محمدتقی ، حاج محمدحسن، حاج‌محمدابراهیم، ملاحسن وارث ، حاج‌علی‌ماهوت‌فروش ، میرزاحاج‌آقاحریری ، محمدتقی صراف ، حاج سیدآقا صراف وچند نفر دیگرکه باآنها همراه شدند .

ازطرف سفارتخانه برای میرزا نصرالله خان مشیرالدوله وزیرخارجه خبر بردند که جمعی از تجار پناهنده شده ممکن است دنباله داشته باشد جلوگیری نمائید ، مشیرالدوله هم که خود و دو پسرش دامن زن این هیجان میباشند معلوم است بعوض اینکه جلوگیری نمایند و موضوع را لااقل بصدراعظم گذارش بدهند ابداً اقدامی نکرده و خود رابی‌اطلاع دانستند ولی‌درباطن تشویق می‌نمودند که هر قدر جمعیت در سفارت‌بیشتر شود زودتر بمقصود خواهند رسید .

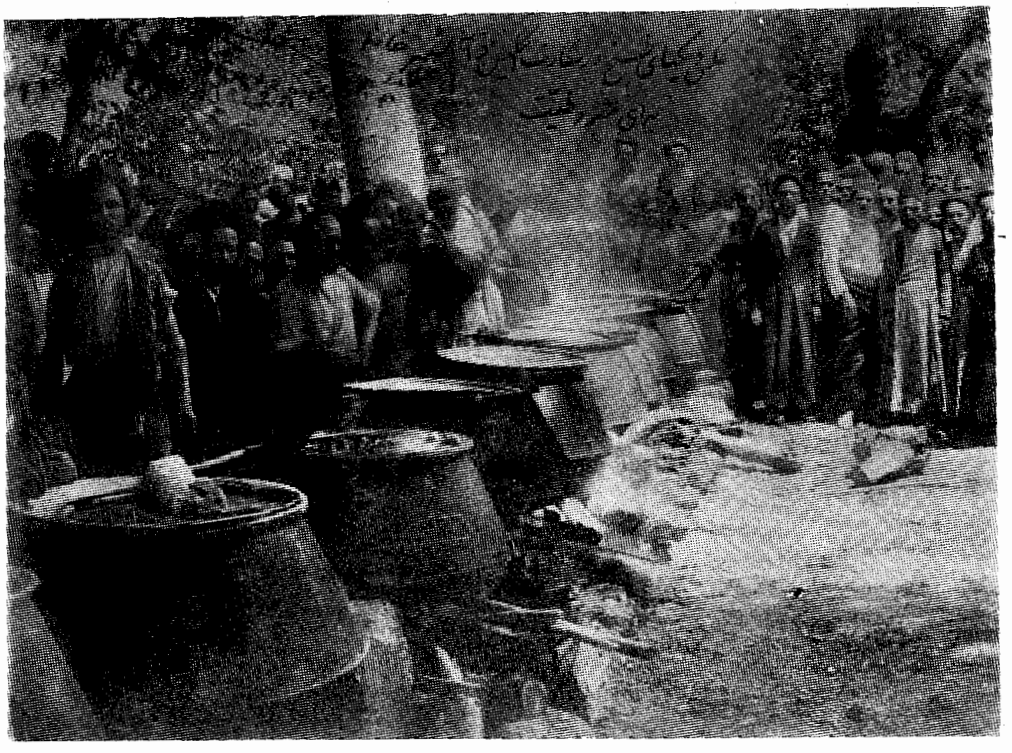
در این موقع دو نفر اجزاء سفارت یکی حسینقلی خان نواب و دیگری میرزا یحیی خان منشی سفارتخانه با تجار ملاقات و گفتند حالا که شما آمدید متحصن شدید بهتر آنست که مقصود را بالا ببرید و اهمیت بدهید ، و سعی کنید عده‌تان زیاد مخصوصاً از طلاب و سادات و تجار هر قدربیشتر بهتر خواهد بود ، دو سه روز جمعی از طلاب مدرسه صدر و دارالشفاء بعضی‌راباپول وبرخی‌را باتشویق واردسفارتخانه نمودند ، سید محمد تقی سمنانی نماینده آقای بهبهانی که برحسب دستور ایشان در شهر برای همین کار مانده بود ، بامیرزا محمود قمی آنچه ممکن بود کوشش در حرکت دادن مردم بسفارت خانه می‌نمودندو عدهٔ زیادی اهل علم و سادات را وارد نمودند .



امروز در دنباله تبلیغ ، بزازها و صرافها دکاکین خود را بسته بسفارت خانه رفتند ، رنود مرموز کاملا فعـالیت و مردم را تحریص و ترغیب برفتن می‌کردند ، چون هوا گرم بود در صحن سفارتخانه چادر برپا گردید ، امروز عده چادر بده رسید ، آشپز خانه هم کاملا برپا و مرتب شده ، خرج و اداره امور باحاج محمدتقی بنکدار وبرادرش حاج حسن رزاز بود(از این تاریخ معروف‌شد بحاج محمد تقی سفارتی) .

ذوالریاستین کرمانی برای نماز جماعت انتخاب گردید که در اوقات نماز تمام در یك چادر جمع میشدند ، بعد از نماز جماعت منبر میرفت و مردم را موعظه میکرد ، فخرالاسلام نیز شبها منبر میرفت در هر حال منظم بودند .

روز پنجشنبه چهارم جمادی‌الاخره امروز عین‌الدوله چند نفراز تجار معتبر از قبیل حاج حسین آقا امین‌الضرب وغیره را فرستادکه بامتحصنین سفارت مذاکره‌نمایند ، پس از ورود بسفارت‌وملاقات باچند نفر از تجار جواب داده شد : دیگر ماحرفی نداریم آنچه بود بوسیله‌سفارت گفته‌ایم وباعین‌الدوله هم کاری نداریم ، مطلب غیر از این است که عین‌الدوله تصور میکند ، حاج امین الضرب و همراهانش از سفارت بیرون آمدند و جریانرا بعین الدوله گفتند که این حرفها نیست مطلب روی مشروطه و مجلس‌دور میزند ، وضعیت بقدری از حیث غذا و سایر لوازمات دایر و فراوان است‌که مدتهامیتوانند تحصن‌راادامه دهند تانتیجه مطلوبه را دریابند ، متجاوز از پنجاه چادر زده شده که هر صنفی بنام خود چادر بخصوصی دارد ، آیا شما بخوبی از اوضاع متحصنین سفـارت اطلاع دارید عین‌الدوله میگوید باین اندازه اطلاع نداشتیم امین‌الضرب میگوید شما سعی در مراجعت مهاجرین قم بنمائید که بستگی تام‌بسفارت‌دارد ، آنها



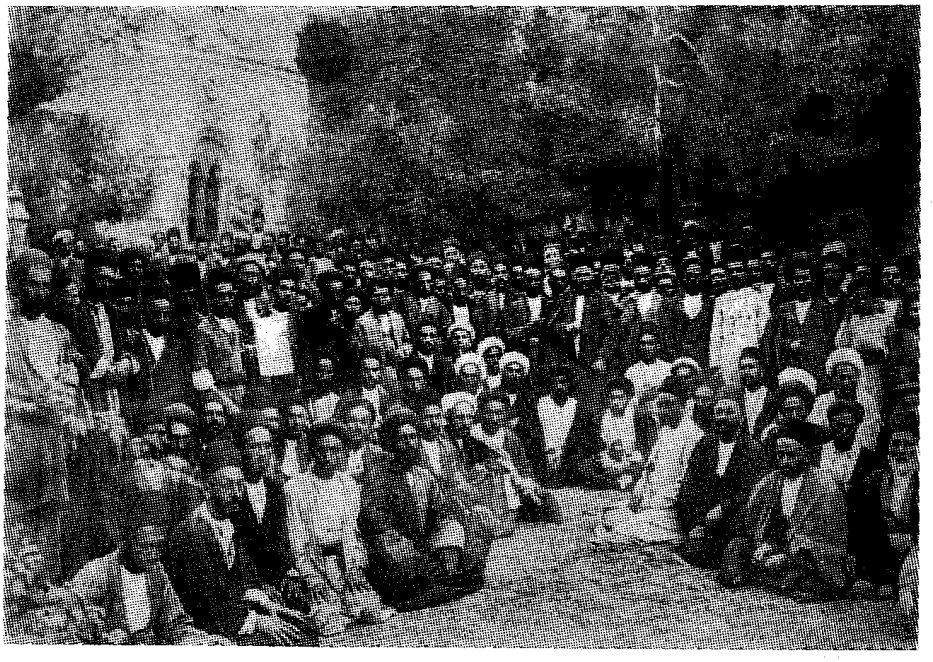
که آمـدند طهران قضیه متحصنین هم حل شده است ، عدهٔای که شب در سفارت توقف مینمایند بیش از پنجهزار نفرند .

روز شنبه ششم جمادی‌الاخره در این روز تمام دکاکین و سراها بسته شده بلکه عطار های گذرها نیز بسته اند و مردم بطرف سفارت روکرده بیش از ده هـزار نفر جمعیت و متجاوزازهشتاد چادر برپا گردیده است ، از تمام ولایات تلگرافات بنام متحصنین مخـابره میشود که تاکار را یکسره ننمائید بیرون نیائید همه باشماها همراه میباشیم ، چون موضوع تلگرافات همه‌گی‌مانند هم‌بود از درجش‌صرف‌نظر کردیم ممکن است خواننده‌گان مراجعه بکتاب بیداری ایرانیان نمایند .

روز دوشنبه هشتم جمادی‌الاخره ـ امروزانتشارپیداکردکه زنها خیال‌اجتماع دارندبرای

اینکه شوهران آنها مدتی است در سفارت خانه مانده اند ، و نیز از طرف تجار مبلغی تهیه و برای شاگردهاشان فرستادند که در زحمت میباشند ، امروز یك زن ناشناس آمد درب سفارت حاجی محمدتقی را خواست و یك بسته اسکناس باو داد و گفت این پول برای مخارج متحصنین است ، حاج‌محمد تقی‌پول را گرفت و هرچه خواست زن را بشناسد که از کجا آمده زن امتناع کرده بدون گرفتن رسید مراجعت نمود ، و نیز امروز منتشر شد که عین‌ا لدوله معزول شده و مشهور است که سردار افخم مامور است که از اتابك نگاه‌داری کند تاحساب او را بخواهند ، البته این مطلب از ناحیه مشیرالدوله وبرای صد هزار تومان تقدیمی دور خواهد زد .

از قم خبر رسید جمعیت قم زیاد و از تمام ولایات بعلاوه تلگرافات و فرستادن پول برای مخارج



متحصنین سفارت انگلیس برای مشروطیت

از هر ولایتی عده‌ای حرکت و به آقایان درقم ملحق شده اند ، و نیز از طرف متحصنین تلگرافاتی بعلماء و مهاجرین مخابره گردید که بدون اجراء مقاصد و اشاره مامراجعت نکنید و فریب نخورید ، جواب‌از طرف مهاجرین داده شد که آسوده باشید .

تلگراف مشیرالدوله بقم

«خدمت ذی‌شرافت جناب مستطاب حجةالاسلام آقای سید محمد مجتهد سلمه‌الله ، چون استعفای‌حضرت‌اشرف شاهزاده‌عین‌الدوله اتابك اعظم در خاکپای مبارك همایونی روحنا فداه موقع قبول یافته و حسب‌الامر اقدس اعلی خدمات مقرره دولتی بارادت‌مند محول گردیده است برای جلب تائیدات مامولهخوداستعلام‌سلامت‌حالات ، خدمت جنابعالی را وسیله سعادت ابدی دانسته و بمراحم فوق‌العاده ملوکانه‌امیدوارسازند ، و امیدوارم مخلص هم این موقع را برای ظهور ارادت قلبی مغتنم شمرده بدرك ملاقات موفق و بامژده سلامتی حالات مسرورم فرمائید» . (مشیرالدوله) .

تلگراف مظفرالدین شاه بعنوان مهاجرین قم

«جنابان شریعت مداران علماء اعلام دارالخلافه ، چون باقتضای حسن ظن که همیشه نسبت بعموم علما اعلام داشته‌ایم همه وقت آنها را دعاگوی دوام دولت اسلامی و خیرخواه شخص خودمان میدانیم ، و در این مدت که پاره حوادث جنابان شما را از مرکز مهجور ساخته بود ، این مسافرت و مهاجرت شما را خیلی برخودمان ناگوار میدیدیم و بعلاوه در این اشتداد گرما و عدم اقتضای فصل بیش از این دوری از مرکز سلطنت مقتضی نبود ، این دستخط را مزید براابلاغات شفاهیه فرمودیم که همه



مظفرالدین شاه قاجار

شماها مراحم قلبیه ملوکانه را بیش از پیش نسبت بخودتان شامل دانید و عرایض خیر خواهانه خودتان را همه وقت در حضور ملوکانه مسموع ومقبول شمارید ، مخصوصاً محض تکمیل مراحم‌شاهانه‌نسبت بجناب‌شما مثل جناب اجل عضدالملك نوکر محترمی را که از اولین رجال محترم دولت و طرف اعلی درجه وثوق و اعتماد خودمان‌است مامور میفرمائیم‌که جنابان را بمراحم مامستظهر داشته فرمایشات ماراحضوراً ابلاغ و

شما را باتجلیل کامل معاودت دهند ، جناب معزی الیه هرچه بگوید عین فرمایشات ماست و هرچه ابلاغ کند در حکم این است که خودمان شفاهاً اظهار فرموده‌ایم ، در این صورت باترتیباتیکه شروع شده‌است باید همگی بعواطف شاهانه امیدوار و مطمئن باشید و بدانید همه وقت رعـایت تکریم و تجلیل علماء اعلام باعلی درجه درحضور ملوکانه منظور و آنها را خیر خواه حقیقی خودمان دانسته توقیر و احترامات آنهارا همیشه واجب می‌شماریم و یقین داریم جنابان شما هم باقتضای تکالیف شرعیه خودتان بیش از این طول زمان مسافرت جایز ندانسته هرچه زودتر بمعیت جناب معزی الیه معـاودت خواهید کرد تا ماهم مراحم قلبی خودمان را کاملا در موقع شرفیابی مشهود و معلوم داریم » هشتم جمادی‌الاخره (شاه) .

عریضه تلگرافی آقایان مهاجرین ازقم حضور مظفرالدین شاه

«از آنجائیکه خادمان شریعت‌مطهره و داعیان‌بقای دولت قاهره بالقطع والیقین میدانستیم که بجهت اختلاف و اغتشاشات جاریه در امور مملکت از تجاوزات و تعدیات اولیاء امور وعدم‌اعتناء دراجراءاحکام‌الهیه واوامر شرعیه و اشاعه فواحش ومنهیات وارتکاب‌محذورات دینیه درخاطر خطیرهمایونی مکنون و مرکوز است که تاسیس مجمع و مجلس عدالت فرمائید که مظهر عدالت و مظهر رأفت پادشاهی نسبت به مملکت و رعیت ومشورت دررفع اختلاف و قلع ماده فساد درکلیه امـور دولت و ملت باشد ، این است که از طرف دعاگویان نیز دو سال است استدعا و ابراز و اجراء این نیت مقدس را از ساحت علیه سلطانیه‌خواهان‌شده وخاطر ملوکانه هم‌بصرافت طبع واقتضای میل مبارک‌صلاح حال مملکت رامنظور وامربه تشکیل آن فرمودید لیکن تسلبات و ترتیبات خارجیه این استدعا را طوری جلوه داده و عرایض راطوری القاء و اظهار نمودند که ترتیب این امر مقدس تاکنون معوق و معطل مانده ، دراین‌موقع‌که رأفت شاهانه ملوکانه و مراحم کامله خسروانه نسبت بعامه رعایا در مقام بروز و شمول است لازم‌دانستیم که این مقصد مهم اسلامی را که بموجب اعلام کلمه حقه و مزید قوت سلطنت اسلامیه و حفظ مملکت و رفع ایادی ونفوذ و منع تصرفات خارجیه است ، در عالم دولت خواهی و ملت دوستی و اسلام پرستی در این ورقه بعرض سده سنیه ملوکانه رسانیده حسب التکلیف و الوظیفه اجراء مستدعیات بی‌غرضانه خود را از حضور اقدس همایونی استدعا نمائیم .

استدعای دولت خواهانه جماعت دعاگویان و قاطبه علماء اعلام و رعایای پادشاه اسلام این است ، که امر واجازه سنیه ملوکانه صادر شود بتاسیس وتشکیل مجلس‌که اعضای‌آن مرکب‌باشد ازجمعی‌از وزراء و امناء بزرك دولت که در امور مملکت باربط و ازاغراض نفسانی بری باشند و جمعی از تجار محترم‌که در تجارت وصناعت بااطلاع و از مصالح دولت و ملت مستحضر و برای مشاورت صالح باشند وچند نفراز علماء عاملین‌که بی‌غرض و بابصیرت باشند و جمعی از عقلا و فضلا و اشراف و اهل بصیرت و اطلاع ، واین مجلس عدالت مظفریه که مرکب ازامناء پادشـاه است در تحت نظارت و ریاست و فرمانفرمائی شخص شخیص پادشاه اسلام که پدر رؤف و خیر خواه است حاکم و ناظر برتمام ادارات دولتی و مراتب انتظام واصلاح امور مملکتی ازتعیین حدود وظایف وتشخیص دستور و تکالیف تمام دوایر مملکت ، واصلاح‌نواقص داخله و خارجه و مالیه و بلدیه وتعیین حدود احکام‌وامور ؛ و ترتیب سایر شعب امور ملکیه ومهام خلیقه و منع ارتکاب منهیات و منکرات الهیه و امر بمعروف واجبات شرعیه ، و تـرتیب مقاولات و مقابلات و معاملات داخله وخـارجه بمیزان احکام شرعیه ، و تحریر فصول وابواب و ترتیب کتابچه و اوراق آنها

بوسیله نظارت و اهتمام و مراقبت این مجلس مظفریه تمام حدود و حقوق و تکالیف عموم طبقات رعیت معین و محفوظ ، احقاق حقوق ملهوفین ومجازات مخالفین ، واصلاح امورمسلمین برطبق‌قانون مقدس‌اسلام و احکام متقن شرع مطاع که قانون رسمی وسلطنتی مملکت است‌معلوم ومجری‌شود .

تمام افراد رعیت دانسته و میدانند که مکنونات و ارادات صمیمیه و مقاصد ونیات مقدسه‌وتوجهات خاطر معدلت مظاهر ملوکانه سالیان درازاست‌که معطوف برترتیب این امر مشروع اسلامی بوده چنانچه فرمایشات و اوامر ملوکانه و نطقهای خسروانه در مواقع رسمیه و غیر رسمیه شاهد این مدعاست ، حالا هم دعاگویان بمتابعت و موافقت نیت مقدسه ملوکانه تشکیل این مجلس را عاجلا در روز معین استدعا میکنیم که انشاءالله تعالی‌بحسن نیت پادشاه اسلام پناه این مجلس که مظهر عدالت شاهانه است به نظارت‌برامور مملکت و اعمال مساوات بین‌طبقات رعیت دراجراء احکام مقدس اسلام ، اصلاح‌نواقص‌حالیه ورفع‌اختلافات جاریه را نموده باعث مزید قوت و شوکت دولت و ملت و آبادی و اصلاح و حفظ حدود و ثغور مملکت و استحکام دوام سلطنت اسلامیه گردد .

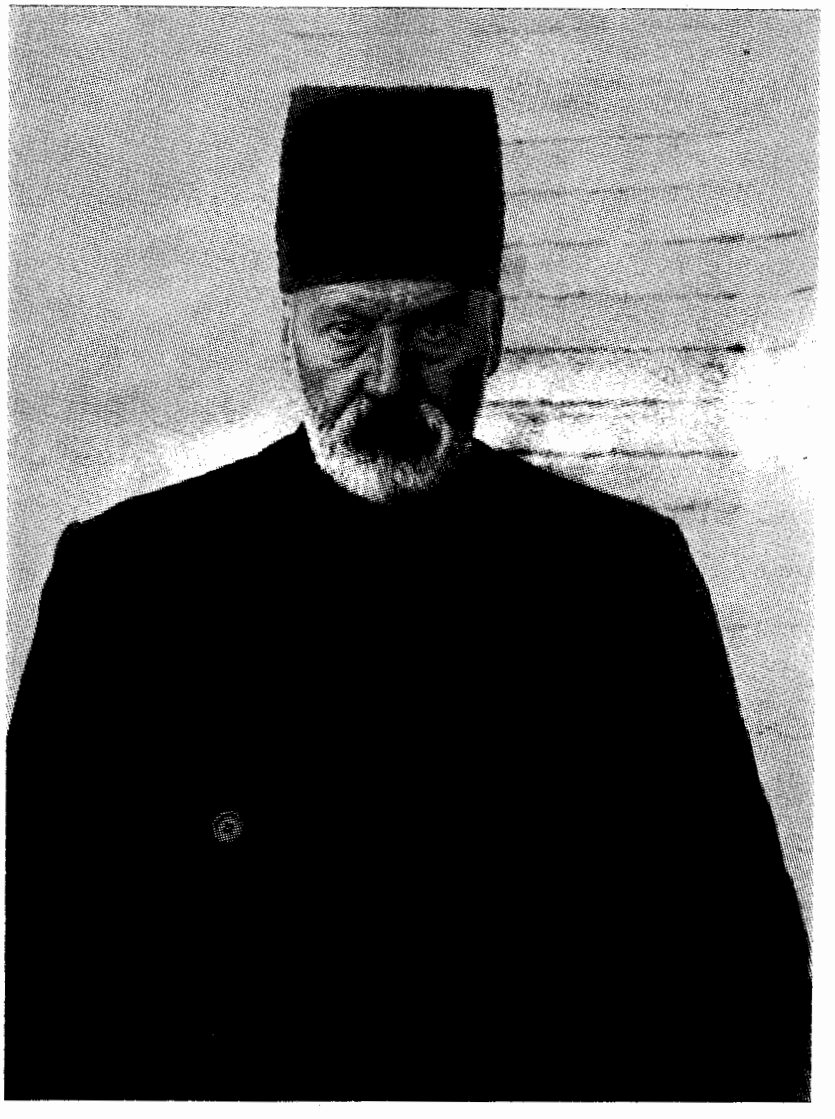
و امیدواریم که محض مزید امیدواری عامه رعایا تشکرات خالصانه دولت خواهی خود را پس از زیارت فرمان مبارك بحکم رسمی دولتی و تشکیل مجلس ومجمع مظفری وتعیین اعضاء به‌تحریر کتابچه و نظامنامه داخله آن شروع و بترتیب این مشروع مقدس در تحت قبه مطهره حضرت فاطمه معصومه‌سلام‌الله علیها بعرض حضور شاهنشاهی رسانیده و عموم رعایای پادشاه را مطلع نمائیم و برحسب استظهارات رأفت آمیز پادشاهی معاودت بدارالخلافه نموده تمام هم و اوقات و جدوجهد خود را صرف تدارك و جبران تعطیلات و توقیفات واردهٔ که در این مدت از روی اضطرار و اجبار از رعایای مطیع پادشاه ناشی و صادر شده نموده باکمال امیدواری و اطمینان بامعاضدت و معاونت عموم ملت و رعیت از این توجهات خاصه پادشاهی بتقویت دولت و ملت و دعاگوئی ذات اقدس پادشاه اسلام اشتغال ورزیم ».

روز شنبه ۱۳ جمادی‌الاخره ۱۳۲٤ هجری دوساعت از شب گذشته میرزا حسین خان پسر بزرك مشیرالدوله صدر اعظم دستخطی آورد در سفارت انگلیس که مجلس را افتتاح میکنیم ، دستخط‌صادر شده است که مجلس بتصویب و میل علماء اعلام تشکیل شود ، و صورت دستخط را بردند مطبعه شاهی که طبع کنند تابعداً در تمام ایران منتشر گردد .

دستخط مظفرالدین‌شاه

«جناب‌اشرف صدر اعظم - از آنجائیکه حضرت باری تعالی جل شانه سررشته ترقی و سعادت مملکت محروسه ایران را بکف باکفایت ماسپرده و شخص‌همایون ماراحافظ حقوق قاطبه اهالی‌ایران و رعایای صدیق خودمان‌قرارداده ، در این موقع که رای همایون ملوکانه مابدان تعلق گرفته که برای رفاهیت و آسایش قاطبه اهالی ایران و تایید مبانی دولت اصلاحات مقتضیه بمرور در دوایر دولتی و مملکت بموقع اجرا گذارده شود ، چنان مصمم شدیم‌که مجلسی از منتخبین شاهزادگان و علما و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف و منتخبین طبقات مرقومه در دارالخلافه طهران تشکیل و تنظیم شود که در موارد لازمه در مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عالیه تشکیل و تنظیم و مداقه لازمه را بعمل آورده و بهیئت وزرای‌ما در اصلاحاتیکه‌برای‌سعادت وخوشبختی ملت‌ایران خواهد شد اعانت وکمك لازم‌رابنمایند ، ودرکمال امنیت و اطمینان عقاید خودشانرا در خیر دولت و ملت و مصالح عامه و احتیاجات مهمه قاطبه‌اهالی مملکت بتوسط

شخص اول دولت بعرض برسانند که بصحه مبارك موشح و بموقع اجرا گذارده‌شود ، بدیهی‌است که‌بموجب این دستخط مبارك نظامنامه و ترتیبات این مجلس و اسباب و لوازم تشکیل آن را مرتب و مهیا خواهیم نمود که بعون الله تعالی این مجلس افتتاح و اصلاحات لازمه شروع شود ، و نیز مقررمیفرمائیم که‌سواد دستخط مبارك را اعلان و اعلام نمائید که تاقاطبه اهالی از نیات حسنه ماکه تماماً راجع بترقی دولت و ملت ایران است کماینبغی مطلع و مرفه‌الحال مشغول دعاگوئی باشند » ـ در قصر صاحبقرانیه‌بتاریخ ۱٤ جمادی‌الاخره ۱۳۲٤ در سال یازدهم سلطنت مظفرالدین شاه (امضاء مظفرالدین شاه) .



میرزا نصرالله خان مشیرالدوله

« خدمت ذیشوکت حضرت مستطاب اجل اکرم عالی آقای عضدالملك دام اجلاله العالی . چون به میمنت عید مولود شاهنشاهی چنین اراده سنیه شرف صدوریافت‌که به تشکیل مجلس ملی آسایش و امنیت را بمبنای مستحکمی مقررفرمایند وبدین لحاظ دستخط مبارك ازناحیه مقدسه خسروانه صادر وبوسیله‌آنجناب عیناً بعد ازاستحضار برمراتب این دستخط مبارك واطلاع ببذل این عنایت‌کامله شاهنشاهی‌که از مآثراین

عهد مظفریست خدمت جنابان مستطابان آقایان علماء عظام حجج اسلام دامت برکاتهم تفصیل را اشعار ومدلول دستخط مبارك را ابلاغ فرموده خاطر محترمشان را متذکر خواهید نمود که بیش ازاین غیبت آقایان شایسته نیست هرچه زودتر تشریف فرمای دارالخلافه شوند که بمدد نیات عالیه وهمت انفاس قدسیه ایشان مذاکرات مجلس برنظام باشد وهرچه زودتر باجراء این اراده عالیه موفق گردیم وهرقدر زودتر عزیمت فرمایند برای آسایش وراحت بندگان خدا و رفع نگرانیهای مردم انسب والزم است » . (مشیرالدوله) .

روز جمعه ۱۹ جمادی الاخره ۱۳۲۴ ـ امروز اکثر اهل سفارت از تحصن خارج شده وبازارها را بازکردند و تهیه چراغانی دیدند ولی رؤساء وتجار هرفنی هنوز درسفارت میباشند وچادرها سرپا تا آقایان مراجعت نمایند ، مدت توقف درسفارتخانه ازروز چهارشنبه بیست وچهارم جمادی الاولی ۱۳۲٤ الی جمعه ۱۹ جمادی الاخره که بیست و پنج روز میباشد لکن تا چادرها وبساط برچیده شد یك ماه طول کشید ، آقا سید عبدالله وآقا سید محمد طباطبائی آمدند دم سفارت و باقی متحصنین را حرکت دادند .

حکم صدراعظم

جناب جلالتمآب اجل اکرم محقق السلطنه ـ برای افتتاح مجلس محترم شورای ملی مقرر گردیده است از فردا که روز جمعه ۲٦ است عمارت بزرك وسط باغ بهارستان بجهت اجزاء محترم مجلس معین شود البته حسب الامر از فردا صبح قدغن نمائید عمارت مزبوره را تنظیف کرده واجزاء وسرایداران حاضر باشند که اجزاء مجلس بمیمنت درظل مراحم بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی درآنجا حاضر وشروع بکار نمایند .

پس ازاطلاع آقایان ازتعیین عمارت بهارستان برای مجلس شورای ملی ، اظهار داشتند اولا دوراز شهراست ، ثانیاً بدون اجازه ورثه نمیتوان درآنجا وارد شد بهترآنست جای دیگری برای انعقاد مجلس معین گردد ـ لذا قرارشد درمدرسه نظامی ازفرداکه روز شنبه ۲۷ است مدعوین ازعلما و سایرین درآنجا حاضرواگرمانعی نرسد طرف عصررا بروند حضورشاه درصاحبقرانیه برای اظهارتشکر .

روز شنبه ۲۷ ـ امروزمجلس درمدرسه نظامیه تشکیل گردید قریب سه چهارهزار نفرجمعیت درمجلس وخارج مجلس جمع شدند قریب پانصد نفر ازعلما ووزراء وابناء سلطنت ونایب السلطنه درمجلس نشسته بودند ، صدراعظم بعد ازپذیرائی برخواست ولایحه‌ای خواند ، مجلس محض احترام وتشکر ازاین مجلس برخاستند بعد ازقرائت لایحه صدراعظم حاج شیخ مهدی که ازاعاظم اهل منبر وملت خواهان است بنام ملت بیاناتی نمودند ، بعد جناب آقای عضد الملك که رئیس مجلس بودند یك طاق شال کشمیری بحاج شیخ مهدی خلعت دادند ، ونیز آقای عضدالملك ازطرف اعلیحضرت اظهار محبت بمردم نموده وحضارصداهارا بزنده باد ملت وشاه ایرانیان ، پاینده باد ملت ایران بلند سپس صرف شربت وشیرینی نموده باخاطرشاد متفرق شدند .

روز یکشنبه ۲۸ ـ امروزمیرزا نصرالله خان مشیرالدوله صدر اعظم با پسر بزرك خود مشیرالملك از آقایان علمادیدن ،اول بدیدن آقای طباطبائی رفته مقداری دراطراف مجلس وتشکیلات آن مذاکره شد ، وبعد منزل آقای بهبهانی ، ازآنجا برحسب قرارقبلی ظهر برای صرف نهارمنزل آقا شیخ فضل‌الله نوری ـ آقای طباطبائی وآقای عضد الملك هم بودند ـ پس از صرف نهار با حاج شیخ فضل‌الله وصدراعظم خلوت کرده مطالب دراطراف تنظیم قانون اساسی و وضع مالیات که باید برطبق قانون اسلام گرفته شود دورمیزد .

عصرهمان روزتمام علما برای عرض تشکر وتقدیم دعا بحضور همایون باکالسکه سلطنتی وارد منزل وزیردربارشدند مقداری بانتظارآقاسید عبدالله ، وایشان نیامدند وساعت ملاقاتهم میگذشت ، لذا آقایان حضور

شاه شرفیاب وشاه اظهارمحبت ومهربانی نمودند ،آقایان هم اظهارتشکر کردند ، پس ازمراجعت آقایان سید عبدالله به تنهائی وارد وشرفیاب شد ، این حرکت سید عبدالله موجب کدورت آقایان گردید مخصوصاً حاج شیخ فضل‌الله ازهمان روز مخالفت با سید عبدالله را ولو نسبت باساس کار تلقی شود تصمیم گرفتند .

روز چهارشنبه هشتم رجب ۱۳۲۴ هجری- امروز صبح نظام‌الملك وزیر دفتر عدلیه وآقای صدرالعلما باآقای طباطبائی ملاقات وازرفتن سیدعبدالله حضورشا ،که باعث گفتگوی مردم گردیده و بصورت نفاق در آمده بحث وجمعی ازتجار نیز آمدند منزل طباطبائی وعنوان کردندکه مردم دروحشت وخیالات افتاده‌اند حرفها میزنندکه بوی تفرقه میآید آقای طباطبائی بامذاکرات زیاد گفتند البته نباید چنین پیش آمدی بشود حال که شده است من بشماها وهمه اطمینان میدهم که ابداً جای نگرانی نیست ونسبت باساس کار کوچك‌ترین اختلافی بین آقایان وجود ندارد وامیدوارم که نخواهد داشت .



خوانندگان عزیز متوجه باشیدکه خود خواهی و خود ستائی تا چه اندازه نسبت باساس هر کاری مؤثر خواهد بود هنوز مقدمات کاراست ومخالفین که همیشه منتظر چنین پیش آمدهای جزئی میباشند شروع مینمایندبه بزرگ نمودن موضوع ودامن زدن برای تولید نفاق ، چنانچه سبب پیشرفت شیخ فضل‌الله از همین جاسرچشمه گرفت وهرموضوعی راکه سید عبدالله اظهار نظرمیکرد حاج شیخ فضل‌الله مخالفت میکرد و چون منطق شیخ قوی وعالم ترازهمه بود ناچارساکت میشدند ، قبل ازوقایع مقدمات انقلاب ومهاجرت آقایان سیدعبدالله عنوان معنوی نداشت ومعروف به (باباچماقلو) بود وهمیشه بادستگاه دربار ودولتیها همراه بود ، چنانچه دراین قضیه اول که آقایان اجتماع کردند ایشان با عین‌الدوله همراه بودند ، بعدکه قضیه دنباله پیدا کردوتوجه عمومی جلب وعلمای برجسته قیام کردند ناچار واردشدندواین رویه بطورارث هنوز در این خانواده باقی وعمل میشود .

روز سه‌شنبه ۱۴ رجب - امروز نظامنامه راکه ازطرف ملت نوشته شده بود برای امضاء حضورشاه فرستادند ، ونیز انتشارپیدا کردکه دولت زمین درشت رابا پول زیادی داده است بسیدعبدالله بهبهانی ، باین جهت مردم باز شروع کردند به تنقیدکه ما ها را فروختند بیك ثمن بخسی واظهارات دیگرکه بازاسباب نگرانی طباطبائی گردیده بود .

اما موضوع خود زمین درشت که گفته شد اعلیحضرت دستخط کرده‌اند به‌آقای بهبهانی داده شود ، زمین‌درشت که واقع است درشمال‌غربی‌طهران - فرمانفرمای بزرگ پدرعبدالحسین‌میرزای فرمانفرماقنات آبی جاری کردکه موسوم شد به‌آب وقنات فرمانفرماکه آنرا بباغ شهری خود بیاورد . ودر بیرون شهر آسیابی وباغی احداث نمود واطراف‌آنرا دیوارکشید ، رعایای درشت مدعی ودرمقام مزاحمت برآمدند ، فرمانفرماهم چون‌احتیاج خود رابآن‌زمین میدانست رعایا رابهرطوربود باخرید ودادن پول راضی وبدون مدعی متصرف گردید ، چون درشت موسوم باراضی خالصه و معروف بود لذا فرمانفرما درصدد رفع آن بر آمد وفرمانی‌هم‌ازناصرالدین‌شاه صادر، واحتیاطاً ازمرحوم‌میرزای‌آشتیانی‌آن‌اراضی‌را بعنوان‌زمین ممات و مجهول‌المالك‌خرید ونوشتجات خود را ازشرعی وعرفی‌تکمیل کرده ودر صندوق خود گذارد ، باین ترتیب مدت زمانی گذشت . تابااقدامات‌سیدعلاءالدین‌دامادسیدعبدالله که رعایارا تحریك کرد ومصالحه‌نامه ازرعایا درست ودردست گرفته‌وبایکی‌ازپسرهای سید عبدالله‌همراه‌شد درموقعی‌که فرمانفرماحاکم کرمان‌بودوآقایان هم موقع قدرت واقتدارشان بود ، اعتمادالاسلام‌توسط سید عبدالله دستخطی صادرنمود وفرستادند زمین‌هارا تصرف نمودند .

مجیردیوان پیشکارفرمانفرما خواست جلوگیری کند نتوانست ، ناچارمراتب را بفرمانفرما تلگرافاً اطلاع داد ، فرمانفرماهم‌آنچه توانست بهرکس ملتجی‌وتلگراف نمود بخرج نرفت (چون مسئله مستبد و مشروطه بمیان بود) .

روز چهارشنبه ۱۵ رجب جمعی ازتجار واصناف آمدند درمنزل آقای طباطبائی اظهار نمودند : سید عبدالله راخواهیم‌کشت چه این‌ملت‌رافروخته ورشوه گرفته، زمین‌های درشت‌را ازدولت‌برای‌خود وپسرو دامادش گرفته است ،آقای طباطبائی مردم رابه‌نصیحت‌ساکت نمود وگفت مسئله زمین مدتی است‌دربین‌است ومتنازع‌فیه میباشد ربطی برشوه ندارد ، البته‌این‌عنوان را نکنیدکه دراول امرزحمات ما بهدرخواهدرفت.

روز دوشنبه بیستم رجب - امروزعصر مجلس منعقدگردید ونظام‌نامه‌که بصحه شاه‌موشح وبمهر دولتی مزین شده بود قرائت ومردم دعا وثنای شاه را بزبان وآنچه لازمه تشکربود بجاآوردند ، قرارشد که روزدوشنبه ۲۷رجب‌که روزمبعث است شروع درانتخابات گردد .

صورت دستخط شاه

(صاحب قرانیه مورخه۲۲رجب ۱۳۲۴) جناب اشرف‌صدراعظم فهرست مطالب راجعه به مجلس‌را که بحضور فرستاده بودید ملاحظه شد ، اینکه خواسته‌اند تلگرافی درصدور نظامنامه بتمام ولایات مخابره گردد ، چون لازم است از تمام مندرجات نظامنامه عموماً مطلع شوند صدور تلگراف‌کافی نیست قدغن نمائید عین نظامه را زودتر طبع نموده برای‌هرولایت یك نسخه بفرستندکه ازآن‌قرارترتیب انتخابات وشرایط‌آن عمل‌شود ، بشاهزادگان وقاجارهم همینطورکه خواسته‌اند اطلاع بدهیدکه پس ازانعقاد مجلس منتخبین خودشانرا معرفی نمایند ، مطالب راجعه به مجلس هم‌که باید درروزنامه طبع شود قدغن نمائیدآنچه مقتضی است بعد ازآنکه نوشته

شد درروزنامه دولتی‌چاپ کنندعین‌الدوله‌هم که‌چند روزی تأخیر کرده‌است مشغول تسویه‌کارهای‌شخصی‌خودش میباشد و البته حرکت مینماید .

روز پنجشنبه ۲۴رجب ۱۳۲٤ هجری ـ امروزآقایان درمدرسه نظامیه مشغول انتخابات و مذاکرات میباشند صنیع الدوله ، مخبرالسلطنه ، مخبرالملك پسرهای‌مخبرالدوله که‌مردمان عالم‌وباتربیت ودانشمند وبا ایمان میباشند داخل درکارشده‌اند وامیدکامل درپیشرفت امورخواهد بود .

نطق اعلیحضرت مظفرالدین شاه
(درروزشنبه۲۵رجب۱۳۲۴)

«تاریخ دنیا وتجربیات ایام گذشته نشان میدهد هیچ‌کاری صورت انجام نمی‌یابد مگر به‌اتحاد واتفاق نوع بشر باهمدیگر ، واین اتحاد واتفاق نه‌فقط برای‌کارهای مهم وامور معظم لازم وواجب است ، بلکه اگردرست تدقیق وتحقیق شود هویداست که‌کارهای عادی روزانه هم محتاج باتفاق واتحاداست تاآنکه بدلخواه صورت خارجی یابد .

مثلا همین عمارت که مشاهده مینمائید اقلا بدستیاری صدنفرازمعمار ، بنا ، کارگر وغیره باین هیئت درآمده است ، بدیهی است که نظم وترتیبی درمیان این صد نفربوده که هرکدام بموافقت همدیگرتکلیف‌خود را اجرا نموده‌اند ، بااین‌که‌اول طرح نقشه بوده است حالا باین صورت خارجی درآمده ورفع‌احتیاجات عده‌ایرامینماید ، درصورتیکه‌بنای‌عمارتی اقلااتحادواتفاق‌صد نفررالازم داشته باشدآنهم باترتیبات مخصوص ومعین ، بدیهی است که تشکیل یك دولت وترتیب وتنظیم اموریك ملت ومملکت‌بطریق اولی محتاج باتحاد و اتفاق است ، منتهی در این‌جا باتفاق صدهزار نفرکارگرهم‌ساخته وپرداخته نمیشود بلکه اتفاق تمام افراد واعضای دولت وملت لازم است تا اموردولتی ومملکتی بطورشایسته اداره شود ، وهرکدام ازاعضاکه‌بمنزله سرودست وپا وتنند بوظایف خود عمل نمایند تا هیکلی‌بطورصحیح تشکیل شود .

طبقات مختلفه وایالات متنوعه در حوزه دولت حکم اعضا و جوارح بدن را دارند ، چنانکه‌از دردمندی عضوی تمام اعضای بدن بیقرارمیشود هیئت دولت هم ازپریشانی وعدم رفاهیت تبعه خودآزرده و متألم میگردد ، غم رعیت غم دولت است ، شادی آنها شادی دولت ، پس باید درآسودگی ورفاهیت مردم کوشید ومثل فرزند خویش‌آن‌ها را جمع‌کرد ولوازم زندگی اینان وتن‌آسائی ایشان را فراهم‌آورد ، تا همه دولت را مربی خود دانند وپادشاه‌را پدرمهربان خویش خوانند ، خردمند داناآن‌کس است که همواره باقتضای زمان رفتارکند .

فی‌المثل درعهدکیخسرو آئین جهان داری ووضع اداره اموردولت و حفظ ثغورمملکت بطرزی بوده که‌آن عهد وزمان اقتضامینموده ، ولی آن اصول وقواعد ملك داری بکار امروز نمی‌خورد چه هر عصری اقتضائی دارد ، وهردوری طرزوطوری متداول است ، چنانکه نمیتوان مثلا امروزلباسهای قدیم وکلاه‌های یك ذرعی را دیگرمیان طبقات نوکراز وزراء واهل قلم ولشکر متداول نمودکذالك اصول اداره وقواعد سیاست ومملکت‌داری هم باید ورای‌ایام گذشته باشد .

این است که من مصمم شدم مجلس شورای ملی را تشکیل وتنظیم نمایم تا بدین وسیله بنیان اتحاد و اتفاق دولت وملت بطوریکه دلخواه من است مستحکم شودوامیدوارم انشاءالله تعالی باین‌آرزو نایل شوم و طوری اساس‌اتحاد مابین دولت وملت استوارشود که‌درسختی ونرمی‌کاروسردی وگرمی روزگارواقعاً هردو شریك وسهیم باشند وسعادت وخوشبختی دیگریرا نیك‌بختی خود دانند ، ولی هرتکلیفی متضمن حقی است

وبالعکس هرحقی متضمن تکلیفی ، باید اساس موافقت‌میان دولت وملت برشالوده صحیحی گذارده بشود تا خیالات ونیات صحیحه نتیجه بعکس نبخشد وحدود محفوظ‌باشد تا در ایفای حقوق هم‌افراط وتفریط نشود تکلیف‌ما لطف ومهربانیست وتألیف قلوب ، تکلیف نوکراطاعت فرمان است واجرای وظایف خدمت سلطان ولی هرکدام در جای خود

شاه اگر لطف بی عدد راند　　بنده باید که حد خود داند

نوکر نظامی باید بگوید من اجرای امر و امتثال فرمان شاه را میکنم بهرچه فرماید ، ولی‌پادشاه داندکه بخیر و مصلحت رعیت و تبعهٔ خود واقف و بصیر است ، میداند چه فرماید ، پادشاهی که رعایای خود را مانند فرزندان خویش دارد و تفاوتی مابین آنها نمی‌گذارد یقین است حز مهربانی در باره رعیت خود چیزی روا نمی‌دارد مگر وقتی که رعیت از حدخود تجاوز نماید و به نصیحت و موعظه گوش ندهد در این صورت البته باید آنها را تنبیه نمود ، و این تنبیه هم از روی محبت است مانند تنبیهی که پدر فرزند را مینماید که جز از راه مهربانی نیست ، باری باید اساس اتحاد و اتفاق دولت وملت را استوار کرد و حدود را هم معین نمود که تمام مردم در کمال امنیت و رفاهیت و آسودگی زندگی نموده فرداً فرد خود را عضو هیئت معظمی که ماآنرا دولت ایران یاوطن عزیز می‌نامیم بشمارند و در خوب و بد و نیکبختی و بدبختی خود را سهیم و شریك به‌یك‌دیگر بدانند».

روز یکشنبه۲۶ رجب ـ مردم درمدرسهٔ نظامیه جمع شده‌طرف صبح اصناف وطرف عصر علما و طلاب حاضر و اوراق رای را گرفته و مشغول انتخابات میباشند و تلگرافی هم بولایات مخابره شده که مردم وکلای خود را انتخاب کنند .

روزدوشنبه ۱۲ شعبان۱۳۲۴هجری ـ امروز مانند هر روز مشغول انتخابات میباشند واکثر از وکلاهم معین گردیده ، این‌انتخابات صنفی است باین ترتیب که هر صنفی از صنف خودش یك نفر را انتخاب مینماید و مابرای نمونه چند نفر را ذکر مینمائیم .

هیئت نظار

مخبرالسلطنه حسب الامر شاه ، مشیردیوان منشی باشی ازطرف صدر اعظم . اعظم السلطان‌ازطرف‌حکومت‌طهران ، خازن‌الملك از طرف حکومت طهران ، شاهزاده اسدالله میرزا از طرف شاهزادگان ، شاهزاده یحیی میرزا از طرف شاهزادگان ، امجد السلطان پسر کوچك مجدالدوله از طرف قاجار ، سید حاج‌آقااز طرف علماءوطلاب سید محمد تقی هراتی از طرف علما ، حاج شیخ سیف‌الدین ازطرف‌علما ، حاج سید محمدازطرف تجار ، حاج محمد ابراهیم از طرف تجار ، شیخ حسین سقط فروش از طرف اصناف ، بهمین ترتیب هر صنفی نماینده خود را انتخاب کردند .

پس از تعیین‌هیئت نظارت شروع برای و انتخاب کردن شدند ، اسامی انتخاب شده‌گان طهران : شاهزاده اسدالله میرزا و یحیی میرزا منتخب شاهزادگان . امجدالسلطان و معظم السلطان‌منتخب قاجاریه ، میرزا محمد تقی و شیخ علی نوری منتخب علماء ، میرزا طاهر تنکابنی منتخب طلاب ، مشهدی باقر بقال منتخب اصناف شش گانه : بقال ، بنکدار ، آجیل فروش ، میوه فروش و علاف جزء ورزاز ، باین‌ترتیب کلیه طبقات وکلای خود را انتخاب نمودند .

میرزا محمد تقی گرگانی که منتخب علما بود استعفا داد و بجایش طبق دستور آقای بهبهانی میرزا

محسن برادر صدرالعلما داماد بهبهانی تعیین گردید بدون انتخاب و بدون شرایط نظامنامه ، دراین اقدام صدای عقلا بلند و مردم هم هرقدر اظهار عدم رضایت نمودند بجائی نرسید .

نویسنده در تمام مراحل تاروزیکه رای داده میشد حاضر و ناظر بودم ، اولین رای برای انتخاب وکیل چون طلبه بودم رای خود را بنام آقا میرزا طاهر تنکابنی مدرس حکمت‌وفلسفه‌در صندوق انداختم ، ولی خود تصدیق مینمایم مطابق نظامنامه آنروز سن من کافی برای دادن رای نبود ، اعضای انجمن هم باتردید رای دادن مرا قبول کردند برای اینکه دارای ریش کامل و عباوعمامه‌منظم بودم‌لذا تصور نمی‌رفت که سنم کم باشد .

دوران مظفرالدین شاه

آنچه در دوره سلطنت مظفرالدین شاه‌قاجار در ایران دایر و منتشر گردید برای اطلاع خوانندگان‌ذکر مینمایم .

۱ - عید مولود حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام در سوم شعبان ۲ - رواج کلاه نمد برای نظامیان بدستور فرمانفرما ۳ - تاسیس مدارس ٤ - انعقاد انجمن معارف و روز نامه معارف و شرکت کتب در طهران ٥ - شیوع ماشین زراعت در خالصجات دولتی در سال چهارم سلطنت که ناصرالسلطنه رئیس خالصجات ازفرنك خواست ٦ - ازدیاد قزاق - ازپانصد بهزار ودویست ودرسال چهارم سلطنت بدوهزار نفر رسید ۷ - تاسیس راه شوسه از رشت بطهران در سال سوم سلطنت بوسیله روسها ۸ - کاوش‌شهر شوش‌که به امتیاز فرانسوی‌ها داده شد در سال پنجم سلطنت ۹ - رواج پول نیکل در ایران در سال ششم سلطنت ۱۰ - بنای فرح آباد و ضرابخانه جدید درسال ۱۳۲۰ درطهران ۱۱ - بنای عمارت جدید درگلستان وسقف‌بلور وچراغهای برق در ایران سال هشتم سلطنت ۱۲ - رواج تخم چای در گیلان (لاهیجان) و تخم جنگل در جاجرود سال ششم سلطنت ۱۳ - ترقی تعرفه گمرکی و تذکره و پست ایران و نیز گمرك را مخصوص سرحدات قرار دادند و گمرك داخله را موقوف کردند ۱٤ - ایجاد وزارت خانه‌ها بنام کابینه در سال دهم بامرشاهزاده عین الدوله (این همان عین الدوله است‌که در اول کار سبب انقلاب ودرخواست عزل او راکرده بودند که بطور تفصیل ذکرشده حالا درمشروطه هم صدراعظم و مامور تشکیل دولت وتعیین هر وزارت‌خانه شده‌است این‌است یکی از خبط های مشروطه خواهان) ۱٥ - ایجاد صندوق مالیات ۱٦ - آوردن چرخ‌بخارو‌ماشین خود نویس در طهران در سال هفتم سلطنت ۱۷ - شیوع تلفن و فتوگراف در سال سوم سلطنت ۱۸ - دایر شدن چراغ برق در کوچه های طهران از اقدام و همت حاج حسین آقا امین‌الضرب در خیابان چراغ گاز یابرق در سال یازدهم سلطنت ۱۹ - تاسیس آسیای بخار بدستیاری صنیع‌الدوله ۲۰ - افتتاح کار خانه ریسمان بافی در دروازه شمیران باغ صنیع‌الدوله باشرکت‌حاج محمد تقی شاهرودی که در مکتب آزادی و مشروطه خواهی صنیع الدوله تربیت و درك‌کرده بود ۲۱ - ورود اتومبیل در طهران ولی به تعدادکمی در سال هشتم سلطنت ۲۲ - احداث چند رخت شوی خانه در سال دهم سلطنت ۲۳ - ایجاد آجر پزی در طهران بهمت حاج حسین آقا امین الضرب در سال یازدهم سلطنت ۲٤ - سقف تکیه دولت‌که همه ساله‌روی آن باچادر کرباس پوشیده میشد و مقداریهم خراب شده بود آهن پوش و تعمیر کردند ۲٥ - تاسیس چاه نفط کرمانشاه در قصر شیرین در سال دهم سلطنت ۲٦ - گراور چاپ عکس در سال یازدهم سلطنت رواج یافت ۲۷ - ماشین عکس بی‌عکاس در سال ششم سلطنت دایر گردید ، ظاهرشدن بی‌پولی وخالی شدن خزانه دولتی نیز در این عهد بود ۲۸ - ظاهر شدن رشوه گرفتن و تعارف‌در دستگاه ملاها درعهد همین‌شاهنشاه

رواج یافت (البته در این عهد الحمدلله رواجی ندارد برای اینکه دیگر کاری در دست آنها نیست مگر مواردیکه اتفاقات سیاسی روی دهد که کمك آنها از راه تبلیغ لازم باشد که باین عنوان یکی دو تا که برجسته شوند دارای نفوذ میباشند واز موقع‌استفاده مادی‌مینمایند ؟).

انتشارجراید ـ جرایدیکه دردوران سلطنت مظفرالدین‌شاه منتشرمیگردید تا اندازه‌ئیکه در نظر نویسنده باشد بشرح ذیل نوشته میشود :

١ ـ روزنامه معارف ٢ ـ روزنامه ایران که این دو روزنامه سابق بنام دولتی منتشر میگردید ٣ ـ روزنامه‌ادیب مدیرونویسنده‌ادیب‌الممالك ٤ ـ روزنامه مصورموسوم‌بشرافت نویسنده‌اش مجیرالدوله ومدیرش اعتمادالسلطنة ٥ ـ روزنامه‌تربیت‌مدیرش‌ذکاءالملك ٦ ـ روز نامه ثریاکه درمصر وبعداً بمدیریت‌سیدفرج‌الله کاشانی دایر بود ٧ ـ روزنامه مظفری بمدیریت میرزا علی آقا شیرازی ٨ ـ روزنامه نوروز نویسنده ناظم ـ الاسلام کرمانی ٩ ـ روزنامه اخوت که در انجمن آقای ظهیرالدوله طبع و منتشرمیگردید ١٠ ـ روزنامه احتیاج ١١ ـ روزنامه معارف مدیرش مفتاح‌الملك و میرزا محمد علی بهجت دزفولی که‌خودبهجت‌روزنامه دعوت الحق را منتشر نمود ١٢ ـ روزنامه صور اسرافیل مدیرش میرزا جهانگیر خان و دبیرش میرزا علی اکبرخان‌دخو(ده خدا)که بهترین روزنامه برای بیداری طبقه توده یعنی‌طبقه‌سوم بود واز تمام جرایدروز بیشتر بفروش میرسید و خدمت بزرگی در پیشرفت مشروطیت انجام داد :

دو عامل جامعه توده را تکان داد یکی سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی و دیگرروزنامه صوراسرافیل که مطابق‌بزبان و فهم اکثریت مردم قرارگرفته بودند ١٣ روزنامه‌آدمیت مدیر و دبیرش‌میرزا عبدالمطلب ١٤ ـ روزنامه مساوات بمدیریت سید محمد رضا که بعداً بنام مساوات نامیده میشد و دبیرش سید جلال خلخالی ١٥ ـ روز نامه تنبیه مدیر و دبیرش میرزا ابراهیم طبیب ١٦ ـ روزنامه وطن و کشکول بمدیریت مجدالاسلام کرمانی ١٧ ـ روزنامه الجمال مدیرش میرزا محمد حسین اصفهانی ١٨ ـ روزنامه نیراعظم بمدیریت سید عبدالوهاب معین‌العلما ١٩ ـ روزنامه تمدن مدیرش مدیرالممالك‌هرندی ٢٠ ـ روزنامه‌عراق عجم بمدیریت‌ادیب‌الممالك ٢١ ـ روزنامه وطن و شاهنشاهی بمدیریت ملك المورخین ٢٢ ـ روزنامه روح الامین مدیرش سید محمد علی عراقی (اراکی) ٢٣ ـ روزنامه تدین بمدیریت فخرالاسلام ٢٤ ـ روز نامه عیب‌نما مدیرش میرزا عبدالرحیم کاشانی ٢٥ ـ روزنامه اقیانوس ٢٦ ـ روزنامه مجلس بمدیریت سیدمحمد صادق طباطبائی دبیرش شیخ یحیی کاشانی ٢٧ ـ روزنامه‌رهنمامدیرش‌میرزاعبدالرحیم‌کاشانی ٢٨ ـ روزنامه مکتب یا طهران بمدیریت میرزا حسن مدیر مدرسه رشدیه ٢٩ ـ روزنامه بامداد صاحب امتیاز حاج میرزا یحیی دولت آبادی ٣٠ ـ رروزنامه استبداد بمدیریت شیخ‌الممالك قمی ٣١ ـ روز نامه حقوق بمدیریت شاهزاده سلیمان میرزا ٣٢ ـ روزنامه یومیه مدیرش سید حسن برادر مؤید الاسلام کلکتهٔ ٣٣ ـ روزنامه صبح صادق بمدیریت مؤیدالممالك کرمانی ٣٤ ـ روز نامه علم آموز مدیرش میرزا جعفر خان کرمانی ٣٥ ـ روزنامه شرف یاشرافت مدیرش برادر تقی زاده ٣٦ ـ روزنامه معرفت در انجمن ظهیرالدوله نوشته میشد ٣٧ ـ روزنامه فلاحت تحت نظر مسیو داشر رئیس مدرسه فلاحت ٣٨ ـ جفتك مفتك در اداره صور اسرافیل چاپ میشد ٣٩ ـ روزنامه بلدیه و دانش و شورای بلدیه‌بمدیریت معتمدالاسلام ٤٠ ـ روزنامه‌اتحاد بیداری ، زشت و زیبا و خلاصة‌الحوادث در طهران بطور یومیه منتشر میگردید .

البته تمام ولایات و ایالات آنروز بتناسب وسعت و استعداد ناحیه خود دارای جراید متعدد

بودند که غالباً بمرکز هم فرستاده میشد که چون صورت آنها کاملا در یاد داشت و نظر نبود صرف نظر از ذکرش نمودیم .

ایجادکار خانه قند - که در سال دوم سلطنت از طرف علماء به تحریك روسها تحریم وکارخانه تعطیل گردید - اکتشاف کاشی طلائی بدستیاری خواجه عبدالکریم تاجرکلدانی در سال‌چهارم سلطنت .

ایجاد مدارس جدید در طهران ۱ - مدرسه اسلام مؤسس آقا سید محمد طباطبائی مجتهد ۲ - مدرسه علمیه مؤسس مفتاح‌الملك احتشام‌السلطنه ۳ - مدرسه رشدیه میرزا حسن رشدیه ٤ - مدرسه‌علمیه اول مؤسس آن شیخ‌الملك کرمانی ٥ - مدرسه‌افتتاحیه‌مفتاح‌الملك ٦ - مدرسه‌هدایت سید مهدی ۷ - مدرسه شرف مؤسس ناظم الاطبا کرمانی ۸ - مدرسه ثروت ۹ - مدرسه سلطانی ۱۰ - مدرسه تربیت ۱۱ - مدرسه ادب حاج میرزایحیی ۱۲ - مدرسه‌سادات حاج میرزایحیی ۱۳ - مدرسه خرد ، میرزاعبدالرضا خان ۱٤ - مدرسه معرفت مؤسس آقای ظهیرالدوله ۱٥ - مدرسه سعادت مترجم‌الدوله ۱٦ - مدرسه امانت مدرسه‌اقبال ۱۷- مدرسه‌سیاسی مؤسس‌مشیرالدوله ۱۸ - مدرسه دبستان دانش باپول‌ارفع الدوله‌بدست حاج‌میرزا یحیی ۱۹ - مدرسه خیریه میرزا کریم خان سردار فیروز ۲۰ - مدرسه قدسیه نظام العلما ۲۱ - مدرسه شریعت‌شیخ باقر و بعضی مدارس دیگر که شاید در حدود چهل مدرسه جمعاً دایر و دارای محصل بودند .

خواننده ملاحظه‌میفرمایندکه‌چه اشخاص شرافت‌مند وبزرگوارکه غالباً مشاغل مهمه حتی‌وزارت را دارا بودند برای خدمت بجامعه و ترویج علم و آماده کردن ابنای‌وطن برای اداره‌کردن امورات‌مملکت مدرسه تأسیس کردند مدرسه سیاسی را مشیرالدوله تاسیس نمود و در نظام نامه و اساسنامه آن قید نمودکه مستخدمین وزارت‌خارجه(نه مستخدم جزء) باید دارای تصدیق مدرسه سیاسی باشند .

برای اطلاع خواننده عزیز تا این جا از جریان علل مشروطیت تاتشکیل‌مجلس شورای ملی ذکر گردید ، و اینك برای حفظ و نگهداری آن که هنوز بنیاد آن روی پایه های محکمی گذارده نشده‌است آزادیخواهان درصدد تشکیلات اجتماعی بنام انجمن محلی برآمدند که در مواقع احتیاط و احتیاج به پشتیبانی مجلس شورای ملی حاضر گردند ، و مااینك هریك از انجمن‌ها را بنام ذکر مینمائیم .

انجمن‌های‌محلی ۱ - انجمن‌اتحادیه یااستیفاء ۲ - انجمن‌جنوبی ایران ۳ -انجمن اتحادیه صرافان ٤ - انجمن خراسانیان ٥ - انجمن خیاط ها ٦ - انجمن اتحادیه ارامنه شعبه ایران ۷ - انجمن اتحادیه اصناف ۸ - انجمن سادات دروازه قزوین ۹ - انجمن برادران دروازه قزوین که نگارنده عضویت داشتم ۱۰ - انجمن روزنامه مجلس ۱۱ - انجمن مدیران جراید ۱۲ - انجمن سادات شهرنو ۱۳ - انجمن مودت ۱٤ - انجمن محلی بازار ۱٥ - انجمن مدرسه فلاحت ۱٦ - انجمن افتخاریه‌کوچه غریبان ۱۷ - انجمن‌لشکرنویسان ۱۸ - انجمن بنی‌اسرائیلیان ۱۹ - انجمن مدرسه اقدسیه ۲۰ - انجمن دانشمندان ۲۱ - انجمن مدرسه دارالفنون ۲۲ - انجمن مهدیه ۲۳ - انجمن‌خیریه‌محمدیه ۲٤ - انجمن قورخانه ۲٥ - انجمن‌شمالی ایران ۲٦ - انجمن‌محمدیه بهارستان ۲۷ - انجمن معمار خانه ۲۸ - انجمن افتتاحیه مخزن ۲۹ - انجمن واتحادیه غیرت (آنوقت وجودداشت) ۳۰ - انجمن عراق عجم ۳۱ - انجمن فاطمیه ۳۲ - انجمن برادران‌سرچشمه ۳۳ - انجمن برادران حسن آباد (نگارنده و شیخ غلامحسین خان از طرف انجمن برادران دروازه قزوین نماینده و رابط بودیم) ۳٤ - انجمن اتحادیه‌مساوات ۳٥ - انجمن‌اتحادیه‌آذربایجان ۳٦ - انجمن‌مرکزی برادران ۳۷ - انجمن

اتحادیه طلاب ۳۸ ـ انجمن حسینی ۳۹ ـ انجمن متحده مطبوعات حروفی ۴۰ ـ انجمن اتحادیه قزوین ۴۱ ـ انجمن اتفاق دروازه قزوین ۴۲ ـ انجمن اتحادیه امام زاده یحیی ۴۳ ـ انجمن اتحادیه تجریش ۴۴ ـ انجمن اتحادیه کاشانیان ـ همین انجمن‌ها بودند که در موقع حمله به مجلس در مدرسه سپهسالار تمرکز یافتند که بعداً ذکر خواهد شد .

درهمین مواقع بودکه بایك جدیتی درانجمنهای دروازه قزوین وبرادران ، واتحاد قزوین ، واتفاق قزوین سخنرانی ومردم را تشویق بورود بانجمن‌ها مینمودم ، وبیشتر اوقاتم مصروف باین‌کار بود ومیتوانم بگویم ازهمان ایام‌کاملا واردگودسیاست شدم ولی بایك عالم ایمان وثبات قدم وصداقت‌وعلاقه‌مندی برفقای خود ، دراین وقت بدرس شرایع‌آقا شیخ علی پسرعمو حاضر میشدم وضمناً روضه خوانیهم میکردم ولی نه بطوراستمرارمثلادرماه محرم همان سال به تکیه دولت دعوت شدم وددرروزاول چون ازطرف یکی ازبانوان حرم دعوت شده بودم (البته با واسطه) وقتی‌که وارد شدم بااینکه باصطلاح بچه بنظر می‌آمدم برای من احترام قائل وپای منبرروی تخت جای دادندکه بعد ازحاج‌شیخ محمد واعظ من رفتم درآن پله‌آخروشاید کمتر بنظرمی‌آمدم ، صدای همهمه زن و مرد بقدری بود که صدای روضه خوان بیچاره مخصوصاً واعظین بجائی نمیرسید .

پس ازیکی دودقیقه نشستن درعرشه منبروتماشای جمعیت برای اسکات زنان صدارابا‌صطلاح‌بششدانك بلندکردم ، چون صداکاملا رسا بود یك مرتبه توجه بطرف‌منبر ، وهمهمه زنها خاموش‌گردید وتمام سرها برای دیدن من بلند (چون موضوع روضه حرکت دادن اسرا بطرف‌کوفه بود من نیز دردنباله‌آن بصدای بلند بنام زینب خواتون این شعرراخواندم .

تند مران ای دلیل ره‌که‌مبادا خسته دلی درقفای قافله باشد)

که یك مرتبه صدای شیون بلندگردید وهمه منتظر بودندکه آوازمن دنباله خواهد داشت . ولی من ازمنبرپائین‌آمده خواستم بروم یکی از پیشخدمت‌هاکه برای انجام‌کار روضه خوانها حاضربودند بمن‌گفت تأمل نمائید من وحشت‌کردم ولی دقیقهٔ طول نکشیدکه دونفرپیش‌خدمت با دردست داشتن یك سینی نقره که توی‌آن یك طاقه‌شال بودآوردند روی عبا بگردن من‌انداختندکه تمام‌زن‌ومرد متوجه این منظره‌بودند.

ازآنروزدیگرکارروضهٔ من بالاگرفت ، شروع شد بدعوت‌من‌که یکی‌ازآنها روضه نایب‌السلطنه بود درآن حوض خانه بزرگ (که حالا شاید موزه افسران باشد) مقابل مجلس سنا ولی بطوریکه سابقاً هم ذکر شده رویهم رفته ازروضه‌خوانی‌خوشم نمی‌آمد شاید دوسه‌مجلس بیشترقبول نکرده وآن‌هم بیش ازچند شعر نمی‌خواندم .

مخالفت پدرم ـ پدرم با هردوقسمت‌کارمن مخالف بود ، یکی ورود باجتماعات ازمسجد جمعه تا حضرت عبدالعظیم ودیگربشغل روضه‌خوانی ، ولی من درقسمت اول چون باآقا شیخ موسی وسید محمد رضا مساوات بیشتر معاشرت داشتم وشخصاً هم افکارم بشورش وانقلاب بیشتردورمیزد لذا درقسمت اول اطاعت نکرده تاآخرین مرحله آنروزکه انتخابات شروع ومجلس شورای ملی با وکلای صنفی تشکیل گردید شرکت نموده ولی درقسمت روضه‌خوانی نظرایشان را قبول واطاعت‌کردم .

با اینکه پدرم نسبت به‌آقای حاج شیخ فضل‌الله کاملا معتقد بود ولی درقسمت قیام حاج شیخ فضل‌الله ورفتن ایشان بحضرت عبدالعظیم موافق نبوده وشرکت هم نکردند ، دراین موقع یعنی پس از آرامش و

تشکیل انجمن‌ها وفعالیت من درانجمن برادران دروازه قزوین بریاست میرزاسلیمان خان (میکده) و عضویت شاهزاده یحیی میرزا وسلیمان میرزاکه هرسه باپدرم مربوط بودند ، پدرم زیاد جلوگیری ازفعالیت من نمی‌کرد .

یك روزپدرم درمنزل مذاکره نمودکه چون آقا بالاخان سردار افخم ازحاج شیخ فضل‌الله یك نفر خواسته‌که دراندرون به بانوان مسائل دینی درس بدهد ، لذا مرا معرفی کرده‌اندکه درروزیکی دوساعت بروم منزل سردارافخم تدریس نمایم‌منهم قبول‌کرده وازفردا شروع خواهم‌کرد .

تامدتی پدرم یکساعت بظهرمانده برحسب‌تقاضای بانوی بزرگ سردارافخم‌که بعلاوه زناشوئی نسبت دخترعمو وپسرعموئی هم داشتند ویکی اززنهای مجلله ونیکوکاروبتمام معنی مقدسه و درتمام سال روزهای جمعه بایك خدمتکارزن پیاده ازشهربحضرت عبدالعظیم برای زیارت میرفت وضمناً دستورمیدادکه‌کالسکه را بیاورند درب بازار حضرت عبدالعظیم‌که میدانی است برای توقف درشکه وکالسکه اشراف واعیان ، بانو پس ازانجام زیارت باکلفت سوارکالسکه و بشهر مراجعت میکردند .

این بانوازپدرم میخواهدکه شما قبل از ظهر بیائید که پس ازصرف نهار نماز جماعت ظهر وعصرهم بعمل‌آید باین جهت پدرم ظهرها درمنزل نبود وبرای اول شب می‌آمد منزل ، مدتی بدین ترتیب ادامه داشت تا اینکه یکی ازروزها سردارافخم درموقع نمازجماعت واردمیشود می‌بیند خانم‌وتمام‌کلفت‌ها درصف نمازجماعت منظم مشغولند بسیارازاین منظره خوشش میآید ، صبرمیکندتا نمازتمام میشود بعد باپدرم‌اظهار مهربانی وتشکراززحماتشان مینماید .

دراین موقع بانوی محترم ازسردارافخم درخواست مینمایدکه منزلی برای‌آقای مقدس ترتیب داده شودکه ازحیث رفتن وآمدن درزحمت نباشند ، سردارهم قبول ودستور میدهد اطاقهای سردرب باغ را (که محل درب ، جبهه خیابان مجلس سنا مقابل باشگاه افسران بوده) برای پدرم با یك مستخدم معین نمایند وضمناً دستورمیدهندکه چهارنفرازپسرها که مدرسه الیانس فرانس‌آنروزمیرفتند عربی واحکام دینی را درساعات معینه نزد پدرم بخوانند .

این بودکه من بعضی ازروزهاکه برای ملاقات پدرم میرفتم‌آقایان را هم‌ملاقات میکردم رفته رفته مأنوس شده بودیم بطوریکه حسن خان اعظام السلطان ازپدرم خواست‌که من بیشترآنجابروم‌ولی البته من بواسطه درس نمیتوانستم قبول نمایم ــ پسرها : ۱ــ حسن خان‌اعظام‌السلطان ۲ محمد خان معین نظام ۳ ــ صدیق نظام‌که ازهمه‌کوچکتر بود ٤ ــ محمودخان معاون‌نظام‌که ازمادر سوا بودند ومادر محمود خان هم یکی‌ازبانوان‌مجلله وازخانواده‌اشراف ومورد توجه سردارافخم ، بهمین‌جهت درعمارت‌که‌حیاط‌بزرگی‌بود با بانوی بزرك هم منزل‌بودند و درآداب مذهبی وانجامش‌کاملا همراه وعمل میکردند .

یکی ازروزهاکه برای ملاقات پدرم رفته بودم معلم مشق خط بنام سید عبدالکریم مشغول دادن‌تعلیم بآقایان بود اعظام السلطان اظهارکردکه حسن‌آقا شما هم‌یك خط بنویسید وتعلیم بگیرید وچون ما درهفته دوروزمعلم خط داریم شما دراین دوروزحاضرشوید .

من یك خط نوشته دادم بدست سید عبدالکریم مشاق ، وقتی‌کاغذ مرا گرفت پس ازنگاه‌کردن‌کاغذ را مچاله‌کرد ودورانداخت وگفت : هرکسی قابل تعلیم‌نیست (این حرکت وجمله بقدری بمن‌گران آمدکه دیگرنتوانستم توقف نمایم‌البته قدریهم‌شایدباگریه برخاستم‌آمدم منزل‌وتصمیم گرفتم‌تا خطرادرست‌نکرده‌ام

بمنزل سردار پیش پدرم وآقایان نروم .

لوازمات کارعبارت ازقلم و مرکب و کاغذ بود چون در آنزمان خط ارزشی بسزا داشت لذا برای آن هم‌کاغذ مخصوص و هم مرکب مخصوصی برای فروش حاضر بود ، ومن همه را بطور کامل حاضر کرده وضمناً محل‌کارراهم درمدرسه‌که دارای حجره بودم قراردادم‌که فارغ البال بتوانم درتمام اوقات مشغول باشم ، استاد مشق را هم برای تعلیم عماد الکتاب قزوینی را انتخاب‌کردم .

قبل ازرفتن پیش عماد الکتاب فکر کردم ازروی یك قطعه خط چندی مشق‌کنم تا خط قدری‌آماده شود همین‌کاررا هم شروع نمودم خوب بخاطردارم‌که ازاول شب‌که مشغول امتحان قلم ومرکب میشدم یك مرتبه میدیدم اذان صبح گفته میشود ومن شام‌که برایم‌آورده بودند همانطور مانده است‌که بجای صبحانه می‌خوردم .

باین‌ترتیب‌وقتی روزمشق‌نزدعماد الکتاب رفتم ودرخواست خودرا بضمیمه سطریکه نوشته بودم دادم ایشان‌با تعجب وتحسین بمن‌اظهارنمودندشما چند وقت‌است‌که مشق‌میکنیدجواب‌دادم‌شایددرحدودیکماه‌بشود باورنکردند ، روزهای تعلیم خط که میرفتم چند نفراز شاگردها را بمن واگذارمی‌کردندکه‌بآنها تعلیم میدادم ، مدت‌چهارماه ادامه دادم ، وچون بین صاحبان خط‌گفته میشدکه هرکس بخواهد زوددرخط‌موفق شود باید شبها مشق‌کند چون‌یك صفحه مشق شب برابر است با ده صفحه مشق روز باین جهت من درتمام شش ماه شبها تا صبح مشق میکردم وروزاستراحت می‌نمودم .

یك روزیکی ازدوستان‌آمد مدرسه‌که من مشغول نوشتن مشق‌بودم اظهارکرد من هفته دو روزمیروم پیش‌آقا میرزا طاهرهمدانی‌معلم خط شکسته بعد یك سطرنوشت ومن خوشم‌آمد ازدوستم خواستم‌که‌آیاممکن است مراهم نزد ایشان معرفی نمائید ، قبول‌کردند ، رفتیم بطرف بازار ومسجد شاه ازدریکه توی بازار بزرك واقع است وارد شدیم دست چپ توی دالان حجره‌ای بود ، پیرمرد مجللی‌بود با قیافه بسیار روشن و دارای محاسن مشکی پس ازبجاآوردن رسوم وآداب معرفی شدم ایشانهم با جبهه بازقبول نمودند ، همان روزمشق دادندکه بعداً مشغول شدم ، بالاخره بجائی رساندم‌که درآن‌جا هم‌آقا میرزا طاهر در روزهای تعلیم خط چند نفرازشاگردها را بمن محول‌کرده بود .

ادامه مشق خط‌شاید بیش‌ازشش‌ماه طول‌نکشیدکه‌کاملاخود رابرای مبارزه‌باسیدعبدالکریم‌مشاق‌آماده نمودم ، حسن اتفاق سید عبدالکریم ابداً نمیتوانست یك خط شکسته یا ریزبنویسد واین عیب بزرگی بود برای اطفالیکه پدرانشان دردستگاه دولت مصدرکاروباید اولادشان هم وارد شوند وآن زمان اول متوجه خط بودند نه معلومات دیگر .

دوسطریکی درشت ویك‌سطرهم ریزشکسته نستعلیق دریك صفحه‌کاغذنوشته بردم نزد پدرم باغ‌سردار افخم وقتی‌آقایان خط را دیدند خیلی تعجب کردند و اعظام السلطان قطعه مرا بسردار افخم نشان داد سردارمرا خواسته درضمن تعریف ازمن خواست‌که بجای سید عبدالکریم به‌آقایان تعلیم خط بدهم من هم قبول‌کردم روزیکه سید عبدالکریم‌آمده بود اعظام السلطان قطعه مرا نشان دادکه این خط چطور است ؟ سید عبدالکریم تعریف مینماید بایشان‌گفته میشودکه این خط مال‌کسی است‌که تقریباً درشش ماه قبل خواست ازشما تعلیم بگیرد وشما با یك جمله توهین‌آوری‌کاغذ ایشان را پرت‌کردید ، واوحسن‌آقا است‌که درمقابل شما نشسته است دراین موقع میرزا عبدالوهاب خان پیشکارسردارافخم وارد شد ، پس‌از تعارفات

پاکتی بسید عبدالکریم دادند واز طرف سردارافخم ابلاغ کردندکه چون ازاین تاریخ تعلیم مشق آقایان بعهده حسن‌آقا فرزندآقای مقدس‌قرارگرفته است لذا دیگرشما زحمت نکشید دراین پاکت هم انعامی‌است که بضمیمه حقوق ازطرف سردارافخم تقدیم میشود .

خواننده گان‌عزیزخوب‌آن‌منظره‌را درنظربگیرندوآن‌رفتاراولیه‌سید عبدالکریم‌رابامن‌بیادبیاورندکه آنروزدرآن ساعت‌چه حالی‌داشته وباچه وضعیتی ، شاید بدون خداحافظی‌باپدرم‌حرکت‌کرده ورفتند واین ترتیب بهترین عبرت برای‌کسانیست‌که اشخاص را درهرکارحقیروکوچك میشمارند وتظاهرمینمایند به‌بینید سید عبدالکریم چقدردرآن ساعت‌که باواظهارشد دیگربوجود شما احتیاجی نیست وعمل تعلیم بعهده حسن



حسن‌آقا (نگارندهٔ‌کتاب) واعظام السلطان

آقاگرفته است چه حالی داشته پس شما جوانان درهیچ موقعی از مواقع نسبت باشخاص بطور حقارت برخورد ورفتار منمائیدکه هم نزد خدا ناپسند وهم پیش خلق خدا ناروا خواهد بود ، وضمناً موقعیت حسن‌آقا نویسنده را درفعالیت شبانه روزی برای اینکه جواب توهین‌کننده نسبت بخودش را بدهد درنظر بیاوریدکه بهترین شرط موفقیت درهرکاری برای شخص خاصه جوانان خواهد بود ، اگرنویسنده درهمان مرحله اول باآن حرکت سید عبدالکریم مأیوس میشدم بطورمسلم دیگردرهیچ‌کاری ممکن نبود پیش بروم بنابراین درکلیه اموربرای موفقیت اراده اراده . . .لازم است وبس .

کار پدرم بجائی رسیدکه شبها هم برای أواخر شب میرفتند اندرون تا نماز صبح نماز قضا ونافله

میخواندند وبعد نمازصبح ودرس شروع میشد تا صبحانه حاضرشود پس ازصرف صبحانه می‌آمدند منزل و استراحت میکردند پدرم برای اینکه دراندرون ازاحتیاجات وفرمان دادن راحت باشد صلاح چنان دید که خواهرخودرا ازطالقان بخواهد ودراندرون بماند ، موضوع‌رابا خانم‌بزرك اظهاروایشانهم باکمال‌میل قبول‌کردند وخواهرش بنام زیبا با پسرکوچکش میرمعصوم وارد طهران شدند .

پدرم‌خواهروپسرش‌رابرد اندرون ، ازآن وقت دیگرپدرم بواسطه بودن خواهرش دراندرون جایش راحت ودرمواقع نماز جماعت میرمعصوم (که حالیه بنام میرصالحی‌خوانده میشود)اذان‌گوی نمازجماعت گردید و ضمناً روز ها هم با آقایان میرفت مدرسه آلیانس فرانس و در آنجا مشغول تحصیل شد چون بچه‌آرام وباهوشی بود خیلی زود پیشرفت نمود ، درآن موقع بیش ازده سال نداشت .

برادرمیرصالحی سید عزیزالله بزرك بود ، پدرم قبل از اشتغال بنمازجماعت منزل سردارافخم او را آورد بطهران برای تحصیل ودرمدرسهٔ شاهزاده خانم حجره‌ای برایش درست نمود ولی سید عزیز برخلاف برادرش حاضربرای ادامه تحصیل نبود وشوق تحصیل نداشت وشایدبرای معاشرت‌باآخوندها ومحیط‌مدرسه بود که قطعاً درروحیه تأثیرخواهد داشت ، چنانچه برادرش باسن‌کمترولی چون در محیط اشرافیت وارد شد بهمان خوی ورفتارتربیت گردید .

نویسنده پس‌ازاینکه برای تعلیم مشق خط معین‌گردیدم دیگرروحاً ازمدرسه وآخوندی‌گریزان‌شدم ولی بواسطه پدروفامیل نمیتوانستم یك باره خود را ازآن لباس خارج نمایم ، جدیت من درتعلیم خط‌بجائی رسید که‌یك‌صفحه‌خط‌درشت وریز شکسته نستعلیق‌اعظام‌السلطان نوشتند(چون‌سردارافخم گفته‌بودکه‌بعد ازیك ماه باید مثل حسن‌آقا بنویسد و بمن هم‌گفته شدکه اگرزودحاضرکند بشما خلعت خواهم داد)ونزد سردار افخم بردندکه مورد توجه وآفرین قرارگرفت وبرای من هم یك عبای بسیارعالی بنام خلعت داده شد .

دراینجا لازم دانستم‌که‌وضعیت ومحیط سردارافخم‌را تا اندازه‌ای‌که‌قلم اجازه‌دهد برای‌خوانندگان بنویسم ، آقا بالاخان سردارافخم روحاً مردی بود مسلمان وبآداب ورسوم اسلامی علاقه‌مند بود ، در ایام محرم وصفرمانند غالب رجال روزعزاداری‌وخرج‌میداد ، ودرماه‌رمضان افطاری میداد ، مخصوصاً درتعزیه یعنی شبیه خوانی درطهران معروف بود ، ازدحام مردم اززن ومرد بقدری میشدکه دیگرجا نبود ومردم سرگردان بودند ، عمارت سردارافخم ازابتدای مجلس سنای فعلی تاکاخ شاهپور غلامرضا ومتصل بعمارت نخست وزیری ، وازغرب متصل بخانه سعید السلطنه‌که حالیه پست امدادی بیمارستان است ، سردارافخم دارای چهارزن بودکه دونفرآنها هرکدام دارای عمارت وباغ علیحده‌ای بودند .

سردارافخم مانند سایراعیان اغلب ناهار را دربیرونی صرف میکرد ،آشپزخانه مفصل داشت‌که‌نهار اندرون وبیرون از آشپزخانه توسط فراش‌ها برده میشد ، البته بانوان بعلاوه غذای‌آشپزخانه بیرونی هرکدام در اندرون برای خودآشپزخانه ، وهرنوع غذا تهیه می‌نمودند ، دارای طویله وکالسکه خانه‌که اسبهای بسیار عالی وسواری داشت ، مالك چند ده درشهریار وزرند بود ، درتمام سال درهمان حیاط آشپزخانه‌که تنورداشت نان بربری پخته میشد .

درعمارت بیرون یك طالاربودکه متجاوزازهزارنفرجا میگرفت ، پشت‌آن یك عمارت‌کوچك بنام حیاط خلوت بود ، علیخان بنام ناظم خلوت وچند نفرپیش‌خدمت برای اطاقهای بیرونی عهده‌دارنظافت آن بودند ، دونفر بنام حسن وحسین‌که مختص عمارت خلوت بودند .

دراین عمارت محل عیش‌سردار بود که‌روزها ناهارمخصوصی داشت که‌تحویل‌حسن وحسین میگردید و یك نفربنام تقی‌خان‌که درآن زمان معروف بود به تقی سیاه ویلونی ، و دیگر غلامحسین خان‌که هم‌آواز خان‌بود وهم تارزن این دونفرهم ازیك ساعت بظهرمانده وارد باغ ومستقیماً میرفتند بحیاط‌خلوت ، بودند تا مادامیکه سرداراز بیرون می‌آمد اول میرفت صندوق خانه لباس عوض میکرد بعد میرفت بعمارت خلوت چون هرروزیکی دوتا زن برای اودلالهامی‌آوردندهرکدام‌راکه می‌پسندید نگاه میداشت ودیگریرا با دادن چند پنجهزاری عذرمیخواست . بعد تقی خان ویلونی وغلامحسین به‌آواز وتارمشغول میشدند تا عصر نزدیك غروب بعد میرفتند ودیگرحق توقف دربیرونی نزد سایرنوکرواجزاء را نداشتند .

تقی خان بعد ازمشروطیت وتشکیل وزارت خانه دروزارت معارف وارد شد ودرزمان‌کودتا وسلطنت پهلوی درفرهنك بود که بعدها بنام اعلم السلطان ودانشور معروف‌گردید غلامحسین خان بعد ازوضعیت سردارافخم وتشکیلات نظمیه‌آنروزوشهربانی امروزوارد شهربانی‌گردید .

سردار افخم بعلاوه آشپزخانه یك آبدار خانه داشت که دارای انواع اغذیه وانواع‌کباب ومرباها و شربت های مختلف و مشروبهای فرنگی و ایرانی بود باچند نفر مستخدم که هر کدام برای یك کاری بودند و مثلا یك نفر فقط مسئول قلیان حاضر کردن از قلیان شیرازی و یانوع دیگرودیگری برای‌کباب جوجه یاکباب بره و یك نفر برای تنظیم مشروب برای مجلس ، اینها تحت نظر یك نفر بنام میرزا علی اکبر آبدار باشی مشغول بودند ، همین که سردار ظهرها وارد میشد از آبدارخانه‌آنچه‌لازم بود میبردند و تحویل فراش خلوتها میدادند یعنی بناظم خلوت .

دربیرونی چند اطاق که نزدیك آبدار خانه بود ، صندوقخانه را تشکیل میداد ، یك نفر بنام‌محمد اسمعیل بیك که بسیار مرد مقدس و باایمانی بود که روزهـا درحدود یك ساعت پیش پدرم اصول دین را درس میگرفت !! ایشان رئیس صندوقخـانه بودند که حسین خان برادر حسن خان که اول جزو فراش خلوت بودند یعنی پیش خدمت خلوت منتقل شدند بصندوق خـانه زیر دست محمد اسمعیل بیك ، یك نفر هم خیاط داشتند ولی خیاط روزی دو ساعت بیشتر کار نداشت و مطابق دوساعت حقوق میگرفت .

یکی از زنهای سردار چون پسر نداشت و بانذورات بالاخره دارای پسر گردید بنام عظام الملك برای او اسب و کالسکه و غلام بچه تهیه دیدند و حسین خان که در صندوق خانه مستخدم بود باحفظ آن شغل برای اینکه در صندوقخانه توقف داشته باشد بعنوان لله عظام الملك معین گردید که روز ها او را برای گردش چه سواره‌و چه‌پیاده بیرون‌میبرد ، بدین جهت معروف شد بحسین لله یاحسین سردارافخمی .

حسین خان کمی سوادداشت‌بقدریکه بخواند باینجهت‌نزدنویسنده‌خواندن‌ونوشتن را کاملا آموخت .

حسین لله بعد از مقداری تحصیل توانست کتاب بخواند و چون در صندوقخانه همه رقم کتاب بود ایشان بکتاب سه تفنك‌دار علاقه زیادی داشت و در اوقات بیکاری بخواندن کتابی جز سه تفنك‌دار بکتاب دیگری‌علاقه‌نداشت ، باین جهت بود که در جرکه آزادیخواهـان وارد و در انجمن برادران حسن آباد عضو مؤثری بود ، و شبی که انجمن ها برای حفظ مجلس در مدرسه سپهسالار جمع‌بودند حسین خان دو قبضه تفنك از صندوق خانه سردار افخم بافشنك آورد مدرسه سپهسالار درانجمن برادران حسن‌آباد .

﴿ فصل پنجم ﴾

انتخابات دوره اول و تشکیل مجلس شورای ملی وخطابه اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه در افتتاح مجلس شورای ملی

روز یکشنبه ۱۸ شعبان ۱۳۲٤ سلام منعقد گردید علمـاء اعلام و مبعوثین ملت همه حاضر بودند ، اعلیحضرت همایونی جلوس فرموده وخطابه ذیل قرائت گردید :

« بسم الله‌الرحمن الرحیم ـ منت خدای را که آنچه سالها در نظر داشتیم امروز بعون‌الله تعالی از قوه بفعل آمد و بانجام مقصود مهم بعنایات الهیه موفق شدیم . زهی روز مبارك و میمون که روز افتتاح مجلس شورای ملی است ، مجلسی که رشته های امور دولتی و مملکتی را بهم مربوط و متصل میدارد و علایق مابین دولت و ملت را متین و محکم میسازد .

مجلسی که مظهر افکار عامه و احتیاجات اهالی مملکت است ، مجلسی که‌نگهبان عدل و دادشخص همایون ماست در حفظ ودایعی‌که ذات واجب‌الوجودبکف‌باکفایت ماسپرده ، امروزروزی است‌که برو داد و اتحاد مابین دولت و ملت افزوده میشود ، و اساس دولت و ملت برشالوده محکم گذارده‌میشود ، امروز روزی است که یقین داریم رؤسای محترم ملت و وزراء دولت خواه و امناء و اعیان و تجار و اصناف و عموم رعایای صدیق مملکت در اجرای قوانین شرع انور و ترتیب و تنظیم‌دوایر دولتی و اجرای‌اصلاحات لازمه و تهیه اسباب و لوازم امنیت و رفاهیت قاطبه اهالی وطن ما بکوشند و هیچ منظوری نداشته باشند جز مصالح دولت و ملت و منافع اهالی و مملکت و البته میدانید که این است اساس‌مقدسی که بملاحظات شخصی مشوب و مختل نشود و باغراض نفسانی فاسد نگردد ، حالا برانتخاب شدگان است که تکالیف‌خود را چنانکه منظور نظر دولت و ملت است انجام بدهند .

بدیهی است که هیچکدام از شماها منتخبین انتخاب نشدید مگر بواسطه تفوق‌ورجحانی که ازحیث اخلاق و معلومات براغلب از مردم داشته اید و خود این نکته باعث اطمینان خاطر و قوت قلب ماست و رجاء واثق داریم که باکمال دانش و بینش و بیغرضی در این جاده مقدس قدم خواهید زد و تکالیف خود را باکمال صداقت و درستی انجام خواهید داد ، ولی باوجود این چون قاطبه اهالی را مثل فرزندان‌خود دوست داریم و نیك و بد آنها را نیك و بد خودمان میدانیم و درخشنودی و مسرت و غم والم آنها سهیم و شریکیم باز لازم‌است خاطر شماها را باین نکته معطوف داریم‌که تاامروز نتیجه‌اعمال هرکدام از شما فقط عاید بخودتان بود و بس ولی از امروز شامل حال هزاران نفوس است که شما ها را انتخاب کرده اند و منتظرند که شما ها باخلوص نیت و پاکی عقیدت بدولت و ملت خود خدمت نمائید و از اموریکه باعث فساد است احتراز نمائید .

پس باید کاری بکنید که در پیش خدا مسئول و در نزد ماشرمنده و خجل نباشید ، این پندونصیحت مارا هیچوقت فراموش نکنید و آنی از مسئولیت بزرگی که برعهده گرفته اید غافل نباشید و بدانید که خداوند متعال ناظر حقیقی اعمال ماهاست و حافظ حق وحقانیت ، دست‌خدا همراه شما برود مسئولیتی را که برعهده گرفته اید باصداقت و درستی انجام بدهید و بفضل قادر متعال و توجه ما مستظهر باشید ـ ۱۸ شعبان ۱۳۲٤ .

روز ۱۹ شعبان ۱۳۲۴ هجری ـ منتخبین ملت در مجلس حاضر شده پس از صرف شربت‌وچاهی بااکثریت آراء آقای صنیع‌الدوله را بریاست مجلس و وثوق‌الدوله نایب رئیس اول و حاجی محمد حسین آقا امین الضرب نایب رئیس دوم انتخاب شدند سید محمد تقی هراتی و علی اکبر خان دبیر السلطان و اسمعیل خان عون‌الملك برای دفتر کابینه مجلس انتخاب شدند .

روز هفتم ذی‌قعده ۱۳۲۴ هجری ـ آقای حاج مخبرالسلطنه برای نصب‌لوحه (عدل‌مظفر) در سردر مجلس شورای ملی‌که باحضور چندین هزار نفر و نمایندگان بدین شرح وبیان نصب گردید آن روز وساعت نویسنده خود حضور داشت .

بسم‌الله الرحمن الرحیم ، سپاس بی قیاس مالك الملکی را سزا است‌که در عقد مصالح جمهوریت و حل معضلات ، صدرنشین مسندبالنه را باستشارت مامورکرد ، واقامه صلوة وایتاءزکوة راباایمای بمشورت مترادف ساخت ، صاحبان عنوان آسمـانی را نکنه « من‌بهلك امره بعدالمشورة» نیکو بشارتی است ، و صاحبان نفوس روحانی را دقیقه «لاسعد من استغنی برأیه»کافی بشمار ، براصحاب فطنت و ذکاء روشن و هویداست که «من ظاهر بالمشاورة دخل الی الصواب» و براربا‌ب کیاست مبرهن و پیداست ... بشارت باد ایران و ایرانیانرا که بتوفیقات الهی و توجهات ظل‌اللهی عدل مظفر عالم‌گیر شد و کوس مساوات بربام آزادی فرو کوفتند .

از حد سرخس تا باهواز — از خاك بلوچ تا به کرگر
گرك از گله خود طمع بریده — فربه نکند ستم به لاغر

دولت کهن را جوانی رسید ، و ملت ممتحن را وقت‌شادمانی ، رشته امورکه ازتارعنکبوت سست‌تر می‌نمود قوت حبل‌المتین گرفت ، بنیان سیاست‌که بحوادث ایام تزلزل یافته بود براساس شرع مبین نهاده شد ، و شاهد مقصود اعنی شورای ملی روی زیبا از پرده خفابدر آورد « فبشر عبادی‌الذین یستمعون‌القول فیتبعون‌احسنه اولئك الذین هداهم الله واولئك هم اولو الالباب ».

صدای زنده باد و غلغله در فضای بهارستان طنین انداز بود ، وجد وسرور در مردم بطوری بود که شرح آن از قلم نویسنده عاجز است واقعاً حال خود را میدیدم ، که چه خوشحال و مسرورم دیگرانرا هم بخود قیاس میکردم ، دیگر بعد از بیان آقای حاج مخبرالسلطنه از یك طرف مختصروجامع ازطرف دیگر بواسطه احترام ایشان دیگر کسی سخن‌رانی نکرد و عدل مظفر بدست ایشان نصب گردید .

اولین خانواده‌ای که از اول انقلاب تاپایان و افتتاح مجلس شورای ملی اول و تهیه قانون اساسی کمك و راه‌نما بودند خانواده هدایت بودند که سرسلسله آنها رضا قلیخان متخلص بهدایت مؤلف تاریخ روضة‌الصفا ـ مخبرالسلطنه ـ مخبرالدوله ـ صنیع‌الدوله که مانند یك‌استاد و معلم‌کلاس‌درسی برای‌روشن شدن افکار عموم در منزلش شبها دایر بود و نویسنده خود یکی از شاگرد های آن مکتب بودم (صنیع

الدوله‌در اول شروع کلاس مقداری از محسنات راستی ودرستی وپرهیز از فساد ودروغ گوئی ، در ایمان و دین خود پایدار بودن ، و خدمت خلق را شعار خود نمودن ، مملکت را خانه خود دانستن و جملات دیگر مانند آن ، بحث مینمود که نویسنده در تمام مراحل اجتماعی و استخدامی آنرا نصب‌العین و ذهن خود قرار داده و عمل نموده و خواهم‌نمود) نیرالملك ، مخبرالملك ، رضاقلیخان ، هدایت‌قلیخان‌که همه تحصیل کرده و باایمان ووطن پرست واقعی بودند ، اصلا شیرازی و درحدود سیصد سال بودکه در طهران تشکیل خانواده داده و مصادر امور روز بوده اند و میباشند .

نویسنده بعد از صنیع‌الدوله که در آن موقع محصل بودم (ولی در ابتدای اجتماعات مسجد جامع تاحضرت‌عبدالعظیم وافتتاح مجلس وارد بودم) در درجه اول بامرحوم‌فهیم‌الدوله‌که مرد دانشمند و دارای صفات حسنه وهمین طور برادرش نصرالملك که از رجال محترم وقت و مصادر امورمملکت چه در خارجه و چه در داخله بودند بانهایت درستی و صداقت ، مانوس بودم ، مرحوم فهیم‌الدوله ونصرالملك با این‌که مصادر کار های بزرك بودند بعد از خودشان یك مزرعه هم از مال دنیا نداشتند ولی نام نیك برای اعقاب خود و مملکت گذاردند .

درجلسه شنبه ۲۶ شعبان ۱۳۳۵ هجری - ۱۸ مهر ماه ۱۲۸۶ -۱۵اکتوبر ۱۹۱۷ متن‌معاهده یاقرار داد تقسیم ایران بضمیمه نامه سفیر بوزارت خارجه ایران‌بقرار ذیل مطرح گردیدکه مااینك‌برای روشن شدن جوانان که همسایگان خود را بشناسند ذیلا ذکر مینمائیم :

« نظر باینکه‌دولتین روس وانگلیس متفقاً متعهدند تمامیت واستقلال‌ایران را مراعات نمایند ، ومحض اینکه‌صمیماً مایل بحفظ‌شئون درتمام‌نقاط این‌مملکت وترقی صلح آمیزمیباشند ومایلند بالسویه حقوق‌تجارتی و صناعی همیشه برقرار بوده باشد ، و چون هریك از دولتین‌مذکورتین بملاحظه‌ترتیب‌جغرافیائی واکونمی (اقتصادی) اهتمام بخصوصی درحفظ امنیت و نظم بعضی ایالات متصله و مجاوره ایران بسرحد روس ازیك طرف ، و سرحد افغانستان و بلوچستان از طرف دیگر دارند ، برای احتراز از هرگونه علل و اسباب حدوث اختلاف نسبت بمصالح خودشان در ایالات سابق الذکر ایران بموجب مدلول فصول ذیل بـا یك دیگر اتفاق نمودند .

فصل اول ـ دولت انگلیس متعهد میشود که در آنطرف خطی که از قصر شیرین از راه اصفهان و یزد و خاخ بنقطه از حد ایران منتهی میشود که سرحد روس و افغانستان را تقاطع مینماید با دولت روس که‌برای خود یا کمك برعایای خود و یا معاونت برعایای دیگران بمطالبه این قبیل امتیازات در نواحی مزبوره بر می‌آید ابداً ضدیت ننماید ، مسلم است که اماکن مذکوره در فوق جزء نواحی است که در آنها دولت انگلیس متعهد است که در مقام تحصیل امتیازات مذکوره فوق برنیاید .

فصل دوم ـ دولت روس هم متعهد است که در آن طرف خطی که از سرحد افغانستان از راه نازیك و بیرجند و کرمان رفته به بندر عباس منتهی میشود ، برای خود یا اتباع خود یامعاونت برعایای دول دیگر درصدد تحصیل هیچگونه امتیازات پلتیکی یاتجارتی از قبیل امتیاز راه آهن و سایر راه ها و بانکها و تلگرافها و حمل و نقل و غیره برنیاید و نیز دولت روس متعهد است که بوجه من الوجوه و بهیچ وسیله در اوقاتیکه دولت انگلیس در مقام کمك بمطالبه این‌قبیل امتیازات‌درنواحی مزبوره برمی‌آید ضدیت ننماید ، ومسلم است که اماکن مذکوره در فوق جزء نواحی است که در آنها دولت روس متعهد

است که در مقام تحصیل امتیازات مذکوره درفوق برنیاید .

فصل سوم ـ دولت روس متعهد میشودکه بدون آنکه قبلا بادولت انگلیس مشاوره شده باشد با هیچگونه امتیازی که برعایای انگلیس در نواحی ایران واقع فیمابین خطوط مذکوره در فصل اول و دوم داده شود ضدیت ننمایند دولت انگلیس نیز بهمین نحو درباب امتیازاتیکه برعایای روس در همان نواحی ایران داده میشود متعهد است ، تمام امتیازات موجوده حالیه در نواحی فصل اول و دوم هم بحال خود برقرار خواهد بود .

فصل چهارم ـ مسلم است که عایدات تمام گمرکات ایران‌باستثنای گمرکات‌فارس و خلیج‌فارس یعنی عایداتیکه بضمانت وجه اصل و منافع قروض دولت ایران از بانك استقراضی روس تا تاریخ امضای این قرار داد حالیه داده شده برای همان منظور کمافی‌السابق برقرار خواهد بود ، و نیز مسلم است‌که عایدات گمرکات ایران در فارس و خلیج‌فارس و همچنین عایدات صید ماهی درسواحل ایران ودر دریای خزر وهمچنین‌عایدات پست وتلگراف برای ادای قروض دولت‌ایران از بانك شاهنشاهی‌که تاتاریخ امضای این قرار داد حالیه داده شده است کما فی‌السابق برقرار خواهد بود .

فصل پنجم ـ در صورت عدم ترتیب ادای وجه اصل یا قروض ایران از بانك استقراضی و بانك شاهنشاهی تاتاریخ امضای این قرار داد ، و در صورتیکه برای دولت روس لازم شود در محال عایداتیکه برای مرتب رسیدن قروض از بانك استقراضی رهن شده ، و آن محال بدرون نواحی مذکوره درفصل دوم این قرار داد واقعندکنترل بگذارد ونیزدرصورتیکه‌برای دولت انگلیس لازم شود درمحال عایداتیکه برای‌مرتب رسیدن قروض از بانك شاهنشاهی رهن شده و محال مزبوره در نواحی مذکوره در فصل اول این قرار داد واقعند کنترلی بگذارند ، دولتین روس و انگلیس متعهد هستند که قبلا دوستانه بایك دیگر مشورت نموده متفقاً قراراقدام‌برقراری این‌کنترل را بدهند واز تمام‌مداخلاتیکه‌برخلاف اصول واساس‌این قرار داد حالیه است احتراز جویند ، در سنت پطرزبورغ نسختان بانجام رسید۲۰ اوت ۱۹۰۷ (نیکسن ایزودسکی) .

بااینکه در انگلستان این پیمان مانند پیروزی درخشانی از ناحیه مردان سیاسی استقبال و حتی از طرف رهبران حزب محافظه کار تایید گردید ، ولی‌ازناحیه پاره سیاسیون مانند لرد گرزن و مسترلینچ که بخوبی از اوضاع ایران باخبر بودند باخشونت تمام انتقاد گردید ولی از این قرار داد بعنوان‌اینکه روی اخلاق حسنه نیست و خلاف جنبه انسانیت است انتقاد نمی‌کردند ، بلکه روی زمینه اینکه در این معامله انگلستان موقعیت بدتری بخود خواهد گرفت بوده است ، آقای مسترلینچ در مجله انجمن آسیائی امپراتوری باانتشار مقاله چنین نوشت :

« درباره کار خود در ایران من و دوستانم سه راه در ایران ساخته‌ایم که شامل صدها میل است ، دو فقره از آنها را که دوستان گرامی من ساخته اند و برمن مقدم هستند یکی‌ازطهران بقم باحق‌ادامه آن باصفهان ، دوم از قم بسلطان آباد (اراك) است ، و اما سوم راهی است از اهواز به‌اصفهان درکناره رود کارون از دامنه کوه‌های بختیاری که باصفهان منتهی میشود ، و بدو راه ذکر شده می‌پیوندد که در منطقه نفوذ روسیه قرار دارند ، (مقصود قم و اراك) است .

و اما قرار داد از لحاظ مردم ایران نه تنها بزرگان و مرتجعین ایران‌که‌از رقابت روس‌وانگلیس

بهره‌مند توانند شد ، بلکه پیشوایان نهضت تجدد و کسانیهم که سرگرم ریختن باده تازه‌ای در صهبای پوسیده و کهن خود مختاری ایران هستند ، نمای این بند وبست بسود آزادی‌است . من خیال میکنم بتوانم آنرا به نفع بریطانیا نیز گرفته باشم که شاید بزرگترین منافع بریطانیا وابسته به این بندوبست گردد» .

پس ازنظر بزرگوارانه بقرارداد ، آنرا ازنقطه‌نظر طرفین بشرح ذیل دنبال میکند « بیائیم امیدوار باشیم که این پیمان ما را بمناسبات بهتری با روسیه رهبری کرده ، وبلکه ازروی شالوده درستی ما را از ترس ونگرانی برهاند ، من میترسم تمایل بهبودی روابط ما را با ایران مشکل سازد ، چه ایران مانند روح مرده‌ایست که درضیافتی که باحترام روسیه دراین قرارداد برپا ساخته‌ایم ظاهرشده باشد ، وقتی نشاط این جشن اوج گرفت وجامهائی بدور افتاده بسلامتی یکدگرمبادله میگردید ، این ملت کوچك که آثار هنروهوش اوجهانی را منوروتوانگرساخته است ودست کم انتظارات اوپیش از این که این قرارداد امضاء شده باشد تعهدشده بود . میان حیات ومرك افتاده ، وماپیچیده کنارش انداخته‌ایم بدون اینکه‌شرکت داده شده باشد تنها وبیچاره به پای ما افتاده است ، « پیمان روس وانگلیس» که تااین اندازه بایران مربوط و آن کشوربدبخت را تحت تأثیرقرارمیداد و قاعدة نقش بزرك اساسی و اولیه را بعهده داشت نه تنها ایران پس ازمدتی ازموادآن‌مستحضر گردید ، بلکه درانگلستان نیز در۲ اکتبر ۱۹۰۷ کارت خبرآن چاپ و نقش‌آن نمایان وبمنصه ظهوررسید ، شیربریطانیا وخرس روسیه بمیدان‌آمده گربه‌نالان‌را درمیان گرفته‌بیك دیگرمیگفتند ، تونه‌میتوانی بادمش بازی‌کرده ومن‌باسرش ، اما هر دومیتوانیم بهره ازپشتش برگیریم در این حال گربه‌نالان میگوید : من بیاد ندارم که چنین قراری بین ما بوده است ؟ .

بریطانیای کبیر بحساب آنکه چون درسفارتش ۱۴ یا ۱۵ هزارنفررا در تابستان ۱۹۰۷ پناه داده تا منجر به اعطای مشروطیت ازطرف مظفرالدین شاه گردیده بود ، (درصورتیکه این عمل هم نه برای چشم وابروی مشکی ایرانیان بود بلکه در عین حال میخواست نفوذ روسیه تزاریرا در دربار قاجاریه اززمان ناصرالدین شاه برهم زده خود جای گزین گرددورفته رفته قاجاریه راضعیف ودرموقع مناسبی منقرض‌نماید چنانچه موفق گردید) درمیان ایرانیان محبوبیتی بسزا پیداکرده بود ، چه بطوریکه ایرانیان میگویند دشمن برسه قسم‌است : دشمنان ، دشمنان دوستان ، دوستان دشمنان ، اگرانگلستان درصدد دوستی‌با روسیه بود چگونه میتوانست دوست قابل اعتمادی با بستن چنین قرار دادی برای ایران ملحوظ گردد ، پس بدگمانی نموکرده وپس ازاطلاع ازتوافق قرارداد بحد نصاب رسید .

آنانکه به‌انگلستان امیدواریها داشتند واورا دوست‌آزادیخواه مشفق بحساب می‌آوردند بر اثراین نومیدی سخت متأثر وباتلخ‌کامی درمخالفت وعداوتی تام بااوفروشدند چه این رفتاربا دعوی آزادیخواهی وحمایت موردانتظارآزادی منافی بود ، شایسته است که مردم‌انگلستان درپیشگاه قضاوت وجدانی خود تأثیر قرارداد را درایران و افکار عمومی در نظر گیرند ، چه اکنون آزادی مطبوعات ایران رشدکرده ودر آنجاچنین‌آزادی درچند سال پیش وجود نداشته ..

ازوقتی که روس درجنگ اقتصادی شرق آن شکست فاحش را خورد ، از طرف خاورمیانه یکباره ناامید ومایوس گردید ، ودرضمن دانست که این‌نیرنك وگرفتاری را دولت انگلیس درمنچوری وچین‌برایش فراهم‌آورده ، واکنون دست تنها بابحران مالی نمیتواند مشغول‌کارشود ، لذاصرفه وصلاح خود رادراتحاد با انگلستان دید ، چرا برای اینکه همه میدانندکه یکی ازپلتیکهای عمده انگلیس‌درممالك دیگران پیدا

گردن یك‌سر گرمی واشتغال‌فوق‌العاده برای آنهااست که‌طرف‌بخودبپردازد وازمقاصد وخیالات‌خودبازماند.

چنانکه دولت عثمانی را چنان بخود مشغول نمودکه درباب حل وعقدآن دولت درچهاردرب حیرت درماندند ، اشتغال جنك با یونان ولشکرکشی ، تحریك ارامنه واختلال داخله ، واقعه جزیره‌کویت ، منازعه یمنی‌ها با اعراب ، موضوع‌مقدونیا وبالکان ، وقتی‌که این همه گرفتاریهارا برای عثمانی فراهم‌کرد فوراً چنگال خود را درمصرمحکم فروبرد ، وحقوق سلطان عثمانی را پای‌مال ساخت ، وهم برهفده ملیون جمعیت سودان وشهرهای وسیعه‌آن مملکت استیلا یافت مسلماً اگرسلطان عثمانی راگرفتاری داخلی درجلو نبود ، تا این حد سکوت اختیار نمی‌کرد ، و ازحقوق ثابت ومسلم خود صرف نظر نمی‌کرد .

این پلتیك را نیزنسبت بدولت روسیه بکاربرد ، چه ازیك طرف جنك اقتصادی درشرق را برپا نمود ودولت روس را فوق‌العاده گرفتاروپریشان ساخت ، وازطرف دیگر بهرنحوی بود پس ازچنك با ژاپون‌که خود انگلستان فراهم‌کرده بود ، اهالی روسیه رابسمت‌آزادی معطوف داشت‌که دچارانقلابات‌داخلی گردید وتا رفت خبردارشود انگلیس نفوذ وقدرت خودرا درملك تبت‌محکم واستوارساخت ، درهمین موقع‌ایرانیان را نیزسرگرم‌مشروطیت وتشکیل مجلس‌شورای ملی وآزادی وغیره نمود (خواننده عزیز چه شدکه مشروطه خواستیم ، خوب متوجه باشید وعنوان‌آزادیخواهی راکه خدارحمتش‌کندخوب بخاطرداشته‌باشید)درهمین حیص وبیص‌یك واقعه‌ناگواری که‌هیچ مترصد شنیدن‌آن نبودیم‌ازپس پرده غیب‌خودنمائی‌کرد ، یعنی‌انقلاب هندوستان وخیالاتیکه ازاستماع وقایع روسیه وایران درکله هندیها برهبری قائد توانا (گاندی) تولید و بظهور رسید ، و اندك‌اندك ازخواب غفلت چند ساله برخاسته مطالبه حقوق ازدست رفته خود را نمودند».

خوانندگان عزیز البته میدانندکه در نتیجه‌آن بیداری علم استقلال هندوستان است‌که به‌اهتزاز در آمده ، دردنیای امروزبواسطه مردان ورجال باایمان فداکار وعلاقه مند به‌آب و خاك خود نه بجاه ومقام چندروزه به تمام معنی وزنه سنگین سیاست امروزه دنیا قرارگرفته‌اند .

ولی بریطانیا دست بردارنیست بالباس دیگر بنام (مشترك المنافع) آنچه باید استفاده نماید با صورتهای مختلف چه سیاسی وچه اقتصادی بهره‌برداری مینماید نه تنها نسبت به هندوستان بلکه دولت‌هائیکه تحت استعمار واستثمار اوبودند حالیه بنام مشترك‌المنافع درفرمان برداری انگلستان قدم برمی‌دارند اخیراً به‌کویت هم استقلال داده‌که یك رأی برای خود اضافه‌کرده باشد .

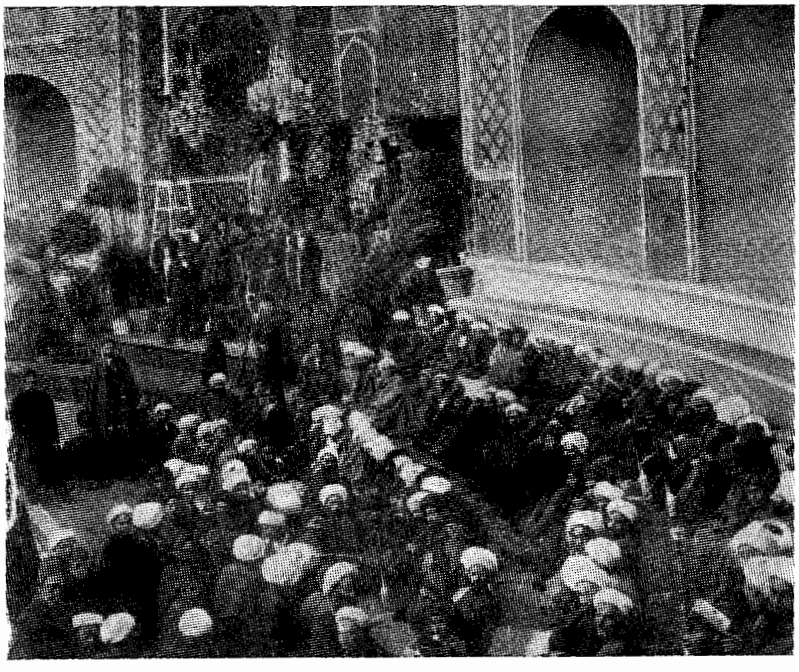
روز پنجشنبه ۲۵ ذی‌قعده ۱۳۲۵ قمری بمناسبت سالروزفوت مظفرالدین شاه برای احترام و مراسم‌سوگواری مجلس راتعطیل‌کرده وبرای شرفیابی بحضورمحمد علیشاه هیئت نمایندگان بطورغیررسمی درپارلمان حاضر و خطابه‌هائیکه باید در موقع ملاقات شاه از طرف پارلمان ایراد شود ، حاضر کردند. خطابه حاج سید نصرالله اخوی (تقوی) مورد قبول واقع شد لذا روز یکشنبه ۲۸ شرفیاب شدند مراسم تعزیت وتسلیت از طرف مجلس‌انجام گرفت ؟ فوت‌شاه‌در شب‌چهارشنبه۲٤ ذی‌قعده۱۳۲٤ اتفاق‌افتاده‌بود ، این شعر درآخر خطابه خوانده شد :

گر از تخت بگذشت فرماندهی — بر آمد جوان بخت شاهنشهی

خدا یا تو این شاه را یار باش — بدین پاك قصدش مدد کار باش

شروع اختلافات :

در آغاز دوره اول مجلس شورای ملی ، تمام نمایندگان اتحاد ووحدت نظرکامل داشتند و دارای یك روح پاك و صمیمی نسبت بیك دیگر بودند (البته برای این بود که متمدن نشده و دارای ایمان بودند) و چون تازه از نعمت آزادی بر خوردار شده بودند ، متفقاً میکوشیدند هر آواز مخالفی که از حلقوم کسی بلند شود فوراً خاموش کنند ، و بیشتر حکام مستبدی که در ولایات و ایالات بودند و وقعی به آزادی مردم نمی‌گذاشتند ، بر اثر اتفاق و اتحاد آنها بطهران احضار میگردید و حتی بعضی را مانند آصف‌الدوله تحت تعقیب قرار دادند (ومابرای نمونه محاکمه آصف‌الدوله را که خود نیز شاهد و ناظر بودیم برای‌خوانندگان محترم ذکر مینمائیم) .



مجلس ختم مظفرالدین شاه در تکیه دولت

ولی متاسفانه این اتحاد و اتفاق دیری نگذشت که جای خود را بدو دستگی و نفاق داد ، بدین ترتیب که هنگام تهیه قانون اساسی عده‌ای از وکلای آزادیخواه و روشن فکر معتقد بودند که این قانون طبق اصول مشروطیت باید نوشته شود ، ولی عده‌ای دیگر که چند تن آنها روحانی بودند عقیده داشتند که بجای نام مشروطه اصولا باید کلمه مشروعه انتخاب و قانون اساسی طبق آئین شریعت مقدس اسلام نوشته شود ، واختلاف بین مشروطه و مشروعه از این‌جا شروع شد .

در این موقع بود که چند نفر از مستبدین نیز از دسته طرف داران مشروعه که سر دسته آنها روحانیون بودند ، (البته خوانندگان جریان دلتنگی حاج شیخ فضل الله را باآقای‌بهبهانی در نظردارند اینك در این موقع که وضعیت را مناسب می‌بینند زمام مخالفین را در دست گرفته شروع به قیام مینماید و البته کلمه « مشروعه » را بمیان آورد) لذا موقعی بدستشان آمد که عقاید باطنی خود رابرای مخالفت آشکار سازند .

در همین موقع بود که محمد علیشاه برای برهم زدن مجلس میرزا علی اصغر خـان اتابك را از اروپا خواسته و اورا رئیس‌الوزراء نمود ، اتابك پس از ورود بایران و ریاست وزرائی در صدد تضعیف مشروطه و مجلس برآمد و نیز آتش اختلاف میان طرفداران مشروطه و مشروعه را دامن زده و از طرف دیگر درصدد برآمدکه عده‌ای ازوکلای متنفذ مجلس را وادار باستعفاء نماید ، و اول کسیکه بدام افتاد سعدالدوله معروف به پدر ملت بود .

سعدالدوله یکی از آزادیخواهان مشهور بود که در زمان صدارت عین الدوله وزیر تجارت بود ، وقتی که علاءالدولة حاکم طهران سید هـاشم قندیرا بچوب بست باعلاء الدوله و سپس باخود عین الدوله مخالفت نمود ، و از آزادی خواهان مخصوصاً آقای طباطبائی و بهبهانی طرفداری جدی‌میکرد ، باین جهت از طرف عین‌الدوله تبعید گردید و این امر موجب محبوبیت زیاد او بین آزادی خواهان گردید .

وقتی که فرمان مشروطیت امضاء گردید و انتخابات طبقاتی در طهران شروع شد ، سعدالدوله از طرف طبقه اعیان و ملاکین بنمایندگی مجلس‌شورای ملی انتخاب‌وبااحترامات‌زیادی وارد مجلس گردید ، چون سعدالدوله مرد بسیار جاه طلب ومیل داشت زیاد مورد تکریم واحترام‌نمایندگان مجلس واقع‌شود ، و حتی انتظار داشت بریاست مجلس انتخاب گردد ، ولی وکلا بواسطه اخلاق تندی که داشت باو توجهی نکردند ، باین جهت سعدالدوله باوکلای مجلس اختلاف شدید پیدا کرده و در جستجوی بهانه ای بود تا عکس‌العملی از خود نشان بدهد .

باورود اتابك بایران و سمت رسمی او سعدالدوله مذاکراتی بااوبمیان‌آورد و محرك بزرگی قرار گرفت البته اتابك هم یك چنین عنصریرا طالب بود ، روزی از مجلس بعنوان تعرض بیرون آمد و انتظار داشت عده‌ای از نمایندگان مانع‌خواهندشد و یااینکه اقلا بعداً بخانه‌اش رفته اورا بمجلس خواهندآورد ، ولی هرچه انتظار کشید دید خبری نشد ، لذا بامذاکرات قبلی که بااتابك‌کرده‌بوداستعفای خود راداد ، استعفانامه‌راکه لحن تندی داشت صنیع‌الدوله در مجلس قرائت نمود و مورد قبول واقع گردید ، چند روز بعد هم یکی از وکلای دیگر استعفا داد .

صنیع‌الدوله نیز مدتها بود که میخواست از مجلس خارج شود برای اینکه مجلس کاملا تحت تسلط روحانیون قرار گرفته بود ولی سایر وکلای بی‌آلایش مانع میشدندتاقتل‌اتابك پیش‌آمد دیگر جداً مستعفی شد ودرتعقیب او نیز چند نفر دیگر هم استعفا دادند .

کناره گیری این عده از مجلس باعث عدم پیشرفت کار های مجلس گردیدباین جهت وکلای‌مجلس حس کردند که باید جبران این پیش آمد را هرچه زودتر بنمایند ، برای اینکه خودشان یعنی اکثریت مجلس از نوع مشهدی باقر بقال و حاج محمد تقی بنکدار یا فلان روحانی بود ، وبایدکسانیرا انتخاب کرد و بجای آنها وارد مجلس کرد که فعالیت سابق را از سرگیرند و از اختلافات به پرهیزند ، برای اینکه در همان موقع بود که دراثر مخالفت شدید محمد علیشاه و در باریان و وزرای او وضع بسیاربدی برای مجلس پیش آمده بود ، باین جهت وکلای مجلس بفکر افتادند که راه حلی برای‌ورود چند نفراز رجال مهم و مبارز پیدا کنند .

پس از مذاکرات زیاد و مطالعات بالاخره در محرم سال ۱۳۲۶ تصمیم گرفته شد که هشت نفراز رجال آزادیخواهان را خودشان بجای کسانیکه استعفا داده اند و از مجلس خارج شده اند بنمایندگی

مجلس برگزینند و بدین منظور سران مجلس صورتی از اشخاص تهیه کرده واز میان آنها باکثریت آراء نمایندگان حاضر درمجلس هشت نفر را انتخاب نمودند :

حکیم الملك ، مستوفی الممالك ، شیخ حسن یزدی مجتهد ، مؤتمن الملك ، شاهزاده امان الله میرزا ، معاضدالملك ، مجد الملك ، حسینقلی‌خان نواب . این اشخاص بااینکه مردم آنهاراانتخاب‌نکرده بودند ، در مجلس حضور یافته و بعنوان نمایندگی ملت تاآخر دوره اول و بتوپ بستن مجلس با سایر نمایندگان همکاری کرده بامحمد علیشاه مبارزه نمودند .

طبق این طرز عمل و انتخاب ، در دوره دوم مجلس نیز از رویه دوره اول تقلید نموده بنام‌سابقه نمایندگان خودشان چند نفر را بنمایندگی مجلس دوم‌انتخاب‌کردند که سپهدار اعظم وسردار اسعدبودند چون در این موقع براثر اختلاف حزب دموکرات که لیدرش سید حسن تقی زاده بودوحزب اعتدال که در راس آنها آقاسید عبدالله بهبهانی قرار داشت و در همان اوان بود که منجر بقتل بهبهانی گردید ، در این مبارزه در حقیقت دموکراتها حریف خود را که اعتدالیون باشد از بین بردند ، کابینه سپهدار را برانداخته و کابینه مستوفی الممالك را که متمایل بخودشان بود روی‌کار آوردند ، از این به بعد دیگر قدرت و نفوذ مجلس بدست دموکراتها افتاد (با اینکه در اقلیت بودند) چنانچه در دوره سوم قضیه مهاجرت را پیش آوردند و بیست و یك نفر وکیل دموکرات از طهران بقم مهاجرت نمودند (قضیه قتل اتابك و بهبهانی در جای خود برای روشن شدن ذهن خوانندگان جوان کاملا ذکر خواهدشد) .

میرزا علی اصغرخان اتابك را بشناسید

میرزا علی اصغرخان پسر محمد ابراهیم خان امین السلطان ، محمد ابراهیم خان پسرزال بیك گرجی غلام سلیمان خان قاجار است‌که درفتح گنجه وتفلیس درسنه ۱۲۰۹ جزو اسرای زمان خاقان آقا محمد خان شاه قاجار بود ، زال‌بیك و اسکندر بیك دوبرادربودندکه هردورا امیرکبیر سلیمان خان قاجارباسیری‌آورده درسلك‌غلامان وی بودند ، بعد ازوفات‌سلیمان خان متفرق شدند و هریك بگوشه‌ای افتادند ، اسکندربیك‌درآبدارخانه سلطان غازی محمد شاه ثانی‌داخل خدمت شده‌آبدار گردید ، ابراهیم برادرزاده‌اش را شاگرد آبدار ونزد خودش نگاه داشت .

پس ازفوت سلطان غازی‌وفوت اسکندربیك ، محمد ابراهیم‌پریشان خاطر گشت ودرقم بکسب‌مشغول گردید ، بعد از مدتی هنگامی‌که ناصرالدین شاه بزیارت موسی‌ابن جعفر علیه‌السلام در اوایل سلطنت مشرف میشود جزوآبداران قرارمیگیرداگرچه‌مرد عامی‌بود ولی بااستعدادودارای‌هوش‌سرشاری بوده ، بهمین‌جهت اندك‌اندك‌ترقیات سریعی‌کرد تاآبدارباشی شده وعمه‌زاده حاجی یوسف‌اورابحکم سوابق درجزو آبدارخانه بسمت سقائی ، وبعد هم‌بمرتبه سقاباشی رسید ، برای دقت درکار ومنظم نمودن حوزه امورخود مورد توجه ناصرالدین شاه قرارگرفت .

درسنه ۱۲۸۶ بلقب امین‌السلطنه نایل‌گردید ، درسنه ۱۲۹۴ هجری به خطاب جنابی مخاطب و بوزارت دارالشورای دولتی سرافرازگشت ودرسفرفرنگستان دررکاب ملتزم بود ، درسنه۱۲۹۶ضرابخانه جدید دولتی وپنج دستگاه سکه زنی دایروریاست‌آن بوی واگذار ودراین سال وزیردربار اعظم وخزانه و گمرك گردید وبانهایت جدیت وفعالیت امورمحوله بخود را منظم‌نگاه‌میداشت ، درسنه ۱۲۹۹ عمارت‌حرم خانه دولتی‌را درطهران بکلی ازبنیان خراب وبطرزجدید ووضعی دل‌پسند ساخت ، این‌اقدام نه تنها مورد

توجه وخوشحالی بانوان حرم گردید وهمیشه مورد تعریف قرارمیگرفت بلکه درپیشگاه سلطنت هم یگانه مردکار معرفی گردید ، در سال ۱۳۰۰ که ناصرالدین شاه بزیارت آستان رضوی بخراسان مشرف میشد در عرض راه فوت کرد .

علی اصغرخان درسال ۱۲۷٤ متولد شده بود واول کسی است که ازدوره زال بیك آشنا بنوشتن و خواندن گردیده ودرسال ۱۲۸۰ درسفر کربلا ملتزم رکاب بوده وبمنصب پیش خدمتی نایل میشود ودرسال ۱۲۸۸ بصاحب جمع منصوب گشته ودرسنه ۱۲۹۵ که موکب شاهنشاه باروپا رفت به نیابت پدرش متصدی تمام مشاغل پدر بود ، در سال ۱۲۹۸ بسمت خزانه‌داری نظام معین گردید و همه این کارها را درنهایت نظم و ترتیب اداره میکرد .

درسال ۱۲۹۹ بلقب امین الملك ودر ۱۳۰۰ درسفرخراسان که پدرش وفات کرد بلقب امین السلطان و تمام مشاغل پدررا عهده‌دار شده وبه دریافت نشان وخلعت به یك توپ سرداری شمسیه مرصع مخلع گردید ودرسال ۱۳۰۳ هجری بعد ازفوت میرزا یوسف صدراعظم بوزارت داخله انتخاب گردید ، در ۱۳۰۵ در ملازمت رکاب ناصرالدین شاه باروپا رفته وبسمت وزارت اعظم معرفی میشده .

درماه رجب ۱۳۱۰ بلقب صدراعظم ومنصب وزارت اعظم ملقب ومنصوب گشته ودرسال ۱۳۱۳ که مطابق با اول سال پنجاه وقرن دوم سلطنت ناصرالدین شاه بود ، درتهیه جشن بزرگی برآمده ودعوت ازخارجه وداخله نموده وجشن را بنام ذوالقرنین اعظم نام نهاده وهمه نوع تدارك فراهم آورده ، وسکه ذوالقرنین از نقره وطلا زده شد .

روز جمعه با دلی پاك وخاطرجمع وشاد برای شکرانه این موهبت عظمی بآستان قدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام رفته مقارن ظهر وارد حرم گردید ، بزیارت وادای فریضه وسطی مشغول شده که ناگاه میرزا رضای کرمانی که فدائی سیدجمال الدین اسدآبادی بوددرلباس متظلمین عریضه دریك دست وششلول در دست دیگر برابرشاه قرارگرفته شاه خواست عریضه اورا بگیرد ، همین که دست درازمینماید که ناگاه هدف گلوله قرار میگیرد یعنی درسنه ۱۲٤۷ متولد ودر دوشنبه ۱۷ ذیقعدة الحرام ۱۲٦٤ شهید ویکشنبه ۱۹ ذیقعده ۱۲۱٤ درآستانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام مدفون میشود ، بالجمله پس ازآن صدراعظم شاه را بعد ازتیرخوردن درمسجد بین الحرمین آورده وبا صدای بلند گفت الحمدلله تیر خطا رفته وشاه در حالت ضعف میباشند ، بعد دستورمیدهد کالسکه حاضر وشاه را درآن نشانده وخود درمقابل آن نشسته وارد طهران و همانطورباکالسکه بقصر گلستان وارد واطباء را خواسته ومژده بهبودی وصحت شاه را منتشرساخته ، فوراً تلگراف شرح حال را بعرض مظفرالدین شاه قاجارکه درجمعه ۱٤ جمادی الثانیه متولدشده بود رسانیده برای طهران حرکت مینماید ومیرزاعلی اصغرخان تاج وتخت را تحویل وخود اجازه مرخصی میخواهد .

* * *

باری مجلس هرروزمصادف بایك پیش آمدی میشدوبیشتراختلافات هم ازطبقه روحانیون شروع میگردید چنانچه اختلاف بین آقای بهبهانی وحاج شیخ فضل‌الله بجائی رسیدکه حاج شیخ فضل‌الله با تقویت مستبدین قیام کرده درمیدان توپخانه بساط چادر و دیك پلوبرپاکرد و میدان دار هم صنیع حضرت بوده باجمع شدن مردم ازهرطبقه مخصوصاً اراذل واوباش که همیشه منتظرچنین مواردی هستندکه هم شکمی ازعزا دربیاورند وهم پولی گرفته باشند واین طبقه ازمردم درتمام زمان‌ها وجود دارند ویکی ازوسایل پیشرفت طبقات بالا

میباشندکه برای موفقیت در منظور خود دامن میزنند .

کارمیدان توپخانه بالاگرفت بطوریکه نمایندگان مجلس متوحش گردیده‌ودرصدد برآمدندکه بساط میدان توپخانه را برهم بزنند وازطرفیهم چون تجمع درمیدان توپخانه موجب عدم امنیت درشهرشده بود مخصوصاً درخیابانهای اطراف میدان عبور ومرورچه برای مرد وچه برای زنها خالی ازاشکال نبود ، نویسنده خود یك روزبرای اینکه ازنزدیك دیده باشم ، ودنبال نقل قولهاکه هرکدام بنفع خود مطالبی راانتشارمیدادندنروم ، رفتم میدان توپخانه جمعیت‌بقدری‌بودکه راه عبورو مروربکلی مسدود وحتی‌جابرای توقف هم نبود ، دروسط‌میدان سه چادرزده شده بودکه جمعی ازعلماء مانندحاج شیخ فضل‌الله نوری وشیخ محمدآملی ، وشیخ علی‌اکبربروجردی وجمعی ازطلاب درآن بودند .

اتفاقاً آنروزمصادف بود باآمدن‌آقا سید علی‌آقای یزدی‌که گفته میشد با حاج شیخ فضل‌الله مذاکره داشتند ، این چند چادر دروسط باغچه‌که دارای درخت زیاد بود زده شده بود وچند چادرهم دربیرون باغچه برای‌طبقات‌مختلف زده شده بودکه مردم‌جمع‌بودند ، درحین حرکت ودیدن‌اوضاع میدان برخوردم بچادریکه صنیع حضرت درآن چادربا جمعی بساط مشروب براه انداخته‌اند و ماکول بطور فراوان در دست رس بوده وصدای زنده باد محمد علی شاه بلند بود وضمناً بطوردسته جمعی فریاد میزدند ما طالب قرآنیم مشروطه نمی‌خواهیم .

من‌الاتفاق درهمان ساعت ازطرف حاج شیخ فضل‌الله از توی باغچه وسط میدان صدا بلند شدکه مشروطه مشروعه میخواهیم ، دیدن من نویسنده در حدود دوساعت طول‌کشید چون نظرم این بود که همه چیزرا ازنزدیك دیده باشم تا بتوانم درخارج بگویم چنانچه امروزکه مشغول نوشتن این‌کتاب وبروشن شدن تاریخ مشغول شده‌ام مشاهدات آنروز میدان توپخانه و حرکات مردم برای من بسیار مفید واقع گردیده است .

درموقعی‌که میخواستم‌ازخیابان باب‌همایون بطرف منزل رفته باشم شیخ غلامحسین نوری با چند نفر مرا خواستندکه ناهاربمانید جواب رد داده وبزحمت زیاد از دست‌آنها خلاص شدم ، بطوریکه قبلا درفصل اول ذکر شد ، شیخ غلامحسین ازشاگردان نوری بود وضمناً یك درسهم نزد پدرم میخواند وبا پدرم فوق‌العاده صمیمی بود .

بالاخره مجلس ازمحمد علیشاه جداً خواست‌که بساط توپخانه را برهم بزند والا درمجلس مبادرت باقدام برعلیه شما خواهد شد ، محمدعلیشاه هم ناچار به بست‌نشین های توپخانه امرکرد ازآنجا بروند ، آنها هم شبانه ازتوپخانه بمدرسه مروی واقع درمحله عربها پناهنده شدند ، مرحوم حاج شیخ فضل‌الله‌که سردسته‌آنها بود ومسجد مرویرا هم‌ازآشتیانیها گرفته ، صلاح دراین دانست‌که خود با عده‌ای بآنجابروند وضمناً بسایرطبقات هم نصیحت‌کردکه شماها برویددنبال‌کسب وکارخودتان ، دراین‌جابرای مشروطه‌خواهان محظوری پیش‌آمد باین معنی‌که نمیتوانستند متعرض مسجد ومدرسه مروی بشوند ، ازطرف دیگر اقامت مستبدین در مدرسه مروی صلاح نبود ، لذا با ظفرالسلطنه حاکم طهران‌مذاکره وخواستندکه فکری‌برای برهم زدن بساط مدرسه مروی‌بنمایند .

ظفرالسلطنه دستورداد اطراف محله عربها را محاصره نمایند تاکسی نتواند ازمحله عربها واطراف مسجد آمد وشد نماید وآب ونان برساند ، پس ازیك شبانه روزمحاصره ساکنین محله عربها بجان‌آمدند و

خواستندکه متحصنین ازآنجا بروند ، مجدداً ظفرالسلطنه باخود حاج‌شیخ فضل‌الله ملاقات ومذاکره نمودند که درنتیجه حاج شیخ فضل‌الله با چند نفر از نزدیکان خود برای حضرت عبدالعظیم حرکت کردند ، در دنباله این حرکت جمعی از هر طبقه باوملحق شدند ، رفته رفته چیزی نگذشت‌که جمعیت در حضرت عبدالعظیم زیاد شد ، دست قوی دراین‌کار از حیث سیاست خارجی ازسفارت روس تشویق میشد .

بالاخره زعمای قوم با مجلسیان وارد مذاکره برای رفع غائله برآمدند وچون نمایندگان وآزادیخواهان نیزپریشان خاطرشده بودند فوراً استقبال‌کردند وضمناً مذاکره شدکه چند نفرازآقایان بروند با حاج شیخ فضل‌الله مذاکره نمایندکه منظورشان چیست ومجلس حاضر است نسبت بشیخ مهدی پسرشان جبران ورضایت خاطرشان را فراهم نماید (موضوع‌آقا میرزا مهدی‌که ازآزادیخواهان واقعاً پاکدامن بود در مجلس ابتدای تشکیل جلسه چون صندلی نبود وهمه روی زمین نشسته بودندآقا میرزا مهدیهم دروسط نشسته بود .آقای سید عبدالله بهبهانی دستوردادند یعنی حکم‌کردند ایشانرا ازمجلس بیرون کردند درصورتیکه حاج شیخ فضل‌الله درآن موقع درجلسه مجلس حضور داشتند البته این توهین بزرگی بودکه نسبت به‌شیخ روی داد . ویکی ازعلل‌بزرگ مخالفت‌حاج شیخ فضل‌الله نوری ازاینجا شروع میشود که ادامه‌آن مربوط بطرح مواد قانون اساسی میگردد).

بالاخره احتشام السلطنه وعضدالملك‌که ازابتدای انقلاب درتمام مراحل دچار زحمت بودند ، چرا برای اینکه جزخیروصلاح طرفین چیزدیگری نمیخواستند وپاکدامن ترین رجال روزبلکه نظیرآنان تااین تاریخ دیده‌نشده است وابداً منظورشخصی دراین‌گونه موارد اصلاحی بین‌طرفین در نظرنمی‌گرفتند وبهمین جهت‌آنچه اظهارنظرمی‌نمودند طرفین قبول میکردند چون میدیدند صلاحشان دراین است .

پس ازملاقات حاج شیخ فضل الله موادیرا پیشنهادکردکه باید درقانون اساسی ذکرشود ، برجسته ترین موادآن ، ماده‌ایست‌که مذهب رسمی ایران مذهب جعفری خواهد بود ، ودیگرماده مربوط بحضور پنج نفرازعلمای طرازاول‌که درهردوره ازادوارمجلس‌که تشکیل میشود باید پنج نفرعلمای طرازاول‌که از طرف مراجع تقلید انتخاب میشوند تا آخر دوره مجلس حضور داشته باشند و هر قانونی که از مجلس بگذرد باید بتصویب طراز اول برسد و الا قانونیت نخواهد داشت ، ودیگرآنچه قوانین‌که برای عدلیه خواهدگذشت باید مطابق احکام شرع باشد ومواد دیگرکه اهمیتی دررد وقبولش نبود بهمین جهت از ذکرش هم خودداری شد ولی البته درجای خود مورد توجه قرارگرفت‌که تمام اینها بنام متمم قانون اساسی موجود است .

پس ازاینکه موضوع تحصن حاج شیخ فضل‌الله معلوم گردید، مجلسیانهم قبول‌کردندکه هرچه زودتر غائله خاتمه پیداکند وبعلاوه خود مواد هم قابل توجه بود ، لذا با قبول‌آن قضیه خاتمه وحاج شیخ‌فضل‌الله با احترامات شایسته وارد طهران ودیگر خود وارد مجلس وسایراجتماعات نگردیده درمنزل مشغول بدرس وبحث‌کمافی السابق گردید .

اوضاع مجلس با این ترتیب وموفقیت مشغول‌کارخود بود ، ولی محمد علیشاه دید دراین قسمت هم تیرش‌باصطلاح بسنگ خورد لذا درمقام وفکردیگری برآمد ، دراین موقع بودکه مستبدین درباری وبعضی دیگرصلاح اندیشی‌کردند که بهترآنستا‌گربخواهید از شرمجلسیان خلاص شوید ودرعین حال هم تظاهر بضدیت بمیان نیامده باشد ، برای اینکاریگانه‌کسی‌که مرد میدان خواهد بود میرزا علی اصغراتابك خواهد

بود (البته راهنمای واقعی معلوم است که هم سفارت روس وهم‌سفارت انگلیس بودند انگلیسها بواسطه جلب رضایت روسها همراه شده بودند).

محمد علیشاه ازاین اظهار نظربسیارخوش‌وقت ومیرزا علی اصغرخان احضاروبسمت صدراعظم‌برقرار و مشغول کار گردید و برای موفقیت انجمنی بنام انجمن خدمت و کار تشکیل داد ، این انجمن خدمت و کارکه هم پول بی حساب داشت وهم‌کلیه رجال ودولتی‌ها وغیره‌که احتیاج بکار وگذراندن احتیاجات بازرگانی داشتند عضوآن بودند ، وهرکس میخواست به بالاترها تقرب وبکاری برسد ویا اینکه دربازار پیشرفت حاصل نماید عضوانجمن خدمت وکارمیشد وبا سرعت بی سابقه‌ای‌منظورش انجام میگردید .

یکی از اسراریکه در برابر چشم مردم آنروز خود نمائی میکرد و کسی از اسرار و حقیقت‌آن خبر نداشت و باعث تعجب عموم شده بود همان تشکیل انجمن خدمت و کار بود که همه رجال برجسته دولتی و غیره بدستور میرزا علی اصغر خان اتابك‌که تشکیل دهنده‌انجمن بود واردآن‌بودند ، تامرکزثقلی در برابر مجلس شورای ملی گردد که بتدریج اساس مجلس مشروطیت بوسیله این انجمن از هم پاشیده گردد ، لازم است این نکته را تذکر دهیم که بطوریکه‌اغلب‌کسانیکه به‌نیم‌قرن‌اخیر آشنائی دارندمیدانند میرزا علی اصغر خان اتابك برجسته‌تر این رجال ازحیث طراحی ونقشه کشی برای پیشرفت منظورخود بوده منتهاطرز فکر و روحیه او باطرز فکر وروحیه میرزاتقی خان‌امیرکبیر فرسنگ‌ها تفاوت داشته‌است .

هنوز یك ماه از تشکیل انجمن نگذشته بود که رونق بازار انجمن های دیگر(که درتمام نقاط‌شهر بطوریکه قبلا اسامی آنها ذکر شد) از فعالیت تقریباً افتاده بود ، برای اینکه‌غالباً آب‌ودانه میخواستند ؛ باین جهت بزحمت میتوانستند چند نفر دور هم جمع شوند ، تنها دو انجمن بود که تااندازه‌ای در مقابل انجمن خدمت و کار توانست پابرجا بماند ، یکی انجمن آذربایجان بود ودیگر انجمن برادران دروازه قزوین که مانند میرزا سلیمان خان (میکده) و شاهزاده یحیی میرزا و برادرش سلیمان میرزا و شیخ غلامحسین خان عضو آن‌بودند ، نگارنده هم‌گر چه ازحیث سن‌ومقام‌کوچك‌بودم ولی ازنقطه نظرروحانیت پدر و عموکه بتمام معنی متنفذ بودند و بهیچ طرفیهم متمایل نبودند ، مورداحترام رؤسای انجمن بودم .

قرار شد یك روز به مجلس شورای ملی‌بروند وسران انجمن ها مراتب مشروطه خواهی خود را اعلام نمایند .

آن روز که با شکوه ترین جلسات مجلس بود امیر اعظم بعنوان ریاست انجمن خدمت و کار نطقی ایراد نمود که اولین قدم ماهرانه مستبدین بود ، تنها کسیکه تقریباً از اسرار کار مطلع بود و میدانست این مشروطه خواهی و انجمن سازی جز یك نیرنك بیش نیست که بدست میرزا علی اصغر خان اتابك پی‌ریزی شده است ، وبنابراین باید فکری کرد ، او تقی زاده بود که برخاست درحالیکه تکیه بدیوار تالار مجلس کرده بود (نگارنده بااعضای انجمن برادران در مجلس بودم که شاهد و حضور داشتم) نطقی در جواب امیر اعظم ایراد کرد که کسانیکه صدر مشروطیت را دیده اند هنوز پس از پنجاه سال تاثیر آن نطق را بخاطر خواهند داشت ، وآن نطق یکی از مؤثر ترین نطق‌های تقی‌زاده بود که‌درنتیجه هم انجمن خدمت وکار رااز بین برد وهم مؤسس انجمن که اتابك باشد کشته شد .

پس از آن نطق آزادیخواهان متوجه شدند که انجمن خدمت چه نقش خطرناکی را بازی‌میکنند و بالباس آزادی ومشروطه خواهی اساس مشروطیت را که مجلس است میخواهند از بین ببرند ، لذا

درصدد چاره جوئی برآمدند ولی هیچ راهی بنظرشان نمی‌رسید ، در این موقع آقای ارداقی وحیدرخان چراق برقی‌یاعمواقلی گفتند ماراه راپیداکردیم وپیشنهادکرد نامه‌تهدیدآمیزی‌بامیراعظم ومتذکر نمایندکه این نامه از طرف انجمن سری ترورستی نوشته و اتمام حجت کرده است که اگرتاچهل‌وهشت ساعت‌دیگر اعلان انحلال انجمن خدمت و کار را در روزنامه حبل‌المتین نخوانیم‌با بمب عمارت‌انجمن‌را ویران‌خواهیم کرد وکلیه سران‌انجمن خدمت‌وکار را دریك‌ساعت معین ترورمیکنیم ، بدانید که خون‌شما بگردن‌خودتان است اگر انجمن منحل نشود بازن و بچه‌تان وداع کنید و آماده شنیدن صدای بمب باشید ، این نامه را بمنزل امیر اعظم برده بنوکرش میدهند و میگویند منتظر جواب خواهیم‌بود ـ درکاغذنوشته بودندکه‌جواب نامه واعلان انحلال انجمن باید درروزنامه حبل‌المتین چاپ شود .

پس از دوروز دیگر در روزنامه حبل‌المتین اعلان مختصر مرموزی باین عبارت‌درج گردید «مقام منیع . ا . ن . ج . م . ن» در جواب مرقومه مبارك که‌پریروزفرستاده‌بودیداوامرتان‌اطاعت‌شد وهمانطور که فرموده بودید عملی گردید سرباز وطن» باین ترتیب‌قضیه انجمن خدمت‌وکار باآن طمطراق وهیاهوکه همه را مرعوب کرده بود جاخالی کرده‌بایك نطق‌تقی‌زاده‌وارسال‌یك نامه ازمیدان نبرد با آزادیخواهان بدر رفتند برای خوانندگان عزیز لازم است حیدرخان را معرفی نمایم .

حیدر خان یاحیدر عمواقلی ، یاحیدرخان چراق برقی ، حیدرخان سالها دربادکوبه قفقاز بوده در موقع انقلاب ایران به تبریز آمده باچند نفر از آدم کش های قفقازی ، حیدر خان در تبریز با تقی زاده آشنا و بالاخره سر وسری داشته تحت اختیار افکار و نظریات تقی‌زاده قرار میگیرد ، بعد هم‌باتقی زاده بطهران‌آمده ودر کارخانه امین الضرب‌که بنام‌کار خانه برق که هنوزهم باقیست‌باده‌نفر ازهمراهانش مشغول کار میشوند چون در آن موقع در طهران کسی نبود که اطلاعاتی داشته باشد و بتواند در کارخانه کار نماید .

حیدرخان در ضمن کار برای ساختن بمب و نارنجك باهمراهانش مشغول بود ، حیدر خان بکسی که ایمان‌داشته وواقعاً مجذوب تقی زاده بوده واوهرنظریکه‌داشته‌فوراً بدست حیدرخان‌اجرا میگردیده‌است بنابراین قبل ازنوشتن نامه‌بانجمن خدمت وکاربوسیله امیراعظم که‌اگرانحلال‌انجمن اعلان نشودفوراً دونفر ازاعضای مؤثر وبرجسته انجمن‌را ترور مینمایندمشغول‌بود ولی چون انحلال‌انجمن درروزنامه حبل‌المتین قرائت گردید دیگراقدامی لازم نبود وقضیه بدون هیاهو بایك تهدید خاتمه‌پیداکرد ، و شاید تا امروز هم کسی نتوانست بفهمد که چه شد واز طرف چه ناحیه صورت گرفت تنها کسیکه مطلع است خود آقای تقی زاده خواهد بود ـ و نگارنده که مـوضوع را از داخله کار خانه بدست آوردم و دو سال است که او فوت کرده .

این اقدام نتیجه‌اش آرام شدن افکار مجلسیان و مردم گردید و مجلس باخیـال راحت بکار خود ادامه داد ولی البته محمد علیشاه دست‌بردار نبود آنهم بنظر نویسنده این تاریخ که حالا قضاوت مینمایم تااندازه‌ایهم محمد علیشاه بی‌تقصیر بوده چون بقدری روزنامه های آنروز وناطقین نسبت به محمد علیشاه هتاکی و فحاشی می‌نمودند که حالا من (نویسنده) واقعاً خجالت و شرم دارم که اقلا قسمتی از آنهارا در این تاریخ ذکر نمایم ، برای اینکه امروز بعد ازپنجاه و چند سال مشروطیت وباصطلاح آزادی قلم و آزادی عقیده‌اگرکسی بگوید بالای چشم شاه ابرواست فوراً طبق ماده . . . توهین بمقام سلطنت ، یاباید

تیرباران شود یالااقل بحبس ابد بااعمال شاقه محکوم گردد ؟ .

محمد علیشاه به مجلسیان می گفت از این اشخاص جلوگیری نمائید یا بگذارید دولت تعقیب نماید ، و همه روزه ایـن مذاکرات بین مجلسیان و محمد علیشاه در میان بود ، بهمین جهت بود که متوسل بروحانیون مانند حاج شیخ فضل‌الله و یااتابك برای برهم زدن مجلس میگردید که بالاخره بعد از کشته شدن اتابك و بمب زدن بکالسکه ایشان ناگزیر از شهر بباغ شاه منتقل وشروع باقدام برضد مجلس نمود که منجر بتوپ بستن گردید که من هر کدام را بجـای خود برای خوانندگان عزیز که خود ناظر بودم مینویسم .

کشته شدن میرزا علی اصغر خان اتابك

روز شنبه ۲۱ رجب ۱۳۲۵ هجری قمری ساعت هشت و نیم بعد از ظهر میرزا علی اصغر خان‌صدراعظم ایران‌که از ۲۵ سالگی از نیمه دوم‌عصر ناصرالدین شاه ودوره مظفرالدین شاه و محمد علیشاه متناوباً مصدر کارهای مهم و بصدارت رسیده بود باگلوله جوان آذربایجانی کشته میشود تااین‌جا جریان تاریخی است که درتمام کتب انقلاب ایران و مشروطه ذکر شده است .

ولی این واقعه نکات مبهمی از حیث هویت قاتل یا ضارب و علت قتل و حتی شخصیت قاتل یا محرك آن در تاریخ مشروطیت بوجود آورد که هنوز هم بدرستی در تاریخ نویسندگان مشروطیت روشن نشده ، و بعضی هم از نقطه نظر نژادی روی تعصب قومی‌اظهار نظر کرده اند ، و این واقعه مورد تردیدو تعبیرات گوناگون قرار گرفته است .

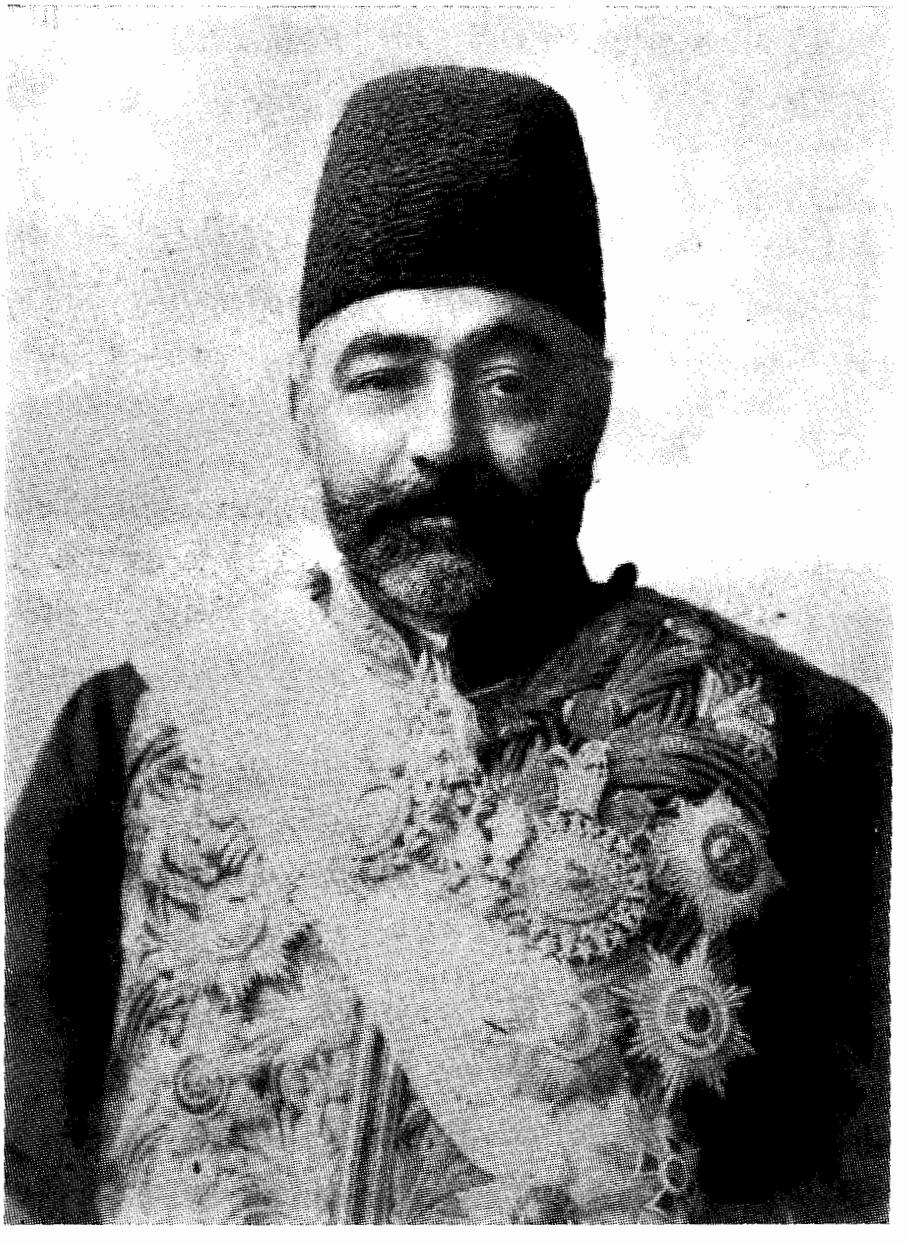
اینك من (نویسنده) برای روشن شدن تاریخ‌ازابتداتاانتهاکه باچند نفر از رفقای انجمن برادران دروازه قزوین در مجلس شورای ملی و بعد بیرون آمدیم و ناظر بوده‌ایم بشرح ذیل مینویسم :

من باچندنفر بودم‌که درآن موقع شاید بیش‌از بیست قدم‌ویاکمتر باتیرخوردن‌عباس‌آقا فاصله‌نداشتیم ، جریان این بود که چون آنروز اتابك موضوعاتی را در قسمت نمایندگان و محمد علیشاه مطرح کردشب بانجمن‌ها اطلاع دادند که در مجلس هر قدر ممکن است نفرات‌حاضر شوند ، منجمله از انجمن‌دروازه ـ قزوین عده پنجاه‌نفری‌از قبیل‌آقاشیخ غلامحسین و شیخ‌حسن‌خان ویوزباشی ، جلیل‌صراف ، میرزا غلامعلی اتحادیه و غیره در مجلس حاضر ، پس از مذاکرات قرار شد دنباله‌آن در جلسه‌آینده مطرح شود ولی چون از جریان امر قبلا سران انقلاب آگاه بودند ، لذا در دنباله ارسال نامه بانجمن‌خدمت وکار تصمیم گرفته شده بود که هرطور است باید اتابك را از سرراه مجلس برداشت تابآسانی این راه پیموده گردد ، و بهترین روز برای انجام این کار همانروز را انتخاب وحاضر شدندکه اتابك به مجلس میآمد .

اتابك باآقا سید عبدالله بهبهانی از بهارستان‌بیرون‌می‌آمدندتانزدیك در مجلس باهم صحبت‌میکردند نزدیك در یعنی چند قدم مانده بدر مجلس چند نفر دور بهبهانی را گرفته ناچار آقای بهبهـانی برای مذاکره باآنها ایستاد ، در همین موقع بود که من بارفقا مصادف و از آقای بهبهانی ردشده از در مجلس بیرون و بطرف مسجد سپهسالار دنباله دیوار مجلس سرازیر شدیم‌که صدای تیربلندشد در جلومجلس‌نرسیده بچوب کنار پیاده رو و اتابك تا لب جوی پیاده رو نرسیده صدای شلیك تیر پشت سر هم بلند و هوای محوطه بواسطه پاشیدن خاك تنباکو تاریك و مردم باگرفتن چشمان خود روبفرار نهادندکه شاید کفش و عبا هم روی زمین می‌افتاد ، دراین موقع‌عباس‌آقاکه بامحل شلیك تیر بیش از بیست قدم فاصله نداشت‌کسی

را که در دستش ششلول بوده میخواهد بگیرد که ناگاه تیر بدهان عباس‌آقا خالی و ششلول روی سینه‌اش انداخته میشود درواقع ضارب اتابك و عباس آقا یك نفر بوده .

باین ترتیب که قبلا تصمیم گرفته میشود حیدرخان عمواقلی باچند نفراز کارگران کارخانه که‌پنج



میرزا علی اصغرخان اتابك

نفر از آنها قفقازی وتروریستی‌بودند بالوازمات کارکه دردست هر یك یك کیسه حنائی خاك تنباکو بوده‌و ضارب هم دونفر ازآن پنجنفر معین میشوند براهنمائی حیدرخان درجلو مجلس تابطور منظم وطبق دستور حاضر وآماده باشند نفراتیکه‌دارای‌کیسه های خاك تنباکو بودند بفاصله از هم توی مردم در نقاط مختلف ایستاده بودند ، دستور هم این بود که صدای تیر که بلند شد خاك بهوا پاشیده شود تاعاملین‌بتوانند ازراه

گوچه نظامیه به‌پشت مسجد سراج‌الملك ووارد کارخانه برق شوند .

وقتی اتابك زده میشود و مردم فرار میکنند ضارب و حیدرخان باچند نفر بطرف پائین در مجلس سرازیر میشوند که بطرف کوچه نظامیه طبق نقشه قبلی فرار نمایند که عباس‌آقا میخواهد ضارب رابگیرد که تیر بدهانش و می‌افتد و ششلول روی سینه عباس‌آقا انداخته میشود و این منظره را من‌و همراهان‌کاملا مشاهده کردیم که در این‌جا باز همان خاك بهوا پاشیده شد که‌بماهم اثرش رسید و آنها از همان راه کوچه نظامیه رفتند وارد کار خانه شدند ، در روز چهلم مزار عباس‌آقا بقدری ازدحام وتشریفات‌شده بود که حیدرخان افسوس میخورد که چرا این کار شده ای کاش نمی‌گذاشتم عباس‌آقا کشته‌شود .

زمان ملاقات حیدرخان در بغداد که لباس نظام عثمانی یعنی ترکهارا بادرجه سلطانی در برداشت من باچند نفر در مهمان خانه بغداد بااوملاقات کردم مخصوصاً این قضیه را پرسیدم‌تصدیق‌کردند و اظهار نمودند که من وقتی خواستم ضارب را نگذارم دیگر تیرخالی کند برای اینکه ممکن بود دستگیر شود که یك مرتبه تیر بدهان عباس‌آقا خالی میشود چون عباس‌آقا دامن ضارب را می‌گیرد که فرار نکند و ضارب ناچار میشود برای خلاص کردن خود عباس‌آقارا بزند .

پس از کشته شدن اتابك تمام ولایات که‌آرامش‌را از دست داده و مایوس از آزادی و مشروطیت شده بودند یك مرتبه‌بجنب وجوش افتاده وآشوب وطغیان سرجای خودبرقرار و بعضی‌ها هم‌خود را همرنك ملت نموده شدیداً هواخواه مجلس و مجلسیان گردیدند ، راستی در آن موقع و ایام طوری‌از اثر ضربت اتابك تغییری در محور ایران و مجاری امور مملکت حاصل شدکه شاید باچندین‌کرور پول و پنجاه هزار قشون احداث چنان‌تغییر وامنیتی ممکن‌نمیشد .

قانون اساسی باتمام رسید ، منافقین از حضرت عبدالعظیم مراجعت کردند ، اعیان و امرای جنگی دیروز همه مشروطه خواه دوآتشه شدند ، و باسوگند های غلاظ و شداد خدمت گذاری ووفاداری خود را یاد نمودند ، برای اینکه یگانه ملجاء و امیدواریشان میرزا علی اصغر خان اتابك بود که از سر راه آزادی خواهان برداشته شد که دیگر کسی مرد این میدان نخواهد بود ، وباید وضعیت محمدعلیشاه را مجسم نمود که او درچه حال است .

از آن روز مستبدین تصمیم گرفتند که باید کاملا لباس مشروطیت‌پوشیده ووارد‌مجلس شده وباقانون نسل آزادیخواهان را برداشت ، و از این روز مسیر افکار واندیشه های خودرا تغییر داده وارد درشاه ـ راه و گرفتن مقامات مشروطیت که مرکزآن مجلس‌شورای ملی‌است شدند ، وگرفتندآنچه‌نبایدبگیرند ، و کردند آنچه نباید بکنند ؟ .

کشندگان مجاهدین و آزادیخواهان بوکالت رسیدند ؛ در مرکز قانون گذاری آنچه نباید بسر آزادیخواهان باایمان وطن پرست بیاورند آوردند ، کار بجائی رسید که حالیه یك نفر باایمان بوطن و مذهب قادر نیست بلکه مطرود و مردود بکنج عزلت و یا اینکه در معرض حبس و شکنجه قرار میگیرد و من نویسنده انشاءالله یکایك را برای روشن شدن ذهن جوانان عزیز حال وآینده خواهم نوشت ، بالاخره متمم قانون اساسی هم در روز ۲۸ شعبان‌المعظم ۱۳۲۵ بامضاء رسید .

(محاکمه آصف‌الدوله وسالارمفخم با رعایای قوچان)

یکی ازگرفتاریهای‌آنروزمجلس شورای ملی مسئله تحصن رعایای قوچان ازدست‌آصف‌الدوله‌حاکم

خراسان وسالارمفخم حاکم قوچان بودکه بالاخره منجربرسیدگی گردید ، وچون ابتدای کارمجلس بود وتا اندازه‌ای هم ازحملات آسوده شده بودند ، لذا برای اینکه بتمام ولایات وایالات منعکس شودکه مجلس ناظربرهمه مأمورین خاصه فرمانداران واستانداران خواهد بود وضمناً ازاین اقدام قدرت خود را نیز ثابت نماید وارد درمحاکمه ورسیدگی به تظلم رعایای قوچان گردیدکه خود من (نویسنده) درروزهای محاکمه حاضربودم که اینك عیناً بااصطلاحات وعبارات آنروزبرای اطلاع خوانندگان عزیزمینویسم :

ازوزارت‌عدلیه‌شش‌نفر: فرمانفرما ، وزیرعدلیه ، عدالت‌السلطنه رئیس‌اطاق‌بایك نفرمعاون ، حاجی مطیع السلطنه ، ممتاز الدوله ، اقتدار الدوله علی آبادی ، میرزا حسین خان مفتش ـ از وکلای مجلس تقی زاده ، وکیل التجار ، حاج میرزا محمود ، حاج میرزابابا وکیل قوچان ، آقا سید مهدی ـ از طرف وزارت داخله محتشم‌السلطنه ، ازطرف وزارت خارجه دبیرمخصوص وکارگذارقوچان وکارگذار بجنورد ، منشی وتند نویس از طرف وزارت چهارنفر . روزنامه نویسان سه‌نفر .

وکیل‌التجاراظهارکرد : این محاکمه بی نهایت‌مهم وشریف است عارض ناموس ملت است ومعروض یکی ازاشخاص درجه سوم دولت است استدعا دارم اولا حضارطریقه ادب ونرمی وملایمت را همواره‌منظور نظرخود داشته دچار احساسات نشده واز سلك معقولیت خارج نشوند ، ثانیاً جواب را مطابق سؤال داده حاشیه نروند وصحبت متفرقه ننمایند .

وزیرعدلیه : مسلم است‌که این دومسئله شرط اول محاکمه واجرای آن وظیفه خود من است .

آقا سید مهدی : این مجلس متعلق بشخص پادشاه وبزرگترین مجلس ما است البته احترامات لازمه اورا باید کاملا منظورداشت .

محتشم‌السلطنه : ما حق حرف زدن‌نداریم فقط برای شنیدن ونظارت‌آمده‌ایم ، طرفین‌را حاضرکنید وشروع باستنطاق وسئوال وجواب نمائید.

میرزا محمود : ما ناظر وازطرف مجلس نظارت داریم ودرمواقع لازمه میتوانیم سخن بگوئیم و مطالب لازمه را اظهارکنیم .

وکیل‌التجار : مطالب خراسان زیاد است باید یکی یکی را موضوع بحث قرار داده مخلوط هم نکنیم حال ازبابت اسراء قوچان گفتگوکنیم .

باز پرسی ازطرفین

وزیر : بروید چند نفر از قوچانیها را حاضر کنید ، دونفر قوچانی‌حاضرشده ونشستند . وزیر: فارسی میدانید . قوچانیها : بلی . اسمتان واهل کجا هستید . اهل تکمران‌قوچان . یکی علی‌بیك دیگری یوسف ، قوم و خویشی با هم دارید ، بلی دائی زاده هستیم ، چند وقت است طهرانید ؟ یکسال و نیم است ، برای چه‌آمده‌اید ، برای استرداد اسراء قوچان که ترکمانها برده‌اند ، وزیر ، تفصیل واقعه آمدن ترکمان وبردن اسراء را درست وبی‌کم وزیاد بیان‌کنید .

یوسف : ماچادرنشین‌هستیم ومنزل مازیرچادراست ، روزچهاردهم رمضان۱۳۲۳وقت‌نماز صبح‌دیدیم همهمه بلند شد ازچادر بیرون‌آمدیم دیدیم پانصد نفر سوارکه ازترکمان وبجنوردی بودند دور ماراحاطه کرده‌اند ، از این سوارها تقریباً پانزده نفر بجنوردی بودند و ما بقی ترکمان ، از جمله بجنوردیها کدخدا خدا داد قدیمشی بود من ازاوپرسیدم این سوارهاکجا میروند ، به مجردگفتن این‌کلمه تفنك را

بسمت من خالی کرد ولی بمن نخورد به‌برادرزاده‌ام زدند نخورد ولی پدر وخواهرزاده‌ام راکشتند خانه همه را غارت کردند وهرچه بود بردند ، چهارسیاه چادررا آتش زدند ۶۲نفررا باسیری بردند ، ازخانه‌من پنج نفر ازخانه پسرعمویم دونفرواین اسراء اززن ودختروپسر بودند .

وزیر : چقدراموال بغارت بردند . یوسف :کسی راکه خودش را بکشند وزن وبچه‌اش را اسیر ببرند چه‌طورمیشود دانست چقدراموالش رابرده‌اند . آنچه معین است درحدود چهل وچهارهزارتومان‌است مقتول هم ۱۲ نفرومجروح چهارنفر .

وکیل التجار : منزل ومسکن شما متصل‌است به بجنورد یا فاصله دارد . جواب متصل‌است و زراعت دیم‌بهم وصل است .(خوانندگان جوان وضعیت مملکت آنروزرا درنظر بیاورید که‌مردم‌درچه حالی بودند) .

وکیل‌التجار : حاکم قوچان‌آنوقت‌کی بود، جواب : امیرحسین خان پسرآصف‌الدوله آنوقت حاکم قوچان بود .

وزیر: حاکم بجنوردکی بود ؟ جواب سالارمفخم .

وزیراورا میشناسی . بلی همین شخص است‌که اینجا نشسته است .

وزیر: بعد ازورود این قضیه شرح واقعه را بکجا اظهارکردید ، جواب بحکومت قوچان پسر آصف الدوله ، چه‌وقت ؟ بعد ازیك روزرفتیم شیروان بحاکم‌قوچان گفتیم ، از محل واقعه تا منزل حاکم قوچان چقدرفاصله است دومنزل یکی شیروان . یکی قوچان ــ چند فرسخ است ، ۱۶ فرسخ .

سئوال : بحاکم بجنورد اطلاع دادید . جواب چه فایده داشت‌که حاکم‌بجنورد خودش‌ازواقعه پیش مسبوق بودبهمان سوارهاکه ماراغارت‌کردند نان‌وآب میداد . تابجنورد چقدرراه است ! ده فرسخ .آخر آنهاکه‌ازچنگ‌ترکمان گریختندهیچکدام برای‌حاکم‌بجنورد خبر نبردند ، اوپنجاه شصت نفرسورداشت ، خوب چه ترکمنی بودندکه‌بسرشما ریختند ؟ یموت ، تاآنجاچقدرراه دارند ! تاخاك (این چه) پنج منزل است دیگرآنطرف‌را خبرنداریم ، هیچ‌پیش‌ترترکمان بچپاول بسرشمامی آمد ؟ بله پیش از آنکه روس به ترکمن مسلط شود وبآن حدود بیایدواقع میشد بعد ازآن تاریخ ابداً چنین قضیه‌ای اتفاق نیافتاده بودمگر یك دفعه درعهد شاه شهید که پس گرفته شد .

ازپسرآصف‌الدوله اقدامی نشد ؟ خیر، ازحکومت بجنورد چطور ! خیر ، خوب ازچه خاکی داخل شدند و از چه منازلی عبورکردند شش منزل در خاك بجنورد آمدند واسم منازلی‌که آمده اند این است (موقه ، این‌چه ، سمن ، حرتوت ، راز ، قدیمش ازقدیمش وارد الزیان شدند که جزوخاك قوچان است ازآنجا بسرادوهه وچادرکه اسمش (چنگال) است آمدند والزیان با چنگال متصل است . خوب ، سابق خبرداشتند ـ اصلا ، یموت با شماعداوتی‌داشتند . چندین منزل‌فاصله‌بین‌ما وآنهااست وهمدیگررانمی‌شناسیم چه عداوت‌با ما داشتند .

چطورخط حرکت‌آنها را فهمیدیدکه ازاین منازل بوده است ،آخر دونفرازاسرابرگشتند یعنی‌یکی فراربروسیه کرد وازآنجا به منزل‌خودآمد دیگرفرارکرده نزد حاجی سبزعلی‌خان بجنورد آمدکه اورا فرستاد منزل خودش،آن دونفرکجا هستند ! درولایت، زنند یامرد ، یکی‌زن بودکه طفل سه ساله خود را گذارده وفرارکرده‌آمده دیگری دختراست ، ازبجنوردیها پانزده نفریکه همراه بوده‌اند می‌شناسید ؟ . بلی ، یکی‌کدخدا حسن اسمانند ؛ دیگری‌کدخدا خدا داد قدیمشی ، وغلامحسین کوکلان قدیمشی .

فهمیدید کی سیورسات بآنها میداد . دهات جلو راه که خاك بجنورد است ، آقا درعرض راه‌تفنك چی‌بود . بلی ، خوب آنها در صدد برنیامدند جلوگیری کنند ؟ چرا دونفر از تفنك چی‌های اصغروکیل در صدد برآمدند ولی‌کدخدا خدا داد و ملامرتضی قلی وعلی وحسن‌وغلامحسین که همه‌قدیمشی بجنوردی هستند آمده آن دو نفر را گرفته دست‌هایشان را بسته در خانه حبس کردند تا نتوانند ممانعت کنند ، محل شما تاقدیمش چه قدر است ، دو فرسخ ، دشمن دارید ، خیر معـامله هم داریم و باکدخدا خداداد دوست هستیم .

خونی بین‌تان واقع شده ؟ ـ خیر اینها همه بدستور العمل حکومت بود و همـان دونفر که‌خواستند ممانعت کنند مغضوب سالار مفخم شده یکی را هشتاد تومان دیگریرا سی وپنجتومان جریمه کرد ، آیادر محل خود شما تفنك چی هست ؟ خیر ، اصلا در قوچان سوار دولتی‌هست ؟ ـ بله‌پانصد نفر ، نزدیك‌بودند؟ بله همه‌شان ؟ ـ خیر یك صد وپنجاه نفرشان ، خوب آنهابشماکمك‌کردند ؟ ـ آری کریم خان‌بایکصدسوار آمد ولی وقتی رسید که آنها ردشده بودند خوب این کریم‌از طرف خودش آمده‌بود یاحاکم اورافرستاده بود ! خیر حکومت آنجا نبود خودش از پیش‌خود آمده بود ولی فایده نبخشید .

وکیل التجار : خوب شما رفتید تلگراف کردید فایده بخشید ، جواب خیر ، به پسر آصف الدوله گفتیم گفت به پدرم مینویسم و بطفره گذرانید تـا مایوس شده بسبزوار آمدیم و بتوسط حاجی میرزا مجتهد سبزواری بآصف الدوله تلگراف کردیم ، جواب داد هفت نفر مامور فرستادم ولی از آن مامورها هم فایده عاید نشد . بعد چه شد ؟ بطفره گذشت (این‌جا دونفر قوچانی را مرخص کرده رفتند) .

وزیر ، آصف‌الدوله شما بگوئید در وقت وقوع این قضیه که بقول قوچانیها روز (الامان) بودکجا بودید ، جواب در مشهد ، چه می‌کردید ؟ حاکم بودم ، کی از این واقعه مطلع شدید ؟ ـ همانطور که عرض کردند بعد از سه روز بتوسط تلگراف شیروان ، باسمت حکومتی که داشتید چه اقدامی در این واقعه‌هائله‌ناگوار کردید ؟ ـ فوراً تلگراف کردم بحاکم بجنورد و بطهرانهم مخابره کردم ، از طهران چه جواب آمد ؟ ـ جواب دادند مامور میفرستیم ورشید نظام را مامور کرده فرستادند ، جواب را ضبط کرده دارید ؟ ـ بلی ، مگر شما در بجنورد تحکمی نداشتید ؟ ـ چرا جزو خراسان و تحت حکومت من بود ـ پس چه حاجت داشتید که بطهران مخابره کنید باید فوراً بحکومت‌بجنورد تلگراف کنیدجلو گیری کنند . ماراپرت جزء وکل را بدولت مخابره میکردیم دولت صلاح در فرستادن مامور دید بعلاوه حکام سرحد از طرف دولت معین میشود ، بقوچان در خصوص واقعه چه دستورالعمل دادید ؟ ـ دستور دادم ولی از سوار قوچان کاری ساخته نبود .

این جاوزیر روکرد بوکیل قوچان حاج میرزا بابا که شما وکیل قوچان هستید و آنجا بودید چه اطلاعی‌دارید ؟ جواب ، این‌مسئله روشن وآفتابی بودکه‌سالار مفخم همراهی‌باترکمان وآنها را راه دادکه از خاکش بروند و اهالی قوچان را بچاپند .

وزیر : خطاب‌بآصف‌الدوله ، سند ودلیل برطبق ادعای‌خود وبی‌تقصیری خود دارید ؟ ـآصف الدوله بلی در کابینه وزارت داخله و خارجه همه تلگرافات و جواب آنها ضبط است .

محتشم‌السلطنه ـ آنچه درکابینه داریم‌نوشتجاتی است که در زمان مشیرالدوله بوده اما متعلق بزمان عین‌الدوله را نداریم .

وزیر خوب فرض کردیم تلگرافاتیکه شما بطهران مخابره کرده اید در کابینه ضبط است یـا گم شد، آخر جوابیکه از طهران بشما داده اند که باید نزد خودتان باشد چرا حواله میدهید بکابینه ، بلی آنها را دارم درکابینه است .

وزیر : سالار مفخم تلگرافات شما را چه جواب داد ؟ آصف الدوله خاطرم نیست ، علی التخمین چه بود ؟. میگفت از راه بجنورد نبوده یا اگر بوده دنبال کرده‌ایم رفته بودند .

از این جا شروع شد باستنطاق سالار مفخم .

وزیر : خوب اطلاع شمـا در این باب چیست بگوئید ، سالار ـ اسرا را ترکمان دوه‌چی رعیت استراباد برده .

وزیر : از استراباد چه طور و از کدام راه بقوچان آمدند ، سالار ـ طایفه دوه‌چی درینکی چای منزل‌دارند که خاك استراباد است و ازآنجا آمدند .

وزیر : از ینکی چای تامحل غارت چه قدر راه است ، سالار بیست فرسخ‌است .

وزیر : ازینکی‌تاخاك بجنورد چه‌قدر راه‌است ؟ سالار ـ تاکجا ؟ وزیر ـ تاقدیمش ، سالار ـ تقریباً دوازده فرسخ اما محل ترکمن وصل است بخاك بجنورد ، وزیر : آنوقت کجابودید ، در اسفراین‌بودم ، وزیر : ازینکی کجا رفتند ؟ رفتند کوه تلو ، از آنجاکجا رفتند ، از آنجا از بیراهه حرکت کردند ، وزیر : خوب در این منازل غذا از کجا می‌آوردند و میخوردند ، سالار ، رسم ترکمان این است که دو بغروب سوار شده شبانه داخل خاك دشمن شده سحر خود را به محل غارت رسانیده و غارت کرده فوراً برمی‌گردند ، وزیر : از کدام قطعه خاك قوچان وارد شدند ، سالار ، از میان رود ، وزیر از میان رود تامحل اقامت اسراء چه قدر است ، سالار ، چهل فرسخ است ، که هفتاد وشش ده‌دارد .

وزیر چگونه دهات را غارت نکردند ، سالار ، از آنها شبانه عبور کردند ، وزیر : در مراجعت از کجا رفتند ، سالار از همانجا که آمده بودند ، وزیر : وقت آمدن شب بود ندیدند مراجعت که شب نبود چرا در دهات جلوگیری نکردند ، محتشم السلطنه ، تکلیف رعیت نیست جلوگیری کـند باید سوار دولتی جلوگیری کند ، وزیر عدلیه : ما ها در سرحدات حکومت کرده‌ایم و اطلاعاتی داریم در صورتیکه شما میگوئید در آن دهات خطر بود برای ترکمن یعنی استعداد داشتند چه طور میشود پنجاه هزارتومان غارت حتمی‌را ازاین دهات بگذرانند و اهل دهات حقوقی‌مطالبه نکنند ولو برای شغل هم باشد ، سالار ، من اطلاعی ندارم نمی‌دانم چرا نکردند ومن تحقیق کردم غیر از اسیر اموال نبردند ، وزیر : چه طور میشود زن و بچه را ببرند مال را نبرند ، سالار چه عرض کنم نمی‌دانم .

محتشم السلطنه ، اگرمدت رفتن‌ترکمان‌کم‌بوده است مال نبرده‌اند زیرا بردن چند هزار گوسفند وگاوخیلی زحمت‌دارد ودرمدت ده پانزده ساعت نمیتوانند ببرند ، واگرمدت‌حرکتشان‌طولانی وچندشبانه روزه بوده است معلوم میشود مال وحشم هم برده‌اند ، وزیر ، خیراینطورنیست ماکه درسرحدات حکومت کرده‌ایم میدانیم چه خبراست بسا میشود چندین هزارحشم را برده‌ایل‌آنها را تعاقب میکنند بعدآنها فرار کرده ولی ایل دیگرنمیتواند خود را بحشم برساند (دراینجا توپ ظهرافتاد).

وزیر :آصف‌الدوله بشما تلگراف‌کرد یا خیر ؟ سالاربلی بعد ازسه روزتلگراف بمن رسید ، آنوقت موقعی بودکه ترکمن‌بخانه هم رسیده بود واقدام من بی نتیجه بود ، وکیل التجار ـ در صورتیکه ترکمن

ازخاك شما عبورنكرد چرا جواب آصف‌الدوله‌را ندادیدکه بمن ربطی ندارد ؟ سالارچرا من بآصف‌الدوله همین‌طور جواب دادم .

وکیل التجار (خطاب بآصف‌الدوله) تکلیف حکومت شما بودکه مأمورفرستاده تحقیقات لازمه بعمل بیاورید ،آصف‌الدوله : عرض کردم که هفت نفرمأمورفرستادم .

وزیر : خطاب بسالاراین سوارهای ترکمن ازقدیمش ردشدند یا خیر، ازآنجا ردنشدند ، وزیراگر معلوم شد ازقدیمش رد شده‌اند برعهده شما است ، سالارخیرابداً رد نشده‌اند ، وزیر :آصف‌الدوله مأمورین شما چه تحقیقات کرده‌اند ؛ آصف‌الدوله من تحقیق کردم این مسئله دوسال پیش است من ابداً تقصیر ندارم وزیر : اینکه جواب من نشد میگویم چه تحقیق کرده‌اید ، من تحقیق کردم دولت هم کرده‌است ودرکابینه وزارت داخله وخارجه ضبط است حالادرست یادم نیست ، وزیر: عمل باین بزرگی که ازخاطرمحونمیشود اجمالش چیست ؟ ـآصف‌الدوله ، اجمالش‌آنکه ازخاك سالاررد شده‌اند زیراکه‌خود سالارمیگوید از خاك روس نه بوده‌اند زیرا قوچان با یموت‌که متصل نیست یاخاك روس‌است یاخاك ایران ازخاك روس‌که نبوده لابد ازبجنورد بوده‌اند .

دبیرمخصوص ، بلی اگر ازخاك روس بود فوراً بوزارت خارجه اطلاع میدادند . سالار: این‌کارها چیزتازه‌ای نیست همیشه واقع میشده است .

وزیر : بله این‌کارهمیشه درایران واقع میشده وتازه نیست اما اهل مملکت تازه بیدارشده‌اند .

روزسه شنبه سیزدهم جمادی‌الاولی . حضار: فرمانفرما وزیرعدلیه ،آقای‌تقی‌زاده،آقاسید مهدی . وکیل التجار . میرزا محمودکتابفروش ، آقاسید حسین‌اردبیلی ، حاجی‌میرزابابا ، عدالت‌السلطنه بایك‌نفرمعاون ، ممتازالدوله ، مطیع‌السلطنه ، میرزاحسین‌خان ، انتظام السلطان تندنویس مخصوص وزارت عدلیه ، محتشم‌السلطنه دربین محاکمه وارد شد ، ساعت دوونیم قبل‌از ظهرشروع‌شد ، استنطاق ومذاکرات روزپنج‌شنبه هشتم را قرائت‌کردند ایرادی نبود .

تقی‌زاده ، طرفین را بفرمائید حاضرکنند زیرا درمحاکمه قانوناً باید طرفین یك دفعه وارد ویك دفعه هم خارج شوند ، بلی درموقع محاکمه چنین است ولی این‌جا فعلااستنطاق است وبرای استنطاق‌حضور یکی یکی است لازم است .

تقی‌زاده : عرض بنده این است‌که اگرمحاکمه است‌که بایدطرفین‌حاضرباشند ، واگراستنطاق چرا وقت استنطاق قوچانی‌هاآصف‌الدوله وسالارهردوحاضرند ولی وقت استنطاق‌آصف‌الدوله وسالارقوچانیها را حاضرنکرده مرخص مینمائید باید اساس تساوی همیشه درعدلیه ملحوظ باشد .

وزیر : چشم بعد ازاین این نکته ملاحظه میشود . قوچانیها را حاضرکنید ، علی بیك ویوسف‌وارد شدند ونشستند ، وزیر: ازکجا شروع‌کنیم ، وکیل‌التجار ، از خواندن اسناد ، وزیربسیار خوب قرارشد آصف‌الدوله اطلاعات وتحقیقات خود را دراین فقره با توضیحات درباب برائت ذمه خودکتباً نوشته‌بدهد اگرنوشته‌اید بدهید قرائت شود ، آصف الدوله خیرمن چیزی ننوشته‌ام‌آنروز فرمودید در خصوص مأمور هرچه میدانم بگویم ، مأمورمستقیماً ازطهران رفت .

میرزا محمود :گویا غیرازاین است‌که میگویند . وزیر: ما پنجشنبه گفتیم‌لازم است‌آصف‌الدوله‌وسالار ازابتدای این تلگراف هراقدامی‌که‌کرده‌اند چه بوزارت داخله وچه بوزارت خارجه و بحکومت قوچان

وبجنورد وغیره و چه مأمور مخصوص فرستاده‌اند همه را روی‌کاغذآورده ارائه دهند وبی تقصیری خود را نیزضمیمه‌آنهاکرده بدهند بخوانیم ، نوشتجات دیگران را نیز قرائت‌کرده بعد آنها را از روی تحقیق محاکمه نمائیم .آصف الدوله رشیدنظام ، حاجی علی اکبرخان ، ازطهران مأمور شدند بمشهد نیامدند وباطهران مستقیماً سؤال وجواب میکردند .

وزیر :آن روزیکه من بشما دراستنطاق گفتم درموقع الامان شماکجا بودید تعجب‌کردید ، بلی من میدانستم شما حاکم خراسان ودرمشهد بودید ویك اسب هم درکرمان بجهت من فرستادید غرضم فقط‌آن بودکه تمام اطلاعات شخصی شما رابدست بیاورم ، امروزهم مکررمیکنم شما باید تحقیقات ومدافعات خود را حتماً نوشته بدهید .

آصف‌الدوله : بلی تحقیقات‌نوشته شده است ودرکابینه‌ضبط است ، دراین موقع من بحیرتم‌که مأمور ازطهران میرود به بجنورد ومستقیماً باطهران طرف است من بیطرف را چه‌کار دارند بعضی تلگرافات هم بر بی‌طرفی خوددارم . وزیر : خیلی خوب همین‌ها رابنویسید وبدهید ،آصف‌الدوله اسباب زحمت حضرت والامیشود ، وزیر : وزارت عدلیه‌باید زحمت بکشد همین‌حرفهارا بشنود و بخواند ،آصف الدوله : مأمور طهران راپرت‌هایش را بسته رأساً بطهران فرستاده ، اما بعضی تلگرافات خودم دارم .

آقا سید حسین :آنچه مستقیماً از طهران بمأمور یا دیگری رد وبدل شده ربطی به تحقیقات شما ندارد وشما باید اقدامات وتحقیقات خود را تا وقت‌آمدن بطهران نوشته بوزارت عدلیه بسپارید ، وزیر حالاکه ننوشته‌اید البته برای پنجشنبه حاضرکنید ، سالارهم حاضرکند سالار بنده عریضه نوشته‌ام حاضر است ، وکیل‌التجار : خوب است پنجشنبه را طرف عصرقراردهید زیراکه مجلس ازامروزوقت صبح‌تشکیل میشود اگراین‌جاهم صبح باشد به‌مجلس نمیرسیم ، وزیراینجا هم‌عصرها گرم‌است بایدصبح منعقد شود .لازم نیست جنابعالی تشریف ببرید اگر مقصود خدمت بنوع است این هم یك خدمت بنوع است وتا پنجشنبه مجلس حضورشماکافی خواهد بود (دراین موقع محتشم‌السلطنه وارد شد).

وزیر: خطاب به محتشم‌السلطنه ـ تقریرات گذشته را ازروی روزنامه حبل‌المتین خواندیم امروزرا میخواستم لوایحی‌که متعلق باین فقره است قرائت‌کرده بعد ازاطلاع‌کامل یکروزخودمان نشسته‌حکمش‌را صادرنمائیم . فعلابهترآنست‌که‌آنچه لوایح حاضراست قرائت شود ، واول آنچه راکه دیوان خانه جدیداً بدست‌آورده قرائت شود ـ این سؤالیست‌که دیوان خانه‌ازامیراعظم‌که تازه ازاسترآباد وارد شده است‌کرده وایشان جواب نوشته‌اند چون در موقع ورود ایشان من دیدن‌کرده جویای اطلاعات ازایشان شدم شرحی گفتند وکیل استرآباد هم‌که‌آدم صحیحی است حضورداشت تصدیق‌کرد .

سئوال فرمان‌فرما وزیر عدلیه : خدمت سرکار والا . . امیراعظم دام اقباله ، متمنی است درباب اسرای قوچان اطلاعات خودتانرا چنانچه‌که به بنده فرمودید درهمین ورقه مشروحاً مرقوم داریدکه از برای محاکمه این‌کاراطلاع حضرت والاکه بدیوان خانه عدلیه فرستاده شود خیلی مفید واسباب تشکربنده است ، هشتم‌جمادی‌الاولی ۱۳۲۵ قمری عبدالحسین فرمانفرما .

جواب امیراعظم ، چنانچه شفاهاً با حضورحاج غلامحسین وکیل استرآباد بعرض رسانیدم ، اسراء قوچان بتحریك‌سالارمفخم برده‌شده است (ساتلق) (شیخی (نورمحمدخان) (قربان‌لی) دوبار نعل ومیخ از طرف سالارمفخم‌برای دوچی‌ها آورده‌اند وچند روزمتوالی درایلات بالا(ایکدر) (قاین تخمیز) (قروسی)

(یهلکه) (قبچاق) (کچك)مشغول استیذان بودند که این سوارالامان ازمیانه آنهاعبورکند وبقوچان برودچون رسم است ترکمان سواردیگریرا راه نمی دهند ازمیان خودشان بالامان بروند ، ایلات بالا ودوچی‌ها هم ازایلخانی ومفاخرالملك اجازه تحصیل میکنند ، دویست نفراصل سواردوچی بوده است که برای اینکار حرکت می‌کند وازهریك ازاین ایلات هم منع شده وحتی از کوکلان هم وحتی ازکردها در (نه)که نزدیك بجنورد است نهار میخورند ودرآنجا هفتصد نفرسوارجمع‌آوری شده یك مرتبه باهم بالامان میروند وبعد ازمراجعت هریك بقدرسواروجمعیتی که داشته‌اند ازچپاول واسیر سهم می‌برند وبعداً اسراء را دست بدست میفروشندکه الان درچادرتمام طوایف هستند وبیست‌ودونفرآن قطعاً درچمپوردوچی است ولی هریك ازاین اسرا صاحب چند بچه ازترکمان‌ها شده‌اندکه خودآنها ابداً میل ندارند ، تراکمه هم‌آنها را باین آسانی ازدست نخواهند داد وبلکه هراسیریرا بامیری ترجیح میدهند وحتی‌المقدور دوچی است ، التزام مفاخرالملك را هم‌که سپرده بود عیناً حضورمبارك‌فرستادم ، محرك ومقوی‌این‌کارسالار مفخم‌است ومقوی و ممدش ایلخانی ومفاخرالملك والااگرایلخانی رضایت نداشت ازمیان ده‌تیره طایفه سپرده او سوار دوچی نمیتوانست الامان بیاورد ومفصلش همان بودکه حضوراً عرض شد .

یکی ازقوچانیها : ای خدا ! ای مسلمان ها این چه وضع است دختر مرا که بأسیری برده‌اند الان دردست مراد مردان خرتوتوی است که رعیت همین سالاربی‌انصاف است والان در بجنورد است ، باز میگوید من تقصیرندارم مقداری خود را زده وجمعی ازحضاربگریه افتادند ،

سالار - این مردیکه میگوید اصلا ازکوکلان است چندی دررعیتی من بوده حالامدتی است رفته .

وکیل‌التجار - من ایرادی برلایحه امیراعظم دارم که مینویسد اسرا هرکدام چند بچه دارند وحال آنکه دوسال بیش نیست ویك طفل بیشترممکن نیست داشته باشند ، وزیر این مطلبی نیست مقصودش‌آن‌است که علاقه پیداکرده است وبعلاوه حالاقریب سه سال است وممکن است دوطفل پیداکرده باشد .

(صورت التزام نامه قرائت شد) بتاریخ ۲۵ صفر ۱۳۲۵ چون درباب اسرای قوچان که تراکمه برده‌اند حکم صریح سخت دولت شرف صدوریافته بودکه امیراعظم والی‌استراباد باید حتماً قرارقاطعی در استرداد اسرا بدهند این است که چاکردرگاه وغلام‌خانزاد دولت‌ابد مدت ازقرارالتزام متعهد وملتزم است که انشاءالله با تقویت دولت وتشریف فرمائی ایالت جلیله با اردوی عالیه بطرف سرحد ایلات وبه نمایندگی ودستورالعمل‌چاکرهرقدراسیری که درمیان‌طایفه دوچی‌از چارواوغیره بدون‌مسامحه ونقص‌یابزور ویا بخریداری تانفرآخر بگیرم وتسلیم‌کارگذاران ایالت جلیله نمایم والااگر بخواهم ازاین التزام خود نکول‌کنم خونم مالم راجع بدولت وحلال است وتمام دارائی غلام حق دولت است تا واضح باشد بتاریخ فوق (علی محمد ابن‌آقا خان‌کتولی) .

وزیر : این‌التزامی‌است که امیراعظم ازمفاخرالملك ایلخانی گرفته است بعدلایحه سالارمفخم قرائت شد خلاصه‌اش این است ، دوفقره عرض‌دارم یکی‌آنکه‌خاك بجنوردمثل خاك روسیه‌قلعه وقراول‌خانه ندارد وچهل فرسخ خاك بجنورد هم محصورنیست ، ششصد نفرسواربجنوردی است که دویست نفربه نوبه سرخدمت حاضرمیباشند اگرترکمان‌بغتة وارد شوند این دویست نفرسوارچه میتوانند بکنند ، باید دولت بحکومت استرآباد قدغن‌کندکه ازآنها جلوگیری شود ، عرض دوم حکومت استرآباد برای مصرف قشون سالی مبلغی زیاد جنس ونقد می‌گیردکه مانع از شرارت ایل بشود . ایل دوچی سپرده بعلی محمد خان‌کتولی

مفاخرالملك است وبدون اطلاع اواقدامی نمیکنند ، چراآنها را مسؤل ندانسته مرامسئول دانسته‌اید .

دراین‌جا برادرصدرالعلما وارد شدشرح واقعه مدرسه سپهسالاررا عرض‌کرد وتکلیف خواست ، وزیر چند نفرمأمورمعین‌کرد بازخواستند مشغول مذاکره شوند سیدی گماشته حاج سید محمد یزدی آمد ومدتی معطل‌کرد بعد ازخلاصی ازاوپاکت‌آقا میرزا محسن رسید ، وزیرمشاهده‌کرد وگفت تا بحال چقدر موانع پیش‌آمده وانسان معطل میشود .

روزسیزدهم ـ وزیر نوشتجات وزارت‌داخله چه‌شد ؟ جواب‌دادند حاضرنیست ، نوشتجات وزارت خارجه حاضراست اما دبیرمخصوص نماینده وزارت خارجه خودش حاضر نیست ، وزیربوزارت خارجه بنویسیدکه نماینده خود را چرا نمی فرستند ، وزیر خطاب بسالار تلگرافاتیکه بشما مخابره شد ، کو ، نشان بدهید ، سالاراینجا نیست ولایت است رشید نظام هم تحقیقاتی‌کرده دارد باید ازاوخواست ، وزیر: رشید نظام تحقیق‌کرده ربطی بشما ندارد . دولت‌که تورا بجهت این مسئله بطهران احضارکرد بایستی‌هر جور اسنادکه ممکن است تهیه‌کرده همراه خود بیاورید .

وزیر : من حاکم استرآبادرا بیشترمسئول میدانم‌زیراکه ترکمن رعیت استرآباد است وحاکم‌آنجا باید جلوگیری‌ازآنهانماید ، تقی زاده : حکومت های ما این‌قدرها نفوذ ندارندکه بتوانند مانع ایل شوند منتها قوه‌آنها این است‌که اگرایل بآنها حمله‌کرد دفاع نمایند بعقیده من مفاخرالملك تقصیرش بیشتراست زیراکه ایل بدون اذن ایلخانی حرکت نمی‌تواند بکندگویا سالارهم‌آنها را دعوت کرده بوده است .

وزیر ـ من نمی‌گویم آنها مسئول نیستند ، من میخواهم یك سئوال دیگر هم زیاد کنم آخر هفتصد نفر سوار از نقطه‌ای حرکت کنند چه طور ممکن است حاکم اطلاع نداشته باشد فرضاًوقت رفتن‌بی‌اطلاع بود ازمراجعت‌آنهاکه لابد مسبوق شده است تکلیفش‌بودکه قشون برداشته جلوآنها رفته‌اقلا ده بیست نفر اسیر را پس بگیرد و بگوید بیش از این زورم نرسید ، حق این است که حاکم بجنورد و ایلخانی وحاکم استراباد همه‌مقصرند حالا باید دید حاکم استراباد آنوقت‌کی بوده است ،گفتندآقا بالاخان‌سردارافخم .

(بعد تلگراف ذیل قرائت شد) جواب‌نمره پنجاه ودو از مشهدبه‌بجنورد ، جواب جناب‌حاج‌میرزا حسن سلمه‌الله تعالی : عرض باشکانلو صحیح است تلگراف بطهران و بجنوردکرده‌ام‌که حتماً حاکم‌بجنورد اسرارا بدهد البته از طرف دولت هم حکم بـاحقاق حق آنها شده و میشود لازم است خود شما هم بطهران عرض نمائید چه اگر هم ترکمن بوده است بحمایت و راه نمـائی شادلو این حرکت را کرده است ، بخراسان هم همین طور تلگراف و عریضه داده اند عیناً عرایض قوچانیها را بطهران گفته ام (آصف الدوله) .

در این تلگراف آصف‌الدوله دستور میدهد که از سالار مفخم شکایت کنید .

(جواب آصف‌الدوله برعایای قوچان) جواب نمره ۳ ـ از مشهد به‌سبزوار جواب رعایای‌باشکانلو تکمران ، تلگراف شما رسید انتظام دیوان اطلاعات خودش راگفت سالار مفخم و رشید نظام مامور تنبیه یموت و گرفتن اسیر های شما شدند ، از آن طرف هم حاکم استراباد مامور شده‌انشاءالله بزودی‌آنهاتنبیه و احقاق حق شماهارا خواهند کرد آصف‌الدوله ـ ۲۷ ربیع‌الاول ۱۳۲٤ قمری هجری .

(جواب عین الدوله برعایای قوچان) جواب نمره ٦ ـ از طهران به بجنورد ، طایفه باشکانلوی اظهار داشته اید مدتی است در بجنورد توقف‌دارید وسالارمفخم بارشیدنظام تهیه واستعداد نموده میخواستند

دهم این ماه حرکت نمایند بواسطه این که حکومت کوکلان جزو حکومت‌استراباد شده‌آنها حرکت‌خود را موقوف کرده اند ، اطلاع حاصل‌شد ، برشید نظام حکم شده است اموال شمارا از سالار مفخم گرفته عایددارد وشمارامقضی‌المرام مراجعت بدهدآسوده باشید احقاق حق‌شما بعمل خواهدآمد سلطان‌عبدالمجید ۲۲ ربیع‌الاول ۱۳۲٤ قمری .

وزیر : خطاب بسالار . درباب ماموریکه بمدلول این تلگراف صدراعظم دولت‌بتو داده چه‌اقدامی کردی ، سالار ـ بنده تلگرافاتی دارم میخواهید از تلگرافخانه بگیرم بدهم‌امادرباب ماموریت‌بنا بودبمن استعداد بدهند بروم اسرارا استردادکنم صد سوار دادند و آنوقت حکومت کوکلان با خود من بود وقت حرکت تلگراف شد که از تو خلع و بسردار افخم لاریجانی بسپار ، باصد سوار ناچار رفتم میرزاسعدالله خان جمعیت برداشت آمد جلو مانع از من شد بیست و چهار ساعت دفاع کردم ده نفر آدم من کشته شد آخر عاجز شده مراجعت کردم .

عدالت‌السلطنه : چرا خبر بدولت ندادید که بااین عده کم اقدام‌کردن مشکل‌است ؟ سالار ، خبر دادم جواب دادند عذر قبول نمیشود حتماً باید بروی .

وزیر : شما قوچانیها اطلاع‌دارید راست‌میگوید ، علی بیك ، بلی‌وقتی‌که رشید نظام مامور آصف ـ الدوله در بجنورد بودند بسکه اصرار کردیم چند سوار برداشته رفت چند روزی خوابید مراجعت کرد ، یوسف من از طهران رشید نظام را مامور گرفتم رفت در میان ترکمن و از آنجا رفت‌بجنورد فوجی‌خان بیست وچند اسیر آورد بایك اسب خوب .

وکیل‌التجار : نکته‌ای بگویم وقت بردن‌اسراء معلوم‌است حکومت کوکلان باخودسالاربوده است ؟ آصف الدوله ، حتماً باید از سعدالله خان و علی محمد خان کتولی مفاخر الملك‌خواست ، از اول‌هم‌گفتم حالا هم اسراء درخانه او هستند ، یوسف خیر در میان چادرها مستقر هستند .

آقا سید مهدی : من این قدر اطلاع دارم‌که‌اگر رای‌مفاخر الملك‌نبود اگر هزار سوارمیخواستند چنین حرکتی بکنند جلوگیری میتوانست بکند « توپ ظهر افتاد » ـ (چون در آن زمان ظهر در میدان مشق آنروز برای اطلاع مردم و وزارت خانه‌ها بااینکه هروزارت خانه مؤذن و زنك هم داشت معذالك دوتوپ شلیك میشد که علامت تعطیل بود چون اوقات کار دوسره بود ـ نویسنده) .

آقا سید حسین : صورت قرار دادیکه در دربار نوشته شده است پیدا کنید که معلوم‌شود بچه جهت گفته اند که باید سی‌وپنجهزار تومان از دو نفر گرفته شود صورت را پیدا کرده قرائت نمودند .

وزیر : ـ این صورت اعتباری ندارد و اگر چه مهر من را هم دارد زیرا مستندبقانون نیست ومن نمی‌دانم این کاغذها را نخوانده و نفهمیده مهر می‌کردند هیچکدام سندیت برای ماندارد و احکام آنها را امروز نمیتوان مطاع دانست .

وکیل‌التجار : من میگویم در میان کاغذها نوشتجاتیکه در اول این قضیه بجهت تحقیق اصل قضیه ردوبدل شده است آنها خوب است و میشود از روی آنها فهمیدتقصیر باکیست ، وزیر : باید تمام‌تلگرافاتی را که در این خصوص از اول تاکنون مخابره شده از تلگرافخانه مرتباً بخواهیم ، بعد از آن پاره‌ای نوشتجات و تلگرافات که در وزارت خارجه بود قرائت شد خلاصه آن راجع بدو فقره بود ، یکی‌آنکه ترکمن‌ها آدم نزد سالار می‌فرستند و مراوده دارند ، دوم آنکه مبلغی مالیات از آنها مطالبه میکند و استدعای تخفیف دارند .

سالار : ترکمن‌ها نزد من نیامده اند ، یوسف : من‌خودم بودم که‌آنها می‌آمدند همان وقتی که‌رشید نظام آنجا بود ، سالار ، در موقعی‌که رشید نظام‌آمدچون ازایل یموت است دو نفر همراه او بودند رشید نظام که درمنزل من بود آن دونفر هم تبعیت اوبودند ربطی بمن نداشت .

بعد جواب همان عریضه‌را قرائت کردند ، مفادش : درباب اسراء شما اقدامات شده‌ومیشودومالیات دیوان را هم باید بپردازید .

آصف‌الدوله : من این مالیات را نگرفته‌ام ، یوسف : بلی مباشرآصف‌الدوله‌گرفت ، وزیر : گوش بدهید این‌جا مطلب تازه‌ای دارم « خطاب بقوچانیها » شما طهران‌کجا منزل‌دارید ، جواب متصل‌بتوپ ـ خانه (میدان سپه) کاروانسرائیست آنجا منزل داریم ، چند وقت است طهران میباشید ، پارسال وقت زردجو بطهران آمدیم ، خوب خرجتان از کجا میگذرد ، تاوقتی شاهزاده عین الدوله صدراعظم بود خودش خرجی بما میداد بعد از عزل او چون کسی بما خرجی‌نداد ملکی در ولایت داشتیم‌فروختیم خرج کردیم الان مدتیست هفته دوسه روز عملگی کرده درتمام هفته بسختی میگذرانیم .

« حاضرین را رقت دست داد » .

وزیر : سالار مفخم بایدروزی یك تومان باین‌ها خرجی بدهد تاعمل تمام شود ، و فعلا سی تومان این ماه را پیش باید بدهد ، مطیع السلطنه باید این پول را امروز از سالار بگیرد تابشماها داده شود ، اسراتان هم انشاالله بهمین زودی پس گرفته میشود ، آصف الدوله هم باید خرجی بدهد لکن فعلا از سالار بگیرید .

آقای تقی زاده عالم انسانیت امروز تمام نظرش باین محکمه است که جوری شود که بواسطه آن حقوق آنان محفوظ بماند .

آقا سید حسین : در عرض راه بآقای تقی زاده گفتم ما رو بشرف میرویم حالا هم میگویم تمام شرف مادر این جاست و امیدواریم در این جا طوری احقاق‌حق‌شود که اسباب امیدواری تمام ملت‌باشد ، مجلس ختم شد .

پنجشنبه ۱۵ ـ حضار همان اشخاص سابقندبعلاوه سردار افخم و امیر حسین خان پسرآصف الدوله و شجاع‌الدوله قوچانی و معزالدوله ، امیر الملك ، مدیردیوان ،هژبر دیوان قوچانی ، وزیر : نواقص کارچیست ـکدام ازاعضاء حاضرنیستند ، محتشم‌السلطنه راهم‌خبرکنید حاضر شوند ، سردارافخم‌لاریجانی هم‌بنابود حاضر شودکسی‌برود اورا بیاورد ، (بعد لحظه‌ای سردار افخم حاضر شد) وزیر : حالاازکجا شروع شود ، میرزا محمود نوشتجات وزارت خارجه را باید خواند ، از حضار آنها را که برای کسب اطلاع‌خواسته بودید از آنها بایدتحقیق‌کرد تااطلاعات خود را اظهار نمایند (علی اکبر خان یافت‌آبادی هم این موقع حاضر شد) .

وزیر : اول از سردار افخم سئوال کنیم ، شما دروقت این قضیه کجا بودید ؟ ـ جواب استراباد ، حاکم بودید ؟ بلی حاکم بودم ، از این واقعه اطلاع دارید ، در اول حکومت بنده کوکلان از استراباد مجزا شد بنده تلگراف کردم علت مجزا کردن کوکلان چیست جواب رسید که فعلا صلاح شما در همین است ، هفت ماه بود که استراباد مغشوش بودحاج‌سیف‌الدوله‌که‌حاکم بود عاجز شد وفراراً آمدشاهرود ، و شاه مرا احضار نمود که باید فوراً بروید استراباد ، اطاعت کردم ، بفاصله‌پنجروزحرکت کردم رفتم

شاهرود و بعد از چهار روز رفتم استراباد ، استعداد هم موجود نبود ، فوج لاریجانی که مرخص شدند بعداً استعداد جزئی که عبارت باشد از ۲۲۰ نفر از فوج عرب و عجم باصدو پنجاه سوار ترك و کرد با خواجه وند ، خلاصه بنده بااستعداد قلیلی رفتم آن قلعه جعفربای ، مصائب عمل استراباد زیر سر چهار نفر سرکرده است که اسباب اخلال حکومت را فراهم می‌کنند اما چون دفعه اول حکومت من بودبامن همراهی کردند رفتم چند نفر اسیر که ترکمان درزمان اغتشاش از شهر استراباد برده بودند باچند قبضه تفنك پس گرفتم مقصر را زنجیر کرده معاودت بشهر کردم .

وزیر : خبر الامان کی بشما رسید ، خیلی بعد از ورود من چون سی‌فرسخ فاصله است ، از زمان حرکت یموت برای غارت چند روز گذشت که شما مسبوق شدید ؟ نمیدانم باید بگردم‌کاغذ اکرم‌الملك را پیدا کرده از تاریخش بفهمم چون من خبر نداشتم اکرم الملك بمن کاغذ نوشته مرا مسبوق‌کرد .

وزیر: اصل مطلب رابگوئید حاشیه رفتن‌لازم‌نیست‌این‌خبربشمارسیدیانه؟ - جواب بلی‌بعدازمراجعت از چپاول بتوسط اکرم الملك ، وزیر : ترتیبش چه‌بوده است ، جواب‌اکرم الملك کاغذی نوشت و محمود آقا را فرستاد نزد من که از این و مراد تپه نور محمد قربانلو آمده نزد شیخی و ساتلوق اشرار متفرقه جمع شده باتفاق شادلو رفتند قوچانرا خراب کرده اسیر زیاد آورده اند و در این موارد هم رعیت داخله و هم رعیت خارجه بوده ، من باو پیغام دادم بیاید ایلخانی راهم خواستم رسید .

وکیل التجار : آصف الدوله بحکومت استراباد اطلاع داد ، جواب خیر ، از طهران هم حکمی نرسید ؟ - خیر. کوکلانرا برای‌غارت گری دادند بسالار یا استدعا کرد و تقدیمی یا خواهش در کار بود یاغی نبودند سالار خواهش کرد باو دادند ، وزیر : سپهسالار مرحوم اینکار را کرد ؟ - بلی خدا او را بیامرزد ، !! - وزیر بعد از انتشار این واقعه و حکم عین‌الدوله‌بسالار که‌اسرارامسترد داردشما چه‌اطلاع دارید سالار چه کرده ؟ - جواب فاصله زیاد است پاره‌ای اراجیف شنیدم که سالار مفخم‌باسیصد سواربرای گرفتن مالیات آمده بود کوکلان که باید پسر امام جمعه را که محل وثوق طایفه است‌ببرد آنهم‌جمعیت کرد و نزاع شد سالار عقب نشست بمن تلگراف‌کرد جواب دادم من نوکرم‌هرطور بمن‌حکم شوداطاعت خواهم کرد و بعد معلوم شد بتوسط عون‌الملك رئیس کمسیون این کاررا اصلاح کردند .

وزیر : عون‌الملك چه طور اصلاح‌کرد ؟ جواب - رفت نزدامام جمعه قسم خورد و برای اطمینان چند نفر از سرکردها را برداشت برد نزد سالار و سالار هم آنها را حبس کرد .

عدالت‌السلطنه : عنوان دیگری غیرازگرفتن مالیات در بین نبود ، جواب خیر همان صحبت مالیات بود ، وزیر : از کدخدا علی‌تفصیل امام جمعه راجویا شوید .کدخداعلی : فاصله‌زیاد است اطلاعی‌ندارم ، وزیر ، توآنجا ماموریت‌داشتی ؟ - جواب بلی ، وزیر ، برای چه کار ؟ - جواب برای استرداد اسراء که سالار مفخم پس بگیرد و یابخرد صدر اعظم مرا مامور کرد بروم بجنورد بمانم تااستعداد فراهم کند- وزیر ، برای مالیات بود ؟ - خیر برای استرداد اسراء بود حکایت مالیات نبود رفت و شکست خورد و مراجعت کرد - وزیر در موقع حرکت سالار تو حاضر بودی ، جواب خیر دفعه اول رشید نظام بود دفعه دوم که من بودم رفت نتوانست خود را بخصم برساند بعد از دوازده روز اقامت تلگراف‌شد بصدراعظم‌که دویست نفر صاحبان اسراء حاضر و اسراء خود را میخواهند تکلیف چیست جواب آمد سالار را بردارید بیاورید طهران من بسختی او را آوردم جاجرم که یك منزلی است شبانه‌از آنجافرار کرد آمد طهران من هم از عقب او آمدم .

وزیر : سالار از آمدن تحاشی داشت یا نه ، جواب خیر ، پس چرا سخت گرفتی ؟ ـ ازمن مهلت می‌خواست . تحقیقاتیکه شما کردید از کجا بود ، در عرض‌راه بعضی‌این واقعه را از راه دشمنی‌میدانستند و بعضی به تحریك سالار می‌گفتند ، از کدام راه سوار آمد قوچان ، از سمرقان آمد بجنورد . ازآنجا بقوچان چند منزل است ، سه‌منزل‌تاسمرقان و سه منزل تاقوچان ، نان وآب ونعل و میخ که بآنهامیداد ، بعضی میگفتند سالار وبعضی می‌گفتند از راه دشمنی‌بوده ، به‌محل‌اسراء رفتی ، خیرمامور نبودم ، بقدیمش، سوار رفته بود ، نمی‌دانم همین قدر شنیدم بسمرقان آمدند و سالار شکایت از آصف‌الدوله میکرد که اورا متهم میکند ، از روی تحقیقات خود شما از بجنورد سوار رفته ، بلی جمعیت‌شانهم۲۰۰ نفر بوده است ، آذوقه از کجا گرفته اند ، چنانکه شنیده‌ام از بجنورد گرفته اند ، چند روز رفت و آمد یموت طول کشیده ؟ ـ نمی‌دانم ، بجبر غذا وآذوقه بآنها داده اند یا بمیل ؟ اسم جبری نشنیدم ، حشم هم برده اند ، خیر خانه و اسباب بردند نه‌گاو و حشم ـ خودقوچانیها هم تصدیق‌کردندکه حشم نبرده اند پول واسباب‌و اسیر برده اند .

وکیل التجار : قبل از تلگرافات مشهد کسی بشما خبر واقعه را نداد ، سالار : رعایا خبر ندادند لیکن‌خبر به بجنورد رسید بمن‌گفتند قراول دارید ، گفتم بلی ، آنها بشما نگفتند ، خیر . وزیر : خطاب بمامور ، آنها که می‌گفتند سالارکرده زیادتر بودند یاآنها که‌می‌گفتندنکرده ، جواب آنهاکه می‌گفتند سالار کرده ، در این موقع امیراعظم وارد شد .

استنطاق سردار افخم

چند وقت بعد از بردن اسراء شما حاکم شدید . بعد از هفت ماه . وزیر : حکمی در این خصوص بسر شما صادر شده ، بنده را دولت برای همین‌کارمعین وصریحاً شاهزاده عین‌الدوله گفت دولت سالی دویست هزار تومان خرج می‌کند برای جلوگیری ازیموت البته باید بروی و اسراء را استرداد نمائی .

وزیر ، شما چه اقدامی کردید ، سردار افخم : من رفتم همه سر کرده ها را خواستم یکی رابپول خریدم ۶۵۰ تومان دیگریرا خواستم برداشت فرارکرد او را دنبال‌کردم خودش راکشتم واسیررا آوردم بعد بدولت تلگراف‌کردم اگربا پول میخرید این مخارج اوست واگر بزور میگیریدفلان قدرمصارف دارد مدتی سیم‌کارنکرد اردو ازقره تپه رفت‌آق قلعه منتظرجواب شدم بالاخره جواب من‌آمدکه بیش ازاین با یموت مقابل نشوید ، اردورابردم‌شهر ۵۵ روزطول‌کشید موقع زراعت‌گذشت هواگرم شد یموت رفت‌ییلاق عین‌الدوله معزول شد به مشیرالدوله تلگراف‌کردم تکلیف خواستم در جواب بنده را احضارکرد بطهران ، برای‌اثبات خدمت خودم‌هم اردورا عکس برداشتم وهم‌آن دونفراسیررا آوردم طهران والان حاضرند .

وزیر : اگر برطبق حرف خود سند دارید ابرازبدارید قابل تحسین خواهد بود ، حالاقوچانیهااین دواسیررا میشناسند ،کدخدا علی : من رفتم استرآباد با علی‌اکبرخان‌آنها را دیدم سراغ هم‌گرفتم‌جواب مرا ندادند معلوم نشد این دونفرکی هستند ازماکه نیستند (سرداردرخارج گفت این دو نفرازاسرا نیستند ازآنها هستندکه‌آصف‌الدوله فروخته است) .

وکیل‌التجار : شما برای‌چه‌مخارج‌میخواستید قشون‌که حاضر بود حمله‌هم‌که مخارجی‌ندارد ، سردار افخم :آخر ازاول تاآخرپول ندادند ، امیراعظم ، من توضیح‌کنم این سوارهامعمولی بودند وکفایت جنگ بایموت رانمیکنند برای جنگ‌آنها بیست هزارقشون لازم‌است ومخارج زیاد درکاراست ، وزیر : اطلاعات

شما دراین باب چیست ترکمان خودش رفت یا شادلو آنها را دعوت کرد ؟ ـ جواب : دوچی مفاخر الملك رفتند و اسیر آوردند واز خاك بجنورد گذشتند ، وزیر : شادلو هم بود یا خیر ، جواب در خاك استرآباد که نبودند اما ملحق شدند شاید .

(اطلاعات امیراعظم) اطلاعات امیراعظم همانها است که درمرقومه خودثبت کردندودرسابق خواندیم دیگر محتاج به تکرارنیست حاصلش آنکه اکرم الملك مفاخرالملك سالار مفخم بشراکت این کار راکرده اند وهر سه سهم برده اند ، وزیر : تووقتی که مأمورشدی چه کردی وچه تحقیقات نمودی ، جواب حاجی میرآخور آدم سالاربودکه با هم ازطهران رفتیم شاهرود ، ازآنجا من خیال رفتن میان ترکمان را داشتم حاجی میرآخوربسالارتلگراف کردکه فلانی خیال رفتن میان ترکمان را دارد ، سالارجواب داد هرطورهست او را بیاورید بجنوردلکن من قبول نکردم ، رفتم آنجا حاجی محمددوچی برای اطلاع ازمقصود پیش من آمد ملتفت شد و رؤسارا جمع کردآورد پیش من وهمه گفتند سالار فرستاد مارا دعوت کرد و اطمینان داد چون آصف الدوله شعاع الدوله را عزل کرده بود خیال تلافی باو داشتند ، اسم این رؤسا ، موسی خان ، شیرخان ، بابا خان ، قولدرخان است . وگفتند براهنمائی سالارما رفتیم چاپیدیم ازآنجا رفتیم میان طوایف درمنزل قلیچ ایشان که ملای طایفه است دوشب مرا نگاهداشت بازهمان تفصیل را نقل کردو گفت من شرح حال را نوشته و برای مشیر السلطنه فرستادم سالار از صد سوار ازطایفه خان قربانلو دارد خود ملامحمد خان قربان لوآمد میان یموت که برای سالار اتفاقی افتاده اسبابی فراهم کنید حاجی سبز علی ، حاجی محمد قلیخان ، حاجی حسن خان ، کدخدا حسن همه مجلس کردند قرارمیشودآدم همراه آنها بکنندکه تا منزل بجنوردآنها را همراهی کرده بلدیت ازآنها بنماید ده سوار به بلدیت کدخدا حسن وپانزده سوار هم به بلدیت نورمحمد خان قربانلو همراه آنها کرد بازهم مطمئن نشده پسر کدخدا حسن را بگرو میگذارند که اگر بسلامت مراجعت کردند اورا مرخص کنند ، سوار حرکت کرد رفت نزدیکی (مانه) اذان صبح ریختند سرطایفه باشقانلو .

وزیر : کدخدا حسن هم همراه بود . یوسف بلی ، باز رشید نظام شروع کرد بحرف گفت من ماندم منزل آن آخوند ساتلق شیخی آمدند گفتند ما حاضریم سالارپانزده هزارتومان ازما گرفت پس بدهد ماسرا را رد می کنیم دواسیرهم برای من آوردند من گفتم بردن دونفراسیرکه صحیح نیست باید همه اسراء را پس بدهید ، پس حاجی محمد همراه بود مراآورد نزدیکی چادرحاجی محمد ازآنجا خودم رفتم به بجنورد .

وزیر : آنجا رفتی چه کردی ، رشید نظام : با سالار نشستیم اول ازمن گله کردکه چرا رفتی در میان ترکمن گفتم از اینها گذشته آنچه باید بفهمم فهمیدم هر چه کرد بر خلاف معلوماتم عمل بکنم نکردم واقعه را بشاه وصدراعظم تلگراف کردم ، سالارگفت نصف را من میدهم ونصف دیگر را قوچانیها بدهند جواب ازطهران آمدکه ربطی بقوچانیها ندارد ازسالاربگیریدبدون سؤال جواب باید یکساعته ازاوبگیرید .

وزیر : (خطاب بسالار) چه اعتراضی براین حرفها داری ؟ ـ سالار ، تلگراف که به عین الدوله کرده بخواهید خواهید فهمیدکه مطابق بااین عرایضش نیست . وزیر : بسیارخوب رقعه بنویسید به تلگراف خانه سه شنبه آن پسر را با تلگراف بیاورید بعد وزیر خطاب کرد به موثق الملك که اینها را بردار ببرآن پسر را با دوزن ببینند .

رشید نظام ـ من بسالارسخت گرفتم حاضرشد مبلغی پول بدهد بشاهزاده عین الدوله اما شاهزاده قبول

نکرد و گفت حتماً باید اسراء پس گرفته شود .

سه‌شنبه بیستم جمادی الاولی جلسه محاکمه آصف الدوله وسالار مفخم با رعایای قوچان - حضار همان اشخاصی که درجلسه سابق بودند ، محتشم‌السلطنه امروزغایب بود . سیدمحمدکاظم‌ظفرالسلطنه : من پاره اطلاعات درخصوص اسراء دارم اگراذن بدهید عرض کنم . وزیرقدری‌تأمل کنید تا درموقع‌لزوم .

سردار افخم ، من درسه فرسخی استرآباد بودم برای کسب تکلیف تلگرافی باتابك عین‌الدوله نمودم این جوابیست که بمن دادند ملاحظه فرمائید ، وزیر : نگاه دارید که سند شما است تا درموقعش قرائت‌شود قوچانیها وارد شده و بامروزیر روی صندلیها نشستند .

وزیر : باید شروع کردخوب (خطاب به هژبردیوان) اسم شماچیست ؟ حسین ، لقب ، هژبردیوان کجائی‌هستی ، قوچانی ، درخصوص‌اسراء باشقانلوچه‌اطلاعی دارید ، بنده‌بامدیردیوان برای وصول‌مالیات بشیروان رفته بودیم‌ازآنجا تا اوبه‌باشقانلو تقریباًدوازده فرسخ است بعدازسه روززمان غارت‌چند نفری از آنها یك نفر کشته خودشانرا آورده بودند در یکی از دهات آنجا در امام زاده دفن‌کنند چون‌مباشر آنها نزد مابود یك نفر آمد بمباشر اطلاع بدهد ، پرسیدیم چرا دیر بحکومت اطلاع دادید گفتند روز اول پنجاه سوار آشخانه رسید گفتیم شاید اسراء را برگردانیم ازعقب آنـها تا قدیمش رفتیم سوار های آشخانه عذر آوردند که تفنك و یراق درستی نداریم مایوس شده برگشتیم امـوات خود را جمع کرده آوردیم در امام زاده دفن کنیم تاعصر آنروز قریب شصت نفر آمدند منزل ماآنها را فرستادیم‌تلگرافخانه یك نفر هم فرستادیم آشخانه برای تحقیق که سوار که بوده و از کجا آمده چون سه نفر هم از آنها کشته شده بود گفتیم وارسی کنند که آنها ترکمن بودند یادیگری ، آدم مارفته بود سر یکی را بریده بقوچان فرستاده دونفر دیگر را مانع شده بودند ، از کریم خان رئیس سوارها پرسیده بود ، کریم خان گفته بود از قرار معلوم چهل نفر شادلو و همراه آنها بلد هم بوده و کدخدا حسن هم‌بوده ، شبانه‌آمده چاپیده‌برگشتند ، در قدیمش دو نفر از اسراء خود را از ترك ترکمنها انداخته فرار کرده بودند یك‌ملا با فرج‌الله مباشرآن دو نفر را گرفته دستشان را بسته به ترکمـان ردمی‌کنند ، این معین است که بین زعفران لووشادلو همیشه عداوت بوده و این کاررا عمداً کردندوهمراهی‌ننمودند تاترکمان از تنگه‌قدیمش ردشده اند ، این تحقیقاتیست که کریم خان پیغام داده بود .

وکیل التجار : کدخداحسن‌رامیشناسید ؟ - بلی‌سمرقانی‌است ، درکجاست ، در قلعه‌موسوم‌بآشخانه کدخدا حسن - تاقدیمش چه قدر وتا محل غـارت‌چه قدراست ، تابجنوردشش‌فرسخ و تامحل غارت‌نه‌فرسخ است ، کدخدا علی - نه یازده فرسخ است .

وزیر : کدخدا حسن باشما دشمن است ؟ - عداوت شخصی خیر اما عداوت ایلی از زمان امیرحسین خان شجاع‌الدوله تاکنون باقی است . آقا سید مهدی : شما هم‌ازآن دونفرکه خواستندفرارکنند آخوندو فرج‌الله آنها را گرفته به ترکمان ردکرده اند اطلاع دارید ، کدخدا علی - بلی قدیمش یك طرفش‌کمر است و آن طرف دروازه که سوار باید از آنها بااحتیاط رد شود زنها آنجا خود را انداخته اند ، اصغر وکیل مرگان همانجا خواسته سوارها را مانع شود آخوند و فرج‌الله و دیگران می‌گویند از سالار میترسیم لذا دونفر زن راگرفته ردمی‌کنند اصغر وکیل راهم مانع میشوند .

صفوت السلطنه : اذن بدهید چندکلمه عرض‌کنم ، وزیر : شما اطلاعات خود را بگوئید ، درسرحد

قوچان چند طایفه ایل هست این‌ها میگویند ترکمان مارا اذیت نکند هر کار می‌خواهد بکند و اسامی‌محل آنها از این قرار است‌قدیمش ، راز ، مشهدی غلامان ، خرتوت ، رئیس‌قدیمش فرج‌الله واحدالعین‌است ، رئیس مشهدی غلامان سید حسین اعرج رئیس راز نایب‌اسدالله سلطان‌که سی سوار دارد ، رئیس خرتوت جلاق سردار ترکمان ، حد تمام ترکمان از قدیمش سوار برمیشود بدره و از یك طرفش معروف بجلگه چل‌کان که جنگل و چمن زار است ترکمان بجنوردی و سالار مفخم و سید حسین و نایب اسدالله همه‌آنجا می‌آیند و علف زار میدهند ، یك طرف دیگر جلگه معروف به شمر که سیدحسین آنجاسی‌کوره ذغال‌دارد متصل جنگل را خراب کرده ذغال نموده حمل بعشق‌آباد می‌کند ، شیخی و ساتلق از دوچی اند بواسطه تنك سینه که دارند باید چند روز جلو آمده منزل کنند تاسوار برسد ، پیش سوار که بآنها رسید هریکی از آنها بهانه کرده بیك طرفی میروند که اگر وقت برگشتن سوار صاحبان اسراء مدد بخواهند بگویند رؤسا نیستند ، منصور یاغی جای آذوقه ترکمان بودند ، خود بنده شهادت میدهم که اگر میل رؤسانباشد ترکمان نمیتواند دست درازی بآنحدود نماید ، چنانکه زمانی خود من در آنجا بودم ترکمان وارد دره راز شدگاوهای آنها باگاو های رازی ها مخلوط شد اسدالله سلطان رفت جلو گرفت مجبور شدند آمده گاو ها راجدا کردند .

در همان وقت غارت بنده باده سوار گمرك ترکمان را دنبال کردیم بامام دره رسیدیم برادر علی سلطان بارازیها جلو آمده مانع شدند تاترکمان ردشد آصف‌الدوله در این جاها ابداً نمیتواند حکمی‌بکند (امیر اعظم وارد شد) .

آقا میرزا محمود : شما سه نفر (هژبردیوان ، مدیر دیوان ، صفوت السلطنه) چه عقیده دارید در این خصوص و مخرك را که میدانید ، صفوت السلطنه ، بنده محرك را نمی‌شناسم اما در زمان‌ریاست خودم بسالار مفخم عرض کردم که اسدالله سلطان باترکمان ایل رفیق است هم چنین سید حسین برای‌آنجا مثل حاجی سبزعلی خان لازم است‌که باترکمان دشمن ویاغی‌باشدوشما آنها رابه بینیدکه تقصیر باکیست ، مدیردیوان ، آنچه شنیدنی بود همان است که هژبردیوان عرض کردند ، اما آنچه را که مابعقل قاصر خودمان می‌فهمیم این است که در آنوقت حکومت کوکلان باسالار مفخم بود یموت اول باید از کوکلان عبور کرده بعد از آن از قلعه جاتی که صفوت السلطنه عرض کردند گذشته بخاك‌قوچان‌بیاید راه‌دیگری نیست ، لابد بی‌اطلاع و بلدیت آنها نبوده است بعلت آنکه بعد از آن تاریخ دولت استحکام تازه و تهیه جدیدی آنجا فراهم نکرده همان سوارها است که بوده باوجود این ابداً ترکمان نتوانستندذره‌ای غارت از آنجا ببرند ، حتی در زمان حکومت میرزا ابوالقاسم خان که مستوفی ومیرزا بوداصلا اتفاقی‌نیافتاد ، کاغذیهم تازه قوام‌الحکما نوشته است که ترکمان ازمایك بزغاله‌نتوانست ببرد .

هژبردیوان : تارای رؤسای سرحدی‌نباشد عبورترکمان‌ممکن‌نیست . سالار مفخم : تلگراف رشید ـ نظام را که آنروز عرض کردم تحصیل کرده آورده‌ام این هم بعضی تلگرافات دیگر است و این هم‌عرض حال خودم ملاحظه بفرمائید ، وزیر ، بسیار خوب بگیرید در دوسیه بگذارید ، تاموقعش قرائت بشود ـ میرزا محمود : شما آنروز گفتید من تلگراف و اسنادی در این جاندارم خوب این تلگرافات از کجا پیدا شد ، سالار ، تلگراف رشید نظام را از تلگراف خانه گرفتم مابقی را هم در بین نوشتجات خود پیدا کردم .

وزیر : آصف‌الدوله بشما گفتیم اسناد خود را بالایحه عرض‌حال نوشته‌بدهید ، حاضر است‌یاخیر ، آصف الدوله بلی‌حاضراست ـ این لایحه و اسناد نیز در دوسیه گذارده شود ـ در این‌جا حسب الامروزیر مذاکرات جلسه قبل قرائت شد .

میرزا محمود : استنطاق رشید نظام باقیست او راحاضرکنید تا مجدداً استنطاق شود ، وزیر : چه مطلبی میخواهید از او بپرسید ، میرزا محمود ، دو مطلب یکی آنکه سالار اول پنجهزار و بعد ده هزار میداده خوب بفهمیم چه شد ، دوم آنکه سالارگفت دونفر ترکمان همراه رشید نظام بخانه من آمدند ، بپرسیم رشید نظام آنها را برای چه آورده بود .

(تلگراف رشید نظام قرائت شد) از بجنورد بطهران ، بتوسط جناب وزیر نظام سردار کل‌حضور مبارك حضرت والا اتابك اعظم چاکر جان نثار از شاهرود میان یموت رفته تمام سرکرده های یموت را که بتاخت رفته بودند دیده و از خارج هم تحقیقات کامل نموده و خود آنها اقرار کرده اند مـا یکصدو پنجـاه سوار بودیم از کوکلان و غیره وکسی باما نبود از اول خاك روس و آخر خاك شادلو که مشهور بکوسه داغی وبطری‌است رفته ازقلعه جات قوش خانه بفضای زعفرانلوگذشته میان امیر آباد و خنجر قلعه قاضی شاه تپه ازخان باکل شیخی علیا و قلعه درجنب چنکار ، سیاه چادرها را خسارت و چهل‌و دونفراسیر برده از همان راه مراجعت نمودیـم بغیر از اسیر چیزی بغارت نبردیم و خود چاکر دراوبه یمـوت های یاغی بود و یك نفر سوار که درمیان‌الامان‌بود همراه‌برداشته آمدم راهی که الامان رفته‌وبرگردیده بود ملاحـظه کرده مراجعت نموده به بجنورد آمدم سالار را ملاقات کردم در تمام اوامر و فرمـایشات حضرت والاحاضرعرض میکند من‌نوکرم ، مطیع ومال وجانی واختیاری ندارم‌آنچه‌امروالااست‌اطاعت‌دارم والیوم که بیست و یکم شهر حال است صاحبان اسراء در منزل چاکر حاضر و رئیس تلگرافخانه نیز حضور داشت‌اقرار نمودندکه از مابجز چهل و دونفر اسیر مالی بغارت نرفته این است که چاکر از دولت خواهی این طور صلاح کار را دیده جسارت ورزیده که یك هزار تومان سرکرده های شادلو و یك هزار تومان‌سرکردگان زعفرانلو بدهند بصاحبان اسراء بروند اسرای خودرابخرند همین‌تفصیل را یوم‌شانزدهم شهر حال بایالت خراسان آصف‌الدوله عرض نمودم جواب نرسید ، حالا امروالا هر طور مقرر فرمایند اطاعت شود ، عرض دیگر : چاکر بکوکلان‌رفته وشب دراوبه قلیج خان مانده تمام خوانین ورؤسا رادیده قرار مالیات آنها را داده خاطر مبارك والا از آنطرف آسوده بـاشد انشاءالله بعد از انجام و اتمام عمل اسراء بکوکلان میروم ، رشید نظام ـ سه‌شنبه ۲۰ جمادی الاولی .

وزیر : این تلگراف اگر چه مطابق سخنان رشید نظام‌نیست‌لکن اینطورهم که سالار مفخم‌می‌گفت مخالفت ندارد فقط در دوفقره اختلاف دارد ، یکی آنکه در تلگراف نوشته مال از آنها نبرده اسیربرده اند ، دیگر آنکه نوشته باید از سالار هزار تومان گرفت و حال آنکه می‌گفت‌سالارده‌هزار تومان‌میدهد ولی باوجود این‌ها برائت سالار را ثابت نمی‌کند .

کدخدا یوسف : خوب سالار میگوید مال از مانبرده اند آنوقت تو کجـا بودی و چگونه فهمیدی مال نبرده اند ـ سالار ، رشید نظام ازخود آنهاشنیده تلگراف‌کرده و بمن‌هم گفته است ومن چون‌هم‌جوار بودم اطلاع پیدا کردم و ازمردم شنیدم که مال نبرده اند .

وزیر : رشید نظام‌درخصوص این تلگراف‌چه‌میگوید ، رشید نظام ، خدا شاهداست من غرضی ندارم

مأمور خارجی هم نبودم که یك حرفی از این و آن بشنوم ، من داخل در طوایف بودم خودم هم‌ترکمن هستم ، من چنین تلگرافی نکرده‌ام شاید باسم من ساخته باشند .

آقا سید حسین : چون در این تلگراف نوشته است که بآصف‌الدوله هم تلگراف کرده‌ام ، تحقیق کنید بآصف‌الدوله تلگراف کرده یاخیر ؟ ـ وزیر : این حرف رشید نظام بی‌معنی است خودش مخابره کرده است ، میرزا محمود ، در تلگرافخانه معمول نیست صاحب تلگراف‌رابشناسندهمین که یك مهرداشته باشد اکتفاء می‌کنند پس ساختن‌تلگراف بنام دیگری چندان اشکالی ندارد .

امیر اعظم : تلگرافاتیکه عین الدوله برشید نظام کرده است بخوانید از آنها مطلب معلوم خواهد شد ، دراین‌جا قریب بیست تلگراف از عین‌الدوله و مشیرالدوله قرائت شد که تقریباً مضمون همه آنها راجع بود بتاکید در ماموریت و گرفتن اسراء از سالار مفخم یا آوردن او را بـطهران و تشدد در باره رشیدنظام‌که چرا اهمال‌میکنی‌آیا باسالار ساخته ؟ وهمه دلالت میکرد براین که عین الدوله و مشیرالدوله سالار مفخم را دراین خصوص مقصر میدانسته اند .

امیر اعظم : همه کس میداند عین‌الدوله آدمی نبود که بدون تحقیق حکم کند .

رشید نظام : اما در خصوص آن دونفر ترکمن که آمدند نزد من تفصیلش آنستکه وقتی من رفتم میان ایل سپردم که هروقت لازم شد و من بشما نوشتم بیائید پیش من بعد که رفتم منزل سالار و سخت گرفتم ، گفت بنویس چند نفر بیایند که قراری در باب استرداد اسراء بگذاریم ، مـن هم نوشتم دو نفر آمدند آخر هم بطفره گذرانید و بجائی نرسید .

وزیر : سالار را تو آوردی بطهران ؟ ـ رشیدنظام ، خیر بطفره گذرانیدتامن آمدم و بعد علی‌اکبر خان مامور شد رفت او را آورد ، میرزا محمود : خطاب بسالار ، رشید نظام تلگراف خود را بشما نشان میداد ، خیر ، پس از کجا شما ملتفت شدید ـ رشید نظام خودش‌بمن خبرداد ، وزیر : خوب این‌تلگراف متعلق برشید نظام است و قانونی نیست تلگراف‌کسی را بدیگری بدهند پس چه طور شما صورت‌آنرا در تلگرافخانه بدون اجازه صاحبش گرفته اید .

صفوت السلطنه : هر تلگرافی در بجنور بشود رئیس تلگرافخانه باید بحکومت‌بجنورد نشان‌بدهد ، وزیر ، این تلگراف را رشید نظام خودش کرد یاداد بشما کردید ، سالار ، خیر خودش مخابره کرد و صورتش را بمن داد ، وزیر پس بچه قانون شما تلگراف دیگریرا گرفتید ، سالار ، من این تلگراف را از این‌جا تحصیل کردم و از تلگرافخانه طهران گرفتم ، وزیر : تلگرافخانه بچه سند این را بشماداده است ، سالار ، وزیر نظام از سپهدار خواهش کرد و سپهدار صورتش را حکم کرد بمن دادند .

میرزا محمود ، رشید نظام شماکه‌سوادندارید تلگراف‌شماراکه مینوشت ، منشی‌های‌سالار مینوشتند ، میرزا محمود ، خوب شاید اینها مضمون تلگراف را نوشته اندورشید نظام بواسطه بی‌سوادی ملتفت نشده ، امیراعظم : ازجوابهای عین‌الدوله معلوم میشود ، رشید نظام همیشه از سـالار شکایت داشته است ، دبیر مخصوص : همه نوشتجات را در بجنورد حکومت باز میکند وهرچه هم میگوئیم نه بخرج حکومت میرود و نه مامور تلگرافخانه گوش میکند .

دبیر مخصوص : چند فقره راپرت نایب کار گذاری که در غیبت کار گذار مباشر امور بوده حاضر است اگر اذن می‌دهید قرائت شود ، وزیر : بخوانید .

(راپرت اول) از بابت اسراء قوچانی نظر باینکه بصدارت راپرت کافی دادم سالار برادر خود و یك نفر تاجر را تعلیمات داده که مرا از بجنورد خارج کنند چون سفارش او را بحکومت خراسان کرده بودند من ترسیدم در این فقره اقدامی بکنم مبادا برای من اسباب چینی بکنند ، نتیجه خدمت وراپرت صحیح دادن این است (راپرت دیگر) مقرب‌الخاقان حاجی علی اکبر خان سرهنك کشیك‌خانه برای استرداد اسراء باشقانلو که حکومت بجنورد عیناً بدستیاری سوار خود به یموت‌ها داده‌وارد شدهمین قدر عرض میکنم تارشوه در کار است استرداد اسراء مشکل است ، نایب کار گذاری .

(راپرت دیگر) حاجی علی اکبر خان سرهنك کشیك خانه برای استرداد اسراء وارد بجنورد شد از قرار اظهار مشارالیه از حکومت استراباد سوار خواسته اند که سالار مفخم برود اسراء را از یموت پس بگیرد ملاحظه فرمائید کسیکه خودش به یموت بگوید بیائید از قوچان اسیر ببرید وبتوسط سوار های خودآنهارا تقویت نماید میرود باآنهاجنك وجدال‌نماید ؟ دراین صورت‌آمدن سوار جزضرربدولت نخواهد بودازآنطرف محض شبهه‌کاری که‌خرج بدهدمیگوید یموت یاغی وکسی حریف‌آنها نمیشود بسواربجنوردکه ترکمن وبایموت قوم هستند ودر شکل و لباس مشابه ، خواهد سپرد شبانه‌از فلان راه آمده اردورا بر هم بزنند لابد سوار و سرباز بیچاره که در این خاك بمنزله اعمی میباشد کشته‌خواهند شدو در نزد مامورین که در گنبد قابوس و سرحدات هستند اسباب سرشکستگی فراهم خواهد شد . کارگذار .

(راپرت دیکر) راه استرداد اسراء بعقل من این است که سعدالله خان را استعداد بدهند و قلیچ ایشانرا بالطاف همایونی امیدوار کرده این دو نفر اسراء را پس خواهند گرفت و حاکم بجنورد که مرتکب این خلاف شده باید بطهران آورده مجازات دهند .

روز چهارشنبه۲۱ - در وزارت عدلیه جلسه تشکیل و درخصوص اسراء قوچان مذاکرات خاتمه یافته و نتیجه تحقیقات‌که در چند جلسه بعدل آمد سالار مفخم را مقصر دانسته حکم حبس او صادر و در همانروز او را دستگیر و محبوس نمودند که فرار ننماید تابعداً قرار مجازات او داده شود ، و نیز از دو نفر زن که سردار استرداد و آورده بود پس از تحقیق از خود زنها معلوم شد از اسرای قوچان‌نیستند و از اهل بجنورد و از جمله کسانی هستند که دست ظلم آنها را فروخته است ، قرارشدکسان وبرادران آنهارا تلگرافاً خواسته که‌زنها را ببرند ، یك پسر هم‌که امیر اعظم همراه آورده بودکه‌ازاسراء قوچان است بکدخدا علی و یوسف سپرده شد که بکسان او تحویل دهند ، و نسبت باموال غارت شده که تخمین زده شده بود آصف‌الدوله وسالار عهده‌دار پرداخت آن گردیدند .

البته این محاکمه برای پیشرفت مشروطه خاصه دوره اول مجلس شورای‌ملی بسیارمهم ونتیجه‌بخش بود ، برای اینکه در مقابل مستبدین و اخلال گران یك ضربه و قدرتی بود که عرض اندام نمود ، انعکاس این محاکمه در ولایات بقدری مؤثر شده بود که حکام و سایر مامورین تا چندی دست از پا خطا نمی‌کردند و واقعاً اهالی ولایات متوجه شدندکه حکومت مشروطه یعنی چه ولی افسوس که دولت‌مستعجل بود که هنوز بعد از پنجاه وچند سال مشروطه باید تازه بخواهیم که‌قانون‌اساسی فعلی اقلا اجراء گردد ، انجمن های ایالتی و ولایتی ، انجمن های بلدی ، تواز اول در مجلس شورای ملی ، انتخابات بمعنی حقیقی آن که مردم آزادانه انتخاب نمایند و و و . . . . ؟ - خلاصه حکومت مردم برمردم یعنی تشکیل انجمن های ولایتی و ایالتی .

این محاکمه یااستنطاق را برای این نوشتیم که خوانندگان عزیز متوجه شوند که اعضای آن از رجال بزرك روز و نمایندگان برجسته مجلس شورای ملی تشکیل و طرز مذاکرات و استنطاقات بدون کوچك ترین مداخله در کلمات و جملات آن عیناً برای روشن شدن ذهن خوانندگان نوشته شد که لطف عبارات پنجاه سال قبل را متوجه شوند که بچه نحو بوده است ، و ضمناً چه تعدیاتی حتی بفروختن اشخاص که مانند حیوانات معامله می کردند و آنوقت خود را حاکم و نماینده شاه و نگهدارنده نفوس وناموس مردم معرفی‌میکردندآن‌اعمالشان‌بوده‌است‌که شمه‌ای دراین محاکمه‌ازنظر خوانندگان‌می‌گذرد .

البته این محاکمه در قلوب و افکار درباریان روزهم بسیار مؤثر واقع گردید و اگر آزادیخواهان از افراد خود برای امور مملکت از وزارت گرفته تابه‌ثبات وضباط بسرکارمی گذاشتندودنبال‌عین‌الدوله‌ها و امثال آنها نمی‌رفتند کار مملکت و مشروطه باین روز نمی‌افتاد ، تاچه کند همت والای‌جوانان آینده‌که من نویسنده چشمم آب نمی‌خورد چرا ؟ برای اینکه هنوز بعد از هفتاد وچند سال از هر طبقه جوان که آمدند و امتحانی دادند امروزی بدتر از دیروزی‌بود ، پیران‌رفتند وجوانان جای آنها را گرفتند وروی پیران را سفید کردند برای‌اینکه‌کوچك ترین رفتارآنها مانند بزرگترین‌اعمال پیران‌بلکه بالاتر عمل‌شده و میشود گرچه بقول بعضی میگویند فلانی چه انتظاری دارید این جوانها هم تربیت شده همان پیرانند گو که تااندازه‌ای درست است ولی اینطورها هم نیست برای اینکه خود من تاریخ متحرك هفتاد و چند ساله این اجتماع و مملکت بوده و میباشم و در تمام مراحل اجتماع و استخدامی وارد و از نزدیك‌اعمال را مشاهده و ناظر بوده‌ام و اگر چیزی بنویسم کوچك تـرین نظر خصوصی نداشته و ندارم ، و تصور میکنم خود خواننده ازهرطبقه و صنفی در محکمه وجدانی خود که تنها نشسته قضاوت خواهد نمود که اعمال اینها ازجنبه مادی صدنود و نه و جنبه معنوی صد یك خواهد بودکه انشاءالله در فصول دیگر کاملا روشن خواهد گردید انشاءالله . . . .



فصل ششم

قیام ملی برضد محمد علیشاه وخلع شدن از سلطنت ونصب احمد میرزا ولیعهد بسلطنت

برویم بدربار محمد علیشاه به بینیم بعد از کشته شدن میرزا علی اصغر خان اتابك که با امیدواری تمام میخواست بساط مجلس ومشروطه‌را برهم‌زده وبرچیده وصورت‌دیگری‌برقرار نمایند درچه فکری‌است . واقعاً هم‌غیر ازکشتن‌اتابك راه دیگری برای‌استقرار مشروطیت‌نبود واگرنه اسمی هم‌باقی‌نمی‌ماند ، دراین عمل‌هما نقدرکه آزادیخواهان روحاً و جسماً خوش حال و آسوده خاطر وامیدوار شدند محمد علیشاه و درباریانش آزرده و پریشان حال گردیدند برای اینکه میرزا علی اصغر خان آخرین (آتو) بود که صد درصد امیدوار بموفقیت‌بوده وکار مجلسیان را خاتمه داده میدانستند ولی چون قضا آید طبیب‌ابله‌شود .

بعد از این واقعه محمد علیشاه دارای دو فکر گردید : یکی اینکه دیگر بامشروطه مخالفت‌نکرده بلکه بطریقه هائی تظاهرنماید که من از روی باطن و ایمان بامجلسیان و مشروطه همراه و باتمام قواء باجرای قانون اساسی آماده خواهم بود بشرط اینکه مجلس هم مطابق قانون اساسی شئونات سلطنت را محترم و محفوظ نگاه بدارد و این خیال خود را بوسیله اشخاص بی‌طرف‌و رجال‌بزرك‌از قبیل‌عضدالملك و مشیرالدوله و احتشام‌السلطنه در میان گذارد .

فکر دوم : چنانچه مطابق فکر اول موفق نشد دیگر کاررا یك سره نموده باقوای نظامی مجلس‌را از میان بردارد وبعد بافرصت و مشاوره تشکیلات نوینی‌ایجاد نماید گرچه در این فکرتقویت کننده‌بیشتر داشت ولی خودش میخواست بشق اول بلکه نایل گردد ، دراین دو فکر شب وروز در زد وخورد بود که ناگاه قضیه انداختن بمب بکالسکه او پیش آمد که ماحالا جریان آن را بشرح ذیل برای خوانندگان عزیز مینویسیم :

همانطورکه محمد علیشاه برای خود دو راه را درنظر گرفت آزادیخواهان بفکر افتادند که اساساً چاره اساسی کرده باشندلذا سران انقلابی بهترین راه‌برای دفع شراواین‌دانستندکه خود محمدعلیشاه را ازمیان بردارند که دیگر پناه گاهی برای مستبدین نمانده باشد این فکر رفته رفته قوت گرفت و آماده کارشدند که ازچه راهی و بچه وسیله انجام دهند که بآسانی موفق گردند چون بعلاوه انجمن هائیکه در طهران‌باسامی مختلف برای پشتی‌بانی مجلس و آزادیخواهان تشکیل و آماده بودند در بعضی از ولایات هم مانند تبریز ، گیلان ، وکم وبیش‌درجاهای دیگر هر روز آثاری بظهور میرسید .

در خارج از ایران هم در هرجا انجمن داشتند آزادی طلبان و روشنفکران در آن انجمن ها شرکت داشتند و فعالیت میکردند ولی فعال ترین انجمن های خارج از ایران انجمن بادکوبه بودکه با انجمن های طهران و انجمن آذربایجانیهای تبریز رابطه دائم داشت و گاهی هم نماینده به پطرزبورق میفرستاد و نیز زمانی اشخاص‌کارآزموده را با تعلیمات کافی برای اجراء نقشه‌های مهم که از طهران

خواسته میشد ، انجمن بـاکو بطهران و تبریز روانه میکرد ، وهمیشه انجمن باکو بـا انجمن طهران و تبریز رابطه داشت .

در اینجا هیئت مربوطه که بفکر چاره‌جوئی برای از بین بردن محمد علیشاه برآمدند باین فکر افتادند که از انجمن باکومدد وکمك بخواهند ، برای اینکار صلاح دانستند که بهتر آنست یکنفررا که ارتباط با آن انجمن دارد حامل نامه نموده بفرستند لذا حیدر خان (عمواقلی) را انتخاب و روانه‌نمودند چون حیدر خان عضو آن انجمن بود ووقتی هم که بایران آمد و سرسپرده آقا سیدحسن تقی‌زاده گردید روابط خود را کماکان با انجمن باکو برقرار داشته بود ، دراین موقع حامل نامه وحرکت‌کرد ، پس‌از ورود به‌باکو و انجمن جریان را بضمیمه نامه برای هیئت کمیته انجمن شرح داد .

در انجمن باکو اشخاص مشهور و شورش‌طلب بسیار بود و همیشه نقشه‌های خطرناك و جـدی طرح میکردند ، و بیشتر عقیده‌شان این بود ، که مخالفین مشروطه را در ایران باید با کمال بیرحمی ازمیان برداشت (چنانچه عقیده من هم همین است) لذا اولین قدم‌را برای‌کشتن‌اتابك برداشتند و پنجنفر برای اجرای این‌کار فرستـادند که نتیجه هم گرفته شد ، و انجمن باکو بمحض شنیدن خبراتابك جشن مفصلی گرفتند زیرا بعقیده آنها یکی از بزرگترین ارکان استبداد را از میان بردند .

مذاکرات حیدر با اعضای انجمن بآنجا رسید که انجمن اظهار کرد که همان عملی که با اتابك شده با محمد علی‌شاه نیز انجام گردد و یك‌باره ریشه استبداد را قطع نموده خیال آزادیخواهان را ازهر حیث راحت کنند ، پس از مذاکرات تصمیم گرفته شد که چند نفر جوان بیباك قفقازی راکه درکارخانه اسلحه‌سازی قفقاز سابقه دارند برای انجام این‌منظور انتخاب و روانه بایران طهران نمایند که تحت‌نظر کمیته انقلابی باشند و هر دستوریکه داده میشود اجرا نمایند ، اسامی آنان که ضبط شده است ، مشهدی عبدالله ، مشهدی محمد ، زینال ، عباس و دو نفر دیگر بنام کمك ولی ضمناً خوانندگان متوجه‌باشندکه این اسامی است که در طهران برای آنها معین و نامیده شده تا کاملا مستور مانده باشند .

سران انجمن این چند نفر را در چند جلسه محرمانه حاضر کردند و پس از وعد و نوید فراوان و اطمینان دادن کامل خاطرنشان کردند که اگر در ایران باجرای نقشه خود موفق شوید هر یك‌رابمقام شامخی منصوب خواهند داشت و اگر هم اتفاقاً گرفتار شدید ولو آنکه بدست مأمورین دولت‌ایران قطعه قطعه گردید نباید راز مأموریت خود را آشکار سازید وگـرنه بدست آزادیخواهان در هرکجا باشید نابود خواهید شد .

بعد از وعده و وعید و تهدید و دادن تعلیمات کافی و پول فراوان کاغذ محرمانه با حروف رمـز نوشتند و در ضمن تعلیمات سفارش کردند که باید اجراء نقشه از هر جهت تحت نظر حیدر باشد ، درهمه حال بایداطاعت اورا بنمایند ، سپس‌آنهارامحرمانه ازباکوبمقصدطهران‌حرکت دادند ، فرستادگان‌پس‌از نوزده روز بطهران رسیدند و یکسر بسراغ حیدر خان رفته و کاغذ انجمن را تسلیم نمودند (چون حیدر پیش از دو روز در باکو با انجمن نبود که مراجعت کرده بود) و حیـدر خان موضوع را با مقـامات مربوطه که خواستار چنین کمکی بودند محرمانه در میان گذارد وچند نفر را هم در کارخانه نگاهداری نمود تا موقع کار .

پس از اطلاع کمیته انقلاب طهران از این اقدام صمیمانه انجمن باکو دیگر تأمل را روا ندانسته

وبحیدرخان دستور و تأکید کردند مشغول تهیه مقدمات کار برآید که در موقع مناسب معطلی نداشته باشند .
حیدر خان با چهار نفر مذاکره و طریقه انجام کار را با مشورت هم شروع ومذاکره نمودند ، آنها اظهار نظر کردند که سهل‌تر و آسان‌تر آنست که این عمل با نارنجك و بمب انجام گیرد که مطمئن تر خواهد بود ، پس از مذاکره پیشنهاد مورد قبول وحیدر اظهار کرد که ساختن نارنجك و بمب در همین کارخانه باشد یا جای دیگر ؟ جواب داده شد در خانه کوچکی که فقط دو اطاق داشته باشد کافی است ، ولی باید در مسیر شاه باشد که از آنجا عبور خواهد نمود ، این دیگر بسته است بنظر خودتان ، حیدر درصددتهیه چنین خانه‌ای برآمد من الاتفاق در اول خیابان ظل السلطان (وزارت فرهنگ امروز) اول کوچه باریك که منتهی میشد به تکیه بربریها خانه محقر قدیمی که ظاهرش خرابه بنظر می‌آمد درش قفل بود حالیه تکیه بربریها هم خیابان شده که وارد خیابان چراغ برق میشود و ساختمان بزرگی در دوطرف کوچه شده است که خود مقابل کوچه آهنین میباشد .

حیدرخان از دکان‌دارها پرسش کرد که خانه مال کیست میخواهد خریداری نماید براهنمائی یکی از کسبه کلید را گرفت وقتیکه واردحیاط شد دید دارای دو اطاق فوقانی و دیوار بلند که مشرف بخیابان است و دارای زیرزمین ولی مثل اینکه مدتها است که در این خانه کسی سکونت نداشته بسیار کثیف و مخروبه ولی برای اینکار بسیار مناسب گویا مدتها برای اینکار باجاره نمیرفته ، در هر حال اجاره کردند و وسائل زندگانی مختصری درآنجا فراهم آوردند ولوازمات کار برای ساختن نارنجك را هم آماده نمودند و چهارنفر از کارخانه منتقل بآنخانه شدند .

غالباً شام و ناهار را در قهوه‌خانه‌های طهران میخوردند و با پولهای انجمن باکو بعیاشی وتفریح می‌پرداختند و آن خانه فقط محل خواب بود ومحل کارشان ، هروقت‌هم از خانه بیرون می‌آمدند درب را قفل میکردند حتی اگریکی بیرون می‌آمد و بقیه‌توی خانه برای کار میماندند بازهم آن یك نفر درب‌خانه را قفل‌میکرد ، در تمام مدت روز و شب درب خانه قفل بود که تصور نمیرفت کسی توی خانه باشد حتی کسبه سرسه‌راه . و نیز هرروزدریك قهوه‌خانه وغالباً هم‌در جنوب شهر غذامیخوردند که موردنظروشناسائی از حیث قیافه واقع نشده باشند .

در این خانه بعضی مواد محترقه آورده بودند که هنگام شب در حالیکه درب خانه از بیرون قفل بود آنها در اطاقی که پرده ضخیمی جلو درب آن کشیده بودند نشسته و افزار نارنجك سازی را جلو خود ریخته و با کمال‌دقت و اضطراب خاطر بساختن نارنجك و بمب مشغول بودند و هیچکس از اسرار این خانه اطلاعی نداشت جز حیدرخان که از خارج بخانه می‌آمد ونیز آخر شب‌هم که آنها از بیرون آمده بودند حیدر می‌آمد از بیرون درب خانه‌را قفل میکرد .

هر شب کار حیدر این بود که در تاریکی شب سری بهم شهریهای خود سرکشی کرده و کارهای آنها را رسیدگی مینمود و اگر نواقصی بود یادداشت میکرد که حاضر نماید ، و دستورهای لازم بآنها میداد و میرفت .

بزودی چند نارنجك ساخته وپرداخته شد و اسباب اجرای نقشه کاملا فراهم گشت ، حیدرآماده‌گی اسباب کار را بآنهائیکه دستیار انجام این عمل بودند اطلاع داد مجریان این نقشه در انتظارفرصت بودند و گاهی هم بعضی از آنها در شب با لباس مبدل میرفتند بخانه معهود برای دیدن نارنجك و طریقه ساختن

آن وضمناً با کارگنان هم صحبت و از هر جهت اطمینان میدادند .

عصر پنجشنبه بیست و چهارم محرم ۱۳۲۶ قمری اواسط اسفند ماه که هوای طهران فرح بخش بود و شباهت بهوای بهار داشت وقتی امیر بهادر میخواست دردربار ازپیش شاه مرخص شودشاه فرمود فردا جمعه است زودتر بیائید تابرویم بدوشان تپه قدری گردش کنیم و اگر شکاریهم بنظر آمد خواهیم زد ، امیر بهادر بااظهار اطاعت تعظیمی نموده از نزد شاه بیرون آمده وبه افسر کشیك خانه دستور داده بودکه فردا غلامان کشیك‌خانه حاضر باشند زیرا باید در التزام مبارك همایونی بدوشان تپه بروند .

از قضا در همان شب خبر عزیمت شاه بدوشان تپه باطلاع کسانیکه آماده سوء قصدبرعلیه شاه‌بودند رسید ، و بهتر از همه که تصور نمی‌کردند این بود که من‌الاتفاق شاه‌از خیابان‌ظل‌السلطان‌یعنی جلوهمان خانه که نارنجك درآن ساخته شده بود عبور خواهد کرد .

پس از این اطلاع شبانه حیدرعمواقلی بسراغ یاران خود آمده باکلیدیکه داشت قفل در را بازکرد ووارد اطاق رفقا شد دید عباس و زینال و محمد جلو یك چراغ کم نور نفتی نشسته پاسور بازی میکنند و شیشه عرق باقدری خوراك و ماست و خیار در جلو خود داشتند ، عباس گیلاسی تعارف حیدر و حیدر هم اطاعت کرده بسلامتی چهار نفر نوشید و بعد بازبان ترکی آهسته شروع بگفتگو نموده و گفت وقت کار رسیده است شاه فردا صبح از این خیابان و جلو همین خانه عبور خواهد کـرد ، باید باکمال جرئت و دقت نقشه خود را اجراء کنید ، سپس نارنجك هارا خواست دو دانه نارنجك‌از توی رختخواب درآورده بحیدر نشان دادند چند دقیقه نارنجك‌هارا دست بدست گردانیده و باحیدر صحبت میکردندکه‌اگر گرفتار شدیم تکلیف چیست ؟ ـ حیدر بآنها اطمینان میداد گرفتار نخواهید شد واگرهم گرفتار شوید آزادیخواهان شمارا نجات خواهند داد .

پس از اینکه باندازه کافی آنها را تشویق و مطمئن نمود ، قرار شد فردا قـبل از رسیدن موکب شاه خود حیدرخان نیز در خیابان ناظر اجراء نقشه باشد ، حیدر رفت و سه نفر بعرق خوردن و بـازی پاسور مشغول شدند ، و پس از ساعتی بخواب رفتند ، صبح زود هر سه از خواب برخاستند خود را برای اجرای نقشه یاعمل تاریخی آماده کردند ، یکی از رفقای آنها که شب در خارج بسربرده بود واردخانه شد و چون از قضیه مسبوق گشت از خانه بیرون آمده در را قفل کرده در همان حوالی شروع بقدم زدن نموده مراقب پیش آمد بود ، از طلوع آفتاب مدتی گذشته بود وآن سه نفر در بـالای پشت بام که یك دیوار تیغه بلند جلو آن بود بخیابان سرکشی میکردند ، رفیق آنها نیز در خارج‌مراقبت میکرد که‌در همین موقع سروکله حیدر خان هم باکلاه پوستی قفقازی پیدا شد قریب پنجاه متر بـالا تر از خانه قدم میزد ، در این هنگام صدای‌تماشاچیان از زن و مرد در اطراف خیابان بلندشدکه شاه‌آمد شاه آمد .

یك ساعت بعد اتومبیل شاه و دنبال او کالسکه شش اسبه مخصوص شاه و در پی آن کالسکه دیگر که امیر بهادر ویکی از درباریان در آن نشسته بودند در میان فوج سواران خاصه‌کشیك خانه‌از اول‌خیابانی که از توپ خانه بطرف خیابان ظل‌السلطان امتداد داشت ظاهر شد ، اکبر در پائین برای خبر کردن یاران خود سوت بلندی کشید جمعیت نسبتاً از زن و مرد و بچه در مسیر حرکت شاه برای تماشا اجتماع کرده بودند زینال و محمد و عباس که برای انداختن نارنجك هدف گیری میکردند ، از بالای تیغه بلند جلو پشت بام بخیابان سر کشی کرده حرکت شاه را کاملا مـراقب بودند ، از جمعیت تماشاچی کسی

نمیدانست که چه حادثه‌ای‌الساعه اتفاق خواهد افتاد ، فقط حیدر و اکبر بودند که چشمانشان بسوی‌پشت بام آن‌خانه دربسته دوخته شده بود .

موکب شاه جلو و نزدیك شد زینال بااضطراب برفیق خود گفت معطل نکن در این‌وقت دست‌محمد بالا رفت و نارنجك اولی را بسوی اتومبیل که تصور میکرد شاه در آن نشسته است پرتاب نمود نارنجك در چند قدمی جلو اتومبیل بزمین خورده از هم ترکید و صدای مهیب رعد آسای آن همه‌مردم رابوحشت انداخت و قطعات آن چند نفر از تماشاچیان بی‌گناه را مقتول و مجروح نمود و شیشه های اتومبیل شاه بکلی خورد شد ، مردم فریاد زنان باحالت وحشت از هرطرف فرار میکردند ، اکبر و حیدر درآن‌هنگام در میان تماشاچیان پنهان شدند و ضمناً متوجه شدند که شاه در اتومبیل نبوده و درکالسکه‌است بهرترتیبی بود رفقا را ملتفت کردند .

شاه سراسیمه از کالسکه باکمال اضطراب بیرون جست ، دور شاه را گرفتند غلامان کشیك خانه میخواستند تیراندازی کنند شاه فریاد زد ، تیر اندازی موقوف ، مردم بیگناه را چرامیخواهید بکشید ! ـ مرتکب راپیداکنید در موقعی که شاه این حرفهارامیزد نارنجك دومی‌درچند قدمی‌کالسکه‌بزمین خوردباز صدای مهیب نارنجك دلها را بلرزه در آورد ، سه نفر تماشاچی و دو نفر سرباز و یکی‌از اسبهای‌کالسکه شاه را مقتول وچندین نفر مجروح شدند ، کسی نمی‌دانست نارنجك از کجا میآید .

شاه و همراهانش بدون آنکه آسیبی به بینند بخانه یکی از درباریان که در همان نزدیکی بودپناه بردند و سربازان و مامورین پلیس به جستجوی خانه های اطراف پرداختندو تمام خانه های آن حوالی را رسیدگی کردند ولی آن خانه مرموز که محل واقعه بود چون درش قفل بود مورد سوء زن واقع نشد ، محمد و عباس و زینال خود را از پشت بام میان کوچه باریکی که در پشت آن خانه بود پرت کرده گریختند .

خبر این واقعه مانند برق بسرعت در تمام طهران و حومه پیچیده شد ، مردم از حال شاه بی‌خبر مانده در سلامت او تردید داشتند و در همان یك ساعت از طرف بعضی اشخاص ماجرا جـو و چند نفر از سربازان چند دست بردبخانه و مغازه های آنحدود زده‌شد کسبه دکانها رامی‌بستند ومیرفتند .

ولی شـاه برای رفع تشویش و اطمینان مردم از خانه‌ای که در آنجا رفته بود بیرون آمد وباکمال رشادت پیاده باتفاق درباریان و گروهی از سربازان باوقار و متـانت بطرف دربار روانه گشت و این رفتار شاه موجب آن شد که آرامش سراسر شهر و حومه حتی ولایات‌را که تلگرافاً اطلاع داده بودند فرا گرفته ومردم بخوبی راحت بودند .

چون شب رسید مردم بشکرانه سلامتی شاه شهر را چراغانی و کسبه تاپاسی از شب مشغول جشن و باشادی بسرمیبردند ، ودر دربار و اندرون شاه وبیشترخانه‌هامردم شادی میکردند .

فردای آنروز جمعی از رجال و بزرگان و علماء و هیئتی از نمایندگان سیاسی برای عرض تهنیت خدمت شاه شرفیاب‌شدند ـ پلیس شهربانی نیزعده‌ای راکه مورد سوء ظن‌بودند دستگیرنمود و عاقبت درآن خانه مقفل را گشوده و همین که اسباب و افزار نارنجك سازیرا در آنجا یافتند ومشخصات مستاجرین‌آن خانه را جویا شدند بزودی آنها را دستگیر کردند ولی بآسانی‌اقرارننمودند ،در این موقع آزادیخواهان هم که در آنروز قدرت‌کامل داشتند پلیس را ازاعمال شکنجه و آزارمانع و باوسایل مرموزآن چند نفر

جنایتکار را آزاد نمودند .

چند هفته بعد حیدر عمواقلی و چند نفر دیگر از کارکنان کارخانه برق شبانه در منزلشان دستگیر شدند و چند روزآنهارابرای‌استنطاق بکاخ گلستان میبردند ولی همدستان‌آنها و آزادیخواهان‌که در طرح و اجرای این توطئه شرکت داشتند از ترس آنکه راز عملشان مکشوف بشود بجنب و جوش افتاده‌انجمنها را که خود نیز در جزو آنها بودند (بیش از همه انجمن آذربایجانیها در معرض خطر بودند برای‌اینکه گفته میشد ازآنجا آب میخورد) تحریك کرده بعنوان اعتراض برعمل شهربانی و شاه که برخلاف‌قانون اساسی دستور دستگیری اشخاص را داده و از متهمین در قصر سلطنتی بازپرسی و تحقیق مینمایند) بهیاهو و جنجال و تظاهرات بسیار دست زده ودر مجلس هم عده‌ای بعنوان نقض قانون اساسی بعمل شاه اعتراض کردند ، دولت را استیضاح نمودند وازمجلس شرحی بوزارت عدلیه نوشته تقاضای تعقیب ومجازات رئیس شهربانی وحکومت طهران را نمودند .

این اقدامات و تظاهرات برای استخلاص چند نفر گناهکار از طرف آزادیخواهان و مجلس باشدت هرچه تمام‌تر بعمل میآمد ، در انجمنها در اطراف موضوع سخنرانی‌ها میکردند ، مخصوصاً خوب بخاطر دارم روزیکه ملك المتکلمین در انجمن برادران دروازه قزوین که همه سران انقلاب حضور داشتند نطق غرائی کرد که واقعاً طهران‌را بلرزه درآورد ، و چنان شاه را از هر طرف در فشار گذاشتند که پیش از آنکه تحقیقات بازپرسها بجائی برسد شاه ناچار دستور استخلاص آنها را داد وبدین جهت نام مسببین اصلی و مقامات آزادیخواهان که طرح واجرای این توطئه‌خائنانه را خواستار بودند نامعلوم وآن چهار نفر را هم بدست حیدر خان روانه باکو نمودند .

بعد از حادثه بمب یا نارنجك شاه خیلی افسرده و ملول گردید وامیدش ازسازش بامجلس‌وآزادی‌خواهان قطع گردید و در واقع رفته رفته مهیای برطرف‌کردن مجلس و بانیان آن گردید ، برای‌اینکه صد درصد یقین حاصل نمود که قضیه اختلاف نظر و امثال آن نیست موضوع آنستکه مشروطه‌خواهان قصد کشتن او را دارند ، البته لجام‌گسیختگی وهتاکی جراید ملی وعدم مراعات ادب و شئونات مقام سلطنت بیشتر اوراغضب‌آلوده مینمود بطوریکه دیگرافکارسازش دراواثر نداشت بلکه‌اورا عصبانی‌تر مینمود ، وکار بمب تمام رشته‌هائیکه تصور میرفت برای سازش مؤثر خواهد بود همه را پاره وازبین برد .

حقاً باید گفته و نوشته شود که این پیش‌آمد کاملا بی‌موقع و تندروی عده‌ای از مشروطیون بود و تا اندازه‌ای بلاتقصیر نمیتوان دانست چون تازه میرفت که جریان سازش طرفین نسبت بیکدیگر در مسیر افتاده نتیجه‌گرفته‌شود‌اگر ما (نویسنده) اینطور قضاوت مینمائیم برای‌آنست که‌قضاوت تاریخ نویس باید کاملا بیطرفانه باشد که اگر خواننده‌ای بخواهد حکمیت نماید متوجه شود که خیلی منصفانه و عادلانه و بالاخره بیغرضانه است ، وحب وبغض شخصی و یا تعصب بیجا ابداً ومطلقاً در باره‌کسی حتی‌دشمن شخصی هم نباید دخالت و مؤثر باشد .

بعقیده من تاریخ نویس‌ابداً هیچ حکمی نباید بدهد مگر بر مبنای حقایق وآنچه را خود ناظرمبنای عمل و جریان بوده باشد میتواند تا اندازه‌ای ذکرنماید ، و ما امیدواریم که از این زمینه برکنارنبوده، وآنچه در مقام تحریر قرار خواهد گرفت خالی از معایب و تردید باشد .

محمد علیشاه عاقبت مصمم به تغییر وضع وروش گردید و بتدریج تدارك قشون را در طهران درنظر

گرفت ، دراینجا البته مشاورین اواز قبیل امیربهادر ، ارشدالدوله ، شاپشال ، وازهمه مهم‌تر سفارت‌روس و انگلیس تشویق در برهم‌زدن مجلس و برطرف کردن سردسته‌های مشروطه خواهان مینمودند ، و بهمین جهت با طرح نقشه واقدامات‌لیاخوف رئیس روسی قزاقخانه شاه را بانجام منظور خود مهیا و آماده‌نمودند تا آنجا که از شهر خارج و در ۳ جمادی الاولی در باغشاه تمرکز یافت .

شاپشال خان یهودی از مردم کـریمه بود که از طرف روسها بنام لله و معلم روسی مـحمد علیشاه در مدت هشت سال روز و شب بر ضد مشروطیت باو تلقین میکرد و ماهیانه شانزده هزار روبل (واحد پول روسیه در زمان تزار است) از محمد علیشاه در زمان‌ولیعهدی میگرفت ودر واقع نماینده سری دولت تزاری درنزد محمدعلی میرزابودکه بعد هم زمان آمدن بطهران و سلطنت همراه و در ردیف مردان محترم دربار ومحل شور محمد علیشاه قرارگرفت ، زمینه قرضه راهم او فراهم نمود .

امیر بهادر تنها کسی بود که ایمان کامل باو داشت و روی نقشه و پیشنهادات او رفتار و مانند یك بچه مکتبی اطاعت میکرده است ، در موقعی که محمد علی میرزا در طهران تاج‌گذاری کرد یگانه‌کسی که در پیشرفت سیاست روسیه در ایران خاصه در دربار موجب و مؤثر بود همین شاپشال یهودی بود کـه با سفیر روس همکاری وآلت تسهیل او بوده‌است ، قتل ملك المتکلمین وجهانگیر خان بدستور اوبود که اول با شکنجه از آنها بازپرسی‌میکرد و محمد علی شاه هم در بالکن عمارت باغشاه با لیاخوف ایستاده بودند و تماشا میکردند .

در باغ شاه این چهار نفر شب و روز برای اقدام طرف شور محمد علیشاه بودند البته کسان دیگر هم بودند ولی اساس این چهار نفر بودند که از حیث تدارکات کار و آمادگی از هر حیث و تعیین موقع حمله بمجلس مذاکره و طرح‌ریزی مینمودند ، تحریك و تشویق بیشتر که مورد اطمینان محمد علیشاه‌بود ازطرف سفارتین روس وانگلیس بود .

نظر انگلیسها در توپ بستن مجلس شورای ملی

انگلیسها در تحریك لیاخوف بتوپ‌بستن مجلس دست داشته‌اند و از این کار دو نتیجه میخواستند بگیرند : ـ یکی اینکه محمد علیشاه را که‌زیر حمایت وبستگی‌بروسها بود منفور تر وافسران قزاقخانه را مغضوب ملت ایران نموده و زمینه را برای کوتاه کردن دست روسها از قزاقخانه که یکی‌از هدف های انگلستان بود مساعد کنند بطوریکه بتوانند قزاقخانه را از دست روسها درآورده و کاملا در دست خود داشته باشند ، و باین وسیله نفوذ روسیه را تا آنجا که ممکن باشد محدود سازند (واین‌نتیجه را در کودتای ۱۲۹۹ کاملابدست آوردند) .

این فکر تازه‌ای نبود بلکه از روزیکه ناصرالدین شاه در سفر فرنگ در مانور روسیه‌امپراطوری تزار از قسمت قزاق خوشش آمد و تزار هم موقع را بنفع خود دید (و شاید مدتها بود بفکر ولی موقع مناسب بدست نمی‌آمد) در این حال فوراً پیشنهاد کرد چنانچه اعلیحضرت خواسته باشید در ایران‌برای خود یك چنین نظامی داشته باشیدما حاضریم صاحب‌منصبانی برای تربیت در اختیار شما بگذاریم .

قبولی ناصرالدین شاه که گرفته شد شروع بعمل گردید ، از همان روزها ناله سیاسی انگلیسـها بلند وشروع کردند بپیداکردن راهی که‌بنفع‌آنها انجام شود ، چون آنوقت بقدر حالا مسلط دراموراایران نبودند واقتدار ناصرالدین شاه کاملا مانع بود ، ویکی‌ازعلل ازبین بردن ناصرالدین شاه همین بودکه‌کاملا

بتوانند در ایران بازی شطرنج خود را در دست داشته باشند .

نظر دوم انگلیسها این بود که چون پس از تشکیل مجلس شورای ملی نظر و توجه ملت کاملا به بهارستان‌جلب شده بود وعقیده داشتند یگانه ملجاء و محل تحصن مردم‌ایران بایدمجلس شورای ملی‌باشدنه جای‌دیگر ، خواستند بابمباران مجلس عملانشان دهند که این بنا وعمارت‌برای‌پناهندگی مردم شایستگی واعتبار ندارد (چنانچه در توپ بستن گنبد حضرت رضا علیه‌السلام بدست روسها همین‌منظور را داشتند) وفقط سفارت انگلیس شایسته‌است و مردم باید آنرا محل تحصن وپناه خود بدانند .

یکی از مأمورین مخفی روسیه تزاری در طهران خلاصه مذاکرات یك جلسه مهمانی را در سفارت روسیه گزارش داده وضمناً متذکر شده‌است ، ازطرف رؤسای مافوق لیاخوف باو توصیه می‌شود در حرف زدن بیشتر مراقبت کند و اسرار دولتی دولت روسیه را آنطور درحال مستی فاش نسازد وفریب‌دیپلماتهای خارجی را نخورد .

این جلسه مهمانی در همان روزهائی اتفاق افتاد که وضع مجلس بحرانی و روابط محمد علیشاه و مجلس روز بروز تیره‌تر وبدتر میشد ومحمد علیشاه قصد داشت مجلس را از میان بردارد .

در این گزارش نوشته شده است :

لیاخوف در این جلسه مهمانی که چند نفر از اعضای سفارت آلمان و بلژیك هم حضور داشتند در حال مستی فریاد زد : اینکه ایرانیها تصور میکنند انگلیسها در برابر شاه و روسها دفاع خواهند کرد درست نیست و در اشتباهند من باانگلیسها مرتباً در تماس هستم وموافقت آنها راجلب‌کرده‌ام و راه معامله کردن انگلیسها را هم خوب میدانم‌که چیست ومن بزودی مجلس‌را ازمیان برمیدارم و خواهید دید که انگلیسها هیچ اقدامی نخواهند کرد وباطناً باما مساعدت مینمایند .

ولی شارژ دافر سفارت انگلستان عقیده دارد که انگلیسها بایستی بصورت ظاهر طرفداری از مشروطه خواهان بنمایند تااگر روزی لازم شد آنهاوساطت و میانجی‌گری کنند و مشروطه خواهان‌نسبت بانگلیسها بدبین نشده باشند وبتوانند سیاست مشترك روسیه و انگلستان را بطرزی اجرا کنند که موجب بدگمانی ایرانیهاهم نشود .

این گزارش رسمی یك مأمورعالی رتبه روسیه در ایران است‌که بستاد ماوراء قفقاز فرستاده که‌متن آن بدست آمده است و ما برای روشن شدن تاریخ ذکر مینمائیم تا خوانندگان جوان استفاده نمایند ، چون تشکیلات قزاقخانه در ایران و صاحب منصبان روس جزء ستادآرتش تزاری در قفقاز بوده وازآنجا در مواقع لزوم کسب دستور میکردند و نیز گزارشهای‌لازمه را هم بآنجا میدادند .

رئیس دفتر ستاد مزبور در حاشیه این گزارش نوشته است (دستور داده شد لیاخوف بیشترمراقب خود باشد از یونسکی تقدیر شود) این شخص ظاهراً فرستنده گزارش بوده است ، با توجه و طرفداری علنی که انگلیسهاپس ازخلع محمد علیشاه از اوکردند و عیناً دراین زمینه با روسها هم قدم برمیداشتند ، و با توجه بنزدیك شدن دولت روسیه و انگلستان که در سال ۱۹۰۷ باقرارداد تقسیم ایران بین خودشان محرمانه با یکدیگر سازش نموده بودند و با ملاحظه اسناد رسمی مکشوف درستاد ماوراء قفقاز بخوبی معلوم میشود که انگلیسی‌ها محرك ومشوق لیاخوف بودند که این هم یکی از رویه‌های آنهاست که همیشه سر نخ هر دو دسته که با هم طرف میشوند در دست انگلیسها است کاری ندارند که مملکت خراب و

مردم از بین میروند بجهنم زن و بچه بی‌گناه کشته میشوند بدرك منافع وسیاست آنها باید محفوظ بماند !

از یادداشتهای فتح الله اکبر سردار منصور (سپهدار)

قبل از توپ بستن مجلس شورای ملی بوسیله محمد علی شاه جمعی از رجال مشروطه درمنزل مرحوم عضد الملك رئیس ایل قاجاریه بصورت تحصن جمع بودند ونسبت باوضاع خاصه وضعیت دربار محمد علیشاه شکایت مینمودند و راه چاره خواسته میشد .

یك روز از دربار بعضد الملك خبر داده شد که شاه شما را با آقایان و متحصنین احضار نموده است ، عضد الملك هم بلادرنگ باعده‌ای حضار که یکی ازآنها من بودم عازم باغشاه شدیم . مارا یکسره زیر پوش سلطنتی بردند وپس از چند دقیقه محمدعلیشاه زیر پوش آمد و پس از احوالپرسی از عضدالملك اظهار داشت : که‌آنچه آقایان تقاضا نموده‌اند مورد قبول است ، وهمین روزها دست به تصفیه خواهم‌زد . پس از یك سلسله مذاکرات اجازه مرخصی خواسته مراجعت نمودیم .

ولی به محض رسیدن درب باغشاه‌ناگهان‌از دور باصدای بلند فریاد زدند : شاه عین‌الدوله ،جلال‌الدوله ، سردار منصور را احضار فرمودند ، ما از بقیه جدا شدیم عده قزاق‌هم مارا محاصره کرد ، وقتی که عضدالملك این حال را دید خود را بما ملحق نمود مارا یك‌سره آوردند زیر چادر وهرچه منتظرشدیم از شاه خبری نشد ، عضدالملك فوق‌العاده عصبانی بود و میگفت که این آقایان باعتمادیکه بمن داشته اند این جاآمده اند .

چه دردسر ؟! سه شبانه روز در باغشاه محبوس‌بودیم ، روز دوم عضدالملك‌بیچاره برای گرفتن وضو از چادر خارج شد ولی دیگر مراجعت نکرد یعنی مانع شدند که نزد ما برگردد ، روز سوم ما را از باغشاه خارج کردند و توی کالسکه نشاندند و باعده‌ای از سوار های قرچه داغی ابواب جمعی امیربهادر روانه کردند . در موقع سوار شدن خود امیر بهادر دم در باغشاه بود و دستور حرکت ما را داد ، اول تصور کردم مارا بکلات میبرند وقتی که دیدم کالسکه بطرف شمال شهر در حرکت است قطع کردم که بمازندران خواهیم رفت وهمین‌طور هم شد .

در سرخه حصار از کالسکه پیاده‌مان‌کردند و سوار های اسمعیل خان سواد کوهی امیر مؤید ماراازسوار های ترك تحویل گرفته به حرکت در آمدیم ، چون فصل تابستان بود خود امیرمؤید در ییلاق‌سواد کوه بود بآنجا منتقل شدیم پس از دوماه علاءالدوله وجلال‌الدوله به‌فرنك تبعید شدند ، و من تنهادرآنجا ماندم . پنج ماه از مدت تبعید گذشته یك روز امیرمؤید بملاقات من آمد که از طهران شما را احضار کرده اند و فردا باید عازم شوید ، شکر خدا را بجا آوردم و صبح زود از خواب بیدار شدم باعده‌ای‌از سوارهای مازندرانی عازم شدیم ، در راه خیلی بر من سخت گذشت و ناخوش شدم بعد از یك هفته وارد طهران شدم و مرا یك سره بمنزل امیر بهادر بردند ، خوش بختانه یکی از دوستان صمیمی نیز در منزل امیربهادر تحصن داشت و او میرزاصالح خان وزیراکرم‌بودکه بعداً آصف‌الدوله گردید ، ما را دریك اطاق منزل دادند ، از این پیش آمد خیلی خوش وقت بودم ولی تکلیف من معلوم نبود و هنوز امیر بهادر را ملاقات نکرده بودم ، یك شب آصف الدوله بمن اظهار داشت که آیا میدانی چرا تو را از سواد کوه خواسته اند گفتم نمی‌دانم ، گفت حضرات‌تصور کرده‌اند که‌توپول زیادداری‌میخواهند سرکیسه‌ات‌کنند. چون این روز ها دولت پول ندارد و برای قشون کشی بطرف آذربایجان معطل میباشند اگر از تو

خواستند مبادا قبول کنی وپول بدهی ، این‌اطلاع هم قوتی بمن داد وهم در عین حال ناراحت شدم ، اتفاقاً فردای آنروز همشیره زاده امیربهادر نزد من آمد وگفت امیر بشما سلام رسانیده وازاین پیش آمدهاعذر - خواهی نموده و وعده جبران داده است ، درصورتیکه در این موقع بدولت در حدود یکصد هزار تومان کمك نمائید ، محمد علیشاه هم پاداش خوبی بشما خواهد داد ، من هم بلادرنك جواب دادم که از عهده من خارج است ، وآب پاکی را بدستشان ریختم .

شب آنروز باآصف الدوله بمشور و مشورت پرداختیم و برای فرارازاین مخمصه قرارشد درسفارت روس متحصن شوم فردا بعنوان رفتن حمام که چند ماه بود از آن محروم بودم برای امیر بهادر پیغام فرستادم که امیر اجازه فرمایند کالسکه خودشانرا برای رفتن بحمام حاضر نمایند .

این را ناگفته نگذارم که در این مدت در منزل امیر بهادر منزل داشتم چند مرتبه امیر بهادر بمن اظهار داشته بود که : چرا برای سرکشی و ملاقات به منزل خودتان نمیروید ، میگفتم بچه‌دل‌خوشی‌بروم زیرا هنوز وضع مرا روشن نکرده اید وکسانم در فشار و مضیقه میگذرانند .

بااین اظهارات میخواستم او را اغفال نمایم ، وقتی که برای گرفتن کالسکه پیغام دادم امیر بهادر بدون معطلی کالسکه خود را با عده‌ای از سوارهای کشیك خانه در اختیار من گذاشت ، پس‌از آن‌روی آصف الدوله را بوسیده اظهار تشکر از راهنمائی‌ایشان نموده خدا حافظی کردم و یك سره بمنزل‌رفتم ، پس از پیاده شدن مقداری پول طلا بکالسکه‌چی و سوارها داده گفتم برای عصردنبال من‌بیائید ، بعدبطور سرپائی ملاقاتی بااهل منزل کرده فوری اسناد وقباله‌جات‌املاك‌خود رابرداشته بادرشکه کرایه‌ای‌بسفارت روس که آنوقت در پامنار بود رفتم ومتحصن شدم .

عصر وقتی که کالسکه‌چی باسوارهای امیر بهادر آمدند به آنها گفته شدکه فلانی بادرشکه‌کرایه‌ای رفته است ، وقتی که امیر بهادر از جریان قضیه اطلاع پیدا میکند میگوید عجب شکار چاق وچله‌ای رااز دست دادیم ، سعدالدوله بسراغ من آمد وهرچه کرد مرا باخود از سفارت ببرد قبول نکردم تا اینکه مجبور شدند وتامین نامه‌کتبی بسفارت روس سپردند و من از سفارت بیرون آمدم .

چند روز بعد از طرف محمد علیشاه احضار شدم ، موقعی که در سفارت بودم اطلاع پیدا کرده بودم که سردار محیی پسر عمویم و جمعی دیگر در رشت انقلاب کرده اند و آقابالاخان سردار افخم را کشته اند ، وقتی که بحضور شاه رسیدم خیلی متغیرانه گفت پسر عموهای تو در رشت آشوب‌براه‌انداخته و سردار افخم حاکم رشت را کشته اند چنین و چنان خواهم کرد ، لازم است فوراً به تلگرافخانه رفته حضرات را حضوراً بخواهید و نصیحت دهید که دست از این حرکات ناشایسته خود بردارند و الا خاك گیلانرا به توبره خواهم کشید .

جواب عرض کردم از رفتن به تلگرافخانه کوتاهی‌ندارم‌ولی تصور نمی‌کنم‌که نصایح‌مرا بپذیرند ، ناچار رفتم تلگراف خانه اتفاقاً تلگرافچی که پشت دستگاه بود یکی از آزادیخواهان بود و من او را کاملا می‌شناختم باو رساندم که قبلا به حضرات اطلاع دهد که آنچه تلگراف میکنم عقیده شخصی‌من نیست بلکه روی‌اجباراست ، بعدمطالبی رانوشتم‌که مخابره گردید ، سپهسالاروسران مجاهدین‌نیز جواب‌دادند ، که تامشروطیت برقرار نگردد و انتخابات شروع نشود دست بردارنیستیم ، من هم همین‌اظهارات آقایانرا به اطلاع محمد علیشاه رسانیده وروانه منزل گردیدم .

دو روزی نگذشت که بنان الملك خود را بمن رسانید و گفت تادیر نشده خود را بسفارت روس برسانید که امشب برای شما خطر بزرگی در پیش است ، گفتم چه خطری ؟ گفت خطراز اینقراراست ، نیم ساعت قبل خانم اخترالسلطنه دختر مرحوم یحیی خان مشیر الدوله نزد خانم من آمده و گفت که ام‌الخاقان مادر محمد علیشاه باعجله مرا نزد خود خواست و گفت مطلب خیلی مهمی دارم که باید او را فوراً بسردار منصور برسانی ولیخیلیبایدمحرمانه باشد ، بوی خوناز او می‌آید ، چون تودر همسایه گی او هستی این خبر را بوسیله تو میخواهم بدهم .

دیشب در اندرون محمد علیشاه پسرم که اغلب از شبها باعده‌ای برای مشروطه طلبان کنکاش دارند و آن عده عبارت از مجلل ، صنیع حضرت ، مفاخرالملك ، شابشال هستند تصمیم گرفته‌اندکه امشبسردار منصور را از بین ببرند ، باین عنوان که عده‌ای بعنوان (دزد) سر وروی خود را بسته با اسلحه بمنزل او ریخته و کار وی را تمام کنند چون در موقعی که گمرکات شمال باسردار منصور بود و حقوق دیوان من هم حواله گمرك بود این مرد همیشه بمن محبت میکرد و حقوق مرا مرتب می‌پرداخت ، و بعضی اوقات هم مساعده میخواستم فوراً میداد ، این است که به پاس آن محبتها من ناگزیرم در این موقع که خطر متوجه او شده است آگاهش دارم ، و کشتن او را هم در مقابل کشته شدنسردار افخم دررشت میخواهند انجام دهند .

من باشنیدن این پیغام مجدداً بسفارت روس رفتم و متحصن شدم ، ولی روز بعد آمدند گفتند که دیشب عده‌ای باسروصورت بسته بمنزل آمدند وقتی فهمیدند شما در منزل نیستید پابفرار گذاشتند ورفتند ، چند ماه دوره تحصنم در سفارت روس طول کشید ، و فصل تابستان رسید سفارت بزرکنده رفت من‌هم باغ مسیو کتابچی‌خان‌را در زرکنده اجاره‌کردم و روزها برای هوا خوری و رفع خستگی وقدم زدن‌بسفارت روس میرفتم ، یکروز برحسب عادت هرروز روانه سفارت گشتم وقتی که نزدیك درب‌سفارت روس‌رسیدم دیدم عده‌ای از سوار های نیزه‌دار هندی سفارت انگلیس جلو درب سفارت روس ایستاده اند و در مقابل بیرق روس که همیشه بالای درب سفارت روزها در اهتزاز بود بیرق سفارت انگلیس‌هم برافراشته شده‌است تعجب کردم سپس باخود گفتم مبادا محمد علیشاه بسفارت روس پناهنده شده باشد چند قدمی که بطرف باغ سفارت روانه گردیدم ناگاه غلام باشی سفارت باعجله خود را بمن رسانید و گفت جلوتر نروید ، زیرا محمد علیشاه و ملکه و ولیعهد به سفارت پناهنده شده اند و اولین خواهشی‌که از وزیرمختارکرده - اند این است که دیگر متحصنین را به سفارت راه ندهند ، گفتم عجب مژده بزرگی بمن دادید و این اظهار شما مژدگانی دارد ، دست بجیب برده آنچه پول طلا درکیف داشتم باو مژدگانی دادم (آنروزها در جیب اعیان و اشراف همیشه پول طلا از اشرفی و غیره موجود بودکه درمواقع‌لازمه بمصرف‌میرساندند) و خیلی خوشحال شدم .

وقتی خبر رسیدن سوار های سپهسالار را به طهران شنیدم از سفارت خارج گردیدم وقت ظهر بمنزل رسیدم ناهار خورده تاخواستم بخوابم که صدای پای عده‌ای سوار از کوچه باغ بلند شد و تاآدمها رفتند به بینند چه خبر است که سردار محیی باعده‌ای از مجاهدین رشت‌خاك‌آلوده واردمنزل شدند ، پس از روبوسی گفتند ماآمده‌ایم شما را بشهر نزد سپهسالار و سردار اسعد که در مجلس شورای ملی میباشند

ببریم ، فوری لباس پوشیده به اتفاق حضرات روانه شهر گردیدم ، به مجرداینکه به‌مجلس رسیدم دیدم به اندازه‌ای ازدحام و شلوغ است که بزحمت میشود وارد مجلس شد ، هر طور بود خود را بسپهسالار و سردار اسعد رسانیدم و باآنها روبوسی کردم و همانجا بود که آنها هیئت مدیره‌موقت تشکیل دادندتاتعیین احمد شاه بسلطنت بامور مملکت رسیدگی نمایند .

سبك تاریخ نویسی من اینستکه اگر در وقایع خودم حاضر و ناظر بوده‌ام مطابق سلیقه خود ذکر و تحریر مینمایم و اگر از یادداشتهای اشخاص باشدکه بدست آمده عیناً مینویسم تالطف انشاء اشخاص‌در زمان خود برای خوانندگان‌عزیز روشن‌شده باشد .

یادداشت سردار منصور چون ابتدایش مربوط بقبل از توب بستن مجلس بود لذا ذکرش در این موقع بی مناسبت نبود ولی چون دنباله اش بروزیکه محمد علیشاه بسفارت روس پناهنده شده بود منتهی



گردید و نمیشد یادداشت را ازوسط دوقسمت نمود (برای‌اینکه موضوع یادداشت مربوط بهم و اگرتجزیه میشد قطعاً ازآن لطف حقیقی بازمیماند) باین جهت تاآخر یادداشت آنچه‌ذکر شده‌بود عیناً نوشتم .

حالابر می گردیم به باغ‌شاه و اوضاع آن .

شورای عالی باغ شاه برای حمله بمجلس‌همه روزه تشکیل وبالاخره تصمیم گرفته‌شد که‌بسرکردگی لیاخوف و آرتش قزاق اقدام گردد ، ولی مقدمة قرار شدکه چند نفری را که مورد نظر استازمجلسیان بخواهند و اگر تحویل ندادند و قطعاً هم نخواهند داد شروع بزد وخورد و حمله نمایند و باین ترتیب کاملا مجهز شدند .

در این موقع بنا براخبار مجهز شدن محمد علیشاه‌برای مبارزه ، آزادیخواهان هم شروع کردند برای مقابله و مبارزه ، در انجمن‌ها شروع بسخنرانیهای هیجان انگیز گردید و مردم را از نیات محمد علیشاه آگاه ومتذکر میکردند تابالاخره قرارشد تمام‌انجمن‌ها بنام پشتیبانی ازمجلس در مدرسه سپهسالار

تمرکز یافته حاضر برای دفاع بشوند .

مدرسهٔ سپهسالار و تمام حجراتش از افراد انجمن‌ها اشغال گردید ، سه حجره قسمت انجمن برادران دروازه قزوین‌شدکه نویسنده هم یکی از افراد انجمن بودم‌که شبهابنوبت در بالای بام مدرسه و مجلس کشیك میدادیم ، برای هرشب یکصد نفر بنام از تمام انجمن‌ها تعیین وتا صبح‌بیدار بودند البته با اسلحه ، بقدری درشبهاافراد خندان و خوشحال بودند که تا صبح تمام‌ساعات هرکدام باحکایات و امثال افرادرا خرسند میساختند .

نویسنده چهار شب این استفاده را در ساعات کشیك و بیداری از رفقا میکردم ، و روزها هم در صحن مدرسه ناطقین بسخنرانیهای مهیج نفرات‌را دلگرم‌می‌داشتند ، واقعاً غوغائی ازشور و شعف برپا بود و چیزی که در نظرنمیآمد و گفته نمیشد همان مرگ وکشته شدن بود که‌ابداً اهمیتی‌نمیدادند بلکه‌بعکس حاضر برای‌کشته شدن بودند ، اینست‌ایمان ! ومن واقعاً آن‌اوقات راباروزها وشبهای تاسوعای حسین‌ابن علی علیه‌السلام ویارانش قیاس میکردم ونه اینکه روضه‌خوانی هم‌کرده بودم‌لذابرای رفقا چه‌در شبهای‌کشیك و چه درروزها ذکر میکردم‌که بسیار مؤثر بود .

میتوان گفت فعال‌ترین انجمن‌ها انجمن‌آذربایجانی‌ها بودکه‌از روی عقیده وایمان آماده زدوخورد حتی کشته شدن بودند ، و بسایرین اظهار میکردنداگرشما طهرانیهامظالمی‌راکه آذربایجانیها در زمان ولایت عهدی این ظالم شقی دیده‌اند میدیدید با طیب دل در راه مبارزه و از میان بردن او ازکشته شدن دریغ نداشتید .

اینك من (نویسنده) برای نمونه و اطلاع خوانندگان عزیز که از اعمال محمد علی میرزا درزمان ولایت عهدی در تبریز مطلع گردند عین اظهارات شخص محترمی مانند میرزا صالح خان وزیر اکرم را که آن اوقات از اجزاء ایالت آذربایجان بود نقل مینمایم :

حضرات در محبس با کمال قدس و زهد همیشه مشغول عبادت و تلاوت قرآن بودند ، خاصه شیخ احمد که اغلب‌اوقات بصوت‌حسن تلاوت قرآن میکرد وصوتش خیلی جذابیت‌داشت بنوعی که تمام‌خلوتیها در اطاق محبس جمع شده‌گوش بتلاوت او میدادند واغلب‌گریه میکردند چون تاریخ باید صحیح باشداین است که این بنده میرزا صالح خان اصل ماوقع را مینویسم :

اولا این بنده بعد از حرکت مرحوم مظفرالدین شاه بطهران نایب‌الحکومه رسمی آذربایجان بودم نه‌اجزای جزء ، یك روز محمد علی‌میرزاکه‌آن‌ایام‌تازه ولیعهدشده‌بودبنده‌راخواست وگفت‌تلگرافی‌ازمیرزا علی اصغرخان امین‌السلطان‌رسیده‌که سه‌نفر مقصراز اسلامبول میآورند . سی نفرسوار بفرستید در (آراجق چالدران) که سرحد ایران و عثمانی است مقصرین را تحویل گرفته بتبریز بیاورند ، بنده هم‌رستم‌خان قراچه‌داغی را با سی‌سوار روانه نمودم رستم خان قریب یکماه در سرحد معطل شده از حضرات خبری نشد ، مشار الیه بدون اجازه مراجعت به‌تبریز نمود .

محمد علی میرزا تلگرافی بطهران نمود که رستم‌خان یك ماه در سرحد معطل و چون از حضرات خبری نشد مراجعت به‌تبریز کرده است ، از طهران جواب دادند که مقصرین این روزها بسرحد وارد میشوند معجلا رستم خان را بسرحد مراجعت دهید ، مجدداً رستم خان را روانه کردیم بنده‌هم نمیدانستم که این مقصرین کجائی هستند و تقصیرشان چیست دو سه دفعه هم از محمد علی میرزا تحقیق کردم گفت

من‌هم نمیدانم که این مقصرین کیها هستندولی محققاً میدانسته چون از بنده‌ظنین بود نمی‌خواست بگوید ، از اینجا سوء ظن او که حسن ظن بوده معلوم میشودکه حضرات را وارد مرند دو منزلی تبریز نمودند محض احتیاط‌که مبادا اسباب‌فرار یااستخلاص آنها فراهم آید ، اسکندرخان فتح‌السلطان کشیك‌چی‌باشی خود را هم با جمعی سوار بمرند فرستاد که‌درمعیت رستم‌خان باهم باشند .

همچنین چون من نایب الحکومه بودم و اختیار محبوسین انبار دولتی را داشتم حضرات را بمن نداد ، محمد علی میرزا خانه‌ای در محله شش‌کلان داشت بجهت ناتمامی تعمیرات عمارت دولتی درهمان عمارت و خانه مخصوص خود مینشست ، شبانه‌بدون اطلاع بنده حضرات‌را وارد نموده و در خانه‌اختصاصی خود حبس نمود که بنده هم نتوانستم آنها را ملاقات و از وضع آن بیچاره‌ها مطلع شوم ، در این بین از پاره‌جاها پاره تحقیقات رامحرمانه نموده درصدد استخلاص آنها برآمدم‌حتی بیکی از قزاقها ده‌تومان‌داده قلمدان و کاغذ بحضرات رساندم‌که از محبس بمیرزا آقای مجتهد پسر مرحوم حاج میرزاجواد آقا وسایر علماءکاغذ التجاء نوشته واستخلاص خودرا بخواهند ، آنها هم بعلماء کاغذ نوشتند بتوسط همان‌قراول کاغذ به علماء رسید ، بنده هم خیلی طالب بودم که با حضرات ملاقات کنم .

یك روز وقت غروب نمی‌دانم برای چه کاری از دارالحکومه بخانه محمد علی میرزا رفته دیدم تنها در اطاق نشسته کتابی میخواند به بنده هم اجازه جلوس داده گفت این کتاب را یکی از این سه نفر محبوس که اسمش میرزا حسن خان است برای ایران قانون نوشته ، کتاب را داد دست بنده من هم چند سطری خواندم بعد گفت شما این محبوسین را ندیده اید جان من امشب به محبس رفته آنها را استنطاق کنید ، گفتم باین شرط میروم‌که یك نفر هم‌بامن بیاید و خودتانهم‌درپشت درب‌ایستاده‌هرچه صحبت‌میکنیم بشنوید ، قبول کرد .

محمد علی میرزا و بنده و اسکندر خان فتح‌السلطان و میرزا قهرمان خان نیرالسلطان‌رفتیم به‌محبس خودش پشت در ایستاد ماسه‌نفر وارد محبس شدیم ، این بیچاره ها تازه از نماز فارغ و هنوز خلیلی را بپایشان نگذاشته و سه نفری صحبت میکنند فتح‌السلطان و میرزا قهرمان خان روبروی آنها نشستندبنده‌هم محض اینکه نمی‌خواستم محمد علی میرزا حال ملالت مرا به بیند گوشه محبس نشستم ، محمد علی میرزاهم از سوراخ در نگاه میکرد فتح‌السلطان و قهرمان خان باحضرات بنای صحبت گذاشتند بعد از ربع‌ساعت گفتم من هم باشما میخواهم قدری صحبت کنم گفتند شما میرزا محمود خان حکیم باشی فرمانفرما هستید گفتم نه می‌بینید که لهجه من ترکی است و یکی از نوکرهای ولیعهدم ، قوطی سیگار خود را در آورده بهر یك یك سیگار تعارف‌نموده خود هم سیگاری دست گرفته مشغول صحبت شدیم باایما واشاراتی که لازم بود حضرات جنس بنده را شناختند صحبت از مرحوم سید جمال الدین انداختم که در کجا بااو آشنا شدید گفتند در اسلامبول برای اتحاد اسلام مجلسی تشکیل شده بود ایشان رئیس بودند ماهم اعضای‌مجلس در آنجا آشنا شده ایم .

بنده صحبت را کشیدم بفواید اتحاد اسلام و نتیجه آن که برای ایران حاصل میشود خیلی دراین خصوص صحبت کردیم حضرات بنده را خوب شناختند دیدم‌این بیچاره‌ها دورنیست بعضی‌صحبت‌ها کنند که مضر حال آنها باشدوبنده مخصوصاً صحبت را پرت نموده می خواستم صحبت دیگر بمیان بیاید ، در آخر گفتم ناصرالدین‌شاه را برای چه‌کشتند ؟ شیخ احمد گفت میگویند بسکه نوشته دادند دستش و قبول نکرد

گشتند بنده پاشدم شیخ احمد گفت خواهش داریم بقدر نیم ساعتی هم تشریف داشته باشید که صحبت‌نمائیم بیچاره‌ها نمی‌دانستند که محمد علی میرزا پشت در ایستاده و من طفره میزنم ، گفتم چون من روماتیسم دارم وهوای زیر زمین رطوبی است نمیتوانم زیادتر از این بنشینم گفتند ازولیعهد خواهش‌میکنیم که‌فردا شب یاپس‌فردا شب‌مارادر اطاق خشکی قرار دهندکه‌شماهم‌تشریف بیاورید قدری صحبت نمائیم گفتم چه‌عیب دارد اگر ولیعهد اجازه بدهد حاضرم .

همین که پاشدم شیخ احمد گفت میدانید این چه زنجیریست که گردن مازده اند اگر میدانستید این زنجیر را از طلا درست نموده روزی یك مرتبه بزیارت آن میآمدید ، من هم واقعاً خون بسرم زده‌از حال طبیعی خارج شده بودم گفتم من میدانم اگر بعضی‌ها هم بدانند ، باهمین حرف تامدتی که در تبریز بودم بکلی محمد علی میرزا از من سلب اطمینان نموده و مرا دچار چه صدماتی نمود ، بعد از اینکه از محبس بیرون آمدیم محمد علی میرزا گفت استنطاق شما همه از اتحاد مسلمین دنیا بود ؟گفتم بلی در اول باید به‌پختگی حرف زدکه طرف مقابل‌مرا ازخود دانسته در استنطاق‌دوم وسوم‌هرچه دردل‌دارندبگویند .

بنده بانهایت افسردگی رفتم منزل و همه را در تدارك‌چاره استخلاص وفکر نجات آنها رامیکردم یکی دو مجلس هم بامرحوم میرزا آقای امام جمعه و مرحوم حاجی میرزا موسی ثقةالاسلام درباب‌حضرات مذاکراتی بمیان گذاشتم که روز اربعین مردم را وادار باستخلاص و توسط آنها روانه طهران نمائیم ، چند روز از این مقدمه گذشت صبح زود بمن خبر دادند که حضرات را شب تلف کردند فوراً بی اختیار رفتم نزد محمد علی میرزا ، قبل از اینکه بنده عنوان کنم گفت‌شب‌حسین‌قلی خان‌عموزاده امیر بهادرماموراً بادستخط شاه از طهران رسید که حضرات را تلف و سرآنها را بطهران بفرستم منهم مجبورباطاعت‌بودم، گفتم بنده که نایب‌الحکومه هستم اقلا میخواستید به بنده هم بفرمائید گفت اجازه نداشتم که قبل ازوقت بکسی بگویم ، باری دو از شب رفته در خانه اختصاصی خودش زیر درخت نسترن یکی یکی بیچاره‌ها را آورده‌سربریدند درصورتیکه خودش هم در بالاخانه‌نشسته تماشا میکرد ، سرهرسه رابریده پوست‌سرآنهارا کنده پراز کاه نموده همان شب بتوسط حسین قلیخان بطهران فرستاده بود سرهارا هم فرستاده بود توی رودخانه که ازوسط شهر میگذرد زیر ریگها پنهان کرده بودند .

فردای همان شب که بچه‌ها توی رودخانه بازی میکردند سرهای بی‌پوست از زیر ریگ‌درآمد ، به بنده اطلاع دادند فوراً فرستادم سرهارا در جائی دفن نموده و درصدد پیدا کردن نعش آن شهدا افتادم معلوم شد که نعش‌ها را همان شب برده در داغ پولی زیر دیوار گذاشته و دیوار را هم روی‌نعشها خراب کرده اند ، شب دوم نایب عبدالله آدم خود را باچند نفر محرمانه فرستادم نعشها را آورده و سرها را هم بردند غسل دادند و کفن نموده در قبرستان همان محله دفن کردند حالابه‌بینید محمدعلی میرزا چه‌خوابی برای من دیده وچه تیشه ای بریشه من میخواهد بزند .

همان شب که مرا به محبس برد صبح همان شب تلگراف رمزی بمرحوم مظفرالدین شاه میکند که هرچه خواستم چیزی از این سه نفر بفهمم نشد خیال کردم یکی را پیداکنم‌که ازجنس خود اینها باشد ، پیدا نکردم مگر فلانکس او را برای استنطاق فرستادم به محبس و خودم محرمانه رفتم از پشت درگوش دادم هرمذاکرهٔ که فلانی میکرد تمام برعلیه سلطنت قاجاریه واعلیحضرت همایونی بود .

بنده غافل از این که مرا به این خطر انداخته ، گاهی توسط صدق الدوله عریضه بشاه مینوشتم

صدق‌الدوله و هم سایر رفقا نوشتند که نمی‌دانیم چه کرده اید که شاه پشت سرشما خیلی بدمیگوید ، حتی عریضه هم‌که نوشته بودم نخوانده پاکت را پاره کرده بود هر چه فکر کردم که علت کم التفاتی شاه را بفهمم نتوانستم معلوم کنم تااینکه بنده را از بیکلربیگی معزول و بعد از مدتی که مقدمهٔ غارت خانه های مرحوم نظام العلما و مرحوم وکیل الملك و علاءالملك در تبریز بمیان آمد محمد علی میرزا باز رمزاً بطهران تلگراف کرده بود که تمام این مقدمات را فلانی تحریك کرده و حال اینکه خدای من شاهدست که بنده بکلی بی‌اطلاع و همه را خودش تحریك کرده بود ، بنده را احضار بطهران کردند بعد از دو سه ماه مرحوم مظفرالدین شاه باحضور حکیم‌الملك و مقتدرالسلطنه در صاحب قرانیه به بنده فرمودند که در استنطاق آن سه نفر ولیعهد بارمز بمن این طور تلگراف کرده بود که شما در محبس به علیه‌من وسلطنت بعضی حرفها زده اید ، بنده هم حکایت را من‌البدو الی الختم بمرحوم مظفرالدین شاه عرض کردم و آنوقت ملتفت شدم که کم التفاتی شاه از چه جهت بوده .

از انتقام خدائی نباید غفلت نمود در این دو سال اخیر و بعد از انهدام مجلس مقدس شورای ملی و توپ بستن بمنزل بنده بچه حالاتی بنده را دچار نمود ، درلایحه علیحده خواهم‌نوشت . (صالح)

سه نفرشیخ احمد روحی ، حاجی میرزا حسن خان ، میرزا آقاحسن کرمانی بودند .

در مدرسهٔ سپهسالار افراد انجمن‌ها دسته دسته دورهم نشسته از هر دری سخن و حکایت میگفتند منجمله یکی از افراد اصفهانی میگفت‌آقا شیخ عطاءالله پسر بحرالعلوم کرمانی‌میگفت روزی وارد شدیم بر ظل السلطان‌که شیخ الملك قمی و مجد الاسلام‌کرمانی نزد او بودندمذاکره از میرزا حسین خان‌سپهسالار بمیان آمد ، ظل السلطان گفت من با مرحوم میرزا حسین خان سپهسالارخوب نبودم ودر تاریخ مسعودی میخواستم‌او را ببدی یادنمایم لیکن‌پیش‌بینی ومآل اندیشی سپهسالار باعث شدکه من او را بنیکی وزیرکی معرفی نمایم .

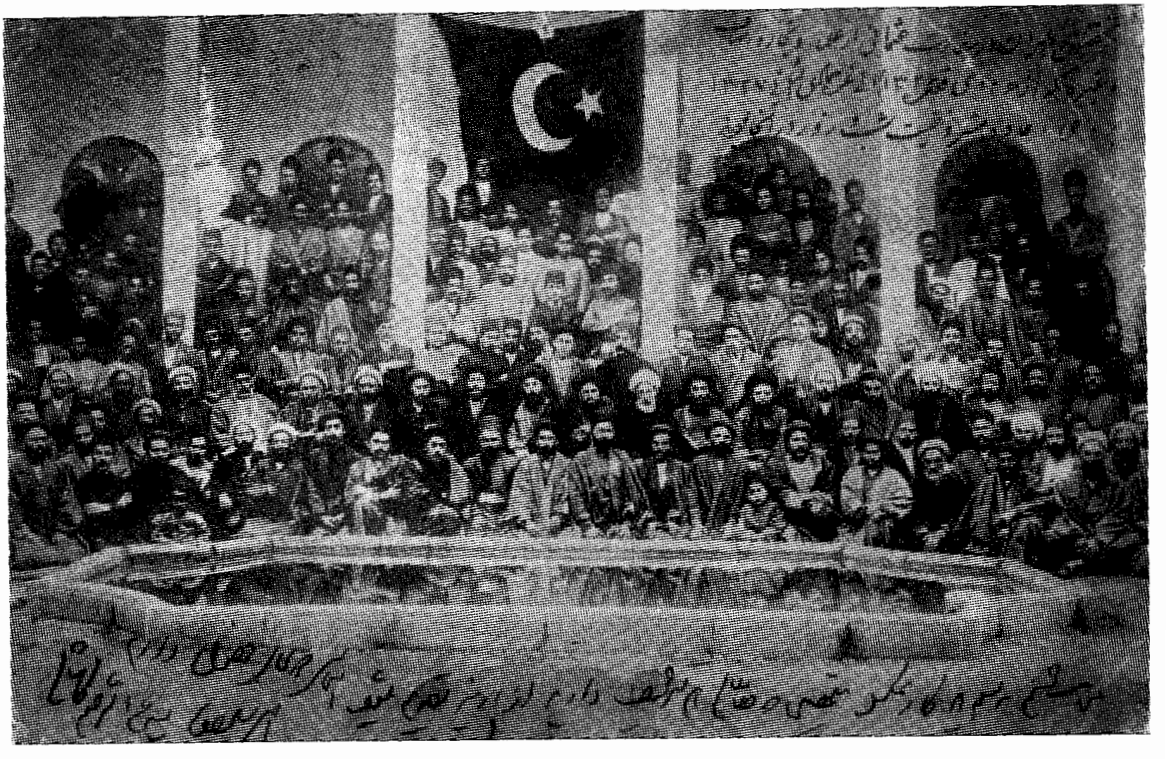
چه پس از معزولی او روزی‌که عازم مسافرت خراسان بود بدیدن اورفتم مشغول بنماز بود با عمه خود صحبت میداشتم‌که‌از جهت بی‌لطفی شاه مکدر بودند و من دلداری میدادم ، میرزا حسین خان ازنماز فارغ شد و رو کرد بعمه من و گفت برادر تو خانه وعمارت مرا از دستم‌گرفت و من امیدوارم‌که روزی بیایدکه همین خانه و عمارت من پارلمان و مکان جلوس مبعوثین گردد که همان پارلمان ریشه استبداد قاجاریه را از بیخ برکند .

این گفتار میرزا حسن خان همیشه در تذکار خاطر من بود تا اینکه خانه او را دیدم که مجلس مبعوثین و محل اجتماع وکلاء ملت گردید ، و نیز بعضی دیگر از موثقین آن‌روز نقل مینمایند که کراراً از او شنیده بودند که من این عمارت مقدس و مدرسه را بنا میکنم که شاید وقتی وکلاء ملت در آن جلوس نمایند .

من (نویسنده) در موقعی که کلیه انجمنها در مدرسهٔ سپهسالار هر انجمن چند حجره از حجره‌ها را برای توقف خود اشغال کرده بودند و افراد هر چند نفر دور هم بودند شنیدم که مرحوم سپهسالار موقعی که مدرسه را میساخت مکرر می‌گفت که این بنا را برای حفاظت عمارت که مجلس ملی خواهد بود میسازم و ضمناً گفته میشد که در وقف‌نامه مدرسه ذکر شده است ، که چنانچه بواسطه پیش‌آمد غیر مترقبه‌ای مدرسه مورد حمله قرار گیرد و خرابی روی دهد تعمیر آن بر تمام ارقام موقوفه مقدم

خواهد بود ، چنانکه در توپ بستن مجلس‌شورای ملی چون از گل‌دسته‌های مدرسه مشروطه خواهان‌شلیك میکردند لذا بطرف آنها با توپ شلیك شد وقسمتی‌از گل‌دسته‌هاخراب گردیدکه بعد ازفتح طهران وخلع محمد علیشاه وآرامش ، گل دسته‌ها فوراً تعمیر گردید .

شبی که فردایش مجلس بتوپ بسته شد آقا سید عبدالله بهبهانی در مدرسه سپهسالار برای افراد انجمنها ایراد نطقی نمودند که شماها بروید بخانه‌هایتان و مشغول کسب و کار خود باشید شاه با ما کار دارد و ما هم‌با ایشان ، هرکس بماندکشته خواهد شد ، یکمرتبه صدای ناله و فریاد از انجمنها بلند شد ، که مانخواهیم رفت وازشما پیشوایان دست نخواهیم کشید ، ما برای‌هر گونه پیش‌آمدی تاکشته شدن‌آماده میباشیم و شما را تنها نخواهیم گذاشت .



روز سه‌شنبه ۲۳ جمادی الثانیه ۱۳۲۶ بامر محمد علیشاه لیاخوف که فرمانده کل قشون دولتی محمدعلیشاه بود باتفاق ارشدالدوله در بهارستان شروع‌بتوپ بستن مجلس وکشتارآزادیخواهان نمودند ، در همین موقع بود که یکی از مجاهدین موقعیکه لیاخوف در وسط میدان بهارستان سواره ایستاده بود و بنظامیان دستور قتل و کشتار مجاهدین را که برای دفاع از مجلس سنگر بندی کرده بودند میداد بخوبی میتوانست لیاخوف را هدف قرار داده کارش را تمام کند ولی از سنگر پائین آمد ونزد ملك ـ المتکلمین که در مجلس رهبری قسمتی از مجاهدین را عهده داشت رفت و اجازه خواست که لیاخوف را با تیر بزند ولی ملك او را منع کرد و گفت چون این صاحب منصب تبعه خارجه و روسی است اگر کشته شود ممکن است خطرات سیاسی برای مملکت پیش‌آورد ، بدین ترتیب یکبار ازمرگ نجات‌یافت .

پس از پایان جنگ و بسته شدن مجلس بسیاری از آزادیخواهان مانند شادروانان مرحوم

طباطبائی و بهبهانی با همراهانشان ملك المتکلمین وجهانگیر خان قاضی ارداغی ، شیخ مهدی پسرمشروطه خواه حاج شیخ فضل الله نوری ، ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس و دیگران گرفتار گردیدند ، گروهی هم پس از جنگ فرار کردند ، تقی‌زاده و عده‌ای بسفارت انگلیس پناهنده گردیدند و سپس باروپا و جاهای دیگر روانه شدند ،آنهانیز در شهر بجستجوی آزادی خواهان بودند هرکـه را میدیدند دستگیر کرده به باغشاه می‌بـردند .

روز چهارشنبه ۲۴ ملك المتکلمین و میرزاجهانگیر خان‌را از میان زندانیان بیرون برده در باغ نزدیك فواره پس از مذاکرات با محمد علیشاه که در جای خود ذکر میشود با طناب خفه مینمایند و با این ترتیب بساط مشروطیت بکلی برچیده شد و تا چند ماه اوضاع‌منقلب و مردم پریشان و آرامش ابداًدر میان مردم نبود و صدای گریه از خانه‌ها بلند بود بواسطه اینکـه کسانشان دستگیر و در باغشاه محبوس بودند و نمیدانستند بر سرشان چه آمده و یا چه خواهد آمد ، نظامی‌ها مخصوصاً قزاقها در شهر واطراف شهر در حرکت بودند وتاکرج رفت وآمد میکردند و عابرین را که چاروادار بودند و بطور دسته جمعی حرکت میکردند حتی‌المقدور سروکیسه میکردند .

سرنوشت لیاخوف

در همان روزیکه محمد علیشاه با خفت وخواری ازایران‌بیرون رفت سفیر روس درمجلس‌بملاقات سران مجاهدین : سردار اسعد و سپهدار رفت وتقاضاکردکه اجازه بدهند که لیاخوف بمجلس‌پناه آورده ازآزادیخواهان زنهاربخواهد تا بدون خطر خاك ایران را ترك نماید .

با این تقاضا موافقت شد و لیاخوف با سرشکستگی در حالیکه پیاده حرکت میکرد بمجلس آمد و تقاضای عفو کرد ، و سپس در حالیکه یکی از آزادیخواهان او را تا میدان توپخانه که در دست یفرم‌بود بدرقه میکرد بهارستان را ترك و بعد ازایران خارج گردید ودر انقلابات بلژیکی روسیه‌بژنرال‌دینیکین ملحق و در سال ۱۲۹۹ کشته شد جریان کارهای او در قسمت بعدی مشروحاً ذکر میشود .

شرح انتقال محمد علیشاه به باغشاه

در ۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ محمد علیشاه با کلیه لوازمات‌منتقل به باغشاه گردید و دربـار از آن روز دیگر در شهرتشکیل نمیگردید بـرای اینکه همه وزراء و رجال در باغشاه حاضر میشدند و نیز تمام قواء از قزاق و سرباز در اطراف باغشاه چادر زده حاضر بودند چون در آن زمان بیرون دروازه باغشاه فقط باغشاه و دنباله غربی آن باغ سردار معتضد یکی از نوکـرهای فرمانفرما بود که حالیه باشگاه افسران ودانشگاه ستاد پهلویست که تا سه‌راه معروف طرشت امتداد دارد .

بیرون دروازه قزوین تا دروازه گمرك‌که در جنوب باغشاه واقع‌میشود ابداً آبادی وخانه‌ای نبود ، یکی دوسه باغ‌تازه‌احداث ومتفرق بودند ، وقتیکه‌شاه‌در باغشاه تمرکزیافت رجال واعیان روزبفکرافتادند که در اطراف باغشاه برای نزدیك بودن تهیه باغ و منزل نمایند باین جهت شروع بآبادی گردید کـه دراندك مدتی‌دراطراف باغشاه تا دروازه گمرك‌آبادی‌شروع ودارای‌دکاکین وحمام وآنچه مایحتاج‌ساکنین بود دایر گردید .

در این موقع برای اینکه افراد نظامی که از افواج مختلف هر ولایتی تشکیل شده بود بشهرنروند و ضمناً اسباب مزاحمت ساکنین جدید بیرون شهرنو هم‌نگردند چون پس ازساختمانها و دایرشدن دکاکین

از هر طبقه از شهر بیرون آمده خانه و محل کسب خود را در بیرون شهر قرار دادند لذا نام آنرا شهر نونهادند ومحمد علیشاه کاملا دستورداد ومراقب بود که کوچك‌ترین مزاحمتی ازطرف نظامیان بساکنین تازه مخصوصاً بکسبه وارد نیاید و خود نیز بازرسان مخصوص داشت .

سالار فیروز برادر امیر بهادر باغ مفصلی احداث کرد که دخانیات امروز تمام درآن محوطه قرار دارد ، از طرف محمد علیشاه حکومت شهرنو بسالار فیروز واگذار گردید ، یك روز ازطرف سربازی بیکی از کسبه خواربار فروش تعدی میشود باین ترتیب که جنس میخرد و پولش‌را نمیدهد ، بسالارفیروزشکایت و ایشان سرباز را خواسته با ضربه تازیانه مجازات وقیمت جنس را بخواربار فروش میدهد ، این‌موضوع باطلاع محمد علیشاه میرسد سرباز را میخواهد وحضوراً تیرباران مینماید .

کوچه قجرها ـ در شهرداخل‌خیابان ری‌کوچه ومحله‌ای‌بودبنام‌کوچه قجرها دراین‌کوچه تمام خانه‌ها از زنان بدکار تشکیل بود که از سایر نقاط شهر میرفتند مخصوصاً شبها که هر شب یکی دو قتل‌در آن محله و کوچه واقع میشد ، در اینجا قاجاریه موقع مناسبی برای برچیدن ساکنین کوچه قجرها بنظرشان رسید ، چون قبل از این حتی زمان مظفرالدین شاه قاجاریه اقدامات جدی نمودند و در نتیجه عده‌ای زنان بدکار را بردند در نزدیکی قریه قلعه مرغی مزرعه و تپه‌ای بود بنام تپه سیف در آنجامسکن دادند ولی بازهم چیزی نگذشت‌که مجدداً کوچه مزبور دایر گردید ودیگر قاجاریه نتوانستند دنباله‌اقدام خود را بگیرند چون‌مصادف باآغاز انقلاب گردید .

در اینموقع که وضعیت شهرنو کاملا آباد گردید ، شاهزادگان موقع را مناسب دیدند که حرکت دادن ساکنین کوچه قاجار را باطراف شهر نو دنبال بنمایند لذا بامحمد علیشاه قصه را بمیان نهادند که چون نظامی‌ها ممکن است اسباب مزاحمت زنهای شهرنو را فراهم نمایند چنانچه یکی دو فقره پیش‌آمد نموده است ، صلاح در اینستکه ساکنین کوچه قاجاریه را که بد کارند همه را بشهر نو در یك نقطه انتقال دهند که هم ساکنین محله قجرهاراحت شده باشند و همینکه‌ساکنین شهرنو از تجاوزات نظامیان‌وسربازان آسوده خاطر خواهند بود ، این اظهار در نظر محمد علیشاه بسیار پسندیده آمد ، لذا حکم‌کرد دریك‌روز بوسیله‌نقلیه قشونی‌تمام‌ساکنین بدکار کوچه راحرکت‌دادند ، وآنروزهم تماشائی بودکه مردم ازهرمحله‌ای جمع شده بودند و تماشا میکردند .

در شهرنو باغ وکاروانسرای بزرگی بود بنام حاج‌عبدالمحمود بانکی ، تمام رادرکاروانسرا مانند گوسفند ریختند که بعداً کم‌کم خانه‌هائی ساخته و تشکیل محله‌ای گردید که بعدها بنام شهرنو نامیده شدکه هنوز هم باقی و برقرار و دایر است ، و همه ساله اهالی وساکنین‌شهرنو شکایت‌های زیادی‌میکردند حتی در زمان پهلوی ولی پهلوی جوابیکه داد این بود : که مردم برای مستراح کجا بروند ؟ ـ اخیراً بر حسب تقاضای مردم در اطراف خانه‌ها دیواری کشیده شد ویك درب با نگهبان قرار دادند ، ولی‌این هم عملی نشد ، برای اینکه خانه‌ها زیاد وآنهائیکه از حیث محوطه دیوار آزاد بودند بازارشان از حیث فروش متاع رواج پیدا کرده بود ، در هر حال تا کنون که نویسنده مشغول نوشتن این تاریخ میباشم اوضاع بهمان حال باقی است که تمام جنایات در آن محل میشود ، کلیه دزدیها سررشته‌اش چه‌در اول و چه درآخر کار ازآن‌محل بیرون‌وبدست می‌آید .

شب۲۸ ج۱ ، ۱۳۲۶ که‌آخرین شب توقف مدرسه سپهسالار بود تقریباًاول شب آقای‌معاون‌السلطنه

آمدند مدرسه و مرا صدا زدند درکنار حوض ودست مرا گرفته بطرف بیرون‌برده و اظهارکردند پدرتان نگران بود من اورادلداری داده گفتم حالامیروم‌ایشانرا می‌آورم ، همانطور صحبت کنان بیرون‌آمدیم توی کالسکه نشسته آمدیم منزل ، آقای معاون‌السلطنه رفتند و من دیدم پدرم‌حالش خوب نیست خیلی‌متاثرشدم و مادرم وقتی که وارد منزل شدم مرا بغل کرد و ناگاه افتاد زمین و غش کرد ، در چنین حالی نمیتوانم مجسم نمایم که در چه حالی بودم فقط بفکرم رسید که از بستگان کمك بخواهم و همین کار را هم کردم وتااندازه‌ای خیالم راحت و پدر ومادرم بحال آمدند و تاصبح مراقب من بودند .

صبح من بواسطه خستگی شب خواب بودم که صداهای عجیب و گلوله های توپ فضای طهران را وحشتناك کرده بود خواستم بروم به بینم چه خبر است پدر و مادرم مانع شدند ، پدرم گفت دیروز عصر معاون السلطنه آمدند منزل و اظهار نمودند فردا صبح محمد علیشاه مجلس را بتوپ می‌بندد حسن آقا کجاست هنوز در مدرسه سپهسالار است ؟ پدرم از این خبر حالش برهم میخورد و معاون‌السلطنه دلداری داده می‌گوید الساعه میروم حسن آقارا می‌آورم .

شهر تاچند روز منقلب بود و بگیر بگیر بود وضعیت بازار و کسبه برهم خورده و همه بسته بودند حتی دکانهای سرگذرها ولی این وضعیت ادامه پیدا نکرد و سرباز و قزاق باهم دسته‌دسته‌در شهر گردش و مردم را دلداری و اطمینان میدادند که باکسی کاری نیست هرکس که منظور بوده وباشاه مخالف بوده دستگیر و بباغ شاه برده شد ، وادار کردند کسبه دکانها را باز و مشغول کسب خود باشند بازار هم‌باز شد ولی نه بطور کامل .

یکی از آزادیخواهان روشنفکر و مجاهدین مبارز که تاآخرین لحظه حیات دست ازپشتیبانی از مشروطه طلبی و آزادیخواهی نکشید مرحوم ملك‌المتکلمین خطیب شهیر بود که روز بتوپ بستن مجلس در نزدیکی خانه حبل‌المتین اسیر دست قزاقان محمد علیشاه گردید .

میرزا تقی خان رشتی که شاهد و ناظر دستگیری ملك بوده حکایت میکند ، ملك و همراهانش هنوز چند قدمی از خـانه حبل المتین دور نشده بودند که یك عده قزاق بسرپرستی قاسم آقا میر پنج که مامور دستگیری ملك از طرف باغشاه شده بود او را دیدند و فریـادی از شادی برکشیدند که ملك را پیدا کردیم .

مرحوم ملك را سوار ترك اسب خود نموده وبه بـاغشاه بردند و در بین راه آنقدر باو ته تفنك و سرنیزه زدند که تمام بدنش مجروح و خونین بود ، همان روز لیاخف مدتی ملك را در زندان سر زنش کرده میگفت : « آیا بخـاطر داری که چندین مرتبه از طرف سفارت بتو پیشنهاد شد که از این راه ناصواب که در پیش گرفته‌ای منصرف شوی و از دشمنی و مخالفت بـا امپراطور دست برداری ؟ عاقبت کسیکه باامپراطور معظم روسیه مخالفت کند همین است و فردا ترا خواهند کشت و نتیجه اعمال خود را خواهی دید » .

فردای آنروز ملك را نزد محمد علیشاه بردند و او نیز به آن مرحوم پرخاش کرد وگفت :

« توای ملك مملکتی را که هزاران سال در زیر سایه پادشاهان که سایه خدا هستند زندگی‌میکرد بخود سری دچارانقلاب وهرج ومرج کردی ومشروطیت راکه برطبق‌فتوای بسیاری از علماء بزرك‌مخالف شریعت اسلام است برپانمودی و خواستی از این راه سلطنت و شوکت دولت مارا از بین ببری . . . آنچه

که لازمه نصیحت بود بوسیله معتمدین خود بتو کرده ووعده دادم که اگر مقصودت از این آشوب‌گری



محمد علیشاه قاجار

استفاده است من تورا بی‌نیاز خواهم کرد ، و حتی اخیراً راضی شدم‌که برای چندی ایران را ترك و بامخارجی که از طرف دولت بتو داده میشود مسافرت‌نمائی ولی این نصایح مرا با بی‌اعتنائی گذرانده و

بمن ناسزا گفتی ، آیا سزاوار است بایك سلطان مملکتی اینطور رفتار کرد ؟ ».

« حال تورا به تلافی آنچه کرده‌ای به‌بدترین وضعی خواهم کشت تاعبرت دیگران گردد ». .

ملك درجواب اظهارات محمد علیشاه چنین گفت :

« ای پادشاه کوشش من برای این بود که مملکت ایران از این جهل و نادانی و فقر وپریشانی بیرون آید و در ردیف ملل بزرگ جهان قرار گیرد ، سعی من برای این بود که ایران مقامی را که در تاریخ گذشته‌داشته و برجهانیان‌حکم فرمائی می‌کرده بدست بیاورد نه این که‌دست نشانده‌اجانب‌باشد.

مجاهدت من برای این بود که شاهنشاه ایران در ردیف امپراطوران بزرك جهان جای گیرد و بریك ملت متمدن و آگاه حکومت کند ، چون ترقی ملك و ملت جز در تحت لوای قانون و عدالت و بسط دانش و تربیت میسر نبود ، لذا راهی جز برقراری حکومت مشروطه نبود واگر راهی غیر از این پیش‌گرفته بودم ، واز نصایح‌بی‌خردانه اربابان‌که جزمنافع شخصی وستمکاری منظوری ندارند و اجانب‌را برتمام شئون مملکت مسلط کرده اند پیروی کرده بودم اول بتو که پادشاه ایران هستی وسعادت وشقاوت ایران در درجه اول بتومتوجه است خیانت‌کرده بودم» .

بعد از اظهارات محمد علیشاه ملك‌المتکلمین بادست اشاره بطرف میرزا جهانگیر خان صور اسرافیل که بالباس های پاره و خونین در کنارش ایستاده بود کرد وگفت : «بدبختانه این است حاصل سلطنت و فرمانفرمائی تو و این است حاصل قسم هائی که برای حفظ مشروطیت و سعادت ملت خوردی و اما اینکه مـرا بکشته شدن تهدید کردی و حکم قتل مرا صادر کردی بدانکه از کشته شدن من نتیجه‌ای عاید تو نخواهد شد زیرا از هر قطره خون من هزارها ملك المتکلمین بوجود خواهد آمد که پرچم آزادی و عدالت و مشروطیت راخواهند برافراشت» .

محمد علیشاه در مقابل اظهارات ملك و بادست اشاره بمیرزا جهانگیر خان اظهار کرد آیا وظیفه‌یك روزنامه‌که راه نمائی مردم خواهد بود آن ناسزاها وتهمت های‌ناشایسته وفحاشیهااستکه‌نسبت بشاه مملکت منتشر نماید و تومملك همان‌هارا بصورت بدتری در بالای منابر سخن رانی نمائی سپس گفت اینك مجازات آن گفتارها و نوشته‌ها آنست‌که شما را به بدترین طرزی خواهم‌کشت‌که قطره‌ازخونت‌هم بزمین‌نریزد ، فرمان دادکه : این مرد را باطناب خفه‌کنید ، نیم ساعت بعد آدم‌کشها مرحوم ملك راباطناب خفه‌کردند وجسد اورا درخندق انداختند و بعد میرزا جهانگیر خان را بقتل رسانیدند .

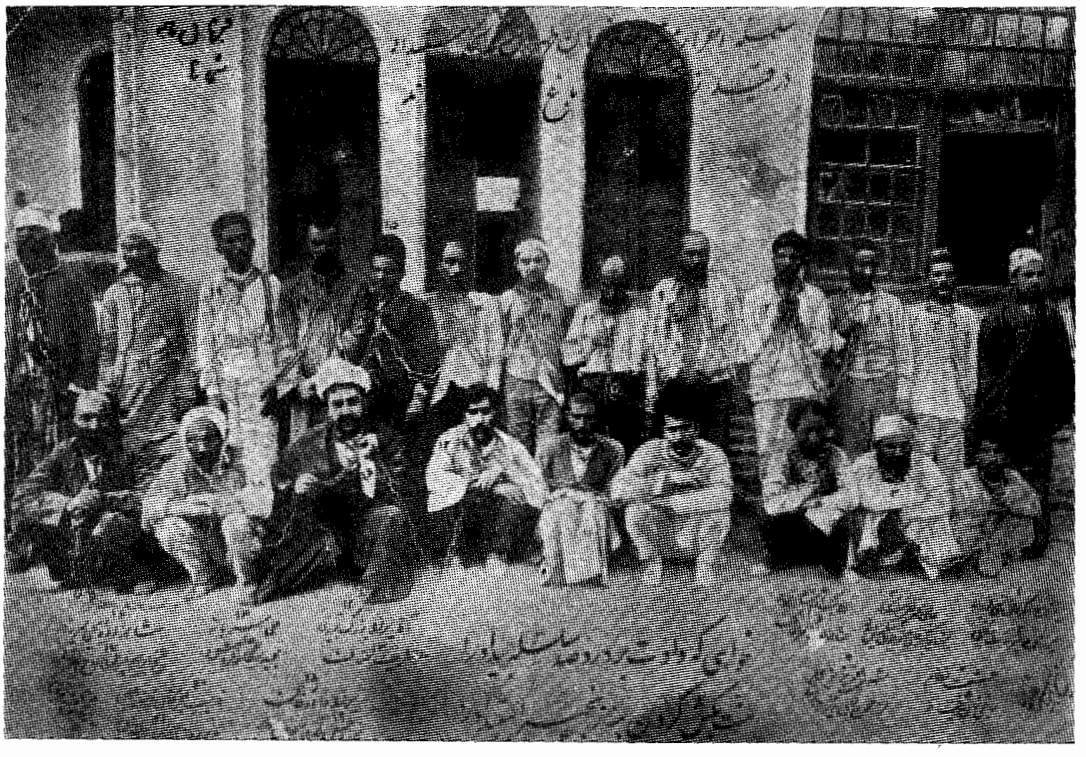
شرح محاکمات باغشاه بقلم آقای صدرالاشراف

بطوریکه خاطر همه معمرین مستحضر است در تابستان ۱۳۲۶ قمری اواخر ماه جمادی الاولی مجلس شورای ملی از طرف قوای نظامی که عمده قزاق های تربیت شده افسران روسی‌بودند بامر محمد علی شاه قاجار و فرماندهی ارشد الدوله بمباران شد و بعد از شش ساعت جنك با مجاهدین مشروطه خواه که درعمارت بهارستان (مجلس شورای ملی) و مدرسه سپهسالار مجاور مجلس شورای‌ملی بودند قوای دولت غالب شد و همه اشخاص را که در بهارستان و مدرسه محصور بودند اعم از افرادمسلح و غیر مسلح بطور اسارت به باغشاه که در آنوقت مقر محمدعلیشاه و قوای نظامی دولت بود برده همه را در زیر چادرها و درختها زنجیر کرده بودند .

در همان شب اول میرزا نصرالله بهشتی ملك المتکلمین ناطق معروف و جهانگیر خان نویسنده ومدیر روزنامه صور اسرافیل و قاضی ارداغی را کشتند و آقا سید عبدالله بهبهانی وآقا سید محمد مجتهدطباطبائی را که قائدین مشروطیت ایران بودند بعد از دوسه روز حبس بعتبات عراق ودیگریرا بمشهدتبعیدکردند .

مقدمه بمباران مجلس شورای ملی و تبعید عده‌ای از سران آزادیخواهان تندرو که بالاخره منجر بجنگ و جدال شد زیاد است که البته تاریخ نویسان به تفصیل نوشته اند ، اینجانب واردآن قسمت نمی‌شوم.

چون محمد علیشاه برای اسکات دول آزادیخواه از قبیل انگلیس وفرانسه قبلا بسفرای دول مذکور قول داده بود که بعد از جلوگیری از افراطیون مشروطه را اعاده و بقانون اساسی عمل خواهد نمود ، دول مذکور از این عمل محمد علیشاه که چند نفر را بدون محاکمه برویه استبدادی بطور فجیع کشته



آزادیخواهان درحبس باغشاه ، نفرپنجم نشسته شیخ ابراهیم طالقانی‌است

است اعتراض و اظهار انزجار کرده بودند بعلاوه در حدود سیصد چهار صد نفر از طبقات مختلف در باغ شاه در هوای سوزان تابستانی محبوس بودند ، دولت بفکر افتاد مجلس تحقیقی برای رسیدگی‌بوضع محبوسین‌تشکیل‌دهد وبرای‌این مجلس‌اعضائی‌منظور ، ودرنظر داشتندکه نسبتاً اشخاص‌بی‌طرف ومورد اعتماد مردم‌را دعوت‌کنند و نیز از طبقات مختلف دعوت وشایدمناسبات شغلی راهم در نظر گرفته بودند .

مقدمة باید این نکته را بگویم که قبل از بمباران مجلس برای‌تقویت مشروطیت بخصوص برای‌متمم قانون اساسی که محمد علیشاه از امضاء آن استنکاف داشت ، انجمن‌هائی در شهر تشکیل بود که بعضی از آنها رویه انقلابی و افراطی داشتند و بعضی رویه اعتدالی و بهمین مناسبت مشروطه طلب‌ها قسمتی که‌از حیث عددکمتر ولی فعال‌تر بودند بانقلابی معروف شدند ، وقسمتی‌که عدداً کثیر ولی ملایم بودندباعتدالی

موسوم بودند ، چنانکه ابوالحسن میرزای شیخ الرئیس که از شاهزادگان عالم و فاضل و شاعر بود در وصف یکی از وکلای مجلس که جوانی صبیح منظر بود این شعر را انشاء کرد :

ای ماه مجلس‌آراء باابروی هلالی چشم تو انقلابی قد تو اعتدالی

با آنجمله من در صف اعتدالی بودم و در این وقت که قرار بود مجلس تحقیق در باغ شاه منعقد شود معاون محاکم اول جزا بودم ، در روز سوم جمادی الاخره که یك هفته یا بیشتر از بمباران مجلس و کشتن اشخاص مذکور در باغ شاه گذشته بود نامه از مشیر السلطنه صدر اعظم وقت بمن رسید بمضمون اینکه در روز ششم آن ماه جمادی الاخری ، برای رسیدگی و تحقیق حال محبوسین ، مجلسی در باغشاه منعقد است وشما بعضویت آن مجمع انتخاب شده‌اید ، لازم است با یك‌نفر نویسنده درروز مزبور چهاربعد ازظهر حاضر شوید .

من تا آنوقت بهیچوجه با دربار ارتباطی نداشتم ولی شنیده بودم مشیر السلطنه مرد مسلمان‌بیغرضی است ، یك روز قبل از موعود بباغ شاه رفتم مشیرالسلطنه را ملاقات و از او سؤالاتی کردم ، اول اینکه برای تشکیل‌چنین مجلسی چه موجب شده ، دوم اینکه چه منظوری‌از تشکیل این مجلس است ، سوم اینکه مناط تقصیر چیست ، اگر مشروطه طلبی تقصیر است من خود مشروطه‌خواهم وآیا در قبول این امرآزادم یا بمناسبت شغل عدلیه مجبورم حاضر شوم ، چهارم آنکه اعضاء مجلس چه‌اشخاصی هستند .

مشیر السلطنه با کمال خوش‌روئی که من چندان انتظار نداشتم ، بسؤالات من‌جواب داد و گفت‌علت تشکیل‌این‌مجلس‌یکی‌اعتراض‌سفراءفرانسه‌وانگلیس‌درباب‌کشتن‌چندنفر بدون‌محاکمه‌برخلاف قانون‌اساسی ، و دیگر آنکه در بین محبوسین اشخاص بی‌تقصیرهستند که باید خلاص شوند ، جواب‌سؤال دوم آنکه‌منظور از تشکیل مجلس‌تعیین مقصر و بی تقصیر و خلاصی اشخاص بی‌تقصیر است ، جواب سؤال سوم آنکه‌اشخاصی که با استعمال اسلحه قزاق و یا غیر قزاق از قوای دولتی‌راکشته‌اند و نیز کسانیکه باعث این فتنه شده‌اند مقصرند مجرد مشروطه طلبی هیچگونه تقصیر نیست ، و بگوش من گفت من مسلمانم هرکس را دانستید مسلمان است خلاص کنید ، بعد اعضاء مجلس را بیان کرد : عون‌الملك رئیس محاکمات وزارت خارجه ، شاهزاده محمد حسن میرزا مؤید السلطنه ، میرزا علیخان امیر الامراء ، حاج محمد باقر تبریزی تاجر ، محمد باقر خان میر پنجه قزاق و شما ومحقق نظمیه ، من گفتم میر پنجه قزاق و محقق نظمیه چه مناسبت دارند گفت امر شاه است و چاره‌ای نیست و این دو نفر بهترین اشخاص طبقه خود هستند .

باری من مرحوم میرزا احمد خان اشتریرا که در آنوقت منشی اول محاکم جزا بود با خود به باغ شاه بردم همینکه مجلس تشکیل شد دیدم قهرمان‌خان حاجب‌الدوله هم حضور دارد و من چون او را نمی‌شناختم از حضور او نگران شدم ولی‌بعد ملتفت شدم که‌حضور او بهترین کمك برای خلاصی‌بیچارگان بود ، خلاصه بعد از مشاوره قرار براین شد که ابتدا اشخاص بی‌نام که سواد اعظم محبوسین بود احضار و مورد تحقیق واقع شوند ، چون آن اشخاص غیر معروف کمتر اتفاق میافتاد که تقصیری (بنظرصدراعظم وقت) بر آنها ثابت شود و اغلب بلکه همه آنها خلاص میشدند و در باطن هم منظور دولت برای تبرئه‌خود در انظار خارجی‌ها همین بود ، آن اشخاص دسته دسته بمجلس‌تحقیق احضار وبعد از سؤالات ساده‌واظهار عجز و زاری که رقت‌آور بود حکم خلاصی آنها صادر و بعد از آنکه حاجب الدوله بعرض شاه میرسانند آزاد میشدند .

محقق نظمیه که اسم او در نظرم نیست و بهمین عنوان خوانده میشد سید بود ولی شنیدم بهائیست و از این جهت نگران بودم لیکن بعد معلوم‌شد مردی بسیار درست و بارأفت است ، باری در عرض یك‌هفته باغ شاه از محبوسین خلوت شد و اکثر آنها خلاص شدند ، بعد نوبت بمعروفین رسید و ابتدا مرحوم سید یعقوب انوار را بمجلس حاضر کردند در حالیکه زنجیر بگردن او بود و تب داشت .

بعللی در اینجا یادداشت صدر الاشراف تمام میشود .

حرکت بطالقان

پس از خاتمه زد و خورد محمدعلیشاه با مجلس ومشروطه‌طلبان و دستگیری آزادیخواهان و آرامش در شهر در حدود دو ماه طول کشید که من با چند نفر از طلاب مدرسه شاهزاده خانم که اهل طالقان بودند منجمله آقا سید علی اکبر امام جمعه ، ملا اسحق ، ملا غلامعلی سوهانی و سید بزرگ وسید عبدالله آرموت تکیه‌ای که در واقع برای حفاظت من‌بود برای‌طالقان‌حرکت کردیم ، منظور پدرم این‌بود که‌من درطهران‌نباشم ، این‌اولین‌سفر من بطالقان است که نمیدانم بکجا میروم وعاقبت چه خواهد شد .

پس از ورود بسوهان و دیدن خویشان که با یك دنیا محبت و مهربانی از من پذیرائی میکردند مخصوصاً خواهر پدرم‌بنام (زیبا) که بی‌نهایت‌مراقب من بود ، ازدهات اطراف‌بدیدن من میآمدند واین‌سبب شد که من ناگزیر با چند نفر از سوهانیها پس از یك ماه توقف در طالقان حرکت بطرف تنکابن نمایم البته بدون برنامه ، چون از طرف حکومت طالقان‌بنام میرزا حسن‌خان که‌از اخوان صفا و درگذر وزیر دفتر کوچه وزیر دفترمنزل‌داشت وبنا بر خصوصیتیکه باپدر وفامیل وهمین طور با خود من داشت محرمانه بمن خبر داد که هر چه زودتر از سوهان حرکت نمائید چون از طهران برای دستگیری‌شما یك نفر که حامل حکم است آمده و من او رادر پذیرائی نگاهداشتم که بتوانم بشمااطلاع دهم و هرطورهست‌برسیدن این خبر بهر طرف که صلاح است حرکت‌کنید و من تصور میکنم چون با پسر سردار افخم وخودسردار سابقه دارید بهتر آنستکه برای رشت حرکت نمائید (چون سردار افخم در حدود یك ماه بود که والی گیلان شده‌بود) بمجرد رسیدن خبر میرزا حسن‌خان حاکم طالقان برای‌تنکابن حرکت‌کردم ، آنهم‌پیاده و تمام خط سیر کوه چه‌کوههائیکه واقعاً وحشتناك ولی در عین حال باصفا ، رسیدیم بدهی که گفتند این اول الموت است وآخر خاك طالقان .

چون پاهایم زخم شده بود و قادر بحرکت نبودم از آن قریه که شب مانده بودیم یك قاطر برای من کرایه و حرکت کردیم ، رسیدیم بکدوك کوه سلنبار (ثلج انبار) که در تمام فصل برف‌انباراست از آنجا سرازیر و باید پیاده طی کرد ، در پائین گدوك دهی بود بنام (مران) پس ازاستراحت بطرف خرم آباد شهسوار روانه شدیم ، از کنار رود خانه روانه بودیم ، در اواسط رودخانه و راه برخوردیم بقهوه‌خانه‌که معروف بود بقهوه خانه (درازلات) که صاحب آن اهل سوهان طالقان بنام ملاسیف‌الله از ما پذیرائی گرمی‌کرد ، و نگذاشت حرکت نمائیم شب را توقف و فردایش حرکت کردیم هر چه خواستم پول بدهم نگرفت .

از درازلات حرکت کردم پس از طی مسافت رسیدیم بخرم آباد که مرکز حکمرانی ولایات‌ثلاث تنکابن ، کجور ، کلارستاق بود و حکومت آن باامیر اسعد پسر محمد ولیخان سپهدار بود ، چون‌تاکنون مسافرت و از طهران بیرون نرفته بودم ، بااین مسافرت ومناظریك حالت ثانوی برای من روی داده بود

از یك طرف غم زده و افسرده باخیالات پریشان که نمی‌دانستم بکجا و عاقبت در این جا ها که آشنائی ندارم کار من بکجا خواهد کشید ، و از طرف دیگر مناظر جنگل و طراوت دشت و کوه و از همه‌مهم‌تر دشت برنج کاری که بدست زنها مخصوصاً دخترها باطرز مخصوصی باید کشت شود بسیار جالب توجه و نشاط آور وشاعرانه است .

برنج کاری درشمال

بی‌مناسبت نمی‌دانم مشاهدات خود را در قسمت برنج کاری که خود از نزدیك مشاهده کرده‌ام برای خوانندگان جوان‌بنویسم تابدانند این محصول باچه مشقت وزحمتی بدست می‌آید این برنجی که میخورید و غذای عمده یك قسمت بزرك از جمعیت ایران را تشکیل میدهد اگر به بینید باچه خون دلی بدست می‌آید ، شاید کسانیکه قلب پررقت و حساس تری دارند موقعی که بخواهند پلو و آش و نوعی از خوراکهای برنجی بخورند و بیاد تهیه و کشت کنندگان برنج بیفتند فوری احساس ناراحتی‌کنند ، و بگفته یکی از کشاورزان آن نواحی یك دعای مؤثر بجان زارعین برنج کاری بفرستند و آن دعا این‌است‌که‌کمتر اسباب مزاحمت ، ودرصدد اذیت آنها برآیند وباری سنگین تر روی دوش آنها نگذارند .

چون سختی برنج کاری بقدریست که قابل مقایسه بازحمات گندم کاری وسایر حبوبات نیست‌وفقط برنج است‌که این‌قدر سختی و زحمت و باصطلاح اهالی مازندران وگیلان‌این قدر ، کیابیا ، داردبرای اینکه هریك نهال برنج یعنی برای چند دانه برنج که سرکار میل میفرمائید یك زن گیلانی و یاتنکابنی و مازندرانی اقلا سه دفعه تازانو میان آب و گل که مزرعه برنج(بیجار)راگرفته است ایستاده وعملیات (نشاکاری) و قلمه زدن و کار های دیگر را انجام داده است ، در میان کشت حبوبات تنها برنج است که بایستی مدت طولانی تقریباً تاموقع رسیدن دائماً زیر آب باشد ، حتی زمینی که میخواهند نهال‌برنج بکارند باید قبلا در آب غرق شود و موقعی که میروند نشاهای برنج رابکارندآب تابالای ساق پای زنان و دختران میرسد ، این کارهم منحصراً بازنها میباشد .

در تمام مزارع برنج کاری در مواقع کشت و (نشاء) یك مرد دیده نمیشود که مشغول این کار باشد و این سهم زنان از اول کار تاوقتی که‌برنج را آبدنك وبخانه میبرند ادامه دارد ، روی این اصل است که فقط در نقاطی میتوان برنج کاری کرد که آب فراوان و هوای مرطوب از باران داشته باشدتا از لحاظ آب و رطوبت در مضیقه نمانند ، (توم !) که اصطلاح محلی است برای کاشتن‌برنج ذکرمیشود .

طرز برنج‌کاری‌این‌است‌که اول مقداری‌برنج را در محلی‌خزانه میکنندکه باصطلاح‌محلی‌آنرا(توم) میگویند ، پس از مدتی که بذرها شگفته و از هم باز شدند و قدری رشد کرده و بصورت نشاء درآمدند که بتوان آنرا در دست گرفت نشاها را توی سبد های کلشی مرتب میگذارند وبسرمزرعه میبرند که باصطلاح محلی (بیجار) گفته میشود ودر زمین میکارند و در همین موقع است که مرحله بسیارتماشائی و دیدنی است و کمتر کسی میتواند از کنار این مزارع که جاده هم شاید باشد عبور کند و بدون توقف بگذرد ، برای اینکه آواز خواندن دسته جمعی زنان و دختران رسیده که اشعار عاشقانه محلی را در نهایت لطافت میخوانند خیلی جالب است .

مراداز آوازلطیف

وآن‌آواز وصوت خوشی است که‌جذبه روحانی در آدمی ایجاد میکند ، وروح را ازظاهراجسام منصرف‌کرده بمعنی موجودات

متوجه میسازد تاتناسب موسیقی وریاضی‌راکه در ساختمان‌کلیه مخلوقات‌بکار رفته در یابد و موجب کمال عرفانی اوگردد :

بی‌خبر میگذرد عمر گرامی افسوس　　کاش این نغمهٔ آواز درائی میداشت

عمر خیام میگوید :

روزیکه‌که گذشت‌ازآن‌دگریاد مکن　　فردا که نیامده است فریاد مکن

بر نامده و گذشته بنیاد مکن　　حالی خوش باش وعمر برباد مکن

واقعاً باید درآن ساعت و وضعیت بزنان ومخصوصاً دختران برنج‌کار و آوازشان گوش‌داد که‌انسان بیچاره و از خود بی خود میشود ، زنها که نشا کاری و عملیات زراعی منحصراً بعهده آنها است موقعی که از خانه میخواهند به مزرعه بروند بهترین لباس که رنك های الوان دارد می‌پوشنددخترها لباسی‌که از رنك و پارچه قشنك تروبیشتر جلب توجه کند درآنروزها می‌پوشند .

در موقع رفتن بمزرعه معمولا دسته جمعی از منازل خود یعنی‌از ده حرکت می‌کنند ، ولی‌بچه‌نحو؟ بـا خواندن آواز و رقصیدن دسته جمعی در حین راه رفتن ، همین طور که میروند هر سه نفر چهار نفر بیشتر یاکمتر وارد زمین برنج کاری خود میشوند ، آن سبد نشای برنج در دست یك زن نسبتاً کاملی است در وسط سایرین ، هریك نفر یك دسته نشا برمیدارد و بادست ریشه را توی زمین که آب و گل مخلوط است میگذارد و رد میشود ، در همین موقع است که درتمام این صحرا صدای آوازهای‌عاشقانه بلنداست ، و آن ساق پاهای سفید بلورین تا زانو توی آب و گل مانند ماهی قرارگرفته است و برای بیننده مانند اشعه آفتابی است که منعکس بزیر آب گردیده است .

لباسهای رنك وارنك و گیسوان زیاد مشکی و خرمائی بافته شده بچند رشته در پشت شانه روی لباسهای قرمز و سبز وآبی وبنفش وغیره که‌تاروی کمر ریخته شده‌است ، کو قدرت که بتواند از این راه عبور کند ؟.

این منظره مربوط بیك زمین ودو زمین نیست بلکه در تمام اراضی مازندران و تنکابن ، ولنگرود ، لاهیجان تا آخرین نقطه گیلان همین عمل درموقع برنج‌کاری انجام میشود ، خودشان میگویند این آواز- خوانیها و رقصیدنها برای شکون و میمنت است که محصول زیاد بدست بیاید و آنرا با شادی و خوشحالی مصرف کنیم ، اگر اینطور نکنند دیوانه میشوند ! ــ ولـی حقیقت اینستکه این رسم و آزادی تـام را از زمان‌های خیلی قدیم عقلای قوم ابتکار کرده اند تا باین وسیله که آزادی بتمام معنی است از فشار روحی زنها و دختران کاسته شود ، و دیگر اینکه غـالباً خواستگاری و زناشوئی دختران از همین مـواقع سرچشمه و انجـام می‌گیرد ، باین جهت دختران با شوق هرچه تمامتر حاضر بانجام این کار پر مشقت میشوند ، در واقع این آواز و رقص وتفریح بمنزله دریچه خطریست که از انفجار روحی زنـان کشاورز جلوگیری مینماید .

ریش‌سفیدان محلی می‌گویند زحمت و فشار برنج‌کاری و رفتـن توی مزارع پر از آب و زالو در آب و هوای نامساعد مرطوب بقدری زیاد است که اگر بااین ابتکار تمام آزادی رقص وتفریح‌را اختراع و معمول نکرده بودند ، زنهای کشاورز از شدت زحمت وفشارکار نامساعد دیوانه میشدند ، وبعلاوه‌باپول و مزد هرچه‌قدر هم‌که میدادند ممکن نبود پیشرفت نماید .

زمینی که برای برنج‌کاری در نظر گرفته میشودقبلا باید برای نشاکاری آماده شود ، آماده‌کردن زمین هم باین ترتیب است که آنرا چند دفعه آب‌میدهند بطوریکه زمین پر آب میشود بعد شخم میکنند ، موقعیکه میخواهند نشاکاری کنند زمین مانند یك بـاتلاقی پر از آب است که بالای ساق پـا بلکه بالا تر توی‌آب و گل‌فرو میرود ، و این‌وضع ادامه دارد وسراسر مزرعه بیجار در زیر آب‌است ، تا موقعیکه‌ریشه نهالهاکاملا محکم و گرفته شود ، آنوقت دیگر آب‌برنج راکم میکنند تاوقتیکه محصول بوقت معین‌برسد ، و ازآن وقت ببعد دیگر آب نوبتی خواهد بود .

از ماه شهریور ببعد تدریجاً محصول برنج برداشت میشود ، در این موقع دیگر کار با مردان‌است ولی بازهم زنها در بعضی موارد شرکت و کمك مینمایند بدون تشریفات ، محصول را که برمیدارند اول بمحلی میبرند که بزبان محلی (کنوج) میگویند ، کلیه محصول در آنجا انبار میشود تا بتدریج محصول را باطاقی ببرندکه با آتش و دود باید خشك کنند این اطاق اسمش (بوج خانه) است که همیشه دود از آنجا بیرون می‌آید ، و این آتش و دود بطور اعتدال انجام می‌گیرد که برنج با خوشه های دسته کرده خشك شود .

علت اینکه محصول برنج را نمیتوانند مانندگندم و جو بوسیله آفتاب خشك‌کنند مرطوب‌بودن‌هوای آنجا است‌که بگفته گیلانیها ومازندرانیهاآفتاب هم درآن صفحات تراست وهوا دائماً رطوبت دارد ، این است‌که نور آفتاب‌هم قدرت خشك‌کردن دسته‌های برنج‌را ندارد ، بعلاوه از ترس‌آمدن باران مجبورند بجای محفوظ ببرند وآن همان (بوج‌خانه) است‌که هم از باران محفوظ میماند و همینکه بواسطه آتش و دود آماده برای مصرف میشود .

قبل از ایجاد ماشین های برنج‌کوبی محلی دائر بود بنام (آب دنك)که‌شلتوك برنج را توی‌جائی مانند هاونهای بزرگ میریختند که بعد با دنك کوبیده میشد ، وزنها سوبوس‌آنرا گرفته برنج خالص را جابجا مینمودند ، زحمت و مشقت برنج‌کاری منحصر بهمان کارهاکه گفتیم نیست ، زراعت برنج برخلاف گندم وجو وسایر حبوبات دیگر تنها زراعتی است که دائماً شب وروز محتاج بمراقبت است که دچارآفت نگردد ، یکی از آفت‌های خطرناك آن همان اوان کشت مراقبت از حملات گراز (خوك) و خرس است که شبها میریزند بجان مزارع برنج و اگر فرصتی بدستشان بیافتد مزرعی را که بـا یك دنیا خون دل روبراه شده است بفاصله یکی دو ساعت چنـان زیر وزبر مینمایند که هیچ چیز برای صاحب‌مزرعه باقـی نمیماند ، اینستکه کشاورزان از زن و مرد باید کلیه شبها تا صبح بنوبت بیدار ومراقب باشند وباکوبیدن طبل و آهن سر وصدا بلندکنند که خوك وخرس‌ها بطرف مزارع نیایند .

این برنج که با این خون دل وزحمت و مراقبت چند ماهه تهیه میشود علاوه بر مصرف داخلی‌یکی از رقم‌های صادرات عمده ایران است که صادراتش برخلاف کالاهای دیگر هیچ وقت روی یك میزان‌ثابت نبوده و سالیان دراز بتفاوت از دو هزار تن تا شصت هزار تن‌بوده یعنی هرموقع تجارت ایران وشوروی رواج داشته مقادیر زیادی برنج صادر شده و هر موقع معاملات تجارتی با شوروی راکد یا متوقف بوده صادرات برنج هم نقصان یافته است ، چون شوروی همیشه بزرگترین‌خریدار برنج ایران بوده ومیباشد .

در این بیست سال اخیر فقط دو سال بود که مقدار صادرات برنج ایران از پنجاه هزار تن تجاوز کرد ، یکی در سال ۱۳۱۵ که صادرات برنج بپنجاه هزار تن رسید و یکی هم در سال ۱۳۲۵ کـه

صادرات برنج بمیزان بی‌سابقه‌ای رسید و از شصت ویك هزار تن هم متجاوز گردید .

قیمت برنج که در سال ۱۳۲۵ صادر شد از چهل ملیون تومان هم بیشتر بود ، اگر ترتیبی داده شود که همه ساله بتوان مقادیر زیادی برنج صادر نمود تنها از این راه ممکن است‌هرسال اقلا چهل‌پنجاه ملیون تومان بجیب اهالی گیلان و مازندران ریخته شود که پیداست چنین پول هنگفتی چقدر زندگانی آنها را مرفه میکند ، در هر سالی که برنج صادر نشود دچار فقر وبدبختی میشوند که ناچار برنج‌کارها دسته دسته برای کار وعملگی راه‌طهران را پیش میگیرند .

علاج چیست ؟ ــ علاج آنستکه دولت های وقت همیشه متوجه این موضوع شده وبفکر آن باشند که برای صادرات برنج بازارهائی درنظر بگیرند تا در موقع خود اقدام نمایند و الا چند سال‌که بگذرد و رعیت راه طهران را یاد بگیرند (چنانچه‌یادگرفته‌است) رفته رفته کار کشت برنج بآن زحمت و سختی را از دست میدهد .

شمای خوانندگان جوان‌پس ازخواندن شرح‌برنج‌کاری واطلاع‌کامل‌از این‌محصول که‌یکی ازارکان اقتصادی مملکت‌را از حیث صادرات تأمین مینماید کاملا توجه نمائید که در زمامداری خودتان نگذارید وقفه و لطمه‌ای باین متاع بزرگ که زندگی‌قسمت مهمی از نفوس مملکت را نیز حفظ مینماید وارد آید و در درجه اول روابط تجارتی و اقتصادی با روسیه شوروی‌را حفظ نمائید و ثانیاً همیشه بازار دیگری برای فروش برنج ذخیره و در نظر داشته باشید که اگر معامله با روسیه دچار اشکالات سیاسی شد دچار زحمت نشده باشید .

باری‌شب‌را درخرم‌آبادمانده فرداصبح رفتم برای‌شهسوار ، شهسوارکنار دریا واقع شده‌تجارتخانه‌هائی معتبر وکسبه‌ازاهل‌طالقان مخصوصاً میریها وسوهانی‌ها بودند ، بسیارجای‌خوش‌منظره‌ایست برای‌اینکه کنار دریا واقع شده است دور مراگرفتند هریك برای منزل خود راهنمائیم‌میکردند بالاخره حاجی‌محمد یوسف‌که از تجار مهم آن حدود بودند مرا بمنزل خود بردند ، حاج نظر علی پسر بزرگ حاج محمد یوسف که تجارتخانه پدر را اداره میکرد‌بسیار مرد خوش قیافه وخوش‌برخوردی بود ، پسر دیگرش بنام حاج نصرالله بسیار مهربان وهرکدام برای خود تجارت مستقلی یعنی معاملات خرید وفروش برنج وامتعه دیگر داشتند ، چند نفر هم تاجر بادکوبه‌ای بودند بنام حاج ضربعلی و حاج بابا یوسف وغیره‌که‌مستقیماً با روسیه تزاری طرف معامله بودند .

از روسیه‌بطورکلی‌از هرقبیل جنس : بلور ، چینی ، پارچه‌انواع واقسام ، قند ، چای ، شکر ، نفط آهن و غیره وارد شهسوار میشد چون کشتی تجارتی مستقیماً ازبادکوبه میآمد کنار شهسوارتوقف‌میکرد تا موقعیکه‌بارش خالی وازاجناس‌ایران‌که در درجه اول‌برنج ، پشم ، پوست وغیره حمل‌میشدبارگیری‌شود باین ترتیب بازار شهسوار رونق بسزائی داشت ، چون تمام نقاط کنار دریا معاملاتشان با تجارتخانه‌های شهسوار بوده ، هر ناحیه و دهی با یکی از تجار داد و ستد مینمود ، بطور کلی باصرفه‌ترین و مرغوبترین اجناس برای ایران ازهر قبیل و نوع مال‌التجاره روسیه بود .

در منزل حاج محمد یوسف که آن شب جمعی از تجارطالقانی بودند پذیرائی مفصلی شد ، ونظر داشتند که من در آنجا بمانم مخصوصاً حاج نظر علی و حاج نصرالله گر چه بمن اظهار نمیکردند ولی نظرشان این بود که برای تدریس اولادشان بمانم ، دو شب توقف کردم ، بعد عازم رشت شدم چون شب

اول گفته بودم میخواهم بروم رشت و اگر اینجا بمانم ممکن است اسباب مزاحمت شماها از طرف دولت فراهم‌بشود قضیه‌حاکم طالقان‌را وآمدن‌مامورازطهران برای دستگیری تذکرداده‌بودم ، باین جهت حاضر شدند که من حرکت نمایم ، لذا اسبی برای من کرایه کردند و صبح برای رودسر حرکت کردم .

بین شهسوار و رودسر آب گرم مفصلی بود بنام (سخت‌سر) که حالا رامسراست ، باورود بآنجا توی آب رفتم‌چون گرم بود خیلی خوشم‌آمد ، پس از شستشو حرکت‌کردم شب را برودسر وارد و توقف‌نمودم فردا برای لشت ونشاکه‌متعلق بمرحوم امین الدوله وخانم فخرالدوله بودحرکت‌کردم ، چون منظورم‌این بود که‌از کناره رفته باشم مبادا درشهرها دچار زحمت دولتی‌ها واقع شوم .

قدریکه راه پیمودم یکنفر بمن رسید و بارش اجناس همه‌جور بودکه از رودسر خریدکرده ، نامش علی‌بابا در حدود چهل سال و چپق میکشید ، پس از سلام و علیك چپقی چاق کـرده پس از دود کردن دو دستی بطرف من تعارف کرد ، من با عذرخواهی گفتم من‌نه‌اهل چاهی و نه اهل دود میباشم ، علی‌بابا خیلی تعجب کرد و با قیافه مخصوص گفت چاهی هم نمیخورید جواب دادم از بچگی نخورده‌ام ، خلاصه از من پرسید شما اهل‌کجائید وبکجا میروید ، گفتم دوستی دارم در لشت و نشا میروم پیش او ، از هردری صحبت بمیان آورد که درست بداند من چه کسی هستم ، تا رسیدیم بده و خانه علی بابا ، خانه‌هـای آن حدود هم از یکدیگر فاصله دارند من هم خسته شده‌بودم ، در منزل علی‌بابا کته با ماست و سیر صرف شد ، چاهی هم حاضرکرده بود هرچه اصرارکرد اقلا یك استکان بخورید گفتم‌چون تاکنون نخورده‌ام‌نمیخورم زنش خیلی تعجب کرد که چطور میشود انسان چاهی نخورد .

بعد اظهار کرد آخوند باصطلاح خودشان بلدی امشب‌برای ما روضه بخوانی من‌یکمرتبه بیادمیرزا غلامعلی افتادم که میگفت روضه‌ها را حفظ کنید که یك وقت بدردت خواهد خورد ، جواب گفتم میدانم ولی میخواهم حرکت نمایم ، زن رو کرد به علی‌بابا که آخوند را امشب نگاهدارید چون امشب شب‌هفت مارمه (مادر) علی‌بابا از من خواست که شب بمانم و فردا با مالش مرا به لشت و نشا برساند .

شب راماندیم‌زن مردم‌را خبرکردکه شب بروضه‌بیائید ، زن ومرد حاضر شدند و مرا روی صندوق بجای صندلی هدایت کردند ، خواستم همان‌طور که نشسته‌ام‌بخوانم قبول‌نکردند ، یك پارچه روی‌صندوق انداختند و من بالای صندوق شروع کردم چند شعر بنام مقدمه خواندن دیدم زنها گردن می‌کشندخصوصاً چنددختر زیاد بمن متوجه‌شدند ، درهرحال روضه‌تمام شد هنوز ازصندوق برنخواسته‌بودم که‌یك زن‌ازمیان زنها بلند شد دو قران بدست من داد که یك روضه حضرت عباس برای من بخوان ، من چون آشنا باین رویه نبودم دوقران را نگرفته عذر خواستم ، زن علی بابا هم که نامش آبجی بود زن را عقب زدو گفت این آخوند که درویش نیست .

روضه خوانی من خیلی مورد توجه قرار گرفت چند نفر از مردها از من دعوت کردند که‌برای محرم که نزدیك بود برای آنها روضه خوانی نمایم چون تصور کردند که من میخواهم در لشت و نشا برای محرم بمانم .

فردا علی بابا یابوی خود را حاضرکرد و حرکت کردیم ، شب رسیدیم به لشت ونشا حالانمی‌دانم چه باید کرد چون بعلی بابا قبلا گفته بودم در لشت و نشا دوستی دارم ، علی بابا گفت اسم دوست شما چیست و خانه‌اش را میدانی ؟ نمیدانستم چه جواب بدهم .

من الاتفاق در حال تحیر بودم که یك نفر سلام کرد و گفت شما کجا این جاکجا بفرمائیدبرویم

منزل و واقعاً من مات و متحیر شدم و خدا را شکر کردم که مارا پیش علی بابا شرمسار نکرد وازطرف دیگر این شخص رانمی‌شناختم ، بهرحال وارد منزلی شدیم بسیار منظم و مرتب و صاحب منزل از هردری صحبت و اسامی چند نفر را از من سئوال کرد اتفاقاً یکی از آنها در گذر وزیر دفتر منزلش بود که بامن و فامیلم آشنا بود ، بعد معلوم شد میرزا رضا خان نوکر نجم السلطنه دختر مرحوم حاج شاهزاده خانم است که اوهم چندیست از طهران آمده لشت ونشا بنام مباشرت .

صبح بازحمت زیاد از لشت‌ونشا برای رشت حرکت کردم ، وارد لاهیجان شدم چون سالار که یکی از رجال و ملاکین لاهیجانی بود ، داماد آقا بالاخان سردار افخم شده بود بسراغ ایشان رفتم ،در ملاقات فوق العاده اظهار مهربانی کردو گفت میخواهیدرشت‌بروید ، شب‌را ماندم جای همه‌دوستان‌خالی . پس از صرف شام سالار اظهار کرد که سردار افخم در رشت نیست برای سرکوبی مخالفین سردار امجد طالشی برحسب دستور محمد علیشاه قرار شده که سردار امجد را به برند بطالش پس از سرکوبی مخالفین او را بمقر حکمرانی خود برقرار نموده و سردار افخم مراجعت برشت نماید ، و هنوز انجام نگرفته لذا سردار افخم در طالش است نایب الایاله اعظام السلطان است که امروز از ایشان کاغذ داشتیم حالش خوب است .

برای استراحت و خواب آماده شدم سالار چند کتاب برای من آورد که یکی از آنها را باز کردم این حکایت بنظرم آمد چون خواندم بسیار خوشم آمد که همان شب یاد داشت کردم‌که اینك‌برای خوانندگان عزیز می‌نگارم :

❁(بزرگترین گناه)❁

یکی از بزرگان یثرب ولایت — که میداشت جمعی بزیر حمایت
به هنگام نزع روان وقت مردن — همی خواست او از یکایك رضایت
تمام قبیله رضا گشته از وی — رضایت گرفت او بحد کفایت
بناگه بیاد آمدش اشتریرا — که مرکوب او بوده است ازبدایت
بفرمود اشتر نمودند حاضر — کشیدش بسر دست لطف و حمایت
باو گفت کای اشتر سالخورده — تو در عمر کردی بمن بس رعایت
سواری بمن داده ای در جوانی — بکوه و بدشت و بشهر و ولایت
بسی صدمه‌ها بر تو از من رسیده — بحدیکه زان صدمه شد لنك پایت
ز من باش راضی دراین وقت آخر — تو بگذر زتقصیر من بارضایت
زبان شتر باز شد بهر پاسخ — زلطف خدا گفت این نغز آیت
رضا هستم ازهرچه کردی توبرمن — چه بودی مرا صاحبی با درایت
ولی نیستم راضی از یك گناهت — که بود آن گناه تو بر من جنایت
تو می‌بستی افسار من بردم خر — که ره را نماید بمن خر هدایت
شتر میرود زیر هر بار سنگین — ولی سخت باشد بر او بی نهایت
که افسار او را کشد یك الاغی — رود زیر بار خر بی کفایت
بخوانند از دل همه اشترانرا — همی ساربانان با عزم و رایت

این اشعار و حکایت بقدری ساده و در عین حال یك دنیا پند و حکمت و درس روان شناسی‌وبیداری در کارها میدهدکه هریك بجای خود باید انجام گیرد .

چون ساربانها که دارای شتران متعددی هستند همیشه یك الاغی هم دارند که گاهی در روز سوار میشوند و افسار شتر را می‌بندند به پالان‌الاغ‌که در جلو شتر حرکت مینمایدوچون شتر درحرکت‌اطاعت کامل دارد به این که افسارش را هرکس در دست داشته باشد و بهر راهی حرکت نماید شتر هم بدنبال آن راه می‌افتد در این جاهم منظور شتر تذکر بساربانها است که اختیار ماهارا بدست خرها ندهید و البته در این مثل وحکایت‌منظور انسان است‌که همیشه‌تابع مردان باایمان دانشمند درستکار وراستگو باشید که شما را از راه راست و سعادت حرکت دهد تاموفق بانجام نیات و هدف خود گردید اگر غیر از این باشد مانند شتری خواهید بودکه افسارش بدم خر بسته مطابق میل خر حرکت مینماید بکجا خواهد کشید معلوم است .

بعد از دو روز برای رشت حرکت کردم ، به کوچ اصفهان که بین لاهیجان و رشت است وارد شدم ، وچون‌سرجاده واقع شده‌دکان وبازارش درکنارجاده‌قرار دارد ، قدری برای استراحت توقف‌کردم بناگاه متوجه شدم یك نفر از بالای ایوان بالا خانه متوجه من است در همین موقع یك نفر محصل مقابل من سلام و اشاره به بالاخانه کرد و گفت ملا شما را میخواهد ، باهدایت محصل روانه شدم پس از ورود دیدم‌ملاعظیم طالقانی‌زیدشتی‌وشیخ‌ابراهیم‌زیدشتی‌است ، خیلی‌خوشحال‌شدم ، باکمال تعجب از من‌پرسیدند که چه طور شده باین صفحات آمده اید ، جریانرا برایشان نقل کرده و ضمناً متذکر شدم که مقصدم رشت است برای اینکه اعظام‌السلطان پسر سردار افخم نایب‌الایاله است و شاید هم بروم‌بخارج ، ملاعظیم و شیخ ابراهیم اظهار نمودند حالا چند روز این جا خواهید بود و اگر مایل شدید ممکن است همین جا باهم باشیم و مشغول تعلیم خط بشوید برای اینکه دراین‌جا علاقه زیادی‌بخط دارند .

چون در طهران ملاعظیم و شیخ ابراهیم در بالا خانه مدرسه حاجیه شاهزاده خانم منزل داشتندکه همان موقع بطوریکه قبلا شرح داده شده است من به آقایان تعلیم خط میدادم ، و ملا عظیم در همان گذر وزیر دفتر مکتب خانه و شاگرد زیادیهم داشت ، پس از مذاکره باآقایان جواب دادم‌که بایدبروم رشت واگر آنجابواسطه جهاتی وضعیت من طوری شد که نتوانم توقف نمایم مراجعت مینمایم .

پس از دو روز توقف یك شب یکنفربا لباس درویشی آمدبملاقات ملاعظیم ، ازبرخوردچنین‌استنباط کردم که باهم سابقه دارند ، من‌هم معرفی شدم و صحبت از هر دری بمیان آمد ، منجمله راجع بموش صحبت شد درویش برای دفع شر موش‌دستوری مذاکره نمود که من یادداشت‌کردم اینك برای‌خوانندگان خانه‌دار در اینجا ذکر مینمایم که در موقع عمل ، امتحان نمایند اینك دستور :

آسان‌ترین دفع موش خانگی

برای از بین‌بردن‌موش خانگی ، بهترین طریقه اینستکه‌مقداری آردنخودچی را با قدری‌گچ الك کرده خیلی نرم مخلوط‌نموده در ظرفی مقابل لانه‌موش‌بگذارید ، برای اینکه‌موش را متوجه طعمه مزبور نمائید بهتر است مقداری‌روغن بقدر یك فندق در گوشه ظرف بگذارید تاموش بواسطه استشمام بوی آن از خانه و سوراخ بیرون‌آمده و بآرد نخودچی برسد چون خیلی علاقه بدان دارد مشغول خوردن آن میشود ، و چون گچ مخلوط آرد نخودچی شده طعم و بوی خاصی نخواهد داشت لذاموش هنگام خوردن آرد نخودچی متوجه آن نمیشود ، پس ازخوردن تشنگی بر او غلبه میکند و بطرف ظرف آبی که قبلا در همان نزدیکی سوراخ در دسترس

او قرار گرفته میرود ، پس از آشامیدن آب ورفع تشنگی گچ‌های‌مخلوط بآردنخودچی‌که داخل‌معده‌اش شده است بواسطه‌آب اول خیس خورده و بعد مانند سنگ‌سخت میشود و چون قابل دفع نیست پس ازیك ساعت موش تلف میشود ، ممکن است هرچند دفعه چند موش برای‌خوردن این غذای لذیذ گوارا دورظرف غذا حاضر شوند و شاید نزاع بینشان واقع شود که خود موجب حریص شدن گردد .

و نیز درویش این شعر را خواند که بسیار عالی بود گویا از صائب تبریزیست چون خود درویش تردید داشت .

من از خاریکه بر بالای دیواراست دانستم که ناکس‌کس‌نمی‌گردد ازاین بالانشستن‌ها

شعر دیگر :

چون وا نمیکنی گرهی خود گره مباش ابرو گشاده باش چو دستت گشاده نیست

آن شب را با مذاکرات و صحبت‌های درویش تا پاسی از شب گذشته خوش بودیم ، صبح درویش خواست برود یك ورقه کاغذ که نوشته بود بملاعظیم داد و خداحافظی کرد ، بعد ملاعظیم یك کتابچه‌مانند ارائه داد که گنج نامه گفته میشد که همین درویش داده بود ، من و شیخ ابراهیم گنجنامه را خواندیم ، طوری نشانیهای نقاط گنج را بطور واضح معین کرده بود که انسان خیال میکرد با یك حرکت و کاوش میتواند صاحب کرورها ثروت گردد ، پس از قدری خواندن با آقا شیخ ابراهیم مذاکره و قرار دادیم برویم برای بدست آوردن گنجها ولو یکی از این گنجها قسمت ما بشود دیگر تا زنده هستیم راحت و از این وضعیت آخوندی خلاص و اعقاب ماهم آسوده‌خواهند شد ، این‌مذاکرات و تشویق آقاشیخ‌ابراهیم مرا چنان وسوسه انداخت که از مسافرت برشت منصرف و تصمیم بحرکت برای نقاط گنج گرفته ، عازم شدیم و ضمناً قرار بر این شد که آنچه بدست آید بین سه نفر قسمت گردد .

حرکت کردیم و در میان کوه‌های جنگل از انبوه درخت که آسمان و آفتاب یا ماهتاب دیده نمیشود بنقطه اول مذکور درگنج نامه رسیدیم که نشانه این بود ، سر دو راهی قشلاق به ییلاق پنجاه قدم بطرف غرب جاده درخت بزرگی بنام طوسا زیر درخت سمت جنوب بکاوید یك خم خسروی سکه طلا ویك خروس جواهر نشان بدست خواهد آمد .

پس از رسیدن بدوراهی طبق نوشته قدم برداشته‌رسیدیم بدرخت که کاملا نشانی درست بود ، قدری که باطراف توجه‌کردیم دو نفرپیدا شدند و متوجه شدندکه ما گنج‌نامه‌داریم ، نزدیك‌شدند و سلام و علیك بعمل آمد ، آغاز مطلب از طرف آنها شدکه معلوم‌گردید سوابقی دارند ، اظهار نمودند که آقایان برای کجا میروید چطور از جاده خارج شده‌اید ، حتماً گنج نامه دارید و عقب محل آن میگردید ، اگر اینطور است ما حاضریم با شما کمك نمائیم در کندن زمین و انشاء الله بعد از بدست آمدن سهمی هم بما خواهید داد .

ورقه را چهار نفری قرائت و محل آن معین و آن دو نفرکه کلنگ و بیل حاضر کرده بودندشروع کردند بکندن حالا چه حالی داریم باید خواننده خودش تشخیص دهد ، هرقدرکندن‌نزدیك بنشانی‌میرسید وضعیت روحی ما تغییرمیکرد مخصوصاً شیخ‌ابراهیم قیافه غریبی‌پیداکرده‌بود ، کاوش رسید بیك تنورکه‌بدن آن شکسته و تیغه‌ها ریخته بود روی خاك ، آن دونفر اظهار نمودند قبلااینجا راپیش از شماکنده‌اندمعلوم نیست چیزی بوده یا نبوده است .

با کمال مایوسی خواستیم حرکت نمائیم ، آن دو نفر تازه رفیق گفتند حالا خیلی از ظهر گذشته بهتر آنست در اینجا یك کلبه خرابه‌ای داریم ، غذائی هرچه موجود است میل نموده بعد هر جا خواستید بروید ، معلوم شد وقتیکه خواستند بیل و کلنگ بیاورند دستور ناهار یعنی کته برنج داده بودند ، پس‌از صرف ناهار کته بسیار خوب با ماست و شیره و پیاز ، حرکت کردیم دلیله کوه را در نظر گرفته براه افتادیم چیزی نگذشت که دچار باران شدیم چه بارانی ، مقداریکه طی راه‌نمودیم بدرخت بزرگی‌رسیدیم که زیر آن خشك بود ناچار بدرخت پناه بردیم تا باران ساکت شود ، البته در این راه‌ها و جنگل‌ها بیم خطر چه از انسان و چه از حیوان درنده خواهد بود و رفته رفته خیالمان پریشان ولی ضمناً نمی‌توانیم منصرف ودست‌برداریم ، بالاخره شب بیکی دو خانه‌داربرخورد نمودیم ناچار توقف کرده و ازماخواستند برایشان روضه بخوانیم ناچار قبول کردیم ؛ پس از صرف شام‌که کته با ماهی ولی چه ماهی بقدری‌شور بودکه باندازه‌بال مگس‌هم من قادر بخوردنش نبودم ولی شیخ ابراهیم چون ذائقه‌اش عادت کرده بود برأحتی میخورد .

اول صبح قدری کته شب مانده صرف‌شد (این‌راهم بگویم‌که کته‌های‌آنجا را باکاردتکه تکه میکنند مخصوصاً مانده‌اش خیلی خوشمزه است) چون من چاهی‌خور نبودم خالی‌خوردم ولی‌شیخ ابراهیم بر حسب عادت باچاهی میخورد .

پس از صرف صبحانه حرکت کردیم و بالاخره خود را رساندیم بامامزاده (ساس) که در آنحدود معروف بود و در ورقه گنج‌نامه هم بهمین نام و نشانی ذکر شده بود و ضمناً نوشته شده بود از اولادان امام موسی ابن جعفر علیه‌السلام است ، چرا امامزاده ساس میگویند برای آنستکه درصحن امامزاده درخت‌های شبیه بکاج زیاد بود یکی دو خانه‌دار در خود حیاط امام زاده منزل داشتند معلوم شد متولی بودند ، آنها اظهار نمودند که چون این درختها همین برگش ضد ساس است ازاطراف میآیند برای‌خانهاشان که ساس دارد میبرنددود میکنند و در آنرا میبندند وساس‌بکلی‌ازبین میرود باینجهت امامزاده معروف شده بامامزاده ساس چون در این کوه تا رانکو چند امامزاده است .

چون در ورقه گنج‌نامه چهار نقطه در آن‌کوه بنام امامزاده ساس ذکر شده بودکه اگر یکی‌ازآنها بدست میآمد کافی بود لذا قرار شد مرکز توقف را در امامزاده‌قرار داده و هر چهار نقطه را عمل‌نمائیم متولی امامزاده مردی پنجاه ساله دارای دو زن بود معلوم شد دو خانوار متعلق بخود متولی بوده دو پسر بزرگ هم داشت که در خارج از امامزاده منزل داشتند ، ناچار صلاح دانستیم با متولی باشی قضیه را بمیان بگذاریم . شب شد تا وقت شام خوردن از هر دری صحبت بمیان آمد ، متولی باشی گفت :

عابدی در نتیجه عبادت طولانی‌سه حاجتش برآورده میشد ، زنش‌ازاو خواست‌که یکی ازحاجتهای خود را در باره من بخواه که خداوند مرا جوان و خوب‌رو نماید ، عابد از خداوند خواست و اجابت شد ، یك روز باعابد در صحراکنار چشمه در سایه درخت نشسته‌بودندکه پسر پادشاه برای شکار سر چشمه آمد آبی بخورد چشمش بماه‌رویی افتاد که تمام بدنش بلرزه درآمد ، وزنهم نگاهش بجوان رعنائی افتاد و هردو با اشاره قرار وصل‌را دادند .

پسر پادشاه دست زن راگرفت بترك اسبش نشانید و بسرعت حرکت کرد ، عابد مات و مبهوت وبا دل پرحسرت بمنزل‌آمد و دعاکردکه زنش سگ شود پسر پادشاه وقتیکه وارد عمارت شد دید در اطاقش

سگی خوابیده ، نوکرها را خواست گفت این چیست و از کجا آمده ، جواب دادند همان زنی است که از سر چشمه آورده‌اید امر فرمودید بعمارت و اطاق خودتان بیاوریم شاهزاده امر کـرد بیرونش کنید ، سگ آمد بخانه عابدچون چند اولاد داشت پنجه‌های‌خود را بدرخانه عابدزده زوزه میکشید . بچه‌هابیرون آمدند دیدند سگ بآنها مهربانی‌میکند فهمیدند مادرشان است‌چون مادرشان را از عابد خواسته بودندعابد گفته بود بواسطه خیانتی‌که بمن کرده بصورت سگ درآمده ، پسرها از پدر خواستند که حالا توبه‌کرده است ، لذادعاکرد بشکل اولش برگشت وفوراً همان‌زن اولیه شدکه بچها دورش جمع شدند ، عابدبیچاره برای اطاعت از زنش سه حـاجت خود را بیهوده از دست داد و تقصیر بـا خود عابد بوده که راز عبادت خودرا بزنش میگوید وباید فکرکندکه زن امانت دارنیست‌وهر طور باشد بنفع خود مصرف خواهدنمود .

شام حاضر وصرف گردید و بسیار شام مطلوبی ، خورشت باصطلاح ترشی‌تره با مرغ ، پس‌ازصرف شام استراحت نموده ، صبح پس از ادای فریضه و صرف صبحانه قرار حرکت را دادیم ، چون موضوع را متولی باشی مطلع بود سه نقطه را با کمك متولی باشی شبها کاوش نمودیم ولی چیزی بدست نیامد و تمام مواضع بانشانی‌ذکرشده‌در ورقه‌گنج نامه کاملامطابقت‌داشت ولی پس ازعمل‌معلوم‌میشد مدتها پیش‌کاوش کرده‌اند ، از بعضی قسمت‌ها تیله شکسته بیرون می‌آمد .

چون یك نقطه دیگررا در رانکوه خیلی روشن ذکر کرده بود پس از خدا حافظی متولی باشی اظهار کرد بیخود میروید برای‌اینکه بطور کلی‌گنج‌نامه‌ها دو نسخه است یکی بنام شاه ودیگر بنام‌وزیر ، و آنکه بنام وزیر است درست خواهد بود ، برای اینکه شاه بوزیر دستور میدهد بنام او دفن وعلامت‌را ذکر نماید وزیر آنچه بنام شاه دفن مینماید ظرف و کوزه‌های خالی بوده و آنچه بنام خوددفن میکرده دارای حقیقت بوده است و این نسخه شما بنام‌گنج نامه شاه است که پوچ است .

پس از خداحافظی روانه شدیم ، نقطه آخریهم مانند گذشته‌ها بی‌نتیجه ، لـذا برای رودسر روانه شدیم ، رودسر محوطه بزرگی و بازار مفصل و آبرومندی داشت تقریباً کوچکتر از میدان سپه و دور تا دورش دکاکین و تجارتخانه‌های آبرومندی بود ، از دریکه وارد بازار شدیم دست راست مواجه شدیم بیك سید جلیل القدری‌که توی حجره‌اش نشسته بود وچند نفر هم بودندکه باسید مشغول مذاکره بودند ، وقتی مقابل حجره رسیدیم چون همیشه من جلوتر حرکت میکردم وقتی سید چشمش بمن افتادسلام کرد وگفت بفرمائید ما هم که از خدا خواسته فوراً رفتیم بالا توی حجره .

این‌را هم ناگفته نگذارم که اساساً وضع لباس و قیافه من بکلی ممیز این بود که غیرازآخوندهای آن حدود میباشم که همه طالقانی بودند و مهم‌تر اینکه سر من تراشیده مانند آخوندها نبود و همیشه بـا ماشین اصلاح میکردم باین جهت دارای موی سر بودم ، از حیث‌تلفظهم که کاملا باصطلاح آنهـا شهری و طهرانی بودم‌این‌بود که بمن توجه وا-ترام‌میکردند وشیخ ابراهیم‌را طالقانی و راهنمای من‌میدانستند .

پس از مقداری توقف چون ظهر نزدیك بود صاحب حجره برخاست و بما اشاره کرد بفرمائید از بازار بیرون رفتیم وارد منزل شدیم بسیار مجلل و اطاقها همه مفروش از فرشهای گران قیمت از گماشته محرمانه نام آقا را پرسیدم گفتند آقای رئیس‌التجـار و برادرش رفیع التجار و در رودسر بالاتر از این دو برادر در تجارت‌کسی نیست ، در این اثناآقای رئیس‌التجار وارد و صدا زد رضاقلی‌برویدناهار حاضر کنید که آقایان خسته هستند و بعد از صرف غذا استراحت نمایند ، شروع کردند به‌پرسش و روکردبمن

و گفت شما که اهل این حدود و طالقان نیستید ، از کجا و بکجا میروید ، گفتم اسمم حسن از طهران و برشت میروم اظهار کردند تصور میکنم از مشروطه طلب‌ها باشید مطمئن باشید در این مکان از هرجهت خیالتان آسوده باشد وهرقدر هم بخواهید توقف کنید مانعی نخواهد داشت .

ناهار حاضر وباطاق دیگرهدایت شدیم از وضع سفره ومخلفات آن چه بنویسم ، در بدو ورودباطاق و منظره سفره تصور کردم عده‌ای خواهند بود بعد معلوم شدکه با خودشان بیش از سه نفر نخواهیم‌بود ، غذا صرف و بعد از غذا باطاق دیگر برای خواب راهنمائی شدیم ، بعد از خواب معلوم شد آقای رفیع ـ التجار با چند نفر برای ملاقات ما آمده‌اند ، لذا باطاق پذیرائی هدایت ووارد و مواجه با یك سیدبسیار خوش سیماشدیم ، از قیافه این‌دو برادر نورانی معلوم‌بودکه واقعاً ازسادات صحیح‌النسب میباشند ، چقدر مؤدب و خوش اخلاق .

آقای رئیس التجار مرابیرادرش معرفی کردند ، بقول‌آقای رفیع‌التجار از طرز صحبت و تلفظمن خورسند می‌شدند ، چون مقصد را هم آقای رئیس التجار تذکر داده بودند ، آقای رفیع التجـار تقاضا کردند که اولا یك سال هم بخواهید بمانید ما با کمال خورسندی و افتخار حاضر بـرای پذیرائی شما خواهیم بود و ابداً زحمتی نخواهید داد ، کسیکه نه اهل چای و نه دود و نه مشروب باشد میتوان سالها از او پذیرائی کرد .

پس از ساعتی توقف آقای رئیس‌التجار اظهار نمودند اگر میل دارید بازار برویم یا برای گردش باگماشته بباغ و لب دریا بروید ، لذا برای بازار حرکت کردیم و ضمناً بباغ که نزدیك بود رفتیم‌بسیار باغ عالی که هم چاهی کاری بود و هم مرکبات ، نزدیك مغرب آمدیم منزل .

شب عده زیادی از محترمین رودسر و بازار جمع بودند و از هردری صحبت بمیان بود ، در این اثنا آقای رفیع‌التجار اظهار کردند که‌خوب‌است‌آقایان‌در این‌جا بمانند برای اینکه مدتی است میخواهیم یك مدرسه بطرز شهری‌ها برای اطفال تاسیس ودایرنمائیم ولی کسیکه در تاسیس و طرز کارآشنا وبتواند اداره نماید ممکن نشد بدست بیاوریم الان سر درب بازار دو سه اطاق است که ملای طالقانی درس‌میدهد ولی بقدر توانائی و اطلاعات خودش بعلاوه نه جغرافی نه حساب جدید نمی‌داند ، اگر آقای آقا شیخ حسن لطف داشته باشند تقـاضای این جمع آنست که قبول کرده در همین جا توقف نمایند و آنچه را هم که لازم دارند از اساسیه از قبیل میز و نیمکت و صندلی و غیره صورت بدهند که بفوریت حـاضر خواهیم کرد .

خبر کردند شام حاضر است ، معلوم است مساحت سفره چه قدر خواهدبود دیگراز نوع‌خوراکیها و غذا نمیتوانم چیزی ذکر نمایم و کسانیکه آشنا بروحیه این دوبرادر بودندکه‌بعدها دررشت و حتی در طهران‌مذاکره میشد می گفتند درآنحدود این دوبرادر منحصر بفرد میباشند .

پس از صرف شام و متفرق شدن آقایان باطاق خواب رفته در رختخواب مشغول صحبت شدیم شیخ ابراهیم بکلی از خود بی‌خود و اصرار داشت همین‌جا بمانید و ترتیب دایر کردن مدرسه راهم بدهیدکجا میروید ؟ رشت چه‌خبراست ؟ بالاخره تصمیم گرفتیم بمانیم وقرار شد فردا نظر خود را بآقای رئیس التجار بگوئیم و صورت اساسیه و لوازمات مدرسه برای تهیه داده شود .

شیخ ابراهیم توی‌لحاف‌مخمل وتوشك ومتکای مخمل‌غلط میزد وبالاخره‌خوابیدیم ، صبح پس ازادای

فریضه و خواندن قرآن که بعد معلوم شد بواسطه آواز و صوت خوب خاصه درخواندن قرآنهم علاوه بر توجهات دیگر مورد مذاکره آقایان گردیده ایم .

روانه بازار شدیم آقای رئیس‌التجار و چند نفر که از تصمیم ما مطلع شدند در صدد تهیه و تدارك برآمدند ابتدا گفته شد خوب است اطاقهای سردرب بازار دیده شود اگر فعلا تـا تهیه جای خوب کافی خواهد بود که مشغول تهیه سایر لوازمات باشیم ، رفتیم بالاخانه تنها دریك اطاق اطفال روی‌زمین ازدختر و پسر نشسته بودند مانند مکتب خانه ، معلم هم یك نفر در حدود چهل سال‌دارای ریش مشکی و قبا لباده ولی کلاه ماهوتی‌آخوندی باایشان تعارف ، ومعلوم شد باشیخ ابراهیم سابقه دارد و آشنا هستند ، سه‌اطاق ویك انبار بالا بود که یکی از اطاقهاجای خواب مکتب‌دار بود .

پس از دیدن اطاقها گفته شد که انبار هم خالی شود فعلا کافی است البته مدرسه نخواهد بود گفته شد که در مقام تهیه آن خواهیم بود وهرچه زودترحاضر خواهد شد ـ ضمناً ازآقای مکتب‌دار پرسش شد معلوم شد اهل طالقان و قریه آرتون از خویشان دکتر میرزا صدرای آرتونی طبیب امیراسعد در تنکابن و نامش غواص و دارای طبع شعر هم میباشند ، بایشان گفته شد تاسیس مدرسه برای شما زحمتی نخواهدبود و شما هم مشغول درس دادن خواهید بود از روی طبقه‌بندی وپر گرام مدرسه .

از بالا خانه پائین آمدیم ولی قیافه میرزا غواص خیلی غضب ناك دیده میشد ، به شیخ ابراهیم گفتم میرزا غواص را خیلی خطرناك دیدم تصور میکنم بالاخره نخواهد گذاشت مادر این جا بمانیم و من که هدفم رشت است برای خاطر شما قبول کردم ، شیخ ابراهیم اظهار کرد مانعی ندارد از دو حال خارج نیست یاقبول میکند باماکار کند یاحاضر نمیشود تکلیف شق دوم باتجار است که معین خواهندکرد و بما مربوط نیست .

شب سوم بود که شب در منزل آقای رئیس التجار از من پدر و فامیل مرا سئوال کرد من هم بدون توجه که مطلب چیست و چرا در این دو سه روزه از من چنین سئوالی نشده در هرحال جواب‌دادم بعد رئیس‌التجار قدری تو فکر رفت بعد سرش را بلند کرد البته با نهایت خونسردی اظهار کرد حقیقت این است که آقایان از تـاسیس مدرسه فعلا منصرف شده‌اند و میگویند آقایان میل دارند بمانند یا بروند البته طرف مذاکره‌اش شیخ ابراهیم بود ولی مقصودش مـن بودم ، شیخ ابراهیم ساکت ماند من اظـهار کردم فردا صبح حرکت خواهیم کرد ولی میل دارم بدانم قضیه چیست آن گرمی اوقات‌پیش و این‌سردی برخورد این ساعت .

رئیس التجار اظهار کرد این ملای بچها شما را کاملا می شناسد پدر شما طالقانی است بنام ملا علی مقدس . . و همه فامیل را اسم برد و ملا اظهـارش این است که شما بهائی هستید و علامت‌بهائی‌بودن یکی سرتراشیدن و چاهی نخوردن و دود استعمال‌نکردن‌است برای اینکه بهائی‌ها حرام می‌دانند دراین صورت صلاح آقایان در حرکت است ، من شرحی مذاکره کردم که مطلب معلوم شد ، ساعتی را که از بالاخانه پائین آمدیم به شیخ ابراهیم گفتم که مکتب‌دار خیلی حالش خراب شده و قطعاً برای ماده‌سته گلی بآب خواهد داد در هرحال مذاکره من تااندازه‌ای حال و قیافه رئیس التجار را تغییرداد ولی دیگر توقف ماصلاح نبود و من هم که باید خود را برشت برسانم ، شب به شیخ ابراهیم گفتم دیدی مردك از چه‌راهی وارد شد که دیگر حرفی نمیتوان زد ، من خوشحال بودم که خلاص شدم وبمقصد خود رشت میروم ولی

شیخ ابراهیم خیلی حالش بدبودبرای اینکه لقمه چرب‌ونرمی از دستش‌رفت .

صبح پس از ادای فریضه و صبحانه حرکت کردیم ، رسیدیم بکوچ اصفهان منزل ملاعبدالعظیم با دست خالی و بایك دنیا افسردگی شیخ ابراهیم ، شب تمام گذشته های مسافرت را من البدو الی الختم بیان کردیم و گنج نامه را تحویل‌ملاعظیم داده ایشانهم پاره کردند ، فرداصبح‌برای رشت‌حرکت‌کردم .

چون شیخ علی سوهانی که از خویشاوندان بود طالقان را ترك و سالها در رشت منزل کرده بودو بایکی از آقایان بنام میرزا علی آقا مشترکاً مدرسه‌ای بنام افتتاحیه دایر کرده بودند وارد بایشان شدم‌و خیلی اظهار خورسندی نمودند مخصوصاً میرزا علی آقا ، شب جریان مسافرت خود رااز توپ بستن‌مجلس وآمدن‌بطالقان وباینکه چه شد بطرف رشت حرکت نمودم‌بیان‌کردم و گفتم اینك قصدملاقات اعظام‌السلطان را دارم تابه بینم اوضاع در چه حال است ، آیا میتوانم توقف نمایم ، شیخ علی و میرزاعلی هردواظهار کردند در همین جا بمانید و مدرسه معلم خط ندارد یکی از معلمین در ضمن سایر دروس خود تعلیم خط هم میدهد گفتم باکمال میل حاضرم چه در ایالتی بمانم و چه نمانم این خدمت را قبول خواهم‌نمود .

صبح برای ملاقات آقای اعظام السلطان رفتم ، در ملاقات بسیار اظهار خورسندی نمود ، جریان حرکت خود را از طهران تا رشت صحبت کردم ، گفتند بسیار فکر خوبی کردید حالا چون عدلیه‌ای نیست یك محکمه رسیدگی به دعاوی مردم در ایالتی تشکیل داده ایم و شما چون لباس روحانی دارید خیلی مناسب است که در این محکمه بنام عضو تحقیق خاصه در شرعیات وارد باشید و حالا دستور میدهم در همین عمارت برای شما منزلی تهیه و شب وروز باهم‌باشیم یك نفر را خواست ودستور داد یکی از اطاقهای طبقه سوم را برای من معین نمایند و از حیث لوازمات مورد احتیاج راهم‌حاضر کنند .

چون با همه اعضای ایالتی که از طهران آمده بودند سابقه داشتم ابتدا میرزا علی اکبرخان‌آبدار-باشی و علیخان ناظم خلوت که از شاگردان خود من بود ملاقات و فوق‌العاده خوشحال شدند ، میرزا محمد علی‌که معروف بکربلائی محمد علی بود ومن‌اورا بمیرزاعلی اکبرخان آبدارباشی معرفی‌نموده ودر آبدارخانه مشغول بود ، مورد توجه همه خاصه آبدار باشی قرارگرفته بود چون مرد درستکار با ایمانی بود درمسافرت ها چه در کربلا و چه در استراباد طرف توجه سردار افخم قرارگرفته بود ، مخصوصاً در عمل‌کباب‌جوجه تخصصی داشت که سردار همیشه از او کباب میخواست ، کربلائی محمد علی اهل طالقان و سوهان بود .

صبح آقای اعظام السلطنه نایب الایاله مرا خواستند و باتفاق رفتیم اطاق تحقیق در طبقه دوم که اطاق بزرگی بود ، شخص موقری بنام معین همایون در صدر نشسته و چند نفر هم در اطرافش و یك نفر بنام دبیر همایون مقابل معین همایون دو زانو نشسته مشغول چیزنویسی بودند .

آقای اعظام السلطان مرا معرفی‌کرده ضمناً متذکر شدندکه ایشان معلم خط من هم بودند لذاخیلی علاقه‌مند بایشان میباشم و اینك از طهران بخاطر من برشت آمده‌اند و اینطور بنظرم رسید که ایشان عضو محکمه باشند که‌کمك مؤثری خواهند بود خاصه در امور وموضوعات شرعیه ، آقای معین همایون اظهار خورسندی نمودند .

از آن روز دیگر تکلیف من معلوم گردید وبهمین جهت دیگر نتوانستم‌بمدرسه بملاقات آقایان‌بروم دو روز بعد آقا شیخ علی و میرزا علی و میرزا عبدالرسول هیئت مؤسسه‌مدرسه بدیدن من آمدند وازجریان

کار من مستحضر شدند و اظهار خوشوقتی نمودند ضمناً گفتم ممکن است در هفته یکی دو ساعت در روز معین نمائیدکه در آن ساعات من برای تعلیم خط برای کلاسهای متوسطه بیایم ، ازاین پیشنهاد من خیلی اظهار امتنان نمودند قرار شد روز وساعات را معین واطلاع دهند .

در محکمه

روزهااز اول ساعت اداری درمحکمه‌حاضر میشدم ومعین‌همایون شخص‌بسیار متین وموقری بودواز رجال رشت و دامادشریعتمدار بود و حقیقتاً از نقطه نظر بیطرفی و دانائی و اطلاع و طرز رفتار بسیار عاقلانه و میتوانم بگویم بـرای



ردیف جلو از راست : نفر اول مؤلف کتاب ـ نفر دوم معین همایون ـ نفر سوم اعظام السلطان

من یك مکتب درسی بود که بعدها سرمایه‌ای شده بود که همیشه بیاد میآوردم و متذکر میشدم کـه اگر چنین اشخاصی مصدر کارهای مملکتی بودند قطعاً امورات و کارهای مملکت در نهایت خوبی جریـان پیدا میکرد ، آقای معین همایون رفته رفته نسبت بمن توجه پیدا کرده مخصوصاً درطرز کار ورسیدگی‌بدعاوی اشخاص رضایت کامل پیدا کردند .

برحسب اطلاع شیخ علی در هفته سه روز و روزی یك ساعت قرار شد برای تعلیم خط بمدرسه بروم بهمین ترتیب هم‌عملی میشد ، چیزی‌نگذشت‌که بواسطه‌اشتهار من درکارخط ، مدرسه مورد توجه قرارگرفته مردم رو کردند بمدرسه وآوردن اطفال خود باندك مدتی‌اولیای مدرسه ناگزیر شدند که مکان‌وسیع‌تری برای مدرسه درنظر بگیرند لذا خانه‌ای درسبزه میدان‌که معروفترین نقطه رشت ومخصوصاً عصرها گردش‌گاه عمومی است کرایه کردند و مدرسه بآنخانه انتقال داده شد .

یکی از روزها طرف عصر برای گردش باتفاق شیخ علی و میرزا علی آقا و میرزا عبدالرسول بیرون شهر بباغ مدیرالملك رفتیم ، مصادف شدیم بیك نفر که معلوم بود از خارج آمده و اهل گیلان نیست‌شیخ علی چپق میکشید وهمینطورکه‌چپق دردست ومشغول‌کشیدن بود بامردك‌بصحبت پرداخت ومعلوم شد نامش میرزا حسن و اهل شیراز و از آزادیخواهان وبطورفرار باین طرف آمده است و آشنا و منزل هم‌ندارد ، آقایان این تصادف را بفال نیك گرفته وبا خود بمدرسه‌آوردند وبنام معلم ادبیات‌در واقع استخدام‌نمودند که در همان مدرسه هم منزل نماید ، اینهم یکی از پیش‌آمدهای ترقی مدرسه شمس گردید ، چون مدرسه که از حیث مکان تغییر کرد از حیث نام هم عوض شده بنام مدرسه شمس تابلو زده شده بود .



نفر اول سمت راست‌معلم خط وآنکه قطعه‌ای در دست‌دارد یکی ازشاگردها بنام میرصالح است

تصادف دیگر

یکی از روزها هم‌که خود آقایان با میرزا حسن شیرازی‌بگردش رفته بودند مصادف میشوند بمحمود خان و او را میبرند مدرسه و روز دیگر بمن اطلاع دادند که یك نفر از طهران آمده و میخواهد شما را ملاقات نماید ، بمدرسه‌رفته دیدم محمود خان پسر حسن خان میر پنج قزاقخانه معروف بکفری است حسن خان گذر وزیر دفتر با ماها رابطه و خصوصیت داشت و از حیث عقیده آزادیخواه بود ، در جنگ‌محمد علیشاه با مجلس روزتوپ بستن از طرف قزاقها پسرش بنام‌سعید خان‌کشته‌شده بود و برادر دیگرش که درژاندارمری افسربود بنام مسعود خان کشته میشود .

از ملاقات محمود خان خیلی خوشوقت شدم ، اظهار نمودند بخیال رفتن بباد‌کوبه برشت آمدم در هر حال قرار شد بعنوان معلم روسی در مدرسه مشغول و با میرزا حسن شیرازی هم‌منزل شوند همینطور هم

عمل شد ، چون مدرسه یك معلم روسی بنام علی اکبرخان نهاوندی داشت که او هم باطناً آزادیخواه بود و ضمناً در خارج مشغول تجارت هم بود منتهی حجره ثابت نداشت ، و چون پدرش نهاوندی و شغل‌اروسی دوزی‌داشته و در طهران‌کارکرده بود ، می‌آید رشت دکان اروسی دوزی دایر مینماید و معروف میشود به نهاوندی وچون کارش خوب بوده بازارش رونق‌گرفته بنام نهاوندی معروف میشود ، میرزا علی اکبرخان نهاوندی پدر آقای دکتر نهاوندی متخصص بیماریهای قلب بودند .

حوزه مدرسه چنانچه خوانندگان متوجه میشوند از آزادیخواهان تشکیل گردیده بود و معلوم است محصلین آن چه نحو تربیت میشوند ، چنانچه بعدها که میرزا کوچك‌خان در جنگل تمرکز یافت تشکیلات اولیه‌اش باچند نفر از شاگردان همین مدرسه بود ، ومن بیشتر اوقات را پس ازکارهای محکمه تحقیق در مدرسه باآقایان میگذراندم .

چون آزادیخواهان رشت برای حفظ خودبشهبندری‌عثمانی پناه برده بودند و البته از مضیقه‌دستگاه دولتی ناراحت بودند ، ملاقات بعمل نمی‌آمد و اگر هم باید ملاقاتی باپناهندگان بشودخیلی مشکل‌انجام میشد ، باورود من‌برشت وارتباط بادستگاه‌ایالتی خاصه بانایب الایاله وعضو محکمه تحقیق‌شدن رفته رفته ملاقاتهائی در شبها باپناهندگان بعمل میآمد و در ضمن بااعظام السلطان که‌باطناً آزادیخواه بودمذاکره و قرار داد شد که برای ملاقات از طرف کسان پناهندگان تسهیلاتی فراهم گردد و همین طور هم شد خصوصاً شبها خیلی خوب ملاقات میشد .

حاج میرزا حسن رشدیه

یك روز چند نفر از مامورین حاج میرزا حسن‌را وارد عمارت ایالتی کردند اعظام السلطان مرا باطاقش خواست ، دیدم با حاج میرزا حسن رشدیه مشغول صحبت هستند در این موقع اعظام السلطان بمن‌اظهارکردند برای شما مهمانی رسیده است ، و روکردند بحاج میرزا حسن که هم منزل شما فلانی‌خواهد بود و هم اسم وهم‌مسلك هم هستید ، در این موقع هم من خوشحال شدم و هم حاج میرزا حسن ، یکی از پیش خدمت ها خواسته شد که ناظم خلوت را حاضر نماید ، علیخان ناظم خلوت حاضر واعظام السلطان دستور دادند یکی از اطاقهای طبقه سوم را که فلانی منزل دارند برای حاج میرزا حسن رشدیه معین نمائید و یکی ازفراشها را معین نمائید که بدستور خود آقای رشدیه برود اساسیه ایشانرا بیاورند ، آقای‌رشدیه اظهارنمودندجز یك جامه‌دان چیز دیگری ندارم ، او را آوردند و تکلیف من معلوم شد که‌هم بایدبرفقای مدرسه برسم‌وهم مراقب‌پناهندگان شهبندری عثمانی وهم‌باحاج میرزا حسن رشدیه ساعات‌را بگذرانم .

سردارافخم‌درطالش

همه روزه اخبار جنك بامخالفین سردار امجد طالشی میرسید و البته بیشتر مربوط بشکست اردوی دولتی بود ، رویهم رفته وضعیت رشت هم باین جهت خوب نبود ، مخصوصاً از طرف آزادیخواهان که مرکزش کاروانسرای شیشه بود و آقا سید علی باد کوبه‌ای مامور فرستادن آزادیخواهان فراری به باد کوبه بود ، به این‌ترتیب که‌یك سکه مطلابنام ستارخان‌بمسافرمیدادندکه پس ازورود به بادکوبه‌خودرا بکمیته معرفی واز آنجابهر طرف باید برود ، آماده کردن وسایل باکمیته بادکوبه بود و سکه‌ها در تحویل آقا سیدعلی بادکوبه‌ای چنانچه در بدو ورود یکی از روزها ایشان را ملاقات و در ضمن مذاکرات اظهار نمودند که وجود شما در رشت بهتر از مسافرت بخارج است والا سکه شما حاضر است هر وقت بخواهید میتوانید مسافرت

نمائید وسکه را دادند بمن ، من نیز نظر ایشان راتصدیق کرده وگفتم بهمین جهت ازخیال مسافرت بخارج منصرف شدم .

نمایش مردخسیس

هیئت مدیره مدرسه در نظر گرفتند برای تهیه نواقص مدرسه از میز و نیمکت بواسطه کثرت شاگرد نمایشی بدهند ، پیس یا نمایش نامه را میرزا حسن خان معلم فرانسه مدرسه دولتی که مرد دانشمندی بود و بعد ها در وزارت مالیه مشغول کار واز رؤسا محسوب میشد ، تهیه کرد ، وسایل نمایش از حیث فروش بلیط و غیره آماده و شب نمایش اعلام گردید ، چون در نمایش نامه برای مرد خسیس چند معلم ذکر شده بود منجمله معلم آواز که رل آن بعهدهٔ من بود ، پرده سن بعقب زده شد ، پیرمردی بسیار مجلل روی تخت نشسته چند نفر بله بله گویان که همیشه در اطراف چنین اشخاصی برای استفاده حاضر و از هر دری صحبت میکنند که حاج آقا خوشش بیاید ، یك طرف من باقیافه تکبر آمیز نشسته و به عصائی تکیه داده ام پهلوی من یك نفر تارزن وضرب گیر باقیافه احترام نسبت بمرد سرمایه دار که از راه خست و رنج باطرافیانش ثروتی تهیه کرده و حالا رنود پیشنهاد کرده اند که هم برای خود وبرای اولادان چند نفر معلم بگیرد از قبیل معلم فیزیك وشیمی ، معلم فارسی معلم عربی ، معلم زبانهای خارجی و معلم موسیقی ساز و آواز ، مورد قبول واقع میشود اینك معلم آواز و ساز معرفی میشوند ، مرد خسیس بمعلم آواز که ـ حالا بخوانید به بینم اگر خوب خواندید شما را اجیر خواهم نمود ، باخواندن یك رباعی فوق العاده مورد توجه قرار گرفتم و روز های بعد از نمایش از من میخواستند بخوانم اینك رباعی :

شاها باید کز تو دلی کم شکند — لطف تو هزار لشکر غم شکند
اندیشه بکار دار کاندر سختی — یك آه هزار ملك در هم شکند

بقدری دست زده شد که دو مرتبه پرده بالا و شروع گردید ودر مرتبه سوم معلم آواز مورد قبول حاج آقا واقع شد . بعد ازیکی دو روز بقدری نمایش درمحافل خصوصی مورد توجه و در اطرافش نسبت بمعلم آواز خاصه رباعی بحث میشد که هر کس رباعی را نسبت بذوق و سلیقه و مسلك خود تعبیر و تفسیر میکرد ، پناهندگان شهبندری عثمانی رباعی را از من خواستند وداده شد دردنباله مذاکرات در مجالس خصوصی از هیئت مدیره مدرسه تقاضا شد که یك شب دیگر این نمایش داده شود ولی چون مذاکرات و احساسات مردم زیاد شده و موقعیت هم اجازه نمیداد و بقول آقایان مدرسه که اگر فلانی نبود قطعاً ما ها مورد تعقیب قرار می گرفتیم ، بنابراین جواب ردبه تقاضا کنندگان داده شد که تکرارش صلاح نیست ولی رباعی را تاچندی در محافل طرب آواز خوانها میخواندند .

مراجعت سردار افخم ازطوالش

این روزها در بین مردم انتشار پیدا کرده است که اردوی دولتی در طالش شکست فاحشی خورده است و ممکن است سردار افخم مراجعت نماید ولی سردار امجد سماجت دارد که نگذارد .

من موضوع را از اعظام السلطان سئوال کردم ، اظهار کردند درجنك اخیر شکست فاحشی خورده اند که سردار بااردوی خودش عقب نشینی بطرف بندر انزلی (پهلوی) نموده و برشت خواهند آمد ، سردار امجد مانع است و بین سردارین مشاجراتی روی داده است ، من باعظام السلطان گفتم در میان مردم صحبت است که دیگر از اردو چیزی باقی نمانده و همه بگردن سردار امجد است که مردم بیچاره را

بکشتن داده ، اظهارکردند از هرطرف کشتار وتلفات زیاد بوده‌است خدا عاقبت این‌کاررا بخیرکند .

طولی نکشید که سردار وارد رشت شدند و البته باحالت بسیار پریشانی و زخمی هم زیاد داشتند ، از آنروز وضعیت رشت بکلی تغییرکرد ، و چون محرم هم نزدیك بود مخالفین مشغول تدارك انقلاب‌برضد دولت و ایالت بودند همین روزها بود که سپهدار محمد ولیخان از فرونت جنك دولتی ها با تبریزیها کناره‌گرفت‌تبریزیهاتحت فرماندهی ستار خان و باقرخان باقشون دولت بفرماندهی عین الدوله و سپهدار جنگ میکردند ، بین عین الدوله و سپهدار اختلاف نظر شده که در نتیجه سپهدار فرونت خود را دست برداشته بطرف گیلان حرکت ویك سره میرود تنکابن خانه‌اش .

آمدن سپهدار ار فرونت تبریز موجب تقویت مجاهدین و آزادیخواهان تبریز میگردد ، عین‌الدوله مجبور بعقب نشینی شده جریانرا بمرکز محمد علیشاه گذارش و کسب تکلیف‌مینماید ، ازمرکز قوای دیگر فرستاده میشود و ضمناً محمدعلیشاه‌عده‌ای را ماموردستگیری‌سپهدار وبطرف‌تنکابن روانه وتلگرافیهم‌بسردار افخم برای دستگیری سپهدار میشود (ونویسنده این تلگراف‌را شخصاً دیدم) .

در همین اوان چند نفر محرمانه که یکی از آنها معزالسلطان بود میروندتنکابن وباسپهدار مذاکره مینمایند که در انقلاب رشت و حرکت برای طهران موافقت نماید ، سپهدارنه برای خاطر آقایان بلکه دید اگر در این کار وارد نشود فرستادگان محمد علیشاه برای دستگیری او خواهندآمد اگر تسلیم و حرکت بطهران نماید قطعاً بامر محمد علیشاه اعدام خواهد گردید ، و اگرجنك نمایدمعلوم نیست‌عاقبتش بکجا خواهد کشید وبرای اینکه مخالفینی هم‌دارد مخصوصاً کجوروکلارستاقیها که‌همیشه پی وقت‌میگردند که ضربه بسپهداریها بزنند .

با این مقدمات و اندیشه‌ها سپهدار صلاح خود را در این دید که باانقلابیون رشت همراه شود لذا قول داد باین‌ترتیب که شما شروع نمائید تامن هم حرکت نمایم ، پس از قول و قرار داد و عهد ومیثاق آقایان برگشتند برشت و درصدد مقدمات کار از حیث عمل برآمدند .

محرم‌است ، دستجات سینه زن از طرف ایالت ممنوع از حرکت بطورآزاد شدند ، ودولتی‌ها کاملا مسلط براوضاع بودند و مردم‌هم‌تاروز عاشورا در نهایت نظم‌وآرامش مشغول عزاداری بودند ولی سینه‌زنها هم‌مسلح‌آماده زدوخورد بودند .

در همین‌روزها بود یعنی قبل ازعاشوراکه بسردارافخم گزارش رسیدکه درمنزل معز السلطان‌عده‌ای قفقازی مشغول ساختن بمب هستند ، یك شب بدون خبر سردار شخصاً بدون اطلاع رفت منزل معزالسلطان من الاتفاق آن شب عده مزبور دو روز بود رفته بودندمنزل میرزاکریم خان‌برادر معز السلطان‌زیراکه تهیه نقشه انقلاب گیلان کاملا از فکر و ابتکار میرزا کریم خان بود و خودش هم بباد‌کوبه رفت وازکمیته بادکوبه استمداد کرد (همانطوریکه حیدر عمواقلی برای ترور کردن محمد علیشاه شخصاً رفت بادکوبه وپنج‌نفر ازبمب‌سازها و تروریست های بادکوبه وکمیته را با خود بطهران‌آورد بطوریکه قبلا نوشته شد) و عده‌ای را با خود آورد برشت و مدتی بود مشغول ساختن نارنجك و بمب بودند ، تمام منزل را حتی طبقه زیر عمارت را تفتیش کردند و برگشتند البته معز السلطان مطلع گردید وبسردار اظهارکردچنانچه مکرر حضورتان عرض شده است که‌مخالفین ما هرچه بگویند باورنکنید وترتیب اثر ندهیدحالابرشما معلوم گردید که تا چه‌اندازه باماهاخدمت دارند .

مسافرت اعظام‌السلطان باروپا

پس ازورود سردارافخم برشت‌چون اعظام السلطان مبتلابکسالت شده بود اجازه خواست که برای معالجه باروپا برود و پس از فراهم کردن مقدمات مسافرت اعظام السلطان بمن اظهار نمودند حالا ردشدن از بادکوبه با آقا سید علی است خوب است با ایشان مذاکره نمائید) آقا سید علی ملاقات و ساعتی با خود اعظام السلطان مذاکره وقرارشد یك سکه ستارخان بایك‌نوشته رمزی‌بکمیته بادکوبه نوشته‌باعظام‌السلطان داده شود ، چون‌بوسیله من‌سه دفعه در مدت نبودن سردار افخم بین آقا سیدعلی واعظام السلطان‌ملاقات و آنچه آقا سیدعلی‌دراین مدت توقف من واسطه و توصیه کرده بود انجام داده شده بود لذادر این مورد واقعاً آقا سیدعلی ازروی حقیقت نسبت بمسافرت اعظام السلطان مساعدت و همراهی کردند .

اعظام السلطان حرکت کرد و معلوم شد با اظهار آقا سید علی بخوبی وسائل حرکت ایشانرا کمیته بادکوبه فراهم مینماید و تا سوار شدن‌کشتی مراقب بودندچون افرادی در صدد ترور ایشان‌بودند ، پس از رفتن اعظام السلطان من هم در صدد حرکت بطهران بر آمدم چون از طهران برای من بامضای امیر بهادر تامین‌نامه آمده بود و پدرم اصرار داشت بطهران حرکت‌نمایم‌ولی سردار مانع بودندوعقیده‌شان این بود چندی بمانم .

چون تشکیلات مالیه آن روز از وصول و ایصال‌بمرکز ، با حکام واستاندارها بود ، باین ترتیب‌که یکی از مستوفیها بنام پیشکار مالیه با والی (استاندار) حرکت و چند نفر هم بنام عزب‌دفتر همراه‌میبرده است ، در رشت حاج میرزا فتح الله خان مستوفی پیشکار مالیه گیلان و مستشار دفتر ، داماد وزیر دفتر هم معاون و مسئول حساب وصول و باصطلاح جزو جمع و بودجه گیلان بودند که با من نهایت خصوصیت را داشتند .

طرز کار این بود که در اول سال باید مستشار دفتر کتابچه وصول و ایصال و جمع خرج سال را که اول‌آن محرم‌است با خود بطهران برده به وزارت مالیه یعنی وزیر دفترارائه و مذاکرات مربوطه را نموده و اگر قرار باشد که میرزا فتح الله خان مستوفی سر کار خود ماندنی باشد وزیر دفتر با دستورات لازمه‌کتابچه سال جدید را تحویل مستشار دفتر داده بایك خلعت روانه مینماید باین مناسبت مستشار دفتر در صدد حرکت بطهران بود لذا با ایشان مذاکره شد که من هم با ایشان حرکت نمایم وسائل آن روز کالسکه‌پستی یا دلیجان و یاگاری بودآقای مستشار دفتر یك‌کالسکه گرفته بودندکه باتفاق حرکت‌نمائیم .

روز عاشورا و کشته شدن‌یك نفر از دسته تبریزیها

بطوریکه گفته شد مامورین کاملا مراقب حرکت دستجات‌بودند که تصادف وخلاف‌نظمی روی ندهد ، نزدیك ظهر مقابل‌کاروان‌سرای گلشن دسته سینه زنهای آذر بایجانیها با دسته محله سیقلانیها روبرو و در راه دادن برای عبور بین‌شان مشاجره و دنباله آن منتهی بزد و خورد میگردد مامورین برای جلوگیری اقدام ودر این بین‌یك نفراز دسته ترك‌هاکشته میشود در نتیجه هیجان زیاد ولی چون قوای انتظاماتی در تمام گذرهای حساس مراقب بودند در این موقع هم عده انتظاماتی فوراً حاضر و دسته تبریزیها را ریختند توی کاروانسرای گلشن و در را هم بستند و ضمناً اطراف کاروانسرا را هم نگاهداشته بودند .

آذربایجانیها نعش کشته را پیراهن عثمان کرده شروع کردند بتظاهرات برضد دولتی‌ها و ایالت

و ضمناً خواستار قاتل بودند که بنام غلامحسین شاطر ویا فراش ذکر میشدازسردار افخم خواستار بودندکه او را بدست ما بدهید تا مجازات نمائیم یا خود دولت مجازات نماید ، این موضوع سر لوحه اظهارات شورشیان بود ، کسانی‌هم که برای مذاکره با ایالت میرفتند اول خواستار قاتل بقول خودشان و یا مجازات او بودند .

سردار افخم جواب میداد و منکر بود براینکه فراش قاتل باشد باتحقیقاتیکه شده است از میان‌دو دسته تیری‌بهوا خالی ویك‌نفر کشته‌میشود ، ولی‌طرف‌قبول‌نکرده مجازات‌کردن‌قاتل‌را درخواست‌مینمودند ، باین جهت تا روز دوازدهم محرم دکاکین بسته بود ، در نتیجه مذاکرات سردارافخم با سردسته‌ها وتجار شروع‌که بازار ودکاکین را باز ومشغول‌کسب خود باشند و منهم با مرکز و دولت مشغول مذاکره هستم تا قراری برای اینکار داده شود و نعش را هم دفن نمائید ، باید گفته شود که در آرامش ورفع تعطیل بازار عامل مؤثر آقای شریعتمداربودندچون در درجه‌اول متنفذین رشت از طبقه‌روحانیون بودند که از هرطبقه نسبت بایشان تسلیم بودند و نیزکاملا مورد احترام ونظر مامورین‌سیاسی خارجی‌نیز بودندمخصوصاًروسها . شریعتمدار پدر قائم مقام الملك رفیع بود.

لذابازار ودکاکین باز ونعش هم‌بنابردستورشریعتمداردفن وشهرصورت آرامش‌بخود گرفت ولی‌البته از اینکه قاتل باید مجازات شود دست‌بردار نبودند و سردار افخم هم با مرکز در مذاکره بود و بالاخره برای رفع‌بهانه شورشیان وآرامش گیلان‌میگفت مانعی‌نیست‌که شاطررا مجازات نمائیم ولی مرکز موافقت نمیکرد .

یکی از شبها که گویا شب سیزدهم بود از اندرون سردار افخم آمدند که سردار شما را خواسته من هم حاضر و رفتم اندرون خانمش که همان خانم مقدسه بود بمن گفتند حسن‌آقا سردار امشب خیلی ناراحت است و من گفتم خوب است آقا میرزا حسن آقا بیایند صحبت و یا کتاب بخوانند ، وارد اطاق خواب سردار شدم روی تخت‌خواب دراز کشیده بودند ، اظهار کردند فلانی من امشب ناراحت میباشم و نمیدانم با مرکز چه بکنم این تلگراف امروز رسیده است تلگراف را بمن دادند ، صورت تلگراف از کامران میرزا نایب‌السلطنه پدر زن محمد علیشاه بودکه تلگراف شما بعرض رسید اینطور فرمودند که : نوکر دولت درنزدمامحترم ،فرقی‌بین‌فراش ویاوالی نخواهد بودامروزکه‌فراش‌را میخواهندبرای مجازات فردا والی را خواهند خواست هرکس موجب این درخواست و باعث اختلال امور است سخت مجازات و تیرباران نمائید تاعبرت سایرین گردند .

آنشب را تااواسط شب گاهی بصحبت و گاهی بکتاب تاموقعی که سردار خوابش برد و من بیرون آمده رفتم باطاق خود و استراحت کردم ، فردا قنسول روس آمدند که‌آقای قائم مقام الملك همراهشان بود مدتی باسردار صحبت داشتند البته راجع باوضاع و تشویق باستقامت و سخت‌گیری شورشیان‌بود .

شب شد بازهم آمدند که سردار شما را میخواهد و من تازه خوابیده بودم ، برخواسته رفتم‌اندرون وارد اطاق ولی‌سردار امشب پریشان حال‌تر از شب گذشته بود ، تلگرافی بمن دادند که بامضای امیر بهادر وزیر جنك بود مضمون تلگراف : بعرض پیشگاه اعلیحضرت همایونی رسید چنانچه در تلگراف قبل دستور داده شده بود مجازات شاطر بیجا و هرکس‌تعقیب دارد اورا اعدام‌کنید چه یك نفر چه صدنفرماازرشت و اهالی‌گذشتیم . تلگراف دیگریهم بامضای خود امیربهادر بود که : آمدن شما در این موقع صلاح

نیست چنانچه اعلیحضرت همایونی امر فرموده اند باشورشیان اتمام حجت نمائید که اگر آرام نشوندطبق امریه اعلیحضرت تمام رشت را بتوپ خواهم بست ، سردار اظهار کردند شب گذشته برحسب پیشنهادشما تقاضای ده روز رفتن بطهران برای اینکه اوضاع‌راکاملا بعرض رسانیده باشم تلگراف ، و این استجواب آن ، چون خبر داده شد که سپهدار تنکابنی میخواهد حرکت کند برود طهران و ضمناً گفته میشود با شورشیان رشت سر و سریهم دارد لذا افخم الممالك را دو روز است فرستاده‌ام تنکابن ملاقات‌ومذاکره نماید که نظرشان چیست و من هم حاضرم بانظرشان موافقت نمایم .

این هم ناگفته نماند برای اطلاع خوانندگان مینویسم ، که امیر اسعد پسر سپهدار حاکم تنکابن داماد سردار افخم بود که سالار مکرم فعلی نوه سردار افخم است ، آنشب‌اظهار نمودند که افخم‌الممالك امروز مراجعت کرده و سپهدار گفته است مطمئن باشید که من خیال حرکت بجائیرا ندارم در صورتیکه لوازمات مسافرت را افخم الممالك دیده بود وحتی عده‌ای سواربسرکردگی‌علیخان‌که همان‌منتصرالدوله باشد در میدان خرم آباد دیده میشده ، با این‌وصف نمی‌دانم تکلیف من چیست و چه باید بکنم اگر دست بردارم بروم خارج مسلماً در پیاده شدن به بادکوبه کشته خواهم شد و اگر بدون اجازه بروم طهران معلوم نیست زنده بمانم آنشب هم تانیمه شب بدین منوال گذشت .

خوب است وضعیت عمارت را برای خوانندگان روشن نمایم ، عمارت حکومتی چهار عمارت و قسمت است یکی از در که وارد میشود حیاطی است که چند اطاق دارد که بنام فراشخانه و یوسف خان سرتیپ فراش باشی بود از آن که وارد حیاط و عمارت مقر ایالت و ملحقات او میشود دارای گلکاری و تشریفات است ، این عمارت سه طبقه است طبقه پائین بکلی مرطوب و جز برای انبار استفاده دیگری نمیتوان کرد چنانچه یکی از زیر زمین‌هاکه زیر اطاق طبقه بالایعنی اطاق محکمه تحقیق وازسایراطاقها بزرگتر،انباربود ، طبقه سوم بالای عمارت محل‌سکنای‌کارکنان واجزاء ایالت است‌که از طهران می‌آیند منزل خواهند نمود ، در وسط طبقه سوم راه روی است که میرود بحیاط دیگر که طرف شمال عمارت دو حیاط محفوظ برای اندرون و سکنای خانه واده ایالت خواهد بود ، جنوب این عمارت حیاط حمام است که یك در به بیرون دارد که مقابل آن عمارت لاسقاردیس ارمنی است که طبقه بالای آن مقابل طبقه سوم این عمارت است ، تقریباً قسمت شرقی این عمارت امام زاده ایست بنام سیدابوجعفر از اولاد های امام موسی کاظم علیه‌السلام .

در حیاط دوم که از حیاط فراش خانه وارد میشود قسمت جنوبی آن سرتاسر که متصل میشد به بنای سه‌مرتبه‌عمارت ، تمام اطاقها محل ذخیره قشون‌بود بسرکردگی‌غلامرضاخان سرتیپ ، کلیه‌اسلحه‌های فوج مخصوص ملایر و قزاقها در این انبار بوده است ، خوانندگان خوب در نظرداشته باشندوقتی‌عمارت محاصره وآتش زده میشود متوقفین درعمارت در چه حالی‌بودند .

دعوت به مهمانی

کمیته شورشیان و مجاهدین ستاریه کاملا مجهز وباید واردعمل گردند لذا نقشه طرح و قرار شد درباغ مدیر الملك از طرف ایشان روز دوشنبه شانزدهم از سردار دعوت بشود دعوت کننده حاجی آقا خلیل که این شخص درمیان خود رجال و اشراف رشت که میخواهند تعریف و معرفی نمایند می‌گویند (معلم شیطان) است و مانند گربه مرتضی‌علی هیچ وقت پشتش بزمین نمی‌خورد و چیزهای دیگر.

مدعوین عبارت بودندازسردارافخم ، افخم الممالك ، منشی حضورسردار افخم که بسیار مردزیرك دانا بود (بقدری مسلط درنویسندگی بود که نویسنده درطهران توی باغ سردارافخم بودم که دستور نامه‌ای داد ایشان قلمدانرا زیر یك بغل گذارده و کاغذرا روی دست و مشغول نوشتن شدند درصورتیکه چراغی نبود پس از تمام شدن چراغ یعنی لاله را آوردند و کاغذ قرائت گردید بدون اینکه یك نقطه تخلف داشته باشد) حاج میرزا فتح‌الله خان مستوفی و مستشار دفتر که قرار بود همان روز برای طهران حرکت نمائیم و چند نفر از رجال رشت از قبیل سردار معتمد ودریا بیکی و غیره .

شب شانزدهم محرم یا آخرین شب حیات سردار افخم -آنشب هم مانندشبهای قبل ازاندرون آمدند که سردار شما را خواسته رفتم وارد اطاق شدم دیدم دو نفر از خانم ها ، مفخر السلطنه و خانم بزرك اظهار نمودند فلانی امشب حال سردار خیلی ناراحت و نمیتواند بخوابد سردار خانمها را مرخص و بمن گفتندامشب تاخوابم میبرد ناگاه خوابهای پریشان می‌بینم که بمن حمله می‌کنند من بادلداری گفتم چون این روز ها خیالتان مشوش است و با خیال میخوابید لذا خوابهای پریشانهم می بینید ، گفتند راه چاره برای من بکلی مسدود شده است تلگرافات را که خواندید چه باید کرد ، من اظهار کردم که بهترین راه همانست که گفتم بروید طهران چون بابودن نایب‌السلطنه خطر جانی برای شما نخواهد بود و مستقیماً هم وارد امیریه بشوید و همانجا تحصن نمائید تابه بینید اوضاع چه میشود ، جواب دادنددراین مورد هرچه فکر کردم دیدم ممکن نیست .

در این بین سردار خوابش برد دقیقه‌ای نگذشت و من در شرف حرکت بودم که یك مرتبه سردار چنان از خواب پرید که نزدیك بود از تخت بیفتد که من فوراً جلو رفتم ، بعد از چند دقیقه مجدداً خوابش برد و من بیرون آمدم و استراحت نموده و خوابم برده بود که میرزا علی اکبر خان آبدار باشی آمد که سردار بیرون آمده و شما را خواسته ، برخواستم آمدم توی حیاط جلو عمارت دیدم سردار دست پسر کوچکش را که از مفخرالسلطنه است بنام عظام الملك که در حدود ده‌ساله بود وحسین‌خان للهمین پسر بود در دست گرفته است ، سردار خم‌شده یك گل نرگس که تازه‌باز شده بود چیده‌بدست پسرداد .

در همین حال یوسف خان فراشباشی واردگردید باچند نفر فراش که یکی از آنها یك ظرف گونی با چند کله قند در دست‌داشت وباجوانی که دستهایش‌را از پشت بسته بودند وارد شدند ، فراشباشی گزارش داد که این مرد این چند کله قند را از دکان این مرد دزدیده و فراشها گرفته‌اند ، سردار گفتند قندها را بصاحبش رد نمائید ، و بمرد سارق هم گفت تو بدین جوانی چرا دزدی میکنی برو دنبال کسب و کار در رشت میشود با دو تومان بطور دست فروشی کاسبی نمود که از قبیل قوطی کبریت و سیگار خرید و فروش نمود سارق‌جواب داد من دزدنیستم چون سرمایه نداشتم این کاررا کردم ، سردار به آبدار باشی گفت‌سه تومان بدهیدکه برود سرمایه‌کند و مشغول‌کسب گردد ، و جوان سارق‌هم قسم یاد کرد که باهمین پول کسب خواهم‌کرد و مرخص گردید ضمناً بیوسف خان فراشباشی سفارش کرد که برو مبادا فراشها از این پول سهمی برای خود بگیرند .

در همین اوان آمدند خبر کردند که کالسکه حاضر است و روانه شدند بمن هم گفتند شما هم با افخم الملك بیائید وحرکت‌کردند ، ولی من چون قرار داده بودم‌حاضریراق باشم که وقتیکه‌مستشار دفتر با کالسکه‌آمدند دیگر معطل نشویم لذا هرچه‌افخم الممالك اصرار کرد قبول نکردم و ایشان رفتند ، من

برگشته و آقایان مشغول نوشتن کاغذ برای طهران وخانواده‌هایشان شدند و تا ظهر طول کشید ، آبدار - باشی بعلاوه غذای رسمی کباب جوجه و بره هم تهیه کرده بود مخصوصاً کربلائی محمد علی بیشتر درتهیه کباب دقت و شیرین‌کاری بخرج داده بود ، ناهار صرف شد .

صدای تیر تفنگ و هیاهو

درحینیکه دورهم‌جمع‌بودیم وصحبت حرکت بطهران و شفاهاً نیز پیغام‌هائی داده میشد که یکمرتبه صدای تیر و هیاهو بلند و از حیاط جلو عده‌ای ریختند توی عمارت ، فراشها درب را بستند و آمدند توی حیاط دوم ، ماها وحشت‌زده بدور هم جمع و صدای شلیك بطور سیار بود معلوم بود یك دسته بیشتر نیستند که دور عمارت میگردند و نارنجك بدیوار عمارت میزنند ، سربازها ازغلامرضا خان سرتیپ اسلحه میخواستندکه بروند بالای‌عمارت دفاع نمایند سرتیپ اظهار میکرد که سردار بایداجازه بدهد ایشانهم که نیستند ، بالاخره یك دسته‌سرباز بیست و پنج نفره با تفنگ و فشنگ رفتند طبقه‌سوم دیگر پائین نیامدند معلوم‌شد همینکه وارد اطاق‌بزرگ میشوند از بالای عمارت لاسقاردیس ارمنی مورد حمله قرار گرفته تمام کشته میشوند .

البته عمارت‌های گیلان تمام چوب و رنگ وروغن‌زده وپشت بامش (سوفال) است‌که بترتیب روی هم‌گذارده شده که‌وقتی باران میآید ازاطراف سوفال مانند ناودان‌سرازیر میشود چون‌برای پشت‌بام‌آنجا بواسطه شدت بارندگی‌که در تمام فصول ادامه دارد بغیر از سوفال چیز دیگر دوام نخواهد داشت لذا پشت بام در واقع ندارد که بشود روی آن رفت .

شلیك ادامه داشت ولی بطور سیار بدور عمارت ، این وضع تا نزدیك غروب ادامه یافت و کم کم شلیك زیادتر میشد مثل اینکه‌عده‌شان بیشتر میشدند ، ماهاهم‌که متجاوز ازپنجاه نفر بودیم دائم‌درحرکت بودیم چون بطرفی که شلیك میشد فرارمیکردیم بطرفیکه خبری‌نبود که شاید بتوانیم فرار نمائیم ، مرکز تجمع توی زیرزمین بزرگ زیر اطاق تحقیق بود ، در این زیرزمین هم پیت‌های نفت و ذغال وهیزم‌انبار بود و همیشه من دنبال همه برای فرار بیرون میرفتم که بعد از من کسی باقی نمی‌ماند .

در این رفتن و برگشتن ها هر دفعه چند نفر از عده کم میشدند معلوم نبود که خود را نجات داده‌اند یا کشته شده‌اند ، شب شد و با تلمبه بعمارت نفط پاشیدند که آتش بزنند و ضمناً فریاد میزدندکه از عمارت بیرون بیائید کاری بشما ندارندآزاد خواهید بود ، بالاخره عمارت رابا زدن نارنجك آتش‌زدند طبقه بالا آتش‌گرفته میریزد روی طبقه دوم و افراد فرارمینمایند همینکه صدای تیر بلند میشود برمیگردیم توی زیرزمین باز هم من آخر از همه بیرون میآمدم همینکه صدای تیر بلندمیشد فوراً برمی‌گشتم توی‌زیر-زمین ، با این ترتیب طبقه دوم نیز آتش گرفته میریزد روی طاق طبقه اول که زیرش زیرزمین پناهگاه است ، از بیرون هم صدا بلند است که هرکس در عمارت است بیاید بیرون‌آزاد است ، چون‌عمارت‌خراب و آتش گرفته کسی از بیرون نمیتواند نزدیك عمارت‌بیاید .

وضعیت من (نویسنده تاریخ)

از عده‌ایکه در زیرزمین مرکزمان بودیکنفر بیشتر باقی نمانده است در صورتیکه همه فرار کرده‌اند در دفعه آخر آن یکنفر که احمد خان تفرشی منشی فراش خانهٔ سرتیپ یوسف خان فراش باشی بود (پدر یوسف خان بهرامی معاون شهربانی کل) با من باقی مانده بودیم که احمد خان از دالان زیر زمین بطرف حیاط بیرون ومن هم بدنبالش روانه شدم هنوز من بدر زیر زمین نرسیده بودم که صدای تیر بلند شد و من فوراً برگشتم در دنبال من احمد خان با حالت پریشان برگشت‌وناله میکرد و دستش راروی شکمش گرفته بود وناله‌میکرد

و بمن می گفت من دیگر زنده نخواهم‌ماند بطهران رفتید بخانواده من خبر دهیدکه بچه ترتیب مرده‌ام . حال خواننده وضعیت مرا در نظر بگیرندکه چه حالی داشتم .

بمیرزا احمد خان دلداری داده گفتم سرانجام من هم مانند شما خواهد بود چطور میشود از ایـن حادثه جان بسلامت دربرد ، احمدخان شال سفیدکمرش را باز کرد (چون‌معمول آنوقت بستن شال‌بکمر بود) که یك مرتبه خون سرازیر شد ورفته رفته رنگ پریده بزمین در وسط زیرزمین افتادوناله‌میکرد ، دیگر من برای فرار از زیرزمین بیرون نرفتم با مشاهده حال احمد خان که در سکرات مرگ بودمات و متحیر بودم و ضمناً طبقه بالای عمارت که بواسطه آتش گرفتن خراب و روی طبقه دوم میریخت وصدای تیر هم می‌آمد ، معلوم شد آن بیست و پنج نفر سرباز کـه ابتدا رفته بودند در طبقه سوم دفاع نمایند از طرف مجاهدین از عمارت لاسقاردیس بسربازها شلیك و هر بیست و پنج نفر کشته و حالا که عمارت‌آتش گرفته است نعش‌ها در حال سوختن وفشنگ‌های‌کمرشان در میرود ، این صدای تیر از آنجااست‌که تصور میرفت از بیرون است .

طبقه طبقه آتش گرفته و خراب میشود

طبقه سوم که خراب و ریخته میشود بطبقه دوم ، اطاق محکمه تحقیق زیرش همین زیرزمینی است که ماها تجمع نموده و دسته دسته فرار میکردند تا اینکه احمد خان و من باقی مانده بودیم و اینك احمدخان در حال مرگ و من هم با حال پریشانی وناامیدی اززنده بودن نظاره میکنم ، دراین موقع طاق زیرزمین بواسطه ریختن‌هوار از طبقه سوم وآتش سوراخ گردیده و سرازیر میشود توی‌زیرزمین در زیرزمین هم گفته شد انبار پیت‌های نفط وهیزم و ذغال بود ، کم‌کم خرابی طاق زیاد و میریخت روی احمد خان‌که دیگر ناله‌اش قطع شده بود ، من‌سعی کردم شاید بدنش راکنار بگذارم نتوانستم‌دیگرچاره جز گریه کردن بحال میرزا احمد خان وخودم نداشتم .

در حال گریه بودم که ناگاه ریزش طاق زیاد وپیت‌های هیزم ونفط و ذغال‌آتش گرفت و شعله آن بطرف بالا ، ولی خرابی مانع از صعود شعله ببالابود ، پخش میشد بفضای زیرزمین در این‌موقع‌چه حالی داشتم شرحش را باید خوانندگان مجسم نمایند .

سکوئی بود در حدود یك متر از سطح زیرزمین ارتفاع داشت و بطرف دالان راه‌رو بدر حیاط تیغه کرده بودند ، بخیـال خود و نجات از آتش بخیالم افتاد که بروم بالای آن ولی غافل از آنکه آتش‌همه جا را خواهد گرفت و البته چاره دیگر نداشتم ، رفتم روی سکو چون قلبم در طپش افتاده بود شال‌کمر را باز کرده شکم را روی زمین گذاردم قدری خنك شد و فریادمیکردم مرا نجات دهید ، ازبیرون‌جواب داده میشد هرکس هستی بیا بیرون آزاد خواهی بود و من بامشت بآن تیغه میزدم که بیائید این تیغه را خراب کنید تا من بتوانم بیرون بیایم ، جواب میدادند چون عمارت آتش‌گرفته و خراب شده و در حال سوختن و خراب شدن است کسی نمیتواند نزدیك شود هرکسی هستی خودت تیغه را خراب وبیرون بیا .

فکر چاره

بعد از شنیدن این جواب یاس و ناامیدی‌بفکر چاره برآمدم‌که چون اگر بسوزم دیگر آثاری از من بـاقی نخواهد ماند پس بهتر آنست حرکت نمایم که اگر بدن نیم سوخته من هم بیرون و بدست بیاید با تشخیص میتوان بعدها به پدر و مادر و بچه‌هایم‌که درآن تاریخ دو اولاد داشتم یکی دختر بنام طوبا ودیگر پسر بنام جعفرکه پدرم

اسم گذاری کرده بود خبر دهند .

چه فکری کردم تصمیم گرفتم که خود را از بالای سکو بیندازم وسط زیرزمین و بهر ترتیب شده با فشار شعله و بخار آتش که راه رفتن ببالا را ندارد و لذا از همان در زیرزمین بیرون میرود من هم با آنها برای بیرون رفتن حرکت نمایم ، لذا برخواسته دستها را ازآستین عبا بیرون آورده قرآن کوچکی که در بغل داشتم بدست گرفته فریاد زدم یا سید الشهداء مرا نجات بده ، و یك مرتبه خودمرا انداختم وسط زیرزمین میان آتش ، دیدم مانند اینکه مرا بطرف آتش فشار وسوق‌میدهند ولی باآتش گرفتن عبا وعمامه دیگر نفهمیدم چه شدم .

اظهارات محمود خان با کلاه مجاهدی

پس ازآن حرکت وآتش گرفتن ، بحال آمده دیدم‌مرا پیچیده‌اند تکانی بخود دادم وچشمم را باز کردم چون زیر چشم سوخته بود که صورتم را ضمادی انداخته بودند (حالا طرف راست صورتم جایش باقی مانده است) یك نفر بالای سرم گفت آقا بحال آمدید گفتم اول مرا باز کنید مردك طنابی که بمن پیچیده بودند باز کرد اول گلیم را بکنار زد دیدم توی لحاف قرمز مرا پیچیده‌اند مردك فوراً گیلاس شربتی برای من آورد که بسیار بموقع بود ، از مردك اسم او را پرسیدم گفت رضا و از مجاهدین دسته آقای محمود خان که مرا برای محافظت شما گذارده‌اند ـ خودشان کجا هستند ـ درشهر مشغول دستگیری مستبدین و انتظامات شهر مشغولند و شاید حالا بسراغ حال شما بیایند ـ جای سوختگی خیلی مرا زحمت میداد یکی صورتم که واقعاً خدا رحم کرده بود که چشمم نسوخته بود ، و دیگرمچ‌پای راستم که جایش پوست واستخوان است و ابداً دیگر گوشت روئیده نشده است .

محمود خان ومن

در همین اثنا که صحبت میکردیم محمود خان رسید و مرا بغل کرده میبوسید و شکر میکرد و شروع کرد بصحبت ، اظهار کرد آخر آقا جان چرا شما توی عمارت مانده بودید . من تمام جاها را رسیدگی کردم و دور عمارت میگشتم با اینکه از فراریان عمارت که دستگیر شده بودند از همه‌شان سئوال میکردم همه جواب میدادند با مادر عمارت بود ولی برای فرار با ماها نبود ، من‌حتم کردم که شما هنوزدرعمارت‌هستید ولی ازطرفی میدیدم که عمارت بکلی آتش گرفته و خراب شده است ، در این بین که اسباب های عمارت اندرونی سردار افخم که باقی مانده و تا رسیدن من قسمتی را غارت کرده بیرون‌میآوردند ، در همان‌موقع بودکه دیدم یك نفر مانند گلوله آتش حرکت میکند چون حوض آب نزدیك عمارت و شما بود بفکرم رسید که شما را بیندازم توی حوض و همین کار را کردم والا غیر از این ممکن نبود شما را از سوختن نجات‌داد ، صورتم را معاینه کردهمینطور مچپا را وگفت این ضماد را دکتر خودمان تجویز کرده وانداخته شده و تا فردا تجدید خواهد شد ، فعلا من میروم و شما هروقت غذا خواستید برضا بگوئید بیاورد و رفتند .

جریان کشته‌شدن سردار افخم

صبح آقایان مدرسه آمدند بدیدن من و باپای و صورت سوخته خیلی افسرده شدند و خواستندمرا ببرند مدرسه گفته شدبااطلاع محمود خان که اساساً به بینم تکلیف ما چیست ، در این اثنا محمود خان آمد بامیرزا کوچك و چند نفر دیگر و از حال و وضعیت من خیلی متاثر شد ، وضمناً اظهار خوشوقتی کردند که نجات پیدا کردید و در واقع اگر در آن موقع محمود خان نرسیده بودند شما سوخته شده بودید و بهترین‌فکر همان بود که

شما را در حوض انداختند ، میرزا باچند نفر رفتند و ضمناً بامحمود خان مذاکره نمودند که هر وقت حالشان بهتر شد که بتوانند حرکت نمایند بکمیته بیاورید که ترتیب کارشان درست شود ، محمود خان جواب دادند که شاید فردا بتوانند بکمیته بیایند ، آقایان مدرسه اظهار کردند حوب است ایشان را بمنزل ببریم ، شیخ علی صلاح دانستند چند روز برای استراحت بمنزل ایشان بروم ، محمود خان اظهار نمودند که فردا بکمیته خواهند رفت ممکن است یکی دونفر از آقایان مخصوصاً آقا میرزا حسن شیرازی همراه باشندکه هم بکمیته معرفی شده وهم اینکه ایشانرا بمنزل ببرند .

بطوریکه محمود خان اظهار کرد معزالسلطان بادوازده نفر ازقفقازیها میروند درصورتیکه عده ای را هم در اطراف باغ برای کمك و احتیاط گذارده بودند همراهان سردار افخم از پیش خدمت وچندنفر سوار که قبلا برای آنها از روی نقشه‌جا معین کرده بودند در پائین باغ لب رودخانه که نسبت بسطح‌باغ در گودی واقع شده مشغول عرق خوری و قمار بودند ، معزالسلطان وارد عمارت میشود و قفقازیها را در پائین پله‌های عمارت گذارده و خود بالا میرود وقرار میگذاردکه هروقت‌کسی بنام‌کورناد ، معرفی شد آنها بزنند .

معزالسلطان وارد اطاق میشود درحالیکه آقایان سرسفره قمار (آس) نشسته و جلو هر کدام مبلغی پول طلا و مقداریهم اسکناس ریخته شده اول کسیکه از سفره قمار باطاق دیگر میرود حاجی آقا خلیل دعوت کننده بوده ، سردار افخم معزالسلطان را دعوت بقمار و میگوید خوب موقعی آمدی معزالسلطان جواب میدهد من مامورم شما را بکمیته ستاریه ببرم ، سردار افخم از شنیدن این کلمه می‌خندد و باخنده میگوید بنشین که معزالسلطان هفت تیر را بیرون می‌آورد رو بسردار وباتغیر دست او را می‌گیردکه سردار بلند میشود ، معزالسلطان سردار را بطرف پله‌ها میبرد ولی باهم گلاویزند ، در همین حال معزالسلطان صدا میزند (کورناد) که از پائین بطرف سردار شلیك و سردار از پله‌ها می‌افتد پائین که تادو روز نعش همانجا بود ، وقتی تیر برای سردار خالی میشود بیچاره مستشار دفتر که دراطاق‌تنهامانده بود بلندمیشود به بیند چه خبر است یکی از تیرها میخورد بدهان مستشار دفتر و همانجا می‌افتد ، پس‌ازکشته‌شدن‌سردار افخم بطرف عمارت حکومتی حمله مینمایند که شرحش ذکر شد .

فردا محمود خان مرا باصورت و پای بسته بردند کمیته ستاریه ، معزالسلطان ، میرزا کریم خان، دو نفر ترك که گفتند نماینده ستارخان هستند میرزا کوچك ، شاهزاده‌امجدالملك ، شیخ آقای‌استرابادی و عده دیگر ، مذاکره برای دادگستری بود که شاهزاده امجدالملك بریاست وشیخ آقا وشیخ مهدی‌عضو تابعد سایر شعبات معین‌شود درآنجا پس‌ازمعرفی ومذاکرات محمود خان‌شرحی‌ازسوابق‌آزادیخواهی من و مخصوصاً اینکه چند شب هم در مدرسه سپهسالار از طرف انجمن برادران دروازه قزوین که من هم عضو بودم کشیك میدادیم بیان‌کرد ، پس از مذاکرات محمود خان ورقه عضویت کمیته ستارخان در انقلاب رشت برای من صادر و یك سکه هم داده شد و ضمناً اظهار شد که پس از بهبودی‌ازسوختگی صلاح‌دراین است بعضویت دادگستری انتخاب و مشغول کار شوند .

از کمیته باآقایان بیرون آمدیم چون آقایانرا هم محمود خان معرفی کرد ، و توقف خود را در مدرسه‌قرار دادیم و پذیرائی آقایان از ایشان موجب شد که برای آقایانهم ورقه عضویت صادر شود .

باآقایان آمدیم منزل آقا شیخ علی در حدود ده روز مشغول معالجه و استراحت بودم که سپهدار

بعد از دو روز از گشته شدن سردار افخم وارد رشت ودر کمیته ستاریه رفتند بعداً بنام حکومت انقلابی رشت مشغول شدند در این موقع رشت صورت آرامش بخود گرفته دکاکین باز و مردم مشغول کسب شدند .

بعد از استراحت چند روزه که زخم صورت و پا هنوز باقی بود آمدم مدرسه باآقایان مذاکره نمودم که تصمیم من بر این شد که چندی در رشت بمانم ولی با اینکه دعوت بعدلیه‌ام کردند میل ندارم بکار عدلیه وارد شوم خاصه در حال انقلاب ، آقا شیخ علی اظهار کردند که اصلا فکرتانرا ثابت نمائید که در همین جا بمانید و هرطور میل داشته باشید حاضریم ، قرار شد بمانم و بهمان تعلیم خط ادامه دهم .

محمود خان آمدند مدرسه اظهار کردند حضرات عدلیه‌ایها جویای شما شدند که‌حالشان چه طور است اگر مقتضی است خوب است بیائید سرکار که باهم باشیم ، بامحمود خان مذاکره نمودم که من‌صلاح نمی‌دانم بعدلیه وارد شوم البته بجهاتیکه خودت هم میدانی ، بهتر آن میدانم که تاچندی در مدرسه توقف و ادامه دهم تابعد به بینم چه میشود آیا میتوانم حرکت نمایم یا خیر ، محمود خان اظهار نمودند فعلا تا منجیل که در آنجا سنگر بندی شده در دست ما وکاملا منظم است ، از طهرانهم قشون تا قزوین تمرکز داده شده و تا آقا بابا در دست آنها است ، چند روز دیگر خیال حمله بقزوین را داریم که هرچه‌زودتر حمله بطهران بشود تادولتی ها نتوانند تسلط پیدا کنند ، چون در تبریز کاملا شکست خورده اند و نیز سردار اسعد خود را مجهز و دوروز قبل اصفهان را گرفته و خیال حمله بطهران رادارد و ما باید طوری حرکت نمائیم که سردار اسعد زودتر از ما وارد طهران نشود ، فعلا یك نفر بانامه بامضای کمیته انقلاب گیلان و نامه سپهدار برای سردار اسعد باصفهان روانه نموده‌ایم که ترتیب حرکت بطهران طوری‌قرار داده شود که متفقاً وارد طهران گردیم ، برای اینکه قواء هرقدر قوی باشد امید موفقیت بیشتر است ، چون محمد علیشاه تجهیزات خود را ناچار مرتب و استعداد خود راآماده کرده‌که ازطهران دفاع‌نماید، و ماهم مجدداً از کمیته بادکوبه کمك خواسته‌ایم و نیز موسیو یفرم خان باعده صدنفر دو روز است وارد وکاملا مجهز است ، پس از این مذاکرات محمودخان رفتند .

بعد از رفتن محمود خان جلسه دوستانه خودمان بعد از تعطیل شدن مدرسه تشکیل و در اطراف اطلاعات و نقشه کار مذاکره می‌نمودیم که آیا امید موفقیت خواهد بود ، اظهار میشد که چون دولتی ها از تبریز ورشت شکست خورده اند و نیز اصفهان هم در دست انقلابیون است و فعلا محمد علیشاه جز طهران واطراف‌آن بجای دیگر تسلط ندارد مطمئناً غلبه و پیشرفت باآزادیخواهان خواهد بود ، نویسنده اظهار کرد که هرموقع محمود خان حرکت نماید من هم با ایشان بفرونت حرکت خواهم کرد که هر وقت آنها بقزوین رفتند من میروم طالقان دیداری از پدر و مادر و بچها نمایم و بعداً که طهران فتح شد بروم طهران .

آقا شیخ علی اظهارکردندکه من صلاح نمیدانم شما حرکت‌نمائید همین‌جاهستید تا طهران انشاءالله فتح شود آنوقت باتفاق میرویم برای اینکه سالهاست طالقان نرفته‌ام گفتم منظور از رفتن با محمود خان اینستکه اقلا بتوانم باندازه خود کمکی کرده باشم و یك نفر هم برای آنها مورد احتیاج خواهد بود و بالاخره قرار شد با محمود خان مذاکره واگر صلاح‌دانستند حرکت نمایم .

در ملاقات با محمود خان پس از مذاکره اظهار نظر نمودند که اولا در رشت توقف نمائیدتااردوی

مجاهدین قزوین را فتح نمایند آنوقت ممکن است حرکت نمائید ، ثانیاً اگر تصمیم دارید بااردوحرکت نمائید بهتر آنست با عده خود من باشید و امور آذوقه و حساب آن با شما باشدکه متصدی خرید بدون داشتن دستور وصورت خرید اقدام ننماید ویکی دونفر را هم دراختیار بگیریدکه بوسیله آنهاازمباشر خرید خواربار را تحویل گرفته و نگاه‌بدارند که حیف ومیل نشود .

پس از این مذاکرات خود راحاضر و روزی یکی‌دوساعت میرفتم در کاروانسرای چاپارخانه‌نزدیك آن کاروانسرائی بود که عده محمود خان که صد و پنجاه نفر بودند منزل داشتند و روزها تحت‌فرماندهی خود محمود خان مشق و تیراندازی داشتند من در آنروز بنفرات معرفی لذا همه روزه پس از کار مدرسه میرفتم ومشغول تهیه و تنظیم دفتر مربوطه‌میشدم تا روزیکه خبر داده شدبایدعده‌حرکت‌نماید ، من‌لوازمات مسافرت را آماده کرده پس از خدا حافظی از رفقای مدرسه بطرف سنگر که اولین توقف گاه بود حرکت کردیم .

تهیه قواء برای انقلاب رشت تا فتح طهران

برای اطلاع خوانندگان عزیز و روشن شدن تاریخ‌لازم دانستم بطور واضح چگونگی تهیه افراد و سردسته ها را با عده‌شان ذکر نمایم ـ تا شناسائی کامل برای خوانـنده خاصه جـوانان بدست‌آید . معز السلطان و میرزا کریم خان برادرش (که قبلا نوشتیم‌تمام‌نقشه‌انقلاب وابتکاردر دست‌میرزا کریم خان بود) . بیست هزار روبل برابر دو هزار لیره انگلیسی از هستی خود برای نهضت مصرف‌نموده و بدستیاری دوستانش برای بدست آوردن اسلحه ومهمات مسافرت به‌تفلیس و نقاط دیگرقفقازآنهم‌بالباس ناشناس از بیراهه و کوهستان نموده بود ، او و برادرش سه ماه در حدود هفتاد نفر مجاهد و داوطلبـان ملی را در خانه خود نگاهداشتند و نفراتیکه از بادکوبه وتفلیس‌آورده بودند در خانه مشغول ساختن‌بمب ونارنجك بودند .

اصولا سپهدار در شورش وانقلاب رشت با طیب خاطر و عقیده کارنمیکرد ، بلکه واداشته بکار میشد وکاملا تحت مراقبت این دو برادر مخصوصاً کریم خان بود و همیشه اظهار میکرد که ما سپهدار را مانند مترسك سر جالیز می پنداریم که باید برای مرعوب ساختن دشمن او را نگاهداشت و ضمناً مراقب افکار و اعمالش هم‌بودند .

پیش روی سپاه رشت بسوی پایتخت در تمام دوره از طرف معز السلطان اداره میشده است وازحیث نقشه و فکر کریم خان قوی‌تر بوده ولی البته در مقابل برادرش تظاهر نمیکرده است .

تقسیم بندی تجهیزات جنگ و حرکت بسوی طهران

۱ ـ حـاج میرزا موسی خان برادر حکیم الملك‌کـه یکی از روشنفکران‌دوراندیش‌و وطن‌خواه‌رجال‌معاصرخودبودودرشجاعت معروف واو فرمانده پانصد نفربودکه در جنگ بادامك پایش‌تیر خورد و بعدها برای بیرون آوردن گلوله بپاریس رفت .

۲ ـ میرزا حسن خان عمید السلطان برادر معز السلطان و کریم‌خان فرمانده پانصد نفر بودند .

۳ ـ میرزا علی‌خان معز الدوله و معاون اردوی سپهدار سرکرده‌دویست نفر بودند .

٤ ـ میرزا علیخان سالار فاتح سرکرده هشتاد سوار .

٥ ـ میرزا حسن شیخ الاسلام‌سرکرده هشتاد سوارکه در فتح قزوین کشته شدند .

۶ ـ محمود خان با معاونت حسن بیك فرزند شیخ حسن صد و شصت نفر سوارکه نویسنده باایشان بوده است .

۷ ـ میرزا غفار خان قزوینی فرمانده یکصد وپنجاه سوار بودند .

۸ ـ اسدالله‌خان میر پنج طهرانی‌که در قزاقخانه فرمانده قزاق رشت بودند با یکصد وپنجاه‌سوار .

۹ ـ مسیو یفرم یاپیرم‌ارمنی فرمانده یکصد وبیست نفر گرجی وقفقازی .

۱۰ ـ میلکوف‌گرجی فرمانده هشتاد نفرکه در حمله بطهران نبود واز قزوین با چندنفر برگشتند برای بادکوبه ، و بقیه نفرات او را کریم خان به مسیو یفرم سپرد و خود نیز ازآنها نگاهداری‌میکرد .

سه نفر از فرمانده‌ها در تمام راه از قزوین بطهران فکر و نقشه‌شان این بود که هرچه زودتر حمله بکرج و طهران شروع شودآنها : میرزا موسی‌خان میر پنج ، عبدالحسین خان معز السلطان ، محمد علیخان بودند ، سپهدار اظهار نظر و گفتند بهتر آنستکه در دهکده خود شریف آباد که در یك فرسخی قزوین بطرف طهران است توقف نمائیم ، ولـی دیگران قبول نکرده تـا قشلاق شش فرسنگی پیشروی نمودند ، و بعد هم تا ینگی امام چهار فرسنگی کرج رفته و در آنجا برای تنظیم‌کارها ورفع خستگی‌چند روزی توقف‌کردند .

در این موقع بود که من برای طالقان حرکت کردم چون پدر ومادرم با عیال و اولادم‌ازطهران بطالقان رفته بودند و این دومین دفعه است که بطالقان میروم ، وارد طالقان و سوهان شدم ، معلوم است دیدار پدر و مادر خاصه اولادآنهم‌بعد از این طور مسافرتها چه‌لذت هائی‌دارد ، مردم بدیدن‌من ازدهات می‌آمدند و واقعاً روز های خوشی در زندگانی خود میدیدم مخصوصاً وقتی که بیاد آن جهنم زیر زمین می‌افتادم وقتی برای اشخاص نقل میکردم غـالباً بخصوص زنها گریه میکردند .

یك روز خبر دادند که عده مجاهدین آمده اند و سیورسات میخواهند و در زیدشت که سرراه‌بوده است چند نفر توقف و چون خبر آمدن مرا بآنها گفته بودند قدری در عمل تردید پیدا میکنند و من‌آدم فرستـادم که رئیس دسته بیاید نزد من ، دیدم حسن بیك است من هم کارت عضویت کمیته ستاریه و سکه ستاریه را نشان دادم ، حسن بیك گفت حالا که شما تشریف دارید دیگر ما اقدامی نخواهیم کرد فقط خودتان دستور دهید قدری جو و یکی دو گوسفند بما تحویل دهند که دست خالی نرفته باشیم ، من هم برایشان حاضر و مراجعت کردند ، اهالی خیلی خوش وقت شدند که اگر شمانبودیداین بیست نفرسوار طالقان را خراب میکردند چنانچه هنوز وارد نشده جویای اسلحه بودندالحمدلله بخیر گذشت .

دراین موقع قزاقان وسپاه دیگر پل‌کرج را که از نقطه نظرجنگی موقعیت مهمی داشته‌اشغال و در دست گرفته اند قزاقان کوه و جلگه اطراف پل را هم کاملا در دست داشتند ، دویست نفر پیش‌قراول‌هم برای عبور و مرور گماشته بودند که راه مسدود نشده باشد ، شش صد نفر قزاقهم باهشت توپ بالای پل موضع گرفته اند ، در این جا دوعقیده دربین‌فرماندهان وسپهدار برای حملهٔ بطهران پیش آمد ، سپهدار نظرش این بود که از راه شهریار دور زده بمسافت هفت فرسنگی از دروازه‌حضرت‌عبدالعظیم بطهران‌وارد شویم ، ولی سرکردگان این نقشه را نه پسندیدند و اظهارشان این بود که ممکن است‌قوای قزاق‌درپشت سر قرار گرفته باسایر قواء دولتی بما حمله نمایند و مـارا از پای در آورند ، آنوقت دیگر نخواهیم توانست برای حمله بطهران نفرات آماده نمائیم ، بعلاوه اگر سعی نمائیم کرج رافتح‌کنیم درواقع‌طهران

را فتح کرده‌ایم برای اینکه کرج کلید دروازه طهران‌است .

شب گردهم جمع و پس از مذاکرات و شور در اطراف آراء قرار شد موسی‌خان میرپنج‌وپیرم‌خان بانفرات خود که شجاع تر از سایرین و کاملا طرف اعتماد هستند پیش آهنك و جلوداریرا بعهده داشته و چنانچه درکرج پیش روی بدست آمد وتصرف گردید قزاقانرا تعقیب نکرده توقف نمایند .

طریقه‌حمله

پیرم بانفرات‌خود براه نمائی چند نفر از دهاتیهای کلاك‌وکرج از راهی به بالای کوه رفته بالای سرقزاقان قرار گیرند وحمله نمایند ، میرزا حسن شیخ الاسلام بطرف راست ، عمید السلطان بجناح چپ وشروع‌بحمله شود .

حرکات هردسته را قزاقان بادوربین مراقب بودند و شروع بحمله نمودند که چندین بار با دسته جمعی آتش کردند ، چون بامقاومت از طرف سپاهیان ملیون برخورد نمودند پراکنده شدند ، سوارهای میرزا حسن خان برخلاف دستور قزاقانرا دنبال کرد ، موسی خان میرپنج و یفرم خان چون‌این رادیدند از کوه پائین آمدند تا از آنها جلوگیری نمایند ، یا اگر ایجاب نماید بآنها کمك نمایند ، قزاقان‌که تاشاه آباد قسمتی از آنها عقب نشینی کرده بودند ، برگشتند وکاروانسراسنگی را اشغال کردند ، ملیون بقدری باآنها نزدیك شده بودند که صحبت های آنها رامی‌شنیدند ، ازجمله حرفی‌که برای مسیون‌ارزش داشت این بود که می‌گفتند فشنك خود را بهدر ندهید زیراذخیره تمام شده و رسیدن ذخیره هم به تاخیر افتاده است فقط بحالت دفاع تیر اندازی شود .

ملیون و مجاهدین باامیدواری که قزاقان فشنك ندارند شروع بحمله کردند ، در این اثنا قوای امدادی ومهمات برای قزاقها رسید ودست‌بکارحملهٔ سنگینی شدند ، بازار کارزار که از ساعت هشت بعداز ظهر گرم شده بود تاهشت روز بعد ادامه داشت ، مجاهدین سه‌توپ هفت‌سانتی متری‌داشتندکه دوتا باموسی خان و یکی بایپرم بوده ، در این موقع پاره های شرینل قزاقها از هر دو ساق موسی‌خان‌را زخمی نمود ولی او بدون اینکه بروی خود بیاوردکه مبادا نفراتش مطلع شده و سست گردند بجنك ادامه و نفرات را تشویق بجلورفتن وگرفتن کاروانسرا سنگی می‌نمود ، ملیون‌که‌بیست وچهارساعت روی زین قرارداشته و رکاب خالی نکرده بودند باسه کشته دونفر مسلمان و یك نفر ارمنی و هشت نفر زخمی برای اینکه‌مطلع شدند که موسی خان از پازخم و بواسطه خون ریزی حالش خوب نیست باین جهت آغاز باز گشت‌بکرج را نمودند ، قزاقها هم بشاه آباد عقب نشینی کرده بودند ، تلفات قزاقان بقول خودشان دو ارابه پر از کشته و ٤٦ نفر زخمی بوده است .

سپهدار وقتی از ینکی امام وارد کرج میشود که‌مجاهدین بافرمانده زخمی خوداز راه میرسند ، در این موقع از طرف سردار اسعد نامه‌ای میرسد خطاب به سپهدار که بهتر آنست که دوسپاه درعلی‌شاه عوض که از طرف بختیاریهای دولتی اشغال شده بود تلاقی نمایند ، پس از پیام سردار اسعد سپهدار با فرماندهان ترتیب حرکت را باین نحو دادند ، که یك عده کاروانسرا سنگی را حفظ نمایند ، وعده‌دیگر باسپهدار ملحق باردوی سردار اسعد گردند همین طور هم عمل میشود ، ولی قبل از رسیدن سپهدار بعلی شاه عوض بختیاریهای امیر مفخم که بامحمد علیشاه پیمان بسته بودند عده خود رابعلی شاه‌عوض‌برای جلوگیری از سردار اسعد اعـزام مینمایند و علی شاه عوض را قبل از ورود سردار اسعد اشغال مینمایند در همین موقع باسواران و پیش قراولان سردار اسعد هم مختصر زدوخوردی روی میدهد که سردار اسعد

دستور خودداری‌میدهد ـ وقتی‌که سپهدار باعده مجاهدین تازه‌نزدیك علی‌شاه عوض رسیده‌بود یك عده از بختیاریهای دولت‌با نیرنك جنگی‌خودرا بجای‌ملیون قالب‌زده‌بافریادهای بلند پاینده‌باد مشروطیت زنده باد سردار اسعد و سپهدار بسوی مجاهدین رشت پیش میروند ، مجاهدین که آنها را دوست خود دانسته بصف خود راه میدهند ، که یك مرتبه شلیك و شروع بخلع سلاح مینمایند ، ولی دسته های دیگر که ازعقب میرسند شروع بزدوخورد وآنهارا شکست میدهند ، در این زدوخورد ناگهانی ملیون چند کشته میدهند و حرکت مینمایند .

در این موقع سواران سردار اسعد بسرکردگی همیشره زاده‌اش حرکت و باستقبال مجاهدین و سپهدار باهمان آواز و جملات زنده باد . . . . نزدیك میشوند ، ولی مجاهدین بخیال اینکه این همان نیرنك است که تکرار میشود شروع بآتش بار نموده طرفین بزدوخورد و پیش از آنکه‌معلوم گردد که‌اینها غیر از دسته اولیه هستند ۱۷ نفر از جمله خواهر زاده سردار اسعد که جلو سوار بوده کشته‌میشود ، ولی بدون تامل‌بعد ازپیش‌آمد دو دسته متحداً باردوی دولت حمله‌نمودند ، در این زدوخورد که تاغروب‌آفتاب طول می‌کشد از قوای متحده ملیون٦٥ نفر کشته وچهل‌نفر زخمی گردیده ـ از سپاهیان دولت دویست‌نفر کشته و شماره نامعلومی زخمی .

تصرف علی شاه عوض

پس ازتصرف علی شاه‌عوض شورای جنگ ملیون متحد ازسردار اسعد وسپهدار تشکیل گردید در اطراف حمله بطهران‌مذاکرات شده در نتیجه قرار شد سردار اسعد باسواران خود وسپهدار بامجاهدین متفقاً شبانه بطرف طهران‌حرکت نمایند ، و یك عده‌ای را در علی شاه عوض برای سرگرم کردن اردوی دولتی بگذارند ، و چون عمید ـ السلطان و میرزا علی خان از همه بیشتر مورد اطمینان و عده مجاهدین هم باین سه نفر موسی خان ، عمید السلطان ، میرزا علی‌خان بیشتراز سایرین‌معتقد و علاقه‌مند بودند ، لذا عمید السلطان ومیرزاعلیخان را با ششصد نفر در علی شاه عوض گذارده خودشان اول شب برای طهران حرکت کردند ، البته دستور حرکت و ورود بطهران که از کدام دروازه وارد شوند از کمیته انقلاب طهران برای سردار اسعد و سپهدارقبلا رسیده بود ، ملیون‌درقریه بادامك موضع گرفتند ، در اینجا برای اولین‌بارقوای‌متحده ملیون با ۱۲۰۰ نفر سپاهیان دولت از بریکاد قزاق و هشت توپ خود را روبرو دیدند ، ملیون از پشت درختان پیوسته بهم که جلو آن مکان مقدس امامزاده ای بود یکی از توپ های خود را کار گذاشته و توپ دیگر را در انتهای موقعیت جنوبی‌جای دادند .

سپاه دولتی و سرکرده بختیاری امیر مفخم با سوارانش آخرین نقطه جناح چپ ، ومسیو بلازنف با ۱۷۰۰ نفر قزاق موضع گرفته‌که تا بموقع خود بیاری‌امیر مفخم‌درآیند ، درمرکز جبهه کاپیتان‌رایوسکی با عده خود ، در میمنه نیروی پریبونوزف جای گرفته بودندآنها صاحب منصبان روسی در قزاقخانه‌بودند. در همین اوان جنگی درگرفته بود که نشان میداد نه خیلی سست و نه چندان قوی بود که تصور پیشرفت داشته باشد ، برای‌این بودکه قوای دولت‌را مشغول بخود سازند تادو سردار وارد طهران شوند . دولتیان زیر آتش توپخانه در مسافت کوتاهی از ملیون پیشرفت کردند و با حرارتی‌که بنفع دولتیان تمام شده‌از این جهت خوشحال بودند . در قسمت دیگر از طرف ملیون کوشش میشد که خرابه‌ای که در چهار صد متری و سر تپه و در دست قزاقان‌است‌بگیرند ، در اینجا هم طوری عمل شدکه بنفع دولتی‌ها تمام وقزاقان

شادی میکردند و دیگر در پیشرفت‌خود وشکست ملیون تردیدی برایشان باقی نمیماند ، در این جنگهای کوچك تلفاتی که قابل ذکر باشد نبود ، برای اینکه ملیون بازی میکردند نه جنگ‌که قوای دولتی‌را سرگرم کرده باشند تا سردارین موفق گردند .

اما پس از حرکت دو سردار بطرف طهران ، شب ازتپه‌های شمالی طهران یوسف‌آباد بطرف‌شهر سرازیر و ساعت تقریباً شش و نیم صبح وارد دروازه یوسف‌آباد و بهجت آباد شدند ، در آن موقع مقتدر نظام (امیر اقتدار) با عده سربازدولتی نگهبان دروازه بودند ، که بر حسب قرار داد قبلی و راهنمائی ملیون بآن دروازه مامور بوده ووقتی‌که سپهدار وسرداراسعد وارد میشوند مقتدر نظام تسلیم‌شده وسربازان اسلحه‌رازمین می‌گذارندکه بروند سپهدار برحسب ظاهر مانع شده وازکوی سفارت‌فرانسه و ایطالیا عبور و برای حفاظت آن کوی و سفارتخانه‌ها پلیس میگذارند و عبور و مرور را قطع مینمایند .

باین ترتیب هرچه زودتر ، سردارین با سپاه متحد خود وارد مجلس شورای که تل خرابه‌ای بیش نبود میگردند ، ورود ملیون و مجاهدین بقدری با آرامش وبدون سر وصدا انجامید که وقتی خبرنگار تایمز بدروازه شهر رسید پاسبان اظهار کردکه شهر در آرامش واهالی آسوده در بستر خود خوابیده‌اند و بخبریکه گفته شد سپهدار وارد شده خندید .

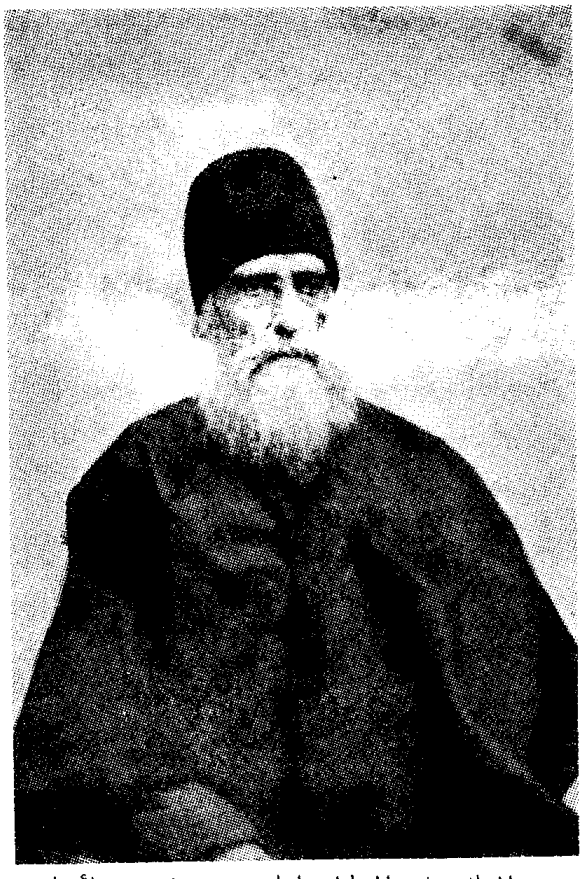
دروازه‌های میدان توپخانه (میدان سپه) چون آنروز اول باب همایون یك دروازه بود ، اول ناصر خسرو یك دروازه ، اول چراغ برق یك دروازه ، لاله‌زار یك دروازه ، اول فردوسی یك دروازه ، اول خیابان سپه (محل دواخانه‌آرتش‌فعلی) یك دروازه ، همه‌بسته ، صدای توپ‌که‌گاهگاه طنین‌انداز است آرامش را برهم زده ، واز سمت شمال شهر هم شلیك تفنگ غلغله‌کنان در فضای شهر میغرد ، و هیچکس نمیدانست چه خبر است (و این موضوع را هم ناگفته نگذاریم که در تمام وقایع‌دو مخبر رویتر وتایمز بالباس افسری آرتش‌وارد وبعنوان وقایع نگاری در بین هر دوطرف بودند).

اردوی محمد علیشاه در سلطنت آبادبود پس از اطلاع ، سپاهیان‌باشتاب برای حمله به‌ملیون‌بطرف شهر سرازیر شدند ولی بزودی برگشتند برای اینکه راه را مسدود و دروازه را بسته دیدند ، ناچار از روی تپه‌های شمال شرقی از مساحت ٤ میلی شهر ، به‌بهارستان و نقاط دیگرکه در دست ملیون بودشروع بشلیك نمودند ولی اثر زیادی نداشت و بر اثر دفاع مجاهدین عقب رفتند .

عده‌ای که شهر را اشغال کردند دو هزار و پانصد نفر بعلاوه پانصد سوار بختیاری بودند ، در این موقع که روز دوم ورود باشد ، لیاخوف نامه‌ای بسپهدار نوشت وشرایطی‌را برای تمکین به ملیون پیشنهاد کرد و حاضر شد برای اطمینان خاطر ملت به بریکاد قزاق اجازه داده شود زیر فرمان حکومت‌مشروطه بخدمت درآیند واسلحه خود را تسلیم نمایند ، افسران روسیهم با آنها از جنگ کناره‌گیری نمایند ، این مذاکرات بوسیله (اوری‌نف) دبیرسفارت روس با سپهدار انجام‌گرفت و سپهدار هم روی رضایت نشان داد و از اینجا جنگ پایان یافت .

پس از این قضیه در ساعت هشت و نیم صبح محمد علیشاه با ۵۰۰ نفر از سربازان و بستگان از سران مرتجعین‌بنام وامیر بهادر وامثال‌آنان بسفارت روس درزرگنده پناهنده وبخودی خود از تخت وتاج کناره‌گیری نمود ، گرچه این سقوط‌ازتخت رسمی نشده‌بود ولی‌این خبر درمیان‌ملیون باعث بروز شوق و خوشحالی گردید ، و در سپاه و طرفداران محمد علیشاه و دولت روح ناامیدی بخشید .

به محض ورود بسفارتخانه پرچم های روس و انگلیس برفراز بام سفارت افراشته گردید ، و هر دوبازی گرشاه را در حال مات، وبرای نگهبانی اوقزاقان روسی وسواران هندی رامحافظ قراردادند ، اندکی پس از آن میان لیاخوف و سران ملیون با حضور مترجمین هر دو سفارت ملاقات دست داد ، برکناری شاه از تاج و تخت آزادی عمل بلیاخوف داد که بهترین راه را برای خود اختیار نماید ، بهمین جهت بعد از ظهر همان روز لیاخوف با اسکورت قزاق و سردار اسعد با سواران خود در بانگ شاهنشاهی ایران و انگلیس که فعلا بانك بازرگانی است ملاقات و به بهارستان رفتند ، این دو تن که دیروزدشمن یکدیگر بودند ، امروز بافریادخوش آمدهمرا پذیرفته شدند ، کلنل لیاخوف رسماً خدمت حکومت نوین را بگردن گرفت وصمیمانه رضایت داد که در آینده بفرمان و دستور سپهدارکه بوزیر جنگی انتخاب شده کارکند .



عضدالملك نایب السلطنه اول در دورهٔ مشروطهٔ ثانی

در اول شب همانروز جلسه فوق العاده کنکاش ملی ازپیشوایان توده ومجتهدین واشخاص برجسته تشکیل گردید ، و چند نفر از نمایندگان مجلس پیش که درمرکز بودنددر بهارستان گرد آمدند ، وموضوع برکنارشدن محمدعلیشاه از تخت و تاج و انتخاب فرزند خرد سال او احمد میرزا شاهزاده ولیعهد که پسری ۱۴ ساله بودبجای پدر و انتخاب عضدالملك کهن سال معتمد خاندان قاجاریه بسمت نایب السلطنه مطرح و بتصویب رسید ، شورای ملی یا هیئت مدیره با اراده بخلع محمد علی میرزا و جایگزین ساختن فرزندش احمد میرزا بسلطنت مصمم و نیز بنمایندگان انگلیس و روس چون درقلهك و زرگنده بودند تصمیم خود را تلگرافاً اطلاع دادند ، چون محمد علی میرزا در خانه سفیر روس در زرگنده پناهنده شده بود وسیم تلگراف هم در آنجا دایر بود .

در دنباله این تصمیم بنا برمذاکرات سفرای روس درباره حرکت وتامین مخارج محمدعلی میرزا در خارجه بعنوان مستمری قرار شد سالیانه پنجهزار لیره انگلیسی در باره اش برقرار ،که در سوم اوت حرکت نماید ، در قسمت جواهرات مذاکرات طولانی بمیان آمد ، واز آن طرف مبلغ مستمری راکافی ندانستند لذا سالیانه پانزده هزار لیره قرار شد بشرط آنکه جواهرات را طبق صورت ریز که در دست است تحویل داده و در باره آنچه کسر است توضیح داده شود که با آن چه معامله شده .

محمدعلیشاه در پانزده رمضان ۱۳۲۷ قمری ازکناردریای خزر بکشتی نشسته برای همیشه ایرانرا ترك گفتند ، احمد شاه در ۱۷ ژوییه ۱۹۰۹ – ۲۸ تیر ۱۲۸۸ خورشیدی دوم رجب ۱۳۲۷ با لله روسی خود آقای اسمیرنوف و اسکورتی از قزاق روسی و ایرانی و سوار هندی از زرگنده بسلطنت آباد نقل مکان

نمودند ، با فریاد شادی از طرف مردم بهمراهی عضد الملك نایب السلطنه و نمایندگان مجلس‌شورای‌ملی حاضر در مرکز پیشواز گردید ، و شاه کوچولو با وقار و دلیرانه در جواب دلداری و امیدواری عضد‌الملك‌که اظهار داشت او پادشاه نیکوئی خواهد بود گفت : «بلطف خداوند » .



احمد شاه قاجار

شهر را آئین بستند و به افتخار او چراغان شده بود ، در آن شب تلگرافهای تبریك از پارلمان ترکیه و ایرانیان کلکته رسید ، فردا مراسم دربار با پذیرائی شایان در کاخ شمس العماره برپاگردید ، یك یا دو روز دیگر رژیم تازه از طرف انگلستان وروسیه برسمیت شناخته شد .

این یادداشت از فرونت جنگ علی شاه عوض تا فتح طهران و نصب احمد شاه بسلطنت از سیدحبیب

الله قمی‌است که در شبهای کشیك و نگهبانی مجلس‌شورای ملی در مدرسه‌سپهسالار عضو انجمن‌فاطمیه بودند و بعد از توپ بستن مجلس بقم رفتند ، موقعیکه سردار اسعد و صمصام السلطنه برای فتح طهران بقم آمدند باسالار ناصر برادرش دراردوی سردار اسعد بطهران واردشدند ، هیئت مدیره که برای‌ادارهٔ امور مجلس تشکیل شده بود بچند نفر بنام قدردانی‌لقب دادند ، معزالسلطان رشتی بلقب سردارمحیی . سید حبیب‌الله ، حبیب المجاهدین ، سید کاظم سالار ، ناصر ، و علیخان‌کجوری سالارفاتح ملقب گردیدند .



حاج شیخ ابراهیم مجتهد زنجانی

محاکمه و اعدام حاج شیخ فضل الله مجتهد نوری

روز دوم فتح طهران محکمه انقلابی در عمارت جنوبی میدان توپخانه باعضویت رؤسای مجاهدین‌تشکیل گردید و بهمان‌نحوی که صنیع حضرت و آجودان باشی را محاکمه کردند و بدار زدند ، حاج شیخ فضل الله را هم حاضر و محاکمه نمودند .

اعضای محکمه انقلاب اکثر از سران مجاهدین تندرو بودند و رؤسای معتدل و سرداران ازعضویت

محکمه خودداری کردند ، در صورتیکه میتوانستند جلوگیری نمایند که در درجه اول مخالفین را جلب به محاکمه ننمایند ودر درجه دوم درانتخاب اعضاء کسانیرا معین نمایندکه نتیجه محاکمه باعدام منجر نگردد و رای به تبعید داده شود .

دادستان مجتهد ، متهم مجتهد

دادستان آقاشیخ ابراهیم زنجانی مجتهد که در نجف زمان تحصیل با مرحوم آقای حاج شیخ فضل الله هم دوره بوده اند چون ادعا نامه دارای مقدمه طولانی بود و درجش هم چیزی برمعلومات خوانندگان اضافه نمیکرد لذا ازآن صرفنظر و اصل ادعانامه راکه دادستان از محکمه تقاضای اعدام متهم را نموده ذیلا ازنظر خوانندگان عزیز میگذراند ، که تاریخ چنین دادستان و چنین متهم و محکمه‌ای نشان نمیدهد ضمناً لازم میدانم بگویم که برای بدست آوردن این صورت محاکمه خاصه ادعا نامه نویسنده مدتها زحمت کشیدم تا بالاخره بدست آوردم .



حاج شیخ فضل‌الله مجتهد نوری

اینك ادعانامه : وقتیکه شدت ظلم وجور مقتدرین و عالم نمایان بااحکام ناسخ و منسوخ و ناحق ایشان وتعطیل احکام اسلام ، وهرج ومرج امورخاص وعام درایران به نهایت شدت رسید ، عموم خلق علاج را بمشروطیت دولت دیدندکه اساس آن این است ،که تصرفات امرا و عالم نمایان و پادشاه در نفوس و اعراض و اموال خلایق بطور دلخواه مطلق نبوده ، حدی درتصرف پادشاه وحکام وامرا و دیگران باشد ، و احکام همیشه چنانچه در اسلام مقرر است فرقی بین سید قرشی و غلام حبشی ، نگذارده در حق همه جاری شود .

از اینکه وقتی مقتدرین مرتکب فساد بشوند منعی نباشد ولی ضعیفان در مقابل مجازات شوند ، و همیشه در کمال راحت و معبودیت دسترنج دیگران را کرانه بمصرف عیش و نوش رسانیده و ایشانرا در ذلت و بدبختی نگاهداشته و همیشه آنها را برای حفظ خود بمیدان نیستی روانه مینمایند .

لذا بایدجمعی ازعقلا از طرف مردم جمع شده و مشاوره دراصلاح امور مملکت ومعیشت وحفظ آب و خاك و دفع تعدی متعدیان نموده و نگران باشند که آنچه مردم بعنوان مالیات برای حفظ امنیت میدهند بمصرف عیاشی نرسد .

مظفرالدین شاه و بعد از او محمد علیشاه مخلوع این استدعای ملت را قبول کرده قانون و عهدنامه اساسی را امضاء کردند و جنابعالی هم باچند نفر از معروفین علما دراستحکام این اساس دخالت داشته و زیاده از هشت ماه اغلب خودتان حاضر مجلس شورای بودید وباحضور شما و جمعی دیگر مواد قانون

اساسی نوشته شده و باتصحیح شما انجام گردیده چه شد که ناگهان شق عصای امت نموده ایجاد خلاف میان مردم نموده و علم مخالفت بلند کرده جمعی از اشرار را بدور خود جمع کرده و مفسد عظیم و علت اولیه خونریزی پنجاه هزار نفر نفوس ایرانی بی‌گناه و هتك اعراض و رعب قلوب و سلب بیشتر از صد کرور اموال و تخریب آبادیها گردیدید .

اگر این عنوان حرام بود چرا خود هشت ماه در استحکام آن کوشیدی ، و اگر حلال و واجب بود ، چرا باآن شدت مخالفت نمودی و مردم را بضدیت یك دیگر دعوت فرمودی ، چرا بعد از اینکه اظهار مخالفت کردی مکرر بتو نصیحت کردند ، یك شب خود من بودم در خانه میرزاسید محمدطباطبائی و سید عبدالله بهبهانیهم با بیست و پنج نفر از معتبرین وکلا حاضر بودند که قسم غلیظ و شدید درحضور کلام‌الله مجید یاد کردید که خیانت بملت نکرده و همیشه موافقت بامشروطیت نمائید .

چه شد که بعد از چندی مجدداً قسم و تعهد را شکسته ندای فساد دادی وچادر مخالفت زدی ، بعد جماعتی را گرد آورده گفتی خلاف من فقط در سرآن یك ماده قانون اساسی است ، که باز جمعی‌همان ماده را برداشته در خانه خودت‌آوردند بنده هم بودم و باتفاق بیست نفر از وکلا مدلل کردیم که همان ماده همانطور که نوشته شده باشد ، باز قرآن حاضر کرده قسم مؤکد یاد کردید که دیگر ابداً مخالفت نکنی و فردایش به مجلس بیائی .

بناگاه قسم وعهد را شکسته بحضرت عبدالعظیم‌رفتی‌کتباً و نطقاً چه افتراکه بوکلانزدی ، چه‌فساد بود که نکردی ، بچه دلیل بی‌دین ودهری خواندی ، آیا تصور کردی که در قانون انتخابات بعموم‌اهل ایران دستورالعمل داده شده که هرکس را متدین وامین دانند انتخاب نکنند ؟ .

آیا همه مردم بی‌دین و ایمان بودند که بابی را انتخاب کردند یاسایرین غیر بابی بودند ودرمیان خود امین را غیر بابی نیافتند ، یااینکه خاصیت دیوار های بهارستان بود که کسانیکه آنجا آمده بودند بعد از چند ماه بواسطه پولهائیکه شما گرفتید بـابی شدند .

در حضرت عبدالعظیم هرمجمع فسادکه شد شما رئیس‌آن بودید ، جمعی ازاوباش مفتخوار راازچند هزار تومان تاچند دینار خرج میدادید ، آیا این پولها را که بشما داده بود که فسادکنید ؟ ـ آیاازخود میدادید ، اگر از خود میدادید جنابعالی هم مثل من از عتبات در حال فلاکت عودت کردید ، این پول را از کدام تجارت و یا صناعت یاکسب گرد آوردید ؟ بچه دلیل در پیش چشم خودت فقرا وضعفا و ایتام باکمال عسرت معیشت میکردند و تو این اموال فقرا را ضبط‌کرده زیاده ازعیش باوسعت در چنین مقام به اشرار میدادی .

اگر شما مشروطیت را حرام دانستید دیدید که عموم علماء مرجع تقلید عتبات و سایر بلاد اسلام ایران جز چند ریاست طلب دنیا پرست همه آنرا واجب دانستند ، و اقلا نه عشر مردم ایران در طلب‌آن جان‌میدادند ، آیاممکن است حرمت چنین چیزی‌ضروری دین باشد تامنکرآن کافر و مرتد و مستحق قتل گردد ، نهایت اینکه بی‌انصافی کرده می‌گفتند مسئله خلافی است رای من این است که بایدتائیدمقتدرین و ظلام کرد ، درچنین مسئله خلافی مخالف آن عاصی نیست تاچه رسد بآن‌که کافرباشد .

بعد از آنکه آن مقدار پولها که گرفتید در حضرت عبدالعظیم بمصرف فساد رسانیدید نمی‌دانم چه قدر ذخیره کردید ؟ و بالاخره از آنجا مایوس شدید ، این حرام که می‌گفتید کم کم حلال شدوسکوت

جایز گردید ، زیرا شما تابع اشارات بودید در واقعه میدان توپخانه نمیدانم وجه ماخوذی بچه کثرت بود که بآن شدت اقدامات وحشیانه و متجاهرانه نمودید ، خود را رئیس اسلام نامیده بامهتر و قاطرچی و ساربان و کلاه نمدیهای محلات و اشرار همدست شده چادر در میدان زده در حضور مبارك شما آن‌اشرار مستانه فریاد « ماچای وپلو خواهیم مشروطه نمی‌خواهیم » بلند کرده و همه قسم رذالت و فحاشی کردندو چند نفر بی گناه را کشتند و باشاره و سکوت شما از درخت آویخته چشم مقتول را باخنجردر حضورعالی درآوردند ، بفرمائید آن مقدار مصارف که بآن جمعیت با شرارت‌صرف میشد و جنابعالی شرکت‌داشتید ، از چه محل حلال بود ؟ تلگرافات افساد شما بشهرها در تلگرافخانه ها موجود است ، کدام افساد و شرارت را در آن چند روز محض میل محمد علی میرزا فروگذار کردید ، آیا میتوان گفت این است حمایت اسلام ؟ شما را بهر چه اعتقاد دارید قسم میدهم اگر حضرت پیغمبر یاامام علیه‌السلام حاضر بودند آن مجمع شمارا بچه نام میدادند .

بعد از اینکه از فساد میدان توپخانه نتیجه مطلوبه حاصل نکردید بادستهای مخفی که هشیاران میدیدند در همه قسم فساد وهرج ومرج دراجتماعات و انجمن‌ها و اغتشاش بلادو مغشوش کردن‌ذهن‌محمد علی میرزا وتقویت اوبه مخالفت باملت اقدام کافیه کردید .

دربیرون رفتن محمد علی میرزا از شهربه باغ شاه و ترتیب مقدمات تخریب مجلس شورا و محل امید ملت ایران بدست شاپشال یهودی وامیربهادر و مفاخرالملك وصنیع حضرت ومجدالدوله وحاج محمد اسمعیل مغازه وامثال ایشان سرسلسله شما بودید واکثر دستورالعمل‌هارا شما میدادید .

آیا درشکستن عهد وقسم‌وتوپ‌بستن بخانه خدا وقتل نفوس و هتك‌قرآن وزدن افترا وبهتان‌بوکلای مردم بی‌تقصیر ، وکشتن‌آن‌جمع‌کثیر ، محمدعلی‌میرزا رامصاب میدانستید یامخطی ؟ اگرمخطی میدانستید چرانهی‌نکردید ؟ واگرقدرت نداشتید چرا مثل ملت علم مخالفت واعتراض و تحصن بحضرت عبدالعظیم و جمع کردن مردم جلوگیری از منکر و رفع فساد نکردید ؟ بلکه باکمال خرمی و انبساط به تبریك‌رفته و اظهار شادمانی کردید و تائید شدت هائیکه کردید نمودید .

آیا قتل نفوس و گرفتاری و تبعید محترمین ، تصرفات‌در اموال‌ملت‌که ذخیره چندین ساله‌ایرانیان بود ، واخذ نقدی برحکومت‌ها و اعطاء مناصب ، و تصرفات در خزانه و مالیه مملکت‌از مالیات و گمرك و تلگرافخانه و غیره و اتلاف اشیاء ذخیره ، پامال کردن اسلحه قورخانه و تقویت فرستادن‌علیه شهرمعتبر ایران تبریز که چندین هزار ضعفا و عجزه و نسوان و اطفال دارد و در خانه خود نشسته هجوم برکسی نمیکردند بلکه در مقابل زورگوئی آنها از خود دفاع میکردند ، این فرستادن توپها و افواج و امثال رحیم خانها و بستن راه آذوقه برمردم یك شهر ، و تخریب و غارت دهات آذربایجان و هتك نسوان و تصرف در تمام امور و اموال مردم به هوای نفس بدست محمد علی میرزا و مشیر السلطنه و قوام الدوله و مجدالدوله و امیر بهادر و سایر شرکاءکه بودند آیاسلطنت مشروعه عبارت ازاین‌گونه کارها است این‌ها را شرعی و مصاب میدانستید .

اگر شرعی نمیدانستید بخط خود نوشته بدهید اگر شرعی نمیدانستید بچه جهت تائید میکردید و شب و روز بامشیرالسلطنه و امیر بهادر ترتیبات میدادید ، لامحاله مشروطیت از این حرام تر نبود ، پس چرا برای منع این کارها اقداماتی نکردید ، بحضرت عبدالعظیم نرفتید و بمیدان توپخانه جمع‌نشدید و فریاد نکردید .

در این استبداد صغیر چه پولها از مردم برای احکام و توسط و نصب‌حکام‌واعطای مناصب گرفتید ، و چه پولها از مال ملت از دست محمد علی میرزا گرفتید ؟ اگر راست بگوئید باید بیش از صد هزار تومان از این میان برده باشید ، آخر ایـن چه بیرحمی است ، این مال رعیت بیچاره است ، بگوئید کجا ذخیره شده ، بدهید بهزار قسم مورد حـاجت خرج کنند ، این وسط چه تحریکاتی شما و امام جمعه (حاج میرزا ابوالقاسم امام جمعه پدر امام جمعه فعلی است)با میرزا حسن تبریزی و ملاباقر زنجانی و سایر علما نمایان و اشقیا کردید .

تلگرافات ومکتوبات شماهمه را در دست دارندکه القاء فسادکرده بشرکت ایشان خونها ریخته و خانه‌ها برباد دادید و آتش بدودمانها زدید که هنوز دودآن فضا را تیره کرده ، مگر این مردم بیچاره بشما چه کرده اند ، مگر از برکت مال وخدمات ایشان محترم ومکرم و صدر نشین و معبود و مسجود و نافذالکلمه وصاحب مال و عیش و پارك نشدید ،آیا جزای خدمات این مردم بیچاره این‌بود ؟ .

این قتال میان لشکریکه محمد علی میرزا و امیر بهادر جمع کرده به تبریز فرستادند و در آنجا باسران ملك جنگ کردند حکم‌خداوند این بودکه‌اصلاح در میان‌این دو طایفه‌کنید چه‌اصلاحی‌کردید ؟.

آیا بقدر سعی در کشتن ملك المتکلمین ومیرزا جهانگیر خان وقاضی قزوینی اقدام کردید ، برفرض عدم اصلاح حکم خداوند اینستکه هر یك از این دو دسته را یاغی بدانید با او جنگ کنید ، شما آیا تبریزیها را که در خانه خود نشسته بودند و یا سرداران ملت را که میخواستند باین شهر آمده مطالب خود رابگویند وجلو راه ایشانرا گرفته مانع شدید ، اگراینهارا یاغی میدانید ، پس چرامخلوط سرباز و قزاق و الواط صنیع حضرت شده با آنها جنگ کردید .

اگرلشکریان امیربهادر راباغی‌میدانستیدچرابا ملت موافقت نکرده‌باآنها جنگ نکردید ، نگوئید چون عمامه داریم و زحمت و مشقت وسینه بگلوله دادن در مقابل آفتاب درخاك خوابیدن رابسربازداده‌ایم و خود باید از لذایذ متنعم باشیم ، مگر حضرت پیغمبر و علی علیهما السلام عالم نبودند یا عمامه نداشتندکه اسلحه برداشته جهادمیکردند .

بعد ازتوپ بستن مجلس و مسجد وهتك قرآن وقتل‌نفوس چه‌محبوبیت دردربار محمد علی میرزاپیدا شد که‌شما شب و روز و اکثر اوقات رابا محمد علی میرزا وامیر بهادر وغالب اوقات درکالسکه‌مشیرالسلطنه تشریف برده خلوتها کرده و نقشه برای تخریب بلاد و تعذیب عبادکشیدید ، با آنهمه قدس و مسجدوعمامه علناً بر عداوت حجج اسلام وآیات الله فی الانام‌که مرجع خاص و عام در عتبات مقدسه هستند اظهار عناد کردید ، بلکه تفسیق هم نمودید .

آیا مجدالدوله ، امیربهادر ، و ارشد الدوله‌را بهتر از مرحوم حاج میرزا حسین و آقای خراسانی و آقای مازندرانی تصورمیکردید ؛ چرا خود وامثال خودتان از ملاهای رشوه‌گیر اجتماع کرده‌کنکاشها برای سخت‌گیری بمردم واذیت عدالت طلبان مینمودید ، آزاد حرف میزدید ، و هرکجا میرفتید ، امـا بندگان خدا را از اجتماع و مراوده با یکدیگر وگفتن حرف‌حق منع میکردید ، در این‌سیزده ماه‌چقدر سرباز وقزاق مسلح در هر معبر گماشته هرنوع اهانت وخواری بمردم کردید ، اگر آزادی در حرکات خوب است چرا مردم را منع میکردید ؟ بد است چرا داشتید ؟ .

وقتی محمد علی میرزا اعلان کرده بود ۱۹ شوال انتخابات و افتتاح مجلس شورا است شما امثال

خودتان را که برای یك فلوس از دین و مذهب دست میکشند جمع کرده بر ضد عموم ملت ایران و تمام مسلمانان عالم و علمای عتبات و علمای بیغرض احکام نوشته و مهر زده و گفتید باید مشروطه داده نشود ، مشروطه حرام است ، از طرف ملت گفتید مردم نمی‌خواهند ، با اینکه از آفتاب روشن تر است که همه عمداً ازروی کنکاش محض‌دریافته‌اند اینها جزئی وجه رذالت‌بود مسلماً شماحرام دانسته ردع کردید .

شما که خود را ازرؤسای‌اسلام نامیده و میگوئید نهی از منکر میکردید ،آیا چرا سایرمنکرات‌را ردع نکردید ، آیا این حبس و زجرها و گوش بریدن و دهان توپ گذاردن و مهار کردن و جریمه‌هاو رشوه‌ها و غارت‌ها وتعرض بعرض مسلمانان وچوب بستن و شلاق زدن وشکنجه‌کردن و داغ نمودن وتعطیل حدود اسلام ومساجد و احکام ورشوه و شهادت ناحق وناسخ ومنسوخ‌وخوردن‌اوقاف ، وصیت‌های‌اجباری ، و جمع مال فقرا ، و صرف تجملات وفسق ومعصیت‌های واضح وتعطیل مساجد ، منکرات نیستند ، چرا به نهی وردع اقدام نکردید ومضبطه ننوشتید و فریاد نمی‌خواهم‌بلند نکردید ، همه را بر سر عدالت‌وحقانیت نیاوردید ، مرتکب خمر و هر معصیت بلکه هرکافر ومرتد درامان بود ؛ ولی مشروطه خواه درامان‌نبودند حتی اینکه مردم برای خلاص شرور شما زیر بیرق فرنگیها و کفر رفتند و ببلاد خارجه گریختند ودرپناه خارجه درآمدند معذلك امان نیافتند مثل دوستداران اهل بیت در زمان معاویه .

شما گفتید مشروطه خواه واجب‌القتل است و کافر است ، آیا تمام رعایای عثمانی ونه عشر ایرانی و تمام مسلمانان هند و قفقاز ، مصر وافریقا ، تونس ، الجزیره ، ترکستان ، و سایر بلادکه شب و روز برای آزادی‌از قید عبودیت‌کوشش‌میکنند و نشر عدالت را می‌طلبند همه‌کفار و واجب‌القتل هستندجز شما اشرار وحامیان ظلم واستبداد ومعاونان شر وفساد (نعوذ بالله من‌شر الفساد)آیاشما چرا درهمه‌اقدامات محمد علی میرزا و امیر بهادر و مشیر السلطنه و مجد الدوله از همه پیشقدم‌تر و نقشه‌کش تر بودید ، اهلاك و تخریب آذربایجان و فشار باهل طهران ، و جعل اکاذیب بی‌پایان ، مواضعه با بدخواهان ایران از اتباع خارجه و فروختن این مشت خاك ، و تنك گیری به متحصنین سفارت عثمانیه و مانع شدن مردم از تحصن و منع آذوقه از ایشان مدتی ، بلکه کنکاش در قتل ایشان بارسال مارها و عقارب و همه قسم تهدید و تعرض .

آیا شما امر کردید بشکستن نمره های درهای عمارات مردم که مبلغی بجای‌آنها صرف شده‌بود ، آیا آنها غیر از اینکه مسبب هدایت جوینده میشد ضرری داشت ، شماکه این قدر دقت داشته‌اید چرا از اجتماعات براستماع نقالی ودروغ پردازیها بلکه‌ببیع‌مسکرات وسایرمعاصی‌رامنع نکردید ، چرا ازتخریب در ودیوار وسقف مجلس شورا مانع نشدید .

اگر مال محمد علی میرزا بود تضییع مال بود ؟ ـ اگر مال دیگری بود ظلم و عدوان ، بچه‌جهت توپ بستن بخانه ظل‌السلطان و ظهیرالدوله و سایر خانه‌ها و غارت اموال آنها و میرزا صالح خان‌حلال شد و از جناب شما اقدامی در منع دیده نشد بلکه ترغیب و تحریك نمودید ومیگفتیدشما برای حفظ‌اسلام میروید خانه خدا بکمك ، تااینکه ایشان موفق شده مسلمانان را بکشند ، چه تورا واداشته بود که‌باآنکه خود را حجةالاسلام میخواندی شب و روز بامشیرالسلطنه و امیر بهادر و مفاخر الملك و صنیع حضرت و مجلل و امثال ایشان در دربار و خانه خودت خلوت و کنکاش کنی . بااینکه‌خودتان معاشرت‌باجباران را ممنوع و خلاف شئون علمای دین بلکه از جمله اعانت بعدوان می‌شمردید .

چگونه ایشان حامی اسلام و علمای عتبات مخرب اسلام شدند ، چگونه گلاه نمدیها فریادمیکردند ما دین میخواهیم ، مشروطه نمی خواهیم ، باایشان بودید ، اما جمعی از ولایات که هریك را اقلا ده هزارنفرمنتخب ومتدین دانسته اندایشانرا بابی وهرهری ومخرب شرع مینامیدید ، چرامحمدعلی‌میرزا را گول زده ومانع شدید که وفای بعهد نکند و سبب این قدر خونریزی‌بزرك‌درایران و ویرانی‌هزاران دودمان بلکه دخول خارجه بخاك ایران و توحش مردمان شدید .

اینها بیك طرف بدترین جنایات اینکه نقشه قتل و دستگیری را در مقام محترم حضرت عبد العظیم خصوصاً باآقا سید علی آقایزدی کشیدید و مفاخر الملك و صنیع حضرت را بااشرار نابکار سید کمال و سید جمال واداشتیدکه‌شبانه ریختند بیچاره میرزا مصطفی آشتیانی و میرزا غلامحسین و رفیقان ایشان را با موحش‌ترین وضعی بقتل رسانیدند ، چرا باهمه اینکه دیدید تمام ولایات ایران بهم خورده و هیجان ملت از قتل جوانان امت به نهایت رسیده ، اعلام عمل بقانون اساسی را می‌طلبند و محمد علی میرزا جز قبول علاجی نداشت و اعلام کرد ، باز تواز خون مردم ایران سیر نشده اصرار داشتی که حرام است‌وهم مسلکان خود را جمع و کنکاش داشتی‌که بازیها در آورده فریادما پول و پلوخواهیم مشروطه نمی‌خواهیم بلند کنید ، حتی اینکه تمام مردم‌دانستند بدستور شماصد توپ تنزیب ازبازارگرفته قاطرچی و مهتر وبنا راعمامه‌ای‌کردید و باطل‌السحر این نقشه‌را بکاربردید .

چرا بعد از اعلان قانون اساسی در ماه ربیع‌الثانی باآن همه زحمات ملت و تشکرات که از این اعلان گردید شروع شد که شورش بلاد تمام بشود بازهم شماها که عمده خود شما بودید نگذاردید محمد علی میرزا که همه بلاد از دستش رفته و طهران مانده بود ، آنوقت جلب قلوب ملت کرده ، و بلاد را امنیت داده بطور حقیقت اقدام به معیت کرده و فساد را خاتمه دهند ، بلکه برای حفظ منافع خودتان سلطنت او را فدا ساخته وواداشتید تابهمان تنهاکتابت قناعت‌کرد ابداً تغییری بوضع استبداد وسخت‌گیری نداد ، و قدمی برای‌مستدعیات ملت برنداشت تا بالاخره ملت مجدداً مایوس شدند و چاره رامنحصر بعلاج قطعی دیدند .

چرا بالاترهمه‌خیانتهاطرح ونقشه ریختیدکه‌بلاداسلام را بدست‌خارجه‌بدهید ودیگرانرا برایرانیان حکم روا سازید ، تمام سعی شما و تهدید ملت منحصر بفروش مملکت بود که التجا بدیگران قراردادید ، درباطن اجانب را دعوت به مملکت کردید ، و باکمال‌بشاشت و خرمی اظهار وانتشار دادید که سالدات چنین و قزاق چنان مثل این که برادران عزیز خود را به مهمانی خوانده‌اید ، البته‌بااین‌نقشه تووشرکاء تو بود که محمد علی میرزا اقدام بجنك اخیر باملت کرد ، و تو بزرگوار دویست‌تفنك‌گرفته بدست‌اشرار سپرده و درخانه خودت جمع وسنگربندی‌کردی‌که ملت رابکشی وازهرنوع‌اقدام مضری‌کوتاهی‌نکردید ، بچه دلیل اسلحه ملت را به تصرف اشرار داده و آنها را تحریص بقتل ملت کردی ، چرا تو باهمدستان معیت و محمد علی میرزا را اقلا در آخر وقت دعوت نکردی که لا محاله شرف یك دودمان سلطنت را نبرده پناه بدولت اجنبی نبرد ، لامحاله باملت معیت کند ویاتسلیم ملت شود ، آیا این ملت نجیب گمان داشتی بااو محترمانه معامله نکنند یااینکه یك مرده بنام به‌که صدزنده به ننك .

اتهام نامه در یك محیط بهت و سکوت قرائت شد ، حاج شیخ فضل‌الله بدقت به مندرجات آن‌گوش میداد پس از خاتمه قرائت ادعانامه یااتهام نامه مذکور چند دقیقه صحبتی بمیان نیامد ، همه منتظر بودند

که شیخ در مقابل اتهامات مندرجه در لایحه چه عکس‌العملی از خود نشان خواهد داد ، چگونه از خود دفاع خواهد کرد ، ولی شیخ ساکت بود .

مستعان الملك رئیس کمیته جهانگیر که از طلوع مشروطیت خود شاهد و ناظر کلیه وقایع و حوادث بود و از مردان باایمان به مشروطیت و آزادی بود وفقط چند نفری مانند مستعان باحقیقت و راستگو و با علاقه دراین راه جانفشانی و استقامت می کردند که مردم حاضر به همراهی میشدند ، به شیخ فضل‌الله گفت که: «در مقابل اتهامات وارده که قرائت‌شد چه جواب میدهید » .

سئوالیکه ازحاج‌شیخ‌فضل‌الله شد

مطالبی که در اتهام نامه قید شده بود - بردونوع بود ، بعضی‌ها بدرجه مسلم و غیر قابل انکاربود که شیخ‌جوابی برد آنها نداشت مثلاواقعه‌میدان توپخانه ومنبر رفتن‌شیخ ، وتکفیر کردن مشروطه‌خواهان وبی‌دین‌خواندن وکلاء ، وتشویق کردن الواط و اشرار واوباش‌را برضد مجلس وبارساله در تحریم مشروطیت که بخط خودنوشته و در همه بلاد منتشر شده بود ، و همچنین تلگرافاتیکه بروحـانیون شهرستانها کرده بود و آنها را به مخالفت بامشروطیت تحریك نموده بود که در موقع تصرف تلگرافخانه بدست مجاهدین افتاد و فتوائیکه بامضاء خود و جمعی از علمای مستبد طهران نوشته و در باغ شاه تسلیم محمد علیشاه کرده بود ، و اعلامیه‌هائیکه بامضاء خود در حضرت عبدالعظیم ومدرسه مروی‌منتشر نموده بود واز این‌قبیل . دیگرسئوالات قابل‌دفاع بود که شیخ میتوانست رد یا انکار کند .

قسمت اول را چون نمی‌توانست تکذیب کند جواب‌داد من مجتهدهستم وبرطبق‌الهامات قوه‌اجتهادیه وشم‌فقاهت راهی را که مطابق شرع تشخیص دادم پیروی وعمل نمودم .

سئوال‌عمیدالسلطان‌رشتی - در جواب شیخ میگوید « شما از بدو مشروطیت بااین اساس‌موافق بودید و قانون اساسی هم که اصول و مقررات مشروطه روی آن استوار است باموافقت خود شما تهیه و به تصویب رسید ، و پس از آنهم قانون سیاسی تغییر داده نشد که موجب مخالفت شما بشود »در این‌جاشیخ قافیه را باخت و درضمن آنکه از قانون اساسی و مشروطه مشروعه صحبت کرد گفت «چندنفر ازدشمنان مشروطه برضد من تظاهراتی کردندوکاررامنحصر بخودشان‌کرده بودند ومیخواستند من‌درآن راهی‌نداشته باشم وکنار بروم تاهرچه بخواهند بهرمند گردند وظیفه من‌جلوگیری بود ».

سئوالات دیگری از شیخ شد که بهریك جواب داد ، ابوالفتح زاده سئوال کرد برطبق اقرارصریح صنیع حضرت در محکمه ، قتل میرزا مصطفی آشتیانی در حضرت عبدالعظیم بدستور شما انجام‌یـافته ، شیخ این اتهام را رد کرد و گفت مفاخر الملك و مجلل السلطان عامل آن قتل بودندومن کوچك ترین‌اطلاعی از آن نداشتم وآنها خود درباغ شاه جلسه داشتند .

میرزا علی خان دیوسالار که در آن موقع معاون یفرم و نظمیه بود سئوال کرد « شما باسفیر روس سروسر محرمانه داشتید و سعدالدوله هم حضور داشته است » شیخ گفت «ملاقات من‌باسفرامخفی‌نبوده‌بلکه علنی‌بوده است وجنبه سیاسی و مشورتی نداشته » .

منتصرالدوله پیش کار سپهسالار سئوال میکند : درنامه‌هائیکه شما بخط خودتان به شیخ الاسلام قزوینی نوشته بودید و در میان نوشتجات او بدست آمده باو دستور داده بودید که قوائی تهیه کند و باملیون جنك کند ، شیخ جواب میدهد « شیخ‌الاسلام بدرجه‌ای بامشروطه مخالف و دشمن بودکه احتیاج به تحریك یاتشویق من نبود » .

میرزا علی محمد خان سئوال میکند : شما جمعی از اوباش را باتفنگ‌هائیکه از محمد علیشاه بوسیله کامران میرزا نایب السلطنه گرفتید مسلح نموده تاآخر با ملت جنك کردید و محارب هستید ، شیخ‌جواب میدهد « هرمسلمان طبق اصول دین مکلف است از خود دفاع کند من برای دفاع از خود و بستگانم‌مدافع بودم نه محارب » .

حاجی خان‌خیاط که در آن جلسه حضور داشته نقل میکردکه مستعان‌الملك سئوال کرد : بر طبق اتهام نامه و مندرجات روزنامه شما محمد علیشاه را بکشتن ملك المتکلمین و میرزا جهانگیر خان و قاضی قزوینی تحریك و تشویق نموده اید وموجب قتل آن بیگناهان شدید ، شیخ این اتهام را بکلی رد کردکه من اصلا از دستگیری آنها اطلاعی نداشتم چون در ساعت اول انجام شده‌بود .

دراین‌جا نویسندهٔ این تاریخ از قول مرحوم دکترملك زاده سناتور فرزند ارشد ملك المتکلمین که در تاریخش ذکر کـرده است و چون منصفانه نوشته اند ما عیناً نقل مینمائیم که کاملا روشن گردد تا خوانندگان عزیز برایشان ابهامی نمانده باشد .

دکتر مهدیخان ملك زاده مینویسد «من در سهم خود راجع بفاجعه باغ شاه تردید دارم که حاج شیخ فضل‌الله در قتل شهدای باغ شاه شرکت داشته است ، زیرا بعد از ظهر ۲۴ جمادی‌الاولی آن مظلومین را بباغ شاه بردند و صبح فردا آنها را شهید کردند و دیگر فرصت برای اعمال نفوذ کردن شیخ نبوده است ، برای اینکه دشمنی محمد علیشاه باملك المتکلمین بحدی بوده که تحریص و تحریك شیخ فضل‌الله در کشتن او کمترین تاثیری نداشته ودر تصمیم اوعامل مهمی محسوب نمیشده » .

نظام السلطان سئوال میکند : بنابه تقاضای شما محمد علیشاه اسمعیل خان سرابی رابدار آویخت . شیخ جواب میدهد من کشتن اسمعیل خانرا پس ازواقعه مسبوق شدم .

اعضاء محکمه هریك بنوبه خود سئوالاتی مینمایندکه چون مدارکی از آنها بدست‌نیامده لذابسکوت میگذاریم و می گذریم .

در خاتمه جلسه‌آقای شیخ‌ابراهیم مجتهد دادستـان بپا ایستاده و بطور صریح چنین میگوید : جناب حاج شیخ فضل‌الله برطبق فتوا و حکم حجج‌اسلام نجف اشرف که سواد آن در همه ایران منتشر شده (مفسد فی الارض) است و بر طبق قوانین اسلام بااوهمان معامله‌ای‌راکه خداوند راجع به‌مفسدفی‌الارض دستور داده باید رفتار کرد .

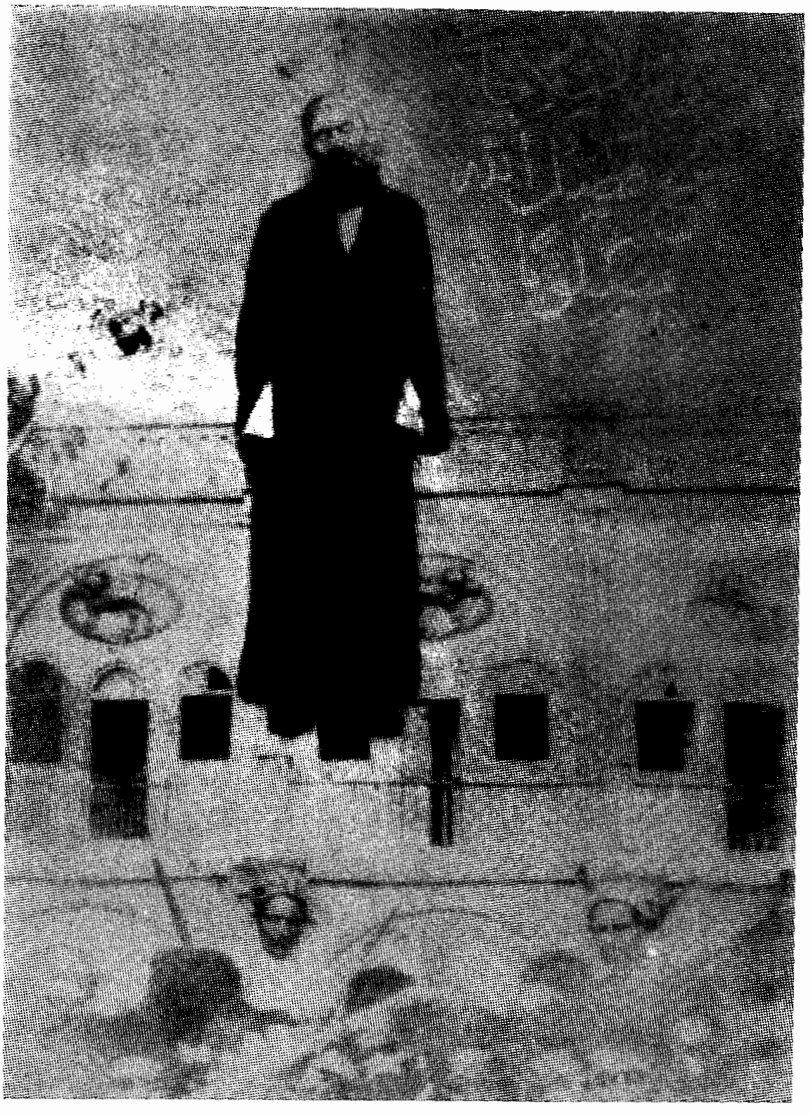
شیخ را باطاقی که محبوس بود بردند ، و اعضاء محکمه انقلابیون بشورمی‌پردازند ، پس‌ازیکساعت مشاوره باتفاق‌رأی میدهندکه چون حاج‌شیخ‌فضل‌الله نوری برعلیه حکومت ملی‌قیام نموده‌وسبب قتل هزاران هزار نفوس و خرابی بلاد و غارت و فساد گردیده و حجج اسلام نجف اشرف هم او را مفسد فی‌الارض تشخیص داده اند محکوم باعدام است .

اعدام

وسائل اعدام از چند روز پیش فراهم شده بود و داریکه صنیع حضرت وآجودان باشی را به آن آویخته بودند در میان‌میدان توپخانه سرپا بود ، مامورین اجرا حکم محکمه انقلاب را بحاج شیخ فضل‌الله ابلاغ کردند وبلادرنك او را در میان گرفته وازپله‌های طبقه فوقانی عمارت توپخانه پائین ووارد میدان شدند .

سطح میدان ، پشت بام‌ها ، ایوانها ، از هزارها نفوس زن و مرد طهران پوشیده شده بود ، عده

زیادی مجاهد مسلح در طرف راهی که محکوم را بطرف‌دار هدایت میکردند صف‌کشیده بودند ، هیاهوو جنجال برپا بود ، صدای زنده باد مشروطه و مرگ برمستبدین فضای میدان و خیابانهای اطراف را فرا گرفته و برق تفنگ و سرنیزه‌ها در زیر آفتاب گرم تابستان چشم را خیره میکرد ، و محکوم فاصله‌میانه



حاج شیخ فضل الله نوری مجتهد بالای دار

مجلس و محل اعدام را باخونسردی کامل و متانت‌طی‌نموده ، با کبرسن وپیری ضعف‌وناتوانی ازخودنشان نمی‌داد ، ودر دقایق آخر عمرثبات واستقامت خودرا بظهور رسانید .

به محض رسیدن بپای چوبه‌دار دو نفر از مجاهدین طناب را بگردن محکوم انداخته و او را بالا کشیدند و آن مرد روحانی پس از یك دوره مبارزه تاریخی که در تاریخ ایران کهن سابقه نداشته بدنیای دیگر شتافت و داستان شگفتی از دوره عمر پرسر وصدا و پر آشوب خود درصفحات تاریخ بیاد-گار گذارد ؟ .

نقل از پدرم

یکی از آنروزها که گفته میشد مجاهدین از رشت تانزدیك قزوین آمده اند و سردار اسعد بختیاریهم باعده خود بقم وارد شده اند ، من و جمعی از علما و طلاب در حوزه درس منزل حاج شیخ فضل‌الله بودیم که یك نفرازسفارت روس وارد شد و با حاج شیخ مذاکره و اورا دعوت بسفارت خانه نمود حاج شیخ جواب‌دادمسلمان نباید پناهنده کفرشود آنهم‌مثل من . وبعدآن‌شخص‌اظهارکردکه‌اگرحاضر نمیشوید‌بیائید بیرق رابالای سردرخانه نصب نمائید و بیرق رانشان‌داد واجازه خواست سردرب عمارت‌قراردهند ، دراین‌قسمت‌هم حاج‌شیخ‌فضل‌الله جواب داد که اسلام زیر بیرق کفر نخواهد رفت ،آن شخص‌گفت برای شما خطر جانی خواهد داشت ، جواب دادند زهی شرافت‌وآرزومندم .

پس از مایوس شدن معلوم شد که معاون سفیر روس بودند ، و نیز گفته میشد ، در همان موقعی‌که محمد علی شاه بسفارت روس میرود ، سفیر روس باغلام خود کالسکه سفارت رامیفرستدکه حاج شیخ‌فضل‌الله را از خانه‌اش ببرند سفارت خانه . حاج شیخ‌فضل‌الله حاضر نمیشود .

برگردیم‌بجریان‌حرکت محمد علی‌میرزابخارج‌ازکشور ومراجعت‌اوبتحریك سفارت روس بایران . در مدتی کـه محمد علی میرزا و همراهـانش در وینه پایتخت اطریش بسر میبردند در آنجـاسفیر دولت روسیه تزاری او را تحریك کرد که دو باره به ایران باز گردد و زمام امور را بدست‌گیرد وماهمه‌گونه مساعدت خواهیم نمود ، لذا مشارالیه روز شنبه ۲٦ تیر ماه ۱۲۹۰ بالباس مبدل وریش‌بلند بنام میرزاخلیل بازرگان باارشد الدوله وارد «گمش تپه» شدند و مقداری صندوق و بار همراه داشتند که روی صندوقها نوشته شده بود «آب معدنی» درصورتیکه در صندوقها توپ و تفنك و فشنك بود که برای جنك‌بامجاهدین بایران حمل و وارد میشد ، در واقع جنك باپسرش احمد شاه بود چون دیگر عنوان مجاهدی در بین نبود واین هم یکی از دلایل عدم تشخیص و به بی عقلی اومیشود تعبیر کرد ولی این طور نیست حب جاه ومقام هرکسی را از عقل و مآل اندیشی باز میدارد خاصه که تحریکی هم مانند سفیر روس موجود باشد .

ورود محمد علی میرزا دوباره بایران افکارآزادیخواهان‌را مشوش نمود و ضمناً عده‌ای بهواخواهی او برخاستند و بار دیگر برای دومین بار عده از قلدرها و گردن کشهای کهنه مستبد به تحریك اجانب مخصوصاً قزاقها براوضاع مسلط شدند و حتی تبریزتحت‌فشار یك مرد شقی مانند (صمدخان‌شجاع‌الدوله) واقع گردید ، فجایع صمد خان بعد از عملیات روسها بود که مستقیماً خود مرتکب شد که هیچ قوم و ملتی چنین جنایاتی مرتکب‌نمی‌شدند (نویسنده) در سفر آذربایجان‌که یکی ازروزها ناهار منزل آقامیرزا حسین ناطق که از آزادیخواهان بودند به(کوفته) معروف تبریزی باچندنفر منجمله سرتیپ زاده مهمان بودیم که آقای ناطق نسبت بعملیات روس‌ها در محرم‌صحبت وبعداً جنایات صمدخان‌شجاع‌الدوله‌را بشرح ذیل نقل کردند .

روز عاشورا قوای روس سربازخانه شهر را قربانگاه آزادیخواهان قرار دادند ، در آنجادارهائی بپاکردند و سپس چند شصت تیر در اطراف بامها نهادند و بالای بام را از سربازان روسی پر نمودند ، بعد بادو ارابه روسی نه نفر که عبارت بودند ، از ثقة الاسلام ، شیخ سلیم واعظ و برادرش ضیاء العلماء صادق الممالك ، آقا محمد ابراهیم ، حسن پسر علی مسیو که در حدود هیجده ساله بود و برادر شانزده ساله او را وارد سربـازخانه نمودند و لباس‌آنها را در آوردند فقط یك پیراهن وشلوار در تن داشتند ویك

یك را بدار زدند ، ومدت دوروز بدن ثقةالاسلام وشیخ سلیم سردار بود ، وغروب روز دوم که روز دوازدهم محرم بود ، بالاخره صمدخان که داخل شهر شد اجازه داد تانعش ثقة الاسلام و شیخ سلیم را که از تابش آفتاب سیاه شده بود از بالای دار پائین آورده بکسانشان دادند که دفن نمایند .

چند روز بعد باز سالداتهای روسی بکار دار زدن مردم بیگناه پرداختند ولی این بار سربازخانه را محل جنایات خود قرار ندادند بلکه بـاغی در شمال شهر را معین و چهـار تن از مجاهدین رایکی پس از دیگری باوضعی بدتر از روز عاشورا بدار آویخته و اجساد آنها را مدتی برای تماشای عموم بربالای دار نگهداشتند ، در دنباله آن باز روسها چهار نفر دیگر را بنام میرزا علی واعظ ، حاج صـمد درزی ، حاج خان قفقازی ، مشهدی شکور خرازی فروش را بدار آویختند ، وواقعاً این اعمال روسها را بهیچ درنده وحشی بیابانی نمیتوان مثل زد باید از روسها سئوال میشد مگر آذربایجان با شما جنك کرده بود که شما فاتحانه واردشده واین جنایات را مرتکب شدید.

بعد از روسها صمدخان شجاع الدوله سه نفر را بنام میرزا محمود اهل سلماس و حافظ افندی وحاج احمد را دستگیر کرده و چون از دست نفر اخیر دل‌پری داشت دستور داد او را دست و پابسته در مقابل سك بزرك و قهار خود که نام «آلا باش» داشت بیندازند تااو را بخورد ولی چون سکها کسی راکه دست بسته باشد آزار نمیرسانند آلا باش نیز پس از اینکه چند دوری در اطراف حاج احمد زد بکنار آمده و ایستاد و تماشاچی‌ها در تعجب‌شدند ، صمدخان دستور داد دست اورا بازکردند ، و چون حاج‌احمدخاست بادست خود دفاع کند ناگاه سك عصبانی شده و حمله کرد و اورا پاره‌پاره کرد ، در این‌جاخوانندگان عزیز تصدیق خواهند نمود که انسان ازهر درنده‌ای درنده تراست ، گفته شد که از این صحبت‌ها دیگر دست بردارید که خوراك (کوفته) حرام میشود .

پس از ورود محمد علی میرزا به ایران شعاع السلطنه از طرفی وسالارالدوله از طرف کرمانشاهان باعده کثیری در حدود یکصد هزار نفر تاساوه آمده و ارشدالدوله از گمش تپه باعده ترکمان تاخوار (گرمسار) آمدند ، در این موقع بودکه مجلس قانونی گذرانید ، که هرکس محمدعلی میرزا را دستگیرو یااعدام نماید یکصد هزار تومان بآنها داده میشود ، وبکسانیکه شعاع‌السلطنه را دستگیر و یااعدام نمایند ۲۵ هزار تومان داده میشود ، کسانیکه سالارالدوله را دستگیر و یااعدام نمایند ۲۵ هزارتومان بآنهاداده میشود ، این قانون در سراسر مدتی که محمد علی میرزا در ایران بود موجب وحشت او شده بودکه‌خود را حفظ نماید و بیشتر سبب مراجعتش همین قانون گردید ، ولـی البته مجـاهدین بسرکردگی‌سردار محیی ، حبیب‌المجاهدین باتفاق آقا حسن برادر صدرالعلماء و معتضد نظام ، سالار ، میرزا کوچك خان ، احسان‌الله خان برای جلوگیری و جنك باارشدالدوله میروند و در سردره خوار ارشدالدوله کشته میشود و تراکمه پابفرار بطوریکه در هیچجا توقف نکرده یك سره بـاستراباد و صحرای ترکمن وارد میشوند ، محمد علی میرزا پس ازشکست ارشدالدوله فوراً باهمان کشتی که آمده بود برای‌ابد ایران را ترك وپس از چندی دنیا راترك نموده بدار فانی رهسپار گردید .

حبیب المجاهدین می‌گوید پس از مراجعت از جنك ارشدالدوله و کشته شدنش و فرار تراکمه مراجعت نموده باعده وارد حضرت عبدالعظیم شدیم که از مرکز چه دستور خواهد رسید ، چون عده‌ای بسرکردگی سردار اسعد که آنوقت سردار بهادر بود و یفرم و یار محمد خان کرمانشاهی که ازمردان

رشید و آزادیخواه بود برای جلوگیری از سالار الدوله رفته بودند ، دستور رسید که همه شماها حرکت نمائید وبکمك اردوی اعزامی کارسالارالدوله‌را خاتمه دهید ، و ماهم فوراً حرکت کردیم و بااردوی یفرم و بختیاریها و مجاهدین به بهار دو فرسخی و بـرای چاردولی رسیدیم ، عبدالباقی خان چاردولی که دارای قلعه بود و از طرف داران سالارالدوله بود از اردوی ماجلوگیری کرد ناچار شروع بزدوخورد گردید درنتیجه عده‌ای ازماکشته شدند ، دراین زدوخورد یـفرم خان باعده‌ای از ارامنه و نیز دکتر سهرابخان کشته شدند ولی قلعه فتح شد .

شاپشال باقسمتی از اردوی سالارالدوله‌که درحدود هزار نفر بودندباردوی‌صحرائی چاردولی‌نزدیك قلعه رسید که اگر آنروز رشادت و از جان گذشتگی رضاخان میرپنج معروف (برضا شصت‌تیر) نبود تمام اردو و مجاهدین دستگیر میشدند و سـالارالدوله بدون زحمت بطرف فتح‌طهران حرکت میکرد ، اردوی سالارالدوله از اطراف ساوه وعراق بطرف کرمانشاه باسرعت تمام عقب نشینی کرده بطوریکه رئیس ایل کلهر تیر خورده بود و او را با ترك اسب تاملایر حرکت دادند که در یکی دوجا بیچاره هرچه التماس میکند مرا چند دقیقه زمین بگذارید گوش نکرده بملایر که وارد میشوند بدن مرده را از ترك اسب‌بزمین می‌اندازند که بعد حرکت بکرمانشاه میدهند .

نقل از شیخ‌الملك اورنك

میگوید در همان شب جنك بااردوی سالارالدوله که زمستان‌بود و زمین‌پربرف آقایان سردار بهادر و فرمانفرما والی غرب و عده‌ای از سران در توی چادر بساط مشروب و خوراك گسترده بودندرضا خان بایاپونچه قزاقی وارد شد البته باحالت عصبانی برای اینکه چشمش به بساط و سفره مشروب افتاد باتغیراظهار نمودکه‌در چنین‌حالی این است بساط شما درصورتیکه قزاق در سنگر توی برف و گل مـانده و از فشار اردوی مقابل نمیتواند تکان بخورد و بعد یك‌جفت‌کفش را بآقایان نشان دادکه‌ابداً تخت نداشت و اظهار نمود که اگر روزی‌مرا متصدی تهیه لباس و کفش نظامی‌ها قرار دهند میدانم چه طور باید تهیه نمود ، دراین موقع یك دیس‌بزرك خوراك مرغ و غیره که تازه وارد چادر نمودند سردار بهادر دادند برضا خان وایشان دیس‌خوراك‌وبطری مشروب را بردند درسنگرکه باسایر نظامی‌ها مصرف نمایند .

شیخ‌الملك می‌گوید - پس از متحدالشکل شدن‌لباس‌نظام‌که تاآنروز عبارت بود ازژاندارمری قزاق و سرباز که همه بصورت واحد و دارای یك لباس و سایر لوازمـات در آمده بودند سردار سپه (رضا خان) دعوتی از وزراء و رجال نامی ووکلا نموده بود برای نشان دادن ساز و برك نظام‌و یکی‌یکی خودش نشان میداد باتوضیحات کامل تارسید بکفش که یك جفت بسردار بهادر ارائه داد و اظهار نمودند آیا خاطرت هست در میان چادر و بساط مشروب آقایان که برای جنك رفته بودید راجع به کفش چه گفته بودم من خاطرم بود ولی سردار بهادر بفکر فرو رفت ، بعد خود سردار سپه اظهار نمودندکه‌نتیجه حرف‌آنروز من‌برای تهیه‌کفش‌نظامی‌عملی وامروز بخواست خداونداین‌کفش وساز وبرگ نظامی راآماده نموده‌ام ، واقعاً کسانیکه از این موضوع باخبر بودند مات و مبهوت در تعجب بودند که از زمان جنك باسالارالدوله تاامروز که ایشان بنام سردار سپه معین گردیده اند خاطرهٔ چادر و نظر خود را فراموش نکرده و عملا عقیده خـود را بانشان دادن ساز و برك آرتش مخصوصاً (پوتین) نظـامی در عمل ثابت کردند .

پس‌ازفتح طهران

چند روز پس از فتح طهران و نصب احمد میرزا ولیعهد بسلطنت طهران آرامش پیدا کرد و همه بکار خود مشغول‌شدند (نویسنده) هم ازطالقان باخانواده بطهران آمده‌درصدد کار در یکی دو مدرسه‌ازمدرسه‌های‌جدید برآمده مشغول‌تدریس و نیز تعلیم خط بودم و ضمناً ملاقات و جلسات بارفقای آزادیخواهان برقرار بود بطوریکه در قضیه سالارالدوله‌که تاساوه آمده بود قرار شد انجمن‌ها متحداً در حفظ طهران حاضر شوند باین ترتیب که‌هر دو سه‌دروازه نگاه‌داریش باافراد یکی دو انجمن و تاصبح کشیك بدهند و دروازه گمرك و دروازه‌قزوین با انجمن برادران دروازهٔ‌قزوین‌و میرزاسلیمان‌خان(میکده) وشاهزاده‌یحیی‌میرزاو برادرش سلیمان‌میرزا ، و شیخ‌غلامحسین خان ، ونایب‌برج‌علی‌صراف ، میرزا غلامعلی‌اتحادیه پدرآقای میرزا علیخان سهیلی ، و شیخ حسن‌خان‌بناء . توضیح‌آنکه‌شیخ حسن‌خان بناشیخ‌واقعی‌نبودکه‌دارای لباس روحانی باشد ، مسائل دینی‌را نزدپدرم‌بعد ازنمازمغرب وعشاء میخواند ، عادتش‌این بودکه در وقت‌نمازیك شال‌سفید دورسرش می‌پیچید وهمین‌طور روزها هم‌که سرکاربنائی بود همان شال‌را برای حفظ ازگرما و سرما پی‌چیده بود لذا معروف به‌شیخ‌حسن‌خان شده بود ولی‌بعکس‌شیخ غلامحسین خان پسر نایب ناظر معیر الممالك در مدرسه معیرمشغول تحصیل ویکی از طلاب خوب وقت بودند .

شبها تااول صبح و همین طور روزها روی خندق در حرکت بودیم (نویسنده هم) یکی از کشیك دهندگان بودم این دومین کشیك من بعد از شبهای مدرسه سپهسالار برای محافظت مجلس شورای ملی‌بود این عمل افراد انجمن‌ها در تمام دروازه‌ها برقرار بود تاموقعی که محمد علی میرزا درمرتبه ثانی‌ایرانرا برای همیشه ترك و سالارالدوله هم شکست خورده باروپا رهسپار گردید .

تدریس‌درمدرسه سن‌لوئی

حاج میرزا حسن رشدیه نظر بسابقه در رشت که ذکر شد مرا بمدرسه سن لوئی معرفی کردند در هفته چهارروز قبل‌ازظهرها برای تدریس و تعلیم خط میرفتم ، در آن مدرسه شیخ صادق و برادرش اهل طالقان هم معلم بودند ولی از صبح تاعصر و معروف بودند بشریعتمداری ولی بامن شناسائی نداشتند .

مسیوفریبرز ــ یك معلم انگلیسی بنام فریبرز که اصلا زردشتی بود ولی بهائی شده بود بامن از نقطه نظر اینکه علاقه‌مند بخط فارسی بود اظهار دوستی و تقاضا داشت‌که‌خط تعلیم بگیرد ، من هم حاضر شدم ، این بود که در روزهای مدرسه ایشان هم‌چند دقیقه که سرکلاس من نبود، باصطلاح در زنك تنفس تعلیم می‌گرفتند ، پس از چندی که خطشان خوب شده بود خیلی نسبت بمن اظهار علاقه‌میکردند .

یکی از روزها وارد صحبت مذهبی گردید و خواست از در تبلیغ بامن‌واردمذاکره گردد ، بایشان گفتم اگر می‌خواهید که من بشما تعلیم خط بدهم از این مقوله بامن صحبت ننمائید چون تمام اینها را ازمؤسس و غیره میشناسم ولی شما حق دارید چون زردشتی بوده اید وحالا قبول این‌مسلك را نموده اید ، شاید هم از نقطه نظر سیاسی قبول کرده اید ، خنده‌ای کردند و گفتند آقای میرزا حسن مثل اینکه شما خوب وارد هستید .

ورودبحزب

پس از ورود ناصرالملك بطهران بنام نیابت سلطنت احمد شاه ، در منزلش که سرچشمه بود مشغول پذیرائی از طبقات مختلف بود ، روزیکه سران انقلابیون باعده کثیری از افراد که نویسنده نیز جزو افراد بودم باسید محمدرضای

مساوات و شاهزاده سلیمان میرزا برای ملاقات رفته بودیم آنروز خوب بخاطر دارم که اظهار نمودند « مجلس باید دارای فراکسیون باشد ، از تندرو و معتدل و البته فراکسیونهم بدون تشکیل حزب نمیشود چون فراکسیون مجلس در واقع از طرف حزب تشکیل و پیرو مرام حزب خواهد بود .

ازآن روز تشکیل حزب دموکرات واعتدال رسمیت یافت باین ترتیب که تندروها یا انقلابیون بنام دموکرات و سرمایه‌داران و روحانیون و اشراف که سابقاً مستبد و بامشروطه خواهان جنك می‌کردند وبعدازشکست قطعی و رفتن محمد علی میرزا بلباس مشروطه خواهی در آمده آزادیخواه دوآتشه شده بودند ، حالا هم حزب اعتدالی را تشکیل دادند وبااین حزب بجنك آزادیخواهان حقیقی درآمده‌وهمیشه زمام‌امورمملکت از هرجهت دردست آنها باپشتیبانی روحانیون بوده است .

بعدها که من باصطلاح بیدار شده بودم معلوم گردید که اساساً سررشته این دو حزب در سفارت انگلیس در دو عمارت نشو و نما میکرده و نمایندگان ایرانی آنها یکی حسین قلیخان نواب و دیگری عباسقلی‌خان نواب وهردو هم‌برادربودند رشته را در دست داشتند ، ازآنروزفراکسیون‌ها بنام دموکرات و اعتدال تشکیل گردید ، لیدر دموکراتها سلیمان میرزا و لیدر اعتدالیها حاج آقای‌شیرازی که‌ازناطقین مبرز مجلس شورای ملی بودند .

فعالیت من در حزب فوق‌العاده‌بود و باجدیت و ایمان کامل کار میکردم وچون سران حزب آقای مساوات و سلیمان میرزا بافامیل و پدرم سوابق امورات و نغمه آزادیخواهی داشتند لذا نسبت بمن‌علاقه‌مند بودند و بواسطه آن دونفر آقا سید حسین اردبیلی و آقاسید جلیل اردبیلی هم بمن توجه داشتند .

موقعی که اعتبار نامه تقی زاده و ملك‌الشعرا در مجلس دوم مطرح گردید چماق تکفیر از طرف روحانیون مجلس(البته تحریك‌کنندگان سرمایه داران و مستبدین دیروز ومشروطه خواهان‌امروز بودند) برعلیه اعتبار نامه‌ها بلند گردید بطوریکه در جلسه اول ممکن نشد رای گرفته شود ، در آنروز ها همه افراد مؤثر حزب بفعالیت پرداختند و باهرطبقه که سابقه داشتند شروع بملاقات و مذاکره نمودند ، معلوم است که من (نویسنده) در این موقع چه فعالیتی داشتم یکی از جنبه روحانیت و دیگر از نقطه‌نظر مشروطه خواهی که در اجتماعات اولیه مسجد جامع و حضرت عبدالعظیم وارد بودم بعلاوه با هر یك از آقایان بطور سخت و جسورانه‌صحبت می‌کردم بدین واسطه شاید یك هفته طول نکشید که اعتبارنامه هردو آقایان تصویب گردید ، و واقعاً فتحی بود که باز هم نصیب آزادیخواهان‌ودموکراتها گردید ، ازآنروز سمت من عضوکمسیون تفتیش گردید ومعلوم است چه فعالیت‌هائی بخرج میدادم .

مراکزمرجوعات حزب دموکرات ـ در بازار سه محل بود که نامه‌ها و مراجعات بکمیته و سایر تشکیلات حزبی بآن سه محل رجوع میگردید ، میرزا علی اکبر ساعت ساز بین مسجد شاه و تیمچه حاجب‌الدوله‌که همیشه در مغازه ساعت سازی چند نفر توی دکان و عده‌ایهم‌جلودکان جمع‌بودند ونامه‌های خود را میدادند و بعداً جواب کتبی یاشفاهی توسط میرزا علی اکبر ساعت ساز می‌گرفتند ، البته بیشتر ارباب رجوع کسانی بودند که کار میخواستند ، مرکز دوم مغازه آقا سید عبدالرحیم کاشانی معروف به تمبری واقع در بازار پست خانه آنروز و بازار پارچه فروشی عمده امروز مقابل دبیرستان‌امام زاده‌زید ، چون در آن روزها پست خانه ایران در وسط همان بازار بود که حالا قهوه خانه شده است ، و مغازه آقای کاشانی متصل به پست‌خانه بود که هم تمبر میفروخت وهم تمبر کهنه میخرید ، باین جهت معروف

شده بود بسید عبدالرحیم تمبری کاشانی .

در مغازه ایشانهم ارباب رجوع حزبی و غیرحزبی بودند ولی خیلی کم ، بیشتر نامه های حوزه‌های حزبی بوسیله ایشان بکمیته رسیده وجواب گرفته میشد ، چون ایشان رابطه رسمی کمیته دموکرات بودند ، مرکز سوم مغازه آقای میرزا زین‌العابدین خان گوهری روبروی درب مسجد شاه درراست بازار بود ، در مغازه ایشان فقط رفقای حزبی و گاهی هم غیر حزبی جمع بودند و از هر دری صحبت میشد البته بیشتر جنبه انتقاد داشت ، میرزا زین‌العابدین خان بسیار مرد موقر و پابند بدوستی بود بعلاوه اینکه حجره‌اش مرکز رفقا و دوستان بود ، در منزلشانهم که در خیابان سرچشمه (سیروس) بود روز های‌جمعه یك ناهار داشت که همه جمعه سه چهار نفر بودند و تخته‌نرد هم حاضر بود ولی‌باطاس خورد ، غالباً میرزا ابراهیم قمی ، مقوم الملك زاهدی ، شاهزاده فرخ میرزای سالور که چه قدر این مرد در دوستی ورفاقت ثابت و صمیمی بود ، بازی تخته بین شاهزاده و آقای قمی و مقوم‌الملك بود و واقعاً تماشائی‌بود ، نویسنده هم غالب جمعه‌ها که کاری نداشتم حاضر بودم ولی جزو تماشاچی بودم چون خود آقای گوهری هم‌بازی نمی‌کردند و گاهی بین آقایان که اختلاف در عمل بازی روی میداد قضاوت می‌کردند ، البته طرفین هم قبول داشتند ، واقعاً مجمع انس بتمام معنی بود ، و شاید کمتر این گونه مجالس نویسنده بخاطر دارد ، و آن افراد مذکور هر یك تاآخر عمرشان در دوستی با یکدیگر صمیمانه بودند و حالا فقط از آنها نویسنده باقی مانده است که در موقع نوشتن این تاریخ برخود واجب دانستم یادی از آنها باچندسطر کرده باشم .

گاردن پارتی ـ سران حزب دموکرات در نظر گرفتند مدرسه‌ای افتتاح نمایند بنام حزب دموکرات ، پس‌از مذاکرات و مشورتها چنین اتخاذ نظر گردید که اساساً مدرسه ساخته شود لذا برای محل آن زمینی در سبزیکار فرمانفرما که روبساختمانهای متفرقه و تقریباً تشکیل محله‌ای داده بود ، خریداری گردید و قرار شد برای ساختمان آن گاردن پارتی و نمایشی داده شود ، این نظر بحوزه‌ها ابلاغ و در دنباله آن دسته بلیط هائی نیز فرستاده شد که حوزه‌ها بفروش برسانند ، محل نمایش هم در پارك امین‌الدوله آنروز اعلام گردید .

شب نمایش هریك از افراد حزب مسئول یك کاری بودند ممیزی بلیط های ورودی در جایگاه‌ها بعهده من(نویسنده) بود و جمعیت فوق العاده ، و بلیط های (بهمت عالی) تمام فروش رفته و خریداران آنهم معلوم بود که از چه طبقه بودند ، ساعت شروع نمایش اعلام گردید ، پرده اول ارکستر باشرکت ابوالقاسم قزوینی که تازه از قزوین وارد شده بود بنام عارف و بمعرفی (آقا شیخ جان) قزوینی برادر شیخ ابوالقاسم تاجر قزوینی که بعد معروف بعزیزی شدند ، و آقاشیخ جان در تیمچه‌حاجب‌الدوله حجره داشت .

پرده بالا رفت و عارف بانوازندگان ظاهر شدند و این غزل از عارف که اشعارش ساخته خودش بود خوانده شد .

(بیداری دشمن و غفلت دوست)

زخواب غفلت‌هرآندیده‌ای که‌بیدار است — بدین گناه‌اگرکور شد سزاوار است
زده است یکسره خود را براه بدمستی — قسم بچشم تومامست و خصم بیدار است

پلیس مخفی و مامور و محتسب بقمار — بخواب‌شحنه‌عسس مست‌ودزد درکاراست
تورا ازآن چه بساز کدام در رقصیم — مرا چه کار که‌انگشت کیست‌درکار است
تو صحت عمل از دزد راه زن مطلب — از آنکه مملکت امروز دزد بازار است
گرفت وجهی ومارابه بیع قطع فروخت — به بین‌که درهمه‌جاصرفه باخریداراست
بگو بعقل منه پا بر آستانه عشق — که عشق در صف دیوانگان‌سپهدار است
هرآن سریکه ندارد سر وطن خواهی — الهی آنکه شود سرنگون که‌سرباراست
تو پایداری بین عارف ار بدار رود — گمان مدار که ازحرف دست‌برداراست

پس از خواندن عارف بقدری شور و هیجان در تماشاچیان روی داد که تقریباً میخواست اصل نمایش که صحنه آن یك مکتب‌خانه واطفال یتیم و بی‌بضاعت‌بودکه توانائی خرید کتاب ولباس‌راندارند ، تعطیل‌گردد ولی بامراقبت و توجه سران حزب، مردم ساکت و نمایش شروع گردید ، البته این اشعار بطور عادی تلقی گردید .

دوروز بعداز نمایش ـ عارف باچند نفر از دوستانش از بازار کنار خندق (که حالا خیابان است) بیرون آمده مقابل سردر شمس‌العماره مصادف میشود باچند نفر از نوکر های سپهدار آنوقت بنام سالار و برادرش محمد امین خان و علیخان منتصر الدوله و چند نفر دیگر ، همین که بعارف مصادف میشوند شروع بفحاشی و زدوخورد بطوریکه عبا و عمامه پاره و خود عارف در جوی میافتد ، مردم جمع شده پس از جلوگیری و رفتن ضاربین عارف را باسر و دست شکسته میبرند بمریض خانه دولتی آنروز و سینای امروز .

تاآنروز نه کسی عارف را میشناخت و نه از مفهوم این بیت :

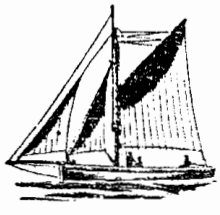
« بگو بعقل‌منه پا برآستانه عشق — که‌عشق‌در صف دیوانگان‌سپهداراست »

و ارتباط آن متوجه بودند ، پس از کتك خوردن عارف یك مرتبه در تمام شهر و خانه‌ها مطلع شدندکه شعرمربوط بسپهدار است ، چون درآن موقع هنوزبلقب‌سپهسالاری نرسیده بود و نیزدرمیان رجال آنروز ومحافل معروف(بدیوانه)بود ، از آن روز بازار عارف هم رواج وهمه‌مجالس برای‌اوتشکیل و شیرینی مجالس هم تنها خواندن همان اشعار بود .

سپهدار چه‌کرد ؟ ـ وقتی‌که‌این واقعه انتشار پیداکرد سپهدار (سپهسالار) عصبانی شده آن عده را در باغ خود خواسته یکی یکی را بچوب بسته تنبیه کاملی نمود که چرا اینکار را کردید آنهم در یك چنین محل پرجمعیتی ، سالار و برادرش بعدها یعنی پس ازاینکه سپهسالار خودش باهفت تیرانتحارکرد ، برای نویسنده شرح‌داد موقعی‌که حاکم‌طالقان شده بود بواسطه ارتباط‌باشیخ‌محمدزاهدی‌وکیل دادگستری یك روز من‌گفتم واقعاً سالار قضیه کتك خوردن عارف بدست شماهاچه بود ؟ چرا خود سرانه این کار را کردید که بعد هم بدست سپهسالار چوب بخورید ، سالار قسم یاد نمود که مخصوصاً به من ومنتصرالدوله تاکید کرد که نگذارید زنده بماند .

در باره هوش و تشخیص سپهداررشتی ، ناقل مرحوم مقوم‌الملك ـ درمنزل‌مرحوم‌میرزازین‌العابدین خان گوهری باحضور مرحوم میرزا ابراهیم قمی اظهار نمود که : یك روز ناهار منزل سپهدار بودیم‌که

مذاکره رئیس‌الوزرائیش بود در این اثنا پست‌چی وارد و پیش خدمت پاکتی بدست‌سپهدار داد ، سرپاگت را باز و در ضمن خواندن اول باقیافه بشاش از خط تعریف نمود که خط منصور در اروپا رفته چه قدر خوب شده است (منصور پسرش بود که برای تحصیل باروپا فرستاده بود) بعد ورقه تلگراف را بمن دادو تکرار کرد به بین‌چه‌قدر خوب نوشته است من‌هم ورقه تلگراف‌را گرفته در ضمن تعریف بسایر آقایان‌دادم دست بدست همه تعریف کردند که واقعاً خوب نوشته است ؟ ـ این آدم مدتی وزیر پست و تلگراف بوده است که بعداً برای کودتا او رانخست وزیر کردند که قضیه کودتا با ریاست وزرائی ایشان روی داد ، بعد از اینکه سپهدار تنکابنی سپهسالار شد سردار منصور رشتی‌هم سپهدار شد .



فصل هفتم

جنگ بین‌المللی اول و مهاجرت

دموکراتها پس از دادن گاردن پارتی و نمایش شروع کردند بساختمان مدرسه وخیلی زودساخته و دایر گردید بنام مدرسه فرهنگ که حالیه تقریباً مقابل خانه خدایار خان است ، قسمتی از معلمین آن از دموکراتها بودند و بعضی آنها هم یکی دو ساعت در هفته افتخاراً تدریس میکردند ، نویسنده در هفته چهار ساعت تعلیم خط را عهده‌دار بودم ، مرحوم عمادالکتاب هم در هفته چهار ساعت قبول کرده‌بود .

چون فرهنگ هم موجد و هم مولود مشروطیت است ـ در دوران پیش هرقدر هم که مردم به‌ایجاد مدارس علاقه‌مند بودند و هر اندازه که بعضی از عناصر متنفذ باین امر کمك میکردندبازهم موانع‌بسیاری در راه توسعه فرهنگ وجود داشت که تمام مساعی مردمان فرهنگ دوست را ضایع و باطل‌میساخت ، نمونه این امر آنکه در پایان حکومت استبدادی در طهران فقط پنج مدرسه ابتدائی وجود داشت که آنهاهم‌همه ملی بودند ، دولت فقط اعانه مختصری بآنها میداد ، تمام شاگردان مدارس طهران از ابتدائی و متوسطه و عالی شاید بهزارو پانصد نفر نمیرسید ، ولی در اولین روز های حکومت مشروطه توسعه فرهنگ مورد توجه قرار گرفت که در سال ۱۳۲۷ قمری ۵ دبستان ملی دولتی شد و رسماً تحت اداره وزارت‌فرهنگ قرار گرفت و اینها اولین دبستانهای دولتی بودند ، در بهمن ماه ۱۳۲۸ قمری لایحه‌ای از مجلس گذشت بنام عوارض معارف برمالیاتهای مستقیم که از در آمد این مالیات جدید تصمیم گرفته شد که ٤٦ باب مدرسه جدید تاسیس گردد باین ترتیب که ۳۰ دبستان پسرانه وده دبستان‌دخترانه‌وشش دبیرستان‌پسرانه ، در آن موقع هنوز دبیرستان دخترانه وجود نداشت .

این مدارس که در مدت کوتاهی تاسیس گردید اساس فرهنگ ایران گردید ، درآبان سال۱۳۲۹ قمری قانون اساسی معارف بتصویب مجلس رسید و وزارت فرهنگ که تا آنروز فقط اسماً وجود داشت عملا ایجاد گردید و پایه های آن گذارده شد و وسعت نظر رهبران مشروطیت ایران در درجه اول دموکراتها بحدی بود که در آن موقع باوجود فقدان تمام وسائل لازم تصمیم گرفتند که تعلیمات‌ابتدائی اجباری و عمومی باشد .

اگر میخواهید به اهمیت فرهنگ در نظر مشروطه خواهان پی‌ببرید باید بدانیدکه غالب‌زمامداران صدر مشروطیت ازمیان معلمین ومدارس بودند . احتشام السلطنه . علامیر رئیس مجلس و اولین نخست‌وزیر مشروطه ایران رئیس مدرسه علمیه بودند ، مشیرالدوله که چندین بار نخست وزیر گردید و برادرش مؤتمن الملك که چندین دوره رئیس مجلس شورای ملی بودند هردو رئیس مدرسه سیاسی بودند ، حاج مخبرالسلطنه هدایت ، ذکاءالملك فروغی ، اعتضاد السلطنه ، نیرالملك ، علاءالملك ، سلیمان‌میرزا ، وعدهٔ

بسیاری از وزرای صدر مشروطه همه درابتدای کار معلم بودند .

این ارزشی بود که مشروطه طلبان قدیم برای فرهنك قائل بودند ، ولی امروز پس از نیم قرن کار مشروطه بجائی رسیده که در مجلس کسانی بنام نمایندگی برجایگاه مؤتمن الملك‌ها و احتشام‌السلطنه‌ها تکیه زده اندکه بفرهنك و دانشگاه حمله میکنند و دردانشگاه ماموربن فرمانداری نظامی دانشجویان را زیر آتش مسلسل میگیرند .

زمانیکه مدارس خارجی ۱٤ برابر مدارس ایرانی‌بود ، پس از آنکه انقلاب مشروطیت سدهائی‌که جلو فرهنك بود شکست نه تنها مردم ایران بتوسعه فرهنك همت گماشتند بلکه خارجی ها نیز از موقعیت استفاده کرده و مدارس زیادی در ایران تاسیس نمودند ، بیشتر این مدارس به ابتکار مؤسسات مذهبی و به منظور تبلیغات دینی ایجاد شده بود ، و بعضی دیگر باکمك های دولت های خارجی تاسیس‌گردید ، و آنها نیز بدون منظور سیاسی نبودند ، با وجودآن زمامداران فهمیده صدر مشروطیت جلو آنها را باز گذاشتند زیرا میدانستند ایران بیشتر ازهرچیز احتیاج‌بفرهنك دارد .

آنها فکر میکردند که از این مدارس در ابتدا برای توسعه‌فرهنك‌باید استفاده‌کرد و بعدکه‌فرهنك ایران قوت گرفت میتوان جلو آنها را بست ، چنانچه عملا هم همین‌طور شد و امروز غالب این مدارس یااز بین رفته اند یابوزارت فرهنك منتقل شده اند .

ولی مدارس خارجی در ابتدای مشروطیت باندازه‌ای زیاد بود که مدارس ایرانی را تحت‌الشعاع قرار داده بود ، درحالیکه عده کل مدارس ایرانی از ده تجاوز نمی‌کرد و عده کل شاگردان آنها از هزارو پانصد نفر بیشتر نبود ، خارجی‌ها در کشور ما ۱٤۰ مدرسه داشتند که عده شاگردان آنها از پنجهزار نفر متجاوز بود ، در میان آنها پروتستانیهای‌آمریکائی ۲۹ مدرسه و۳٤۲۳ شاگرد داشتند .

از این مدارس تازمان رضا شاه فقط یك مدرسه باقی مانده بود که کالج امریکائی نام داشت‌که‌آنهم زمان وزارت فرهنگی سید محمد تدین به دبیرستان البرز تبدیل گردید ، سائر پروتستانها پنج مدرسه با ٤۲۰ شاگرد و کاتولیك‌ها ۳ مدرسه با ٤۰۰ شاگرد داشتند ، در میان مدارس کاتولیکی مهم‌ترازهمه یکی مدرسه سن‌لوئی و دیگری مدرسه ژاندارك بود ، فرانسویها هم یك مدرسه بنام فرانکو پرسان داشتند که اکنون بوزارت فرهنك منتقل گشته ودبیرستان رازی نامیده میشود ، یهودیها هم یك مدرسه داشتند که از طرف الیانس اسرائیل اداره میشد ، علاوه براینها یك مدرسه صنعتی آلمانی ایرانی نیز وجود داشت که اکنون به هنرستان عالی نامیده میشود ، ناگفته نگذاریم که عده نسبتاً زیادی از رجال و زمامداران امروز ما درهمین مدارس خارجی درس خوانده و دیپلمه همین مدارس میباشد ، مانند علی اصغر حکمت‌که دیپلمه کالج امریکائی وسپهبد جهانبانی فارغ التحصیل مدرسه صنعتی ایران وآلمان میباشند .

گر چه مشروطیت سدهای سیاسی و اجتماعی را که سرراه فرهنك بوددرهم‌شکست لیکن‌سددیگری وجود داشت که برطرف کردن آن مشکل بود ، و آن فقر مالی بود که‌دولت‌هادر سالهای‌اول‌مشروطیت دچار ، وضعف بودجه بقدری بود که همان مدارس‌معدودی‌که وجود داشت نمیتوانست اداره کند ، معلمین باآنکه حقوق بسیار کمی داشتند باوجود آن دولت از پرداخت همین مبلغ ناچیز هم عاجز بود حقوق معلمین ابتدائی ۲۵ تومان در ماه بود ، و حق‌التعلیم معلمین متوسطه ساعتی ٤ ریال بود ، نویسنده درمعلمی مدرسه سن‌لوئی ۳۰ تومان حقوق میگرفتم .

عده کل مدارس طهران به پنجاه نمیرسید و تمام معلمین آن از پانصد نفر کمتر بودند ، باوجوداین حقوق معلمین ماهها عقب می‌افتاد ، و گاهی بجای حقوق بآنها آجر و آهك و سایر مصالح ساختمانی یا جو و گندم و سایر حبوبات میدادند ، تنها نسبت بمعلمین نبود بلکه تمام کارمندان وزارتخانه‌های دولتی این طور گذران‌میکردند ، بهمین جهت کسی‌حاضر نبودشغل‌معلمی‌راقبول نماید، مثلا قضات و سایر کارمندان عدلیه بافروش تمبر در ماه تومان شمار حقوق می گرفتند آنهم نه اینکه خود آنها را بدهند ، بلکه طلب سوخته شده دولت را حواله‌آنها میکردند ، این‌بیچاره‌ها باید مدتها میدویدند تاآخر الامر باطرف‌مصالحه می‌کردند و نصف یاثلث آن وصول می‌گردید ، بااین طـرز حقوق و زندگانی قاضی شرافتمندانه کار میکرد برای چه بود ؟ برای این بود که دارای ایمان بودند و باکاباره‌ها و مجالس دیگر راه‌نداشتند .

در همانروزها یکی از معلمین طاقتش طاق شد و تصمیم گرفت وثوق‌الدوله نـخست وزیر وقت را بهرطور شده ملاقـات نموده وضع فلاکت بار خود را برای او شرح دهد ، وقتی جلو قصر وثوق الدوله رسید هرکار کرد او را راه ندادند ناچار این شعر را روی کاغذ نوشت و به مستخدمین داد که به نخست‌وزیر بدهند :

گذشت دی ماه بهمن رسید ندانم حقوقات کی میرسد

وقتی کاغذ را بدست وثوق الدوله دادند ، بلافاصله قلم را دردست گرفت وبرآن بیت اضافه‌کرد :

دو برج معارف حواله شده بقیه باقساط هی میرسد !

اولین اعتصاب معلمین ـ بالاخره درسال ۱۳۰۰ شمسی‌صبر وطاقت معلمین بپایان رسیدزیرا بیش از شش ماه حقوق آنها به تعویق افتاده و هیچ اثری هم از پرداخت حقوق مشهود نبود ، این بود که دست باعتصاب زدند و کلیه معلمین که نزدیك پانصد نفر بودند مدارس را تعطیل کردند ، این اعتصاب ده روز طول کشید که باوعده و وعید به اعتصاب پایان دادند ، ولی چون وفا بعهد نشد مجدداً اعتصاب کردند و بـالاخره بدریافت حقوق عقب افتاده خود موفق شدند ، رهبری این اعتصاب بااتحادیه معلمین بود که تازه بطور مخفیانه تشکیل شده بود ، وبعدها هم که ظاهر شد براثر فشار دولت ازمیان رفت .

علت ـ چون یکی دو نفر از معلمین پرسروصدا با وعده ووعید جلب وبقیه هم‌متفرق‌شدند ، چون گرداننده اتحادیه دو نفر عامل مؤثر بودند چنانچه آنها خود را کنار کشیدند اتحادیه هم بر هم خورد خواننده عزیز انتظار دارد آن دونفر را بشناسد و ماهم برای روشن شدن موضوع معرفی‌مینمائیم ، آن‌دو نفر یکی عمیدی نوری که نماینده و دیگر مرحوم ابوالفضل‌لسانی‌که سناتور شدند .

معهذا تازمان رضا شاه که براثر تقویت دولت و باافزایش مالیاتهای فوق‌العاده‌حقوق کلیه کارمندان دولت از جمله معلمین صورت منظمی بخود گرفت وضع بهمین حال بود ، ولی بطور کلی‌تفاوتی میان‌معلمین و سایر کارمندان وجود نداشت و بلکه وضع مالی معلمین نسبت بسایر کارمندان‌بمراتب‌بدتر بود ، امادراین دوره تعداد مدارس افزایش یافت ، و نیز عده‌معلمین بتناسب علاوه گردید .

در اسفند ۱۳۱۲ قانون تربیت معلم بتصویب و مطابق آن تصمیم گرفتند که در ۵ سال ۲۵ باب دانش سرای مقدماتی برای تربیت معلم تاسیس گردد ، رفته رفته عده معلمین و فرهنگیان بحدی رسیدکه خود قوه‌مؤثر ونیرومندی را تشکیل میدادند ، گرچه اتحادیه منظمی نداشتند باوجود این مقامات رسمی آنها را بعنوان نیروئی بحساب می‌آوردند .

بعد از شهریور ۱۳۲۰ معلمین و فرهنگیان نیز مانند مهندسین و روشن فکران دیگر شروع باظهار نارضایتی کردند و رفته رفته نارضایتی های آنها و تقاضا های شان در روزنامه ها منعکس گردید و این امر منجر به متشکل شدن آنها و ایجاد جنبشی گردید که باعتصاب روشن فکران نامیده شد ، دراین اعتصاب چندین هزار نفر از دسته های مختلف روشن فکران مانند مهندسین استادان دانشگاه و دبیران و فرهنگیان دیگر در آن شرکت داشتند ، ناگفته نماندکه دست های مرموز دراین گونه مواردد رکاراست که دامن زن وبنام دلسوزی آتش را روشن‌تر مینمایند و بیشتر شورویها خواهند بود که سیاست آنها همیشه از اغتشاش و اعتصاب نتیجه می گیرد .

در اوایل نخست وزیری مرحوم علی سهیلی تاچند ماه متوالی آن جریانات ادامه داشت ، گاهی شدت میکرد و زمانی تخفیف می‌یافت ، مرکز رهبری این اعتصاب کانون مهندسی بود که گردانندگان آن مهندس فریور و مهندس حسیبی و عده دیگر بودند ، بالاخره این اعتصاب موفق شد و در تعقیب آن قوانینی به مجلس برده شدکه اضافه حقوقهای خاصی باین تیپ داده شود و نیز تسهیلات بیشتری برای آنها فراهم گردد ، درتعقیب این اعتصاب بود که وضع معلمین نیز بهبود یافت و درقانون تعلیمات اجباری که درسنه ۱۳۲۲ به تصویب رسید اشل حقوق مخصوصی برای دبیران و استادان تنظیم گردید که حقوق آنهارا نسبت بسابق افزایش میداد .

مرحوم میرزا ابوالقاسم نراقی معلم شاهپورها که در آن دوره از گردانندگان کمسیون فرهنگ در مجلس بود و خود سالها سابقه معلمی داشت ، در تنظیم و تصویب این اشل جدید کوشش فراوانی بکار برد ، همین اشل دبیران است که میخواهند نسبت ترفیع را در آن بالا برند و حقوق رتبه ده آنرا هزار تومان و کسری افزایش دهند .

اولین محصلینی که بخرج دولت باروپا رفتندکیها بودند ؟ - یکی ازقدمهای مؤثری که در توسعه فرهنگ ایران مؤثر بوداعزام محصل باروپامیباشد ، سفرمحصلین ایرانی باروپااززمان محمد شاه قاجارشروع میشود ودرآن زمان برای اولین بار ۵ نفر ایرانی در اروپا به تحصیل مشغول گردید ، در زمان ناصرالدین شاه ۳۰ نفر دیگر باروپا برای تحصیل فرستاده شدند ، همچنین در دوره مظفرالدین شاه عده بیشتری اعزام شد ، ولی کلیه محصلین بخرج خودشان تحصیل می‌کردند ، بهمین جهت تحصیل کردند و بامعلومات کامل مراجعت نمودند .

بعد از مشروطیت فکراعزام محصل باروپا بخرج دولت در زمامداران تقویت گردید ، و اولین بار در ۱۲۹۲ شمسی چهار نفر بخرج دولت باروپا فرستاده شدند ، حکیم الملك در زمان وزارت فرهنگی خود در سال ۱۲۹۴ لایحه‌ای بتصویب رساندکه در مدت چند سال ۱۲۰ نفر محصل بخرج دولت باروپا فرستاده شود ، سال اول ۳۰ نفر و سالهای بعد هرسال ۲۰ نفر ، لیکن این لایحه بعلت ضعف مالی عملی نگردید .

در ۱۳۰۷ قانون اعزام محصل بتصویب رسید که مطابق آن بدولت اجازه میداد که سالی صد تا ششصد هزار تومان صرف اعزام محصل باروپا نمایند ، مطابق این قانون که در زمان وزارت فرهنگی اعتمادالدوله قراگوزلو از تصویب گذشت تا ۱۳۱۳ هفت دوره محصل باروپا فرستاده شد که تا آنزمان محصلین بمعنی حقیقی خود در اروپا تحصیل می‌کردند ، چنانچه عده زیادی از مهندسین ودکترها واستادان کنونی ما ازهمان‌ها میباشند .

بعنوان مثال ـ در اولین دوره محصلین اعزامی اشخاصی مانندد کترسنجابی ، دکتر شایگان ،دکتر صورت‌گر ، مهندس فریور ، مهندس رضوی ، دکتر بازرگان ، دکترراد منش ، خلیل‌ملکی ، دکترمهدی آذر ، دکتر محمد علی ملکی ، دکتر زنگنه وزیر فرهنگ سابق که بدست نصرت‌الله قمی ترور گردید ، و میتوان گفت همه اینها که ذکر شدند ازمردان باشرافت و پاك دامن و آزادیخواهان حقیقی میباشند ولی افسوس !

تازمانیکه مرحوم اعتماد الدوله وزیر فرهنك بود اعزام محصل نیز بطور جدی‌عمل میشد زیراوی معتقد بود که ایران کنونی هنوز نمیتواند یك دانشگاه واقعی و حسابی داشته باشد ، باید تمام کوشش صرف مدارس ابتدائی و متوسطه گردیده و برای تهیه متخصصین محصل باروپا بفرستیم ، رضا شاه نیز در ابتدا بااین نظر موافق بود ولی بعداً عـده‌ای ذهن او را مشوب ساختند و گفتند محصلین که باروپا بروند همه کمونیست میشوند درصورتیکه چنین نبود فقط در میان محصلین آلمـانی هسته کمونیستی وجود داشت ، بالاخره این اشخاص موفق شدند و رضا شاه اعتمادالدوله را عزل و رقیب او علی اصغر حکمت‌را بوزارت فرهنك منصوب کرد .

حکمت اولین کاری که کرد قطع اعزام محصل باروپا بود ، و بدین ترتیب یك اقدام بسیار مفیداز بین رفت و تنهـا این عمل برای آن بود که میل و توجه رضا شاه را بخود جلب نموده و در وزارت‌چندی باقی بماند ، این طرز رفتار وعقیده دردوران رضا شاه در تمام‌کابینه‌هـا و وزراء ثابت وبرقرار بودوبهمین جهت کارها بطور ناقص عملی می‌شد . وناتمام‌باقی میماند .

چگونه دانشگاه تاسیس شد ؟

بعد ازاصلاحات‌ظاهری‌که‌شروع‌شد ، منجمله تصمیم گرفتند که بهرصورت شده دانشگاهی در طهران‌تاسیس‌نمایند ، البته‌تاسیس دانشگاه هم بدون دانشکده‌های متعدد معنی نداشت ، و در آن موقع دودانشکده‌بیشتر نبود ، یکی دانشکده طب ودیگر دانشکده حقوق و چون دودانشکده‌برای یك دانشگاه‌کافی‌نبود ، این بودکه باعجله وپشت‌سرهم در فکر ایجاد دانشکده های جدید برآمدند ، اول در ۱۳۱٤ دانشکده فنی را تاسیس کردند که محل آن ابتدا در طبقه فوقانی دارالفنون بود که ریاست‌آن با دکتر حسابی بود ، بعد دو دانشکده اسمی در جوف دانش سرای عالی ایجادگردیدکه هنوز هم در بغل آن خوابیده اند وآن دانشکدهٔ علوم و دانشکده ادبیات میباشند ، بازهم دیدند دانشکده کافی نیست این بود که یك دانشکده معقول و منقول در مدرسه سپهسالار تاسیس گردید .

حالا وزیر معارف میتوانست پس از این همه نوزادان یك دانشگاه داشته باشد ، لذا در ۱۵ بهمن ۱۳۱۵ دانشگاه طهران رسماً افتتاح گردید و باصطلاح فرهنك در نزد خودمان تکمیل گردید ، اما یك نقص عمده وجود داشت که آنرا هم مانند سایر کارها بزودی برطرف کردند ، و آن این بود که اغلب استادان دانشگاه دیپلمه عالی کـه سهل است دیپلم متوسطه را هم دارا نبودند ، برای اینکه دوران تحصیلی آنها طوری نبوده که دارای چنین مدارکی باشند ، البته این برای دانشگاه کسرشان بود ، گو اینکه از حیث معلومات از کسانیکه دارای دکترا هستند پیشتر و بالاتر باشند ولی چه باید کردمقررات این است .

فکر بکر؟

نشستند فکر کردند و پس از تفکر و مذاکرات قرار براین‌شد که شورای دانشگاه را تشکیل داده بایك قیام وقعود برای استادانیکه بی دیپلم میباشند دکترا تصویب نمایند ، یعنی خود آقایان ارزش تحصیلی خود را با دکترا بودن تشخیص و تعیین نمایند ، لذا بدکترای خودشان رای دادند ، و استدلالشان هم این شد که این‌عمل مخالف قانون هم نیست برای اینکه وکلای مجلس شورای ملی هم نسبت باعتبار نامه های خودشان رای می‌دهند چون همه مثل یك دیگر هستند - برای نمونه یکی از اساتید محترمی که‌باین ترتیب‌دکترشدآقای بدیع الزمان فروزان فر بشرویه‌ای بودند که دکترای ادبیات شناخته شدند و انصافاً مرد دانشمندیست ، وهکذا نسبت بسایرین که نمیخواهیم ذکر نمائیم برای اینکه بعضی از آنها فوت کرده اند .

روزی در دانشکده حقوق جلسه‌ای تشکیل شده بود که علی اصغر حکمت وزیر فرهنك نیز در آن جلسه حاضر بود ، صحبت‌از دانشگاه وتکمیل‌واصلاحات آن بمیان آمد ، محمود سرشار وکیل دادگستری اجازه صحبت گرفت وگفت : بنده یك پیشنهادی دارم‌که استدعا میکنم اگرآقای وزیر فرهنك‌آنراتصدیق فرمودند مورد توجه قرار دهند ، حکمت که مطلب را جدی گرفته بود گفت : خواهش میکنم بفرمائید باکمال میل‌آنرا عملی خواهم کرد ، سرشار باقیافه جدی گفت : پیشنهاد من این است که بالای دیپلم دکترای این آقایان استادان این شعر را بنویسید :

«نگار من که بمکتب نرفت‌وخط ننوشت بغمزه مسئله‌آموز صد مدرس شد»

البته خوانندگان عزیز وضعیت مجلس را در نظر مجسم نمایند که دارای چه قیافه‌ای شده بود خاصه علی اصغر حکمت .

دوره سوم مجلس شورای‌ملی

این دوره پرشور وپر هیاهوترین‌ادوار مجلس‌شورای ملی بود ، با اینکه دموکراتها دراقلیت بودند ولی ابتکار مجلس در هر قسمت در دست فراکسیون دموکراتها بود ، و ناطقین مبرز این دوره سلیمان میرزا لیدرحزب دموکرات در فراکسیون مجلس ، مدرس ، سردار معظم خراسانی ، سید محمد صادق طباطبائی‌که این سه نفر از اعتدالیون بودند .

موفقیت دموکراتها - یکی از پرشور ترین جلسات مجلس روز ردکردن اعتبار نامه حاج آقای شیرازی لیدر و ناطق مبرز اعتدالیون بود ، در آن موقع دسته بندی در مجلس شورای ملی بسیار قوی بود بطوریکه مورد نظر دول قرار گرفته بود ، این قسمت که در تاریخ مورخ الدوله سپهر درج شده عیناً برای روشن شدن‌تاریخ نقل مینمایم :

«روز ۱۶ ژانویه ۱۹۱۵ ساعت شش ونیم بعد از ظهر میرزا قاسم خان صوراسرافیل وکیل مجلس بسفارت آلمان آمده در جواب استعلام شارژه دافر آلمان گفت : بعضی از وزراء طرفدار روس وانگلیس را که ضمناً بوکالت انتخاب شده اند خیال داریم در دولت ابقاء نمائیم تامجبور شوند از وکالت استعفاکنند و پس از چندی آنها را از عضویت حکومت هم برکنار می‌سازیم ، راجع باعتبار نامه حاج آقای شیرازی معروف بطرفداری از مرنارد و سایربلژیکیها ، فن کاروف از صور اسرافیل خواهش کرد نفوذ خود را بکار برد تادرحزب اعتدالیون و دموکرات در رداعتبار نامه حاج آقا توافق بعمل‌آورند ، میرزاقاسم‌خان قول داد که فردا این اقدام رابانجام رساند» .

در آنروز من نویسنده در مجلس بودم که در موضوع اعتبار نامه حاج آقای شیرازی مذاکرات در رد وقبول بقدری شدت کرد که مجلس دومرتبه متشنج شد و بالاخره دموکراتها در رد اعتبار نامه موفق شدند ، بااینکه من از اعضای فعال حزب دموکرات بودم از این پیش آمد متاثر شدم مخصوصاً موقعی که حاج آقا آخرین نطق را کرد و از مجلس بیرون رفت و مجلس وارد در رای شد و با ٤٨ رأی اعتبار نامه ردشد .

نکته قابل توجه این جاست که حاج آقا لیدر اعتدالیون بود و چون در حزب اعتدالیون چندنفر بودند که بابودن حاج آقای شیرزای نمیتوانستند عرض اندام نمایند ، باین واسطه با اینکه اعتدالیها از نقطه نظر مسلکی مخالف بودند در اینجا بانظر دموکراتها همراهی کردند ، و بارداعتبار نامه حاج آقای شیرازی از میدان سیاست چنان بدور انداخته‌شدکه از همان روزحاج آقا طهران را ترك و بشیراز رفت و مشغول زراعت گردید .

خواننده عزیز ! درآن روزها تنها تشکیل هیئت دولت از رئیس الوزرا تا فرد فرد وزرا حتی‌حکام بلکه نسبت بانتخابات و نمایندگان مجلس هم میبایستی در درجه اول بین سفارت روس و انگلیس توافق و معین گردد ، گاهی هم سفارت‌آلمان اظهار نظرمیکرداما بطور صلاح‌اندیشی نه بطور جدی ولی سفارت فرانسه چندان اظهار نظر نداشت برای اینکه تابع سیاست و نظریات انگلیس در هرمورد بوده است .

مدرسه قزاقخانه

در این ایام بودکه از طرف سلیمان میرزا دعوت‌وبمنزلشان رفتم که‌آقای مساوات وسیدجلیل‌اردبیلی و سید مهدی افجه‌ای حاضر بودند . در آنروز من برای‌مدرسه قزاقخانه بعنوان معلم‌خط معین شدم و سید مهدی افجه‌ای برای‌مدرسهٔ ژاندارمری برای تدریس ادبیات و شرعیات ، دستورهم تعلیم در مرام‌نامه حزب دموکرات و پیروی از دستورات حزب‌بود ، بعد ازسه روز ازطرف‌مدرسهٔ قزاقخانه دعوت‌شده و مشغول گردیدیم ، در آن موقع آقای امیر موثق (سپهبد نخجوان) معاون مدرسه و جهانبانی‌معلم و سید نصرالله معلم‌عربی و ادبیات وشیخ اسدالله طالقانی معلم شرعیات و فارسی در کلاسهای ابتدائی‌بودند .

من نویسنده چون در کلاسهای متوسطه از هفت ببالا کارم بود همیشه مطالب و موضوعاتی از نظم و نثر انتخاب و سرمشق میدادم که بتوان حتی المقدور در اطراف آن صحبت کرد البته از آزادی و اطاعت ازمرام و عقیده واینکه انسان‌باید دارای ایمان بوطن و علاقه باحکام دینی باشد . . . . باین ترتیب مطابق اظهار رئیس مدرسه‌که خود همیشه بدون اینکه‌معلمین متوجه شوند از پشت پنجره های اطاق مراقب بودکه وضعیت شاگردها درکلاس چطور است ، چون من‌اول موضوع سر مشق را روی‌تخته با گچ مینوشتم و بعد باچوب کوچك جملات را توضیح و بیان میکردم که در آنموقع شاگردها تمام ساکت و آرام گوش میدادند این بود که رئیس مدرسه غالباً از نظم و آرامش کلاسهائیکه من مشغول بودم تعریف میکرد و میگفت وقتیکه میرزا حسن در سر کلاس درس میدهد مثل اینستکه کسی در کلاس نیست .

چون مدرسه ناهارداشت که ظهر دراطاق معین معلمین ایرانی و روسی ناهار صرف میکردند واگر معلمی بعد از ظهر هم کار داشت میماند و الا پس از صرف غذا میرفت و چون من نه اهل چاهی و نه اهل دود بودم مورد توجه و تحسین همه و حتی روسها بودم ، یکی از معلمین روسی هر موقع سیگار میکشید یك سیگار با خنده بمن تعارف میکرد ، رویهمرفته ایام‌خوشی را میگذراندیم ، رئیس مدرسه عکس خودرا

بنام یادگار بمن داد که در پشت عکس چیزهائی نوشته بود البته بروسی .

استیضاح ـ روز شنبه ۱۳ شعبان ۱۳۳۳ قمری کابینه عین‌الدوله بواسطه فرمانفرما وزیر داخله مورد استیضاح فراکسیون دموکراتها قرار گرفت ، چون واقعه زد و خورد حسین رؤف بیك را در کرند و کرمانشاهان با عشایر ایرانی ازفرمانفرما میدانستند ، که چرا از ورود حسین رؤف بیك جلوگیری نشده در صورتیکه وظیفه دولت خاصه وزیر کشوراست که نگذارند کسی وارد مرزایران گردد چه رسد باینکه از سرحد گذشته و بازدوخورد نفرات عشایری وارد قسمتی از خاك شده باشد .

برای روز استیضاح از طرف کمیته بحوزه های پایتخت متحدالمآل سفارش شده بود که روز استیضاح در مجلس حاضر شوند و قبلا از طرف وکلای دموکرات تهیه بلیط ورودی شده بود که سهم من پنجاه بلیط شده بود .

روز جمعه ۱۲ ، نفرات حزب در منزل شاهزاده سلیمان میرزا لیدر استیضاح کننده حزب دموکرات جمع شدند و منزل ایشان یك حیاط کوچکی بود که دارای دو اطاق تو در تو بود بنام حیاط بیرونی واقع در سبزیکار معروف به تخت زمرد که (حالیه بخیابان البرز وکوچه دهستانی) نامیده میشود ، نویسنده‌هم در آنروز با بیست نفراز افرادحوزه درآنجا جمع بودیم ، در یك اطاق ده صندلی لهستانی بود که چند نفراز وکلای دموکرات و سران حزب بودند اطاق دیگر همه‌روی فرش نشستند بقیه‌هم در حیاط باهم صحبت وفریاد زنده‌بادسلیمان میرزا و مرده‌بادفرمانفرما بلند بود که درهمین موقع فرمانفرما واردحیاط میشود و با عصائی که دردست‌داشت بلند میگوید زنده باد عمواقلی و جمعیت با صدای او میگویند زنده باد عمواقلی (مقصود سلیمان‌میرزا است) .

فرمانفرما البته بدون اطلاع وارد میشود و میرودپهلوی آقاشیخ‌یوسف نماینده شیراز که‌ازدانشمندان طبقه روحانی بودند و نویسنده هم چون دارای لباس روحانی بودم پهلوی آقاشیخ‌یوسف‌نشسته بودم درآن ساعت ناطق آقاشیخ یوسف‌بود که فرمانفرما وارد و پهلوی ایشان نشست ، البته‌چند دقیقه‌ای که‌تافرمانفرما بنشیند وضعیت‌جمعیت درحال‌سکوت‌بود بعدآقاشیخ یوسف روکرد بفرمانفرما که‌اجازه میدهید دنباله‌صحبت را شروع نمائیم فرمانفرما گفت بشرط اینکه آنچه هم میخواهید بمن فحش بدهید با حضور خودم بدون ملاحظه بدهید ، آشیخ یوسف رو به‌جمعیت و سلیمان میرزا گفت که چون فرمانفرما از رجال کاردان لایق است و امروز هم مملکت محتاج بچنین مردان کار آزموده میباشد بهتر آنست بطوریکه شب گذشته هم مذاکره کردم صورت دیگری باین‌استیضاح داده شود ، درعین حال‌عقیده من‌آنستکه فرمان‌فرماها راباید یك دهنه دوسره زدکه آنرا اشخاص باایمان پاك‌دامن ودر عین حال‌آزادیخواه واقعی‌و مؤمن بمشروطیت در دست داشته باشند که سرشان را بطرف علفهای هرزه سمی نکشانند و همیشه حفظ و حراست باغ را بعهده او قرار داده نگذارند دستخوش سیاستمداران طماع قرار گیرند .

البته این مذاکرات قدری از شدت و هیاهوی افراد کاسته و چند دقیقه سکوت حکمفرما گردید ، در همین موقع فرمانفرما رو کرد بآشیخ یوسف و گفت : من در همین ساعت حاضرم دو قریه از دهات نزدیك طهران خود را از طیب خاطر باین عمواقلی خودم نان خانه بدهم که دو محصول برداشت‌نمایند که تا معلوم شود میتوانند ازعهده برآیند یانه و نیز این‌آقایان که دراینجا جمع و طرفدار رنجبر هستند برایشان معلوم شود که من طرفدار رنجبرم ، یا عمواقلی‌لیدرحزب دموکرات‌هواخواه رنجبراست ، این

مذاکره را نصف در حال نشسته و نصف در حال حرکت گفتند و رفتند چون سلیمان میرزا دم در اطاق روی زمین نشسته بود صورت ایشان را بوسیده و با همه خداحافظی کرد وبابلند کردن دست گفت دیدار فردا در مجلس شورای ملی .

پس از رفتن فرمانفرما مجلس خودمانی‌تر شد وپس از مذاکرات ودستور کمیته که فردا افراد در مجلس شورای ملی حاضر شوند ، افراد متفرق و برحسب قرارداد صبح‌شنبه ۱۳ جمعیت زیادی از دوطرف دموکراتها واعتدالیها درمجلس اجتماع ، یك دسته‌برعلیه ، دسته‌دیگر برله‌کابینه عین الدوله اجتماع‌نموده بودند ، روحیه افراد دموکرات در مقابل افراد اعتدالیها مانند قشون فاتح بشاش و خندان بود برای اینکه میدانستندکه فاتح خواهند بود ، مجلس رسمی‌پس از مذاکرات طرفین و دفاع عین الدوله و فرمان‌فرما تا چهار بعد از ظهر بطول انجامید ، در نتیجه عین الدوله رئیس الوزراء با تعرض از مجلس خارج و بهارستان را ترك و اظهار کردند بهتر آنستکه بفکر کابینه دیگری باشید که شاید بتواند این آشفتگیهارا رفع نماید .

در این موقع سردسته‌های اعتدالیون با نمایندگان بیطرف مجلس مذاکره نمودند که صلاح دراین است باعین‌الدوله ملاقات و مجدداً برای قبول تشکیل کابینه حاضر شوند ولی چون عده‌ای از نمایندگان بیطرف در مجلس با روش و سیاست دموکراتها همراه بودند حاضر نشدند ولی معذالك با عین الدوله ملاقات ومذاکره‌شد ولی‌ایشان‌قبول‌نکردند واظهار نمودندکه دموکراتها منظور دیگری دارند که با بودن من شایدنتوانندانجام‌داده و موفق‌گردند لذا این استیضاح را بمیان آورده و بهانه بر علیه من قرار دادند بنابراین ما را بحال خود واگذارید .

درهمین موقع بودکه اوضاع دنیادر گرداب سیاست‌های پیچیده واضطراب‌آمیز بسر میبرد وهردولتی برای خود در صدد تهیه و تدارك گرفتن دوست و رفیق راه بود ، برای اینکه همه از آلمان وحشت داشتند و هر ساعت خود را درآستانه جنگ میدیدند ، روس و انگلیس هم‌در ایران مراقب بودند مخصوصاً انگلیسیها برای هندوستان حتی از دولت تزاری روسیه در عین دوستی راحت نبودند و درست هم فکر میکردند برای اینکه روسها همیشه دنبال بهانه‌ای بودند که از راه ایران وارد هندوستان شوند .

در اینجا میخواهم شرح جریان تازه‌ای که مقدمات مهاجرت خواهد بود از قول یکی از مامورین رسمی دولت آلمان ذکر نمایم که خواننده عزیز با دقت کامل قبل از جریان تفصیلی مهاجرت که جزء بجزء میخواهم برشته تحریر درآورم آگاه ومطلع گردند ، اینك داستان بقرار ذیل است :

نقل قول از رودلف ناولنی شارژ دافر آلمانی مقیم کرمانشاه .

حرکت هیئت اعزامی آلمان بافغانستان تحت ریاست (یندر مایر) مرحله تازه در ایران وجود آورد که میتوان آنرا دوره (تخمیر سیاسی) نامید ، هیئت مزبوردر نظر داشت از ایران عبور نمایدولی روسها و انگلیسها خطوط سرحدی ایران و افغانستان را تحت مراقبت دقیق قرار داده بودند ، ناچار (یندر مایر) و چند نفر دیگر سعی کردند محرمانه از سرحد بگذرند وموفق هم شدند که بدون مواجهه با خطری بکابل برسند ، مدت توقف آنها ده ماه طول کشید ولی امیر افغانستان حاضر نشد بهندوستان حمله نماید و علت هم این بود که امیر در سال مبلغ معتنابهی ازانگلیسها دریافت میکرد ، معذالك اظهار موافقت نمودکه در صورتیکه قوای مسلح‌آلمان با اوکمك‌کندحاضر است وارد میدان مبارزه شود ، انجام این شرط هم برای آلمانها غیر مقدور بود ولی‌تنها وجود دو نفر از اعضای رئیسه هیئت اعزامی درکابل و

مذاکرات آنها با امیر افغانستان کافی بود که خاطر انگلیسها را مشوش سازد و آنها را وادار نماید که قسمتی از قوای مهم خود را در سرحد افغانستان نگاهدارند و در واقع مقصود اصلی آلمانها که عبارت ازمعطل ساختن قشون انگلیس بود بعمل آمد ، یندر مایر ، پس از ماموریت خود از همان راهی که آمده بود بایران مراجعت کرد ، در این موقع لازم بود برای کارهای مربوط بایران تصمیمی اتخاذ شود ، لذا بلافاصله (کنت‌کانیس) را از جبهه جنگ فراخوانده و با سمت وابسته نظامی وی را بطهران اعـزام و نامبرده موفق گردید یك قسمت ازصاحب‌منصبان سوئدی را که مامورتشکیلات ژاندارمری بودندباستخدام دولت آلمان درآورد و باین ترتیب رکن اعظم قوای مسلح ایران بطرف آلمان و مستخدمینش متمایل گردید ، علاوه بر این بـا رؤسای عشایر تماس مستقیم گرفت و روابط نزدیکی با آنها برقرار نمود ، بالاخره موضوع مهمی‌که بیشتر باعث پیشرفت کارهاگردید این بود که در اغلب از ایالات مرکزی‌ایران زمام کارهای عمومی بدست عناصری قـرار گرفت که حاضر بودند سرنوشت کشور خود را با سرنوشت متحدین توام‌نمایند ودرمقابل این عملیات روسها قوای خود را در صفحات شمال تکمیل نموده و بطرف طهران‌بحرکت درآوردند .

برای رفع این تهدید (پرنس رویس) وزیر مختار آلمان سعی نمود شاه را وادار نماید کـه فعلا پایتخت را بمرکز کشور اصفهان انتقال دهد ولی اجرای‌این نقشه دردقایق آخر عقیم ماند و شاه دربرابر اعتراضات روس و انگلیس تسلیم و تصمیم گرفت در طهران بماند ، در نتیجه پیش‌آمد این وضعیت وزیـر مختار آلمان ناچار گردید بدون شاه از طـهران حرکت نماید که متعاقب آن دولت آلمان نـامبرده را احضار نمود .

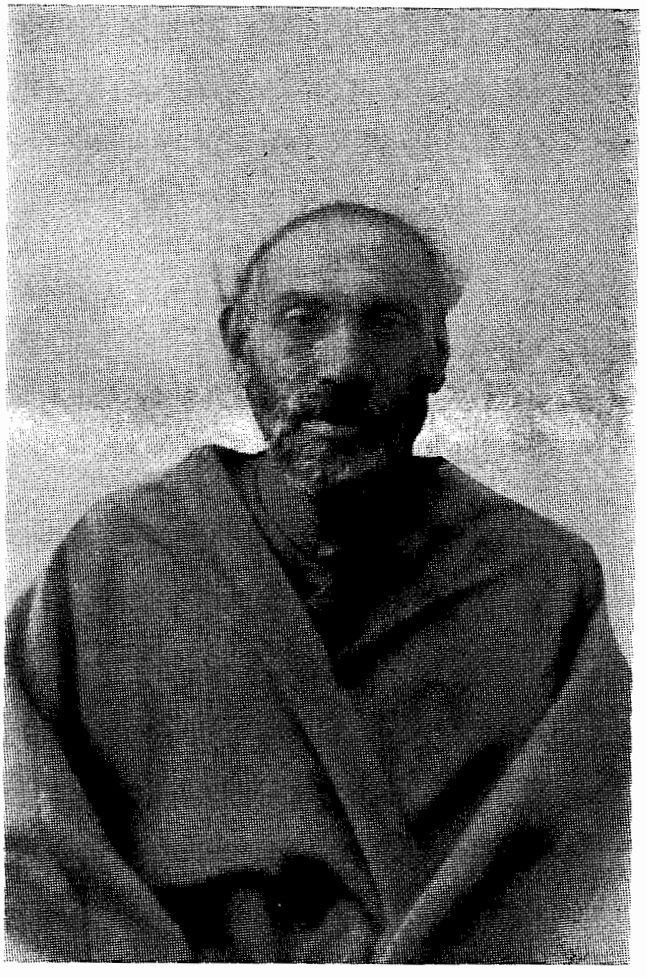
تا اینجا یك قسمت از اظهارات رودلف ناولنی شارژ دافر آلمانی مقیم کرمانشاه ذکر شد و چون دنباله‌آن مربوط بمأموریت خودش وورود بکرمانشاه میباشد می‌گذاریم تادر ورود بکرمانشاه جزو وقایع آنروز ذکر نمائیم که از نقطه نظر تاریخ روشن تر باشد ، و حالا بر می‌گردیم بوقایع بعد از استیضاح و رفتن عین الدوله و اوضاع و احوال دموکراتها و نظریاتشان برای انتخـاب رئیس الوزراء وکابینه‌اش .

پس از سقوط کابینه عین الدوله دموکراتها رفتند بسراغ مستوفی الممالك ، چون در این موقع سیاست خارجی هم از هر دو دسته باآمدن مستوفی‌الممالك موافق بود ، بهمین جهت بود که کابینه باتماس مجلس شورای ملی و فرمان احمد شاه تحت رئیس الوزرائی مستوفی الممالك تشکیل گردید و شروع بکار نمودند . البته موقعیت دموکراتها معلوم استچون کابینه‌رابردند وکابینه دیگری بمیل خودآوردند ، باین جهت در ایالات وولایات کارها دردست کمیته دموکراتها بود ، (منظور رودلف شارژ دافر آلمانهم که اشاره ومتذکر گردیده است همین بوده است).

از طرف کمیته مرکزی به کمیته های ایالات و ولایات دستور در خود آرائی و جلب افرادوهمراه کردن عشایرداده‌شد مخصوصاً بکمیته کرمانشاه‌که شاهزاده محمد باقر میرزاپدر زن‌علی اکبرخان سنجابی آنها را حاضر نمایند در طهرانهم شروع بفعالیت کردند و درنظر گرفتند که یك جبهه در شمال ازرشت بمازندران استراباد حتی صحراهای ترکمان تشکیل که باهم ارتباط داشته باشند تابتوانند جلوگیری از روسها یالااقل مشغولشان نمایند .

مأموریت سری نویسنده

شب تازه وارد منزل شده بودم که گفتند آقا شیخ موسی دومرتبه شما را خواسته است در همین حال خادم مدرسه آمد و باایشان رفتم منزل آقا شیخ موسی دیدم آقای سید محمد رضا مساوات در آنجا است بدون توقف من آقای مساوات باآقا شیخ موسی خدا حافظی کرد وماباهم بیرون آمدیم تابازارچه کربلائی عباسعلی و از آنجا واردکوچه‌ای شدیم که نزدیك بچهار راه حاجی مهراب (که حالیه سرآن کوچه حمام سعادت است) وارد منزل آقا سید جلیل اردبیلی شدیم پس از ورود باطاق شاهزاده سلیمان میرزا باآسید جلیل نشسته بودند ، پس ازخوش و بش کردن وارد مذاکره شدند ، آسید جلیل اظهار نمودند از طرف کمیته دو ماموریت برای شما معین گردیده یکی سری و دیگر ظاهری وشما باید بدون اینکه از ماموریت سری شما کسی حتی نزدیك ترین بستگانتان مسبوق شوند حرکت نمائید من هم قبول کرده خودم را تسلیم نمودم .



آقای شیخ عبدالعلی لطفی

پس از آن مرا باطاق دیگر بردند که درآن اطاق آقای شیخ عبدالعلی (لطفی) و میرزا کوچك خان بودند ، بیك دیگر معرفی شدیم البته از نظر ماموریت والا شناسائی قبلی مابین ما ها بوده‌است در آن جا ماموریت میرزا کوچك خان برشت ، و ماموریت آشیخ عبدالعلی بمازندران وساری وملاقات امیرمؤید سواد کوهی که از آزادیخواهان وپیرومرام دموکرات وازسران دموکرات بودند ، ماموریت نویسنده هم که معرفی شدم رفتن بشاهرود و ملاقات حاج سیدمرتضی واعظ رئیس کمیته دموکراتهای شاهرود ، که باتفاق ایشان بصحرا برای ملاقات مهدی شاه ایلخانی یموت و همراه کردن او را و ربط دادن مشارالیه که خود نویسنده هم باصطلاح مهدی‌شاه نزد ایشان بعنوان روضه‌خوان بمانم چون محرم نزدیك بود و الا رمز کتبی و تلگرافی بایشان داده مراجعت بشاهرود نمایم .

پس از تعلیم دادن رمز کتبی و تلگرافی بین من و طهران و بین من باآقای لطفی و همین طوربین آقا شیخ عبدالعلی لطفی بامیرزا کوچك خان که تاآخر شب و اذان صبح طول کشید وتمام شد در آن موقع پس از ادای فریضه صبح و صرف صبحانه از یك دیگر روبوسی و خدا حافظی کرده آقای شیخ عبدالعلی بامیرزا کوچك خان رفتند ومن یك مرتبه دیگر رمز رامروراً عمل نمودم .

ماموریت ظاهری رسیدگی به تشکیلات دموکراتهای سمنان ، دامغان ، شاهرود ، بودچون وضعیت دموکراتهای شاهرود برهم خورده بود ورئیس کمیته حـاج سید مرتضی واعظ از کمیته مرکزی طهران ضمن اطلاع یك نفر خواسته بود و نیز بصیر همایون رئیس تلگرافخانه که خود دموکرات بود جریان را گزارش داده بود .



آقای میرزاحسن آقا

علت موضوع ـ چون غفاری رئیس مالیه شاهرود از دموکراتها بود سگی داشت که هرجا غفاری میرفت سك را هم باخودش میبرد حتی در اداره سگش در اطاق کارش بود ، در همین اوان حاج شیخ‌احمد از علمای نجف اهل شاهرود و معروف بآقا نجفی وارد شده مردم در دیدن مشارالیه ضمناً شکایت ازغفاری راجع بسگ ایشان مینمایند حتی مبالغه گوئی بطوری ذکر میشده که سگ را در مدرسه هم باخود میبرد ، و چون دموکرات های شاهرود ازاو حمایت می‌کنند هرچه شکایت کرده و میکنیم طهران جواب نمیدهد

چون خودش هم می گویند دموکرات است .

حاج شیخ احمد یا آقا نجفی دید موضوع برای دست آویزی و بدست آوردن توجه عمومی نسبت بخود قابل ملاحظه ودرخوراستفاده است که بایك اقدام میتواند جاده نفوذ خودرا برای همیشه صاف کرده باشد لذا چماق تکفیر را چنان برفرق غفاری کوبید که مردم ریختند برای غارت مالیه و کشتن خود غفاری ، این خبر فورا بامیر اعظم حاکم شاهرود میرسد ایشانهم باعده تفنگچی های خود غفاریرا میبرد بامیریه بـاغ خود ، در بین این هیاهو سگ غفاری را می کشند و غفاری را هم امیر اعظم باچند نفر از سوار هـای خود بطهران حرکت میدهد ، البته برحسب تلگراف عین الدوله که در آنوقت نخست وزیر بوده است .

یك قسمت ماموریت ظاهری نویسنده هم رسیدگی بوضعیت دموکراتهـای شاهرود وبرقراری مجدد تشکیلات دموکراتها بود ، در این موضوع از طرف کمیته مرکزی بامیراعظم حاکم شاهرود ماموریت ظاهری نویسنده راهم نوشته بودند .

پس از مذاکرات آقایان سید جلیل و مساوات و دادن اوراق رمز و نامه سید مرتضی واعظ و امیر-اعظم مبلغی پول که گویا در حدود هزار تومان وبرای تامین وتهیه خواربار منزل بود دادند ، روزحرکت را هم معین کرده بودند چون مسافرت آن ایام باگاری و کالسکه ودلیجان بود لذا قرار شد پس از تعیین وسیله حرکت به نویسنده اطلاع دهند .

از منزل آسید جلیل بیرون آمده در ملاقات باآقاشیخ موسی جریانرا کاملا شرح دادم البته نسبت بماموریت ظاهری خود بدون اینکه اسمی ازماموریت سری وآن دو نفربرده باشم ایشان دستوردادند مقداری آرد وبرنج و ذغال و هیزم و حبوبات برای منزل تهیه نمائید که داشته باشند ، من هم یك خروار آرد و یك خروار برنج وچهارمن روغن و مقدار قابلی حبوبات و هیزم وذغال آماده کردم ، تهیه لباس نموده خود را آماده نمودم که هرموقع خبر داده شد حرکت نمایم .

چون کارم در مدارس قزاقخانه بود لذا برای تعیین تکلیف بمدرسه رفته باآقای امیر موثق معاون مدرسه که در واقع رئیس ایرانی مدارس بودند (چون ریاست باروسها بود) مذاکره نمودم که چون مسافرت خراسان برای من پیش آمده است لذا اطلاع میدهم که برای تعلیم خط هرکس را میخواهید معین نمائید ایشان موضوع را بارئیس روسی مذاکـره و بمن جواب دادند خود شما یك نفریرا معرفی نمائید که موقتاً کار شما را انجام دهد تا شما برگردید ، ضمناً حقوق چند روزه را هم که هنوز آخربرج نشده بود پرداخت نمودند .

من (نویسنده) آمدم منزل بین طلاب مدرسه باآقاضیاءالدین پسر شیخ سعید کرودی که وارد حزب دموکرات ودر حوزه خودم بود مذاکره نمودم ، ایشان البته حاضر شدند ولی اظهارکردند که شما میدانید خط من بسیار بد است چه طور میتوانم از عهده برایم جواب دادم مسافرت من شاید یك مـاه طول نکشد ، روز دیگر ایشانرا بردم معرفی کرده و از همه خداحافظی نمودم البته همه اظهارتاسف می کردند .

پس از انجام کارها به آقاسید جلیل اردبیلی اطلاع دادم که من برای حرکت حاضرم ، دو روز بعد اطلاع داده شد که فردا سـاعت پنج بعد از ظهر حاضر باشید ، در آن ساعت باعیال و اولادم که یك دختر بنام طوبی و یك پسر بنام جعفر داشتم خداحافظی کرده حرکت کردم آقای مساوات وسیدجلیل مرا مشـایعت نمودند .

در دلیجان شش نفر مسافر بودیم که بخراسان میرفتند ، سه نفر تاجر اصفهانی و یك نفر یزدی‌دو نفر هم بامن طهرانی ، شب رسیدیم بایوان‌کی که باید اسب عوض کنند درقهوه خانه شام‌خوردیم من‌شامی داشتم ، بعد از صرف شام حرکت کردیم ، بعد از مسافرت رشت این دومین مسافرت من بود ، فردا یك ساعت بظهر مانده دوم ماه ذی‌قعدةالحرام وارد سمنان شدم بعد از پرسش از حاج میرزا آقای فامیلی که از تجار و آزادیخواه و رئیس کمیته دموکرات سمنان بودند ، پس از ملاقات در بازار و معرفی خود باتفاق بمنزل رفتیم و کاغذ کمیته را بایشان دادم ، بعد ازاطلاع‌ازماموریت من قرار شد هرشب بچندحوزه سرکشی نمایم وگفت برای شام با اعضای کمیته که با من‌بحوزه‌ها خواهیم رفت در منزل حاج میرزاآقا خواهیم بود .

از اول شب سوم تاساعت چهار از شب گذشته سه حوزه را بامذاکرات لازمه رسیدگی و دستورات لازمه داده شد ، شب چهارم نیز بهمان ترتیب درسه حوزه عمل گردید ، چون قبلا مذاکره شده بود که باید بدامغان هم برویم و تشکیلات حزبی دامغان نیز تحت نظر حاج میرزا آقاقرار داشت‌لذا روزچهارم بادرشکه حاج فامیلی حرکت ووارد دامغان شده پس از انجام رسیدگی از آقای فامیلی‌خداحافظی وبرای شاهرودحرکت‌کردم ، کنار رودخانه‌پیاده میرفتم که‌دفعتاً یك شیخ ازدکان ظاهراً سیگاری بامن‌مواجه شد و اظهار کرد بملاقات آقای حاج مرتضی واعظ میروید بفرمائید ، من در وهله‌اول تعجب کردم که ازکجا این شیخ مقصد مرا میداند ، راه افتادیم چند قدمی نرفته بودیم که حاج واعظ بادوسه نفررسیدند وباتفاق رفتیم منزلشان ، آقا شیخ و حاج واعظ اظهار کردند روز گذشته منتظر شما بودیم گفتم از کجا اطلاع داشتید گفتند حاج میرزا آقای فامیلی روز ورود شما را بسمنان و حرکت را اطلاع دادند ولی از ورود بدامغان و توقف یك شب ویك روز با خبر نبودیم .

بتدریج افراد حزب و سایرین برای ملاقات می‌آمدند تاعصر در شهر کوچك شاهرود گفتگوهائی در میان بود مطابق معمول تعبیر و تفسیراتی از ورود من می‌نمودند ، چون نامه خصوصی شاهزاده سلیمان میرزا برای امیر اعظم حاکم شاهرود نوشته بود و توسط حاج واعظ فرستاده شد ، روز دوم امیراعظم باچند نفر آمدند ، در ملاقات راجع به غفاری و دموکراتهای شاهرود مذاکره نمودند و ضمناً اظهار داشتند خیلی زود جلوگیری شد والا شاید چند نفر کشته میشد ، من فقط بیك جمله (امیر اعظم بیدار بوده) قناعت کردم این جمله‌کوتاه بقدری در روحیه امیر اعظم تاثیر کرد که بشاشت از قیافه‌اش پیدا بود همین طور در سایرین که بعد از رفتن امیراعظم شیخ اظهار کرد بهترین جمله و عبارتی بود هم برای تشویق و هم قدردانی و هم وظیفه حکومتی، امیر اعظم شب را دعوت بشام نمودند ، رئیس تلگرافخانه بصیرهمایون که از دموکراتهای مرکز بود اظهار کرد چون بارئیس تلگرافخانه‌سمنان‌تماس‌داشتم ورود شماورسیدگی بکار حوزه‌ها را بمن‌می‌گفتند و من‌هم بطهران گذارش میدادم .

شب در منزل امیر اعظم

باحاج واعظ و رئیس تلگرافخانه درامیریه باغ امیراعظم وارد و چند نفری بودند و رئیس مالیه جدید هم که چند روز قبل از من وارد شده بودند ، رئیس نظمیه و ژاندارمری هم حاضر بودند سخن از هرطرفی بمیان بود ونسبت به فعالیت دموکراتها ووارد شدن قشون روس باسترآباد و گنبد قابوس و ملاقات رؤسای ترکمان بافرمانده های روس و دستورات بطور تردید مذاکره بود ، قبل از شام چون من و حاج واعظ ملبس‌بلباس روحانی

بودیم در اطاق دیگر بساط مشروب گسترده بودند که اشخاص معتاد میرفتند ولی خود امیر اعظم تا آخر حرکت نکرد ، شام صرف شد ، امیر اعظم آمد روی صندلی من در ضمن مقدمات اظهار کردند شما هر دستوری راجع بکار های حزبی و غیر حزبی در شاهرود دارید بمن بفرمائید تافوراً اجراء نمایم چون طبق نامه شاهزاده سلیمان میرزا تامادامیکه درشاهرود خواهید بود من (امیراعظم) تحت اختیارشماقرار خواهم داشت ، بعد شرحی از اوضاع و روحیه اهالی از جمله تعصبات مذهبی بیان نمودند و ضمناً از حاج شیخ احمد معروف بآقا نجفی و روحیه‌اش اظهار نمودند که بعد از قضیه غفاری بامذاکراتی که‌روی‌کلیات باایشان نمودم مخصوصاً تذکر دادم برای معرفی و بسط نفوذ خود تا این جا کافی است حالا باید جنبه آرامش و تحبیب را پیش بگیرید ، پس از این مذاکرات ایشانهم بادموکراتها کوتاه آمدند حالا بقیه‌اش باشما خواهد بود .

باامیراعظم خداحافظی‌کرده آمدیم منزل حاج واعظ ، نامه‌ای از طرف حاج‌آقا نجفی‌مبنی‌برتبریك ورودکه میل ملاقات بسیار دارم جواب داده شد فردا سه ساعت قبل از ظهرمنتظر باشید ، قرار شد من باحاج واعظ و اگر رئیس تلگرافخانه هم وقت داشته باشند برای ملاقات برویم ، وارد منزل آقای حاج شیخ احمد شدیم وضعیت منزل و اطاق پذیرائی خیلی تمیز و مرتب بنظر میرسید ، کتابها در طاقچه چیده بود بعد از تعارفات معمولی مقدمتاً این شعر را خواندم :

از ماسخنی بشنو باماسخنی گو　　کز بهر تو بسیار شنیدیم سخنها

بعد خودم را معرفی کردم : پسر ملا علی مدرس ، پسر عموی حاج شیخ محمد طالقانی در نجف ، این معرفی باآن فرد شعر برخورد حاج شیخ‌احمد را نسبت به نویسنده تغییر داده و اظهار نمودندکه به‌به شما از خانواده علم هستید و من باآقای حاج شیخ محمد نهایت دوستی را دارم ، بعد شروع کردنداز غفاری تکذیب کردن که این مرد ابداً معتقد بمذهبی نبود سهل است ولی هرعاقلی نسبت بمذاهب دیگران احترام میگذارد ، در این زمینه شرحی مذاکره نمودند که مابه مختصر پرداخته‌ایم ، پس‌از بیانات‌ایشان گفتم : وقتی که ایمان در جامعه و افراد بواسطه مبلغین مؤتمن به تمام معنی و باتقوی و پرهیزگار رسوخ پیدا کرد بطور قطع درهرفعلیکه ازانسان مؤمن صادر میشود یك عامل قوی ونیرومندی است که ویرابرای صدور آن و امیدارد ، چنانچه بدقت ملاحظه شود معلوم میگردد که انسان از ابتدای پیدایش تازمان موت تحت تاثیر دو سلسله قوی و عوامل (خیر وشر) واقع میشود که رهائی از آن محال است مگر اینکه معتقد و دارای ایمان کامل باشد ، دراین جاست که یکی از کار های پسندیده شخص آن است که مذهب دیگرانرا احترام کند ، سپس اظهار کردم که اگر اجازه دهید عقیده یکی ازنویسندگان خارجی‌رابطور اختصار درباره پیغمبر ودین اوبیان نمایم .

برنارد شاو نویسنده و فیلسوف انگلیسی میگوید : من همواره برای دین محمد (ص) بزرگترین جایگاه را قائلم ، زیرا زندگانی این مرد حیرت‌آور ، تاثیر عجیبی در من کرده است ، بنابراین‌معتقدم، دین او یگانه دینی است که باتمام ادوار زندگانی بشری متناسب میباشد ، و قابلیت آنرا دارد که‌نسلی‌را بخود جلب‌کند ، امامن پیش‌بینی میکنم که اروپا درآیندهٔ نزدیك‌دین محمد را قبول خواهند کرد .

پس از این بیان آقانجفی فوق‌العاده تحت تاثیر قرارگرفت‌بی‌اختیارگفتند : پس‌من هم دموکراتم قرار شد شب در مسجد بعد از نماز در منبر دموکرات‌ها را تطهیر نمایند ، خداحافظی‌کرده آمدیم‌منزل،

آقای رئیس تلگرافخانه اظهار نمودندکه‌دیگر بهتر از این مصاحبه نمیشود و من گزارش‌رابکمیته خواهم داد که چه انتخاب مناسب جامعی را برای شاهرود نموده و فرستاده اید ، واقعاً در این دو مصاحبه یکی باامیراعظم و دیگری باحاج شیخ احمد کاررا تمام کردید .

شبها باحاج واعظ راجع بملاقات و ماموریت اصلی وارد مذاکره شده و ضمناً رموز تلگرافی‌وکتبی را به ایشان آموختم ، وقتی مشارالیه از اصل ماموریت مسبوق شدند نامه کمیته را بایشان راجع‌بملاقات مهدی شاه ایلخانی دادم و از رمزها مطلع شدند که برای چه منظور است ، اظهار نمودند بهتر آنست‌که قبلا یك نامه برای ایلخانی بنویسم که آیا صلاح میدانند در چنین موقعی بصحرا برویم یا خیر چون من بروحیه آنها آشنا میباشم پس ازاظهار حاج سید مرتضی‌بایشان گفتم در این موضوع طبق دستورکمیته‌مطیع شما خواهم بود فقط تذکری که دارم این است که قاصد مطمئن باشد ، جواب دادند همیشه حاضر دارید خاطر جمع باشید . نامه فرستاده شد .

چون در مذاکرات بعلاوه ملاقات ایلخانی ایل‌یموت ترکمان ، قرارشد در شاهرود و اطراف اگر اشخاصی باشند که بتوانند تهیه سوار نمایند باآنها مذاکره و ترتیب کار با مرکزداده شود ، یکی‌ازشبها حاج واعظ اظهار کرد که یك نفر بنام سالار شجاع که بامن دوست است در نزدیکی است و چند نفر هم عده فعلا دارد ولی چون برادرش را امیر اعظم کشته است دیگر بشهر نمی‌آید و هرقدر اشخاص خواستند بین او وامیراعظم را صفا بدهند موفق نشده اند ، قرار شد سالار را خواسته با او وارد مذاکره‌شویم .

درمسجد - برحسب وعده باتفاق حاج واعظ و رئیس تلگراف خانه اول‌مغرب‌رفتیم مسجدو درصف اول اقتدا به آقا نجفی کردیم خیلی خوشحال شدند ، بعد از نماز منبر رفتند ابتدا نویسنده را معرفی که از خانواده علم وروحانیت میباشند و نیز دوستی خودرا باحاج شیخ محمد در نجف بیان نمودند بقیه را واگذار کردند بحاج‌واعظ‌ایشان رفتند منبر وقسمتی از زندگانی پیغمبر وحضرت علی علیه‌السلام را بیان‌کردند رویهمرفته مجلس خوبی برای پیشرفت دموکراتهای آنحدود مخصوصاً شاهرودگردید .

برای‌دیدن‌بسطام - باحاج واعظ اظهار نمودم میل دارم بسطام رادیده‌باشم‌مخصوصاً بقعه سلطان بایزید را پس از قرار داد باچند نفر رفتیم بسیار قابل توجه بود ، اطاق عبادت ومحل قبرش دیدنی بود ضمناً اظهار شدکه‌گل دسته‌های روی بقعه تکان میخورد ، من رفتم توی یکی ازگل‌دسته‌ها و دیگری او را تکان داد که مانند منارجنبان اصفهان تکان‌میخورد .

سالار شجاع - شب سالار آمد منزل باایشان مذاکره شد اظهارنمودند درحدود پنجاه سوارحاضر است ولی در یك جانیستند و میتوانم تاپانصد سوار تهیه نمایم ، البته در درجه اول تفنك و فشنك لازم است چند قبضه سه‌تیر وپنج تیر از باصریها گرفته‌ایم چند قبضه هم آیازبیك ترکمان دارد که‌بامن دوست است ، آنشب سیصد تومان بایشان داده شد ، بعد همان شب‌فوراًجریانرابه سید جلیل اردبیلی رمزاً اطلاع‌دادم‌که میزان خرج پانصد نفر سوار را بفرستید که سالار مشغول کار شود بامضای نویسنده و حاج واعظ فرستاده شد سالار هم رفتند برای تهیه و تدارك سوار .

نامه مهدی شاه ایلخانی - قاصدبرگشته جواب نوشته شده بودفعلا اردوی روسها ازسرحد وارد خاك ایران و قسمتی هم در ترکمان روسیه تمرکز یافته ، و گاه گاهی دسته های آنها وارد صحرا شده و برمی‌گردند فرمانده قشون رؤسای ترکمان‌ها را خواسته و مذاکراتی به آرام نگاه داشتن صحرا با آنها

نموده اند ولی هنوز بسراغ یموت و من نیامده اند البته بـاآنهائیکه نزدیك سرحد بوده اند فعلا مذاکره شده است .

اما در قسمت موضوع خواسته مرکز (کمیته دموکرات) که خود را آماده نمایم این کار در حدود اقلا ده هزار تفنك واقلاچهارمسلسل وفشنك باندازه کافی لازم دارد ، البته‌برای مخارج اینقدر ها احتیاج به پول نیست هر وقت اسلحه حاضر شد که بـاید بهر طرف حرکت کرد آنوقت باید برای مخارج پول حاضر باشد .

و اما راجع بحرکت و آمدن شما باتفاق فرستاده کمیته مرکز حالا صلاح نیست ، در حدود ده روز مانده به‌محرم چون بطوریکه نوشته بودید نماینده هم روضه خوان وآخوند است بعنوان روضه‌خوانی بیائید اشکالی ندارد .

شب تاصبح بطور کامل مضمون نامه ایلخانی یموت را رمزاً برای سید جلیل اردبیلی فرستادیم‌وقرار دادیم برای روز پانزدهم ذی‌حجة الحرام تابیستم باتفاق حاج واعظ برویم صحرا دیگر کاری باقی نمانده و خوش وقت بودیم بقول حاج واعظ بدون‌برخورد به‌موانع الحمدلله تابحال موفقیت‌یافته‌ایم ، شبها بحوزه‌ها که‌شروع شده بود میرفتیم وغالب شبها واعظ زاده‌پسر بزرك‌حاج واعظ که‌دربازارحجره داشت همراه بودند و نیز رئیس تلگرافخانه بعضی از شبها می‌آمدند ، یکی از شبها که منزل حاج واعظ بودند بایشان گفتم ممکن است باساری مذاکره نمائیدکه آقای امیر مؤید درساریست یاسواد کوه وآقا شیخ عبدالعلی باایشان است ، رئیس تلگراف اظهار کردند مانعی ندارد ولی‌یاباید باسیم استراباد مذاکره نمائیم یااز سیم‌طهران ولی باسیم طهران بهتراست خاصه دراین موقع که روسها در استراباد هستند .

دو روز بعد رئیس تلگراف جواب داد که امیر مؤید سواد کوهی فعلا باشیخ عبدالعلی مازندرانی درساری هستند بعد برئیس تلگراف گفتم ممکن است به‌رمز با شیخ عبدالعلی مذاکره نمائیم ، در این جا حاج واعظ اظهارکردند چرا باتلگراف آنهم‌بااین زحمت نامه ، بنویسید قاصدی‌معین میکنم که ازتلگراف زودتر برساند ، شب بطور فهرست جریان رارمز نموده برای آشیخ‌عبدالعلی فرستادم ، ایشان هم راجع بامیر مؤید تقریباً همان اظهارات ایلخانی را نوشته بودند که بمرکز گزارش داده بودند و ضمناً ازموفقیت من درکارها اظهار خوش وقتی کرده‌بودند .

سالار - شب سالار آمداظهار کرد با باصریها مذاکره کردم قرار شد پانصد سوار حاضر نمائیم‌و فعلا صد سوار حاضر است ، چیزیکه حالا احتیاج داریم تفنك و فشنك است چنانچه پانصدقبضه تفنك‌حاضر باشدمیتوانم باهمراهی باصریهای اطراف شاهرود امیر اعظم را ازمیان برداشته تااستراباد باروسها دست‌و پنجه نرم و از آنها تفنك و فشنك حتی توپ بدست آوریم ، البته هدف اصلی سالار از بین بردن امیراعظم بود که دراین موقع بواسطه دموکراتها در مرکز تحت تعقیب قرار نخواهد گرفت ومذاکرات‌سالاررانیز رمزاً به مرکز گزارش دادم .

باصریها طایفهٔ بودند مانند ماشاءالله خان و نایب حسین که یاغی و راه‌زن بودند ، چادر و بنه‌شان را در کویر که خودشان بینا وبصیر بودند جاداده بودند و خودشان‌از حدود شاهرود تاسبزه‌وار رادردست داشتند و قافله‌ای که میرسید غارت میکردند ولی بزوار حضرت رضا کاری نداشتند ، دولت هم‌هرچه‌تعقیب میکرد نمیتوانست رفع کند مانند سایرجاها .

مرض حصبه - در این اثنا مبتلا بمرض حصبه شدم واین‌مرض مرا تا بیست وسه روز انداخت که اگر دکتر ابوالقاسم خان طبیب امیراعظم نبود از بین رفته بودم و این بعد از نجات از میان آتش عمارت رشت دومین بحران زندگانی من بود ، حقیقةً اگر مراقبت حاج واعظ وخانواده اش نبود باتوجهات جدش ، بطور قطع از بین رفته بودم ، موقعی که خوب شده بودم ، حاج واعظ مقداری ظرف چینی شکسته از کاسه و بشقاب نشان دادند که در روز های بحرانی پرت میکردم ، بعد دیگر باظرف مسی آوردند تا اینکه بحران رفع میشود .

در بین ناخوشی نامه ازسید جلیل اردبیلی میرسد که برای طهران حرکت نمائید حاج واعظ هم درجواب وضعیت مرا مینویسند ، این بود که من درصدد حرکت بودم .

کشته شدن امیراعظم - در همان روزها که عازم حرکت بودم ، ومنتظر بودم که ازطرف خراسان یاسبزوار وسیله‌ای برسد یك روز خبر آوردند در عباس آباد یك فرسخی دامغان در اطاق خواب وقتیکه امیراعظم مشغول پوشیدن لباس خواب بوده دونفراز نوکرهایش موسوم باسمعیل خان و آزاد وردی یا ایاز وردی ترکمن یکی باموزر و دیگری باتفنك چهار پاره از پنجره اطاق شلیك و بقتلش میرسانند اسمعیل خان همان سالار و ایاز وردی ترکمن یکی ازنوکر های امیراعظم ورفیق‌سالار بوده است .

رئیس تلگرافخانه آمدند اظهار کردند شاهزاده سلیمان میرزا در اطاق شاهزاده بشارت السلطنه باتلگراف حضوری از شما پرسیدند حرکت کرده‌اند یا نه جواب دادم منتظروسیله‌میباشند تاکید کردند هرچه زودتر حرکت نمایند و ضمناً از اخبار شاهرود خواستند جواب جز کشته شدن امیر اعظم و تعقیب قاتلین خبر دیگری نیست در همین اثنا شیخ حیدر علی آمد که یك کالسکه از طرف خراسان وارد و مشغول اسب عوض کردن میباشد و جای یك مسافر هم دارد ، فوراً با حاج واعظ وچند نفر آمدیم و سوار کالسکه واز همه خدا حافظی کرده و حرکت کردیم ، قبلا شیخ و حاج واعظ بمسافرین اظهار نمودند که چون در بین راه نوکر و سوار های امیراعظم مسافرین را تفتیش مینمایند نگوئید از شاهرود مسافرداریم والاشماها را نگاه خواهند داشت ، حاج مرتضی نمیدانم چه قدر بود که بسورچی داد که دردامغان که شب خواهید رسید زود حرکت نمائید .

شیخ حیدرعلی - دربدو ورودبشاهرود که‌مصادف شدم‌باشیخی که ذکرشده است مشارالیه بنام شیخ حیدر علی در مغازهٔ توتون وسیگار فروش ولی کارش این بود که سربازان آلمانی و اطریشی (ولی آلمانی خیلی کم) که ازطرف استراباد یعنی از گنبد قابوس از سرحد روسیه خارج میشدند یابطورفرار یاآزاد ، وارد شاهرود میشدند وسائلشان رابرای‌حرکت‌به طهران شیخ حیدر علی آماده و آنها را روانه می‌نمود ، مشارالیه بعد ازجنگ بآلمان رفت و روزنامه بنام سیف آزاد و ایران باستان منتشر کرد وقتی که طهران آمد باریش سفید و زلف سیاه و سفید بنام سیف آزاد و باهم‌ملاقات وازایام شاهرود صحبت بمیان‌می‌آمد .

پس از حرکت از شاهرود اول شب دوم محرم ۱۳۳٤ هجری وارد دامغان ، در موقع توقف برای عوض کردن اسب چند نفر سوار دور کالسکه را گرفتند یکی از سوارها صدا زد قهوه‌چی آن چراغ را بیاور ، از مسافرین سئوال‌شدازکجا می‌آئید - ازخراسان ، مسافر شاهرودی ندارید ، خیر ، ضمناًمتوجه شد که مسافرین سید و آخوند هستند یقین حاصل کرد که زوار مشهد میباشند ، از دامغان بسمنان و از سمنان بده ملا ، و از ده‌ملا به قشلاق (گرمسار) و در تمام این منازل اسب عوض میشد ، از قشلاق برای

ایوان‌کی حرکت کردیم ، در سردره خار که باید اسب عوض کنند دودستگاه برای شاهرود حرکت‌میکرد که یکی متعلق بآقاسردار داماد امیر اعظم بود چون بـاهم آشنائی داشتیم و دموکرات بودند و در موقع حرکت‌بشاهرود هم نامه خصوصی برای امیر اعظم نوشته بودند ، سئوالاتی نمودند من هم آنچه شنیده بودم بایشان گفتم .

روز چهارم وارد منزل شدم اول شب بود بچها خواب بودند فقط تازه وارد که دختر بود بامادرش بیدار بودند ، از اظهار مادر بچها معلوم شد که من ضعیف و لاغر شده بودم و البته چون از ناخوشی من اطلاع نداشتند باین جهت تعجب‌کرده بودند ، شب استراحت نموده‌صبح برای‌رفع خستگی‌راه ، حمام‌رفته پس از استحمام آمدم منزل‌آشیخ موسی ، منزل‌بودند نامه‌آقای‌مساوات‌را دادند ، که پس ازورودبطهران بروید باغ میرزا سلیمان‌خان باوسیله‌ای که تهیه میشود فوراً برای قم حرکت‌نمائید ضمناً آشیخ‌موسی‌اظهار کردند که مساوات تاکید میکرد که درطهران توقف ننمایند که برایشان خطردارد .

طهران درچه حال‌است- بامذاکره حرکت شاه اوضاع مردم عموماً پریشان ، دربین هرچندنفر مذاکره از آمدن روسها بطهران ودست گیری عده‌ای و حرکت شاه باصفهان مذاکره بود ، و زنها عموماً گریه می‌کردند نویسنده درصدد حرکت برآمده یکی دودست پیراهن وشلوار وعبـاولباس زمستانی‌برداشته و حاضر برای حرکت کردن شدم ، قبلا رفتم منزل میرزا سلیمان خان در آنجا آمیرزا طاهر تنکابنی و دهخوارقانی و شیخ محمد حسین استرابادی هم‌برای حرکت آمده بودند قرار شد فرداشب ساعت‌دوازشب گذشته حرکت نمائیم چون بواسطه حرکت شاه‌تهیه وسیله برای‌حرکت فوق‌العاده مشکل بود .

آمدم منزل به آشیخ موسی اطلاع دادم ، و شب ششم محرم باهمسرم خداحافظی و صورت‌بچه‌هارا بوسیدم مخصوصاً دختر تازه وارد که فوق‌العاده مرا ناراحت کرد خاصه وقتی مادر بچها سئوال کرد ، چه قدر این مسافرت طول میکشد ، آیا این مسافرت بقدر شاهرودطول‌خواهد کشید ، دراین‌جابی‌اختیار اشکم سرازیر شد که بچها و مادرش شروع کردند بگریه کردن ، آشیخ موسی آنها را ساکت و مرا از زیر قرآن ردنمودند ، و مادر و بچها را بردند منزلشان ، من پس از بیرون آمدن از منزل‌ورفتن‌بمنزل میرزا سلیمان خان در چه حال بودم نمیتوانم مجسم نمایم ، باخوانندگان‌است ، فقط بانك‌برخود زده گفتم برای وطن و مقابله کفر بااسلام از نقطه نظر ملیت ووطن و از نقطه نظر دین باید فدا کاری کرد تانزد خدا وپیغمبر خاصه سیدالشهدا علیه‌السلام روسفید بود .

وارد منزل میرزا سلیمان‌خان‌شدیم مسافرین حاضر و حرکت‌کردیم ، تاقم از مذاکرات وحکایاتیکه آمیرزا طاهر تنکابنی برای سرگرم کردن همراهان می‌نمودند واقعاً لذت میبردیم و همه چیز حتی اولاد فراموش شده بود صبح روز هفتم رسیدیم بقم و درعمارت معروف بکلاه‌فرنگی‌مرکز کمیته دفاع ملی‌معرفی و ملاقات بعمل آمد .

چون پس از حرکت از شاهرود وورود بطهران نتوانستم چندروزی توقف نموده واوضاع را شخصاً دیده و درکوران سیاست از ملاقاتها اطلاع حاصل نمـایم تابتوانم بامشاهدات خود و مذاکراتی که مستند بسند باشد برای خواننده عزیز بنویسم ، لذا جریان از اول محرم و موضوع یادداشت روسها و دلسوزی انگلیسها و وضعیت مجلس شورای ملی و حرکت احمد شاه را به اصفهان از روی خاطرات آقای امان الله اردلان حاج عزالممالك که خود نماینده مجلس و یکی از ناطقین بودند برای روشن شدن تاریخ‌وجوانان مینویسم اینك خاطرات که عیناً ذکرمیشود :

بسم‌الله الرحمن الرحیم

(خاطره‌های من در ایام مهاجرت جنك بین‌المللی اول)

حرکت از طهران

روز هفتم محرم الحرام یکهزار و سیصد و سی و چهار ۱۳۳٤ قمری هجری فصل پائیز (عقرب ۱۲۹٤ شمسی) از دفترمجلس شورای ملی اطلاع دادند جلسه فوق‌العاده مجلس‌تشکیل میشود ، من‌درآن موقع وکیل کرمانشاه بودم ، بمجلس رفتم عده از آقایان نمایندگان در اطاق تنفس نشسته بودند ، من‌مثل سایرین روی صندلی لم‌داده بفکر جنك بین‌المللی ووضعیت پرآشوب دنیا وایران فرو رفته‌بودم .

جنك بین المللی چندیست شروع شده ، از یك طرف روس‌وانگلیس و بعداً هم امریکا متفقاً با آلمان و اطریش مشغول جنك هستند ، دولت عثمانیهم بنفع آلمان وارد جنك شده است ، دولت ایران (کابینه مستوفی الممالك) پس از ورود دولت عثمانی به جنك بواسطه هم جواری باروسیه و عثمانی برای اینکه خاك کشور ماازتعرض همسایگان محفوظ و مصون بماند اعلان بی‌طرفی نموده ، شاه و مجلس شورای ملی بانظریه دولت مبنی بربی‌طرفی ایران موافقت‌نموده اند ، ولی دولت تزاری روسیه باکمك دولت انگلیس اصرار دارندکه ایران متمایل بآنها شده اجازه بدهد قشون روس وانگلیس از خاك ایران‌عبور کندوازاین راه بدولت عثمانی حمله کنند ، چون قبول این پیشنهاد برخلاف اصول بی‌طرفی است دولت ایران‌بانظریه دولت روس‌وانگلیس نمیتوانست موافقت نماید ، برای درهم شکستن بی طرفی ایران قشون روس بطرف طهران پایتخت ماحرکت کرده و همگی از این وضعیت مضطرب هستیم ، در طهرانهم تحریکاتی میشود ، اصولا مرتجعین باروسها موافق و آزادیخواهان متمایل بفتح آلمان هستند ، دراین ضمن بطور غیر مستقیم بما اطلاع میرسید که شاه و دولت درصدد تغییر پای تخت هستند و مصمم شده اند از طهران حرکت نمایند ولی رسماً هنوز خبری به مجلس شورای ملی نرسیده بود ، در این موقع که جلسه فوق العاده تشکیل‌شده بود پیغام اعلیحضرت سلطان احمد شاه قاجار به مجلس شورای ملی داده شد که شاه و دولت طهران را ترك می‌کنند و بواسطه حرکت قشون روس از قزوین بطرف طهران ، پایتخت را موقتاً اصفهان قرار میدهند نمایندگانهم بطرف اصفهان حرکت نمایند ، این پیغام شاه همگی را متوجه اهمیت موضوع نموده احساسات وطن پرستانه نمایندگان هم طوری بود که نسبت به تجاوز اجنبی طاقت شنیدن آنرا هم نداشتند وچون در اذهان چنین پیش آمد وخیمی هم متصور نبود دیگر فرصت و مهلتی را برای مذاکره و مباحثه باقی نگذاشت و بدون درنگ هر یك از نمایندگان بفکر تهیه وسیله مسافرت خود مجلس را ترك نمودند .

شهر طهران در حال اضطراب بود و وضعیت مخوفی داشت ، قوای مسلح مرکز عبارت بود از یك عده ژاندارم که باصاحب منصبان سوئدی اداره میگردید ، بریکاد قزاق که صاحب منصبان روسی آنرا اداره می‌نمودند ، یك عده مختصری هم سرباز و پلیس بود که دارای اسلحه خوبی نبودند و انضباط کاملی هم نداشتند .

خبر حرکت قوای تزاری روس بطرف پایتخت و نبودن وسائل دفاعیه‌تمام آزادیخواهان‌رامضطرب کرده و توقف در طهران را مخصوصاً بعد از حرکت شاه‌ودولت‌وتغییر پایتخت برای‌خودخطرناك‌میدانستند

و بهمین جهت هرکس سعی می‌نمود قبل از اینکه شاه از دروازه طهران خارج شود خود را ازخطر نجات داده واز طهران خارج گردد .

رویه سیاسی قوای موجوده مرکزهم معلوم است ژاندارم‌هاتمایل‌به‌آلمانها داشته قزاقها خواه‌ناخواه مطیع افسران روسی بوده وبقیه هم بحالت بی‌طرفی منتظر اوامر دولت بودند .

برای روشن شدن اذهان خوانندگان خاصه جوانان بطور کلی تشکیلات‌مملکتی‌و چند اصل‌ازقانون اساسی ذیلا درج و یادآوری میشود :

تشکیلات مملکتی ایران عبارت است از مقام سلطنت‌که بموجب قانون‌اساسی‌مافوق تمام مقامات‌ودر عین حال غیر مسئول .

اصل ۲۵ متمم‌قانون اساسی مورخه ۱۹ شعبان ۱۳۲۵ قمری هجری مقرر میدارد : «سلطنت ودیعه‌ایست که بموهبت الهی از طرف ملت بشخص پادشاه مفوض شده» .

قواء مملکت تقسیم مـابین قوهٔ مقننه و قوه مجریه و قوه قضائیه است .

اصل ۲۷ متمم قانون اساسی مورخه ۲۹ شعبان قوی ئیل ۱۳۲۵ قمری هجری قوای مملکت بسه شعبه تجزیه می شود .

اول ، قوه مقننه کـه مخصوص است بوضع و تهذیب قوانین و این قوه نـاشی میشود ازاعلیحضرت شاهنشاهی و مجلس شورای ملی ومجلس سنا وهریك‌ازاین‌سه منشاء حتی‌انشاء قانون را دارد ولی استقرار آن موقوف است بعدم‌مخالفت باموازین‌شرعیه وتصویب مجلسین وتوشیح بصحه همایونی لکن وضع و تصویب قوانین راجع بدخل وخرج مملکت ازمختصات مجلس شورای ملی است .

شرح وتفسیر قوانین از وظائف مختصه مجلس شورای ملی است .

دوم ، قوه قضائیه و حکمیه که عبارت است از تمیز حقوق و این قوه مخصوص است‌به محاکم‌شرعیه در شرعیات و محاکم عدلیه درعرفیات .

سیم ، قوه اجرائیه که مخصوص پادشاه است یعنی قوانین و احکام توسط وزراء ومامورین دولت بنام نامی اعلیحضرت همایونی اجرا میشود به‌ترتیبی که قانون معین میکند .

اصل ۲۸ متمم قانون اساسی ، قواء ثلاثه مزبوره همیشه از یك دیگر ممتاز و منفصل خواهد بود نمایندگـان مجلس شورای ملی بموجب قانون انتخـابات ۱۲۶ نفر ولی تا آن تاریخ تمام نمایندگان انتخاب نشده بودند مجلس‌سنااصلا تشکیل نشده وقوه مقننه‌بموجب‌اصل ٤۷ قانون اساسی فقط بدست‌مجلس شورای ملی است .

اصل ٤۷ متمم قانون اساسی ، مادام‌که مجلس سنا منعقد نشده فقط امور بعداز تصویب‌مجلس‌شورای ملی بصحه‌همایونی موشح وبموقع اجراء گذارده خواهد شد .

اصل ۸۱ متمم قانون اساسی ، هیچ حاکم محکمه عدلیه را نمیتوان از شغل خود موقتاً یادائماً بدون محاکمه و ثبوت تقصیر تغییر داد مگر اینکه خودش استعفا بدهد .

قوه مجریه عبارت از هیئت دولت‌بریاست نخست وزیر وعده وزراء درآنموقع پیش‌از هشت‌نفر نبود ، رئیس‌الوزرا غالباً بدون وزارت خانه ریـاست هیئت دولت را عهده‌دار بوده ، وزیر داخله ، وزیر امور خارجه ، وزیر عدلیه ، وزیر جنگ ، وزیر معارف ، وزیر فوائد عامه و تجارت ، وزیر پست و تلگراف وزیر مالیه .

هریك از وزارت خانه‌ها دارای یك معاون و یك مدیر کل بودند ، قانون خاصی برای تشکیل وزارت‌خانه‌ها تدوین و تصویب نشده بود بلکه بنابسوابق موجوده و تمایل وزرا و احتیاجات مملکتی هر یك از وزارت‌خانها دارای تشکیلات متناسبی بودند .

قانون اساسی استقلال قضات را محترم شمرده ودراصل ۸۱ تصریح مینماید .

نسبت به تشکیل مجلس سنا چند اصل در قانون ذکر شده که برای اطلاع خوانندگان محترم یك اصل آن ذکر میشود .

اصل ٤٣ ، مجلس دیگری به عنوان سنا مرکب از شصت نفر اعضاء تشکیل میشود که اجلاسات آن بعد از تشکیل مقارن اجلاسات مجلس شورای ملی خواهد بود .

اعضاء مجلس سنا نصف از طرف اعلیحضرت همایون شاهنشاهی منصوب میشود و نصف دیگر ازطرف ملت انتخاب خواهد گردید .



مستوفی الممالك رئیس الوزرا

حقوق و اقتدارات مجلس نسبت بدولت بموجب اصل ٦٧ مقرر گردیده .

اصل ٦٧ « درصورتیکه مجلس شورای ملی بامجلس سنا باکثریت تامه عدم رضایت خود را از هیئت وزراء یا وزیری اظهار نماید آن هیئت یا آن وزیر ازمقام وزارت معزول میشود ».

بودجه مملکت بتصویب مجلس شورای ملی نرسیده مالیاتهای موجوده راکه مجلس شورای ملی درآن تغییری نداده بود دولت دریافت نموده و بمصارف وزارت‌خانه‌ها میرساند .

ضمناً چون قانون اساسی دریافت عایدات را بدون اجازه قوه مقننه ممنوع داشته بود مالیات جدیدی بدون تصویب مجلس شورای ملی دریافت نمی گردد .

اصل ۹٦ قانون اساسی « هیچ قسم مالیات برقرار نمیشود مگر بحکم قانون و میزان مالیات را همه ساله مجلس شورای ملی باکثریت تصویب و معین خواهد کرد » .

ریاست دولت باآقای مستوفی الممالك که متمایل به آزادیخواهان بود و میتوان گفت که در تحت تاثیر نظریه دولت وضمناً وحشت از حرکت قوای روسیه بطرف طهران ، شاه مصمم به تغییر پایتخت گردید .

من فوراً دربار رفتم تا از نزدیك هم اطلاعاتی بدست بیاورم ، کالسکه شاهرا درب اندرون دیدم که بچهار اسب بسته شده بود و آماده حرکت است ، سردار معظم خراسانی نماینده مجلس (تیمور تاش) را هم مشاهده کردم سوار اسب ترکمنی پشت کالسکه منتظر رفتن است ، بداخل کاخ گلستان رفتم شاه در عمارت برلیان و هیئت دولت در قصر ابیض بودند ، کلنل ادوال سوئدی رئیس ژاندارمری در حیاط گلستان ایستاده و منتظر حرکت شاه بود و بشاه گزارش میداد که روسها قریباً وارد طهران می‌شوند و بعد از ورود قشون روس حرکت شاه مقدور نخواهد بود و هرچه زودتر باید از طهران برویم .

دولت مستوفی الممالك ساعدالدوله سردار برادر سپهسالار (محمد ولیخان تنکابنی) را حاکم طهران و قصر سلطنت نمود وخزانه مملو از جواهرات راهم باو سپرد وعازم حرکت بودند .

چون برمن (اردلان) یقین حاصل شد که حرکت شاه و دولت قطعی‌است درصددتهیه وسائل‌حرکت برآمده بمنزل پدر بزرك مادری خودم شاهزاده عبدالصمدمیرزاعزالدوله‌عموی شاه رفتم ، حاج‌افخم‌الدوله فریدون میرزا دائی خود را دیدم که درصدد حرکت است ، از آنجا وسیله برای مسافرت خودم بدست نیامد وبمنزل پدر خانم خود حاج مجدالدوله مهدی قلیخان قاجار رفتم یك اسب سواری بازین وبرك‌به‌من داد وازآنجا بمنزل آمده بعمیدالملك شوهر خواهرم تلفن کردم درشگه خودش را بادواسب و کالسکه‌چی در اختیار من گذاشت ، بنابراین درظرف چند ساعت وسایل مسافرت فراهم گردید ، رضا قلیخان و ناصر قلیخان اخوان من‌هم‌که تازه از فرنگستان آمده بودند مایل به آمدن شدند ، من بادوبرادروخبیرهمایون پسرخاله که همسایه بودیم چهار نفری مصمم حرکت‌شدیم .

پدرم حکومت استراباد را داشت و درطهران نبود ، باخانم خودم خدافظی کردم‌و بچهای‌کوچك خود را دوپسر و دو دختر (نصرت‌الله ، سلطان محمد ، ابتهاج‌الملوك ، فروغ الملوك) به مادر سپرده و همگی را به امان خدا واگذار کرده ، خانم من قلب خوبی نشان داد و بدون اشکال از منزل بیرون آمدم مادرم روضه رفته بود پیغام دادم از روضه بمنزل آمد و همین که ماها رادرب حیاط در حال حرکت دید بی‌اختیار غش کرد و افتاد ، و خاله‌ام که همسایه بودیم مواظبت مادرم را نمود باوجودیکه از مفارقت مادر و اولاد و زن خیلی متاثر بودم برای اینکه زیر بار زوروظلم‌خارجی نروم به تاثر خود اهمیت‌نداده براه افتادم .

خیابانهای طهران پراز جمعیت بود ، در خط سیر شاه بطرف دروازه‌حضرت‌عبدالعظیم پلیس‌دوطرف خیابان ایستاده و تمام مردم درحال تاثر و اضطراب منتظر وقایع ناگواری بودند ، برهمگی مسلم‌بود که اهالی طهران و ملت ایران عموماً نفرت فوق‌العادهٔ از مظالم روس داشته و اولتیماتم‌روسیه‌رابرای بیرون کردن مستر شوستر امریکائی از مالیه ایران و اشغال یك قسمت از خاك ایران و زورگوئی های آنهارا همیشه در نظر داشته ، حالیه که بطرف پایتخت مملکت تجاوز می‌نمودند احساسات بیشتری‌از اهالی‌برضد این اجنبی‌ها مشاهده میگردید ، که تمام نمایندگان و دولت و مصادر امور چاره جز متابعت از افکار عمومی نداشته و حقاً طرفدار مقاومت در مقابل زورگوئی بودند منهم شخصاً سابقه روشنی‌نسبت بروس‌های تزاری داشتم زیرا درموقعی که کابینه صمصام‌السلطنه بختیاری اولتیماتم روسیه رادرمجلس‌شورای‌ملی‌مطرح کرد من پیشنهاد عدم قبول اولتیماتم رادرمجلس نمودم ومجلس پیشنهاد مرا تصویب نمود .

صورت‌جلسه فوق‌العاده روز جمعه‌نهم ذی‌حجة الحرام ۱۳۲۹ قمری :

مجلس یکساعت‌ونیم قبل از ظهر تحت ریاست آقای مؤتمن‌الملك افتتاح شد ، رئیس-: خاطرآقایان نمایندگان مسبوق است که چون یك مسئله مهمی پیش آمده است‌لهذاآقایان‌وزراء تقاضای جلسه‌فوق‌العاده کرده اند ووزیر امور خارجه آنرا بیان مینمایند .

سخنان وزیر امور خارجه

بطوریکه خاطر آقایان نمایندگان مطلع است و در مجلس خصوصی هم‌که دراین دوروزه منعقد شده است‌مذاکره شده ، در روز چهارشنبه هفتم ذی‌حجة موقع ظهر یك مراسله از سفارت روس بوزارت خارجه‌رسیده‌است که عین‌آن مراسله درمجلس خصوصی خوانده شده است وخاطرآقایان نمایندگان‌مسبوق‌شده است ، برای اینکه‌خاطر عموم مطلع باشد عین‌آن‌مراسله را علناً قرائت میکنم .

« درملاقات جمعه گذشته دوستدار احترامات ، جنابعالی را به سببهائی که بموجب آن اولیاء دولت امپراطوری چند تقاضا های دیگر باولیای دولت علیه ایران پیشنهاد خواهند کرد ملتفت داشت و در این خصوص منتظر دستورالعمل اولیاء دولت متبوعه خود بوده ، الان دستور العمل مزبور بدوستدار رسیده و باکمال توقیر از طرف دولت امپراطوری بموجب این مراسله تقاضاهای ذیلرا اظهار میدارد :

اولا ، عزل مسیو شوستر و مسیو لکفر و اشخاص دیگر که مسیوشوستر آنها رابخدمت دعوت‌نموده باید موافق فقره دوم این تقاضاها رعایت شود .

ثانیاً ، متعهد شدن دولت علیه ایران‌که اشخاص خارجه راتااینکه قبلا رضایت‌سفارتین روس‌وانگلیس را تحصیل نکنند بخدمت ایران دعوت ننمایند .

ثالثاً ، پرداختن دولت ایران مخارج لشکرکشی‌راکه حالیه بایران شده است ، مقدار مبلغی که بدولت امپراطوری بـاید بدهند و ترتیب پرداختن آن بعد از وصول جواب دولت علیه ایران ، بعد معین خواهد شد ، دوستدار تکلیف خود میداند توضیحاً اشاره دارد کـه جهت این اقدام یکی لزوم و اخذ غرامت برای اینکه دولت امپراطوری مجبور بفرستادن لشگر بایران شد و برای اقدامات جدیده توهین آمیز مسیوشوستر نسبت بروسیه ، دیگر میل صمیمی دولت امپر اطوری فـعلا رفع کردن اسباب عمده اختلافی‌که روی داده است ، در آتیه ایجاد بنائی که دولتین بتوانند مناسبات دوستانه و روابط محکمه استوار نمایند و تمام کار های روس و مسائلی که بلا انجـام هستند بآن‌ها یك انجامی زود و موافق داده شود میباشد .

علاوه برمطالب فوق دوستدار لزوماً اخطار میکند که دولت امپراطوری بیش از چهل‌وهشت ساعت برای اجرای تقاضا های مزبور منتظر نخواهد بود و درظرف این مدت عساکر روس‌دررشت توقف‌خواهند کرد ، اگر تاانقضای این مدت جوابی‌نرسید ویاجواب غیرمساعدی‌برسدعساکر مزبور پیش خواهندآمد ، و البته این فقره باعث مزید مبلغی‌که دولت ایران‌باید بدولت روس‌بدهد خواهدشد دراین موقع‌احترامات فائقه را نسبت بجناب مستطابعالی تجدید مینماید ».

اولا خاطر نشان آقایان محترم میکنم که قبل از اینکه این مراسله برسد بموجب بعضی علائم و علامات و بموجب شرحی که در اول این مراسله است ، که مینویسد در ملاقات روز جمعه بعلت هائی‌که بموجب آنها دولت امپراطوری تقاضاهای دیگر خواهند کرد ، از روی این علائم وزارت خارجه استنباط کرده بودکه یك تقاضائی از این قبیل‌میشود اگر همه‌آنها را تصور نمی‌کردبعضی از آنها را استنباط‌کرده بود پس میدانست ممکن است که بعضی از این تقاضاها از دولت‌علیه‌ایران‌بشود ، نظر باین مقدمه ازهمان وقت اقداماتیکه بایستی در طهران بشود شروع کرد و ذره‌ای از اقداماتیکه باید بکند فروگذار نکرد ، تاموقعی که آن مراسله رسید یعنی ظهر روزچهارشنبه هفتم ذی‌حجة از آن ساعت هم هیئت وزراء عموماً و بنده خصوصاً چه در مجلس شورای ملی و چه در جاهای دیگر برای همین کار مشغول اقدامات بودیم چه مخابرات وچه مذاکراتیکه شده است .

مقصود از این اقداماتی که شد برای دوچیز بود یکی اینکه شاید بتوانیم دولت روس را از این تقاضاهائی که کرده است از همه آنها یابعضی از آنها منصرف بکنیم و دیگر اینکه بعضی جمله های این مراسله که یك ابهامی دارد و مقصود آنطوریکه باید فهمیده نمیشود توضیحات بخواهیم که مقصود از آن

عبارات چیست ، آن اقداماتیکه برای منصرف شدن دولت روس شد که باز تکرار میکنم و عرض میکنم خیلی اقدامات جدی بود بدبختانه هیچکدام نتیجه مطلوبه نداد ، و یك مطلبی که خاطر آقایان مسبوق است برای اینکه الان رسیده و در مجلس هم فرصت نبود که مذاکره بشود این است که آنرا هم عرض میکنم ، چون وساطت و مداخله دولت انگلیس راهم ماجلب کرده بودیم ، آخرین کاغذیکه از سفارت انگلیس رسیده این است دال براینکه فوراً تقاضاها را قبول کنید و نگذارید تاخیر شود (برای اینکه خودما دستور دادیم - نویسنده) پس‌معلوم میشود اقداماتیکه دولت و وزارت خارجه‌کرده است برای رفع این تقاضاها هیچ مفید نبوده است وبکلی بی‌نتیجه مانده است .

اما آن توضیحاتیکه و آن اقداماتیکه برای رفع مبهمات این مراسله خواسته‌ایم این است که در آخر مراسله آنجائیکه علل این اقدامات دولت روس را ذکر میکند همچو استنباط میشود که ممکن است تعبیر شود که شاید علاوه برآن سه خواهش که در اصل مراسله هست بعضی خواهش های دیگر هم‌از دولت ایران خواهد کرد (فعلا رفع کردن اسباب عمده اختلافی‌که روی داده است) با (ایجاد بنائی که دولتین علیتین بتوانند مناسبات دوستانه و روابط محکمه را استوار نمایند) با(تمام کار های روس و مسائلی که بلاانجام هستند بآنها یك انجامی زود و موافق داده شود) در این‌جا ممکن بوده ازاین عبارات‌همچو فهمیده شود که آن شرایط که در این مراسله ذکر شده است علاوه برآنهم تقاضا های دیگریهم خواهد بود ، ولی اقداماتیکه در توضیح اینها کردیم همچو معلوم شد که مطالب دیگری نیست ، بلکه دولت‌روس همچو فرض میکند که بعد از آنکه آن سه فقره خواهش قبول شد که عمده آنها عزل مسیوشوستراست ، بعد از آن‌ایجاد آن بناها شده و اختلافات بالضروره مرتفع خواهد شد ، و خواسته اند بگویند علت‌تمام تقاضاها وجود شوستر است که از وقتی که آمده است شروع کرده است به بعضی اقدامات وسعی کرده است که یك حس عدوان و خصومتی در میان دولتین روس و ایران ایجاد کند ، و وقتی آن اختلافات‌رفع شد آن خصومت هم رفع خواهد شد ، پس نسبت باین جمله اخیر این توضیحات داده شد ومطمئن شدیم که دیگر اینها یك مطالب دیگری نیست غیر از مطالب اول .

پس از مطمئن شدن از این توضیحات و مایوس شدن از نتیجه خوب آن اقدامات اولیه هیئت‌وزراء در این دو روزه باکمال دقت مشاورت کرده اند و خیلی خیلی اطراف مسئله را نگاه کرده اند ونتایجی راکه از رد یا قبول این مطالب بتواند بدولت ایران متوجه بشود قیاس‌کرده اند و نظر بمسئولیتی که در آتیه دارند و نظر باینکه بایستی بعواقب امور بیشتر نظر بیندازند و مسائل قطعی و آنی را کمتر محل نظر و طرف اهمیت قرار دهند و بالاخره این طور رای داده اند که ضررش کمتر باشد یعنی محظورات کمتر خواهد بود ، که این سه خواهش دولت روس قبول بشود و این رای را هیئت وزراء باتفاق داده‌اند تااینکه هرطوریکه نمایندگان محترم صلاح میدانند از آن قرار رفتارشود .

(پس ازگزارش وزیرامور خارجه وبیانات ایشان چند نفرازآقایان‌نمایندگان مذاکراتی‌نموده‌اند از جمله حاج شیخ‌الرئیس ، متین‌السلطنه ، میرزایانس ، حاج‌عزالممالك‌که ما فقط بیانات حاج‌عزالممالك اردلان را ذکر مینمائیم).

حاج‌عزالممالك : بنده اول شکر میکنم از اینکه حقیقتاً حق دارم درحفظ‌استقلال مملکت خودم اظهار عقیده بکنم، تقاضا های دولت روس شامل

سه مطلب اساسی است ، اول عزل مسترشوستر ولکفر ، دوم اینکه استخدامی ازخارجه نشود مگربرضایت سفارتین ، سوم ادای مخارج لشکر کشی ، بنده کاملا موافق هستم که همیشه دولت ایران بادول همجوار مناسبات خودشانرا محفوظ داشته و در هرموقع سعی در حفظ روابط آن‌ها بنماید ولی بدبختانه و بطور کلی بهر نظری که باین مواد بشود بطور وضوح می‌بینند که این مواد منافی بااستقلال مملکت است ، بلکه بنده حتم و یقین دارم که هرایرانی در این عقیده ثابت است که تصدیق این مواد منافی با استقلال مملکت است ، اگر از مذاکرات کلیات بگذریم و داخل مواد شویم می‌بینیم که هر یك ازاین مواد مطلبی است که بعقیده بنده قابل قبول نیست ، چون آقایانیکه قبل از بنده اظهارات کردند بعضی دیگر از آن مواد را تشریح کردند ، بنده فقطماده دوم‌راتعقیب میکنم و عقیده خودم رادرآخر اظهارخواهم‌کرد .

دولت ایران همیشه در امور خارجه و داخله خود مستقل بوده‌هیچوقت‌نمیتواند درامور خودنظارت دولتی‌را قبول‌کند و بهمین نظر بوده است‌که دولت‌ایران هیچوقت‌لفظ دولتین را برسمیت‌نشناخته و نباید بشناسد و هیچوقت یك دولتی را ترجیح بردولت دیگری نداده است ، و بهمه دول بیك نظر نگاه‌می‌کند ، اما اینکه گفته شد در آن دو نقطهٔ نظر هست که ممکن است هردو استقلال مملکت را محو کند و گویا این محل اختلاف نیست باید آنرا تشریح کرد زیرا تصدیق این مسئله برهیچیك از آقایان شبهه نباشد که قبول این مواد تصدیق محو و استقلال ماست بدست خودمان ، زیرا اگر تصدیق کردیم دیگر جای حرفی و انکاری بر آن مقامات باقی نخواهد بود زیرا خودمان تصدیق این عقیده را کرده‌ایم‌واستقلال خودمانرا از دست داده‌ایم ، پس بنده بایك عقیده ثابت چون میدانم تمام موکلین خودم و تمام ایرانیها بامن هم عقیده هستند این پیشنهاد را به مجلس شورای ملی تقدیم می‌کنم ، ازهیئت دولت تقاضا می‌کنم باکمال صمیمیت از این تقاضاهای دولت روس معذرت بخواهند و داخل ترتیبات دیگری بشوند .

رئیس ـ آقایانیکه اجازه خواسته بودند همین آقایانی بودند که نطق کردند و ظاهراً مذاکرات کافی باشد (تصدیق کردند) حالا پیشنهاد هائی که شده است قرائت میشود ، پیشنهاد حاج عزالممالك بعبارت ذیل قرائت شد :

مجلس شورای ملی پس از اصغاء اظهارات هیئت وزراء نظر باینکه تکالیف دولت روس را منافی استقلال مملکت میداند از قبول آن متعذر بوده به هیئت دولت تکلیف میکند که برای تغییر تکلیف مذکوره داخل مذاکره شود ومذاکرات مطرح شده را ختم‌مینماید .

از طرف متین‌السلطنه بعبارت ذیل قرائت شد : مجلس شورای ملی پس از اصغاء اظهارات هیئت وزراء نظر باینکه قبول تمام تکالیف دولت روس را منافی استقلال مملکت میداند از قبول آن متعذر بوده به هیئت دولت تکلیف میکند که برای تغییر تکلیف مذکور داخل مذاکره شود و مذاکرات مطلب مطرح شده را ختم مینماید .

چنانچه آقایان ملتفت بودند که پیشنهاد اولی راجع برد تمام تقاضاهائی است که شده ، پیشنهاد ثانوی که آقای متین‌السلطنه کرده اند راجع به تجزیه است که بعضی از آن تقاضاها را قبول کردند ، آقایان وزراء دراین باب اظهاری دارند ، وزیر امور خارجه خیر .

چون باید به این دو پیشنهاد رای بگیریم‌باید اول به پیشنهادراجع به‌تجزیه رای بگیریم باین جهت این پیشنهاد دو مرتبه قرائت میشود (پیشنهاد متین‌السلطنه قرائت شد) رئیس آقایانیکه این پیشنهاد را

قبول میکنند قیام نمایند (بعضی قیام نمودند) رئیس قابل توجه نشد یعنی رد شد ، رای میگیریم به پیشنهاد حاج عزالممالك که‌راجع است برد تمام سه فقره ، آقایانیکه این پیشنهاد را قابل توجه میدانند وتصویب می‌کنند قیام نمایند (جز چند نفر تمام نمایندگان قیام نمودند) رئیس باتفاق این پیشنهاد قبول شدیعنی تمام آن سه فقره تقاضا رد شد چون نزدیك ظهر است و مطلبی نیست مجلس را ختم می کنیم (رئیس حرکت‌کردند و مجلس‌ختم‌شد) .

تااینجا از خاطرات‌آقای‌حاج عزالممالك اردلان‌نماینده مجلس شورای ملی‌بود چنانچه‌خوانندگان مطلع میشوند از این به‌بعد تاآنجا که خودم ناظر بودم یااینکه نقل قول مینمایم شروع میشود .

تغییر پایتخت باصفهان

از ناحیه مامورین‌سیاسی بریتانیا منتشر شد ، که‌مستوفی‌الممالك میخواهد قرارداد سری بـااولیای دولت آلمان بسته ایران را برعلیه ماوارد جنگ کند ، باین جهت لازم است سپاهیان روس بطهران حرکت نمایند تابتوان یك کابینه موافق باسیاست متفقین روی کار آورد (در این جامعلوم شد ورود قشون روس بایران بنابرخواسته دولت بریتانیا بوده) در اول مرتبه مستشارالدوله اظهار داشت که‌چون قشون روس ازانزلی (بندر پهلوی)برای طهران حرکت کرده دولت باید از طهران باصفهان برود .

بنابراین حرکت شاه موقعی آغـاز شد که قشون روس از قزوین بطرف طهران حرکت کرد ، مستوفی الممالك رئیس الوزراء هم مصمم شد به تغییر پایتخت و پادشاه را از این‌اقدام‌مطلع و موافق‌نمود ، برای شروع باقدام رؤسای حزب دموکرات را خواستندکه‌از جمله آنهامیرزا سلیمـان خان معاون‌وزارت داخله بود ، پس از بیان موضوع اظهارشد لازم است شماها حرکت بقم نـموده بعضی از وسائل را آماده نمائید ، آنهاهم بدون فوت وقت حرکت‌کردند .

روز دیگر کالسکه شاه باتشریفات سلطنتی و لوازمات آماده حرکت تابا وزراء و رؤسای ادارات کشوری و لشکری باتفاق دوسفیر عثمانی و اطریش یك مرتبه حرکت نمایند ، این فکر با اینکه درمرحله اول فقط بین مستوفی الممالك و سفیر آلمان بود ، بلافاصله به سفارت بریطانی خبر رسید ، در همین احوال از وضعیت روز مطلع میشوند و سفیر روس بملاقات شاه رفته ، باحمد شاه میگوید اگر پایتخت را تغییر دهید محمد علی شاه را بطهران خواهیم آورد ، این اظهار سفیر روس بااینکه محمد علیشاه پدرش بود معذالك تزلزلی در افکارش روی داد ، از آن طرف سفارت بریتانیا پس از فرستادن سفیر روس و تهدید کردن احمد شاه ، شاهزادگان درجه اول و اعیان و رجال معمر را روانه نمودند نزد شاه ، بااینکه کالسکه درب‌اندرون حاضر بود وقسمتی هم حرکت‌کرده بودند . شاه بواسطه اینکه سفارتین روس وانگلیس تعهد شفاهی عرض‌کردندکه قشون به‌پایتخت نخواهدآمد و در قزوین توقف خواهد کرد لذا شاه را از حرکت منصرف و دستور داده شد لوازماتیکه حرکت داده شده از بین راه طهران بر گردانند ، وقسمتی هم‌که دربین راه حضرت عبدالعظیم بقم بودند برگشتند ، من جمله سفیر عثمانی و اطریش ولی سفیر آلمان وارد قم شده‌بود .

در قم رؤسای حزب دموکرات که برحسب دستور مستوفی الممالك قبل از هفتم محرم وارد شده بودند به عمارت معروف بکلاه فرنگی تشکیل کمیته بنام دفاع ملی دادند ، اعضاء : میرزا سلیمان خان ، سلیمان میرزا ، وحیدالملك ، مساوات ، سید جلیل اردبیلی ، شونمان آلمانی ، وفوراً چند نفر را مامور

بولایات جنوب و غرب مینمایند ، میرزا احمد خان عمارلوئی باصفهان ، میرزا عباس‌وکیل‌یزد به بختیاری سید محمدرضامساوات باشاهزاده عیسی میرزا به‌اراك ، دکتر مهدی‌خان‌ملك زاده بشیراز ، حاج‌شرف‌الملك باصفهان ، مشغول گرفتن قشون شوند و بتدریج بسمت اراك وقم وهمدان حرکت دهند .

یکی دیگر از علل ورود قشون روس بسرحدات شمال بادستورات انگلیسها این بود که حسین زاده ترك معروف که بسیار مرد شارلاتان بی‌پرنسیبی بود باسفارت آلمان نزدیك و بوسیله کنت‌کانیز بنام‌اینکه پنجهزار سوار و پیاده مجاهد آماده‌دارد مبلغی پول میگیرد که بعداً خود در موقع حرکت سایرین بقم او هم حرکت مینماید خودش باپسرش ودر حدود ده دوازده نفر از ترکهاکه بعد هم در عقب نشینی بطرف کرمانشاه از خاك لرستان کنار رودخاه سیمره با باقرخان سالار ملی تبریزی کشته میشوند .

میرزا محمد صادق طباطبائی بامیرزا قاسم خان صور اسرافیل و ناصر الاسلام رشتی برای ملاقات پرنس رویس سفیر آلمان آمدند بقم پس از ملاقات و تعارفات اظهار داشتند که تاکنون‌بواسطه حفظ‌ظاهر و مراعات بیطرفی دولت حزب اعتدالیون نتوانست روابط خود را باسفارت آلمان برقرار نماید ولی خوشبختانه امروز موضوع مرتفع شده و شروع بروابط علنی مینمایند ، سفیر جواب داد : من مایل بودم همانطوریکه بادموکراتها رابطه داشتیم بااعتدالیونهم خصوصیت داشته و در مسائل سیاسی همکاری کنیم ، حالا هم وقت نگذشته است میتوانید با هیئت دموکرات (کمیته دفاع ملی) در حفظ استقلال مملکت تشریك مساعی نمائید ، البته حزب دموکرات شاید به تنهائی نتواند بارگران دفاع از وطن را بمنزل برساند ، قرار شد یك هیئتی از اعتدالیون و دموکراتها و روحانیون باهم متحد شده بنام نجات وطن و استخلاص از چنك دشمن شروع بکار نمایند .

دکتر مهدیخان ملك زاده باتفاق حاج میرزا یحیی دولت آبادی برای ملاقات باسفیر آلمان بژاندارمری قم رفتند ، أما وکلائیکه درقم حاضر بودند:

شاهزاده سلیمان میرزا ، میرزا طاهر تنکابنی ، سید محمد رضامساوات ، وحیدالملك ، مشارالدوله ادیب السلطنه ، حاج عزالممالك ، میرزا محمد علیخان کلوب ، سید حسین گزازی ، خان بابا خان ، حاج محمد جواد ، مرآت السلطان ، عدل الملك ، معتصم السلطنه ، ملك الشعرا ، میرزا عباس یزدی ، آشیخ یوسف شیرازی ، منتصر الملك ، مبصرالملك ، سید جلیل اردبیلی ، شیخ رضا دهخوارقانی ، شیخ محمد حسین استرابادی ، شیخ حسین خوانساری ، سید محمد صادق طباطبائی ، سید حسن مدرس ، سید فاضل کاشانی ، شیخ اسمعیل رشتی ، حاج میرزا علیرضا ، میرزا فضل‌علی‌آقا ، ناصرالاسلام ، میرزاقاسم‌خان صوراسرافیل ، نظام السلطان ، نائینی ، آصف‌الممالك .

نویسنده از طرف کمیته در حوزه های قم و دهات اطراف قم مشغول تبلیغ بود و در تمام مجالس گریز بصحرای کربلا و غزوات پیغمبر بادشمنان اسلام زده میشد و مورد توجه قرار میگرفت بطوریکه همه روزه ده‌ها نفر خود را بکمیته دفاع ملی معرفی‌میکردند ، لذا بعد از جمع‌آوری قوه که جمع آوری قوه هم به دو شکل بود ، یکی بااساس و یکی بی‌اساس ، بااساس همان ژاندارمری بود که صاحب‌منصبان سوئدی را آلمانیها مستخدم مقاصد خودشان کرده بودند و بی‌اساس آن بود که بواسطه تبلیغات از قبیل نویسنده افراد دسته دسته بکمیته خود را معرفی می‌کردند و نیز ازهیئت ائتلاف تلگرافات بولایات شد و جماعتی هم مامور شدند از برای جمع آوری قوه و هریك بسمتی رفتند و جداً مشغول کار شدند که هرقدر

قوه تهیه کردند بسمت اراك و قم وهمدان روانه نمایند ، ولی چه فایده قبل از ورود قوه بواسطه‌بی‌اساسی کارآنچه‌که تهیه کرده بودند ، بی نتیجه ماند .

سوار و قوه مهم

کار مهم از این قرار بود که سردار صولت بختیاری باعده سوار و ژاندارمری ازطرف دولت قبل ازواقعهٔ هفتم محرم مامور قلع و قمع ماشاالله خان و نایب حسین کاشانی شده بودند در نتیجه نایب حسین و ماشاالله خان از کاشان فرار و بقلعه جدیدالاحداث خود موسوم به(قلعه کرشاهی است) رفتند و سردار صولت آنها را تعقیب‌کرد از قلعه خارج شدند و بطرف سیاه کوه سمت ورامین و نزدیك بقم آمده بودند که بروند بطهران منزل آقای مستوفی‌الممالك متحصن شده خودرااز غضب دولت خلاص‌کنند .

در این موقع کمیته دفاع ملی وجود آنها را مغتنم شمرده و از برای اینکه از عده و وجود آنها استفاده کرده باشند ، به نایب حسین و ماشاالله خان پیغام دادند که شما حاضر شوید از برای خدمت‌ماهم شما را از مقصری دولت بیرون‌آورده ،آسایش پیدا خواهیدنمود ، ایشانهم‌محض فرار ازدست سردارصولت که راحت شده باشند و نمی دانستند عاقبت کارشان چه خواهد شد ، و از طرفی معلوم‌است یك عده وکیل مجلس ومعاون وزارت داخله‌که در واقع‌نفس‌رئیس‌الوزراءاست‌یك چنین قول و تقاضائی بنمایند حتماً قبول کرده ، فوراً از طرف کمیته دفاع ملی میرزا سلیمان خان مامور شدند و رفتند به آنها اطمینان داده آوردند بقریه متولی‌باشی .

سلیمان میرزا بایك نفر دیگر از طرف شونمان آلمانی بآنجا رفتند آنها راملاقات کرده سوارهای‌شانرا سان دادند ۵۱۲ نفر سوار و پیاده بودندمواجب‌آنها سوار ۱۵ تومان پیاده ۱۰تومان قراردادند ، و مواجب آنها یکماهه نقداً لیره داده شد و یك قبضه تفنك بسیار عالی هم که مال خود شونمان بود بماشاالله‌خان تعارف داده شد ، آنها را بسمت ساوه حرکت دادندکه درآنجا توقف‌کرده‌جلوگیری‌ازقشون روس نمایند ، میرزا سلیمان خان با ضیاء السلطان مدیر وزارت داخله و نظام السلطانهم با ماشاالله خان رفتند بساوه که بعداً ذکر میشود .

تلگرافات از ولایات بقم بعنوان کمیته دفاع ملی مخابره میشد که اینك چند تلگراف را برای خوانندگان عزیز درج مینمائیم .

ازاصفهان ، خدمت حضرت آقایان عظام‌گرام حاضرین تلگرافخانه‌سلام‌میرسانیم ، مقاصداسلامیه معلوم در این جابااتحاد تمام مشغول تهیه قوه دفاعیه و جمع آوری اعانه هستیم امریکه به نظر داعیان کمال اهمیت دارد اتحاد حقیقی احزاب و احتراز از هرگونه اختلاف کلمه حتی مستبد و مشروطه است اقدامات لازمه‌را از آن ذوات شریفه تقاضا مینمائیم و اخبار طهران و اقدامات دولت و حرکات‌همسایگان را مترصد هستیم مقصود مهم تعیین‌تکلیف و سلوك عمومی اصفهان و تمام بلاد جنوب میباشد که متحداً مشغول حفظ اسلام بوده باشیم صریحاً مرقوم فرمائید ، شیخ نورالله ، شیخ جمال‌الدین ، حاج محمدباقر ، محمود شیرازی ، مهدی الحسینی ، یمین السلطنه ، امین التجار ، اعتماد التجار ، بهاء الواعظین ، محمد حسن فریدنی ، وعده امضاهای دیگر ازتجار واصناف .

از اصفهان ــ خدمت آقایان عظام : الساعه‌خدمت حجج اسلام درتلگرافخانه حاضر و از مسافرت

آن آقایان نهایت تشکر دارم امید است نتیجه صحیحه به بخشد بنده هم در خدمت بدولت و ملت حاضر هستم ، سلطان محمد بختیار .

ازعراق (اراك) ، عموم امضا کنندگان در این موقع که دولت ظالمه روس بمرکز تاخته و شاهنشاه محبوب مارا از همه حیث در تحت فشار و محصور نموده اند ، تا آخرین نفس خود برای مدافعه حاضر و یك ساعت این زندگانی را طالب نیستیم و عموماً در تهیه قوه و حرکت بهر سمت که امر وصلاح بدانند هستیم ، ابوالفضل ، عبدالعظیم ، سهام السلطان ، نصرالله ، مساوات ، دهخدا ، مهدی ، میرزا آقاخان .

ازکرمانشاه ، تلگراف مبارك زیارت و بعموم اهالی ابلاغ گردید ، بدیهی است جمعیت اسلامی اجازه نمیدهند هیچ فردی از افراد مسلمین عموماً و فرقه دموکرات خصوصاً در این موقع تقاعد ورزند این است که تماماً جهت دفاع از عالم اسلامیت حاضر گردیده سریعاً تعیین تکلیف را تقاضا مینمائیم .

تلگراف ازکرمانشاه ــ درجواب کمیته دفاع ملی بادلی پرازاحساس ، سربکف حاضر برای فداکاری در راه استقلال وطن باتمام قواء حرکت کرده میگوئیم هنوز ملت ایران و سرداران عشایر بزرك وکوچك جان باز ایران زنده و در مقابل دشمنان وطن که امروزه بانهایت بیشرمی حمله به پای تخت مملکت نموده ، بعضی از بلاد مارا اشغال کرده اند ، مثل کوه آهن ایستاده در زیر سایه فدا کاری خودشان بتمام حامیان ثابت خواهند کرد که ملت ایران خاصه عشایر و ایلات تا آخرین نفس جان بازی نموده دشمن را ذلیل و منکوب و پایتخت را از تهدید و سایر بلاد را از وجود قشون دشمن پاك خواهند کرد ، صمصام الملك ، سردار ناصر .

اسامی کسانیکه غیر از وکلا تا اندازه‌ای میتوان ذکر کرد که از سوم محرم تا ۱۳ محرم ۱۳۲۳ وارد قم شدند و همه روزه در عمارت کلاه فرنگی مرکز کمیته جمع میشدند ، سید محمد مجتهد طباطبائی باکلیه خانواده از زن و مرد از نوکر وکلفت ، حاج محمد حسین ، سید عبدالمهدی طباطبائی ، میرزا سلیمان خان که در آن موقع معاون رئیس الوزراء و وزارت داخله بودند ، مورخ السلطنه ، دهخدا ، دیوان بیکی ، سردار محیی ، میرزا کریم خان رشتی ، لسان الملك ، کسمائی ، علیخان سیاه کوهی باعده خود ، امیر حشمت باچهل نفر ، حسین زاده بابیست نفر ، میرزا محمد علیخان بامداد ، مؤیدالملك مدیر روزنامه ارشاد ، سید جلال عدلیه ، شیخ موسی طالقانی عدلیه ، شیخ رضا عدلیه ، میرزا صادق بروجردی عدلیه ، شیخ محمد علی طهرانی ، حاج میرزا رضا خان ، معاضد السلطنه ، میرزا علی قمی ، حاج صادق خان ، سردار سعید نصرت السلطان ، دکتر مهدیخان ملك زاده ، حاج میرزا یحیی دولت آبادی ، حاج میرزا علی محمد ، سید عبدالرحیم خلخالی ، سید عبدالرحیم کاشانی ، حاج فطن الملك که از مردان پاك دامن و خوش فکر و خوش اخلاق بودند ، میرزا عیسی خان ، محمد تقی خان بینش ، شهید زاده ، میرزا محمود تاجر ، میرزا ابوالقاسم خان ، حاج محمد شاهرودی که باصنیع الدوله اولین کارخانه ریسندگی را در آغاز مشروطیت وارد وبکار انداختند ، حاج محمد تقی بنکدار معروف بسفارتی ، سیدمحمد اسلامبولچی که از متنفذین بازار باحاج شیخ عبدالحسین خرازی بودند ، اعتمادالملك ، حاج نظم السلطنه معروف بحاج میرپنج برادر حکیم الملك از آزادیخواهان در فتح طهران بودند ، بهادر السلطنه ، کریم دوات گر ، احسان الله خان ، حسین خان لله ، میرزا محمد علیخان دواخانه ، میرزا سیدعبدالله خان مدیر دواخانه خیریه ، ابوالقاسم عارف ، طبیب زاده رشتی ، مغیث الدوله ، مستشار نظام ، صدیق الممالك ، مجلل الدوله ، جلیل الممالك خلج ، سیف الممالك خلج ، نصرالدوله ، میرزا علی اکبر ساعت ساز ، ضیاء السلطان

مدیروزارت داخله ، بقاءالملك مدیروزارت خارجه، میرزامحمد علی‌طهرانی، میرزاحسین‌خان‌منشی‌سفارت اطریش ، ناصر قلیخان ، رضاقلیخان اردلان ، حاج محمد باقرتاجر ، عده حاضر درقم بیش ازپانصد نفر بودند که‌نویسنده کاملا شناسائی نداشته که تمام اسامی راذکر نمایم .

روز پانزدهم محرم۱۳۲۳قمری امیر حشمت ترك با علیخان سیاه کوهی با دویست نفر سوار برای جلوگیری از روسها بطرف ساوه وهمدان حرکت کردند .

از آنجائیکه همیشه دستهای مرموز خائن در میان اجتماع که روی اتفاق واتحاد در راه وطن یا در راه ترقی وسعادت ملك وملت‌قدم برمیدارند به‌تحریك‌اجنبی در بین‌جامعه یا دسته‌جات و احزاب نفاق میاندازند در قم هم بین دموکراتها و اعتدالیون بدست عدل الملك نایب رئیس مجلس تولید نفاق فراهم گردید تا از این راه اساس اجتماع قم را برهم زده وزمینه مراجعت بطهرانرا فراهم کرده باشند .

قبلا با سفیر آلمان پرنس رویس وارد مذاکره شده واز اتحادکسانیکه بقم آمده‌اند مذاکره نمودند که در آتیه خوب است ملاقات سفیر منحصراً با چند نفر دموکرات ازقبیل سلیمان میرزا ، میرزا سلیمان ـ خان ووحید الملك وسید جلیل نباشد ، عموم افراد مؤثر که فعلا در قم حاضرند بیایند تبادل نظر نمایند .

وزیر مختاربطورکلی‌جواب‌داد خوب است‌بیان نامه بعموم ولایات تلگرافاً صادر نمایند بدون آنکه از روسها بدگوئی ویا از آلمانها تعریف کنند ، عامه را دعوت بحفظ وحراست وبه‌جمع شدن احزاب در سایه شاه ووطن ترغیب نمایند ، خوانندگان متوجه خواهند گردید که سفیر آلمان فوراً منظور گوینده را درك وباین جهت جواب کوتاه متنبه‌کننده را که ضمناً درسی هم بوده دادند .

عدل الملك پس از ملاقات با سفیر آلمان ، بااشخاص مؤثر مهاجرین از طهران مخصوصاً با سید محمد طباطبائی ومیرزا محمد صادق طباطبائی برای مراجعت بطهران وتکذیب دموکراتها که همه شماها برای اینکه فعلا سیاست خارجی در دست چند نفر بنام کمیته دفاع ملی میباشد آلت خواهید بود ، و سفیر آلمان کاملا در تحت نفوذ آنها قرار گرفته است ، بنا براین برای سایر آقایان وافراد مؤثر جا ومقامی وعنوانی باقی‌نمیگذارند ، صلاح‌دراین است ، با این نامه وتلگراف‌آقای مستوفی الممالك نخست ـ وزیر که بهترین بهانه برای مراجعت بطهرانست تصمیم گرفته با دوستان خود ویا لااقل خود شما و پدرتان حرکت نمائید ، من (عدل الملك) با تجار از قبیل حاج محمد تقی بنکدار وسید محمد اسلامبولچی هم مذاکره نموده آنها هم نظر مرا پذیرفته اند ، همین طور با عده از نمایندگان هم در تعقیب نامه آقای مؤتمن الملك رئیس مجلس مذاکره‌کرده‌ام قرارشده با مذاکره وشور بین چند نفر تصمیم خود را اطلاع دهند .

میرزا سید محمد مجتهد ومیرزا محمد صادق طباطبائی ـ میرزا سید محمد تقریباً حاضر وبنا شد از سایرین با ایشان تبادل نظر شود ، چون درقسمت مخارج برای توقف وادامه دادن مهاجرت مخصوصاً آقامیرزا سیدمحمد مجتهد چون باخانواده وچندین نفراز کوچك وبزرك حرکت‌کرده بودند در زحمت و بعد هم به اشکال بیشتری برمیخوردند باین جهت حاضر برای حرکت شده بودند .

ازطهران بقم : تلگراف‌آقای مستوفی‌الممالك‌نخست وزیربآقاسیدمحمدمجتهد۱۴محرم ۱۳۳۴ ـ خدمت‌حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای میرزا سید محمد مجتهد طباطبائی دامت برکاته در موقع حرکت شرفیابی‌ممکن‌نشد متمنی وملتمس دعاباشم‌امیدوارم ازنظرشریف فراموش‌نشده‌باشم . حال‌که‌الحمدلله‌بزیارت

عاشورا موفقیت حاصل نموده‌اید ، مقتضی است هر چه زودتر بسلامت مراجعت فرموده همراهان‌وآقایان دیگر را هم بمراجعت طهران امر ومتوجه فرمائید چون جریان مذاکرات در رفع نگرانیها امید بخش است ، البته تصدیق خواهید فرمود که با تقرب زمستان وضیق مکان وارزاق وامتداد اجتماعات درآنجا تولید زحمات نماید ، مستوفی‌الممالك .

تلگراف مؤتمن‌الملك

رئیس مجلس شورای ملی ، از طهران - آقایان نمایندگان محترم مجلس امروز رقعه‌ای ازوزراء رسیدکه‌عیناً درج میشود : ریاست مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه ، روز دوشنبه ۷ ماه که بواسطه تقرب قشون روس به پای‌تخت اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه ازطهران‌تصمیم‌بحرکت فرموده بودند ، جمعی ازآقایان نمایندگان محترم حرکت فرموده بقم مشرف شدند . حال که با جریان مذاکرات امید بخش اراده مقدسه ملوکانه از حرکت منصرف شده است البته تصدیق خواهید فرمود که امتداد غیبت آقایان محترم مناسب نبوده لازم است هر چه زودتر مراجعه و در مجلس شورای ملی دایر بایفاء تکالیف مقرره خود مشغول بـاشید ، همین طور بآقایان از طرف دولت مخابره شده است معلوم است با رفع علت رفع معلول از نتایج طبیعی است ، متمنی هستم عین این تلگراف رابسایرآقایان‌که دربلاد دیگر هستندمخابره فرمائید از طرف خود وعموم آقایان حاضرین ، مؤتمن الملك .

پس از انتشار دوتلگراف بین نمایندگان ومذاکرات تفرقه آمیزی‌که از ناحیه عدل‌الملك‌ها شروع گردید سایر کسانیکه مهاجرت کرده بودنداز تجار واصناف‌عدهٔ بطرف طهران حرکت‌کردند عدل‌الملك هم باملك‌الشعراکه از درشکه افتاده ودستش شکسته بود با عدهٔ دیگر بطهران روانه گردیدند .

خبراین شکاف وتزلزل‌که بسفیرآلمـان پرنس رویس رسید شونمان را خواسته دستور داد خوب‌است چند نفر غیر دموکرات را درکارها شرکت دهید ، در این قسمت با فوزی بیك اتاشه سفارت عثمانی مذاکره وتبادل نظر نمائید ، (البته فوزی بیك هم مدتی بود از انحصارکارهابدموکراتها ناراضی بود لذا این پیش‌آمد را حسن استقبال نمود) در نتیجه مذاکرات قرار شد سه نفر از اشخاص مختلف انتخاب و در پیشرفت کارها تشریك مساعی مبذول دارند ، میرزا محمد صادق طباطبائی آقا سید حسن مدرس . نظام السلطان ، ضمناً از طرف شونمان بدستور سفیر آلمان مخارج میرزا سید محمد مجتهد بنام مسافرت بعتبات با تمام عائله‌اش تأمین گردید وباین جهت صرفنظر از مراجعت بطهران نمودند واختلافات و نگرانیها هم تا اندازه‌ای مرتفع گردید ، لذا تلگراف دسته جمعی را در جواب تلگراف رئیس الوزراء مخابره نمودند .

از قم بطهران

مقام محترم ریاست وزراء عظام دامت شوکته ، تلگراف مبارك زیارت شد ، اولا از توجهات ومساعی جمیله حضرت اشرف که صرف منافع ومصالح مملکتی میفرمائید همگی را کمال تشکر حاصل است ، امیدواریم در پیشرفت مقاصد دولت موفقیت کامل حاصل فرمائید ثانیاً شرحی که درموقع حاضر مملکت ومذاکرات هیئت دولت بادولتین وعدم صلاحیت بعضی اقدامات برخلاف مشی دولت مرقوم فرموده بودید با حضور همه قرائت شد ، لازم است خاطر مبارك را مستحضر ومطمئن سازیم از اینکه آقایان مهاجرین در این مدت توقف در قم هیچ طریقه‌ای جز پیروی از دولت اتخاذ نکرده است ، وقدمی برخلاف مصالح مملکتی برنداشته است .

اگر تضییقات وتهدیدات مرکز واستنباط حرکت موکب مبارك همایونی سبب گردید که از طهران مهاجرت کرده گوشه دیگری اختیار نمایند ابداً در عقیده شاه پرستی ووطن دوستی تغیر وتزلزلی حاصل نگردیده ومصالح مملکتی را از نقطه نظر دور نداشته‌اند بلکه خیلی میل دارند هرچه زودتر دولت از اقدامات ومذاکرات خود نتیجه مطلوبه قطعی گرفته وتکلیف عمومی معین گردد .

اما اینکه امر بمعاودت مهاجرین فرموده‌اند شاید بر خاطر محترم حضرت اشرف بخوبی واضح باشد که قبل از ختم مذاکرات دولت وتعیین تکلیف قطعی مراجعت بی‌نتیجه خواهد بود ، واگر ازیك طرف این اطمینان از بهبودی اوضاع حاصل میشود از طرف دیگر خبر ورود یکصد نفر قزاق بپای‌تخت ونیز پیاده شدن قشون روس بانزلی (بندرپهلوی) که مثل اخبار عادی درآنجا خوانده میشود آن اطمینان را سلب مینماید ، تا در طهران بودیم آن همه انتشارات داده میشد که بعضی قواء بر ضد قواء دیگر جمع آوری وپاره آلات وادوات ناریه تهیه شده است ، بعد از این مهاجرت بر همه معلوم شدکه نه قوائی درمیان‌بوده ونه ادوات وآلاتی‌تهیه شده‌است ، حالا هم‌اگراخباری در طهران شایع است وراپرتی به هیئت دولت عرض میشود از همان أراجیف و شایعات بی‌اصل است ، این جا که هیچ خبری نیست ، همه با یك صبر و سکوت نشسته انتظار میبریم‌که هیئت محترم دولت‌آخرین تکلیف قطعی رابرای این‌مملکت معین وبهترین نتیجه‌راکه مشوق‌مراجعت مهاجرین باشد ، وعدم‌ظهور واقعه‌ای نظیر۷محرم‌را اطمینان‌بدهیداعلام فرمائید ، والا مصداق شعر : کس نداند که چرا رفت وچرا باز آمد .

از قم بطهران ـ ۲ قوس توشقان ئیل ۱۳۳٤ جواب نمره ۱۵۰ خدمت حضرت مستطاب اجل اکرم عالی آقای مؤتمن الملك رئیس مجلس شورای ملی وآقایان نمایندگان محترم دام اقبالهم تلگراف مبارك زیارت شد چون مرقوم شده بود که از طرف ریاست وزراء عظام نیز مراتب تلگراف شده ، تأخیر جواب بملاحظه وصول تلگراف حضرت معظم له بود ودیشب وسیله تلگراف حضوری از نظریات هیئت دولت استحضار حاصل وجواب مقتضی داده شد که البته خاطر محترم عالی ونمایندگان از مدلول آن مستحضر است .

البته تصدیق خواهند فرمود مراجعت نمایندگان ومهاجرین قبل ازآنکه نتیجه اقدامات هیئت‌دولت معلوم و مکشوف شود حرکت بی نتیجه خواهد بود ، این‌که فرمودندلازم است وکلا مراجعت‌کرده به‌ایفاء وظائف خود بپردازند وبا رفع علت رفع معلول‌طبیعی است ، با پیش‌آمدهای چند روز قبل که علت تصمیم اعلیحضرت همایونی بحرکت وباعث مهاجرت وکلا شده مادامیکه قشون روس مراجعت نکرده است علت رفع نشده ومهاجرین نمیتوانند بهیچ وجه اطمینان از توقف طهران داشته باشند وبه آزادی به ایفاء وظایف خود مشغول باشند ، فعلا که هیئت دولت مشغول مذاکرات است اعتماد کاملی‌که افراد نمایندگان وعموم مردم بشخص رئیس الوزراء داشته افکار واقدامات ایشانرا یگانه وسیله سعادت ایران وحل مشکل مملکت دانسته وانتظار نتیجه عملیات ایشانرا دارند البته پس از رفع علت با اهتمام حضرت معظم فوراً حرکت ومعاودت خواهندکرد .

ولی از تمام ولایات اصرار دارند که جوابهای واضح وروشنی بآنها داده شود ، در این خصوص با اصراریکه در موافقت با دولت داریم واز طرفی از نظریه دولت هم مطلع نیستیم در اظهار جواب صریح درمانده از دولت وریاست مجلس خواستاریم‌که برای این مسئله تکلیفی معین‌فرمایند ، زیراکه نمایندگان

مقیم قم بالمره مثل سایر مردم بی تکلیف مانده‌اند واز همه عملیات دولت در این موضوع غیر مطلع میباشند درصورتیکه همه روزه خبرهای مختلف باین‌جا میرسد وبر شدت وحشت‌نمایندگان می‌افزاید .

ازطرف‌عموم نمایندگان ، محمد صادق‌طباطبائی ، مدرس ، سلیمان میرزانظام السلطان . (طباطبائی ازطرف‌اعتدالیون ، مدرس ازطرف‌علما ، سلیمان‌میرزا ازطرف دموکراتها نظام‌السلطان ازطرف‌بی‌طرفها ، کلمه بیطرفهادراین‌جا یعنی وارد هیچیك ازاحزاب‌نیستند نه‌این‌که نسبت به‌پیش‌آمداوضاع بیطرف‌باشند).

جواب - جنابان‌مستطابان‌وآقایان‌نمایندگان محترم دامت توفیقاتهم ازتصمیم دولت استعلام فرموده بودیدکه از روی‌آن‌جواب سئوالاتیکه از ولایات میشود معین فرمائید ، تصمیم دولت‌با حضور همه آقایان نمایندگان بدست خواهد آمد ، بهمین ملاحظه بود که چند روز قبل جنابان عالی بطهران دعوت شدید حال هم لازم است بطهران تشریف بیاورید واگر همه آقایانهم نخواهند عجالتاً مراجعت فرمایند ده الی پانزده نفر نمایندگان احزاب مختلفه هرچه زودتر مراجعه فرموده از جریان امور اطلاعات کامله حاصل نمایند آنوقت باقتضای موقع هر چه صلاح دیدند عمل فرمایند ، عجالتاً موفقیت حاصل شده است که‌قشون‌کرج تماماً به ینکی امام مراجعت کرده ویا مذاکراتیکه در میان است از ینکی امام هم بقزوین بروند . مؤتمن الملك ، محتشم السلطنه .

جنگ در رباط کریم

قشون روس از یك طرف بقریه (کلمه) که بین راه رباط‌کریم بطهران واقع است رسیده ومجاهدین از سه طرف محصور شدند قشون مقیم در ینکی امام برای کرج حرکت کردند وروز چهارشنبه ۱۴ صفر با چهار عراده توپ بزرك مسترایوز برباط کریم نزدیك میشوند ، روسها تقریباً از یك فرسنگی شروع به بمباران نموده تا نزدیك غروب سنگرهای مجاهدین با توپ بمباران میشود ولی به هیچیك از افراد اصابت نکرده نزدیك غروب عده خیال فرار داشتند ولی سوار روس نزدیك شده و جنگ با شمشیر شروع و بعد از زد وخورد خونین ، مجاهدین وژاندارم‌ها عقب می‌نشینند در این زد و خورد گفته شد هفتاد نفر تلفات بوده است .

ابلاغیه - از طرف سفارت روس مورخه ۱۵ صفر ۱۳۳۴ قمری - « دیروز عصراشرار وقسمتی از ژاندارمها که وظیفه خود را در مقابل اعلیحضرت شاهنشاهی ودولت شهریاری فراموش کرده وبه اشرار ملحق شده بودند توسط قشون امپراطوری در رباط کریم بکلی شکست خورده وبموجب اطلاعی که از فرمانده قشون امپراطوری رسیده در این واقعه در زیر شرابنل وحملات شمشیری دویست وچهل نفر از اشرار تلف شده ، اردو در ساعت شش بعد از ظهر هفتاد نفر هم اسیر گرفته و بعلاوه مجروحین زیادی هم از اشرار باقی مانده ، تعقیبت مجدانه نسبت‌باشرار فراری دوام دارد » ولی‌از قرارگفته رعیت‌ها قبلا امیر حشمت و علیخان سیاه کوهی با چندتن‌از نزدیکان‌خود همین‌که صدای شلیك بلندمیشود فرار مینمایند ونفرات بیچاره هم بی اطلاع دچار حمله روسها واقع میشوند ، بطوریکه بعدها از اهالی وساکنین‌رباط - کریم نقل شده تلفات روسها بیش از صد نفر بوده است که رعیت‌ها را جمع کرده مجبور نمودند که اجساد را دریك‌محوطه‌که تعیین‌کرده بودند دفن‌نمایند وعده زیادی‌هم مجروح باگاری‌بطهران‌حمل‌کردند.

در ۱۶ صفر مستوفی الممالك نخست وزیر استعفا و فرمانفرما به نخست وزیری انتخاب میگردد ، روز ۱۹ صفر فرمانفرما ، کابینه را بدین طریق معرفی مینماید ، شاهزاده فرمانفرما نخست وزیر و وزیر داخله سپهدار اعظم وزیر جنگ ، شاهزاده شهاب الدوله‌وزیر علوم ، مشاور الممالك وزیرخارجه .

نویسنده ومأموریت

روز ۱۸ محرم بکمیته احضار شدم ، سلیمان میرزا و سید جلیل اردبیلی اظهار نمودند شما باتفاق آمیرزا طاهر تنکابنی مامور شده اید برای ملایر بروید و کار های آنحدود را طبق برنامه تعیین شده که از طرف (کنت کانیز) در آنحدود عمل میشودجدیت نمائید بطورخوبی اجراگردد در حین مذاکرات آقا میرزاطاهر تنکابنی‌هم وارد شدند گفته شداین هم فلانی که‌خواسته‌بودیدکه باشما همراه باشد ، فردا صبح‌حاضر برای‌حرکت‌شوید .

صبح زود آقای تنکابنی حاضر ، وبا آقای دهخوار قانی و شیخ محمد حسین خوانساری و خان بابا خان شیرازی بایك دلیجان بطرف اراك حرکت کردیم ، و برای یك ساعت بغروب وارد اراك منزل آقای مساوات و عیسی میرزا شدیم پس از خوش وبش شب وارد مذاکره وچون‌کمیته نامه‌ای بآقای مساوات نوشته بودند بعد از اطلاع از مطالب نامه مساوات به شیخ محمد حسین و خان بابا خان اظهار کردند چه روزی میل دارید حرکت نمائید اظهار شدهرچه زودتر بهتر، قرار شد فردا وسیله حاضرو روز بعد برای گلپایگان وخوانسار فریدن حرکت نمایند .

برای حرکت تنکابنی ونویسنده هم قرار شد سه‌روز دیگرحرکت نمائیم چون بناشد سه‌نفر از عراق (اراك) برای‌اجرائیات همراه تنکابنی‌باشند .

روز ۲۳ محرم باتفاق تنکابنی و صادق خان و دو نفر دیگر که‌یکی از آنها محمد خان برادرمیرزا صادق بود حرکت کردیم دریك منزل بملایر که آخرین چاپار خانه برای اسب عوض کردن بودرسیدیم برحسب مذاکرات قبلی قرار شد که شب وارد ملایر شده اول پست و تلگرافخانه را تحت نظر گرفته و همان شب بیانیهٔ از ورود خودباین‌که تمام دوایر بدون‌اطلاع‌هیئت نبایداقدامی‌نمایند منتشرشود ، چون از طرف کمیته دفاع ملی به کمیته دموکرات ملایر نامه و دستور نوشته شده بود که در اختیار ما باشند ، و چون‌آقا یحیی رئیس عدلیه ملایر از آزادیخواهان و دموکرات بودند برحسب قرار داد بمنزل ایشان وارد شدیم و بانظر ایشان نویسنده و میرزا صادق خان و برادرش باتفاق آسید یحیی سیدان رفتیم پست و تلگرافخانه بمعرفی‌آقایحیی‌اداره پست وتلگراف راکه‌مدیرآن پیرمردی‌بنام یاورازاهل همدان بود با یك جوان بنام حسن خان که تلگرافچی بود در دست گرفته و محمد خان برادر میرزا صادق خان را معرفی که روز ها در ساعات مخابرات تلگرافات را به بیند و در واقع سانسور کرده باشد ، بیانیه حاضر وهمان شب بدیوارهای شهر الصاق گردید .

فردایش اول کسیکه از مامورین دولتی آمد آقای انتظام‌الدوله مازندرانی حاکم و رئیس دفترش ابتهاج السلطان بود چون درواقع بامیرزا طاهر تنکابنی هم ولایتی بودند ، اظهار کردند هرطورمیل‌دارید از این به بعد تحت اختیار شما خواهیم بود ، ابتهاج السلطانهم چـون بانویسنده سابقه داشت خصوصی بامن صحبت کردند که چه باید کرد ، به ایشـان تذکر دادم که باید با جمع آوری افراد و اعانه کمك بفرونت همدان بشود ، و بعد هم بکرمانشاه خواهیم رفت ، چون کنت کانیز ازکمیته نماینده‌خواسته میرزا و من معین شدیم ، واز اراك هم برحسب انتخاب آقای مساوات این سه‌نفر معین شدند .

رئیس کمیته آقای مدبر باعده‌ای خود را معرفی کردند و ضمناً گزارش دادنددرحدود یکصدنفر سوار باتفنگ و فشنگ حاضر داریم و تاکنونهم هر وقت کنت کانیز خواربار مخصوصاًجو خواستندتحویل داده‌ایم ، درهمین موقع‌ماژور دمره سوئدی رئیس‌ژاندارمری ملایر وتویسرکان ونهاوند وارد شدندازطرف

آیحیی میرزا طاهر وهیئت ایشان معرفی ، ماژر اظهارکرد دو روز قبل کنت کانیز آمدن‌ورود شما رااطلاع دادند و بعد شرحی از وضعیت این ناحیه اظهار نمودند منجمله از کار کنت کانیز که بانظام السلطنه‌مشغول مذاکره است که عده برای فرونت همدان حاضر نمـاید چند روز قبل بروجرد بودند و حالا رفته اند فرونت شاید همین روزها بیایند .

شب آقا یحیی سیدان شرحی از فعالیت کنت کانیز اظهار میکرد که هم بـفرونت همدان سر کشی مینماید و هم بانظام السلطنه مشغول مذاکره برای تهیه سوار و پیاده که بکمك فرونت آوج بفرستد ، از قرار معلوم که در این سفر اظهار میکردند تااندازه‌ای موفق شده اند ولی از طمع زیاد نظام السلطنه فوق العاده ناراحت بودند و ضمناً می گفتند اگر نظام‌السلطنه در تعهد خود وفادار باشد ارزش داردهرچه نظر داشته باشند تامین خواهم کرد .

ورود کنت کانیز روز چهارم که کارها رویهم رفته برقرار شده بود کنت کانیز وارد شدند در منزل آقایحیی رئیس عدلیه که همیشه بآنجاوارد میشدند ، ملاقات بامیرزا طاهر تنکابنی و همراهان او بعمل آمد و مترجم ایشان روح‌الله خان برادر میرزا سلیمان خان بودند که در مذاکرات بانظام السلطنه شرکت داشتند ، کنت کانیز مذاکره نمودند که‌چیزی که دردرجه اول احتیاج داریم‌آرد وجو و برنج‌است که‌برای فرونت‌آوج‌حمل شود ، ترتیب حمل هم‌اینطور باشد که از ملایر به پل سفید یاشکسته حمل و از آنجا مامورین همدان تحویل خواهند گرفت و این‌عمل بعهده نویسنده قرار گرفت‌آنهم طبق تعیین‌نقشه‌که چه روز هائی باید انجام شود تامامورین همدان در پل شکسته حاضر باشند .

کنت کانیز پس از مذاکرات لازمه‌برای‌بروجرد حرکت‌کرد ، ترتیب حرکت ایشان این بودکه ده نفر سوار همراه داشت که ده اسب در ملایر و ده اسب در بروجرد و ده اسب در همدان که هر دسته در محل خود حاضر بودند که پس از ورود مانند چاپار خانه اسب عوض کرده حرکت میکردند ، یکی از سوارهایش که نوکر شخصی بود میگفت خوابش رادر حال سواری انجام میدهد منتها در آن وقت ماها آرام حرکت مینمائیم و از فعالیت او اظهار تعجب میکردند ، این طور برای خدمت بوطن خود جان ـ بازی مینمایند ، بعکس ماایرانیها که در هرجا وارد میشویم حتی در فرونت جنگ باید بساط مشروب و قمار گسترده باشد .

مراجعت ازبروجرد ـ کنت کانیز وارد و صورتاً خوش حال بود که نظام السلطنه حاضر شده پنجهزار عده : دو هزار سواره و سه هزار پیاده حاضر نماید باین ترتیب که سواره از قرار ۱۵ تومان وپیاده ده تومان و یکماهه را هم‌لیره تحویل دادم و نیز در قرار داد و تعهد نامه که باایشان بسته و امضاء کرده‌ام پس از اینکه تمام دارائی اورا حتی میخ پرده‌را تضمین کرده‌ایم یکی ازموادش این‌است«که‌دوازده سال بکمك دولت آلمان پس از فتح ، ریاست وزرائی ایران بانظام‌السلطنه باشد » .

پس از حرکت از قم به اراك و ملایر و شروع بکار دیگر خبری از طهران بهیچوجه خاصه از خانواده و فامیل‌خودنداشتم میرزا نصرالله‌خان علی‌آبادی رئیس‌مالیه تویسرکان‌آمدند ملایر خواستندبروند طهران نظر باینکه سوابقی‌باعلی آبادیها فامیلا داشتم یك نامه توسط ایشان به آقاشیخ موسی نوشتم البته از سلامتی خود که فعلا در ملایر هستم ، چون در فرونت جنگ واقع شده‌ایم نمی‌دانم چه می‌شود ، چون

آقای علی آبادی حرکت میکرد ، همین قدر خواستم از سلامتی خود اینجا اطلاع دهم ، نامه را دادم و ایشان خداحافظی کرده رفتند .

تهیه لباس

کنت کانیز از همدان آمدند اظهار کردند یکصد دست لباس و کفش لازم است برای ژاندارمهای فرونت چون زمستان است و ژاندارمها غالباً کفش ندارند به همدانهم دستور داده‌ام و این صد دست هم خیال کردم از ملایریا نهاوند تهیه شود اینک این کار و تهیه را بعهده شما واگذار مینمایم که زود حاضر شود ، برای تهیه آن هزار لیره دراختیار من گذاردند .

من نویسنده تااینجا یعنی ملایر بالباس عبا و عمامه بودم در ملایر آنها را کنار گذاده کت‌وشلوار سواری مطابق سوار های کنت کانیز تهیه کرده بودم ، فوراً رفتم نهاوند چون در ملایر بیش از ۳۰جفت کفش باصطلاح چارق که رویه و تخت یکپارچه باتسمه چرمی بسته میشد طبق نمونه دستور داده بودم و بیش از این نمیتوانستند حاضر نمایند ، لذا پس از ورود به نهاوند و مذاکره باصنف کفش دوزها حاضر شدند بطور تقسیم بین چهار نفر هفتاد جفت حاضر نموده سه روزه الی پنجروزه تحویل دهند و این قرار در اداره حکومتی داده شد ، برای شنل نمدی مانند چوپانها دو نفر حاضر شدند که آنچه خود میتوانند حاضر نمایند ، و بقیه را عهده‌دار شدند که از بروجرد توسط کسان خود که کارشان است حاضر کنند ، به این ترتیب بعد از هفت روز تمام‌را حاضر و حمل بملایر نمودم ، بامخارج حمل از بروجرد و نهاوند بملایر هشتصدو بیست و چهار لیره‌تمام شدالبته باتنظیم صورت‌حساب که اسامی حاضر کننده ها بطور روشن تهیه شده بود .

به کنت کانیز اطلاع داده شد که لباسها حاضر است ، در این بین خبر داده شد که فرونت آوج شکست خورده و روسها بطرف‌همدان حرکت‌کرده و نیز روسها بطرف‌قم‌و اراك‌هم‌حرکت کرده‌اند ، چون تقریباً یك هفته بود که از قم اطلاعی نداشتم .

ورود مهاجرین همدان

اول شب بود که خبر رسید عده‌ای‌ازهمدان‌آمده منزل‌میخواهند نویسنده باآقایحیی و جمعی استقبال کرده آقایانرا واردو بعضی که باملایریها سابقه آشنائی داشتند به منزل آنها رفتند و بعضی را هم منزل تهیه کرده وسائل‌رابرایشان حاضر کرده مشغول خوردن شام شدند آقاسید محمد طباطبائی و برادرش ناصرالاسلام را که ازعلمابودند باخود منزل آقایحیی بردیم ، آن شب جریان جنگ کدوك و فرونت آوج را شرح‌دادند ، و ضمناًاظهار نمودند که کنت کانیز آنچه نظامی مجروح و بیمار از ژاندارم و غیره را برای ملایر حرکت داده شاید تافردا وارد شوند ، چون مجروحین را باکجاوه و پالکی حمل مینمایند ، توپ‌ها را هم بااسب وقاطر و عده‌ای‌هم پیاده وآنهائیکه سالم بودند از سواره و پیاده بطرف اسدآبادکه‌کدوك راسنگر ساخته اندحرکت داده اند ، عده‌ای هم که سوار زبده و مجهزند باتوپ های مسلسل جلو روسها را باجنگ گریز دارند تاعده و لوازمات ازگاری و توپ های بزرك به‌اسدآباد برسد .

آقایان‌همدان یامهاجرین – آقا سید محمد طباطبائی ، ناصر الاسلام ، میرزا هاشم خان پسر فرید الملك کار گذار ، فریدالدوله ، فریدالسلطان ، ظهیر دفتر ، میرزا علی اصغر خان طالقانی رئیس مالیه همدان با چند نفر از اعضاء مالیه ، میر زاده عشقی که جوانی بود بلند قد و یك الاغ کوچك

سوار بود که پاهایش تقریباً بزمین میخورد و موجب خنده نظار بودند و در عین حال از شعر گفتن دست بر نمی‌داشت .

دو روز بعد عده باکجاوه و پالکی و سواره بااسب و قاطر و الاغ حتی شتر وارد شدند البته کنت کانیز خودش روز قبل وارد وکاروانسراها را حاضر کرده بودیم باتهیه غذا منتظر بودیم که عده‌واردشدند و از حیث غذا ومنزل راحت شدند .

لباس های تهیه شده راکه تحویل کنت کانیز باباقی مانده لیره‌ها و صورت دادم صورت را نگاه کردند و به من نگاه میکردند البته باقیافه تعجب و اظهار کردند در این مدت دو سال در ایران امروز یك نفر را دیدم که برای پول کار نمی‌کند و بااین نظم تهیه مورد احتیاج را بطور خوبی انجام داده ، بعد یك صلیب فولادی بایك هفت تیر که از جیبش درآورد بمن داد و نام مرا در دفتر بغلی خود یادداشت کرد وصورت راهم گفت بنام یادبود وشناسائی برمیدارم .

کفش وشنل را بین ژاندارمهای مجروح و سالم مخصوصاً بیشتر به پیاده‌ها دادند نویسنده خود در دادن و تقسیم بین ژاندارمها میدیدم‌که ژاندارم‌ها با پای برهنه توی برف و گل حرکت می‌کنند واقعاً رقت آور بوده و انسان متاثر میشد که متصدیان امور ژاندارمری باگرفتن پول از آلمانها چرا برای این بیچاره‌ها تهیه لباس نکرده بودند ، شنل های نمدی بقدری مفید بود که مانند یك حمام متحرك‌شخص را گرم میکرد ، اتفاقاً این صد دست کافی درآمد که دیگر ژاندارم محتاج نبود .

بعد از دو روز توقف از طرف کنت کانیزاطلاع داده شدکه‌باید بطرف‌کنگاور ازراه نهاوندحرکت کرد ، دردنباله این دستور توپ و مجروحین و پیاده‌ها حرکت کردند ، در دنباله‌آنها روز بعدمهاجرین همدان و آقا میرزا طاهر تنکابنی که قبلا قاطر سواری و اسب سواری از طویله حاج سیف‌الدوله تهیه شده بود بانویسنده حرکت کردیم .

پس از ورود به نهاوند و یك روز استراحت بطرف‌کنگاور حرکت ، تقریباً یك ساعت بغروب مانده رسیدیم بکاریزکاریزان که چند قریه نزدیك بهم بودند ولی احدی در این دهات نبوده‌همه خانه‌ها راتخلیه و رفته بودند ، زمین برف و هوا هم باران و برف سرازیر و سرما بشدت و برای پیاده روها مخصوصاً حرکت دادن توپها و شترها تاثرآور ، خاصه ناله مجروحین واقعاً قلب را مشوش میکرد ، در خانه های خالی از سکنه دسته دسته منزل و قورخانه را در طویله بزرگی جای داده ، هنوز بصورت استراحت در نیامده بودیم و هردسته مشغول تهیه غذا برآمده بودندولی‌خوش بختانه غذای مجروحین و بیماران داده شده بود که صدای شلیك تفنگ از هرطرف بلند ومعلوم شد که در محاصره روسها قرار گرفته‌ایم ، که پس از ورود به همدان یک‌دسته‌برای گرفتن ملایر و حمله‌به اردوی ماها از راه جمیل‌آباد آمده‌اند .

شلیك بشدت ادامه داشت من اسب را سوار شده بهمراهی سایر سواران حاضر برای حرکت شدیم ، از طرف کنت دستور داده شد کسی حرکت ننماید ، همین موقع بود که اسب من نویسنده تیر خورده و من بااسب روی زمین افتادم ، البته در آن موقع کسی بفکر کسی نبود ، پس از چند دقیقه مرا بلند کرده توی یك خانه بردند که مجروحین بودند ولی بعد متوجه شدم که الحمد لله خودم طوری نشده بودم فقط وحشت مرا ناراحت کرده بود ، در این حال از طرف مشرق‌ماها صدای شلیك زیاد شد وچیزی نگذشت که اردوی‌ما از محاصره بیرون آمد و شب هم نزدیك پایان ونزدیك صبح ولی تاریك وفقط‌سفیدی

برف میتواند معلوم نمایدکه در چه‌حالی‌هستیم و این عده‌که ماهارا ازمحاصره ومرك واسیری نجات‌داده‌اند از آسمان آمده‌اند یا اززمین .

این عده دسته‌ای از مهـاجرین بودند که از بروجرد برای کرمـانشاه از راه کنگاور حرکت میکردند ، چون شب بود و صدای تیر و تفنگ بمسافت بیشتری شنیده میشد ، در این موقع ماژرابوالحسن خان صاحب منصب ژاندارم باعده خود و یدالله خان بختیاری ونظام‌السلطان باعده‌مجاهدین فوری‌وبسرعت بطرف اردوی محاصره شده رهسپار میشوند ، و روسها هارا وادار بعقب‌نشینی مینمایند در این عقب نشینی یك توپ وچند راس اسب که سوارانش کشته شده‌بودند بدست‌آمده‌بود .

هوا روشن شد ، کنت کانیز ترتیب حرکت و ضمناً ارکان حزب را بآقایان مذکورتشکیل دادباین ترتیب ، ماژرابوالحسن خان باپنجاه ژاندارم برای گرفتن (تپه امیری) که در خاك زندیه نزدیك تنکه برفراخ که روسها قبلا روی‌آن تپه‌را باشصت‌تیر سنگرکرده بودند حرکت نماید ، چون روسها بالای تنگه را گرفته بودند و اردو هم جز عبور از تنگه برفراخ راه دیگری نداشتند .

لذا سالار ناصر زند با عده پنجاه نفری خود داوطلب شد یعنی تقاضا کرد یك شصت تیر با یك عده ژاندارم با من بیاید که تا از راهی بالای سر روسها را بگیریم همین عمل شد ، ما ژرابوالحسن خان با عده خود وسالار ناصر حرکت کردند ، در مرکز هم حمله بعهده یدالله خان بختیاری ونظام السلطان ، پس از تنظیم و دستور حمله شروع شد ، آفتاب شروع بنور افشانی وبروی برفها تابیده ذرات برف مانند دانه‌های الماس نور را منعکس بطوریکه از دید چشمان جلوگیری مینمود ، جنگ شروع شد از سه طرف روسها مورد تهاجم شدند ، سالارناصرباعده‌خود وژاندارم‌ها دربالای‌تنگه روسهارا مغلوب وماژر ابوالحسن خان تپه امیری را با کشتن صاحب منصب روس‌که پشت شصت‌تیر بااصابت‌گلوله هفت تیرکشته میشود وخود ابوالحسن خان هم بواسطه چند زخم می‌افتد واز عده پنجاه نفری ژاندارم هم شش نفر باقی میماند که فوراً خبر بمرکز داده میشود .

کنت‌کانیز بسرعت برای تپه امیرحرکت وماژرابوالحسن‌خان را بااتومبیل‌آورده تمام زخمهای اورا پانسمان کرده ودستور حرکت داده میشود ، تا نزدیك تنگه از روی برف که خون کشته شده‌گان روسها ولاشه‌های اسبها روی برفها وزمین افتاده بود مانند گلهای سرخی بود که در صحرای سر سبزتلالؤمیکرد واقعاً برای من بقدری منظره خوبی بود که پس ازآن محاصره شب وسرما وکشته‌شدن‌اسب ووحشت حال خود را در نظر میآوردم ، ومنظره این فتح برای من عالم دیگریرا مجسم میکرد ، در این‌جا بود که فرونت‌های جنك را بنظر می‌آوردم که سربازان فاتح چه بشاشتی خواهند داشت .

ازتنگه‌برفراخ عبور ووارد دشتی شدیم که‌انتهایش‌دیده‌نمیشد واین‌همان‌دشتی است‌که طبق مثل‌معروف (یا بروکنگاور زراعت کن) میباشد ، وارد کنگاور شده پس از جابجا شدن ، ماژرابوالحسن خان را با اتومبیل برای کرمانشاه حرکت وازآنجا هم با هواپیما برای‌آلمان فرستاده شد که‌دربیمارستانی‌که سر پرستی‌آن باویلهلم بود بستری وتحت معالجه قرارگرفتند .

کلنل هوفمان فرمانده فرونت بدیدن مهاجرین آمده واظهار نمودند تا حال سه جنك با روسها شده است وکدوك کاملا در دست ما می‌باشد ، صاری اصلانی فرج الله خان حاکم اسدآباد که محلی بودند بدیدن آمدند ومدتی با آقا میرزا طاهر صحبت کردند ، یك شام هم دعوت کردندکه عده آقایان‌همدانیها

هم بودند فرج‌الله خان بسیار مرد متین وباایمانی بود ، احسان‌الله خان بدیدن ما آمدکه روز دیگر من با آقا میرزا طاهر تنکابنی بدیدن ایشان رفتیم که در کاروانسرائی در بالاخانه منزل داشت که دراز کشیده بود وسوارهایش هم که در حدود صد نفر بودند در همـان کاروانسرا بقول خودش زیر سرش بودند ، فرش احسان عبارت از یك پتوی سربازی وزیر سرش زین اسبش بود ویك بطری هم عرق با یك قمقمه آب هم پهلوی زین اسب یعنی زیر سرش بود روکردند بمن وگفتند (بگو بخضر که این وضع زندگانی نیست) این مصرع در طهران پیش نویسنده که هر وقت بهمدیگر میرسیدیم خوانده میشد ، زمانی هم که در جنگل رشت بود چه ایشان وچه من متذکر این مصرع میشدیم .

در همین موقع صدای کلنل هوف‌مان : احسان‌الله حرکت با عده فوری بطرف پل شکسته‌در کنگاور کهنه‌حرکت . احسان‌الله خان‌برخاست پتوبازین‌اسب رابرداشت وبطری عرق را هم‌توی‌چنته گذارده روانه شدند من با میرزا هم آمدیم پائین که مواجه شدیم با کلنل که درب کاروانسرا ایستاده بود ، اظهار کرد که : احسان الله خوب خوب رشید رشید » آنها رفته وماهم آمدیم منزل .

حرکت برای صحنه وکرمانشاه

چون کنگاور تقریباً مرکز اردو وبیشتر خانه‌ها را خالی کرده بودند ، دکان‌دارها هم نیزاجناس‌کلی خود را برده بودند وبقدر احتیاج در اختیار مشتریان بود ، حرکت کردیم نزدیك ظهر رسیدیم اول سنگرهای زیر زمینی که در مقدمه کدوك بید سرخ واقع بود ، آقایان ماژر حبیب‌الله خان شیبانی و ماژر محمد تقی خان که هر دو نگهبانان سنگر ویکی‌جناح راست ودیگرجناح چپ را عهده‌دار بودند جلوآمده تقاضاکردند سنگرراتماشا کنیم ، میرزا طاهرهم قبول‌کرده ورفتیم توی سنگر ، واقعاً تماشائی بود البته برای امثال‌ماچون فقط در روزنامه‌های‌اخبارجنگ‌میخواندیم که درسنگرهای‌زیرزمینی فرونت‌های‌جنك سربازها درتوی‌سنگرسالونهای غذا خوری دارند وتوی سنگرها سربازان حرکت وبا یك دیگر ملاقات مینمایند ولی‌نمیتوانستیم تشخیص‌و مجسم نمائیم ، در این‌جا کاملا دیدیم مخصوصاً سالن وجاهای استراحت را . همه سنگر را اززیر زمین با راه رفتن دیدیم وخوشحال شدیم .

پس از دیدن سنگرها برای صحنه حرکت کردیم ، ازکدوك بیدسرخ عبور ووارد صحنه شدیم یك روز ویك‌شب بیشتر توقف نکرده برای کرمانشاه روانه شدیم ، پس از ورود بکرمانشاه باکربلائی تیمور خان قنادکه‌از دموکراتهای فعال وکرمانشاهی‌بود(دراولین برخورد که عبور میکردیم نزدیك سبزه‌میدان قنادی داشت‌که حالیه بواسطه احداث‌خیابان ازبین رفته است) مواجه وایشان جلو افتاد مثل‌اینکه قبلااین منزل تهیه شده بود ما را وارد منزل نمودند وضمناً اظهار نمودند هرچه لازم دارید تهیه میشود فعلا من میروم یك نفر برای خدمت میفرستم و فرستادند .

عصر همان روز آقای قوام العلماء رئیس کمیته دموکرات‌های کرمانشاهان با عده‌ای ازدموکراتها بدیدن آمدند تا ساعت چهار از شب گذشته واردین را پذیرائی میکرده واز هر دری صحبت بود ، میرزا طاهر از قوام‌العلماء پرسیدآلمانهاچه‌مهمات و اسلحه در کرمانشاه واردکرده‌اند جواب داده شد تا کنون یك قبضه تفنگ هم وارد نکرده‌اند همش میگویند در راه است ، واخیراً اظهارشان این است‌که وارد بغداد نمودیم که به ایران بفرستیم ترکها چون درکوت‌العماره با قشون انگلیس میجنگند از ما گرفته که ما خود لازم داریم .

دو نفر از افراد دموکرات یکی کربلائی تیمور خان قنادکه درسبزه میدان دکان قنادی داشت مانند میرزا علی‌اکبر ساعت ساز طهران دردکانش افرادچه شهری وچه از بیرون همیشه جمع بودند وخودش از طایفه ایل‌کلهربود ، ودیگر استاد غلامرضا در بازار پیپ ساز وچاقوساز با دسته‌های استخوان‌از این قبیل ونامش رنجبر معروف بود که نویسنده گنج‌بر صدا میکردم‌که رفته رفته از طهرانیهای مهاجر همه میگفتند گنج‌بر وباین جهت معروفیت رنجبری از میان رفت ، دکان اوهم مرکز ملاقات دموکراتها بود .

پس از دید و بازدیدها نویسنده فرصت را غنیمت شمرده حرکت از قم به اراك و ملایر تـا ورود بکرمانشاه راکه یادداشت‌کرده بودم مشغول تنظیم و مرتب کردن آنها شدم تابرای بعد ، از این حیث در زحمت نباشم .

چون پس از حرکت از قم دیگر اطلاعی از کمیته و پیش آمدهای آنها نداشتم لذا جریان‌حرکت ازقم را پس از شکست از فرونت ساوه بطرف کاشان و اصفهان تا ورود بکرمانشاهان از قول دو نویسنده وقایع یکی آقای حاج عزالممالك اردلان و دیگری نواب‌التولیه رضوی وکیل یزد که ازطبقه روحانیون بودبرای روشن شدن تاریخ مخصوصاً خوانندگان عزیز نقل‌مینمایم .

اینك یادداشتهای حاج‌عزالممالك از کتاب بنام (خاطرات) عیناً باعبارات خود ایشان :

حرکت بطرف اصفهان

نصف شب بودکه شنیدم درب منزل را بشدت میکوبند ، اسدالله خان گماشته رفت به بیند چه خبر است درب که باز شد آقای گزازی وارد و از طرف سلیمان میرزا اطلاع داده شد که باید فوراً حرکت کرد ، فوراً بکمیته بیائید ، من هم بی معطلی لباس پوشیده تفنگ گلوله‌ای که کمیته بمن داده بود برداشته وبه اسدالله‌خان گفتم‌اسب را زین کرده به‌محل کمیته بیاور .

همین که به کمیته رفتم دیدم وضعیت شلوغ و هرکس بفکر خودش است ، سلیمان میرزا بمن گفت من و شما و عیسی میرزا باهم میرویم و باتفاق رفتیم منزل شونمان آلمانی و او را در زیـر زمین دیدیم که مشغول جمع‌آوری اسباب بود ، سلیمان میرزا چند کلمه بااو حرف زدوبه کمیته مراجعت کردیم‌یك‌درشکه حاضر بود سه نفری سوارشده براه افتادیم‌وبطرف کاشان‌حرکت‌کردیم .

این نکته ناگفته نماند که در جنگ مابین آلمان و روس و انگلیس چون جنك در اروپا بودچندان تاثیر مهم و مستقیمی در ایران نداشته و باتبلیغات خارجه و روزنامه‌جات و مذاکرات در مجـالس اکتفا میکردند ، همین که دولت عثمانی وارد جنگ گردید بمناسبت همجواری و اینکه دامنه‌جنگ بحدودایران هم سرایت خواهدکرد ، دولت اعلان بیطرفی داد ولی باوجود اعلان بیطرفی قشون روس از طرف شمال گیلان و آذربایجان بخاك ایران تجاوز کرده و چون بقزوین رسید از قزوین هم بطرف پایتخت عازم گردید ، افکار عمومی بواسطه فشار های زیادیکه در هر موقع ملت و دولت ایران از دولت امپراطوری روسیه دیده بود و وحشت زیادی که عامه از تجاوزات دولت روسیه تزاری داشتند مخالف عملیات روسیه بوده و هیچگونه اعتباری و اعتمادی باظهارات مامورین روسیه نداشتند اگر حقیقتاً بی‌طرفی‌ایران‌محترم شمرده میشد مهاجرتی پیش نمی‌آمد ، ولی تجاوز قشون روس مخصوصاً حرکت بطرف‌پـای تخت ورسیدن آنها بکرج هفت فرسخی طهران امید هر گونه موافقتی را از بین برد و آزادیخواهان و وطن پرستان چون قادر به دفاع از حق خود نبودند چاره را در مهاجرت دیدند تا باین وسیله اعتراض بـاعمال خلاف قانون روسیه بنمایند .

بنظر من نهضت آنموقع و مهاجرت یك عده از نمایندگان مجلس و طبقات مختلفه که اسامی آنها آنچه در خاطر دارم ذیلا درج میشود ، یکی از بزرگترین نهضت هائی بود که این‌اواخردر ایران‌دیده شده بود ، و همین اقدام وطن پرستانه باعث تغییرات عمده در آینده گردید و اگرماسر تسلیم فرودآورده بودیم موضوع منطقه نفوذ تجدید و تدریجاً عملی میگردید ، و طوری افکار و عقیده را خفه می‌کردند که بعد از انقلاب روسیه هم مانتوانیم نفس آزادی بکشیم و اگربارضایت خاطر قرارمیگذاشتیم‌واجازه‌دخالت مسلحانه آنها را بخاك خود میدادیم دیگر خلاصی از دست اجانب مقدور نبود چنانکه هر چه را در پیش قرار داده بودیم بعد از انقلابهم نتوانستیم بآن نقاط دخالتی بکنیم بنابراین باقضاوت وطـن پرستانه و بیطرفانه موضوع مهاجرت را بایستی تصدیق وتقدیس‌نمود .

اگر چه اسامی غالب آقایان مهاجرین بواسطه اینکه مدتی از آن زمان گذشته درست و کامل در خاطرم نیست معهذا بهتر دانستم بقدریکه در خاطر دارم ذکر نام آقایـان عزیزو محترم‌بشود بدیهی‌است درتقدیم وتاخیر اسامی نظری نیست .

ازنمایندگان مجلس شورای‌ملی : آقاسیدحسن مدرس ، سید محمدصادق طباطبائی، شاهزاده سلیمان میرزا ، ادیب السلطنه سمیعی ، میرزا محمد علیخان کلوب فرزین ، میرزا قاسم خان صور اسرافیل مشارالدوله حکمت ، حاج شیخ محمد حسین استرابادی ، ناصرالاسلام ندامانی ، میرزا احمد خان عماد ـ لوئی ، آقا سید حسین گزازی ، وحیدالملك ، نواب یزدی ، سید فاضل کاشانی ، میرزا محمدعلیخان‌مافی میرزاعباس یزدی ، آقاسیدمحمدرضای‌مساوات ،آقاشیخ محمدحسین‌خوانساری ،آقاشیخ رضادهخوارقانی ، یمین‌الملك لرستانی ، ملك الشعراءبهار ، حاج شیخ‌اسمعیل رشتی ، امان‌الله اردلان (آقای‌حاج‌عزالممالك نام میرزا طاهر تنکابنی رافراموش کرده بود).

ازآقایان ـآیت‌الله آقامیرزا سید محمد طباطبائی ، حاج‌آقا نورالله مجتهد اصفهانی ،آقا نورالدین مجتهد ، قوام‌العلماءکرمانشاهی ، حاج میرزا علی دولت آبادی ، میرزا کریم خـان رشتی ، حاج میرزا یحیی دولت آبادی ، آقاعبدالمهدی طباطبائی ، میرزا سلیمان خان معاون وزارت داخله ، سالار لشگر ، نظام السلطنه ، نظام السلطان ، سردار مقتدر کاشانی ، سردار مقتدر سنجابی ، سردارناصرسنجابی ، حاج نظم‌السلطنه ، حاج فطن الملك ، عباس خان کلهر ، حاج خان برادر حاج فطن الملك ، بقاء الملك ، مفخم السلطنه صنیعی ، سردارسعید ، امیرناصرخلج ، سیف‌الله خلج ، سرحددار ، آقامیرزا صادق‌بروجردی آقا میرزا صادق تاجر بروجردی ، حاج محمد باقر تاجر کاشانی ، حاج سید ابوالحسن علوی ، کاظم‌زاده نصرالله خان جهانگیر ، امیر حشمت ترك ، آقا سید عبدالرحیم خلخالی ، آقا سید جلیل‌اردبیلی ، سردار شجاع ، منوچهر خان ، عارف ، عشقی ، دیوان بیکی ، ضیاء السلطان لشکری ، حسین خان معمار ، آقا سید کمـال مجلس ، حیدر خان فراش باشی مجلس ، نایب حسین پیش خدمت مجلس، بهاء الواعظین ، آقا سید یعقوب شیرازی ، حلاج ، حاج شرف‌الملك ، مکرم سلماسی ، مرآت‌السلطان ، حاج نظم السلطنه ، میرزا اسدالله خان مصفی ، احمد علی خان زند ، عبدالباقی خان ، میرزا علیخان ، یدالله خان بختیاری ، ابوالقاسم خان بختیاری ، سردار معظم بختیـاری ، سردار محیی ، محمد تقی خان مافی ، میرزا حسن اسعدالسلطـان کردستانی ، میرزاحسن‌طبیب زاده ، سهام‌الدوله ، شکرالله خان ، محمد کریم‌خان‌برومند.

از افسران ـ با درجاتیکه در آن موقع داشتند وغالباً بعدها سرتیپ وسرلشکر هم شده‌اند یاور

حبیب‌الله خان شیبانی ، یاور عزیزالله خان ضرغامی ، یاور ابوالحسن‌خان زند ، سالار محتشم ضرغامی ، یاور عبدالعلیخان اعتماد مقدم ، خلیل‌خان‌میرپنجه قزاق ، یاورمحمود خان فولادین ، سلطان عبدالعلیخان زند ، سلطان محتشم ، یاور مهدیقلیخان تاج بخش ، سلطان عبدالله خان علائی ، یاور محمد تقی خان ، نایب عباس خان ، سلطان حیدر قلیخان ، یاور مسعود خان کیهان ، سرتیپ ابوالفتح زاده قزاق ، سلطان شه رئیس ، دکتر یاور یحیی خان ، دکتر یاور سید ابوالقاسم خان قوامی ، دکتر سید حسن طباطبائی ، سلطان کاظمی ، عیسی میرزا افسر شهربانی ، نایب اول شجاع وشمگیر ، سلطان محمود خان نوذری ، نایب اول شهاب‌السلطان اردلان ، سلطان اسمعیل خان بهادر ، نایب اول اسدالله خان فتحی ، سلطان‌رضا قلیخان ، نایب عبدالله خان خلوتی ، نایب اول احمد خان حکیمی ، سلطان اکبر میرزا ، نایب سید رضا خان ، نایب مجید خان زند ، سلطان حسین خان پدر ، سلطان ملك زاده ، سلطان نصر الله خان کلهر ، سلطان اسفندیار خان ، نایب حسین خان مجلل السلطان ، مصطفی خان رومانی ، دکتر سید ولی‌الله‌خان، سلطان حسن‌خان کیوان ، نایب اول حسام وزیری ، یاور صادق خان کوپال .

بین راه کاشان ابتدا سلیمان میرزا و من دردرشگه نشسته بودیم تاکاروانسرا سنگی همین طورآمدیم چون درشگه خوب نبود و اسبها خوب راه نمیرفتند و سلیمان میرزا بیشتر طرف‌توجه بود ، ایشان بدرشگه مشارالدوله که‌شخصی بود واسب های خوبی هم‌داشت سوارشدند ، من‌باآقایان ادیب‌السلطنه وکلوپ باهمان درشگه کرایه خود را بزحمت بکاشان رساندیم ، درکاشان یك تفنگ پنج تیر از اموال کمیته بمن‌داده‌شد ، درکاشان شکرالله خـان لمبانی اصفهانی با محمد کریم خان برومند و عده سوار از اصفهان به کمك ما آمده بودند .

آقـایان مهاجرین هریك با وسایل مختلف خود را بکاشان رسانیدند و یك روزبیشتردر آنجامتوقف نشده و دیگر فرصتی برای مشاوره نبود وهرکس میخواست خود را زودتر باصفهان برساند اخبار هم میرسید که روسها درتعقیب ماهستند .

من باچند نفر از نمایندگان مجلس در یك دلیجان بطرف اصفهان حرکت کردیم ، بیرون دروازه کاشان حاج نظم‌السلطنه که از اردوی رباط کریم خود را بکاشان رسانیده بود جلو مارا گرفت اسب‌خود را بجلودار خود داده و داخل دلیجان شد و هرچه گفته شد جانیست قبول‌نکرده‌وسط دلیجان روی‌زانوی دیگران دراز کشیده بخواب رفت ودر دوسه محل هم که اسب‌ها را عـوض میکردند تمام خواب بود و اعتنائی که جانیست نداشت ، روز بعد دلیجان شکست مدتی همگی پیاده راه رفتیم تایك گاری بدست‌آمد وباگاری خودمان راباصفهان رسانیدیم .

اصفهان شهر زیبائیست که از قدیم آثار سلاطین صفویه مثل مسجد شاه ، مسجد مادر شاه ، مسجد شیخ لطف‌الله و مساجد دیگر و چهل ستون و عالی قاپو و پل های زاینده رود و سایر ابنیه قدیمی و نقاط طبیعی و صنعتی آنجا جالب توجه بود ، اگر چه گرفتاریهای روزانه و رسیدن اخبار بد فرصتی برای استفاده از مشاهده این آثار عظیمه تاریخی را بدست نمیداد معهذامن‌که تاآن موقع داخل کمیته نبودم‌هر- قدر ممکن بود درشهر گردش کرده و بدیدن این ابنیه تاریخی وقت را گذرانیده ضمناًاز روحیه‌اهالی هم اطلاعاتی تحصیل می‌نمودم و بطور کلی آنچه استنباط نمودم قسمتی از مردم به کسب وکار خودمشغول بوده و کاری باین کارهانداشتند ولی یك عده‌روشن فکران ازطبقات‌مختلف منجمله حاج‌آقانورالله‌مجتهد ،

و برادران امین‌التجار اصفهانی و آزادیخواهان که اسامی آنها در نظرم نیست طرفدار مقاومت درمقابل فشار روسها بودند .

علاوه از اعتراضاتیکه تلگرافاً برویه‌تجاوز کارانه روسها میشدباکمك‌ژاندارمهای موجود دراصفهان ازقوای بختیاری و سایرکسانیکه ممکن بوداسب و تفنگی داشته باشنداستمدادمیگردید .

روز های اول ورود باصفهان خبری از تهاجم روسها بطرف اصفهان نبود و صبح ها در بالای پشت بام تلگرافخانه که آفتاب خوبی داشت تجمع کرده حاج‌آقا نورالله هم می‌آمد باطهران تلگرافاتی رد و بدل میشد ، دولت مرکزی معلوم بود تحت نفوذ و فشار روسها و انگلیسها قرار گرفته و دیگر اعتنائی‌به مهاجرین نداشت ماهاهم باوجودیکه ترتیب منظمی در کارمان نبود ولی همگی متفق القول بودیم که‌نباید زیر بار تحمیل اجانب رفت و باید در مقابل تهاجم قشون روس مقاومت نمود ، اخباریهم که بعد ها معلوم شد دروغ است بوسیله آلمانها منتشرمی‌شدکه‌کمك به آزادیخواهان ایران‌ازطرف آلمان‌هاخواهدرسید .

حرکت بطرف کرمانشاهان

بعد از چند روز توقف اصفهان‌که بهمین منوال میگذشت‌بااطلاع قطعی که روسها بطرف اصفهان هم نمی‌آیند تصمیم گرفته شد از راه گلپایگان اراك و بروجرد بطرف کرمانشاه برویم و باردوی آقای نظام‌السلطنه‌که ایشانهم درلرستان و کرمانشاهان شروع باقداماتی نموده ملحق شویم ، در مدتی که در اصفهان بودیم تلگرافات زیادی از تمام نقـاط ایران میرسید و همدردی خود را اظهار و نسبت برفتار متجاوزانه قشون‌روس اعتراض‌مینمودند ماهم جواب هائی مبنی برتشویق آزادیخواهان برای مقاومت در مـقابل تجاوزات اجانب میدادیم (و خود مانهم فرار میکردیم ـ نویسنده) اسدالله خان راکه از قم به‌بعد ندیده بودم دراصفهان بااسب‌کذا وارد گردید و بماپیوست ، برای هریك از آقایان مهاجرین اسب و قاطر تهیه میشد و کار مسافرت بـطرف کرمانشاهان مهیا گردید .

دسته اول بریاست میرزا محمد علیخان کلوپ بطرف اراك و کرمانشاهان حرکت نموده و این‌دسته عبارت بود از آقایان ادیب السلطنه سمیعی ، بقاء الملك ، حاج فطن الملك ، حاج شرف الملك ، طبیب زاده رشتی ، مشارالدوله ، آقاسید حسن‌گزازی ، وحیدالملك ، حاج محمد باقر کاشانی ، دهخوارقانی ، آقا سید عبدالرحیم خلخالی و عده دیگر منهم بااین دسته حرکت کردم چند نفر ژاندارم هم بافسری نصرالله خان قلعه بیکی همراه مابودند ، تاگلپایگان و کمره باوجود سرما و برف زیاد بالنسبه راحت آمدیم ، آقای امیر مفخم بختیاری دراره ملك خود یك شب از همگی ماپذیرائی‌کرد شب موقعی‌که‌آقایان را من بواسطه شناسائی سابق بامیر مفخم معرفی‌کرده‌میگفتم‌استرابادی ، گزازی ، دهخوارقانی ، کاشانی، و غیره خیلی یواش بگوش من گفت مگر این آقایان اسم ندارند که بنام شهریـا ولایت معرفی میشوند و معلوم شد ایشان عادت بشنیدن اسم باین ترتیب را نداشته و مایل بود گفته شود جناب‌آقای حاج‌شیخ‌محمد حسین استرابادی نماینده مجلس شورای ملی (حق‌هم باامیرمفخم بوده ـ نویسنده) روز دیگر که بنابود وارد سلطان آبادشویم خبررسید که روسها بسلطان‌آباد اراك وارد شده‌اند .

بین راه اصفهان و اراك بواسطه اینکه زمستان شروع شده بود بعضی اوقات برف‌زیاد راه رامسدود می‌نمود و ماازهیچ‌جا خبر درستی نداشتیم و باوجود سختی راه و فصل سرما و اینکه هرروز و شب‌مترصد بودیم گرفتار قشون روس بشویم زیرا وسیله دفاعی نداشتیم ، معهذا گاهی از تفریح و شوخی هم‌خودداری

نمیشد مخصوصاً میرزا حسن خان طبیب زاده رشتی که همسفرما بود باکلمات شیرین و لهجه گیلانی همگی را خندان می‌نمود ، یك چنته بزرگی هم همراه داشت که مملو از خوراکی بود بعضی اوقات برفقا قسمت میداد منزلهم که میرسیدیم برای اینکه صاحب خانه و اهل آبادی حساب‌کار خود را بکنندمحتوی چنته را (بمب) معرفی کرده و دستور میداد کسی نزدیك چنته نرود که مبادا بمب ترکیده خانه و اهل خانه را نابود کند .

اسدالله خان گماشته من هم در قسمت خود کمتر از طبیب‌زاده نبود ، باآقای حاج محمد باقرتاجر کاشانی سوابق دوستی و آشنائی داشت وهمیشه «حاجی‌آقا جون» بایشان خطاب می‌کرد و در هوای سرد و برف که حاج آقاجون از سواری عاجز بود تنك اسب ایشان را سفت می‌کرد که زین برنگشته حاجی‌آقا در برف غلط نخورد .

خبر رسیدن روسها بسلطان آباد اراك باعث تشویش همراهان شد وهمگی جمع شده وبعد ازمشاوره و بااصرار همگی و مخصوصاً آقای کلوپ مسئولیت حرکت و سرپرستی کاروان را بمن محول کردند منهم قبول این مسئولیت را نمودم ، چون محقق شد که روسها در سلطان‌آباد هستندبطرف‌آستانه‌وبروجرد رهسپار شدیم و خیلی مراقبت میکردیم که باروسها مقابل نشویم ، زیرا ازتمام ما ها باعده هفت هشت نفر ژاندارم کاری ساخته نمیشد ، اتفاقی در بندر قاقم پیش آمد که بی‌مزه نبود در موقعی که قافله بدر بند نزدیك میشد شلیك تفنك از کوه و در بند بطرف قافله و ماموجب اضطراب عمومی شد که این عده همراهان که عبارت از نمایندگان مجلس ، تجار ، و امثال آنها بودند در حالی که برف بشدت‌می‌بارید نمیدانستند چه بکنند .

آبادی نزدیك ده عمارت بود متعلق بحاج‌آقا اسمعیل اراکی ، مباشرآنها را شناخت و از راه لطف اجازه داد قافله به آبادی پناه ببرد ، همگی خیال میکردند این شلیك‌ها از طرف روسها است‌درصورتیکه این دربند را ژاندارمها که از سلطان آباد عقب نشینی کرده بودند در دست داشتند و قافله را که از دور دیده بودند چون غالب مسافرین از سرما یاپونچی داشتند بمنزله روسها گرفته و شروع به شلیك نموده بودند ، بافرستادن قاصد مطلب معلوم شد که اشتباه از طرفین بوده است وازاین شلیك تفنك خلاص شدیم وبااجازه نماینده مالك واردآبادی عمارت وشب را باتمام قافله در عمارت ماندیم فردا از در بند آستانه عبور کرده نهار مهمان آقای صمصام‌الملك بیات‌بودیم .

از آستانه که حرکت کردیم شب بیك‌آبادی رسیدیم که اهل ده‌ماراراه‌نمی‌دادند در میان‌مذاکرات آقا سید عبدالرحیم خلخالی قرآن کوچك از بغل بیرون آورده و قسم میخورد ما مسلمان هستیم اجازه دهید شب را در این آبادی بمانیم صبح میرویم ، باوجود این قسم و التماس های دیگر اهالی آبادی‌باتفنك بالای بام قلعه رفته درب قلعه را هم بسته و باصرار ما را از مقابل آبادی بیرون کردند و بعد از چند ساعت تقریباً نزدیك نصف شب به آبادی بزرگتری که اسم او را فراموش کردم نزدیك تقریباً ده کرد رسیدیم و مالك این ده مارا راه داد بالنسبه جای خوبی داشتیم چاهی و شیرینی و نان برای اغلب فرستادند ، صبح حرکت نموده بده‌کرد رسیدیم در ده کرد آقای خسرو خان ده کردی از تمام قافله پذیرائی کرد .

باور کردنی نیست که در یك آبادی کوچك چگونه پذیرائی این عده فراهم گردیده بود ، عده

ما عبارت بود از یك قسمت از مهاجرینی که از اصفهان حرکت کرده و تدریجاً بین راه بعده ما افزوده شده بود و ژاندارمهای دیگریهم بما ملحق شده بودند ، آقای ضرغام السلطنه فولادوند هم باتقریباً پانصد نفر سوار چهار لنك بکمك ماآمده بود و در ده کرد بود و پذیرائی از یك عده هفتصد نفری کار آسانی نبود و بعد از اینکه ناهار بنمایندگان و تجار و سرکردگان دادند در آبادی فریاد میزدند هرکس نهار نخورده بیاید نهار بخورد .

ضمناً باوجود کمال صمیمیتی که داشتند چه در آستانه و چه در ده کـرد از ترس روسها فقط به پذیرائی نهار اکتفا کردند و بهرنحو بوده مارا از سرخود دور میکردند کهمباداآنهارا دچار بیچارگی بکنیم ، در ده کرد خبر دادند خوانین بیرانهوند سرراه راگرفته و مانع عبور هستند ، آقای فولادوند و میرزا احمد خان عمارلو که همراه شان بودند با سوارها از بیراهه بطرف بروجرد رفتند وعبورمهاجرین باباروبنه از مقابل آبادی خوانین بیرانهوندکه مستعد جلوگیری از مابودند کار مشکلی بود ، بعد ازمشاوره قرارشد من‌بادونفر از نمایندگان نزدخان بیرانهوندبرویم .

آقایان وحیدالملك و گزازی داوطلب شدند سه نفری بادونفر ژاندارم نزد خان رفتیم ، درب قلعه بسته بود و علی مردان خان رئیس بیرانهوند در بالا خانه توی قلعه بود ، نردبامی برای ما گذاشتند از نردبام بالا رفته ماسه نفر را نزد خان بردند تفنك که دست من بود قبل از تعارف معمولی خان از دست من گرفته کنار خود گذاشت ، باید اقرار کرد که من هم بی‌احتیاطی کرده و بدون جهت باتفنك نزد خان رفته بودم بعد از مذاکرات خان موافقت کرد قافله عبور کند ماهم پیش خـان نشسته چای کثیفی میخوردیم تاقافله برسد و از مقابل قلعه عبور کنند قافله که از نزدیك قلعه عبور میکرد و بالنسبه قافله بزرگی بود که از هرقماش آدمی باباروبنه یافت میشد ، خان گفت توی این بارها تمام پول‌و جواهرات است ، گفتیم خیرخان تماماً لحاف ودوشك ورختخواب‌است ، خان بقول خودش ازپولها گذشت کردوباما قرار گذاشت که‌باچند سوار دربروجرد بماملحق شده‌باروسها جنك‌کند .

باخدا حافظی از خان سلامت و دست نخورده قافله را به بروجرد رسانیدیم .

نزدیك بروجرد آقا سید محمد رضا مساوات را دیدیم که باسوار های نایب حسین کاشانی بملاقات خان بیرانهوند میروند ، در همین ملاقات کوتاه اطلاعات محلی را بهم دادیم چند شب در بروجرد توقف کرده و اهل شهر بدیدن می‌آمدند و اطلاع پیدا کردیم که‌آقای‌نظام‌السلطنه باعده سوارو ژاندارم‌وسرباز درصحنه توقف کرده ودرگردنه بیدسرخ‌کنگاور باروسهادرزدوخورد هستند .

در این مدت از طهران و عملیات دولت باروسهـا هیچ خبری بما نمی‌رسید و رابطه مـا باطهران مرکز پایتخت مملکت قطع شده بود ، در بروجرد شاهزاده عیسی میرزا افسر پلیس برادر سلیمان میرزا که از اصفهان از هم جدا شده بودیم بما رسید ، شب در موقعی که جمعی از اهل بروجرد بدیدن ماآمده بودند از عیسی میرزا پرسیدم چه موقع حرکت میکنید جواب گفت «ارد» داده‌ام ساعت چهار بعد از نصف شب اسبها را تیمار کنند ساعت پنج حرکت خواهد شد ، من برای اینکه سایرین ازعده‌ایشان‌اطلاع‌حاصل نکنند محرمانه پرسیدم عده شما چند نفر است که این طور فرمان داده اید ، گفت فقط یکنفر مصدردارم و باو دستور داده‌ام که حاضر حرکت باشد و چه خوب شد که سئوال دوم محرمانه بود زیرا آنطور که عیسی میرزا افسر شهربانی باصدای محکم فرمان خود را بیان نمود من یقین داشتم که بالنسبه عده خوبی جمع‌آوری کرده وکمك‌خوبی برای ماخواهدبود .

در بروجرد نواقص مسافرت خود را تکمیل کرده و کاروان بطرف نهاوند حرکت کرد ، درنهاوند خبررسید که روسها کنگاور را گرفته اند ومابايد ازکنگاور کهنه خودرا بصحنه برسانیم .

بین راه از یك آبادی بنای مخالفت را گذاردند و بطرف ما تیراندازی کردند ، سالار نظام زند که همراه بود بارشادت کامل تنها تاخت کرده به‌آبادی رفت و حالی کرد که مادشمن نیستیم و تیراندازی موقوف شد .

شبی که در کنکاور کهنه بودیم بااردوی روسها فاصله کمی داشتیم تا صبح چند مرتبه میرزا محمد خان کلوپ بیدار شده نزد من آمد به بیند بیدار و مراقب اطراف هستم یـانه ، آتش فراوان روسها در دره مقابل کنکاور کهنه دیده میشد ولی بعده تجاوزی نشد ، صبح زودکنگاور کهنه را ترك کرده و براه افتـادیم ، بین راه پل چوبی خطرناکی روی رود خـانه نزدیك کنکاور کهنه بود که همگی پیاده از روی پل‌که از شدت استحکام ! لرزان بود عبورکردیم ، آقای وحیدالملك سوار اسب کرند خوبی بود اسب‌هم شیطان و بازی گوش بود وحیدالملك سواره از روی پل گذشت و سایرین از رشادت آقای وحیدالملك متعجب شدند (خواستند بفهمانندکه من کاشی نیستم - نویسنده) وبعضی میگفتند فقط رشادت نبوده بلکه از اسب شیطان نمی‌توانستند پیاده شوند .

نزدیك ظهر به قراولان ایرانی که در بید سرخ سنگر بسته بودند رسیدیم و دیدن سنگر ها و عده مستحفظ و سئوال ازسرکردگان آنها که چه طور باروسها مقابله میکنند صحنه جنگ را مجسم می‌نمود ، حاج محمد جعفرکنگاوری باعده سوار به استقبال آمده بودند ، قافله ما در این محل‌توقفی نکرده‌بطرف صحنه مرکز اردو رفتیم (عجب مرکز اردوئی‌که نظام‌السلطنه بادوکوشش بود - نویسنده) .

ملاقات باآقای نظام السلطنه ــ در آبـادی صحنه آقای‌نظام‌السلطنه‌مرکزیتی بکارها داده‌ولی ژاندارمها اطاعت زیادی از او نمی‌کردند ، در ملاقات اولیه بانظام السلطنه صحبت از وضعیت اردووطرز دفاع در مقابل روسها شد و معلوم گردید یك‌دسته‌هفتادو پنجنفری سربازعثمانی‌به کمك اردوی‌نظام‌السلطنه آمده و درگردنه نزدیك بیدسرخ مابین‌کنگاور و صحنه سنگر بندی‌کرده‌و تابحال چند زدوخوردکوچکی هم باروسها شده است ، چند نفر صاحب منصب آلمانیهم نزد نظام‌السلطنه دیده شد ، از سربازهای قدیمی و ژاندارم‌ها هم عده در اردوی نظام‌السلطنه بودند بعد از دوشب توقف در صحنه چون محل و خانه کافی برای توقف این قافله نبود و بودن نمایندگان و تجار در آنجا لزومی نداشت کاروان مـا بکرمانشاهان وارد شد .

نویسنده

بطوریکه ذکر شده است از مهاجرین قم و کمیته دفاع ملی دو دسته قم را ترك و بطرف کاشان اصفهـان حرکت کردند که ما یك دسته را که قهرمانش آقای عزالممالك بود که واقعاً در همه حال‌حاضر برای‌فداکاری بودند وبااینکه در فرار بودند دست از عقیده مجاهدت خود برنمی‌داشتند ، ایشان را باقافله و همراهانش طبق مندرجات کتاب خاطرات خودشان وارد کرمانشاهان نمودم .

اینك برمیگردیم بطرف دسته دوم از یادداشتهای نواب رضوی وکیل یزد که خوانندگان لازم است بادقت بخوانند وازافکار و روحیه و همت هردسته چه مهاجر وچه ساکنین بین راه عبوروازاهل وطن خود که از چه‌قماش وطبقه تشکیل شده‌مطلع شوندکه‌آیاازمسافرینی‌که بااضطرار وسختی حرکت مینمایند

و بر هر فرد انسانی لازم و بلکه واجب است بهر اندازه که قدرت و توانائی دارد کمك نمایند آیا همین طور رفتار و معامله شده یا خیر ؟ .

از یاد داشت‌های آقای نواب التولیه وکیل یزدکه خود مینویسد بدون تصرفات عیناً تحریر مینمایم باخواست خداوند :

آقای نواب پس از قسمتی ازوضعیت مهاجرین وکمیته دفاع ملی که من (نویسنده) تاقبل ازحرکت باراك ناظر بوده و نوشته‌ام این طور مینویسند «حالا موقع آن‌است که‌رجوع بحکایت نایب حسین‌وماشاالله خان درجنگ ساوه و علت حرکت آقایان مهاجرین ازقم بکاشان کنیم :

بعد از اینکه ماشاالله خان وارد ساوه شد پس از یکی دو روز به پیش قراول قشون روس برخورد یك جنگ مختصری نموده یك نفر اسیر و چند قبضه تفنگ از سالدات روس گرفته و بقم به کمیته تلفون نمود که یك اتومبیل از روسها گرفتم و یك اتومبیل راهم در موقع جنگ تیر خورده خراب وشکسته‌شدو عده‌هم مقتول ومقداریهم اسیر گرفته‌ام .

این تلفن نایب حسین کاشی‌را به‌کمیته در شهر قم و اطراف ولایات جنوب مثل اصفهان و کاشان ، شیراز و یزد و کرمان و کرمانشاهان و غیره انتشار دادند ، چون تلگرافخانه انگلیس را هم کمیته از تصرف تلگرافچی انگلیسی بیرون آورده بود و ازطرف خودشان یکنفردرآنجامنزل کرده‌بود ، تلگرافات قم بولایات مثل تلگرافات دولتی مخابره میشد یعنی مجانی بود .

بعد از جنگ اولی ماشا الله خان باپیش قراولان روسها ، روسها عقب‌کشیدند به دو ملاحظه ، اول اینکه ماشاالله خان را از پشت سنگر بصحرا بکشند ، دویم اینکه از طرف قزوین مدد بخواهند هر دوهم انجام گردید ، پس از عقب‌نشینی روسها ماشاالله خان جری شده آنها را دنبال میکند که یك دفعه روسها باعده‌ای که بمددآنها میرسد باماشاالله خان مجدداً شروع بجنگ و ماشاالله خان فرار میکند ساعت ده‌شب دوازدهم شهر صفر ۱۳۲٤ قمری هجری وارد ساوه شده شکست خود وحمله روسها را بساوه و قم‌به‌کمیته تلفن کرده واز آنجاهم خود بدون تامل فرارکرده بود .

بعد از اطلاع کمیته دفاع ملی ازشکست ، حضرات فوراً در مقام‌حرکت برآمده بادرشکه و کالسکه‌و گاریکه قبلا تهیه دیده بودند سوار شده بسمت کاشان و اصفهان حرکت مینمایند ، این حرکت در همان شب ۱۲ شدتا فردا صبر نکردند که اقلا همه را خبر کرده ترتیب حرکت را بدهند ، فقط چیزیکه باقی گذارده اند فشنگ و قورخانه بود که از قرار تقریر بعضی از موثقین هزارو پانصد بار قورخانه بوده که هزاربار آنرا حرکت دادند وبقیه رادرقم جاگذاردند که بعد روسها بردند .

گاری و کالسکه و درشکه که حضرات کمیته و رفقاشان گرفته بودندآنها را قبلا تهیه دیده بودند باین ترتیب میرزا حبیب الله خان خوانساری‌که مدیر چاپار خانه و ضمناً از دموکراتهای خالص و واقعاً آزادیخواه بود کمیته دفاع ملی باپول آلمانها کلیه را از مدیر چاپار خانه خریده بود ، به این جهت توانستند درهمان شب حرکت نمایند .

قبل از حرکت از قم شاهزاده سلیمان میرزا ورقه به آقای مدرس و حاج شیخ اسمعیل و طباطبائی نوشته : که مجاهدین در ساوه شکست خورده و قشون روس حمله بقم آورده و کمیته همچه صلاح دیده ورای دادند که بطرف اصفهان روانه شویم ، الساعه هم حرکت کردیم شماهم حرکت نمائید ، این نوشته

را موقعی داده بودند که حرکت کرده بودند ، معلوم است همچه خبری در ساعت ده از شب بدون اینکه تدارکی از برای سفر گرفته و دیده شود نه آذوقه و نه مالی برای حمل اسباب و سواری بعضی آقایان بوده چه اثری خواهد کرد ، خوب است شمه ای هم از حرکت آقای مدرس و حاج شیخ اسمعیل و آقا سیدفاضل ونواب یزدی(محرر) و سایرین‌فی‌الجمله شرح‌دهم چون‌مختصری‌که کاملا معین می‌نمودازحرکت سلیمان میرزا و رفقایش بیان کردیم و بجای خود بیان مینمائیم ، تااز این مقدمات مقام اتحاد و اتـفاق اشخاص بخوبی معلوم شود :

حرکت مدرس و همراهانش از قم - شب ۱۲ صفر ۱۳۲٤ هجری آقای مدرس وآقاحاج‌شیخ‌اسمعیل وآقاسید فاضل‌کاشانی و نواب یزدی(محرر) درآن‌آخرشب بدون‌اینکه‌آذوغه‌برای راه داشته‌باشندحتی‌نان، و نه‌مالی‌که بنه واسبابهای خود را حمل نمایند ، مالهای سواریرا درست کرده هر چه توانستند از قبیل سماور و هزار بیشه و نمد آبداری و لاله (هزار بیشه یك جعبه‌نسبتاً بزرگی‌بودبقدر یك‌جامه‌دان که توی آن خانه هائی مثلا جای قوری استکان و نعلبکی و قندان و بشقاب قاشق قند شکن و امثال آنها داشت که سابقاً تمام رجال و اشخاص تجار دارای هزار بیشه بودند) ومقداری قند وچای و قدری لباس و سایر لوازمات بیك‌شکل بسیار سختی ترك مالهای سواری خود بسته وسوار شدند .

بدتر از همه آنها اینکه چهارصد وبیست تومان کسری پول نقدداشتندازبرای‌مخارج چون‌برداشتن پول سفید در این موقع خالی از اشکال نبود بعلاوه سنگین هم بود ، لذا مبلغ مزبور رابآسید مهدی‌صاحب خانه دادیم که فردا بآسید شکرالله تاجر داده برات کاشان گرفته بفرستند که لدی الورود بکاشان وجه مزبور برسد ، این مرد عزیز چهارصد وبیست تومان را تصرف‌کرد الی‌حال‌که روز ۳ ربیع الاول است نه بکاشان رسانید و نه باصفهان ، بـااینکه از کاشان و اصفهان تلگرافات متعدده بخود سید مهدی و سید شکرالله نموده و نوشته جـات عدیده بجهت مشارالیه نوشته‌ایم‌تاامروز اثری از وجه نشد، ، آقای مدرس و همراهان را در ولایت و مسافرت بی‌پول گذارده ، خداوند انسان را از شر شیطان و نفس اماره حفظ نماید و طمع راکه بدترین صفات انسانیست دور نماید چه خوب سروده مرحوم قائم مقام :

طمع‌را در گل آدم سرشته است　　کسی راگر طمع نبود فرشته است

باری آقای مدرس وآقای سید فاضل کاشانی و نواب یزدی آخر شب از قم باین ترتیب حرکت کردند در خارج از قم راه را گم‌کرده قریب سه‌چهار فرسنك در اطراف بیابان گردیده دوساعت از روز برآمده بودکه به‌پاسنگان رسیدیم .

توضیح آنکه دوازدهم شهر محرم ۱۳۲٤ مدرس باچند نفر همراهان وارد قم شدند و شب ۱۲صفر همان سال از قم بطرف کاشان و اصفهان حرکت‌کردند ، أماحرکت‌نواب‌التولیه وکیل‌یزد ، مشارالیه در قم باسه نفر نوکر و یك دست اسباب آبداری و مقداری اسباب دیگر از قبیل لباس و رختخواب ودونمد آبداری و سایر لوازمات زندگانی در خانه حاج امین التولیه منزل داشت ، با دو قاطر سواری خود را چون حضرات بختیاری سردار صولت مال مردم را میگرفتند براه‌نمائی آقای حاج میرزا علی محمد دولت آبادی فرستاده بود سرطویله سردار محیی درهمان شب ۱۲ساعت ده‌شب‌ازطرف حاج میرزاعلی‌محمد آمدند خبرکردند الان باید بروید منزل مدرس و سردارمحیی که چه‌بایدکرد .

نواب وکیل فوراً برخاست رخت ولباس پوشیده بدون اینکه کسی یاچیزی باخود بردارد حتی‌قوطی

تریاك را هم برنداشته بود ، فقط قدری پول نقدکه داشت واسکناس بود در جیب همراه داشت روانه منزل مدرس شده واز ایشان استفسار نمود معلوم گردید حرکت‌کرده اند ، از آنجارفته‌بود منزل سردارمحیی و آنجا حاج میرزا علی محمد و میرزا کریم خان و ناصرالاسلام را ملاقات که هریك باحالت پریشان مشغول تدارك حرکت بودند نواب وکیل پس از اطلاع از جریان خواست عودت نماید که‌آدمهای خودرا با اسبابها بردارد او را مانع شدند ، مشارالیه ناچار مبلغی پول توسط گماشته حاج میرزا علی محمد از برای نوکر های خود فرستاده و پیغام میدهد که فوراً بیایند منزل‌سردارمحیی ، آدم‌حاج‌میرزا علی‌محمد نرفته بود و پول را هم نداده بود بلکه‌از عقب‌کار خود میرود ، ناچار نواب میرود سر طویله بهزار زحمت قفل در طویله را شکسته وارد میشود که قاطر هـای خود را درست و حاضر کند می بیند که دو قاطر بی‌پالان و افسار ودهنه آنجا است بهزار زحمت یك زین بدون دهنه و اسباب پیدا کرده روی قاطرسواری خود گذارده آن قاطر دیگررا هم لخت‌بیرون آورد ، درب خانه سردار محیی میرزا علی محمدرا ملاقات کرده دیدکه مال سواری ندارد و متحیرانه ایستاده ، نواب وکیل شکر می‌کند که الحمدلله دو قاطر لخت دارد ، قاطر زین‌دار را بحاجی داده و خودش در مقام تحصیل پالان یازین دیگر برآمده بودبرای سواری خود .

حاج میرزا علی محمد و آقای طباطبائی و میرزا کریم خان و ناصر الاسلام سواردرشکه شده‌وقاطر را حاج میرزا علی محمد بمرآت السلطان واو میدهد بنوکر خود که سوار شده رفت بخیال خود ، نواب وکیل باقی ماند بایك قاطر بی‌اسباب بهزار زحمت دو دانه لحاف که در خانه سردار محیی باقی مانده بود و معلوم است قابل حمل نبود و ارزشیهم نداشته که دیگران برده باشند ، ناچار برداشته روی قاطر انداخته منفرداً روانه بطرف کاشان میشود ، البته بااین مقدمات چه قدر صدمه دیده خوانندگان دقایق و رفتار هریك را نسبت بهمدیگر که همه ظاهراً برای یك هدف آمده اند بدقت توجه نمایند که درجه همت و جوانمردی طبقات و اشخاص خوب معین میگردد .

نواب وکیل باآن حالت دوساعت از روز بالا آمده به پاسنکان میرسد ، آقای حاج عزالممالك‌وکیل کرمانشاه او را باآنحالت ملاقات کرده خیلی اسباب حیرت و افسرده‌گی میشود ولی در مقام مساعدت ابداً نبودند .

در پاسنگان نواب مدرس وحاج شیخ اسمعیل و سید فاضل را ملاقات واز آنجا به بعد دیگر باایشان بوده است .

حرکت سلیمان میرزا و سایر همراهانشان ازقم

سلیمان میرزا ، وحیدالملك ، مشار الدوله ، حاج عزالممالك و سایر آقایان قبل از وقت هریك از برای خود تدارکات کامل‌از درشکه و گاری دیده بودند حتی خوراك نیز تهیه و همراه برداشته بودند بدون‌اینکه درفکر سایرین‌باشند .

درهرصورت تمام‌مهاجرین سوای‌آنهائیکه بطهران مراجعت‌کردند روانه‌کاشان شدند ، و دوسه‌روز قبل از واقعه ساوه و حرکت مهاجرین بکاشان میرزا سید محمد طباطبائی و میرزا عبدالمهدی باتمام فامیل از اولاد و خدمه و نوکر که جمعیت زیادی بودند روانه کاشان شده ووارد برآقای حاج سید صدرالدین مجتهد پدر سید فاضل کاشي وکیل مجلس شورای ملی میشوند ، و این مرد بزرگوار در مدت توقف‌باآن

جمعیت کاملا از ایشان پذیرائی کرده بودند ، و بعد از حرکت معزی‌الیه آقای مدرس وحاج‌شیخ‌اسمعیل و فاضل ونواب با نوکرها واردبر آقاشدند ، ازآقایانهم نهایت پذیرائی راکردند .

بعد میرزا محمد صادق طباطبائی ، سردارمحیی ، میرزا کریم خان میرزا قاسم خان باتمام‌نوکرهای خود وارد برآقاشدند ودرمدت چند روز انواع و اقسام مهمان‌داریرا از این جماعت کردند ، این است صفت مردان بزرك که درمواقع تنگی وسختی ظاهروهویدا میگردد .

وقایع کاشان

رئیس ژاندارمری در کاشان خیلی قوی بود جلوگیری‌ازخیالات مجاهدین و تطاول‌بعضی ازرؤسا میکرد بطوریکه کاشان‌نتوانستند یك قران بکسی اجحاف نمایند ، بعد از یکی دو روز توقف ماشاالله خان که از جنگ ساوه فرار کرده بود در نزدیکی کاشان اطراق کرد ، مردم‌کاشان از آمدن آنها وحشت زیادی داشتندمیخواست واردکاشا شود رئیس ژاندارمری مانع از ورود او گردید شونمان آلمانیهم پیغام داد نباید وارد کاشان‌بشوی .

سردار صولت بختیاری که همراه سردار محیی بود درمنظریه بایك دسته‌ژاندارمری تصادف‌باقشون روس کرده بودند باین ترتیب که روسها از آمدن آنها به منظریه خبردار شده یك عده از قشون خود را قبلا فرستاده بودند بالای کوه منظریه را گرفته و سنگر کرده بودند و عده زیادیهم قریب نیم فرسنك‌زیر منظریه پهلوی جاده جلو آنها را بسته یك دفعه بفاصله صدوپنجاه متر حمله مینمایند ، حضرات هم ناچار فرارکرده ودو سردارهم‌متفقاً فرارمینماید ، ولی ژاندارمری مشغول‌جنگ شده باسه‌توپ مسلسل که‌همراه داشتند دفاع شده بعد یك توپ را بسمت قم فرستاده بادو توپ مدافعه کرده ، پس از آن یك‌توپ دیگررا حمل کردند و بایك توپ جنگ مینمایند دفعه آخر ژاندارمها که مطمئن میشود قورخانه‌اش رفته آنوقت بقم عقب نشینی مینمایند ، ژاندارمری و سردار محیی وسردار صولت هرکدام خود را از راهی بقم‌وکاشان میرسانند ، چون ژاندارمری کاشان از ورود سردار صولت بکاشان ممانعت مینماید ایشانهم بطرف اردستان خانه خود میرود معلوم است آنچه باید گیرش بیاید آمده بود .

پس از ورود مهاجرین بکاشان از طرف مستوفی الممالك ارباب‌کیخسرو و عدل‌الملك و میرزاقاسم خان آمدند باسلیمان میرزا و وحیدالملك ملاقات کرده پیغام آقای مستوفی الممالك را بحضرات‌رسانیدند و مفاد پیغام این بود که اگر پیشنهاد و قرار داد مرا باوزراء مختار انگلیس و روس قبول نکنید و وکلا امضا ننمایند ناچارم استعفا بدهم واگرتا سه روز دیگرخبر قبول این قرار داد نرسد قطعاً استعفا میدهم ، دو سه روز است من باکمال سختی بدربار میروم و چون سواد قرار دادنامه محرمانه بود درست مستحضر نشده که بنویسم آنچه بدست آمده و محقق است این‌است :

۱ ـ دولتین روس وانگلیس هفتادکرور قرض ایرانرا می‌بخشند ۲ ـ در مدت جنگ الی‌یکماه بعد از جنگ ماهی سه کرور بدولت ایران برای مخارج بدهند ۳ ـ تدارك ولوازمات پنجاه هزار قشون‌رابدهند ٤ ـ برحسب میل دولت ایران تجدید نظر در مواد معاهده ترکمان چای بکنند ٥ ـ بحرین‌را بدولت‌ایران بدهند ٦ ـ حتی‌اجازهٔ کشتی رانی در بحر خزر وعمان میدهند ۷ ـ قشونیکه درایران است تحت‌فرماندهی پادشاه ایران باشد ۸ ـ لغو کردن معاهده ۱۹۰۷ مسیحی بشرط اینکه دولت ایران مانع از ورود قشون عثمانی و آلمانی بایران بشود ۱۰ ـ چهار فروند کشتی تجارتی ودوازده کشتی جنگی باتمام لوازماتش دولت انگلیس بدولت ایران مجاناً بدهد ۱۱ ـ معاهدات که دولتین با رؤسای ایلات بسته اند لغو کنند

۱۲ - پنجاه هزار قشون روس درایران تحت فرمان شاه باشد بشرط اینکه هرگاه دولت از رعیت خود قشون گرفت معادل آن از قشون روس بیرون برود ۱۳ - آنچه از اول جنگ تا بحال پول قرض داده اندرد کنند ۱۴ - دولت روس وانگلیس دوازده ساله ضمانت استقلال را میکنند بضمانت فرانسه وایطالیا وژاپون . هکذا سایر مواد که ۲۸ ماده بوده و محرر بیش از این بدست نیاوردم (محرر مقصود نواب یزدی است) برای اینکه مخفی داشتند .

بعد از ابلاغ پیغام مستوفی الممالك و دادن صورت قرار داد نامه بحضرات سلیمان میرزا و رفقایشان آنها هم ردکرده و جوابهائی دادند وارباب کیخسرو وعدل الملك بطهران مراجعت کردندومیرزا قاسم خان باتفاق مهاجرین بسمت اصفهان حرکت کرد .

بعد از چند روز توقف در کاشان و خبر سوق قشون روس بسمت کاشان مهاجرین بطرف اصفهان حرکت کردند اول روز اربعین ۱۳۲۴ وارد اصفهان شدند ، اهالی اصفهان از علماء و تجار و اعیان و اصناف و قونسول آلمان چه برای استقبال وچه پس از ورود برای دیدن آمدند .

اما وضع اصفهان

قبل ازورود مهاجرین وضع اینطور بود که ازاهالی ازهرطبقه یکی دو نفر را انتخاب کرده و مجمع سیاری موسوم بانجمن عالی درست کرده بودند که هر روز در خانه یکی از آقایان انجمن تشکیل یافته مشغول مذاکره میشدند ، ولی حکومت باطناً با انجمن ضدیت داشت ولی صورت ظاهر همراه و قدرت این که اظهار مخالفتی بکند نداشت .

این انجمن رای داده بودند واز روی سیاهه ازبرای گرفتن وجه اعانه سیدعلی نام را باعده‌ای مامور دریافت وجه اعانه کرده و از روی آن سیاهه روز بروز قبض رسمی بمهر مخصوص انجمن بسید میدادند مشارالیه هم بانهایت شدت و سختی و بی‌شرمی از مردم دریافت میکرد و بعد از اطلاع نواب وکیل یزدبا آقای مدرس و حاج شیخ اسمعیل و آقایان همراهان از این قضیه در مقام مذمت بر آمده لذا با رؤسای انجمن عالی وارد مذاکره و مدلل داشتند که گرفتن وجه بنام اعانه از مردم بااین ترتیب خلاف است و نتیجه غیر ازاینکه باعث رنجش قلوب مردم شودنخواهد داشت ، پس از مذاکرات حضرات رؤسای انجمن عالی خودشان تصدیق کردند و از آن ببعد گرفتن اعانه را موقوف داشتند ، چون در یزد هم همین رویه را اتخاذ کرده بودند لذا نواب یزدی وکیل یزد به بستگانش نوشت و موقوف نمودند .

محرر - البته معلوم است استقلال ایران و جمع آوری قوه در مقابل قوای دول همجوار و تشکیل اردوی ملی باچهل پنجاه هزار تومان آنهم باین شکل ممکن نیست بلکه باده کرور هم نمیشود چه جای اینکه موافق قول حضرات انجمن عالی در این مدت بیش از هجده هزار تومان بدست نیامده است ومخارج هم درست معلوم نیست مقداری از آنرا میرزا عباس وکیل یزد برده است بطرف بختیاری و فریدن وتا بحال ده نفر سوار یاپیاده باصفهان فرستاده نشده و مبلغی هم مخارجات دیگر شده فقط چیزی که خرجش معلوم است مواجب صدوپنجاه نفری است که از اصفهان بکاشان برای کمك و جنگ آمده بودند و مواجب یکماهه بآنها داده شده بود ، باقی حسابش باکرام الکاتبین است .

اصفهان لدی الورود مهاجرین وضع خوشی نداشته و رفته رفته وضعیت آن بدتر شده بود در چند روز اول ورود آقایان مهاجرین ، اهالی اصفهان بی نهایت در وحشت بودند که اگر سوق قشون روس

بسمت اصفهـان بشود چه خواهند کرد و از برای اینکه سوق قشون روس فعلا باصفهان نشود ، آقایان از مهاجرین یعنی هیئت علمیه این طور صلاح دیدند که در اصفهان اقدامی که خـلاف با نظم محلی باشد ننمایند .

باآقای ثقةالاسلام حاج آقا نورالله مجتهد چندین جلسه در منزل آقای مدرس و یکی دو جلسه هم در منزل خود ثقةالاسلام و حاج آقا جمال مذاکرات لازمه نمودند وقرارقطعی‌دادند که نگذارنداقداماتی که مانع از نظم محلی است بشود و قونسول آلمان هم یکی دو دفعه منزل آقای مدرس و آقا محمد صادق طباطبائی آمدند و تاکیدات لازمه هم بمشارالیه شد ، ولی چه فایده ، آنها که مقصودشان آشوب‌و انقلاب است دست از عملیات خود بر نداشتند ، و در ساعت سه از شب گذشته چند نفر از سوارهای ژاندارم‌ابتدا رفته بودند درب بانك شاهنشاهی اصفهان و چند نفر دیگر هم منزل آقای محاسب الدوله و گفته بودند بیائید برویم بانك ، اول محاسب الدوله استنکاف و تحاشی کرده بود ، حضرات گفته بودند اگر نیائی ترابقهر وجبرخواهیم برد ، مشارالیه ناچاربا‌تفاق حضرات‌آمده‌بود دربانك و درب راکوبیده ومستحفظین در را باز کرده حضرات ژاندارم بامحاسب‌الدوله وارد شده اولا دستك و دفتر بانك را برداشته بعد از آن گاریکه قبلاحاضر کرده بودند آورده وجه موجودیرا که در خزینه بانك بود نقل باداره‌ژاندارمری کردندازبعضی از صاحب منصبان‌بااطلاع شنیدم قریب نود هزار تومان وجه نقدبوده که‌آنها راحمل ، بایك جعبه آهن کوچـك کـه شهرت داشت در آن جعبه جـواهرات و اسباب طلا و مرصع بوده کـه بعضی را برسم امانت در بانك گذارده بودند و برخی هم بطورگروی بوده است ، و نیز یك جعبه بزرك آهنی بوده که هرچه خواستند درب‌آن را باز کنند و یاآنرا بشکنند ممکن نـشده که میخواستند بابمب آنرا بشکنند دیدند ممکن است عمارت خراب بشود و کسی را تلف کند ار آن منصرف میشوند و بحال خود میگذارند و ازبانك خارج میشوند .

شهرت داردکه سی‌هزار تومان ازاین وجه را برای ژاندارمری شیرازفرستاده‌اند و قبض رسیداین وجه را داده بودند ، و نیز شهرت دارد که سردار اشجع حکومت اصفهان ازاین قضیه مستحضر بوده و بعضی میگویند خبر نداشته است ، بعدکه مطلع میشود بطمع افتاده‌که مبلغی ازآنرا بجیب خود بیندازد و حقیقت آنرا خدا دانا است .

دو شب بعداز بردن پول بانك ، حکومت جمعی از حضرات‌بختیاری و رئیس نظمیه‌را فرستاده رفتند آن صندوق بزرگ را برداشته‌بردند باداره حکومتی ومشهور بود ازطهران وزیر داخله تلگراف‌بحکومت نموده‌که در محافظت صندوق بانك سعی نماید ، دیگر اتفاقی در اصفهان روی نداده بود .

گفته میشود علت‌آنکه قشون روس بکاشان و اصفهان نیامده واز قم هم صرفنظرکرده بودند وعده‌ای کثیری رفته‌اند وقدرکمی باقی مانده‌اند برای‌آنست‌که نظر دولت روسیه همان خط همدان و کرمانشاهان است وقوای عمدهٔ خودرا بآن خط سیر سوق میدهند .

در اصفهان از طرف دولت بامهاجرین وهمین طور از طرف مهاجرین بادولت مذاکره نشد . فقط یك تلگراف از فرمانفرمای رئیس الوزراء و وزیر داخله بآقای میرزا سید محمد طباطبائی شد که من‌باب اخلاص سی ساله خود و هشتاد ساله فامیلم بجنابعالی عرض میکنم که‌گول مفسدین و مغرضین را نخورید و بطهران مراجعت فرمائید .

آقا میرزا سید محمد هم تقریباً جواب داده بودند : که شما وسائل امنیت و اطمینان بجهت من و همراهان فراهم نمائید تا حرکت کنیم در جواب این تلگراف دیگر از فرمانفرما خبری نرسید .

بین آقایان مهاجرین با آقایان اصفهان ازقبیل حاج آقا نورالله در باب رفتن بکرمانشاهان و یا توقف در اصفهان مذاکراتی شد ، رأی آقای مدرس عقیده برفتن بود ، آقای حاج آقا نورالله از اول که صحبت آمدن قشون روس باصفهان بود جداً تصمیم بحرکت داشتند ولی بعد ازآنکه سوق قشون روس باصفهان موقوف گردید جدیت نداشتند بعلاوه بعضی از آقایان رؤسای حزب دموکرات هم آمدن حاج آقا نور الله را میل نداشتند ، آقای امین التجار را دیده بودند که رأی ایشانرا برای حرکت بزنند .

روز سه شنبه ۵ ربیع الاول ۱۳۲۴

حاج شیخ اسمعیل و نواب یزدی (محرر) با آقای مدرس اینطور قرار دادند که اینها بروند بسمت کرمانشاهان و آقای مدرس روز بعد حرکت نماید و در نجف آباد یك منزلی اصفهان توقف تا بهم برسند و باتفاق روانه شوند ، لذا همان روز سید فاضل و حاج شیخ اسمعیل و محرر یعنی نواب یزدی حرکت کردند ، و بنجف آباد پنج فرسنگی اصفهان وارد شدیم .

مدرس برای پاره امورات در اصفهان توقف کردند که دو سه روز بعد حرکت نمایند ، میرزا محمد صادق طباطبائی وسردار محیی و میرزا کریم خان ومیرزا قاسم خان صور اسرافیل هم درشهر توقف کردند .

روز چهارشنبه ۶ ع ۱ ، ۱۳۲۴

آقای مدرس از اصفهان بسید فاضل کاشانی تلفن کردند که شما با سردارمحیی روانه شوید و معطل نشوید ، آقا سید فاضل جواب دادند که ما حرکت نخواهیم کرد تا شما برسید و واقعاً در این هوای سرد و مسافت بعیده و راه سرد و برف و یخ مسافرت مشکل است .

سردار محیی ومیرزا کریم خان و طباطبائی سه از شب پنجشنبه گذشته هفتم وارد نجف آباد شدند و مدرس همراه نبود علت توقف مدرس اینست که چون از طهران آقایان حاج شیخ اسمعیل و فاضل ونواب ومدرس حرکت کرده بودندوتدارك تاقم رادیده بودند ، ازقم تا اصفهان هم تهیه شده بود ، ودرتوقف اصفهان زمینه حرکت بکرمانشاهان بمیان آمد ناچار از استقراض شده لذا برای خرید لوازمات سفر از مال و غیره وجوه خودرا بمصرف رسانیده وهرکدام ازآقایان بولایت خود برات دادند و وجه فوری خواستند .

الحق از مراتب حفاظت و دیانت اسلامی و وطن خواهی و فداکاری آقایان محترم معلوم میشود که در راه اسلام و استقلال ایران چشم از همه چیز خود پوشیده حتی از جان خودکه در این هوای سرد زمستان و کوهستان حرکت مینمایند ، و اعتنائی بخانه ولانه و اولاد و بستگان و مال و جان خودنکرده متوکلا علی الله و طلباً لمرضاة الله با نهایت جدیت و فعالیت سیر مینمایند و در واقع حالتشان مصداق مصرع مثنوی است که میگوید : رنج راحت دان چه شد مطلب بزرگ .

روز پنجشنبه ۷ ع ۱

پنج ساعت از دسته گذشته از نجف آباد بعزم (تیرون) سوار شدیم ، حرکت ماها مصادف شد با حرکت سردار محیی، میرزا کریم خان ، ناصر الاسلام طباطبائی ، حاج میرزا علی محمد دولت آبادی ، عارف قزوینی ، که آنها هم سوار شده بودند و با هم حرکت کردیم ، تمام راه برف ولی هوا بواسطه آفتاب مساعد بود ، میرزا کریم خان و ناصر الاسلام سوار درشکه بودند لذا قبلا در قهوه خانه وسط راه که دو فرسنگ بود ، چای

خوبی موجود کرده بودند حاج شیخ و فاضل و نواب هر یك چای خورده حرکت کردیم ، چهار ساعت بغروب وارد (تیرون) شدند (محرر ـ گمان میکنم لفظ تیرون همان طهران باشد) چون جائیکه تمام بتوانند منزل بنمایند بعلاوه اینقدرها باید اشخاص آزاد باشند ، لهذا هر دسته باهم بودند به تناسب اخلاق و عقیده در یك جا توقف ومنزل کردند ـ میرزا سید محمد چهار روز است که در تیرون توقف تا میرزا محمد صادق برسد و باتفاق حرکت نمایند ، حاج شیخ اظهار کردند خوب است آقای فاضل با تلفن اطلاعی از آقای مدرس تحصیل نمایند ، سایر آقایان هم تصویب نمودند ، فاضل رفتند تلفن خانه با سه ده و شهر صحبت کردند ، همین قدر معلوم شد که هنوز مدرس حرکت نکرده‌اند .

چون سردار محیی وهمراهانش عازم بودند ، و حاج شیخ و همراهانش نمیتوانستند از سردارمحیی بواسطه اغتشاش راه مفارقت نمایند و سردارهم بواسطه کثرت جمعیت نمیتواند توقف نمایند ، ناچار آقای مدرس در این هوای سرد و راه پرخطر تنها بایدمسافرت نمایند ، گرچه خیلی ازمهاجرین که دسته سلیمانین باشد هنوز دراصفهان میباشند ، البته بازهم برای ایشان سخت خواهد بود برای اینکه توافق اخلاقی ندارند.

مقارن غروب سردارمحیی ، میرزاکریم‌خان ، ناصر الاسلام ، حاج میرزا علی محمد دولت آبادی و حاج شیخ باتفاق برای ملاقات آقای طباطبائی بزرگ که در قلعه منزل کرده بودند رفته بعدازملاقات صحبت شد که ازکدام راه حرکت کنند ، فرستادند حاج میرزا حسین که یکی از ملاکین بود آوردند و مشار الیه راه بروجرد را بطوریکه ذیلا شرح داده میشود قلم دادکرد ، برای اینکه معلوم شود ازاصفهان تا بروجرد از این راه چه قدر مسافت دارد و منازل هم معین شود لذا هر منزلی را با تعیین مسافت ثبت مینمائیم .

از اصفهان بنجف آباد ۵ فرسخ ، نجف آباد به تیرون ٤ ، از تیرون به امیر آباد ٤ ، امیر آباد به خونداب ۵ ، خونداب به در ۵ ، در باسفرنجان ٦ ، اسفرنجان به حشمت آباد ۳ ، حشمت آباد به درنبه توله ۵ ، درنبه توله بحصار ۲ ، حصاربمنزل دیگر ٦ ، ازآنجا به بروجرد ٤ که جمعاً پنجاه فرسنگ میشود.

بعد از تعیین خط سیر و منازل راه آقایان هر دسته بمنازل خود رفتند ، چون یك مال برای حاج شیخ لازم بود یك قاطر به چهل تومان خریداری شد ، یکساعت از شب گذشته آقا میرزا محمد صادق آمدند منزل حاج شیخ اسمعیل اظهار داشتند که حاج آقا نورالله تلفن کرده اند که تلگرافی از فرمانفرما رسیده که باید با آقای طباطبائی بزرگ وآقای مدرس دراین خصوص مشورت کرد ، چون مدرس نیامده‌اند لذا بایدصبر کرد تا ایشان بیایند .

روز جمعه ۸ ع ۱

یکساعت و نیم از روز بالا آمده سردار محیی ومیرزاکریم‌خان طباطبائی ، ناصر الاسلام و غیره آمدند منزل حاج شیخ از تلفن روزگذشته صحبت شد ، قرار شدحاج میرزا علی محمد دولت آبادی بروند تلفن‌خانه و با حاج میرزااحمد برادرش صحبت کنند ، ایشان رفته و قریب دو ساعت و نیم مشغول مذاکره و مراجعت کردند و تلگراف فرمانفرما خواسته شده بود و صورت آن بدست آمد که ذیلا درج میشود :

صورت تلگراف فرمانفرما

آقای سردار اشجع تلگراف مرا خودتان ببرید با حجة الاسلام حاج آقانور الله و مدرس و طباطبائی و چند نفر دیگر از اهالی صحبت کرده و عرضهای بی غرضانه مرا بآنها اظهار نمائید اگر قبول کردند و حاضر شدند که من هم

دنباله کار و اقدامات را کاملا بگیرم و فکری بحال مردم و این مملکت بدبخت بکنم و اگر حاضر نشدند و باز اثر حرفهای لیره‌گیرها و فواید شخصی در مزاج محترم آقایان بیشتر شده بحکم اجبار و الجاء ناچار بسکوت میشوم تا آقایان اضافه بر امتحانات هفت هشت ساله و امتحانات عراق (اراك) ساوه و رباط‌کریم یك امتحان دیگر هم در اصفهان بنمایند و بقوه اجبار قشون اجنبی را بوسط‌خاك ایران که اصفهان باشد دعوت نمایند ، بیش از این عرض ندارم و میگویم :

دست بیچاره چون بجان نرسد　　چاره جز پیرهن دریدن نیست　　(فرمانفرما)

تلگراف دیگر

آقای سردار نمیدانم چرا خودتان ملتفت نمیشوید و این مسائل را بقدری‌که ممکن است ببعضی از عقلای‌مملکت حتی خودحاج آقا نور الله مطلب را توضیح نمیدهید ، بشما میگویم حضرات و ایشانرا مستحضر بدارید والله بالله تالله از هیاهوی یك عده که هیچ وسیله ندارند ، سی هزار قشون روس تا امروز وارد شده و تاکنگاور را اشغال کرده‌اند و خیال حرکت بطرف‌کرمانشاه را دارند ، بعد ازرسیدن‌تلگراف شما و حاج‌آقا نور الله بهزار زحمت و اسباب چینی با جاهای لازمه حضرات را علی الحساب از صرافت آمدن باصفهان انداخته ام و وعده داده ام که آنجا را میتوانم بدست‌خود خوانین کار قشون و غیره را اصلاح‌کنم ، ناچاراین تفصیل را خواستم بوسیله مطمئنی بشما حالی‌کنم ، حاج‌آقا نور الله ، مدرس و چند نفر عقلا را حاضر کنید این تلگراف مرا بدهیدبخوانند بگوئید بافحش دادن فلان دموکرات به بنده مملکت صورت اصلاح حاصل نمیکند استقلال ایران از این حرکات بقا پیدا نمیکند ، این دفعه‌سوم است که این آقایان مملکت بدبخت را به این صورت انداخته اند ، از قضیه توپ بستن محمد علیشاه بعد قضیه‌اولتیماتم حالا هم بی‌سبب‌مملکت و مجلس را ازاکثریت انداخته برای لیره‌های معین قسمتی از ملت را با روس و انگلیس طرف‌کرده‌اند در صورتیکه هیچ منافعی برای این مملکت و ملت حاصل نبوده و نیست جز برای همان لیره که سی‌هزار قشون روس را بوسط مملکت بقوه اجبار آورده‌اند ، والله بالله تالله تمام عقلای مملکت میدانند که در این موقع روس و انگلیس نخواستند باایران وایرانی طرف شوند یاقشون جدیدی بایران سوق دهند و حاضر بهمه قسم تعهدات با ضامن و غیره برای دوستی با ایران بودند ، استقلال ایران را تأمین میکردند ، همه را حضرات خراب‌کردند فقط برای منافع و هوسهای خصوصی تمام این واقعات امروز را برای ایران بر پا کردند که می بینید و می شنوید ، هیچ معلوم نیست‌که درکنگاور و صحنه که امروز این جوانان ایرانی‌کشته میشوند چه نتیجه میخواهندبگیرند ،جز معدودی‌که‌کشته نمیشوند فقط‌برای‌اینکه مواجب خور خارجه شده‌اند ، و یك اشخاصی‌آنها را تحریك میکنند ، استقلال ایران از این فقره فقط درست نمیشود دشمنی علنی ایران با روس و انگلیس استقلال ایران را متزلزل میکند این مسئله را هم اگر با پنجنفر آدم عاقل بدون ترس از موزر سردار محیی‌حرف بزنند درست ملتفت میشوند که تا اینجا آنچه کرده‌شده خبط صرف بوده است بعد هم خبط خواهد بودبیش ازاین نبایددنبال بشود ، باید کاری‌کرد که‌این همسایه قوی پنجه از حال تغییر و اضطراب و نگرانیهای تولید شده بوسیله وجوهات . خیالش آرام شود جز این بعقیده بنده و خیلی از عقلا که از موزر و ترورها نمی‌ترسند چاره دیگر نداریم ندار‌یم‌فرمانفرما .

پس از قرائت تلگراف حرکت امروز را موقوف کردند بلکه مدرس هم بیاید تبادل‌افکار نمایندولی ازآمدن مدرس وآقایان مایوس شدند .

محرر چون کاری نداشت بفکر افتاد وضعیت جغرافیائی قریه تیرون را که درستش همان طهران است بنویسم ، این قریه بنایش از طرف عرض مشرق و مغربی است و از طرف طول‌جنوبی وشمالی‌است ، لیکن عرض آن کمتر و طول آن بسیار زیاد است ، باغات آنهم در اول ده واقع است ، از اول باغات الی آخر قریب یك فرسنك است آبش از دو فرسنگی به تهران سرازیر و روباز است ، اغلب درختهای باغات زردآلو و بادام و توت است البته میوه های دیگر هم دارد ، محصول عمده‌اش گندم و صیفی همان باغات است ، مالکین همان رعیت‌ها و ساکنین هستند ، حمام چهار و مسجد متعدد ، ساکنین همان عمل زراعت دارند .

روز شنبه ۹ ع ۱

دو ساعت از روز بالا آمده سوار شده روانه میر آبـاد شدیم ، هوای خوبی بود بـااینکه تمام صحرا را برف‌گرفته بود معهذا سردی هوا چندان نبود مثل هوای بهار بود ، یك فرسنك به میرآباد مانده برای نهار خوردن پیاده‌شده ، بعد از صرف غذا حرکت کرده یکساعت بغروب وارد میرآباد شدیم ، این قریه‌دارای دوهزار نفرجمعیت است ، و برخلاف سایر دهات خانه‌ها از هم دور است ، از قرار اظهار اهالی ساکنین این‌جا چندان‌باهم الفت ندارند ، مالك این‌جا بهرام میرزا پسر ظل السلطان است ، ابتدا این ده را میرداماد احداث کرده که از روی مهندسی میرداماد خـانه‌ها از هم دور است ولی مقداریکه خراب شده بوده و مجدداً آباد شده معلوم است ، در زمان ناصرالدین شاه شخصی خریده بعد ظل‌السلطان در هفت هزارتومان خریداری‌کرده البته مانند سایر مقتدرین که معامله مینمایند ؟ - بعد به بهرام میرزا بخشیده است ، این ده کم آب است قریب یك سنگ آب‌دارد واهالی این‌جا چون مرتع خوبی دارند گوسفند وشتر زیاددارند ، گذران‌اهالی از کرایه‌کشی و منافع گوسفند است زراعت و محصولش بیش از دوسه‌ماه نان اهالی را نمیدهدباقی‌راباید از دهات اطراف بیاورند ، نوعاً مردم اینجا معقول‌تراز تهران هستند .

روز یکشنبه ۱۰ ع ۱

تقریباً قبل از آفتاب میرزاکریم خان با سوارها جلو رفتندبرای تهیه منزل وتحقیق پاره مطالب ، ساعت‌چهارونیم از دسته گذشته سایر مهاجرین حرکت کردند ، بعد از ظهر چون آفتاب شده برفها آب شده بود ، دو ساعت بغروب وارد خونداب شدیم که ربع فرسنگ تادهق است ، باوجود اینکه قصبه معتبری است و تقریباً جهل هزار نفر سکنه دارد آنجا منزل نکردند و علت این بود کـه میرزا کریم خـان آمده بود خونداب و منتظر سردارمحیی وهمراهان بودند .

مالکین خونداب خود اهالی میباشند قریب دویست خانوار رعیت دارد ، زراعتش گندم و صیفی‌قدر کمی خربزه ، ومیوه ممتاز ندارد ، باغاتش بیشتر انگور است‌که کشمش‌سبزخوبی دارد ، آقایان‌مسافرین بواسطه اینکه خانه های خوب دارد براحت بسربردند ، این ده چهار حمام دارد دوتا درمحله بالا و دوتا در محله پائین مردانه و زنانه مسجد هم دارد ولی امام جماعت ندارد مانند اغلب دهات ، دو نفر آخوند برای عقد و نماز میت دارد ولی اهالی چندان اعتقادی بمشارالیهما ندارند علت هم‌معلوم است ؟ اسم‌آنها ملاعبدالکریم و ملا محمد صادق است ، رئیس اینجا مشهدی محمد علی نامی است از قرار تقریر اهـالی سلوکش بدنیست ، این ده از توابع دهق است از بلوکات اصفهان ، محصول بقدر کفاف ندارد باید از گلپایگان خوانسار بیاورند ، امسال بواسطه سن خوارگی کشت نشده است ، زراعت منحصر به تریاك

و جو است ؛ مالیاتش صد و پنجاه تومان ودونفر سرباز که ازبابت دو نفر سرباز دویست من گندم وشصت تومان نقد از اهالی میگیرند ولی سربازی وجود ندارد ، حکومت اصفهان گندم و وجه نقد آنرا میخورد و سهمی هم به‌بعضی‌ها میدهدکه سروصدائی بلند نشود ، جیرهٔ سرباز ایران‌که در تمام ولایات جزو پنجه دولتی است اغلب بلکه تمام حکام از رعیت میگیرند و میخورند موافق تقریرات مستوفیان تفرشی‌وگرگانی که اطلاع کامل از بنچه بندی سرباز دارند هفتاد هزار سرباز جزو بنچه مالیاتی است که حکام ولایات جیره و مواجب آنها را از رعیت میگیرند ضمناً حق و حساب مستوفی‌ها را هم می پردازند تاسر و صدائی بلند نشود .

روز دوشنبه۱۱ ع۱ یکساعت از روز بالا آمده سوار شدیم ، راه این منزل بسیار خوب بود نیم ساعت بظهر مانده به کاروانسرای‌شاه عباسی‌رسیدیم (خدا رحمتش کند) که در وسط راه ساخته شده حقیقة چه مرد بزرك رعیت دوست و وطن خواه بوده ، تاانسان از راه های مختلف ایران مسافرت نکندنمی‌داندکه این‌سلطان‌باچه‌نیت وفکری سلطنت‌میکرده و زندگانی رعیت رافراهم میکرده که‌درآسایش باشند چه‌درسفر وچه‌در حضر .

کاروانسراهـای شاه عباسی مرحوم کـه در تمام نقـاط در بین راه‌ها ساخته شده و اسباب راحتی مسافرین است و منجمله همین کاروانسراست در نهایت خوبی ساخته شده ، طول این کاروانسرا تقریباً پنجاه ذرع است و سی ذرع عرض و در چهار سمت آن چهار صفه بزرك دارد که در نهایت خوبی‌معروف بشاه نشین است و اطراف این سرا اطاقهای بسیار ممتاز خوب بنا شده ، دوکریاس آنهم دو طرف دوصفه بسیار بزرك که عقب آن هم اطاق بزرگیست ساخته ، و بیرون کاروانسرا تقریباً یك ذرع بزمین مانده سنك را تراشیده و جفت کرده که هر تخته از آن یك ذرع طول و سه‌چارك عرض و یك‌چارك قطردارد که عوض هزاره سنك کرده اند ، و جلو تمام اطاقها هم سنك فرش است ، جلو هراطاقی وسط سنگ‌جلو آن مثل هاون‌کوچکی است‌که از برای‌اینکه مسافرخواست چیزی‌بکوبد هاون داشته‌باشد (باز هم‌میگویم خدا رحمت کند چنین سلطانیرا که تاکجا و چه اندازه بفکر آسایش مردم بوده است) درهرستون‌اطاقها (اخیه) برای بستن مال که معمول است در کاروانسراها ترتیب میدهند این اخیه را از سنگ تراشیده اند که همیشه برقرار بماند ، ولی افسوس هزار افسوس که در زمان قاجاریه ابداً در فکر مملکت‌ومردم نبودند که اگر خود بنا ویادگاری نکرده اقلا بناهای دیگرانرا نگاهداری نمایند ، چه بنویسم خداکند دولت هائی تشکیل شود که در فکر آبادی‌مملکت وآسایش رعیت‌برآیند نه‌اینکه تحت‌نفوذ اجانب‌اقداماتی نمایند که در ظاهر مستقل ولی در باطن بدتر ازاسارت و مستملکاتی‌باشندباری ازتاریخ‌نویسی یومیه خارج نشده باشم ولی اینها برای خوانندگان عزیز لازم‌است بدانند .

بعد از صرف نهار حرکت کردیم و دو ساعت بغروب مانده وارد قریه (در) شدیم این قریه از بنا های حاج محمود نام ترشیزی است که تقریباً پانصد سال قبل احداث کرده و حالا سیصد خانوار رعیت دارد که هزار نفر تقریباً جمعیت آن میشود دو حمام و دو مسجد دارد ، زراعت آن گندم و جو و پنبه و کمی هم خربزه وباغات‌بیشترانگوری است ومتاعی‌که از این قریه به محل دیگر برده میشود انگور است و کشمش ، مردمانش نوعاً خشن وتند خو هستند صفات دیگری ندارند ، مالکین‌این‌جاخود ساکنین‌وزارعین میباشند ، از برای مسافر محل ومکان معینی نیست کاروانسرا ندارد باید درخانه‌ها منزل‌کرد وخانه های

خوبی دارد خیلی باسلیقه هستند ونسبتاً بهتراز سایردهات‌است .

روزسه‌شنبه۱۲ع ۱

چون بیضه آقاسید فاضل درد گرفت و مبتلا به تب شده‌بودند ، لذا حاج شیخ اسمعیل خیال لنك‌کردن را داشتند ولی خود سید فاضل قبول نکرده اظهار شد بیضه اسلام را باید حفظ نمود ، چون سایرین حرکت کرده بودند و خبراز بیضه اسلام نداشتند لذا چهار ساعت از دسته گذشته حرکت کردند هوا هم خوب نبود باد و باران می‌آمد خداوند رحم کرد باد از پشت سربود ، وسط راه حسین زاده و سید حسن حبل‌المتین که‌از اصفهان تااینجا آمده بودند میخواستندبرگردند برونداصفهان‌سردارمحبی‌مطلع وسواری فرستادکه سیدحسن‌را برگردانند سید یعقوب هم که از دسته طباطبائی و حاج میرزا علی محمد بود همراه حسین زاده‌رفت اصفهان‌درصورتی که تصمیم حضرات این بود که قوای خود را در کرمانشاه جمع آوری نمایند چنانچه در طهران کرده بودند ؟ باری دو فرسنگ بمنزل مانده باران بشدت شروع کرد تقریباً بقریه اولی که (نی‌زن) نام‌داشت رسیدند و شدت باران بدرجه‌ای شد که مالها قدرت برفتن نداشتند ، باد شدیدهم میوزید ، باسفران‌جان رسیدیم بواسطه شدت باران آقایان متفرق شدند بعضی در اسفرانجان و برخی‌در قریه‌قوقه یا غوغه‌ماندند ، حاج شیخ و همراهانش ومحرر در قریه غوغه مدتی میان باران برای تهیه منزل معطل تااینکه انعامی بیك نفر دادند منزلی تهیه شد .

از سه ساعت بغروب مانده تاسه ساعت از شب گذشته چندین بخاری آتش کرده‌مشغول خشك‌کردن لباس بودیم اما وضعیت قریه قوقه ، از آنجا تاگلپایگان یك‌فرسنگ‌مسافت‌است و تاخوانسار چهارفرسنگ و بمنزل دیگر که خمین نام دارد شش فرسنگ ، مالکین این قریه خود ساکنین و خورده مالك‌میباشند ، دو رشته قنات دارد که دارای شش جوی آب میباشد ، زراعتش گندم و جو و کمی هم جودق و قدرکمی انگور است ، ساکنین این‌جا دارای صنعتی نیستند فقط کارشان همان زراعت است چون خوب زراعت می‌کنند محصول بقدر کافی دارند بلکه بیشتر که گندمش را بکوهستان اصفهان وکاشان میبرند .

روز چهارشنبه ۱۳ع ۱

شب گذشته بواسطه کسالت آقاسید فاضل حاج میرزا علی محمد از قوقه کاغذی برای حکومت گلپایگان نوشتند که اگرممکن است درشگه یاکالسکه اجاره کرده بفرستند که این چند منزل تابروجرد بادرشگه رفته باشند و اگر هم چیز تازه‌ای دارند بنویسند ، قاصد در ساعت سه از شب رفت و در ساعت هشت از شب مراجعت کرد در جواب نوشته بودند در اینجا ابداً کالسکه و درشگه وجود ندارد ، از اخبارات تازه این است که قشون روس ملایر را چند روز است اشغال کرده است ، چون همه آقایان نبودند در این منزل همگی مطلع نشدند ، صبح چهارشنبه۱۳چهار ساعت از دسته گذشته بسمت خمین که شش فرسنگ‌راه است‌حرکت نمودیم قریب بظهر وارد قهوه خانه که وسط راه بود ودو فرسنگ تا(اره) منزل امیر مفخم بختیاری‌است رسیدیم از برای نهار پیاده شدیم بعد از صرف نهار کاغذ حکومت گلپایگان قرائت شد همه آقایان‌مسبوق شدندپاره تحقیقاتهم از قهوه خانه و عابرین شده معلوم گردید پسر امیر مفخم در نزدیکی ملایر باروسها جنگ کرده و اول فتح کرده و بعد عده روسها زیاد شده لذا شکست خورده بسمت عراق و بروجرد رفته‌اند .

بعد ازاطلاع‌از این‌اخبار مذاکره شددرباب رفتن‌بخمین واره منزل‌امیرمفخم ومراجعت بمنزل صبح که قوقه باشد آراء مختلف شد بعلت اینکه مقصد بروجرد وکرمانشاهان بود چون پس از اشغال ملایرراه

بروجرد بسته شده و باین جهت نظریات آقایان مختلف شده بالاخره بحکم‌استخاره رفتن به اره مفخم را ترك کردند و بحکم اکثریت آراء رفتن بخمین هم رد شد ، علیهذا قرار براین شد که آقا میرزا علی محمد بروند اره منزل امیر مفخم و تحقیقات لازمه نموده و اطلاعات لازمه بدست آورده خبربرفقابدهند .

حاج میرزا علی محمد در ساعت سه بغروب روانه اره شدند و آقایان مراجعت کرده در قریه سعید آباد توقف نمودند که شب را مشورت کرده تصمیم قطعی‌از برای راه گرفته‌وروانه‌شوند ، یك‌ساعت‌بغروب وارد امامزاده شده و منتظر حاج میرزا علی محمد که خبرشان برسد تاتکلیف حرکت معلوم گردد ، مدتی است به‌محرر نواب یزدی‌پاره مطالب‌میرسدکه تابحال‌ذکر نکرده‌وحالاهم گرچه‌نمیتوانم بطور وضوح‌شرح دهم ولی‌بقدر وقایع نویس‌یومیه ناچارم ذکر نمایم وآن‌این‌است :

دولت آلمان میخواست عده‌ای از قشون روس را در ایران معطل کند لذا دیپلوماتهای دولت‌آلمان مقداری وجه‌در ولایات ایران برده میان‌اهالی پهن‌کردندکه پارهٔ شهرت‌ها دادند که راه صرب باسلامبول باز شده و قشون آلمان وارد اسلامبول شده و از آنجا صاحب منصب‌آلمانی‌که به‌دویست هزار نفربتواند فرمان بدهد باعده قشون عثمانی و مقدار زیادی اسلحه و لوازمات جنگی وارد کرمانشاهان شده وبطرف همدان سوق داده یاخواهند داد ، مردم فقیر بی‌علم کم تجربه ایران فریفته شده و این صحبتها را حتمی‌الوقوع دانسته باین طرف آنطرف میروند و جمعی هم از اول باحضرات آلمانی بند و بست نموده امثال حسین زاده‌ها را معرفی و مقداری لیره گرفته نوش جان فرمودند و حالا در بیابانها میگردند ، گاهی ساوه و زمانی بسمت اراك ووقتی بگلپایگان وباز بسمت اصفهان میروند ، سلیمان میرزا و سلیمان خان و غیره میروند بخاك بختیاری ، پاره توقف باصفهان از آنطرف هر چه پیش میروند مسافرین‌راهشان ازقشون روس بسته از صاحب منصب آلمان و قشون عثمانی‌و اسلحه وآلات و ادوات جنگی هم‌خبری بآنها نمیرسد ، دولت آلمان به مقصود خود که توجه قشون روس بایران باشد رسید ، دیگر احتیاجی بایرانی و ایران ندارد ، حرکات مستوفی الممالك رئیس الوزراء که خدا میداند چه لطمه‌ای وارد آورده و این ترتیبات حالیه و مسافرت مسافرین همهٔ حرکات این اشخاص خیالات واهی مانند کلافی سردر گم که نمی‌دانند عاقبت بکجا خواهد کشید .

روز پنجشنبه ۱۴ ع ۱

امروز صبح حکومت گلپایگان آمد منزل سردار محیی برحسب اطلاع مشارالیه معلوم شد راه بروجرد از دو طریق بسته نیست و ممکن است عبور نمود ، آقای حاج میرزا علی محمد هم از اره شرحی نوشته بود اجمالا اینکه معجلا از راه خمین حرکت نمائید ، دو ساعت از روز بالا آمده من هم‌میروم‌خمین ، علیهذا سردار و آقایان‌تصمیم قطعی گرفته که بعد از ظهر از سعید آباد بروند خمین و در آنجا مشورت کنند که ازراه قورچی‌باشی بروند یا از راه کهریزك ، بالاخره سه ساعت بغروب از سعیدآباد سوار شده باوجود این که هوا صاف‌و آفتاب بود چون از گردنه قهوه خانه بسمت خمین اغلب کنار جاده برف بود وبادهم درجلوبی‌نهایت سرد شد وخدا رحم‌کردآسید فاضل درکجاوه بود والاباحالت مرض وناخوشی بیم تلف ایشان بود ، یکساعت و ده‌دقیقه ازشب گذشته وارد خمین شدیم آمیرزا علی محمد ازآنطرف وارد شدند ، از این‌جا تاقم که‌اردوی روس است ۱۵ فرسنگ وتااراك ۱۸ فرسنگ‌است .

روز جمعه ۱۵ع۱

امروز برحسب قرار دادصبح‌مسافرین‌اسباب و لوازمات‌مسافرت خود را بسته منتظر آمدن امیر مفخم بودند یك ساعت‌و نیم‌بظهر مانده امیر آمدند منزل‌آقای‌طباطبائی اغلب مهاجرین در آنجا جمع شده و مشغول مذاکره شدند و از هر قبیل صحبت بمیان‌آخرالامر این طور تصمیم گرفته شد که امروز در قریه خمین توقف کنند و فردا که روز شنبه ۱۶ است باتفاق ابوالقاسم خان بختیاری که دویست سوار دارد از خمین حرکت کرده بسمت قریه کهریزك بروند و از آنجا بطرف دربند رفته درآنجااخبارات فرونت‌جنگ را تحصیل نمایند و ازهر راه اقتضا کرد روانه شویم ، چون در آنجا از سه خط میتوان رفت ، یکی بسمت بروجرد ، دیگری بطرف خرم آباد و یکی هم بطرف خاك الوار ، قرار شد هر خبریهم که بآقای امیر مفخم میرسد توسط قاصد بمسافرین اطلاع بدهند و نیز قرار شد طرف عصر مجلسی بشود مشتمل برچهار پنج نفر که‌درآنجا پاره مذاکرات بشود ، پس از این تصمیم از حرکت امروز صرف نظر گردید و هریك بمنازل خودرفتند و مشغول ترتیب امورات شخصی خود شدند .

یکساعت از ظهر گذشته امین الکتاب آمدند و اظهار داشتند که الان قاصدی از حضرات‌بختیاریها که در ملایر بودند، بجهت امیر مفخم آمده‌کاغذی آورده نوشته بودند مجاهدین حمله برده و ملایر را از قشون روس پس گرفته اند ونیز امین‌الکتاب اظهار داشت که من دیروز رفته بودم گلپایگان دیدم‌اعلانی بدیوار های شهر الصاق نموده اند که صورت تلگراف شاهزاده فرمانفرما در آن ثبت بود ارائه داد که محرر خلاصه آنرا درج مینمایم .

تلگراف‌فرمانفرما

متحدالمآل مینمایم به حکام ایالات و ولایات مخابره شود که قشون دولت بهیه روس بحکم اعلیحضرت‌اقدس همایونی مامورند از برای‌دستگیری حضرات‌اشرار وبهرجا واردشوندباکسی‌کاری‌ندارند واحدی‌حق‌مزاحمت بآنهارا ندارد .

خبر دیگر آقای یدالله خان پسر امیر مفخم از کنگاور بامیر مینویسد که تا کنون پنج جنگ میانه ما وروسها شده در چهار جنگ فتح باما بوده و عده زیادی روسها تلفات دادند مخصوصاً در جنگ صحرای کاریز کاریزان که چند نفراسیر هم گرفتیم ، در جنگ پنجم چون قشنگ تمام شد ناچار عقب‌نشینی کرده و روسها پیش آمدند که کنگاور را اشغال نمایند ، یدالله خان در دوفرسنگی کنگاور اطراق کرده از آن طرف قشون ملی باسوار و عده‌ای بادو عراده توپ بزرك که از طرف‌کرمانشاه آورده‌بودند حمله‌بکنگاور نموده شروع بجنگ شده ، از چهار هزار قشون روس بیش از چهارصد پانصد نفرجان بسلامت در نبردند و الان قریب چهار هزار قشون‌ملی از هر قبیل در کنگاور حاضر است ، و تمام خانه های کنگاور مانند لانه زنبور شده است ، این‌خبر عصرروز جمعه ۱۵ع ۱ در قصبه‌خمین بمسافرین رسید وامروز و امشب را آقایان بانهایت خوشی خواب واستراحت کامل‌نمودند .

روز شنبه ۱۶ ع ۱

امروز آقایان بواسطه شدت برف بعضی را عقیده براین بود که حرکت ننمایند برخی بعکس ، مقارن ظهر امیر حشمت بدیدن آقایان آمد (امیر حشمت کمره‌ای نه ترك) و درضمن خبر دادند که روسها از اراك‌باین طرف‌پست‌قرار داده اند وپیش‌قراولان‌آنها پنج فرسنگ پیشتر آمده‌اندکه چهارفرسنگ تاخمین مسافت دارد لذا سه ساعت بغروب حرکت کرده غروب وارد قریه (فرنق) شدیم چون منزل نبود تادوساعت ازشب گذشته توی برف

سرگردان بودیم ، بالاخره بازحمت تهیه‌منزل شده‌شب‌را راحت‌نمودند .

روز یکشنبه۱۷ع۱ امروز از تفضلات الهی آفتاب بود باد هم نمی‌آمد ، دو ساعت بظهر مانده همه حرکت کرده بدرجه‌ای در جاده برف بود که عبوراز آن‌صعب و دشوار بود و بدتر ازهمه بلد همراه نداشته اغلب‌از بی‌راهه ، دوساعت‌بغروب مانده وارد قریه (خمسه)شده پس‌از ورود ساکنین قریه مشکل شان بود منزل بدهند دوازده نفر بختیاری امیر مفخم همراه آقایان بود میانه سوارها باشاهزاده منوچهر میرزا صاحب خمسه نزاع شد اهالی و سوار ها حاضر برای زدوخورد بودند که آقای حاج شیخ اسمعیل باسردار محیی باشاهزاده ملاقات و مهربانی نمودند شاهزاده انسانیت کرده نهایت ادب و مهربانی را مرعی داشت ووارد بقلعه کـه خود منزل داشت نمودند اهالی این ده چون فقیر بودند سردار محیی بیست تومان بفقرا دادند بخشش بزرگی بود ، خمسه دهی است کوچك و خراب و بسیار کثیف و ساکنین آن بی بضـاعت و پریشان بطوریکه لباس درستی در تن نداشتند نه مرد و نه زن ، شغلشان زراعت و قالی بافی در اغلب خانه‌ها زنها کارگاه قالی بافی دارند که بامالك شریك هستند شاید قسمت‌پریشانی آن‌ها بواسطه تعدیات صاحب قریه‌باشد (مانندهمه‌مالکین).

روزدوشنبه ۱۸ع۱ امروز چهار ساعت از روز بالا آمده مسافرین حرکت کردند در راه برف زیاد بود تامقارن ظهر دوفرسنگ‌راه آمده‌بمزرعه (نرما) وارد پس از صرف نهار به تعجیل حرکت کرده از برای دربند سیلاخور ولی بواسطه سردی هوا و مه که چشم نمی دید نزدیك غروب بقریه ازناوچاله اسفار ملکی هژبر السلطنه رسیدند ، آقا میرزا سید محمد طباطبائی از شدت سردی هوا بی‌طاقت شده فرمودند همین‌جا منزل کنیم ناچار تمام مسافرین‌اطاعت ولی تهیه منزل مخصوصاً برای مالها خیلی سخت بود قریب دوساعت حاج شیخ و همراهانش منزل پیدا نکرده ناچار عزم حرکت بدربند سیلاخور نمودند سردار محیی مطلع شدند و از رفتن ممانعت کردند بهزار زحمت یك اطاق پیدا شد ، در این منزل بواسطه نبودن ذغال و چوب و جای مال‌خیلی برمسافرین سخت گذشت مخصوصاً برای اشخاص معتاد و هریك دچار زحمت و مرارت فوق العاده شدند ، خدا کند منازل بعد مانند این منزل نباشد چون در این منزل چندین مال بنه و سواری دوچار زحمت وممکن‌است سقط بشوند ، خلیفه صاحب منزل به حاج شیخ بقدری اظهار مهربانی نمود که ابداً انتظار نمیرفت ، ساعت پنج از شب برحسب اطلاعی که قبلا داده بودند از طرف خانم هژبرالسلطنه از برای آقایان شام مفصلی آوردند منجمله دومجموعه شام ازبرای حاج‌شیخ و همراهانش آوردند شام بسیار خوب وبینی وبین‌الله آنچه لازمه انسانیت بود بعمل آورده این‌است زن‌مرد صفت که‌حفظ‌مقامات شوهررا مینماید .

روز سه‌شنبه ۱۹ ع۱ صبح اول اذان برخواسته برف‌شدیدیهم می‌آمد و مقداریهم‌نشسته بود و گمـان نمیرود امروز بشود حرکت کرد ولی بواسطه طول مسافرت و اینکه نمیتوان روزی یك منزل سیرکرد مسافرین بی‌اندازه کسل شده اندبهر جهت‌حرکت امروز را موقوف کردند ، امروز و شب هم از طرف خانم هژبرالسلطنه از اغلب‌مسافرین محترم‌پذیرائی کردند الحق انسانیت راتمام کرده .

روز چهارشنبه ۲۰ ع۱ امروز هم برف می‌بارد و باد هم می‌آید ، چون یك روز در (ازناو) لنك کرده بودند و بعلاوه اسباب‌خجلت ومزاحمت‌خانم

هژبر السلطنه بود ناچار چهار ساعت ازدسته گذشته سوار شدیم در دو ساعت یك فرسنگ راه تا (رزنان) آمدیم ، بواسطه شدت برف و بارندگی و باد خواستند درآنجا توقف کنند درشگه میرزا سید محمدطباطبائی بهزار زحمت از دربند عبور داده اهالی رزنان باطناً میل نداشتند اردو در آنجا توقف نماید ، حاج شیخ گفتند که یك فرسخ بیشتر تادربند سیلاخور باقی نیست میرویم علیهذا چند نفر بلدبرداشته روانه شدیم ، هر چه روبدربند روانه شدیم هوا بهتر شد و برف کمتر بود بطوریکه سوار میتوانست بدون خطر از برف عبور کند ، بالاخره چهار ساعت بغروب وارد دربند سیلاخور شدیم اینجا محلی است بالنسبه بهتر واهالی ملایم و بدون زحمت وبی‌معطلی این جمعیت سواره و پیاده را منزل دادند تاغروب آفتاب همین طور برف می‌آمد اول مغرب ایستاد میگویند تابروجرد دوازده فرسنگ است وهمه‌جا صاف و هموار است بطوریکه درشگه بخوبی‌میرود خداکند فرداهوا صاف‌وملایم باشد .

روز پنجشنبه ۱٤۲۱ امروز برحسب قرار داد اول طلوع آفتاب مسافرین اسبابهای خود را بسته مشغول بـار کردن شدند ، چهار ساعت از دسته گذشته قافله حرکت کرد باد زیادی میوزید خدا رحم کرد باد پشت سربود راه هم پاره جاها بد نبود ، چهار ساعت بغروب به (بهرام آباد) رسیدیم حاج شیخ و همراهان توقف نکردند میرزا سید محمدوسردار محیی و همراهانشان نهار توقف نمودند ، یك ساعت بغروب حاج شیخ و همراهان (بعالم آباد) رسیدند ، اهالی ده گفتند جای مـال نداریم بروید (کاغه) ناچار آمدیم بکاغه از عـقب چند نفر سوار بختیاریهم رسید اهل کاغه در قلعه را بسته به پشت بام قلعه رفتند و اظهار داشتند منزل نداریم آقاسید فاضل بطور مهربانی آنها را نصیحت کرده راضـی شدند که منزل بدهند در این وقت یك سوار از بختیاریها بطور خشونت و تلخی حرف زد و جواب خشن شنید لذا از اسب پیاده شد فشنگ در تفنگ گذارد اهالی هم در قلعه را بسته و مستعد برای دفاع شدند بالاخره بواسطه این حرکت زحمات آقاسید فاضل بهدر رفت دیگر حاضر نشدند منزل بدهند .

در این بین سوارها هم رسیدند آخرالامر اظهار کردند سوارها را بفرستید بده دیگر ده بیست‌نفر از آقایانرا منزل خواهیم داد ، آقای حاج شیخ و همراهان باوجودیکه از دو ساعت بظهر مانده تا نیم ساعت از شب گذشته اتصالا سوار بوده و پیاده نشده‌آنهم‌توی برف و ناهار هم نخورده ازآنجا روانه منزل دیگر که (زرگران) پائین است تقریباً نیم فرسنگ بیشترك مسافت وارد شدند ، آقای طباطبائی ازقرار معلوم در کاغه و سردار محیی در عالم آباد توقف نموده بودند ، بعد از ورود بهزرگران اهل آن قلعه از اول رفتند پشت‌بام‌قلعه بعد ازمذاکرات و آمدن چند نفر ازقلعه واطلاع‌ازاحوال آقایان‌فوراً درقلعه راباز کرده مال‌ها را گرفتند بخانه‌ها تقسیم نمودند و منزل خوبی برای آقایان مهیا نمودند و از روی کمال میل پذیرائی کردندالحق مردمان خوبی ، و تلافی پیش‌آمداول رانمودند ، ازقراریکه معلوم شد ازواردین مهمانی کردند ولی‌حاج شیخ و همراهانشان چون همه چیز ازخودشان داشتندازآنها چیزی قبول نکردند ولی از حسن نیت اهالی اظهار امتنان نمودند ، صاحب خانه کربلائی‌جبارکدخدای زرگران استازاول خیال کرده‌بودند سواراست چون دوساعت ازشب گذشته‌بود وسوارهاهم جلوبودند .

روز جمعه ۱٤۲۲ امروز بقدری هوا را مه گرفته بود که شخص بفـاصله ده‌ذرع کسی را نمی‌دید بااین تفصیل مشغول جمع آوری اسباب شده ،

چون شب گذشته بین مسافرین بجهاتیکه ذکر شد جدائی افتاد و هر یك به محلی توقف و منزل گرفته بودند باین جهت حاج شیخ دو ساعت از دسته گذشته حرکت کردند و تا بروجرد پنج فرسنگ و محل حضرات الوار است چنانچه در راه دوسه دسته الوار باتفنگ برخوردند ولی خداوند حفظ کرده متعرض ماها نشدند و سلام بااحترام کرده ردشدند ، بالاخره دوساعت بغروب‌واردبروجرد گردیده مدتی‌درتفحص منزل بودیم ، چون امام جمعه بروجرد یکی از وکلای مجلس بود و باحاج شیخ اسمعیل و آقا سید فاضل خصوصیت داشت ، در شهر نوکر امام جمعه را ملاقات کردند خود امام جمعه در طهران بودند نوکرامام جمعه پس از سلام و احترامات جلو افتاد رفت و آقایان از عقب او میروند ، همین قدر که از سر کوچه گذشت خود را مخفی نمود و مدتی در خانه ایستاده معطل شدیم خبری نرسید ناچار مایوس شده در صدد منزل برآمدیم تااینکه در کاروانسرای حافظیه موقتاً شب را بسربردیم تافردا تکلیف توقف و حرکت‌معلوم گردد ، آقای طباطبائی و سردار محیی هم اول مغرب وارد شدند و درکاروانسرائی‌منزل‌نمودند ، اماشهر بروجرد که خیلی تعریف این شهر را شنیده بودیم بعد از ملاحظه برخلاف آنچه‌گمان میرفت‌مشاهده شد ، بدترازهمه آنکه اول مغرب تمام دکاکین این شهر را می‌بندند اگر غریبی‌واردشود دریکساعت‌ازشب نه‌منزل دارد ونه‌خوراکی میتواند تهیه نماید - باری صورت تلگرافی برای کاشان وطهران تهیه‌کرده‌بودند ولی‌تلگرافخانه قبول نکرده وعلت اظهارشد چون باید از ملایر واراك مخابره شود و سیم در دست روسها است نمیتوان مخابره نمود وروسها سانسور مینمایند .

روز شنبه ۲۳ ع ۱

شب را مسافرین خواب راحت کردند و صبح هر یك در مقام تحصیل نواقص اسباب مسافرت برآمدند ولی بواسطه کثرت‌آمد و شد مجاهدین و دستجات مختلف و خرابی بروجرد خیلی مشکل است تحصیل اسباب نمود ، بعلاوه علت عمده خرابی مجاورت باالوار است که در موقع حملات بشهر میشود چنانچه آرامشی‌باشد وضعیت‌وموقعیت شهری بسیار خوب و باروح است مخصوصاً اطراف شهر تمام باغات عالی برای تابستان که در وسط هر باغی یك عمارت دو طبقه سه‌طبقه بدون حصار باصطلاح مانندکلاه‌فرنگی و این عمارات برای توقف‌است‌که از اول تابستان صاحبان باغها منزل مینمایند ، کوچه‌های شهر تمام سنگ فرش وغالب‌وسیع ، شهردردامنه کوه واقع گردیده ، آب جاری در اغلب کوچه ها است ، آقایان مهاجرین در اینجا دور از هم منزل کرده و خبری از هم ندارند ، اول شب حاج شیخ اسمعیل فرستادند باحوال پرسی‌طباطبائی یکساعت‌ازشب گذشته طباطبائی آمدند منزل حاج شیخ‌وبعد از ملاقات قرارشد فردا که روز یکشنبه است حرکت نمایند لذا شب اسبابها راجمع‌آوری نموده خودرا حاضر برای‌حرکت کردند .

روز یکشنبه ۲۴ ع ۱

امروز قرار بود از بروجرد حرکت نمایند ولی قبل از ظهر خبر دادند حرکت امروز موقوف شد لذا آقایان مشغول تهیه بعضی لوازمات شدند ، تازه‌ای نیست مگر اینکه اعلانی از طرف نماینده آلمان در بروجرد انتشار یافت که صاحب منصب و مقداری قورخانه وارد کرمانشاهان شده است و مشغول تقسیم باردوهای متفرقه هستند دیگر صحت و سقم آن معلوم نیست (بعد از ورود بکرمانشاهان معلوم شد تمام این قبیل اعلانات بی اصل بوده است و همه را نمایندگان آلمانی در بروجرد برای پیشرفت مقاصد خود و اغفال‌ایرانیها شهرت‌داده بودند) از بروجرد تاهمدان که در تصرف روسها است ۱۷ فرسنگ و از بروجرد تا اراك که باز در

تصرف روسها است تقریباً هشت فرسنگ است ، فردا خیال حرکت به نهاوند دارند تا خود نهاوند که اردوگاه ملی است هفت فرسنگ است ، از قرار مذاکرات در راه احتمال‌است باپست قشون روس مصادف شوند ـ امروز آقای ابوالقاسم خان بختیاری که باچهارصد سوار و پیاده‌بکمك اردوی‌ملی ایران روانه‌شده اند ودرخمین باآقایان مهاجرین ملاقات‌کرده وازآنجا جداشده ، مهاجرین بسمت بروجرد وایشان توقف کردند که عده‌ای از گلپایگان بایشان ملحق شوند امروزواردبروجرد شدندوگمان نمی‌رود فرداحرکت کنند ومسلماً دربروجرد از هم جدا خواهند شد ، بهرحال قرار شده است فردا که دوشنبه است حرکت نمایند ، تاخدا چه مقرر فرموده باشد .

روز دوشنبه ۲۵ ع ۱

باز هم امروز اطلاع دادند که چون جمعی‌از قزاقها دیروزوارد شده اند ، تقاضا کرده اند که امروز را توقف کنید که تا ماهم پاره تدارکات خود را دیده فردا باتفاق روانه شویم البته صلاح هم همین بود برای اینکه هر قدر اشخاص جنگی همراه باشد البته بهتر است خصوصاً نظامی ، علیهذا امروز هم لنك شد از قرار مذکور آقانورالله مجتهد اراکی هم فردا باتفاق سایر مهاجرین حرکت خواهند نمود و خودشان هم باعده‌ای از اراك مهاجرت و برای کمك حاضر و مسافرت نموده اند ، فعلا آقایان مدتی است که در فرونت جنگ واقع شده اند و نتوانسته اند از فرونت جنگ خارج شوند ، بعضی را عقیده آنست که بکرمانشاه که رسیدند خارج میشوند ولی عقیده محرر آن است که در حقیقت عنقریب در آنجا جنگ خواهد شد شاید بواسطه برودت و سختی فصل عجالتاً مانع باشد و مسلماً برای اول حمل (فروردین) که هوا خوب خواهد شد جنگ سختی بشود تا خدا چه خواهد و فتح و نصرت نصیب که فرماید ـ طرف عصر از قرار مذکور امیر حشمت تبریزی باصاحب منصب ژاندارمری باعده‌ای وارد بروجرد شدند و اول مغرب هم شهرت دارد سلیمان میرزا و همراهانشان وارد شدند ، بخاطرم‌رسید مختصری‌ازحالات‌وآداب انسانیت آقایان‌بروجرد را بنویسم تاآقایان مطالعه کنندگان مقایسه باخانم‌هژبرالسلطنه‌که ذکرشدبنمایند .

باوجود آنکه سلطان العلما بروجردی از وکلای مجلس هستند و مدتی در طهران با آقایان حاج شیخ وآقاسید فاضل ومیرزا محمد صادق طباطبائی‌آمد وشد داشتند و همین طورسایرآقایان‌بروجرد هم‌کمال خصوصیت را داشتند بااین تفصیل در این دو روزه توقف ابداً از طرف سلطان العلما و مغیث الاسلام که بامیرزا سید محمد طباطبائی از یك فامیل و عمو زاده هستند معهذا ملاحظه قرابت راهم‌نکرده بدیدن‌ایشان نیامدند بلکه احوال پرسیهم نکردند و رفته بودند در یکی از دهات نزدیك شهر منزل کرده بودند ، فی‌الحقیقة این حرکت‌آقایان بروجردیها را حمل بچه میتوان‌کرد جز ضعف قلب و عدم قابلیت وبربریت حمل نمی‌توان کرد ، (عندالامتحان یکرم الرجل‌أو یهان) بهمین جهت بزرگان‌گاه گاه اشخاص را در معرض امتحان قرار میدهند که ازصد نفریك نفر بیرون نخواهدآمد ، اشخاصی که در مواقع امن و امان بقید قسم جاناً و مالا حاضر برای خدمت بنوع بودند و نطقهای با حرارت آتشین میفرمودند که محبوب مردم بشوند ولی در موقع امتحان احتمال یك‌تومان ضرر وده قدم همراهی باوطن‌خواهان چنان‌گریختند که باد بگرد وبرق بدامنشان نخواهد رسید ، پرواضح است که همه کس در عالم الفاظ میتواند همه قسم کلمات مسجع و مقفا بهم‌تلفیق کرده مجلس‌آرائی‌کند ولی در وقت کار وگذشت به پدر ومادر هم نخواهند کمك کرد چه رسد بنوع ، از آن طرف اشخاصی که ابداً در موقع امنیت مملکت محل توجه و منظور

نظر نبودند یعنی چون دارای حقیقت بودند تظـاهر نمی‌کردند ، در این موقع امتحان خدمات شایان و فدا کاری‌ها کردند که محل تعجب است چه خوب گفته ملای‌رومی :

ای‌بسا ابلیس آدم رو که هست　　پس بهر دستی نباید داد دست

روز سه‌شنبه ۲۶ ع ۱ امروز شش ساعت بغروب آقایان مهاجرین از بروجرد بطرف نهاوند حرکت کردند آقای طباطبائی سردارمحیی برای‌ملاقات شونمان آلمانی توقف نمودند سایرین روانه شدند ، هوای امروز صاف و آفتاب بود در وقت سوار شدن آقاسید فاضل چون قاطر سواری ایشان تازه ماهیچه شکل او را تعمیر کرده بودند وزبر بود وقتی‌که سید سوار شد قاطر حرکت و بنای جفتك زدن وبدقلقی را گذارد و ایشانرا انداخت بطوریکه هر دو پای سید در رکاب بند شده و ازپهلوی قاطرآویزان شدند از یك طرف خطر واز یك طرف مضحك بود ولی از تفضلات الهی ابداً نه صدمه‌ای بپا و نه به‌بدن واردنیامده بودباری برای‌اشترینان حرکت ، این‌راه‌تمامش سربالا و دره ماهور است هر قدمی که پیشتر میروند برف زیاد میشود ، جدولهای آب همه یخ بسته باد هم در جلو بود وهوا بشدت سرد ، قبل ازحرکت آقایان جمعی ازالوار های بختیاری و غیره‌بسمت‌نهاوند حرکت کرده بودند و جاده‌را کوبیده بودند والا خیلی مشکل‌بود عبور ازاین‌برف .

باری سه ساعت بغروب مانده وارد قریه اشترینان شدیم ، این ده بزرگیست ولی بواسطه آمدو شد اردو های‌سابق سالار الدوله و حضرات بختیاریها این ده را خراب کرده اند ، فعلا جمعی از سوار های شیخعلی مردان خان لر در این ده توقف دارند و طبعاً این لرها دزد هستند چنانچه لدی الورود عبای نواب‌وکیل یزد (محرر) رابردند باین ترتیب‌که نواب وکیل قاطررا بدست یك نفردادکه صاحب خانه‌بود که‌برود و منزل واطاق راببیند فوراً یکی از لرها عبای نائینی را از روی‌قاطر برمیداردوبعد ازآن‌رئیس سوارها رفت عبارا گرفت وآورد ودوتومان‌انعام گرفت .

آقایان حاج شیخ و آقاسید فاضل ومحرر وچند نفر دیگر در خانه علی بابا منزل کردند مشارالیه بسیار مرد معقولی بود اطاقهای خوب و تمیز و برای مال‌ها هم طویله بزرك خوبی و خدا رحم کرد که این منزل خوبی است والا بااین سردی هوا خیلی مشکل بود ، الان خبر آوردند که سوار های الوار یك نفر را کشته اند علی بابا و جمعی رفتند از برای جلو گیری و مهاجرین خیلی پریشان حال هستند که آیا امشب چه خواهد شد خداوند خودش رحم کند قضیه از این قرار است که کربلائی‌داراب خان‌جمعی از سوار های لر را بخانه برده مهمانی کرده بعد از صرف شام سوار ها کربلائی داراب را بچوب بسته پول از او می‌خواهند اقوام داراب خان و اهل آبادی جمع می‌شوند برای زد وخورد شاید هم غلبه می‌کردند ولی دو سه نفر از پیر مرد های عاقل داراب خان را خلاص کرده و فتنه‌راخوابانیده اندوکشته شدن یکنفر هم دروغ بوده .

روز چهارشنبه ۲۷ ع ۱ امروز چهار ساعت از دسته گذشته از اشترینان برای نهاوند حرکت کردیم در این راه نهار صرف شد ، یك ساعت بغروب وارد نهاوند شدیم ، در بین راه خبر رسید که ماشاالله خان کاشانی باعده خود و سواران مجاهد دوشبانه روز باروسها جنگ کرده وآنهارا شکست داده وچند نفرهم‌اسیر گرفته است آقای حاج شیخ و همراهان منزل حاج عابدین سقط فروش منزل کردند و الحق آدم نجیبی است ، بعد از جا بجـا شدن آقایان از

احوالات مجـاهدین و جنگ آن ها با روسها سراغ گرفته شد خیلی تعریف از جنگ ماشاالله خان و برادرش امیر خان نمودند که خوب جنگ کرده است و قریه (قـایق) را از روسها گرفته و در دست مجاهدین است .

روز پنجشنبه ۲۸ ع ۱ امروز چون تکلیف معلوم نبوده وپارهٔ از مسافرین هم عقب بودند از این جهت توقف کردند و در مقـام اطلاعات برآمده آنچه محقق است این است که روسها ملایر را در دست دارند و در این جنگ اخیر ماشاالله خان تنگه را در دست دارد و از برای عبور مسافرین راه خضر را معین کردند که از آن راه بروند بصحنه‌از قرارمذکور این راه باز است ، از بروجرد سردار محیی تلگرافی بآقای طباطبائی کرده بودند که در نهاوند توقف کنید تاماها وارد شده باعده کافی از این خط حرکت کنیم ، ولی هنوز معلوم نیست آقای طباطبائی چه نظر خواهند داشت ، اول مغرب حاج شیخ و فاضل و محرر برحسب قولی که قبلا داده شده بود برای ملاقات میرزا سید محمد طباطبائی رفتند در اینجا مهاجرین و مسافرین حاضر بودند و تحقیقات کامل از جنگ‌کرده اند معلوم‌شد راه خضر بازاست ، بعضی تصویب‌کرده بودندکه تاراه باز است بایدزودترحرکت کرد زیرا میدان جنگ است اعتبار ندارد گاه راه باز میشود و گاه بسته ، رئیس ژاندارمری نهاوندهم سعی‌دارد که مهاجرین هرچه زودتر روانه شوند ، مستشار عثمانی تصمیم گرفته که فردا که جمعه ۲۹ است روانه شوند لیکن آقا سید محمد طبـاطبائی بواسطه عقب ماندن میرزا محمد صادق طبـاطبائی قبول نکرده گفته اند توقف خواهم کرد تا ایشان برسند ، آقای حاج شیخ و همراهانشانهم محض ایشان‌توقف خواهند نمود .

از اخبارات تازه این است که از قرار قول رئیس ژاندارمری که سوئدیست دولت سوئد هم وارد جنگ و بادولت روس مشغول جنگ است ، و از اخبارات دیگر این است که دراین خط راه‌که حضرات مهاجرین از خدین می‌آمدند جائی رسیده اند که فاصله قشون روس باآنها بیش از نیم فرسنگ نبوده که نه روسها از حرکت مسافرین مطلع و نه مهاجرین مستحضر گشته بودند که در فرونت جنگ واقع وعبور مینمایند ، مطابق تلفونی که آخرین دفعه از میدان جنگ به نهاوند رسیده است فیروز آباد خلج که موقع مهمی است بدست حضرات مجاهدین آمده و در تصرف ایشان است والان هم مشغول جنگ میباشندو فردا مجدداً خبر داده خواهد شد ، میرزا محمد صادق طباطبائی از بروجرد تلگراف کرده بودند کـه آقایا مراجعت به بروجرد نمایند تااز راه خرم آباد و پشت کوه بروند ، جواب داده‌شد که‌راه نهاوند به‌کرمانشاهان باز است فوراً بیائید تا برویم ، اما وضع علما و بزرگان نهاوند برخلاف بروجرد و سایر نقاط نسبت بآقایان باحسن‌نیت پذیرائی وبرخورد نمودند .

روز جمعه۲۹ ع ۱ امروز هم بواسطه نبودن طـباطبائی کوچك لنك کردند ولی مستشار عثمانی حرکت کرد و بنه طباطبائی بزرك هم روانه شد ، طرف عصر خبر رسید که آقای سردار محیی در بروجرد توقف کرده اند ولی طباطبائی کوچك بطرف نهاوند روانه شده اند ، شب شنبه نوشته از نظام السلطنه بعنوان آقای مدرس آمده بودکه صورت آنرا تحصیل کرده درج‌مینمائیم .

صورت تلگراف

خدمت باسعادت جناب مستطاب ملاذ الانام آقای مدرس و سایر آقایان عظام هیئت علمیه دامت برکاتهم‌نظر باینکه نظر جنابعالی فداکاری و حفظ روابط بادول متفقه است و آقایان محترم دموکراتها هم تشریف دارند علیهذا متمنی است جنابعالی بزودی تشریف بیاورید و بعضی تشکیلات هم که باید داده شود بتوجهات ذوات مقدسه بخوبی انجام بگیرد و البته در سرعت حرکت عجله خواهید نمود (نظام‌السلطنه)آقایان چون مدرس نبودندکسی این نوشته را قبول نکرد و ضبط ننموده وجوابهم نداده این است افکار وتشخیص یك عده از آخوند وسید سردار و مجاهد پیر وجوان که نتوانستند نسبت بچنین تلگرافی که منافع خود و هدفشان در قبولی آن بوده تصمیم بگیرند راه ترکستان در پیش خواهند گرفت نه راه کعبه آمال و آرزو و اقعاً جای تعجب است جوانان بخوانند وعبرت بگیرند .

روز شنبه غره ربیع‌الثانی ۱۳۲۴

بسم‌الله الرحمن الرحیم ــ امروزبعدازصرف نهار وتهیه‌لوازمات مسافرت چهار ساعت بغروب ازنهاوندحرکت کرده یك‌فرسنگ راه بسیاربدبود ، چون‌قدری ازشهر دورشدیم سواری ازطرف صمصام نظام نایب‌الحکومه نهاوند رسیدبرای راه نمائی وپیغام آورد که در شهر بواسطه توقف اردوی ملی منزل خوبی نیستِ بروید بقریه (بیستون) لذا آقایان روانه بیستون شدند نیم ساعت بغروب وارد شدند ، آقای سهام الدوله منزل سالار نظام پسر محمد خان مالك بیستون بودند از ایشان پاره اطلاعات حاصل کرده بعد آقای سالار نظام‌از برای‌هریك به تناسب منزلی معین کردند و آقایان بمنازل خود رفته استراحت کردند ، از میدان جنگ سئوال شد جواب دادند سه روز است در این حدود جنگ است و قشون روس را عقب نشانده اند والان محل‌اردوی روس در کنگاور نو است و کنگاور کهنه در تصرف اردوی ملی است و اغلب روزها پیش قراولان طرفین بهم رسیده جنگ می‌کنند ، در چند روز قبل پنج نفر از سوار های روسی یك دفعه وارد قریه (کرومان) شده اهل آبادی ملتفت شده آنها را دستگیر و تمام را کشته بودند ، از نهاوند الی بیستون و از آنجا تا ده لر تمامش را در حدود اردوی روس باید عبور کرد و مسافت تااردوگاهی دو فرسنگ و وقتی یك فرسنگ پاره اوقات نیم فرسنگ است ، امروز صبح الی عصر صدای توپ می‌آمد معلوم بود میان دو اردو جنگ بوده است .

روز یکشنبه ۲ ع ۲

سه ساعت از دسته گذشته قافله حرکت و سهام‌الدوله هم عیال و پسر خود را بامعدودی سوار روانه کرمانشاه‌نمود ، امروزچون منزل سنگین است همه‌جا بسرعت راه طی میشد ، در بین راه نزدیك هرقریه میرسیدیم چون جمعیت زیاد بود و مقداریهم سوار همراه بود اهالی آبادی بگمان قشون روس تمام میرفتند پشت بام‌ها و سنگرمی‌بستند و مستعد جنگ میشدند ، در اغلب آبادیها هم پست قشون ملی بود ، باوجودیکه نهاررا سر سواری‌خوردیم برای اینکه خط سیر در فرونت بوده اطمینان نبود ، نیم ساعت بغروب وارد (ده لر) شدیم راه بسیار سختی بود بهر حال بعد ازورود بده لر محلی دیدیم خراب و ویران و خالی از سکنه‌تمام‌اهل‌قریه‌بواسطه تعدیات سابق و لاحق و اردو های پی درپی فرار کرده اند و حالا هم که اردوی مفصلی است ، چون فاصله مابین اردوی ملی و عثمانی باقشون روس بیش از نیم فرسنگ نیست از طرفین که مراد قشون ملی و روس باشد تمام کوه‌ها و تپه‌های اطراف را سنگر بندی کرده اند و این سنگر ها در دامنه کوه و سر

گوه‌ها بدستور صاحب منصبان آلمانی درست شده است ، چه قدر خوب و درچند موضع توپ شنیدر و توپ صحرائی نصب کرده و سربازها شب و روز در سنگر کشیك هستند ، سنگر ها زیر زمینی است ودر جلو آنها خندقهای کوچك حفر نموده اند بعمق یك ذرع و نیم که سرباز بتواند حرکت نماید و تیر بیندازد و ازهمان زیرزمینی بهمدیگر راه دارد ولی از خارج ابداً معلوم نیست که اینجا سنگر است .

باری منزل از برای مهاجرین در ده لر دست نیامد بعلت اینکه تمام را سرباز و سوار گرفته بود بعلاوه اغلب عمارات خراب و تیر سقف اطاقها را کشیده و سوزانده بودند چنانچه جمعی را خودم دیدم تیر اطاق و درب را کنده و می‌سوزاندند ، اهالی و ساکنین ده لراسبابهای خود را باکاه و پاره اجناس‌در خاك پنهان کرده و اردو خیلی از آنها را پیدا کرده بودند ، باری از اینجا حرکت کرده‌آمدیم سرآب ده لر بهزارزحمت یك اطاق خرابه پیداکردیم که مسلمان نشنودکافرنبیند درچنین جائی‌شب‌رابروزآوردن چه‌قدر مشکل‌است نمیتوان تحریر نمود که مردمان بزرك ونجیب راحت‌کرده دراین گونه محلهای‌کثیف وحشتناك چه حالتی پیدا مینمایند .

روز دوشنبه ۳ ع ۲

امروز یکساعت از روز بالا آمده اسبابها را جمع آوری و بار کرده برای صحنه حرکت‌کردیم ، ربع فرسنگ که از منزل دور شدیم صدای شلیك تفنگ از سرکوه و دامنه دست چپ بلند شد و متصل شلیك میشد چون.امروز (مه) زیادی بود معلوم شد روسها میخواستند از این مه و ابر استفاده کنند شاید سنگر اردوی ملی را بگیرند لذا حمله جنگ شروع شده ولی تـا حال که شب سه‌شنبه است خبری نرسیده که فتح نصیب کدام طرف خواهد بود ، مطلعین میگویند فتح باملیون است (محرر خدا کند این طور باشد) برای اینکه در سنگر های خوب هستند و دیگر این که مدافع میباشند ، بعلاوه گردنه بـید سرخ که خیلی مهم است دست قشون ایران است که اگر استعداد کافی داشته باشند ممکن است چند ماه بحـالت دفاع نگاه بدارند ولی افسوس آن چه را که وعده دادند دروغ درآمد .

چون آقایان مهاجرین متفرق بودند و قافله همراه نبود قبل از ظهر از گردنه بید سرخ گذشتیم تمام گردنه سنگر بود بشرحی که ذکر شد وارد صحنه شدیم اینجا هم مانند سایر جاها چون محل اردو است منزل خیلی کم است ، بهزار زحمت منزلی پیدا کرده شب را توقف نمودیم .

روز سه‌شنبه ۴ ع ۲

امروز چهار ساعت بالا آمده حرکت کردیم و سه ساعت‌بغروب مانده وارد بی‌ستون که چهار فرسنگ است شدیم ، در این جا انتظام‌الدوله هم بما ملحق شدند و از ایشان اطلاعات حاصل و از قرار تقریر ایشان قشون تایك فرسخی نهـاوند آمده است و احتمال میدهند نهاوند را اشغال کرده باشند ، از این خبر بواسطه‌نیامدن طباطبائی کوچك و سردار محیی و میرزا کریم خان و سایرین اوقات همگی بسیار تلخ است در واقع بی‌جهت‌خود- شانرا در بروجرد معطل کرده بودند ، اگر چه بی‌جهت نبوده از برای گرفتن پول معطل شده بودند ـ عجالتاً راه کرمانشاه بسته شده و حضرات چون راهی ندارند مگر از طرف خرم آباد لرستان که آنهم بواسطه برف خیلی مشکل است عبور کردن احتمال میرود یك ماه چهل روز دیگر بماملحق‌شوند ، در واقع عبور ماها از این منازل پرخطرتمامش خطر جـانی دارد خصوصاً از بروجرد به این طرف که

فرونت جنگ بود ، چنانچه از عجایب روز گار است روزیکه وارد ده لر شدیم و منزل نبود آمدیم سر آب ده لر و حاج شیخ و همراهانش در سر آب منزل کردند بالای سرشان سنگر قشون روس بود بطوریکه فاصله خیلی کمی مابین بود وخداوند حفظ کرد والا تماماً اسیر میشدیم واقع امر عجیبی بود این است که باید معتقد بود که حافظ ونگهدار دیگریست .

گر نگهدار من آنست که من میدانم شیشه را در بغل سنگ نگهمیدارد

باری پس از ورود به بیستون و عبور از سرچشمه رسیدیم بشخصی که بالای این چشمه صفحه سنگی گذارده که در آن خطی نوشته شده بود ، سئوال کردم چه چیز است گفت صداق نامه شیرین است که فرهاد کنده است از حرف مردك خنده‌ام گرفت بطوری که نتوانستم خود داری کنم بعد ازفراغت رفتم تماشای بیستون و زحمات فرهاد ، در وسط این طاق یك راه باریکی است از آنراه رفتم بالا دیدم یك صورت شخصی باکلاه از سنگ تراشیده و بیرون آورده اند عجب آنکه ازنزدیك آن درست چشم و ابر و دماغ معلوم نیست ولی وقتی شخص پائین آمد وقدری دورتر ایستاد خوب معلوم است .

بعد از انجام این معما رفتم سرچشمه که شکل داریوش کبیر و چند نفر اسیر که در سنگ تراشیده اند و بالای آن بخط میخی نوشته اند که نمیتوانستم بخوانم و این خط نـاقص شده است بعلت این که مرحوم شیخعلی خان این چشمه بی‌ستون را وقف کرده چهار دانك آن را برای سادات بنی فاطمه که از این راه عبور مینمایند استفاده کنند دو دانگ را برکاروانسرای بیستون که از مسافرین کرایه منزل که شب اگر ماندند گرفته نشود و وقف نامه برروی سنگ تراشیده و بواسطه این وقف نامه مقداری ازخط میخی حك شده‌است ، باری ازآنجا بکرمانشاه که شش فرسنگ استروانه شدیم .

روز چهارشنبه ۵ ع ۲

امروز سه ساعت از دسته گذشته برای کرمانشاه حرکت وسه ساعت بغروب وارد شهر شدیم ولی چون طرف عصر بود و برف هم می‌آمد خیلی سخت گذشت چیزیکه بود بواسطه اینکه وارد شهر خواهیم شد والبته از هرجهت استراحت میشود لذا توجهی به برف وسرما نمیشد .

روز پنجشنبه ۶ ع ۲

امروز آقای وحیدالملك و آقا میرزا طاهر تنکابنی وناصرالاسلام و جمعی از وکلا و رؤسای حزب محترم دموکرات آمدند منزل آقای حاج شیخ اسمعیل و بعد از صحبت های زیاد گفته شد چون وقت تنك است و کار ها زیاد قرار شد آقایان وکلا و جمعی دیگر را دوساعت بغروب مانده دعوت بمنزل آقا میرزا سید محمد طباطبائی نموده درآنجا مذاکرات لازمه بشود ، دوساعت بغروب برحسب قرار دادآقایان حاضر شدند وازیك ساعت بغروب آقایان وکلا دریك اطاق مخصوص الی سه ساعت از شب گذشته مشغول مذاکرات لازمه بودند ، در آخر مجلس قرارشد هیئت نمایندگان باتفاق درامورات مشورت کرده وهرچه راصلاح دیدند چه درسیاسی و چه انتظامی وکلیه امور مربوط بمهاجرین و افراد عمل واقدام نمایند و ریاست رابعهده آقـا میرزا سید محمد طباطبائی قرار ومورد قبول همه قرارگرفت .

بعد از آن سه نفر نماینده از طرف هیئت نمایندگان مبعوث شدند که بروند منزل نظام السلطنه و به ایشان اظهار دارند که هیئت نمایندگان شما رابریاست اجرائیه مقاصد خود انتخاب کرده اند وازبرای این ابلاغ رسالت سه نفر انتخاب شدند ، آقا سید محمد رضای مساوات ، آقا سید فاضل ، نـاصر الاسلام

و قرار شدفردا سه ساعت بظهر مانده بروند منزل نظام‌السلطنه و تبلیغ رسالت نمایند ، جلسه بعدهم فردا عصر دوساعت بغروب منزل آقامیرزا سید محمدمعین گردید .

روز جمعه ۲۷

امروز بحمدالله هوا صاف وآفتابست واهالی کرمانشاه دسته‌دسته بدیدن آقایان مهاجرین می‌آیند و مذاکرات روی اتحادواتفاق سخن پرانی میشود ، برحسب قرار داد هیئت نمایندگان آقایان سید محمدرضا مساوات و سید فاضل‌ومیرزا محمد علیخان کلوپ برای ملاقات‌آقای نظام‌السلطنه رفتند رای هیئت را تبلیغ کردند وجلسه بعدهم‌فردا عصر دوساعت بغروب منزل میرزا سیدمحمد معین گردید .

از اخبارات امروز ، مطابق اظهار اجزاء تلگرافخانه نهاوند در تصرف روسها است ، خبر دیگر شهرت دارد که امیر مفخم باعده که عبارت از سوار های خود و قوه اصفهان و غیره آمده اند بروجرد و خیال دارند ازدو طرف حمله به نهاوند نموده از تصرف روسها خارج نمایند ولی هنوز اثری ظاهر نشده‌و خبری نرسیده ، در کرمانشاه احزاب سیاسی و رؤسا اتحاد کرده اند انشاالله بواسطه اتحاد و اتفاق‌هیئت علمیه وحزبین محترم مقاصد همگی حاصل‌شود .

لازم شد علت این اتحاد را که در کرمانشاه شد و عامل مؤثر این کار را منحصراً ذکر نمائیم که تاقدر و زحمات اشخاص علاقه‌مند به مملکت معلوم شود البته قرائت کنندگان در نظر دارند که کمیته دفاع ملی درقم تشکیل شد و از طرف کمیته اشخاصی برای‌نقاط غرب و جنوب مامور شدند که بازمینه تبلیغ تهیه قواء و لوازمات نموده بفرونت جنگ بفرستند ، منجمله آقایان‌مساوات مامورغرب اراك‌باعیسی میرزا و زحمات خوبی هم کشیده عده تهیه و مشغول مشق دادن بودند ، و دیگر آقا میرزا طاهر تنکابنی نماینده مجلس شورای ملی باآقای میرزا حسن طالقانی مامور ملایر وتویسرکان و کرمانشاه بودند که پس از مذاکرات در ملایربکرمانشاه رفتند ، مطابق‌اظهارنمایندگان آلمانی که قواء و اسلحه‌ازتفنگ وفشنگ وتوپ درکرمانشاه وارد شده ومیشود وازطرف کمیته دفاع ملی بایددرکرمانشاه بامعیت کمیته دموکرات کرمانشاه تهیه نفرات نموده بفرونت همدان که مرکز خط جنگ است بفرستند باین‌جهت آقامیرزا طاهر تنکابنی ومیرزا حسن طالقانی بملایر واردمیشوند .

چون میرزا حسن طالقانی جوان باحرارت جدی بنظر می‌آید و باورودبملایرپست وتلگرافخانه‌را تصرف و سانسور نموده کمیته دموکرات ملایر همان شب ورود و تشکیل ، افرادراجع‌آوری نموده روانه همدان مینمایند ، حکومت هم تسلیم عملیات آنها شده درواقع توقیف بوده ، ماژر دموره سوئدی صاحب منصب ژاندارمری که عده‌اش درهمدان بود وارد ملایر میشود ازطرف نمایندگان کمیته دفاع ملی اخطار میشود که هیچگونه مداخلات مستقیمی بدون‌اطلاع ننمایند .

از قرار معلوم ماژور دمره میخواسته است اطاعت ننماید ولی کنت کانیس که یکی ازشاهزاده‌گان آلمان و مامورایران ورئیس مامورین‌آلمانی درایران است ودر فرونت همدان وضمناً مامورحاضر کردن نظام‌السلطنه برای تهیه سوار و پیاده و حرکت از بروجرد است که یك قسمت به همدان و قسمت دیگر بطرف خط ساوه که باقواء ملایر واراك توام شده بروند بساوه و رباط‌کریم تا طهران را از قسمت قواء روسها در قزوین نگاهداری کرده و هروقت از فرونت همدان فرمان حمله بشود آنها حاضر باشند که‌در حدود قزوین روسها را محاصره نمایند ، نقشه خیلی‌خوب بوده‌درهرحال ازمطلب دور نیفتم (کنت‌کانیس)

یاکنت‌کانیز ، جلوگیری ازخیالات ماژور دمره نموده بلکه اوراتسلیم نمایندگان کمیته دفاع ملی نمودند ، چون شرح جزئیات عملیات نمایندگان کمیته دفاع ملی را در ملایر هنوز بدست نیاورده‌ام عجالتاً بهمین اندازه که مطلع شده درج مینمایم انشاالله تا بعد هرچه بدست آمد در صورت مقتضی‌برای قرائت‌کنندگان خواهم نوشت .

آقا میرزا حسن تنکابنی و میرزا حسن طالقانی از ملایر برای کرمانشاهان حرکت مینمایند این حرکت در موقعی بوده که فرونت همدان شکست خورده اردوی ملی برحسب دستور فرمانده دو قسمت‌شده یك قسمت بطرف ملایر و نهاوند و قسمت دیگر بطرف اسدآباد و کنگاور عقب نشینی مینمودند ، پس از ورود بکرمانشاه وضعیت احزاب و افرادسیاسی‌راباحالت نفاق دیده از آن طرف موقعیت فرونت‌را هم‌مطلع بودند لذا بایك جدیت و بابیانات آقا میرزا طاهر تنکابنی فیلسوف بزرگ ایران احزاب را باهم‌متحد ساختند بنام حفظ استقلال مملکت وبدون هیچ اسمی مشغول کار میشوند وخوب هم پیشرفت‌کرده بود ، که دراثرهمان عملیات واقدامات بودکه در بدو ورود حاج شیخ اسمعیل وسیدفاضل ونواب وکیل‌یزد (محرر) و طباطبائی بزرك و سایر مهاجرین بدون معطلی جلسات هیئت علمیه و نمایندگان تشکیل و شروع بکار نمودند چون زمینه کاملا مهیا شده بود وزحمتی برای مقدمات جمع‌آوری افکاروافراد نداشت چنانچه‌ذکر شد شروع به اساس کار نمودند .

چیزیکه اسباب تاسف و نگرانی شده بواسطه ورود آقایان نمایندگان وهیئت‌علمیه و سایرمهاجرین از قبیل سردار محیی و سردار مقتدر کاشی و نظام السلطان و امثال آقایان ، میرزا حسن طالقانی خود را کنار کشیده دیگر فعالیتی ندارند وچون بامیرزا طاهر تنکابنی در یك منزل بودند روزیکه بدیدن و ملاقات ایشان رفته بودم ضمناً از طالقانی پرسیدم که شماخیلی ساکت شده اید جواب دادند حالا دیگر امثال من باید منتظر اوامر و دستورات رؤسا باشیم خاصه حالا که مجلس هم تشکیل شده است و مخصوصاً بجنابعالی (نواب‌وکیل) که جزو هیئت رئیسه بنام منشی انتخاب شده‌اید تبریك میگویم امیدوارم موفقیت کامل حاصل‌شود و عموماً بایك روح وحدت شروع بکار نمایند .

ولی افسوس که از حالا بطوریکه شنیده و دیده میشود بین بزرگان هرطبقه برای خودستائی و نرفتن زیربار یك‌دیگر تولید اختلاف که درنتیجه تولید نفاق و ناچار به افراد هم سرایت خواهد کرد مثلا امروز هرچه از طرف آقای میرزا طاهر تنکابنی که حضور دارند دستور داده شود بدون چون‌و چرا اجراخواهم‌کرد برای اینکه به‌ایشان‌معتقدم بهمین ترتیب سایرین‌را هم‌قیاس بفرمائید باید همین طورباشند ولی افسوس .

دو ساعت بغروب آقایان وکلا مطابق قرار سابق رفتند منزل آقای طباطبائی ، یکساعت بغروب مجلس و هیئت رسمیت پیدا کرد ، پس از مذاکره آقای حاج شیخ باکثریت نایب رئیس انتخاب شدند و بعد دو نفر منشی که یکی آقای حاج عزالممالك و دیگری نواب رضوی وکیل یزد ، بعد از انتخاب هیئت رئیسه داخل مذاکره شدند ، البته مذاکرات را نمیتوان کاملا ذکر کرد و خارج از وظیفه محرر است بعلاوه مقتضی نیست مگر اینکه مطالبی باشد که درجش نسبت بموقعیت اهمیتی نداشته باشد ، انشاالله اگر محرر زنده بماند مشاهدات و معلومات خود را در موقعش درج مینماید که تا اسباب هوشیاری و شناسائی اشخاص بشود که بعد از این گول تسبیح و داغ پیشانی را نخورند و نیز گول حرارت نطقهای

مهیج وطن‌پرستانه که برحسب ظاهر خودشانرا ازجان گذشته وفدائی‌اسلام ومملکت معرفی میکنند نخورند این هردو دسته در اجتماع مهاجرین بطور کامل وجود دارد و خدا عاقبتش را بخیر بگذراند ، بالجمله‌در دو ساعت از شب گذشته مجلس ختم شد و هرکسی بمنزل خود رفته در این جلسه قرار شد کمسیونی در منزل حاج شیخ تشکیل شود و افراد کمسیون در منزل مشارالیه حاضر شوند ، سابقاً تذکر داده شد که مذاکرات مجلس نمایندگان را ثبت نخواهم کرد ولی بعد جمعی از نمایندگان رأی دادند که خلاصه مذاکرات جلسات در ضمن وقایع یومیه نوشته شود و محررهم اطاعت کرده بعدازاین انشاالله‌باموفقیت و بودن سلامتی تحریر خواهدشد .

روز شنبه ۸ ع ۲

امروز قبل از ظهر برحسب قرار روز گذشته آقا سید محمد رضامساوات ، میرزا محمدعلی‌خان‌کلوپ وآقای ادیب السلطنه و ناصرالاسلام آمدند منزل حاج شیخ و مذاکرات شروع شد و برای پرگرام و مرام نامه هیئت نمایندگان صحبت شد ، پس از مذاکرات صورت آن نوشته شد و مقارن ظهر جلسه ختم و هریك بمنازل خود رفتند دو ساعت بغروب آقایان در منزل آقای طباطبائی بزرگ حاضر و جلسه در تحت ریاست معظم‌له تشکیل گردید ، آقای ناصرالاسلام و وحیدالملك و یك نفر دیگر بواسطه عارضه کسالت غایب باقی یازده نفر حاضر ، قبلاصورت جلسه روز گذشته قرائت چون مخالفی نبود تصویب شد بعد صحبت در نظم ولایت و اهمیت آن شد که بقید فوریت معین و مجلس رای بدهد ۱ - باکثریت تام نظام السلطنه قوه مجریه‌انتخاب و قرار شد بمعزی‌الیه ابلاغ گردد و بعد رسماً بایشان نوشته شود که مسئول قوه نظامی‌وانتظامات‌اشخاص باتصویب مجلس و سایر مسائل باایشان‌باشد ۲ - صورت پرگرام ومرام‌نامه‌که قبلا نوشته شده بودقرائت و تصویب گردید و قرار شد آنراهم بنظر نظام‌السلطنه برسانند و بعد در مجلس برای شور ثانی‌تصویب گردد ۳ - چون نظام السلطنه کراراً خواسته بودند که چند نفر از مهاجرین بجهت معاونت او در امورات بایشان معرفی گردد علیهذا اسامی چند نفر از آقایان مهاجرین غیر از نمایندگان صورت‌نوشته توسطسید فاضل و ادیب السلطنه و ناصرالاسلام از برای نظام السلطنه فرستاده شد اسامی از این قرار است : آقا میرزا سلیمان خان ، سردار محیی ، میرزا کریم خان ، حاج فطن‌الملك ، آقا عبدالمهدی طباطبائی ، بقاءالملك ، ضیاءالسلطان مدیر وزارت داخله ، سردار مقتدر کاشانی ، بعد از آن‌قدری‌در اطراف‌امورات جاریه مذاکره شد ، و دستور فردا غور در پرگرام است ، یکساعت از شب گذشته‌مجلس ختم شدوآقایان بمنازل خود رفتند ، بعد از ختم جلسه آقای مساوات اظهار نمودند چون آقا میرزا سید محمد طباطبائی حال درستی ندارند خوب است که جلسات در جای دیگر تشکیل شود و خلاصه مذاکرات و مطالب را بیاورند تاملاحظه نمایند ، سید فاضل و حاج عزالممالك و مشارالدوله اظهار داشتند بسته بمیل خودشان است ، خود آقا اظهار داشتند کمال میل را دارم علیهذا قرار شد فردا دو ساعت بغروب باز منزل ایشان مجلس منعقد گردد .

امروز تازه‌ای نیست مگر اینکه شب گذشته یك نفر از لرها و یك نفر ژاندارم که هر دو درتحت حکم نظام السلطنه بودند سریك خانه نزاع کرده ژاندارم او را کشته است ، اغلب روز و شبها از این اتفاقات روی میدهد باندازه‌ای‌که اهالی مخصوصاً کسبه ناراحت‌اند برای اینکه ازاین قبیل نفرات‌دربازار یاسرگذر متاعی میخرند پولش را نمی‌دهند لذا نزاع میشود و ابداً نظام‌السلطنه‌بفکرجلوگیری نیست‌واقعاً

مرد بتمام معنی طماعی است ، من‌که (محرر) خیلی افسوس میخورم از آن اتفاق و اتحادیکه قبل ازورود آقایان نمایندگان و نظام السلطنه در کرمانشاه بدست نمایندگان کمیته دفاع ملی آقا میرزا طاهر تنکابنی و میرزا حسن طالقانی باهمراهی کمیته دموکرات کرمانشاهان‌که در راس آن‌آقای‌قوام العلماء مرد بتمام معنی آزادیخواه پاك وباایمان تهیه شده بود و حالیه بواسطه نظریات خصوصی اشخاص از هر طبقه و حب ریاست و منفعت پرستی اشخاص نه تنها خراب شده بلکه بصورت هرج و مرج تبدیل شده‌است چه کنم که آزاد نیستم حقایق را در این سفر نامه ذکر نمایم برای اینکه (برماست که برماست)مانند (تف سربالا شده) البته خوانندگان بعد هریك بفراست خود در ضمن اسم بردن اشخاص و اظهارات آنها پی‌خواهند برد .

روز یکشنبه ۹ ع ۲ امروز قبل از ظهر باز جمعی از علماء و محترمین منزل آقای حاج شیخ اسمعیل آمده و تمام مذاکره از عدم انتظامات‌درشهر و ناراحتی مردم است مخصوصاً از تیر اندازیهای شب تاصبح تمام مردم وحشت زده و ناراحت و از این حیث شکایت و روزی نیست که مراجعه ننمایند و تاکید نکنند که بارؤسا خصوصاً بانظام السلطنه بوسیله هیئت علمیه مهاجرین مذاکره‌شود اینك تقاضاداریم در این باب که عبارت از نظم شهر است اقدامی بشود تا مردم از این حیث آسوده شوند که رفته رفته عدم رضایت برطرف گردد ، بعداز ظهر امروزبرحسب قرار داد قبلی آقا سید فاضل و ادیب السلطنه و ناصرالاسلام برای ارائه دادن پرگرام میروند منزل‌نظام‌السلطنه ، دراین موقع چون سیدفاضل‌منزل‌حاج‌شیخ منزل دارندبامحرر (نواب وکیل) حاج شیخ به سید فاضل مذاکراتیکه آقایان از هر طبقه شکایت ازبی‌نظمی شهر و ناراحت بودن‌مردم مینمودندارائه‌که‌بانظام السلطنه‌تأکید نموده ترتیب اینکار را بدهند .

نظام‌السلطنه پس ازدیدن پرگرام قرارشد شب‌آنرا نگاه بدارندکه مطالعه‌نموده بعد از آن بفرستند بهیئت ، نمایندگان در منزل آقای طباطبائی تحت ریاست آقای حاج شیخ جلسه تشکیل داده بدواً صحبت در اطراف تشکیل هیئت عالی شد که لازم است یا خیر رأی داده شد که لازم است آنوقت مذاکره در اطراف اشخاص شد که از چه طبقه باشند ، بالاخره قرار شد یك کمسیون چهار نفری معین کنند تا با هم مشورت کرده اشخاص را معین نمایند ، اجزاء کمسیون ازاین‌قراراست : حاج شیخ‌اسمعیل ، میرزا احمد خان ، آقای حاج عز الممالك ، میرزا محمد علی خان کلوپ . نواب التولیه وکیل یزد (محرر) این نقشه و قسمت ازآن جمله است‌که باید قرائت‌کنندگان بدقت بخوانند ، بعد از ختم جلسه مذاکراتی بین اشخاص‌شد و بعد متفرق شدند .

از اخبارات مسلمه امروز ۱ ـ روسها نهاوند را اشغال کرده اند ۲ ـ از طرف روسها و قوای ملی استعداد زیاد شده خیال جنگ دارند و این دفعه جنگ بزرگی‌خواهدشد ۳ ـ روسها از چهارطرف رو بکرمانشاه خواهند کرد و اگر خدای نخواسته اینجا را اشغال نمایند دیگر راه‌بکلی مسدود وبغداد هم در خطر خواهد بود ٤ ـ در چهار فرسخی صحنه بین قوای روس وملی جنگ‌است ٥ ـ در ماهی‌دشت شش فرسنگی کرمانشاه مشغول سنگر بندی هستند ٦ ـ میرزا سید محمد طباطبائی خیال حرکت بکاظمین دارند ۷ ـ پسر سردار ظفر بختیاری باعده وارد کرمانشاه شدند ، در هرصورت این زمینه‌ها راکه‌رویهم بگذاریم افق تاریکی رانشان میدهد .

اگر چه از فن تاریخ نویسی خارج است ولی چون وقایع یومیه نویسی است و مطلب‌هم خیلی‌محل تعجب است مینویسم :

همه کس میدانند که آقایان مهاجرین دست از جان و مال کشیده بجهت‌حفظ استقلال مملکت‌خود را به مهلکه انداخته البته در یـك چنین موقعی برفرد فرد ایرانی لازم که حتی‌المقدور کمك و مساعدت در انجام مطالب آنها بنمایند پس از ذکر این مقدمه نوشته میشود ـ آقای که حاج شیخ اسمعیل از صحنه تلگرافی بحاج علی اصغر تاجر نمودند که یك خانه موقتی معین نمایند و مسلم است این مراجعه برحسب سوابقی بوده بین آقایان و نیز مراد از منزل موقت این‌است‌که چون فرونت جنگ‌است میزان قطعی‌توقف را هم نمیتوان معلوم نمود ، حاج مذکور یك خانه کرایه مینماید که فقط سه اطاق داشته در ماهی بیست‌و پنجتومان دو ساله که سالی سیصد تومان میشود سه ماه را هم که هفتاد و پنج تومان می شود پیش گرفته و قرار دادهٔ که هروقت خواستند خالی کنند و لو ده روز توقف نمایند حق مطالبه هفتاد تومانرا نداشته باشنداز قرار اظهارات خارجه معلوم شد حاج‌علی‌اصغر باصاحب خانه همدست شده که در باب‌کرایه خانه باهم استفاده نمایند این است افکار بعضی‌ها و حسن نیت و فداکاری آنها که اگر کسی را محتاج دیدندتا قطره خون آن بیچاره را خواهند خورد .

امروز دوشنبه ۱۰ ع ۲

جز برف خبر تازه نیست تابعد از ظهر مهاجرین نتوانستند یك دیگر را ملاقات نمایند عجالتاً همه طبقات درحال تحیرمیباشند و هیچیك تکلیف خود را نمیدانند بعلاوه در کرمانشاه دسته جات اختلاف نظر پیدا کرده اند بعضی بـا مهاجرین همراه و برخی هوا خواه نظریات فرمانفرما میباشند حتی مراجعت بطهران‌را حاضروگفتگو میشود ، و علت این فکر هم بواسطه بودن سالار لشگر پسر فرمانفرما وداماد نظام‌السلطنه است که‌خودش را جزو مهاجرین قرار داده است و شب و روز هم بانظـام السلطنه هم منزل میباشند و چون همه گونه وسائل و پول برایشان فراهم است میتوانند همه روز اخبار مذاکرات و نظریات و تصمیمات مهاجرین را به پدرش داده و دستورات لازم مخصوصاً اختلاف انداختن بین نفرات مؤثر مهـاجرین مخصوصاً در طبقه نظامی که باصورت موقت در فرونت‌ها عمل نمایند ، و این موضوعات هر کدام در موارد خودبثبوت رسیده است که‌تولید ضدیت بانظام‌السلطنه و عدم اطمینان از همین‌جا سرچشمه گرفته ومیگیرد .

یکساعت بغروب آقایان نمایندگان هشت نفرشان در منزل طباطبائی حاضر شدند و شش نفر غائب بودند، ناصرالاسلام ، وحیدالملك ، مشارالدوله ، حاج‌عزالممالك . قریب بغروب‌جلسه‌وکلا رسمیت‌یافت ، ابتدا مذاکره در اطراف قوه مجریه وریاست نظام‌السلطنه در میان آمد بعد از آن شرحی بایشان نوشته که سه ماده‌اش راجع بخود هیئت بود که برای اطلاع ایشان ذکر نمودند و بقیه مواد مربوط بخودشان است که بنام تاریخ درج مینمائیم .

صورت نوشته

هوالله تعالی ، چون مشی سیاسی دولتین روس وانگلیس‌ازچندی قبل باین طرف در دربار دولت علیه ایران یك رنك و شکل نامطبوعی پیدا کرده و تضییقات عملی‌آنها رشته انتظام امورات را گسیخته و حیات استقلال ایرانرتهدید می‌نمود و بالاخره نزدیکی قشون روس بمرکز دولت را به محاصره و مخاطره می‌انـداخت ، جمعی از نمایندگان ملت و آزادیخواهان مملکت که طاقت مشاهده این احوال را نداشتند و محیطمرکز را برای

تهیه مدافعه وطن و تخلیص تاج وتخت مقدس بندگان اعلیحضرت اقدس همایون احمد شاه قاجارشاهنشاه ایران تحت‌سلطه و تنگ دیدند بایك عزم راسخ و قدم ثابت از طهران خارج شده‌اند و ازهر طرف برای پیشرفت مقصود و دفع دشمنان خارجی و نجات استقلال مملکت دست به بعضی عملیات و اقدامات زدند و مساعی خود را درهر جا و بـهروسیله که صورت امکان داشت بکار بردند تا بالاخره خط سیر خود را بکرمانشاهان منتهی ساختندکه در این‌جا دایره عملیات خود را وسعت داده باوسائلی که در این‌جا فراهم است موجبات پیشرفت مقاصد خود را تکمیل نمایند ، و اینك هیئت نمایندگان مواد سه گانه ذیل رااساس مقاصد خود قرارداده و اقدامات خودرا برروی این اساس تعقیب وتکمیل مینمایند .

مرام سیاسی

۱ ـ تخلیص ساحت مقدس اعـلیحضرت شاهنشـاه متبوع معظم سلطان احمد شاه قاجار از محاصره و تهدید قشون روس و دفع دشمنان اجنبی بوسائل ممکنه ۲ ـ تکمیل و تاکید روابط دولت علیه ایران بادول متحده آلمان وعثمانی و اطریش ، عقد معاهدات و مقاولات اساسی‌که متضمن مصالح مملکت بوده واستقلال تام سیاسی و ملکی و اقتصادی ایرانراکاملا درآتیه‌تامین‌نمایند ۳ ـ حفظ‌انتظامات‌داخلی مملکت‌وامورملی‌را ترتیب‌داده بطوریکه از هرگونه هرج ومرج جلوگیری‌شود .

مسائلی که از طرف هیئت نمایندگان بعهده نظام السلطنه محول میشود : ۱ ـ ریاست و فرماندهی کل قشون و قوای نظامی اعم از داخله و خارجه بنام نامی اعلیحضرت شاهنشاه معظم سلطـان احمد شاه قاجار بتوسط قوه مجریه ۲ ـ تدارك و اخذ اسلحه و مهمات جنگی با تعیین مقدار و مدت آن و جـلب دستجات قشونی خارجه و صاحب منصبان آنها وتعیین روابط و حدود آنها بموجب قرار داد های مفصل مخصوص خواهد بود که فیمابین ریاست قوه مجریه و مقامات عالیه نظامی دول متحد باسرع وسایل بعمل خواهد آمد ۳ ـ حفظ و تشیید روابط حسنه موجوده دول غیر متخاصمه با ایران ٤ ـ تعیین‌و اعزام‌فوری حکام و نصب مامورین ایرانی لایق و اهتمام در استقرار و حفظ امنیت و انتظام در کلیه نقاط و تشکیل فوری حکومت های نظامی در نقاطیکه ضرورت محلی اقتضا کند ٥ ـ اخذ و جمع آوری عایدات معموله مملکتی بارعایت مرکزیت کامل و صرف و طرح آن برطبق ترتیبات منظمه اداری و تقلیل و جلو گیری از هر حیف و میل و بی‌ترتیبی مصارف قشونی از محل عواید داخله ، و باوجوهی که بموجب قرار داد مخصوص از خارجه اخذ و دریافت میشود باید از مجرای اداره مستقل مرکزی مالیه بتوسط مباشرین ایرانی پرداخت شود ٦ ـ مراقبت و اهتمام درتسهیل و تکثیر وسایل پستی و تلگرافی و تلفونی و ایجاد و حفظ خطوط جدیده درنقاط وموارد لازمه ۷ ـ تاسیس و تکمیل ادارات عدلیه و سعی درتصفیه امور قضائی موافق قوانین جاریه مملکتی ، ۸ ـ کلیه معاهدات سیاسی و مقاولات و قرار داد های داخلی و نظامی‌بنام نامی‌بندگان شاهنشاه متبوع معظم سلطان احمد شاه قاجار و بتصویب و تـصدیق هیئت نمایندگان ملت وهیئتهای باصلاحیت در حدود مقرره بعمل خواهدآمد (آقامیرزا سید محمد طباطبائی‌امضانمودند)ازطرف نمایندگان محمد صادق طباطبائی .

بعد از دادن نوشته گفته شدآیا غیر از هیئت نمایندگان امر دیگری هست یا نه‌اگر شخصی یا دسته یاکمیته هست هیئت نمایندگان بروند عقب کار خود در این موضوع مقداری مذاکره شد بالاخره رأی داده شد که هر دسته و کمیته که هست معاضد در مجری خیالات هیئت نمایندگان‌و مطیع‌خواهند بود .

بعد از آن از وضع امورات و ترتیب انتظامات صحبت و مذاکراتی شد ، ضمناً از فرونت جنگ صحبت شد معلوم گردید عجالتاً از سمت نهاوند و کنگاور و هرسن و غیره شش یاهفت میدان جنگ در میان قشون روس و قوای ملی زد وخورد شده است ، پس از آن شرحی آقای تنکابنی از تقریرات آقای نظام السلطنه اظهار داشتند که مبنی برترتیبات لازمه بود و از طرف هیئت رای داده شدکه بجناب‌معزی الیه اخطار شودکه میدانیم چه باید کرد این حرفها فایده ندارد .

آقای مساوات پیشنهادکردندکه جلسات در هفته سه روز برقرارشود وجلسه فردا دو ساعت بغروب مانده باشد .

روز سه‌شنبه ۱۱ ع ۲

امروز دو ساعت بغروب وکلا در منزل آقای طباطبائی حاضر شدند در بین راه تلگرافچی ملاقات و اظهار داشت که خبر رسیده قریه شهرك را ملیون اشغال‌کرده اند وقشون روس راکه‌در شهرك بوده‌یك فرسنگ عقب نشانیده‌اند و خیال کرده‌اندکه از راه هرسن‌که مورد قشون روس بود و از آنراه بطرف کرمانشاه خیال حمله دارند جلوگیری شده باشد بعد یك نفر سالدات روس که‌کشیك یك سنگر را می‌کشیده خواب رفته بود که یکی از ژاندارمها او راگرفته است .

بعد از ورود به منزل آقای طباطبائی آقای فوزی بیك رئیس نظامی وسیاسی دولت عثمانی درایران از برای ملاقات آمده و مذاکراتی نمودند ، آنوقت مجلس در تحت ریاست طباطبائی ونایب رئیس‌رسمیت یافته ، اولا ازآقای تنکابنی سئوال‌که درمسئله‌پروگرام که‌آقای‌نظام‌السلطنه ملاحظه‌کردند چه جواب‌دادند آقای‌تنکابنی اظهارداشتند ایشان هم تشکرات خود راازحسن ظن هیئت محترم‌تقدیم داشتند وضمناً گفتندکه این دو روزه ملاحظه کرده میفرستم ، و راجع به مهاجرین که بنابود قراری بدهند جواب دادند فردا اشخاصی‌را که بجهت معاونت خود در امورات خواسته بودم دعوت نموده ترتیبی خواهم داد ، یکی از آقایان اظهار داشتند تشکر لفظی مورد ندارد باید روی کاغذ رسمی آمده به هیئت‌فرستاده شود ، دیگری از نمایندگان‌اظهار کرد اهم مقاصد مادر قبول این زحمات و فداکاری تمام از برای معاهده و مقاوله با دولت آلمان‌وعثمانی است و این منظور را باید هرچه زودتر تعقیب نمود و عمل را ختم کرد ، رأی داده شد که همین‌امشب آقا سیدفاضل ، تنکابنی ، ناصرالاسلام بروند نظام السلطنه را ملاقات و مذاکره‌نمایند ، درباب جلسات مذاکره شد و رای دادند که تاپرگرامی که برای نظام‌السلطنه فرستاده شده برنگردد و تجدید نظریکه لازم‌باشد نشود جلسات کمافی‌السابق همه‌روز است .

روز چهارشنبه ۱۲ع ۲

امروز از صبح تامغرب باران می‌بارید بهمین مناسبت جلسه نمایندگان تشکیل نشد خبر رسید که یك نفر عطار کشته شده وقاتل یك نفر ژاندارم است ولی‌علت هنوز معلوم نیست و هست ؟ بهرحال شهر خیلی شلوغ وناامن است و معلوم نیست چه‌خواهد شد ، رئیس قوه مجریه هم هنوز مشغول مطالعه درپرگرام است .

روز پنجشنبه ۱۳ ع ۲

امروز هم تایکساعت از روزبالاآمده هوابارانی بود ، و بواسطه کثرت بارندگی اطاقها چکه و قابل سکونت نیست ، از این صدمات جسمانی گذشته ناراحتی های روحی بیشتر اسباب زحمت شده است از یکطرف‌بلاتکلیفی وازطرف دیگر جمعی از متنفذین در کرمانشاه مقاصد فرمانفرما را اجرا مینمایند ، باندازه‌ای قوت گرفته که

اظهار میشود اختیارات امورات باید به مجلس عالی که مشحون بوجود وجوه علمـا و اعیان و تجار باشد تشکیل گردد که وکلا هم توام بااین جماعت کار نمایند نه به تنهـا برای اینکه موقع باریك و کار مهم است والا پیشرفت نخواهد کرد اگر غیر از این رویه رفتار شود ، از فحوای اظهارات پاره اشخاص بااطلاع همچو معلوم میشود که اگر این مسئله صورت نگیرد مخالفت خواهند کرد ، از طرفی بواسطه بی تکلیفی که هنوز اساساً کاری درست نشده و ترتیبی داده نشده است بیشتر آقایان مهاجرین را بزحمت انداخته هرکس را ملاقات کردیم بایك یاس و ناامیدی روبرو میشدیم و بیـشتر از همه گفته میشد که چرا نظام‌السلطنه تکلیف پر گرام و تصمیمات را معلوم و اطلاع نمیدهد که چه باید کرد و دراین باب‌بین نمایندگان هم‌مذاکره است که‌چه باید کرد .

تقریباً حق هم دارند و تقصیر عمده بایك دسته قوه عاقله است‌که نسنجیده دست به پاره‌ای اقدامات زده‌اند که سران و افسران دولت آلمان و عثمانیهم پاره اقدامات را خارج از رویه میدانند ، خداوند خودش کمك و اصلاح نماید و موجبات آسایش عمومی را فراهم آورد که در حقیقت امروزه اهالی‌ایران در زندان و فشار میباشند بطوریکه اگر کسی فکر نماید واقعاً یك عذاب الهی باهالی‌ایران عموماًوبه‌این عده مهاجرین خصوصاً وارد آمده است .

در این موقع و ملاقات بااشخاص برای چاره جوئی برخوردم بمیرزا حسن طالقانی‌و میرزاحبیب‌الله خان خوانساری که فوق العاده افسرده و مایوس ولی در عین حال عصبانی واظهارنمودند میخواستیم‌خدمت آقای حـاج شیخ برسیم که اولا چرا نظام السلطنه تکلیف پرگرامی که نمایندگان تنظیم و فرستاده اند معین نمیکنند بقول بعضی ها فرستاده است پیش فرمانفرما که چه نظر میدهد و تاآن برگردد عقب - نشینی شروع‌می‌گردد ، و اگر جلوگیری ازبعضی‌اشخاص نشود یکشب کار نظام‌السلطنه را خواهندساخت ، و مادر این چند روز بااغلب رؤسای سر دسته‌ها مذاکره کرده‌ایم جز بفکر ریاست و تهیه و سائل برای رفتن باروپا فکردیگری ندارندکه یك مشت مردم بدبخت را در میان آتش انداخته خود فرار نمایند ، بدتر از همه عده‌ای دو طرفه کار میکنند ، که هم باروس و انگلیس و هم باآلمان و عثمانی این درد دیگر بالا ترین دردها است ، دراین‌قسمت ازمذاکرات آقا میرزا حسن و میرزا حبیب‌الله که هـر دو دموکرات و آزادیخواه با ایمان می‌بـاشند لرزه براندامم افتاد و از خود بی خود شدم که خیانت تـا چه اندازه خواهد بود .

دست میرزا حسن خان را گرفته از طرفی دلتنگ و از طرف دیگرخوشوقت‌شدم‌که ایشان‌راملاقات کرده و افسوس میخورم از زحمـاتیکه این جوان کشیده و میکشد و ابداً توجه و قدردانی نشده است ، البته قرائت کنندگان شاید بگویند که از شیوه یومیه نویسی خارج است ، جواب میگویم این طور نیست اگر از یك یاچند نفر از مردان بزرگ این مدیحه سرائی شده بود حمل برهمه چـیز میشد و حق با خوانندگان بود ولی چون یك نفر جوان گمنام بعلاوه عشری از اعشار زحمات ایشان را درج نکرده‌ام بدیهی است درصورتیکه روز بروز اطلاعات از حال و اقدامات او بیشتر بدست آید درج خواهم کردکه خود برای خواننده عزیز مخصوصاً جوانان درسی‌است .

چنانچه اخیراً موضوعی بدست آمده که خیلی مهم است که مفصلا تهیه کرده در این سفرنامه درج نمایم ، حال همین قدر بطور اختصار تحریر مینمایم ، معلوم شد که این میرزا حسن‌طالقانی از طرف‌کمیته

دموکرات طهران بدستور آقاسید محمد رضا مساوات و شاهزاده سلیمان میرزا و آقا سیدجلیل اردبیلی‌در حدود شرق ایران سمنان و شاهرود واسترابادکه در واقع منطقه و مرکز قوای روس است بـا یك نقشه پردامنه داری مشغول کار بوده که حیرت‌آور است ، یعنی از ایرانی آنهم یك جـوان این طور فدا کاری مورد تعجب است ، علت‌مهاجرتش هم همان عملیات بوده‌که فراراً بمرکز وازآنجا بقم واز قم‌هم بماموریت این قسمت معین شده بودند که قبلا ذکر شده است بهمین جهت هم مورد توجه آقایان مساوات و سلیمان میرزا وسیدجلیل اردبیلی میباشند .

بامیرزا حسن آمدیم منزل آقای حاج شیخ اسمعیل پس از ملاقات اظهار داشتند که هر چه قوه و قدرت دارید باید صرف انجام اساس کار بدهید که عـبارت از بستن قرار داد است خصوصاً برای ورود بخاك عثمانی برای اینکه آنچه معلوم میشود باعقب نشینی های پی‌در پی ناچار باید به بین‌النهرین‌برویم ، و بالاخره بخاك عثمانی مهاجرت خواهیم نمود لذا لازم است باوضعیت سیاسی عثمانیها و اخلاق ماایرانیها خاصه نظامیها و سوار های چریك مختلف قبلا باید پیش بینی شده ترتیبی داده شود که در موقع ورود به بغداد مهاجرین دچار زحمت نباشند ، (محرر) در واقع این گونه افکار و پیش‌بینی رانمیتوان تصدیق‌کرد مگر اینکه از نزدیك اوضاع و طرز رفتار طبقات مختلف ازعالی ودانی را مشاهده‌نمود آنوقت بایددیدکه اشخاص گمنام دارای چه‌فکر و عقیده‌ای میباشند .

آقای حاج شیخ اسمعیل از بیانات و عواقب کار که اظهار شد در تعجب فرو رفته بقول خودشان بیشتر بفکر افتادند مخصوصاً نسبت به تهیه مسافرت در این‌موقع سرماوزمستان . آقا میرزاحسن‌خواستند بروند آقای‌حاج شیخ و من محرر مانع شد ه وباصرار برای نهار نگاه‌شان داشتیم ، در ضمن خوردن غذا مجدداً از آقای حاج شیخ خواستند که خیلی مراقب افکار و کار های نظام‌السلطنه باشید ایشان را تحت نظر بگیرید نه اینکه خودتان را در اختیار ایشان بگذارید من‌این مذاکرات‌را هر شب باآقا میرزا طاهر تنکابنی بمیان میگذارم (چون میرزا حسن باچند نفر با میرزا طاهر هم منزل میباشند) بعد از صرف‌غذا رفتند که بعد از رفتن ایشان بطوریکه معلوم شد آقا میرزا حسن‌ازخانواده علما و محترمین طالقان‌میباشند (و این اطلاعات را آقای حاج شیخ دادند و خبریهم ذکر کردند که ترجمه‌اش‌این‌است : اصحاب‌حضرت مهدی‌عجل‌الله فرجه یکصدو سیزده نفر می‌باشندکه سیزده نفرآنها فقط اهل طالقان هستند) ازاین‌جامعلوم شد پاکی فطرت و دیانت اسلامی و وطن پرستی‌آقـای میرزا حسن که خداوند موفقشان بدارد از کجا سرچشمه می گیرد .

باری دو ساعت بغروب آقایان وکلا طبق معمول رفتند منزل آقای طباطبائی و یك ساعت بغروب ۱۱ نفر از نمایندگان حاضر و جلسه تحت ریاست آقـای طباطبائی رسمیت یافت اولا چند نامه که بهیئت فرستاده‌بودندقرائت گردیدکه‌قسمت عمده‌آن مربوط بسواران ونظامیان‌ورفتارآنهاباااهالی مخصوصاً باکسبه بودکه قرار شد به‌نظام‌السلطنه‌تذکرداده‌شود ، چون پرگرام فرستاده‌شده مجدداً خواسته‌شده بودآنرا توسط آقای حاج عز الممالك‌فرستاده وبامواد آن موافقت و نسبت بماده پنجم اظهار نظر شفاهی کرده‌بودند که آقای حاج عز الممالك بیان نمودند که در آن باب مذاکراتی شد ، بعد از آن شروع درقرائت پرگرام شد و ماده بماده خوانده و در بعضی عبارات آن پاره از نمایندگان اشکالاتی داشتند که در نتیجه‌مشورت و تبادل نظر اصلاح گردیده و در هرماده رای گرفته و بعد از آن در کلیه مواد هشت گـانه اخذ رای

گردید و باکثریت تام تصویب شد ، پس از آن در باب حقوق مهاجرین مذاکراتی بعمل آمد و موقوف بجلسه بعد شد ، آقای حاج شیخ پیشنهاد کردند که بعد ازاین جلسات یك‌روز در میان باشد این پیشنهاد مورد قبول و قرار شد که جمعه که تعطیل است از روز شنبه سه ساعت بغروب‌جلسه منعقد گردد .

روز جمعه ۱۴ ع ۲

امروز تازه‌ای نیست فقط شهرت داردکه مقداری‌مهمات ازطرف دولت عثمانی وارد قصر شیرین گردیده . دیگر صورت‌تلگراف آقای نظام السلطنه که خبر ریاست قوه‌مجریه خودرا بدربار برلن واسلامبول مخابره وجواب‌اعلیحضرت امپراطور آلمان که وزیر امور خارجه حسب‌الامر ابلاغ کرده ، ونیزجواب انور پاشا درروزنامه‌رستخیز که در کرمانشاه طبع ونشر میشود درج‌شده بود .

روز شنبه ۱۵ ع ۲

برحسب قرار داد قبلی جمعی از نمایندگان سه ساعت بغروب منزل آقای طباطبائی حاضر ولی اغلب تااول مغرب حاضر نشده بودند (البته بواسطه فرط علاقه بوده ؟) لذا اول مغرب جلسه تحت ریاست حاج شیخ رسمیت یافت‌وصورت جلسه قبل قرائت و تصویب گردید ، نسبت به پیشنهاد نظام‌السلطنه مذاکره شد و باکثریت تام آقای حاج شیخ اسمعیل مسئول معارف و اوقاف ولی ایشان قبول نکردند و اظهار داشتند من عضویت مشاوره را قبول خواهم کرد ، میرزا محمد صادق طباطبائی عدلیه چون خودشان حاضر نبودند قرار شد آقا عبد المهدی اخویشان کفالت کنند ، نسبت بمسئولیت پست و تلگراف که باسم حاج فطن الملك بود ذکر شد و ایشان قبول نکردند ، قرار شد باسم وحیدالملك و ادیب السلطنه نوشته شود و اگر ایشانهم قبول نکردند هرکس را که دومرتبه نظام السلطنه انتخاب و معرفی نمایند قبول شود ، مسئولیت مالیه بعهده میرزا محمد علیخان کلوپ‌که قبول و تصویب گردید ، حاج عزالممالك مسئول فوائد وتجارت ، (مسئول دراینجا یعنی وزارت ـ محرر) بعدمذاکره‌درریاست مباشرت مجلس شد ناصرالاسلام داوطلب شدند و تصویب گردید جلسه دوساعت از شب گذشته ختم وجلسه بعد بفردادوساعت بغروب موکول گردید .

اخبار فرونت جنگ

از اخبار این است که در کنگاور کهنه دویست نفر از پیش قراولان روس حمله مینمایند قبل از آنکه به‌کنگاور برسندماژر پرسه حکم عقب نشینی میدهد این خبر صورت وقوع پیوست و لطمه جنگی وارد آمد باین جهت مورد گفتگوی نمایندگان قرار گرفت و به نظام السلطنه هم تذکر داده شد که در این باب تحقیق بیشتری بشود ، نظام السلطنه هم بتصویب فرمانده آلمان ماژر پوسه را بکرمانشاه احضار نمودند ، وازاین‌حرکت ماژر اغلب مطلعین باربط بسیاست ، سوء ظن حاصل کرده و اعتقادشان این است که سابقاً هم که عقب نشینی میکرده عمدی بوده نه اضطراری و در زیر کاسه یك نیم کاسه‌ای است ، در هرحال چه‌بایدکرداین است وضعیت ، رفته رفته نظریات وگفته‌های میرزاحسن طالقانی دارد ظاهرمیشود .

روزیکشنبه ۱۶ ع ۲

امروز تازه‌ای نیست فقط مهاجرین یعنی اشخاص علاقه‌مند بمملکت از بی‌تکلیفی اساسی که هنوز بانمایندگان دول متفقه که در کرمانشاه هستند مشغول مذاکره نشده ودرصددبستن قرار داد و معاهدات و مقاولات‌نشده‌اند افسرده وپریشان میباشند بااینکه هیئت دولت هم باصطلاح تعیین ولی مشغول چه‌کاری می‌باشند معلوم نیست چون‌از این کار واجب‌تر چیست ؟ ـ باین جهت‌بعضی ازمهاجرین نسبت به‌نظام السلطنه سوء ظن‌برده وبد بین شده

اند ، از دو نقطه نظر یکی اینکه فوق العاده طماع است و دیگر اینکه پسر فرمانفرما دامادش مصاحب و مشاورشان میباشد .

روز دوشنبه ۱۷ ع ۲

امروز صبح از طرف نظام السلطنه رقعه دعوتی برای حاج شیخ آوردند که دو ساعت بظهر مانده بمنزل ایشان که سایر نمایندگان نیز خواهند بود بروند ایشان هم قبول کرده رفتند بعد معلوم شد راجع به مشاغل اشخاص بوده که مذاکرات در کلیات بمیان آمده ولی نتیجه گرفته نشده ـ از اخبارات امروز که قطعی تلقی میشود حضرات روسها حمله به بروجرد برده و الوار بروجردی در مقام دفاع برآمده روسها را عقب می‌نشانند ، دیگر اینکه هزار نفر سالدات و سوار روسی حمله به کدوك بید سرخ کرده و قشون ملی در سنگرها باکمال رشادت دفاع کرده‌اند چون سنگرها خیلی معتبر است روسها ناچار از عقب نشینی شده اند ، از قرار معلوم تلفات و زخمی زیاد داده اند ـ قشون ملی چون در سنگر های خود بوده اند تلفاتی نداده اند حتی یك نفر زخمی هم ندارند .

سابقاً در طی اخبار یومیه از عقب نشینی ماژر پوسه ذکر شد حالیه هم از قرار خبر ماژر دموره هم کاملا دارای همان رویه است بلکه اغلب عقیده‌شان این‌است که منشاء این فکر و عقیده ازماژر دموره است بواسطه حرکت این دونفر ازهر جهت خسارت‌کلی بلکه تلفات هم واردکرده‌اند این هم یك بدبختی ایران که مستشار میآوریم برای خدمت باین آب‌وخاك نتیجه معکوس میبخشد .

دیگر از اخبارات این است که هیئت حزب اعتدالیون امروز درکرمانشاه منعقد شد و حاجی‌میرزا علی محمد دولت آبادی نطقی ایراد کرده اند و رای داده اند که حزب اعتدالیون تنفر خود را عموماً نسبت بفرمانفرما اظهار نمایند ، دیگر کاغذی از نظر علیخان سردار اکرم بجهت سید حسن اجاق کرمانشاهی رسیده است که شونمان آلمانی ، سلیمان میرزا ، سردار محیی ، میرزا محمد صادق طباطبائی میرزا کریم خان سردار سعید ، میرزا قاسم خان وکیل ، و جمعی دیگر از مهاجرین و قریب سه هزارنفر وارد خرم آباد شده اند وهزار نفر سوار و پیاده ازمن خواستند و من‌حاضر و بایشان‌دادم ، از این‌قرار احتمال دارد تاسه چهار روز دیگر وارد کرمانشاه شوند و اگر واقعاً زودتر وارد شوندشاید بشودتاآخر زمستان درکرمانشاه توقف نمود .

یکساعت بغروب بعضی از آقایان رفتند منزل آقای طباطبائی تا مغرب آنجا بودند و ایشان از تلگراف نظر علیخان و خبر از پسرشان خیلی خوشحال بودند ، چون شش نفر از وکلا غائب بودندجلسه رسمیت نیافت فقط در کلیات مذاکراتی شد منجمله آقای گزازی پیشنهاد کردند که خوب است دو نفر وکلای کردستان خاسته شود در این موضوع مقداری صحبت شد ، بعد از آن آقای مساوات راجع باجرای پرگرام صحبت کردند که چون نظام‌نامه نوشته شده‌است مورد مذاکره قرار گیرد ، چون آقای تنکابنی نبودند و نزد ایشان بود قراربجلسه بعد گردید ، اول مغرب آقایان بمنازل خود رفتند .

اول مغرب میرزا حسن طالقانی را برخورد نمودم که خیلی پریشان و متوحش بودند چون باچند نفر از رفقایشان بودند دیگر نشد صحبتی بشود همین قدر معلوم شد مربوط بفرونت جنگ است وآنهادر صدد تهیه حرکت برای کرند و قصر میباشند که بمن محرر همین قدر اشاره کردند که در فکر حرکت باشید ، محرر در فکر فرو رفته رفتم منزل و برای رفقا نقل کردم حاج شیخ اظهار کردند من هم

تا اندازه مطلع شده‌ام و حق بامیرزا حسن آقا است باید بفکر حرکت بود چون جنگ سختی شده است و روسها بواسطه اینکه قوای زیادی از طرف خرم‌آباد نرسد که کارشان مشکل نگردد قواء خود را حاضر و حمله نموده اند ، محرر : شب آبستن است تاچه زاید سحر .

روز سه‌شنبه ۱۸ ع ۲

امروز از روز های تاریخی مهاجرین است ، روز گذشته خیالات بعضی‌ها خیلی بالا بود برای ریاست طلب‌ها که نقشه‌ها در پیش داشتند و جمعی دیگر از مهاجرین هم شب وروز در تهیه بستن مقاوله با نمایندگان بودند که بتوانند بآسانی دربروند ، وبرخی هم درشکایت از نظام‌السلطنه و امورات ایشان بودند ، که چند نفر مراجعت کرده در تهیه حرکت بسمت عربستان برآمدند .

آنچه از خارج تحقیق و معلوم گردید این است که قشون روس استعداد خود را کامل کرده یکدفعه در تمام فرونت‌ها مانند کدوك بید سرخ وکنگاور و هرسن حمله کرده اند و در تمام فرونتها فاتح و از طرفین کشته و تلفات زیاد و قشون ملی شکست خورده عقب نشینی کرده است ، آنچه گفته میشود عده قشون روس ده هزار نفر باتجهیزات کامل بوده که حمله نموده اند و دیگر مانعی برای ورود بکرمانشاه نخواهد بود ونظام السلطنه در ضمن این اخبار بنمایندگان و مهاجرین گفتند که امروز شما ها حرکت نمائید و بسایرین هم اطلاع دهید و من هم فردا حرکت خواهم کرد ، لذا آقایان بعضی همان روز عصر و برخی اول شب حرکت کردند اتفاقاً در آن موقع که در صدد تهیه پولی بودیم مبلغی پول رسید که بسیار بموقع بود و بعضی از آقایان بعنوان قرض قبول کردند درهرحال کمکی شد برای حرکت .

اما وضعیت شهر ـ اهالی کرمانشاه که نسبت به مهاجرین بطور کلی عصبانی بودند مخصوصاً نسبت به ژاندارمها وسوارهای مختلف مانند یك ملت اجنبی که از وطن آنها خارج میشود برخورد مینمودند برای این بود که از بس از مهاجرین صدمه دیده بودند ولی با این نحو باز هم مردانگی ایل منشی نمودند و درمقام تلافی برنیامدند ، یکساعت بغروب محرر با رفقایش از شهر خارج شدیم سه ساعت ونیم تا چهار ساعت از شب گذشته وارد ماهی دشت شدیم اما از راه چه بنویسم بقدری گل و باتلاق بواسطه برف وباران بود که اسب وقاطرقادر بحرکت نبودند وتا زانو توی برف وگل فرو میرفتند وبعضی جاها که نهرآب رویش یخ بسته بود همینکه مالها پا روی یخها میگذاشتند شکسته فرو میرفت بد تر از همه اینها که شب هم تاریك وابداً جاده درست تشخیص داده نمیشد حالا بچه زحمتی وارد ماهی دشت شدیم لازم بشرح نیست . باری بعد از مدتی وارد ومدتی برای منزل حتی یك اطاق سرگردان بودیم تا اینکه بزحمت یك جا پیدا کرده که مالها را بسته وخودمان نیز در همانجا منزل کردیم باین ترتیب که یك صفه در جلو بود توی طویله که مال‌ها رابه عقب طویله بسته خودمان در روی صفه قرارگرفتیم ، آقایان عبارت بودند از حاج شیخ ، سید فاضل ، حاجی میرزا علی محمد ، سردارمقتدرکاشانی ، میرزاحبیب‌الله خان بادو نفردر این صفه که بیش از دو متر الی سه متر نبود همانطور نشسته بودیم تا صبح شد .

میرزا سید محمد طباطبائی با عیال ساعت پنج از شب وارد ماهی دشت شدند و این شخص محترم با عیال منزل که نبود ناچار در قهوه خانه منزل کردند البته وضعیت قهوه خانه را دراین موقع خوانندگان در نظر بگیرند که بچه نحو شب را بصبح آوردند ، در این چهار فرسنگ راه تاصبح اتصالا سوار و پیاده مهاجرین بود که وارد ماهی دشت میشدند و محل حیرت است که این دستجات کجا بودند وبرای چه در

کرمانشاه اینهارا نگاه داشته بودند وابداً درفکرچنین روزی‌نبودند ، گویااینها رابرای محافظت خودشان نگاه داشته بودند .

خاطرم رسید آنروزیکه دربین راه در شهرآقا میرزا حسن را ملاقات‌کرده واظهاراتی نمودندالبته قرائت کنندگان در نظر دارند که چطور پیش‌بینی میکردند معلوم شد همان روز خود را برای حرکت آماده میکردند چون چند نفر زبده وچیز فهم ومتحد ومطیع یکدیگرباآقا میرزا طاهر تنکابنی هم منزل بودند ودر واقع از تنکابنی‌نگاهداری میکردند ،آقایان عبارت ازمیرزا حسن خان‌طالقانی ، ضیاءالسلطان مدیر وزارت داخله ، مجید دفتر داماد میرزا سلیمان خان ، میرزا غفار خان طالقانی که رئیس نظمیه قم بودند وازآزادیخواهان ودموکرات وبهمین جهت جزو مهاجرین‌حرکت‌کردنداینها همیشه یك روزجلوتر حرکت میکردند ودونفرآنها میرفتند منزل حاضر میکردند بعد یك‌نفرشان جلو می‌آمدند وآنها را بمنزل هدایت میکردند ، چنانچه روز قبل از حرکت ماها از شهر، آنها از ماهی دشت برای کرند حرکت کرده بودند .

روز چهارشنبه ۱۹ ع ۲

امروز صبح زود بارکرده روانه شدند درجاده سوار وپیاده پربود وگل و باتلاق مانع عبور بود ، اغلب مهاجرین پیاده با یك حالت رقت‌باری حرکت میکردند وآن حامیان رنجبر که نطقهای مساوات مواسات برابری برادری میکردند ابداً در فکر بیچارگان نبودند بلکه اشخاصیکه با آنها بودند وشاید در طهران یا مراکزدیگر برای آنها سنگها بسینه میزدند حالا بهچوجه توجه نمیکردند بلکه راضی نمی‌شوند مهتریا نوکرشان پیاده بیاید واشخاص محترم سوار شوند ، از قرار معلوم در بین راه میرزا حبیب الله خان خوانساری با میرزا حسین خان لله وکریم دوات‌گر و سه نفر از مجاهدین سابق می‌بینند میرزا صادق خان بروجردی قاضی عدلیه پیاده توی گل بزحمت حرکت مینماید حسین خان اورا ترك اسب خودسوار ومیرسند بآقای مساوات که چند نفر سوار ویك آبداری ویك قاطر هم مهترش سوار بود ، مهتر را پیاده کرده واسباب‌ها را پائین ریخته میرزا صادق خان زا سوار وبا خود حرکت میدهند وهرچه مساوات داد وفریاد میکند بجائی‌نمیرسد وهمین‌طور تا قصرشیرین قاطر رامی‌برند .

در بین راه خبر رسیدکه در هارون‌آباد از طرف عراق عرب عده قشون آمده و از این طرفهم جماعتی از ملیون بهارون آباد آمده ومنزل پیدا نخواهد شد ، لذا چهارساعت بغروب مانده وارد حسن - آباد که دوفرسنگ بهارون‌آباد است شدیم ، بخیال خود آسوده خواهیم بود ، غافل از اینکه این‌جا هم برای توقف مشکل است بعد از ورودحاج شیخ وسید فاضل وحاج میرزا علی محمد ونواب یزدی (محرر) ناصرالاسلام بانوکرها دواطاق پیدا کرده ویك طویله که مال‌ها را بزحمت زیاد بسته ، طولی نکشید که که یکی از سوارهای عثمانی آمد که اینجا منزل کمانده است و باید خالی کنید ، مدتی با او سؤال و جواب شد وسوار بنای تهدید را گذارد وچون ناچار بودیم با او مقاومت‌کردیم برای اینکه منزل دیگر نبود ناچار سوار رفت ، بعد یکی از صاحب منصبان‌آلمانی آمد او را هم جواب دادیم ومشار الیه چون متمدن بود وضعیت ما راکه دید عذرخواهی نموده رفتند . بعد ازاو یك دکتر اطریشی با عده ازسربازهای اطریش که از طهران حرکت ودربین راه‌ها جنك وگریز وزخمی شده بود بااسباب ولوازمات مریضخانه وارد شدند باآنها هم مذاکرده وبعلاوه دیدند جا نیست قرار شد تخت‌خواب دکتر جا داده شود وما بقی

بروند جای دیگر ، اجمالا اینکه از چهارساعت بغروب الی مغرب تمامش درسئوال وجواب ومدافعه بودیم یك‌ساعت از شب گذشته اکبراف یکی از سوارهای سردار محیی‌آمد گفت که بعد از ظهر نظام‌السلطنه با اردوی خود وارد ماهی دشت شدند وفردا از آنجا بهارون آباد خواهندآمد .

روز پنجشنبه ۲۰ ع ۲

امروز سه ساعت از روز بالاآمده از حسن آباد سوار شدیم راه خوب بود چندان گل نبود مقارن ظهر آمدیم هارون آباد خواستیم منزل‌کنیم ممکن نشد چون یك عده از قشون عثمانی درآنجا بود ونیز دستجات ازکرمان‌شاه که عقب کشیده بودند از هارون‌آباد آمده بودند باین جهت‌کار منزل سخت بود لذا ناهار را صرف و روانه علی‌آباد یك فرسنگی شدیم ، دربین راه خبر آوردندکه والی پشتکوه عده‌ای از سوارهای خود رافرستاده در اطراف کرند و قصر شیرین از برای جلوگیری مهاجرین که آنها را گرفته تسلیم انگلیسها نماید ، این خبر خیلی اسباب وحشت ونگرانی گردید بعضی از آقایان این خبررا بی‌اصل دانسته وبعضی هم عقیده داشتند که دورنیست صحت داشته باشد برای اینکه چون نمایندگان انگلیسها نزد والی میباشند ممکن است بتقاضای آنها باشد ولی والی این‌کار ننگ آور را نخواهدکرد - بهر حال این قبیل اخبار هم بود و سه ساعت بغروب وارد علی‌آباد شدیم ازقرار معلوم آقای نظام السلطنه امروز عصر وارد هارون‌آبادشدند وفردا روانه‌کرند خواهند شد ، بحمدالله تا این‌جا هرطور بودآمدیم .

روزجمعه ۲۱ ع ۲

امروز دوساعت از دسته گذشته روانه کرند شدیم دروقت سوار شدن صاحب‌خانه از بابت کرایه اجناس که داده بود بقدری گران وسخت‌گیری کردکه‌حدندارد وماهم‌جزتسلیم‌چاره‌نداشتیم . ساعت‌چهاربغروب واردکرندشدیم‌بقدری عمارات‌کرند خوش‌نما بودکه نهایت نداشت چون در دامنه‌کوه واقع شده مرتبه بمرتبه عمارت‌ها بالا رفته تا اینکه متصل بکوه شده واقعاً مثل دورنماهای قشنگ بنظر میرسد بعد از ورود با تقویت حکومت منزلی تهیه شد واهالی اظهارشان این بودکه چیزی ازقبیل جوپیدا نمیشود بواسطه اینکه امسال در موقع محصول قشون عثمانی‌که بکرند آمده بود محصولات نرسیده را چرانیدند وبعد هم تا حال چون اردواز هر طرف آمد وشد مینمودند آذوقه خصوصاً جو نایاب است ، بعقیده محرر هرچه زودتر باید حرکت کرد بجهات عدیده که ذکرآن موجب تطویل‌کلام خواهد بود .

عقیده بعضی‌ها آنست که در کرند از دستجات مختلف و نظامیهای جمع‌آوری شده‌تمرکز داده‌شود ولی بنظراشخاص دیگر که بیناترند گمان نمیرود بتوان استعدادی تهیه نمود بلکه اردوی حاضره را هم نمیتوان در تحت انتظام در آورد برای اینکه افکار و افراد بکلی متشتت و پریشان شده همه در فکر این هستند که راه‌فراری پیدا کرده در بروند ، عقلای قوم در صدد رفتن باروپا هستند برای اینکه پول دارند و این مسئله محقق شده که روسها نقشه‌ای که از اول کشیده بودند این است که از طرف دریا انگلیس و از طرف خشکی و راه قصر وخانقین روسها قشون‌خودرا وارد خاك عثمانی‌نموده و بعد از ملحق‌شدن‌این دو اردو در خاك عثمانی بغداد را تهدید کنند در واقع عراق را اشغال نمایند حالا قوه انگلیس دراطراف بصره و کوت العماره است و قوای روس هم که از راه کرمانشاه وارد قصر وبخاك عثمانی واردمیشوند .

روز شنبه ۲۲ ع ۲

روز گذشته نظام السلطنه وارد کرند شدند آقایان مهاجرین امروز صبح برحسب قرار دادسابق گمان‌میکردند توقف‌خواهند

نمود لذا هریك مشغول امورات شخصی خود بودند که یك نفر از طرف آقای مساوات آمد که ما حرکت کردیم و شماهم حرکت نمائید ، از استماع این خبر اختلاف میانه بعضی از مهاجرین افتاد برخی گفتند این خبر ماخذ ندارد و مخالف باتصمیم سابق است و آن این بود که در کرند نظام السلطنه و رؤسا و وکلا و نمایندگان احزاب بانمایندگان عثمانی و آلمانی قرار دادشانرا تمام کنند ، خوانندگان متوجه میشوند که در کرمانشاه کار نکردند آنوقت در یك چنین جائی که در حال فرار هستند میخواهند قرار داد به بندند ، بهرحال در مقام تحقیق بیشتری برآمده که باید حرکت کرده یامنتظر باشیم خبر قطعی داده شود ، باآقای وحیدالملك ملاقات و ایشانهم در تهیه حرکت بودند و اظهار نمودند که منزل نظام السلطنه بودم که برای ایشان خبر رسیده که قشون روس تقریباً پانزده هزار نفر وارد کرمانشاه شده و پیش قراولشان وارد ماهی دشت گردیده ، لذا نظام‌السلطنه گفتند آقایان امروز حرکت نمایند من هم فردا حرکت خواهم کرد .

بعد از اطلاع ماهم حرکت کردیم نزدیك غروب رسیدیم به میان طاق منزل کم بود یك خانه پیدا کردیم سرپوشیده که وسط آن راه‌رو بود و دو طرف آن سکو بود که یك طرف ما منزل کردیم و یك طرف هم صاحب خانه منزل داشت و بازحمت زیاد شب رابسربردیم ، میان طاق میانه دو کوه که بواسطه دوکوه بفاصله کمی دست قدرت الهی آنرا ساخته و رودخانه آب هم که بسمت عربستان میرود و متصل بشط بغداد میشود و سرچشمه آن رودخانه اینجا است که از وسط دره جاریست و تمام دامنه و کوه درخت های بلوط و اغلب درختها بسیار بزرگ و میوه هم دارد ، تمام خانه ها تیر اطاقهایشان از درخت بلوط است ، چوب بلوط بهترین چوب ها است با یك کبریت مانند شمع روشن می‌شود برای این که روغن دارد .

روز یکشنبه ۲۳ ع ۲

امروز هوابنای باران و برف راگذارده است ، چهار ساعت از دسته گذشته در این ساعت بارندگی قدری تخفیف یافته وقترا غنیمت شمرده بسرعت روانه شدیم ، دو ساعت بعد وارد پل ذهاب شدیم این جاهم معلوم است با جمعیت از هر قبیل تهیه منزل مشکل بود یك خانه تهیه کرده که شرحش از قوه محرر خارج است ناچار شب را بروز آورده ، در این جاقریب صدو پنجاه بار آذوقه از طرف بغداد بسمت کرند و فرونت جنگ حمل می گردد .

روز دوشنبه ۲۴ ع ۲

امروز همین که هوا روشن شد و آفتاب سرزد فوز عظیم دانسته که از این منزل حرکت میکنیم ، در بین سوار شدن باران شروع شد و جاده گل بود و مانند روز گذشته نمیشد حرکت کرد ناچار بطور ملایم طی طریق کرده ، در بین راه قریب صدو پنجاه نفر سرباز عثمانی میآمدند که بسمت کرند بروند و پاره لوازمات از قبیل آذوقه و گوسفند و غیره همراه داشتند ، از آنها ردشدیم نزدیك آبادی رسیدیم که ساکنین آنجا مانند ایلات بودند ، تقریباً سی‌چهل خانوار میشدند ، زنهای آبادی از خانها بیرون آمده بودند و روی بلندی جلو خانهای خود جمع شده‌بودند گمان کردیم برای تماشای قافله‌آمده اند از اطراف هم‌قریب چهل پنجاه نفر مرد از رودخانه گذشته بسمت آبادی میرفتند همین که مردها نزدیك شدند یکدفعه زنها بنای دست زدن و هلهله کردن راگذارده حرکات مخصوصی میکردند و دست میزدند و بعد از هلهله باهمان حرکت

مخصوص میگفتند (وای . وای) یکی دو نفر از آنها هم بسرشان گل زده بودند ، صدای طبل و سرنا هم بلند بود ، همه مهاجرین از این حرکات تعجب کرده پرسیدند که این ها چه می‌کنند جواب دادند چون کلانتر شـان فوت کرده می‌خواهند نعش اورا ببرند دفن نمـایند و زنها برحسب معمول خودشان عزاداری می‌نمایند .

از آنجا گذشته دو ساعت بغروب وارد قصر شدیم مدتی برای منزل مـعطل بوده بعد منزل خوبی بدست آمد فعلا خیال توقف و حرکت معلوم نیست و تکلیف خود را نمی‌دانند و از فردا که همه مهاجرین وارد شوند معلوم خواهد شد برای اینکه حرکت از قصر دیگر جائی جز خاك‌عثمانی و بغداد نخواهدبود آنهم باید تشریفاتی انجام گیرد که بتوانند مهاجرین وارد آنجا گردند ، از گفته ها این است که الساعه گفته شد که هشت هزار قشون عثمانی وارد قصر و بطرف کرمانشاه حرکت خواهند کرد حالا این خبر تاچه اندازه درست باشد یامانند اخبار از قم تاکرمانشاه که غـالباً گفته میشد که قواء و اسلحه و مهمات وارد کرمانشاه گردیده است که بعد معلوم شد تمام دروغ و حرف‌بوده است ، قصر شیرین ازحیث موقعیت بسیار عالی‌است و یك‌رود خانه‌آب از وسط‌آن‌عبور مینماید و یك‌باغ پشت رودخانه است که‌دارای درخت نارنج و لیمو وخرمامیباشد وقابل‌بنای شهری خوب وسرحدی آبرومندی خواهدبود ولی‌افسوس‌کی باید بفکر این قبیل کارها باشند ؟ محرر که امیدی‌ندارد ؟

روز سه‌شنبه ۲۵ ع ۲

امروز تااندازه هوا خوب و راحت بودیم ، ساعت چهار وحیدـ الملك و میرزا محمد علیخان کلوپ آمدند برای ملاقات واظهار نمودندکه باحاج شیخ وسیدفاضل بایدباتفاق برویم منزل یکی‌ازوکلا برای بعضی‌مذاکرات لازم چون‌حاج شیخ دوشبانه روز استراحت نکرده بودند و کسالت فوق العاده داشتند معذرت خواستند و سید فاضل هم نبودند ، بانظر حاج شیخ نواب یزدی باتفاق آقایان روانه شدند ، و خلاصه مذاکرات آقایان مساوات ، وحیدالملك ، میرزا محمد علیخان کلوپ ، ناصرالاسلام ، حاج میرزا علی‌محمد ، میرزا احمدخان این‌بود وقت خیلی تنك است و ابداً مجال نداریم دو مطلب عمده است که باید فردا ترتـیب آن داده شود ، اول مهاجرینی که دارای اسلحه میباشند باید همراه برد یااینکه آنها را بمیل خودشان‌واگذار کرد ، دراین قسمت پس از مذاکرات بالاخره تفکیك را صلاح ندانستند ، دیگر اینکه بـانمایندگان عثمانی و آلمان مشغول مذاکره شده که معامله آنها بامابچه نحو وصورت خواهد بود آیاماها را میپذیرند و قراری با ما خواهند داد و معاهده‌ای خواهند نمود یا اینکه مساعدت نخواهند کرد وقرار شدسه ساعت بظهر مانده در منزل حاج شیخ اسمعیل همه حاضرشوند .

دو ساعت بظهر برحسب قرار روز گذشته همه وکلائیکه در قصر بودند حاضر و مشغول مذاکره شدند و تابعد از ظهر تصمیم آقایان براین قرار گرفت که دوستانه وزیر مختار آلمان را ملاقات نموده قبلا باایشان مذاکره نمایند که زمینه بدست آمده بـاشد تابعداً باوزیر مختار عثمـانی متفقاً مذاکره‌گردد و ضمناً بدانند نظام‌السلطنه خواهند آمد که دنباله مذاکرات بماند تاایشان وارد شوند ، جلسه بهم‌خورده و هریك بمنازل خودرفتند .

بعد از ظهر چند نفر از آقایـان رفته بودند منزل وزیر مختار آلمان و عثمانی از قرار مذکور در ضمن صحبت از کار مهاجرین در میان آمده ، وزیر مختار گفته بودند که آقای شهبندری و من هردوبه

باب عالی تلگراف کرده ایم که آقایان نمایندگان و مهاجرین برای اتحاد اسلام دست از همه چیزخود شسته اند و تا اینجا آمده اند خوب است حکم نمایند که بهرکس که ما نوشته دادیم مامورین سرحدی بهیچوجه متعرض آنها نشده باکمال احترام باآنها رفتار نمایند ، در آن مجلس حاج شیخ بوزیر مختار تذکر ، و خواستندکه مجدداً هم تلگراف شودکه بمامورین دولتی‌عثمانی کلیة حکم شودکه نسبت‌بآقایانی که داخل سیاست شده و اقدامات فدا کارانه کرده اند یك نوع محبت و احترام مخصوص مبذول بشودکه این احترام موجب جذب‌کلیه‌ایرانیان ومسلمانان‌خواهدگردید قرار شداین تلگراف را هم‌مخابره نمایند .

امروز قریب دویست نفر سرباز عثمانی وارد قصر شده و از آنجا بطرف سرپل روانه گردیدند و ازقرار تقریر پنجهزارنفر باین سمت‌حرکت‌کرده وهزار نفراز آنها فردا واردقصرمیشوند ، به این‌ترتیب ممکن است آقایان مهاجرین چند روزی در قصر توقف نمایند ، امروز ماشاالله خان باسوارهای خودوارد قصر شدند ، رفته رفته هردسته که‌دنبالهم وارد میشوند ووضعیت ارزاق مشکل میشود مخصوصاً برای علوفهٔ مالها که در زحمت خواهند افتاد و اگر بشود زودتر دسته دسته حرکت نمایند بهتر خواهد بودولی آنهم تااجازه و دستور نرسد ممکن نخواهدبود .

دو ساعت بغروب جمعی از آقایان مهاجرین از هر طبقه بملاقات وزیر مختار آلمان میروند والبته این ملاقات دوستانه بوده و مذاکرات متفرقه که خورده خورده صحبت از وضع و پیش آمد امورات به اینکه چه باید کرد بمیان میآید ، وزیر مختار در ضمن نطق خود اظهار تاسف مینمایند از اینکه آقایانرا با این حالت ملاقات و ملاحظه میکنم و بعد میگویند وزیر مختار سابق و نمایندگان قبلی بشما وعده ها دادند در مساعدت کردن بقشون و اسلحه و صاحب منصب و غیره و اطمینان‌داشتیم ازاین مواعید ولی‌چون بادولت عثمانی هم کیش ایرانیان متحد و وارد جنگ بودند آنچه اسلحه برای ایران تهیه شده بود و بتدریج حمل میشد در فرونت بغداد ضبط میگردید ، و اظهارشان این بود که چون با انگلیسها جنگ می‌نمائیم برای ما لازم تر است و بهترین دلیلی که خواهید دید توپهائیست که در کار خانه کروپ آرم رسمی ایران (شیر وخورشید) روی لوله های‌آنها نقش شده است ، بنابراین تصدیق مینمایند که ما دروغ نگفته‌ایم .

و نیز از طرف ایرانیها سر دسته‌ها و رؤسای آنها هم آنچه وعده داده بودند برخلافش دیده شد و بهمین جهت بود که مامور دولت آلمان بنام کنت کانیس خود را در بید سرخ با اسلحه گرم میکشد و در نامه و گزارش خود نوشته است که آنچه از عملیات خود در ایران باهرطبقه و افراد وعده دادند همه برخلاف ظاهر گردید مخصوصاً بایکی از رجال بزرگ‌که فرمانفرمای یکی ازایالات ایل‌نشین‌است قرار داد منعقد کرده که پنجهزار نفر که دو هزار سوار از قرار ۱۵ تومان و سه هزار پیاده از قرار ۱۰ تومان حرکت دهند و برای اینکه معطل نشده باشند نقداً یکماهه را قبلا بایشان تحویل دادم ، حالا که وارد فرونت جنگ در بید سرخ و صحنه شده اند بیش از سیصد سوار همراه ندارند و خواستم همان سیصد سوار را در بید سرخ نگاه دارم جواب دادند مابرای محافظت والی خودمان (نظام‌السلطنه)آمده‌ایم نه برای جنگ ، بااین جریانات چون نمی‌توانستم روی وطن وهم وطنان خود را به بینم باین جهت خود را فدای وطن نمودم .

بااین حال من از راه دوستی میگویم که هریك از آقایان مهاجرین بهر وسیله که بتوانند جان

خود را محفوظ بدارند و بهر سمتی که میخواهند بروند مختارند چرا که اینجا فرونت جنگ شده‌است و غیر از خطر جانی در میان نیست و قشون آلمانهم محال است اگر پیش آمدی روی ندهد تا یك سال‌یا هشت ماه دیگر بایران برسد در صورتیکه سایر فرونتها در آن موقع معلوم نیست چه وضعیتی پیدا خواهد نمود ، در این موقع هر یك از مهاجرین در جواب مذاکراتی نمودند که محرر میتواند بطور اختصار گفته های میرزا حسن طالقانی را که جامع‌تر و بدون ملاحظه‌تر میباشد درج‌نمایداینك خلاصه‌ازمذاکرات در جواب وزیر مختار :

اظهارات میرزا حسن : اولا شخص من بایك روح پاك و عقیده ایمانی برای فدا کاری در راه وطن‌و مذهب دست از همه چیز خود برداشته تابااین‌جا رسیده‌ام و افتخار میکنم که تاکنون از طرف مامورین دولت آلمان یك قران بهر عنوانی پول نگرفته و وظیفه‌دار نبوده‌ام و امیدوارم تاهرجا میکشد همین طور بمانم ، ثانیاً خیلی محل تعجب است از مثل دولت آلمان و نمایندگانش که در یك چنین موقعی در چنین جائی این طور اظهار مینمایند ، معلوم میشود تمام انتشارات خالی از حقیقت بوده‌است ، همان‌کنت‌کانیس در مقابل خدمات من‌در ملایر یك تفنگ و یك صلیب فولادی‌بمن پاداش ویادگاری دادند (بعد صلیب را از جیب در آورده نشان دادند) ــ وزیر مختار روکردند بمیرزا حسن وبازبان عذر خـواهی اظهار کردند مقصود من این نبود که مساعدت نمیکنم بلکه‌نظراین بودکه‌آقایان آزاد خواهند بود بهر ترتیبی‌که مایل باشند ماهم‌حاضریم وسائل راحتی‌آنهارا تهیه نمائیم چنانچه مطلع شده اندکه باتفاق نماینده‌دولت عثمانی‌به بابعالی تلگراف‌کرده ایم تا برای ورود به بغداد ترتیبی داده شود که مهاجرینی که میروند راحت‌باشند .

پس از این مذاکرات مهاجرین متفرق و هریك بمنـازل خود رفتند و این مصاحبه در میان همه مهاجرین و نمایندگان بحسن تلقی انتشار یافت و هرکس که می شنید اظهـار خوشوقتی میکرد ، اما وضعیت قصر خیلی خطرناك شده است برای اینکه طوایف و طبقات از هردسته در قصر که جای کوچکی است جمع گردیده اند از قبیل سوار کلهر ، سنجابی ، ماشاالله کاشی ، بختیاریها ، مجـاهدین تبریزی ، ژاندارمری ، سربازان کرندی و کرمانشاهی و تمام هم از رئیس گرفته تامرؤس همه برضد هم وتااندازه سوار های ماشاالله خـان را میتوان منظم تر از سایرین حتی ژاندارم ها دید برای اینکه خود ماشا الله خان شخصاً مراقب و رؤسای هر قسمت را که معین نموده کاملا مسئول قرار داده که خلاف نظمی روی ندهد ، و آن طرف رودخانه را هم برای محل خود انتخاب وابداً بقصبه قصر کاری ندارند و چند نفر را معین‌کرده‌اند برای‌خرید اجناسی‌که مورد احتیاج می‌باشد ، دارای همین نظم و اقتدار بوده که متجاوزاز بیست سال باآن نزدیکی توقف‌گاه کاشان بادولت مرکزی یاغی بودند .

روز چهارشنبه ۲٤٦ ع

از وقایع امروز سه ساعت از روز بـالا آمده عده‌ای سوار ایل کلهر وارد شدند لدی‌الورود رفتنددرب‌کاروانسرای ژاندارمری قراول از ورود آنها بنام این که اداره ژاندارمریست جلو گیری کرد ، یکی از سوار های کلهر دست به تفنگ کرده قراول را میزند ولی تیر کارگر نشده یك مرتبه ژاندارم دیگر سوار را باتیر میزند و کشته می‌شود ، یك مرتبه از طرفین شلیك شروع و وحشت و اضطرابی روی داد که ساکنین قصر شروع به تخلیه قصر نمودند ، طولی نکشید ژاندارمری غالب و سوار ها را تـا اندازه‌ای خلع سلاح نمودند ، چون ریاست ایل کلهر بانظام السلطنه بودلذا چند نفر ازآقایان‌مهاجرین‌جریان را بنظام‌السلطنه‌نوشتند .

سه ساعت بغروب نظام السلطنه وارد شدند که رئیس ایل‌سنجابیهم با ایشان بـودند و به آرامی از بازار وسط قصر عبور کرده بقلعه شیر خان که بالای تپه بود و برای نظـام السلطنه تعیین کرده بودند وارد شدند ـ نیم ساعت بغروب باز صدای تیر و تفنگ بلند و اسباب وحشت همه گردید لذا عده‌ای از آقایان‌برای ملاقات نظام‌السلطنه رفته و راجع باوضاع و پریشانی اهالی مذاکره نموده که قراری درباب انتظامات قصر بگذارند .

روز پنجشنبه ۲۷ ع ۲

امروز برخلاف روز گذشته هوا صاف بود از اخبار تازه این است که میگویند قشون روس وارد هارون آباد و خیال حرکت باین طرف را دارند و این خبر باز اسباب پریشانی مهاجرین گردیده است ، میرزا سید محمد طباطبائی برای عتبات‌حرکت کردند ، ونیز نایب حسین وماشاالله خان کاشی هم باعده ازهمراهان‌خود برای‌زیارت کربلا روانه شدند چون‌ترتیب حرکت داده شده‌بود .

قریب بظهر عده‌ای ژاندارم از فرونت جنگ که درکرند توقف داشتند باچند عراده توپ مسلسل وارد شدند ، و نیز عده از قشون عثمانی که روز گذشته بطرف کرند رفتـه بودند مراجعت کردند البته زمینه کار معلوم است ، امروز بعضی از آقایان بـانظام السلطنه مشغول مذاکره هستند ولی بنظر محرر خیلی مشکل است نتیجه گرفته شود ـ وضعیت ارزاق فوق العاده سخت و ابداً یافت نمیشود و باخرما غالباً سد جوع مینمایند بدبختانه خرما هم این دو روزه کم شده چون باید از خانقین بیاورند نیاورده اند ، و دستورداده شده‌است نان وخرما وسایراجناس خوردنی از خانقین وارد نمایند ، شیرخان‌رئیس‌ایل سنجابی باطراف سوار فرستاده که خواربار مخصوصاً جو وارد نمایند چه مرد باایمان وطن پرستی است سه‌پسرش در فرونت جنگ میباشند و ابداً اظهار نارضایتی نمی‌کنند فقط پیغام میدهند فشنگ بـرسانید این است شیوهٔ مردان پاك باایمان وطن خواه ونوع دوست .

دیگر اینکه دو ساعت بغروب رؤسای ایلات از کلهر و بختیاری و سنجـابی و رئیس ژاندارمری‌در یك مجلس باهم وارد مذاکره شدند در باب توقف یاحرکت که چه بکنند در آن‌جا حاج عابدین‌خان برئیس طایفه بختیاری احمدخسروی اظهار داشت که ماها از خانه های‌خود بیرون‌آمده‌ایم از برای‌خدمت بوطن و اسلام آیاچه کرده‌ایم که حالا برمیگردیم ، بهتر آن است که از میان خود یك نفر را رئیس معین نمائیم و آن چه میگوید اطاعت وانجام دهیم ولو اینکه حکم بدهد که پسر خود را بدار بزنیم‌وجداً ایستادگی کنیم در خدمت بوطن ، جمعی این حرف را پسندیده بودند ولی معلوم است عملی نخواهد بود برای این که هرکدام دارای عقاید مختلفه می‌باشند وشاید اگر یك نفر شخص مقتدر بی‌طمع وکاملا خیر-خواه عموم و مملکت بود میتوانست این قواء متشتت را جمع آوری و اداره نماید ، سردار زیاد ، رجال زیاد ، علما عده‌ای ، نمایندگان مجلس از هرطبقه ، ولی بدبختانه بفکر خود نه بفکر مردم بیچاره و مملکت بگذریم از این‌مبحث .

روز جمعه ۲۸ ع ۲

در نتیجه مذاکرات چند نفر بانظام‌السلطنه راجع به مهاجرین قرار شد صورتی از مهاجرین برداشته تامعلوم شود هرکس‌برای چه کاری خوب است که ترتیبی داده شود ، امروز دو ساعت از روز بالا آمده تا ظهر نظام‌السلطنه‌مشغول سان دید اردو بودند ، عده‌ای از مهاجرین هم‌که قوه رفتن بفرونت را داشتند در قسمت نظام واردوبنام گارد مخصوص نامیده گردیدند .

روز شنبه ۲۹ ع ۲

امروز حالت قصر وضعیت انقلابی پیدا کرده است ، قضیه این است که یك نفر ژاندارم میرود خانه زنی مطالبه نان مینماید و زن جواب میدهدکه نان ندارم ، ژاندارم میگویدآرد داری زود برای من نان بهپز زناظهار میکند قدر کمی آرد (و نشان میدهد) دارم برای بچهایم لازم است ، ژاندارم دست به تفنگ و زن را میکشد که یك مرتبه قصر بهم میخورد و بالاخره چند نفر ریش سفید و ریش سیاه در بین افتاده آتش را خاموش مینمایند ولی چند نفر هم مجروح میگردند ، نظام السلطنه در این چند روزه توقف ابداً اقدامی در امر انتظامات ننموده بلکه در سایر امورات هم اثری معلوم نیست ، در یك چنین موقع و محلی بین آقایان وکلا اختلاف است البته وقتی که رفتار وکلا نسبت بوضعیت خودشان اینطور باشد دیگر از ژاندارم و سوار های مختلف چه انتظاری ؟.

امروز شش نفر سالدات روسی را که دستگیر کرده بودند وارد قصر نمودند معلوم شد اینها پیش قراول بوده اسیر شدهاند آقا میرزا طاهر تنکابنی و میرزا حسن آقارا ملاقات و اظهار نمودند که چندروز است فقط باخرما زندگانی مینمائیم .

روز یکشنبه سلخ ع ۲

شب گذشته در ساعت دو عارف شاعر معروف با یکی از دوستان خود که سمت رفاقت داشته رفته بودند در کنار رود خانه از برای تفریح شاعرانه و تعیش معلوم نشد جوان بچه جهت خود کشی مینماید البته در حالت مستی بوده است در اطراف این پیش آمد بعضی حرفها میزنند که بما مربوط نیست و بهمین جهت از نوشتن صرف ـ نظر نمودیم .

چون رئیس ایل کلهر عازم رفتن بوده است البته بطور تعرض ولی بیست هزار تومان برایمواجب سوار هایش داده شد که باعدهای ژاندارم بروند فرونت ، از قرار خبری که از قول شیر خان رئیسایل سنجابی نقل کردند در هارون آباد بین قشون روس وایل سنجابی جنگشده و تلفاتی بروسها وارد آمده است ، علی اکبر خان سردار مقتدر که فوق العاده رشید و وطن پرست است یعنی در غرب بین ایلات پاك دامن تر و منظمتر از ایل سنجابی نیست برای این که رؤسای بیآلایش و پاك دامن با ایمان دارند و بهمین جهت سایر ایلات شاید بعضیها از حیث خانهوار بیشتر وبزرگتر باشند ولیمعذالك ازایلسنجابی ملاحظه مینمایند .

سردار مقتدر پیغام داده است که قور خانه ماروبه کمی است و روسهامرتب درحال حمله وماناچار غیر از حالت دفاع کار دیگری نمیتوانیم بکنیم آقا شیر خان که هرسه پسرش در فرونت میباشند جریانرا به نظام السلطنه میگویند ایشانهم باآلمانها مذاکره و مقداری فشنگ تهیه و تحویل شیرخانبایك جعبهلیره میدهند وشیرخان فشنگ را قبول وجعبه لیره را ردوقبول نمیکند ، معلوم شد آقایان آلمانها بعوضاسلحهو مهمات لیرهآورده اند ـ وازاین عملشیرخان تعجب کردهاند .

روز دوشنبه غرهجمادیالاولی ۱۳۲۴

امروز هزار نفر نظامی عثمانی بسرکردگی صاحب منصبان آلمانی باترتیب منظم و لوازمات کامل وارد و روانه سرپلشدند که از آنجا بطرف کرند بروند ، دیگر از وقایع اینکه کلیه سوار و پیاده ژاندارم تحت نظرصاحب منصبانآلمانی قرار گرفتند ، از امروز به بعد میتوان تااندازهای

امیدوار بود اگر پیش آمد دیگری روی ندهد ، امروز آقایان وکلا جلسه داشتند و در کلیه امورات مذاکره و نیز کاغذیکه از پسران آقای صمصام الممالك شیر خان سنجابی رسیده بود سه پیشنهاد کرده بودند ۱ ـ آنکه برخلاف سابق اطمینان کامل بدهید که فشنگ و تفنگ بما برسانید ۲ ـ اگر خدای نکرده شکست خوردیم و قشون روس آمد و محل مارا گرفت ناچاریم از آنجا مهاجرت نمائیم و لابد در خاك عثمانی باید وارد شویم ، دولت عثمانی اطمینان بدهد که ماهارا پذیرفته محلی از برای ایل معین نماید ۳ ـ اگرهستی‌ماازمیان رفت‌کی عوض میدهد ؟.

اینك دونفر نماینده فرستادیم هرگاه آنها را مطمئن کردید در نهایت جدیت تاجان داریم‌درمقابل دشمن ایستادگی کرده جنگ مینمائیم و چنانچه از این پیشنهاد اطمینان حاصل نکنیم ناچاریم خود را بیك پناه‌گاه برده مسکن نمائیم تابتوانیم ایل و خانوادها را حفظ کنیم ، آقایان وکلا هم این نظریه و پیشنهاد را تصدیق کردند که هر سه مطلب اساسی است ، چون نامه و پیشنهاد بعنوان وکلا بود لذا رقعهٔ بنظام السلطنه نوشته وقت برای مذاکره در این خصوص خواسته که باحضور ایشان بانمایندگان آلمانی و عثمانی مذاکره نمایند این نامه بوسیله آقای حاج عز الممالك فرستاده شد ولی جواب آن معلوم نشده .

روز سه‌شنبه ۲ ج ۱ امروز وکلا جلسه داشتند و دو سه موضوع مطرح گردید ، اول راجع بصورت مهاجرین که والی بغداد خواسته بود که‌با نظریات و عنوان هریك معلوم شود ، دوم ، در باب بودجه معاش مهاجرین که از چه محل و بچه ترتیب پرداخته شود ، سوم ـ اینکه صورتیکه برای والی فرستاده میشود طوری نوشته بشود که اسامی مردمان بزرگ درست مخلوط باسامی غیر آنها نگردد ، در کمسیون عصر که منعقد گردید صورت اسامی را برسه طبقه تنظیم کردند ، در باب بودجه هم وحیدالملك معین شدند که بروند ترتیب آنرا با اطلاع و تصویب نظام‌السلطنه بدهند .

روز چهارشنبه ۳ ج ۱ و پنجشنبه ٤ ج ۱ ـ در این دو روز خبری نبود مگر این که هوای قصر روبگرما میرود و نیز تلگرافی از آقای حاج میرزا ابوالقاسم مجتهد کاشانی از کاظمین علیهما السلام بعنوان حاج شیخ اسمعیل بقصر مخابره شده که خلاصه این که بشارت ، عده قشون عثمانی متواتراً بایران سوق شده و میشود لازم‌است مجاهدین را جمع آوری و منظم کرده سلامتی خودتانرا اطلاع دهید .

روز جمعه ۵ ج ۱ امروز آنچه معلوم گردید در قصر کاری از پیش نمیرود و آن مقصودیکه بعضی از آقایان وطن‌خواه دارند که در درجه اول ترتیب‌معاهده بادولت‌عثمانی‌است‌صورت نخواهد گرفت ، راجع‌بصورت مهاجرین‌برای امرمعاش‌معلوم میشود درست می‌شود ، چون به تحریك چند نفر از سوئدیها صاحب منصبان جزء ژاندارمری نمیخواهند زیر بار آلمانیها بروند لذا نظام السلطنه باآقایان وکلا مذاکره و رفع اختلاف گردید و ضمناً سوئدیها را مرخص نمودند بروند .

از مسیو پیپ فرمانده‌کل‌آلمانی نامه‌ای رسیدکه در حمله قشون روس بکرند دفاع کرده در نتیجه عقب نشینی چندین نفر تلفات و هشت نفر سالدات هم اسیر بایك نیزه و قداره فرستادیم واز اردوی ما فقط

یك نفر كشته و دو نفر زخمی داشتیم ، و شش نفر از لر هـا كه راهنمـای روسها بودند اسیر و مشغول استنطاق آنها می‌باشیم .

روز شنبه ٦ ج ١ امروز ازكمسیون خبر دادندكه كمسیون از وزیر مختار آلمان وقت خواسته تا در ساعت معین ملاقات بعمل آید ، قبل‌از اینكه اعضای كمسیون معرفی و منظور از ملاقات معلوم گردد وزیر مختار اظهار داشته بود كه امروزه درقصر موقعیتی‌كه در خصوص‌قرار داد مذاكره گردد نیست و موقوف است براینكه یك فتح نظامی شده و برویم اصفهان یالااقل‌كرمانشاه در ورود بآنجا تشكیل دولت موقت داده ومذاكرات‌لازمه شده‌آنوقت یك‌قرار داد باشرایط مقرره خواهیم داد .

البته معلوم است از استماع این حرفها كه چندین پهلو و معانی دارد اعضاءكمسیون دیگرچه‌حرفی خواهند داشت خوانندگان دقت نمایند قبل از آنكه موضوع را باوزیر مختار مذاكره‌وآن‌جواب‌را بشنوند وزیر مختار منظور از ملاقات را برای آقایان فرستاد یعنی كه احتیاج بملاقات نیست‌جواب شما این‌است كه داده میشود ، مفهومش این است كه‌من درتمام جزئیات شما ایرانیها اشخاصی دارم كه قبلا مطالب را بمن میرسانند چنانچه دراین موضوع هم میدانستند در كمسیون آقایان چه مذاكراتی شده این بودكه‌نسبت به تقاضای ملاقات برای اینكه زحمتی‌برای‌آقایان نباشد نتیجه راپیغام‌دادم .

ای داد از این ملت كه دارای چنین سر دسته هائی میباشند كه خود را راهنما و پیشوا میدانند ، جلسه وكلا تشكیل گردید یك ساعت و نیم از شب گذشته آقای وحیدالملك بنام علی الحساب مبلغ ششصد لیره آورده بودند كه بین مهاجرین تقسیم گردد تابقیه‌اش برسد وحید الملك بیست تومان سی تومان بین طبقه متوسط تقسیم نـمودند ، سید محمد رضا مساوات از عـضویت كمسیون بودجه استعفا دادند ، بین آقایان اختلاف نظر تولید گردید و گفته شد این پول از كجاو بچه صورت خواهد بود اگر ترتیبی‌دارد خوب است یك مرتبه بعموم داده شود جواب دادهشدكه نظام‌السلطنه اظهار نموده‌اند كه عجالتاً شش‌هزار تومان قرض كرده‌ام برای قوت لایموت مهاجرین تابعد ترتیبی داده شود جلسه بامذاكرات اختلاف‌آمیز ختم گردید .

روز یكشنبه ٧ ج ١ امروز جلسه در منزل مشارالدوله تحت ریاست حاج شیخ‌اسمعیل رسمیت یافت و تادو ساعت از ظهر گذشته طول كشید ومذاكره و رای داده شد ١ - حقوق میرزا سید محمد طباطبائی‌ماهی‌پانصدتومان ٢ - برای سید عبدالمهدی‌وشاهزاده مرآت السلطان و نیز برای سید محمود و نایب حسین خان مستخدمین مجلس شهریه قرار داده شد ٣ - اسامی مهاجرین قرائت شد و حقوق آنها موقتاً معین گردید ٤ - بجهت حـاج آقا نورالله مجتهد اراكی ماهی چهار صد تومان ٥ - چهار نفر همدانی و شش نفر گیلانی كه از مهاجرین بودند بتصویب و پیشنهاد میرزا محمد علیخان كلوپ و ناصر الاسلام برای هر یـك دوازده تومان تصویب شد ٦ - از بابت حقوق وكلا بعد از مذاكرات زیاد كه بعضی صد تومان و برخی صدو پنجاه تومان و دویست تومان‌پیشنهاد كرده بودند بالاخره رای داده شد ماهی دویست تومان باشد ٧ - تـاریخ بودجه قرار شد از اول حوت بـاشد (ماه اسفند) ٨ - برای حاج شیخ اسمعیل ماهی سیصد تومان ٩ - برای حاج میرزا علی محمددولت آبادی وحاج میرزا یحیی برادرسی‌صدو پنجاه تومان١٠ - نواب وكیل‌یزد (محرر)كه‌باكثریت برای‌منشی

و ثبت مذاکرات صورت مجلس انتخاب شده‌بود همان دویست‌تومان .

یکساعت از شب گذشته آقای مساوات پیغام داد که آقای نظام السلطنه حاج شیخ اسمعیل و سایر وکلا را خواسته اند بعضی از آقایان رفته بودند در مراجعت معلوم گردید بحمدالله خیر بوده از سلیمان امیر معظم رئیس ایل کلهر نامه‌ای رسیده که اظهار مساعدت و همراهی نموده است و نیز نامه‌از والی‌پشت کوه میرسد در ضمن حاضر بودن خود چون پسرش مریض بوده یك نفرطبیب خاسته بودند ، سوادتلگراف فرمانفرما که بوالی کرده‌بودکه مبادا همراهی بامهاجرین و نظام السلطنه بنمائید قرائت گردید حاج میرزا یحیی دولت آبادی معین شدند نزد رؤسای ایل کلهر که امیر معظم وامیر اعظم باشد بروند ، و حاج عزالممالك برای ملاقات والی پشت کوه ، امروز عده‌ای قشون عثمانی وارد قصر وبسمت‌کرند رفتند .

از اخبار تازه اینکه یك ساعت بغروب دور خانه میرزا حبیب‌الله خوانساری محاصره شداز سواران ژاندارمری و بختیاری بریاست ابوالقاسم خان بختیاری برای دستگیری چند نفریکه بامیرزا حبیب الله هم منزل بودند یعنی از قم که حرکت مینمایند در تمام جاها باهم بوده اند ، میرزا صادق خان بروجردی ، حسین خان لله ، کریم دوات‌گر ، ولی احسان الله خان درکنگاوربامأمور هوفمان‌آلمانی بوده‌تاکرمانشاه که ملحق برفقایش میشود ، اشخاصی که درقصر بواسطه بی‌نظمی و اغتشاش نا راضی و باین جهت از نظام السلطنه بدبین بودند چنانچه دریومیه نویسی روزانه درهر قسمت مکرر تحریر شده است .

در ملاقاتهای بامیرزا حسن آقا طالقانی مکرر اظهاراتی میشدکه‌بالاخره تندروها یاانقلابیون‌تصمیم میگیرند وچاره‌این‌کارهاراهم‌ازبین‌بردن‌نظام‌السلطنه‌تشخیص‌میدهند باینجهت احسان‌الله‌خان،حسین‌خان‌لله ، کریم دوات‌گر ، داشی مجاهد حاضر میشوند که امشب نظام‌السلطنه رادر منزلش‌ترور نمایند ، کسانیکه از این جریان تااندازه‌ای مطلع بودند در درجه اول میرزا حبیب‌الله خان و آقای مساوات بوده و نیز میرزا حسن طالقانی هم بی‌اطلاع نبوده برای اینکه غالباً باهم ملاقات و کنکاش داشتند ، منزل میرزا حسن آقا بامیرزا طاهر تنکابنی که او هم تااندازه بی‌اطلاع نبوده است ، منزلشان درپای تپه‌ای بود که بالای آن قلعه صمصام الممالك سنجابی منزل نظام السلطنه بود و با صاحب منصب محافظ قلعه هم راهی داشتند که تادر موقع عمل دچار اشکال نشده باشند شب میخواستند بروند قلعه عصر آنروز آقای مساوات باطلاع نظام السلطنه میرساند و نظام‌السلطنه هم دستور میدهد آنها را دستگیر نمایند باین جهت خانه میرزا حبیب‌الله خان محاصره گردید .

چون ابوالقاسم‌بختیار آزادیخواه و طرفدار تندروها بود از قسمت خودش راه‌فرارمعین ولذااحسان الله خان و کریم دوات‌گر و داشی مجاهد فرار کردند ولی حسین لله متوجه‌نبود بدست ژاندارمهادستگیر و بقلعه برده شد و میرزا حبیب‌الله‌خان و میرزا صادق‌خان بروجردیهم توقیف‌شدند .

روزدوشنبه۸ ج ۱

امروز تمام مهاجرین‌مذاکره ودر اطراف پیش آمد روز گذشته بر علیه توقیف اشخاص اظهاراتی مینمودند بالاخره در قلعه از ایشان استنطاق شد در نتیجه میرزا حبیب الله خان و میرزا صادق خان آزاد ولی حسین خان لله توسط مامورین عثمانی تحت الحفظ به بغداد فرستاده شد ـ از مجموع تحقیقات روی دو کاغذ که بدست آمد و حسین خان لله انکار نداشته دو نامه از حیدر خان عموقلی بوده که با درجه سلطانی در قشون عثمانی فرونت بین النهرین (کوت العماره) باانگلیسها جنگ می‌کرده و مورد تقدیر خلیل پاشا هم قرارگرفته بوده است .

حیدر خان عمو اقلی اول بآقای مساوات البته نسبت به بی‌نظمی مهاجرین و عدم رضایت مقامات عثمانیها که اظهار نگرانی دارند مینویسد که چرا با این همه سردار خاصه نظام السلطنه قراری نمیدهید و من حاضرم بااجازه فرمانده خود و مامورین سیاسی بایران بیایم ، آلمانها بانظریه من مساعد می‌باشند تنها بسته‌است که‌ازطرف‌آقایان اقدام وتظاهری برای‌آمدن من بشود ، نامه مفصل بود که ما بطور خلاصه ذکر می‌نمائیم .

از این نامه احسان‌الله خان و میرزا حبیب‌الله خـان که با آقای مساوات خیلی علاقه‌مند بودند برحسب اخبار مذاکره می‌نماید و خیالی هم نداشته است آنها هم بطور اخبار شاید تلقی مینمایند ، یکی از شبها که مساوات میرود منزل آقا میرزا طاهر تنکابنی در آنجا هم نامه حیدر عمواقلی خوانده میشود که میرزا حسن طالقانی ازآن شب اطلاع پیدا میکند .

از این نامه احسان‌الله خان و حسین لله و کریم دوات‌گر چنین استفاده مینمایند که راه مکاتبه را باحیدر عمواقلی باز نمایند باین جهت چند نامه بین آقایان رد و بدل می شود (حیدر خـان در هتل دجله اطاق شمارهٔ ۲۷ منزل داشته است) بالاخره حیدر خان برای آخرین علاج دستور از بین بردن نظام السلطنه را بآقایـان تذکر میدهد که پس از این عمل خود را شبانه بقصر رسانیده زمام کار را دردست بگیرند و چون درجه سلطانی بالباس وکلاه ترکی دارد عساکر عثمانیهم ازاوتبعیت خواهندکرد .

پس از این تحقیقات چون سه نفر اصلی‌فرار ، یك نفرشانهم دستگیر و به بغداد فرستاده میشودواما نسبت بخود حیدر عمواقلی بادستور فوزی بیك به خلیل پاشا او را فوراً برای اسلامبول حرکت میدهند که در بغداد نباشد در جلسه امروز وکلا رای داده شد که میرزا حسن آقا نظر باینکه بنی اعمامش در نجف و سامره میباشند مخصوصاً آقای حاج شیخ محمد طالقانی از علما و مجتهدین نجف و صاحب‌نفوذکه محبوبیتی بین تمام طبقات از نجف تاکاظمین دارند و حالیه هم باتفاق آیت‌الله حاج سید مصطفی کاشانی و سایر آقایان علمای‌نجف ، آقـای نائینی ، و صدر اصفهانی و خالصی‌که در میان اعراب نفوذ کلمه‌دارند و عده دیگر بابیست هزار نفر مجاهدین مهاجرت کرده اند که مجاهدین در کوت العماره بکمك قشون عثمانی باانگلیسها مشغول جنگ میباشند و هریك از آقایانهم بنوبه با وسایط نقلیه که‌خلیل پاشادراختیار آقایان گذارده بفرونت میروند وازمجاهدین دیدن وآنهاراامورد تشویق‌قرار میدهند .

و از طرفی وضعیت خوار وبار بکلی مشکل شده و از هیچ طرف راه تهیه فراهم نیست چنین صلاح و رای داده شد که میرزا حسن آقا هر چه زودتر حرکت نموده بروند به نجف از آیت‌الله آقا سید محمد کاظم یزدی و از سامره از آیت‌الله شیرازی نامه برای آقایان والی پشتکوه و صمصام الممالك سنجابی گرفته که از حیث خواروبار و سایر قسمت‌ها بامهاجرین کمك و مساعدت نمایند چون هردو آقایان از دو حجةالاسلام تقلید مینمایند و خود را پیرو اوامر ایشان قرار داده اند و انجام این کار هم بطوریکه آقای حاج شیخ اسمعیل و حاج شیخ محمد حسین استرابادی و آقای مساوات گفته و رای دادند جز از عهده میرزا حسن آقا از کسی دیگر سـاخته نیست بنابراین تذکره مشارالیه حاضروهمان‌روز عصرحرکت کردند ، و آقای مجید دفتر را که هم منزل و علاقه‌مند بیکدیگر بودند باخودبردند ـ واین اول‌نفریست که باین‌ترتیب و عنوان وارد خاك عثمانی میشود .

روز سه‌شنبه ۹ ج ۱ امروز قبل از ظهر قریب هزار نفر سرباز عثمانی‌باچهار اراده توپ شنیدر و توپ کروپ از قصرروانه‌کرند شدند ، بطوریکه دیده شد در تمام این مدت یك قواء بتمام معنی مجهز و لوازمات وقورخانه بسیار خوب دیده نشده بود ، گاریها از عقب سر توپخانه روانه که در اغلب از آنها فشنگ بود الحق سرباز هـای خوب و رشیدی بودند ، معلوم شد این سرباز هارا ازداردانل واسلامبول باینطرف آورده اند و امروز هم مجدداً هزارو چهار صدنفر سرباز وارد قصر شده است مخصوصاً محرر (نواب یزدی) باچندتن از مهاجرین رفتیم برای ملاقات کمانده اردو بسیار وضعیت منظم و شخصی موقر و مؤدب بودند بعد از تعارفات معموله پرسیده شد چه وقت حرکت خواهید کرد ، جواب هروقت فرمان از رئیس کل اردو که در بغداد است‌برسد .

روز چهارشنبه ۱۰ ج ۱ امروز هم عده سوار نظام عثمانی واردقصرشدند چون سوارنظام نیامده بود هرچه می‌آمد پیاده نظام بود چون تکلیف مهاجرین برای حرکت به بغداد معلوم گردیده بود امروز جمع کثیری از مهاجرین روانه عراق شدند نیم ساعت از شب گذشته یك مرتبه از هر طرف صدای شلیك تفنگ بلند شد بطوریکه گوش انسان کر میشد و اسباب وحشت گردیده بود که چه خبر شده است ، بعد معلوم شـد بواسطه اینکه شب چهار شنبه سوریست میان ایلات رسم است که شب چهار شنبه آخر سال و شب تحویل حمل (فروردین) آتش روشن مینمایند و تیر اندازی می‌کنند روی تمام پشتبام های ساکنین قصر آتش روشن و زنها آواز و هلهله می‌کردند و زن و مرد باهم میرقصیدند و واقعاً باآنهمه شداید مهاجرین یکی دو ساعتی تفریحی داشتند و تماشائی مخصوصاً رقصهای دسته جمعی .

روز پنجشنبه ۱۱ ج ۱ امروز مسئله تازه‌نیست جزاینکه از تیراندازی های‌شب گذشته‌دو گلوله از دیوار اطاق فوزی بیك رئیس سیاسی عثمانی گذشته یك تیر بکلاه ایشان خورده و انداخته و یك تیر هم به پایه صندلی که بروی آن نشسته بودند در حقیقت این حرکات وحشیانه اسباب خجلت و شرمساری ایرانیها است که در یك اردو اینطور بی نظمی ها واقع شود آنهم در مقابل قشون و صاحب منصبان آلمانی و عثمانی و تمام خرابیها بواسطه نداشتن یك رئیس مسلم مقتدراست که‌افراد قشون سرخود هرچه میخواهند میکنند ولی بطوریکه نصرالله خان جهانگیری که تازه ازآلمان‌آمده‌باسعدالله‌خان اظهار میکنندآنها در شب عید مسیحی بقدری‌حرکات‌باصطلاح ماوحشیانه‌مینمایند که آدم تعجب مینماید مخصوصاً آقای نواب راباید برد اروپا تماشا کند .

از جمله چیزهائیکه خداوند حفظ کرد این است‌که اگر فوزی بیك تیربخودش‌خورده و کشته شده بود بابودن قشون مجهز عثمانی (درست خواننده عزیز مجسم نمـاید) چه میشد ؟ فوراً قصر بمبار دمان و احدی در قصر زنده باقی نمی‌ماند و جنبه‌های سیاسی هم‌که چه بنویسم ، در هر حال رسیده بود بلائی ولی بخیر گذشت .

روز جمعه ۱۲ ج ۱ امروز دو ساعت بظهر مانده در منزل آقای ادیب‌السلطنه جلسه منعقد بود تلگرافی رسید که آقای میرزا سلیمان خان و مسیو شونمان آلمانی و آقای مدرس وسردار محیی وآقا ی‌طباطبائی و سایر وکلا وجمعی‌دیگر وارد دوفرسخی قصر شده و بعد از دو روزتوقف و فرستادن اردوی همراهی خودشان را بسرپل ذهاب بقصر وارد خواهند

شد ، خبر دیگر اینکه رئیس قشون روس از کرمانشاه توسط تلگراف بی‌سیم بکوت العماره بقشون انگلیس تلگراف که تاچند روز خود را نگاهداری نمائید که ماز راه خانقین ومندلیچ خواهیم رسید ، این تلگراف را اطریشی‌ها گرفته اند و بآلمان خبر داده اند و از آنجا به بابعالی و اسلامبول و از آنجا به بغداد اطلاع داده‌اند واز بغداد هم بقصر خبرداده اندکه مراقب خود باشند ، حالیه تقریباً با هفت هزار نفر بلکه هشت هزاراردوی قصر واردوی سرپل و پاطاق تاکرند ، و اردوی علی‌اکبر خان سردار مقتدر سنجابی که درگاه‌واره میباشد احتمال دارد که همین دوروزه اردوی عثمانی باردوی روس حمله نمایند .

روز شنبه ۱۳ ج ۱

امروز از اول صبح تااول غروب آقایان عقب‌مانده از قبیل مدرس طباطبائی ، امیر حشمت ، حبل المتین ، شاهزاده سلیمان‌میرزا ، میرزا سلیمان خان ، آقا مهدی افجه که باسلیمان خان همراه بود ، سردار محیی ، سردار سعید ، میرزا کریم خان وسایرمهاجرین و همراهان آقایان وارد شدند ودر قصر مجدداً جمعیت زیاد شده و روز بروز وضعیت خواربار سخت‌تر میشود ، و آنچه بدست آمده بین آقایان کدورت کامل حکمفرماست تابعد به بینیم چه باید کرد ، و البته این کدورت در دستجات قصر بی‌اثر نخواهد بود مخصوصاً قضیه تروریست‌ها که این آقایان تازه وارد هم دلپری از نظام السلطنه دارند که اگر در آن موقع وارد شده بودند و هر دو دسته باهم تماس میگرفتند قطعاً صورت دیگر پیش آمد میکرد ، بالاخره عاقبت کار فعلا معلوم نیست چه میشود خدا کند جمعیت زودتر بطرف بغداد حرکت نمایند تاخطرات کمتر گردد ، چه کنم که حالا نمیتوانم بیش از این شرح دهم ، این زمان بگذار تاوقت دیگر .

همین قدر بطور فهرست مانند برای اینکه صورت یومیه‌نویسی هم ناقص نشودمختصراً نوشته‌میشود :

آقایان تازه واردین از قبیل مدرس و غیره آنچه معلوم گردیده بین سه چهار نفر کدورت و نقار و همین طور جمعاً باهم خوب نیستند از آنجمله میرزا سلیمان خان و امیر حشمت تبریزی و حسین زاده باهم کدورت دارند امیر حشمت میگوید که حسین زاده سبب شکست رباط کریم گردیدحسین زاده‌میگوید چرا تو که باامیر زاده مشغول عیش و نوش بودی مسبب شکست نبودی (محرر عقیده‌اش هردو است) و نیز حسین زاده میگوید بواسطه میل میرزا سلیمان خان پسر من کشته شده است ، سایر آقایان باشاهزاده سلیمان میرزا علناً کدورت و میگویند که شاهزاده وجهی را که بعنوان ماهـا گرفته ابداً بمصرف ماها نرسانیده بعلاوه هفده هزار تومان از پول اصفهان بعنوان مهاجرین گرفته اند و صد دینار بما هـا نداده‌اند وباید حساب این پولها رابدهند تامعلوم شود بچه‌مصرف رسیده ودرکجا است .

و نیز ۳۵ قاطر که در زیر بنه شـاهزاده میباشد چیست وازکجا است ، و نیزمسؤلیت هزار نفر پیاده نظام که ۶۰ نفر آنها بقصر رسیده آنهم ناقص بـاکیست ؟ تـوضیح آنکه هزار نفر پیاده نظام عده‌ای از شاگرد های مدارس اصفهان است که کوچك آنها ۱۶ ساله و بزرگشان ۲۱ ساله بوده که سلیمان میرزا و غیره آنها را دعوت کرده که در نجف آباد اصفهان اسب و اسلحه داده میشود و این بیچارگان را از راه لرستان آورده ۹۳ نفرآنها از سرما وگرسنگی وجاگذاردن تلف شدند و ۶۰ نفریکه بقصررسیده‌اند اغلب چشم و دست آنها را سرما زده است درصورتیکه ۲۰ بار لباس نظام که در قم و اصفهان تهیه‌شده بود همراه داشتند ولی باین بیچارگان نداده تاتلف میشوند ، خلاصه ازچهارهزار اردو که همراه داشتند هزارو پانصد نفر وارد قصر شده است که تقریباً نصف آنها هم قابل کار نیستند ، البته خوانندگان اسامی

آقایانیکه اخیراً ذکر کردیم در نظر دارند که چه اشخاصی و چند نفر سردار هم بودند وبااین‌اظهارات حالیه باچه صورتی وارد قصر شده وخیالاتشان چیست وجواب خداراچه خواهندداد نمیدانم ؟ .

روز یکشنبه ۱۴ ج ۱

نیم ساعت بغروب آقایان وکلا و غیره در منزل آقای مدرس جمع شدند ، پس از مذاکرات قرار شد آقایان افکار خود را حاضر نمایند برای جلسه فردا وضمناً مذاکره شدفردا غیر ازوکلا کسی‌دیگر حاضر نشود .

روز دوشنبه ۱۵ ج ۱

امروز دو ساعت بظهر در منزل میرزا محمد علیخان کلوپ جلسه وکلا تحت ریاست آقای مدرس تشکیل گردید هریك از آقایان مذاکرات طولانی که ابداً اساسی نداشت نمودند ، بالاخره قرار دادند یك نفر برود نظام السلطنه را ملاقات که در یك مجلس باآقایان تبادل افکار نمایند تاترتیبی باوضاع داده شود ، آقای مشار الدوله داوطلب شدند که ملاقات نموده و نتیجه را اطلاع دهند ، خوانندگان عزیز خواهند گفت همش ملاقات‌و همه هم بی‌نتیجه ؟.

از اخباریکه تازه کشف شده این است که ماژر سید حسین خان حبس و به بغداد فرستاده شدآنچه گفته میشود این است که مشارالیه اخبار و وضعیت اردو و مهاجرین را از گردنه بید سرخ تا کرند بروسها میداده است حقیقة اگر این طور باشد چقدر بی‌غیرتی میخواهد که شخص از برای جزئی‌استفاده و مقام دین و دولت اسلامی را از دست بدهد و نفوس‌بیچاره‌را هلاك‌نماید و خودش‌هم بدست همان‌اشخاصی که راهنمائی کرده بدار مجازات برسد برای اینکه دشمن پس از موفقیت همان خیانت کاران را در درجه اول مجازات می‌نماید چه کسانی که بخاك وطن خود خیانت و دشمن را راه‌نمائی کنند اعتباری نخواهند داشت .

روز سه‌شنبه ۱۶ ج ۱

روز اول حمل و روز عید نوروز است امیدوارم در این سال جدید فتوحات کاملی نصیب قشونهای‌اسلامی‌بشود و قشون‌اجانب هم از خاك وطن عزیزمان خارج گردد و همه مهاجرین بولایات خودشان برگردند ، خداوند خائنین بدین و وطن را هم‌از صفحه روزگار بردارد - چون محرر (نواب وکیل یزد) بعتبات عالیات مشرف خواهم گردید وقایع نویسی را بعد از این بطور اخبار نقل از اشخاص خواهم نوشت برای این که خودم حاضر نخواهم بود ، چون دیگر بعد از این در قصر جلسه وکلا تشکیل نخواهد شد باین جهت که محرر منشی مجلس برای ثبت و ضبط مذاکرات تعیین شده بودم باین جهت آزادانه خود را از قصر نجات داده حرکت کردم .

روزپنجشنبه ۱۷ ج ۲ - ۱۳۳۶

مطابق بااول ثور (اردیبهشت) ۲۶ روز است که در کاظمین - علیه‌السلام - توقف دارم امروز اخبار متواتر رسیده که دولت عثمانی ارض روم و سلماس را تصرف کرده و نیز شهرت دارد که عده زیادی قشون آلمانی وارد ارض روم شده است ، و نیز آقا میرزا حسن طالقانی را ملاقات کرده و شرحی از ملاقات باآیت‌الله حاج سید کاظم‌یزدی و آیت‌الله شیرازی و گرفتن دو نامه برای والی پشتکوهی و شیر خان سنجابی بیان نمودند که فرستاده اند بایران و واقعاً فعالیت بخرج داده اند چون همان روز های آخر بود که محرر بفکر حرکت بودم از طرف والی پشتکوه متجاوز از صد شتر و قاطرحتی‌گاو حامل خواربار بقصر وارد شده بود و واقعاً

مانند مائده آسمانی بود برای مهاجرین و ساکنین قصر و این براثر نامه هائی بود که میرزا حسن آقا گرفته و فرستاده بودند این است اعمال ونیات مردان و جوانان باایمان مانند میرزا حسن‌آقای طالقانی که اثرات نژادی‌وخاکی دارند .

از اخبار این است ــ امروز ۱۷ ج ۲ نعش‌فندین‌گلس پاشا مارشال وفرمانده‌کل‌نیروی عثمانی‌را در بین النهرین و کوت العماره و ایران که فاتح بلژیك بوده و از مارشالهای بزرگ‌آلمان بوده‌باطیاره برای برلن پایتخت آلمان حرکت خواهند داد و از تمام طبقات دولتی و ملتی و نظامیان‌و عده‌مهاجرین ایرانی حاضر در بغداد و کاظمین در تشییع جنازه حاضر بودند ، سن مارشال نودو شش سال بوده وبمرض حصبه فوت مینماید ، وقتیکه برای سرکشی بفرونت ایران بکرمانشاه آمده بود ولی موقعی بوده‌که محرر وارد کرمانشاه نشده بودم فقط از طرف کمیته دفاع ملی آقای میرزا طاهر تنکابنی و میرزا حسن آقای طالقانی درکرمانشاه بودندکه بامارشال ملاقات ومذاکراتیهم میشود که دایر بردلداری‌بوده‌که از طرف مارشال بعمل میآید ، بطوریکه میرزا حسن آقا ظهار می‌نمودند مارشال از خود کشی (کنت کانیس) در بـید سرخ فوق العاده متاثر بودند و از گذارش مشارالیه که در دست داشتند و از نامه ایشان اظهار تاسف میکردند .

اخبار قصر آنچه تاکنون رسیده و میرسد خیلی بد است و اختلافات فیمابین آقایان شدت کرده و بملاحظه نظریات شخصی نمیتوان مطالب را نوشت فقط بیك شعر فارسی دراین موضوع قناعت‌میکنم :

من گنك خواب‌دیده‌وعالم تمام کر　　من عاجزم زگفتن وخلق ازشنیدنش

هزاران افسوس که ایران بـواسطه طمع و غرض و مواعید موهومی آنهم از ناحیه خارجی ها می‌خواهد از دست برود ، آیا زنده خواهیم ماند و مملکت خود را مستقل خواهیم دید یـا اینکه در خاك بیگانه خواهیم مرد .

روز دوشنبه۲۱ ج ۲ امروز خبر آوردند که در جنگ فلاحـیه قریب بیست هزار قشون دولت انگلیس بقشون عثمانی حمله کرده و مدت چهار ساعت اتصالا جنگ ادامه داشته است ، فرمانده قشون اسلامی از اول در مقام تعرض‌برنیامده تااینکه‌طرف مقابل نزدیك میشود ، آنوقت‌حکم‌حمله وباقشون‌عثمانی شروع بزدوخورد ودر نتیجه مقداری اسلحه واشیاء دیگر بدست و اسیر هم گرفته اند ، قشون انگلیس از طرف فرمانده مهلت خواسته اند که مقتولین خود را جمع آوری نمایند ، آنها هم مهلت میدهند وقریب پنجهزار نفر کشته داده اند ، و پنجنفر انگلیسهم‌که اسیر کرده بودند وارد بغداد کردند .

روز سه‌شنبه ۲۲ ج ۲ امروز تلگراف از اردوگـاه قشون عثمانی رسید که یك کشتی بزرگ انگلیسی مـوسوم بژنرال که آذوقه برای محصورین کوت العماره میبرده است بضرب گلوله توپ خراب و گرفته می‌شود ، از فرونت ایران خبری جز پریشانی نمی‌رسد .

روز پنجشنبه ۲۴ ج ۲ امروز خبر رسید که یك طیاره انگلیسی حامل دو اراده توپ (از هوا بطرف‌کوت‌العماره میرفته است) باگلوله پائین آورده و دو نفر از سرنشینان کشته میشوند ، و ضمناً نوشتهٔ در طیاره بدست آمده‌که‌خطاب‌بصاحب منصبان‌وفرمانده

قشون بوده که تسلیم نشوید کمك خواهد رسید واین خبر با بیانیه منتشر گردیده بود .

روز پنجشنبه تلگرافی از خلیل پاشا فرمانده اردوی عثمانی و والی بغداد به نایب خود رسیده که آذوقه پانزده هزار نفر را معین و حاضر نمائید ، این تلگراف را باین جهت کرده اند که محصورین در کوت العماره بیرق سفید که علامت امان و تسلیم است بلند کرده اند و پیغام داده اند ازبرای خلیل پاشا که بیائید کوت العماره را تصرف نمائید و خلیل پاشا جواب داده است قشون دسته دسته بیایند وارد اردو بشوند و اسلحه خود را تسلیم کنند و در اردو توقف نمایند تا ترتیب حرکت آن ها به بغداد داده شود .

خبر دیگر از اسلامبول تلگراف بوالی بغداد رسیده که چون روز جلوس اعلیحضرت سلطان محمد رشاد سلطان حالیه دولت عثمانی است برای میمنت جلوس امرمیشود که عده قشون عثمانی که در بغداد است آنهارا یك شام و نهار پلو و حلوای آرد و شکر بدهید .

خبردیگریکه محرر را خیلی پریشان کرده است اینست که حکم شده است قیمت تلگراف از بغداد بقصر شیرین را که خاك ایران است بنام مخابرات داخله قبول ومخابره نمایند (اول جنگ است بسم الله رحمن الرحیم؟!) وجه این عمل معلوم است ومیرساند که قصرشیرین را جزومستملکات خود فرض کرده و میدانند ، درصورتیکه عجالتاً قشون ایرانی در فرونت کرند و قصر بیشتر از قشون عثمانی است و علت همان نداشتن یك رئیس و فرمانده مقتدریست که جایش خالی است ، و این عمل بواسطه فتح کوت الاماره است ولی خیلی زود و با عجله این نیت و خیال را بموقع اجرا گذارده اند خوب بود قدری اقلا صبر میکردند و شرط سیاست هم این نبود ، از قرار معلوم آلمانها در این موضوع مخالفت کرده و تلگراف بدولت خود نموده اند که با بعالی هم مذاکره نموده هرچه زود تر جلوگیری از این عمل بنمایند والا سیاست ما در ایران بکلی خراب و مسلماً ایرانیها حاضر نخواهند شد و البته این قسمت هم بر ضد سیاست ماها اقدام شده و آن وقت فرونت عراق و عرب و ایران معلوم است چه صورتی پیدا خواهدکرد .

در این موقع در حرم مطهر کاظمین بامیرزاحسن آقا ملاقات که باحالت گریه زیارت واستغاثه میکرد واقعاً یك حال بمن دست داد که بی اختیار من هم شروع کردم بگریه ، و اظهار میکرد بدست روسها اسیر میشدیم و این وضعیت را نمی دیدیم بهتر بود و ضمناً اظهار کردند جای خوشوقتی است که بغداد هم برای عثمانی باقی نخواهد ماند ، دست هم راگرفته آمدیم توی ایوان نشسته و شروع کرده گفتند باینکه در موقع ملاقات با مارشال فندین گلس پاشا در ضمن مذاکرات که دلداری میدادند اظهار میکردند که : من عقیده ندارم که فشار بقشون انگلیس درکوت الاماره آورد بلکه باید طوری عملیات جنگی را انجام داد که تصور نمایند که بیش از این قدرت و قوه نیست در این صورت است که از حاضر کردن قواء بفرونت بین النهرین خود داری خواهند نمود ، والا اگر کوت الاماره فتح شود چنانچه خلیل پاشا میل دارد که فتح نماید ، آنروزیکه کوت الاماره فتح شد اولین روز سقوط بغداد خواهد بود که شما ایرانیها دست هم مذهبان خود را گرفته عقب نشینی کامل خواهید نمود ، بدانید بین النهرین در دست هریك ازطرفین باشد او فاتح جنگ خواهد بود .

از این سخنان میرزا حسن آقا حال غریبی بمن دست داد اگرمختصر امیدی هم در بازگشت بولایت و خانه خود داشتم بکلی مأیوس شده هردو متوسل بحضرتین شدیم که گشایش و فرجی برساند ، از ایوان

حضرتین برخاسته بیرون آمدیم و نهار بر حسب اصرار میرزا حسن آقا رفتیم منزل ایشان ، چه منزل خوبی که صاحب خانه کلید دار کاظمین بنام شیخ عبود است که آقای حاج شیخ محمد پسر عموشان گرفته است و بهترین منازل کاظمین میباشد .

روز شنبه ۲٦ ج ۲

امروز در حقیقت از روزهای تاریخی است ، صبح و عصر دو تلگراف از قرارگاه اردوی عثمانی از طرف خلیل پاشا آمد مبنی بر اینکه : بکلی کوت الاماره فتح و قشون انگلیس تماماً تسلیم و بعداز مرتب نمودن حرکت داده میشوند ، فردا شب بر حسب تقاضای ژنرال و خانمش و چهار صاحب منصب ارشد وارد بغداد خواهیم شد اهالی برای گرفتن جشن آزادند ، فرمانده کل اردو تقاضا کردند که شب وارد بغداد گردند . لذا ژنرال با خانمش و چهار صاحبمنصب شب وارد بغداد خواهند شد .

تلگراف دوم صورت غنائمی که بدست آمده بود درج وماهم عین آنرا در این سفرنامه مینویسیم :

ژنرال و صاحبمنصب بزرگ ۵ نفر ، خانم انگلیسی ٤۰۲ نفر ، ضابط انگلیسی ۳۷۷ نفر ، ضابط هندی ۳٤۰ نفر ، سرباز انگلیسی ۲۵۹۳ نفر ، سرباز هندی ۹۹۸۸ نفر ، که تقریباً جمعاً ۱۳۷۰٦ نفر ، کشتی بزرگ وکوچك ۵ فروند ، توپ و مسلسل ۷٦ ، توپ بزرگ ۸۳ ، تفنگ ۲۱۰۰ ، پول نقد لیره انگلیسی یك کرور ، اسب سواری وغیره آنچه بوده از قرارگفته ژنرال در مدت محاصره تمام را کشته و خورده اند حتی موقعی که ژنرال وخانمش میخواسته تسلیم وباردوگاه قشون عثمانی وارد شوند ازخلیل پاشا تقاضا کرده بودند دو اسب سواری یکی برای خود و یکی هم برای خانمش بیاورند برای اینکه اول اسبی که در موقع محاصره وسختی ارزاق برای خوراك سربازان کشته شد اسب من و خانم بود ، این است فرمانده و رئیس اردو که اول بفکر سربازان میباشند خیلی شباهت برؤسای ما دارند که هر چیزی را اول برای خود تصرف و اختصاص میدهند .

روز یکشنبه ودوشنبه وسه‌شنبه ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ ج ۲

در این ایام جز بساط جشن وشادی اهالی بغداد وکاظمین حتی زنهای عرب چیز دیگری نیست ، از ورود اسرا هم ببغداد خبری نرسیده است ، از قرار معلوم در اردوگاه مشغول دادن غذا میباشند تا حال آمده بتوانند حرکت نمایند .

روز جمعه ۲ شهر رجب ۱۳۳۴

امروز تلگراف از نظام السلطنه بفوزی بیك بود که قشون روس از راه گهواره که جناح چپ فرونت است و ایل سنجابی با ششصد نفر ژاندارم درآن قسمت بوده اند حمله کرده سنجابیها وژاندارمها بعد از یازده ساعت جنگ شکست خورده ، صد وپنجاه ژاندارم کشته و مقتولین سنجابیها هنوز عده اش معلوم نیست ولی تمام چادرها را آتش زده اند ، چهار صد وپنجاه ژاندارم بسلامت وارد قصر شده اند ، عده قشون روس که بطرف قصر می‌آید آنچه معلوم گردیده ۳۰ هزار نفر میباشند و من در اینجا توقف کرده ام تا باقی اردو برسد و آنها را جمع آوری کرده حرکت نمایم ، دیگر ازمهاجرین کسی باقی نمانده مگر همانهائی که ازفرونت برخواهند گشت.

دو ساعت ازشب گذشته خبر رسید که میرزا حسن آقا بواسطه شنیدن این خبر و نا امیدی سکته کرده اند و محرر بواسطه علاقه فوق العاده‌ای که بایشان دارم با اینکه شب کرده‌ام میروم به‌بینم چه شده است ، خداوند را قسم میدهم بحق اجدادم که شفای عاجل مرحمت فرماید برای اینکه حقیقتاً حیف است

اینطور اشخاص از بین جامعه بروند ، وارد منزل میرزا حسن آقاشدم جمعی بودند و معلوم شد سکته نبوده مبتلا بحمله شده‌اندکه اغلب مهاجرین مبتلا بمرض عصبانی شده‌اند که منجمله میرزا حسن آقا است ولی از آنجائی‌که رؤسا و وکلابایشان توجه وعلاقه‌مند هستند وسائل‌معالجه‌سریعی‌فراهم‌نموده‌وازطرفی هم‌باآقا میرزا طاهر تنکابنی وکیل مجلس شورای ملی هم منزل میباشند ونیز مجید دفتر و میرزا غفارخان‌طالقانی وآقای ضیاء السلطان با هم هستند وکاملا مراقبت دارند حتی اگر بخواهند بیرون روند یکی دو نفرشان میمانندکه تنها نباشد ، بعلاوه یك دکترآلمانی از طرف آقایان وکلا از بغداد برای معالجه تعیین و مشغول میشود .

آقای حاج شیخ محمد طالقانی‌که از علمای نجف وآزادیخواه میباشند خدماتی دراین راه‌کرده‌اند که منجمله در اول قیام برای‌گرفتن مشروطه زمان مرجعیت آیت‌الله حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل طهرانی مرجع تقلید عامه ، حاج‌شیخ‌محمد طرف وثوق‌آیت الله مرحوم بودندواقدامات شایانی‌ازتلگرافات بطهران و مکاتبات بدست آقای حاج شیخ محمد انجام میگردید ، اینك هم با آقایان حاج سید مصطفی مجتهدکاشانی و صدر اصفهانی وآقای نائینی و حاج سید ابوالقاسم مجتهدکاشانی فرزند آیت‌الله کاشانی از نجف مهاجرت‌کرده‌وباعلم معروف بحیدری‌بیست هزار مجاهد حرکت داده ومدتی خودآقایان بامجاهدین درکوت الاماره بکمك قشون عثمانی با قشون انگلیس مشغول جنگ بودند بعد از طرف بابعالی یعنی سلطان عثمانی تلگراف تشکر وقدردانی برای‌آقایان‌آمده وضمناً اظهار شده بود که چون حضورآقایان‌در فرونت‌جنگ باعث‌زحمت وناراحتی‌آقایان‌خواهد بودبهترآنست در محلی که راحت باشند توقف نمایندوهر نقطه را که خود آقایان صلاح دانستند والی بغداد وسائل آسایش و راحتی را فراهم نمایند ، آقایان هم کاظمین را انتخاب ومرکز خود قرار دادند و در ایام هفته یکی دو نفر برای ملاقات و تشویق مجاهدین بفرونت میروند وبیشترآقای حاج‌میرزا ابوالقاسم کاشانی میروند .

در این موقع کمك بزرگی برای مهاجرین ایرانی از هر جهت بوده‌که دراین پیش‌آمدبرای‌میرزا حسن آقا ، آقای‌حاج شیخ محمد مجتهداز مریض خانه هلال احمر دکتر خواسته و آوردند که با دکتر آلمانی مشغول معالجه شوند ، خوانندگان باید بدانند که این اظهار علاقه صرف نظر از پسر عموی‌ایشان فقط برای پاکی و بی‌آلایشی و حقیقت وطن خواهی و دیانت مشارالیه بوده والا خیلی از مهاجرین مبتلا باین مرض گردیده برای اینکه در قلب الاسدتابستان وگرمای عربستان حتی بعضی از وکلا هم گرفتار بیماری اعصاب شده ولی توجهی عمومی بآنها نیست .

در این‌جا لازم دانست که از حیث نام و فامیل و طایفه مختصری از میرزا حسن آقا نوشته شود ، میرزا حسن آقا فرزند ملا علی مقدس از علما میباشند ، سن بیست هشت سال ، طایفه‌اش روحانی ، صاحب عیال و اولاد ، ولی برای فداکاری در راه دین و وطن دست از همه چیز برداشته حتی شنیده شد که عیال خود را مختار در طلاق نموده که اگر خبری از ایشان نرسید آزاد باشد ، این است معنی مجاهدت و فدا کاری ، قد متوسط و خیلی خوش قریحه و جدی ، باری از قرائت کنندگان معذرت میخواهم که از وقایع نویسی خارج و سخن بدرازا کشید .

از طرف خلیل پاشا امر شده است هفت هزار سر باز بطرف خانقین حرکت نماید و بیست هزار صندوق مهمات از ذخیره بغداد بیرون آورده بسمت خانقین حمل‌نمودند ، طیاره عثمانی هم‌که بقصر رفته

بود خبر آورد که مرکز اردوی روس در قصر است و پیش قراول تا دو فرسخی خانقین که قلعه سبزی باشد می‌آید .

روز چهارشنبه ۱۴

خلیل پاشا با نظام السلطنه ملاقات و مدتی خلوت کرده بودند ، از قرار معلوم نظام السلطنه میرود بفرونت که در یعقوبیه توقف نماید ، خلیل پاشا هم به بابعالی تلگراف کرده است که قواء برای ایران فرستاده شود ، ونیز گفته‌میشود که انور پاشا وزیر جنگ دولت عثمانی از اسلامبول برای بغداد حرکت خواهدنمود .

روز پنجشنبه ۱۵ رجب

اخبار این است که سیزده هزار اسرای کوت‌العماره را وارد بغداد نمودند وفرمانده‌انگلیسی‌راهم ۱۲ رجب باسلامبول‌حرکت دادند و مشارالیه در اسلامبول از حسن سلوك خلیل پاشا اظهار رضامندی و امتنان نموده و این شرح در جریده اسلام درج شده بود .

روز جمعه ۱۶ شهر رجب

امروز انور پاشا وزیر جنگ وارد بغداد شدند بعد از سرکشی به اسرا قبل ازظهر آمدند به معظم که محل قبر شیخ عبدالقادر است ، یك‌ساعت بغروب‌آمدند از برای زیارت‌حضرت موسی‌ابن‌جعفر وامام محمدتقی‌علیهماالسلام بکاظمین و تمام اهالی کاظمین در کوچه و بازار و صحن و رواق از هرطبقه جمع بودند ، و نیز آقایان علماءنجف مقیم کاظمین و هیئت علمیه مهاجرین حاضر بودند ، انور پاشا و نظام السلطنه در اتومبیل و جلو ایشان خلیل پاشا و میرزا محمد تقی خان سالار معظم پسر نظام‌السلطنه بودند ، در اتومبیل دیگر هم اجزای انور پاشا ، درمیدان جلوصحن پیاده شده وارد صحن و حرم مطهر گردیدند ، بعد از زیارت و ادای فریضه باآقایان علما ملاقات و اظهار امتنان از علمای اسلام نمودند وسه جعبه که دوجعبه‌آن در هریك یك‌قبضه شمشیر اعلی و در یك جعبه دیگر یك جلد کلام‌الله مجید خطی بسیار عالی مخصوصاً مذهب کاری از طلا تقدیمی‌حضرت‌موسی‌ابن جعفر وحضرت جوادعلیهماالسلام‌بود که توسط علما تقدیم آن‌دو بزرگوارنمودند ، و قریب دو ساعت دراین توقف درحرم و رواق و صحن بودند ، بعد بطرف بغداد حرکت نمودند .

کلیددار صحبت کردند که در وقت ورود انور پاشا بانظام‌السلطنه وارد حرم محترم شدند قبل از رسیدن بضریح مقدس انور پاشا دست نظام السلطنه را گرفته میگوید : تمام مقصود من از این مسافرت و آمدن در این مکان شریف آن است که قول صحیح از صمیم قلب بدهیم که با هم متفق بوده در قلع و قمع دشمنان بکوشیم ، ایشان هم همین طور اظهار نمودند و باهم دست دادند و تعهد نمودند و آنوقت‌وارد ضریح مطهر شدند .

روز دوشنبه ۱۹ شهر رجب

آقای انور پاشا برای سرکشی بکوت العماره رفته‌اند . روز سه شنبه و چهار شنبه ۲۱ رجب در این دو روز تازه‌ای نیست جز اینکه انور پاشا از کوت العماره مراجعت کرده اند ، از کار های انور پاشا که‌در این‌مسافرت انجام داده این است که یکی از علمای بزرگ اهل سنت و جماعت که همراه خود آورده بود با آقایان علمای شیعه جعفری ملاقات داده اند و ضمناً عهد اتفاق و اتحاد اسلامی را بسته اند و ملاقات صمیمانه از طرفین بعمل آمده است و البته اقدام بزرگی است که انور پاشا انجام داده‌اند موفق‌باشند .

روز پنجشنبه ۲۲ رجب

نظر باینکه انور پاشا خیال حرکت باسلامبول را دارند آقایان علمای عتبات و وکلای ایران و محترمین از مهاجرین را خواسته اند که ملاقات و خدا حافظی نمایند لذا امروز قبل از ظهر آقایان علماء نجف اشرف که همراه لوای حیدری به بغداد آمده بودند در نهایت احترام و تجلیل از آقایان پذیرائی شده و در ملاقات تمام مذاکره انور پاشا در اتحاد اسلام بوده که این اختلافات و دوئیت باید ازمیان این دو برادر دینی و مذهبی برداشته شود و به پردازند بحفظ مملکت و دین ومردم را برای این راه کاملا ارشاد نمایند ، بعد ازمراجعت علماء بکاظمین آقایان مهاجرین میروند در این ملاقاتهم تمام صحبت از اتفاق و اتحاد اسلام بوده وضمناً انورپاشا اظهار مینمایند که چون حالیه بیش از این نمیتوانم در این حدود توقف نمایم انشاالله ملاقات ثانوی مفصل در ایران و کاملا به خلیل پاشا دستور داده شده است که هرچه زودتر راه ایران را باز واز لوث دشمن پاك نمایند ، از قرار مذکور انور پاشا یك قبضه شمشیر با یك نشان از طرف دولت عثمانی به نظام السلطنه میدهند ، و نظام السلطنه هم اسب و مادیان خیلی خوب و قالیچه بسیار عالی به انور پاشا و خلیل پاشا هدیه میدهد ، عصر امروز انور پاشا با راه آهن بسمت سامره رفتند که از آن جا بحلب و اسلامبول بروند .

روز جمعه و شنبه و یکشنبه ۲۳ و۲۴ و۲۵ شهر رجب

خبری که تازه باشد نیست در این دو سه روز جز اینکه در اطراف ملاقات نظام السلطنه و انورپاشادورمیزند که معاهده سری بسته اند بدون اطلاع نمایندگان و رؤسای مهاجرین ولی گویا دوسه نفر از وکلا مسبوق باشند که بعداً روشن خواهد گردید ، ولی محرر (نواب یزدی) بازحمات زیاد چند ماده ازآنرا بدست آورده برای اطلاع خوانندگان عزیز درج مینمایم تابعد اگر موفق شدم که تمام را بدست آورم خواهم نوشت وشایدهم بیش از این نباشد .

ماده ۱ ـ استقلال ایران ۲ ـ آوردن لوازمات جنگی از اسلحه و توپ و تفنگ و فشنگ ۳ ـ شرکت ایرانیها در جنگ باروس ٤ ـ قرار دادن و رسانیدن حقوق مجاهدین و مهاجرین ـ از این حرکت نظام السلطنه که در این امر بزرگ قرار انفرادی داده اند در صورتیکه امر عمومی را نمی‌توان بدون اطلاع نمایندگان ملت قرار داد ، اغلب ازمهاجرین از هر طبقه نهایت نگرانی را دارند و میگویند تمام مقصود نظام السلطنه و چند نفریکه باایشان معیت دارند نفع و فایده شخصی است نه عمومی و اغلب از مهاجرین عملا کناره جوئی دارند وبدترازهمه مهاجرین بیچاره در ولایت غربت بافقر و پریشانی گرفتار و با اقسام ناخوشی در بیغولهای بغداد و کاظمین و یعقوبیه مریض شده اند و هر روزچندین نفراز آنها فوت مینمایند، و نظام السلطنه ماهی بیست هزار تومان بعنوان این بیچاره‌ها می‌گیرد که بمصرف آنان برساند ، گفته میشود از این مبلغ اقلا ماهی ده هزار تومان بلکه چهارده هزار تومان آنرا خودشان نوش جان مینمایند و مسلمانان بیچاره از گرسنگی و ناخوشی جان میدهند ، بقول میرزا حسن آقا تابحال گرفتار رقابت روس وانگلیس بودیم حالارقابت آلمان وعثمانیهم اضافه شده وبدتر از همه دریك چنین حال وجائی اختلاف بین آلمان وعثمانی برسرایران قوز بالاقوز گردیده‌است .

روز دوشنبه ۲٦ رجب

امروز خبر رسید که قصر شیرین وخانقین الی قزل رباط ناخوشی وبا میان اردوی روس وعثمانی و ایرانی افتاده و پسرامیرالامرا

هم بمرض مزبور از دنیا رفته است ، از قرار تقریر از زوار و غیره روسها هرچه مبتلا باین مرض‌میشوند ومیمیرند بلافاصله نعشها را در رودخانه می‌اندازند بطوریکه نعش‌هـا را در قزل رباط و خانقین مردم می‌گیرند ، مقصودشان این است که مکروب وبا در آب رود خانه زیاد شود که هر قصبه و قریه که از این آب مشروب و عبور نماید مبتلا شوند چنانچه همین طور هم شده است ، این‌هم بلای دیگر ؟.

روز سه‌شنبه‌و چهارشنبه‌و پنجشنبه ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ رجب

در این سه‌روز خبر دیگری نیست‌جز اینکه‌میان مهاجرین‌ایرانی بواسطه معاهده‌ای که نظام السلطنه بتصویب مدرس و چند نفر دیگر با انور پاشا بسته اند گفتگوهائیست چون کشف شده که یکی از مواد معاهده آنست که دولت ایران هیچ امتیازیرا بدولتی نمیتواند بدهد مگر بـا اجازه دولت عثمانی ، البته این ماده بکلی استقلال ایرانرا برباد میدهد ، گر چه این قرار داد رسمیتی ندارد و جزو هواست ، دیگر اینکه علمای شیعه که فعلا در کاظمین و کربلا و نجف هستند اصلا با کلیه مواد قرار داد مخالفند برای اینکه یکی از مواد هم که معلوم شده این است ، که دولت ایران خلیفه اعظم بودن سلطان عثمانی را قبول نمـاید ؟ باین جهت مهاجرین ایرانی از یك طرف و علمای بـزرك شیعه از طرف دیگر حمله بنظام السلطنه و مدرس نمودند و جریده صدای اسلام هم که در بغداد منتشر میشود در روزنامه‌خود خیلی تاخت بنظام السلطنه نموده و مینماید ، سید حسن مدرس میگوید : باید از موقع استفاده‌کرد این‌گونه قرارداد معلوم نیست‌آخرش‌بکجاخواهدکشیدما بایدفعلا بهر راهی‌هست رضایت‌دولت عثمانی‌وسران مؤثر آنهارا جلب تاازاین راه مملکت رانجات دهیم .

در این روز مدرس وکلا را در منزل نظام السلطنه دعوت کرد دو ساعت از روز بالا آمده بعضی از وکلا رفته بودند و برخی هم مانند حاج شیخ اسمعیل و مساوات و سلیمان میرزا و نواب یزدی نرفته بودند ، نظام السلطنه شروع بنطق مینماید و قریب نیم ساعت صحبت مینماید که خلاصه و مفادش این‌بوده که حرفهائی راجع به بستن معاهده بین مهاجرین انتشار دارد ومن در این مجلس این قرار داد و چنین معاهده‌ای‌را تکذیب مینمایم وهمچه معاهده‌ای نکرده‌ام‌چون آقای انور پاشا خیلی اظهار مساعدت‌وهمراهی باایرانیها دارند ، قرار شده است بروند اسلامبول با دربار بابعالی و برلن مذاکره نـموده و زمینه را آماده کرده آنوقت اطلاع دهند تاقراری داده شود ، بعد رفتند بغداد و سردار مقتدر کاشی را که سوابق قبل‌ازجنگ داشتندبنام رئیس اردوانتخاب وقرار دادند کلیه نظامی ها و مجاهدین در تحت فرمان ایشان باشند ، اینهم یکی ازاسباب نفاق بین مهاجرین خواهد بود ، در ضمن اظهار مـی‌شود که ریاست قشون عثمانی که بسرحد ایران میرسد بانظام السلطنه خواهد بود البته این اظهار برای دلخوشی وپیشرفت‌سایر منظورات است تامورد اختلاف نگردد .

پس از این مذاکرات و رفتن نظام‌السلطنه سید حسن مدرس اظهار نمودند که من میخواهم بودجه مهاجرین را تفکیك نمایم اشخاصیکه نظامی و یااهل جنگ هستند در صورت بودجه نظام اسامیشان ثبت گردد و آنهائیکه غیر از این هستند علیحده ، در این زمینه مذاکره شد وبالاخره نتیجه‌گرفته‌نشدوآقایان متفرق شدند ورویهم بدنظریه‌ای نبود .

روز جمعه‌سلخ‌شهر رجب

امروز برحسب مذاکره که قبلا وکلای یزد (که پیش قدمشان نواب رضویست) با چند نفر از قبیل میرزا حسن آقا و میرزا

طاهر تنکابنی و میرزا محمد علیخان دواخانه (این مرد هم از آزادیخواهان پاك دامن وفداکار میباشد و درطهران‌مقابل ارك دواخانه‌دارند ومدیرمیباشند) برای‌تاسیس مریضخانه بنام شیر و خورشید سرخ نموده بودند از عده‌ای دعوت شده بود چون عقیده و موضوع جنبه عمومی داشت پس از بیانات میرزا حسن آقا و نواب یزدی نتیجه گرفته شد ومحل مریضخانه را هم‌موقتاً معین ، خانه شیخ عبود اجار، شد وتختخواب و دوا وحکیم هم معین گردید ، امیدواریم بعد از این مردم بیچاره از بی‌پرستاری‌درسرکوچه‌ها وخرابه‌ها تلف نشوند که‌واقعاً ننك ایرانیها است ، و موفقیت این‌آقایانرا از خدامیخواهیم .

روز پنجشنبه٦ شهرشعبان ۱۳۳۴ امروز نواقص مریضخانه (بیمارستان) شیر وخورشید سرخ بهمت آقایان مؤسس تکمیل گردیده و قرار شد مهاجرین صدی سه‌از حقوق خود را بجهت بیمارستان اختصاص دهند ، فعلا بیست‌وچهار نفر مریض در بیمارستان است و بطور خیلی خوب پرستاری می‌شود ، چه جدیتی دارد میرزا حسن‌آقا بیست وچهار ساعت در حرکت و ملاقات بااشخاص میباشد .

نظام السلطنه در اینجا شصت لیره اعانه دادند و هیئت مدیره بشرح ذیل انتخاب گردید ۱ ـ حاج شیخ اسمعیل ۲ ـ میرزا یحیی ۳ ـ حـاج میرزا علی محمد ٤ ـ مساوات ٥ ـ نواب الـتولیه وکیل یزد ٦ ـ میرزا احمد خان ۷ ـ طبیب زاده ، میرزا حسن آقا از طرف هیئت مدیره برای تنظیم و ترتیب امور مریضخانه و میرزا محمد علیخان دواساز برای پرستاری و تهیه دواجات معین شدند و باجدیت کامل مشغول کار شدند .

روز شنبه ۸ شهر شعبان امروز تلگراف خلیل پاشا والی بغداد رئیس اردوی ششم عثمانی از خانقین رسید که قشون عثمانی وارد قصر شده و روسها عقب نشسته اند ، عصر خبر رسید که اردوی عثمانی از قصر حرکت و وارد سرپل ذهاب شده اند ، تا اندازه اخبار امید بخش میرسد چون علی احسان بیك فرمانده قشون عثمانی در کوت العماره بـاپانزده هزار قشون بطرف ایران حرکت کرده و توپ خانه این اردو باآلمانها است ، دو اراده توپ بزرگ که هر کدام باهشت گاومیش حرکت میدادند برای سرپل و پاطاق روانه شدند ، از قرار معلوم این دوتوپ از پاطاق بالاتر نخواهد رفت چون روسها بالاطاق را سنگر بندی کرده و قشون عمده در گردنه و جنگل بالاطاق تاکرند را دارند آلمانها این توپ را برای حمله و بمباران آنجا حمل‌نموده‌اند که پس‌ازانجام برمیگردانند به بغداد .

روز سه‌شنبه ۱۱ شهر شعبان امروزوضع مریضخانه ایرانی‌باعدم‌استطاعت مهاجرین وایرانیها بهمت هیئت مدیره قدری بالا گرفته و یك خـانه دیگر بجهت مرضی کرایه کرده اند که تااندازه‌ای وسعت دارد ، مشغول ترتیب دادن‌دواخانه هم هستند ، تاکنون‌چند مریض مداوا و بحمام فرستاده شده است ، ولی بدبختانه در ایـنجا هم دچار مخاطره گردیده است برای اینکه‌از طرف عثمانیها میخواهند جلوگیری نمایندومیگویندعنوان (شیر وخورشید سرخ) چون‌رسمیت ندارد بایدبنام هلال احمرنام‌گذاری‌گردد ، معلوم میشود برای ایرانیها تااین اندازه هم حق حیات قائل نیستند ، چون در ابتدای تاسیس بااینکه قبلا از والی بغداد اجازه گرفته شده بود ولی اجازه را بطور موقت داده بودند و نام او هم معین نشده بود بعلاوه تصور نمی‌کردند که اداره شود و ایرانیها بتوانند با

وضعیت پریشانی و تشتت آراء موفق شوند از این جهت اجازه موقت دادند ، حالا که دیدند بهتر ازخسته خانهای خودشان اداره شده و پیشرفت کرده‌اند و بعلاوه شیروخورشید سرخ در مقابل هلال احمر عرض اندام کرده است درصدد جلوگیری برآمده‌اند .

روز چهارشنبه ۱۲ شعبان

امروز آقایان طباطبائی بزرگ و کوچك ، وحیدالملك ، حاج میرزا یحیی ، میرزا کریم خان ، سردار سعید ، میرزا سلیمان خان ، برای اسلامبول حرکت کردند ، از جمله غرائب روزگار این است وواقع انسان دراین مسافرت چه چیزها می بیند و اشخاص چه امتحاناتی ازخود میدهند .

میرزا سید محمد صادق طباطبائی برای مسافرت اسلامبول پدر خود را که هشتاد نود سال دارد با مادر و عمه و جمعی دیگر از نسوان از کاظمین حرکت داده ، واقعاً هیچ عاقلی این حرکت را حمل بر مصالح عمومی نمیتواند بکند جز برای فایده شخصی که باسم پدر و مادر و عائله خود از عثمانیها تحصیل وجه گزافی نماید و برای آتیه هم باسم اینکه عائله همراه دارم شهریه دائمی بدهند ، چنانچه از حضرت معصومه همین عمل را نموده تاکاظمین که هم از آلمانها پول گرفته اند وهم از عثمانیها ، اما غافل از عمل خود میباشند که درانظار و افکار وتاریخ چه نحو تلقی وذکر خواهدشد .

روز شنبه ۲۲ شعبان

در این چند روز اتفاق تازه‌ای نیست فقط شهرت دارد ما بین آلمانی وعثمانی در مداخله در جنگ ایران اختلاف نظروعقیده تولید گردیده البته قبلا هم بوده چنانچه در مواقع خود ذکر کردیم و ناچار این اختلاف بین ایرانیها را هم دو دسته کرده است ، و علت هم روشن است ، آلمانها میخواهندمستقلا بدون تصویب و نظریه عثمانیها در امور ایران مداخله نمایند و عثمانیها میل ندارند آلمانها درکار ایران ابداً مداخله کنند و اگر هم لازم شد بدون اطلاع ومشورت دولت عثمانی نباشد ، حضرات مهاجرین و وکلا هم دودسته شده اند دسته آزادیخواهان و دموکراتها باعقیده آلمانها همراه میباشند .

دسته دیگر که مدرس و نظام‌السلطنه باشند باعده‌ای از هم مسلکان خود باعثمانیها همراه هستند مخصوصاً کسانیکه برای تشکیل دولت موقت که در نظر است در کرمانشاه تشکیل گردد طرفدارمیباشند ، عقیده محرر (نواب یزدی) بادسته اول همراه است البته هرکسی نظر منافع شخصی نداشته باشد واستقلال مملکت را بخواهد باید دارای آن عقیده باشد برای اینکه اگر آلمانها یادولت دیگر بتوسط دولت عثمانی در مسائل راجعه بایران وارد مذاکره شوند معلوم است ایران را مستقل نخواهند دانست ، عجالتاً وضعیت ازهر جهت خوب نیست .

امروز نامه صدای اسلام اعلام کرده بود که سوار های مجاهدین ایرانی در نزدیك کرند باقشون روس مصادف شده پس از جنگ آنها را از اطراف کرند عقب نشانیده ، چون بنابر دستور علی احسان بیك باشلیك آن دو توپ بزرك اردوی روس در بالا طاق و جنگل کرند بکلی شکست و تلفات زیاد داده‌اند و بطوری عقب نشینی نموده اند که حتی در کرند هم توقف نکرده و در دنباله آن بمباران قشون عثمانی خود را به بالاطاق رسانده و ازآنجا هم بطرف کرند رهسپار شده‌اند بطوریکه درصدای اسلام اخیراً ذکر شده بود تلفات روسها بقدری بوده است مخصوصاً در جنگل که هنوز اجساد متلاشی شده روی شاخه های بلوط آویزان است این شکست بقدری روسها را مرعوب کرده که ممکن است تا کرمانشاه

جائی توقف ننمایند و علی احسان بیك هم مانند باز شکاری در دنباله آنها میرود و این خبر برای مهاجرین زنده کننده بود و دسته دسته بفکر حرکت بایران افتاده‌مشغول جمع‌آوری‌برای‌حرکت‌میباشند.

روز چهارشنبه۲۶ شعبان

امروز از طرف آقای مکرم السلطان قنسول دولت ایران در بغداد از آقایان و مهاجرین و تجار ایرانی که در بغداد و کاظمین منزل دارنددعوت‌که چون روز پنجشنبه۲۷ شعبان روز مولوداعلیحضرت احمد شاه است و سفارت ایران جشن دارند حضور آقایان وعموم مهاجرین رادراین جشن‌فرخنده انتظار دارم .

روز پنجشنبه ۲۷ شعبان

امروز برحسب دعوت (محرر) بامیرزا حسن آقا وچندنفرعازم بغداد شدیم ودر قونسول خانه حاضر شدیم حقیقتاً جشن‌باشکوهی گرفته شده بود و پذیرائی کامل از همه طبقات بطور خوبی میشد ، مخصوصاً تجار و طبقاتیکه پدرانشان ایرانی بوده و خودشان شاید اغلب ایران را ندیده اند بایك شوق و شعفی در جشن حاضر واظهار وجد و سرور وکاملا تظاهر مینمودند .

روزجمعه ۲۸ شعبان

امروز بهترین خبر این است که روسها درکرمانشاهان توقف نکرده بطرف بید سرخ وآنجا را سنگر بندی نموده اند وقشون علی احسان بیك و مجاهدین وارد کرمانشاه و مردم استقبال شایانی از اردو نموده اند و بقدری مردم اظهار شادی کرده و گاو وگوسفند کشته اند که از طرف فرمانده قشون جلوگیری شده بود وکشتار ها رامردم می‌دادند برای خوراك اردو .

و چون محرر دو روز است مبتلا به تب شده میرزا حسن آقا برای عیادت محرر آمده بود اظهار کردند البته هرچه زودتر باید از این خاك دور و حرکت نمود که رفع تمام کسالت‌ها خواهد شد چون کسالت خودشان بادستور و معالجه دکتر آلمانی بکلی رفع گردید و ضمناً دستور داده شد که‌همه روزه‌در تمام فصول بـاید صبح زود که از خواب بر می‌خیزد بروند توی آب سرد که یگـانه علاج این مرض خواهد بود ، و بنابر تاکیدات میرزا حسن آقا محرر هم در صدد حرکت خواهم‌بود و انشاالله اخباررادر خاك ایران دراین سفرنامه خواهم نوشت همه‌را بخدا میسپارم (نواب التولیه رضوی‌وکیل‌یزد) .

تااینجاازوقایع‌مربوط‌بمهاجرین‌آنچه پس از حرکت از قم از راه های مختلف خود را بکرمانشاه‌و بغداد و کاظمین رسانیده بودند از روی یادداشتهای خودشان ذکر ونوشته‌شد وجامع ترین‌آنهاازجزئی‌و کلی‌که‌بدون ملاحظه عیناً بنام وقایع یومیه نوشته بودند تاآخرین روزحرکت‌آقای نواب التولیه وکیل‌یزد ازکاظمین باجمله (همه‌رابخدا میسپارم) دراین‌جابنام‌کتاب زندگانی‌من یا روشن شدن تاریخ‌صد ساله درج نمودیم تابرای خوانندگان عزیز همه چیز روشن شده در همه احوال زندگـانی خود درس عبرتی قرار دهند و دنبال نطقهای عوام فریبانه نروند .

اینك مشاهدات و وقایع‌خود نویسنده

پس از ورود بقصر شیرین منزلی برای خود و رفقا تهیه کردکه خـانه در زیر تپه‌ای بود که قلعه و عمارت صمصام الممالك شیر خان سنجابی در بالای تپه قرار داشت در واقع تپه دنباله‌کوهی بود که از شمال غربی قصر دنباله میگرفت و بآنجا خاتمه پیدا میکرد ، صاحب خانه مشهدی یا کربلائی حسین نجار بود و بسیار مرد باایمان درستی بود چنانچه در موقع قرار داد اجاره هرقدر خواستم اجاره

را تعیین نماید قبول نکرد وبالاخره مبلغی را معین کردیم که‌بااظهار تشکر قبول کردند ، رفقای‌منزلی‌که از کرمانشاه باین طرف باهم بودیم عبارت بودند ، از آقا میرزا طاهر تنکابنی وکیل مجلس شورای ملی ضیاء السلطان مدیر وزارت داخله ، مجید دفتر داماد میرزا سلیمان خان ، میرزا غفار خان‌طالقانی‌رئیس نظمیه قم که بامهاجرین حرکت کرد وجزو دسته‌میرزا حبیب‌الله خان‌خوانساری بودند .

چون توقف در قصر و جریان و پیش آمد های مدت توقف در قصر را آقای‌نواب یزدی کاملانوشته بودند که من عیناً نقل کرده ام دیگر احتیاج باینکه من هم بنویسم نخواهد بود ، لذاازآنجا که‌برحسب تصویب وکلا مامور میشوم بروم به نجف و سامره برای گرفتن دو نامه مینویسم ، روز حرکت از قصر اسب و یك تفنگ خود را فروختم و چون به آقای مجید دفتر علاقه‌مند بودم و ایشانهم در زحمت بودند بااینکه داماد آقای میرزاسلیمان خان‌بود از ابتدا باهم‌بودیم و در هیچ یك ازقسمت‌های مهاجرت باایشان نبودند و بسیار مرد آرام و راحت طلب و بعبارت روشن‌تر بنویسم خیلی بیدست وپابودند واهل این گونه مسافرتها ابداً نبودند وبا من‌اززمان تشکیل انجمن برادران دروازه قزوین که بدست آقا میرزا سلیمان خان وشاهزاده‌یحیی‌میرزا ونصرت‌السلطان‌وعده دیگرتشکیل شده‌بود دوست و رفیق‌شده ومنزلشانهم‌مقداری پائین‌تر ازانجمن برادران بود .

در این موقع که من عازم بغداد و عتبات گردیدم ایشانهم خواستند بهرطور شده حرکت نمایندکه هم‌ازگرفتاریهای قصر راحت شده باشند و هم‌اینکه در نبودن من برای ایشان سخت میگذشت لذا من از میرزا طاهر تنکابنی خواستم که بهر طور هست بخواهند که اجازه دهند حرکت نمایند ، خوب بخاطر دارم به میرزا طاهر اظهار نمودم در تذکره من بایك مستخدم ذکر شود همین طور هم شد ، اسب و تفنگ خود را فروخته و حرکت کردیم در واقع هر دو خوشحال بودیم یکی بواسطه این که از قصر و آن جنجال و زندگانی خلاص شدیم و دیگر اینکه از هم جدا نشده در این مسافرت بقول ایشان هم زیارت امامها است و هم با هم میباشیم .

ظهر روز بعد وارد یعقوبیه خاك عراق شدیم در عبور از محل های دکاکین جلو هر دکانی از هر نوع مرکبات کوت کرده بودند بیك دیگر گفتیم باید یك شکم سیر از این پرتقال و نارنگیها خورد تا رفع و دفع آن خرماهارا بنماید ، اول تهیه منزل بعد گرفتن مرکبات ، منزل تهیه‌شد ، مجید دفترخسته دراز کشید من رفتم بسراغ مرکبات خوب دقت کردم از هردکانیکه بهتر است بگیرم ، جلو یك دکان که یك عرب نشسته بود پرتقالهای درشتی بود که واقعاً دودانه‌اش یك چارك الی یك کیلو میشد ، فکر کردم چه قدر بخرم پرسیدم دانه چند است جواب داد عددی نیست ، بالاخره پنجقران دادم برای‌پرتقال و نارنگی و لیمو ، فروشنده عرب باربریرا صدا کرد ، عرب عبارا زمین پهن ومرد فروشنده شروع کرد بریختن مرکبات من دیدم نزدیك است عبا پرشود گفتم من بیش از پنجقران نخواستم تصور کردم چون فارسی نمیداند پنجقران را باپنجتومان اشتباه کرده است ، گفت بس ، گفتم خیلی بس ، که سایرین خندیدند باربر عبا راماننند گونی روی دوش گرفت‌آمدیم منزل وارد اطاق ، عرب عبارا بزمین ومرکبات‌را ریخت وسط اطاق و رفت ، مجید دفتر باخنده و در عین حال باتعجب گفتند فلانی هرچه‌پول داشتیدبرای مرکبات دادید و اگر بخواهید در منزل اول بدمستی نمائید این پولها بجائی نمی‌رسد گفتم خیال‌میکنید برای آنها چه‌قدر پول‌داده‌ام ، گفت: کمتر از ده تومان نمیشود ، گفتم‌خیر پنجقران بیشتر نداده‌ام ، مجید

دفتر باحالت بهت گفت ، چی ، پنجقران ، گفتم بله پنجقران ، نیم قرانهم حمالی داده‌ام ، دو روز برای تهیه عربانه یا دلیجان توقف ومشغول خوردن مرکبات بودیم که فقط آب می گرفتیم ، سه تا جوجه هم گرفتیم شش قران .

در این اثنا خبر دادند حرکت نمائید ، بقیه مرکبات را باجوجه های پاك کرده برداشته حرکت کردیم ، خلاصه با همان حال وارد کاظمین شدیم ، یکی از خدام جلو آمد که منزل خوبی دارم ، که یکمرتبه چند نفر دیگر از خدام دور مارا گرفتند و میخواستند دعوا نمایند که مارا بمنزلشان ببرند ، یکی از دکان دارها که ناظر این صحنه بود از دکان پائین آمد و دست مارا توی دست یکی از خدام گذاشته و سفارش و روانه نمود ، ضمناً اظهار نمود که چون جنگ است مسافر و زوار نمی‌آید و خدام عتباب مقدسه زندگانیشان بسته است به‌آمدن زوار ، نه تنها خدام بلکه کاسب و دکاندارها هم قسمت مهم فروش متاع را بورود زوار امیدوار خواهند بود .

منزل معین ومجید دفتر اظهار نمود که اول بایدرفت حمام که از خستگی بیرون آمده اقلایك خواب راحتی بنمائیم پس از استحمام مشرف شدیم و زیارت کامل شد برای اینکه خسته بودیم ، وارد منزل شدیم چون قبلا ترتیب غذا را باصاحب خانه داده بودیم ، شام صرف و استراحت نمودیم ، صبح زود من برای ادای فریضه بحرم مشرف همین که میخواستم وارد حرم بشوم در رواق دیدم یکی از علماتکیه بدیوار ضریح رو بقبله نشسته است وذکر دارد ، قیافه‌ایشان من را تکان داد گفتم باید حاج شیخ محمد ایشان باشند ، مشغول نماز و زیارت گردیده و ضمناً متوجه بودم که هروقت خواستند حرکت و بیرون بروند من هم روانه شده در بیرون ملاقاتشان نمایم ، درایوان نزدیك کفش کن بمشارالیه رسیدم مردم برای دست بوسی ایشان گرد آمده بودند ، من وارد آنها شده رفتم جلوتر دست ایشان را گرفتم ببوسم گفت شما از مهاجرین ایران هستید ، گفتم ، بله روز گذشته وارد شده‌ام بایکی از رفقا ، گفت اسم شما چیست - حسن پسر ملاعلی مقدس ، فوراً من‌را در بغل گرفته و صورتم را بوسید .

دست من در دستش بود درحالیکه اشك شوق از دیدگانش روی محاسنش نمایان بود ، تا ورود بمنزل سئوالات از فامیل نمودند ، وارد منزل و اطاق خود گردید ، در این موقع آقائی وارد و باجمله عربی پرسشی نمودند - میرزا حسن آقا پسر عمو زاده - آقای حاج سید ابوالقاسم مجتهد کاشانی ، معلوم شد ایشانهم در همان حیاط منزل دارند ، آقای کاشانی با اظهار محبت سئوالاتی از علمای ایران درقصر و سایر مهاجرین نمودند که تااندازه‌ای جواب داده شد ، وقتی که خواستند بروند گفتم مطلبی هم دارم که بایستی بدست و توجه شما آقایان انجام گردد ، وآن آزادی حسین خان‌الله است که از قصر تحت‌الحفظ به بغدادوارد ودرحبس عثمانیها میباشد ، اظهارنمودند شنیده ام این همان‌است که‌رفیق‌سلطان حیدرخان درقشون عثمانی در بغداد بود که اورا تحت الحفظ باسلامبول بردند ، بطوریکه شنیده‌شد میخواستند نظام السلطنه را بکشند که حیدرخان قواء مهاجرین را در دست بگیرد ، جواب دادم درست است ولی البته جریان مفصلی دارد که بعداً بعرض‌خواهم‌رسانید ، ایشان پس ازجمله‌های کوتاه من اظهار داشتند اقدام مینمائیم ، بعدبا آقای حاج شیخ‌محمد چند جمله عربی صحبت کرده خداحافظی کردند که بروند .

مجدداً اظهار نمودم که بنده از طرف هیئت وکلا بمعرفی چند نفر از علما که نسبت خویشاوندی من را باآقای حاج شیخ اطلاع داشتند انتخاب شدم که از آقای آیت الله حاج سید کاظم یزدی و

آیت‌الله شیرازی دو نامه برای والی پشتکوه گرفته که در خواربار بمهاجرین قصر کمك نمایند باین‌جهت همین قدر در این‌جا توقف خواهم داشت که پسر عمو دستورات لازمه را داده و باسفارش ایشان حرکت نمایم ، باین مناسبت تقاضا دارم قبل از حرکت میرزا حسین خان لله آزاد شده باشد ، معظم له قول‌دادند که همین امروز اقدام مینمایم .

پس‌ازاین مذاکرات‌حاج‌شیخ محمد خواستند ناهارنگاه بدارند ، گفتم چون رفیق دارم وتنهامیباشند اجازه بدهید بروم وبعد برای ترتیب مسافرت بکربلا و نجف شمارا ملاقات خواهم‌نمود .

آمدم منزل دیدم مجید دفتر دراز کشیده اظهار کرد شما کجا رفتید ، من بعد از رفتن شما آمدم برای زیارت و شما را ندیدم و متحیر بودم کجا رفته‌اید وتصور هم کردم برای ملاقات پسر عمورفته‌اید؟ گفتم همین‌طور است وجریانرا برای ایشان نقل‌نمودم .

روز دیگر

امروز برحسب قرار داد رفتم منزل آقای حاج شیخ محمدبرای مذاکره مسافرت کربلا و نجف دنبال ماموریت خود پس از مذاکرات باایشان ، یك نامه برای شیخ محمد علی عوف و یك نامه هم برای حاج‌سیدعبدالحسین کلیددار باشی کربلا و کاغذ سوم برای عطیه که نجف را تصرف و حکومت مینماید ، سه کاغذ سفارشی برای‌ایاب و ذهاب من بود ، بعد از صرف ناهار آقای حاج میرزا ابوالقاسم کاشانی خبر آزاد نمودن حسین‌خان‌لله را دادند که امشب تحویل میدهند .

درمراجعت از منزل‌آقایان بامجید دفتر ترتیب حرکت را دادیم دلیجان یاعربانه که تا نهر مسیب جلوتر نمی‌رود کرایه کرده روز سوم برای کربلا حرکت نمودیم ، مضمون نامه شیخ محمد علی عوف و عطیه این بود که عهده‌دار ایاب وذهاب من باشند ووسایل مسافرت را از وسایط نقلیه فراهم‌نمایند ، نامه حاج سیدعبدالحسین کلیددار باشی‌دادن راهنما و پذیرائی بود .

پس از حرکت از کاظمین رسیدیم بکنار رودخانه مسیب پیاده شده بآنطرف رودخانه رفتیم و با درشکه وارد کربلا شدیم این‌جا هم خدام دور مارا گرفته و خیلی بیشتر از کاظمین ، از خدام پرسیدیم منزل کلیددار باشی ، یکی ازخدام راهنما وبمنزل‌کلیددار باشی هدایت نمود ، پس ازملاقات و دادن نامه فوق‌العاده طرف احترام قرار گرفتیم و نامه شیخ محمد علی عوف هم بوسیله ایشان فرستاده شد ، بعد بایکی از خدام بحرم سیدالشهدا علیه‌السلام مشرف گردیده زیارت نموده بیرون آمدیم واز راه بازارکه‌بین حرم سیدالشهدا و حضرت ابوالفضل است بحرم حضرت‌عباس مشرف‌شدیم .

در ورود بصحن امام حسین علیه‌السلام مخصوصاً از در (تل زینبیه) تصور نمی‌کنم کسی از آن درب‌وارد شود و منقلب نگردد وقتی که وارد شدیم بی‌اختیار اشکم سرازیر و متوجه مجید دفتر شدم و ایشانرا هم همان طور دیدم و اظهار کردند فلانی خیلی غریب است که من ابداً در فکر گریه کردن نبودم که در این جا این حال بمن دست داده است ، وارد ضریح شده در حین زیارت زن و مرد عرب را دیدیم که دور ضریح بابچه های خود نشسته‌ومشغول گفتگو باحضرت ، روبه ضریح وگاهی‌هم‌دست بضریح می‌گیرند بقول آقای مجید دفتر اظهار کردند فلانی بـه بینید زیارت اینها مثل این است که حضرت زنده و پهلوی‌آنها نشسته و درددل و حاجت و ازحضرت چاره جوئی تقاضا می‌نمایند و چه‌قدر ساده‌وبی‌ریااست .

پس از زیارت حضرت سید الشهدا علیه‌السلام از درب صحن که به بازار میرود رفته وارد حرم حضرت

عباس شدیم در این جا همان زن و مرد اعراب بقدری مؤدبانه وارد و خارج میشوند که شخص تعجب مینماید ، فقط باکمال ادب سلام والسلام بیرون میروند ، از قیافه و حرکات آنان پیداست که در نهایت ترس وارد و خارج میشوند یکی از خدام نقل کرد که در زمان های گذشته معلوم می‌شود چند نفر زن و مرد در ضریح که زیارت می‌کردند یکی از مرد ها خطاب بحضرت می‌نماید که چرا از شما فلان چیز را خواستم انجام ندادی و بطرز بی‌احترامی خارج میشود ، هنوز کفش نپوشیده بودکه بزمین‌خورده آناً جان میدهد .

این پیش آمد یك مرتبه در شهر و در تمام قبایل عرب منتشر گردید و معلوم شد آن شخص آدم بی‌سروپائی نبوده است و تااندازه در بین قبایل معروف ولی بشقاوت وبدی‌اشتهار داشته وچندان‌اعتقادیهم بحضرت نداشته و همیشه می گفته است ، خیلی خوب امام حسین نوه محمد(ص) و فرزند فاطمه زهرا و علی علیهما السلام ، عباس چه میگوید ، وآنروز هم باصرار زیاد وهمراهانش بزیارت حضرت ابوالفضل میرود که نتیجه خود را هم میگیرد ، این واقعه‌را شب آقای حاج سید عبدالحسین‌کلیدارباشی‌هم حتی‌بانام‌آن‌شخص که از کدام قبیله بوده بیان نمود که من نظرم نیست .

ملاقات شیخ محمد علی‌عوف

پس از رسانیدن نامه آقای حاج شیخ محمد ، ازطرف‌شیخ وقت ملاقات خواسته شد ، و برای یك ساعت‌از شب گذشته ، باتفاق کلیددار باشی و آقای مجید دفتر رفتیم منزل شیخ ، موقعی بود که اعراب مسلح به تفنگ های پنج تیر بران که تازه از کار خانه بیرون آمده و تمام یك نوع و انگلیسی که اعراب قطار های فشنگ را روی عبا بسته بودند و غالب پای برهنه و توی حیاط (حوصه) میکردند که برای شام جمع شده بودند ، شام نوی خونچه های چوبی خرمالای نان‌که در حدود پنج سیر خرما و دو یاسه دانه نان بهر یك میدادند و بیرون میکردند که سایرین بیایند باین ترتیب بزحمت بطرف طبقه بالا که شیخ‌منزل‌داشت‌رفته وارد اطاق کوچکی شدم که در سه گوش اطاق شیخ پیر مردی بامو های سفید عبا روی پا که زانوهایش بالا بود باتکیه بدیوار و پشتی نشسته و یك سینی برنجی بزرگ پر از (جگاره) یك نوع سیگار با توتون گردی پی‌چیده می شود و یك دوجین هم کبریت و چند عدد هم جای سیگاری توی اطاق بودلاغیر ؟

پس از ورود و سلام با اشاره دست شیخ جای من معین و نشستیم ، باعربی ازکلیددار باشی‌سؤالاتی کردند که معلوم بود که علت‌مسافرت راپرسیدندکه‌صرفاً برای زیارت است ایشانهم اظهار کردند زیارت است بعد از خود من فارسی سئوال نمودند که چند روز در کربلا توقف خواهید داشت‌گفتم ، اگرجناب شیخ توجه نمایند فردا قبل از ظهرحرکت مینمایم‌گفت‌خیلی زود است ؟ وباشما ملاقات‌کامل‌نشده مخصوصاً از (طبیخ) مابابد بخورید گفتم چنانچه بآقای کلیددار هم همین طور گفته‌ام ، در مراجعت از نجف میتوانم یکی دو روز بمانم و از مرحمت طبیخ شما برخوردارگردم ، بهمین اندازه اکتفا و قبول کردندو ضمناً به آقا فخری که برادرش بود دستور دادند که فردا صبح عربانه حاضر نمائید که هر ساعت میل دارند حرکت نمایند ، خدا حافظی کرده بیرون آمدیم ، آقا فخری باکلیددار اظهار کردند چه ساعتی حرکت مینمائید ، جواب دادم هرچه زودتر بهتر ، آمدیم منزل بکلیددار گفتم که تصور میکنم کار ها با فخری باشد ، گفت بله همین طوراست‌که‌تشخیص داده اید طرف ملاقات بامقامات ومامورین سیاسی‌ازطرف انگلیسها و دادن حقوق و خلاصه همه باآقا فخریست که ایشانهم بین دو برادر خودتقسیم‌کرده اند ، خود

شیخ فقط برای پذیرائی رؤسای طوایف و قبایل عرب در تمام ساعات حاضر و برای آنها اخبار جنگ و فتوحات انگلیسها را بیان مینماید .

حرکت برای نجف

صبح زود پس از ادای فریضه و صرف صبحانه حرکت کردیم ، رسیدیم باسکندریه که سرحد حکومت شیخ محمدعلی وعطیه‌است در آنجا مارا تحویل عربانه و سوار های عطیه دادند ، البته در ابتدای ورود یك نامه که معلوم شد شیخ محمد علی نوشته بود بسوار های عطیه دادند ، باحترام مارا سوار عربانه و حرکت کردیم در ورود به نجف مارا بردند منزل عطیه ، پس از ورود و ملاقات نامه آقای حاج شیخ محمد را دادم ، خیلی‌احترام نموده اظهار داشتند چند روز توقف خواهید نمود - هرچه‌زودترخیال حرکت‌دارم ، بعدیك نفر همراه‌کرده بمدرسه مرحوم حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل مجتهد که حاج شیخ محمد باوجوهات رسیده ساخته بود و حاج شیخ اسمعیل و شیخ محمد حسین استرابادی و سید محمد رضا مساوات درهمان مدرسه‌مشغول تحصیل بودند ، اینك آقا شیخ احمد آقا پسر عمو و برادر حاج شیخ محمد در آنجا منزل‌دارد رفتم‌ایشان نبودند بعد منزل یکی از خدام و پس از قدری استراحت و شست و شوی سر و کله عازم زیارت و بحرم مقدس حضرت امیر مشرف گردیده ، همین که وارد صحن مطهر شدم بقدری دلگشا و مفرح بود که نمیتوانم تشبیه بجائی نمایم ، وارد ایوان نادری‌که زنجیر طلای نادری در وسط ایوان منظره‌ای را درنظر مجسم مینماید ، اثرمشاهده قدرت حقیقی و خدا داده این‌است‌که نادر پس از آن فتوحات در سفر فتح بغداد بزیارت حضرت امیر عازم و قبلا دستور میدهد بدون این که اصل مطلب را بگوید ، یك زنجیر از طلا باحلقه های نسبتاً درشت فوری ساخته حاضر نمایند زنجیر که حاضر میشود برای نجف حرکت‌وهمین که نزدیك درب ورودی صحن میرسد میگویند زنجیر را بگردن من بیندازید ومراچهار دست وپا مانندسك وارد ایوان و حرم نمائید ، این عمل ولوله و هیجانی در تمام شهر و اطراف میاندازد که و قتی که نادر از ضریح بیرون میآید در ایوان ایستاده بادستور او زنجیر طلا را در وسط ایوان‌مقابل درب ورودی صحن آویزان ونادر بیرون میآید ، بقدری ازدحام وگاو وگوسفند حتی شتر قربانی مینمایندکه نادر نمیتوانسته است عبور نماید ، نادردستور جلوگیری از کشتار میدهد ، در بیرون شهر قبایل از کلیه اطراف باشادی ملاقات می‌نمایندو نادر هم از تمام آنها دلجوئی واظهار مرحمت و خدا حافظی‌کرده بطرف بغداد حرکت می‌نماید (اشاره‌ای بود از تاریخ گذشته) .

پس از زیارت مجدداً برای ملاقات پسر عمو رفته در مدرسه‌کنار حوض مشغول گرفتن وضو بودند حالا من بتصور اینکه احمد آقا همانطور است‌که من درسن هشت ده سالگی‌خود دیده‌ام‌که عمامه باصطلاح شصت‌بر، عبای نائینی بسیار عالی ، قبا و لباده فاستونی اعلا ، با سینه پهن ورزیده ، خیر این طور نبود بلکه بعکس مو های ژولیده سفید وسیاه عمامه شل وول عبا وقبای قدك ولی مندرس ، در هر صورت اومن را نشناخت در آن سن که مرا دیده بود ، گرچه من هم در ابتدا ایشانرا درست بجای نیاوردم ، تنها از تك تك جای آبله صورتشان حدس زدم .

سلام کردم ، جواب دادند ، از کجا می‌آئید قطعاً از ایران ، بله از طهران ولی اینك از قصر شیرین ، حاج شیخ ابوالقاسم و آقا شیخ علی و شیخ مهدیرا میشناسید ، بله پسر عمو های من و همه سلامت بودند ، اسم شما و پسر کدام یك از خویشان میباشید ، پسر ملاعلی‌مقدس ، یکمرتبه مرا بغل‌کرد

بوسید ، عجب حسن‌آقا بزرك شده ومرد مسافرت هم گردیده .

باهم بمنزلشان رفتیم پس‌از سئوالات از یك یك فامیل و مادرش حاجیه بی‌بی (که البته‌خوانندگان بخاطر دارند درحرکت حـاج بی بی از طهران برای عتبات و مکه نوشته ایم که سه پسر خود را بنام احمد آقا ، شیخ مهدی ، و شیخ جواد به نجف آورد ونزد پسر بزرگش برای تحصیل گذارد ، و پس از مراجعت از مکه تنها شیخ مهدی بامادر مراجعت‌نمود) .

در منزل از اوضاع و علت مسافرت و مهاجرت پرسیدند ، بطور فهرست مانند برایشان نقل کردم البته متأثر شدند ، بعد ماموریت خود را اظهار و در خواست ملاقات از آیت‌الله یزدی نمودم ، جواب دادند که چندیست ایشان از ملاقات بااشخاص خاصه ناشناس‌خود داری مینمایندگفتم من که‌ناشناس نیستم پس شما چه کاره‌اید ؟ (البته خوانندگان عزیز بخاطر و توجه دارند که از حرکت طهران بقم واز قم به ملایر تاقبل از ملاقات (کنت کانیس) آلمانی بالباس روحانی بودم و از آن ببعد بواسطه کار هائیکه داشتم عبا و عمامه وغیره را درآورده بوسیده دربقچه گذارده ، دیگر خدمت ایشان نرسیدم تاورودبکاظمین که بحمام رفته بودم باز بااحترام تمام آنهـا را بیرون آورده باتعارفات واحترامات‌فایقه یکایك رابوسیده و باآن لباس روحانی آراسته گردیده بحرم مطهر مشرف شده و اینك هم‌که به نجف ودرکنار احمد آقا نشسته‌ام باآن لباس میباشم .

قرار شد فردا صبح ملاقات بشود ــ صبح زود که بحرم مشرف شدم قبل از ورود به محوطه ضریح دربیرون روبقبله‌یك سیدلاغرکوتاه قد باعمامه‌نسبتاً کوچك ژولیده‌تکیه بدیوار ، سرپائین‌بدون‌اینکه‌اطراف خود را توجه داشته باشد مشغول ذکر بودند ، اعراب و سایر طبقات که وارد میشدند بدون اینکه‌بتوانند نزدیك بایشان بشوند زمین را بوسیده بعد وارد حرم میشدند و همین طور در مراجعت تامادامی که نشسته بودند همان عمل انجام و باعقب گرد بیرون می‌آمدند ، وقتی که بایك‌چنین‌منظره‌ای برخوردم یقین‌نمودم که آقای آیت‌الله یزدی باید ایشان باشند .

زیارت کرده برحسب وعده باآقای احمدآقا رفتیم منزل آیت‌الله ، در اطاق نزدیك در که اطاق سه در چهار بلکه قدری کوچکتر وارد ، فرش اطاق از زیلوی کاشی یااصفهانی جایگاه آیت‌الله یك‌توشك روی زمین و یك پشتی کوچك هم بدیوار یك میز کوچك چوبی‌بسیارکهنه‌که‌با لك های مرکب وچرك‌دست رنك آمیزی و نقاشی شده بود جلوی تشك و روی آن مقداری کتاب روی هم ولی نه بطور منظم ، یك طرف میزهم یك قلمدان بامقداری کاغذ و غیر منظم ، از درب‌که وارد اطاق میشوید دو حصیر از بافت لیف خرما انداخته شده بود ، در طاقچه های اطاق تمام کتاب بود و میز جلو آیت‌الله که پشت آن قرار میگرفتند تقریباً نیم‌متر در نیم‌متر بود .

ورود آیت‌الله

در همین حال که بفکر نقشه جایگاه آیت‌الله را بذهن‌خودجای میدادم ، پرده بواسطه باز شدن درب توی حیاط بعقب و ایشان وارد ، احمد آقاومن برخواسته و دست آقـا را گرفته پس از بوسیدن ایشانرا بجای خود نشانیده ، لباس آیت‌الله ، عمامه کرباسی رنك کرده یزدی ، قبا قدك آبی اصفهانی ، پیراهن کربـاس یزدی ، عبا کرباس یزدی برنگ قهوه‌ای سیر ، ولی بقدری اینها چرك و کثیف بود که من دست آقا را می‌بوسیدم‌از بوی آن ناراحت میشدم .

یك چنین شخصی بقدری در اعراب و قبایل صحرا نشین صاحب نفوذ و قدرت دارد که در عصرخود چه قبل و چه بعد چنین قدرتی دیده و گفته نمیشود بلکه از زمان مرحوم آیت‌الله شیرازی بزرگ (در رژی تنباکو وتتن) مانند ایشان از مجتهدین و مراجع تقلید کسی نیامده ، آخوند ملا کاظم خراسانی بواسطه اقدام در مشروطیت شاخصیت پیدا کردند ولی از نقطه‌نظرطرفیت باشاه‌و همراهی‌باآزادیخواهان اشتهار پیدا کردند و آن معنویت را نداشتند که آیت‌الله یزدی دارا بودند ، آنچه که در نجف گفته‌میشد هیچ روحانی باعنوان مانند آخوند خراسانی دارای نظافت و لباس عالی از بهترین پارچه و فاستونی و بهترین عبای نائینی و گاهی عبا های شامی اعلا ، عمامه همیشه سفید مانند برف و دارای حمام در منزل‌و زندگانی باصطلاح نظیف ، در اطاق پذیرائی از قالی کاشانی و خراسانی و کرمانی البته بیشتر خراسانی در واقع بتمام معنی نقطه مقابل آقای آیت‌الله یزدی از هر جهت بودند حتی در عقیده ، آقای آخوند خراسانی علمدار و مروج و حامی مشروطه خواهان ، آیت‌الله یزدی مخالف بامشروطیت خاصه‌پس ازبدار زدن حاج شیخ فضل‌الله نوری دیگر تمام مشروطه خواهان بلکه ایرانیها را بی‌دین تلقی‌میکرد .

معرفی و مذاکره

پس از احترامات و تعارفات ساده آقای احمدآقا معرفی‌کردند به اینکه ایشان جزو علما و سایر آقایان مهاجرین از طهران تا قصر شیرین و تنها برای ملاقات باآیت‌الله و انجام ماموریتی آمده اند ، پس از اظهارات احمد آقادنباله آنرا نگذاردم قطع شود ، گفتم چون بواسطه جمعیت زیادی از نظامی و سوار های مختلف و نیزطبقات از طهران و سایر ولایات خط سیر فرونت و مهاجرین و نیز عده از علما و مجتهدین (که یکایك را اسم بردم) همه در قصر تجمع نموده و مدتی است که گرفتار نبودن آذوقه و حتی چند روز است که همه‌صبح و ظهر و شام باخرما می‌گذرانند و این آقایانیکه سابقه شناسائی باپسر عمو های این جانب داشته ودارند رای داده و روانه‌ام نمودند که از حضرت آیت‌الله نامه‌ای برای والی پشتکوه‌گرفته که مشارالیه بواسطه امر حضرت آیت‌الله کمك آذوقه به مهاجرین قصر که مسلمان و از علما میباشند داده باشند ، البته این اقدام مسلماً از تلفات نفوس مسلمین جلوگیری خواهد نمود ، در مذاکرات اسامی اشخاص برجسته چه از وکلای مجلس شورای ملی و چه اشخاص دیگر و همین طور از طبقه روحانی چه آنهائیکه وکیل‌بودند و چه نبودند بطور وضوح نام برده و معرفی کردم .

اظهارات آیت‌الله

چرا اینها دست از سریك مشت ایرانی بیچاره بر نمی‌دارند ، یك روز بنام مستبد و مشروطه ، یك‌روزطرفیت باپادشاه‌خودشان حالا هم بنام مهاجرت که تمام اینها بادست کفار و دشمنان دین اسلام تحریك‌و قیام میشودومردم‌بیچاره رعیت اطلاعی ندارند ، تنها باغوای‌یك عده طرفدار کفار واجنبی خودرا آواره بیابانها کرده و باتلفات ساکنین دهات و خودشان امروز بقصر رسیده اند .

تاکی در فکر این گونه تحریکات باید بشوند چرا بعوض این گونه حرکات در صدد عمران و آبادی مملکت و آسایش زارعین برنمی‌آیند ، این زدوخورد ها جز از بین رفتن زارعین و خرابی قراءو قصبات چیز دیگر دربردارد ؟آخرآن کسیکه دین دارد این کارها را دنبال نمی‌کند ؟ شما اینهارامسلمان خطاب و بمن معرفی مینمائید ؟ مسلمان پیشوا و عالم خود را بدار میزند و خود پای دار او که بالای دار است دست میزند و شادی می‌کند ؟ اینها را می‌توان مسلمان گفت ؟ این‌ها بایدبدتر ازاین‌مکافات در

این دنیا به بینند تا خداوند درآخرت چه معـامله با این اشخاص بنماید ؟ من دیدم باصطلاح هوا خیلی پس است .

دیدم جز اینکه بدون مراعات و ملاحظه از اول خلقت شروع نمایم چاره نیست گفتم : تا دنیـا بوده همین طور بوده تمام انبیا و اولیا و پیغمبران و دانشمندان یکی بعد از دیگری بدست همین‌مردم کشته و شهید شدند معذالك بزرگان دست از اقدامات خود برنداشته همان گامی‌که (شعیب) برمیداشت (موسی) هم برمیداشت و اگر بنا بود گفته شود برای این مردم نباید کاری کرد که رفاه و کمك بحالشان باشد برای اینکه چنان اعمالی از آنها سرزده و میزند ، حالا هم البته بعرض حضرت آیت‌الله رسیده است که قشون اجنبی (کفار) طهران پایتخت مملکت را تهدید و شاه ناچار بترك طهران برای اصفهان‌میگردد ، تصدیق میفرمائید در چنین حالی وظیفه عقلا جز این است که بدنبال شاه خود حرکت نمایند چاره‌دیگری داشتند ؟ حتی کالسکه حرکت شاه حاضر و یك قسمت از اشیاء گران قیمت هم حمل شده بود که پس‌از برگشت قشون روس حرکت شاه موقوف ولی بحالت تهدید در قزوین وبین‌راه توقف‌داشتند .

بااین ترتیب وکلا و اشخاصی که مطمح نظر بودند چارهٔ جز مهاجرت نداشتند ، که اینك بقصر شیرین که آخر خاك ایران است جمع گردیده باز هم بفکر علاج کار میباشند ، در یك‌چنین موقع‌وجائی گرفتار نبودن آذوقه شده اند که جانشان در معرض خطر است آیا سزاوار است برای اینکه عده‌ای در حین انقلاب از روحانی و غیره کشته شده اند بحساب این عده که برای نجات مملکت از دست کفاردست از همه چیز خود برداشته و اینك تشخیص داده اند که بایك دستخط حضرت آیت‌الله گشایش‌در ارزاق‌آنان حـاصل و در رفاه خواهند بود ، بـااین حال که بطور خلاصه عرض شد سزاوار است که اقدامی در این باب نشود .

در این موقع معظم‌له قلم برداشته روی کاغذ پاره‌ای در بالای آن نوشتند (بسم الله الرحمن‌الرحیم) چون اطلاع حاصل شده که جمعی از مسلمانان در قصر شیرین بواسطه فشار قشون کفر برای آذوقه در تنگ نای سختی قرار گرفته اند برمسلمانان لازم است از این راه کمك نمایند تا اخوان دینی خود را حفظ نمایند . امضاء نموده بدست من دادند ، دست ایشان را بوسیده بـیرون آمدیم ، احمد آقا اظهار خورسندی نموده و ضمناً گفتند عجب مقدمه برای گرفتن نتیجه بیان نمودید که کاملا آیت‌الله‌را تحت‌تاثیر قرار دادید ، خوب الحمد لله .

پس از انجام‌کار منزل آمده جریان رابرای‌آقای مجید دفتر گفتم وفوق‌العاده ازموفقیت خوشحال‌و در فکر حرکت‌برآمده برای خدا حافظی ازحضرت‌امیر علیه‌السلام بزیارت مشرف وبعداً عازم‌حرکت شده چون قبلا باعطیه مذاکره شده بود شاید بیش از دو روز نتوانیم توقف نمود باین جهت سفارش دادند که هر موقع ایشان خواستند حرکت نمایند وسـائل را حاضر نمائید لذا برای مـلاقات ایشان و خدا حافظی به همراهی احمدآقا ملاقات وحرکت کردیم .

بکربلا وارد مستقیماً بمنزل آقای حاج سید عبدالحسین کلیددار باشی ، اتفاقاً بودند وشرح‌مسافرت و ملاقات باآیت الله یزدیرا با موفقیت بیان و ایشانهم خیلی تعجب‌کردند ، به آقای کلیددار گفته شدکه به آقا شیخ محمد علی عوف پیغام داده شود که امشب حاضریم برای ملاقات ، درضمن جواب قبول‌گفته بودند باصرف (طبیخ) ، بامجید دفتر رفتیم برای زیارت وگردش شهر و کنار نهر فرات که بسیار باصفا

بود ، نهار صرف و باآقای کلیددار باشی مذاکره شد که ممکن است عصر برای زیارت(حرم) برویم گفتند اگر فردا صبح بروید بهتر است برای عصر وقت کم و مصادف بشب میشود لذا بی خطر نخواهد بود ، گفتم فردا خیال حرکت داشتیم ، اظهار نمودند هنوز من از شما پذیرائی نکرده‌ام : ـ چه طور همش در ایاب و ذهاب بشما زحمت داده میشد ـ : خیر مقصود من از پذیرائی در منزل نبود بلکه بزیارتی دعوت مینمایم که فقط برای اشخاص درجه اول ممالك اسلامی ازشاه تاصدر اعظم‌ممکن‌است لاغیر برای‌چنین‌زیارتی حاضر میشوید حالا برای خاطر آقای حاج شیخ محمد و خود شما امشب پس از تعطیل شدن حرم مطهر خود را آماده نمائید تامشرف شویم .

برای زیارت تاریخی

حمام رفته ویك‌جفت جوراب خریده که تادرموقع ورود بضریح مطهر پوشیده باشم ، مجید دفتر هم خود را آماده نمود ، باکلیددار باشی حرکت و وارد حرم شدیم ، لباس کلیددار باشی تمام سفید و بطرز مخصوصی دوخته شده بود باسربرهنه در مقابل درب نقره روبقبله ایستاد من و مجید دفتر بدستور ایشان درجلو ، ایشان‌مشغول ذکر و زیارت شدند و ضمناً درب نقره را باز و درب دوم که طلا بود قفل طلا رابازواذن دخول‌خوانده ، در این موقع لرزه براندامم افتاد نتوانستم سرپا بایستم ناچار باسینه وارد ضریح شدم دیگر از مجیددفتر خبر ندارم دور تادور قبر که شش گوشه بود تمام روی شکم و سینه خوابیده حرکت میکردم تارسیدم دم درب نصف تنه از سر بیرون بود که حاج سید عبدالحسین دست مرا گرفته بلند نمود که از ضریح بیرون آمدم بطوریکه مانند آبیکه بسر و تنم ریخته باشند ازعرق خیس شده و پیراهن که از سینه روی زمین ضریح مالیده شده بود بواسطه گرد پیراهن قدری برنگ (گل) در آمده بود ، کلیددار باشی دستور دادند قدری در حرم توقف تاهم عرق بدن خشك‌گردد و هم اینکه بحال خود بازگردید .

ازمجید دفتر پرسیدم که‌کجااست ، گفتند ایشان در همان مرحله اول افتاده‌غش‌کردند ، فوراً خدام را دستور دادم ایشانرا بمنزل برسانند ، باکلیددار باشی آمدیم منزل ، مجید دفتر خوابیده بود برای شام بیدار و هنوز سر حال نیامده بود پس از صرف شام استراحت کرده صبح برای زیارت (حرم) عازم و حرکت کردیم ، کلیددار باشی غلام سیاه خود را همراه نمود که معلوم‌گردد که مامهمان‌کلیددار باشی میباشیم .

حر ابن‌یزید و امام حسین

حر اولین فرماندهی بود که باهزار سوار از طرف عمر سعد مامور توقیف امام حسین علیه‌السلام در صحرای کربلا گردید برای بیعت گرفتن و تسلیم شدن و یاجنگ ، چون امام حسین بدو قسمت اول جواب رد دادند ، لذا حر آماده جنگ و شب مادرش را خواب دید که غضب آلوده بحر نفرین کرد که تو میخواهی باپسر فاطمه زهرا جنگ نمائی ، حر باحالت پریشان از خواب بیدار و مدتی بعالم فکر فرو رفت که آیا طبق فرمان عمر سعد عمل نماید یا طبق امر مادرش در خواب ؟ بالاخره امر مادر را قبول و اطاعت نموده صبح پس از معذرت خواستن از سید الشهدا علیه‌السلام اول کسی که بمیدان سپاه عمر سعد رفت بنابرتقاضای خودش (حر) بود که پس از زدوخورد شهید شد که قبرش در حدود یك فرسنگ از کربلا دور است پس از زیارت مراجعت نمودیم .

ملاقات شیخ محمد علی عوف

شب برای ملاقات شیخ برحسب وعده قبلی رفته ، باز هم اعراب باهمان حالیکه قبلا ذکر شد مشغول گرفتن شام از نان‌وخرما

بودند ، وارد اطاق ، شیخ به همان حال که عبا را روی زانوی خودانداخته بود یك تعارف با جمله (اهلاو سهلا) نموده از توی سینی یك جکاره (سیگار) بطرف من انداخت ! وبعد یك قوطی کبریت در دنباله آن پرت نمود ، چون من که اهل دود نبودم از نقطه نظر احترام جگاره‌را هم رد نکردم برای اینکه قبلا کلیددار باشی تذکر داد که اگر جگاره بشما داده شد رد ننمائید چون این را یك نوع بی احترامی تلقی مینمایند فقط جلو خود بگذارید و خودش ملتفت خواهد شد که شما اهل دود نیستید و دیگر اظهاری نخواهند نمود ، من هم‌همان عمل راانجام دادم .

پس از اظهارات ایشان در قسمت ایران و اوضاع مهاجرین و توقف در قصر که بالاخره به بغدادو کاظمین خواهند آمد ، جوابهای مقتضی و در عین حال مختصر داده شد ، پس از این‌مقدمات اظهارکردم شما چرا باقشون و سیاست انگلیس در این جا کمك و برضد دولت عثمانی قیام کرده اید چون من چه در نجف و چه در کربلا تمام اسلحه که در دست نفرات دیده‌ام همه مال انگلیسها و معلوم است آنهاداده اند درصورتیکه مسلمانان باید بادولت وسیاست عثمانی‌همراه‌باشند نه بادولت اجنبی ، دراین زمینه صحبت زیادشد ، شیخ اظهار نمودند حالا جواب گوش وبعد قضاوت نمائید .

اظهارات شیخ

اولا بدانید که دولت عثمانی در تمام مراحل اجتماعی وسیاسی حتی در امور مملکتی هیچگونه دخالتی باعراب و دانشمندان آنها نداده و نمی‌دهد و معاملات آنها بااعراب بین النهرین مانند یك منطقه بیگانه میباشد ، ثانیاً درتمام سال بعناوین مختلف تحمیلاتی بساکنین بین النهرین مینمایند که طاقت فرسا است ، ثالثاً هیچگونه آزادی برای ماقائل نبوده و نیستند ، مثلا در ادوار انتخابات و تشکیل مجلس ملی شنیده اید یك نماینده هم از بین النهرین باشد در صورتیکه ملت و دولت ایران برای ملل متنوعه حق اجتماعی وسیاسی مانند ملت‌خود قائل و در قوانین خود ذکر نموده و از حیث حقوق فرقی قائل نشده اند ، چنانچه یهودی و مسیحی (ارامنه) و زردشتی هرکدام در مجلس شورای ملی شما نماینده دارند که برای افراد خودشان طبق قانون و نظامات مسلمانان انتخاب میشوند ، در این صورت ملاحظه می‌نمائیدکه دولت عثمانی و ملت ترك برای منطقه بین النهرین که بهترین مناطق خاك عثمانیست یك چنین حقی قائل نشده اند و اگر بخواهم مظالم و رفتار وحشیانه آنها را شرح دهم ماهها وقت لازم دارد وکتابها باید نوشته‌شود .

این است که بهترین موقع برای تلافی و دفع شر آنها را از سرخود امروزتشخیص‌داده که‌باقواء اجنبی دشمن داخلی خود را از بین برده و حکومت را در دست خواهیم گرفت ، انگلیس یا امثال آن نمیتوانند در بین النهرین و بغداد حکومت نمایند و بالاخره باموفقیت دربدست آوردن استقلال باانگلیسها هم تصفیه حساب خواهیم نمود ، دراینجا شیخ وارد صحبت بودکه سه نفراز رؤسای عشایر وارد شدند با چپیه‌ارگال ابریشمی و لباس فاخر نشسته و ابتدا شیخ معرفی نمود آنها هم باجملات عربی بما خوش آمد گفتند ، شیخ یکی یك جگاره بطرف آنها پرتاب و بعد هم قوطی کبریت ، در این موقع یکی از آنها دراز کشید و یك دست را مانند ستون زیر سر وگردن نمود وباصدای بلند خطاب کرد : (شیخنا اخبرنا من فرونت الجنك) شیخ محمد علی هم شروع کرد بآنچه که آلمانی و عثمانی شکست خورده بافتوحات انگلیسها بیان کردند پس ازچنددقیقه خداحافظی کرده رفتند .

بعد از رفتن رؤسای عشایر ، شام حاضر در نهایت سادگی یك سفره از حصیر لیف‌خرما ویك سینی

پلو ماش ولی روغن زیاد بادو مرغ بریان کرده لای پلو و چند بشقاب اطراف سیئی و چند گرده نان و یك کاسه گلی ماست و چند دانه ترب این سفره و مخلفات آن بود ولی باصطلاح (طبیخ) بسیار خوش مزه بود برای اینکه اولا پوست ماش را خوب گرفته بودند و ثانیاً باروغن پخته شده بود ، پس از صرف شام شیخ نامه که درجواب نامه حاج شیخ محمد نوشته بود دادند وخدا حافظی کرده بیرون آمدیم و برادر شیخ آقا فخری تا بیرون دروازه مشایعت نمود .

در بین راه با آقای کلیددار باشی مذاکره بود که شیخ محمد علی مرد باهوش و واردیست ، ضمناً گفتم بزرگترین معجزه پیغمبر همان است که در میان چنین قومی طلوع کرده ، در زمان او هم عرب پابرهنه می‌آمد دراز میکشید و میگفت : « یا محمد حدثنا » امروز هم که خط آهن و هواپیما را می‌بیند باز هم در اطاقی که چند نفر نشسته اند دراز کشیده از شیخ خبر فرونت جنگ را میخواهد ، حاج سید عبدالحسین اظهار کردند اصولا اعراب قائل به تشریفات خاصه تعارفات نیستند و این عمل بنظر ما ها یك نوع بی‌ادبی تلقی میشود ولی درنظر آنها یك نوع یگانگی فرض میشود ، حالا آن دونفر از شما ملاحظه کردند والا آنها هم همان رفتار را مینمودند .

صبح از کربلا برای کاظمین علیهما السلام حرکت کرده و نامه آیت‌الله یزدی را بقصر فرستادم ، فرداصبح برای سامره حرکت البته باترن براحتی رسیدیم کنار دجله وبا بلم رفتم آنطرف و واردسامره شده خدام آمدند جلو ولی البته نه مانند کربلا و نجف در منزل یکی از خدام شب را بسر کرده صبح برای زیارت مشرف شدم ، در سامره اکثریت بااهل تسنن است حتی خدام هم بعضی‌ها سنی بودند ، بعد از زیارت از چند طلبه و آخوند منزل آقا شیخ جواد را جویا شده برای ملاقات ایشان رفته پس از ملاقات و سئوال و جوابها ، موضوع ماموریت را اظهار نمودم قرار شد فردا اول وقت از آقای آیت الله شیرازی ملاقات شود ، فردا صبح باتفاق آشیخ جواد وارد منزل در اطاق پذیرائی ولی برخلاف منزل واطاق آیت‌الله یزدی خیلی تمیز و بافرش قالی نصف اطاق مفروش و نصف دیگر زیلو بود و کتابها هم بطور منظم در طاقچه ها چیده و یك میز یك متردر نیم متر جلو و همانطور یك توشك زیر و یك پشتی ، دراین حال حضرت آیت‌الله وارد ، بسیار موقروظریف ، پس ازمعرفی اظهار محبت فرموده ، بعد آقاشیخ جواد ماموریت مرا بیان نمودند و خود آیت‌الله از بعضی از آقایان از قبیل حاج شیخ اسمعیل و سید محمد رضای مساوات جویا شدند ، جواب الحمد لله همه سلامت ولی از حیث ارزاق بقدری در مضیقه میباشند حتی در شبانه روز با چند دانه خرما می گذرانند باین جهت بمن ماموریت داده اند که باشناسائی آقای حاج شیخ محمد و آقاشیخ جواد ازحضرت آیت‌الله دو نامه یکی برای والی پشتکوه ودیگری برای شیر خان صمصام الممالك سنجابی بگیرم که کمك آذوقه نمایند ، صمصام الممالك نهایت فداکاریرا کرده است باین ترتیب که سه پسر خودرا باسوار های سنجابی دریك طرف فرونت بجنگ باروسها مشغول وتاکنونهم فتوحاتی کرده اند .

پس از استماع این اخبار آیت‌الله قلم وکاغذ برداشته دونامه را مرقوم وخداحافظی کردیم ، شب را در منزل آقاشیخ جواد وصبح برای کاظمین حرکت ، پس از ورود آن دو کاغذ را هم فرستادم ، دیگر خیالم از این حیث راحت گردید حالا برای خوانندگان عزیز وضعیت کربلا و نجف را ذکر مینمایم که کاملا روشن گردند .

پس از شروع شدن جنگ ووارد شدن دولت عثمانی بجنگ بنفع آلمان برضد انگلیس و تشکیل

فرونت بین‌النهرین انگلیس‌ها شروع کردند در نقاطی که اهالی آنجا ناراضی از دولت عثمانی بودند آنهارا برعلیه آنها تحریك نمودند چنانچه همین عمل را آلمانها درایران برعلیه متفقین تبلیغ و انجام که منجر به مهاجرت عده‌ای گردید .

چون ناحیه بین‌النهرین بطوریکه در مصاحبه باشیخ محمد علی عوف ذکر شده کاملا از دولت عثمانی ناراضی بلکه دشمن بودند لذا انگلیس‌ها در یك قسمت آن که کربلا و نجف وتوابع آن باشد دست بعملیات برعلیه عثمانیها زدند ، نجف و توابع آنرا بدست (عطیه) که یکی از اشرار و یاغیان دولت عثمانی در تمام اوقات بود ، مانند نایب حسین و ماشاالله خان کاشی که متجاوز از بیست سال با دولت مرکزی (طهران) یاغی و دولت های وقت نمی‌توانستند دفع ورفع نمایند ، یکی همراهی و حمایت کردن انگلیسها نسبت بماشاالله خان وامثال آن درایران و دیگر بیعرضه‌گی یاطماعی دولت های وقت ، تنها کابینه‌ای که ماشاالله خانها ازآن وحشت داشتند کابینه مستوفی الممالك بود .

انگلیسها و عطیه

انگلیسها چون عطیه را آماده تر دیدند لذا او را بتمام معنی مجهز نمودند که برضد عثمانیها قیام نماید باید بدانند که دولت عثمانی در کربلا و نجف و کوفه قوای مسلح برای امنیت آن داشته که مرکزش نجف بوده است سرباز خانه بزرگ باتوپ و مسلسل سرباز و ژاندارم ، انگلیسها که عطیه را حاضر نمودند یك شب عطیه را بنام کودتا (مانند همه‌جا) حرکت دادند ، عطیه شب وارد نجف اول سرباز خانه محاصره و تاصبح کارش را تمام و عده زیادی کشته و عدای هم تسلیم شدند ، عطیه بوسیله بیانیه حکومت خود را در نجف اعلام نمود ؟ در همان موقع رؤسای عشایر اطراف کربلا را بریاست شیخ محمد علی عوف و برادران تحریك و حاضر نموده کربلا را تصرف و حکومت شیخ محمد علی عوف آغاز و اعلام گردید ، قوای عثمانی بنام امنیت در کربلا تسلیم شدند ، چون رؤسای عشایر نمیتوانستند در شهر بمانند ریاست را بعهده شیخ قرار و خود را در سیاست تسلیم دستورات شیخ قرار دادند چنانچه در اخبار ملاقات با شیخ و مشاهده شام دادن ، اعراب مسلح‌شده را برای خوانندگان ذکر کرده‌ام ، نویسنده خود سرباز خانه آتش زده خراب نجف را از نزدیك دیدم .

علمای نجف و مجاهدین

علمای نجف که بزرگترین آنها آیت‌الله حاج سید ابوالحسن مجتهد اصفهانی مرجع تقلید آقای حاج سیدمصطفی کاشانی مجتهد حاج میرزا حسین نائینی مجتهد ، آقای صدر اصفهانی مجتهد ، آقای حاج شیخ محمد طالقانی مجتهد ، آقای حاج سید ابوالقاسم کاشانی فرزند آقا سید مصطفی کاشانی مجتهد ، خالصی مجتهد ، اینها عده‌ای در حدود بیست هزار نفر مجاهد جمع‌آوری و بکمك قشون عثمانی در فرونت کوت‌العماره حاضر و حرکت کردند و خودشانهم بامجاهدین در فرونت بودند که از طرف بابعالی به خلیل پاشا امر و دستور داده شد پس از قدردانی از علما درمحلی که خود برای توقف انتخاب مینمایند که خارج از فرونت باشد آنهارا منزل داده و وسائل رااز هرحیث فراهم نمائید ، آقایانهم کاظمین‌را انتخاب وتوقف نمودند .

چنانچه ذکر کردیم در اولین ملاقات باحاج شیخ محمد و آقا حاج‌میرزا ابوالقاسم کاشانی تقاضای استخلاص حسین خان لله را کرده بودم ، با اقدام معظم له حسین خان آزاد و گاهی در کاظمین پیش من بودند و گاهی در بغداد ، در واقع فعالیت در سر پرستی و تشویق مجاهدین با آقای کاشانی و رفتن

بفرونت و مذاکرات تبلیغاتی بـا مجاهدین در درجه اول برضد انگلیسها با آقای حاج میرزا ابوالقاسم کاشانی بود ـ (برای اطلاع خوانندگان عزیز از نقطه نظر تاریخ بنای شهر بغداد را تاآنجا که مقدور است مینویسم) :

شهر بغداد و بنای آن

پایتخت اسلامی ، در عهد خلفای راشدین (یثرب) مدینه بوده که بسبب قبر مطهر پیغمبر صلی الله علیه و آله شهری مقدس بوده ومیباشد ، بعد ازآن بنی‌امیه چون مقر پیروان آنها و قبایل عرب در شام بودپایتخت اسلام رابدمشق منتقل ساختند ، چون خلافت به بنی عباس رسید برای اینکه موالی عـجم ایشانرا در خلافت مساعدت نمودند خواستند پایتخت خود را در حدود بلاد عجم قرار داده‌که نزدیك‌ایران‌باشند ، اولین محل راکوفه قرار دادند که چون اهل آن اول بـا ایشان بیعت کرده بودند ، بعد از آن بشهر (انبـار) منتقل گردیدند که در ساحل فرات واقع شده ، و سفاح اولین خلیفه عباسی در آن جـا فوت نمود ، و منصور برجای او نشست .

اولین کاریکه منصور نمود اقدام و مباشرت در کشتن ابو مسلم خراسانی بود که بنی‌عبـاس رابجای بنی امیه بخلافت برگذار کرده بود ، چون از ابو مسلم نسبت بخلافت خود بیم داشت لذا او را بناگاه بکشت چنانکه در تاریخ‌مورخین ذکر شده است .

بعد از کشتن ابو مسلم چون از اصحـاب و دوستان او وحشتناك بود بخصوص بعد از آنکه جماعتی از ایشان (راوندیه) نامیده میشدند بشورش برخاستند ، اگر معن بن زائـده شیبانی نبود کار منصور را یکسره‌کرده‌بودند ، بعد ازآنکه معن بن زائدهٔشیبانی‌آنانرا شکست دادسپاهیان منصور چیره شده تمام‌آنها را بقتل رسانیدند ، ولی باز منصور از این شورشها بیمناك و آرام نداشت ، باین جهت خواست قلعه‌ای بنا نمـاید و خود با فرزندان و کسان ورجال دولت خویش در آن قرارگیرند لذا بغداد را بشکل (مدور) بنا نمود و آنرا (مدینه منصوریه) نام نهاد و قصر خویش را در وسط آن بنا کرده آنرا (قصر الذهب) نامید ، و قصرهای امرا و رجال دولت و ابنیه وادارات دولتی را در اطراف آن قرار داد ، بازارها و دکاکین در وسط آنها دایر گردیده بود ، بر گرد شهر سه قلعه توبرتو که هریك درون دیگری بدین نحو که قلعه درونی بر دور خانه‌ها بود ، در پشت قلعه قطعه زمینی خالی بود که بعضی برجها و قلعه‌هـا در آن بود ، بعد از آن قلعه دومی در نهایت استحکام بنا شده و پشت آن بـاز زمینی خالی بود که بردور قلعه میگردید ، و پشت آن قلعه سوم بود و بعد از آن خندق آب و چهار دروازه از برای ورود بشهر بنا کرده و هریك‌را بنام شهری‌که در جهت‌آن بود نامیده ، از قبیل‌دروازه بصره ، کوفه ، شام ، خراسان ، و از هر دروازه کوچه بزرگ (خیابان) تا مرکز شهر ادامه داشت .

منصور اول در قصر الذهب در وسط شهر اقامت داشت و چون بعد از آن اطمینـان پیدا کرد و از طرفی جمعیت شهر زیاد گردید ، قصری در خارج از دروازه خراسان بر ساحل دجله بنا نمود بنام قصر (خلدبرین) و این دوقصر بعد از منصور مقر خلفا بود تا ایام رشید ، رشید اقامت در خلد برین راترجیح داد و غالباً در آن اقامت داشت .

اما شهر منصوربه‌تنهائی ازبرای اقامت لشگریان وبستگان ایشان وکسبه و کسان گنجایش‌نداشت ، گذشته از غربا از مسلمان و غیر مسلمان که بپایتخت روی میآوردند و خانه‌ها در بیرون شهر میساختنـد

(مانند طهران حالیه) منصور خواست تا ازدحام را تخفیف دهد مردمانرا بسکنای در صحرای شرقی در مکانی که (رصافه) نامیده شده بود ترغیب کرده و خود مسجد و قصری در آن‌بنا نمود و باین جهت‌نیز در اطراف آن خانه‌ها ساختند چنانچه‌اتفاق میافتاد که مهدی فرزند منصور با لشگریان خود از طرف خراسان میآمد و رصافه آخر راه ایشان بود که منصور امر نمودکه در آنجا بمانند و تیولات برای‌آنها برقرار گردد ، ایشان نیز در آنجا خانه‌ها ساخته لذا (رصافه) شهری بزرگ شده که آغاز امر آنجا را (اردوی مهدی) میخواندند ، بعد از آن از جانب شمال و جنوب آبادی امتداد یافته محله‌هائی بنام (محزن) و (شماسیه) احداث شد و خلفا در طرفین‌شرقی و غربی قصرها بر ساحل آن بنانمودند ، اکنون از آنها دو قصر (خلدبرین) و قصر (زبیده) اهمیت داردکه هر دو بر ساحل غربی بوده و نیز قصر جعفر برمکی وبعد ازآن قصر امین در ساحل شرقی بوده است .

در اطراف شهر منصور سمت غربی محله‌هائی درست شده که مهم‌تر از همه محله (کرخ) است که بازرگانان بیگانه بخصوص‌ایرانیان در آن اقامت دارند ، قبیله (حربیه) درطرف شمال سکنه آن ازعرب بودند ، پس بغداد در ایام رشید بر دوقسمت بوده قسمت شرقی و قسمت غربی ، ومیان این دوقسمت‌بتوسط سه‌جسر متصل‌میشده که مهم‌تر ازهمه جسر وسطی بوده ، و جسر بغداد نیز نام داشته ، و آن شهر منصور ورصافه‌را مستقلا وصل میکرد .

در بغداد در عهد رشید و بعد از آن چند مرتبه نهرهای بزرگ از دجله و فرات جدا کرده که‌از وسط محلات شهر میگذشته و مردمان در کنار آنها و در وسط آنها قصرها بنا کرده بودند که مشهورآنها نهر عیسی ، و نهر طابق ، و نهر مزاغ ، نهربزازان ، نهر طره ، نهر فضیل ، نهر جعفر نامیده‌میشدند بغداد در ایام رشید آباد از قصرها و باغها بوده است که اهالی آن در نهایت آسایش و آسودگی درعیش ونوش بودند ، هر طبقه از مردم چه عرب ، چه عجم ، ترك ، کرد ، ارمنی ، گرجی ، هندی ، چینی ، زنگی ، حبشی، درنهایت‌آزادی وخوشی بکسب وکارمشغول وزندگانی‌میکردند ، شاید دوری ازادوارمردم از هر طبقه‌اینقدر در رفاه و آزادی وآسایش خیالی و زندگانی نبودند .

برای رفع خستگی‌خواننده‌عزیز

آقا محمد باقر بهبهانی که از علما و فقهای بزرگ و استاد علم اصول و مردی وارسته بود و از مردم علاقه‌مند بدنیا پرهیز میکرد ، در زمان او شیخی بی‌سواد که خود را بلباس علم و اهل منبر آراسته و بشکل آنها درآمده ، و با تملق و چاپلوسی در مجالس‌اعیان و رجال بزرگ رفت وآمد ، وچون دارای صوت و آواز خوش بود مخصوصاً در روضه‌خوانی شاهزادگان و رجال دعوت میشد ، حق منبر راهم صد تومان معین کرده بودکه هرکس او را دعوت‌نماید باید قبلا صد تومان‌را در پاکت دعوت بفرستد .

روزی در خانه یکی از شاهزاده‌ها برای گرم کردن مجلس روضه (مانند غالب اهل منبر که فقیر در معلومات میباشند) داستانی بیان نمود و گفت : درخواب دیدم صحرای کربلاست و من اسب وشمشیر از حضرت گرفته بمیدان رفتم همینکه لشگر انبوه دشمن را دیدم لرزه بر اندامم افتاد بطوریکه‌حضرت متوجه نشود پا گذاشتم بفرار که یك مرتبه خوردم بزمین واز خواب بیدار شدم ، حالامی‌فهمم که‌اصحاب آن حضرت چه مردان واقعاً فداکار و از خودگذشته بودند ، وقتیکه شیخ از منبر پائین آمد ، همینکه خواست با شاهزاده خداحافظی‌کند ، شاهزاده فراش‌باشی را خواست گفت : این شیخ به‌اقرار خویش یك

اسب و یك شمشیر از حضرت سیدالشهدا گرفته است که جنگ نماید ولی فرار کرده است ، حالا اسب و شمشیر و یا قیمتش را از او بگیرید و رهایش نمائید تا دیگر از این کارها نکند ، شیخ دست پاچه شده بالاخره با واسطه اشخاص مصالحه شد بدادن صد تومان و شیخ هم صد تومان داد و خلاص شد البته این همان صد تومانی بود که بر حسب قرار شیخ قبلا شاهزاده برای دعوت شیخ فرستاده بودکه باین‌عنوان پس گرفت .

شیخ شکایت نزد آقا محمدباقر بهبهانی برد ، آقا جواب دادند : همه‌اش که نباید بالای منبردروغ گفت که مانند شاهزاده دروغ بگیر هم ظاهر میشود ، بعد از این توبه کن که دیگر دروغ نگوئی آنهم بالای منبر .

بی‌مناسبت نیست قضیه حاج تاج و ظل‌السلطان‌را هم بیان نمایم .

حاج تاج و ظل السلطان

حاج تاج در عصر خود یکی از روضه خوانهای معروف ایران بوده است که مانند او تا کنون دیده نشده است ، در هر نقطه مسافرت میکرده و منبر میرفته است نسبت بهمه اهل منبر آن نقطه برتری داشته ، چون صوت و حنجره سرشاری داشته که نظیر آن تا حال دیده نشده است ، در ایام عاشورا در اصفهان منبر میرفته و مجالس بزرگ درجه اول مانند مجلس روضه‌ظل‌السلطان محبوبیت خاصی داشته .

یك روز تاج در ضمن مذاکرات از قدرت منبری خودسخن بمیان میآورد و میگوید : که من‌قادرم در منبر با ضرب و دنبك از مجلس چنان گریه بگیرم که چندین نفر غش کنند ، ظل السلطان که همیشه در تخفیف آقا نجفی و اعوان‌او مترصد دست‌آویزی بود میگوید : اگر اینکار را در مجلس روضه‌آقانجفی انجام دادی یك پاداش بزرگی بتو خواهم داد ، تاج قبول مینماید ، یك روز یك ضرب یعنی دنبك زیرعبا پنهان و میرود بالای منبر شروع میکند بروضه ، ورود اسرا بشام با بیانات مهیج که از دروازه شام که وارد مینمایند دسته‌های سازنده و نوازنده شروع بزدن ساز و آواز مینمایند ، میل دارید بگویم چطور ، که یك مرتبه عبا را پس‌کرده و شروع بزدن ضرب وآن آواز مینمایدکه گفتند تا مدتی بعدکه تاج آمده بود ، منبر پائین مردم خاصه زنها گریه میکردند و چندین نفر غش کرده بودند و خود آقا نجفی هم بشدت گریه میکرده است ، دیگر سایر روضه‌خوانها نتوانستند منبر بروند و مجلس هم برهم خورد ، از آن روز ناصرالدین شاه حاج تاج را از ظل السلطان خواست برای تکیه دولت و ظل السلطانهم تاج را فرستاد و در تکیه دولت (نویسنده) روضه و آواز او را دیدم واقعاً فوق‌العاده بود .

دیگر حاشیه کافی است برویم بسراغ وقایع خودمان گرچه این دو قسمت هم از جنبه تاریخی بی‌مناسبت نبوده است .

حرکت قوای کامل عثمانی بایران

بطوریکه در پیش نوشته شده‌پس از فتح‌کوت العماره یك‌قسمت‌از قشون‌عثمانی‌بفرماندهی‌علی‌احسان‌بیك‌روسهارا تاهمدان عقب‌رانده البته در تمام طول فرونت تا همدان ایرانیها از ژاندارم سوارهای عشایر ومجاهدین شرکت داشتند ، پس از این فتح و نجات یك قسمت از ایران از تسلط روسها مهاجرین از وکلا و علما و طبقات مختلف در کرمانشاه جمع و مرکزیت یافتند ، و شروع بمذاکرات اساسی نموده در نتیجه قرار شد مطابق شرح ذیل دولت موقت تشکیل گردد تا نقاطی تا بروجرد و ملایر وازطرفی تاکردستان‌راکه دردست دارند در کلیه

امور آن تحت‌نظر بگیرند .

نظام السلطنه رئیس و مسئول‌جنگ ، ادیب السلطنه مسئول‌داخله ، میرزا محمد علیخان کلوپ‌مسئول مالیه ، مدرس عدلیه ، محمد علیخان مافی‌پسر نظام السلطنه‌مسئول‌خارجه ، میرزا قاسم خان صوراسرافیل



مسئول پست و تلگراف ، امان الله اردلان حاج عز الممالك مسئول فوائدعامه و تجارت . دراین‌تشکیلات سلیمان میرزا برکنار بود ، یعنی پس از حرکت از قم باصفهان تا ورود بقصر و همینطور بخاك عثمانی دیگر سلیمان میرزا رابیازی نگرفتند تنها سمت وکالت‌برایش باقی‌مانده بود .

مامورین اعزامی و حکام

سردار رشید حکومت کردستان . امیر ناصر خلج کرمانشاه ، مشار الدوله حکمت همدان ، سردار مقتدر کاشان ولایات ثلاث ملایر تویسرکان ، نهاوند . بروجردلرستان سردارمحیی ، مشیر السلطان گروس ، شاهزاده اقبال‌السلطان برادر مرآت السلطان رئیس‌ایالت بروجرد لرستان وضمناً رسیدگی بکارهای مالیه آنجا مخصوصاً تریاك ، علیزاده تبریزی با مجید دفتر برای مالیه ملایر و نهاوند و تویسرکان ، همین‌طور برای تمام دوایر دیگر مامورین و اشخاص انتخاب و اعزام میشدند ، سالار لشگر عباس میرزا پسرفرمانفرما و داماد نظام السلطنه مسئول جنگ شدند.

برای قوائی‌که بکمك قشون عثمانی بفرونت فرستاده‌شود بهترین راه جمع آوری سرباز بنچه را در نظر گرفتند وبهمین ترتیب‌هم عمل شد که‌عده زیادی در سربازخانه کرمانشاه مشغول مشق و تعلیمات‌نظامی بودند که بتدریج بفرونت‌های همدان وملایروگروس فرستاده میشد ، روی‌هم‌رفته قوای‌ایرانی از ژاندارم و سرباز و سوارهای‌کلهر و سنجابی وبختیاری قابل ملاحظه بودند و عملیات و فداکاریشان مورد تحسین علی احسان بیك قرار گرفته بود .

جلسات هیئت نمایندگان

در هفته سه روز جلسه نمایندگان تشکیل میگردید و کارها هم تحت همان قوانین و مقررات مرکزی انجام میشد ولی سریع‌تر و درست‌تر و باعلاقه‌تر ، چنانچه‌کسانیکه در نقاط متصرفات حکومت موقتی شکایت و یا کار داشتند فوراً بدون درنگ رسیدگی و رفع شکایت میگردید ، چون سعی میشد که وضعیت‌نقاطی که تحت اختیار و نفوذ خود داشتند مراقبت تام که اهالی عموماً در راحت و آسایش زندگی نمایند . سعی میشد که بکسی‌ظلم و تعدی نشود .

روز اعطای شمشیر

از طرف تولیت آستانه مقدسه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام یك شمشیر بوسیله یکی از خدام نجف برای نظام‌السلطنه بکرمانشاه آوردند در روز اعطای شمشیر تشریفات لازمه بعمل آمد .

چرا این انتظامات برقرار گردید ! ـ چون از طرف علی‌احسان بیك‌کمان‌دان با عده‌ای ، عسکر انتظاماتی در کرمانشاه برقرار نموده که مراقب کلیه کارها باشند و گزارشات یومیه را هم برای علی احسان بیك بفرستند باین جهت برخلاف توقف اول که شب و روز ساکنین کرمانشاه از بی‌نظمی و آدم کشی آسایش نداشتند ، حالا در نهایت آرامی و مردم مشغول کار و کسب میباشند .

اختلاف سیاسی

چیزیکه اسباب‌نگرانی تااندازه شده‌است اختلاف بین‌نمایندگان آلمان و عثمانی است که نظر مامورین عثمانی همان است که ایرانیهاحق‌ندارند بدون اطلاع مابا آلمان یا دولت دیگر وارد مذاکره یا قرارداد شوند ، آلمانها بعکس این نظر که دولت ایران مستقل و این عده از مهاجرین که وکلا و رجال و افراد آزادیخواه میباشند حق‌دارند مشی سیاسی خود رامعین نمایند ، باین جهت عده طرفدار عثمانی بیشتر بود ولی البته درظاهر وبسکوت باری بهر جهت در این باب میگذرانیدند .

مثلا یکی از اعتراضات اینکه چرا در بازوی عسکرهای کشتی فرماندار نظامی نوشته شده است (ایران منطقه‌سی) وازاین قبیل‌که دال بر تصرفات‌میباشد .

مریضخانه یا خسته خانه

بطوریکه خوانندگان عزیز در نظر دارند جزو وقایع نویسی آقای نواب التولیه‌یزدی شیر و خورشید سرخ درکاظمین تشکیل شد که با مخالفت عثمانیها برقرار نمانده بود اینك درکرمانشاه با جدیت نویسنده و میرزا محمدعلیخان دواخانه و حسین خان لله شروع بمذاکره برای تشکیل آن نموده در نتیجه هیئت مدیره بشرح ذیل انتخاب گردید :

آقای مدرس ، حاج عزالممالك‌اردلان ، میرزا قاسم‌خان صوراسرافیل ، میرزاطاهر تنکابنی ، میرزا احمد خان عمارلوئی . برای انتظامات داخلی ، حسین‌خان للهناظم ، میرزاحسن‌آقا (نویسنده) دفتردار ، میرزا محمد علیخان دواخانه متصدی دوا و نظارت در غذا باین ترتیب شروع بخرید اثاثیه وبا مشارکت میرزا حبیب‌الله خان خوانساری خیلی زود مریضخانه دایر و چند نفر از بیماران ایرانی خوابانده شدند و ضمناً شرحی بکمان دان نوشته شد که برای نگاهداری بیماران شما که بنام استراحت باید پانزده روز در خسته خانه بمانندکه پس از بهبودی کامل و حال آمدن مجدداً بفرونت‌بروند ، بیمارستان‌شیروخورشید سرخ حاضر است این خدمت رادر نگاهداری چنین بیمارانی انجام دهد ، کماندانهم ضمن اظهارقدردانی قبول کرده دراولین وحله ده‌نفر از بیماران خودشانرا فرستادند .

بیمارستان در قنسول خانه انگلیس چون خالی از سکنه بود معین و برقرار گردید ، و برای حفاظت هم بیست وپنج نفر ژاندارم در بیمارستان که بیرق شیر وخورشید سرخ در بالای دروازه ورودی در اهتزاز بود ، و نیز عصرها هم یك دسته موزیك در بیمارستان حاضر بودند ، چون‌در این‌باغ دوسه‌دستگاه عمارت بود لذا یکی برای بیماران ایرانی و دیگری برای بیماران عثمانی و یکی هم برای اعضای دفتر تعیین وبانهایت جدیت‌مشغول‌بودند ، دراطاق بیماران‌که معمولا باید دراطاق بیمار بالای سرش‌برگ معاینه در یکصفحه کاغذ باستونهای تنظیم شده نصب گردد این عمل در اوراق چاپ شده رسمی دولت ایران و علامت شیروخورشید سرخ انجام شده بود هم‌در اطاق بیماران ایرانی وهم عثمانی .

در حدود دو ماه در نهایت مراقبت و کوشش مشغول و چهار دسته بیماران عثمانی بنام استراحت روانه و تحویل داده شد که مورد رضایت بیماران و رؤسا قرار گرفته بود ، در ایام هفته هم آقایان‌وکلا و مهاجرین دسته دسته عصرها که موزیك هم بود می آمدند و خیلی تمجید از طرز انتظامات می‌نمودند ، در همین اثنا بود که یك نفر دکتر عثمانی بادرجه سلطانی و چند نفر آمدند و بیماران خود را سرکشی کردند و ضمناً باطاق بیماران ایرانیهم رفتند به بینند تفاوتی بین آنها میباشد دیدند نه تنهاتفاوتی موجود نیست بلکه اطاقهای بیماران خودشان بهتر مراقبت میشود .

تنها ایرادی که گرفته شد این بود که اظهار نمودند ورقه معاینه باید باعلامت هلال احمر دولت عثمانی باشد چون دولت ایران بنام شیرخورشید سرخ موسسه ندارد که برسمیت شناخته شده باشد (چون هنوز در طهران دولت‌ها تشکیل شیرخورشید نداده بودند و این عمل در مهاجرت‌انجام که‌پس ازمراجعت مهاجرین به طهران پس از چندی تشکیل گردید ولی بطور ناقص که پس از کودتا و زمامداری رضا شاه تکمیل ورسمیت بین‌المللی پیدا کرد).

برهم زدن بیمارستان

پس از رفتن دکتر عثمانی شاید یك هفته طول نکشید که یك روز صبح یك نفر سلطان با سی نفر عسگر مسلح باتوپ مسلسل

از دامنه بیمارستان که لب رود خانه بود بطور خط زنجیر بطرف بیمارستان بالا می‌آمدند ، ژاندارمهای نگهبان بیمارستان رفتند بالای سردرب بیمارستان که شلیك نمایند که من و میرزا محمد علیخان دواخانه مانع شدیم ولی حسین خان اصرار داشت که بزنند ، نظامی‌ها که دیدند ژاندارم ها رفته اند سردرشروع کردند به شلیك بطوریکه شهر منقلب و یك نفر ژاندارم کشته شد ، ریختند توی بیمارستان متصدیان را گرفته در اطاقی حبس کردند بعد هم در اطاقهای بیماران اوراق شیرخورشید را پاره کرده بجایش نشان هلال احمر دولت عثمانیرا زدند و این عمل در تمام اطاقها انجام گردید ، ونیز بیرق ایرانرا هم ازسردر دروازه ورودی پائین آوردند .

در این اثنا چند نفر از وکلا و هیئت مدیره آمدند و کماندان شهر هم حاضر شد پس‌ازمذاکرات زیاد نتیجه گرفته نشد و کماندان اظهارش این بود که براثر گذارش دکتر بفرمانده کل دستور این طور صادر گردید که اقدام شده است بالاخره تمام لوازمات را تحویل گرفته و بسلامتی مارا (ازمدارسه بیرون کردند) از توقیف بیرون و روانه شهر کردند ، این هم یکی از اعمال ترکها که نویسنده عملیاتی از عثمانیها دیدم که بعدها شکر میکردم چه خوب شد فاتح نشدند والا نه تنها غرب را تصرف و جزو خاك خود میکردند بلکه تمام ایرانرا تصرف میکردند و آلمانها هم شاید نمی‌توانستند مانع گردند ، و من ترکها را از نقطه نظر سیاسی و تجاوز بدتر از هر دولت و ملتی میدانم همان است که فیلسوف بزرك فرانسوی می‌نویسد :

پرفسور گستابلون در تاریخ خود بنام تمدن اسلام ترجمه آقای فخر داعی گیلانی نسبت باقوام و ملل عالم در انقلابات و جنگها مینویسد « هیچ ملت و قومی را شقی‌تر از ترکها ندیده و جائیکه قدمو پای ترك از آن بگذرد و دیگر در آن زمین گیاه روئیده و سبز نخواهد شد» و بهترین شواهد تاریخ ظهور ترکها و قیامشان برعلیه ملل دنیا خاصه ایران که از خود بواسطه ساخلو گذاردن یك قسمت از قشون خود در ایران یادگار نحسی باقی گذاردند ، در تمام دادگستریهای ایران پرونده‌های جنائی که تنظیم میگردد صدی نود عامل و فاعل جنایت ترك است .

باری پس از پیش آمد بیمارستان حسین خان لله برای طهران حرکت باهمراهی میرزا محمدعلی خان و میرزا حبیب الله خان و چند نفر از صاحب منصبان ژاندارم بالباسهای مختلف باراهنمائی‌ابوالقاسم خان بختیاری .

چون اقبال السلطان رئیس مالیه بروجرد و لرستان برای رسیدگی باداره تحدید تریاك دو نفر خواسته بود لذا نویسنده را باآقای مجید دفتر معین نمودند که من بروم‌ملایر بامجیددفتر برویم‌بروجرد حامل حکم و حرکت کردم ، پس از ورود بملایر و دوروز توقف که مجید دفتر خود را حاضر نماید ، حرکت کردیم و با دستور شاهزاده اقبال السلطان مشغول شدیم .

هوای بروجرد بسیار عالی و کوچه های آنرا مانند کوچه های سر چشمه طهران دیدم که تمام باسنگهای باصطلاح قلوه‌ای فرش و بسیار قشنگ بود البته قسمتی هم خاکی‌بود ، صنایع بروجرد دردرجه اول ورشو کاریست که از تمام مدلهای خارجه از سماور و قاب استکان وزیر سیگاری و انواع آنها را باظریف ترین وجهی میسازند ، و نیز پرده های کرباسی به نقشه های مختلف بارنگهای ثابت بسیار عالی کار میکنند ، ازحیث نجاریهم خیلی خوب‌مخصوصاً تختخوابهای سفری خوب درست مینمایند .

با یکی از دوستان بنام جواد خان که در طهران دوره های خازن الممالك باغلامرضاخان واعظام السلطان پسر سردار افخم آشنائی که شرحش ذکرشده‌است در بروجرد تصادف و معلوم شدکه ایشان رئیس اداره تحدید تریاك میباشند و بعلاوه رئیس مالیات شهریهم میباشند وازجوانهای بسیار نجیب وخانواده‌دار در درستی ثابت قدم وقتی که در مالیه برخورد نمودیم اول متوجه نشد برای اینکه در طهران مرا باعبا و عمامه دیده بود و حالا باسرداری وکلاه و دارای هفت تیر و مسلح ، ولی البته برای من تردیدی در شناسائی ایشان روی نداد لذا بدون مقدمه در اولین ملاقات بنام صدا کـردم و تعجب کردند ، بعد که معرفی شدم فوق العاده خوش وقت شده اظهار نمودند باید حتماً منزل برویم و مادامی که بروجرد هستید در منزل خودتان باشید برای این که در مقابل شما و این نعمت غیر مترقبه که واقعاً انسان در خواب هم نمی‌بیند باید مغتنم شمرد ، گفتم بعلاوه این که رفیق دارم نمی‌توانم جز در منزل آقای اقبال السلطان جای دیگر بـاشم و از همه مهمتر این که حالا سمت بازرسی داریم ، اظهار کردند مـن از آقای اقبال السلطان خواهم خواست .

پس از مدتی که کار بازرسی بروجرد در حدود یك ماه طول کشید بهمراهی مجید دفتر مراجعت بملایر نموده در آنجا هم چندروزی توقف بعد برای کرمانشاه آمده و اوضاع کرمانشاه هم در این دوسه ماهی که نبودم تغییری نکرده بودشاید بدتر شده بود ، اختلافات بین مهاجرین شدت کرده بود ، درهمین موقع شاید برای اینکه اختلاف بین‌آلمانها و عثمانیها شدت پیدا کرده بود ، لذا وضعیت عمومی مهاجرین خوب نبود .

مصاحبه

سخنان‌رودلف ناولنی‌شارژ دافر آلمانی مقیم کرمانشاه که‌مستقیماً مصاحبه نموده‌ام ـ خواننده عزیز بدقت مطالعه نمایند .

حرکت هیئت اعزامی آلمانها بافغانستان تحت ریاست (یندر مایر) مرحله تازه ای در ایران بوجود آورد که میتوان آنرا دوره « تخمیر سیاسی » نامید ، هیئت مزبور در نظر داشت از ایران عبور نمایدولی روس‌ها و انگلیس‌ها خطوط سرحدی ایران وافغانستان را تحت مراقبت دقیق قرار دادند ، که مانع عبور اعضای هیئت گردیدند ، ناچار (یندر مایر) و چند تن دیگر سعی نمودند محرمانه از سر حد بگذرند و موفق شدند بدون مواجهه با خطر بـکابل برسند ومدت توقف آنها تقریباً ده ماه طول کشید ، ولی امـیر افغانستان حاضر نشد بهندوستان حمله نماید و علت هم این بود که امیر درسال مبلغ معتنابهی از انگلیسها دریافت میکرد .

علیهذا اظهار موافقت نمود در صورتیکه قوای‌مسلح آلمان با او کمك نماید حاضر است واردمیدان مبارزه شود ، ولی انجام این شرط هم برای آلمانها غیرمقدور بود ، اماچون تنها حضوردو نفر ازاعضای هیئت رئیسه‌اعزامی در کابل برای ادامه مذاکرات آنها با امیر افغانستان‌کافی بود دونفرباقیماندند ، و در واقع‌مقصود اصلی آلمانها که عبارت از معطل‌ساختن قشون انگلیس بود بعمل آمد .

(یندر مایر) پس از خاتمه ماموریت خود بلافاصله (کنت کانیس) را از جبهه جنگ فراخوانده وبا سمت وابسته نظامی ویرا بطهران اعزام و نامبرده موفق گردید یك قسمت مهم از صاحب منصبان سوئدی را که مامور تشکیلات ایران بودند باستخدام دولت آلمان درآورد ، وباین‌ترتیب رکن اعظم قوای‌مسلح ایران بطرف آلمان و متحدینش متمایل گردید ، علاوه بر این با رؤسای عشایر تمـاس مستقیم گرفته

و روابط نزدیکی با آنها برقرار نمود ، بالاخره موضوعی که بیشتر باعث پیشرفت کارها گردید این بود که در اغلب ولایات وایالات‌مرکزی ایران زمام‌کارهای مهم عمومی بدست عناصری قرار گرفت‌که حاضر بودند سرنوشت کشور خود را با سرنوشت متحدین توام نمایند .

در مقابل این عملیات روسها قوای خود را در صفحات شمال تکمیل نموده وبطرف طهران بحرکت درآوردند برای رفع این تهدید (پرنس رویس) وزیر مختار آلمان سعی نمود شاه را وادار نماید که‌فعلا پایتخت را بمرکز کشور یعنی اصفهان انتقال‌دهد ولی اجرای این نقشه در دقایق آخرعقیم گردید ، شاه در برابر اعتراضات‌روس وانگلیس تسلیم و تصمیم‌گرفت در طهران بماند ، در نتیجه پیش‌آمد این وضعیت وزیر مختار آلمان ناچار گردید بدون شاه از طهران حرکت‌نماید ، متعاقب آن دولت آلمان نامبرده‌را احضار نمود .

رؤسای حزب دموکرات نیز که پایتخت را ترك نمودند در قم کمیته تشکیل دادند و بعنوان اینکه شاه در طهران تحت فشار روس قرار گرفته و نمیتواند آزادانه تصمیمی بگیرد یك حکومت موقتی تشکیل دادند ، و این حکومت در کرمانشاه تشکیل شده بود ، ولی ریاست قشون با (کنت کانیس) وابسته نظامی آلمان قرار داشت .

چون قسمت اعظم ژاندارمری در طهران مانده بود تنها قوائی که نامبرده در اختیار داشت عبارت بود از سواران مشکوك عشایر ، لذا از حیث تعادل نسبت بقوای مهاجم روس تفاوت فاحشی وجودداشت . بطوریکه پیش‌بینی میشد دربرابرروسهاازسنگری بسنگر دیگرعقب‌نشینی‌تااینکه درگردنه‌کنگاور باشکست قطعی مواجه گردید پس از آن نامبرده با اسلحه که همراه داشت شبانه از محل خود حرکت و دیگر اثری از او پیدا نشد ، بعدها وقتی‌که بایران ماموریت یافتم در تجسس نعش او برآمدم دو نفر ایرانی که طرف‌سوءظن واقع شده دستگیر ومدتی تحت‌توقیف بودند ولی از بازجوئی‌های آنها نتیجه‌حاصل‌نشد .

در این بین انگلیسها قوائی در بصره پیاده و برای حمله ببغداد خود را مهیا مینمودند ، برای‌جلوگیری از عملیات آنها قشون ترك تحت فرماندهی (فن گلس پاشا) تشکیل که دارای دو ستاد آرتش‌بود ، یکی برای بین النهرین ودیگری برای ایران ، ریاست‌ستاد آرتش ایران بعهده سرهنگ (بوپ) آلمانی واگذار گردید ونامبرده بمعیت (داسل) وزیر مختار موقت آلمان بطرف ایران‌حرکت ودرکرمانشاه‌خود را بنظام‌السلطنه معرفی نمود .

در این موقع قشون روس با تجهیزات کامل دست بعملیات زده قوای ایرانی را که مرکب از عده ژاندارم و سواران عشایر بود متوالیاً مجبور بعقب‌نشینی میکرد ، وحکومت موقتی نظام السلطنه و اعوان وی نیز بامابقی قوا به بین‌النهرین پناهنده شدند ، باین ترتیب عملیات ما در ایران مواجه با شکست و روابط با افغانستان قطع و خطر تهدید هندوستان بکلی مرتفع گردید .

موقعی که گزارش جامعی در موضوع ایران بژنرال (فن‌فالکن‌هاین) دادم سئوال کرد اینك‌چه بایدکرد ؟ چون در طرح نقشه‌ایران شخصاً شریك بودم جواب‌دادم چاره نیست جز اینکه خود من بایران رفته از نزدیك اوضاع را مطالعه و برای عملیات آتی طرح نوینی تهیه و تقدیم دارم . چون تا آنموقع ریاست اداره سیاسی بعهده من بود لذا ژنرال (فن فالکن‌هاین) توصیه نمود ، شخصی که مورد اطمینان

و اعتماد هست برای ریاست این اداره سیاسی کـه بعهده من بود در نظر گرفته و خود را مهیای حرکت بایران نمـایم .

روز بعد معاون وزارت خارجه آلمان مرا احضار و اظهار داشت شما باید بایران بروید و سمت‌شما فعلا کاردار سفارت آلمان در ایران خواهد بود ، در ماه ژوئیه ۱۹۱۶ از اسلامبول بطرف ایران‌حرکت نمودیم ، در اسلامبول آقای « فن‌بلوثر» راکه یکی ازافسران ستاد آرتش « فن بوپ » بود ملاقات‌نمودم مشار الیه در ایران بمرض اسهال مبتلا و برای معالجه‌عازم آلمان‌بود چون ازاوضاع ایران کاملا بااطلاع بود باو پیشنهادکردم از مسافرت بآلمان صرفنظر کرده باسمت دبیری سفارت با من همکاری کرده دوباره بایران مراجعت نماید ، این پیشنهاد مورد قبول واقع گردید و پس ازمعالجه در حلب بمن پیوست‌وباتفاق بطرف ایران حرکت کردیم .

در اسلامبول خبرفوت « کنت دبلاموتین » وابسته نظامی سفارت آلمان که بجای « کنت کانیس » معین شده بود واصل وباعث‌تاثر گردید ، نامبرده برحسب تقاضای من بجبهه جنگ احضار و مامورایران گردیده بود ولی در بغداد بر اثر گرمای فوق‌العاده به سکته قلبی دچار و قبل از رسیدن بمحل ماموریت فوت مینماید ، بجـای وی پرفسور ساره مستشرق معروف آلمانی که درآن موقع در اسلامبول توقف‌داشت انتخاب و نامبرده بواسطه اطلاعات وسیعی که از تاریخ باستانی ایران داشت و در نتیجه حسن اخلاق و رفتارش خدمات گرانبهائی انجام و در روابط بین کارمندان سفارت آلمان و نظام السلطنه عامل مؤثری بشمار میرفت انتخاب گردید .

و بجای «فن بوپ» افسر دیگری باسم «ژنرال‌کرسمن» انتخاب و ریاست هیئت نظامی آلمان باو واگذار گردید ، و ماموریت داشت در بغداد باقشون ترك و همچنین بابقیةالسیف قوای ژاندارمری‌ایران همکاری نماید ، در این بین پیش آمد های متعدد پیاپی بوقوع پیوست که باعث تغییرات مهمی در وضعیت عمومی گردید ، مارشال «فن‌گلش» پاشا بمرض تیفوئید در بغداد فوت نمود ، فرماندهی‌کل‌قواء ششم‌ترکیه بعهده خلیل پاشا عموی انور پـاشا وزیرجنگ ترکیه محول گردید ، قوای انگلیس که بغداد را تـهدید مینمودند در کوت‌العماره محاصره و تسلیم شدند در نتیجه موقتاً خطر سقوط بغداد مرتفع‌گردید .

لذا یك قسمت از قواء ترك‌که در کوت‌العماره شرکت داشت دراثر تسلیم قوای انگلیس آزاد شده و تحت فرماندهی علی احسان‌بیك درآمد و بطرف ایران اعزام گردید ، این قواء بزودی روسها را از گردنه یاطاق رانده و مجبور ساختند تا آنطرف همدان عقب‌نشینی نمایند ، در نتیجه حکومت موقتی‌نظام‌السلطنه نیز بایران مراجعت‌کرده و مرکز خود را در کرمانشاه قرار دادند ، بنابر این منهم موفق شدم ماموریت خود را درسرزمین ایران شروع نمایم .

قبل از حرکت از اسلامبول ملاقاتی با سفیر آلمان مقیم ترکیه (کنت دلف مترنیخ) وپس از یك سلسله سئوالاتیکه در وضعیت عمومی نمود نامبرده تذکراتی راجع بحکومت نظام السلطنه وژاندارمری ایران داده و توصیه نـمود در روابط خود با آنها نهایت احتیاط را مرعی دارم ، بوی اطمینـان دادم مقصود از ماموریتم بقبضه درآوردن ایران نیست بلکه منظور اصلی ایجاد روابط بـا افغانستان و تهـدید هندوستان میباشد ، ضمناً ملاقاتهای دیگری با انور پاشا وزیر جنگ ترکیه و علی‌احسان پاشا رئیس‌اداره امور ایران در وزارت امور خارجه ترکیه و با (فن تورات) مستشار سفارت کبرای آلمان و (کنت ـ

سرنیورك) رئیس اداره عملیات قفقاز صورت گرفت و باهریك از آنها مذاکرات جداگانه راجع‌بحوزه ماموریت خود بعمل‌آوردم .

چون برای عملیات جنگی قبل از همه چیز پول لازم بود ، لذا در برلن دستور داده بودم مقداری لیره طلای عثمانی و مقداری سکه نقره‌یك قرانی مطابق‌نمونه‌ای‌که از سفر اول خود بایران برسم‌یادگاری برای برادرم آورده بودم بضرب‌برسانند ، علاوه بر این چهار ملیون مارك‌اسکناس (۱۰ و ۲۰ و۱۰۰) مارکی آلمان همراه داشتم که روی آنها هم از هر یك بپول ایران از قرار دوتومان و نیم و پنج تومان وبیست وپنج تومان بامهرقرمز چاپ‌شده‌بود ،کاروان مخصوصی‌مامورحمل سکه‌های طلا و نقره ازراه حلب وبغداد گردید ، سکه‌های مزبور بتعداد معینی در کیسه‌های پارچه دوخته وبعد در صندوق هـای چوبی ، باربندی شده ، و روی‌هم‌رفته هر صندوقی محتوی پنج هـزار سکه است و معلوم شد که ظاهراً حرارت آفتاب در بین راه بیك صندوق صدمه وارد آورده و آنرا سوراخ کرده است و کلیه محتویات این صندوق باستثنای یك سکه طلا همگی در راه مفقود شده بود ، کلیه اقدامات و تجسساتی که برای بدست آوردن بعمل آمد بی نتیجه ماند .

پس از انجـام این مقدمات خود من باتفاق (ژنرال‌کرسمن) دراوایل ماه اوت ۱۹۱۶ ازاسلامبول حرکت و از طریق حلب و موصل بطرف بغداد عزیمت نمودیم ، چون ساختمان راه‌آهن بغداد هنوز کاملا خاتمه نیافته بود ناچار قسمتی از راه را که ازکوههای صعب‌العبور آسیای صغیر میگذرد ، و قسمت دیگر از (راس العین) تا موصل را که از صحرا میگذرد با اتومبیل طی نمودیم ، شدت گرماو زیادی‌حشرات زیاد موذی فوق‌العاده اسباب زحمت بود .

در موصل مجبور بودیم چهار روز توقف نمائیم تا اینکه کلکی که مخصوص عبور از شط بـرای ما میساختند حاضر شود (کلك عبارت از یك نوع قایقی است که برای عبور از فرات و دجله بکار میرود) عمارت قنسول‌گری‌آلمان درموصل برای توقف تخصیص داده‌شده بود و از شدت گرما ناچار بودیم شبها روی بام بخوابیم ، عاقبت بین موصل و سامره پنج‌روز طول کشید ، مسافرت باکلك خیلی مطبوع‌وگوارا بود زیراسقف آن از شدت‌حرارت آفتاب میکاست ومخصوصاً در موقع طلوع وغروب خورشیدرنگ‌آمیزی طبیعت در افق سحرانگیز بود .

از سـامره بقیه راه را با راه‌آهن طی نمودیم وبا یك قطار باری وارد بغداد شدیم ، در بغداد بقیه کارمندان باقی‌مانده سفارت‌را جمع‌آوری‌نموده و پس از تهیه لوازم مسافرت بالاخره بطرف ایران‌حرکت نمودیم ، شدت حرارت در صحرای بی‌آب و علف قوای جسمانی و روحی را بکلی فلج کرده بود ، و ما را باندازه‌ای بیحال کرده بود که قادر بصحبت کردن و فکر کردن نبودیم ، برای مزید بدبختی همان روز اول مسافرت از بغداد ساعت سه بعد از ظهر چرخ عقب اتومبیل شکست و با یك تکان سختی‌سرنشینان خود را به‌پائین انداخت ، شخصاً بحدی بی‌حال و خسته و بهمه چیز دنیا بی‌علاقه شده بودم که در همان گودالی‌که بزمین افتاده بودم بخواب عمیقی فرو رفتم .

اوایل شب مرا بیدار کردند و با قاطری‌که کاظم ناظر سفارت آلمانی از اولین دهکده واقـع در نزدیکی محل وقوع حادثه تهیه نموده بود بمسافرت خود ادامه داده و شب با بار و بنه واردخانقین‌شدیم .

حالت‌کوفتگی وخستگی من‌بقدری بودکه روز بعد مجبوربودم قسمتی از راه‌را با درشکه‌طی‌نمایم ،

سپس در خاك ایران با اسب‌هائیکه قبلا تهیه شده بود بمسافرت خود ادامه دادیم ، آب و هوای خوش ایران ما را بقدری از حال خمودگی و فرسودگی که در صحرای سوزان عربستان بما دست داده بود بیرون آورد .

در قصر شیرین بارؤسای ایل صدیق وصمیمی سنجابی ملاقات دست داد وروی بام محلی که برای توقف ما در نظر گرفته شده بود دو نیمکت چوبی قرار داده بودند ، روی یکی از آنها من نشستم و روی دیگری رؤسای ایل سنجابی و سایر محترمین قصر شیرین که جمع شده بودند قرار گرفتند بطوریکه انتظار میرفت این ملاقات با تشریفات خشك و خسته کننده برخورد نمود ولی در همان موقع که مذاکرات ما با رد و بدل تعارفات معمولی بصعوبت شروع‌شده بود وهرکس درفکر این بود که موضوعی برای ادامه‌مذاکرات پیدا کند ، یکمرتبه نیمکت چوبی فرسوده که‌طاقت مقاومت و تحمل‌جمعیت‌را نداشت درهم شکست ومهمانان موقر وریش‌سفیدان محل روی زمین پخش شدند .

این واقعه غیر مترقبه همگی را بخنده در آورد و ما را از این بن‌بستی که همگی در آن گیر کرده بودیم نجات‌داد ، روز بعد واردکرند شدیم . نظام السلطنه ، رئیس تشریفات‌خود را باستقبال ما با آشپز خود اعزام داشته بود ، علاوه بر این‌یك اسب راه‌وار خوبیهم برای سواری من فرستاده بودکه بقیه مسافرت خود را تا کرمانشاه با آن اسب طی نمودم ، پس از تعارفات و صرف یك غذای گرم مطبوع و خوب و یك شب استراحت کامل روز بعد بطرف کرمانشاه حرکت و چند روز بعد وارد شهر شدیم ، در کرمانشاه استقبال شایانی از من و همراهانم بعمل آمد و ما را بعمارتی راهنمائی نمودند که برای توقف ما در نظر گرفته شده بود ، و عمارت مزبور یکی از بهترین نقاط‌شهر محسوب ودر میان‌باغ وسیعی قرار داشت ، علاوه بر عمارت اصلی‌که دور تادورآن ایوان با ستونهای متعددبود چند عمارت فرعی دیگری در همان باغ در اختیار ما واگذار گردید .

روز بعد بلافاصله بدیدن نظام السلطنه و بعد بملاقات وزرایش رفتم ، نظام السلطنه شخصاً مردی ضعیف البنیه ولی آثار بزرگی و قدرت از سیمای او نمایان بود ، پسر ارشدش وزیر امور خارجه و پسر دیگرش رئیس دفتر پدرش امور وزارت جنگ را عهده‌دار بود و دامادش وزیر جنگ ، در حقیقت کلیه مسائل مربوط بامور خارجه و عملیات جنگی در دست خود نظام‌السلطنه بود ، سایروزراء پنجگانه‌حکومت نظام السلطنه اشخاص بسیار محترمی بودند .

ادیب السلطنه وزارت داخله ، میرزا قاسم خان وزیر پست و تلگراف ، میرزا محمد علیخان کلوپ که سابقاً عضو کلوپ بین‌المللی بود که بهمین مناسبت معروف شده بود عهده‌دار امور مالی بود ، بعد از جنگ نامبرده کلمه فرزین را برای خود انتخاب و نام فامیلی قرار داد ، پس از اینکه بسمت وزیر مختاری ایران درآلمان منصوب گردیدباین اسم معروف گردید ، مدرس یکی از روحانیون وزیر عدلیه ، حاج عزالممالك وزارت فوائد عامه را عهده‌دار بودند .

بین شخصیت های برجسته دیگر که در کرمانشاه بودند باید سلیمان میرزا را اسم برد که شخصی بود بسیار زیرك و ظاهراً تمام وقت خود را مصروف فرا گرفتن زبان آلمانی می‌نمود ، و دیگر فوزی بیك اتاشه نظامی ترکیه بود این شخص اصلا عرب ودرآنتریك ید طولائی داشت و مورد اعتماد شخص‌انور پاشا بود و بهمین عنوان در ایران دست بعملیات زده بود که مرا وادار ساخت برای جلوگیری ازپیشرفت

نظریاتش اغلب بااو تماس داشته باشم و باین منظور هفته سه بار او را مرتباً برای صرف ناهار بسفارت دعوت می‌نمودم .

خط سیر سیاسی من نسبت بایران خیلی روشن‌بود زیرا آلمان بهیچوجه در نظر نداشت ایران را اشغال و تحت نظر سیاسی خود در آورد علاقه بیشتر متوجه برقراری روابط باافغانستان بود ومایل‌بودیم بین انگلیس و روس یك ایران مستقل قوی برقرار گردد ولی زمام داران ترك غیر این فکر داشتند ، چنانچه مامورین آنها که در راس آنها فوزی بیك قرار داشت عملیات در زمینه بدست آوردن ایران از جنبه سیاسی و اقتصادی مربوط بخود دانسته قائل باینکه ایران مستقیماً وارد مذاکره و بندوبست باآلمان نباید بشود مگر بوسیله دولت ومامورین ترك ودربار اسلامبول .

طبق دستور صریح وزارت امور خارجه برلن پیرو همین سیاست به نظام السلطنه رسماً اطمینان دادم که دولت آلمان نسبت بایران و همسایه شرقی‌آن هیچ نظر استملاکی ندارد و یك نظریه بخصوص سیاسی را تعقیب مینماید ، دولت وقت عثمانی در ایران باسیاست آلمان اختلاف‌داشت و درخط‌دیگری سیرمیکرد ، ظاهراً انور پاشا طرفدار «پانتواریسم » ولی فوزی بیك وابسته نظامی ترکیه که در این نظریات کاملا بااطلاع بود سعی میکردعدم‌اعتماد ایرانیان‌رانسبت‌بترکیه برطرف سازد و برای‌منظورخود عملیات‌آنتریك آمیز و دامنه‌داری علیه آلمان شروع و بایرانیان تلقین می‌کرد که تنها دولتی که میتواند ایران را در مقابل استعمار آلمان محافظت نماید ترکیه میباشد .

رفتار (فوزی‌بیك) که مورد تصدیق خلیل پاشا نیز بود برای من‌اشکالات بیشتر ونامطلوبی پیش‌آورد، در همین موقع بود که یك نفرشاهزاده‌افغانی واردکرمانشاه شد و از طرف ایرانیها وترکها مورد استقبال شایانی واقع گردید ، نظام السلطنه بافتخار وی‌ضیافت مفصلی ترتیب داده و خلیل پاشا که برای بازرسی عملیات قوای ترك از بغداد بایران آمده بوددرسر میزشام نطقی ایراد داشت .

من اول بشخصیت این شاهزاده افغانی در تردید بودم و در ملاقاتیکه بین او ومن‌در عمارت‌سفارت دست داد این تردید زیادتر گردید ، زیرا نه فقط نامبرده حامل هیچگونه پیامی از طرف افغانستان‌نبود بلکه اولین تقاضای وی پول و البته باین تقاضا ترتیب اثر داده نشد ، سپس خلیل پاشا وی‌را بترکیه‌دعوت کرد او نیز دعوت را اجابت واز طریق بغداد باسلامبول حرکت‌نمود ، ولی در اسلامبول وزن حقیقی او معلوم گردید و فوراً اورا دوباره روانه افغانستان نمودند ، هرچند رابطه ما با طهران بکلی قطع بود ، معهذا از حوادثیکه در پایتخت بوقوع می‌پیوست بی‌خبر نبودیم .

پس از حرکت اعضای سفارت آلمان از طهران حفظ منافع آلمان بعهده‌سفارت امریکا واگذارشده و (زمر) رئیس دفتر سفارت در طهران مانده بود نامبرده گذارشهای خود را که برمز روی نوار های پارچه‌ای باماشین تحریر تهیه مینمود مرتباً برای مامیفرستاد ، حامل این گذارشها یك نفر ازمستخدمین ایرانی بود که نوار های مزبور را روی زیر شلواری دوخته و باین ترتیب ما از جریان وقایع سیاسی در طهران کاملا با اطلاع بودیم ، از عقد قرار داد سپهسالار و تاثیر آن در افکار عمومی و هم چنین از سقوط کابینه وی و تشکیل کابینه تازه بریاست وثوق‌الدوله و جزئیات آن مطلع میشدیم و گذارش‌آنرا به برلن مخابره می‌نمودیم .

برای بجریان انداختن اسکناسهای مارك آلمان که بامهر های قرمز رنك هم ارز آن‌بپول ایران

تعیین شده یکی ازبازرگانان آلمانی موسوم به«کرومیتر» از طرف من مامورگردید بانکی در کرمانشاه تاسیس نماید ، چون اهالی هنوز اعتماد کاملی بحسن جریان امر پیدا نکرده بودند هر روز اسکناسهای مزبور را ببانك آورده و مطالبه پول طلا و نقره می‌نمودند ، و بانك نیز مرتباً هم ارز آنرا بطلا و نقره می‌پرداخت ، در نتیجه کم کم اطمینان مردم زیاد و مارك آلمان در بازار مقام ثابتی پیدا نمودومعاملات بـازرگانی بجریان طبیعی افتاد .

ملت ایران در دوران تازه در سرازیری انحطاط طی طریق می‌نمود ، بزرگان که در عالم‌خیال بگذشته باافتخار دیرین خود می‌بالیدند سعی داشتند همان بزرك منشی پیشین راحفظ‌نمایند ـ نظام‌السلطنه نیز در این زمینه تفاوتی باهم ردیفان خود نداشت نامبرده هرگز پیاده نمیرفت در خارج از منزل همه اوقات سواره و باکمال آرامی و وقار حرکت میکرد و همیشه گارد مخصوصی مرکب از هفتاد هشتاد سوار مفلوك پیشاپیش و عقب او در حرکت بودند و البته این تشریفات و تجمل پول میخواست و توقع آنها را در اینجا زیادتر میکرد ، بدبختانه آلمانها در ابتدای شروع بعملیات خوددر ایران باشخاصی‌که حاضر بهمکاری شده مبالغ گزافی داده ووعده نیز داده بودند و بهمین جهت کلیه طلاها و نقره‌ئیکه بوسیله کاروان میرسید بجیب هابی‌بند و بست این قبیل شخصیت‌های ایرانی فرو میرفت .

علاوه براین برای تامین آذوقه قوای ترکیه که در ایران بودند مجبور بودم وجوهی در اختیار خود داشته که در تقاضای ژنرال علی احسان پاشا بگذارم ، ازاین روی‌اشکالات مالی ماروز بروززیادتر می‌گردید و وضعیت غیر قابل دوام بود ، از طرف دیـگر موظف بودم به تقاضای حقه (دالموس) ، نیز ترتیب اثر بدهم (دالموس) باقوای تنکستانی که در اختیار خود داشت جاده بوشهر شیراز را در دوره جنگ برای عبور قوای انگلیس مسدود کـرده بود ، حواله پول از کرمـانشاه برای (دالموس) کار بسیار مشکلی بود بالاخره موفق شدم از طریق یکی از بـانك های مقیم هندوستان‌بوسیله شیخ محمره‌پولی برای او بفرستم .

در تاریخ ١٦ فوریه ١٩١٨ تلگرافی از ژنرال (کرسمن) از بغداد رسیدمبنی‌براینکه قوای‌ترکیه و تشکیلات آلمانی دستور دارند ایرانر ترك و تخلیه نمایند و توصیه کرده بود اعضای سفارت هم بدنباله آنها حرکت نمایند ، هر چند قوای ترکیه از ایران و انتقال آن بجبهه بین النهرین دلیل برای وخامت اوضاع بشمار میرفت ولی قسمت اخیر تلگراف مثل صاعقه در من تاثیر کرد زیرا پایان دوره ماموریت‌مارا در ایران اعلام میداشت .

بفوریت بملاقات نظام السلطنه شتافتم ، وی نیز بوسیله (فوزی‌بیك) وابسته نظامی ترکیه از این خبر مطلع شده بود و با وزرای خود مشغول شور بودند ، بمحض ورود من نظام السلطنه اظهار داشت که وی و طرفدارانش تصمیم گرفته‌اند بترکیه بروند و برای‌اینکار پول لازم دارند ، در این موقع نمیتوانستم این تقاضا را رد نمایم و پولی که مورد احتیاج بود در اختیارش گذاردم ، همینکه اهالی کرمانشاه‌اطلاع پیدا کردند که سفارت مشغول جمع‌آوری اسباب و اثاث البیت میباشد ، ببانك فشار آوردند وخوشبختانه در همین اوان کاروان جدیدی‌که حامل طلا ونقره‌بودرسید وبانك‌توانست به‌تقاضای ارباب‌رجوع ترتیب‌اثر داده قسمت اعظم از اسکناسهای مارك‌را بطلا ونقره تبدیل نماید .

پس از انجام این مقدمات سفارت عازم حرکت‌گردید ، کاروان ما عبارت بود از اعضای سفارت و

مستخدمین ایرانی و یك گارد مستحفظ مرکب از سیزده سوار و بیست اسب و چهل وپنج قاطر و الاغ ، پس از هشت روز بقصر شیرین وارد شدیم ، در اینجا شنیدیم که بلافاصله پس از حرکت ما روسها وارد کرمانشاه شده و انگلیسها بغداد را اشغال و تا خانقین پیشرفت کرده و یك قسمت از قوای خودرا مامور نموده‌اند راه را مسدود و ما را دستگیر نمایند ، توقف درقصر شیرین بیش از حد لزوم جایز نبود ، لذادر ابتدای جاده خانقین بطرف شمال منحرف و برود (دیاله) که یکی‌از رودهای فرعی دجله است رسیدیم ، چون موقع‌طغیان آب بود وسطح رود فوق‌العاده بالاآمده و زمین‌های اطراف‌را آب گرفته بود ، بوسیله سه عدد کلك بزرگ از رود عبور و شب را در روی تپه‌ای‌که آب اطراف آنرا کاملا احاطه کرده بود گذراندیم ، روز بعد بطرف واحه (کیفری) حرکت و از منطقه خطر بکلی خارج شدیم .

در کرکوك به نظام السلطنه برخوردکردیم اظهار داشت که از طرف سلطان عثمانی دعوت شده‌که باسلامبول برود ، در تاریخ ۱۲ آوریل وارد موصل شدیم و در اینجا با ژنرال (فن‌فالکینهاین) ملاقات تازه دست داد ، نامبرده‌پس از فتح‌رومانی مامور بین‌النهرین وسوریه شده بود ، در موقع حرکت‌تلگرافی از وزارت خارجه برلن رسید طبق این دستور امور سفارت را بآقای (فن بلوثر) تحویل داده و عازم اسلامبول شدم ، باین ترتیب بدوره ماموریت من در ایران خاتمه داده شد ــ در اینجا اظهارات یادداشتی (رودلف ناولنی) شارژ دافر آلمانی مقیم‌کرمانشاه پایان یافت و ماسعی‌کردیم برای‌روشن شدن‌مداخلات آلمان در افغانستان وایران از نظر خوانندگان عزیز بگذرانیم .

اینك برمیگردیم‌بگفتار ومشاهدات‌خود در جریان عقب نشینی‌دوم که پس از تقریباً ده‌ماه‌حکمرانی حکومت‌موقت درقسمتی از غرب که مرکزش درکرمانشاه بود خاتمه پیداکرد و باز هم مهاجرین‌گرفتار بی‌سر وسامانی گردیدند شرح خواهیم داد .

بیانیه علی احسان‌بیك فرمانده قوای عثمانی که پس از فتح همدان انتشار داده درکرمانشاه بوسیله کماندان شهری کرمانشاه منتشر گردید که ما عین آنرا برای اطلاع خوانندگان ذکر مینمائیم .

چهارشنبه ۲۳ شهر شوال ، دولت اسلامیه عثمانیه‌برای استخلاص دولت همسایه اسلامیه خود ایران از ظلم و فشار روس‌ها و تخلیص اعلیحضرت‌سلطان احمد شاه‌از قید اسارت و تامین استقلال ایران وبرای معاونت با اهالی ایران یك اردوی اسلامی که تحت کماندانی خودمن است بایران فرستاده ، این‌اردوی منصور تاکنون در کوت العماره انگلیس‌ها را محصور و آنها را مغلوب ومجبور بتسلیم نمود در اینصورت پنج ژنرال ٤۰۰ صاحب‌منصب و ۱۳۰۰۰ نفر سرباز انگلیسی اسیر گرفتیم ، اردوی انگلیس مدت ٥ماه در قلعه کوت العماره مدافعه کرد و حکومت انگلیس برای تخلیص آنها از هر طرف کوشش نمود ولی بازهم عاقبت آنها بالتمام اسیر و گرفتار شدند .

در این مدت روس‌ها با کمال شتاب و بحسب ظاهر برای معاونت انگلیس‌ها بخانقین آمده و در باطن آرزوی اشغال بغداد را داشتند ، این اردوی اسلامی که در تحت فرماندهی خود من است پس از ایفای فتح عظیم بطرف خانقین آمده و در ۲۱ یاس رومی که مطابق ۱۲ جوزاست روس‌ها را در خانقین مغلوب و پریشان کرده و در ۲۷ یاس مطابق ۱۸ جوزا قصر شیرین را گرفتند از هشت الی یازدهم ماه حزیران مطابق ۲ برج سرطان کدوك پاطاق ودر٦ سرطان‌کرند و در ۷ چشمه سفید و خسرو آباد وماهی دشت‌در ۱۰ سرطان که مطابق اول روز رمضان المبارك است کرمانشاه را ضبط و از لوث وجود روس‌ها پاك و تخلیص‌کردیم .

در این محاربات این اردوی مظفر در هر موقع یك ضربه جدیدی بروس‌ها رسانیده و از اول ماه رمضان المبارك که بکرمانشاه وارد شدیم تا عید رمضان در آنجا ماندیم ، روس‌های عاجز از مدت استراحت و توقف ما استفاده کرده و بیان‌نامه‌ها و اراجیف کذب درروزنامه‌های طهران نشر دادند ، در صورتیکه در زمان استراحت کردستان را فتح کردیم و طرف یسار اردو را تأمین نمودیم ، اخیراً در کردستان و همدان در روزنامه‌جات طهران و روسیه این فقره را ملاحظه و بطور مضحك تلقی نمودم .

روس‌ها همچه تصور کردند که مادیگر قادر نبوده ونمیتوانیم فرونت آنهارا بشکافیم و ازترس آنهااین مدت را مشغول سنگربندی و استحکام شده‌ایم و بصورت دیگر نسبت باهالی کرمانشاه ظلم و تعدی کرده‌و از آنها یکصد و چهل هزار تومان پول گرفته‌ایم ، در شکافتن فرونت روس‌ها و فتح همدان بچشم اعمی هم پیداست . ولی این یکصد و چهل هزار تومان که اشاعه داده‌اند که از اهالی کرمانشاه به صورت ظلم و تعدی گرفته‌ام یك شایعه کذب و مخصوص روس‌ها است که برای اغفال صاف‌دلان ایران و ممانعت از معاونت ایران با ما بوده است ، اهالی کرمانشاه حاضرند ، هرکس که‌با او بصورت ظالمانه رفتار شده بیاید ادعا کند .

ولی چند نفری که بروس‌ها خدمت و بما خیانت کرده بودند جزای خود را دیدند و این‌ها جمعاً پنج شش نفر خائن جاهل‌دنی بودند ، یکی از آنها حاکم کرند بود که پس از خدمت بروس‌ها هم تقصیر او را عفو کردیم و با این عطوفت که باوکردیم بازهم دست از خیانت و بدی برنداشته از این جهت اورا محکوم بدادن ۵۰۰ لیره کردم و چند نفر از آنها هم از عساکر اسلامیه تفنگ دزدیده بودند که این قبیل اشخاص دزد در تمام ممالك مجازات خواهند گردید ، ما هم چند نفر از آنها را به‌حبس و جریمه مجازات کردیم ، و یك نفرشان محکوم باعدام گردید ، و یك نفر دیگر هم که از طرف روس‌ها برای تفتیش اردو آمده بود اعدام شد ، یك نفرهم از اتباع عثمانی بود که اسکناس‌هارا بخلاف امریه ۳۵قران خریده بود به‌پنج لیره جریمه شد ، یك نفر ازاشخاصی که تعهدکرده بودند که برای اردوی اسلامی بلوس و کفش بموجب دستورخودشان تحویل دهند وکنترات‌هم کرده‌بودند چون برخلاف کنترات و غیر ازدستور خودشان حاضر کرده بودند اشیاء مزبور بخودشان مسترد و از ایشان جریمه گرفته شد ، مجازاتی که باهالی کرمانشاهان داده شد غیر ازاین فقرات نیست .

و اما در باب پول وجهی از کسی گرفته نشد فقط دو هزار لیره با تمام تجار کرمانشاه اسکناس مبادله شده و آنهم برای این بوده که پول خورد برای اردو نرسیده بود و برای اینکه اسباب زحمت کسبه نشود ، این مبلغ راباتجار مبادله کردیم و اهالی میخواستند بنابرخواهش خودشان پول بدهند من قبول نکردم ولی بصورت اعانه خودشان بطیب خاطر برای مریضخانه موافقت کردند (البته قضیه مریض‌خانه بخاطر خوانندگان خواهد بود - نویسنده) برعکس این شایعات ، در کرمانشاه برای اردوی اسلامی مبلغ پنجاه هزار لیره طلا و نقره خریده شد که از این خرید برای تجار کرمانشاه یك نفع بزرگی‌را تامین نمود ، حالیه درهمدان‌باپول طلا ونقره اسباب ولوازم‌بسیارخریداری‌میشود که‌باعث‌توسعه تجارت اهالی است .

برغم اراجیف روسها اردوئی که در تحت فرماندهی من است شب ۲۲ تموز رومی که مطابق ۱۴ برج است باحمله سرنیزه این فرونت روسها را که مدعی بودند شکسته نمی‌شود شکافته و از آنها اسیر و

غنائم زیاد گرفته شد و روز مزبور تعرض ما دوام کرد و بیستون و قادر آباد را تصرف کردیم ، در۲٤ تموز مطابق ۱۵ برج اسد سنقر و صحنه و کرك آباد که واقع در شرق سنندج است بتصرف مادر آمده است ، ۲۵ تموز کنگاور ۲٦ مطابق ۱۷ اسد ۲۷ مطابق ۱۸ اسد اطراف الوند کوه را که دشمن ازچند ماه قبل تحکیم کرده بود فتح کردیم دراینجا هم‌عده اسیر وغنائم زیادگرفته‌شد .

در روز ۲۸ تموز ۱۹ برج اسد جلگه همدان هم از لوث وجود روسها تطهیر و اسیر و غنائم گرفته شد یك عده از عساکر ماکه قبلا به تویسرکان فرستاده شده بود ، عده‌ایهم از همدان برای الحاق بآن دسته بطرف تویسرکان اعزام گردید ، دسته از قشون روس که مابین این دو دسته اعزام شده بودند قسمتی مقتول و عدهٔ اسیر گردیدند ، در این جنگ هم مقداری مهمات نقلیه از دشمن غنیمت گرفته شد ، حالا به بینیم روسها بعد از فتح همدان چه اشاعه کاذبه خواهند داد ، و برای اغفال اهالی طهران چه تفتینات خواهند کرد .

حال نظری بجنگ اروپا

روسها ثلث اراضی خود را از دست داده اند که در دست آلمان در آمده است و قریب دوملیون چهار کرور سرباز آنها اسیر و در تحت اسارت آلمانها افتاده اند . بعلاوه ضایعات نفوس از دوملیون متجاوز است ، در سواحل‌دانمارك کشتیهای جنگی آلمان زره‌پوش انگلیسی را محو و نابود کرده ، آلمان و اطریش حکومت بلژیك و صربستان را ضبط نموده و وجود آنها را از خریطه عالم محوکردند ، یك قسمت از اراضی فرانسه هم در تحت تصرف آلمانیها است ، از روز بدایت حرب تاکنون چه از طرف مشرق و چه از طرف مغرب آنچه در خاك روس و فرانسه بود و آنچه برای بیرون کردن آلمانها از خاك خودشان از طرف روس وانگلیس فرانسه حملات شدید شد حملات آنها عقیم گردید ، از طرف روس و انگلیس و فرانسه که بجناق قلعه حمله کردند یك کرور ضایعات دادند و چندین فروند کشتیهای جنگی آنها مغروق و مخروب گردید ، پس از آن اعتراف کردند که مقر خلافت اسلامی غیر قابل تسخیر وتصرف‌است .

امروز روزیست که اسلام رو به‌تعالی میرود و از فشار کفار خلاصی می‌یابد و کفار مقهور میشوند، خلیفه مسلمین و امیرالمؤمنین جهاد را اعلام داده و اشتراك در این جهاد برای مسلمانان فرض است ، پس بااین اردوی مظفر که در فرماندهی من است و از ظفر بظفر میرود شرکت کنید که بقیه کفار را از مملکت اسلامی برانیم و ایران را از لوث وجود آنها تطهیر و بوسیله این جهاد الی‌الابد مفتخروسرافراز بوده و عندالله مقبول ومعتبر باشید (برای تخلیص ایران کماندان قوای اسلامی علی‌احسان) .

پس از رسیدن قوای عثمانی به همدان و شکست قشون روس و عقب نشینی بقزوین اوضاع طهران متزلزل و روسفیلها در صدد فرار از پایتخت و مهاجرت دوم شروع میشود ، همان عملی را که سفیر آلمان برای حرکت شاه از پایتخت باصفهان بازی کرده بود همان عمل را سفیر روس در حرکت شاه از طهران اقدام نمود .

روز ۱۹ شوال ۱۳۳٤ قبل از ظهر هیئی بعده‌ای در حدود چهل نفر مرکب از علماو شاهزاده‌گان و اعیان در دربار تشکیل یافت تا در باره لزوم و یاعدم لزوم حرکت شاه از طهران اظهار عقیده‌نمایند ، ابتدا سعدالدوله اظهار داشت بطوریکه بوزیر مختار روس هم گفته‌ام من باعزیمت اعلیحضرت همایونی از پایتخت معتقد نیستم و خارج شدن موکب همایون را نه تنها برای ایران بلکه برای دولتین روس انگلیس

هم مضر میدانم ، شاهزاده شعاع السلطنه هم شرحی در تائید این بیانات تقریر نمودند وبعد قرار شد رای مخفی گرفته شود ، سی و سه نفر رای بعدم حرکت شاه دادند فقط دو نفر تشریف فرمائی همایونی را به خارج طهران لازم شمرده بودند ، در نتیجه قرار شد شرحی از طرف دولت بطوریکه آقای مشیرالدوله دیکته نماید در جواب سفارتین نوشته توضیح داده شود که مجلس عالی مرکب از ارکان مملکت حرکت اعلیحضرت همایونی را تصویب نکردند ، در این صورت خوب است نمایندگان دیپلوماتیك روس انگلیس و سایر متفقین آنها نیز از طهران خارج نشده ایران را بحال بیطرف بدانند ، نظیر این مضمون نیز به سایر سفارتخانه‌ها نوشته و تلگراف متحدالمآلی به مامورین ایران مقیمین دربار های خارجی مخابره گردید ، ناظرین سیاسی باکنجکاوی می‌خواستند بدانند آن دو نفریکه رای بلزوم حرکت شاه داده کی بوده اند .

شب وزیر مختار روس برای مدعوین خود در سر میز شام اظهار مینماید که تااین ساعت یازده‌نفر به من مراجعه نموده و گفته اند که آن دو نفریکه رای به تغییر پایتخت دادند ما بودیم ، این رجال و اعیان و اشراف آن روز بوده آیا دیگر اینها نزد خارجی‌ها مورد توجه و منزلتی خواهند داشت ، این رویه انشاالله دراین‌زمان‌که عصر ترقی‌ایران‌است وچنین رجال واشراف‌بی‌حیثیتی‌وجودنخواهدداشت ، اگر آن زمان روس انگلیس بوده حالا امریکا هم نسبت بکارهای ایران عامل مؤثر در کلیه امور میباشد ، قطعاً رجال امروز تواناتر در طرز مشی سیاسی میباشند .

چون همیشه در این مهاجرت و فرونت جنگ علاقه‌مند بوده و میباشم که فداکاریهای مردان پاك ـ دامن که علاقه‌مند بوطن خود بوده و برضد اجانب قیام می‌نمودند بنام تشویق بـا مدارك ذکر نمایم تا برای خوانندگـان شناخته گردند یکی از آن ها سید حبیب الله (حبیب السمجاهدین) است که این لقب‌را هیئت مدیره مجلس در فتح طهران بطوری‌که قبلا در فتح‌طهران ذکر شده بدو دادنداینك هم شرح داده می‌شود .

شماره ۱ ـ از سنقر ۲۰ دلو ۱۳۳۴

آقای حبیب المجاهدین ، بمحض رسیدن این حکم احکامی‌لازم خواهید داد خودتان مسئول و مراقب این حکم خواهیدبود ، که راهی که از قره تپه از پهلوی صیب (برج) به ده چقای بالا میرود طوری تمیز نمائید و همیشه مراقب بازبودن آنراه باشید که عبور و مرور و حمل و نقل از آن‌راه سهل و ممکن باشد (اجودان رئیس اردوی سنقر شجاع‌السلطنه) مهرسن سن‌رئیس‌اردو .

شماره ۲ ـ ۲۴ دلو ۱۳۳۴

آقای حبیب المجاهدین ـ چون روسها خیال دارند که جناح راست اردو را در بید سرخ قـطع نمایند ، فردا صبح باتمام سواران اسکادران خودتان حرکت نمائید و یك سر بروید (اجین) و از آجین یك گزمه سواره قوی (یعنی مثلا سی چهل سوار) بسمت یوسف آباد و گردنه یوسف آباد فرستاده در هـر صورت فایده کزمه این خواهد بود که باعث توحش روسها بشود ـ و شما باید در آجین بمانید و خود را خوب محافظت نمائید و همیشه باعث اختلال حواس روسهـا رافراهم آورید (رئیس اردوسن‌سن‌مهر) .

شماره ۳ ۲ حوت۱۳۳۴

آقای حبیب‌المجاهدین رئیس اسکادران‌راپرت شمارسید و جواباً نوشته میشود : ۱ ـ تبریك و تهنیت بجهت‌جنگی که کرده‌بودید

نوشته و اظهار امیدواری زیادی از لیاقت و کاردانی شما مینمائیم و بدانید که این زحمات بدون پاداش نخواهد ماند . ۲ ـ نیزه که فرستاده بودید جهت یادگار اورا نگاه‌میدارم . ۳ ـ تفنگ که گرفته بودید جهت احترام بشخص خودتان محول مینمایم . ٤ ـ یکهزارفشنگ پنج‌تیر روسی فرستادم . ٥ ـ حکم‌داده شد که هشتاد سوار بکمك شما بیایند . ٦ ـ نصیحت میکنم که هر چه زودتر بتوانید ضرب دست بدشمن برسانید . ۷ ـ هرچه فشنگ و غیره برسد مطمئن باشید از شما مضایقه نخواهد شد (ازطرف رئیس اردو شجاع السلطنه‌آجودان اردو) .

سنقر ۴ حوت ۱۳۳۴

آقای حبیب المجاهدین بمحض رسیدن حکم باکمال عجله به فوریت و جدیتی که دارید با تمام سوار اسکادران خودتان‌خود را بسنقربرسانید چون من برای شما یك‌ماموریت جدیدی تهیه نموده‌ام هرچه میتوانید زودتر بسنقربرسید (رئیس اردو سن سن) .

شماره ٥ ـ قربان‌حبیب‌بروم‌بارکلابه‌ضرب‌دستی که بروس‌ها نشان‌دادیدانشاءالله جنگ‌های‌بزرگتری بنمائید همه رفقا تبریك عرض میکنند (شجاع السلطنه آجودان اردو) .

شماره ٦ ـ جنگ در آجین با ششصد نفر قزاق در اکون‌که عده ما یکصد نفر بیش نبود مصادف ناچار جنگ شروع شد و تلفات بروس‌ها وارد و عقب‌نشینی نمودند و غنائمی که گرفته شد منجمله نیزه که با تفنگ گرفته شده بود ، روس‌ها که شکست خورده بودند ، تجدید قواء نموده ، در این موقع از طرف رئیس اردو نامه رسید که شما فوراً با اسکادران‌خود حرکت نمائید ، این موقعی بودکه عقب نشینی کرمانشاه شروع شده بود ـ ومن بااسکادران خود حرکت‌کرده ، تمام عده را با لوازماتش حرکت داده ، بعد خودبانوزده نفر سوار زبده وخداحافظی از اهالی آجین و ضمناً دستور بکدخدا و ریش‌سفیدان دادم که هروقت روس‌ها خواستند وارد آجین شوند شما نان و نمك و سیورسات برای آنها ببرید تا صدمه بشماها وارد نیاورند .

پس از مذاکرات خود نیز با سواران حرکت بطرف قره‌تپه و سنقر نمودیم . در سنقر مرکزرئیس اردوگاه ملیون کاپیتان (سن‌سن) و باشرکت عثمانیها و کاپیتان (اردمان) آلمانی ، با دستور کاپیتان سن سن و هیئت اردوعازم قره‌تپه‌در مشرق سنقر وغرب اسدآباد شدیم ، در این موقع باران بشدت‌میبارید بطوریکه سواربسختی حرکت میکرد ، چون باران مانع حرکت اسبها میشد ، بالاخره‌بانهایت سختی‌وارد قره‌تپه گردیده ، روس‌ها وقتی‌که از ورود ما مطلع شدند قره‌تپه را بدون زد وخورد تخلیه کردند ، بنا‌ـ براین تمام قره‌تپه را متصرف شدیم .

از قره‌تپه برای آجین دو فرسخی سنقر ، در آجین مصادف با روسها و جنگ شروع گردید ، پس از چند ساعت روس‌ها شکست خورده و چند نفر تلفات دادند .

شماره ۴۱۹ ، ۲۹شهرذیحجه ٥ برج عقرب ۱۳۳۴

چون برای ریاست امنیه وجود یك نفر صاحب منصب کافی لایق ودرستکار لازم است وجناب حبیب‌المجاهدین سابقه و اطلاعات کامل از وضع این اداره و ترتیبات خطوط همدان دارند . لهذا مشار الیه را برای این شغل منتخب نمودم که با کمال مواظبت و مراقبت مشغول حفظ انتظامات و امنیت طرق و شوارع واطراف شهر باشند ، مقررآنکه صاحب‌منصبان وسواران امنیه ایشان را بدین سمت‌شناخته

و اطاعت و احترامات را مرعی دارند (مهرحکومت همدان ، امضاء مشار الدوله حکمت) .

آجین یکی از دهات آنحدود فرمانفرما است که دارای هزار خانواده و همه صاحب خانه وزندگی مرتب از اثاث البیت برخلاف دهات اربابی دیگر که غالباً بویرانه شبیه‌تر است تا ده آباد ، از سنقر دستور رسید که بیدسرخ‌حتی کرمانشاهان تخلیه شده و شما باید از راهی که میتوانید برای قصر حرکت نمائید ، من هم با سواران باتفاق کاپیتان سن سن و عده‌ای از اطریشی‌های فراری آمدیم (بدم کلندر) مابین کردستان و کرمانشاه است ، در اینجا عده روس‌ها بودند که ما از راه‌های محلی بالادست آنها را گرفته ناچار شدند عقب‌نشینی کنند ، در اینجا کردهائی بودند که مخالف با سنجابیها بودند لذا بتصور اینکه سواران‌سنجابی با ماهستند درب قلعه رابستند و نگذاشتند وارد قلعه شویم ولی بعدکه فهمیدندسنجابی با ما نیست ما را راه داده و پذیرائی نمودند .

صبح فردا چند راهنما باخودبرداشته بطرف خاك‌سنجابی‌حرکت‌کردیم ، درغرب کرمانشاه‌نزدیك‌رود دیاله در قلعه قلیچ خانی معروف که متعلق بخوانین‌سنجابیست که دیگر خطری نخواهد بود چندروزبرای رفع خستگی و بعد از راه ریجاب که تمام جنگل از درخت انجیر بسیار عالی معروف ریجا بطرف قصر شیرین حرکت کردیم ، در قصر هم کسی نبود و همه تخلیه کرده بودند چند نفر بودند از جمله سردار محیی که مذاکره بود بخاك سنجابی بروند یا جای دیگر چون بخاك عثمانی تنها باید بطرف کرکوك و موصل رفت که آنهم با نبودن وسائل غیر ممکن بود بالاخره با رؤسای ایل سنجابی که آنها تازه ازفرونت جنگ‌برگشته بودند مذاکره و با کمال میل وروی گشاده پذیرفتند ــ که بتدریج‌مهاجرین عقب‌مانده براهنمائی خوانین سنجابی‌که در قصر گذارده بودند در حدود چهار صد نفر از هر طبقه‌درخاك سنجابی با ایل توام شوند .

عقب نشینی دوم

این عقب‌نشینی مربوط بفرونت ایران نبود بلکه بواسطه قوای کاملی بود که انگلیسها پس از شکست در کوت العماره تهیه کرده ، و چون قوای ترکها هم دو قسمت‌شده بود ، قسمتی بطرف ایران جنگ باروس‌ها ، و قسمت‌دیگر را در کوت العماره نگاهداشته بودند ، و چون مطمئن بودند که انگلیسها قوائی ندارند با اطمینان کامل متوجه فرونت ایران شدند ، در همین موقع انگلیس‌ها شروع بحمله نموده آرتش ترکیه در کوت‌العماره تاب مقاومت نداشته ناچار بعقب نشینی میگردد ، در این صورت بغداد مورد تهدید و فرمانده قشون عثمان‌خلیل پاشا بااطلاع بوزیرجنگ‌عثمانی انور پاشا ، دستور عقب نشینی وتخلیه ایران را بعلی احسان ـ بیك میدهد .

علی احسان‌بیك شروع بعقب‌نشینی‌مینماید ، بطوریکه کلیه وسایط‌نقلیه وبیماران در همدان‌ولوازمات و مهمات سنگین را حرکت میدهد و با سواران زبده درآوج تظاهرات مینماید ، و چون روسها ازوحشتی که از حمله علی احسان‌بیك داشتند تصور عقب‌نشینی را نمی‌کردند و خبر دیگری هم نداشتند لذا علی ـ احسان بیك مقدمات اردوی خود را با وسایل نقلیه بکرمانشاه رسانیده مطمئن‌گردید که دیگر صدمه‌ای در صورت حمله روس‌ها نخواهد رسید خود نیز از همدان بطرف کرمانشاه حرکت مینماید ، بطوریکه گفته شد پس از چند روز روسها مطلع میشوند که قشون عثمانی عقب نشینی و علی احسان بیك از همدان هم بیرون‌رفته است .

علی احسان بیك کدوك اسدآباد و کدوك بیدسرخ را با نظامی‌های زبده ورزیده و سواران ایرانی و عشایری نگاهداری مینماید تا اینکه تمام اردوی پیاده و مریض و مهمات سنگین از کرمانشاه بطرف کرند حرکت کرده است آنوقت کدوك اسدآبادرا دستور تخلیه میدهد که در کدوك بید سرخ تمرکز یابند و خود علی احسان بیك در تمام این راه خود در کدوك‌های اسدآباد و بیدسرخ همراه بوده‌است .

باین ترتیب دیگر کوچکترین اسبابی که مربوط بجنگ باشد در کرمانشاه باقی نماند ، حتی بقول کرمانشاهی‌ها یك تختخواب یـا گاری شکسته‌جا نگذاشتند .

البته در همان ابتدای امر چون نظام السلطنه مطلع میشود بآقایان اطلاع میدهد و ضمناً اظهار میدارند چون این عقب نشینی غیراز اول است و دیگر بغدادی‌هم نخواهد ماند چنانکه غالباً تخلیه کرده‌اند بنابراین همه مهاجرین از هر طبقه میتوانند با سوابقی که در این حدود دارند توقف نمایند .

من با عده‌ای از رفقا در همان ابتدا بطرف قصر حرکت کردیم البته کاملا از فرونت اطلاع نداشتیم بعلاوه نظر این بود که بطرف موصل حرکت نمایم ، لذا در راه که مصادف میشدم با عساکر ترك از صاحب منصب و تا بین تمام بطور متحد المآل میگفتند : چون پادشاه ایران از سلطان عثمانی خواسته است که ما ایران را تخلیه نمائیم لذا بامر فرمانده حرکت کردیم ، تا قصر شیرین تمام افراد اردو اظهارشان ایـن بود که پادشاه ایران نخواست که ما روس ها را از خاك ایران بیرون نمائیم لذا خواسته که ایـران را تخلیه نمائیم .

در قصر یکی از برادران حبیب المجاهدین بنام سید علی محمد خان را دیدم ، پرسیدم شما اینجا چه میکنید ، ـ : چون چند نفرازسوارهای ماعقب‌مانده‌اند ، پرسیدند شما بکجاخیال دارید ، ـ : مقصد من کرکوك و موصل است ـ: ابداً نمیتوانید بروید و تمام آقایان از قبیل سردار محیی و امین‌التجار اصفهانی وچند نفر از صاحب‌منصبان ژاندارمری و عده دیگر که متجاوزازسیصد نفر میشوند در دو فرسخی قصرخاك سنجـابی جمع شده‌اند ، سالار ناصر و حبیب هم با چند نفر ازرشتی‌ها در آنجا هستند که از دوستان کسی باقی مانده باشد راهنمائی گردد ، در این مذاکرات بودیم که اصغر خان گماشته آقای صمصام‌الممالك مرا دید فوراً با اسب جلو افتاد و روانه شدیم ، ساعتی نگذشت که وارد بر آقایان شده دیدم هرکسی را که گم کرده باشند در اینجادیده میشود پس ازورود بچادر حبیب‌المجاهدین وارد شده دیدم واقعاً جمع گرمی و چند نفر مشغول فال گرفتن با ورق میباشند ، بعد از تعارفات وخوش‌وبش قرار شد من هم برعده آقایان اضافه و در چادر سالار و حبیب‌المجاهدین منزل نمایم .

وضعیت عده‌مهاجرین در ایل سنجابی

عده‌مهاجرین‌ازهرطبقه متجاوزاز چهارصد نفر بودند سران‌ایل: سه برادر که بنام سرادر ناصر پسر بزرگ شیر خان ایلخانی ایل ، سردار مقتدر فرزند وسط نماینده در مقامات مربوط بـا دولتی‌ها ، سالارظفر فرزندکوچك برای‌موارد جنگ‌وزدوخوردبادشمن‌های داخلی ازسایر ایلات‌وعشایر .

این سه برادر کلیه مهاجرین را بسه دسته تقسیم کرده بودند که هر یك از سه برادر یك دسته را نگاهداری و پذیرائی نمایند من و رفقا در قسمت برادر کوچك بنام سالار ظفر قرار گرفته بودیم ، البته ما در یك چادر بودیم و متجاوز از صد نفر در چادرهای دیگر بودند ، سالار و حبیب المجاهدین هم دو چادرداشتند یك‌چادر بزرگ برای سوار و گماشتگان خودشان یك‌چادر هم سالار ، حبیب ودوبرادرش ، میرزا سید جعفر خان رشتی ، اسکندر خان رشتی ، اسمعیل خان همشیره زاده میرزا کوچك خان ، که از

دشت از طرف میرزاکوچك خان آمده بودکرمانشاه که باوکلا ودولت موقت مذاکراتی بنمایندکه‌مصادف میشوندبعقب نشینی ، معین‌الرعایا از کرمانشاه برای‌رشت‌حرکت مینماید .

ترتیب پذیرائی

برای هر چادرنشینی نسبت بتعداد نفوس روز اول هفته یك‌سینی که محتوی آن از چای ، قند ، شکر ، سیگار ، صابون رخت‌شوئی ، که برای مصرف یك هفته خواهد بود تحویل میدادند ، و برای ناهار و شام نیز یك مجموعه از پلو و خورشت و نان و آبگوشت یا آش هر روز یك‌جور می‌آوردند در چادرها میدادند ، و نیز برای‌دو یا سه چادر یك نفر را معین کرده بودند که برای خرید از بره ، مرغ ، ماست ، شیر برای صبحانه ، کره ، تخم مرغ آنچه لازم دارند بوسیله آن از میان ایل خریداری نمایند ، و مهاجرین هم همه‌روزه با پول خود آنچه لازم داشتند خریداری میکردند .

چون در هر هفته الی‌پانزده روز ایل بیشتر در یك محل توقف نمیکرد البته برای چرانیدن اغنام و احشام ، در هر محلی که مرتع پر علف و توسعه داشت بیشتر ایل توقف میکرد ، بنابراین مهاجرین هم با ایل حرکت میکردند ، در ورود بهر ناحیه همیشه چادرهای مهاجرین در حدود یك فرسخ با چادرهای خانوارهای ایل فاصله داشت ، همینطور چادر سه برادر سنجابی با چادرهای مهاجرین در حدود دو کیلومتر فاصله داشت .

ترتیب حرکت ایل

چند نفر ازکدخدایان‌ایل کارشان تعیین‌میزان توقف ایل وتعیین مراتع ، و گرفتن اجازه از ایلخانی است ، در اینجا ایلخانی سردار ناصر است که رسیدگی کلیه امور ایل با ایشان است و حتی برادران دیگر حق مداخلات‌داخلی ایل را ندارند مگر بااجازه ایلخانی .

پس ازاجازه ، ایل‌حرکت مینماید ، دراین موقع اول رئیس ایل یا ایلخانی‌حرکت مینماید وجلوتر از ایل وارد محلی که قبلا برای توقف ایل معین شده میشوند ، باین ترتیب روی یك تپه یك صندلی می‌گذارند و یك بیرق که قبه آن طلا است بالا سر صندلی نصب و خان روی آن صندلی نشسته و کدخدایان و ریش‌سفیدان در اطراف صندلی باکمال ادب ایستاده‌اند وخانوارهای ایل هم برای جایگاه خودحرکت و هر خانوار مشغول زدن چادر و زنهاهم مشغول انتظامات داخلی‌چادرهای خود و جابجا نمودن اسباب و اثاثیه میباشند وبقدری سریع این کار را انجام میدهندکه واقعاً جای تعجب است .

یك علت عمده آنستکه هر مرد دارای‌کمتر ازسه زن نخواهد بود و کارهای‌چادرنشینی هم بین‌زنها تقسیم و معین گردیده است که هم در حرکت و هم در ورود بمحل هر یك از زنها مشغول کار و جمع و جور کردن میباشند ، دیگر هیچکدام مداخله درکار دیگر نمی‌کند مگر بطورکمك اگرکه‌خواسته شود ، حقیقة باور نمیشود کرد که مثلا این سه زن‌یا بیشتر باهم باصطلاح (هوو) هستند ، وکلیه خرید و فروش اجناس و محصولات تهیه شده ازاغنام واحشام با زنهااست البته با آن زنی‌که بزرگتر است ، زنهای‌دیگر هم اگر یك پارچه و چیزی را بپسندند و بخواهند بآن بانو اظهار مینمایند ، خطابشان هم « بی‌بی و یا بانو» خواهد بود ، بسیارباهم‌مهربان وخوش‌اخلاق .

در موقعی‌که گوسفند اول صبح برای چرا حرکت مینماید قبل از آفتاب دو دسته یا بیشتر زنها مشغول دوشیدن شیر میشوند باین ترتیب که با هردسته دو یا سه نفر مردگوسفندان را برای دوشیدن‌حاضر

ویك یك نزد آنزن که روی سنگی نشسته و ظرف شیرجلو دارد ، دوپای گوسفند را بطرفین ظرف گرفته او میدوشد و بعد گوسفند را بطرفی دیگررها مینماید و گوسفند دیگر را جلو می‌آورد ، باین ترتیب هرزنی در حدود دویست گوسفند را میدوشد و تقریباً تا دو ساعت بظهر مانده گوسفند خلاص وبرای چرا حرکت مینماید ، این عمل در شبانه روز دو مرتبه انجام میگردد یکی صبح زود و یکی عصرها انجام میدهند ، عصر هم که گوسفند از دوشیدن خلاص میشود برای (چرا) حرکت میکند چون بیشتر در شب گوسفندبرای چرا راه میرود برای اینکه شب هوا چون آرام و سرد است بهتر چرا مینماید .

صندلی و بیرق در محلی گذارده میشود که در محوطه آن چادرهای پذیرائی بـاصطلاح خودشان (چادر دیوانخانه) برپا میشود ، وباکمی فاصله چادری برای استراحت واردین برئیس ایل یاسردار برپا و بفاصله چادر آبدارخانه و آشپزخانه و چادر اجزاء خان یا سردار و یا بیك یا ایلخانی باید اینقدرروی صندلی بماند تا ایل مانند سان از جلویش بگذرند هر چند(اوبه)که رد شدند کدخداهایشان که نزد رئیس ایستاده بامر ایلخانی مرخص وبا خانوار و اوبه خود میرود البته دراین موقع کدخداها و ریش‌سفیدان در موقع گزارش ابواب جمعی خانوارهای خود از جزئی و کلی که مثلاً در مرتع (سلطـان بلاغی) توقف و حالا حرکت کرده بمرتع (آق تپه) باید بمانند برای رئیس صحبت وباصطلاح ضمناً رئیس راهم‌سرگرم و هم مطلع از اوضاع چند روزه توقف در مرتع سلطان بلاغی مینمایند . در این وقت چادرهای رئیس یا ایلخانی حاضر وبداخل چادر با چند نفری که باقی میمانند میروند ، بیرق در جلو چادر سمت راست نصب و صندلی راکه‌غالباً خاتمکاری شده در محل خود جای میدهند .

دستور

در همان روز اول یعنی در توقفگاه دوم که ترتیب تقسیم بندی مهاجرین معین گردید ، افرادی برای چادر وساکنین آن انتخاب و معرفی میشدند که آنچه مهاجرین بخواهند بطوریکه ذکر شد بوسیله آنها باید از خانوارهای ایل خریداری شود ، ایلخانی جلو چادر ایستاد وکلیه کدخداها و ریش سفیدان همه‌حاضر بودند ، به‌آنها خطاب شد :

۱ ـ با مهاجرین باید با نهایت احترام برخورد نمائید . ۲ ـ آنچه را که میخواهند با قیمت‌مناسب در دسترس و اختیارشان بگذارید . ۳ ـ افراد و خانوارها از زن و مرد و بجز افرادی که برای خدمت آنها معین شده حق ندارند با مهاجرین نزدیك و تماس بگیرند . ٤ ـ هیچیك از مهاجرین از هر طبقه از تماس با افراد دیگر خودداری خواهندنمود . ٥ ـ چون مهاجرین بواسطه اینکه‌شهرنشین و دارای‌شغلهای مختلف و معاشرتهای غیر کار دارند باین جهت عادت به بعضی کارها از قبیل مشروبات ، تریاك کشیدن ، قمار کردن و امثال آن دارند لذا افراد ایل از کدخدا گرفته تا افراد چوپان اگر دیده و شنیده شود که مرتکب هریك از اینها شده باشند بدون درنگ تیرباران خواهند شد . ٦ ـ کلیه مهاجرین‌مراقب اجناس حتی اسبهای خود باشند چون خط سیر چادرنشینی ما مصادف میشود با سایر طوایف که ممکن است سرقتی روی دهد ، با اینکه از طرف ایلخانی شبگردانی معین گردیده که شبها تا صبح بگردند معذالك باید مهاجرین خاصه نظامیها که آشنا باین گونه وقایع میباشند هوشیار باشند .

این دستور در ایام هفته تجدید و تذکر داده میشد ، یکی از روزها اطلاع داده شد که یك نفر از افراد ایل تیرباران میشود ـ من و رفقا رفتیم نزدیك واقعه ، تمام کدخداها و ریش‌سفیدان حاضر بودند که

سردار مقتدرسنجابی مشغول نطق کردن‌بود ویك نفررا دست‌بسته دروسط نگاهداشته بودند ، خلاصه‌سخنرانی این بود : با اینکه در ایام هفته تکرار میشد کـه هر فردی از افراد اگر مرتکب هـر یك از اعمال مهاجرین بشود مجازاتش تیرباران خواهد بود ، معذلك چون فرهاد برخلاف رفتار و مرتکب قمار بازی شده است لذا بدست خود او را مجازات مینمایم ، در این موقع یك طرف فرهاد خالی از نفوس گردیده بود که صدای هفت‌تیر دردست‌سردارمقتدربطرف‌فرهادبلند ونعش او را کدخدای خودش برداشته برای‌دفن بکسانش تحویل دادند .

همین مراقبت و حفظ انتظامات بود که در تمام ایل‌سنجابی یك نفرتریاکی وبافساداخلاق پیدانمیشد همه بـاسلامت مزاج و قوی و باعفت وعصمت و شجاعت ، ولذادر میان‌کلیه ایلات و طوایف غرب مشهور و معروف میباشندطوایف بزرگی مانند ایل کلهر در غرب‌اند ولی همه آنها در مقابل ایل سنجابی مقهورند چرا ؟ برای این بود که مجازات در مقابل خطا اجرا میگردید .

یکی از این ایام در مرتعی ایل اطراق کرد که تمام صحرای آن (مرزه) بود و رودخانه وچشمه‌سارهای فراوان که در بعضی از جاهاکه تمام سنگ بود وآب‌که مدام جاری بوده‌سنگ‌ها را مانندحوض تراشیده بود ، در یکجا چند حوض تشکیل شده بود که برای شستشو بسیار مناسب بود ، تا مادامی کـه در منطقه ایل بودیم با رفقـا هر روز برای‌آب تنی میرفتیم و واقعاً آب کـه جاری بود بوی عطر و مزه آب از (مرزه) انسان را گیج میکرد ، خوانندگان بدانند که شیر و ماست و کره و روغن حاصل از گوسفند را بزحمت‌میشد صرف‌کرد وواقعاً بیش از یك پیاله‌که پنج سیر باشد خوردنش ممکن‌نبود ، بعد معلوم شد رؤسا و کدخدایان و شاید کسـانی از خانوارها که توانائی داشتند روغن مصرف سال را دراین محل تهیه میکردند .

یکی از این ایام که مصادف با عید نوروز بودگفته شدکه چند نفر از بزرگان ایل (جاف)که در منطقه کردستان و یکی از ایلات بزرگ آنـحدود وسنی هستند در چادر آقای سردار ناصر ایلخانی و برادرها جلسه دارند ، و این جلسه بر حسب دعوت خوانین سنجابی بوده است برای اجازه ورود ایل و مهاجرین بخاك و قلمرو ایل جاف ، نتیجه مذاکرات قبول کردن رؤسای ایل جاف بود که از این حیث رؤسای ایل سنجابی اظهار خوشحالی میکردند از این‌که‌ایل جاف تقاضای ایلخـانی و برادرانش رابورود در خاك خودشان پذیرفته است .

برای خوانندگان عزیز نوشته میشود که این اقدام رؤسای ایل سنجابی فقط برای خاطر و حفظ مهاجرین از تصادفات بوده که آنها را از منطقه قشونی و جنگی خارج داشته باشند و واقعاً قلم از شرح فداکاری و جان بازی نفرات این ایل عاجز است ، نویسنده بااینکه خود بنام مهاجر در آنجا بوده و مشاهده میکردم شاید آنطوریکه باید و شاید نتوانسته‌ام تمام فداکاریهای آنها را نسبت به آسایش و حفظ چهارصد نفر افراد مختلف المزاج از عرقی ، تریاکی ، قمارباز، بی‌ایمان ، بافساد اخلاق شرح داده باشم ، همین قدر تذکراً مینویسم در مدت بیش از سه مـاه بلکه تامادامـی که شاهزاده سلیمان میرزا از موصل برگشت‌که در خاك‌سنجابی انگلیسهااورا دستگیر وبردند ـ در حدود پنج ماه طول‌کشید ، واین سه برادر ویاکدخدایان‌کوچك‌ترین(اخمی) بروی‌کوچك‌ترین مهاجری‌نکردند ، واقعاً مهم‌ترین حدقدرت و توانائی و تحمل است .

متذکر شدیم که علی احسان بیك در عـقب نشینی بقدری مهـارت نظامی بخرج داد که بانهایت آرامی بقصر شیرین وارد از آنجا هم باتوقف چند سـاعته بطرف کرکرك حرکت کردند ، در این جا باطلاع خوانندگان میرساند که علی احسان بیك در جنگ باروسهاکه تاآوج آنها را باتلفات و غنائم‌زیاد رانده ودر حدود ده ماه در همدان توقف داشت ودر این مدت از طرف قشون روس کوچکترین حرکت جنگی روی نداده بود ، تااین موقع بدرجه سرهنگی این فتوحات بدست می‌آمد ، در موقع عقب‌نشینی هم که ماهرانه قشون و لوازمات و مهمات جنگی و توپ های بزرك را حرکت داد تاقصرشیرین که‌آخر خاك ایران است باز همان درجه سرهنگی داشت ، ولی درقصر بنام‌پاداش عقب نشینی با موفقیت کامل که کوچکترین صدمه‌ای نه بافراد و نه به مهمات و لوازمـات وارد نگردیده لذابنام‌این‌تاکتیك‌نظامی بدرجه سرتیپی وعنوان پاشائی نایل میشود این فرمان درقصرشیرین بایشـان رسید وعلت توقف‌کمی هم‌که درقصر نمود برای انجام تشریفات این فرمان بود.

عید نوروز ۱۳۳۵

این عید را در خاك و منطقه ایل جاف بسربردیم ، دید وبازدید های مفصل در بین مهاجرین تا چند روز طول کشید برای اینکه عده زیاد بود ، چون تصمیم گرفته شده بود که همه باهم دید و بازدید نمایند حتی صـاحب منصب بچادرهـای افراد رفته تبریك بگویند .

در چادر بزرگ رؤسای ایل ـ یعنی این سه برادرهرکدام درچادر های خود جلوس کرده مردها دست خان را می‌بوسیدند زنها هم طشت آبی در کنار تخت گذارده و دست خود را در آب زده و بعضی هم با استکان از آن آب می‌بردند برای شفا ، باین ترتیب تاسیزده عید خانوار های ایل مشغول دید وبازدید با بهترین لباسها ، ونویسنده‌چه درطوایف و عشایر غرب و چه بعدها بنام ماموریت ازطرف‌دولت درمیان سائرعشایرهیچیك‌ازآنها رابخوبی وزیبائی لباسهای سنجابی ندیدم چه زنانه و چه مردانه‌مخصوصاً لباسهای زنانه فوق‌العـاده قشنگ ودلربابود .

واقعه خاك جاف

سالارناصربرادربزرگ‌حبیب‌المجاهدین‌دارای‌اسب‌کرند پیشانی سفید وبقدری خوش اندام و شکیل بود که مورد توجه افراد عشایر قرار گرفته بود ، ، و سالار ناصر هم دو نفر گماشتگان خود را شب نزدیك اسب قرار داده بود و اسب را هم شبها باطناب بخـو میکردند ، موقعی که وارد خاك ایل جاف شدیم از طرف رؤسای سنجابی مجدداً به مهاجرین تاکید شد که در این خاك بیشتر مراقب خود و اساسیه باشند و مخصوصاً بسالار هم تذکر داده شد که در مراقبت اسب دقت نمایند ، چند مرتبه از طرف رئیس ایل جاف مذاکره خریداسب میشود ولی سالار حاضر نمیشود ، یك شب اسب دزدیده میشود ، صبح که خود سالار ازچادر بیرون میرود می‌بیند اسب نیست تصور میکند شاید برای آب دادن برده اند ، بعد معلوم میشود اسب را دزدیده اند و آدم های سالار بدنبال اسب رفته اند .

برادرها از صبح تاغروب سواره تمام صحراها دابه‌ها را سرمی‌زنند اثری ازاسب‌بدست نمی‌آورند ، پس از اطلاع سردار ناصر ایلخانی برای رئیس ایل جاف پیغام داده میشود که این هـا مهمان ما عشایر هستند و یك چنین واقعه آنهم در خاك شما شایسته نخواهد بود ، و بعد هم سردارمقتدرشخصاً برای‌ملاقات و مذاکره میرود ولی نتیجه گرفته نمیشود و رئیس ایل جاف میگوید اینکار وعمل ازطرف (اورامانیان)

شده وبارؤسای آنها مذاکره خواهم نمود ، اسب را بردند و مذاکرات هم بی‌فایده بود ، بقدری این اسب اصیل ونجیب وخوشگل بود که‌هرکس دیده بود اظهار تاسف مینمود .

تاریخی ازبنای شهرکرمانشاه واینکه‌بچه مناسبت کرمانشاهان هم تلفظ ونوشته میشود ، درکتابیکه در منطقه سنجابی مطالعه میکردم ، چنین نوشته‌بود .

«بنای شهرکرمانشاه را به طهمورث دیوبند پادشاه پیش دادیان نسبت میدهند ، ولی روی ماخذ معتبرثابت می‌شود که بهرام چهارم پادشاه ساسانی که از (۳۸۸ تا ۳۹۹) میلادی سلطنت میکرده آنرا بنانموده است ، وجه‌تسمیه کرمانشاه یاکرمانشاهان آنست که بهرام‌چهارم‌درزمان‌سلطنت برادر خودبهرام سوم حکومت کرمان را داشت وخود را باین مناسبت پادشاه کرمان‌مینامید ، بعدهاکه‌شهر جدیدی‌دراین محل بناکرد آنرا (کرمانشاهان) نامید بمعنی شهرستان کرمانشاه .

قبل از ساختمان شهر جدید بامر شاهپور طاق بستان در شش کیلو متری شمال شرقی آن شهر بنا گردید ، که شاهپور سواراسب ، حجاری شده ونقش های دیگر هم در اطراف طاق حجاری شده و طاق را درشکم‌کوه ازسنگ خالی‌کرده وبنام‌ایوان طاق بستان محل‌گردشگاه مخصوص‌ودر فصل بهار وتابستان بسیار باصفا است ، درمقابل طاق و نقش شاهپور استخر بزرگی است که آب از شکاف همین کوه بیرون می‌آید که بمصرف زراعت میرسد .

درسال ٦٣٨ - ٥٩١ میلادی خسرو پرویز قصر مجللی برای خود در این شهر ساخت ، سیزده سال پس از مرگ خسرو پرویز اعراب مسلمان چون سیل روبایران گذاشتند و کرمانشاه رابدون‌برخورد به مقاومت به تصرف درآوردند .

هارون الرشید نیز بکرمانشاه علاقه زیاد داشت ، در دوره مغول این شهر مانند سایر شهر های ایران بدست غارت گران ترک افتاد و بکلی ویران شد ، در دوره صفویه کرمانشاه روبه آبادی گذارد و تقریباً بحد اعتبار وجلال خود رسید ، در جنگ های میان ایران و عثمانی که روی داد این شهر چندین بار میان‌طرفین دست بدست افتاد تااینکه بموجب عهدنامه ذهاب که درسال ۱۰۴۹ هجری امضاء گردید خط مرزی میان ایران و عثمانی در غرب‌کرمانشاه در همان محلی که امروزه نقطه مرزی میان‌ایران و عراق میباشد تعیین شد .

یکسال پس از انقراض سلاطین صفویه «حسن پاشا والی بغداد » بقصد تصرف کرمانشاه از مرز گذشت ولی اجل مهلتش نداد و بدرود زندگی گفت ، فرزند احمد پاشا در بهار سال ۱۱۳۷ هجری نقشه پدر را اجرا کرد ولی افاغنه غلجائی سه سال بعد او و لشگریانش را از آن شهر بیرون کردند ، و خود افغانها در سال ۱۱۵۳ بدست نادرشاه بطوری رانده شدند که بغداد را هم از دست دادند » در جنگ بین المللی اول ترکان عثمانی در سال ۱۹۱۵ میلادی مطابق ۱۳۲٤ هجری از مرز ایران‌عبور کرده کرمانشاه تاهمدان را تصرف کردند ، البته صورتاً بعنوان کمک ولی در باطن تصرف ، چنان چه قبلا جریان سوء نظر آنان ذکر شده است ، در سال بعد در نتیجه پیروزی ژنرال (مود) انگلیسی در کوت العماره ترکها از همدان‌کرمانشاه عقب نشینی کردند و در اوایل همان سال یعنی‌در ۱۹۱۷سپاهیان روس داخل کرمانشاه شدند .

در ادوار بعد از جنگ‌نیز شهر کرمانشاه رو بآبادی‌گذارد مخصوصاً زمان رضاشاه که همه‌شهرها

تغییر وضع دادند کرمانشاه نیز از شهر ایلی بشهر تمدنی درآمد که دارای چند خیابان اصلی و فرعی اسفالت شده میباشد ، مهمتر از همه تاسیس پالایشگاه نفت شاه است که استخراج میشود و بوسیله لوله به پالایشگاه کرمانشاه منتقل میگردد ، محصول سالیانه پالایشگاه کرمانشاه ۱۹۷۲۰۰ تن مواد نفتی است که برای مصرف داخلی بفروش میرسد ، این پالایشگاه در ابتدای کرمانشاه اول جاده طاق بستان قراردارد ، و طاق بستان‌هم از صورت اولیه بصورت جدید درآمده و در تحت نظر فرهنگ کرمانشاه و مستحفظدارد که بدون اجازه و بلیط ورودی افراد نمیتوانند بمحوطه وطاق‌ایوان وارد شوند .

درآخرین لحظه‌بیابانگردی‌بهمراهی‌چادرنشینان‌صحراگرد بوی‌آزادی‌بمشام‌رسید اول صبح به خاك جاف رسیدیم واقعاً روح تازه‌ای در کالبد بدن دمیده شد که شرح فرحبخش آن از تقریر نویسنده عاجز است خود خوانندگان عزیز (فرج بعد از شدت) را درنظر بیاورند ، خواهند قضاوت کرد که در آن ساعت مهاجرین چه حال و وجدی داشتند .

اول صبح بود که ورقه بنام (بیانیه) بوسیله سالار ظفر سنجابی مهماندار قسمت ماها در چادر ما آوردند که لازم دانسته عین‌آنرا در اینجادرج نمائیم ، اینك‌ترجمه بیانیه و در تعقیب آن مراسله‌رسمی (تروتسکی) که ۲۵ آذر ۱۹۲۶ منتشر گردیده است (رفقا ، برادران ، وقایع عمدهٔ در خاك روسیه در جریان است ؟ خاتمه تجاوزات خونینی‌که از برای تقسیم کردن ممالك دیگران شروع شده بود نزدیك میشود ، سلطنت وحشیانه که زندگانی ملل عالم‌را بنده خود قرار داده بود مقهور و نابود گردید عمارت کهنه و پوسیده استبداد و بندگی درزیر ضربات‌انقلاب روسیه خراب و ویران شد . . . حکومت مملکت در دست ملت است ، در این مقصود مقدس روسیه تنها است . . . . و آن هندوستان دوردست که قرون متمادی در تحت ظلم و فشار و زندگانی متمدن اروپا واقع‌شده بود ببرق انقلاب برافراشت . . . . سلطنت غارت و زور سرمایه‌داران منقرض گردید ، مسلمانان مشرق ، ایرانیان ، ترکها ، عرب‌ها ، هندوها و تمام طوایف، سباع حریص اروپازندگی و دارائی و آزادی آنها را در قرون متوالی مال‌التجاره ازبرای خود قرار داده و غارتگران جنگجو میخواهند ممالك آنها را تقسیم کننده اعلام میکنیم که عهدنامه‌سری راجع بتقسیم ایران محو و پاره گردید و همهٔ عملیات جنگی خاتمه یافت قشون روس از ایران خارج میشود و حتی تعیین مقدرات ایران بدست ایرانیان تامین خواهد گردید . . . . در این موقع که حتی مسلمانان‌هندی که تحت ظلم و فشار بیگانه کوبیده و فشرده شده‌اند برضد ستمکاران شورش میکنند نباید خاموش نشست فرصت را غنیمت وغاصبین را از اراضی خود دور اندازید ، ما زیر پرچمهای خود ملل مظلومه رابرای استخلاص جای میدهیم ای مسلمانان روسیه . ای مسلمانان مشرق زمین ، دراین راه‌تجدید حیات عالم ، ماازجانب شما انتظار هم عقیدگی ومساعدت را داریم (کمیسر امور ملی ، استالین ، رئیس شورای کمیسرهای ملی (لنین).

مراسله دولت بلشویکی لنین به شارژ دافرایران در پطروگراد ، ۱۶ ژانویه . ۲۶ دی۱۲۹۶:

« نظربااینکه ملت ایران از وضع آتیه عهدنامه ۱۹۰۷ منعقد بین روس انگلیس مردد است با نهایت‌احترام بنام حکومت جمهوری روسیه مراتب ذیل را باستحضار خاطر شریف میرساند : موافق نص صریح اصول سیاست بین‌المللی که در کنگره ثانی کمیسرهای ممالك روسیه در ۲۶ اکتبر ۱۹۱۷ مقرر شده است . کمیسرهای ملت روس اعلام میدارند ، که معاهده فوق‌الذکر نظربااینکه برعلیه‌آزادی و استقلال ایران‌بین روس و انگلیس بسته شده‌بود بکلی ملغی وتمام معاهدات سابق ولاحق آن نیزکه‌هرکجا حیات ملت‌وآزادی

و استقلال ایران را محدود نماید از درجه اعتبار ساقط خواهد بود .

در خصوص تعدیات و تجاوزات از قشون روس که‌هنوز در خاك ایران و تخلیه نکرده‌اند بایدخاطر نشان شود که این ترتیبات برخلاف اراده و میل ما صورت گرفته و ناشی از جهالت قسمتی از افراد و سوء نیت ضد انقلابی فرماندهان ایشان است ، شورای کمیسرهای روسیه آنچه در حیز قدرت دارد به استخلاص‌ایران ازماموربن‌تزار و سرمایه‌داران‌امپراطوری‌خودکه‌هم‌دشمن‌ایران‌وهم‌خصم روسیه میباشند مبذول داشته‌تمام اتباع روسی را که مرتکب‌اعمال متجاوزکارانه نامشروع‌نسبت بملت ایران شده‌اندمجدانه موافق قوانین انقلابی تنبیه خواهد کرد ، و در زمینه روابط بین‌المللی تا درجه امکان جدیت خواهد کرد بتخلیه کامل قشون عثمانی و انگلیس از ایران موفقیت حاصل کند ، صمیمانه امیدوارم موقع آن نزدیك شده باشد که ملل دنیا حکومتهای خود را بجلوگیری از تجاوزات نسبت بملت‌ایران وادار و موانع‌توسعه قوی و ترقی آزادانه مملکت مزبور را مرتفع سازد ، بهر حال شورای کمیسرهای ملت روس فقط روابطی را باایران معتبر میداند که مبنی برتعهداتی‌برضایت طرفین واحترامات بین دو دولت باشد (تروتسکی) .

در دنباله این بیانیه و مراسله نامه‌ای بطور بخشنامه از کارگذاری کرمانشاه خطاب به مهاجرین ایرانی که از طرف دولت‌مرکزی اعلام شده است که چون دولت ایران حسن روابط با دولت جمهوری روسیه برقرار دارد لذا بعموم مهاجرین اطلاع داده میشود که بدون تامل باوطان خود برگردند که هیچگونه تعرضی بر آنها نخواهد گردید ، کارگذار کرمانشاه .

با رسیدن اوراق فوق الذکر البته دیگر توقف در خاك سنجابی و مزاحمت آنان صلاح نبوده لذا دسته دسته شروع‌بحرکت نمودند ، که اولین دسته من وچند نفر بودیم که با خداحافظی حرکت کردیم ، از طرف ایلخانی دو نفر سوار برای راهنمائی تا سر جاده مستقیم بکرمانشاه همراه از راه گاه واره حسن‌آباد سوارها بر گشتند وما شب رادر آنجا وقف کرده صبح بطرف هارون آباد ماهی‌دشت روانه ، در ماهی دشت یك دسته از سربازان روس توقف داشتند و اظهار میکردند (ماباایرانیها قارداش) و رفیق شده‌ایم ، شب در آنجا بسربرده بادادن مقداری پول وسیگار تااندازه‌ای راحت بودیم صبح که خواستیم حرکت نمائیم دو اسب همراهان را برده‌بودند وعلاجی‌جز حرکت نبودآن دو نفر قرار شد تاکرمانشاه با کمك هم در ترك اسب سوار نمائیم ، در چهار فرسخی کرمانشاه نزدیك غروب شد و اگر معطلی برای بدست آوردن دواسب رفقا نبود برای عصر بلکه یك بعد ازظهر میرسیدیم بکرمانشاه .

در اینجا یك‌دسته ازروسها بودند که مانع ازحرکت ماشدند در اوایل شب از ماپول‌ولباس‌خواستند بارفقا هرکدام مقدور بود دادیم صبح که میخواستیم حرکت نمائیم همه ماهارا کاملا لخت کردند و من یادداشتهائی داشتم همه را باصلیبی که کنت کانیز بنام یادگار و قدردانی داده بود از من گرفتند که همان صلیب موجب نجات من گردید و اسب مرا پس دادند ولی سه اسب رفقا را ندادند ، که حالا ده نفر دارای پنج اسب شده‌ایم ، ظهر وارد کرمانشاه در کاروانسرائی منزل کردیم ، صبح بکار گذاری رفته جمعی بودند موقعی که ما وارد شدیم کار گذار (معاضد الملك) مشغول خواندن تلگراف مرکز بود ، برای ورود مهاجرین ازخواندن تلگراف صرف نظر کرده باواردین وارد مذاکره وماهم پیش آمد های خود را بیان نموده جالسین همه اظهار تاسف و گفتند لازم شد با کماندان روسها برای پس گرفتن اسب ها مذاکره شود که هر طور هست اسب ها گرفته شود که اقلا بیچاره ها بتوانند خودشان را بخانه خود برسانند .

اقدام کار گذار

چون یکی از حضار آقای امیر کل بود آقای کار گذار از ایشان خواستند که در دنباله نامه کار گذاری ایشان هم بطور خصوصی و صلاح اندیشی از کماندان بخواهند ، کار گذار نامه را نوشتند ، آقای امیر کل اظهار نمودند در تلگراف دستگیری قاتلین ذکر نشده ، کار گذار جواب داد که از طرف کمیته مجازات بوده ، در این مذاکره من از کار گذار موضوع را خواستم اظهار کردند تلگراف این بود که آقا میرزا محسن در بازار حلبی سازها معروف به بین الحرمین کشته شد بلافاصله هم بیاینهٔ از طرف کمیته مجازات‌منتشر می‌شود ، در واقع ورود نویسنده بکار گذاری و کرمانشاه مصادف می‌شود با کشته شدن آقا میرزا محسن برادر صدر العلما .

بعد از چهار روز توقف برای تهیه لوازمات حرکت‌که مهم‌تر آنها تذکره عبور باامضای کماندان روس و امضای کار گذار مخصوصاً مهر رسمی کار گذاری که در بین راه روسها در ملایر و اراك‌اسباب مزاحمت فراهم ننمایند ، وقتی که نامه کماندان کرمانشاه را آوردند کار گذاری ، فقط بقسمت ملایر نوشته شده بود که او هم‌تاهرجائیکه مسئولیت و تحت فرمان خود میداند توصیه نماید ، چون من راه ملایر ، اراك ، ساوه بطهرانرا انتخاب کرده‌بودم .

پس از حاضر شدن صبح پنجم برای ملایر حرکت کردم ، مقداریکه از شهر گذشتیم مصادف شدم بکاروانیکه برای ملایر و اراك میرفتند ، پس از سلام و علیك و خوش و بش غیور بخیر گفته روانه شدیم ، معلوم شد آنها هم تذکره عبور از روسها دارند جویای من و مسافرتم شدند ، پیر مرد دل زنده‌ای بآنها جواب داد : باید این آقا از مهاجرین باشند حالا از کدام قسمت می‌آیند معلوم نیست ، حالا خودشان خواهندگفت ـ: بلی همین طور است ، بعد از عقب نشینی در حدود پنج ماه درخاك سنجابی مهمان رؤسای سنجابی بودم ، البته شرحی از جوان مردی آنها مذاکره کردم و همه‌تصدیق‌داشتند .

در این مذاکره یك نفر بنام کربلائی صفر علی اظهار داشت در چهار سال قبل که باجمعی برای کربلا میرفتیم ، بین پاطاق و پل ذهاب چند نفر دور مارا گرفتند و مشغول غارت اموال ما بودند که از بالای یکی از کدوك‌ها چند نفر سوار نمایان شد به محض اینکه نمایان شدنداینهامارا ول کرده خواستند اموال مارا هم ببرند یکی از آنها گفت (ایوای ؟) آنها سنجابی هستند اسبابها را بگذارید و فرارنمائید سوارها هم که از بالای کدوك وضعیت مارا دیدند از همانجا چند تیر خالی کرده وبسرعت پائین‌آمدند ، رسیدند بقافله پرسیدند از شما چیزی برده اند گفتیم فقط چهار عبا و یك قالیچه برده اند ، سوارهادنبال کرده بالاخره بازدوخورد یك نفر از آنها کشته و بقیه فرارکردند ، سنجابیها عبا و قالیچه رابماتحویل دادند و هرچه کردیم پولی از ماقبول نمایند حاضر نشدند و اظهار کردند ماازسوار های صمصام‌الممالك رئیس و ایلخانی ایل سنجابی هستیم ، در موارد ایام زیارتی ایلخانی سفارش کرده است که چون موقع و ایام زیارتی است و طایفه قلخانی و کورانی ممکن است اسباب زحمت زوار شوند ، بادستور ایشان در این دره ماهورها مخصوصاً بالاطاق تاپاطاق گردش می‌نمائیم چون غالباً از کرند باین طرف جنگل بالا- طاق تاپل ذهاب دزد گاه است ، آنها خدا حافظی کرده و ماهم بادعای برئیس‌شان براه افتاده واردقصر شیرین شدیم .

دنباله مذاکرات مارا رساند بکاروانسرای صحنه وشب در آنجا توقف کرده و آن پیرمرد وچندنفر

نگذاردند من به تنهائی شام تهیه کنم ، بمن گفتند شما استراحت نمائید تاشام حاضر شود ، برای من یك نمد انداختند و یك بالش وخواستم برای جابجا کردن اسب و جودادن بروم مانع شدندواظهار نمودند ماازاسب بهتر پذیرائی خواهیم نمودچون انشاالله شما راباید تاطهران برساند ، از این به بعد تـامادامیکه باشما خواهیم بودنگاه داری اسب باماها خواهد بود ، چون خود آنها اسب و قاطر و الاغ داشتند منتها اسبها باری و باصطلاح (یابو)بود .

یك ساعت بصبح مانده حرکت کردیم ناهار در قهوه خانه کدوك کنگاور صرف و حرکت کردیم ، برای یك ساعت بغروب رسیدیم بحسن آبادبین راه کنگاوربجمیل‌آباد ، شب توقف دراین‌محل البته‌بواسطه اردو کشی و میدان جنگ که نزدیك پل سفید یا پل شکسته بود چندخانوار بیشترنبودند ولی چون‌کاروان کلیه مایحتاج خود و چار پایان را داشتند لذا هیچگونه زحمتی بخانوار و ساکنین ده نداشتند ، شام‌صرف و استراحت ، برای اواخرشب حرکت‌کردیم بالاخره پس ازپنجروزکه بقول خودشان ازراه (میانه بر) رسیدیم ملایر ، مسافرین ملایری دو روز مارا نگاه داشتند .

حرکت ازملایر برای‌اراك

از کاروانها دوازده نفرشان در دهات بین ملایر واراك‌خانه‌شان بود باآنها حرکت کردیم دو شب در بین راه کـما فـی‌السابق پذیرائی از هر جهت باآنها بود ، در آخرین منزل باخدا حافظی بطرف اراك حرکت کرده، در بین‌راه ناهار در قهوه خانه آبگوشت خوبی صرف و حرکت کردم ، البته دیگر چون تنها بودم و اسب هم کاملا راه وار وپذیرائی شده بود سه ساعت بعد از ظهر رسیدم باراك ، شب را توقف و ضمناً در جستجوی‌کاروان ساوه‌ای برآمده تا کاروانسرای معروف بساوه‌ای‌ها را پیداکرده ، بعد از ملاقات باچند نفر که کی و چه وقت برای ساوه حرکت‌خواهید کرد ، یك نفر ازآنهاکه مسن‌تر بود ،گفت شما بکجا میخواهید بروید ـ طهران ، از راه ساوه ، بله چون نزدیك‌تر است ، بسیارخوب تنهاهستید ، بله تنها میباشم ، مال سواری دارید یاباید کرایه کنید خیر اسب سواری دارم ، بسیار خوب شما بروید اسب تانرا بیاورید که از همین جا صبح زود حرکت نمائیم .

پس از هشت روز از کرمانشاه باراك ، برای ساوه روانه شدیم ، این کاروانهم بسیار مردمان‌خوب و مهرمان و تاساوه نگذاشتند کوچك ترین کاری چه نسبت بخود و همین طور نسبت باسب بنمایم و واقعاً خوش گذشت بااینکه تمام سواره ولی ابداً خستگی روی نداده بود ، بعلاوه عمده آن‌است‌که شوق دیدار عیال و اولاد بعد از دوسال بی‌خبری بالاترین محرك و رفع خستگی بود باصطلاح .

وعده وصل چون شودنزدیك * آتش شوق تیز تر گردد

روز دهم وارد ساوه شدیم ودر منزل مشهدی غلامرضای کاردان که پیر مرد مقدسی بود وارد و قـبلا مشهدی غلامرضا به پسرش احمد دستور داد در اطاق برای این مهمان عزیز محترم وسایل راحتی‌رافراهم نمائیدکه استراحت‌کند، براه نمائی احمدآقا وارد اطاق شده‌استراحت نموده ، موقعی‌بیدارم‌کردندکه‌نهار حاضر بود ، پس از صرف غذا مشهدی غلامرضا اظهار کردند اگر میل دارید گردشی در شهر بنمائید و از مسجد جامع دیدن کنید ، باکمال میل برای دیدن شهر و دیدن آثار تاریخی‌حرکت کردم ، شهر البته کوچك و یك بازار سرپوشیده که آخر آن میرسید به مسجد و واقعاً بنای تاریخی بوده که میرساند اول آتشکده بوده است ، بعضی‌از قسمت‌های آن ریزش کرده بود .

شب با مشهدی غلامرضا مذاکره حرکت برای طهران نموده که صبح حرکت نمایم ، مشهدی غلامرضا گفتند من تا طهران باید شما را برسانم ، صبح باتفاق برای طهران حرکت ، از رودخانه شور گذشته شب در علی شاه عوض توقف صبح حرکت نمودیم یك ساعت بعد از ظهر وارد طهران از میدان اعدام بگذر مستوفی‌الممالك وحاج رجبعلی وگذر وزیردفتر وارد منزل شده همسر وبچهایم سلامت وهر ساعتی از عمرخود را که بیاد دارم درتمام عمر خود چنین ساعتی را بیاد ندارم ، چون اسب دم در و پسرم جعفر اورا نگاه داشته بود ، برخاستم اسب را در کاروانسرای زیر بازارچه متصل بمدرسه‌شاهزاده خانم که هنوز باقی منتها بجای چارپایان دوپایان منزل دارند (البته بصورت اطاق) برده جایش رامعین ویك نفر هم که درآنجا ساکن بود سفارش وسپردم که پذیرائی نماید ، مقداری کاه ویونجه گرفته تحویل (مهدی) دادم وخودبرای منزل وبعداً بحمام برای رفع خستگی رفته ، موقعی آمدم منزل که چند نفرازفامیل آمده بودند .

عصر همانروز آقا شیخ علی ، آقا شیخ موسی ، آقای حاج شیخ ابوالقاسم وآقا شیخ مهدی پسر عموها جمع وازگوشه وکنارصحبت والبته تمام دراطراف فرونت جنگ مذاکره ودور میزد ، ویك قسمت هم از احوالات آقای حاج شیخ محمد واحمد آقا وشیخ جواد سئوال ومذاکره میشد ، آقا شیخ موسی اظهار نمودند ، درخبرجنگ روسها با ایرانیها که محاصره میشوند گفته شد عده‌ای از مهاجرین غیر نظامی کشته شده است که من این خبر را برای آقایان اظهارنکردم ولی خیال خودم بسیار پریشان بود تاوقتیکه (دائی) از کاظمین آمدند ونامه شما را دادند (برادرحاجیه‌بی‌بی که عرب‌ایرانی بود ، درکاظمین ملاقات چون برای طهران حرکت میکرد توسط ایشان برای منزل نامه نوشته بودم) .

تا شب دسته دسته برای ملاقات می‌آمدند واز اخبار واوضاع سیاست روز مذاکراتی در میان بود ، روزدوم آقای اعتضاد همایون باچند نفرآمدند ومذاکرات دراطراف تشکیلات دودسته‌را دادند ، یکی بنام کمیته ودموکرات معروف به (تشکیلی) و دسته دوم بنام (ضد تشکیلی) که این دو دسته چه بوسیله روزنامه وچه بوسیله تبلیغات بر ضد یکدیگر بودند ، مرکز دموکراتها در یکی از عمارتهای میرزا علی‌اصغرخان اتابك واقع در خیابان لاله‌زار (که حالا پاساژ) است که در ایام هفته اجتماع و در سایر اوقات تشکیلات آن ازکمیته وکمیسونها دایر ومشغول فعالیت میباشند .

ضد تشکیلی‌ها دیگر محل ثابتی ندارند گاهی در منزل سیدمحمدکمره‌ای شوهر خواهر سید محمد رضا مساوات البته بیشتردرآنجا تشکیل میشود چون دارای باغچه‌وحیاط بزرگی است ، پس از مذاکرات آقای اعتضاد همایون ومعرفی ازدودسته ولی کاملا ازاعظاءکمیته دموکرات تشکیلی اطلاع نداشتند ، وضمناً اظهارکه‌ما بنام اصلاحیون عده‌ای گرد هم جلساتی داریم که‌شب منزل من (اعتضادهمایون) جمع میشویم و وبرنامه هم این است که فعالیت دردعوت‌افراد وضمناً باهردو دسته مذاکره تارفع دودستگی بشود ، حالا شما که تازه وارد شده اید و ناچار از طرف هر دو تشکیل دعوت خواهید شد تقاضای ما این است که رهبری جمعیت اصلاحیون را قبول نمائید که بواسطه شما میتوانیم موفقیت حاصل نموده انشاالله نتیجه در جمع بین دو تشکیل حاصل گردد ، من هم (نویسنده) قول دادم ولی ضمناً نظر دادم که اگر اساس ـ نامه‌ای دارید برای من بیاورید و نیز تا سه ررز مهلت بدهید که با ملاقات از هر دو دسته که بدیدن خواهند آمد کاملا مطلع و شناسائی از سران دسته ها بدست آورده بعداً تصمیم خود را باطلاع آقایان می‌رسانم .

اعتضاد همایون اظهار داشتند اساسنامه منظمی هنوز ترتیب داده نشده و اوراق عضویت هم نداریم تنها دفتر ثبت اسامی منظم است که ملاحظه خواهید نمود ، در این مذاکره بودیم که عده‌ای از مهاجرین آمدند که هم در تشکیلیون وارد بودند و هم در ضد تشکیلی و مذاکرات از هرقبیل که ضمناً دعوت‌برای همکاری ، جواب دادم که من فعلا خسته و بعلاوه اطلاع کاملی از اوضاع و سیاست روز طهران ندارم ، البته پس از روشن شدن ناچار باید وارد مرحله تازه‌ای گردید ، گرچه من آنچه‌درمهاجرت دیدم‌دیگر افکارم حاضر برای این‌گونه مشاجرات حزبی نیست مگر بتوانیم رفع مناقشات بین‌دودسته راپس ازاطلاع از اصل منظور سران آنها بنمائیم صلاح طرفین ومملکت خواهدبود .

شب دوم آقای معاون السلطنه باآقا میرزا علی اصغر خان طالقانی آمدند منزل پس از مذاکرات از اوضاع فرونت و سختی های مسافرت ، ضمناً آقای معاون السلطنه پیشنهاد کردند که رفقای شمادارای تشکیلات منظمی هستند و برای شما هم صلاح آنست که در این تشکیلات وارد شوید جواب دادم که تازه وارد و هنوز خسته می‌باشم و ضمناً مطالعه هم لازم است که در اطراف سیاست روز که خارجی ها چه نظر دارند و اعضای کمیته دموکرات چه اشخاصی هستند آقای معاون السلطنه اسامی را بشرح ذیل معرفی کردند .

حاج مخبر السلطنه رئیس کمیته بنام (دهقان)حکیم‌الملك‌نایب رئیس ، اعتلاءالملك ، معاون‌السلطنه سید هاشم وکیل ، سید محمد تدین ، ملك‌الشعراء ، میرزا علی‌اکبر ساعت‌ساز ، مقوم‌الملك زاهدی ، جلیل الملك کاشی‌رئیس تشریفات وزارت خارجه ، علی سهیلی عضو وزارت خارجه منشی‌کمیته .

ضد تشکیلی ، سید محمد کمره‌ای رهبر ، آقای عین الممالك ، تقی بینش ، حسین آقا پرویز مدیر کتابخانه طهران اول خیابان لاله‌زار ، دکتر حسن خان که چون زبانش در حرف زدن قدری گیر می‌کرد معروف بدکتر حسن لال بود ، و شیخ محمد الموتی که برحسب ظاهر باکمرای زیاد معاشربود ، و این دو نفر آخر باصطلاح دو سره بازی می‌کردند هم بغل تشکلیون و هم زیر شولای ضد تشکلیون بسر می‌بردند .

ارگان‌دموکرات تشکیلی روزنامه نو بهار بمدیریت ملك‌الشعرانوبهار ، زبان‌آزاد بمدیریت‌معاون السلطنه و سردبیری سید هاشم وکیل و میرزا علی اصغر طالقانی پدر مهندس‌طالقانی ، میرزاعلی اصغرخان تحت عنوان مکتب سعدی مقالاتی مینوشت که یکی‌ازمقالات بقدری نسبت بسعدی توهین آور بود که جار وجنجالی در شهر و محافل راه انداخت مخصوصاً در بین عرفا و دانشمندان شعر و ادب‌که بالاخره‌دولت وقت ناچار بتوقیف روزنامه گردید ، بعلاوه نسبت بشخص معاون السلطنه هم‌بدبین و جملاتی از هر طبقه بطرف مشارالیه پرتاب میگردید .

فصل هشتم

مطالعات در بدو ورود بطهران نسبت باوضاع اجتماعات و تصمیم در اقدام و ورود بخدمت دولت

کمیته مجازات

شب سوم ورود ساعت ده شب آقایان احسان الله خان ، حسین خان لله ، کریم دوات گر بدیدن من آمدند تا پاسی از شب مشغول مذاکره وشرح دادن تشکیل کمیته مجازات وترور کردن اشخاص بودند، همراهان خود را بنام کمیته مجازات بشرح ذیل : ابوالفتح زاده ، عمادالکتاب ، علی اکبر خان ارواقی ، بهادر السلطنه ، رشید السلطان ، منشی زاده ، حسین خان لله ، کریم دوات گر ، احسان الله خان ، محمد نظر خان ، مشکوة الممالك ، مشهدی زینل قفقازی ، داشی مجاهد ، میرزا ابوالحسن ساعت ساز ، حاجی واعظ قزوینی مبلغ ، حاج علی اصغر تبریزی ، حاج باباخان اردبیلی ، میرزا علی زنجانی ، مهدیخان تبریزی . کمال الوزاره هم چون بادو نفراز آنها رابطه داشته دریکی دو مورد کمك مالی میکرده .

پس از معرفی اعضاء اظهار داشتند که مذاکره برای ورود شما (نویسنده) شب گذشته در کمیته بمیان آمد ولی آقای حسین لله مخالفت کرده گفتند برای اینکه مبتلا بکسالت عصبی شده اید صلاح ندانستیم مستقیماً وارد شده باشید ، البته ماااز شماو شما از ما خواهید بود و مسلماً براهنمائی شما در کار و عمل محتاج خواهیم بود ، و ملاقات ماسه نفر هم از شما از سایر اعضاء مستور خواهد بود ، به آقایان گفتم بلکه تاکید کردم از جنبه مادی حتی المقدور خود داری نمائید چون در این یکی دوروز ورودحرفهائی شنیده‌ام خیلی باید مراقب خودتان باشید چون یگانه راه برهم خوردن هر تشکیلات دوئیت و نفاق خواهد بود آنهم فراهم نمی گردد مگر اینکه در بین افراد روح مادی پرورش یابد آنوقت است که از همه‌چیز خواهند گذشت ورشته کار بدست مخالفین خواهد افتاد ، کریم دوات گر اظهار کرد که در همین دوروزه فلانی ازهمه چیز و افکار ماااطلاع پیدا کرده است .

پس از پایان مذاکرات حسین خان و احسان الله خان اظهار نمودند چون دموکراتها دارای دو تشکیلات شده اند تشکیلی و ضد تشکیلی برحسب ظاهر ضد تشکیلی خود را طرفدار مهاجرین میداند ، برای اینکه میگویند انگلیسها چون مخالف باسران دموکرات مهاجر میباشند و بطور عموم در مراکز سیاست دنیا مهاجرین را یکمشت (متجاسر) و مخالف بادولت و شاه‌معرفی کرده‌اند باین جهت نمیخواهند از مهاجرین از قبیل سلیمان میرزا ، سید محمد رضای مساوات در انتخابات مجلسی که خودشان میخواهند انتخاب شوند ، لذا تشکیلات دموکرات را تجدید کرده ، اعضاء آنهم که ملاحظه می‌نمائید همه نوکر های پروپا قرص انگلیسها میباشند .

در این میانه که غیر مستقیم اقدام کرده‌ایم اعتضاد همایون را تشویق کردیم که افرادیرا بنام جمعیت اصلاحیون دعوت و جمع‌آوری نماید و تااندازه‌ای موفق هم شده ، در ورودشما بمشارالیه رساندیم که از شما ملاقات و تقاضا نماید که رهبری جمعیت را قبول و شروع بفعالیت برای اصلاح دو دسته بنام دموکرات نموده تا در مورد انتخابات طهران بالاتفاق قیام گردد که نصف از مهاجرین و نصف از تشکیلیون انتخاب شوند ، برای موفقیت شما در این کار همه گونه اقدام غیر مستقیم خواهیم نمود حتی از بین بردن اشخاص .

پس از خدا حافظی و رفتن آقایان بااینکه خسته بودم هرقدر خواستم بخوابم خوابم نبرد ، تمام بفکر طرح ریزی برای موفقیت در این کار بودم و بالاخره تصمیم گرفتم برای جمعیت اصلاحیون تشکیلاتی قائل شوم لذا برحسب وعده قبلی آقای اعتضاد همایون برای دنباله مذاکرات آمدند و شروع بمذاکره و تاظهر طول کشید و ناهار ایشانرا نگاه داشته ، خلاصه تااول مغرب تمام تشکیلات و تنظیم اوراق عضویت و طرز معرفی باآئین نامه مختصر و اساس نامه در تحت یك ماده « هدف جمعیت اصلاح رفع اختلاف احزاب خاصه دموکراتها و اتحاد و یگانگی درمشی سیاسی آنها مخصوصاً در انتخابات وکلای مجلس شورای‌ملی و مبارزه باهرگونه مخالفت که شدیداً مبارزه خواهند نمود و این جمعیت بنام (اصلاحیون) نامیده می‌شود » .

اساسنامه بضمیمه آئین نامه و اوراق عضویت و مهر به آقای اعتضاد همایون داده که حاضر وشروع بکار شود ، پس از حاضر شدن اوراق برای افراد حاضر شروع بصدور ورقه عضویت نموده و بیانیه در روزنامه ستاره ایران بمدیریت کمال السلطان‌چاپ که طرفدار ضد تشکیلیون هم‌بود ، باملاقات ایشان‌قرار شد نوشتجات جمعیت را منتشر نمایند ولی عقیده اعتضاد همایون این بود که بطور(ژلاتین) مطالب‌جمعیت را انتشار دهیم گفته شد مانعةالجمع نخواهد بود اگر آقای کمال‌السلطان خواستند ناز کنند بطورژلاتین منتشر می‌نمائیم مانعی ندارد در این صورت وسایل آنرا هم باید فراهم نمود ، اظهار داشتند قبلا حاضرو تهیه کرده بودم .

کمیته مجازات درقصرشیرین

خوانندگان محترم بامراجعه بفصل مهاجرت و توقف در قصر شیرین مطلعندکه دراثر وضعیت پریشان و هرج ومرج در آنجا چند نفر بامکاتبه باحیدر خان عمواقلی در بغداد چنین تصمیم گرفتند که چند نفررا ترور نمایند که در درجه اول نظام السلطنه وپس از ورود حیدر خان و گرفتن زمام کار عده‌ای را از میان ببرند ، و چون تنها مساوات همراه و اطلاع داشت و نویسنده هم از نقطه نظر سابقه بی‌اطلاع نبودم ، در نتیجه اطلاع دادن مساوات و محاصره نمودن منزل آقایان و فرار احسان الله خان و کریم دوات گر و داشی مجاهد و ابوالفتح‌زاده که صاحب‌منصب ژاندارمری‌بود ، ودستگیر نمودن حسین خان لله بادستبند وحبس‌در بغداد و استخلاص مشارالیه پس از ورود نویسنده توسط آقای حاج میرزا ابوالقاسم‌کاشانی‌مجتهد وحاج‌شیخ محمد مجتهد کاملا مطلع خواهند گردید که در دنباله آن آقایان فراریان بطهران آمده وچند نفردیگر باخود همراه وشروع بکارنمودند .

ملاقات بانویسنده، روی نجات دادن حسین خان لله و سوابق با مشارالیه بوده که چنانچه در این کتاب هم ذکر شده است ـ باکریم دوات‌گر هم‌چون درگذر وزیر دفتر پشت مسجد شاهزاده خانم منزل

داشتند یعنی کرایه نشین در حیاط وقفی و پدرش را بنام ابوالقاسم پیش کاکا شیرازی تنباکو فروش مقابل دکان نانوائی بازارچه گذارده بودیم و خود کریم هم بسن تقریباً دوازده ساله پیش میرزا غلامحسین زرگر شاگرد و کار میکرد و مادرش منزل حاجیه بی‌بی می‌آمد و در مواقعی کمك هم باومیشد بااین‌سابقه بود که خود را مطیع من میدانست ـ احسان الله خان همشیره زاده دکتر محمد خان‌توی خیابان‌فرمانفرما (شاهپور) سر بازارچه حاج شیخ هادی خانه و محکمه داشت و معروف بود بدکتر محمد خان کفری و بافامیل نویسنده ارتباط داشت و خود احسان الله خان در مدرسه سن لوئی تحصیل می‌کرد باین مناسبت از اوان تحصیلی که من هم در مدرسه سن لوئی معلم بودم آشنا بودیم ، در انقلابات مشروطیت درمدرسه سپهسالار وارد بود .

اما از اشخاص مرکزی کمیته مجازات آقای عمادالکتاب بطوریکه ذکر شده است معلم مشق من بودند و تعلیم مشق و تحصیل خط را نزد ایشان آموخته و بلکه آشنا شدن باجتماعات و زمزمه آزادی را از ایشان تااندازه‌ای وارد گردیدم ، در واقع پس از پایان تعلیم خط یك نفر بینا در جریان اجتماعی و آزادیخواه ازآب درآمده بودم .

باری‌اوراق‌واساسنامه‌حاضر ومشغول صدور ورقه عضویت افرادحاضر درجمعیت شده ، و اساس‌نامه‌را هم منتشر نمودیم انتشار اساسنامه سرو صدائی راه انداخت مخصوصاً در بین دو جمعیت‌تشکیلی‌و ضدتشکیلی که ملاقاتها شروع گردید وازهمه طرف اظهاراتی میشد .

روز جمعه سوم ورودم بود که آقای عین الممالك و دکتر متین دفتری وارد شدند در حالی که در زیر زمین مشغول تنظیم و اوراق عضویت افراد در آنجا پخش بود ، آقای عین‌الممالك دکتر متین دفتری را معرفی کردند و ضمناً اظهار داشتند که ایشانرا بشما می‌سپارم و فعلا یك مقاله‌ای هم در اطراف‌جمعیت مخصوصاً اشاره باین که بهترین راه برای رسیدن بهدف و منظور همانا اتحاد واتفاق است نوشته‌اندمن هم اظهار خورسندی کرده و این اولین ملاقات بین من و متین دفتری بود که ملاقات دیگر در جای خود ذکر خواهد شد .

در نتیجه فعالیت و ملاقات باطرفین بالاخره آخرین جلسه درمنزل حسن‌صدرائی بازرگان‌درسرای امیر باحضور نمایندگان تشکیلیون وضد تشکیلیون و جمعیت اصلاحیون پس از دنباله مذاکرات قبلی قرار شد چهار نفراز دموکراتهای مهاجر و چهار نفر از دموکراتهای تشکیلی در مرکز انتخاب‌شوند و چهار نفر دیگر آزاد بین طرفین باشد باین‌ترتیب صورت جلسه تنظیم وامضاءگردید .

ساعت دوازده شب بود که برای منزل حرکت کردم چون موقع زمستان و برف و باران و سرد بود ، از بازار امیر تاگذر وزیر دفتر مخصوصاً از گذر مستوفی بقدری گل و آب و چاله بودکه با این که پوتین در پابود بزحمت حرکت میکردم و هوا هم تاریك و در آن زمان برقی‌هم‌وجود نداشت .

از تکیه حاج رجبعلی وارد بازارچه معروف بحاج شاهزاده نشده دیدم یك نفر باری در پشت و عبا روی آن کشیده از طرف گذر وزیر دفتر می‌آید ، من حتم کردم دزد است و خانه‌ایرا زده است عبای خود را روی شانه جمع کرده و هفت تیر از جیب پشت شلوار بیرون آورده حاضر و آماده برای دفاع گردیدم ، او بطرف من ، ومن بطرف او و هردوباملاحظه نسبت بیکدیگر در حرکت تا این که‌او وارد بازارچه خرابه ، ولی چون یك طاق‌که روی سقف دکان نانوائی بود سالم‌بود لذا (پاچال) دکان که جای

ترازودار بودخالی وشخص مزبور خودرا وارد پاچال نموده ، روبدیوار با پوشانیدن خودرا با عبا ایستاد من دیگر تردید برایم حاصل نشد که او دزد است و ضمناً خیال کردم که در پاچال وارد شده است که از خود دفاع نماید ، البته این تصور درست بوده ، ولی نه بعنوان دفاع بااسلحه بلکه برای محفوظ ماندن از حمله من .

همین که او وارد پاچال شد من خود را کاملا آماده نموده و هفت تیردردست و چراغ قوه راروشن نموده جلو پاچالرا گرفته ، باصدای تند گفتم : عبارا پس کن به بینم چه دزدیده‌ای و خانه کدام بیچاره را خراب وپریشان کرده‌ای ، او باصدای گرفته مصنوعی گفت ، مرا رهاکن دنبال کارت برو؟ .

من خاطر جمع شدم که اسلحه ندارد لذا نزدیك رفته از پشت سر عبا را کشیدم که دیدم میرزا کریم خان علی آبادی رئیس محکمه تجارت دادگستری پدر بزرگ مهندس جهان گیر حق شناس که آن وقت باپسرم دکتر جعفر قدسی هم کلاس بودند ، در پشت خود یك کیسه بزرگ ذغال‌وخاکه دریك‌دست دبه کوچك روغن و در دست دیگر کیسه برنج ، مشاهده این منظره بقدری مرا تکان داد که واقعاً استخوان های بدنم صدا می‌کرد و عرق از سرتاپایم سرازیر ، مات و متحیر چند دقیقه ایستادم ، بعد میرزا کریم خان اظهار کرد حالا دیدی من دزد اسباب نبودم ، بلکه دزد بدست آوردن دلهای بیچارگان میباشم ، خانوادهائی را برای خود ذخیره کرده‌ام که در این فصل‌بایدبآنها خدمت‌وسرپرستی نمایم . البته تاآنجائیکه قدرت مالی داشته باشم وآنرا هم ازحقوق ماهیانه خود پس انداز و درموقع‌خود تهیه ودراین موقع بین آنان تقسیم ، و درهرشب برای یکی ازخانوارها میبرم .

تقاضا کردم بگذارید من کمك نمایم گفت : کار شما نیست و حالا نزدیك شده‌ام ، ولی از شما یك تمنا دارم که‌تامادامیکه من زنده‌ام (شتر دیدی نه دیدی باشد) وقسم بخور که عمل نمائی وبعد ازمن‌از قید قسم‌آزاد ومختاری میخواهی‌حکایت نمائی یاننمائی ، عبا را مانند اول روی شانه وسرش انداخته خدا حافظی ، ایشان بطرف تکیه حاج رجبعلی ، و من بطرف گذر وزیر دفتر روانه شدیم .

من تاورود بمنزل مانند یك مجسمه باروح ولی بکلی از خود بی‌خود و درعوالم خیال‌وغرق‌درتعجب از این برخورد و مشاهده بودم تاوارد منزل گردیدم ، خلاصه تاصبح نتوانستم یك دقیقه هم بخوابم ، اتفاقاًمنزل من هم متصل بخانه میرزا کریم خان بود که درساعات مختلف ملاقات‌میشد .

چون بواسطه مبتلا شدن بکسالت اعصاب در کاظمین یکی از معالجات دکتر آلمانی رفتن توی‌آب سرد بود در اول صبح که از خواب برخواستم فوراًاستحمام‌آب سرد ، و چون‌در آن ایام دوش نبود لذا در تمام فصول اول صبح توی‌آب‌حوض شست وشو می‌کردم ، حتی در زمستان یخ حوض را شکسته می‌رفتم توی آب یخ زده ، و بیرون می‌آمدم ، مقدار پنج سیر شیر جوشیده داغ می‌خوردم ، چون چاهی خور نبودم چنانچه تا این ساعت که بسن هفتاد رسیده‌ام نه چاهی ، نه سیگار ، نه تریاك ، نه مشروب ابداً آلوده نشده‌ام .

مطابق معمول همه روزه میرزا کریم خان دق‌الباب و صدا زد (باصطلاح خودش(اربـاب اگر از استحمام آب سرد بیرون آمده اند بگوئید رعایا منتظرند ، آنروز هم دق الباب و من بیرون آمدم پس از آداب احترام و صبح بخیر ، بطوری خود را نگاه داشتم که هر قدر میرزا کریم خان خواست با اظهار جملات قضیه شب را ازمن اقرار بگیرد نتوانست آن وقت دست روی شانه من‌زد و گفت : ایمان من نسبت

بشما کامل‌تر گردید ، خدا حافظی گفته حالا میروم برای صرف صبحانه ، من وارد منزل شده نان و پنیر صرف نمودم .

بهتر آنست که برای اطلاع‌خوانندگان‌مختصری ازاحوالات و روحیه میرزاکریم خان‌علی‌آبادی‌را در این تاریخ ذکر نمایم تا بدانند مردان حق کسانی هستند که برحسب ظـاهر تصور شناسائی آنها غیر ممکن است و علت هم معلوم است که آنها کاری بعوالم دنیای ظاهری ندارند تاخودرا بشناسانندبلکه تظاهراتی مینمایند که دیگران نتوانند پی‌باعمال باطن آنها ببرند ، مانند میرزا کریم خان علی آبادی‌که اگر من مصادف باچنین پیش آمدی از ایشان نشده بودم ، ایشانرا همان مـیرزا کریم کفری که همه می‌گفتند خیال می‌کردم ، ولی حسن اتفاق هم محله بودن با قسمت خانواده های علی آبادیهای آنروز مخصوصاً همجواری با میرزا کریم خان ، از نقطه نظر معـاشرت بـاآنان یك مکتب بزرگی برای ورود من بخدمـات دولتی بوده که بعد ها مورد استفاده قرار گرفت که شـاید در موقع خود از یکایك‌آنها ذکری بنمایم .

میرزا کریم خان دارای دو پسر ، حسین و حسن بود ، حسین دارای عیال‌واولادپدر مهندس‌جهانگیر حق شناس که در دوران حکومت دکتر مصدق وزیر راه شدند ـ و حسین خان در همان خانه پدرزندگانی میکرد و دروزارت پست و تلگراف وارد بود ومردی خوش برخورد ومیخواست همان طرز رفتارمعاشرتی پدر را عمل نماید ولی نمیتوانست .

بطور کلی علی آبادی‌ها از اقتدار الدوله ، میرزا عیسی خان ، میرزا علی خان ، میرزا داود خان میرزا حبیب‌الله خان ، که خانه های همه در تکیه درخونگاه وحاج رجبعلی تاگذروزیردفتر بود ، عموماً سردرب خانه دارای بالا خانه که یکی دو تاسه اطاق داشت که تقریباً محل پذیرائی واردیـن بر آقایان بود ، از درب کوچه که وارد میشدید چند پله بالا رفته وارد اطاق پذیرائی ، البته اشخاص وارد هم آشنا بروحیه آقایان بودند ، اطاق میرزا کریم خان بالاخـانه که یك پنجره باز میشد بکوچه عابرین و مقابل آن دکان بقالی مشهدی اکبر نام بودحالا پسرش‌همان دکان‌بقالی‌راکه متصل‌بمسجد حاج حسن است دارد و شبی که احسان الله خان وحسین‌خان لله وکریم دوات‌گر بدیدن من آمدند ایشان از پنجره دیده متوجه میشوند و مراقب بودندکه پس از بیرون آمدن آنهارا درست بشناسند .

میرزا کریم خان رئیس محکمه تجارت بود ولی از حیث قدرت و نفوذ از وزرای دادگستری‌بقول خودش (وجیه‌الملّه) و غیره مقتدر تربود و هیچ وزیری نمیتوانست بااو پنجه نرم کند ، چرا برای اینکه پاك دامن و درست و صدیق بود بهمین جهت تمام تجار آنروز از او ملاحظه میکردند و رای او مانندواقعاً وحی منزل بود که طرفین قبول میکردند .

چرا کفری میگفتند

حالا من آنچه از حالات واطوارزندگی ایشان بیاد دارم برای اطلاع خوانندگان ذکر می‌نمایم .

یکی از رویه‌اش این بود که باصطلاح (بکائنات) فحش میداد ، البته نسبت باشخاص زنده بیشترکه یکی از آنها را مینویسم که او هم در غیاب اشخاص نبود برخلاف همه که در روبرو شدن بهر شخصی بقدری اظهار علاقه و ارادت مینمایند که بمقام بندگی و خداوندگاری میرسانند ولی در غیاب همان شخص او را از شیطان و شمر هم بدتر و جانی‌تر ذکر مینمایند ، ولی میرزا کریم خـان اینطور نبود ، وقتی

قضات اول وقت در داد گستری و یا عدلیه آنروز وارد میشدند کنار حوض در عمارت وسط ایستاده و از هر دری صحبت میکردند ، آقا سید نصرالله اخوی یاتقوی که یکی از قضات مهم آنروز بود ، میرزا کریم خان بقول خودش اورا(بنام شمع‌دزد)لقب‌داده بود ودلیل هم‌ذکر میکرد .

چون در آن زمان‌ها شب عاشورا باید پای‌چهل منبر بروند و شمع روشن نمایندیکی از محلهاخانه معروف بسادات اخوی بود که محترمین طهران از زن و مرد باید بروند در آنجا شمع روشن نمایند و شمع ها هم مطابق نذریکه کرده بودند از قد اطفال کوچك از یك ساله تازن و مرد پنجاه ساله درست می‌کردند و نیز دسته های شمع گچی و غیر گچی اشخاص در دست و وارد تکایا و مجالس‌روضه خوانی‌که شب یاروز از اول محرم شروع میشد ، میرفتند ، مورد توجه : خانه و تکایای میرزا سیدمحمد طباطبائی ، امام جمعه ، مسجد شیخ عبدالحسین ، سید علی تفرشی ، سید ریحان‌الله ، مسجد حاج شیخ فضل‌الله مجتهد نوری . خانه سادات اخوی بیشتر مورد توجه‌بود .

وقتی که زن و مرد بادردست داشتن دسته‌های شمع و البته شمع های قدی را گماشتگان بانوان و آقایان در دست داشتند و بیشتر هم آقایان رجال باپای برهنه باهمسر و فرزندانشان حرکت میکردند ، همین که وارد مثلا منزل سادات اخوی میشدند شمع قدی و غیر قدی را هر چند که در نظر می‌گرفتنددر جائیکه مقداری گل پهن کرده که شمع پابرجا و ثابت سرپای خود بایستد روشن می‌کردند ، چندنفراز سادات اخوی هم در اطراف این محوطه ایستاده و چند جعبه چوبی هم نزدیك ویازیر منبر گذارده شده همین که شما شمع را روشن و هنوز شاید ردشده یانشده آقایان سادات شمع‌هارا(فوت یاپف)کرده‌خاموش و در جعبه‌های چوبی می‌اندازند .

من (نویسنده) یك سال باچند نفر از رجال زاده‌ها که یکی از آنها پسر بزرك آقابالاخان سردار افخم (که حالیه سردار افخم یاخسرو پناه) میباشد رفتیم و شمع روشن کردند و دوشمعش قدی که یکی از نوکرها حمل میکرد ، آن شب از سادات حاضر خدمت کسی را که شناختم سید علی اخوی با موهای (جو گندمی) ایستاده بودند وباخسروپناه اظهار ارادت و ضمناً گفتند که نیازسادات را بایدکامل نمائید ، چون من میدیدم باشمع های روشن شده با نوان و آقایان چه میکنند و بعلاوه‌چون میرزا سید علی‌راکه در تیمچه حاجب الدوله حجره یا مغازه داشت می‌شناختم ، بایشان گفتم باید امشب دوسه خروار شمع عایدی داشته باشید ، اظهار میرزا کریم‌خان باین مناسبت بودکه میگفت : شمع دزد .

میرزا کریم خان و عید نوروز

در عید نوروز سال ۱۳۳۷ هجری قمری که تقریباً چند ماهی بود که از مهاجرت برگشته بودم در واقع اولین عید بعد از مهاجرت بود ، وآن سالهم یك‌ساعت بعد از ظهر تحویل میشد که معمولا یك عده‌ای از زن و مرد برای تحویل سال میروند بقم وعده زیادیهم‌بحضرت‌عبدالعظیم .

صبح زود میرزا کریم خان برحسب عادت دق‌الباب‌نمود ، موقعی بودکه هنوزازشست‌وشوی توی آب حوض خلاص نشده بودم ازبیرون صدا کردند بیرون نروید باشماکار دارم ، پس از انجام شست وشو وصرف صبحانه بیرون آمدم ، میرزا کریم خان منتظر بودند ، اظهار کردند امسال میخواهم شمارااز رفتن‌تحویل سال بحضرت عبدالعظیم باز دارم و نگذارم بروید جائیکه ازبوی‌گند ، و . . . . و . . . . نفس نمیتوان کشید ، البته‌این اظهار در ابتدای امر زننده است خاصه درنزد ظاهرنمایان ولی‌حقیقت دارد برای اینکه

در یك محل کوچك بدون فضا مانند حرم و محوطه های اطراف آن که متجاوز از ده‌هزار جمعیت‌روی هم ریخته آیااظهار میرزا کریم خان صدق‌مینماید یاخیر ؟

دست من را گرفت و بطرف دروازه قزوین (محل باغچه و مجسمه های فعلی) نرسیده بدروازه سر چهار راه ملك دکان کربلائی فضل‌الله عطار (حالا حاج فضل الله است که خودش پیر مرد وپسرهایش مغازه را اداره مینمایند) قدری در آنجا نشسته بعد از روی ساعت برخواسته برای منزل آمدیم ، نزدیك درب منزل حسین خان پدر جهانگیر خان و دو بچه دیگرش باالاغ باغبان اکبر آبادش بازی میکردند ، پسر من هم با جهانگیر خان بود .

میرزا کریم خان از پسرش حسین خان پرسید ، آقایان آمده اند ، بله آمده اند ، اشاره بمن که بروید بالا خانه پس از ورود باطاق دیدم آقای حاج سید آقا و حاج شیخ ابوالفضل برادر زن حاج سید آقا و آقا نورالدین پسر بزرگ حاج سید آقا ، یك سینی مقوائی نقاشی‌کرده‌که‌آنزمان در اغلب‌خانه‌ها بود ، ودروسط سینی یك کاسه از بلور بنام (بارفتن) که آنهم در خانه‌ها بود که بعدها جزو عتیقه خرید و فروش میشد ، داخل آن شربت وگلاب که اطاق را معطر کرده بود ، یك بشقاب سبزه گندم‌که درتمام خانه ها چند روز بعید مانده خیس و سبز میشد که تاروز سیزده نگاهداری و بعد بیرون انداخته میشد ، چند استکان در اطراف کاسه بلور ، و شمایل حضرت پیغمبر (ص) در یك طرف‌سینی ، آقایانهم در نزدیك سینی نشسته بودند .

میرزا کریم خان وارد درحالیکه دست جعفر خان در دستش و باجهانگیر خان وارد شدند ، در دنباله‌اش حسین خان وارد ، من مقابل‌آقایان در طرف دیگر سینی رو بقبله نشسته ومیرزا کریم خان‌زیر دست من حسین خان زیر دست پدر جعفر خان و جهانگیر خان هم زیردست حسین خان ، میرزاکریم‌خان بانگاه کردن ساعت اظهار نمودند : وقت است ، و حاج سید آقا طومار کوچکی که لوله بود برداشت وباز کرده شروع بخواندن نمود ، معلوم‌شد حدیث کسا است ، ایشان تمام‌کرده‌دادند بحاج شیخ‌ابوالفضل ایشانهم تمام کرده دادند بآقا نورالدین ، بعد مجدداً حاج سید آقامشغول خواندن بودکه هنوزتمام‌نشده سال تحویل گردید .

در این موقع حاج سید آقا باقاشق شربت خوری چوبی که در توی کاسه بود از آن شربت توی استکانها ریخته (البته نصفه) بهریك از جالسین توسط آقا نورالدین داده شد ، بعد میرزا کریم بحسین گفت کاسه شربت را ببرید برای بانوان (یعنی اندرون) و ضمناً ناهاررا هم حاضر و بیاورید ، حسین‌خان هم مطابق دستور پدر رفتار پس از چند دقیقه سفره حاضر مقداری نان در اطراف سفره و دو طرف پنیر و سبزی ونعنا و ترخان تازه و یك قدح چینی مرغی بزرگ دوغ باچندگیلاس و یك قاشق چوبی بزرگ توی دوغ ، بعد گماشته یك سینی پلو سبزی در وسط سفره گذارد ، تقسیم کننده حسین خان برای هریك توی بشقابها کشیده داده شد ، پلو عبارت بود از باقلای تازه و شوید که باصطلاح در آن فصل (نوبرانه) بود ، ولای پلو یك‌بره بود که میشود باقلا پلو بابره .

غذا صرف شد ، بعد از غذا چاهی داده شد ، در این موقع میرزا کریم خان بآقایان هر کدام یك پنجهزاری طلا داده آقایان خدا حافظی و رفتند ، بعد یك پنجهزاری بمن و یکی هم به‌پسرش حسین‌خان دادند ، به جعفرخان و جهانگیر خان هرکدام یك پنجهزاری نقره که در آن ایام تازه ضرب شده بود ،

چون خیلی نوبود بچها باذوق وشادی از اطاق خارج شدند .

من و میرزا کریم خان نشسته ولی البته من از ابتدای ورود و منظره اطاق باز هم باوضعیت کریم خان که شمه‌ای ذکر شده در بهت و حیرت بودم تامجلس تمام شد ، میرزا کریم خان اظهار کرد فلانی از اول تاآخر تمام متوجه شما بودم که بخود می گفتید این دیگر چه پرده ایست ، بدانید و بشما میگویم که خداوند مانند محمد دیگر نمیتواند خلق کند ؟ البته خود این کلمه و جمله کفر است که خداراعاجز تصور کرده است ولی از نقطه نظر غلو نسبت به پیغمبر این اظهار را می نمود نه اینکه در واقـع نسبت بخدای قادر توانا آن عقیده‌را داشته باشد .

میرزا کریم خان به تمام معنی آزادیخواه بود و جزو سران حزب اتفاق ترقـی و با دموکراتها نظر خوب نداشت و باسید حسن تقی زاده جداً مخالف بود ، چون در موقع انتخابـات من فعالیت در موفقیت کاندیدای حزب مخصوصاً سید حسن تقی زاده مینمودم هر وقت در منزل وارد میشدم مخصوصاً شب‌ها اظهار میکرد ، فلانی کمتر دوندگی کن چرا وقتی که انتخاب میشود بایران و مجلس نمیآید ، برای‌آنست که ارباب ها صلاح نمی‌دانند و در موقع خودش اورا خواهندآورد ، من این اظهارات ایشان را بر ضدیت حمل وتعبیر می‌کـردم ، ولی وقتی بیدارشدم و فهمیدم که وضعیت مملکت بواسطه تغییر رژیم صورت دیگری پیدا کرده بود که حزبی در میان نبود و اگر هم بود من خود راکنار کشیده‌بودم .

مخصوصاً این جمله را مکرر و از روی ایمان اظهار میکرد : هروقت اربـابها بخواهند (مقصود انگلیسها است) اگر از آسمان سنك ببارد برای منافع خود او را خواهند آورد ، من الاتفاق درموقعی تقی زاده را بایران آوردند که کدوك اسد آباد از برف بسته شده بود که بامر دولت و وزارت راه باسرع ترین وقت راه باز و تقی زاده وارد طهران وبلا فاصله وزیر مالیه و قرار داد نفط لغو و بامررضا شاه در سرتاسر ایران چراغانی و جشن برپا گردید و بعد از چند روز دیگر مجدداً قرار دادبسته و سی سال تمدید قائل شدند ، در صورتیکه چند سالی بیش بآخر مدت قرار داد باقی نمانده بود که طبق قرار داد تمام مؤسسات آن متعلق بملت ایران میگردید ، الغای قراد داد و تجدید و تمدید آن‌بدست آقای‌سید حسن تقی زاده تحمیل بملت ایران گردید ، در صورتیـکه واقعاً اگر ملت ایران آزاد بود و قدرتی مانند رضا شاه نبود بـاید ملت ایران بجـای جشن عزا بگیرند ، در همان روز ها بیاد مرحوم میرزا کریم‌خان افتاده ، مکررمیگفتم : خدا رحمتت کند که‌آنچه می گفتی‌بدون کوچکترین‌تفاوتی‌انجام گرفت .

خواننده عزیز برای روشن شدن تاریخ است که شما خوانندگان متوجه باشید ، همین آقای تقی زاده در مجلس شورای ملی بعد از رضا شاه اظهار کردند : هرکس در آنروز جای من بود غیر از این نمی‌کرد برای اینکه خطر جان در میان بود ، من نویسنده میگویم : آیا جان و خون شمـا از ملك ـ المتکلمین‌ها وسید جمال‌الدین‌هاومیرزا جهانگیر خان‌ها وخیابانی‌ها وثقةالاسلام‌ها وصدهابلکه هزارهاامثال آنان‌عزیزتر ورنگین‌تر بود ؟ درصحرای کربلا هم وقتی آن‌جانی پست فطرت گوشواره را از گوش‌دختر مظلوم سیدالشهدا باحلقه گوش بیرون آورد چه گفت ؟ جز این گفت‌که اگر من بیرون نیاورم دیگری بیرون خواهد آورد ؟ پس بهردستی نباید داددست .

کشته شدن‌کریم دوات‌گر

برویم دنبال تاریخ خود . صبح زود بود که میرزا کریم خان بعادت همه روزه دق‌الباب نمودبیرون آمدم اظهار داشتند ساعت

دوازده دیشب کریم دواتگر باتفاق رشید السلطان می‌آمدند منزل کریم وقتی که وارد تکیه حاج رجبعلی می‌شوند رشید السلطان در نتیجه مشاجره با کریم ناگاه باهفت‌تیر کریم را بقتل میرساند وحالا نعش کریم را درمسجد گذارده اند که ببرند دفن‌نمایند .

بعد از کشته شدن کریم بلافاصله احسان‌الله خان و حسین خان میروند گیلان در جنگل وارد تشکیلات‌میرزا کوچك خان می‌شوند که خود تاریخ و وقایع دیگری دارد ، از طرف دیگر بواسطه شرحی که بنام کمیته مجازات بدولت نوشته می‌شود چند نفر را برای وزارت خانه ها معرفی می‌نمایند بشرح زیر :



کریم دواتگر

عماد الکتاب مدیر مرکز وزارت کشور ، منشی زاده خزانه دار کل مالیه ، ابوالفتح‌زاده رئیس‌امنیه ، علی‌اکبر خان ارداغی معاون عدلیه ، عبد الحسین خان مشکوة رئیس دیوان کشور ، چون برای بهادر السلطنه و رشید السلطان پستی معین نشده بود و از طرفی درهمان موقع کشته شدن کریم صورتی فاش میشود که آن صورت بایدازاعضای کمیته مجازات و یامسلماً رابطه کامل دارد ، آن چه گفته می‌شودرشید السلطان عین آن صورت را بدست وثوق الدوله میدهد ، چون همان روز ها از طرف وثوق الدوله پنج هزار تومان برای کمیته مجازات فرستاده می‌شود که در تقسیم هزار تومان سهم رشید السلطان و کریم می‌شود و کریم رشید السلطان را دعوت بمنزل خود نموده در بین راه مبلغ سیصد تومان کریم باصرار وتهدید برشید السلطان میدهد ولی رشید السلطان قانع نشده که میرسند توی تکیه حاج رجبعلی که باهم دست به یقه شده همین که کریم دست بهفت تیر مینماید رشید السلطان پیش دستی‌کرده کریم را میزند و پول‌را هم برداشته میرود .

ازاین جا دست گیری اعضاءکمیته مجازات‌شروع وبجز احسان اللهخان و حسین‌خان لله که‌بجنگل رفته بودند همه دستگیر و شروع باستنطاق و تنظیم پرونده و بجهاتی پرونده بسته ومهر وموم‌میشود .

حیدر عمواقلی یاحیدر خان چراغ‌برقی

البته خوانندگان در نظر دارند که در قصرشیرین بدستورحیدر خان از بغداد ، چند نفر حاضر شدند نظام السلطنه وچند نفر دیگر را ترور نمایند که در نتیجه کشف و احسان الله خان و کریم دوات‌گرفرار وحسین خان‌لله دستگیر و به بغداد تبعید وتوقیف گردید ، چون معلوم شد محرك حیدر عموقلی بوده اورا از بغداد باسلامبول حرکت دادند ، بعداً از اسلامبول برای‌ارض‌روم حرکت که‌مصادف میشود باانقلاب روسیه وحکومت لنین .

در اولین کنفرانس شرق که توسط کمونیستها در باکو تشکیل شد شرکت کرد ، این‌کنگره‌مرکب ازتقریباًسه هزارنفر از ملل‌مختلف ، دراین‌کنگره‌چون‌زبانهای‌ترکی، روسی ، فرانسه، فارسی‌رامیدانست و شخصاً مرد باهوشی بود رئیس هیئت ایرانیان میشود ، مذاکرات کنفرانس را ترجمه و برای ملت های

مختلف بزبان خودشان توضیح‌میداد .

پس از پایان کنگره بنظرش رسید بایران آمده به جنگلیها ملحق و بامیرزا کوچك خان همراهی کند ، البته این نظر بدون مشورت واطلاع سران انقلاب‌آنروز روسیه نبودکه‌برای پیشرفت منظور بهترین سازمان و محل کار را محل سازمان جنگلیها در نظر گرفتند ، چون در مطالعات‌خوداز دور تشخیص‌داده بود که تشکیل دهندگان این سازمان جز خود میرزا کوچك مردان ثابت قدم و دارای یك عقیده مثبتی نیستند ، هردو نفر بفکر های مختلف تشکیل جمعیت داده اند ، خود میرزا هم فکرش در محیط جنگل‌منتها تارشت بیشتر دور نمیزند ، وبااین فکر هم چه‌قدر میتوان مردم راسرگردان کرد ، ونیز مانندا‌حسان‌الله خان افرادی هم‌هستند که بتوان ازنقطه نظرتند روی استفاده کرد .

بااین مقدمات و تفکرات حاضر شد باچند نفر و بااسلحه کافی بساحل ایران وارد و بانقلابیون ملحق گردد ، مدتی با قوای جنگل زدوخورد کرده و یك بار تاصومعه سرا مرکز جنگلیها پیش رفته بودند ، این دسته همان احسان الله خان و خالو قربان بودند که دارای افکار کمونیستی وبرخلاف رویه‌و مسلك خود میرزا بودند .

حیدر خان پس از شکست خوردن نیرنگی بنظرش رسید که آن ترور کـردن میرزا کوچك خان باشد که پس از کشته شدن میرزا زمام امور جنگل را در دست خواهد گرفت و نقشه خود را کاملااجرا خواهد کرد که حرکت بطهران و گرفتن پایتخت باشد ، لذا تصمیم گرفت از راه دوستی وارد شده التیام وسازشی برحسب ظاهر بین‌انقلابیون وبین میرزاکوچك خان بدهد ، پس‌ازاین تصمیم بعد ازخواستن ملاقات نزد میرزا رفت و بامذاکرات زیاد و دلایل‌بیشمارکوشش کرد میرزا رابطرف رشت حرکت‌دهد ، ولی میرزا از قبول این پیشنهاد خود داری کرد زیرا از انقلابیون ظنین بود (وحق هم داشت) و بعلاوه اشخاص ذی‌نفع اختلاف میان این نیروی‌ضد دولت مرکزیرا دامن‌میزدند .

بالاخره دامنه ضدیت و دشمنی بطوری بـالا گرفت که احسان الله خان و خالو قربان و حیدر عمواقلی و ذره وحسابی باترسیم نقشه حیدرخان‌تصمیم گرفتندمیرزاکوچك‌خان را باترورازمیان بردارند .

میرزا از نقشه و فکر آنان آگاه گردید و دستور داد حیدر خان و رفقـایش را در ملا سرا ، که قرار بود جلسه‌تشکیل گردد دستگیر نمایند ، لذا افراد جنگلی‌اول عمارت محل جلسه راآتش زدند ، که در حین آتش سوزی احسان الله خان و خالو قربان فرار کردند ولی حیدر خان گرفتار و قبل از آن که نزد میرزا برده شود فدائیـان میرزا او را کشتند و در واقع خاتمه بزندگانی این مرد نـاراحت مرموز دادند .

دوشنبه نهم شعبان۱۳۳۶ هجری امروز سفارت آلمـان اعلامیه ذیل را بجراید طهران ارسال داشت : « در طی‌مذاکرات صلح در پرتسویك تروتسکی‌کمیسر امور خارجه روسیه اظهار داشت که مشار الیه مایل است مظالمی‌که‌از طرف حکومت سابق روسیه‌بایران بیطرف وارد آمده مخصوصاً مورد توجه قرار داده و در جبران آنها اقدام‌نماید ، فن‌کولمان وزیرخارجه آلمـان بیانات مشارالیه را بحسن قبول تلقی کرده و اظهار داشت ، دول اروپای مرکزی همواره با یك صمیمیت مخصوص خواهان آزادی ملت قدیم التمدن ایران بوده و هیچ آرزوئی ندارند جز اینکه‌ایرانیان در آتیه از فشار های خارجی رهائی پیدا کرده و تمدن ملی خود را آزادانه تعقیب نمایند ، بنابر اخبار

واصله از سفارت کبرای آلمان مقیم پطرز بورغ تروتسکی کمیسر امور خارجه بشاژر دافر ایران در آنجا کتباً و شفاهاً اطلاع داده است که حکومت روسیه معاهدات روس انگلیس مورخه ۲۱ اوت ۱۹۰۷ راجع بایران را ملغی وکان لم‌یکن میداند .

این است شرط دوستی از این جهات است که ملت ایران هم در همه حال علاقه‌مندی خود را نسبت بملت آلمان ظاهر میسازد، بهترین دلیل‌قضیه مهاجرت است که برعلیه روس انگلیس قیام کردند ، روس ها حاضر شدند قراد داد تقسیم ایران را لغو چنانچه اعلام کردند ولی انگلیسها هنوزحاضرنشده‌اند بلکه بعناوین مختلف نظریات خودرا تحمیل مینمایند دراینجا بی‌مناسبت نیست یکی‌ازنظریات‌آنها را بنام (پلیس جنوب) برای خوانندگان ذکرنمایم .

یادداشت سفارت انگلیس

در تاریخ ۲۸ جمادی الاولی ۱۳۳۶ وزارت خارجه بواسطه فشار افکار عمومی ناگزیر ازانتشاراین یادداشت‌سفارت انگلیس گردید « بطوریکه اولیای دولت ایران مسبوق هستند اعلیحضرت انگلستان همیشه اوضاع ایران رادرتحت نظر و توجه صمیمانه داشته ، در این اواخر علناً موافقت خود را در موضوع استقلال ایران اظهار داشته اند ، سفارت انگلیس برحسب دستور العمل دولت خود اخیراً چندین دفعه بادولت علیه ایران مذاکرات دوستانه نموده و تنها چیزی که خواهش شده این بوده که سیاست دوستانه را کلیتاً بمصالح انگلیس‌ابراز و اظهارات اولیاء دولت انگلیس را بطوریکه باید محل توجه قرار دهند و برای حفظ ایران از تجدید اتفاقاتیکه از عملیات پائیز و زمستان ۱۹۱۵ بحصول پیوست و امروز نیز همان مخاطرات بخوبی مشهود است جلو گیری نمایند و بالاخره بمصالح فوق العاده همجوار انگلستان در جنوب و بملاحظه‌هرج و مرج که بواسطه فقدان قوای منظم ممکن است بظهور رسد دولت قشون جنوب را بطوریکه حال‌تشکیل یافته تاآخر جنگ رسماً بشناسد .

و در مقابل دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان حاضر هستند که مساعدت مالی وافری بدولت علیه نموده و برای ایجاد قوای متحد الشکلی پس از اتمام جنگ برای‌تمام مملکت‌که بالاخره قشون جنوب‌بآن منظم گردد در تحت صاحب منصبان خارجی که در خصوص ملیت آنها بعد از این باید بین‌دولتین موافقت حاصل شود ، کمك و مساعدت نمایند و قرار داد انگلیس و روس ۱۹۰۷ را موقوف الاجرا بدانند تاپس از تشکیل دولت منظم در روسیه برای الغاء آن رسماً بادولت ایران وارد مذاکره شوند ، ضمناً اولیای دولت انگلیس حاضر هستند که ابطال شناسائی قرار داد مزبور را از طرف دولت ایران قبول نمایند و تغییر تعرفه گمرکی را باایران پذیرفته و برحسب میل اولیاء دولت ایران در هرکنفرانس بین‌المللی‌که نمایندگان دول غیر متخاصم شرکت نمایند ، نمایندگان ایران نیز مشارکت داشته‌باشند .

این پیشنهادات هنوز بحال خود باقی و تاکنون از طرف اولیای دولت علیه پذیرفته نشده ــ از طرف دیگر اغتشاشات در حالت شدت و عثمانیها در نقاط مختلفه غربی آذربایجان وارد شده و جنگلیها تقریباً ارتباط فیمابین انزلی و پایتخت را قطع وویس قنسول انگلیس و رئیس بانك شاهنشاهی را توقیف کرده اند و در واقع شمال غربی ایران از بحر خزر تا سرحد عثمانی مغشوش و برای عبور و مرور خصم باز است و این اقدامات که معابر شمال را فرا گرفته و روز بروز نیز کسب شدت و وخامت مینماید و پایتخت ایرانرا دچار مخاطره ساخته است ، لهذا اولیای دولت انگلیس برخلاف میل خود در صدد برآمده اند که از این اتفاقات که دولت ایران نمیتواند یا نمی‌خواهد جلوگیری نماید ، خود شخصاً جلو

گیری بعمل آورند ، بنابراین تصمیم گرفته اند از سرحد عثمانی استعداد کافی به شمال غربی ایران اعزام دارند ؟ توسعه عملیات استعداد مزبور منوط باثرات و نتایج حاصله از این اقدام و قدرتی است که اولیاء دولت علیه بکار خواهند برد .

اولیاء دولت انگلیس باکمال صداقت تمامیت ارضی ایران را محترم وازعملی که مداخله در امور داخله مملکت باشد احتراز و قشون انگلیس به محض این که اوضاع اجازه دهد و در هر صورت در ختم جنگ احضار خواهد شد» .

خواننده عزیز بدقت در جملات فوق توجه نمایند که بااینکه دولت جمهوری روسیه قراردادرا لغوو کان لم یکن دانسته ولی انگلیسها باجملات دلسوزمآبانه ولی در عین حال باتحمیل شرایط دیگری میخواهد بگوید قرار داد را مورد نظر قراردهندآنهم نه قطعی بلکه موکول به تشکیل دولت مناسب درروسیه تا وارد مذاکره شود ، که باین عنوانهم شده خود را طرفدار دولت ورژیم سابق بداند تابتواند بصورت ولباس دیگر دست از سر ملت ایران برنداشته باشد .

اینك برای اطلاع تشکیلات کامل پلیس جنوب را که اشاره نموده اند ذکر مینمائیم ، در سالهای آخر جنگ دولت انگلیس بعنوان حفظ طرق و امنیت جنوب و برای مقابله باعملیات مامورین و عمال آلمانی بدون اجازه دولت ایران شروع به تشکیلات نظامی بنام (پلیس جنوب) نمودند و در پایان جنگ روبه نقصان نهاد تا بمیزان ذیل باقی ماند : ـ ٥٤٠٠ تابین ٤٧٠ صاحب منصب انگلیسی ـ ١٩٠ صاحب منصب ایرانی ٢٥٦ صاحب منصب جزءانگلیسی وهندی ، این نیروی نظامی درتحت اوامر یك نفر صاحب منصب انگلیسی قرار گرفته ارکان حرب او در شیراز مرکب است از هشت نفر صاحب منصب آتا ماژرانگلیسی و سه نفر افسر ایرانی ، و بریکاد تقسیم شده باسم بریکاد کرمان مرکز فرماندهی یکی هم در شیراز و دیگری در کرمان جای دارد ، فرماندهی هردو بریکاد باافسران انگلیسی و به هریك از دو فرمانده ٤ افسر انگلیسی ودونفر افسر ایرانی کمك داده میشود .

بریکاد فارس از سه باطالیان و سه اسکادران سوار ، یك باطری چهار توپی ، یك دسته میترالیوز چهار توپی ، یك گروهان مهندس ، یك دسته صحیه متحرك ، یك مریضخانه بیطاری ، یك شعبه ذخیره ، اداره قاطر خانه ، اداره گاریخانه ، یك انبار سیورسات تشکیل یافته .

بریکاد کرمان بهمین طریق تشکیل شده است ، مگر از حیث عده که در عوض سه باطالیان فقط دو باطالیان و در عوض ٣ اسکادران سوار ولی گروهان مهندسی ندارد ـ با طالیانهای پیاده از سه یا چهار گروهان تشکیل و هر گروهان مرکب از چهار رسد و هر رسد مرکب از ٤ جوقه می‌باشد ، چون مقدار قور خانه لازم از هندوستان حمل می‌شود لهذا انبار ذخیره مخصوص تشکیل نشده است .

اضافه برتشکیلات مذکور یك عده تفنگچی جهت انتظامات راه ها توسط اداره قشون جنوب استخدام و متصدی و نفرات آن از نفرات محلی گرفته شده است ، اسلحه و لوازمات آنها از سیستم انگلیسی است که از زمان گذشته به قشون هندی داده شده بود البسه عده مطابق با البسه قشون هندی مگر کلاه که ایرانی است ، نفرات از تاریخ ورود بخدمت موظف می‌باشند که بهر یك از نقاط ایران مامور می‌شوند خدمت نمایند ، ترتیب مشق و اداره امور پلیس جنوب مطابق ترتیبات و تشکیلات انگلیس می‌باشد .

مخارج سالیانه پلیس جنوب طبق برآوردیکه در مخارج هفت ماهه سال اخیر زده شده بمبلغ = (٥٣٠٠٠٠٠٠ قران بالغ می‌باشد ـ چون اظهارات لورد کرزن درباب پلیس جنوب بین دیپلمات رسمی سفارت انگلیس میباشد و بقیه قرار داد ، کرزن ، وثوق الدوله ١٩١٩ روی پایه آن بنا نهاده‌شده که دنباله همان بکودتا و انقراض قاجاریه و طلوع پهلوی‌منتهی گردید که ترجمه عین آن اظهارات را ذیلا نقل می‌نمائیم .

«راجع به تفنگ‌چی‌ها که سرپرستی (سایکس) درجنوب ایران ترتیب داده (مقصود همان پلیس جنوب است) این قوه همان قوه‌ئیست‌که در ابتدا در نظر بود و امیدارم که همیشه در همان شکل اصلی یعنی یك قوه ایرانی باقی بماند ، از حیث اوصاف و ترکیب و تابعیت یك قوه‌ایرانیست (از حیث معنویت چه عرض کنم ؟) و اگر از میان برداشته شود بیش از همه خود ایران بزحمت خواهد افتاد ـ (این هم یك دلسوزی) .

بعد از جنگ حکومت انگلستان بی‌میل نخواهد بود که در باره آتیه این قوه بـایك کابینه موافق ایران مذاکره بکند ، ایرانیان هیچوقت از استخدام فرنگیان در خدمات دولتی امـتناع نداشته اند و مخصوصاً از استخدام انگلیسها ، از آنجمله چند صاحب منصب مشهور که در تاریخ ایران معروف شده اند در زمانی که (سرانتون و سررابرت شرلی) شاه عباس بزرگ را معاونت کردند تا برضد عثمانیها تشکیل اردو داده شد ، و سه قرن پیش جزائر هرمز را از دست پرتقالیها گرفت (ولی خود جـانشین آنها گردید) .

معلوم گردید که تشکیل دهنده پلیس جنوب (سرپرس سایکس) که از سال ١٨٩٤ تا ١٩١٣وپس از هشت سال ژنرال قنسول مشهد و بعد ژنرال قنسول ترکستان چین بود ، در ماه مـارس ١٩١٦ وارد بندر عباس شد فوراً پنجاه وسه نفر استخدام‌کرد ، در ماه ژوبه کرمان‌راتصرف نمود ، در یازدهم‌سپتامبر نظامیان خودرا بهسپاهیان روس مقیم اصفهان پیونددادد . در١١نوامبر باتفاق‌شاهزاده فرمانفرما والی‌فارس وارد شیراز شد وبه ژاندارمری محل دستور اطاعت ازاوامرپلیس‌جنوب‌راصادرکرد ، ودرماه مارس١٩١٧ رسمیت تشکیلات پلیس جنوب رابه دولت ایران تحمیل نمود .

تصور میکنم دیگر نقطه ابهامی برای خوانندگان آینده‌خاصه نسل جوان‌باقی‌نماند ، مامنظوری‌جز روشن‌شدن تاریخ نداریم قضاوت باخود شما خواهد بودکه دوست خودرابشناسید .

مراجعت حسین لله از جنگل

پس از کشته شدن حیدر عموقلی و فرار احسان‌الله خان ، ذره حسابی برشت حسین خان برای طهران حرکت کرد ، وچنین تصورکرد که دیگر بعداز بین بردن عده‌ای از افرادکمیته و بستن پرونده آنها نسبت به بقیه هم اقدامی نمیشود ، ولی درکرج بدستور دولت وقت دستگیر ودر شهربانی شروع باستنطاق وپرونده‌اش تکمیل وباید بدادگاه مربوطه فرستاده‌شود ، این اقدام مدتی طول‌کشید و حسین‌خان شکایت می‌کردچرا تکلیف‌مرامعین نمی‌کنند اگر باید مجازات شوم محکمه باید معین نماید که مقصر هستم یا نیستم ، در هرحال چرا باید درحبس بلاتکلیف بمانم .

هرکس از آقایان آزادیخواه که برای ملاقاتش میرفتند همین شکایت و گله‌را با دوستان خودمینمود یکی از روزهای ملاقات من (نویسنده) شهربانی رفته دیدم‌آقای شیخ جلال‌نهاوندی که‌یکی ازعلمای تراز

اول مجلس شورای ملی واز نجف آمده و بعد از مجلس مشغول وکالت دادگستری‌بود با صدرائی و میرزا زین العابدین خان گوهری جواهر فروش که مغازه‌اش در بازار مقابل مسجد شاه و مرکز یك عده از آزادیخواهان و دموکراتها بود ، و آقای صدرائی یکی از اعضاء مورد توجه کمیته دموکرات تشکیلیون



حسین خان لله یاسردارافخمی یکی‌ازتروریست‌های کمیته مجازات

بود و در سرای امیر حجره و تجارت داشت و بسیار مرد باهوش مخصوصاً در سیاست دارای فکری‌روشن و کلیه سران از قبیل تدین ، ملك الشعرا و میرزا ابراهیم قمی و امثال آنان در حجره او جمع و راجع بمسائل روز مذاکره و شور مینمودند ، صدرائی مردی تحصیل کرده در فقه مخصوصاً در فلسفه و حکمت کامل بود ، در این موقع که من وارد شدم حسین خان را عصبانی دیدم و از دنباله مذاکرات متوجه شدم

که مربوط بچه قسمت است ، اظهار کردم اگر من وارد در وکالت عدلیه بودم حاضر بودم وکالت شما را قبول کنم البته طرف مذاکره‌ام آقاشیخ جلال نهاوندی‌بود .

وکالت من

در این موقع آقا شیخ جلال نهاوندی باصطلاح موقعی بدستش آمد : اظهار و پیشنهاد کردند مانعی ندارد حالا هم میتوانید وکیل ایشان بشوید باین ترتیب که وکالت در توکیل که او بشما و شما بمن وکالت میدهید من هم (نویسنده) قبول کردم ، لذا آقا شیخ جلال از کیف خود ورقه وکالت نامه رسمی بیرون و شروع بنوشتن نمود بنام وکیل در توکیل آقایان حاضرین هم اقرار طرفین را تصدیق کرده و مهر دفتر و امضاء رئیس زندان شده البته معلوم است حسین چه‌قدر خوشحال گردید و بی‌اختیار صورت مرا بوسید و اظهارنمود : این است معنی دوستی که در همه حال ظاهر میشود ـ اگر ایشان در بغداد سبب نجات‌من‌از حبس‌عثمانیها نمی‌شدند معلوم نبود چه میشدم .

مخبرالسلطنه در کابینه مستوفی الممالك وزیر داخله بود که حکم حکومت نطنز من‌بامضاء ایشان است و در حدود یك ماه میشود که باید بمحل ماموریت حرکت نمایم ، ولی چون اولین ماموریت وورود بخدمت دولت من است و از لباس روحانی بلباس دیوانی در آمده‌ام و واقعاً در نظر و فکرم کار مشکلی می‌آمد که چه طور باید حکومت کرد ، در همین موقع آقای مخبر السلطنه وزیر کشور احضارم نمود و در حدود یك ساعت در اطاق وزارت از حکومت خود در آذربایجان و فارس و طرز کار های‌حکومتی ورفتار باطبقات مختلف ورسیدگی بشکایات وطریق حل آن بامن مذاکره نمودند .

مخبرالدوله‌وحکومت کاشان

چون مخبر السلطنه بطوریکه در جای خود ذکر شده رئیس کمیته دموکرات بود بنام (دهقان) نامه‌ها و مراسلات کمیته را امضاء میکرد ، به مخبرالدوله برادر زاده‌اش (پدر خسرو هدایت و سپهبد هدایت)دستور میدهدکه‌فلانی را ملاقات و وادارید از کمیته کتباً بخواهد حکومت کاشان بشما داده شود ، لذا مخبرالدوله با من مذاکره واز کمیته حکومت کاشانرا برای ایشان تقاضا کردم ، حکم حکومت کاشان مخبرالدوله صادر و قرار شد باتفاق ایشان حرکت نمائیم ایشان بکاشان و من به نطنز .

حاج‌مخبرالسلطنه ووزارت‌عدلیه

در همان روزیکه حسین خان‌لله در محبس ملاقات و وکالت نامه تنظیم گردید باآقایان بیرون آمدیم ، آنها بطرف بازار و من با آقا شیخ جلال بعدلیه وارد و معلوم شد که حاج مخبرالسلطنه برای وزارت دادگستری معین و اولین روز آمدن بدادگستری ایشان از وزارت کشوراست ،آقاشیخ‌جلال اظهارخوش وقتی‌نمود ، نزدیك پله‌های عمارت حوزه وزارتی رسیدیم درآنجا مذاکرات بین من راجع بطرز ورود بمذاکرات پایان یافت و من رفتم بالا و ایشان قرار شد درحیاط قدم بزنند تا من مراجعت نمایم .

میرزا رضا خان نائینی

در این موقع آقای میرزا رضا خان نائینی ، از مردان نیك و عالم ودرستکار وآزادیخواه ، معاون وزارت دادگستری بودند ، باطاق ایشان وارد ، گوش تا گوش اطاق قضات محاکم درجه اول نشسته و منتظر ورود وزیر جدید حاج مخبرالسلطنه بودند ، پهلوی میز ایشان صندلی بودقرارگرفتم ، اغلب از قضات بمن‌احترام‌گذارده جای معین مینمودند ، ولی من خیلی خوشحال شدم‌که پهلوی میز ایشان نشستم .

برخورد من

همینکه روی صندلی قرار گرفتم ناگاه چشمم افتاد بچند پاکت که با خط قرمز روی آن نوشته شده بود ، آناً متوجه شدم پاکتها تهدید است ، آقا میرزا رضا خان پس از تعارفات معموله اظهار نمودند : فرمایشی داشتید ؟ دراین اثنا پیشخدمت قلیان آورد و بدست آقای میرزا رضا خان داد ، من گفتم : در موضوع پرونده حسین‌خان للهاست که چرا دادگستری تکلیف آنرا معین نمیکند ، دراین موقع خواستم دست ازآستین عبا بیرون بیاورم که وکالت نامه را نشان بدهم ، ناگاه دست میرزا رضا خان که بقلیان بود چنان مرتعش گردید که آتش سر قلیان ریخته و یکی دونفر که نزدیك بودند قلیانرا گرفته و پیشخدمت آمد قلیانرا برد ولی رنگ صورت بطوری تغییر کرده بود که غالب قضات متوجه شدند ، معلوم شد ایشان در موقعی که خواستم وکالت‌نامه را از جیب بغل بیرون بیاورم تصور کردند میخواهم هفت تیر بیرون بیاورم و ایشان را ترور نمایم .

بعداز این پیش‌آمد باکمال ترس واحترام گفتند : چون الساعه وزیر دادگستری خواهند آمد خواهش میکنم با ایشان مذاکره و بخواهید که بمن دستور بدهند که پرونده را بجریان انداخته تا تکلیف حسین خان معلوم گردد واز وزیر بخواهید که شیخ علی اصغر گرگانی را بخواهند که باحضور مشارالیه بمن دستور داده شود .

ورود آقای حاج مخبرالسلطنه

پیشخدمت اعلام کرد که وزیر وارد شدند ، قضات حرکت و بتدریج وارد اطاق وزیر میشدند ، من هم باتفاق معاون وارد اطاق وزیر گردیدم ، همینکه حاج مخبرالسلطنه چشمش بمن افتاد گفت : چراحرکت نکرده اید تصور میکردم وارد کاشان شده‌اید ، گفتم : چون آقای مخبر الدوله یکی دو روز کار داشتند قرار شد باتفاق حرکت نمائیم ، حالا مخبرالسلطنه پشت میز ایستاده و تمام قضات هم ناچار ایستاده‌اند ، وزیر : با من کاری داشتید ، بله ، چون بحسین خان لله علاقه‌مند میباشم و پرونده ایشان هم مجزا از پرونده متهمین کمیته مجازات میباشد بدون جهت در حبس و هرچه شکایت میکند پرونده اش بجریان نمیافتد با ارائه وکالت نامه تقاضا کردم بآقای معاون دستور بفرمائید شیخ علی‌اصغر گرگانی راکه رئیس محکمه مربوطه است بخواهند تاپرونده را بجریان بیندازند .

فوراً وزیر با احضار شیخ علی اصغر بمعاون دستور اقدام فوری دادند ، من با معاون و شیخ علی اصغر از اطاق وزیر باطاق میرزا رضا خان آمدم مشارالیه مجدداً در دنباله امر وزیر دستور اکید دادند که پرونده را بجریان وطبق قانون اقدام نمائید ، شیخ علی اصغر اظهار خطر نسبت بخود نمود بآقاشیخ علی اصغر گفتم شما در مدرسه خان مروی حجره داشتید و چندین سال هم ازموقوفه بنام‌تحصیل درحجره مدرسه با ماهی سه تومان الی ده تومان زندگانی میکردید ، مگر چقدر عمر خواهیدکرد ، این اظهار من فوق العاده مؤثر و آقای معاون جواب دادند امر وزیر است بروید هرچه زودتر اقدام نمائید وفلانی هم با شما خواهد بود .

پس از مذاکرات و تأکید معاون باتفاق شیخ علی اصغر گرگانی آمدیم پائین که آقا شیخ جلال نزدیك آمد و اظهار داشت که وقتی دیدم شیخ علی اصغر با پیشخدمت وزیر بعمارت وزارت میروند یقین کردم که کار انجام و تمام است باتفاق وارد اطاق شیخ علی اصغر شده مشار الیه با یادداشت پرونده را خواسته ولاك و مهر آنرا بازکرده و قرار احضار حسین خان را برای سه روز بعد دادند .

البته مذاکرات و تصمیم باحضار برحسب اظهارات آقا شیخ جلال نهاوندی بود و رونوشت وکالت نامه هم در پرونده ضبط و منهم آنچه لازم بود با آقا شیخ علی اصغر اطمینان و مذاکره نمودم ، و من وآقا شیخ جمال از اطاق آقای گرگانی بیرون آمدیم ، البته آقا شیخ جلال خیلی خوشحال واظهار نمودند خوب است برویم شهربانی و حسین خان را از جریان مطلع نمائیم ، با درشکه رفتیم شهربانی وقتی که حسین خان مطلع گردید فوق العاده خورسند گردید .

حسین خان بآقا شیخ جلال اظهار کرد که فلانی در همه حال من را یاری کرده ، از حبس عثمانی در بغداد نجاتم دادند اینك هم ازاین حبس بهمت و فداکاری ایشان نجات و خلاص خواهم گردید ، ولی متحیرم چگونه این فداکاری ومحبت ایشان را تلافی نمایم ، جواب دادم ، دوست آنست که در سختی وپریشان حالی دست دوست را بگیرد پس از مذاکرات و خوشحالی باحسین خان خداحافظی کرده بیرون آمدیم .

انتشار خبر

بعد از مصاحبه من با میرزا رضا خان نائینی و وزیر دادگستری و جریان پرونده وصدور حکم احضار حسین خان در تمام دادگستری چه بین قضات که خود ناظر بودند وچه دربین مردمی که درحیاطهای دادگستری جمع بودند تنها مذاکره ای که بمیان آمد همین قضیه بود که ازآنجا به بیرون مخصوصاً دربازار پخش گردید که وزیر دادگستری دستور محاکمه حسین لله را داده اند .

من وآقا شیخ جلال از شهربانی بادرشکه ببازار ، اول بحجرهٔ آقای گوهری و بعد بسرای امیر حجرهٔ آقای صدرائی و جریان را شرح دادیم ، آقای صدرائی گفت عجب تصادفی وفلانی هم زرنگی کردند ، آیا بحسین خان اطلاع داده شده است ؟ گفته شد الساعه از شهربانی می آئیم ، چون ظهر شده بود آقای صدرائی دستور چلوکباب دادند که بسلامتی این موفقیت صرف نهار شده باشد آنهم با چلوکباب .

بعد از نهار از هر طرف با تلفن ازآقای صدرائی از واقعه سؤال میشد و ایشان هم صحت امر را جواب و ضمناً اظهار میکردند هر دو وکیل حسین خان حاضر و بسلامتی این موفقیت با چلوکباب پذیرائی کردیم ، و ضمناً آقای صدرائی بآن کسانیکه حزبی بودند تأکید میکردند که در روز احضار حسین خان در دادگستری حاضر و بلکه افراد را هم اطلاع دهند که همه حاضر باشند ، بلکه لازم است عده ای در شهربانی حاضر که با حسین خان بدادگستری بیایند .

آقای صدرائی اظهار نمودند که : قطعاً این خبر به بهبهانیها وآشتیانیها و طباطبائیها رسیده است و حتماً تجهیزاتی برای آن روز خواهند نمود ، باین جهت لازم است عموم آزادیخواهان خاصه دموکراتها صف قوی تشکیل دهند ، دراین مذاکرات بودیم که میرزا زین العابدین خان گوهری آمدند واظهار کردند آدم امام جمعه در بازار مشغول مذاکره برای حاضر شدن بدادگستری بودند که از طرف امام جمعه آقا میرزا سید محمد ، ونیز ازطرف آقا میرزا سید محمد بهبهانی ، و صدرالعلما ، آقای صدرائی اظهار کردند باید بدولت و شهربانی هم تذکر داد که ممکن است در حرکت حسین خان بدادگستری خطری روی دهد بنابراین لازم است کاملا مراقبت نمایند درهمین مذاکرات آقایان تدین و ملك الشعرا بهار مدیر روزنامه ایران وارد و شرحی که بنام قدردانی تهیه شده بود قرائت نمودند .

حکم حکومت نطنز که توام بالقب (اعظام الوزاره) است ذیلا درج می شود که اولین حکم ورود دراستخدام دولتی است .

وزارت داخله
اداره پرسنل

نمره ٢٥٢٣
مورخه ١٤ شهر جمادی الثانیه ١٣٣٦

وزارت داخله بموجب صدور این حکم مقرر میدارد

از این تاریخ که پنجم برج حمل سنهٔ یونت ئیل یکهزار وسیصد و سی وشش است آقای اعظام الوزاره بسمت‌حکومت نطنزمنصوب و مسئولیت اینکار بعهده مشارالیه محول و درازاء این خدمت ماهی هشتاد تومان که عبارتست از هشتصد قران از روز ورود بمحل در حق او برقراراست .

(مهر دولت علیه ایران وزارت‌داخله) « مخبرالسلطنه».



اعظام‌الوزاره حاکم نطنز

از این به بعد در نوشتن دنباله تاریخ بجای نویسنده اعظام الوزاره هم ذکر خواهد شد ، البته در مواردیکه لازم باشد والا همان نویسنده کافی خواهد بود .

روز مقرر

صبح روز سوم ساعت ۹ صبح جمعیتی از طبقات مختلف شهر در چهار حیاط دادگستری اجتماع بقول بعضی‌ها دوصف از ارتجاع و آزادیخواه صف آرائی کرده بودند و عمامه سیاه (سادات) و عمامه سفید در حیاط محاکم قیل و قال داشتند ، در مسیراز شهربانی تا دادگستری وخیابان باب همایون هم دو طرف تماشاچی بانتظار ، حسین خان از شهربانی که در میدان توپخانه(سپه) بودبایك دسته پاسبان‌بیرون ودراطراف‌هم‌ژاندارم‌مسلح‌بطرف دادگستری روانه شدند ، اعظام الوزاره هم باجمعی بهمراهی حسین خان وارد دادگستری شده ، نزدیك درب ورودی بحیاط اول حسین خان خواست قوطی سیگار از جیب بیرون بیاورد که یك مرتبه جمعیت پا بفرار که چند عبا و کفش روی زمین افتاده بود مردم خیال کرده بودند قوطی سیگار هفت تیر است .

وارد حیاط دوم که متجاوز از دو هزار نفر از هر طبقه جمع بودند که میاندارشان آقا میرزا سید علی بهبهانی آنروز و نماینده امروز مجلس شورای ملی و یاسناتور بودند که نزدیك اطاق آقا شیخ علی اصغر گرگانی ویك طرف هم آقا شیخ جلال نهاوندی و میرزا ابراهیم قمی و ملك الشعرا و صدرائی ایستاده بودند ، میرزا علی اکبر ساعت ساز هم دائماً در دو حیاط حرکت می‌کرد و واقعاً آن روز فعالیت غریبی می‌کرد ، وقتی من و جمعی باحسین خان وارد حیاط دوم شدیم آمدجلو وبحسین دست‌داد .

در اطاق مقابل محکمه برای توقف حسین خان جا معین کرده بودند ، وارد اطاق ، من وآقا شیخ جلال هم وارد ، پس از چند دقیقه حسین خان به محکمه اطاق آقا شیخ علی اصغر وارد درحالیکه دونفر شاهد یکی قهوه‌چی و دیگر سماور ساز که اظهارشان این بوده که در موقع زدن آقا میرزا محسن آنها ضارب را شناخته اند ، لذا در اطاق آقای گرگانی برای مواجهه با حسین خان حاضر بودند حسین خان که واردمی‌شود ، گرگانی خطاب بدونفر : این شخص را می‌شناسید ؟ می‌گویندخیر : ضارب میرزا محسن ایشان بودند ، خیر ایشان را تا بحال ندیده بودیم ، گرگانی روبحسین خان : در اطاق راه بروید وبشهود می‌گوید درست توجه نمائید ایشان بودند که شما در آن جا دیدید ، خیر ، ایشانرا در این جا فقط می‌بینم .

پس از امضای طرفین من و آقا شیخ جلال برحسب احضار گرگانی‌وارد در اطاق و سئوال‌وجوابها خوانده شد و نهاوندی و من از نقطه نظر وکالت امضا نمودیم ، در این موقع آقا شیخ جلال اظهارنمودند بقید سپرده کفیل اجازه آزادی حسین خان را صادر نمائید .

آقای گرگانی با قید مبلغ دو هزار تومان کفیل اجازه آزادی حسین خان را صادر ، در همان ساعت صدرائی که حاضر بودند خواسته شد و پای ورقه و دوسیه را امضاء کردند ، و در همان ساعت هم میرزا علی اکبر ساعت ساز و اعظام الوزاره و آقا شیخ جلال و آقای صدرائی بشهربانی رفته ابلاغ محکمه داده شد و تاسه ساعت بعد از ظهر تمام تشریفات بعمل آمده وحسین‌خان لله آزادگردید .

حرکت برای کاشان و نطنز

بامخبرالدوله ملاقات و قرار حرکت داده شد ، یك دستگاه کالسکه کرایه و حرکت کردیم در موقع حرکت باحسین خان مذاکره نمودیم که در طهران نماند خواستم باخودم ببرم قبول نکرد ، چون همان روز ها زمزمه تغییر کابینه بود که وثوق‌الدوله روی کار بیاید و حتم بود که اگر بیاید سه دسته روحانیون بدست وثوق الدوله

حسین خان را از بین خواهند برد چنانچه همـانطور هم شد ، پس از روی کار آمدن وثوق الدوله حسین خان را بدار زدند .

وارد قم و شب را توقف فردا صبح حرکت و در ناصر آباد عده‌ای در حدود پنجاه نفر سوار بسرـ کردگی برادر ماشاالله بنام منصور لشگر باستقبال حاکم آمده بودند ، پس‌ازقدری توقف حرکت‌کردیم ، ترتیب سیاست ماشاالله خان هم این بود که هروقت حاکم برای کاشان می‌آمد برادرش را بعنوان استقبال میفرستاد ولی در باطن دستور این بود که حکومت را می‌بردند در باغ ماشاالله خان بنام فرح آباد در آنجا حاکم را در واقع آزمایش می‌کردند که راه بدست گرفتن افکار و وزن حاکم را معلوم می‌کردند و بعد خود ماشاالله خان با عده نوکر های خود حـاکم را می‌آوردند با داره و عمـارت حکومتی و از راه بازار هم می آمدند که معلوم شود که ماشاالله خـان حاکم را برقرار و اجـازه می‌دهند که در کاشان بماند .

ماشاالله خان پس از برگشت از مهاجرت

نایب حسین و ماشاالله پس از عقب نشینی اول به بغداد وارد و عازم‌زیارت‌کربلا ونجف وسامره بعدبرای ایران‌حرکت وازراه پشت کوه بلرستان منطقه شیخه و علی مردان وارد و پذیرائی کاملی خوانین لرستان در چند روز توقف‌آنها مینمایند ، ضمناًقول وقرار دادهائی‌باهم داده برای استحکام آن دختر غلامعلی خان خله را برای پسرش نامزد مینماید ، که پس از آرامش مملکت و خاتمه جنگ عروسی برقرار گردد ، چون فکر نایب حسین این بود که بطور ایل جـاری زندگانی‌وبنام (ایل‌کاشانی) تشکیلاتی از ییلاق و قشلاق داده شود ، و برای این فکر البته ماشاالله خان چندان موافق نبود مایل بود بهر عنوانی شده وارد در کادر دولتی گردد و بقول خودش مـانند بختیاریها در طهران زندگانی و جزو رجال مملکت قرار گیرد .

موفقیت ماشاالله‌خان

ماشاالله خان پس از ورود بکاشان و آرامش بفکر انجام نقشه کار خود برآمده لذا محقق الدوله بادی نطنزیرا بااعتبار کافی از لیره های آلمانها که گرفته بود روانه طهران مینماید محقق الدوله پس از ورود و چند روز توقف و ملاقات با اشخاص از هر طبقه بالاخره سید عبدالرحیم کاشی معروف به تمبریرا جلب و مشارالیه هم چون مدتی بود سودائی در سرداشت که نفوذی در کاشان بدست آورد لذا این نظریه را استقبال کرده وارد عمل شدند ، بالاخره بنام رئیس امنیه از کاروانسرا سنگی تا مورچه خورد را فرمان مربوطه صادر و محقق الدوله باصلواة و سلام بکاشان آورد ، از آنروز ماشاالله خان وارد کادر دولتی می‌شود ، و در طهرانهم سید عبدالرحیم تمبری پیشکار تام الاختیار معین می‌گردد ، دستور سید عبدالرحیم بماشاالله خان این بوده است که سعی کند مردم از او راضی باشند و از ظلم تعدی و غارت گری و آدم کـشی دست بردارد ، و کاملا اتباع و سوار های خود را منظم و مرتب نمـاید که برعیت اذیت و آزار ننمایند ولی‌چه فایده باصطلاح توبه گرگ مرگ است .

درحرکت از ناصر آباد بامخبرالدوله توی کالسکه فکر و نقشه ماشاالله‌خان را بمیان‌گذارده رای دادم که شما مستقیماً باداره حکومتی وارد شوید برای اینکه اولا کابینه مستوفی الممالك و مخبرالسلطنه هم در کابینه است لذا ماشاالله خان از شما ملاحظه خواهد کرد ، بالاخره مخبرالدوله راحاضر کردم‌که

مستقیماً وارد عمارت حکومتی شود ، رسیدیم مقابل تلگرافخانه که آنروز در بیرون شهر بود و جمعی منتظر حکومت بودند ، از کالسکه خواستیم پیاده شویم برادر ماشاالله مانع شد وبسوارهادستور دادکالسکه را بطرف باغ حرکت دهند ، این حرکت به مخبرالدوله برخورد و از کالسکه با تغیر پیاده و من هم بدنبال ایشان باجمعیت از راه بازار برای عمارت حکومتی روانه شدیم و مردم اظهارخوش وقتی‌میکردند و ضمناً تعجب می‌کردند چه طور ماشاالله خان حکومت را به باغش نبرده است ، واردعمارت ، از طبقات مختلف جمع بودند ، آقا سید محمد تقی رئیس کمیته دموکراتهای کاشان و میرزا سید حسن خان زعیم همشیره زاده جلیل الملك کاندیدای‌کاشان بودند وباین جهت همشیره زاده خود را رئیس مالیه کاشان کرده بودند .

آقایان اظهار داشتند چون دو حکومت از راه آمده و خسته میباشند باید استراحت نمایند برای ملاقات و دیدن از فردا صبح ، جمعیت متفرق شدند جز چند نفر ، آقا سیدکاظم رئیس عدلیه ، میرزا سید حسن خان رئیس مالیه ، سید محمد تقی ، شیخ حسن امام برادر آقا احمد مدیر نراقی ، آقا صادق عضو عدلیه توقف کردند ، مخبرالدوله اظهار کردند که چون آقایان از دوستان و جلسه هم‌دوستانه است‌اجازه خواهند داد برای رفع خستگی یك (بستی) زده شود ، در این‌موقع بساط منقل‌حاضر گردید چون‌وافور متعدد بود باصطلاح (یك بستی) ها هم معطل نشده شروع بدود کردن شدند ، در این موقع از هر دری صحبت بمیان آمد ، آقای آقا سید کاظم و آقا سید محمد تقی بیشتر دراطراف‌سیاست ماشاالله خان‌مذاکره و ضمناً اظهار خوشوقتی میشد که چه قدر خوب شد که مستقیماً بعمارت حکومتی وارد شدید مخبرالدوله اظهار کردند این قسمت مربوط به نقشه‌اعظام‌الوزاره بوده که از قم که حرکت کردیم تمام مذاکره‌روی این موضوع بود ، آقایان اظهار کردند که ماهم دربین خود حدس زدیم که نظریه ایشان بوده است در هرحال بسیار سیاست خوبی را اتخاذ کرده‌اید .

بعد اظهار نمودند از روزیکه خبر حکومت نطنز فلانی بکاشان رسید ماشاالله خان خیلی جدیت‌کرد که برهم بزنند ، ولی از طهران باو نوشته شد که ممکن نیست و سید عبدالرحیم نوشته بود با اعظام الوزاره مذاکره شده که در پیشرفت کار های شما مساعدت نماید ، و شما هم سعی کنید از ایشان‌رضایت نامه گرفته بفرستید ، میرزا سید حسن خان اظهار کرد نمیدانم در مهاجرت از فلانی چه دیده که‌فوق‌العاده وحشت دارد .

صبح از طرف ماشاالله خان به مخبر الدوله اظهار شد که چه وقت تعیین مینمائید که ماشاالله خان سردار کاشی (چون در تمام حوزه کاشان و نطنز چه در صحبت‌وچه درمکاتبه سردارکاشانی نام‌برده میشد) خدمت‌بیایند دو ساعت‌بظهر مانده معین ونایب‌حسین وماشاالله خان ومحقق‌الدوله ومبصردیوان‌پدرالهیارخان صالح وارد شدند ، در آن موقع ما در اطاق خود بارفقا مشغول صحبت بودیم که پیش خدمت آمد پیغام مخبرالدوله را داد رفقا از اطاق خارج و من باطاق پذیرائی وارد شدم ، ماشاالله خان برخواست‌وصورت مرا بوسید واظهارکرد یاد ایامیکه درقصرشیرین باچه وضعیت درسختی ارزاق بودیم و شرحی دراوضاع و بینظمی قصر مذاکره نمودند .

نایب حسین و ماشاالله خان خدا حافظی کردند و ضمناً دعوت کردند که فردا ناهار بچلوکباب‌در باغ بانتظار دو حاکم خواهم بود و رفتند ، بقیه مردم از طبقات مختلف و عصر هم علما بدیدن آمدند و

از طرف عموم اظهار خوش وقتی و ضمناً اظهارمیشد که ایشان از روزیکه وارد خدمت بنام امنیه گردیده بکلی اخلاقش تغییر و سعی دارد مردم از او اظهار رضایت نمایند و اگر هم از بعضی از سوارهایش که در دهات پراکنده می‌باشند شکایتی بشود فوراً تنبیه مینماید در هر حال فعلا اهالی این حدود تااندازه‌ای آسایش دارند .

فردا صبح یك جفت قالیچه برای اعظام الوزاره و یك جفت بایك منقل و لوازماتش باچوب وافور که بست طلا گرفته شده برای مخبرالدوله آوردند ، من بادو سطر نامه قالیچه را بعنوان اینکه امانت پیش شما باشدکه انشاالله وقتی بطهران خواستم بروم خواهم برد قالیچه را پس‌فرستادم واین‌عمل فوراً در شهر منتشر و درمجالس و محافل مورد مذاکره و تمجید قرار گرفت و اظهارشان‌این‌بود که دراین‌مدت سابقه ندارد که یادبود ماشاالله خان بمامورین پس‌داده شود .

باغ فرح آباد

صبح میرزا سید حسن خان و آسید کاظم آمدند و باتفاق روانه و واردباغ‌شدیم‌چندنفری‌هم‌بودند مانند سید محمد وآقا صادق و رئیس معارف واوقاف و رئیس قزاقها نایب‌حسین خان معروف بخواجه چون در صورت ابداً مونداشت (عده قزاق در کاشان صد نفر بودند) تشریفات باغ از استخر بزرك و گل کاری بسیار جالب‌بود سرکرده‌های عده و قوای ماشاالله خان دارای القاب که از دفتر نایب حسین صادر میشود ، ازقبیل صولت نظام ، بهادر السلطنه ، منصور لشکر ، شجاع لشگر و امثال آنها هم حاضر بودند وبرای‌خوشایند ماشاالله خان‌حکایات از اشخاص و کار های گذشته خودشان صحبت میکردند ، لباس ماشاالله خان مانند لباس صاحب منصبان ترك وکلاه از پوست بره بخارائی بسیار عالی و هفت تیربکمر و عبا بردوش ودربرخورد بااشخاص‌محترم بسیار خوش محاوره و خوش اخلاق .

دستور نهار چلو کباب در کنار استخر داده شد و بسیار سفره رنگین و خوراك و کبابهای مختلف و واقعاً چلو کباب عالی و مطبوعی بود ، بعد از ناهار مجلس دو قسمت شد یکی فوریون از مخبرالدوله‌و ماشاالله خان و یکی دو نفردیگر وباقی‌مجلس ازکسانیکه اهل فورنبودند به بازی ازقبیل‌تخته وآس‌مشغول گردیدند ، چه کند اعظام که در هر دوقسمت تماشاچی بود . ماشاالله خان فوق العاده تعجب و اظهار میکرد چه طور می‌شود انسان نه اهل دود و نه مشروب و نه قمار باشد ، چنین آدمی بدرد حکومت نمی‌خورد مگر برای مردم پیش نمازی کند خوشا بحال نطنزیها که چنین حکومتی خواهند داشت ـاظهار کردند چه روزی حرکت خواهید کرد مخبرالدوله گفتند یکی دوروزخواهندبود .

عصرنمایش تیراندازی چه هدف‌های‌توی‌استخر وچه خارج شروع گردید و تیراندازی خود ماشاالله خان از همه بهتر بود ، پس از انجام خدا حافظی کرده در موقع بیرون آمدن از باغ ماشاالله خان اظهارکرد من ازآقای اعظام‌الوزاره گله دارم که‌ایشان‌هدیه مرا ردکردند ، من‌جواب دادم بهترین‌دلیل برقبول آن که نوشتم نزد شما امانت باشد حالا هم تکرار میکنم که قالیچه‌ها متعلق باعظام است که نزد شما بامانت گذاشته است .

آمدیم منزل ـ طبق دستور وزارت کشور باید پنج نفر قزاق پیاده بایك وکیل باشی فهمیده برای اجرائیات حکومتی نطنز برده شود لذا آقای مخبرالدوله نایب حسین خان راخواسته ومذاکره‌نمودند ، ایشان اظهار کردند هر روزیکه بخواهند حرکت نمایند حاضر است چون از بریکاد مرکز بمن نوشته شده است و همان وقت معین کرده بودم .

چه شد که برای حکومت نطنز انتخاب شدم

چون انتخابات دوره چهارم نزدیك و مجلس بایدافتتاح گردد لذا دستجات واحزاب شروع بفعالیت و هرکدام برای موفقیت خود اشخاص را از حکومت و سایر رؤسای حوزه در نظر گرفته از دولت وقت میخواهندکه آنها را معین نمایند .

چون کاشان ونطنز از حیث انتخابات یکی ، و دو نماینده داشت وبتصویب کمیته دونفر بنام آقامیرزا سید حسن کاشانی عموی آقای حاج میرزا ابوالقاسم کاشانی ودیگر آقای جلیل الملك شیبانی رئیس تشریفات وزارت خارجه وعضو کمیته دموکرات مرکزی کاندید وباین جهت جلیل الملك قبلا همشیره زاده خودمیرزا سید حسن خان زعیم را برای ریاست مالیه کاشان فرستاده بود و با ماشاالله خانهم قرار داد کرده بودند که جلیل الملك پس از انتخاب شدن درکارماشاالله خان برای حکومت یکی از ولایات اقدام نمایند البته این ارتباط وقرار هم درمرکز بوسیله سید عبدالرحیم تمبری انجام میشود .

از نقطه نظر سیاسی هم چون ماشاالله خان ها در هر قسمت مملکت تحت حمایت انگلیسها بودند که بجای خود ذکر خواهد شد . لذا سفارت انگلیس هم منتظر کابینه‌ای بودندکه بتوانند ازاین قبیل موضوعات را بقبولانند وبا مستوفی الممالك از این قبیل شوخیها نداشتند . چنانچه ریاست امنیه ماشاالله خان در کابینه صمصام السلطنه انجام داده شد .

این بودکه در کمیته برای حکومت نطنز مذاکره میشود و بنابر پیشنهاد آقا سید عبد الرحیم اعظام الوزاره که ازنظرمهاجرت باماشاالله خان بوده وسابقه دارد موردقبول وکمیته هم وارد اقدام میشود. چون حاج مخبرالسلطنه رئیس کمیته بوده که وزیرکشور میشود دیگر معطل نشده فوراً حکم صادرمیشود. چنانکه قبلا ذکر شده است .

پس از تعیین پنج نفر قزاق ومعرفی غلامعلی وکیل باشی برای نطنز حرکت کردیم . در قریه باد، اسب عوض وحرکت کردیم دربین راه غلامعلی خان یك ورقه از توی کلاه قزاقی بیرون آورد بمن داد که عضو دموکرات‌های مزلقانچای از کمیته دموکرات قزوین صادر شده بود، بایشان تحسین گفته وضمناً ازاوضاع نطنز که چندمرتبه بمأموریت رفته برای من مذاکره نمود . قضیه صفاءالممالك رئیس مالیه نطنز را که مستقیماً از طهران تعیین ومستقل است بیان نمود واین قسمت رادرطهران میرزاحسین خان که داماد حاج محمد رفیع خان نطنزی ودرزمان اتابك باغبان باشی سفارت شوروی همین پارك فعلی بودند توضیح داده بود.

روزیکه ناهار منزل حاج محمد رفیع خان بودم بامیرزا سید محمدخان مدیر کارمند وزارت مالیه که آنروز دراداره تحدید تریاك بودند، مذاکره دراطراف کار واوضاع نطنز بمیان بود منجمله قضیه رئیس مالیه نطنز باین ترتیب مذاکره شد ، که صفاء الممالك حکیم الهی برای وصول مالیات ماموری با نامه که حاوی تعیین بدهی مالیاتی بوده برای وکیل الممالك که یکی از خوانین بوده میفرستد ، مامور وقتی وارد ونامه را میدهد . اولا مامور را باتوسری زدن بیرون ونامه راهم پاره میکنند .

ای کاش این بی احترامی وجسارت را تاهمین جا میگذاردند ؟ پس ازکتك زدن مامور مالیه وبیرون کردنش چند نفر میفرستند اداره مالیه صفاء الممالك حکیم الهی پیر مرد پنجاه شصت ساله را مانند مقصر جانی میآورندمنزل وکیل الممالك بدستور وکیل الممالك حکیم الهی بیچاره را بطویله میبرند وسر آخور می بندند بطوریکه گفته میشد بستن سر آخور وانداختن طناب را بگردن رئیس مالیه دولت خودوکیل الممالك میکند و

باتوسری میگوید بخود این است وصول‌مالیات . بعدبستگانش ازقبیل میرزانصرالله خان وانتخاب السلطان وصدرالشریعه وامام جمعه‌که درهمان ده بنام (افوشته) که‌اداره مالیه هم درآنجا بوده مطلع ومیروند خانه وکیل الممالك ، موقعی وارد حیاط میشوندکه وکیل الممالك از حیاط سر طویله بیرون‌آمده ، چون‌همین که‌شنیده بودند رئیس مالیه رابصورت بدی بردند منزل وکیل‌الممالك آنهم نوکر وخانواده صفاء الممالك با حال پریشان اطلاع میدهند وآقایان هم حرکت مینمایند ، وقتی که وکیل الممالك را درحیاط می‌بینند سئوال از رئیس مالیه مینمایند میگوید در حیاط سر طویله است وخود برمیگردد بطرف طویله‌که آقایان دنبال وکیل الممالك میروند با مشاهده وضعیت رئیس مالیه نسبت بوکیل الممالك متغیر مخصوصاً انتخاب السلطان دست صفاء الممالك پیر مرد را گرفته روانه میشوند هرچه وکیل الممالك میخواهد آقایان را باطاق ببرد حاضر نمیشوند بعلاوه خانواده رئیس مالیه پریشان وناراحت بودند ، آقایان حکیم الهی‌را بمنزلش‌میرسانند وباعذرخواهی خداحافظی مینمایند .

این اطلاعات را بضمیمه تعدیات سوارهای ماشاالله خان‌که درهردهی چهار نفر وتمام مخارجشان‌از تریاك وعرق وهمه جور غذا بعهده ساکنین‌آن قریه است‌شرح‌داد ، واین رویه درتمام دهات کاشان ونطنز برقرار وجاریست ودر حدود پانصد سوار وپیاده درتمـام دهات توقف دارند .

حال خوانندگان عزیزوضعیت‌وساکنین هرده را در نظر بگیرندکه‌درچه حال‌وبا چه وضعی‌زندگانی مینمایند ، ازحیث دست درازی بنوامیس مردم واقعاً قلم از تحریرش شرم دارد چون ماشاالله خان و نایب حسین‌که حقوق یا جیره بسوار و پیاده نمی دادند واین عمل یك سال دو سال ده سال نبوده بلکه در حدود بیست ودوسال این کانون شقاوت و رذالت بامردم‌بیچاره این طور رفتار میکرد که واقعاً داستانی بودکه چندین‌کتاب برای تحریرش کافی نبود واگر وثوق الدوله آمرزیده شود فقط‌بواسطه دعای ساکنین دهات کاشان ونطنز خواهد بودکه سروسایه ماشاالله خان ونایب حسین را کوتاه وازمیان بردکه درجای خودش برای خواننده‌گرامی شرح خواهم داد انشاالله .

اعظام الوزاره تـازه وارد در کادر دولتی آن هم حکـومت وآنهم در یك چنـین حوزه‌ای ، چـه خواهد کرد ؟ .

به قریه خفرکه یك فرسخی قصبه نطنز و پست امنیه ماشاالله خان سر راه اصفهان است رسیدیم که اهالی قصبه وتجار وعلما استقبال آمده بودند و همه اظهار خرسندی میکردند ، پس از قدری توقف برای قصبه‌نطنز که کرسی‌نشین نطنز است حرکت و وارد عمارت حکومتی شدیم .

تاچند روز اهالی چه در قصبه وچه دردهات‌نزدیك ازخوانین وکدخداها بدیدن می‌آمدند ، بعد از بلوکات و دهات دور دست تا چندی میآمدند ، در قصبه مرکز تجارت و داد و ستد کلیه ساکنین دهات نطنز میباشد ، وتجار نطنز با اصفهان طرف معامله هستند درآن‌سال‌که من‌بودم درحدود شش‌کرور تومان خشکبار نطنز برای اصفهان حمل شده بود ، و بیشتر معاملات از طرف تجار قصبه سلف خری و یا معمولا ساکنین دهات درسال هرنوع احتیاجات خود را ازتاجرطرف معامله خود بطور نسیه میگیرند وسرمحصول تصفیه حساب مینمایند .

نطنز داری چهار بلوك است . نطنز رودکه مرکز حکومت‌وبازار نطنزاست . طرق رود که نزدیك مورچه خورداصفهان‌است ، چیمه رودکه تقریباً وسط واقع‌شده‌که میوه عمده‌آن گلابی وآلوزرداست . برز

یابذر رود که بلوك بزرگی است که غالب ساکنین آن مخصوصاً درزمستان می‌آیند طهران ، آلو ، میان قلیان ، لواشك، وشیردر اول صبح دوره میفروشند ، مضمونیکه طهرانیها برای شیرفروشهای نطنزیها می‌گفتند این بود ، که یك‌ملاقه شیر بمشتری میدادند یك ملاقه‌آب درظرف شیر میریختند ، در واقع‌آخر وقت آب سفید رنگی در ظرف دیده میشد .

کشاورز نطنز

بطور کلی درایران خاصه در طهران آنچه باغبان محصولی یا گل‌کاری‌است عموماً نطنزی هستند چون در این کارمیتوان گفت تخصص دارند ،کشاورز نطنز ، اصفهانی ، یزدی ، کاشی معروف است ودر تمام نقاط دوردست ایران هر جا ومحلی بچشم میخوردکه آباد است ویادر دکان‌هرنوع متاع و خواربارديده میشود منظم و تمیز است متصدی‌آن در درجه اول اصفهانی و یا کاشی و یزدیست که درجای خود نویسنده از نزدیك دیده‌ام خواهم نوشت .

درنطنز بطورکلی‌باغ که مجزا ازسایرمحصولات باشد نیست ، تمام درخت های مثمرثمردرزمین‌های زراعتی واین زمین‌ها درتمام سال زیرکشت است بانواع مختلف ، درنطنز گاو برای شخم زدن زمین کم است برای اینکه زمین را بابیل شخم مینمایند وبرای این طرز شخم زدن کمتر از سه نفر که دونفر بیل را بزمین‌فرو برده ویك نفر در جلوسرزنجیر یاطنابیکه بدسته‌های بیل بسته است بطرف خود میکشد ،این درموقعی‌است که زمین قدری بزرگ باشد والا همان یك نفری بابیل شخم میزنند .

این عمل در اصفهان ودهات اصفهانهم جاریست ، طرز(کود) دادن نطنز در سر زمین اینطور است یك خانه‌کهنه چندین ساله را از صاحبش میخرند یاباپول ویا اینکه مثلا دواطاق دارد ویایك طویله وانبار عین‌آنراخریدار پس ازخرابی وبردن خاکش روی زمین زراعتی ساخته تحویل فروشنده مینماید .

نطنزیها نوعاً مردمان پشت کار دار وباهوشی هستند و واقعاً یك‌نفر بیکاره پیدا نمیشود و مهمتر آنکه بیك رشته کار هم قانع نیستند اقلا در روز باید دوسه رشته کارداشته باشند ،وکمتر دنبال کار دولتی‌میروند.

صنایع نطنز

در نطنز ظروف باصطلاح بدل چینی تهیه میشد و این فقط در بازار قصبه چندین دکان بود که ازهرنوع ظرف کوچك‌وبزرك ویاجای سیگاری هر نوع همه (بته) دار . ولی ظرفهای همدانی فقط آبی وساده است واین ظرفها درآن ایام درتمام طهران‌بفروش میرسید ودوره گردهای توی‌کوچه‌هاصدا میکردند(آی‌کاسه بشقاب‌چینی‌نطنزی) وشایدکمتر خانه دیده میشد که ازاین ظرفها نباشد . حتی خانه‌های رجال که میگفتند برای نوکروکلفت غذا را توی ظرفهای نطنزی بریزید که اگر شکست قیمتی ندارد . مخصوصاً منازل مستوفیهای گرگانی وآشتیانی خاصه تفریشیها که بسیار صرفه جو میباشند .این قسمتها را که مینویسم خود از نزدیك شنیده و دیده‌ام تصور نشود خدای ناکرده تهمت باشد .

دیگر از صنایع ساختن میانه قلیان بشکل‌های مختلف‌است‌باچوب‌گلابی وزردآلو ، میتوان گفت در آن سالها که قلیان در تمام خانه‌ها ومجالس ازاندرون یا حرم سرای‌سلاطین تاکوچکترین خانه رسم‌بود قلیان دربالای تاقچه تشریف‌داشت‌از بلوری ، گلی ،کدوئی که مختص شمال‌بود درتمام گیلان ومازندران از میانه و ته قلیان‌را خود آماده مینمودند یعنی ساختن و درست‌کردن قلیان کدو از صنایع‌ساکنین شمال است . در اصفهانهم نی پیچ معمول است .

تشکیلات حکومتی

حکومت ، تنها حاکم حقوق داردآنهم‌بطوریکه درحکم‌ذکر شده استدیگر نه منشی دارد و نه‌ثبات یاضباط‌ونه پیش‌خدمت ، ولی اشخاص بعناوین مذکور مشغول کارند بدون حقوق رسمی ، بلکـه حقوق یك نفر منشی و چند نفر بنام فراش ویك نفر فراش باشی یانایب این ها باید از محل درآمد اداره حکومتی تأمین وپرداخت گردد .

دراین جا لازم است یکی از درسهای حکومت‌کردن را که چنانچه نوشته شد حاج مخبرالسلطنه باعظام الوزاره داده بودند ذکر نمابم‌که تا خوانندگان جوان محل عایدی حکومت و پرداخت سایر کارمندان را بدانند .

حاکم هرمحلی بدون جهت عزل ویا نصب نمیشود ، وراه عزل ونصب باین‌طریق انجام میگیرد، مثلا حالا شما برای حکومت نطنز معین شده‌اید براثر شکایت زیاد اهالی نطنزازحکومت خود بوده که‌منجر به تغییرآن گردیده واین‌شکایت بدست اشخاص ذی نفع مرکز یا وزارت خانه ویا احزاب می افتـد ، در مرکز دو جنبه پیدا مینماید یکی‌سیاسی خارجی ویکی‌هم داخلی‌که هر دو دارای یك منظور وهدف‌خواهند بود . وآن منافع است ، منافع هم دو قسمت است مادی و نفوذ سیاسی ـ درقسمت سیاست خارجی خواهان حفظ سیاست وربط‌آن در حوزه حکومتی ویا ایالتی . چه ازحیث تجارتی وچه ازحیث افراد وابسته‌بآنها.

منافع وسیاست داخلی . مانند انتخاب شما بحکومت نطنز، ازحیث سیاست‌کمیته وحزب دموکرات انتظار خواهد داشت که نفوذ حزبی درآن ناحیه بدست شماپیشرفت وجلب نظر ساکنین‌ازهر طبقه وصنفی باین حزب ومرکز شده باشد .

برای این کار شما را انتخاب ومعین مینمایدکه کاندید خود را برای نمایندگی مجلس شورای ملی بدست شما انتخاب وروانه مجلس نمایدکه اگر درجریان وطول مدت وجهات دیگر شما تغییرکردید ،آن نماینده تا آخر دوره مجلس خواهد بود که منافع سیاسی و حزبی را حفظ خواهدکرد ، و منافع دیگر آنست‌که تا مادامیکه آن وکیل برقرار است کلیه سیاست های محلی چه اقتصادی و چه اجتماعی بدست و نفوذ آن نماینده اقدام و اجرا میگردد حتی اگر امروز که کمیته شما را انتخاب و میفرستد یك جهتش بواسطه نظر دونفریست که باید از کاشان و نطنز انتخاب شوند ، چنانچه انتخاب گردیدند اگر از شما شکایت زیاد بشود و ناراضی ها حملات خود را بنماینده هم بنمایند آن نماینده با اینکه بدست شما انتخاب گردیده برای رضایت شاکیان خود که در دوره بعد هم انتظار کمك و توجه آنهاراخواهد داشت از شما صرف نظرکـرده همانطور کـه از وزارت داخـله نصب شما را خواسته بود همانطورهـم عزل شما را خواهد خواست .

چطور بایدرفتار کرد که شکایت‌نشود

وقتی که شما بنا بر شکایات زیاد توام با سیاست انتخاب شدید ناچار یك دسته طرفدار که همان شاکی‌های ازحاکم قبلی‌هستند خواهید داشت که‌میگویند این‌حاکم‌راما آورده‌ایم ، باین جهت نسبت بهمراهان و طرفداران حکومت سابق بدبین ودر مقام تلافی بدست شماخواهند برآمد . در این جا شما باید کاملا خود را چه درگفتار وچه در کردار بیطرف معرفی نمائید که هر دو دسته شما را از خود بدانند وبدون ملاحظه مراجعات خود را بنمایند .

طریقه بی طرفی

مثلا از دسته فرضاً مخالف که‌طلبی‌دارد از یکی ازاشخاص موافق شماعرضحال میدهد و عرضحال‌بجریان می‌افتد ، در این موقع یکی از طرفداران شما واسطه میشود که این عرضحال را مسکوت وتعقیب ننمائید برای اینکه بدهکار از خودمان است ، وبرای اینکار ده تومان به‌آبدار خانه و دفتر میدهد . در این موقع‌حاکم فکر میکند که هنوز اقدام نشده ده تون عاید میگردد ، پس بهتر آنست که اقدامی نشود که ضمناً طرفدار راهم راضی کرده‌ایم . دیگر غافل از اینکه اگر چند فقره ازاین عرضحال‌ها باداره حکومتی داده شود ولی اقدامی نشود دیگر کسی شکایت نمی‌کند وبرای چنین حاکمی استقلال قائل نشده میگویند آلت دست طرفدارانشان میباشد .

وقتی جریان شکایات ودادن عرضحال راکد ماند ودیگر کسی مراجعه بحکومتی نکرد ناچار چرخهای حکومتی باز مانده کارکنانش سرگردان و ارادهٔ معاش لنگ میگردد ، در چنین حالی فراش‌ها بدستور دفتر وفراش باشی در شهر وبیرون نسبت باشخاص بهانه جوئی که چرا مثلا بفلان دختر یازن‌چپ نگاه کردی پس مقصری‌واو راباداره حکومتی آورده غالبا بدون اطلاع حکومت چند تومانی گرفته بین دفتر وفراش‌ها تقسیم میشود .

این عمل که چند مرتبه تکرار شد ونسبت باشخاص چنین رفتاری شد . مردم ناراضی کارمندان داخلی هم ناراضی در بازارها وخانه ها اظهار عدم رضایت ومیگویند : این حکومت باصطلاح کلاهش‌پشم ندارد و لایق نیست ، از این جا شروع بشکایت و چون کارمندان بدون مواجب که تاج سرحکام میباشند بواسطه بیکاری زندگانی‌شان معطل گردیده است ، ناراضی ها را تحریك میکنند ، در این موقع هم مرکز برای اینکه می خواهد جاروجنجال مثلا درحوزه نطنز موقوف وشاکیها را ساکت‌کرده‌باشد ناچار شما را احضار خواهد نمود، این عمل اگر در یکی دو ماموریت ادامه پیدا نماید در وزارت خانه هم به بیعرضه‌گی و عدم لیاقت معرفی شده سابقه استخدامی هم خراب میگردد .

چاره و راه علاج

وقتی که‌یك نفر عرضحال برای وصول طلب خود داد شما طرف هر که باشد بدون ملاحظه احضار و شخصاً رسیدگی کرده‌بدون فوت وقت ولو بصلح و مصالحه‌خاتمه‌داده‌شود طرفین راضی خواهند رفت واین‌عمل‌که‌نسبت بدعاوی‌اشخاص چند دفعه انجام گرفت ، انتشار پیدا کرده نسبت بحاکم خوش بین و شروع بدادن عرضحال برای وصول مطالبات خود مینمایند بطوریکه کارمندان شب و روز مشغول خواهند بودوبارضایت خاطرکارخواهندکرد برای اینکه عایدات روزانشان خوب وزندگانی مرتب شده است .

طرز عایدات

عرضحالیکه موضوعش مثلا صد تومان باشد ، پس‌از اینکه‌وصول شد ، ده یك و ده نیم تعلق میگیرد ، باین نحو که از صدتومان وصول شده ده تومان ده یك از صاحب طلب برای حکومت و ده نیم از بدهکار حق دفتر و سایرین گرفته میشود واین عمل بطوری جاری و طرف قبول هرفرد و طبقه میباشد که پرداخت‌آنرا حق مشروع‌وباکمال رضایت پرداخت مینمایند بطوریکه از مالیات که قانونی است واجبتر میدانند .

وقتی مردم دیدند حاکم دروصول و ایصال مطالبات مردم جدی و بدون کوچك‌ترین ملاحظه اقدام و خاتمه میدهد مردم شروع بمراجعات مینمایند که چرخ های حکومتی مانند ماشین کار خواهد کرد ،

و مرکز هم بگوشش میرسد که مردم از طرز کار شما راضی و سروصدائی نیست نسبت بشما خوش بین وهمیشه در کار خواهید بود .

هیئت رسیدگی

برای اینکه شخصاً کمتر با این گونه مراجعات تماس گرفته باشید و فکر خود را برای کارهای از قبیل تاسیس مدرسه و مسجد و کار های عام المنفعه بکار بیندازید ، چند نفر از بازرگانان ، ملاك ، پیشهور ، روحانی از طرفداران خودشما و یك نفر هم از دسته مخالفین انتخاب مینمائید ، هر عرضحالی که مربوط بادعا یا دعاوی و یازدوخورد و دعوا بحکومتی داده میشود ، فوراً بایك نفر مامورطرفین رامی‌فرستیددر آن‌محضر و آنچه از آن محضر حکم داده شد فوراً اجرا مینمائید و این بهترین راه برای وصول و ایصال دعاوی و مردم عموماً راضی خواهند بود .

تا اینجا درسی بود که آقای حاج مخبرالسلطنه نسبت بطرز حکومت کردن دادند و من هم‌کاملا اجرا کردم .

منصور لشکر وامنیه

گفته شدکه ادارهٔ امنیه از کاروانسرا سنگی سرحدقم وکاشان تا مورچه خورد جوشقان از طرف دولت بماشاالله خان واگذار و ماشاالله خانهم برادرش منصور لشگررابرای سرپرستی پست های این‌خط معین کرده بودکه مراقب درحفظ انتظام ، وتعدی‌نسبت بمردم نشده‌باشد ، در این موقع منصور لشگر آمدند اداره حکومتی کاغذی‌ازماشاالله خان ارائه دادند که نوشته بود : ترتیب ارزاق و احتیاجات امنیه را بااطلاع‌و دستور آقای‌اعظام‌الوزاره حاکم نطنز انجام دهید که تارفع شکایت مردم بشود ، وطوری رفتار و مراقب باشید که از طرف‌حکومت شکایتی نشود ، و سعی کنید از مشارالیه رضایت گرفته برای من بفرستید ، بایشان گفتم ازروز ورود من همه روزه قصاب ، نانوا ، بقال همه شکایت دارند که افراد امنیه هرچه میخرند پول نمیدهند که‌من‌ناچار شرحی رسماً بماشاالله خان نوشته‌ام که ایشان این‌نامه رانوشته اند .

پس از مذاکرات سه نفر از قصاب و نانوا ویکی دو نفر از تجار و حاج سید نعمت الله واعظراکه سردسته ومبلغ طرفدارهای من وآزادیخواه‌بود دعوت کردم که با حضور منصور لشکر قراری داده‌شود ، در نتیجه مذاکرات فروشندگان هر متاعی حاضر شدند تومانی دو قران الی سه قران‌نسبت باجناس‌مورد احتیاج تخفیف قائل شوند ، در صورتیکه وجه نقد داده شود ، طرفین بارضایت‌قبول‌کردند ، ضمناً کمسیون نظر داد که از طرف امنیه یك یادو نفر معرفی شوند که درخرید بافروشنده اجناس آن دو نفر درتماس باشند و افراد حق نداشته باشند ، ترتیب پرداخت را هم منصور لشکر پیشنهاد کرد که سعی میشود که نقداً قیمت اجناس و خواربار پرداخت شود و چنانچه ممکن نشد و پول برای ما نرسید پانزده به پانزده حتماً پرداخت شود و اگر تعللی شد فروشندگان جنس ندهند ، باین ترتیب صورت مجلس در چهارنسخه تنظیم و امضا گردید ، یك نسخه برای ماشاالله خان و یك نسخه برای وزارت کشور ویك نسخه در دفتر حکومتی نطنز ویك‌نسخه هم به‌منصور لشگر داده‌شد .

این عمل فوق العاده در افواه و افکار مردم حتی کاشان تاثیر بسزائی بخشید بطوریکه ماشاالله خان از حکومت کاشان تقاضا کرد که در بلوك کاشانهم این طرز رفتار شود و من خودم شخصاً مراقب خواهم بود که برخلاف عمل نشود و بسیار خوب طرزیست و بکلی جلو شکایات گرفته میشود ، همین طور عمل

کردند ، آقای مخبر الدوله و آقا میرزا سید حسن خان زعیم رئیس مالیه کاشان و آقا سید کاظم رئیس عدلیه و سایر دوستان هرکدام بنوبه نامه های تبریك و تشویق نوشته بودند که نه تنها در نطنز موفق شده اید بلکه باتقاضا و اقدام خود ماشاالله خان در کاشان و بلوکات هم همین عمل شما انجام و جاری و مورد عمل قرار گرفته است و در میان طبقات بنام اقدام حکومت نطنز تلقی و مذاکره می‌شود ، آقای مخبرالدوله نوشته بودند ماشاالله خان باخوشحالی‌صورت مجلس شما را بطهران فرستادند که در دنباله آن صورت مجلس ما را هم که بامضای رئیس مالیه و معتمدین بود بمرکز فرستادند و فوق العاده ازاین عمل خوشحال میباشند .

اقدام دیگر

بطوریکه قبلا ذکر شد در آن سال مرضی شیوع پیدا کرد بنام (آنفلانزا) و از طرفیهم قحطی بطوریکه در اول بهار مردم با علف صحرا ارتزاق می‌کردند ، موقعی که وارد کاشان شده بودیم روز دوم بود که زنی را آوردند اداره حکومتی و یك بچه شش هفت ماهه نیز که قطعه قطعه شده بود مامورین آورده بودند وگفته میشدکه این زن خودش اظهار میکرد : سه شبانه روزاست خودم باسه بچه‌ام جزآب‌چیزی نخورده‌ایم چون‌در نزدیکی من یك طفل‌مرد وپدرو مادرش برای‌دفن بچه‌را بقبرستان برده دفن مینمایند ، من بفکرم رسید جز اینکه بچه‌ایم‌را باخوردن‌گوشت این بچه مرده حفظ نمایم چاره‌ای ندارم این بود که ناچار این‌کار را کردم ، مخبرالدوله هم بامامور فرستادند عدلیه .

این عمل در همه جا بطرز های گوناگون انجام میشد ، و از طرفی آنفلانزا بقدری تلفات زیاد داشت که مردم قادر به جمع آوری و دفن اجساد نبودند ، من چون همه روزه در بازار و کوچه قصبه حرکت میکردم و مردم را در برداشتن اجساد تشویق می‌کردم ، یك روز نزدیك میدان قصبه رسیدم که جنازه ایرا روی نوردبان حرکت می دادند که یك نفر افتاد زمین و بلافاصله مرد و جسد روی نردبانهم روی زمین ماند که سه نفر دیگر می‌خواستند فرار کنند چون غلامعلی خان وکیل باشی بایك نفر قزاق بامن بودند ، از فرار آن سه نفر جلو گیری واین جسد را هم پهلوی آن جسد روی نوردبان گذارده با کمك قزاق و خود من بقبرستان بردیم چون دیگر بکفن کردن و تشریفات دیگر نمی‌رسیدند همان طور غالباً بالباس دفن میشد مگر کسانیکه صاحبان میت توانائی چه مالی‌وچه نفراتی‌داشتند عمل‌تشریفات انجام میگردید .

چون خود من مطابق دستور در چهار فصل همه روزه توی آب سرد میرفتم‌لذامصون از تعرض‌مرض انفلانزا بودم بااینکه مردم‌مانع ازبیرون‌آمدن‌من وتماس بامردم بودند معذلك اطمینان میدادم‌که چون‌من هر روز توی آب سرد میروم خطری نخواهد داشت ، و واقعاً غوغای غریب و مردم مانند برك درخت‌روی زمین می‌افتادند ، گفته میشد که در بین دهات که چهارپادار حرکت می‌کند در بین راه اشخاص مرده و مالشان بلاصاحب میماند .

تشکیل جلسه

برای تامین نان عمومی بفکرم رسید که از ملاکین دعوتی بعمل آید تانسبت بنان ترتیبی داده شود لذا چند نفر را که صورت داده بودند دارای انبار های گندم میباشند دعوت کرده بامذاکرات طولانی چه از طرف من و چه از طرف حاج سید نعمت‌الله بقدری مؤثر واقع شدکه انبار های خود رادراختیارخریداران گذاردند تا باقیمت

روز بفروشند یکی از آنها حاضر شد که گندمش‌را بنانوا تومانی دوقران ارزانتر از سایرین بفروشد . باین ترتیب وضعیت نان تامین گردید و مردم راحت شدند بطوریکه دیگر خریدار پیدا نمیشد ، برای‌این که درسایر بلوك و دهات هم‌همین عمل‌جاری بود و انبارداران‌ها درب‌انبارها را برای فروش‌باز ودردسترس مردم میگذاردند و این کار طوری شد که هیچگونه سختی در میان مردم از حیث ارزاق خاصه نان وجود نداشت ، باانعکاس این اقدام در کاشانهم مورد اقدام قرار گرفت و بالاخره بطهران میرسدکه در روزنامه ایران و سایر جراید مرکز اقدامات حکومت نظنز در آسایش مردم مخصوصاً نان‌که دردکانهای نانوائی بقدریست که خریدار ندارد منعکس گردیده‌بود .

کاغذی از میرزا کریم خان علی آبادی داشتم که نوشته بود : در روزنامه ایران خواندم که اعظام الوزاره حکومت نطنز برای جلو گیری از قحطی و آسایش مردم اقدامی کرده است که نان در بازار و محلها بقدریست که خریدار ندارد ، من تعجب کردم این اعظام الوزاره که میگفت چه طور بایدحکومت کرد و باین جهت حرکت نمیکرد بلکه بزور آنهم‌بااطمینان‌مخبرالدوله‌حرکت مینماید ، حالاچه‌کارکرده است که نان بقدریست که خریدارندارد مگر گندم ازآسمان سرازیر کرده .

جواب بمیرزا کریم خان نوشتم نه گندم از آسمان وارد و نه کسی را بچوب بسته بلکه باایمان و درستی و بدون نظر مادی و ملاحظات خصوصی کار کردم که مردم از روی رضا و رغبت گندم خودشان را ببازار برای فروش گذاردند و اما نسبت بطرز حکومت کردن در عمل فهمیدم که از هر کاری‌آسانتر است بشرطها و شروطها در درجه اول دندان طمع را باید کند و نظر خصوصی را هم کنار گذارد که مشکل ترین کار آسان خواهد شد واین رویه در تمام دوران خدمت تازمان باز نشستگی سرمشق و مسلك من بوده که‌باین جهت در تمام ماموریت‌ها موفقیت حاصل بود .

تاسیس مدرسه

پس از فراغت از قحطی و رفع ناخوشی انفلانزا چون یکی دو مکتب خانه در قصبه و قریه علیا متصل به قصبه بود لذا بفکر ساختن و تاسیس مدرسه برآمدم ، در این موقع بواسطه اقداماتیکه کرده بودم بالاخره برای منشی حکومتی ماهیانه مبلغ پانزده تومان‌از مرکز تصویب‌وبمالیه نطنز حواله‌شد که همه ماهه‌پرداخت‌گردد .

میرزا سید رضا خان

میرزا سید رضا خان نطنزی چون در کوچکی منزل‌آقای عین الممالك خانه شاگرد یعنی پدرش باغبان و نوکر لذا با متین دفتری و سایر بچها تحصیل هم میکرده است که در نتیجه موقعی که سوئدیها برای تشکیلات شهربانی استخدام میشوند میرزا سید رضا خان بنابرسفارش عین الممالك بشهربانی وارد ، چون جوان باهوشی‌بوده خود را مورد توجه صاحب منصبان قرار میدهد که ریاست شهربانی رشت او را باخودش برده و مدتی در رشت وحتی موقعی که جنگلیها رشت را تصرف مینمایندکه بعداً در کابینه وثوق‌الدوله عده‌ای از جنگلیهارا اسیر و بطهران وارد مینمایند ، میرزا سید رضا خانهم توی آنها بوده که توسط متین دفتری آزاد و دیگر در طهران نمانده آمد به نطنز ، در این موقع میرزا حسن خان برادر میرزا حسین خان هنجنی نطنزی که ذکر شده مشارالیه را بحکومتی آورد و اظهار داشتند که ایشان مایل شده اند مدتیکه در نطنز خواهند بود باشما کار کنند مخصوصاً در این موقع که بفکر ساختمان و تاسیس مدرسه‌میباشید من‌هم‌قبول کرده و ایشان مشغول شدند ، از آنروز به بعد وضعیت دفتر و کار های مراجعین و انجام تقاضاها خصوصاً

وصول و ایصال مطالبات مراجعین خیلی سریع‌تر انجام میشد ، برای اینکه سیدرضا خان چون‌درشهربانی آنهم زیر دست سوئدیها کار کرده بود در رسیدگی باظهارات شاکیان خیلی خوب حل و فصل می‌کرد و این کارها بخوبی انجام و رضایت‌حاصل میشد ، و واقعاً عایدات هم زیاد برای اینکه طرفین دعوا دیگر حاضر نبودند بکمسیون رسیدگی که تعیین شده بود بروند واظهار میکردند هرطورکه سیدرضاخان قرار بدهد قبول داریم .

بامیرزا سید رضا خان جریان مدرسه را بمیان گذارده . خواستم یك دفتر بنام اعانه ساختمان مدرسه تنظیم نمایند که دارای ستونهای نقدی و جنسی باشد ، برای اینکه هرکس خواست مثلا یك تیر و یا سنگ کمك کند درستون خود ثبت شود برای این دفتریك هیئتی بنام کمسیون معارف(فرهنگ) از پنج نفر انتخاب کرده و شروع نمودیم .

پشت بازار قصبه یك حمام خرابه بود که چهار ستون سنگی بسیار خوب زیر خاك بود دستورداده شد ستونها را از زیـر خـاك بیرون آورده بـرای اطاق کنفراسهای مدرسه کار گذارده شود ، ولی برحسب ظاهر لازم بود بنام نماز خانه مدرسه نام برده شود که درواقع‌اطفال‌در خود مدرسه بعدازظهرها بتوانند نماز بخوانند ونیز جلب‌نظر مردم را هم خواهدکرد ، ولی‌چون‌هنوزبجائی‌نرسیده بود انتشارداده بودند که بچه‌های مارا میخواهند لامذهب نمایند .

روزها اول وقت می‌آمدم روی آن خرابه حمام که مقابل جای ساختمان مدرسه بود می‌نشستم و دفتر هم باز جلو سید رضا خان گذارده شده بود ، در واقع اداره حکومتی را آنجا قرار داده بودیم ، مخصوصاً گفتگوها و وصول و ایصال دعاوی در همانجا خاتمه پیدا می‌کرد ، اشخاص خود بارضایت از پنج تومان تامیزانیکه طلبش وصول شده بود بطیب خاطر میداد و نامش در دفتر ثبت میشد و این طرز حکومت و عمل بقدری حسن شهرت و توجه پیدا کرده بود که مردم همجوار اردستان هم برای دیدن و بعنوان کمك می‌آمدند ، چه قدر خوش وقت می‌شدند باین که اسمشان در دفتر ثبت اعانات واردمیشود .

پس از تقریباً سه ماه مدرسه پایان یافت ، چون در ضمن ساختمان دستور ساختن میز و نیمکت و تخته برای اطفال طبق نقشه‌ای که سید رضا خان داده نجارها مشغول بودند که با تمام شدن ساختمان پنجاه میز و صندلی و شش تخته حاضر گردید ، اطاقها را بادستور سید رضا خـان حاضر و یك میز با شش صندلی هم برای دفتر و مدیر مدرسه تعیین گردید ، چون دیگر نواقصی نداشت وازطرفی دو سه روز مانده بود به‌نیمه شعبان لذا تصمیم گرفته دعوتی از عموم قصبه وقریه های نزدیك بقصبه مخصوصاً خوانین افوشته و آقای صفاءالممالك حکیم الهی رئیس مالیه نطنز بعمل‌آمد .

افتتاح مدرسه

روز پانزده شعبان المعظم ۱۳۳۶مدرسه بنام‌احمد شاه(احمدیه) افتتاح گردید ، تشریفات جشن از شربت و شیرینی وچاهی از طرف تجار و کسبه بازار تهیه شده بود و واقعاً تهیه آبرومندی دیده بودند ، مسجد دارای چهار ستون سنگی، خیلی آبرومند تزیین شده بود ، همین طور دیوار های حیاط مدرسه از قالی و قالیچه مزین‌وسطح حیاط هم فرش شده بود بااجازه آقا سید حسین امام جماعت مسجد جامع که مقابل مدرسه بود با چند نفر تجار و خوانین قبلا مذاکره شد که بانوان در آمدن در جشن تولد امام عصر عجل‌الله فرجه‌و افتتاح مدرسه آزاد باشند و چنانچه هرخانواده‌ای مایل باشند میتوانند در این جشن شـرکت نمایند لذا مورد

قبول واقع و بانوان استقبال شایانی نمودند (خواننده عزیز توجه دارندبا بودن حجاب‌و ناحیه‌کاملامذهبی چه قدر مشکل بود حضور بانوان) البته چون قبلا این فکر راکرده‌بودم که درروز تولدامام زمان اگر جشن افتتاح مدرسه گرفته شود همه طبقات میتوانند حاضر شوندحتی بانوان .

چون در موقعیکه مشغول بنائی بودیم از ناحیه مخالفین انتشاراتی داده میشد که انجام نگیرد مخصوصاً راجع به مذهب که اطفال لامذهب خواهند بار آمد و رفته رفته دین اسلام از بین خواهد رفت لذا حاج سید نعمت‌الله برای وعظ و خطابه آمده و شروع بموعظه در اطراف تحصیل علم و دانش‌که برای زن و مرد واجب و از پای‌گاه واره تالب گور (قبر) باید زن ومرد تحصیل‌نمایند ، بسیار مفصل ازاخبار و احادیث نقل و بیان نمودند و در حدود یکساعت طول کشید ودر خاتمه اشاره بخطبه عزای حضرت زینب خاتون علیها السلام نمودند بی‌اندازه مجلس تکان خورد ، چون متجاوز از هزار نفرزن و مرد بودند و در بیرون مدرسه هم جمعیت ایستاده بود .

پس از موعظه یاخطابه حاج سید نعمت الله از طرف تجار که صاحبان جشن حساب میشدند شروع به پذیرائی از شربت و شیرینی و چاهی گردید ، اغلب بانوان‌شیرینی‌خود راتوی دستمال ریخته‌بمنازلشان میبردند ، کسانیکه در پیشرفت مدرسه مخصوصاً در تهیه وسایل جشن‌کوشش‌کردند لازم است دراین‌تاریخ ذکر شود که اگر از دنیا رفته اند نامشان باقی بماند ذیلا مینویسم :

ملا محمد ، حاج علی ، حاج غلامرضا ، علی زاده ، حاج علی اکبر ، حاج حسن علیائی ، سلطان العلماء ، میرزا غلامرضا ، عباسعلی بیك و برادران ، اینها ساکنین قصبه‌بودندازخارج ، میرزا حسن خان هنجنی و برادران ، سردار صولت بختیاری دراردستان ، رضاجوزانی در جوشقان که حاکم بود بعداً خواهیم نوشت ، ماشاالله خان ، از طهران حاج محمد رفیع خان پنجاه جلدکتاب سال اول‌بنام‌اطفال‌یتیم یا بی‌بضاعت توسط میرزا حسین خان هنجنی دامادش برای‌مدرسه فرستادند .

پرگرام مدرسه باشرکت کمسیون فرهنك که تجدید انتخاب هم شده بود تحت نظر سید رضا خان تنظیم و تصویب گردید و در پرگرام روزی یك ساعت هم برای ورزش معین شده بود ، درهمان روزجشن برای میمنت و تماشای‌حاضرین چند نفر ازاطفال درکلاس روی‌نیمکت نشسته‌جلو میز سید رضا خان درس میداد ، آقایان وارد شدند البته قبلا چند روز در حدود ده نفر از اطفال مستخدمین حکومتی را حاضر کرده بود که در آنروز شروع بدرس مخصوصاً در پای تخته فوق العاده طرف توجه قرار میگیرد ، سپس مردم باشکر گذاری متفرق میشوند .

چون در همان جشن مذاکره و اعلام شد که از فردا شانزدهم‌مدرسه بازوحاضر برای قبول‌شاگرد خواهد بود ، لذا از روز شانزدهم مدرسه شروع و روز یك زنك هم من در هرکلاسی قبول‌کردم ، البته بقیه دروس طبق پرگرام بین سه‌نفر دیگر تقسیم گردید و جغرافی و حساب را خود میرزا سید رضاخان باورزش عهده‌دار شدند باین ترتیب مدرسه شروع بکارنمود .

مکتب برای خانه‌های دهات

در پرگرام مدرسه ذکر شده بودکه درمکتب خانه های دهات طبق دروس مدرسه مخصوصاً در کلاسهای‌یك‌ودو بایدازکتابهای مدرسه تدریس شود و هرسه ماه یك‌مرتبه ازمدرسه به مکتب خانه‌های دهات سرکشی کرده‌اگرنواقصی‌از حیث تدریس داشته‌باشند درضمن امتحان محصلین رفع‌نمایند .

صورت اعانات و مخارجات مدرسه باامضای هیئت کمسیون معارف که خود از هر حیث عهده‌دار بودند برای وزارت معارف ووزارت کشور فرستاده شد که از طرف کفیل وزارت کشور نامه ذیل صادر گردیده .



اداره جنوب

مورخه ۱۰ سنبله ۲٤ شهر ذیقعده ۱۳۳٦

آقای اعظام الوزاره حاکم نطنز دام مجده

مراسله جنابعالی که تاریخ حوادث ایام حکومت خودتان را نوشته بودید واصل شد ، قبل از کاغذ شما تا یك اندازه از ترتیب مسبوق بودم .

البته جنابعالی آدم کافی و بیغرض در اعمـال خودتـان غیر از آسایش رعایا منظوری نخواهید داشت ، و از طرف این جانب در پیشرفت کار های شما کمال مساعدت خواهد شد وزارت داخله از شما تقدیر مینماید ، فقط نکته را بشما یادآوری میکنم این است ، اهالی نطنز دستجات مختلف و باهم به نفاق و ضدیت مشغول هستند حالا ممکن است یك دسته که خودشان را بشما بسته اند نسبت بدستجات دیگر بی‌عدالتی نمایند البته این مسئله را همیشه مورد توجه خودتان قرار خواهید داد ، اقدامات جنابعالی‌راهم در بنا وتاسیس مدرسه تمجید میکنیم انشاالله به تکمیل آن موفق خواهید شد ، همیشه مجاری امور رااطلاع بدهید .

کفیل وزارت داخله (اقتدار الدوله)

امور کشاورزی

پس از فراغت از بنا و تشکیل مدرسه ـ بفکر کشاورزی لذایك هیئت بنام کمسیون فلاحت انتخاب و برنامه‌ای‌هم برای‌آن‌تنظیم و مشغول کار شدند ، ضمناً در همان اوایل ورود برای تشکیل حزب دموکرات در نطنز اقدام و چند نفر بنام کمیته انتخاب و رئیس آن حاج سید نعمت الله واعظ معین گردید ، عباسعلی بیك و برادرانش بنام کمسیون اجرائیه تعیین گردیدند .

عباسعلی بیك با سه برادرش جزو سوارهای ماشاالله بودند وسفریکه نایب حسین و ماشاالله از طرف دولت تعقیب میشود ناچار بفرار میگردند ، درهمانموقع بوده که سوارهای بختیاری نزدیك و نایب برای اینکه دستگیر نشود با چاقو خورجین تـرکی را کـه در پشت اسب بسته بود پاره کرده یك مرتبه پول نقره و طلا سرازیر و سوار بختیاری متوجه سکه‌ها وپیاده میشوند که نایب حسین‌فشار باسب‌آورده مسافت زیادی از سوارها دور میشود آنهم بطرف کویر ، دیگر بختیاریها پس ازجمع‌کردن پولها ازتعقیب صرف نظر کرده وچون به نتیجه خود میرسند برمیگردند، نایب حسین وماشاالله خان بطرف قائنات رفته مشغول قتل وغارت میشود که اموال زیادی ازآن سفر فراری میآورند .

عباسعلی بیك وبرادرانش‌ازبرگشت‌آن‌سفر دیگر برای‌ادامه خدمت درکانون‌ماشاالله خان‌حاضر نشده مشغول کسب میشوند ویك دکان قصابی در قصبه‌دایر ، چون در قصبه‌با اقدام و مذاکرات ، جریان‌گوشت مانند همه‌جا در درجه اول طهران غیرمنظم وهمهٔ مردم برای‌بدست‌آوردن‌گوشت درزحمت بودند لذاکشتار درقصبه را بعهده برادران عباسعلی بیك قرار داده که بسر پرستی خود عباسعلی بیك کشتار و درهر چهار فصل بیك نرخ بفروشند ، در این‌کار موفقیت کامل حاصل‌که موجب رضایت همه گردیده بود .

واقعه تاسف آور

عده‌ای از زن ومرد بـاداره حکومتی روآوردند بـا یك حـال پریشانی، معلوم شد دریکی ازدهات نزدیك قصبه عروس‌میبردند بقریه دیگر در بین راه در صحراعده‌ای از سوارهای ماشاالله خان عروس را از دست مردم گرفته میبرند بعد از دوشب عروس را شبانه بخانه‌اش میرسانند ، این قضیه فوق العاده من را منقلب کرده غلامعلی خان وکیل باشی را خواسته باسه نفر از قزاقها برای دستگیری روانه نمودم ، پس ازیك شبانه روز مراجعت و اظهار نمودند که سوارها بکاشان رفته‌اند ، شرحی بماشااله خان نوشته مرتکبین را خواستم که تادر محل واقعه مجازات شوند جواب دادند سوارها ازمن نبوده جزو سوارهای رضا جوزانی‌حاکم جوشقان بودکه از نطنز بجوشقان رفته‌اند .

واقعه دیگر

علیخان صولت نظام که یکی از سرکرده‌های ماشاالله خان بود باده سوار وارد قصبه وبـاتفاق میرزا حسن خان هنجنی بـاداره حکومتی‌واردشدند ، نامه ماشاالله خان رادادند ، نوشته بود «که طبق‌معمول‌سنواتی‌رعایای نطنز باید پانصد یا پنجاه خروار کاه (درست ، درنظر ندارم ولی باید همان پانصد خروار باشد) حمل‌بقلعه کرشاهی نمایند وچون زمان حکومت جنابعالی نخواستم صولت مستقیماً در حمل کاه اقدام نماید لذا ایشانرا فرستادم که طبق دستور شما ماموریت خود را انجام‌دهد .

میرزا حسن خان هم تصدیق‌کرد که این طور است بعلاوه حمل پانصد خروار کاه ، هرخرواری یك تومانهم باید بصولت نظام داده شود خیلی‌اسباب تعجب گردید هرچه فکرکردم چه بایدکرد ، فقط شروع کردم بدولت‌های وقت ورجال مملکت فحش دادن که آخر این چه وضع حکومت داریست که بواسطه‌نفع پرستی ونوکر اجانب بودن نمی‌خواهند چنین کانون فسادراکه نزدیك پایتخت شاهنشاهی‌است ازبین‌ببرند رئیس مالیه راکه مطالبه مالیات مینماید بطویله سرآخور می‌بندند ، عروس مردم بیچاره را روز روشن می‌برند ، هردهی چند سوار آنچه دلشان بخواهد بسر این رعیت بیچاره میآورند ،حالا هم پانصدخروار کاه باید رعیت‌حمل‌بقلعه‌کرشاهی بنماید ،آخراین چه دولت‌است ومن چه حکومتی وبرای چه امثال من را بولایات میفرستند ، مگرسرپرستی وحفظ جان ومال مردم در دست حکومت نیست ،خوانندگان عزیزحال ساکنین‌این مملکت قبل از طلوع درخشان پهلوی‌این طوربوده است ، امثال من قدر این نعمت وامنیت را درك خواهند نمود .

جواب نامه

شرحی درجواب نامه ماشاالله‌خان نوشته دادم بصولت‌نظام و بهر طور بود روانه‌اش نمودم چون حاضر نبود برود ، گفتم درنامه نوشته شده‌که بدستور حاکم رفتار نمائید، این است دستور من ، میرزا حسن‌خانهم‌گر چه درابتدا باصولت وموضوع همراه بود ومحافظه‌کاری میکرد ولی راجع بنامه اظهار نمودند . شما حامل نامه بودید وحالاهم حامل نامه خواهید بود .

درنامه نوشته بودم ، پس ازمقدمه . چون سابقه نداشته وپولی هم موجود نبودکه‌کاه خریداری‌نمایم لذا صلاح این طور دانستم که چون دراین موقع شما خود رانوکر دولت ، وامنیت یك قسمت بعهده شما واگذار شده است لذا شایسته نمی‌داند از طرف وبنام شما برخلاف امنیت رفتار شود که این عمل‌درطهران برای شما انعکاس بد خواهد بخشید ، وچنین تلقی خواهند نمودکه هنوز فکریاغی بودن از سرشما بیرون

نرفته است ، آنوقت دولت ناچار بفکر دیگری خواهد افتاد ، لذا صولت نظام را حامل این نامه قرار داده عودت دادم .

ابتدا این‌نامه درافواه تولید قدرتی برای‌حکومت نمود وبرای‌کلیه‌کشاورزان بقول‌خودشان روزعید وجشن‌گرفته بودند چون تصور چنین اقـدامی بلکه قـدرتی نمیکردند که بعد از چندین سال این عمل باخسارت زیاد ، موقوف‌گردد . در دنباله این عمل نامه های تبریك از دوستان ورفقای کاشان میرسید و ضمناً از عصبانی شدن ماشاالله خان اظهار ولی میگفتند درعین حال خوشحال بودکه این اقدام را بمنفعت و حفظ اوکرده‌اید و مکرر میگوید خوب شد انجام نشد حق بجانب فلانی است و حالا دیگر نوکر دولت شده‌ایم نباید از این کارها بکنیم .

واقعه دیگر

آقا سید مصطفی بنمایندگی اوقاف کاشان حامل نامه از اداره اوقاف وحکومت کاشان برای من نسبت به پیشرفت ماموریت آقای سیدمصطفی‌برای ثبت رقبات موقوفات نطنز بود ، دراداره حکومتی یك‌اطاق برای ایشان‌بایك مامور یعنی فراش معین ومشغول‌کار شدند . ازصاحبان موقوفات می‌آمدند ومطابق‌قانون رقبات را ثبت میکردند وآقا سید مصطفی خوشحال ومیگفت عجب چوبی بزمین زده که مردم این طور اطاعت دارند ، گفتم‌برای آنست‌که بجان ودل بآنها خدمت مینمایم بدون اینکه نظری داشته باشم .

امتحان سه ماهه مدرسه

چون امتحان سه ماه‌اول شاگردان‌مدرسه‌بودطبق‌دستورقبلی‌میرزا سید رضا خان مقدمات کار را فراهم کرده برای روز امتحان دعوت از اولیای اطفال وعده‌ای بعمل آمد ، روز موعد در مدرسه جمعی حاضر وشروع بامتحان‌گردید، برای شاگردانیکه خوب وباصطلاح شاگرد اول بودند جوائزی معین وداده میشد . پس‌ازامتحانات دروس امتحان ورزش شروع شد ، چون بیرون مدرسه انجام میگردید بانوانهم حاضر برای تماشا بودند ، میرزا سید رضاخان شروع ودر پنج قسمت عمل ورزش انجام‌گردیدوبقدری مورد توجه وتحسین قرار گرفته بود که ازفردا ازهرطبقه‌آوردن اطفال بمدرسه‌شروع ، در موقع امتحان بیش از پنجاه وهشت نفرشاگرد نبود بعد از امتحان بفاصله ده پانزده روزعدد محصلین به یکصد وسی‌نفر رسیدکد در واقع مدرسه‌کامل‌گردید و کلاس بندی تا چهار کلاس تکمیل شد ، چون هر روزی که خودم میرفتم برای درس دادن چند مداد و دفتر با خود میبردم وهرشاگرد که خوب جواب میداد یك مداد ودفتر باو میدادم .

اقدام شخصی

چون چهار نفر طفل یتیم که هیچکس را نداشتند و شبها زیر ساباط دکانها می‌خوابیدند آنهارا با تهیه لباس مدرسه فرستادم و ظهر برای صرف غـذا باداره حکومتی میآمدند همین طور شبها در اطاق میرزا سید رضا خـان بودند چون محرم نزدیك بود ونطنز هم یك تکیه برای روضه وتعزیه خانی داشت و بسیار تکیه آبرومندی بود که قبل از محرم از طرف تجار بنام خود غرفه های تکیه بسته میشد ، من برای چهار نفر اطفال یتیم‌یك دست لباس مشکی که عبارت از یك (سرتوك) و شلوار مغزی‌دار دستور دادم حاضر نمایند ، پارچه را حاج علی و حاج علی اکبر دادند ، بعدبرفقای بازاری گفتم میل دارم شما هاهم برای اطفال خود تهیه نمائید و ضمناً بسایرین تبلیغ نمائید که برای فرزندان خود تهیه نمایند که تمام محصلین دارای یك جور لباس باشند در واقع لباس متحدالشکل نسبت باطفال را شروع کردم که در دهه اول محرم که با صف

بندی و منظم وارد تکیه دولت شدند بقدری جالب بود که زن و مرد از شادی متوجه بروز عزا نبـودند (نویسنده‌هم در حال تحریر بعد از بیست و شش سال بایادآنروز وآن منظره اطفال و موقعیت بی‌اختیار مسرور گردیدم) .

واقعه دیگر

گفتیم آقا سید مصطفی چون تقریباً موفقیت حاصل کرده بود شروع باحضار خوانین و صاحبان موقوفات نمود برای اینکه در اول کار دچار اشکال نگردد خوانین و صاحبان موقوفات بزرگ‌را گذارد برای‌آخر ، لذا یك نامه برای وکیل الممالك و انتخاب السلطان و میرزا نصرالله‌خان وامام‌جمعه بوسیله مامور میفرستد مامور یکایك را میرساند تابوکیل الممالك میرسد موقعی بوده که امام جمعه افوشته در آنجا بوده که مامور نامه امام جمعه و وکیل الممالك را میدهد ، امام جمعه قدری عصبانی شده در این موقع وکیل الممالك نامه راپاره کرده حکم میکند فراش را باکتك بیرون مینمایند ، فراش کتك خورده آمد باداره حکومتی گذارش‌داد چون فراش‌اظهار میکرد وکیل‌الممالك درموقع کتك زدن میگفته‌است «حالا نوبت‌این حاکم‌است که‌بیندازم طویله» دستور دادم مامور گذارش کتبی‌بدهد .

اقدام وکیل الممالك ساعتی بوده که رضا خان برادر ماشاالله خان‌که بواسطه قدرت او میخواهد داماد وکیل الممالك بشود آنجا بوده و بعلاوه خود رضا خانهم دست بموزر میخواسته مامور را بزند که مانع میشوند ، این پیش آمد برای من خیلی ناگوار و فوق العاده عصبانی شدم و ابداً تصور چنین‌پیش ـ آمدیرا نمیکردم آنهم در یك چنین موقعی که توجه مردم کاملا بطرف حکومت‌و اداره حکومتی‌است‌درهر حال بفکر چاره برآمدم .

مشورت باغلامعلی خان

پس از اطلاع از جریان وگذارش مامور تصمیم گرفتم وکیل ـ الممالك‌را خواسته در اداره حکومتی یك چوب مفصلی‌بزنم ولو با ازبین رفتن خودم باشد ، آخر این که وضع حکومت نمیشود ، در هرحال شب بود غلامعلی خان وکیل باشی را خواسته ، گفتم فکری بنظرم رسیده است که میخواهم بدست شما اجرا کنم ـ هر چه بفرمائید حاضرم ـ میخواهم وکیل الممالك و اگر هم رضا خان در خانه‌اش باشد باداره آورده تنبیه نمایم هر چه باداباد ـ البته هر طور که رای مبارك باشد من اطاعت مینمایم ، ولی میدانید که این کار خیلی‌خطرناك است ، مگر اینکه پس از این کار فوراً برای کاشان حرکت نمائیم ـ فعلا در مرحله اول انجام آنرا در نظر بگیرید، که‌چه طور میتوانید اورا حاضر نمائید ، بعداز این عمل آنوقت باید دید چه انعکاسی خواهد روی داد ، آنوقت راه چاره رادرنظر واقدام‌خواهم نمود .

غلامعلی خان اظهار کرد من حاضرم وکیل الممالك را حاضر و در اختیار شما بگذارم ، ولی‌بیك شرط و آن شرط آنست که شما ناسخ حکم خودتان را ندهید ، برای اینکه در موقع اقدام من‌اجتماع خواهند کرد و از هرطبقه و اشخاص بشما فشار وتقاضای بخشش مینمایندکه ماخودمان وکیل الممالك‌را می‌آوریم معذرت بخواهد ، و شما هم ناچار شده حکم عدم تعقیب برای من صادر مینمائید واین‌عمل‌شکست بزرگی برما وارد و مارزخمی شده را رهاکردن‌است این‌که بعد اودر مقام تلافی‌خواهدبرآمد ولوباازبین بردن شما بدست اشخاص دیگری‌باشد .

مطمئن باشید ، بدانید در من چنین اخلاقی وجود ندارد ، بهر کاریکه تصمیم بگیرم تا انجام ندهم

ممکن نیست دست بردارم - حال چاکر برای اجرای امر شما حاضرم حکم را صادر فرمائید ، همانشب سید رضا خان را خواسته باایشانهم مذاکره کرده و سپس دستور صدور حکم را دادم ، میرزا سید رضا خان هم باعقیده من موافق و حکم صادر شد ، و ضمناً دستور دادم یك بار (ترکه‌به) فوری حاضر نمایند ، ترکه حاضر وریختند توی‌آب حوض .

صبح غلامعلی خان چهار نفر از قزاقها را باخود برده قبل از ورود بمنزل وکیل الممالك چهار نفر قزاق از راه باغ میروند روی پشتبام عمارت و بدستور و سوت غلامعلی هر چهار نفر حاضر باش و تفنگ ها رو به اطاق وکیل الممالك منتظر فرمان آتش اگر اقدام خلافی از طرف وکیل الممالك یا دیگری بشود .

غلامعلی‌خان‌خود وارد دالان ، مقابل اطاق وکیل توقف مینماید و حکم را بلند قرائت میکند ، در این موقع وکیل الممالك باملایمت ولی رضا خان میخواهد موزر بکشد ، غلامعلی خان سوت میزند که قزاقها از چهار طرف می‌آیند لب بام و تفنگ‌ها روبطرف اطاق ، در این وقت خوانین و علمای افوشته یکی بعد از دیگری جمع و میخواهند وارد منزل شوند غلامعلی خان مانع میشود و میگوید چون ایشان مقصرند شماها حق ندارید ملاقات نمائید ، میگویند آخر بگذارید چاره‌ای برای اینکار بنمائیم ، از آن طرف اشخاص را روانه مینمایند در قصبه حاج سید نعمت‌الله و چند نفر از تجاررا اطلاع‌که به‌افوشته‌ببرند آنهاهم البته بطفره میگذرانند ولی چندنفر میروند ، من هم دستور داده بودم کسی برای ملاقات خواست بیاید راه ندهید درب عمارت رابسته ویك‌نفر قزاق گذارده‌شد .

اجتماع‌که مایوس می‌شوند خوانین می‌گویند که بگذارید مال حاضر نمایند سواره بروید چون پیاده مشکل است غلامعلی خان قبول نمی‌کندکه بایدپیاده برویم ، بالاخره وکیل الممالك بارضاخان‌وسط و اطراف آنها چهار قزاق باپیش‌فنگ حرکت مینمایند ، در بین راه حاج سید نعمت‌الله‌وعده تجاروجمعیت زیادی ملحق ، وقتی بقصبه میرسند قریب دویست نفر جمعیت بوده‌اند .

غلامعلی خان هنوز نرسیده بقصبه یکی از قزاقها را میفرستد که وکیل‌الممالك‌را بارضاخان‌حرکت دادیم ولی جمعیت زیادی همراه آمده اند ، من پیغام دادم تادرب اداره چیزی اظهار ننمائید ولی وقتی درب باز شد شما بادونفر وارد وفوراً درب رابسته که احدی واردنشود قزاقها را هم دو نفر را بفرستید بالای بام برای محافظت وجلوگیری ازاشخاص .

بهمین ترتیب عمل شد وقتی جمعیت مایوس از ورود باداره حکومتی شدند متحیر ماندند چه بکنند ناچار بطرف پشتبام روآوردند ، موقعی رسیدند که وکیل الممالك پادر فلکه مشغول خوردن چوپ ، فراشها چوب را بملاحظه بفلك میزدند ، من از ایوان پائین آمده چند ترکه بفراشها زدم حکم کردم قزاقها بزنند ، آنها هم بدون ملاحظه شروع کردند بزدن ، در این موقع رضا خان ایستاده تماشا می‌کرد ولی رنگ در صورتش نبود ، در وقت خوابانیدن وکیل الممالك روی زمین زیرش حصیر پهن کرده وقتی که دو پارا بفلك گذاردند و جوراب ابریشمی را از پایش در آوردند شاید تصورنمیکرد که واقعاً چوب خواهد خورد .

چند ترکه زده شد حرفی نزد ولی بعد که قزاقها شروع کردند بزدن صدای ناله‌اش بلند ومکرر اظهار میکرد میدانید کی را میزنید ، گفتم البته میدانم ، کسی که شیر وخورشید ایران را بی احترامی

و پاره می‌نماید و نوکر دولت را توسری می‌زند رئیس مالیه دولت را درطویله سر آخور می‌بندد ، در دنباله این حرفها دیگر صدایش قطع و از بالای بام عبا بود که روی اومیانداختند وفراشها برمیداشتند .

وکیل الممالك را رها ودستور دادم فراشها دو طرفش را گرفته دور حیاط‌راه ببرند و ضمناً چوب خوردن رضا خانرا تماشا کند ، رضا خان شروع کرد بگریه کردن چند ترکه خورد او را رها کرده مجدداً وکیل الممالك‌را بستند وچند چوب دیگرزدند بعد دستور دادم برندآنهارا طویله‌سرآخوربستند ، و بعد درب اداره باز و آقایان و جمعیت ریختند ولی روح در هیچیك نبود ، و من بقدری عصبانی بودم که توجهی بجمعیت نکردم رفتم بازار دو نفر نجار و تیر خواسته گفتم زود دار برپاکنیدکه هردورابدار بزنم ولی البته تهدید بود .

در این موقع که در میدان برای برپا کردن دار ایستاده بودم ، یك کالسکه وارد میدان ، و آقا سید کاظم رئیس عدلیه کاشان ، آقا صادق که بعد ها به نراقی پور نامیده میشد ، و آقای سید محمد تقی رئیس کمیته کاشان پیاده شدند که باتفاق آقایان رفتیم اداره حکومتی و جمعیت متجاوز از پانصد نفر در حیاط حکومتی جمع بودند آقایان واردین باچند نفر از محترمین در حوض خانه نشسته و صحبت از هر طرف ، در این موقع بود که فرستاده بودم صفاءالممالك رئیس مالیه بیاید وواسطه شود ، آقا سید کاظم اظهار میکردند سوارها که در دهات نطنز بودند بقدری باشتاب زدگی روبه کاشان فرار میکردند که‌از ترك اسب هاشان قالیچه و اسباب میریخت روی زمین جرءت پیاده شدن وبرداشتن اسباب را نداشتند ، رعیت های دهات آنها را جمع میکردند .

خبر بکاشان وماشاالله خان

باسرعت تمام خبر بکاشان و ماشاالله خان رسید ، مشارالیه هم ارباب بهرام را خواسته حکم کرد باید یك ساعته آقایان را به نطنز برسانی ولو چند اسب بمیرد ، باین ترتیب ماحرکت کردیم .

آقا سید محمد تقی اظهار کردند حالا اجازه بدهید آقایانرا حاضر نمایند چون باید هرچه زودتر حرکت‌نمائیم ، دراین‌موقع روبه‌آقای صفاءالممالك :- بهترآنست جنابعالی آقایان‌راازطویله بیرون‌بیاورید صفاءالممالك برخواسته رفتند وآقایانرا درحوض خانه آوردند ، پس‌از قدری مذاکرات اندرز و نصیحت سرداری خودرا برضاخان داده ویك‌عباهم بوکیل‌الممالك .

آقایان بارضا خان بطرف کاشان حرکت و خدا حافظی کردند ، خوانین هم باوکیل الممالك برای افوشته رفتند و جمعیت هم متفرق شدند مگر چند نفر خصوصی ، حاج سید نعمت الله اظهار کرد واقعاً کاری کردید که در تاریخ خواهد ماند در این مدت بیست سال یاغی گری نایب حسین و ماشاالله خان و آمدن چندین دولت روی کار و از استبداد بمشروطه چنین ضربه‌ای به ماشاالله خان وارد نیامده بود ، خداوند شما را حفظ‌کندکه جان‌وناموس اهالی نطنزرا خلاص‌کرده وازشرسوارهای جانی‌آدم کش غارتگر نجات دادید ، خداوند پشت‌وپناه شما باشد ، حاضرین آمین‌میگفتند .

واقعه دیگر

در این موقع که تقریباً سه ماه میگذرد و زمستان رسیده و اتفاقاً برف زیادیهم در آن سال آمده بود راهها از برف بسته شده بود و خبر از جائی نداشتیم فقط یك خبر توسط عباسعلی بیك گفته‌بودکه یك عده بختیاری در نراق ریخته و تمام اموال نراقیها را غارت کرده اند و بطرف قمصر حرکت کرده اند ، این خبر مردم را

بوحشت انداخته و هرکس بفکر چاره بود که چه باید کرد و اگر بطرف نطنز حرکت نمایند باید دفاع کرد ، در این موقع قرار شد عباسعلی بیك با برادرانش در حدود بیست نفر تفنگ چی با پنج نفر قزاقها حاضر برای دفاع و از ورود آنها بقصبه جلو گیری بنمایند ، و ضمناً اهالی قصبه از تجار و کسبه آنچه اجناس داشتند همه را بردند در امام زاده نزدیك قصبه که از غارت محفوظ بماند (چون بطور کلی در تمام نقاط ایران همیشه از این قبیل واقعات روی می داد ، ایلات ناحیه و یا اشرار مانند ماشا الله خانها که حرکت برای غارت یا زدوخورد با یك دیگر می‌نمودند اهالی تمام اموال و دارائی خودشانرا می‌بردند در امام زاده می گذاردند که غارت نشود ، چون عادت براین جاری بوده که‌هیچیك بطرف امامزاده نمیرفتند .

صبح برای نمازبرخواسته بودم‌که صدای تیر و شلیك بشدت بلند و صدای مردم‌هم بلند بود ، در این موقع صدای دروازه عمارت بلند بعد از چند دقیقه سوار باشلیك تفنك وارد عمارت ، چهار تیر بطرف اطاق من شیشه های در اطاق شکست و گلوله بدیوار اطاق میخورد ، ناچار توی اطاق دراز کشیدم که‌از گلوله محفوظ بمانم که یك مرتبه عده‌ای با تفنگ ریختند توی اطاق ، علیخان پیش خدمت که میخواهد مانع شود با ته تفنگ میزنند و سه دندان علیخان شکست با این حال که خون سرازیر بوده با سوار ها وارد اطاق میشود .

من را گرفته چندنفر لباسهای مرا از تن بیرون می‌آوردند تا رسید بجلیقه که نصف‌آن‌دست‌یکی و نصف دیگر دست دیگری گفتند خان حاکم پول کجا است ، جامه دان را نشان‌دادم ، از زیر تختخواب بیرون آورده با(ته) تفنگ روی آنرا شکسته در حدود چهار صد تومان پول سفید روی زمین پخش و سوارها مرا رها کرده برای جمع کردن پولها روی هم ریختند که یك نفر زیر افتاده بود و مقداری پول با لباسهای توی جامه‌دان هم روی او و فریاد میزد ، ایوای استخوان های سینه‌ام خورد شد ، بیش از ده نفر رویش افتاده بودند ، یکی از سوارها مرد کامل‌تری‌بود گفتم حالا این‌بیچاره‌را نجات بدهید ، بالاخره سوارها برخواسته میخواستند پول و لباس را از او بگیرند و باین ترتیب از اطاق بیرون رفتند .

در این موقع چند نفر دیگر من را یعنی حاکم را با یك پیراهن پاره شده‌بازیر شلواری بردنددر اطاقی که هیزم و ذغال بود حبس کرده در را بستند ، معلوم شد میرزا سید رضا خان و سایرین را هم لخت وحبس کرده اند ، طولی نکشید که صداها خاموش و من می‌شنیدم که یك نفر میگفت (خان حاکم کوینه) یعنی حاکم کجاست ، آمدند مرا از اطاق بیرون آوردند ، همین که خان چشمش بمن افتاد باآن وضع شروع کرد بفحش دادن : اظهار کرد این خان حاکم که مسلمان و ریش‌داره چطور گفتند بابی است ، دست من را گرفت وارد اطاق شدیم دید جامه‌دان شکسته یك طرف تخت خورد شده طرف دیگر ، فرش اطاق از گل پوشیده شده است ، فوق‌العاده عصبانی و به همه فحاشی میکرد که دستور داد فرشها را جمع و فرش دیگر بیاورند ، اطاق فرش شد ، خیلی زود منقل آتش‌کنید خان‌حاکم سرما نخورد و ضمناً بدونفر خیلی احترام میکرد که یکی بنام اسفندیار خان و دیگر بنام غلامرضا بیك ، بآنها دستور داد ده‌نفر از سوارها برای محافظت خان حاکم دراین عمارت نگاه بدارید وهیچکس از سوار وغیره حق ملاقات ندارد مگر بااجازه شما .

معلوم شد تعزیه گردان اسفندیار خان از خوانین چهار لنگ و غلامرضا بیك هم‌برادر رجبعلی‌است

سردسته وحکم‌کننده رجبعلی .

وقتیکه منقل های آتش را آوردند دیدم دو منقل مملو از ذغال که هنوز نگرفته و دود میکند ، اول وحشت کردم گفتم شاید برای داغ و درفش است چون چند سیخ کباب هم آورده‌بودند ، به‌اسفندیار خان گفتم دستور بدهید این منقل هارا ببرند بیرون درست آتش سرخ شده بیاورند چون بااین حال از دود ذغال همه تلف و خفه خواهیم شد البته این اظهار را برای امتحان که از نیت شان مطلع شده باشم نمودم ، من الاتفاق اسفندیار خان و برادر رجب علی نیز تصدیق و غلامرضا بیك برخواست و چند نفر راخواسته دستور داد زود منقل ها را بیرون برده خوب آن را آتش سرخ کرده بیاورند و یك منقل هم کافی است .

چون خود رجب علی عمارت روبروی اداره حکومتی را گرفته منزل کرده بود ، در موقعی که رجب علی وارد شد وجویای حاکم شد ، وخان حاکم را بآن حال دید عبای خود را که کوتاه بود از تنش بیرون آورده بمن داد وخودش هم بدوش من نموده ودستها را از آستین بیرون آورده یك شال هم از یکی از سوارها گرفت بکمر من روی عبا بسته وارد اطاقی که ذکر شد نمودند و خود پس از سفارشات مخصوصاً در حفظ من ، رفت ولی من بی خبر ازجریان‌که منظور چیست .

شب را تا صبح بهمان حال سرکرده و سوارها یك لش گوسفند را توی مجموعه قطعه قطعه کرده شروع کردند روی همان منقل کباب کردن ، یك سهم برای من و اسفندیار خان و غلامرضا بیك آوردند ، شام آنشب همان کباب تقریباً نیم پز بود ، بعد از صرف کباب و شام باآن تشریفات سفره را جمع‌کردند ولی سوارها مشغول کباب کردن وخوردن بودند و تاصبح بدین منوال گذرانیده وبرای‌ادای فریضه خواستم بیرون بروم دو نفر ازآنها با تفنك آمدند درب مستراح ، بعد برای وضو چون برف و حوض یخ بسته بود توی ایوان با قدری آب گرم که روی‌آتش برای خوردن چای که از اول شب تاصبح مشغول بودند وضو گرفته فریضه را بجا آوردیم .

آنشب اسفندیار خان تا صبح اشعار شاهنامه فردوسی راتمام ازحفظ میخواند . ومنجمله صحبتی‌که کرد وقابل توجه بود یکی مسئله کشتن من بود در ابتدای ورودشان بقصبه و ورود باداره حکومتی باین ترتیب که اظهار نمودند :

قراردادی بین رجبعلی و ماشاالله خان تحت چند ماده بسته شده‌است یکی از آن موادیکه رجبعلی قبول کرده کشتن شما باین نحو که بدستور ماشاالله خان پهلوان رضا که یکی از ارکان وفدائیان ماشاالله خان است با پنجاه سوار جزو سوارهای رجبعلی مخلوط باشد ، تا موقعی که وارد قصبه میشوند ایشان‌در میان تیراندازی وباصطلاح زدوخورد شما را ازبین ببرند رجبعلی‌هم قبول‌کرده بود .

وقتی‌که شب وارد هنجن شدیم منزل میرزا حسن خان بودیم که صحبت از شما و طرفیت شما با ماشاالله خان وچوب بستن یکی از خوانین بنام وکیل الممالك وبرادر ماشاالله خان بمیان وساختن‌مدرسه که یکی از مدارك بابی بودن شما را ساختن مدرسه‌اظهار میداشتند ، درآن شب شرح زیادی از عقیده و اخلاق شما بمیان بود .

بعداز مذاکرات میرزاحسن خان رجبعلی گفت قرارداد من با ماشاالله خان در حاشیه قرآن تحت چند ماده است (بعد ورقه قرآن را بمیرزا حسن خان ارائه) که یکی از آنها کشتن حاکم نطنز است

حالاکه از وضعیت آگاه شدم و چه قدرکار خوبی کرده است که دونفررا چوب زده معلوم میشود حاکم با قدرتی است .

درآنشب مذاکره شد که پهلوان رضا را برگردانند بکاشان ولی بعد فکرکردند که ممکن است ماشاالله خان بنام امنیت رجبعلی ومارا تعقیب نماید و ازاین راه بخواهد حسن خدمتی بدولت انجام دهد و بعلاوه بر حسب قرار داد که ماشاالله قبول کرده یکی‌رسانیدن‌اسلحه است برجبعلی ، در اینصورت قرارشد که پهلوان رضا تحت نظر خود رجبعلی باسوارهایش باشد وعده‌ای‌که برای گرفتن قصبه معین گردد بسر کردکی برادرش و من و وکیل باشد وبهمین ترتیب که صبح خواستیم حرکت نمائیم رجبعلی پهلوان رضا را خواسته ودستور دادندکه باخود حرکت کردیم .

در موقع حرکت میرزا حسن خانهم همراه بود و واقعاً اگر آن شب به هنجن و منزل میرزا حسن خان نبودیم ازوضعیت شما مطلع نمیشدیم وطبق قرار داد ممکن بود عمل شود ، گر چه ما هم ممکن نبود یك چنین‌کاری بنمائیم . از هردهی که وارد وعبور میکردیم زن و مرد جلو می‌آمدند وبا گریه و زاری التماس میکردند اگر میخواهید حاکم ما را اذیت وآزار کنید ما را بکشید و ما را غارت نمائید . حتی دریك ده یك زن بچه‌اش را جلو اسب رجبعلی‌انداخت واظهار کرد این قربانی حاکم ما است ، رجبعلی ازیك پیرمرد سئوال کرد مگر این حاکم برای شما ها چه کرده است اظهار نمود دو کار بزرگ ، یکی موقوف کردن حمل پانصد خروار کاه بقلعه کرشاهی بحکم ماشاالله خان ، و دیگربیرون کردن سوارهای ماشاالله خان که در تمام دهـات نطنز درتمام سال بودند ، حال‌جان ما و مال ما همه فدای چنین‌حاکمی.

رجبعلی گفت عجب حاکم مقتدریست ، این حاکم چند نظامی وسوار دارد گفتند پنج نفـر قـزاق بیشتر ندارد گفتیم بـا این قوه بامثل ماشاالله خان طرف شده است ، چنین آدمی را بـاید نگـاهداری و سجده کرد .

وقتی‌که وارد نطنز واداره حکومتی شدیم ورجبعلی شما را بآن حال دید مخصوصاً اظهار رجبعلی باین‌که این حاکم ریش‌دارد ومسلمان است بابی نمیشود ،آنوقت من ملتفت اظهار رجبعلی شدم‌که موضوع چیست وبچه مناسبت در اول برخورد چنین اظهار مینماید .

اسفندیار خان اظهار کرد موقعی که رجبعلی عبای خودرا به تن شما وشال را محکم بست من‌کاملا مطمئن شدم که شما محفوظ خواهید ماند چون درمیان ما عشایر و ایلات رسم است که اگر یك خونی ولو اینکه فرزند خوانین را کشته باشد همین که عبای آن خان را تن او کردند دیگر تا مدتیکه آن عبا را بتن دارد محفوظ خواهد ماند این بود که بدین جهت خاطر جمع شدم‌که رجبعلی شما را حفظ خواهد کرد حالا شما باید این عبا را ازخود دور ننمائید تا مادامیکه ماها دراینجا هستیم از خود دور ننمائید . الان تمام سوار ها شما را در پناه خود میدانند ودر محافظت شما کوشش خواهندکرد .

حضوررجبعلی درادارهٔحکومتی

صبح فردا رجبعلی آمد اطاق من و میرزا حسن خانهم همراه ایشان بود ، اظهارکرد که خان حاکم خودت که پول نداری. آخر حاکم هم میشود اقلا یکی دو اسب نداشته باشد ، حالا من ده هزار تومان پول لازم دارم و از هر جا ممکن است باید تهیه نمائید. در مالیه هم بیش از پنجزار تومان نبود (در این موقع دانستم‌که بمالیه هم‌رفته‌اند ، پرسیدم رئیس مالیه‌کجااست ، همین جا دریکی ازاطاقها باخوانین توقیف است . گفتم

بهتر آنست که اجازه بدهید که رئیس مالیه را بیاورند تا بـا مشورت ایشان بـرای حـاضر کردن پـول اقدامی بشود .

برحسب دستور آقای صفاءالممالك راحاضر کردند وموضوع‌را با ایشان درمیان گذارده ، در این موقع چندنفرسوارآمدند بازبان خودشان برجبعلی مذاکره وفوراً برخواسته ودرموقع رفتن‌تاکیدکردند خان حاکم خیلی زود پول را حاضر نمائید ورفتند .

مشورت

پس از رفتن رجبعلی وارد در مذاکره شده پیشنهاد کردم بنظر من بهترین راه آنست کسانیکه مالیات عقب افتاده دارند قبض صادر و خود سوارها برای وصول بروند که بدون گفتگو وصول خواهند کرد . این نظریه را همه یعنی اسفندیار خان وبرادر رجبعلی تصدیق کردند ، لذا قرار شد محاسب مالیه را با دفاتر حاضر نموده از روی دفتر قبوض را صادر نمایند .

بعداز ظهر رجبعلی آمد اظهار شدکه بهترین راه برای حاضر کردن پول مورد خواسته شما باین ترتیب مذاکره شده چون راهی دیگر برای بدست آوردن این پول ممکن نیست ، رجبعلی اظهار داشت بشرط اینکه حواله بجاهای دوردست صادر نشود، چون سوارهای من بیش از نیم‌فرسنگ نمیتوانند دورتر بروند ـ حالا که موافق هستید سید علی اکبرخان محاسب بادفاتریکه برای اینکار لازم است بیـاورید تـا شروع باقدام گردد .

سید علی اکبر خان با دفاتر بدستور رئیس مالیه حاضر شده شروع بصدور قبوض معادل ده هزار تومان نمودند . سوارهاباتقسیم مامور وصول شدند ، دسته‌اول روز دوم دوهزارتومان‌حاضر وتحویل دادند روز دوم با اجازه رجبعلی آقای‌حاج سید نعمت‌الله ودو سه نفر دیگربدیدن من آمدند که بـا همان عبای خلعتی پذیرائی میکردیم .

روز سوم رجبعلی آمد یك قـرآن از بغلش بیرون آورد و اظهار نمودکه خـان حاکم این قرآن برای شما خوب است . بیاد ما بخوانید ، قرآن راگرفته بوسیده بازکردم دیدم‌بسیار خط عالی در حدود سیصد سال قبل نوشته شده است .که حالا هم صبح‌ها قرائت مینمایم و واقعاً به محض اینکه قرآن را بـاز میکنم بیاد رجبعلی می‌افتم .

روزیکه میرزاعلی‌اکبرخان برای آوردن قبض و دفتررفت بایشان گفتم بخانواده آقای رئیس مالیه بگویند که ایشان در اطاق نزد خود من شب و روز باهم هستیم خیالتان آسوده باشد . امروز هم رجبعلی آمد اظهار کرد : خان حاکم شما با خوانین و سرداران (ایما) یعنی ما دوست هستید . پـاکتی داد کـه سردار صولت پس از فحاشی زیـاد نوشته بود که این جادوگر کاشی تـورا آلت منافع خـود کرده است توهم اسباب قتل وغارت مردم شده‌ای وبالاخره وارد نطنز و حاکم را حبس و او را غارت کرده‌ای اگر رضایت او را برای من نفرستادی حرکت خواهم نمود وپدرت را درمیآورم .

رجبعلی اظهار کرد آنچه از شما برده شده صورت بدهیدکه پس گرفته بشما تحویل بدهم و ضمناً باسفندیار خان وبرادرش تأکیدکرد که حتماً آنچه ازخان حاکم برده شده‌گرفته تحویل دهید ونامه‌ایهم بسردار بنویسید که من راحت واز رجبعلی رضایت دارم ، بعد از رفتن ایشان اسفندیار خان و برادر رجبعلی اظهار کردند بهتر آنست‌که صرف نظر نمائید برای اینکه درمیان سوارانیکه‌وارد اداره‌حکومتی

شدند این پیش آمد کرده است که حالا متفرقند و بعلاوه اسباب عداوت آنها شده و ممکن است در چنین حالی نفس پهلوان رضا هم بآنها خورده بدست اینها نیت خود را انجام دهند و چهار صد تومان یا هزار تومان ولباس قابل نیست که در چنین موقعی که دشمن درکمین شما است اقدامی شود .

اظهارکردم ابداً ، من اصلانه بفکرپول ولباس هستم ونه حاضرم این اقدام بشود، حالا شرحی بسردار صولت مینویسم . شرحی از رفتار رجبعلی مخصوصاً در محافظت و دادن عبای خودکه به تن من کردند . وجلوگیری از قضیه ماشاالله خان برای کشتن من وفرستادن پهلوان رضا برای اینکار وجلوگیری رجبعلی وتحت نظر خود داشتن پهلوان رضا که تا این ساعت آقای رئیس مالیه هم نزد من وسلامت میباشم وشب و روز آقای اسفندیار خان و غلامرضا بیك برادر رجبعلی محافظین ما میباشند بنا براین خیال آندوست مکرم راحت باشد از این کاغذ رجبعلی فوق العاده خوشحال گردید .

تقاضای رجبعلی

اولا لازم است که خوانندگان متوجه شوندکه چرا رجبعلی را رجبعلی خان ذکر نکرده برای آنست که در اول ورود کهاسم رجبعلی خان را بردم متغیر شده اظهار کرد ، من خان نیستم خان این اسفندیار خان وخوانین وبزرگ من میباشند ، راضی نخواهم بود مرا خان بخوانید ، باین جهت همیشه رجبعلی خطاب میکردم ، بعداً هم معلوم شد رجبعلی بعلاوه کشاورزی گاو چرانی هم میکرده ، وچون با استعداد در شرارت و چند نفر را در راه زنیهای کوچك بقتل رسانیده بود ، به تحریك صارم الدوله که اسفندیار خان را وادار کرده و رجبعلی را آماده و حاضر مینمایدکه هرج و مرج راه انداخته تا مستوفی الممالك برکنار و وثوق الدوله روی‌کار آمده وصارم الدوله ونصرت الدوله در کابینه وارد شوند ، همین طور هم گردید حالا کابینه وثوق الدله چند روز است روی‌کار آمده ، مخبر الدوله‌ازکاشان معزول و شاهزاده مجلل الدوله حاکم شده که بعداً ذکر خواهیم نمود .

روز سوم رجبعلی بامیرزا حسن خان هنجنی وحاج سید نعمت‌الله و میرزاکریم خان ، منشی وپیشکار رجبعلی‌وارد شدند بابشاشت وخندان‌اظهارکردند ، خان حاکم حالا دیگرما باشما (براریم) یعنی‌برادریم برای‌اینکه‌شماهم‌دشمن‌مالکین وپولدارهاهستید ،دراین‌موقع رجبعلی روکرد بمیرزاکریم‌خان‌که : بگوخان حاکم(چیه) میرزا کریم‌خان گفت دموکرات ، رجبعلی گفت: من هم همانم که‌شما هستید پس‌براریم ، بعد بمیرزاکریم‌خان گفت آن کاغذ را بدهید خان حاکم ورئیس مالیه هم امضاء ومهر نمایند .

درکاغذ خطاب برئیس الوزرا توسط آقای تدین‌که ادارهٔ امنیه از سرحد قم تا مورچه خورد که با ما شاالله خان است برجبعلی واگذار و ایشان در مقابل این خدمت نایب حسین و ماشاالله را زنده و کشته تحویل دولت بدهند این نامه را بدست من داد . وپس از خواندن گفتم : اصل‌تقاضا بسیار خوب‌مخصوصاً نسبت بکانون فساد کاشان واز بین بردن آنها . اما خطاب برجبعلی‌کردم‌که اگر شما بجای رئیس‌الوزراء باشید یك چنین تقاضای ساده‌ایرا ترتیب اثر وقبول میکردید ، آنهم با آنفرض که متجاوز از بیست سال است که دولتها نتوانستند قلع وقمع نمایند . رجبعلی و حضار همه تصدیق کردند که این نامه مورد توجه وقبول نخواهد گردید .

رجبعلی ومیرزا کریم اظهارکردند هر طور شما میدانیدکه مورد قبول واقع میشود مرقوم بفرمائید ما اطاعت داریم ، پرسیدم چند سوار دارید - سیصد سوار کاملا مسلح به تفنگهای سه تیر وپنج تیر و فشنگ

که چند قاطر بار است و میتوانیم دویست سوار دیگر آماده نمائیم وبرای این پولی هم بنـام مخـارج از دولت نمیخواهیم .

شرحی بدستور من میرزا سید رضا خان منشی حاضرکرد : پس ازمقدمه وورود رجبعلی را باسیصد سوار مسلح که پس از غارت نراق برای نطنز حرکت و وارد شدند ، اداره حکومتی را تصرف و حاکم ورئیس‌مالیه را توقیف وحبس‌نمودند ، پس از ورود خود رجبعلی باداره حکومتی‌وخواستن‌حاکم باوضعیتی که ازحاکم مشاهده‌کردند فوق العاده متأثر وبعد مورد محبت قرار داده عبای خودش را بتن حاکم‌نموده. بعد هم مبلغ ده هزار تومان پول خواستند که با رئیس مالیه حواله کسانیکه تاکنون مالیات بدولت نداده بودند و بنام بقایا همه ساله نقل انتقال بدفتر و برای وزارت مالیه صورت فرستاده میشد نموده و تا این ساعت درحدود هفت هزار تومان توسط سواران خود رجبعلی وصول وتحویل گردیده است .

با این ترتیب این جانبان تصدیق مینمائیم با قوای مسلحی که مشاهده میشود کاملا از عهده از بین بردن نایب حسین و ماشاالله خان برخواهند آمد . نظر این جانبان آنست که بهترین موقع برای دولت است که از این قوه در رفع غائله کاشان استفاده نمایند ودر مقابل این خدمت ریاست امنیه‌که با ماشاالله خان میباشد بایشان واگذارگردد حاکم نطنز اعظام الوزاره . رئیس مالیه- صفاء الممالك حکیم الهی .

پس از خواندن‌کاغذ رجبعلی دست بشانه من زد وگفت به‌به چه قدر خوب . چنین مردان فهمیده‌ای را دولت حاکم مینماید . بعد تلگراف را مهر کرده بردند مخابره نمایند . البته خوانندگان از مضمون پی بردندکه منظور متوجه ومجسم کردن قواء رجبعلی و وضعیت من ورئیس مالیه است وبعلاوه تذکردادن باینکه ده هزار تومان از مالیات بقایا را رجبعلی برای خود وصول کرده است واین عمل‌هم‌پس از غارت اداره مالیه و برداشت پنجهزار تومان صندوق مالیه که موجودی بوده است .

روز چهارم ، نامه محرمانه از سردار دولت رسید که از دولت خواسته شود که تعقیب رجبعلی را بعهده من قراردهند تا درتعقیب رجبعلی ماشاالله خان را ازبین برده باشم ، یك چنین تلگرافهم نوشته‌برای سردار دولت فرستادم که از اردستان مخابره نمایند .

روز ششم ـ امروز صدای طبل در بیرون بلند شد ، اسفندیار خان وبـرادررجبعلی اظهـار کردند: صدای طبل کوچ کردن است چه پیش آمدی شده است ؟ به برادر رجبعلی دستور دادند بروید به‌بینید چه خبر است ، چند دقیقه بعد مراجعت کرده گفت رجبعلی خودش در میدان ایستاده وسوارها را سان میبیند وبنه را حرکت داده‌اند و پهلوان رضـا را هم بـا سوارهایش همراه بنه بـا پنجاه سوار خودمـان روانه نموده‌اند در این ساعت حاجی سید نعمت الله ومیرزا حسن خان و عباسعلی و برادران غلامعلی خان و چهار نفر از قزاقها که یك نفرشان در اول ورود کشته شده بود و چند نفر از تجار از طرف رجبعلی‌آمدند ، اسفندیار خان اظهارکرد شما را باید از این جا خارج نمـائیم ولی نه از راه درب حکومتی بلکه ازراه پشت بام توی باغ .

مرا حرکت دادند معلوم شد قبلا ترتیب ووسائل را آماده‌کرده بودند . درپشت بام بردند وباطناب کمر مرا بستند وچند نفرهم پائین توی باغ ایستاده ، مرا سرازیر کرده وارد باغ شدم در تمام این اقدام اسفندیار خان ناظر بود که اظهـار کرد برویم برجبعلی خبر بدهیم ، مرا بردند بـا همـان عبـا منزل حاج سید نعمت الله درپستوی خانه مخفی نمودند ، البته خواننده متوجه‌خواهد شدکه این عمل برای این

بودکه من از دست سوارهای پهلوان رضا وکشته شدن نجات یافته باشم .

بعد از چند دقیقه در منزل حاجی سید نعمت الله سردار صولت وارد شد ویك سرداری وشلواربرای من آورده بود واظهارکرد سوارهای من درتعقیب و فعلا یکبار از پولهای رجبعلی را پس ازکشتن سه‌نفر از سوارهاکه یك نفرهم از من کشته شده بدست آورده و دیگر بیش از این نمیتوانیم توقف نمائیم و خدا حافظی کرده رفتند .

پس از رفتن سردار صولت عقیده من این شدکه در این موقع برای حرکت‌بکاشان بهترین موقع است که مشغول زد و خورد میباشند و خوب میتوانیم خود را بکاشان برسانیم ، گرچه در ابتدا آقایان حاضر نبودند .

تصمیم بحرکت

یك نفر فرستادم بقریه خفرکه هر ساعتی که از طرف اصفهان وسائل میرسد ولوگاری پستی باشد فوراً اطلاع دهند والبته این تصمیم بکلی محرمانه جز چند نفر از حاضرین منزل حاج سید نعمت‌الله کسی دیگر اطلاع نداشت ، حال برای اطلاع خوانندگان شرح ورود رجبعلی را به قصبه مینویسم که متوجه شوند چه زندگانی از مامورین دولت گرفته تاطبقات دیگر داشته‌اند .

اول ـ باید سابقه داده شود که یکی از پسرهای نایب حسین بنام شجاع لشکر فوق العاده رشید و خونخوار بود وتا وقتی‌که زنده بوده ماشاالله خان عنوانی نداشته‌است ، و تمام پیشرفت هائیکه نایب‌حسین دریاغی‌گری نموده بود بواسطه شجاعت شجاع لشکر بوده است ، نایب حسین در صدد برمی‌آید که برای او زنی بگیرد که از خوانین نطنز باشد چنانچه برای منصور لشکر دختر میرزا نصرالله خان افوشته را گرفته بود ، دختراحتشام السلطان افوشته‌ای که در عصر خود ازحیث وجاهت بی نظیر بوده است گفتگو ومقدمات عروسی فراهم میشود ، واز طرفی سردار صولت بختیاریهم که در اردستان سکنی‌داشته که تا قریه افوشته بیش از سه فرسخ الی چهار فرسخ نبوده ، دل باخته این دختر بوده ولی خوانین از ترس نایب حسین و ماشاالله خان حاضر نمیشدند . چون بطوریکه در فصول قبل نوشته‌شده است دشمن سر سخت آنها بوده .

شب جشن‌عروسی معین ، از کاشان مدعوین حاضر همین طور تجار وخوانین نطنز وقصبه . در چنین موقعی سردار صولت مانند باز شکاری درکمین خود را باعده سواران خود حاضر ودرکوچه باغها خود را مخفی نموده بود ، در این موقع چون حجله عروس درطبقه بالا بوده شجاع لشکر داماد را تا پای پله‌ها آورده برگشتند ، همین که بوسط پله ها رسید که صدای تیر بلند وگلوله از پشت واز سینه بیرون آمده و شجاع لشکر سرازیر وفوت مینماید ، وجشن مبدل بعزا میگردد .

ازآن تاریخ تا روز ورود رجبعلی که چند سال گذشته بود کسی جرئت خواستگاری دختر را نداشته ونایب حسین اخطار کرده بود که دختر نباید شوهرنماید ، روز اول ورود رجبعلی چند نفر سوار میفرستد همان دختر را می‌آورند در عمارت مقابل حکومتی که منزل کرده بود ، موقعی که رجبعلی عبا را بتن من میکرد وکاملا دستور محافظت من را میداد گفتم چندنفرآمدند بزبان‌بختیاری حرفی زدند و رجبعلی باهیجان فوراً روانه گردید ، همان ساعتی بود که دختر را آورده بودند .

در همان روز ورود سوارها ریختند در حمامهای زنانه ازانگشتر وگوشواره وسایر زینت‌آلات و

کارهای دیگر ..... . ولیز چند دکان را غارت کردند ونیز چندین خانه ولی چون قبلا بطوریکه ذکر شده نجار وکسبه هرچه‌اسباب با ارزش بوده می‌برند درامام زاده ، درشش روز توقف تنها رجبعلی دوازده دختر را تصرف مینماید انتخاب السلطان که یکی‌از خوانین وواقعاً مرد درستی بود دختری داشت در سن ١٤ ساله وخود انتخاب السلطان در اداره حکومتی باسایر خوانین‌که منجمله‌احتشام السلطان باشدتوقیف بوده رجبعلی میفرستد دختر را بیاورند که انتخاب السلطان مطلع میشود ازمیرزا سید رضا خان میخواهد که ازآقای حکمران بخواهیدکه بهر قسمی‌که ممکن‌است رجبعلی را منصرف‌نمایند ، تمام دارائی من‌تحت اختیار شان و بدهند برجبعلی ، میرزا سید رضاخان وقتی‌که‌با من مذاکره میکرد میگفت موقعی‌که‌انتخاب السلطان پیغام میداد مانند باران اشکش سرازیر ومثل بید میلرزید .

از شنیدن این موضوع فوق العاده متأثر شده اقدام نمودم و طوری با رجبعلی مذاکره نمودم که فوراً سوارها راکه فرستاده بود احضار نمود وگفت این دختر را بشما بخشیدم ، وقتیکه بوسیله میرزا سید رضـا خان پیغام انجام کار را دادم میرزا سید رضا خان اظهار میکرد پس از شنیدن پیغام شما زمین را سجده‌کرد و دستها بطرف آسمان بلندکرد واز خداوند خواست‌که خدا این حاکم‌باایمان را حفظ نماید .

خبر آوردند الساعه یك‌گاری پستی آمده میخواست حرکت نماید او را نگاه داشته‌ایـم ، لذا با اینکه دو ساعت از شب گذشته بود و از جهتی بهترین موقع برای حرکت من بود ، از آقایان که‌تاخفر آمده بودند خدا حافظی کرده روانه کاشان شدیم ، قبل از طلوع آفتاب وارد شهر و مستقیماً وارد اداره حکومتی شده ، همه خواب بودند ، چون اعضای حکومتی میشناختند گفتم میخواهم استراحت نمایم لذا در اطاق دفتر خوابیدم‌بواسطه خستگی راه با ناراحتی خیال خوابم برد ، در این موقع پیش خدمت وارد شد و اظهار داشت ، حضرت والا منتظر شما هستند ، همینکه وارد شدم شاهزاده مجلل‌الدوله با خوشحالی تمام مرا بوسیدند و گفتند وقتیکه بمن خبر دادند فوراً بآقا میرزا سید حسن‌خان رئیس‌مالیه تلفن کردم که شما در این‌ساعت وارد شده‌اید ، درهمین مذاکره آقا میرزا سیدحسن خان و آقا سید کاظم رئیس عدلیه وارد شدند ، چیزی طول نکشید که آقایان سید محمد تقی و آقا حسن نراقی امام‌و آقاصادق آمدندالبته معلوم است مجلس کربلا شد و مذاکرات دراطراف ورود رجبعلی و حبس وپوشانیدن عباو خواص‌آن‌بمیان آمدآقایانهم ازموضوع‌فرستادن ماشاالله خان پهلوان رضا را کـه در جزو سوار هـای رجبعلی به نطنز مرا در بین زدوخورد از بین ببرندمطلع ، در این موضوع تلگراف رمزی بوثوق الدوله بامضاء شاهزاده مجلل‌الدوله ورئیس مالیه مخابره وفوراً تلگراف سختی بماشاالله درمحافظت‌شامخابره گردیدکه‌همین‌سبب‌شد که ماشاالله‌خان‌کوتاه آمد برای اینکه دید مطلب آشکارشده‌است .

همان روز تلگراف ورود من‌بکاشان باوضع اسف‌آوری سخت بوثوق الدوله مخابره‌شد که بعداً در جواب‌پانصد تومان برای تهیه لباس حواله مالیه کاشان نمودند ، و ضمناً متذکر شدند که بـا شاهزاده مجلل الدوله بـیایند طهران ، چون قبل از ورود من معلوم شد یك ماهه مرخصی گرفته شده بود کـه بطهران بروند .

سند محکم یاقرارداد

متذکر شدیم که روز دوم ورود ، رجبعلی‌بدیدن من آمدوقرآن کوچکی بمن داد ، وقتیکه قرآن را از جلد خواستم بیرون بیاورم دیدم یك پاکت و یك ورقه قرآن در کیف قرآن است ، چون شب جریان معاهده و قرار داد را

اسفندیار خان مذاکره کرده بود دیگر باز و نگاه نکرده گذاردم زیر فرش و قرآن را قدری خواندم این عمل برای آن بود که اگر رجبعلی‌قرآن را بخواهد و باید پس بدهم کار خودمانرا کرده باشیم برای اینکه سندی مهمتر از این برعدم اطاعت ماشاالله خان از دولت مرکزی نبود لذا برای دولت بسیار ذیقیمت بود .

پاکت بخط خود صارم الدوله خطاب برجبعلی «از ورود و عملیات تو در نراق و مزاحمت باهالی و غارت اموال هیچ انتظاری نداشتم البته این اعمال تکرار نشود ، امضاء اکبر صارم الدوله» ورقه قرآن کشف الایات در حاشیه آن مواد قرار داد بین ماشاالله خان و رجبعلی ، که سطر اول قرار داد بین‌ماشاالله خان ورجبعلی بختیاری ، مادهٔاول آنچه رجبعلی از قماش وچاهی‌بدست میآوردتحویل‌ماشاالله خان‌ودرعوض اسلحه‌از تفنگ و فشنگ برجبعلی داده شود دوم ، ماشاالله خان پنجاه سوار بسرکردگی پهلوان‌رضا تحت اختیار رجبعلی به قصبه نطنز که وارد میشوند در بین گرفتن اداره حکومتی در تیر اندازی‌و شلیك‌اعظام الوزاره حاکم‌را از بین‌ببرند ، سوم - ماشاالله‌خان مانع عملیات‌رجبعلی‌بهیچ‌عنوانی‌نشود ، چهارم - رجبعلی نسبت‌بسوارهای ماشاالله‌خان‌در پست‌های‌امنیه خط‌کاشان تامورچه‌خورد که درخاك نطنز دارد اقدامی‌ننماید پنجم و نیز از طرف سوار و پست‌هاهم بنام امنیه در کار های رجبعلی مداخله و مزاحمتی وارد ننمایند ، مهر ماشاالله سردار کاشی ، رجبعلی چهارلنك .

ظهر نشده بود که همان روز اول ماشاالله خان آمد اداره حکومتی برای ملاقات ، پس از اظهار خوشوقتی که الحمد لله سلامت و از قراریکه شنیدم پول و اموال شما را غارت کردند - چیز قابلی نبود و درمقابل محبتهای رجبعلی واقعاً ناچیز بود و من فوق‌العاده از حسن نیت این مرد بقول خودشان گاو- چران شاکرم حتی تاآخرین لحظه‌حرکت‌بااینکه سردار صولت در تعقیب او بود درتامین من ذره‌ای‌فرو - گذار نکرد ، ومیتوانم بگویم که اگر این مرد مانند بعضی‌ها سوءنیت‌داشت‌حالا من‌زنده نبودم ، ماشاالله خان تنها اظهار کرد « درست است» .

ظهر نزدیك بود وقتیکه ماشاالله خان خواست برود ، بامواجهه شاهزاده مجلل‌الدوله و رئیس مالیه اظهار کردند چند روز توقف خواهند نمود زودتر برگردند نطنز ومن خودم ایشانرا خواهم رسانید ، حاکم ورئیس مالیه فقط جواب دادند حالا چند روزی خواهند بود .

چرا شاهزاده مجلل الدوله بمرخصی خواهد رفت

قبلا متذکر شدیم که ماشاالله خان پس از مراجعت از مهاجرت بفکر زندگانی آرام افتاد و برای اینکار در صدد بر آمد که بهر عنوانی شده وارد کادر دولتی گردد ، چنانچه با دستهای مرکزی توانست بنام امنیه واردشود .

پس از انجام وموفقیت بفکر افتاد که در طهران بایك خانواده بزرگی وصلت نماید تا بتواند بحکومت برسد ، چون در این فکر بود لذا وقتیکه شاهزاده مجلل الدوله حاکم کاشان شد دست های مخفی ماشاالله خان درطهران باوخبر دادندکه شاهزاده یك دختر تحصیل کرده وزیبائی‌دارد ، بهروسیله شده درکاشان مذاکره وخواستگاری نمائید .

این خبر که‌بماشاالله خان‌رسید واطلاع پیدا کردبسیار خورسند و حاضر برای جلب شاهزاده گردید ، در درجه اول خود را کاملا در جریان حکومتی مطیع قرار داد بطوریکه سوار و هر یك از

نوکر های او خلاف می‌کردند آنها را تنبیه میکرد و از طرف دیگر با میرزا سید حسن خان زعیم مذاکره نمود که اگر شاهزاده را حاضر نمائید بطور قطع دائی شما آقای جلیل الملك به مجلس شورا خواهد رفت ، همین مذاکره را هم باآقا سید کاظم برادر آقا میرزا سید حسن‌کاشی نمودند ، و آقایان هم از هرطرف هجوم آوردند بشاهزاده و بالاخره شاهزاده اظهار تمایل وقول دادند باین ترتیب که رضایت دختر هم شرط است برای اینکه دختریست تحصیل کرده (چون درآن ایام دختران کمتر بمدرسه‌میرفتند و غالب اعیان و رجال معلم سرخانه حتی‌معلم‌زبان فرانسه میآوردند ، سابق‌تنها زبان فرانسه مانند امروز که زبان انگلیس رواج دارد مورد توجه‌بود) .

وقتیکه کار باین‌جا یعنی رضایت دختر میرسد بادستور ماشاالله خان قرار میشود که شاهزاده بنام مرخصی حامل جواهراتی گردیده بروند طهران دختر را برای این وصلت‌آماده نمایند ، لذا یك‌انگشتر برلیان و یك زوج گوشواره یاقوت و یك سینه ریز از دانه های جواهر نشان که از غارتهای سفر قائنات از خانه عماد الدوله غارت کرده بودند تحویل شاهزاده بعلاوه یك انگشتر بخود شاهزاده تقدیم گردید .

باین جهت شاهزاده عازم طهران بودند و اگر من بفکر حرکت از نطنز نیفتاده بودم ممکن نبود بسلامت مانده و از خاك کاشان بطهران برگردم ، مگر این که می‌رفتم اصفهان از راه دیگر بطهران می‌رفتم که آن هم خالی از اشکال نبود ، در هر حال این جا هم خدا با من بود و باصطلاح شانس آوردیم .

چون تا روز حرکت شاهزاده حتی تاپای کالسکه چاپاری غیر از چند نفر بخصوص کسی اطلاع نداشت ، ولی جمعی از طبقات و رؤسای دوایر برای مشایعت تاجلو تلگرافخانه بیرون شهر آنروز آمده بودند و نیز نایب حسین و ماشاالله خان و برادرانش باعده‌ای از سوارها که باید تاکاروانسرا شور سرحد قم و کاشان مشایعت نمایند حاضر بودند ، درب کالسکه باز و شاهزاده دست من را گرفت و بتوی‌کالسکه هدایت کرد ، همین که یك پای من بیرون و پای دیگرم توی کالسکه ماشاالله خان نزدیك آمده دست مرا گرفته از کالسکه بیرون کشید و میخواستند ببرند بباغ بیرون شهرماشاالله خان ،که شاهزاده مجلل‌الدوله مانع و مجدداً مرا فرستادند توی‌کالسکه و بماشاالله اظهارکردندکه این تلگراف رئیس‌الوزرا است‌که‌باید ایشانرا درطهران تحویل دهم .

دراینجا ماشاالله قدری توقف و بعد فوراً عده‌ای را بعنوان اهالی نطنز فرستاد تلگرافخانه که از رئیس‌الوزرا ، بخواهند اعظام الوزاره بحکومت نطنز بماند باین جهت از حرکت‌کالسکه‌قدری خودداری شد نه‌برحسب ظاهر بلکه به بهانه اینکه اسبهای کالسکه خوب نیست اسبهارا عوض کرده وشاهزاده‌متوجه شدند وازکالسکه پائین آمده اظهار کردند من‌دیگر نمیروم .

در این جا ماشاالله خان باصطلاح جا خورد و فوراً صورت شاهزاده رابوسید و کالسکه‌حرکت‌کرد ولی‌ناگهان‌غریب خان که‌یکی‌از تروریست‌های‌قوی نایب حسین بودباموزر جلدطلا گرفته‌پرید روی‌کالسکه پهلوی دست سورچی‌نشست وکالسکه‌باپنجاه سواربنام مشایعت‌حرکت‌کرد .

ناصر آباد

منزل اول از کاشان ناصر آباد باید اسب عوض شود و درآنجا بدستور ماشاالله خان قبلا تهیه‌چاهی‌دیده‌شده بود ، ولی‌شاهزاده

پیاده نشد او متوجه بود ولی من توجه نداشتم - غریب خان پیاده و درب کالسکه را باز و بشاهزاده تکلیف چاهی نمود ، شاهزاده بادست درب کاسکه را بسته جواب دادند میل ندارم وبسورچی تاکیدکردند زوداسب بسته حرکت نماید .

اسبها بسته و حرکت کردیم ، باز هم غریب خان روی کالسکه پهلوی دست سورچی قرار گرفت در بین راه شاهزاده اظهار کرد فلانی من دیگر خودداری ندارم‌شما روتانرا برگردانید ، در این‌موقع شروع کردند (بادرار) کردن همان توی کالسکه ، رسیدیم بکاروانسراشور که آخرین پست امنیه‌ماشاالله خان بود ، آن طرف رودخانه در بلندی گشتی های ژاندار مری ایستاده بودند ، دراینجا هم غریب خان پیاده شد که‌درب کالسکه را باز کند که شاهزاده باتغیر و فحش اورا ردکرد وخواست ژاندارمهاراصدا کند که غریب‌خان خود را عقب‌کشید وکالسکه حرکت‌کرد .

بآنطرف که رسیدیم ژاندارمها آمدند جلو وقتیکه متوجه شدند احترام بجای آوردند ، رسیدیم به پاسگاه شاهزاده دستور داد کالسکه توقف نماید با هم پیاده و به پاسگاه واردشدیم ، که‌شاهزاده‌روی تخت دراز کشید و رئیس پاسگاه اظهار کرد چاهی حاضر است میل دارید - البته - شاهزاده تا اندازه‌ای جریانرانسبت بمن اظهار نمودند گفتندباینجهت ازکاشان تااینجاابداً از کالسکه پیاده‌نشدیم چون‌غریب‌خان تروریست‌نایب‌حسین برای کشتن فلانی‌مامور وتااین پست همراه وجلوکالسکه پهلوی سورچی نشسته بود ، باینجهت خیلی‌از چاهی‌شما استفاده خواهیم‌نمود .

پس از صرف چاهی برای قم حرکت رئیس پاسگاه یك نفر ژاندارم برای‌احتیاط تاقم همراه کرد ، وارد قم برای زیارت بحرم مشرف و شکر خدا را بجا آورده برای طهران حرکت‌چون‌کالسکه‌تاطهران بود اسب عوض و روانه شدیم ، روز سوم وارد طهران منزل شاهزاده مجلل الدوله (که حالیه اداره کل‌آمار و سجل احوال است) شب را توقف و استراحت نموده چون ساعت سه از شب بود که وارد شدیم‌شاهزاده اظهار داشتند شب را بمانید فردا صبح خواستید بمنزل بروید ، لذا اول صبح روانه و وارد منزل گردیدم .

در اول ورود میرزا کریم خان غلی‌آبادی ملاقات و تعارفات و خوش و بش بعمل آمد و میرزا کریم خان خداحافظی‌کردندبرای رفتن‌اداره ، واظهار داشتند مذاکرات برای شب‌که مفصلا بیان نمائید چون جریان گرفتاری شما را بدست رجبعلی یاغی جراید روز بطور اختصار باینکه حاکم و رئیس مالیه در حبس و مطالبه پول از آنها میشود نوشته بودند ، البته همین قدر هم بواسطه همان تلگراف بود که دولت را مستحضر کرده بودم .

شب منزل میرزا کریم خان باحضور میرزا حسین خان پسرش اوضاع را از ابتدا تاانتها شرح داده گاهی بخنده و گاهی اظهار تاثر می‌کردند و نسبت بقرار داد بین ماشا الله خان و رجبعلی و نامه صارم الدوله خیلی مورد تعجب گردید و اظهار شد که واقعاً خیلی زرنگی در بدست آوردن و حفظ آن نمودید .

فردا بوزارت داخله رفته آقای اقتدار الدوله کفیل را ملاقات و ایشان بسیار محبت و اظهار خورسندی نمودند که الحمدلله بسلامتی‌آمدید ، گفتم بقیه زندگانی من هر قدر باشد اول‌بمرحمت خدا بعد حفظ و نجات من مرهون جدیت و استقامت شاهزاده مجلل الدوله است ، آقای اقتدار الدوله گفتند

راست است که ماشاالله خان می‌خواهد وصلت نماید ؟ گفتم درست است و حامل چند قطعه جواهرات ذی قیمتی هستند .

در این موقع برئیس الوزرا تلفن که فلانی وارد و اینك وزارت خانه حاضرند ، جواب داده شد ساعت اول‌شب بیایند منزل تاکاملا جریانرا شرح‌دهند .

ساعت اول شب رفتم منزل آقای وثوق الدوله ، آقایان تدین و ملك الشعرا و صدرائی آنجا بودند در اول ملاقات آقای وثوق الدوله بسیار اظهار محبت کردند مخصوصاً از کـار های حکومتی بیشتر راجع به طرزحکومت که باقدرت هرچه تمام‌تر عمل گردید واینکه بنا وتاسیس مدرسه چه عمل شایسته‌ای بوده است .

در این موقع اعتلاءالدوله و شکوه الملك که هردو پیشکار و منشی مخصوص بودند حضور داشتند ، آقای وثوق‌الدوله‌اظهار نمودندکسی‌نیاید بعد روکردند بمن‌که حاضر برای‌شنیدن گذارش شما خواهیم‌بود، تمام وقایع از ورود رجبعلی تاحرکتش و آنچه در نطنز کردند چه خود و چه سوارها ، و قضیه قرآن و ورقه قرار داد در حاشیه قرآن و پاکت صارم الدوله را که در این موقع تقدیم‌کردم بقدری وثوق‌الدوله از ورقه قرار داد اظهار خوشحالی وبشاشت نمودند که خود من تعجب کردم ، البته‌بعدمعلوم شدکه‌اسرار سیاسی در بین بوده که این ورقه قرار داد یگانه سند برای متقاعد کردن‌سفارت‌انگلیس برای ازبین‌بردن ماشاالله خان و غائله کاشان بوده که باید سفارت انگلیس بنام دولت بریطانیا دست از حمایت ماشاالله‌خان بردارند چنانچه همین‌طور هم شد .

آقای وثوق الدوله بآقای ملك الشعرا دستور دادند فردا اعظام الوزاره بیاید منزل شما یا اداره روزنامه ایران جریانرا که مذاکره مینماید بدون کم وزیاد باید در روز نامه درج و منتشر گردد ولو تمام روزنامه رابگیرد ملك الشعرا اظهار داشتند تصور نمیکنم دیگراحتیاجی‌به تکرار باشد اجازه‌بفرمائید در اطاق بااعظام الوزاره شروع بنوشتن و حاضر کردن و برای فردا منتشر گردد ، اظهار فرمودنداگر این اقدام بشود بسیار بموقع وممنون میشوم .

در اطاق دیگر ، آقای ملك الشعرا اظهار نمودند حالا من مینویسم و بعد میخوانم هرجاکه اشتباه یا افتاده باشد شما تذکر خواهید دادکه رفع خواهد شد ، فقطدربعضی ازقسمت‌هاکه‌اشخاص ذی‌نظروارد بودند ممکن‌است اسامی آنهادرنظرم نمانده باشد درسئوال ازشما درست‌خواهدشد .

بالاخره در حدود دو ساعت طول کشید که کاملا حاضر و بآقای وثوق‌الدوله تقدیم‌گردید ، چون معلوم شد که شام آقایان در آنجا خواهند بود لذا خواستم اجازه مرخصی بگیرم آقای وثوق الدوله مانع وفرمودندکه رفقای شما تمام‌خواهندماند شما هم‌بمانید ، اطاعت‌کرده و دستور دادند بشکوه‌الملك بوزارت داخله ابلاغ نمائید از محاسبات فعلا مبلغ پانصد تومان بنام خسارت غارت شده اموال بایشان داده شودو ضمناً هرچه زودتر برای ایشان کار تهیه نمایند ، شکوه الملك ابلاغ را حاضر و بامضای رئیس الوزراء رسانیده بمن دادند .

برای شام

وقتی که خبر کردند شام حاضر است چون در دفتر و اطاق شکوه الملك بودم ، معلوم شد که آقایان تدین ، ملك‌الشعرا ، میرزا ابراهیم قمی ، صدرائی ، مقوم الملك ، جلیل الملك در اطاق دیگر باآقای‌وثوق‌الدوله جلسه‌داشتند

که سرمیز شام آقایانرا ملاقات کردم ، سر میزشام آقای وثوق الدوله اظهار داشتند اگر بیست نفرمانند اعظام الوزاره داشتم مطمئن میشدم که میتوانم مملکت رادرست ومردم راراحت‌نمایم ولی افسوس ، خلاصه تمام ساعت شام مذاکرات دراطراف حکومت من بمیان بود .

انتشار روزنامه ایران

روزنامه ایران در چهار صفحه منتشر گردید بطوریکه یکی دو اعلان کوچك فقط شده بود بقیه تمام‌وقایع‌ورود رجبعلی‌وعملیات و قرار داد درحاشیه قرآن وآیات قرآن‌که درآن صفحه بود و بالاخره تمام جزء بجزء ذکرشده وآنروز تمام روزنامه ایران بفروش و غالباً تاشب درجستجوی بدست آوردن روزنامه بودند ، بیش‌ازهمه کاشیهای مقیم مرکز ونطنزی‌ها بودند .

انعکاس‌روزنامه در کاشان

وقتی که روزنامه بکاشان میرسد در مجالس و محافل حتی در بازار و سرگذرها در دست اشخاص قرائت‌و دست بدست‌میگردد پنجاه شماره از روزنامه مستقیماً برای دوستان نطنزی فرستادم و سفارش کردم بدهات هم بفرستید چون از کاشان ودهات هم چنین از جوشقان و نطنز خواسته بودند و نیز در خود طهران قیمت آن بدوتومان رسیده بود ناچار مجدداً آقای ملك‌الشعرا روزنامه‌را طبع ومنتشرنمود ، در این موقع یکصد نمره فرستادم که بیست شماره‌هم باردستان بفرستند .

خشم نایب حسین

بهمان اندازه که مردم خوشحال بودند چند برابر نایب حسین و ماشاالله خان عصبانی بودند ، یکی از رفقای من نوشته بودکه نایب حسین به ماشاالله خان بادادن فحش های رکیك میگوید چه قدر بتوگفتم نگذار فلان فلانشده پایش بطهران برسد بهر وسیله شده اورا ازبین‌ببر والا اگر بطهران رسیدتورا سردارخواهند دید ، این کار را نکردی حالا روزنامه را بخوان ، ماشاالله خانهم جواب میداده است : من که کوتاهی نکردم پهلوان رضا را با پنجاه سوار با رجبعلی فرستادم که او را از بین ببرند ، نمی دانم چه جادوئی باین آدم لر بختیاری شد که بعوض کشتن اعظام الوزاره قوه اجرای مقاصدش شده بود که بدست رجبعلی مالیات چندین ساله را وصول نموده بود ، بعد که غریب را مامورکردم‌که در بین راه هرطور شده ترورش نماید آنهم بطوریکه غریب خان میگوید شاهزاده مجلل الدوله تا سرحد قم وکاشان ابداً برای رفع حاجت هم ازکالسکه بیرون نیامده بود ، اگر غیر از شاهزاده حاکم دیگر بود همان در میان کالسکه غریب خان انجام میداد ، در هرحال گذشته است باید بدانید که ابداً غفلت‌ویا کوتاهی نشده بود .

روز پانزدهم شهر جمادی‌الاولی‌آقای اقتدارالدوله‌کفیل وزارت داخله احضارنموده وصورتی‌ارائه که اسامی هشت نفر برای ماموریت خونسار راجع بقضیه مرحوم آقا میرزا محمد مهدی خوانساری برئیس الوزراء پیشنهاد شده بودکه سه نفرشان مدیرکلهای وزارت خانه بودندکه هرکدام‌را رئیس الوزراء تعیین نماید حکم صادر شودآقای وثوق‌الدوله یك ۹ باقلم قرمز روی اسامی‌کشید وبا خطخود درذیل آن نوشته بود « اعظام الوزاره » .

پرونده خوانسار

آقای اقتدار الدوله دستوردادند پرونده مربوط بوقایع‌خوانسار دراختیار من گذارده شد و من روزها در وزارت داخله مشغول مطالعه پرونده و یادداشتهای لازمه را برداشتم چند روز بعد حکمی به مضمون ذیل صادر گردید .



وزارت داخله
اداره جنوب

نمره ٤٩٣٦
مورخه بیستم شهر جمادی الاولی ١٣٣٧

چون تصمیم اولیای دولت براین است کـه به تظلمات اهـالی خوانسار دقیقاً رسیدگی وراپرت وقایع آنحدودبدون کم وزیاد باستحضاراولیای اموربرسد . همچو مقرر گردیده است که از طرف وزارت داخله ووزارتین عدلیه ومالیه سه نفر مامورانتخاب وبخوانسار رفته وبمشارکت یکدیگر داخل تحقیقات و تشخیص حقایق اظهار متظلمین شوند . علیهذا آقای اعظام الوزاره از طرف وزارت داخله مامور است که باتفاق مامورین وزارت مالیه ووزارت عدلیه‌بخوانساررفته نتیجه تحقیقات مشترکه خود را مرتباً بوزارت داخله اعلام وکسب تکلیف نماید ، توضیح آنکه دستور و تعلیم اساسی آقای اعظام الوزاره فقط دقت وتعمق باظهارات متظلمین وپیدا کردن طرق سهل‌برای‌انجام وتسویه دعاوی گفتگوی آنها است ، البته برعایت این دستور مشار الیه همواره مراقبت خواهد نمود نظریاتیکه باشتراك مامورین اتخاذ مینماید سهل الاجراء و بی اشکال بوده نسبت براپراتهائی که ارسال میدارد متوجه تعلیمات وزارتی شده پس از اخذ دستور العملهای لازمه در تسویه و ختم کارهائی که مورد دقت و تحقیق‌واقع شده اقدام نماید .

(مهر وزارت داخله) امضاء (اقتدارالدوله) کفیل .

(ابلاغ دیگر درپیرو ابلاغ اول)



وزارت داخله
اداره غرب

نمره ٥٠٧٤
مورخه ٢٢ شهر جمادی الاولی ١٣٣٧

آقایان فتح‌الدوله و اعظام الوزاره وامین مالیه ولایات ثلاث

متحدالمالی بحکام عراق گلپایگان و کمره وخوانسار و محلات وقم و ژاندارمری دایر بمساعدت بتقاضا و مراجعات آن جنابان نوشته شده است که اینك سواد آن لفاً ارسال میگردد که مطلع بوده و در حدود ضرورت و احتیاج تقاضاهائیکه لازم است از حکام مذکور و اداره ژاندارمری محل بنمائید .

مهر (وزارت داخله) امضاء (اقتدار الدوله) کفیل .

صدور نامه فوق برحسب راهنمائی ودستور آقای فتح الدوله نماینده وزارت عدلیه بود که من از کفیل وزارت داخله درخواست کردم چون آقای فتح الدوله سوابق استخدامی وتجربه داشتند زیرا این دومین ماموریت استخدامی وفقط بواسطه پیش آمد نطنز ومخصوصاً بدست آوردن قرار دادبین ماشاالله‌خان ورجبعلی در نزد دولت ورئیس الوزراء شخص کاردان و زیرکی معرفی شده بودم والا آقایان چه‌از حیث مقام وچه از حیث سوابق وراثت فامیلی مقدم بودند .

نماینده وزارت مالیه غضنفرخان ، رئیس مالیه‌کمره . گلپایگان . خوانسار بودند .

آقای فتح الدوله نماینده وزارت عدلیه هم مدعی العموم استیناف اصفهان بودند که بعد از انجام کارخوانسار به‌اصفهان رفتند . درضمن این مسافرت مأموریت‌های دیگری هم به‌بنده محول شدکه احکام‌آن ذیلا درج میشودکه البته برطبق‌آن گزارش لازم داده شده‌است .

وزارت داخله
اداره غرب

نمره ٦١٤٥
مورخه ٢٠ حوت ٨ شهرجمادی الثانیه ١٣٣٧

آقای اعظام الوزاره مأمور گلپایگان خوانسار

در باب تظلم اهالی محلات از حکومت ، بشما تلگراف کرده بودم حالا سواد تظلمات آنهارا لفاً برای شما میفرستم که‌بموجب این حکم به محلات رفته ودر خط سیر خودتان نسبت باعمال حاکم و شکایاتیکه از رعایا میرسد تحقیقات جامع بعمل آورده و راپرت آنرا بوزارت داخله بفرستیدتا اقدام مقتضی بعمل آید متظلمین را هم که فعلا درقم‌هستند با خودتان ببرید .

(وزارت داخله) امضاء (اقتدار الدوله) کفیل

وزارت داخله
اداره غرب

نمره ٥٣٨٧ و ٢٠٦٠٥
مورخه ١٢ جمادی الثانی١٣٣٧ . ضمیمه سواد

آقای اعظام الوزاره

سواد شرحی‌که اخیراً ازطرف وزارت‌داخله بحکمران گلپایگان راجع باسترداد‌منهوبات واشیائیکه بوسیله رجبعلی وهمراهانش از نقاط مختلفه غارت‌کرده است نوشته شده‌است ، اینك لفاً برای مزید استحضار شما ارسال میگردد که دقیقاً مداخله وخودتانرا موظف به نظارت تامه در صحت جریان اقدامات دانسته و مراقبت نمائید تا اشیاء غارتی‌کاملا استرداد وبه صاحبان اصلی‌تسلیم شود .

(مهر وزارت داخله) امضاء (اقتدارالدوله)کفیل

وزارت داخله
اداره غرب

مورخه ۷ رجب ۱۳۳۷
نمره ۷۸۲ر۱۷۲

آقای اعظام الوزاره

اخیراً مراسلاتی از خوانسار و گلپایگان بوزارت داخله رسیده و ازسلوك حاکم شکایت کرده نسبت اخذ وجه و بی اعتدالی بایشان داده اند از شما میخواهم که در این باب تحقیقات عمیقه بعمل آورده حقیقت را بدون کم وزیاد اطلاع دهید .

مهر (وزارت داخله) امضاء (اقتدار الدوله کفیل) .

وزارت داخله
اداره غرب
نمره ۳۰۱

ضمیمه سواد
مورخه ۲۳ شهر رجب ۱۳۳۷

آقای اعظام الوزاره

آقا شیخ محمد علی کمره شرحی بوزارت داخله نوشته مدعی است که سال قبل یکعده مامور مرکب ازژاندارم واجزای شخصی‌مکرم‌الدوله‌بعنوان‌تعقیب‌کسان سهراب به فرنق از دهات‌کمره رفته مبالغی اموال مردم را غارت کردند وچون این عمل مصادف باعزل مشارالیه گردید حمل اموال منهوبه غیر ممکن گردیده و لهذا مکرم الدوله آنها را بناظم التجارخمینی سپرده وقبضی دریافت داشته از آنجمله پنج قطعه قالی متعلق بکسان اوست که تا یك ماه قبل هم نزد ناظم‌التجاربود وبمناسبت تقاضای آقا شیخ محمد علی‌آن پنج قطعه قالی نزد تاجردیگری‌امانت سپرده‌شده است‌که پس‌ازتحصیل‌قبض مکرم الدوله قالیها بمشارالیه مستردشود وچون‌فعلامکرم‌الدوله‌بآذربایجان‌رفته است‌آقاشیخ محمدعلی تسویه این عمل را از وزارت داخله مستدعی است . نظر بمراتب فوق الذکر اکیداً اخطار میشود که دراین باب تحقیقات کافیه بعمل آورده تفصیل رفتن مامورین به‌فرنق رامعلوم وازگذارش این قضیه خاطراولیای وزارت داخله را مستحضر دارید . تاتصمیمی که لازم است اتخاذ شود سواد مشروحه شیخ محمد علی هم برای مزید اطلاع شمالفاً ارسال میگردد .

مهر (وزارت داخله) امضاء (اقتدارالدوله)کفیل .

پس از صدور احکام برای رفتن بخوانسار خود را آماده کردم آقای فتح الدوله علی آبادی پسر میرزا علی خان مستوفی است که در گذر وزیر دفتر منزلشان بود و میرزا علی خان یکی از مردان خوب باسلامت نفس وبر خلاف میرزا کریم خان بسیار ملایم وآرام و زندگانی بی سر و صدائی داشتند و دیگر کاری نداشتند . میرزا علی خان دارای دو پسر بودند : میرزا نصرالله خان و فتح الله خان . میرزا نصرالله خان از صاحب‌منصبان وزارت مالیه ومیرزا فتح‌الله ملقب بفتح‌الدوله از قضات عدلیه بودند .

فتح الدوله بطوریکه ذکر شد مدعی العموم استیناف اصفهان‌بودندکه بعداز انجام ماموریت مشترك خوانسار باید باصفهان بروند . درهمان مأموریت بود که با کمك بختیاریها به نمایندگی مجلس انتخاب شدند . ومن‌اگر چه از حیث‌استخدامی‌طبق مقررات‌اداری خیلی پائین بودم ولی ازجهت‌اجتماعی‌بطوریکه ذکر شده است در جرگه آزادیخواهی مورد احترام وتوجه مقامات و طبقات بودم ، و از طرفی با کلیه علی آبادیها چه از نقطه نظر فامیل وچه از نقطه هم محله بودن روابط دوستانه بسیار گرمی‌داشتم‌که غالباً معاشر بودیم .

پس از ملاقات های دوستانه در اطراف ماموریت خوانسار و ملاقات با غضنفر خان که موقتاً از ولایات ثلاث برای همین کار آمده بود قرار حرکت داده شد ، هر دوآقایان اظهار داشتند دسته بندیهای غریبی برای این موضوع شده است چه در محل و چه در طهران ، یك دسته بطرفداری شیخ یوسف خوانساری که در راس آن آقای مدرس است ودسته دیگر دموکراتها وآقا میرزاطاهر تنکابنی بحمایت از آقا فضل‌الله خوانساری از بنی اعمام مرحوم آقا میرزا محمد مهدی ، چون آقای غضنفر خان رئیس مالیه کمره گلپایگان وخوانسار بود تمام وقایع را قبل از حرکت برای فتح الدوله ومن روشن نمود .

ملاقات ها

صبح زودی بود که شیخ یوسف خوانساری آمد منزل واز طرف مدرس پیغام آورد که چهار ساعت بعد از ظهر همانروز از ایشان ملاقات‌نمایم . درملاقات مرحوم مدرس بعداز شرحی از مظلومیت شیخ‌یوسف واینکه عمارت او رااز طرف میرزا محمد مهدی آتش زده وغارت کرده‌اند گفت انتظار دارم‌کاملا رسیدگی نمائید که در اظهار نظر هیئت رسیدگی جبران غارت ایشان بعمل آید . بارئیس الوزرا هم که مذاکره کرده‌ام ایشان اظهار نمودندکه منتظر راپرت هیئت رسیدگی خواهم بود ومخصوصاً باعظام الوزاره شفاهاً آنچه باید سفارش کرده‌ام حالا با سوابق ایام مهاجرت به شیخ یوسف اطمینان داده‌ام‌که فلانی از دوستان ومرد آزادیخواه که در مهاجرت وایام سختی خوب امتحان داده‌اند خاطر جمع‌باشید .

ملاقات دیگر

آقا فضل الله خوانساری‌آمدند منزل‌که آقا میرزا طاهر تنکابنی منتظر شما هستند وبا ایشان میرزا را ملاقات ودر اطراف پیش آمد خوانسار سوابق طولانی که سالها است بختیاریها از نقطه نظر همجوار بودن با املاك حاج میرزا محمد مهدی غالباً تحریك وزد وخورد با رعایای ایشان مینمایند تا پیش آمد اخیرچه خود میرزا وچه آقا فضل الله بیان نمودندکه واقعاً متأثرکننده بود وضمناً آقا فضل الله اظهار نمود که عضنفرخان خودش را کاندید ولایات ثلاث نموده است از این جهت چندان مورد اطمینان نخواهد بود .

حرکت بطرف قم

روز دوم رجب ۱۳۳۸ هجری باتفاق حرکت کردیم پس از ورود بقم و ادای زیارت وصرف ناهار . بعد باداره ژاندارمری

که در راس آن کلنل فضل‌الله‌خان بود ملاقات وسوابق لازمه بدست آورده شد ، و ضمناً شاکیان محلات راکه شخصاً ماموریت رسیدگی داشتم که از قم حرکتشان بدهم قرار شد آنهارا ملاقات وبرای محلات حرکت داده شوند ، و این کار انجام شد باین ترتیب که آنها بروند محلات منتظر آمدن من باشند که از کمره خواهم آمد .

روز سوم رجب از قم برای اراك حرکت کردیم ، چون امیرجنگ بختیاری حاکم اراك بودند صبح بملاقات ایشان برای کسب سوابق که در پرونده خواهد بود رفتیم چون برادرشان درقضایای خوانسار شریك بودند نمی‌خواستند حاضر و در واقع راه بدهند ، جریانرا برئیس الوزرا رمزاً تلگراف معلوم شد بلافاصله تلگراف شدیدی بایشان میشود که شب معاونش راکه همدانی بود نزد ما باعذرخواهی میفرستد که فردا منتظر آقایان خواهم بود و بعلاوه ناهار هم در خدمت آقایان صرف خواهد شد .

صبح وارد بر امیرجنگ حاکم اراك ، ایشان دستور دادند که آنچه آقایان بخواهند در دست رسشان بگذارید باتفاق رئیس دفترشان تا یك ساعت بعد از ظهر هر موضوعی که لازم بود یادداشت کرده خواستیم برویم که مانع شدند که قرار داد این بود که نان وپنیری درخدمت آقایان صرف شود ، پس ازصرف ناهار وآمدن منزل بفکر تهیه وسیله برای کمره خمین که اولین خاك مورد ماموریت است برآمده با وسایل باصطلاح چاپاری حرکت کردیم .

در ورود بخمین با آقایان مذاکره وقراردادیم که من بروم محلات و پس از یکی دو روز توقف و رسیدگی بشکایات شاکیان برای گلپایگان حرکت کنم و آنها منتظر من باشند وحرکت کردم البته سواره.

پس از ورود بگلپایگان وملاقات های خصوصی ، آقایان فتح‌الدوله وغضنفرخان رئیس مالیه مقدمات کار تحقیقات را که ازکجا شروع بایدکرد فراهم کرده بودند ، چنین قرار شد که از اداره حکومتی گلپایگان که مکرم الدوله درآن موقع حاکم بوده شروع شود ، مدت ده روز چه از سوابق موجوده درپرونده‌های حکومتی واداره مالیه وژاندارمری و چه از اشخاص باطرف و بی‌طرف آنچه بایدتحقیقات لازمه بعمل آمد .

یکی ازکسانیکه از ابتدای ورود ملاقات تا آخر یعنی روز خاتمه و حرکت کاملاحاضر ودر نهایت بیطرفی حقایق را برای راهنمائی روشن نمودند ، آقای معظم السلطان از خوانین و ملاکین گلپایگان بودند که مورد توجه عموم طبقات آن حدود ومقام ارجمندی را دربین خواص وعام دارا بودند .

مشارالیه در اول ورود آقایان که ملاقات میشود از نماینده رئیس الوزراء استفسار مینمایند و آقایان هم ماموریت محلات مرا تذکر میدهند ، وضمناً گفته میشود که آنچه مذاکره شفاهی از طرف رئیس‌الوزراء شده است به اعظام الوزاره بوده ، در ورود وملاقات باآقای معظم السلطان نظر دولت راکه چگونه وتاچه اندازه باید ومیتواند دولت کمك کند خواستند .

در این قسمت منظور دولت و شخص رئیس الوزراءرا اظهار داشتم باینکه طوری راه جبران را در نظر بگیرید که دولت در محذور وزحمت نیفتد وضمناً رضایت خاطر شاکیان هم بعمل آمده باشد ، آقای معظم السلطان گفتند بسیار خوب حالا زمینه اینکه دولت چه میخواهد بنماید بدست آمد . آقایان پس از خاتمه تحقیقات درگلپایگان حرکت بخوانسار مرکزواقعه خواهند نمود وزمینه عمل کاملا بدست خواهد آمد .

حرکت بخوانسار

آقا فضل‌الله نماینده ورثه حاج میرزا محمد مهدی مالهای سواری حاضر کرده و روانه خوانسار و شروع به رسیدگی و معاینهٔ

محلهائیکه خراب وآتش زده بودند گردید ، منزل حاج محمد مهدی دربالای خوانسار و باصطلاح (بالا محله) بود چند عمارت متصل بهم که معلوم بود بسیار مجلل وعالی بوده چون درآن موقع غالب آنها را خراب کرده بودندیعنی‌یك‌قسمت درساعات جنگ وزد وخورد وقسمتی‌را هم ازکسان وبرادران‌شیخ یوسف بعداً خراب وآتش میزنند .

حاج میرزا محمد مهدی یك خانواده دویست سیصد ساله بوده که در پیشگاه سلاطین وقت همیشه مورد توجه واحترام بوده‌اند وعمارتی بنام مضیف خانه همیشه برای توقف واردین از هر طبقه و پذیرائی آماده چنانچه در موقع معاینه بنـا وعمارات خراب شده مضیف خانه را مشاهده کردیم .

عموم طبقات اظهارشان این بودکه اشخاص واردین به مضیف خانه ازیك شب تا شش ماه ویك سال هم دیده میشدکه ازهمه‌حیث‌پذیرائی وبا نهایت‌احترام مستخدمین رفتار می نمودند ، چنانچه هریك مریض میشدند طبیب و دوا وغذا فوراً مهیا وتارفع کسالت نمی شد مانع از رفتن میگردیدند .

خوانسار درمیانه دره‌ای واقع شده آنهم درطول که در وسط رودخانه‌ایست که از چشمه سارهای کوه دربالای خوانسار سرازیر و رفته رفته تشکیل رودخانه میدهدالبته‌نه مانند رودخانه‌های بزرگ ، در آخر خوانسار دامنه کوه چشمه آبی از زیر کوه وسنگ بیرون می‌آید مانند چشمه‌که در محلات است در حدود بیست الی سی سنگ آب جاریست ، واین آب دارای جیوه است که اهالی هر محل پشم های رنگ کرده برای بافت قالی وغیره را چند شبانه روز توی آن میگذارند تا رنگ های مختلف‌آن ثابت بماند و بهمین‌جهت‌است‌که رنگ‌فرشهای بافته شده‌از این‌پشمها تا کهنگی ثابت وتغییری پیدا نمی‌کند .

کوه خوانسار گیاهی دارد بنام (گز) که یکی از صادرات خوانسار باصفهان است و نیز در خود خوانسارازآن‌شیرینی وگزدرست مینمایندکه‌بسیارمطلوب‌است ، درگلپایگان وخوانسار صنعت‌گران سینی‌و جعبه و تخته نردهای بسیار عالی درست میکنند که جنبه صادراتی بسایر شهرستانها دارد .

جریان قضیه حاج میرزا محمد مهدی

مشارالیه علاقه‌ای در خارج ازخوانسار داشته‌که در جواراملاك بختیاریها بوده که همیشه باآنها در منازعه بوده است ، یعنی بختیاریها نظر تصاحب آن املاك راداشتند ورعایای حاج میرزا محمد مهدی مانع میشدند ، چون اکثریت کشاورزان گرجی و ارامنه وهمه مسلح بودند ، پس از تغییر رژیم بمشروطه که بختیاریها دارای قدرتی شدند یکی دو مرتبه حملاتی‌کردند ولی‌با اطلاع سردار اسعد که سابقه هم داشت قدغن کرد که احدی از خوانین یاکسانشان حق ندارند باملاك حاج میرزامحمدمهدی تجاوز نمایندکه سخت مجازات خواهند شد .

تا مادامیکه سردار اسعد زنده بود تعدی وتجاوزی نشده بود ، اما وقتی‌صمصام السلطنه روی کارآمد در صدد برآمدندکه وارد اقدامی گردند که خود حاج میرزا محمد مهدیرا از میان بردارند . برای‌این کار در صدد برآمدند که اقدام دسته جمعی از ژاندارمری وبختیاری بنمایند .

محمد علی خراط

در حوالی خوانسار یك نفر بنام محمد علی خراط ازفارغ - التحصیل‌های مدرسه نایب حسین‌کاشی ، عده‌ای را دور خودجمع کرده مشغول شرارت بود حتی گفته میشد که بنام خود سکه هم ضرب کرده بود . و او را تحت حمایت حاج میرزا محمد مهدی میدانستند وشاید هم بواسطه‌جلوگیری از بختیاریها غیر مستقیم نظرداشته ،مخالفین

مشارالیه شیخ یوسف سابق الذکر در طهران سبب این گونه انتشارات نسبت بحاج میرزا محمد مهدی بوده واز هیچگونه اتهامات خود داری نمی‌کرده .

از طرف دولت بختیاری اقدام در قلع وقمع محمد علی خراط گردید (علت هم معلوم است) در این اقدام پای حاج میرزا محمد مهدیرا بمیان آوردند یعنی احکام را طوری صادر کردند که رفع غائله خوانسار و محمد علی‌خراط شامل حامیان اوبشود برای‌اینکارژاندارم‌بسرکردگی‌ماژور محمودخان داماد مکرم الدوله ، سوارهای بختیاری‌بریاست سالار معزز ازخوانین بختیاری حرکت میکنند ، محمد علی از بین میرود وچون‌حاج میرزا محمد مهدی برای حفظ خود عده‌ای تفنك چی از رعیت های خود حاضرکرده بود وشاید چند نفرازافراد محمد علی خراط هم در آن موقع برای تامین خود پناهنده شده بودند لـذا آقایان پس از شور ومشورت این طور بفکرشان میرسدکه حاج میرزا محمد مهدی را جزو اشرار و یاغی نسبت بدولت ومسبب امثال خراط ها قلمداد نمایند .

چون تحریك‌کننده هم در طهران مشغول بود وبهترین موقع رابرای‌موفقیت درسوء نیت‌خود بدست آورده بود با دست های امثال مدرسها آنچه از خوانسار و سران اردو وحکومت برای دفع و رفع اشرار خوانسارتقاضامیشدفوراً حکم‌صادرمیگردید . دولت هم‌بختیاری ، دیگراشکالی‌دربین‌نبود . لذا در درجه‌اول عده‌ای که ازدسته محمد علی خراط پناهنده شده بودندخواسته شده و هنوز معلوم نبودکه چه عملی خواهد شد بعنوان اینکه از طرف حاج میرزا محمد مهدی و کسان او شلیك شده است شروع‌به تیر اندازی ویکی دونفر از طرفین‌کشته میشوند .

هیئت مدیره اردو، مکرم‌الدوله حاکم ، ماژور محمودخان فرمانده عده‌ژاندارم ،سالار معزز رئیس سواره وپیاده بختیاری ، برادر شیخ یوسف که آتش بیار و تعزیه گردان بوده ، تلگرافی از خود سری حاج میرزا محمد مهدی بدولت صادر مینمایند ، چون دولت در جواب یکی از تقاضاهای آنها دستورداده بودکه حاج میرزا محمد مهدیرا برای طهران تحت الحفظ حرکت دهید ، باین جهت در تلگراف ذکر مینمایند اشرار یك نفر ژاندارم کشته‌اند و برای ادامه شرارت سنگر بندی نموده‌اند ، لذا درجواب این تلگراف چنین دستور داده میشودکه بایدغائله خوانسار بهر نحوی‌شده‌خاتمه یابد ودستگیرشدگان ازاشرار را در خوانسار وگلپایگان بدار بزنید تاعبرت سایرین گردد .

این تلگراف سبب تقویت روحیه ومقاصد پلید سران اردو گردیده پس از زد و خورد و غالب شدن حاج میرزامحمد مهدی‌را دستگیر ومی‌آورند منزل شیخ یوسف وبرادرانش که وسط خوانسار لب رود خانه بوده توقیف مینمایند ، در موقع دستگیری جعبه‌ای میرزا محمد مهدی باخود همراه داشته‌که شب آقایان جعبه را باز کردند ، محتویات جعبه که از هر قبیل جواهرات درآن بوده چشم ناظرین را خیره‌کرده واز طرفی عقلشان را زایل مینماید .

برای خوردن جواهرات‌که چه بایدکرد ؟ هیئت مذکور بفکر و شور افتادند که اگر حاج میرزا مهدی‌بطهران‌فرستاده شودممکن‌نیست‌این جواهرات‌راکه‌اندوختهٔ تقریباً سیصد ساله است‌تصرف‌کرد وخورد واگر هم نفرستیم جز از بین بردن چاره‌ای نیست ، بالاخره رأی داده میشود باستناد تلگراف خود دولت که چند نفر از اشرار در خوانسار وگلپایگان بدار زده شود حاج میرزا مهدیرا بدار بزنند ، صبح جلو ایوان عمارت‌شیخ یوسف حاج‌میرزا مهدی را بدار میزنندوبرادر شیخ یوسف مبلغ پانصد تومان به مباشرین

وارد ومأمورین اقدام عمل انعام میدهد .

باین ترتیب غائله خوانسار خاتمه یافته ، سالار معزز با عده خود به بختیاری باموال غارت شده ماژر محمود خان برای عراق (اراك) ، مکرم الدوله هم برای گلپایگان که پس از چندی که کابینه بختیاری سقوط ووثوق الدوله کابینه خود را تشکیل‌میدهد مکرم‌الدوله معزول وشاهزاده رکن‌الممالك که مرد دانشمند وحقوق‌دان ودر اوایل مشروطیت وتشکیل دادگستری یکی از قضات برجسته بودند حاکم گلپایگان شده که درموقع تحقیقات این کمیسیون ایشان حاکم بودند .

پس از چند روز توقف در خوانسار ورسیدگی بکلیه خرابیها وخسارات وارده بر اهالی عموماً و خرابیهای‌طایفه وبستگان‌حاج‌میرزامحمد مهدی‌خصوصاً چون‌یکی‌ازشاکیان که‌درطهران‌اظهار میکرد عمارتش را آتش زده‌اند شیخ یوسف بود ودر خوانسار هم‌برادرانش تقاضا کردند که عمارت دیده شود ، یك روز هیئت‌کمیسیون رسیدگی بمنزل آنها رفته پس از معاینه یك اطاق بزرگ بنام (طالار) ویك اطاق‌کوچك که دیوار وسقف آن سیاه شده بود مشاهده گردید سقف اطاق تخته وخطوطی هم‌برآن نوشته شده بود چنانچه معمول قدیم این بوده که برای زیبائی اطاق با خطوط نسخ وثلث نقاشی میکردند ، وقتی که‌اطاق دیده شد اول توجه‌نشدکه‌آیا واقعاً آتش زده شده یانه ولی نویسنده بادقت متوجه شدم‌که در زیرسیاهی‌سقف که باصطلاح آتش زده‌اند نوشته‌های خطوط کاملا دیده میشود ، قطع کردم که بابوته یاگون دود داده‌اند گفتم یك نردبام حاضرکردند رفتم بالای نردبام باکهنه یك قسمت از تخته سقف را پاك کردم که خطوط بدون‌کوچکترین سوختگی نمایان شد ، در این موقع عده‌ای که حاضر بودند باآقای فتح الدوله وغضنفر خان تعجب کردند ، چون هرکس دیده بود گفته بود که خانه واطاق شیخ یوسف و برادرانشراآتش زده‌اند ، تنها کسیکه توجه من را باین نکته جلب کرد آقای معظم السلطان بود که در موقع حرکت بخوانسار اظهارکردند ، دربازدید عمارت شیخ یوسف دقت‌نمائیدکه بچه نحوآتش زده‌اند باین جهت من عمل فوق را انجام داده قضیه را روشن نمودم .

ژاندارمری گلپایگان

بعد از جریان وخاتمه واقعه خوانسار دولت در گلپایگان قواء ژاندارمریرا تقویت وقاسم خان برادر خدایار خانرا که قزاق بود بریاست ژاندارمری ولایات ثلاث معین ، قاسم خان در تعقیب رجبعلی واتباع او واردگلپایگان میشود شجاع السلطان هم‌که یکی از متنفذین بنام آنحدود ودارای عده سوار و پیاده در مواقع لازم بوده جزو ژاندارمری لباس میپوشد وچندتن از سوارهای خود را هم واردمینماید ودربعضی موارد هم‌باقاسم خان‌عهد وپیمان می‌بندند .

تعقیب رجبعلی

در پیش متذکر شدیم که در نطنز موقعی که در توقیف بودیم سردارصولت‌تلگرافاً خواسته بودکه دولت تعقیب رجبعلی‌را بعهده سردار صولت قرار دهد واین تلگراف قبول وسردار صولت هم تعقیب مینماید ، دستور وثوق الدوله هم این بود که رجبعلی وامثال او را از میان بردارد لذا از یکطرف بسالار شجاع شاهسون واز طرفی به ژاندارمری قم که در آن موقع کلنل فضل‌الله خان بود امر میشود که آنچه از نفرات رجبعلی وخود او دستگیر میشوند در چند نقطه‌بدار ویا تیرباران‌نمائید ، در نطنز ، در نراق ، درگلپایگان ، در قم ، بهمین طور عمل می‌شود منتها خود رجبعلی با سه نفر در حالیکه پایش در جنگ تیر خورده بود فرار مینماید

وخورجین ترکی که ترك اسبش بسته بود پر از جواهرات ولیره وسایر مسکوکات طلا بوده است .

در همین موقع از بیراهه وتپه ماهورها خودش را میرساند به نزدیکی گلپایگان خوانسار که مزرعه وچشمه‌ای بوده پیاده میشوند و پس از صرف غذا حرکت مینمایند در این موقع یکی از دو نفر در موقع حرکت رجبعلی را از پشت سر میزند و خورجین را برمیدارند البته این اقدام برحسب قرار داد بین دو نفر بوده که پس ازکشتن رجبعلی خورجین یعنی محتویات آن تقسیم گردد ، مقداریکه راه میروند ومذاکره در تقسیم میشود یکی ازآنها اظهار میدارد که بگذار منزل برسیم که شب با خاطر جمعی تقسیم نمائیم .

چون سوارهای شجاع نظام در تپه ماهورها برای بدست آوردن اتباع رجبعلی مخصوصاً خودرجب علی با ژاندارم در حرکت بودند صدای تیرکه از دره‌بلند میشود سوارها می‌آیند بالای تپه دو نفر سوار را در حال فرار مشاهده مینمایند ، از همان بالای کدوك خط زنجیر رو به سوارها تیراندازی میکنند . دونفر سوار دیگر راه فرار را برای خود مسدود وناچار تسلیم میشوند .

خود شجاع نظام نیز در حرکت بوده وقتی صدای شلیك تفنك را میشنود بطرف گردنه یا کدوك حرکت میکند موقعی میرسد که سوارها دو نفر را کت بسته می‌آورند ، در آنجا شجاع نظام خورجین سبك وزن وسنگین قیمت را تصاحب مینماید بعنوان اینکه تحویل دولت داده شود ، دو نفر سوار بدون هیچگونه‌پرسشی فوراً تیرباران میشوندوخورجین هم بین قاسم خان وشجاع‌نظام برادروار قسمت میگردد .

این جریان را در قم یك نفر از ژاندارمهای اخراج شده که جزو دستگیر کنان آن دو نفر سوار رجبعلی وبدست‌آورندهٔ خورجین وتحویل‌دهندهٔ بشجاع نظام بوده برای من مستقیماً نقل میکرد وبمن قسم داده بود که اظهاری ننمایم ، البته پس از ورود بطهران از جمله گذارش بوثوق الدوله یکی هم قضیه خورجین را شرح دادم که بعد معلوم شد قاسم‌خان رئیس ژاندارمری گلپایگان احضار میشودکه درآنوقت من در طهران نبودم .

گزچیست وچگونه بدست‌میآید

در وضعیت خوانسار مخصوصاً کوه خوانسار که دارای بوته‌های گزاست مختصراً ذکری کردیم اینك بنام گزچیست روشن‌مینمائیم در جنوب خوانسارکوه بلندیست که در قسمت بالای کوه سطح جلگه مانندی است که آنرا (گلستان کوه) مینامند ودرآنجا (بوته‌هائی) مانند گون بطول دو ذرع وجود دارد که هریك از آنها دارای شاخه‌های زیاد است ، که بطورکلی وسعتی را بطول ۸ و بعرض ۳ فرسنگ فراگرفته‌اند وجه تسمیه آن‌بگلستان کوه این است که پس ازآب شدن برف بلافاصله سطح‌کوه مزبور از گلهای معطر فراوان پوشیده میشود بوته‌های‌گونها کم کم رشد نموده دارای شاخه های متعدد میشوند ، پوست شاخه‌ها سیاه وخار فراوان آنرا احاطه نموده ودارای خلل وفرج نیز میباشند .

این‌گیاه اغلب متعلق به۲۰۰ تا۵۰۰ سال قبل‌است که ده سال‌بده سال شاخه‌های قدیمی‌آن خشکیده وجوانه‌های تازه شروع برشد مینمایند . دراطراف شاخه ها پشه های ریزی منزل دارند که در اوایل عمر ازگلهای معطر گلستان کوه تغذیه مینمایند وبعد خود را روی شاخه‌های بوته قرار میدهند ، قبل از اینکه هوا سرد گردد در خلل وفرج شاخه ها داخل شده تخم گذاری میکنند ، و کمی بعد یعنی در موقع شروع سرما تلف میشوند .

درموقع بهارتخم‌های‌آنها پشه‌های جدیدشده وتکانی بخودشان میدهند ، و مقارن شروع تابستان بال درآورده واز برگهای نازك تازه تغذیه مینمایند .

از پانزده شهریور پشه‌های تازه شیره گلها وبوته گون را از جوانه‌ها میمکند ، شیره ساقه‌های قدیمی غلیظ وشیره جوانه‌های تازه رقیق تراست ، وپس از آن تارهائی مانند کرم ابریشم تولید میکنند که بساقه های گون آویزان است .

طول این تارها بیك الی یك ذرع ونیم میرسد ، بعد ازآن اهالی خوانسار هرکدام در سهم خود با اسبابیکه شبیه بغربال که ته آن از چرم بامختصر گودی است در دست چپ گرفته و با چوب ضخیم و کوتاه که در دست راست دارند بهشاخه های گز میزنند ، در نتیجه تارها در ظرف مزبور ریخته و جمع میشود ، پس از پاك کردن وخاشاك‌را سوا کردن گز خالص که بشفافی تقریباً شکر نیشکر است بدست میآید که بسیار شیرینی لذیذی دارد .

گز خوانسار یکی از صادرات خوانسار باصفهان است برای درست‌کردن گز معروف وحالابسایر شهرهااز قبیل‌یزد وکرمان وطهرانهم‌بازاری بدست‌آورده است ، تنهاآفت‌این محصول باران‌است زیرا در موقعی که پشه ها مشغول تنیدن تارها میباشند اگر باران ببارد پشه ها و تارها را بکلی ازبین می‌برد ، این راهم ناگفته نگذاریم که این گزها که در اصفهان و سایر نقاط درست میکنند از گز خالص نیست بلکه با شکر مخلوط وقوام می‌آورند و هر گزیکه مقدارش از شکر بیشتر باشد آن معطر ولذیزتر است‌و اگر مساویهم باشد بازهم خوش طعم خواهد بود ولی غالباً یك برابر گز و دویا سه برابر بلکه بیشتر شکر مخلوط مینمایند که خوش خوراك نخواهد بود .

این بوته بیچاره که خود یك سرمایه صادراتی برای صاحبان خود میباشند ، اشخاص میروند آنها رابرای سوخت زمستانه میزنند ومانند سایر جنگلها ودرختهای‌بلوط وپسته وبادام‌کوهی‌که درتمام‌کوههای شهرستانها به تناسب میروید ، چون نگهبانی ندارد ازبین برده ومیبرند ، دولت های دلسوز بحال این مملکت میخواهد که این نقاط را مورد توجه و نظر قرار داده این درخت وبوته‌های بارآور را ازدست این انسان نمك نشناس‌که باتبر و داس بآنهاحمله مینمایند و آنها را از پای در آورده‌در اجاق و تنورها میسوزانند جلوگیری نمایند ولی افسوس هزار افسوس ؟

بوته در منه

یکی از نباتات با فایده که دهقانان قدر آنرا ندانسته وشایدهم شناسائی راجع بفوائدش را ندارند (درمنه ترکی) است ، این نبات دراروپاکم است‌ولی‌در ایران و روسیه بسیار است و حتی وطن اصلی‌آنرا در ایران وروسیه‌میدانند.

درمنه در خراسان وکرمان ویزد وشاهرود وبلکه دراطراف طهران و نیز در خاك کرمانشاهان ومخصوصاً درصفحات آذربایجان وترکستان روسیه جنوبی میروید ، طول این نبات از ٤٠الی ٥٠سانتی‌متر بوده و دارای‌گلهای قرمز یا زرد رنگ وبسته است‌به‌آب وهوای منطقه‌که درآن روئیده وسبزمیشود.

درمنه دارای برگهای‌کوچك بوده ، واین‌برگها درروی شاخه های منشعبه قرارگرفته وبوی‌بسیار خوش‌داردکه دربعضی‌از خانه‌های دهقانان وجود داردچون‌دهقانان‌ایران ازفوائداین‌نبات تقریباً بی‌اطلاع بوده فقط در ایلات وعشایر از نقطه نظر امتحان و تجربه شاید بکار برند ، برای اینکه اینهم مانند سایر چیزها کسی نبوده است که بآنها تبلیغ کرده باشد ، لذا کشاورزان آنرا بنام جاروب و بوته که بیشتر بمصرف سوخت میرسد تهیه کرده میفروشند ، وحالا بواسطه سوخت نفط مخصوصاً در حمام ونانوائیهادیگر این بوته در شهرهم فروش ندارد ، و شایدکشاورزان‌کوهستانی شمیرانات و اطراف طهران برای سوخت زمستانی خود جمع آوری نمایند .

درمنه دورزمان سابق مقام شامخی در عالم طب داشته است ، زیرا دافع کرم و ضد درد قولنج معده محسوب وتجویزمیشده ، حالا هم‌در دواخانه های واقع درسبزه میدان‌که دو سه دواخانه‌بیشتر باقی نمانده است از این قبیل نباتات داشته وداروند .

(رومن) ها از قدیم آنرا شناخته و برای دفع کرم استعمال میکردند ، اعراب نیز معرفت کاملی به این نبات داشتند واز زمانهای پیش بفایده‌آن پی‌برده وآنرا شیخ نباتات می‌نامیدند .

در ۱۳٤۹میلادی یك نفرفرانسوی موسوم به«پوسه» خاصیت این نبات رافهمیده ودر۱۸۱۰ دواساز معروف آلمانی « کاهلر» ماده عامله آنرا که (نتونین) است کشف وبالاخره در ۱۸۳۸ «مایر» آلمانی موفق شد که در لابراتوار آنرا بکار برد .

درطب قدیم ایران استعمال این نبات رایج بوده است چنانچه حکیم مؤمن‌که بین ۱۰۷۷ـ ۱۱۰۵ هجری قمری میزیسته فصل مبسوطی راجع باین گیاه در کتاب خود « تحفه » نوشته است ـ کشاورزان ایرانی اکثراً این گیاه را نشناخته و در سرحد ترکستان بقیمت نازل بکشاورزان روسی میفروختند زیرا کارخانه (نتونین) سازی تاشکند که تا سال ۱۹۱٤ دایر بود احتیاج زیادی باین نبات داشت ویك قسمت آنرابرایگان ازکشورایران‌بدست میآورد ، مراکز مهم‌تجارتی‌این نبات‌لندن ، هامبورك ، مارسی است .

در ایران تاکنون‌بیست‌نوع درمنه پیداکرده‌اند (البته‌بوسیله‌گیاه شناسان)که بعضی دارای نتونین زیاد وبرخی کمتر بوده وحتی در خراسان یك نوع ازآن پیدا شده است که به « خاق » معروف است که دارای یك در صد نتونین بوده است و در اطراف شاهرود هم میباشد .

طریقه ازدیاد این نبات

برای اینکه بتوان بمنظور اصلی و مقام اولیه این نبات نایل گردید نکات ذیل باید نصب العین کشاورزان مخصوصاً مالکین گردد ۱ ـ نمونه از درمنه محلی‌که رعایای روس تا زمان قبل از جنگ اول ازسرحد شمال‌شرقی ایران تهیه کرده بکارخانه تاشکند میفرستادند بدست‌آورند وتجزیه نمایند ۲ ـ ازکوه های آذربایجان درمنه را خواست ، زیرا ممکن است در آنها نتونین بحدکافی وجود داشته باشد ۳ ـ در خود کوه‌های آذربایجان مراقبت گردد که این نبات از سوخت محفوظ مانده و وسایل ازدیاد آنرا فراهم نمایند ٤ ـ برای تهیه تخم درمنه از ترکستان روس وزراعت آن بطور نمونه در سرتاسر ایران وتجزیه محصول آن اقدام شود.

علت عدم رونق درمنه ایران دربازار خارجه بواسطه این نبوده که درآن نتونین اندك و کم بوده بلکه اشکال بزرگ‌این‌است‌که تشخیص درمنه حقیقی‌قدری زحمت وتهیه‌آن‌مشکل بنظر میآمده وکشاورزان نبات وگیاه شبیه بدرمنه را هم مخلوط میکرده اند مانند سایر صادرات از قبیل پنبه و قالی وسبزه و قیسی وامثال آن که در بازار دنیا مورد بازدید و وازدگی قرار گرفته وهنوز هم جاریست ، و نیز اغلب نباتات دیگری وجود دارد که دافع کرم بوده و تا اندازه شباهت بدرمنه دارند ولی نتونین در آنها وجود ندارد .

امید است مالکین وکشاورزان بدین نکات پی برده و توجه نمایند ودر پرورش و مخصوصاً در جمع آوری این نبات جدیت ودقت کامل نمایند تا در بازار دنیا مقام بس ارجمند خود را بدست آورده براقلام صادرات افزوده گردد ، البته در درجه اول وظیفه وزارت کشاورزی و بهداری است که دراین باره مراقبت وتشویق و نظارت نمایند .

عطف بورود شاهزاده مجلل الدوله بطهران

چنانچه خواننده عزیز بخاطر دارند که بچه علت وبرای انجام چه کاری با تحفه وهدایای ذیقیمتی از کاشان حرکت کرد وآن ازدواج دخترش با ماشاالله خان بود که پس از ورود بطهران با دختر وخانواده خود مذاکره نموده ومزایائی برای این ازدواج قائل شدند مخصوصاً منظره جواهرات ارسالی ماشاالله خان که چشمها را خیره کرده بود دیگر توجهی باعمال و سوابق شخص در نظر نمی‌آمد برای اینکه همه ماشاالله خان بودند .

بالاخره رضایت دختر وخانواده که درآن ایام هنوز دختر چندان استقلالی مخصوصاً در ازدواج نداشته جلب میشود با اینکه این دختر تحصیل کرده در کالج آمریکائی بوده ویکی ازوجیه‌ترین دختران عصر خود بود که نویسنده مکرراو را دیده ومخصوصاً روزهائیکه شاهزاده ناهار مرا نگاه میداشتند وموقع ظهر این دختر از مدرسه می آمد مستقیماً می‌آمد نزد پدر و من هم حضور داشتم واقعاً زیبا و طناز بود .

خبر رضایت بماشاالله خان بشرط اینکه درطهران زندگانی نمایند داده شد ، و من الاتفاق موقعی بود که هم کاران ورفقای ماشاالله خان که همه از تربیت شده‌گان مدرسه نایب حسین درکاشان بودند یکی بعد از دیگری‌ازبین برده شدند و واقعاً میتوان تصدیق کرد که وثوق الدوله جاده را کوبیده وصاف کرده بود البته بواسطهٔ قرارداد ۱۳۱۹ که انگلیسها تسلیم گردیدندکه یاغیان ایران که تحت الحمایه دولت بریطانیای کبیر بوده ازمیان برداشته‌شوند وتنها ماشاالله خان راتوسط کرده بودند که بیاید طهران وبعد اورا بحکومت از قبیل سیستان وغیره معین نمایند .

لذابا اشاره سفیرانگلیس واحضار وثوق‌الدوله ماشاالله‌خان عازم طهران گردید ، میگویند دراین‌امر نایب حسین حاضر نبوده وهرچه بافحش وناسزا مانع میشود نتیجه نمی‌بخشد بدو علت یکی بواسطه اشاره سفارت انگلیس ودیگر ازدواج چنین دختری از خانواده شاهزادگان ، و نیز گفته میشود ساعتی که ماشاالله خان از پدرش خدا حافظی مینماید نایب حسین میگوید (می‌بینم تو را بالای دار) که به پای خود میروی و دودمان من را برهم میزنی .

چطور ماشاالله خان وارد طهران شد

تشریفات استقبال باآقای حاج قنبر مدیرقهوه خانه قنبرمعروف مقابل بازار بزرك که یکی از قهوه‌خانه های بزرك طهران و تقریباً مرکز سیاسی این طبقه درآنجا بوده است برای اینکه حاج قنبر خود مورد توجه خارجی و داخلی بوده است مانند شمشیری امروز که تازه فوت کرده است .

ماشاالله خان بایکصد سوار زبده‌برجسته ممتازکه ازبین سوارهای خود ونایب درکاشان انتخاب کرده که تمام با اسبهای عالی ویراقهای‌نقره وطلا ، وقابهای موزرطلا گرفته ، درحضرت عبدالعظیم کاروانسرای خیابان منزل وخود با بیست وپنج سوار یك قد وبرجسته وارد طهران وچند روزی مهمان حاج قنبر بوده که بعداً منزلی تهیه میشود .

لباس ماشاالله خان مانند صاحب منصبان ترکها که در ایام مهاجرت در بغداد دیده بودکلاه پوست بودکه عبا هم روی دوش داشت . روزیکه ماشاالله خان ناهار منزل شاهزاده مجلل الدوله بود نویسنده‌هم حضور داشتم که ماشاالله خان راجع بمندرجات روزنامه گله می‌کرد ، من‌هم جواب دادم اگر حضرت والا نبودند آنهم بواسطه وصلت حالا که گذشته است ممکن نبود بسلامت بمانم ، درجواب‌اظهار نمود من درین قسمت نظری نداشتم تنها پدرم نسبت بشما غضب ناك بود آنهم بواسطه چوب زدن پسرش .

مقدمات عروسی

برای جشن عروسی ده شبانه روز معین کردند که هر یك شبانه روز متعلق بیکی از طبقات طهران باشد وکارت دعوت هم‌دستور داده شده بود ، یك شبانه روز شام وناهار هم‌برای‌زندانیان ، باین ترتیب‌مقدمات عروسی که تمام تشریفات آن‌از هرقبیل با قنبر بوده فراهم میگردد .

علت بدار زدن ماشاالله خان

در درجه اول ورقه قرارداد ماشاالله با رجبعلی در حاشیه قرآن که روی میز سفارت انگلیس گذارده میشود ، و دیگر سه نامه از ماشاالله باشیخه ومردان لرستان که در مراجعت از بغداد چند روزی در آنجا مهمان و دختر شیخه و مردان را برای پسرش بـاانگشتری شیرینی میخورد.

دراین موقع نامه آنها بماشاالله خان‌میرسد که کار خوبی‌نکردی که طهران رفته‌ای حالاهم اشکالی ندارد میتوانی‌بعنوان مسافرت باین حدود بیائی ، جواب منفی که : دیگر ممکن‌نیست ، داده میشود ، ولی‌در نامه اخیر جواب میدهد تصمیم گرفتم در فلان روز حرکت نمایم شماها هم حاضر باشید .

این نامه ها وآن ورقه موجب میشود که انگلیسها حمایت خود را برداشته وهمان شبی که میخواستند برای لرستان حرکت نمایند ، وثوق‌الدوله‌دستور دستگیری ماشاالله خان رادرباغ ییلاقی که در قلهك‌داشته میدهد و رئیس ژاندارم راهم دستور داده بودکه در ساعت دستگیری درحضرت‌عبدالعظیم اطراف‌کاروانسرا را محاصره وبا دستگیری ماشاالله خان سوار هاهم پس از چهار نفر کشته دادن تسلیم میشوند .

ماشاالله درشهربانی با پهلوان رضاتوقیف میشوند ، بلافاصله توسط‌کلنل فضل‌الله وماژورلاهوتی‌کاشان محاصره عده‌ای کشته و عده‌ای با پسران ماشاالله خـان دستگیر ولی خود نایب حسین با چند نفر فرار میکنند ، دستگیرشدگان حبس وکسب تکلیف از مرکز مینمایند که نایب حسین باچند نفرفرار ودرحدود صد نفر دستگیر و در توقیف میباشند .

مقدمهٔ فرار نایب حسین

در ایوان امام زاده سلطانعلی از اولادهای علی‌بن موسی الرضا نایب حسین و ماشاالله خان و سایر پسرها بـا دویست سوار ورزیده که برای رفتن ماشاالله خان به طهران آمـاده شده بودند ، جمع شده مشغول مذاکره وشوربودند که آیا صلاح در اطاعت و رفتن ماشاالله خان بطهرانست یا اینکه ادامه دادن بزندگانی فعلی منتها با ملایمت و آرامش بطوریکه عده را هم بتدریج کم کرده پیـاده ها را اصلا دور نمایند .

نایب حسین‌اظهار مینماید من‌بااین‌فکرمخالفم بلکه در ازدیادنفرات‌میکوشم که میخواهم‌تشکیل ایلی بنام ایل کاشی‌بدهم مانند سایر ایلات که ییلاق قشلاق مینمایندچه وسائل‌برای ایل ماآماده میباشد هم‌ازحیث گرمسیر قشلاق وهم از جهت سرد سیری که ییلاق باشد ، ورفتن تو به طهران جز از بین بردن تو و برهم زدن آشیانه‌ما ثمری دیگر ندارد اقوال این دولت ها خاصه قاجاریه تا کنون اعتباری نداشته و نخواهد داشت و اگرآنها تو را نکشندکسی دیگر تو را خواهدکشت وبعدهم میگویند ما که تعهد نکرده‌بودیم...

ماشاالله خان جواب میدهد که تقریباً متجاوز از بیست سال است که با دولت مرکزی بهر نحوی یاغی بودیم ، اگر چنانچه ایام یاغی گری سر آمده باشد و دولت ما را نکشد ملت ومردم ما را خواهند کشت وآنوقت است که این دستگاه به بدترین وضعی بر چیده خواهد شد ، ولی اگر ایامش بسر نیامده باشد و من هم در طهران باخرج کردن وبخشش به اشخاص متنفذ خاصه بااین وصلتی که در نظرم است

مقدمات عروسی

برای جشن عروسی ده شبانه روز معین کردند که هر یك شبانه روز متعلق بیکی از طبقات طهران باشد وکارت دعوت هم‌دستور داده شده بود ، یك شبانه روز شام وناهار هم‌برای‌زندانیان ، باین ترتیب‌مقدمات عروسی که تمام تشریفات آن‌از هرقبیل با قنبر بوده فراهم میگردد .

علت بدار زدن ماشاالله خان

در درجه اول ورقه قرارداد ماشاالله با رجبعلی در حاشیه قرآن که روی میز سفارت انگلیس گذارده میشود ، و دیگر سه نامه از ماشاالله باشیخه ومردان لرستان که در مراجعت از بغداد چند روزی در آنجا مهمان و دختر شیخه و مردان را برای پسرش بـاانگشتری شیرینی میخورد.

دراین موقع نامه آنها بماشاالله خان‌میرسد که کار خوبی نکردی که طهران رفته‌ای حالاهم اشکالی ندارد میتوانی‌بعنوان مسافرت باین حدود بیائی ، جواب منفی که : دیگر ممکن‌نیست ، داده میشود ، ولی‌در نامه اخیر جواب میدهد تصمیم گرفتم در فلان روز حرکت نمایم شماها هم حاضر باشید .

این نامه ها وآن ورقه موجب میشود که انگلیسها حمایت خود را برداشته وهمان شبی که میخواستند برای لرستان حرکت نمایند ، وثوق‌الدوله‌دستور دستگیری ماشاالله خان رادرباغ ییلاقی که در قلهك‌داشته میدهد و رئیس ژاندارم راهم دستور داده بودکه در ساعت دستگیری درحضرت‌عبدالعظیم اطراف‌کاروانسرا را محاصره وبا دستگیری ماشاالله خان سوار هاهم پس از چهار نفر کشته دادن تسلیم میشوند .

ماشاالله درشهربانی با پهلوان رضاتوقیف میشوند ، بلافاصله توسط‌کلنل فضل‌الله وماژورلاهوتی‌کاشان محاصره عده‌ای کشته و عده‌ای با پسران ماشاالله خـان دستگیر ولی خود نایب حسین با چند نفر فرار میکنند ، دستگیرشدگان حبس وکسب تکلیف از مرکز مینمایند که نایب حسین باچند نفرفرار ودرحدود صد نفر دستگیر و در توقیف میباشند .

مقدمهٔ فرار نایب حسین

در ایوان امام زاده سلطانعلی از اولادهای علی‌بن موسی الرضا نایب حسین و ماشاالله خان و سایر پسرها بـا دویست سوار ورزیده‌که برای رفتن ماشاالله خان به طهران آمـاده شده بودند ، جمع شده مشغول مذاکره وشوربودند که آیا صلاح در اطاعت و رفتن ماشاالله خان بطهرانست یا اینکه ادامه دادن بزندگانی فعلی منتها با ملایمت و آرامش بطوریکه عده را هم بتدریج کم کرده پیـاده ها را اصلا دور نمایند .

نایب حسین‌اظهار مینماید من‌بااین‌فکرمخالفم بلکه در ازدیادنفرات‌میکوشم که میخواهم‌تشکیل ایلی بنام ایل کاشی‌بدهم مانند سایر ایلات که ییلاق قشلاق مینمایندچه وسائل‌برای ایل ماآماده میباشد هم‌ازحیث گرمسیر قشلاق وهم از جهت سرد سیری که ییلاق باشد ، ورفتن تو به طهران جز از بین بردن تو و برهم زدن آشیانه‌ما ثمری دیگر ندارد اقوال این دولت ها خاصه قاجاریه تا کنون اعتباری نداشته و نخواهد داشت و اگرآنها تو را نکشندکسی دیگر تو را خواهدکشت وبعدهم میگویند ما که تعهد نکرده‌بودیم...

ماشاالله خان جواب میدهد که تقریباً متجاوز از بیست سال است که با دولت مرکزی بهر نحوی یاغی بودیم ، اگر چنانچه ایام یاغی گری سر آمده باشد و دولت ما را نکشد ملت ومردم ما را خواهند کشت وآنوقت است که این دستگاه به بدترین وضعی بر چیده خواهد شد ، ولی اگر ایامش بسر نیامده باشد و من هم در طهران باخرج کردن وبخشش به اشخاص متنفذ خاصه بااین وصلتی که در نظرم است

کاملا بتوانم موارد ومواقع حساس مرکز مملکت را در دست گرفته هم خود و هم شما و سایر خویشان را نجات داده و حفظ نمایم بهتراست.

و من میتوانم بانقشه‌ای که در نظر گرفته‌ام خود را تبرئه‌کرده در دستگاه دولت کاری از قبیل حکومت بدست بیاورم که عوض این صدماتیکه ملت از ما کشیده اند جبران نمائیم ، پدر ! مگرندیدی با چه مبلغی توانستیم در اولین مرحله خود را وارد خدمت بنام (امنیه) نمائیم این بهترین‌آزمایش‌بود برای من‌لذا درفکرافتادم‌که بایك خانواده مهم‌ازرجال طهران وصلت نمایم‌تامقدمات سکونت درطهران‌را برای انجام مقاصد بعدی فراهم کرده باشم .

پدر ! برای شما یك فکر خوبی کرده‌ام چنانچه در خاطر داری در مهاجرت در کربلا اظهار کردی : چه قدر دلم میخواهد اگر جنگ نبود در کربلا زندگانی می نمودم و از اعمال گذشته توبه کرده همین جا بخاك میرفتم ، حالا من از استقرار در طهران همین کار را برای شما انجام خواهم داد و پسرانت راهم درکارهای دولتی وارد خواهم نمود . پدرجان ، هرکار و مشکلی را در این دستگاه‌ها باپول وسفره باز و دادن وجوهات بعناوین مختلف خاصه دربین‌طبقات روحانی میتوان انجام داد.

نایب حسین پس ازگوش دادن بحرفهای ماشاالله‌خان اظهارکرد حساب درست‌است ولی (جوجه‌را) درفصل پائیز باید شمرد و با تغیر گفت : برو بهمین زودیها تو را بالای دار خواهم دید که مردم برایت دست زده خوشحالی میکنند .

در این موقع ماشاالله خان از میان دویست سوار پنجاه نفر سوار بر جسته انتخاب وبا سرو یراق نقره وطلا از پدر خدا حافظی وبطرف طهران حرکت مینماید . در این موقع تمام اهالی کاشان غرق‌در شادی ولی جرئت درتظاهر ندارند .

پس‌ازحرکت ماشاالله خان نایب حسین صد وپنجاه سواربقیه راتقسیم‌کرد ، یك قسمت‌را برای‌خودش وبقیه را بین پسرها ودستور داد هریك از شما سمتی‌ازدهات را انتخاب‌کرده با ملایمت بسر برید تابه‌بینم از طهران چه خبرمیرسد ، اگردولت بقول خود وفاکرد وبماشاالله حکومتی دادند که ماهم بر می‌گردیم بکاشان و دورهم زندگانی آرامی را دنبال مینمائیم و از یاغی گری دست برداشته و سفره را برای مردم درخانه پهن و از همه پذیرائی خواهیم‌کرد تا مردم ازگذشته اعمال ما فراموش کنند .

و اگر دولت بوعده خود وفا نکرد ونیت خود را در باره برادرتان اجرا نمود ، آنوقت هر یك سمتی راگرفته مشغول یاغی‌گری وقتل وغارت میشویم تاچه پیش‌آید .

مکان نایب حسین

محلی را که نایب حسین برای خود تعیین نمود کوهی معروف بکوه‌شاه‌اسمعیل‌بود که مرقدش‌دربلندی‌واقع‌شده آنجارامحل‌توقف خودش قرار داد و سوارهائیکه همراه داشت در همان کوه بدستور نایب برای خود و اسب هایشان وسایل استراحت را آماده وبنوبه برای محافظت نایب حسین آماده بودند .

نایب سه نفر را انتخاب کرد که کاملا طرف اطمینانش بودند که شب و روز در چادر خودش چه در مواقع خواب وچه در موارد غذا خوردن حاضر بودند ، یکی محمد خان صبری که دختر نایب را برای خودنامزدکرده بود دوم‌آقا حسین حاج رمضان گلپایگانی (فلاخوصی) سوم علیخان‌صولت گلپایگانی ساکن قریه ورزنه ، بعلاوه یکی از پسرهایش بنام رضا خان نیز با خودش بود ، سوارها روز در دهات

مشغول جمع آوری آذوغه برای ذخیره‌کردن بودند ، وشب ها بنوبه پاسبانی نایب را می نمودند .

تا چندی باین‌نحو بسر بردند که از طرف دولت بماژرلاهوتی‌برای دستگیری نایب واتباعش دستور داده میشود ، ماژرلاهوتی چون کسیرا که لایق‌کار بود وسابقه هم با اوداشت محمد خان صبری بود ، لذا نامه ای به محمد خان نوشت که اگر نایب را زنده یا کشته تسلیم و تحویل دهید مطمئن باشید که در تأمین دولت خواهید بود و سعی کنید که زنده دستگیر و تسلیم نمائید و اگر زد و خوردی بمیان آمد تیر بپایش بزنید که از حرکت باز ماند ولی کشته نشود .

مشورت

محمد خان و حاج آقا حسین وصولت جلسه مشورت تشکیل دادند و در اطراف پیشنهاد ماژر لاهوتی مذاکرات بعمل آمد وبالاخره‌اظهارشدباینکه بعد از رفتن ماشاالله خان بطهران دیگر اوضاع اینها درکاشان و حدود آن قابل دوام نخواهدبود ومسلماً دیگر دوران زندگانی این‌طایفه سرآمده است . در این‌صورت چه بهتر که این خدمت از ماسه‌نفر انجام‌گیرد تا در پیشگاه دولت خدمت گذار معرفی و بقیه عمر را براحتی بسر بریم . لذا تصمیم درعمل‌گرفتندکه نایب وپسرش‌را دستگیر وتحویل دهند .

جواب کاغذ

در جواب کاغذ ماژرلاهوتی مینویسند ، به این مضمون‌که : اولا بقول شما در تامین خودمان اطمینان نمودیم ما سه‌نفر ، محمد و حاج حسین و صولت متفقاً در اجرای دستور شما قسم خورده اقدام خواهیم نمود ، ثانیاً از فردا سوارهائیکه داریم دستور میدهیم بروند در دهات و شما چند نفر ژاندارم ورزیده بفرستیدپشت‌تپهٔ سیاه ـ سنگ آماده باشند همینکه صدای تیر بلند شد بیایند نایب و پسرش‌را زنده یاکشته تحویل بگیرند البته سعی میشود که طبق دستور طوری تیر زده شود که‌زنده مانده ولی قابل فرار وحرکت نباشند وخود نیز میرویم دنبال‌کار خود تا خبر تامین شما برسد ، پس از امضاء سه نفر نامه را دادند بچوپانیکه در آن کوه گله چرانی داشت، چوپانهم باگرفتن بیست تومان وخوشحال شدن فوراً کاغذ را به ماژرلاهوتی میرساند،محمد خان سوارها را در دهات برای سیورسات متفرق نموده که مشغول باشند .

چوپان که کاغذ را برده بود برگشته وپیغام ماژرلاهوتی‌را که‌دایر برفرستادن ژاندارم باشدآورد که‌ژاندارمها در پشت تپه‌سنگی منتظرخواهند بود ، محمد خان به‌چوپان نیزسفارش‌کردکه هر وقت صدای تیر بلند شدژاندارمها فوراً حرکت کنند .

فردا نایب حسین خوابیده بود ورضا خان نشسته مشغول خوردن صبحانه بود وتفنگها هم آویخته بدیرك چادر صولت ومحمدخان وآقا حسین میگویند چون امروز هوا خوب است تفنگها را برداریم برای شکار تا نایب از خواب برخیزد ما چند کبك وغیره زده‌ایم‌تا صبحانه یك‌کباب میل نمایند ، در این‌گفتگو بودندکه نایب از زیر پتو چشم باز ومیگوید کجا میخواهید بروید ، جواب میدهندکه شما استراحت‌کنید تا ما از شکار برگشته وکباب را حاضرکنیم‌بعد شما را از خواب بیدار خواهیم نمود ورضا خان برای حفاظت شما در چادر میماند .

پس از مذاکرات واطمینان دادن بنایب هر سه نفر تفنگ سر دست وآقا حسین یك تیر برضا خان بپایش میزند ورضا خان درحال خوردن صبحانه می‌افتد روی زمین وصولت‌خود داری از زدن نایب‌مینماید که محمد خان فوراً خودش تیر بطرف نایب خالی وتیر بدست نایب اصابت مینماید ، میگوید ای نمك

بحرامان چه میکنید ، جواب‌میدهددیگر دوران زندگانی شما سرآمده‌است‌تازه شما نمك ما را میخوردید وما باید مردم را غارت نمائیم وتحویل شما بدهیم حالا دیگر خود ومردم را راحت مینمائیم .

البته این نحو تیر خالی کردن برای این بوده که هر دو را زنده تحویل بدهند تا حسن خدمتی کرده باشند ، ثانیاًژاندارمها بصدای تیر برحسب قرارداد مطلع شده بیایند نایب را تحویل بگیرند ، لذا با شنیدن صدای تیر فوراً حاضر شده‌نایب وپسرش را تحویل وضمناً آنچه اسلحه واسباب در چادر ومقداری هم پول طلا درکیف بغلی نایب با اسکناس بوده بین ژاندارمها تقسیم واسباب‌ها را حمل واز بیراهه بطرف کاشان روانه میشوند دیگر فکر خورجین نمی‌افتند که خورجینی هم وجود داشته باشد چون پول موجودی در جیب بغل نایب ورضا خان قابل ملاحظه بوده باین جهت تصور نمیکنند در جای دیگر هم شاید پولی باشد .

محمد خان پس از رفتن ژاندارمها خورجین را که پنهان کرده بود ظاهر مینماید . این خورجین تمام پول طلا وجواهرات از قطعات برجسته‌گران قیمت بوده‌که بیشترآنها از غارتهای قائنات و بقیه از خانواده‌های کاشان بوده که شاید کمتر نظیرش دیده شود .

محمدخان بصولت وآقا حسین میگوید خورجین حاضر است هر طورمیل دارید رفتار شود من همه قسم اطاعت دارم محمد خان شجاع تر این سوارهای ماشاالله خان ونایب بوده وبهمین جهت نایب او را برای خود انتخاب وحاضر میشود دخترش را باو بدهد ، باین جهت‌صولت وآقاحسین ازترس‌محمد خان با ملاحظه برخورد میکردند وبعلاوه محمد خان خودش خورجین را باختیار دو نفر رفیق گذارد که هرطور میل دارند اقدام شود .

واقعه محمد خان

پس ازاظهارات‌محمد خان در باره خورجین ، صولت وآقاحسین میگویند صلاح در این است فعلا هر چه زودتر از این محل حرکت نمائیم برویم جای دیگرکه در امان باشیم آن وقت محتویات خورجین را برادروار تقسیم مینمائیم صولت تصدیق ومیگوید که چون منزل آقا حسین باید توقف کنیم بهتر از آنجا برای این کار جائی نیست وهر سه قبول وحرکت مینمایند بطرف گلپایگان ، میرسند بقلعه سهل‌آباد که خرابه بوده که کشاورزان دلیجان می‌آمدند در اراضی سهل آباد زراعت میکردند وشب میرفتند بخانه‌هایشان ، پس از ورود بقلعه‌یك نفر ازکشاورزانرا میخواهندکه قدری خاشاك وچوب جمع وآتش کن‌تا چاهی بخوریم .

در این موقع محمد خان میگوید چون من خسته شده‌ام قدری استراحت خواهم‌نمود وقتی‌که چاهی حاضر شداگر بیدار نشدم‌بیدارم‌کنید وخورجین‌را زیرسرش گذارده میخوابد ، در این موقع صولت‌بخیال می‌افتد وبا آقا حسین میگوید عجب کاری کردیم و باغوای محمد خان نایب بیچاره را آنطور تحویل دادیم وگفته میشود که محمد خان با خویشاوندی دامادی نایب این خیانت را کرد وحالا هم خورجین را ضبط کرده واگر بخواهد با ما نیاید ما که از عهده او برنخواهیم آمد پس بهتر آنست که در همین جا کارش را بسازیم ، آقا حسین هم تصدیق میکند .

صولت تفنگ را برداشته رو به محمد خان‌که خواب بودخالی‌کرده جابجا محمد خان کشته میشود در این موقع چون آقا حسین بیرون بوده با صدای تیر می‌آید توی قلعه می‌بیند محمد خان توی خون غلطیده ، میگوید چرا اینکار را کردی ماکه با هم قسم خورده بودیم‌که هرچه درخورجین هست برادروار

تقسیم نمائیم ، صولت میگوید برای خاطر خورجین نبود بلکه برای خیانت او بود نسبت به نایب حسین با اینکه دامادش بود وماهم اغفال‌شدیم ، حالاخورجین را بشما تحویل میدهم وخورجین را داد به‌آقاحسین وگفت‌اگر باورنداری مطمئن باش هرچه درخورجین‌است مال شما ولی چون این حرف را زدی‌که برای خاطر لیره‌ها است ، تو لیره‌ها را ببر ومن با تونخواهم آمد تاکاملا خاطر جمع باشی واز راه دیگرمیروم ولی بدان هر وقت باشد تو را هم خواهم کشت .

بعد از خوردن چاهی آقا حسین خورجین را ترك اسب خود بست وسوار شد در موقع حرکت بصولت گفت من میروم (بدودهك) منزل حاج حسن ، صولت هم گفت من هم میروم گلپایگان ، قدری‌که راه رفتند آقا حسین یقین کرد که صولت راست میگوید برای خاطر خورجین محمد خان را نکشته است ولی البته مراقب صولت هم بود .

آقا حسین صولت‌را صدا زد وگفت حالافهمیدم‌کاریکه‌کردی برای طمع نبوده‌است ، حالا باهم‌برویم (دودهك) منزل حاج حسن وحساب را با حاج حسن رسیدگی وآنچه نزد او داریم گرفته باتفاق برویم گلپایگان ، صولت این پیشنهاد راقبول‌کرده باهم بطرف قریه دودهك حرکت مینمایند ، اول‌غروب از کوچه باغها گذشته وارد منزل حاج حسن میشوند .

حاج حسن میگوید‌کجا بودید وازکجا می‌آئید چون در میان ده گفته میشود که نایب حسین را سوارهایش کشته‌اند ، صولت به‌آقا حسین‌میگویدجریانرا برای حاجی‌نقل‌کن ومن خورجین‌را در انبار کاه توی کاه پنهان کنم ، چون آشنا بوضعیت خانه حاجی بود میرود در انبار کاه خورجین را پنهان مینماید آقا حسین هم آنچه بود برای حاج حسن نقل مینماید .

بعد بحاج حسن میگویند آنچه نزد شما پول داریم بدهید که باید برویم گلپایگان ، حاج حسن هم آنچه بوده می‌آورد تحویل صولت میدهد وبه آقا حسین میگوید این پول را هم توی خورجین بگذار که در موقع حرکت معطل نشویم ، وبحاجی هم میگوید متوجه باش مبادا کسی مطلع شود که ما این جا آمده‌ایم وبعد از رفتن ماهم اظهاری ننمائید .

حاج حسن شام حاضرکرده در موقع غذا خوردن حاج حسن بصولت وآقا حسین میگوید شما را خیلی پریشان می‌بینم چه شده است صولت میگوید خبری نیست جز اینکه اطلاع دادندکه عیالم مریض‌است خیالم ناراحت ومیخواهم زود بروم ، بعد از شام آقا حسین میگوید چرا اینقدر خسته هستم خوب است امشب استراحت‌کنیم وفردا شب اول شب حرکت کنیم صولت میگوید با اینکه خیالم ناراحت است بسیار خوب شما بخوابید من مالها را آب وخوراك بدهم بعد خواهم خوابید .

آقا حسین خاطر جمع میخوابد ، صولت میرودخورجین‌را ازانبار کاه بیرون آورده ترك اسبش بسته وبعد یك کاغذ بیکی از ژاندارمهای پست دودهك‌که سابقه دوستی داشته مینویسدکه حاج‌آقا حسین درمنزل حاج حسن‌خواب است برای دستگیری اوبهترین موقع‌است ، چون برای دستگیری هر سه نفر به پستهای ژاندارمری دستور داده شده بود .

کاغذ را میدهد به تون تاب حمام که نزدیك منزل حاج حسن بوده وده تومان هم میدهد وتأکید میکند که بدست همان ژاندارم رفیق خودش بدهد . حمامی هم با گرفتن ده تومان خوشحال و فوراً کاغذ را میرساند بدست همان ژاندارم .

ژاندارم پس از اطلاع از مضمون ، کاغذرا برئیس نشان میدهد . رئیس پست خوشحال وفوراً باچند نفر ژاندارم میروند منزل حاج حسن و در خواب حاج‌آقا حسین را دستگیر مینمایند ، از صولت سؤال میشود میگویند او همان وقت که رفت اسب‌ها را خوراك بدهد دیگر برنگشته است بحاج حسن میگوید دیگر بشما حرفی نزد ، حاج حسن میگوید دیگر من صولت را ندیدم ، رئیس پست حاج‌آقا حسین راکت بسته میبرند مرکز پست .

صولت پس از دادن کاغذ دیگر برنمی‌گردد وبا حاج حسن هم خدا حافظی نکرده بطرف خانه‌اش روانه میشود ابداً جائی ولو چند دقیقه توقف نمیکند بین‌الطلوعین بمنزلش وارد میشود باین ترتیب که نمیخواهد کسی بیدار ومطلع شود لذا ازدیوار باغ بالارفته وزنش را صدا ومیگوید دررا باز کن ، عیالش دروازه را باز وصولت وارد واسب را در طویله بسته وارد اطاق وبعیالش میگوید این خورجین را درجائی پنهان کن عیالش اظهار میکند خیلی سنگین است از کجا می‌آئی .

صولت جریان را از اول تا آخر برای عیالش شرح میدهد و بعد میگوید چون تمام شب را راه آمده‌ام وخسته هستم میخوابم وشما تا من ازخواب بیدار نشده‌ام بیرون نروید تاکسی‌نداند که من آمده‌ام، زنش اطمینان میدهد که مطابق دستور شما رفتار خواهم کرد .

زن صولت پس از خوابیدن شوهرش بفکر وخیال می‌افتد که این ها سه نفر بودند با نایب حسین و پسرش آن نحو معامله کردند ، بعد هم محمد خان رفیق خود را کشته‌اند ، حالا هم حاج آقا حسین را آنطور بدست ژاندارم دادند ، با این جریان قطعاً کسان محمد خان وحاج آقا حسین در مقام تعقیب برخواهند آمد بعلاوه خود حاج آقا حسین زنده است وناچار قضیه خورجین را برئیس ژاندارمری خواهد گفت پس چه بهتر است که من فعلا در خورجین را بازکنم به‌بینم چی است .

زن وخورجین

زن‌درب خورجین‌را بازوآنچه‌بنظرش‌میرسدازلیره‌وسایرمسکوکات طلا وچند قطعه از جواهرات که در نظرش جلوه کرده بوده برمیدارد و آنها را اول در توی طویله چال میکند ورویش پهن ریخته وقدریهم‌آب میریزدکه خوب باپهن مخلوط وچند گوسفند والاغ را می‌اندازد توی همان طویله ، بعد میرود سر خورجین بفکرش میرسد که طوری سرخورجین را بدوزد که اگر بدست هرکس افتاد تصور نکنند که بازکرده ، لذا پس از دوختن بطور محکم چند جای آنرا هم لاك ومهر مینماید .

پس از اتمام خورجین بخیال می‌افتد که با این تفصیلی که صولت مذاکره کرد ناچار در تعقیب خواهند برآمد وخانه‌امرا غارت خواهندکرد ، پس بهترآنست وچه خوب‌است من خودم همانطورکه‌صولت محمد خان را ناجوان مردانه کشته من هم ناجوان زنانه اورا بکشم که‌خوب بخواب سنگین است ــ تفنگ صولت را برداشته ونگاه میکند می‌بیند فشنگ دارد ، رو به صولت که خواب بود دو تیر خالی میکندکه جا بجا کشته میشود .

پس از کشتن صولت خواهرش را صدا میزند ، خواهرکه وارد وآن نعش را می‌بیند میگوید این صولت نیست؟کی‌آمده بود وکی اورا کشته است ، زن جواب میدهد حالا موقع این حرفها نیست خدا او راکشته است فعلا شما دراینجا باش ومن میروم منزل شجاع‌نظام ، در اطاق را که نعش صولت‌بودقفل‌کرده سوار اسب حرکت مینماید .

زن وشجاع نظام

اول صبح که تازه هوا روشن میشود وارد منزل شجاع نظام و تفصیل‌را شرح میدهد وشجاع نظام علی بیك‌راکه نوکرمحرمش بوده میخواهد با زن روانه نماید که نعش را دفن نمایند ، زن می‌گوید تنها برای دفن نعش نیامده‌ام‌بلکه یك خورجین هم با صولت بوده که او را پنهان کرده‌ام" صولت می‌گفت این خورجین مال نایب حسین و همیشه ترك اسبش بوده است .

وقتیکه شجاع نظام این را میشنود فوراً با علی بیك وزن صولت سوار ووارد منزل صولت میشوند اول نعش را دفن مینمایند بعد زن صولت خورجین را می‌آورد جلو شجاع‌نظام می‌گذارد ، شجاع‌نظام‌نگاه میکند سر خورجین بسته ومهر موم است یقین حاصل میکند که دست نخورده است ، سر خورجین را باز کرده جلو زن می‌گذارد که هر چه‌وازهرکدام میخواهی بردار ، زن خود داری مینماید ومیگویدمیترسم بعد معلوم شود آنوقت خانه‌ام برباد خواهد رفت وخودم نمیدانم چه میشوم ، بالاخره شجاع نظام با دادن اطمینان که این خورجین بدست کسی نخواهد افتاد وعلی بیك تا من زنده‌ام حتی بعد از من هم بکسی نخواهد گفت ، پس از این مذاکرات مقداری از مسکوکات طلا ویك جفت‌گوشواره ویك انگشتر بزن داده میشود ، و پولهای سفیدیکه از حاج حسن گرفته بودند همه را بعلی بیك با صد دانه لیره میدهند و شجاع نظام حرکت مینماید وتا چند روز علی بیك منزل زن بوده است .

در اینجا دوطریق گفته شده است که‌یکی رافوقاً ذکرکردیم ، وطریق دیگراین است که زن صولت که‌وارد منزل شجاع نظام وقضیه رابیان میکند شجاع نظام علی بیك را با زن روانه‌که نعش‌صولت را دفن نمایند لذا علی بیك وزن می آیند (ورزنه) خانه صولت و شب نعش را دفن مینمایند در باغ خود صولت بعد روز دیگر شجاع نظام خودش می‌آید ورزنه وبطوریکه ذکر شد خورجین را تحویل شجاع نظام میدهد ومیگوید من خواستم خار سر راه مردم را بردارم وخدمتی بدولت وملت کرده باشم لذا خورجین را چنانچه ملاحظه مینمائید دست نخورده تحویل شما که نوکر دولت هستید میدهم .

حالا شجاع نظام دارای دوخورجین‌است‌که از دو یاغی بدست آورده‌یکی خورجین رجبعلی‌ویکی‌هم خورجین‌نایب‌حسین‌این‌جریانرا علی‌بیك‌ازقول‌زن‌صولت‌نقل‌میکند،موقعی‌که‌بامرشجاع‌نظام‌بازن می‌آیندبرای دفن نعش ، علی بیك موضوع را از زن سؤال میکند ، وزن هم آنچه را که صولت شوهرش‌گفته بود برای علی بیك نقل مینماید .

ازکجا بدست نویسنده افتاده ؟ در سفریکه بکمره وخمین رفته بودم در منزل حاج مرتضی شمس آقا محمد حسین معمار گلپایگانی نقل‌کرد ، که علی بیك مذکور باجناق معمار باشی بوده که برای ایشان حکایت مینماید ، لذا نویسنده هم در تاریخ ۳۷/۵/۱۸ شمسی برای تاریخ خود یاد داشت کردم‌که اینك برای روشن شدن تاریخ وخواننده عزیز مینویسم‌والبته از این حکایت‌نکاتی را متوجه خواهند شد که که مایه عبرت است .

جریان نایب حسین پس از دستگیر شدن

بعد ازاینکه ژاندارمها نایب حسین ورضا خان پسرش را دستگیر کردند با اطلاع ودستور ماژرلاهوتی برای‌کاشان حرکت‌میدهند پس از ورود بکاشان لاهوتی دستور میدهد در دروازه دولت‌جلو تلگرافخانه که قهوه خانه هم بوده روی نیمکت چوبی قهوه‌خانه نایب حسین وپسرش را بنشانند ، در این

بین چند نفر ژاندارم دو نفر از سوارهای ماشاالله خان ونایب حسین را که درقریه (آرون بیدگل) یك فرسخی کاشان گرفته بودند وارد ، سوارها وقتی‌که نایب راروی نیمکت دیده سلام میکنند ومیگویند خان نایب انشاءالله حال شما خوب است چه باید کرد روزگار اینطور است (گهی زین به پشت و گهی پشت بزین) نایب میگوید حالا من وشما دریك حال هستیم .

سیاست ماژورلاهوتی

ماژورلاهوتی چرا نایب حسین وپسرش را در دروازه دولت روی نیمکت چوبی کثیف قهوه خانه منزل داد که محل عبور ومرور هر طبقه از کشاورز وکارگر وملاك وتجار بود ، برای این بودکه مردمی که دیروز نایب حسین را باآن جلال‌دیده وبا ترس ولرز برخورد میکردندامروز را هم‌مشاهده‌کنندکه همان‌آدم‌درچنین مکان وجائی‌نشسته است که شاگرد قهوه‌چی هم در موقع چاهی وقلیان دادن با آن لهجه کاشی بنایب حسین متلك میگویدکه نایب یك مرتبه در جوابش میگوید تو هم حقت را ادا میکنی ـ وواقعاً بهترین طرز سیاستی بود که ماژرلاهوتی‌انجام‌داده وهیچ‌داروئی‌برای‌التیام‌جراحات‌کاشانیها ومردمان‌آنحدودنبودکه لاهوتی چنین‌صحنهٔ را کاملا درمنظره ودست‌رس عمومی قرار داد ، چون مردم حتی بچه‌ها هم برای تماشا می‌آمدند گفتند یکی از بچه‌ها سنگی بطرف نایب پرتاب میکند . نایب میگوید برو بمادرت خبر بده .

ماژورلاهوتی بدولت تلگراف میکند (البته دولت وثوق الدوله قهرمان از بین بردن نایب حسین و ماشاالله ورجبعلی وجعفرقلی ورضا جوزانی وظفر سلطانها بود) که نایب حسین وپسرش رضا خان بانوزده نفر از اتباعش دست‌گیرودر توقیف میباشند چه دستور میدهید ، آقای وثوق الدوله امر میدهد نوزده نفررا در جلو تلگرافخانه بدار زده‌تیرباران نمائید ونایب حسین وپسرش را بطهران حرکت دهید .

ماژرلاهوتی طبق امریه مرکز نوزده نفررا مقابل نایب حسین بدار میزند ، یکی ازآنهاکه باقی مانده بود غلام برزی که شریروخبیث ترین افراد بوده است در موقع خواندن ارد ، اظهار میکند اجازه دهید خودم معین نمایم که بچه نحو باید مرا مجازات نمائید دار یا تیر باران دقیقه‌ای بیش نخواهد بود کارهائیکه من کرده‌ام این نایب میداند ، چرا نمی‌گوئید به بدترین طرزی مرا مجازات نمایند ، حالا یك قسمت از کار خود را میگویم بعد مجازاتم را هم معین مینمایم .

غلام برزی برخواست وسرپا ایستاد وچنین گفت « ای مردم هرکه میداند بداند وهر که نمی‌داند بگویم تا بداند ، من غلام برزی هستم نوکر اکبر شاه پسر نایب حسین بودم ، اولا هشت برادر عرب را در میان حمام چال من کشتم .

دوم در طبس‌که با همین نایب حسین (با دست اشاره بنایب) واکبر شاه رفتیم وطبس را گرفتیم و در جنگ اکبر شاه کشته شد در این موقع نایب دستور داد یك ساعت قتل عام نمائید برای خون اکبرشاه من شروع کردم تا وارد مسجدی شدم که امام جماعت مشغول نماز وزن ومرد هم صف بسته بودند که تقریباً سی نفر پشت سرپیش نماز اقتدا کرده بودند ، من‌لوله‌تفنگ‌را به‌پهلوی نفراول‌گذارده تا نفرآخر را کشته بعد یك تیر به پیش‌نماز زدم ، وچهار زن که در نماز بودند از هر یك یك پستان بریدم وازمسجد بیرون آمدم ، در راه بیك زن برخوردکردم که یك بچه شیرخواره در بغل داشت ، بچه را از اوگرفته ویك پستان زن را بریدم ، نزدیك حمام اشغال حمام بود آتش زده بچه را جلومادر پستان بریده انداختم توی آتش ، در این موقع از مردم هیاهو بلندشده رفتند پیش نایب‌حسین‌واواسلحه مراگرفت وگفت دیگر

بس است ، واگر مرا نگرفته بود قتل عام را تمام کرده بودم » .

در این موقع کلنل فضل‌الله حضور داشت وباحالت گریه گفتند : غلام حالا بگو بچه نحو میل‌داری کشته شوی ، جواب داد دستور کشتن من اینطور باشد ، چون کشتن من با سایرین باید فرق داشته‌باشد برای اینکه از ترس غلام برزی زن ومرد کاشانی از شهری ودهاتی نه شب‌آرام داشتند ونه روز هربچه‌ای گریه میکرد مادرش میگفت غلام الان می‌آید وبچه یا ساکت میشد ویا زهره ترك میگردید .

حالا بفرستید از قصابخانه دو نفر سلاخ بیاید ومرا بچوبه دار به‌بندید ، ویك دو منقل هم آتش حاضر نمائید وسلاخ ها از گوشت بدن من ببرند وروی‌آتش گذارده‌بعد بدهان من گذارندتا بخورم وهمین طور هم عمل کردند اول گوشت بازوی او را بریده وروی‌آتش گذاردند پخته‌که شد گذاردند توی‌دهانش واوهم جوید وتف کرد وفحش به نایب میداد ، پس از آن از رانش که خود اظهار کرد بریدند وهمینطور از پستانش بریدند ، همینکه به پستان دومش میرسد دیگر نمی‌تواند حرف بزند لذا سی نفر ژاندارم یك مرتبه به بدنش تیر خالی کردند در این حال با کشیدن یك فریاد خاموش گردید ، در این جریان نایب حسین همش میخندید .

پس از این جریان کلنل فضل‌الله خان بنایب حسین گفت حالا شما را باید بطهران حرکت دهیم ، چون مسلم است که شما در این مدت پول واسلحه زیاد بدست آورده‌اید چون در خانه وباغ شهری شما چیز قابل توجهی نبود قطعاً درکوه‌ها که خود میدانید پنهان کرده‌اید صلاح در این است که حال که بطهران میروید با خود برده تا وسائل تأمین شما فراهم گردد تا بهر جا ونقطه میل داشته باشید برای زندگانی بعد از این معین وآزادانه زندگانی خواهی کرد .

نایب حسین جواب داد افسوس که نمیتوانم بگویم ، البته هم پول وهم اسلحه وهم چیزهای دیگر دفن‌کرده‌ام‌که هیچکس نمی‌داند و بتو وبه بالاتر از تو هم‌گفته‌نخواهد شد ولو گوشت بدنم را مانند غلام برزی تکه تکه کنید ، از همه بهتر آنست هرچه زودتر مرا حرکت دهید ، کلنل‌گفت دیگر چه‌میخواهی نایب گفت در این مدت که مرا در اینجا نگاه داشته‌اید این علی قهوه‌چی بمن روی این نیمکت چاهی وقلیان داده آب داده ، حالا شما از آن مالها واثاثیه که از ماها غارت کرده‌اید یك کلاه پر کنید بدهید باین علی قهوه‌چی برای چاهی و قلیانیکه بمن داده است ، پس از این جریان ومذاکرات نایب حسین وپسرش رضا خان را با اتومبیل سواری ودو نفر ژاندارم بطهران حرکت دادند .

این جریان بدون کم وزیاد عین آن گزارشی‌است‌که کلنل فضل الله خان به آقای وثوق الدوله با نایب بوسیله دو نفر ژاندارم که درجه دار بودند تقدیم و تحویل داده بود ، وآقای وثوق الدوله گزارش را برای نایب میخواند که همین طور بوده نایب جواب میدهد بله قربان هیچ کم و زیادی ندارد در این مذاکرات آقای جهانگیر خان کاشی که از پیش خدمت‌های مخصوص و شخصی بسیار با ادب ودرستکار ودر حدود کار خود صدیق و با نویسنده هم فوق العاده علاقه مند بودند حاضر بوده لذا این جریان را دادند و گفتند این راهم‌بگذارید پهلوی واقعه رجبعلی‌که در روزنامه درج شده بود بدین جهت نویسنده هم بهترین موقع‌رابرای درج آن دراین محل بنام روشن شدن تاریخ‌که هدف من خواهد بود دانسته برشته تحریر در آوردم تا خوانندگان مخصوصاً جوانان کاشان و نطنزیها کاملا مطلع از اوضاع آنروز شده باشند .

ماشاالله‌خان ودار

چون فوق العاده علاقه‌مند بودم از توقیف ماشاالله وعاقبت اومطلع شوم در تعقیب آن بیرون‌آمده‌برای ملاقات‌با اشخاص وارد باین جریانات . درب وزارت داخله برخوردم بیکی از رفقا اظهارکرد فرداصبح ماشاالله‌خانرا بدار میزنند .

من دیگر بوزارت داخله نرفته رفتم بازار بملاقات دو سه نفر از تجار کاشان و خبر را بایشان دادم . فردا صبح‌زود رفتم میدان توپخانه‌که آنوقت شهربانی درآنجا بودعده‌ای از کاشی‌هاکم و بیش‌آمده بودند که یکی از آنها آقا احمد مدیر نراقی بود که برادرش‌آقا علی امام‌که مردی ملا وپیش نمازمسجد گنبد بود شب درحال رفتن بمنزل خود بدستور نایب حسین و ماشاالله خان کشته میشود در آنجا با چند نفر از بستگانش حاضر بودند و روز انتقام‌را میدیدند .

درصورتیکه دارهم‌آماده‌برای‌بلعیدن غذای‌خوددرحال‌انتظار دیده میشدرفته‌رفته جمعیت زیادشد ومن خود را رسانیدم درب شهربانی که پاسبانی ایستاده بود ونمی‌گذاشت‌کسی وارد دالان شهربانی گردد ،از در که وارد دالان میشد در دوطرف چند اطاق بود ، در اطاق دوم دست راست ماشاالله خان با عبا نشسته بود ولی معلوم بود دیگر توانائی خود را از دست داده است ، در همین اثنا پهلوان رضا را از توی شهربانی‌خارج وچند نفر پاسبان‌اطرافش‌را گرفته‌بودندکه‌پای داربیرند میگویدبگذارید من‌یك مرتبه دیگر سردارم را به بینم (منظورش ماشاالله خان بوده است) صاحب منصب اجازه میدهد ، در اطاق ماشاالله را باز می‌گذارند ، وقتی پهلوان رضا مقابل اطاق میرسد خم‌شده دو دست خود را روی چهارچوبه درگذارده باخطاب سردار کاشی میگوید : سردار پهلوان رضا وفا داری خود را تا این جا رسانید ، اینك میرویم سردار « خدا حافظ » در این جا فقط جواب میدهد من هم بدنبال تو خواهم .

پهلوان رضا را آوردند پای دار رفت بالای چهار پایه بانهایت توانائی بدست خودش طناب را بگردن انداخت وگفت بکشید طناب را که کشیدند تکانی خورد ، بعد از پهلوان رضا ماشاالله راآوردند ولی چهار نفر پاسبان از دوطرف بازوهایش راگرفته بودندکه قادربحرکت نبود در واقع تا آمدن پای دار ازبین رفته بود . پای چهار چوبه اورا بلندکرده روی چهار چوبه قرارو طناب بگردنش بالاکشیدند ولی مدتی بالای دار بود وتقریباً تمام فضای میدان ازجمعیت پر بود ومیتوان گفت اکثریت جمعیت مردم از زن ومرد اهالی کاشان ونطنز وقمصر بودند که شادی میکردند .

این جریان را نویسنده تاریخ از اول صبح حاضر ومشاهده میکردم مخصوصاً وقتی درب شهربانی اول دالان که محل ماشاالله خان بود ایستاده بودم دراین بین یوسف خان بهرامی پسر احمد خان‌تفرشی (که شرح‌حالش‌رادرقضیه انقلاب رشت وآتش‌گرفتن‌عمارت‌ایالتی (استانداری) بیان‌کرده‌ایم که بچه نحو کشته‌شده بود ودرگذر وزیر دفتر منزل داشت)دست مرا گرفت و وارد دالان نزدیك توقف‌گاه ماشاالله‌برد که من تمام واقعه را از نزدیك دیده اینك مینویسم .

نایب حسین و دار

بعد از حدود بیست روز نایب حسین بطریقی که ذکر شد وارد طهران وبامر رئیس‌الوزراء تحویل شهربانی‌آنروز که درمیدان توپخانه بود دادند و دستور هم داده شده بود که پس از سئوالات لازمه البته راجع بپول واسلحه که دفن شده استنطاق شود وگذارش دهید وضمناً دار را هم برپا نمائید .

تا چند روز هر چند از اوسؤال میکنند طبق معمول اسم و شهرت خود را بگو نایب جواب نمیدهد

و درجواب میخندد و بالاخره میگوید شماها بعد از بیست سال یاغی گری من ، تازه اسم مرا می‌پرسید ازمن چیزی دستگیر شما و بزرگتراتان نخواهد شد هر چه زودتر هم مرا راحت کنید که در نتیجه خودتان هم راحت خواهید شد .

در ساعت دار زدن بازهم با جمعیت کاشی ها حاضر بودم که نایب را آوردند پای چهار چوبه دار قبای بلند یعنی باصطلاح(کمرچین)باشلوارسفیدو گشاد وشال سفیدیهم بکمر بسته بود ، ولی قوای‌خودش را از دست نداده بود ، مامورین طناب را بگردنش و بالا کشیدند برحسب دستور مدتی بالای دار بود که پائین آوردند ، گفته شد کسانش آمدند تحویل گرفتند .

بطوریکه قبلا ذکر کردیم قهرمان از بین بردن تمام یاغی‌ها چه از نزدیك وچه از دور مانندجعفر قلی وامثال آن حتی قسمتی از جنگلیها مخصوصاً بدار زدن دکتر حشمت طالقانی در رشت و متفرق کردن جنگلیها بدست قدرت وثوق الدوله پایان داده شد ، البته این موفقیت وثوق الدوله تنها برای قدرت خودش نبود بلکه برای قرار داد انگلیس با ایران بود که بعداً در جای خود ذکر خواهیم کرد چون در ماده اول قرار دادد باره اجرای آن ذکر شده بودکه دولت انگلیس حمایت خود را ازتمامی اشخاص یاغی چه از سابق وچه در ایام قرار داد بر دارد بلکه در از میان بردن‌آنها چه باکمك مالی که مورد احتیاج دولت ایران قرارگیرد بدون درنگ‌قبول واقدام‌نمایند ، چنانچه بواسطه قرار داد نبود مسلماً ممکن نبود تحت الحمایه های انگلیس را از بین برد .

چون وقایع ما شاالله خان و نایب حسین برای خواننده عزیز متأثرکننده بود بهترآن دانستیم که موضوعاتی را ذکر نمائیم که هم متنوع باشد و هم مفید اینك برخورد (ژرژ واشنگتن) را باسر سپور نقل مینمائیم .

ژرژ واشنگتن

اولین رئیس جمهوری ممالك متحده آمریکا ژرژ واشنگتن یك روز در حالیکه سوار اسب بود ازخیابانی میگذشت ، درگوشه خیابان سه نفر سپور را دید که با زحمت زیاد میخواهند تیربزرگی را بلندکنند نمیتوانند ، مرددیگری در حالیکه دستهایش را بکمر زده بالای سرآنها ایستاده ونگاه میکند وگاهی هم فرمان میدهد .

ژرژ واشنگتن پیش آمد وگفت : آقا اگر شما هم باین سپور ها کمك کنید این کار زودتر و بهتر انجام می‌گیرد آن مرد باتبختر وبی اعتنائی جواب داد : من سپور نیستم بلکه سر سپورم ، و وظیفه من دستور دادن است ونه کارکردن وباید مراقب اجرای دستور باشم .

ژرژ واشنگتن بدون اینکه چیزی بگوید بکناری رفت واز اسب پیاده شد و اسب را بدرختی بست. وسپس خودش بکمك سپورها شتافت وبا مساعدت آنان کار انجام گرفت . آنگاه نزد سر سپورآمد بحال احترام ایستاده در حالیکه دستش را بعلامت سلام نظامی بالا برده بود گفت : آقای سر سپور ! من ژرژ واشنگتن رئیس‌جمهوری‌آمریکا میباشم ! بعدسواراسب و حرکت‌کرد ، سر سپور یك‌مرتبه افتاد و غش کرد و سپورها ندانستند چه شد ، اورا بهوش‌آوردند وجریان را برای سه نفر نقل کرد .

اندرو جکسن

اویکی دیگر از رؤسای جمهوری ممالك متحده امریکااست که بعقل و تدبیر معروف بوده است واز خیاطی بمقام رئیس‌جمهوری میرسد ، میگویند وقتی‌نطق‌مفصلی راجع‌بتاریخ زندگانی‌خود در واشنگتن اززمان خیاطی‌تاریاست‌جمهوری

ودر جاتیکه دراین میانه طی کرده استبیان نمود ، تمام مجلس را بصدا درآورد وهمه میگفتند ازخیاطی بریاست جمهوری ؟ این شخص همیشه سرزنش وتعرضدشمنان خودرا باحوادث مفیده تاریخی جوابمیداد وآنها را تشویق بدرستی و صداقت وکوشش مینمود وجواب میداد ، روزی در بین اجتماعی که حاضر شده بود گفت : بعضی ها مرا تحقیر میکنند که خیاط بودهام ، من در خاطرم هیچ ننگ وعاری نمیبینم ،وقتی که من خیاط بودم بامانت و درستی ومهارت مشهور بودم . وهمیشه لباسهای مشتریرا سروقت وموعد بآنها تحویل میدادم ، علاوه براین سعی میکردمکاملا آنهارا از حیث دوخت وبرش واندام از خود راضی نگاه بدارم نه تنها کار خیاطی بلکه درتمامکارهاکه درطی دوران مراتب باین مقام رسیدهام عقیده و رفتارم جز این نبوده و در هر مرتبه سعی میکردم بیشتر متوجه باشم .

منْ نویسنده در تمام دوران استخدامیچه درمرکزوچه در ولایات بهر عنوان بود همیشه بکارمندان نصیحت واندرز میدادم باین جمله (که ماها از بالا و پائین نوکر این مردمیم) در این صورت معلوم است باید نسبت بارباب رجوع بانهایت مهربانی برخوردنموده کارشان را هرچه زودترانجام دهید خاصهطبقات زارع وکارگر وکسبه که آنها ابداً شناسائی ندارند مخصوصاً کسانیکه ازبیرون میآیند ودر شهر منزل و پناهی ندارند ، سعی نمائید زودتر کارشان را انجام دهید وهیچ مقررات را برخ آنها نکشید .

سیاه وسفید

یك شب یك مرد حبشی نژاد آمریکائی در خیابان چهل ودوم نیویورك میرفت دوچمدانبزرگ وسنگین داشت ـ یکی دردست راست ودیگری در دست چپ ـ خسته وکوفتهبنظرمیآمد پولی هم نداشتکه درشکهای بگیرد . ناگاهدستی دراز شد ویکی از دوچمدانها راگرفت وبا صدای شیرینیگفت : برادر ! مثل اینکه قدری سنگین است اجازه بفرمائید این چمدان رامن بردارم . راه من وشما یکی است و منبدم میآید دست خالی راه بروم سیاه آمریکائی تشکرکرد وگفت ممنونم آقا خودم میآورم ولی سرانجام حاضر شد که خواهش آن مرد سفید پوست ناشناس را بهپذیرد . سفید پوست وسیاه پوست باهم رفتند ودردست هر یك یك چمدان سنگین پس از نیم ساعت بمنزل سیاه پوست رسیدند . آن شب کابینه ریاست جمهور آمریکا اندکی دیرتر تشکیل جلسه داد وچون (پریزدنت روزولت) باطاق جلسه رسید ، گفت : « بهبخشید آقایان چمدان یکی از برادرانم را به منزلش رسانیدم » (از مجله ایران وامریکا) .

زدانایان بود این نکته مشهور — که دانش در کتب داناست در گور
انیس کنج تنهائی کتاب است — فروغ صبح دانائی کتـاب است

خوشماز آنکهبدل نیست مرا تشویشی — عملم دوست نوازی صفتم درویشی
هرکسی هرچه کندیکسرهبر خویش کند — چونکه نزدیكترازخویشندارد خویشی

موش مرده بجای مالیات

چون تجار ومتمولین بمبئی (هندوستان) از دادن مالیات غفلت میورزیدند و متعذر بودند از بی پولی و کسادی بازار (مانند ایرانیها) دولت هند مقرر داشتکهممکناست بجای مالیات موش مرده تحویل دهیدو هر ده موش مردهرا مساوی بایك روپیهقرار داد قصد دولت در این کار وتدبیر این بودکه بلای زیاد شدن موش را از بین برده باشد که ناقل مرض طاعون بود وهم از این راه از مخارج هنگفت اداره کل بهداری وموش کشی وزارت بهداری کم کرده باشد و بعلاوه مالیات را هم وصول کرده باشد .

این است فکر وتدبیر برای سرکشان از قانون خاصه مالیات دهندگان متمول در هر طبقه ، آنچه را که من نویسنده بخاطر دارم در تمام ادوار ورژیم ها هر دولتی‌آمد یکی از برنامه‌هایش ترتیب وتنظیم وصول مالیات بوده ودر این باب‌اینقدرکمیسیونها ومذاکرات واعتراضات مالیات دهندگان‌بمیان می‌آمد ومنعکس درروزنامه‌که در درجه اول روزنامه اطلاعات در این مورد بحث هم می‌کرده ومی‌کند وبالاخره دولت سقوط ودیگری جانشین ومجدداً در فکر تهیه طرحی بر میآمدند ، چون یکی از سیره‌کار دولت‌های ما این است که دولت بعدی که می‌آید دنبال کار دولت قبلی را نمی‌گیرد و لو اینکه خوب باشد در هر کاری باصطلاح (روز نو و روزی از نو) چه انجام بشود وچه نشود چون اصولا فکر انجام کار وگشایش نسبت بجامعه و مملکت در میان نیست .

شما خوانندگان وجوانان نسل‌آینده این طور نباشید واین طورفکر نکنیدکه بگوئید این چندروزه که روی کار آمده‌ایم بفکر روز گذشته خودمان باشیم وراهی برای تامین خود در درجه اول در اروپا و دوم درایران پیدا بنمائیم چون این ملت فراموش کار وقتی ما از کار برکنار شدیم بهمان قانع‌است دیگر بما ها کاری ندارند .

شاه ومجلس هم اقدام فوق العاده شان این است که کابینه بیاورند وکابینه ببرند ، و اگر یکی دو نفررا هم بگفته (بالای چشمت ابرو است) ویا جنبه‌های مشغولیاتی برای مردم تهیه و تحت تعقیب قرار دهند که خیلی نا چیز ولی در جراید و رادیوها هر قدر قدرت دروغ پردازی داشته باشند بـرخ این جامعه میکشند .

آسان ترین طریقه دفع موش

چنانکه قبلا نوشتیم بـرای از بین بردن مـوش خانگی بهترین طریقه اینست که‌مقداری‌آرد نخود چی باقدرکمی گچ الك‌کرده خیلی نرم مخلوط نموده در ظرفی مقابل لانه موش بگذارید .

برای اینکه موش را متوجه طعمه مزبور نمائید بهتر است مقداری روغن بقدریکه در گوشهٔ ظرف باندازه یك فندق باشد گذارده تا موش بواسطه استشمام بوی روغن از لانه خود بیرون بیاید .

همین‌که از لانه بیرون آمد و به آرد نخود چی‌رسید ، چون خیلی علاقه بدان دارد مشغول خوردن آن میشود چون گچ مخلوط آرد نخودچی شده طعم وبوی خاصی ندارد ، لذا موش هنگام خوردن آرد نخود چی متوجه آن نمیشود .

پس از خوردن تشنگی بر اوغلبه مینماید ، وبظرف آبی‌که‌باید قبلا درهمان نزدیکی در دست رس موش قرار داد رو می آورد پس از آشامیدن آب و رفع تشنگی گچهای مخلوط بآرد نخود چی‌که‌داخل معده‌اش شده است بواسطه تماس با آب اول خیس خورده و بعد مانند سنگ سخت و بسته میشود ، و چون قابل دفع نیست پس از یك ساعت موش راتلف مینماید .

این طرز را که باعث هلاکت موش میگردد (آنتریت) میگویند ، کشتن موشهای خانگی بطریق مزبور بمراتب بهتر از دادن طعمه های‌سمی است . برای اینکه طعمه‌های سمی برای اهل خانه وحیوانات خانگی خطرناك است در صورتیکه این طریق هیچ خطری ندارد .

گرفتن‌نیکوتین توتون‌وتنباکو

نیکوتین توتون وتنباکورا ممکن‌است مطابق دستورذیل گرفت : پنبه را باسید ستریك یا اسید تانیك ، آغشته نموده در لوله

چوب سیگار یا چپق یا قلیان بگذارید ، پنبه مزبور مانع از عبور نیکوتین به بدن وامعاء میشود .

روز مبادا

حکما گفته‌اند : وقتی که فقر از در وارد شد محبت ازپنجره بیرون میرود و حتی‌محبت فرزندان نسبت به پدر ، پس سعی‌کنید همیشه اندوخته‌ای برای روز مبادا داشته باشید و پند حکما را فراموش نکنید .

ضرب المثل یهود : وقتی‌که شیطان نتوانست بیك خانه وارد شود اول مشروب‌را بآن‌خانه میفرستد کار را هرچندکه باشد با میل انجام دهید در بندکمی یازیادی یابزرگی وکوچکی‌آن نباشید ، شما هر ـ گز قادر نیستید سیر موج حوادث را تغییردهید ، بلکه باید طوری کار و رفتار کنید که همان حوادث وامواج شما را بساحل نجات هدایت کند البته‌موفق خواهید شد .

(صائب تبریزی گفته است :)

چون وانمیکنی گرهی خودگره مباش ابروگشاده باش چو دستت گشاده نیست

بازهم صائب در باره شخصیت میگوید :

من‌از خاریکه در بالای دیوار است دانستم که ناکس کس‌نمیگردد ازاین بالا نشینیها

تصور میکنم تا همین قدر برای تنوع خوانندگان کافی باشد برگردیم بنوشتن تاریخ خودمان .

پس از مراجعت ازماموریت خوانسار وتقدیم گذارش ، فوق‌العاده موردتوجه‌آقای وثوق‌الدوله‌نخست وزیرواقع‌گردیدم دستور دادند حکم حکومت چهار دانگه وهزار جریب را برای من صادر نمایند و سپس اظهار داشتند که در موقع حرکت مرا ملاقات خواهید کرد .

حکومت چهاردانگه‌وهزارجریب

پس از دادن حکم و تهیه وسایل‌حرکت‌برای اینکه‌باید با مال بمازندران ومرکزآن ساری‌برویم‌لذا ازکاروانسراهای‌سرچشمه وپامنار که محل چهار پادار مازندرانیها بود دو قاطر باری کرایه کرده یکی برای خود ویکی هم برای نوکر ، وروز حرکت هم تعیین گردید .

ملاقات رئیس الوزراء

آقای وثوق الدوله گفتند فلانی شما را بجائی میفرستم که‌تاکنون مامور دولت در آنجا بعنوان حکومت نرفته است و چون طرز حکومت کردن شما را پسندیده‌ام بهتر از شما کسی برای اینکار در نظرم نیامد ، بدانید درچهاردانگه حکومت‌محلی‌یعنی‌اشجع‌الدوله‌خدای‌آن‌ناحیه ومردم‌سالی‌یك بارآنهم‌چنددقیقه‌باتقدیم‌تحفه وهدایاازهرقبیل او را می‌بینند بقیه با کدخداها وخوانین جزء است . و شما باید طوری رفتار کنید که خود مجبور بفرار وآنجا را ترك نماید ، همین طور درهزار جریب مسعود الملك همین طرز برقراراست .

دستور شما هم این است که کارهای اداری تان از نقطه نظر حکومتی با حاکم‌کل مازندران است که در ساری توقف دارد واختیارات باو داده شده است واو آقای ظهیر الملك از صاحب منصبان وزارت امور خارجه است ولی بشما اجازه میدهم در موارد لازم مستقیماً باخود من چه تلگرافی وچه کتبی‌تماس بگیرید وحالا بخود او هم تذکر و دستور خواهم داد .

دراین موقع بوسیله پیش خدمت شکوه‌الملك احضار و دستور دادند الساعه تلگراف رمز بآقای ظهیر الملك مخابره نمائید « که اعظم‌الوزاره (در این جا سؤال‌کردکی حرکت مینمائید ـ فردا صبح) برای حکومت چهار دانگه وهزار جریب تعیین وحرکت کردند ، لازم است در تمام موارد که خودشان

خواستند در پیشرفت منظورشان اقدام نمائید ، وضمناً استثنائاً بایشان اجازه دادهام که باخود من درمواقع لازمه مستقیماً مکاتبه وتماس بگیرند و البته این اجازه مربوط بجریانات اداری نخواهد بود .

دستور دادند رونوشت این تلگراف را هم بخود اعظام الوزاره بدهید ، ونیز گفتند چون میدانمشما با جنگلیها ارتباط دارید تذکر میدهم که مراقب باشیدکه آنها در حدود شما راه نیابند وباصطلاح آنحدود را ندیده بگیرند البته متوجه شدید منظورم چیست .

از بیانات آقای وثوق الدوله «که تاکنون مامور دولت یعنی حاکم بآنحدود نرفته» قدری بفکر فرو - رفتم که چه جائی خواهدبود شاید هفت خان دیو سفیدکه درقصهها گفته میشود همین جاست ، و این مرد کامل مثل این بود که خودش درآنجا بوده که از جزئیات و روحیه اهالی آنجا کاملا مطلع است . البته وقتیکه رسیدم بمحل فهمیدم که آنچه بمن دستور وتذکر دادنددرست بوده بعلاوهدرست هم انتخاب کردهاند.

صبح زود برای ساری حرکت کردم ، از منزل آمدیم سرچشمه که چهار پادارباسایرین بطور دسته جمعی حرکت نمائیم در این جا مقداری بار روی قاطر میرزا اسمعیل سوهانی از بنی اعمام بود اورا روی قاطر دیگر گذاردند وگفتند چون قاطرها ازاین طرف باری ندارند لذا میرزا اسمعیل راحتباشندوبرای اینکار کرایه نخواهیم گرفت .

حرکت کردیم ، منزل اول در جاجرود وبعد بدماوند وازآنجا بفیروزکوه در خارج آبادی دربیابان منزل کردیم البته خارج از فیروز کوه در دامنه کدوك قهوهخانهای بود ، علت سؤال شد ، اظهارکردند چون درفیروز کوه غریبگز دارد واگر بزند خطرناك است لذا هیچ وقت منزل وتوقف نمیکنیم بعدمعلوم شد علت دیگرش چرا دادن مالهای خودشان است که در صحرا و دامنه کوه چرا خواهند نمود و دیگر محتاج بدادن علوفه دستی نخواهند شد .

بالاخره بعد از هفت روز وارد ساری شدیم ودرکاروانسرائی یك حجره موقتاً برای گذاردنبارمان کرایه کرده . بعد برای اداره حکومتی بهبخشید ایالت (استانداری) روانه شده پس از ورود بعمارت با لباس سفری باطاق آقای ظهیرالملك وارد ، چون ، خودشان خیلی مستفرنك بودند تصورکردند اعظام الوزارههم ناچار همانطور یاکمیپائینتر ولی دیدند اعظام الوزاره کهغالب رؤسای ساری نسبت باو اظهار ارادت وتعریفکردهاند با یك خروار ریش بر خورد نمودند .

در ساعت ورود من باطاق آقای ظهیرالملك چند نفر بودند ، آقای ماژرفرجالله خان برادر کلنل فضلالله خان ، سپهبد آقاولی رئیس بانك سپه ، آقا سید میرزا علی که معلوم بود سید مجللی میباشند و ودیگر اعتضاد الملك ، ویکی دونفر دیگر . کسیکه خیلیباورود من اظهار خورسندی نمود در درجه اول آقا سید میرزا علی بود وبعد آقای ماژرفرج الله که رئیس ژاندارمری مازندران بودند .

سئوال شد کجا منزل کردهاید . هنوزجای معینی تهیه نکردهام فقط یك حجره در همان کاروانسرا که وارده شدهایم گرفته اسباب سفر را در آنجا گذاردهام تا یك منزلی اگر چنانچه توقفمان درساری زیاد باشد تهیه نمائیم - فوراً آقاسیدمیرزا علی اظهار داشتندکه تقاضا میکنم منزلاینجانب بیائید هر چند روزیکه خواهید توقف نمود با کمال افتخار در پذیرائی حاضرم برای اینکه در همین ساعت ملاقات نسبت بشما یك علاقه خاصی پیدا کردم وبعد نسبت بوثوق الدوله اظهار تشکر که چنین اشخاصی را برای چنین نقاطی انتخاب مینمایند ، وبعد ازآقای ظهیرالملك اجازه خواستند که مرا با خود ببرند ، ایشان درضمن

جواب منفی پیشخدمت را خواسته دستور اطاقی در همان عمارت دادند وضمناً گفتند یکی از فراشها با گماشته ایشان بروند اسباب را از کاروانسرا بیاورند ، پیش‌خدمت از من سئوال کرد ، میرزا اسمعیل را معرفی کردم .

منزل در همان عمارت طبقه بالا تعیین وفرش شده اسبابهای سفیرا هم آوردند ، بعد از استراحت اطلاع دادند ناهار حاضر است ، پس از صرف ناهار باطاق خود رفته بمیرزا اسماعیل گفتم بابا جان حالا باید بفکر محل حکومت خود بوده به‌بینیم چه چیزهائی لازم داریم ، وبهتر آنست که فردا از دفتر ایالتی سئوال کنیم که وضعیت محل چیست وچه چیزی لازم داریم .

در این‌مذاکره‌بودیم که صدای دربلند وگفتیم بفرمائید : ناگاه شاهزاده فرخ میرزا با موثق‌السلطان علی آبادی که معلوم شد هر دو در مالیه ساری هستند : شاهزاده فرخ میرزا رئیس‌مالیاتهای شهری و موثق السلطان رئیس محاسبات مالیه مازندران وارد شدند ، مدتی بصحبت مشغول من جمله هر دو اظهار کردند موقعی که شمامعرفی شدید مخصوصاً درقسمت اینکه اجازه داده شده که مستقیماً با خود رئیس‌الوزراء تماس مستقیم داشته باشید آقای ظهیر الملك خیلی اظهار تعجب و نگرانی میکردند و از ماها سئوال میشد که این شخص را میشناسید من بنام اعظام الوزاره هر چه فکر کردم نتوانستم بشناسم .

ماژور فرج الله خان تا اندازه‌ای معرفی ولی شاهزاده فرخ میرزا از جنبه‌آزادیخواهی ومهاجرت و مخصوصاً اصلاح بین دودسته دموکراتها مفصلاصحبت کردند ، ومن هم(علی‌آبادی) ازنقطه نظرسوابق محلی وفامیلی باکلیه‌علی‌آبادیها وضمناً تذکردادم که‌آن کسیکه وکیل‌حسین‌لله‌تروریست کمیته مجازات ودرتبرئه او اقدام کرد ایشان بودند ، آقای ظهیرالملك ، گویا سوابق دولتی چندان ندارند . شاهزاده فرخ میرزا - بله همین‌طوراست پس ازمراجعت ازمهاجرت وارد خدمت شده‌اند واول‌مأموریت حکومت نطنزوگرفتاری بدست رجبعلی بختیاری که نراق را غارت وبه نطنزمیرود که جریانش مفصل در روزنامه ایران درج شده بود ، شاید این سومین مأموریتی باشد که آمده است و فوق‌العاده طرف میل آقای وثوق‌الدوله هستند ، برای اینکه درگرفتاری رجبعلی که خود با صفاءالممالك در توقیف بودند با یك تردستی قرار دادیکه بین ماشاالله کاشی ورجبعلی بسته شده بود بدست آورده درآمدن بطهران بوثوق‌الدوله تحویل وایشانهم بسفارت انگلیس‌رفته روی میزسفیر میگذارند ، چون برای ورود بخدمت دولت که‌بنام امنیه‌ازخاك کاشان تا مورچه خورد معین میشود یکی از تعهداتش این بوده که دست از یاغی‌گری‌برداشته وسرپیچی ازاوامر دولت بهیچ عنوان نه خود ونه کسانش ننمایند واین عمل وتعهد معلوم میشود با اطلاع سفارت انگلیس بوده که وثوق - الدوله آن قرار داد را در حاشیه قرآن بسفیر میدهد که بعنوان خلاف تعهد قبلی وهنوز در عمل بسرپیچی خودباقی است .

پس از این مذاکرات ،آقای‌ظهیرالملك ، معلوم میشودبااین سوابق‌کمی که در نوکری دولت دارند خیلی با هوش وزود متوجه وتشخیص‌کاررا میدهند وعلت ، وارد بودن در اجتماعات ومهاجرت ودیدن زد وخوردهای اجتماعی‌وسیاسی میباشد ، حالاامیدواریم در این مأموریت هم مطابق نیت شخص رئیس الوزراء موفق شوند والبته من هم خوشوقت خواهم بود .

شاهزاده‌فرخ میرزا اصرارکردند برویم منزل وعلی‌آبادی گفتند یك منزل‌خوبی داریم که باشاهزاده فرخ میرزا باهم هستیم وخیلی راحت خواهید بود ، بعلاوه در اینجا اشخاصی از ملاقات شما خودداری مینمایند در صورتیکه ملاقات شما با اشخاص برای اطلاعات محلی وشناسائی طبقات مختلف لازم است در

این صورت لازم است که از این جا خارج وبآن منزل بیائید .

قرار شد نوکرشانرا برای راهنمائی بفرستند وبرویم منزل آقایان ، بسیار خوب وواقعاً لازم بود در چند روز توقف یك چنین منزلی داشته باشیم ، اول کسیکه بدیدن آمدند آقا سید میرزا علی بود که با چند نفر از مالکین دودانکه وچهاردانکه‌بودند ، آقا سیدمیرزاعلی اظهارکردندآقایان مرا واسطه قرار داده‌اند روز حرکت را معین نمائید تا آقایان وسایل را از هر جهت آماده نمایند ، چون وسایل دیگری جز مالهای کرایه‌ای نیست وآنهم برای شماسخت خواهد بود ،گفتم من از طهران تا اینجا با مال‌کرایه آمده‌ام و اشکالی بنظرم نرسید در این مسافرتهم‌که معلوم شده یك شب بیشتر در راه نخواهیم بود در این صورت اشکالی ندارد .

برای تهیه لوازمات ، رئیس دفتر ایالتی را ملاقات وآنچه لازم بود بوسیله ایشان صورت برداشته با میرزااسمعیل رفتیم بازار تهیه‌کردیم وضمناً برای‌کرایه کردن مال تا (کیاسرا) مرکز توقف باصطلاح حکومتی پرسش نموده اطلاع حاصل نمودیم ، قرار شد هر روزیکه باید حرکت نمائیم روز قبلش‌اطلاع دهیم که چند مال لازم داریم تاحاضر گردد .

ژاندارم برای پست

در اطاق آقای ظهیر الملك‌آقای ماژرفرج‌الله‌خان رئیس‌ژاندار ـ مری مازندران اظهارکردند تا کنون برای دو دانکه وچهار دانکه پست ژاندارم برای امنیت برقرار ومعین نشده ومنتظر بودیم تکلیف حوزه حکومتی آن معین گردد مرکز تکلیف را به بعد موکول میکرد ، اینك که شما آمده‌اید باآقای ظهیرالملك قبلا مذاکره وقرارشد با شما هم صحبت وقرار حرکت داده شودتاعده‌ای‌را بنام همراه حکومت‌حرکت دهیم وضمناً محل وصورت پست‌های تاکیاسرا هم تعیین‌که صاحب منصب‌آن با شما خواهد بود ومرکز توقف اوهم درکیاسرا خدمت شما معین گردیده است حالاگر صلاح میدانید روز حرکت رامعین‌کنیدکه عده‌حاضرواسب سواریهم برای خود شما حاضر خواهد بود .

جواب ، در این باب آقای رئیس‌الوزراء با من مذاکره وبا ایشان صلاح اندیشی‌کردم که اجازه دهند که من بطور خیلی ساده حرکت وبمقر حکومتی وارد شوم وپس از مطالعات‌نسبت باوضاع محلی‌اگر مقتضی تشخیص داده شد که اقدام‌کنم والاخیر .آقای وثوق الدوله کاملا نظر من را پسندیده وگفتندبسیار فکر خوبی است وهمینطور عمل نمائید حالا هم نظریه خودم را اظهار ومسبوق شدیدکه اقدامی از حیث فرستادن عده ژاندارم لزومی نخواهد داشت . فعلا نظر این است که بطور خیلی ساده وباصطلاح درویشی حرکت نمائیم قدرت وتوانائی ما بسته است باعمال ما .

ماژور فرج الله خان‌گفت البته اینکه قبلا با شما وارد مذاکره شده ونظر شما را خواسته‌ایم‌برحسب امر مرکز بوده‌که در جواب بما نوشته‌اند : آنچه‌نظراعظام الوزاره‌است اقدام نمائید لاغیر ، دراینصورت منتظر خبر ودستور شما خواهیم بود .

بعد از مذاکرات رئیس ژاندارمری ، آقای ظهیرالملك اظهار کردند ، شما که نویسنده دفتری با خود ندارید رئیس محاسبات وسررشته دار قشونی مازندران پسری دارد که در دفتر من کار میکند و بایشان وعده دادیم که هروقت حکومت معین شد شما را معرفی خواهیم‌کرد ، در این موقع پیشخدمت را خواسته گفتند فلانی را بگوئید بیاید ، جوانی در حدود سی ساله بنام رضا خان معرفی شدگر چه چندان

مورد احتیاج نبود ولی چون آقای ظهیرالملك خواسته بودند نخواستم ردکرده‌باشم ، ولی ضمناً خاطرنشان کردم کار کردن با من خیلی مشکل است برای اینکه چون من توقع مادی از مردم ندارم حاضرنخواهم بودکه کارمندان من توقعی داشته باشند وچنانچه در هر موقع وحالی از شما برخلاف مشاهده گردد فوراً بدون معطلی شما را روانه ساری خواهم نمود ، آنوقت گله از من نخواهید داشت ، این اظهارات البته بصورت خیلی جدی ادا گردید ، با این ترتیب قبول کردند وترتیب حرکت داده شد .

روز حرکت

چون بنا بر قرار داد قبلی برای حاضر شدن مال مذاکره شده بود میرزا اسمعیل را خواستم روانه نمایم پدر رضا خان سر رشته‌دار قشون اظهار کرد یکعده از چاروادارهای کیاسر واطرافش‌آمده بودند بشهر ویکی دونفر ازآنها پیش من آمدند وازآمدن حاکم برای چهاردانگه وهزار جریب سؤال کردند . من اطلاع آمدن شما را دادم وضمناً از آنها خواستم که هر وقت میخواهید حرکت نمائید بمن اطلاع دهید ، حالا اجازه بدهید آنها را خواسته ترتیب تهیه وحاضر شدن مالهاداده شود ، چهاریابوی پالانی‌حاضر ویکی رابرای‌سواری خان حاکم با زدن دهنه ورکاب آماده کرده بودند ، که حرکت کردیم ، از شهرتا سر راه دو دانگه آقایان شاهزاده فرخ میرزا وعلی آبادی درشکه اداره مالیه را آورده و خان حاکم را مشایعت کردند .

واقعه‌درمنزل اول

نزدیك یك ساعت بظهر وارد قریه‌ای شدیم (کلجه ، یا کلاجه) این قریه سرحد بین ساری ودودانگه بود ، معلوم شد قبلا بکدخدای ده اطلاع داده بودند یا خود مطلع شده بود که عده زیادی از ریش سفید و ریش سیاه با لباسهای منظم مقداری جلوآمده بودند ، گوسفندوگاویهم برای قربانی ورودخان حاکم‌آورده ومیخواستند سر ببرندمانع‌شدیم ، وارد عمارت دو طبقه که جلویش صحن یعنی سبزهٔ جنگلی که اطرافش هم جنگل بود شدیم‌چون‌بناهای شمال بطورکلی بواسطه رطوبت دوطبقه است ، اطاق منظم وفرشهای‌خوب ، درطاقچه‌های اطاق معمول دهات است که انواع ظروف همه‌طور از مسی‌تا چینی وبدل چینی وسماور یا یکی یا متعدد ، بعضی‌لباسهای مردانه‌حتی زنانه اگر عروسی‌داشته باشند لباسهای عروس وداماد در اطراف اطاق پذیرائی آویزان است ، در واقع این را جزوتزئینات حساب میکنند .

قضیه ناهار

چون من یعنی خان حاکم جلو دری نشسته بودم که مشرف بمحوطه حیاط وچمن بود ، پیر مردانهم که بازحمت با اجازه نشسته بودند از هر دری البته مربوط باوضاع واحوال محلی صحبت بمیان بود . چون در ابتدای ورود باطاق هر چه سعی کردم بنشینند حاضرنمیشدند وبالاخره چند نفری اطاعت کردند بقیه بیرون رفتند .

در ضمن صحبت میدیدم مجموعه غذاها را بطرف اطاقی میبرند و بعد این عمل خاتمه پیدا کرد ولابد سفره غذا بایدحاضرشده باشد ، ولی‌مدتی طول‌کشید خبری داده نشدکه ناهار حاضر است ، دراین ضمن صدای حرف وبعضی مذاکرات بگوش میخورد وکم‌کم ادامه وصدا بلندتر شد .

من میرزا اسمعیل را خواسته‌گفتم چه خبراست ، او قدری بخودش تکان‌داد و(من من)کرد ، پس از تغیر من اظهار کرد راجع به پول سفره ومبلغ آن بین کدخدا ومنشی مذاکره بمیان بود باین میزان که صد تومان بعنوان حاکم وپنجاه تومان‌بعنوان معاون وبیست وپنج تومان برای من (میرزاسمعیل) ولی کدخدا با حاضر کردن صد تومان جمعاً گفت بیش از این موجود ندارم وبالاخره با اضافه کردن یك

جاجیم که رفته است بیاورد خاتمه پیدا کرده که پس از آوردن جاجیم اجازه آمدن شما سر سفره داده شود ، گفتم چرازودتر اطلاع ندادید ؟ برای اینکه میخواستم به بینم چه و بکجا خواهد کشید که بشما اطلاع دهم .

منشی را باکدخدا خواسته جریانرا مجدداً از میرزا اسمعیل خواستم بیان نماید ، همان بیانات تکرار شد ، بعلاوه اینکه یك تخته جاجیم در دست کدخدا دیده شد ، پس از مذاکرات از منشی پرسیدم شما باجازه کی این عمل را کردی ؟ مذاکرات دیروز در اطاق آقای ظهیرالملك را با حضور پدرش تکرار کردم ضمناً اظهار خورسندی وتشکر کردم که در اولین مرحله طرزکار وفکرخود را ظاهر ساختی وخیال من وخودت را راحت نمودی که حالا هم تکلیف شما وهم تکلیف بعد از این مردم را معین مینمایم .

دستوردادم یك بغل ترکه فوراً حاضر کردند ، وخودم جلودراطاق ایستادم حکم کردم پاهای منشی را بدرخت بسته وبا ترکه‌ها بوسیله میرزا اسمعیل ودو نفر از رعیت‌های کدخدا زده شد ، سپس از کدخدا خواستم یك مال حاضر کرده او را بساری برسانند ، و خود وارد اطاق سفره دیدم تمام غذاها سرد وبسته شده است حـاضرین را سر سفره خواسته همه را سر سفره نشانیده غذای سرد شده را خوردند ، گفتم این تقصیر کدخدا وخود شماها است که بمن خبر ندادید وحالا مجازات شما خوردن غذاهای سرد است ! بدانید از این ببعد هیچوقت وبهیچ عنوانی بنام من از شما پولی مطالبه نمیشود اگر پولی خواستند وشما هم بدهید هم دهنده وهم گیرنده همین‌طور تنبیه خواهند شد .

صدای این کار در شهر ساری وهمینطور در تمام دودانگه وچهاردانگه تاآخرین نقطه هزار جریب بلکه تا گرگان مانند توپ پیچید ونقل مجالس و قهوه‌خانه‌ها بود ، البته معلوم است چه تأثیری در قلوب مردم که متنفذین را پریشان ومتزلزل کرده بود ، ومهم ترین قدرتی بود برای پیشرفت کارهای حکومتی وجلب توجه مردم .

فردای آنروز وارد کیاسر یا کیاسرا شدیم . خانه وکیل باشی که پیر مرد شصت هفتاد ساله‌ای بود وارد ، معلوم شد در همین خانه باید منزل نمائیم ، در طبقه پائین میز ونیمکت برای اداره که خودشان تهیه وحاضر کرده بودند ، وطبقه دوم که دارای سه اطاق بود برای زندگانی خان حاکم قرار داده بودند وفرشهای مرتب ورختخوابهای پاکیزه ویك اطاق برای پذیرائی ویك اطاق هم برای خواب ویك اطاقهم در پائین با لوازمات برای میرزا اسمعیل .

اول کسیکه از روحانیون بدیدن آمد آقا نجفی بود که معلوم شد داماد وکیل باشی صاحب خانه‌است بسیار شخص خوش قیافه خوش محضری بود ، از ایشان از محصلین سؤالاتی شد اظهار نمودند چند نفری فعلا حاضرند وصبحها درس گفته میشود ، معلوم شد آقا نجفی هم تازه دو سه ماهی است از نجف آمده و یك ماه میشود با آقای وکیل باشی که نسبت هم داشته‌اند وصلت مینماید .

ایشان شرحی راجع بمدرسه و مسجد کیاسرا مذاکره نمودند : با اینکه موقوفه خوبی دارد ولی بهیچ وجه قابل استفاده نیست حتی تمام سبز شده فقط یك قسمت ازشبستان که تمام سقفش ریخته نشده است باقی که داعی در آنجا نماز جماعت بجا می‌آورم قرار شد باتفاق ایشان برویم به‌بینیم .

دیدن مدرسه یا محل حکومت

باتفاق جمعی وآقا نجفی وارد مدرسه شدیم تمام حجرات سقفش ریخته وعلف سبز شده است وواقعاً جای تعجب ومتأثر کننده بود در همانجا دستور دادم از فردا در این مکان حکومت خواهیم کرد ، بنا خواسته دو نفر حاضر شدند با

آنها ترتیب ساختن را دادم که از فردای آنروز شروع نمایند ، در همانروز شروع باصطلاح (پوست تخت) حکومتی را در شبستان مدرسه پهن ومشغول هم رسیدگی بمراجعین ومراقبت درکار ساختمانی وهم در صدد تهیه پول برای مزد کار .

کیاسرا

کیاسرا در واقع مانند قصبه‌ایست که ازقدیم بنام هفت محله معروف وهرمحله دارای یك کدخدا میباشد، مرکزخرید وفروش اجناس ومحصولات دهات میباشد ، ومانند سایر نقاط مازندران وگیلان هفته یك مرتبه بازار عمومی داردکه حتی کسبه سمنانهم از آن بازار استفاده مینمایند چون سمنان نزدیك است ودر واقع یك کوه فاصله است باین ترتیب که آن طرف جنوبی کوه سمنان است و این طرف شمالی کوه کیاسرا است ، سایر اوقاتهم درهفت محله هرکدام بتناسب دکاکین دائر و مشغول کسب خود میباشندکه مردم اطراف از آنها خرید مینمایند و همه گونه خرید و فروش جزئی وعمده از محصولات آنجا را باسمنانیها معامله مینمایند .

کیاسرادرمحلی بین سمنان واشرف لب دریا ازبنای سلاطین صفویه‌واقع شده است که‌از اصفهان جاده مستقیم از وسط کویر در دامنه سیاه کوه ساخته بودند که هنوز هم در بعضی ازقسمتها آثارش هست ، از کویر جاده آمده بسمنان وازآنجا بکوه کیاسر وقصبه و ازآنجا مستقیماً باشرف (بهشهر) وارد میشدند وسالی یك مرتبه برای شکار وتفریح مسافرت میکردند وجاده‌ای که وارد کیاسر میشود خود من مشاهده کردم که هنوز باقی وسنگهای بزرگ از خاك بیرون آمده فقط در تمام کیاسر تنها همان جاده بود که تا اندازه‌ی قابل عبور و مرور بود ، بقیه بقدری گل ولجن بود که اشخاصی مخصوصاً زن وبچه‌ها راباید کول بگیرند وباین یاآنطرف ببرند اتفاقاً در بالا دامنه کوه جنگل وکوره‌های ذغال‌که شن وخاکه ذغال تا پای دامنه سرازیر بوده زیاداست واین ساکنین‌تنبل اقلا برای عبور زن وبچه خود ازآن خورده ذغال وسنگ وریزه‌ها نمیآوردند روی گل ولجن بریزندکه بچه‌ها بتوانند رفت وآمد نمایند .

برای ساختن مسجد

دستور دادم کدخدایان هفت محله فردا درمسجد حاضر شوند ، حاضر شدند وچند نفر هم از معتمدین هر محله آمده بودند ، با دست اشاره بمدرسه ومسجد نمودم‌که این است مسجد شما خجالت دارد وشرم‌آور است برای مردمی‌که از اینجا عبور مینمایند به‌بینند یك همچه مردمی در یك هم چه جائی زندگانی . وآنوقت این است مدرسه ومسجدشان ؟ واین است‌کوچه‌های عبور ومرورشان‌که رفت وآمد مینمایند ؟ خجالت نمی‌کشید که‌میگوئید کیاسراموقعیتی دارد ؟ بلکه دارای هفت محله خراب وهفت‌کدخدای‌بیعرضه است ، در صورتیکه لوازم‌کار از حیث سنگ وشن وخورده ذغال و خاکهٔ زیر سرتان است ، یکی از کدخداها اظهار کرد مساجدیکه در میان محله‌ها واقع شده چند مسجد است که تمام دایروتمیز است ، این مدرسه ومسجد چون دارای موقوفه ومسجد وتحت نظر آقای اشجع الملك‌است مال الاجاره‌اش را همه ساله‌گرفته ولی هر چه میگوئیم تعمیرکند اعتنا نکرده تا باین صورت در آمده است که ملاحظه میفرمائید ، آقا نجفی هم اظهار نمودنداز روز ورود چندین مرتبه‌پیغام داده‌ام جواب‌داده چشم وهمین روزهااقدام‌خواهم‌نمود ، گفتم‌شاید منتظرورود من بودند که اقدام شود تصور میکنم حالا دیگر آنچه از موقوفه جمع آوری کرده برای ما خواهند فرستاد که برای اجرت ومزد عمله وبنا معطل نشویم چه‌طور استِ بایشان اطلاع دهیم .

ارسال نامه

یك نامه برای اشجع الملك نوشته شدكه چون شروع بساختمان مدرسه ومسجدكرده‌ام‌مقتضی‌است چه ازخودتان وچه‌ازوجوهات موقوفه آنچه‌در نزد شما میباشد بفرستیدكه ان‌شاءالله كار ساختمان بآخر برسد ، ضمناً متذكرمیشودكه تنها كارساختمان نیست بلكه در نظر است‌كه برای محصلین تهیه میز ونیمكت هم بشود ، میرزا اسمعیل با وكیل باشی صاحبخانه حامل كاغذ شدند ، جواب با اظهارخجلت‌كه : چون در حال‌حركت برای زیارت حضرت رضا میباشم‌اینك مبلغ هزار ودویست تومان ازمال موقوفه وسیصد تومان برای میز ونیمكت محصلین‌ازخودم تقدیم‌وامید بخشش دارم وازجنابعالی باكمال خجالت خدا حافظی ونایب‌الزیاره خواهم‌بود ، امضاء اشجع الملك چهاردانكی .

مراجعت اسمعیل خان

اسمعیل خان با وكیل باشی بضمیمه هزار وپانصدتومان برگشت واظهار كردند ، خودشان را ملاقات نكردیم چون در بیرون وسایل مسافرتشان‌آماده بودگماشتگان اظهاركردند اول‌شب خیال حركت دارند وصبح‌فردا خبردادند كه اشجع الملك برای خراسان حركت كردند .

با اطمینان ـ حال دیگر پول‌دار شده‌ایم وهمه اهل‌كیاسر تعجب‌كردندكه چطور این‌آدمی‌كه مانند خدایان با رعایا ومردم رفتاروسالی یك مرتبه بیشترمردم‌حتی‌كدخدایان وبلوك باشیها نمیتوانستند ملاقات نمایند آنوقت باین آسانی فرار كرد ، وقبلاهمه معتقد بودند كه حاكم را بیرون خواهد كرد و مردم عموماً همه اظهارشان این بود بزودی حاكم را گرفته یا از راه سمنان روانه خواهد نمود و یا بساری روانه مینماید .

رضا بیك ـ بنام حاج سلطان اظهاركرد روزیكه شما وارد سرحد چهار دانكه شدید پرسیده بودكه قوای همراه حكومت ازنظامی چقدراست ، خبردادند یك‌نوكر ویكنفرهم بنام منشی تا روزیكه منشی‌چوب خورده وروانه ساری‌میشود ، من درآن ساعت پیش‌ایشان‌بودم ، حاج سلطان میگوید خیلی متوحش‌شده بود وبمن اظهار كرد كه شما باید ازمنزل مراقبت ودراطراف حاكم‌باشیدكه پس از ورودنسبت بمن چه‌نظری دارند ، گفتم خداوندگارا حاكمی كه خودش است و دو تا گوشاش بشما چه میتواند بكند ، گفت : در اینجا اشتباه مینمائید اگر دراینجا بمانم آشیانه مرا بكلی برهم خواهد زد ومردم را برضد من خواهد شورانید وهمین شما خانه مراآتش خواهید زد ، بهترین راه را برای خود مسافرت وآنهم بخراسان میروم تا بعد به‌بینم اوضاع طهران چه میشود ، واز همان ساعت مشغول تهیه وجمع آوری برای مسافرت گردید واز من هم خواست كه در محافظت خانه‌اش مراقبت نمایم .

اشجع الملك كه منتها آرزوی‌آقای وثوق الدوله درنبودن اشجع‌الملك درچهاردانگه بود ومیبایستی اورا تبعید نماید بآسانی بطوریكه‌خواننده عزیز خواندند خود از حوزه چهار دانگه بنام‌زیارت بخراسان رفت تلگراف رمز بنام تقدیر از طرف رئیس الوزراء صادر و رونوشت برای استاندار مازندران . آقای ظهیر الملك خیلی عصبانی میشوندكه چرا بوسیله ایشان تلگراف نشده و رو نوشت بمشارالیه مخابره شده است ، از اینجا مخالفت ظهیر الملك با من (اعظام الوزاره) سرچشمه میگیرد ولی البته راهی برای تظاهر در دست نداشتند .

هیئت معارف وکشاورزی

چون موجودی برای ساختمان مدرسه ومسجد ومیزونیمکت قابل توجه بود ، وبعلاوه هزار وپانصد تومان اشجع‌الملك در حدود پانصد تومانهم بنام کمك بساختمان در همان روزهای اول اعانه داده بودند که در مدرسه روزها تحویل میدادند ، هیئت پنج نفری تحت ریاست آقا نجفی که مردی روشن فکر بود تشکیل گردید کلیه وجوه تحویل آقا نجفی به‌صندوقداری وکیل باشی گردید که خود آقایان مزد بنا وعمله را پرداخت نمایند .

کمك نفراتی

کدخداهای هفت محله کیاسرا اظهار نمودند روزی پنجنفر از ساکنین هر محله حاضرشده‌اند بدون مزد واجرت برای مدرسه ومسجد کارکنند ، این پیشنهاد را قبول نکردم ، جواب دادم که فعلا موجودی کافی داریم تا هر وقت دیدیم نمی رسد آنوقت همین کار و یا فکر دیگری خواهیم کرد ، وضمناً اعلان هم بدیوار مسجد زده شده بود که هرکه میخواهد اعانه وکمك نماید بصندوق هیئت داده قبض رسید دریافت دارند .

دستور بکدخداهای کیاسر

کدخداها را درمسجد خواسته ودر حضورهیئت مذاکره‌نمودم که شماحاضرشدید هرکدام ازمحله خود پنج نفر برای ساختمان مدرسه کمك بدهید حالا بهترآنست که‌آن کمك را درمحله خودتان برای کوچه‌ها انجام دهید که رفت و آمد آسان وازگل ولجن هم آسوده شوید ، باین ترتیب که هرکدخدائی حدود محله خود را با آوردن سنگ ریزه و درشت و ذغال خورده و خاکه از دامنه کوه و کوره‌های ذغال مانند خیابان بقول خودتان شاه عباسی بسازید ، تمام بطیب خاطر حاضر شده و شروع نمودند .

میز ونیمکت

برای ساختن میزونیمکت مدرسه اظهارشد استاد غلامحسین نجار که سالها در بادکوبه‌کار میکرده یعنی‌جزو عده‌ای که روسها از ایرانیهای بادکوبه و سایر شهرها بدولت ایران درسرحد تحویل دادند یکی ازآنها هم استاد غلامحسین و حالا در کیاسرا دکان نجاری دارد ، استاد غلامحسین در هیئت حاضر وقرار داد برای پنجاه دست که بیست وپنج دست اول تحویل بدهند وبقیه را بتدریج که مورد لزوم پیدا کرد ، ساختن میز ونیمکت هم مطابق نقشه خودش ، که دو صندلی متصل بیك میز برای نشستن دو شاگرد مورد قبول واقع شد ومبلغ دویست تومان بیعانه داده شدکه تهیه چوب هم باخودش باشد .

با این ترتیب ساختمان مدرسه ومسجد ، وساختن کوچه‌ها ، و ساختن میزونیمکت یك مرتبه‌شروع گردید آقای نجفی‌اظهار میکرد این مردمی‌که تا ظهرخواب ویا از خانه بیرون نمیآمدند حالا اول‌صبح که من برای وضو بیرون وسر چشمه می‌آیم می‌بینم نفرات از دامنه کوه مشغول حمل سنگ وذغال خورده میباشند ، این نیست مگرتوجه وعلاقه مندی و مهم‌ترازهمه بی‌نظری که مردم مطمئن شده‌اند که حکومت برای رفاه وآسایش آنهاکار وکوشش‌مینماید اینك آنها هم‌بشوق‌آمده باطیب خاطر حاضربرای‌کارشده‌اند.

لازم است برای خواننده محترم توضیح بدهیم که نسبت‌باسامی اشخاص از قبیل وکیل‌باشی‌یاسلطان ویا آردل باشی ، اینها از صاحب منصبان سربازهای بنچه بندی زمان امیر کبیر است که هنوز در ساری بنام رئیس قشون اداره‌ای موجود است وکارمندانی دارد وهمیشه یك نفربنام رئیس قشون از طهران دولت انتخاب ومیفرستد ودرغالب ازشهرهای سرحدی واستانداریهاتا قبل‌از رژیم اخیراین رویه‌جاری‌بوده‌است.

رسیدگی بکارها

روزها در مدرسه مشغول رسیدگی کارهای مردم وارباب رجوع بودم که شکایت ویاطلب ویابدهی مردم را درنهایت خوبی وخوشی باکمك همان هیئت انجام داده ومردم باکمال رضایت واظهار امتنان روانه میشدند ودرموقع رفتن هرکدام مانند صندوق پست وبقدرمقدور در صندوق اعانه ملی میریخت ، وواقعاً بی اندازه خوشحال بودم ، حقیقتاً مردم ایران همه گونه حاضرند منتها باید اطمینان حاصل نمایند که این مامور دولت و یا خود دولت ها برای آسایش مردم کار میکنند واین مالیاتها وپولها که بعناوین مختلف گرفته میشود بمصرف عمران وآبادی میرسد ، ولی می‌بینید که عمارات چند طبقه از ییلاقی وقشلاقی بدست و نام فلان وزیر یا خیر فلان کارمند که پست حساس دارد ساخته میشود واتومبیل تازه هم زیر پایش البته حاضر بکمك وکار نخواهند گردید .

مسافرت اشجع الملك

وقتی اشجع الملك شبانه حرکت میکند وارد هزار جریب منزل مسعود الملك هزار جریبی میشود و تمام مذاکره راجع بحاکم چهار دانگه بوده است و ضمناً گفته میشود که شاید حاکم چندیهم بهزار جریب بیاید ، بالاخره پس از مذاکرات و مشاوره صلاح اینطور میدانند که مسعود الملك هم بخراسان بنام زیارت حرکت نماید ، لذا باتفاق هم برای خراسان حرکت مینمایند ، در این صورت چهار دانگه و هزار جریب از وجود خوانین وخدایان خود خالی ومردم بقول خودشان حالایك نفس راحتی خواهند کشید .

علیخان فرستاده ظهیرالملك

در این اثنا روزی علیخان نوکر آقای ظهیرالملك با یك نفر ژاندارم وارد و آنها را بمدرسه و بمسجد راه نمائی مینمایند که حاکم در آنجا است . علیخان میگوید بسیارخوب من در اداره میمانم تا تشریف بیاورند جواب داده میشود اصلا اداره‌شان در مسجد است و تا ظهر نخواهند آمد .

علیخان بوسیله راهنما وارد مسجد واوضاع را از عمله وبنا می‌بیند تعجب مینماید چه منظره گرم از کارتوجه اورا جلب ونامه ظهیرالملك را دادکه نوشته بود دوازده خروار جوییلاقی لازم بود که بافرستادن علیخان و مساعدت شما حمل گردد . قبلا باوکیل باشی وحسن سلطان مذاکره کردم که جو خرواری چند است بعد از تعیین قیمت بعلیخان گفتم پول را تحویل وکیل باشی بدهید و جو را هم از ایشان تحویل خواهید گرفت .

علیخان اظهارکردند پول بمن نداده‌اند شفاهاً اظهارنمودند فلانی خودشان تهیه وتحویل خواهندداد شنیدن این جمله برای من فوق العاده تعجب آور بود و خیلی بفکر فرو رفتم که شخصی مثل ظهیرالملك که سالها دروزارت خارجه ومامور یتهای اروپا بوده چه طورچنین فکر وعملی مینماید ، آنهم ازمثل اعظام الوزاره که درمسجد حکومت مینماید (بقول آقانجفی شنیده وخوانده بودم که سلمان پارسی درمسجد حکومت میکرده وتعجب میکردیم حالا بچشم خود دیدم که در مسجد هم میشود حکومت کرد منتها باید اهلش باشد) چرا باید چنین توقعی داشته باشد وبعلاوه مطلع است که هنوز حقوق نگرفته‌ام ودر موقع حرکت بنام مساعده باکمك شاهزاده فرخ میرزا وموثق السلطان علی آبادی یك ماه مساعده گرفته‌ام . خیلی اسباب حیرتم گردید.

درجواب بعلیخان گفتم خوب شد خودشما وضعیت مرامی بینید که رفتار من بامردم چطور است وبعلاوه هنوزمالیه ساری حقوق مرانفرستاده‌است ومن باقرض ازیکی ازطالقانیها که دراینجا دکان دارد روزانه خودرا می‌گردانم در اینصورت برای من نه ازنقطه نظر مادی و نه از نقطه نظرحکومتی که ایشان تصورکرده‌اند

ساخته است که این خواسته را انجام دهم دراینصورت بشما اجازه داده میشود هر ساعتی که خیال حرکت ومراجعت را داشته باشید مختارید ، علیخان اظهار کردند خیلی معذرت میخواهم ممکن است ده تومان بعنوان انعام بژاندارم مرحمت فرمائید ، لب خندی زده گفتم برای این برخوردها بود که نخواستم برای این حدود پست ژاندارم بنام امنیه گذارده شود که تمام اوقات را باید بشکایت مردم از تعدیات و توقعات ژاندارم صرف نمایم وهمیشه هم در عذاب روحی گرفتار باشم ، اگر پست ژاندارم دراین حدود بود من نمیتوانستم این اقدامات راکه ملاحظه مینمائید شروع نمایم ، بالاخره روانه‌شان کردم .

پس از رفتن علیخان وژاندارم ،آقا نجفی وچند نفر ازهیئت که در مواقع ملاقات از هر قبیل صحبت بمیان می‌آمد سؤال کردند ، منظورشان از آمدن باینجا چه بود ، قضیه را اظهار کردم یکمرتبه وکیل باشی وسایرین گفتند دوازده خروار جو قابل نبود و ما حاضر بودیم تهیه کرده تحویل دهیم ، گفتم در حکومت من این گونه توقعات از هیچ مقامی نباید بشود و شماها هم این قبیل عادات وبخشش‌ها رامتروك بدارید و بگذارید مامورین دولت عادت نمایند وانتظاری نداشته باشند .

نامه‌ها از ساری

پس از حرکت و ورود علیخان بساری گذارش مشاهدات خود را میدهد واظهارمینماید منظره غریبی را دیدم که مردم چه‌نحو و بـاچه شوقی کار میکردند و کیـاسر یك پـارچه از فعالیت شده در تمام کوچه های کیاسر مشغول ساختن جاده ، از یك طرف نجار مشغول ساختن میز ونیمکت و از طرفی‌خود فلانی مسند -ـحکومتی را از میزوصندلی‌در مدرسه و مسجد قرارداده است که‌هم بدرخواستهای مردم رسیدگی‌مینمایند وهم اینکه‌بکارهای ساختمان و وضعیت‌کیاسر ، ازآقایان شاهزاده فرخ میرزا وعلی‌آبادی ومخصوصاً آقا سید میرزاعلی واعتصام الملك نامه‌هائی رسیدکه چون نسبت باعظام الوزاره غلو ومبالغه‌کردند ازدرج‌نامه‌ها خود داری مینمایم تا حمل بر خودستائی نشده باشد .

ملا کتاب الله

بطوریکه ذکر شد یك روز درمنزل ، میرزا اسمعیل‌اظهارکردیك طالقانی دراینجا است ودکان دار است و من‌احتیاجات منزل را از ایشان وگاهی نسیه خرید مینمایم ، چند مرتبه اظهار کرده که شما را ملاقات نماید ، اول شب وقت ملاقات داده شد ، مردی کامل و سرو وضعش هم بدنبود بنام ملا کتاب الله اهل کهرکبود طالقان ومنسوب جناب کهر کبودی که در فصول اول این تاریخ ذکر شده ، خیلی بایشان محبت‌کردم ، قرار شد روز هم در مسجد بیایند تا معرفی گردد و اظهار نمودند که ازمردم مطالبات زیادی دارم‌که وصول نمیشودبایشان گفتم چون طوری باید رفتارنمائید که بعد از من هم بتوانید زندگانی نمائید وبه همین جهت خواستم‌شما را در مسجد معرفی کرده باشم که بدون شکایت خود بدهکارها بیایند حساب خود را روشن نمایند وضمناً بعضی از توسطها بنمائید که برای بعد از رفتن من از شما نگاهداری نمایند ولی متوجه باشید زیاد روی درتوسط کردن ننمائید .

اظهار کردند همین قدر بواسطه مراجعات میرزا اسمعیل‌که معرفی بطالقانی شده‌اند کم‌کم دارد طلب‌ها وصول میشود ولی هنوز نمی‌دانندکه شما هم طالقانی هستید ،بدانید بقدری مردم نسبت بشما اظهار علاقه مینمایند که حاضرند هرگونه فداکاری در اوامر شما بنمایند .

فردا در مسجد

در مسجد مذاکره از کسبه ودکان دارها شدکه نسبت بجلودکان وخانه‌هاشان خوب است درماه کمك‌هائی بشود ، گفتم برای‌این

اقدام باید شهرداری در اینجا تشکیل گردد آنوقت عوارض نه تنها ازدکانها بلکه ازصادرات و واردات هم میتوانند عوارض بگیرند و این عمل را باید وزارت داخله اجازه دهد در این‌صورت نمیتوان رسماً اقدامی کرد مگر اینکه کلیه کسبه اینجا هرچندنفریکه هستند خودشان از روی رضایت درماه برای نگاهداری راه وکوچه‌های محله مبلغی بدهند والا عملی دیگر نمیتوان کرد .

عده‌ای از کسبه وارد شدند که ملاکتاب الله توی آنها بود و اظهار تشکر کردند از نظریکه در جواب دیروز به‌کدخدا داده‌بودند واظهارکردند همانطوریکه فرمودید خودمان‌حاضریم با انتخاب یکی‌دو نفر صندوقی تهیه کرده در جلو دکانی بگذاریم و هر کس خواست پولی در صندوق بریزد و در ماه برای مخارج ضروری تعمیر کوچه ها ونفط چراغ برای روشنائی که مذاکره شده است بمصرف برسانند ، گفتم این دیگربمن مربوط نیست هرطورکه خودتان تشخیص ومایل شدید اقدام نمائید . ضمناًملاکتاب‌الله را هم معرفی کردم وهمه اظهار رضایت نمودند باین ترتیب مجلس خاتمه پیدا کرد .

حرکت به هزار جریب

به‌آقایان هیئت گفتم چند روزبرای‌کارهای هزار جریب‌میخواهم بآنحدود مسافرت‌کرده باشم وآقایان خود مراقب‌کارها خواهید بود وصبح با میرزا اسمعیل و وکیل باشی وحسن سلطان حرکت کردیم . در سه روز توقف در هزارجریب اقداماتی درعمران وآبادی و تاسیس مدرسه یعنی تبدیل مکتب خانه بمدرسه نموده وروز چهارم مراجعت والبته با انتخاب یك هیئت مانندکیاسرا ویك‌نفر از روحانیون و جربان کارهارا بآنهاتذکر دادم‌که خود اقدام نمایند .

واردکیاسر وتقریباً سقف اطاقها یاحجرات تمام شده وحیاط مدرسه هم پاکیزه وبطورکلی تمام واز طرف نجار هم ده‌دست میز ونیمکت در مدرسه حاضر شده بود ، کوچه‌ها هم چهار محله‌که مربوط بچهار کدخدا باشد تمام وبقیه تا خاتمه مدرسه ومسجد یك مرتبه تمام خواهد شد .

روزافتتاح مدرسه

از طرف هیئت دعوتی از محترمین دهات اطراف کیاسر بعمل آمد ونیز اعلان شد که هرکس از اهالی دهات که مایل باشند میتوانند حاضر شوند ، وآنروز بقول خودشان ولیمه هم از آش وپلو و آبگوشت تهیه‌کرده بودند ، مدرسه افتتاح گردید در چهار اطاق هرکدام شش میز ونیمکت گذارده شد وواقعاً میز ونیمکت‌هارا بسیار عالی درست‌کرده بودکه بنام هیئت یك قباره فاستونی‌پاواش داده شد ولی‌آقای نجفی اظهارکردند بنام‌حکمران داده میشود ، وخودآقا نجفی بعد از نطق افتتاحیه من منبر رفته در اطراف تحصیل علم برای زن ومرد در دین اسلام ازقرآن واخبار بیاناتی‌کردند، مجلس‌باشکوهی‌بود ومردم همه شاه ودولت وثوق‌الدوله‌رادعا میکردند . سی نفر محصل‌که حاضر بودند درکلاس روی صندلیها قرارداشتند که مردم میرفتند برای‌تماشا عده از محترمین اظهار میکردند نمی‌دانیم درخواب میبینیم یا در بیداری .

پس‌از برهم خوردن‌جلسه‌مسجد ومدرسه عده‌ای‌اززن ومرد روانه دهات‌خود شدند درحدود سیصدویك نفر در غذا خوردن که در همان شبستان مدرسه سفره گسترده شده بود غذا صرف کردند ، وآنروز از آقایان که از دهات آمده بودند مبلغ سیصد و هفتاد وچهار تومان اعانه بصندوق معارف مدرسه ریخته شد ومبلغ هشتصد تومانهم قبض داده شد که بعداً وصول خواهد گردید .

نامه آقای ظهیرالملك

آقای ظهیرالملك نامه اعتراضیه نوشتند که ما خلاصه آنرا ذکر مینمائیم « . . . عده‌ای شکایت مینمایندکه حکومت ما را مجبور کرده است که جاده بسازیم ، مدرسه دایر نمائیم ، مسجد بسازیم وکارهای دیگر شما خیال کردید مازندران فرانسه‌است که شما میخواهیدکیاسرا را پاریس‌بسازید ومردم‌کوهستانی‌جنگلی رابقراط یاارسطو نمائید وآنوقت به بندرجز برای ملاقات احسان‌الله خان وسعدالله خان جنگلیها میروید ویك ولایتی رابرهم میزنید دست از اینکارکه از وظیفه حکومتی خارج است بردارید‌که‌ناچار جریانرابرئیس الوزراء گزارش میدهم » از این نامه خیلی تعجب‌کردم وقطعاً هر خواننده‌ای تعجب خواهد نمودکه ازیك چنین شخصی یك چنین نامه بعوض قدردانی نوشته شود .

جواب

شرحی مفصل باین مضمون در جواب نوشتم « میخواستم مفصلا بنویسم ولی خود داری‌کرده ملاحظه ادب را نمودم بهمین قدر (فرانسه وپاریس را) جواباً تذکر میدهم تصور میکنم فرانسه وپاریس در ابتدا مانند مازندران وکیاسرا وشاید هم‌پست‌تر بوده است ، مردمانی باعلاقه ودلسوزی‌زیاد فرانسه وپاریس‌را بصورت امروز درآوردندکه جنابعالی برای من مثل میزنید ! چه ضرر دارد شما از آن مردمانی باشید که مازندران را فرانسه ومن هم کیاسرا را پاریس‌نمایم شکر میکنم که دراین مدت قلیل توانسته‌ام وضعیت کیاسرا را تا اندازهٔ بطرف یکی از محلات پاریس بکشانم با تقدیم احترامات » .

اما در قسمت اینکه به بندرجز رفته‌ام برای ملاقات جنگلیها و مرا تهدید کرده‌اید که برئیس الوزراء گزارش خواهید داد خیلی خوشوقت شده و میشوم اولا ارتباط مرا خود رئیس الوزرا دانسته که مرا باین حدود فرستاده است ، ثانیاً اعظام الوزراء گرگ باران دیده است و باین بادها نخواهد لرزید واز خدا میخواهم زودتر از اینکار برکنار روم ، خوانین را بدون‌کوچکترین اقدام در ضمن برای دولت از این حدود خارج‌کردم ، مدرسه را با تمام لوازماتش‌مهیاکه شاید در طهران‌چنین صندلی ومیزی برای محصلین در مدارس نباشد وفعلا سی وهفت محصل مشغول میباشند ،کوچه‌های‌کیاسر بطور پشت ماهی از سنگ وشن وذغال خورده ساخته شده‌که مردم رفت‌آمد مینمایند ، چراغهای هر محله دایر وروشن‌است وتمام اینکارها را یك قسمت با پول موقوفه ومسجد ومدرسه وقسمتی هم مردم بطیب خاطر پرداخته‌اند که هنوز اقدام‌دارند وکار میکنندیعنی وجوهات درصندوقی است‌که دراختیار هیئتی است‌که‌خود بمصارف لازمه رسانیده وخواهند رسانید .

این نامه بطوریکه رفقا نوشته بودند حالت انقلابی در ظهیرالملك راه انداخته بود واز طرفی‌مورد ملامت آقایان ساری‌مخصوصاً آقاسید میرزا علی‌واقع‌شده است واینکه‌شرحی محترمین ساری‌از خدمات شما در این مدت به آقای رئیس الوزراء و ضمناً نوشته‌اند کاش اعظام الوزاره حاکم مازندران بودند .

پس از شش ماه کـه با سرعت تمام موفق شدم به اتمام کارهائی کـه ذکر شد جنگلیها بطرف تنکابن روی آورده قسمتی هم بطرف بار فروش (بابل) حرکت میکنند ، ناچار مأمورین ساری درصدد حرکت برمی‌آیند وچون امیرمؤید درسواد کوه و مخالف وثوق الدوله از نقطه نظر قرار داد بود وباین جهت با جنگلیها سروسری داشت نخواستند ازآن راه رفته باشند لذا آمدند کیاسرا واز این راه برای طهران روانه شدند که بروند بسمنان وطهران .

چیزی نگذشت از طهران تلگرافی از تلگرافخانه سمنان رسیدکه حرکت نمایم ، وقتیکه تلگراف رسید به‌آقا نجفی اطلاع دادم که میخواهم حرکت نمایم ، وکیل‌باشی را خواستم‌که دو سه مال برای ما کرایه کنند که ما را بسمنان برسانند ، وکیل باشی آمد با سه اسب یکی باری ودو تا سواری با زین و برك و حسن سلطان و چند نفر آمدند که بروند تلگرافخانه سمنان برای جلوگیری از حرکت متحصن بشوند ، مانع شدم که درست نیست ، گفتم این مالها سواریست گفتند اینها متعلق بخود شما است که اهالی کیاسرا به پاس زحمات شما تقدیم کرده‌اند هرچه خواستم قبول نکنم قبول نشد وآقا نجفی‌اظهار کردند که اینها در اینجا قیمتی ندارند و قابل شما را نخواهند داشت بعلاوه علاقه مردم است بشما که باصطلاح در زمان معزولی برای شما مال سواری تهیه وتقدیم مینمایند ومن از طرف اهالی وخصوصاً ساکنین کیاسر استدعا میکنم قبول بفرمائید .

صبح پس از صرف صبحانه از منزل وکیل باشی حرکت‌کردم وعده زیادی اززن ومرد تا سرکدوك چه سواره وچه پیاده حرکت‌کردند وزنها گریه میکردند وهمین‌طور مردها ، از سرکدوك زنها راباعده‌ای از مردها با تمنا وخواهش برگردانیدم ولی چند نفر هرچه کردم برگردند راضی نشدند .

ظهر وارد سمنان شدیم تاناهار حاضرشود در منزل حاج میرزاآقا سمنانی توقف کرده پس از صرف غذاآقایان مراجعت ومن هم برای طهران حرکت کرده وروزپنجم وارد طهران شدیم ــ در همان‌روزهای اول ورود دوتا اسب ها را فروخته ویکی که برای سواری من بود چون اسب خوبی بود نگاه داشتم .

اوضاع طهران از یکطرف برای بستن قرار داد انگلیس‌ایران که‌مخالفین وثوق الدوله‌آنرا پیراهن عثمان قرار داده شروع به تبلیغات بنام دلسوزی از وطن نموده ودستجات وحتی‌احزاب بر علیه قرار داد دایر وتشکیل شده بود ، البته معلوم بود تازه شروع کرده بودند ، چون احمد شاه هم که حاضر نشده بود موافقت با قرار داد نماید باین جهت باروپا مسافرت کرده بود .

سران یك دسته از مخالفین سید حسن مدرس. حاج میرزا ابوالقاسم کاشانی ، حاج شیخ محمدحسین یزدی ، آقا سید موسی بروجردی پسرمرحوم‌آقا سید ریحان الله ایی ها از طبقه روحانیون بودند باچند نفر از پیش نمازها که مربوط بهریك از آقایان مذکور بودند شروع بتظاهر وتبلیغ کرده‌اند .

از طبقه رجال . آقای مستشار الدوله صادقی ، ممتاز الوله ، ممتـاز الملك ، دکتر امین الملك مرزبان ، حکیم الملك ، ضیاء الملك همدانی ، حاجی امین الضرب ، حاجی بوشهری واینها هم هرکدام با دارو دسته خودشان بایکی از روحانیون‌مذکور پیوسته بودند ، میتوان قهرمان این جنبش را سیدحسن مدرس معرفی کرد .

اظهار احمد شاه

در این‌موقع احمد شاه بواسطه پیش‌آمدن قرار داد ۱۹۱۹ در مقابل اصرار دولت انگلیس در موافقت واجرای آن ، استقامت ورزیده برای مسافرت باروپا رهسپار گردیده بود . چنانچه در سر میز شام رسمی درجواب بیانات‌ونطق (لردکرزن) وزیر امورخارجه ازهرگونه اشاره بآن موضوع خود داری کرد ، همین عمل‌که نشانه وطن پرستی و ایمان او بمملکت وملت خود بوده مقدمات برکناری او را از سلطنت فراهم مینماید .

اقدامات میرزا کوچك خان و قرارداد

نیروی انگلیس که بسر کردگی ژنرال (دنسترویل) تا باکو پیشرفت کرده و اکنون برشت عقب نشینی کرده بود ، صلاح نمیدانست باقوای سرخ در ایران بمجادله برخیزد برای اینکه

از حیث مهمات ونفرات خود را ضعیف تر از حریف میدید ، ودولت ایران نیز چنین حقی باو نداده بود لذا از غازیان حرکت وبرشت بازگشت ، و آنچه روس سفید آنجا بود با هر قدر مهمات که توانست با خود برشت برد .

قوای سرخ بدنبال آنان پیش‌آمده انزلی و غازیانرا بدست آوردند ، در این موقع نیروی انگلیس وقوای قزاق ایران ناچار گیلان را تخلیه کرده وبه منجیل وقزوین آمدند .



میرزا کوچك خان ودکتر حشمت درحرکت بطرف رشت

در همین موقع بودکه میرزا کوچك خان زعیم جنگلیهاکه در قریه (پسیخان) پسخوکرده بودچون میدان را خالی دیده و فضا را هم مساعد تشخیص داده بود وارد رشت گردید ، حزبی که از بلشویکهای ایرانی وقفقازی و روسی بود اتحاد کرده ادارات را از مامورین دولت خالی کرده خود تصرف نمودند وبزودی مازندران را تصرف نمودند این همان موقعی بود که رؤسای دوایر ساری از راه کیاسرا برای سمنان حرکت ودنبال آنها نیزاعظام‌الوزاره بشرحی‌که ذکرنمودم .ضمناً اعلان حکومت جمهوری دادند و بخشنامه بتمام‌سفارت خانه‌ها بغیرسفارت انگلیس نموده و فرستادند و دولت ایران را نظر بعقد قرار داد غیر رسمی اعلام کردند .

اقدام دولت مرکزی

در این موقع دولت ایران خود را دچار مخمصه بزرگی میدید لذاتوسط نصرت‌الدوله که هنوزبااحمد شاه‌درپاریس‌بود .اعتراض شدیدی با شکایت مفصلی بجامعه ملل فرستاد و نیز دستور داده شد که بوسیله (کپنهاك) بدولت ساوت هم مراجعه نمایند .

اوضاع طهران

بطوریکه ذکر شد محرکین و مخالفین قرار داد در معنی با وثوق الدوله طرف بودند ، چنانچه دردعوتی که‌وثوق‌الدوله از سر دسته‌های مخالفین در منزلش نمود و نویسنده هم درآن روز وساعت حاضر بودم ، و سران دموکرات آنروز که با قرار داد همراه و سید محمد تدین‌که در مسجد شاه وخانه امام جمعه بر لزوم قرار دادنطق نموده بود حضور داشتند ، وثوق الدوله خطاب به‌آقایان نموده‌اظهارنمود :که همه وضعیت پریشان‌مملکت را پس از مهاجرت و خاتمه جنگ بخوبی در نظر دارید که هنوز قشون انگلیس از ایران تا باد کوبه وقفقازحتی تفلیس‌بکمك(گلچاك)و(ونگین) باروسیه انقلابی‌درجنك‌است ، تنها قوای منظم‌ایران ژاندارمری بود که از هم پاشیده شده ، در هر گوشه مملکت‌نایب‌حسین ها وجعفرقلی‌ها مشغول چپاول و یاغی گری ، خزانه دولت تهی ، ادارات دولتی بواسطه نرسیدن حقوق درهم و برهم خلاصه شیرازه مملکت بکلی از هم گسیخته فاتح جنگ هم دولتی‌بنام انگلستان است .

درچنین موقعی دولت‌بریتانیا دست‌اتحادبسوی‌ایران درازکرده‌که‌با بستن قراردادی بکمك یك‌دیگر قوای متفرق شده را جمع آوری وبصورت متحدالشکل شدن یك قشون نیرومندی تشکیل‌وکلیه گردن‌کشان و یاغیان‌را سرکوب و از میان برداشته ، ادارات را با پرداخت حقوق منظم پایدار ومستحکم‌نموده دولت مقتدری ببار آورده تا وسایل آسایش عمومی فراهم گردد .

برای انجام اینکار ها کمك مالی در اختیار دولت قرار داده‌اند چنانچه می‌بینید همه اینها یکی‌پس از دیگری انجام وامروز میتوانم ادعا کنم یك نفر از یاغیان چندین ساله وجود ندارد ، ادارات مرتب ژاندارمری وامنیه منظم ، ارزاق بقدرکافی موجود ، مردم درآسایش ، تنها در مقابل این‌کمك وانجام‌این کار شرط اجرای بقیه مواد قرار داد موکول بتصویب مجلس گردیده است که هر وقت انتخاباتی شد و مجلس دایر گردید وقرارداداز مجلس شورای ملی‌گذشت آنوقت سایر مواد بموقع اجرا گذارده شود ،در این صورت ما فعلا استفاده کرده و انتخابات را هم شروع خواهیم نمود والبته آقایانهم که جنبه منفی و ملی دارند انتخاب خواهند شد آنوقت درآن مجلس هرچه وهرکار بنظرتان میرسد بگوئید وانجام دهید .

بعد بادست اشاره بطرف رجال آن روز که در راس آنان مستشار الدوله قرار داشت ولی رویش بطرف حاج امین الضرب وتجار بود گفت : این آقایان‌که محرکین شما میباشند مخالفت بااصل‌قرارداد ندارند بلکه مخالف حسن وثوق الدوله هستندکه چرا مستشار الدوله صادقی ویا سایرین این قرارداد را نه بسته‌اند ، شما آقایان در کدام مدرسه سیاسی و حقوقی تحصیل کرده اید که بمفاد این قرار داد پی برده‌ایدکه با منفی بافها هم آواز ومتحد شده‌اید ؟» پس از این بیان‌که‌نویسنده بطور خلاصه ذکرمینماید صدا از هیچیك برخواسته نشد و مجلس چند دقیقه بسکوت انجامید . بعد خود وثوق الدوله برخواسته با خدا حافظی باطاق دیگر رفتند وآقایانهم متفرق شدند . البته پس از این مجلس‌نه تنها دست از مخالفت برنداشتند بلکه بر شدت عمل افزودند .

مخالفت من(نویسنده)باقرارداد

نظر باینکه باغالب آقایان مخالفین رابطه داشتم مخصوصاً با آقای حاج میرزا ابوالقاسم کاشانی وآقاسید موسی مجتهد یك شب بنابر دعوت آقا سید موسی بشام در منزلش مذاکره در اطراف قرار داد بمیان آمد

مذاکرات چه قبل از شام وچه بعد از شام طولانی در نتیجه قرار شد جمعیتی گرد آورده صورت حزبی وتشکیلاتی داده شود . ایشان محمود خان ابری راکه در پست خانه و داماد ایشان بودند پیشنهاد کردند و من هم آقای میرزا ابراهیم خان شایان را که در وزارت خارجه بودند پیشنهاد نمودم و ضمناً مذاکرهٔ مؤید الاسلام کرمانی که از دموکراتها ونماینده مجلس از کرمان بودند بمیان آمد . وقرار شد که هم من وهم آقای سید موسی با ایشان مذاکره ودعوت شوند ، قرار جلسه بعد در منزل آقای آقاسید موسی بروجردی (که بعد از این فقط بروجردی در جریان ذکر خواهد شد) آقایان مذکور حاضر وجلسه تحت ریاست آقای بروجردی تشکیل وپس ازیك سلسله مذاکرات در اطراف قرار داد وانعکاسش ازنقطه نظر سیاسی در خارجه وافکار عمومی در داخله وصلاح دراقدام برضد آن منتهی به تشکیل جمعیتی بنام «جامعه ملیون اسلامی» گردید . پس ازتصویب درتنظیم مرام نامه ونظامنامه مذاکره وقرارشد آقای مؤید الاسلام تهیه وآقای بروجردیهم یادداشتهائی حاضر نمایند .

بحث در مواد

جلسه در منزل آقای بروجردی تشکیل گردید ، یادداشتهای مؤید الاسلام وآقای بروجردی قرائت وچند ماده پس ازاصلاحات تصویب وبقیه در جلسه منزل آقای مؤید الاسلام تمام و اجازه طبع صادر و قرار شد آقای محمود خان ابری بطبع برسانند. همین طور کاغذهای رسمی بنام جمعیت وحزب جامعه ملیون اسلامی طبع وحاضر گردد ، در اطراف مهر جمعیت مذاکره وقرار شد اعظام الوزاره از نقطه نظر سابقه با میرزا عباس خان حکاك مقابل مدرسه خان مروی که از معاریف این هنر است و بعلاوه آزادیخواه وخود نیز مخالف با قرار داد است مراجعه و مهری دارای سه پارچه بنام جامعه ملیون اسلامی حاضر گردد .

مرام نامه ونظامنامه توام با یکدیگر و مهر حاضر وشروع بدعوت نفرات وتشکیل حوزه‌ها گردید درقسمت رابط مذاکره شد و باتفاق اعظام الوزاره بنام رابط کمیته انتخاب گردید ، اشخاص برجسته و معروف : آقای میرزا رضا خان نائینی ، حاج شیخ حسین یزدی ، مستشار الدوله ، آقای دست غیب ، اشرف الملك زنجانی ، میرزا ابراهیم خان شایان بمعرفی اعظام الوزاره ، آقای سیف‌الله خان نواب یکی از مدیران وزارت داخله یعنی شرق ، چون تشکیلات وزارت داخله آنروز پنج مدیر داشت ، مرکز ، جنوب ، شمال ، شرق ، غرب هرکدام دارای یك مدیر بودند باسامی ذیل :

ادیب السلطنه مدیر شمال ، میرزا عبد الوهاب خان تنکابنی برادر آقا میرزا طاهر تنکابنی که از کارمندان شرافتمند وپاك دامن آنروز بودند مدیر جنوب ، آقای مدیر الدوله اصانلو مدیرغرب یعنی پس از برادرش بنان الدوله ، آقای سیف‌الله خان نواب مدیر شرق ، وآقای انتظام السلطنه مدیرمرکز که میرزا احمد خای فریدونی معاونش بود که بعدها مدیر مرکز و بعد بسمت وزارت کشور تا باز نشستگی برقرار بودند .

آقای دست غیب شیرازی واعظ که نماینده مجلس هم بودند ، آقای حاج شیخ زین العابدین شاه حسینی معروف بحمامی که نماینده صنف حمامی‌ها هم بودند وبسیار مرد مجلس آراء مخصوصاً درمجادله مباحث علمی با اینکه تحصیلاتشان زیاد نبود ولی مطالعات زیاد داشت هیچیك ازآقایان علما نمیتوانستندبا

ایشان مباحثه‌نمایند ، ونقطه‌های ضعف تمام‌آقایان‌را درجنبه‌های مادی وسیاسی دردست داشت وبهمین جهت همه نسبت به نظریات مشارالیه موافقت میکردند ، وسید حسن مدرس یکی از معتقدین پروپا قرص ایشان بود . این شخص مطیع اعظام الوزاره بودکه بقول‌خودشان (خوب‌شناخته بود) و عده‌ای دیگرنیزدعوت و وارد شدند .

حوزه‌ها کاملا تشکیل و مجهز گردید ، اعظام‌الوزاره برای مرکزیکه نامه های حوزه ها در آنجا بیاید وجواب نیز که از کمیته و یا دستورات بحوزه‌ها داده میشود و نمایندگان حوزه‌ها بآنجا مراجعه نمایند . دواخانه‌ای را قرار داده بود ، در قسمت شمال سبزه میدان و مدیر دواخانه حاج محمد ولی طالقانی‌که سابقاً عطاری‌داشته ، چنانچه بعد ازسبزه میدان درگذر قلی سالها تافوتش‌عطاری داشت ونامه‌ها چه از طرف کمیته بحوزه ها وچه از حوزه ها بکمیته را اعظام الوزاره بدواخانه میرسانید .

کمیسیون فکری یاشورای حزبی

کمیته از اعضای برجسته حزب شورای‌عالی‌تشکیل که‌عبارت‌بودند ازمستشار الدوله ، دست‌غیب ، میرزا رضا خان نائینی ،سیف الله‌خان‌نواب ، حاج‌شیخ‌زین‌العابدین شاه‌حسینی ، مؤید الاسلام کرمانی ، آقای بروجردی ، حاج شیخ حسین یزدی ، ممتاز الدوله . در این شورا هم اعظام الوزاره رابط بین شورا وکمیته بودند ، حاج شیخ زین العابدین شاه حسینی هم رابط بین شورا ومدرس بودند .



آقای میرزاابراهیم‌خان شایان

این جمعیت طوری فعالیت نمودکه بیانیه‌ای بر علیه قرار داد انتشار داد توسط آقای اشرف الملك زنجانی‌که‌عضو مالیه وکمیته بود وبرادرش آقای خطیب لو عضو وزارت خارجه درامریکا در سفارت‌ایران بودند بامریکا فرستاده شدکه انعکاس مؤثری‌بخشید .

میرزا ابراهیم خان شایان آقای میرزا باقر خان پروین را معرفی کردند که باتفاق آراء پذیرفته شدند و نیز آقای بروجردی اشرف الملك خطیب لو را معرفی و پذیرفته شدند ، کمیته از همین افراد تکمیل وتشکیل میگردید .

مراجعت احمد شاه بایران

احمد شاه در۱۴ماه مبارك رمضان از سفرفرنگستان بازگشت و باتجلیلات وتشریفات ملی واحساسات طبقات مردم واردپایتخت گردیدند ، رئیس الوزراء همراه بودند ، چون ابتدا ورود به باغشاه واز باغشاه پس از چند دقیقه توقف برای شهر حرکت نمودند مردم‌که از دوطرف صف بسته بودند تظاهر بشادی وضمناً اظهار نفرت‌بقرارداد و دولت وثوق الدوله می نمودند ، برای اینکه‌شاه هم از قرار داد دل خوشی‌نداشت وبهمین جهت به‌دولت وثوق الدوله عاقد قرار داد خوش بین نبودند .

فعالیت حزب ملیون اسلامی

قبل از ورود شاه در کمیته مذاکره شد که‌روز ورود بنام‌جمعیت باشعارهای حزبی اظهار تنفر نسبت بقرارداد وثوق الدوله‌بشود پس از مذاکرات قرار شد بخشنامهٔ بتمام حوزه‌ها صادر که برای روز ورود شاه قبلا تمام‌افراد درحسینیه آقای آقا سید موسی حاضر شده و بطور تقسیم بندی افراد از درب اندرون محل ورود شاه تا باغشاه در فواصل‌معینی هرچند نفر از افراد ایستاده وموقعی‌که شاه بآنها نزدیك میشوندبرعلیه‌قرار داد وثوق الدوله شعار دهند .

این اقدام بعمل آمد و گرداننده این قسمت هم اعظام الوزاره بود کـه تا بـاغشاه محل حـرکت اعلیحضرت احمد شاه بشهر در حرکت وسرکشی میکرد ، چنانچه در مسیر حرکت شاه مخصوصاً خیابان ناصریه درب‌اندرون تظـاهرات دامنه داری‌بعمل‌آمدکه شاه در موقع پیاده شدن و ورود بعمارت (که‌حالیه یك قسمت ازبناهای وزارت دارائیست) اظهار نگرانی مینمایند واز همان ساعت نسبت بوثوق الدوله‌اظهار بی اعتنائی میشود .

کمیته و نامه بشاه

در جلسه کمیته مذاکره شد که از احمد شاه در باره عزل وثوق الدوله ملاقاتی بعمل آید ، درباره اشخاص مذاکره ودر نتیجه قرار شد حاج شیخ حسین یزدی و آقا سید موسی بروجردی ملاقات نمایند ، نامه بنام کمیته جامعه ملیون اسلامی تهیه گردید وقرار شد توسط شاهزاده شهاب الدوله که رئیس تشریفات دربار بودند تقدیم اعلیحضرت گرددوحامل‌نامه‌اعظام‌الوزاره چون‌سابقه‌فامیلی‌ازحیث‌پدر وعمو باشاهزاده‌داشته‌لذابرای ملاقات که‌منزلشـان کوچه فرعی وزیر نظام بود صبح‌زود رفته ، پس‌از پیغام در معرفی خودبرای ملاقات لازم ، به حیاط راهنمائی ، در همین موقع شاهزاده‌از اندرون بیرون‌چون فوق العاده مؤدب بودند سلام واحوال پرسی‌نمودند ، درآن ایام‌شرط‌ادب برای حضور داشتن عباگرفتن بردوش واگرخیلی‌احترام‌باید قائل شد دو دست را باید از آستین عبا بیرون آورد و من هم دو دست خود را از آستین بیرون آورده مشغول‌صحبت شدیم ، در این موقع پیشخدمت چای ونان روغنی خشك با پنیر و مربا و کره آوردند ، من‌که اهل چای نبودم . فوراً متوجه شده دستور دادند شیر بیاورید ، ضمناً قلیانهم خواسته شد ، شاهزاده گفت حالا من حاضرم برای‌شنیدن فرمایشات‌آقا ، نامه‌کمیته‌را بایشان‌که جوف نامه خودشان بود تقدیم وموضوع راهم توضیح دادم ، پس از اندك تامل قبول کردند ، البته امثال ایشان بطور کلی اعظام الوزاره را عضوکمیته مجازات میدانستند واین تصور همانا بواسطه قبول وکالت حسین لله و محاکمه وآزادی مشار الیه بودباین جهت شاهزاده درملاقات متوجه و مراقب من بودند .

شاهزاده شهاب الدوله نوه محمد علی میرزای ملك‌آراء پسرفتحعلیشاه قاجار ، وپدرش مدتها شمس الشعرای سلاطین قاجار بودند وبهمین جهت لقب ملك آراء را از جد خود وعنوان شمس را از پدر خود بارث برده وامروز بنـام اسدالله میرزای شمس ملك آراء معروف میباشند .

تلخ وشیرین

شاهزاده چنین بیان‌کردند : سال ۱۹۰۰میلادی بود درآن سال بامرحوم آقای مستوفی الممالك باروپا رفتیم و برای اولین بار بود که تمدن اروپا را میدیدم و بر وضع اسف انگیز مملکت خودمان و اوضاع اجتماعی خودمان و مردم بیسواد خودمان ، وبرکوچه های کثیف طهران پایتخت ایران چند هزار ساله و مهم ترین وسائل نقلیه

شهر که آنهم در یك قسمت آن باید با ترانوای اسبی حرکت کرد حسرت وافسوس میخوردم .

آنروز که وارد شهر بزرگ برلن با شکوه و جلال شدم ، در دلم گفتم ای خدای بزرگ آیامیرسد آنروزیکه یك صدم این آبادی ، این رفاه وآسایش جامعه، این امنیت اجتماعی و حقوقی، این تروتازگی در مملکت ما برقرار گردد ، آیا میشود ماهم عدالت و امنیت اجتماعی داشته باشیم ؟ از آنروز دلم خیلی شکسته شد و باخود عهد کردم ما فرنگ دیده‌ها باید در این راه بکوشیم و برای چنین اوضاعی به‌مملکت خود خدمت کنیم .

در مراجعت بایران حوادث مشروطه وآن انقلاب بزرگ بوجود آمد که من بی سهم در مساعدت منظور نبودم بعد ازمبارزات مردم وعلماء اعلام وطبقات مختلف بالاخره موفقیت حاصل وفرمان مشروطیت صادر و در دنباله آن انتخابات آغاز گردید .

مرحوم مظفر الدین شاه به شاهزادگان امر کرد که آنها قبل از همه وکلای خود را انتخاب کنند (چون دوره اول مجلس طبقاتی بود) وپیش قدم برای تشکیل مجلس شوند تاحسن نیت پادشاه بر مردم آشکار گردد ، باین جهت شاهزاده گان در تخت مرمر گرد آمدند و منهم درمیان آنها بودم ، وقتی که برأی مخفی شروع بانتخاب نمودند معلوم شد من یکی از نمایندگان صنف شاهزادگان هستم و این امر برای من کاملا غیر منتظره بود زیرا بهیچوجه قبلا نمی دانستم مرا انتخاب خواهند کرد ، و این انتخاب اولین قدم برای آرزوئی بود که پشت دروازه شهر برلن از خداوند کرده بودم .

این آرزو موقعی بسرحدکمال وحقیقت رسید که دریکی ازروزها برای اولین‌بار بنام نماینده‌مجلس قدم در داخل بهارستان گذاشتم ، درآن لحظه‌ای که از میان صف جمعیت وطاق نصرت‌ها میگذشتم وبخانه ملت میرفتم احساس کردم که یك ندای پنهانی در دلم میگوید ، این موجبات کار ، حالا با تست که ازاین موجبات‌برای تأمین سعادت مملکت‌خود استفاده کنی این گوی واین میدان ، این‌ندا برای من شیرین‌ترین ندای عمر زندگانی من بود .

اما تلخ ترین ساعات عمرم نیز به‌همین بهارستان مربوط است ، وآن لحظه وساعتی است که من و مرحوم فرمانفرماکه وزیر کشور بعد از پیروزی مشروطه خواهان بر محمد علیشاه بود ، بعد ازاینکه‌قرار شد مجلس راکه بتوپ بسته بودند تعمیر کنند به بهارستان رفتم تا موجبات تعمیر عمارت بهارستان ویران شده رافراهم نمایم ، موقعی که در مقابل آن تل خاك ، آن شیرازه از هم گسیخته ، آن خانه‌ای که کعبه آمال ملت بود ولی اکنون‌لانه جغد و بوم و زاغ شده است ، درحالیکه بالای تل خاك ایستاده اشکهای خود را پاك میکنم دیدم فرمانفرما قبل از من شروع بگریه کرده است ، که ناگهان عقده دلم پاره و بی‌اختیار ناله واشکم سرازیر شد واین تلخ‌ترین‌ایام عمر وزندگانی من بودکه درآن ساعت‌آرام‌نداشتم .

شاهزاده پس از بیانات خودکه‌بسیار مؤثر بود اظهار داشتندامیدوارم بالاخره‌این مملکت‌سرانجامی گرفته وراه ترقی وپیشرفت خود را بدست جامعه با ایمان آزادیخواه بسر حدکمال برساند ، حالا نامه شما را بعرض خواهم رسانید وجواب را بمنزل‌آقا سید موسی مجتهد بروجردی‌که از دوستان است خواهم فرستاد ، البته سعی میشود که وقت ملاقات گرفته شود .

از شاهزاده خدا حافظی وازموفقیت ومصاحبه باشاهزاده بسیار خورسند گردیده ومستقیماً برای‌منزل آقای بروجردی وجریان را شرح دادم ، دوروز بعددرجواب نامه تقاضائیه کمیته وقت ملاقات‌تعیین‌وآقای

حاج شیخ حسین یزدی وآقای بروجردی برای ملاقات اعلیحضرت احمد شاه رفته بودند .

کمیته تشکیل شد

آقای بروجردی شرح ملاقات رابا توجه ومهربانی شاه بیان‌که اظهار شده تا چند روز دیگر ترتیبی درکار کابینه ومملکت داده خواهد شدکه مطلع میشوند ، همینطورهم شد کابینه وثوق‌الدوله سقوط و کابینه مشیرالدوله روی‌کارآمد ، و البته فعالیت‌ها آرام‌تر گردید وحزب جامعه ملیون‌اسلامی‌را میتوان عامل مؤثر دربرانداختن وثوق‌الدوله ودرمعنی از بین بردن قرار داد معرفی‌کرد .

تشکیلات قومی

درزمان مهاجرت ومواجهه با دستجات مختلف‌خاصه درعربستان ودرایل سنجابی و برخورد باسایر ایلات وعشایر ، بفکر افتادم تشکیلات قومی بدهم منتها این فکر پس از ورود بطهران برخورد به قسمت‌هائی شد که جریانش را ذکر نموده‌ایم وبعلاوه وضعیت کارم نیز معلوم نبود بکجا خواهد کشید ، ومهمتر از همه مطالعات خود را برای این منظور کامل نکرده بودم وناچار جسته‌گریخته باآقایان طالقانی ها که ملاقات بعمل میآمد مذاکره تشکیل اتحادیه‌ای بنام طالقانیهای مقیم مرکز بمیان می‌آمد ، چون اکثریت طالقانیها در طهران روحانی بودند وشاید بیش ازچند نفریکه میتوان با آنها مذاکره نمود کلاهی نبودندکه در درجه اول آقای‌میرزا علی اصغر خان‌اعظمی‌آنروز وطالقانی امروز هم‌ازحیث تحصیلات وهم ازحیث کار استخدامی مقدم بودند .

البته مذاکره با طبقه روحانی‌شروع‌که تقریباً در حدود سیصد نفر آخوند و شیخ و سید عمامه‌ای درطهران بودند که اکثریت آنها در خانه‌های بزرگان ورجال واشراف طهران معلم ویك عده کمی هم‌در عدلیه آنروز قاضی ووکیل که غالباً معمم ومشغول وکالت بودند ومیتوان گفت فرهنگ‌آنروز کاملادردست طالقانیها بود که پس از تشکیلات بعدیهم وارد در فرهنگ ودبستانها ودبیرستانها شدندکه هنوز چه‌بعنوان باز نشستگی ومشغول بودن زندگانی مینمایند .

مطالعات

در مذاکرات تدریجی با نوع آقایان البته مراقب بودم با کسانیکه افکارشان بازتروآماده‌تر باشد وارد مذاکره شده باشم در درجه اول با آقای آقا شیخ موسی بنی عم خودکه درفصل اول این تاریخ ونیز در فصل دوم ازاحوالات ایشان ذکر شده است موضوع را بمیان گذارده ودر نتیجه حاضر شدند وارد ومساعدت نمایند وضمناً تذکر دادند اول با آقایان علمای طالقان‌که هرکدام در ناحیه‌ای‌دارای مسجد ومحرابی میباشندمذاکره نمائید والبته در اول این فکرواین‌کاررا بطورکلی‌بنام‌اقدام‌درترقیات ولایتی‌ها وعمران وآبادی درطالقان‌مذاکره کرده‌ام منتها از چه راه وبچه ترتیب باید اقدام گردد پیشنهاد نشده است .

چون من فکرکردم که اول ، سرچشمه باید گرفتن به بیل ، وقتیکه بزرگان هر قوم وطایفه‌ای حاضر وبرای اقدام در منظوری حاضر شدند بطور قطع نفرات هم حاضر خواهند شد وبهترین سرمشق را خود من از جریان مشروطیت که وارد بودم تجربه حاصل کرده بودم که بهترین راز موفقیت همین خواهد بود .

چون من آشنائی‌با افراد طالقانیها چندان نداشتم و فقطعده‌کمی را دربرخورد میشناختم ودردرجه اول مرحوم آقا سید علی نقی طالقانی اورازانی معلم شاهزاده مشدی فرزند کامران میرزا نایب السلطنه بودند ولی دیگر سمت معلمی رانداشته و فقط جنبه ندیمی و روزی یکی دوساعت بامیریه یعنی عمارت نایب

السلطنه میرفتند واینکار بطور استمرار نبود وگاهی بطفره برگذار میکردند .

ایشان دارای منزلی بودند نزدیك بازارچه معروف به نایب‌آقا (که فعلا هم بازارچه دایر است) در خیابان معروف سرآب وزیر نزدیك چهار راه معزالسلطان واقع شده است ، فکرم رسید اصل موضوع وایدآل خودم‌را با ایشان در میان بگذارم ازدو نقطه نظر : یکی اینکه افراد طالقانیها را خوب میشناسد ودیگراینکه چون دردستگاه مانندنایب السلطنه مملکت زندگانی ومعاشرت با تمام طبقات داشته آماده تر برای اقدام‌خواهند بود ، بعلاوه‌دراثراحتیاجاتیکه ازهرطبقه ازطالقانیها درزمان استبداد به ایشان داشتند مورد احترام همه طبقات خاصه طالقانیها بودند ، از همه بالاتر نطق وبیان مشار الیه طوری بودکه‌طرف هرکه باشد تسلیم میشد .

نفر دوم از کلاهی‌ها که واجد شرایط این قبیل افکار باشد آقای میرزا علی اصغر خان اعظمی بودندکه درخیابان سپه‌کوچه‌که بین مریضخانه دولتی آنروز وبیمارستان سینای امروز ومسجد مجدالدوله واقع است منزل داشتند ، برادر دیگرش بنام هدایت الله اعظمی آنروز وبهشید امروز با پدرشان ملا علی اعظم بلباس روحانی در یك منزل زندگانی میکردند ، برادری داشت بنام ملاآقا معروف بشیخ الرئیس که بسیار مرد دانشمند روشن فکری بود که آینده هرکاریرا خوب تشخیص میداد ، بهمین جهت سه نفر آقایان میرزا علی‌اصغر خان . وهدایت‌الله خان ویحیی خان را از حیث تحصیل تحت نظر وکفالت خود قرار داد ، چون خودش در مدرسه ادب یا تربیت معلم ادبیات بودند لذا آقایان هم زیر نظر ایشان در مدرسه مشغول تحصیل شدند ، که بعداً میرزا علی اصغر خان توسط مرحوم میرزا سلیمان خان‌میکده وارد گمرك آنروز گردید ، یحیی خانهم دوره طب را در دارلفنون دیده که حالا بنام دکترپویا دارای‌کرسی دانشگاه درقسمت خون درس میدهند ، هدایت‌الله خان هم درقسمت کادرمالیه وبعدهم چند صباحی در عدلیه وارد شدند که در مازندران وقم بنام مدعی‌العموم (دادستان) مشغول وفعلا باز نشسته هستند .

پس از مذاکرات با آقا سید علینقی وحاضر کردن ایشان . برای ملاقات میرزا علی‌اصغر خان‌رفته در بالاخانه یعنی طبقه دوم ایشانرا ملاقات وشرح فکرم را بیان کردم ، ایشان پس از اطلاع از موضوع برخلاف آن دونفر آقایان شیخ موسی وسید علی‌نقی بکلی مأیوسم نمودند باین عنوان‌که : شما خیلی خوش وقت باشید که شما را بنام طالقانی کسی نمیشناسد و این موقعیت خوبی است برای شما خاصه در بازی مشروطه ومهمتر که قضیه مهاجرت شما است بین طبقات برجسته از آزادی‌خواهان معروف وبعلاوه با همین مدت کمی در استخدام دولتی خودتانرا ضرب‌المثل قرارداده‌اید قدر این‌موقعیت را بدانید وخودتان را وارد این کارننمائید که خود همین طالقانیها مانند گربه لقمه را گرفته در مقابل دست شما را گاز خواهندگرفت ، چه شدکه ایشان بعد از تقریباً دوازده سال هویت خود را طالقانی معین نمودند داستانی دارد که باز هم مربوط بمن است که بعداً درجای خودش ذکر خواهد شد .

پس از این مصاحبه بدنبال میرزا علی اصغرخان دکترحشمت‌که در تجریش سرپل منزل داشت رفته ایشان موافقت کامل نمودند وقرار شد روز جمعه باآسید علینقی ناهار منزل ایشان باشیم ، روزجمعه‌باتفاق آسید علی نقی رفتیم شمیران ، درملاقات‌بادکترحشمت مذاکرات‌لازمه شدتاآنجاکه قرارشدبعدازمذاکرات باآقایان علماء طالقانی مقیم‌طهران مذاکره وچنانچه حاضر شدند یك دعوت‌عمومی‌نموده موضوع درآنجا مطرح شود . دکتر حشمت هم قرار شد با افراد طالقانیهاکه مربوط است ملاقات ومذاکره نماید که یکی

ازآنها مرحوم شیخ علی بودکه وکیل دادگستری واز مبرزین وکلا بودبعلاوه باارتباط باسید حسن‌مدرس در سیاست بازیهم وارد بود ، از همه بالاتر در مذاکرات خیلی بی ملاحظه بودند وجلب ایشان تـاانداره مؤثر در موفقیت منظور بود .

ملاقات با آقایان

برای ملاقات با آقایان با آسید علی نقی برنامه‌ای معین کردیم باین ترتیب که هر روزه یکی از آقایان را ملاقات که عبارت بودند از حاج سید ابوالحسن مجتهد پدر سید محمود طالقانی امروز ، آشیخ محمد آقای مجتهد پدرآقای محمد علی بوذری وزیر دادگستری کابینه مرحوم رزم‌آرا ، آقا شیخ محمد حسن مجتهد پیش نماز مسجد مرحوم حاج‌سیف‌الدوله وخیابان شاه‌آبادکوچه‌آقای‌ظهیرالاسلام ، وشیخ‌محمدآقاپیشنماز مسجدسپهسالار ، هرکدام از آقایان را در روز معین ملاقات چون مذاکرات‌بطول می‌انجامید ناچار ناهار هم صرف میشد ، بالاخره همه موافقت‌کردندکه در روز موعود همه حاضرشوند .

استخدام من درانبار غله دولتی

صبح روز دوازدهم شعبان ۱۳۳۹ اول وقت‌آقای حاج‌فطن‌الملك جلالی آمدند منزل بدون اینکه چیزی بگویند دست مرا گرفته بیرون آمدیم اول بـازارچه درشکه متعلق بانبار غله را سوار و حرکت کرده وارد انبار غله شدیم ، در اطاق ریاست نشسته پس از آمدن رؤسای مربوطه ایشان میرزا علی‌خان رئیس شعبه انبار جنسی را خواسته اظهار نمودند آقای اعظام الوزاره از آزادیخواهان ودر مهاجرت با ایشان بودیم واز ارادت مندان آقای میرزا طاهرتنکابنی‌میباشند (معلوم شدمیرزاعلیخان شوهرخواهر آقای تنکابنی هستند) ایشان رابرای‌ریاست کنترل ورودی وخروجی انتخاب لازم است ایشانرا به متصدیان دوشعبه مزبور معرفی نمائید .

باتفاق میرزا علیخان‌اول بشعبه ورودی‌که‌کلیه‌گندم وجو ، چه دولتی وچه خریداری وارد انبارمیشد ازآنجا بشعبه خروجی آمده ومعرفی شدیم جوانی بنام قویمی متصدی دفترصادرات وارباب نامدارزردشتی متصدی کنترل پته‌های خبازها و علافها بودند چون خبازها روزی سیصد خروار گندم برای مصارف نان شهر از انبار خریداری میکردند البته بوجاری شده وسی خروارهم‌خشکه پزیها خریداری‌میکردند .

رئیس‌کنترل سابق میرزا عباس خان داماد میرزا اسحق خان معروف به بهائی بوده وبواسطه اینکه سوابق بدی در کار خود در انبار داشته البته با اخلاق و روحیه آقای حاج فطن الملك جوردرنمی‌آمد .

بنا براظهار خود حاج‌فطن‌الملك هرچه‌تذکر ونصیحت میکردم فایده نه‌بخشیدبلکه‌بدتر میکرد باین جهت ناچار او را فرستادم باداره مالیه طهران وارزاق که آنروز مدیرالملك رئیس بود ، واما چرا بشما قبلا مذاکره نکردم برای این بود که شاید قبول نمیکردید لذا بدون تذکرخواستم شما را در عمل انجام شده قرار داده باشم ، اینك تا مادامیکه من‌هستم باهم در حفظ اموال دولت‌که مربوطاست بارزاق عمومی کارمیکنیم ، انبار روزها بتمام‌کارمندان ناهار میداد که عبارت بود از یك بشقاب چلو ویکظرف خورش و یك‌دانه نان رئیس انبار هم در اطاق خودش میز ناهاری داشت‌که‌میرزا علیخان‌با ایشان ناهارصرف میکرد بعد ازاین من هم علاوه شده وقت ناهار یا با تلفن ویا بوسیله پیش‌خدمت اطلاع وبرای ناهار حاضر میشدم عصر ها هم‌که‌آقای حاج‌فطن الملك میخواستند بروند واز در خروجی باید بروند مرا با درشکه بمنزل میرساندند وخودشان میرفتند .

باین ترتیب تا اول کودتا در انبار مشغول بودم ـ قبل از کودتا یك روز شنیدم‌که آقای حاج فطن

الملك تغییر خواهد نمود لذا فکرکردم که اگر ایشان بروند با دسته بندیهای بهائی‌ها ممکن‌است برای من زحمتی ایجاد نمایند واز راه پرونده سازی برای من تولید اشکال کنند ، لذا شرحی بحاج فطن الملك



۱ – شاهزاده ارسلان میرزا محاسب شعبه انبار غله . ۲ – اعظام‌الوزاره رئیس کنترل انبار غله
۳ – امیر خان رئیس صندوق انبار غله . (کمیسیون برای رسیدگی به پرونده درانبار غله دولتی)

نوشتم که در واقع استعفا از شغل بود وشفاهاً هم علت را تذکر دادم ایشان اظهارنمودند البته درست فکر کرده‌اید واز روزیکه شما را آورده‌ام بر ضد من هم قیام‌کرده‌اند وکارشکنی مینمایند وتمام زیر سر میرزا

اسحق خان است که مدیرالملك جم هم از او اطاعت مینماید ، ولی حالا تا مادامیکه من هستم که مطمئن خواهید بود وبعد از من هم اگر دیدم واقعاً اسباب زحمت شما را میخواهند فراهم نمایند شما را منتقل بوزارت مالیه مینمایم .

بی مناسبت نیست در اینجا برخی از نامه‌هائیراکه ازطرف رئیس انبار غله بعنوان اینجانب صادر و مأموریتهائی را بعهده من محول میکردند و همچنین نامه‌ای را که در جواب استعفای من مرقوم فرموده بودند درج نمایم .

وزارت مالیه
اداره انبار غله دولتی

دایره کابینه
نمره ۹۹٤
مورخه ۲۸ برج جوزا ۱۳۰۰

آقای اعظام الوزاره رئیس شعبه کنترل

چون شاهزاده مهدی قلی میرزا از آن شعبه منتقل بشعبه انبار داری کل میشود که بجای میرزا حسن خان مستعفی‌بسمت قپان داری مشغول خدمت شودلازم‌استیك نفر لایق‌مراقب در درب کنترل ورودی باشد آقای محمد خان ساوجی را بسمت‌عضوکنترل تعیین و بشما معرفی مینمایم‌که در تحت نظرباتعلیمات شما مشغول انجام وظایف مقرره بوده ومخصوصاً در این موقع که روز بروز بارهای واردی زیادتر میشود مراقبت کامل در شماره بار و صدور پته ورودی بنمایند تا خلاف ترتیبی مشاهده نشود .

امضاء (شمس الدین جلالی) مهر (انبار غله دولتی)

وزارت مالیه
اداره انبار غله دولتی

تاریخ ۷ برج سنبله ۱۳۰۰
دائره
نمره ۲۲۳۳

آقای اعظام الوزاره رئیس شعبه کنترل اداره انبار غله دولتی

چون شاهزاده فرخ میرزا مفتش انبار برای مأموریت حمل جنس عراق (اراك) انتخاب شده‌اند وعازم محل مأموریت هستند بموجب این حکم درمدت غیبت مشارالیه شغل تفتیش اداره انباررا نیز جنابعالی عهده‌دار هستیدبا نهایت دقت‌دروظیفه تفتیش‌باید طوری‌مراقبت نمائید که انتظامات داخله انبار من جمیع‌الجهات رضایت بخش ومحل اطمینان باشد

امضاء (شمس‌الدین جلالی) مهر (رئیس انبار غله دولتی)



وزارت دارائی

دایره

نمره ٤٣٠٦

اداره محترم کل مالیات و خالصجات وارزاق طهران

سواد شرح اظهاریه آقای اعظام الوزاره رئیس شعبه کنترل اداره انبار غله دولتی رالفاً تقدیم وضمناً خاطر محترم را توجه میدهد که کنترل ادارهٔ انبار قبل از انتصاب آقای اعظام الوزاره اسم‌بی‌مسمائی بوده ومیتوانم عرض‌کنم باحسن‌مراقبت وصحت عمل ودرستی آقای اعظام الوزاره‌وبازحمات زیاد وضعیات شعبه مزبوردرتحت انتظامات اطمینان‌بخشی در آمده که امروز میتوان بحسن جریان آن کاملا اطمینان داشت و در واقع انبار غله بمانندیك‌قلعه مستحکمی درآمده است ، در این صورت این جانب قبول‌استعفای‌ایشان را منافی با مصالح اداری‌میدانم ومقتضی است مساعدتی از حیث اضافه حقوق در باره‌ایشان بشود که دلگرم و امیدوار بوده بـا فراغت خاطر انجام وظایف خدمت نمایند .

سواد مراسله در جواب شرح اظهاریه آقای اعظام الوزاره ابلاغ میشود .

امضاء (شمس الدین جلالی) مهر(انبار غله دولتی)

با این ترتیب بطوریکه ذکر کردیم مانع شدند که تا مادامیکه خودشان هستند من استعفای خودرا عملی نمایم و ناچار ازکناره‌گیری صرف نظر کرده ادامه بکار خود دادم .

* * *

در اینجا صلاح چنان دانستم‌که جریان قسمتی از اقدامات دولت وثوق الدوله وسقوط آن‌را برای روشن شدن تاریخ ذکر نمایم و این جریانرا از روزنامه نوبهار بمدیریت ملك‌الشعرای بهار بنام گوشه از تاریخ احزاب سیاسی در ایران عیناً نقل مینمایم .

دولت وثوق الدوله سید ضیاء را با هیئتی بباکو فرستاده بود تا قرار دادی با دولت آذربایجان قفقاز منعقدکند و در باب حمل ونقل و تجارت و سایر امور اقتصادی و مناسبات سیاسی وعمل اتباع‌طرفین پیمانی ببندد .

در ماه شعبان مطابق ٣١ حمل (١٣٣٧) ١٩٢٠ سید ضیاء الدین نظر باینکه قرار داد ویرا که بادولت وحزب مساوات بسته و بمرکز فرستاده بود امضاء نشده ودیرکشیده بود ، از باکو بانزلی آمدکه توسط تلگراف مقاصد خود را حالی کند وانجام دهد .

وزراء برای اینکه دربعضی مواد نظریاتی داشتند مشار الیه رابمرکز برای دادن توضیحات‌احضار کردند ، ودولت‌کمیسیونی‌تشکیل دادکه درامورپیمان‌خاصه مسئله‌کرایه مال‌التجارهٔ عبوری‌ازایران باروپا که هفت مقابل کرایه عادله تعیین شده بودگفتگو کنند ، وهم چنین در باب محاکمه اتباع ایران ،خلاصه سید ضیاء الدین‌می‌گفت اختیارات تامه داشته‌ام علاوه براین همه اقدامات خود را برئیس الوزراءتلگرافاً اطلاع داده‌ام وایشان تصویب کرده‌اند دیگر تشکیل‌کمیسیون برای چیست ؟

در همین موقع بلشویکها وارد بادکوبه شدند وقرار داد مذکورکان لم یکن و زحمات بهدر رفت ،

در این حین واقعه عمده و مهمی رویدادکه بنیاد دولت متزلزل گردید وآن حمله قشون سرخ بود بایران و ورود سربازان بانزلی (پهلوی) تفصیل آنست‌که بعداز استقرار دولت ساویت مکرراز طرف لنین‌بزرگ توسط تروتسکی کمیسر خارجه ، تلگرافاتی و مواد عهد نامه هائی بطهران بوساطت افراد و نمایندگـان ارسال شده بود ، ولی سرداران روس سفید مانند گلچاك ودنیگین با دولت ساویت در محاربه وکشاکش بودند ومتفقین خاصه انگلیسها با آنها ظاهراً همراهی داشتند .

دولت ایران نمایندگان ساویت را درست نپذیرفت و به پیشنهادات مزبور وقعی ننهاد و تنها فقط حزب دموکرات‌و روزنامه ایران و نوبهار که هر دو بقلم من (ملك الشعرا) نوشته میشد از فرستادگان روس تقدیرکرده و نسبت بآنها احتراماتی قائل شده بودند ، اما دولت و دولتیان محض رعایت جانب شاه و دولت بریطانیا روی خوشی نشان نمیدادند ، تااینکه‌ازراپورتهای باکو معلوم دولت شدکه‌کار دول قفقاز سست است ونیز شکست (دنگین) ورفقایش‌محقق گردیده وتانکهائیکه دولت‌ساویت ازآلمانها دریافت‌کرده بود کار حریفانرا که تانك نداشتند زار کرد ونخستین‌کشتی فراری با مهمات بایران پناه آورد .

در این وقت دولت وثوق الدوله تلگرافی بمسکو مخابره کرده وتقاضا کرده بود که حاضر است قراری با دولت ساویت بگذارد پس از این تلگراف از حکومت ساویت رسیده بود که صورت «یادداشت» داشت که مفادش این بود که : دولت ساویت از دولت تقاضا داردکه قوای انگلیس را از خاك خودخارج کند والا قوای ساویت ناچار بـه ایران حمله خواهدکرد .

این خبر در ۲۰ شعبان ۱۳۳۸ در روزنامه ایران منتشر گردید ، در همین احوال هم حکومت مساواتی (حکومت‌آذربایجان قفقاز متکی بحزبی‌بودازسوسیال‌دموکراتهابنام حزب مساوات و لیدرآنان محمد امین رسول زاده سر دبیر قدیم ایران بود) باکو سقوط یافت وقوای سرخ قفقاز راتصرف کرده‌بسر وقت دولت ایران شتافت .

از این تاریخ تعرضات قوای سرخ به سواحل و سرحدات ایران آغاز شدکه در این بین باکشتیها و مهمات فراریان روس های سفید از سرحدات وبنادر بحر خزر دسته دسته بایران پناهنده شدند وقوای انگلیس و بریکاد قزاق ایران نیز در رشت وانزلی‌وغازیان‌متمرکز گشته منتظر وقایع بودند ولی‌بطوریکه ذکر شد رشت را هم تخلیه وبمنجیل قزوین رفتند .

در اینجا لازم است مطالبی نیز گفته شود که معاصرینی که‌شاهد پناهنده شدن روسهای‌معروف‌سفید بسواحل ایران بودند تعریف می‌کردند ، علاوه بر سپاهیان بلشویك که از سرکرده وسرباز باکشتی‌های بسیـار بسواحل ایران پناهنده شدندعده زیادی هم از خانواده‌های اشراف و توانگران در معیت‌آنان وارد خاك ایران شدند ، این ها مقدار عظیمی زر وسیم از ظروف نقره حتی طلا و مسکوك و غیره و علاوه‌برآن جواهرات گوناگون پر قیمت همراه داشتند که سر بملیونها میزد .

دولت مرکزی ایران در آن زمان بقدری ناتوان بود که خود پناهندگان را بلاتکلیف گذاشته بود که چه باید بکنند ، در چنین حالی مامورین انگلیس هم فرصت را ازدست نداده شکار بدست آمده حاضر را مغتنم‌بلافاصله کاروانهائی ازآن‌بیچارگان تشکیل‌داده همه رابا هرچه داشتند روانه‌بغدادکردند .ودیگر کسی از سرنوشت آنان و ثروتهای بیکرانشان نام و نشانی بدست نیـاورد ! از یك دروازه بی بند و بار ایران وارد و از دروازه دیگر با ملیونها طلا و نقره و جواهرات خارج گردید ، نتیجه زحمت ودردسر بملت ایران رسید ، استفاده را که برد ؟ دولت بریطانیای انگلیس!؟.

حکومت مشیرالدوله وسپهدار اعظم

وثوق الدوله مستعفی وبه اروپا رفت ، مشیرالدوله « میرزا حسن خان پیرنیا » در۱۸ ماه شوال۱۳۳۸ بروی‌کار آمد ودر۲۸همان ماه اعلام داشت که قرار داد موقوف الاجرا خواهد بود تا وقتی برأی مجلس شورای ملی ایران عرضه شده تصویب گردد ، ودر غرهٔ ذیقعده هیئت مشاوران نظامی انگلیس باستثنای یك نفر (کلنل اسمایس انگلیسی یکی ازمؤسسان مؤثر کودتا) ازتهران بیرون رفتند ومفتش مالی انگلیس هم استعفا داد اینها بودند که با وثوق الدوله کار میکردند در معنی وثوق الدوله با آنها در مقدمات اجرای قرار دادکار میکرد ودرهمان ایام قوای انگلیس مشهد راتخلیه کرد وبهندوستان بازگشت و چند هزار قبضه تفنگ و لوازم آنرا بدولت ایران فروخت که سرمایه قوت ژاندارمری خراسان گردید .

دراین‌اقدامات عاقلانه‌ترین‌کاراین‌بودکه‌انگلیسها باشاه هم‌آواز شدند زیرا مشیرالدوله بواسطه‌اینکه قراردادنبسته بود ومردی موجه بودتوانست مازندران‌را ازقوای جنگل‌وبلشویك‌داخلی پاك کند ، تبریزرا امنیت دهد ومردم طهرانرا تا حدی ساکت سازد .

مشیرالدوله وشاه دست بهم داده وقوای قزاق‌رابکار انداختند ودر ماه ذیقعده مازندران چنانکه باید از متجاسرین پاك شد (نام متجاسرین از مشیر الدوله است) در ٢٦ همان ماه قزاق بسوی رشت پیشرفت ودر غره ذی حجه « اسمعیل آباد » را که مرکز بلشویکهای ایرانی بود گرفتند ، قشون انگلیس که با قزاق در قزوین بود با قزاق موافقت کرده و در همان تاریخ پس از زد و خوردی « یوز باشی چای » را گرفته وبلشویکها (متجاسرین) برشت عقب نشستند ، در ٧ ذی حجه قوای انگلیس که منجل را تخلیه کرده بود بازگرفت و قوای قزاق نیز که پیشاپیش قوای انگلیس در حرکت بود از رودبار گذشت و متجاسرین را تا رشت راند و تا نزدیکی انزلی آنها را دنبال کرد .

و در ١٠ ذی حجه در جنگی که بین قزاق ومتجاسرین در پهنه بین رشت وانزلی و خمام روی داد روسها بکمك‌آنها از راه دریا برآمده توپهای‌بزرگ بخشکی پیاده‌کردند .بدین جهت قشون قزاق‌شکست خورده وبرشت عقب نشست و سپس رشت را نیز تخلیه کرد ، و چون قوای روس در رشت متوقف گردید قزاقهادست وپای خود را جمع‌کرده در میان امام زاده هاشم ورشت موضع گرفتند ، وبالاخره درجنگهای دیگر صاحب منصبان روسی قزاق در کار سستی کردند ، انگلیسها مصمم شدند قوای قزاق را تحت اختیار خود قرار دهند و صاحب منصبان روسی‌حاضر نبوده واستنکاف داشتند واختلاف از این جا شروع میشود .

قوای قزاق یك مرتبه بسوی قزوین عقب نشست و در قریه (آقا بابا) متمرکز گردید و فراریان رشت که از بیم غارت وتجاوز بلشویکها گریخته‌بودند در طهران سروصداهای زیاد راه انداختند واسباب بیم وهراس مردم طهران شدند .

سردار سپه بمن (ملك الشعرا) میگفت‌که فرماندهان روسی درآخرین جنگ سستی‌کردند ،ناچار من عدهٔ خود را از بیراهه درحالیکه گاهی تاگلو در لجن ومرداب فرو میرفتیم وگاه خارهای جنگل از کف پای قزاق زده کفش پای او را دریده به‌پشت پای‌او میرسید ازکوههای‌سخت عبور دادم ولخت‌وگرسنه بقزوین آوردم وطوری مأیوس بودم که قصد داشتم طهران آمده دست زن وبچه خود را گرفته بکوههای دور دست بروم وسر بصحرا گذارم .

غائله آذربایجان و خیابانی

مشیر الدوله بفکرش رسید ازمخبر السلطنه هدایت که از رجال استخوان دار واخیراً رئیس کمیته دموکرات پای تخت و نامزد وزارت و وکالت این حزب بود چنانچه وزیر داخله و عدلیه هم گردید ، استفاده کند لذا او را بایالت (استانداری) آذربایجان که آنروز « آزادی ستان » نام گذاری شده بود برگماشت ، مشار الیه وارد آذربایجان شد ، چون خود درکمیته دموکرات بود میدانست با دموکراتها از چه راهی وارد و چگونه باید معامله کرد بنابراین موفق شد که جای خود را گرم کرده و پس از آن بمعاونت دسته‌ای قزاق بر حزب« قیامیون » که در راس آن خیابانی بودتاخته و کار خیابانی را بساخت و نعش او را از زیر زمین خانه‌ای که از طرف قزاقها تیر باران شده ویابقول خود مخبرالسلطنه خودکشی کرده بود بیرون کشیدند ، و غائله آذربایجان خوابید ، البته ما دراین جا بطور خلاصه ذکر کردیم و نخواستیم وارد غوغای آن شده باشیم البته تاریخ های دیگر شرح داده‌اند .

نتیجه ملاقات باسران علمای طالقانی این شد که بطور کلی قبول کردند که در روز موعود حاضر شوند ، دراینجا دکتر حشمت اظهار داشت که بهتر آنست ناهاری در منزل تهیه شود که چهار نفر آقایان با چند نفر از فضول باشی‌ها ناهار خورده به مجلس بیایند که باصطلاح نمك گیر شده باشند این نظریه با حضور آقا سید علینقی تصویب شد و ناهار را دکتر حشمت قبول کردند که چلو کباب حاضر نمایند . ناهارخورها آقا شیخ موسی ، حاج سید ابوالحسن ، آقا شیخ محمد آقا بوذری ، آقا شیخ محمد حسن معروف بشاه آبادی ، درجه دوم آقا شیخ علی کرودی ، آقا سید علینقی ، شیخ الاسلام حسن جونی ، ملا محمد کورانی معروف بملا میرزا ، شمس الواعظین ، شیخ علی آقا برادر ملا محمدآقا بوذری پدر اسمعیل بوذری امروز میرزا محمد علی یوسف زاده ، هدایت الله خان اعظمی (بهشید) آقا مهدی محصل دارالفنون طب .

جلسه در زیر زمین مسجد شاهزاده خانم و ترتیب پذیرائی ازچای وقلیان که اعظام الوزاره حاضر کرده بود منعقد گردید پس از صرف ناهار که چای داده شد ، ملا میرزا یاشیخ محمد کورانی به چوب دستیش تکیه کرد و گفت : خیلی تعجب میکنم که این اعظام الوزاره چه افسونی کرده است که ماها را اینطور دور هم جمع کرده است بابا ایوالله ، شیخ الاسلام و شمس الواعظین تائید کردند که همین طور است ، آقایان علما جواب دادند چون قلب پاك ونیت خیر دارند ، همه باهم گفتند انشاالله .

از منزل که کوچه متصل بخانه وزیر دفتر بود آقایان روانه مسجد ووارد مجلس شدند واقعاً مجلس با ابهتی بود که حالا دارم جریانرا مینوسم تعجب میکنم که چطور تقریباً سیصد نفر ارباب عمائم رامتقاعد وحاضر نمودم . پس از صرف چای در مسجد ، اجازه خواستم و با اجازه شروع بمقدمه و بالاخره وارد اصل موضوع گردیدم .

گفتم پس از مراجعت از مهاجرت با تجربیاتی که حاصل کرده بودم باین فکر افتادم که ترقی هر قوم وطایفه بسته‌است بفداکاری یك یا چند نفر که آن قوم را تکان وحرکت دهند براه زندگانی نوینی که مؤثر بحال خود ومملکت خود باشد ، چنانچه همه آقایان مشاهده مینمایند که دیرزمانی است که ادارات مختلف این مملکت بدست سه طبقه (آشتیانی ، گرگانی ، تفرشی) اداره میشود آشتیان یك قریه وگرگانهم در جوار آن در دامنه کوهی که بطرف تفرش واقع است ، تفرش مانند طالقان کوهستانی و شاید بیش از بیست الی سی قریه نباشد ، در صورتیکه طالقان در حدود ٦٦ ، قریه میباشد ، علت این جریانرا میتوان

این طور تعبیر وتفسیر کرد که از ابتدا رجالی‌که از این نواحی بطهران آمدند در دستگاه دیوانی‌آنروز یا دولتی وارد شدند و در دنباله آن هرکس از بستگان خود را که بطهران می آمدند پس از چند روز در آبدار خانه یا آشپزخانه یا فراشخانه بعنوان صورت بردار وباصطلاح محاسب بکار میگمارد .

پس از آشنا شدن بکار و اشخاص اگر در خانه وزیر دفتر کار کرده بود یا درخانه فلان مستوفی صاحب ابواب جمعی میشد (عزب دفتر) که بتدریج میرسید بسر رشته داری یا مستوفی مثلا آذربایجان و اگر در خانه قوام‌الدوله‌ها ومستوفی‌الممالك ها وارد میشدند میرسیدندبمقام حکومت ایالت ووزارت مانند قوام السلطنه‌ها و منصور الملك هاکه شاید از سالهای قدیم همین طور در دربارهای سلاطین مورد حل‌وعقد مملکت بودند تا زماننا‌هذا .

اما طالقانیها عالم بزرگشان که بمقام صدارت رسید صاحب بن عباد بوده که باهمان عبا و عمامه هم‌بکارهای صدارت ومملکت‌رسیدگی میکرده‌است وهم‌این‌که در مدرسه جامع اصفهان درس میداده‌است‌که میتوان گفت دست ازدرس و مدرسه بر نداشته بود دورانهای بعد که آنچه رامن مشاهده ، وگفته میشود اشخاصی‌مانند ملا نظر علی مرحوم صاحب کتاب‌کشف الاسرار ومرحوم ملا علی‌محمد ، ومرحوم‌حاج شیخ مسیح و در این دوره هم که هیئت علمیه حضور دارند ، هریك از افراد که از هریك از دهات طالقان می‌آمدند یا هنوز می‌آیند به مناسبت محل و موقعیت هریك از آقایان وارد مدرسه ای میشوند که مربوط بآنها است ، پس از چند ماهی یایکسالی کلاه ماهوتی تبدیل‌میشود بعمامه و عبا وکتاب زیر بغل درحاشیه درس فلان مدرس مربوط جلوس مینماید واین عمل تقریباً پایانی ندارد و شاید کسانی دیده و شنیده شده است که در مدت پنجاه سال دریك حجره از مدرسه زندگانی‌مینمایند ، البته سطح فکر یك چنین شخصی تاچه پایه واندازه خواهد بود معلوم است ، وفضای توقعاتش تاکجا سیر خواهد کرد میزانش خیلی روشن است برای اینکه در محلی‌که بدنیا آمده نشوونما کرده تاخود را بطهران و یکی از مدارس رسانیده ، تمام فضای آن حد اکثر یك فرسنگ خواهد بود و این منظره سالها تا برسد برشد در برابرش است ، و بعد هم که بطهران می‌آید درفضای کوچك مدرسه .

بنابراین چه توقعی از چنین شخصی میتوان داشت چون در متخیله‌اش یك مقام بزرگی و یا ثروت زیادی خطور نمیکند این است که بهمان موقوفه حجره یا ماهی سه الی پنج تومان معلمی فلان اعیان و اشراف قانع است و هکذا جریانات دیگر که از شرحش خود داری و وقت هم ضیق است .

حالا من میخواهم بدست وکمك وتقویت مخصوصاً هیئت علمیه این طرز فکر وزندگانی را از میانه این جامعه خود (با اینکه گفته میشود من طالقانی نیستم) بردارم وبطرف زندگانی نوینی سوق دهم و بخواست خداند متعال وائمه اطهار این بار گرانرا بدوش وبمنزل برسانم انشاالله .

پس ازبیانات مذکور پیشنهادکردم که‌اگر اجازه بفرمائید فعلا چند نفر ازسه الی پنج نفرانتخاب شوند که برای جمعیت بنام اتحادیه طالقانیان اساسنامه تنظیم و به نظر هیئت علمیه و افراد رسانیده تا در دعوت ثانوی مطابق مرام نامه هیئت مدیره انتخاب وکارهای جمعیت و مراجعین افراد را عهده دارگردند باتفاق اظهار کردند خود اعظام الوزاره برای اینکار ارجح است و هرکس را هم میخواهند برای کمك انتخاب کنند .

صورت مجلس با تنظیم مذاکرات وانتخاب برای تهیه مرام نامه که توسط آقا مهدی قدسی نوشته

شده بود بامضای آقایان رسیده متفرق شدند .

برای نوشتن مرام نامه وآئین نامه سه نفر را انتخاب کرده که باخود شروع نمائیم ، آقای دکتر



هیئت مدیره مرکزی اتحادیه طالقانیان

حشمت ، آقای آقاسید علینقی ، آقای هدایت الله اعظمی (بهشید) و قرار شد جلسه اول منزل اعظام الوزاره و هریك از آقایان یادداشتهائی هم تهیه نمایندکه زودتر نتیجه گرفته شود .

جلسه در منزل اعظام الوزاره تشکیل ،آقای بهشید ودکتر حشمت مختصری تهیه کرده بودند ولی یادداشتی که خود اعظام‌الوزاره تهیه کرده بودبامختصراصلاحی مورد قبول‌واقع گردید ، لذا بنابر پیشنهاد

آقا سید علینقی قرار شد اول از نظر چهار نفر هیئت علمیه گذارانیده بعداً دعوت عمومی و بتصویت هیئت مدیره که باید انتخاب گردد برسد .

این پیشنهاد مورد قبول وقرار شد پس از پاکنویس باتفاق آقا سید علینقی با هریك ازآقایان هیئت علمیه ملاقات واز نظرشان گذرانیده تاهر اصلاحی‌بنظرشان میرسد ذکر ومجدداً برای‌جلسه عمومی حاضر گردد ، باین نحو از هر یك ملاقات و اظهار نظری کـردند که مجدداً با تصویب آقایان دعوت عمومی بعمل آمد .

جلسه عمومی در مسجد شاهزاده خانم تشکیل ومرام نامه قرائت گردید و با مختصر اظهارات‌بعضی از آقان باتفاق‌آراء تصویب گردید مخصوصاً قسمت شرکت هم ازطرف هیئت علمیه وهم‌درجلسه عمومی‌بسیار موردتوجه و تحسین قرار گرفت . بعد در باره نفرات برای هیئت مدیره مذاکره و قرار شد دوازده نفر بعنوان هیئت مدیره تعیین گردد لذا با رأی مخفی دوازده نفر بشرح ذیل انتخاب و صورت مجلس توسط آقا مهدی قدسی تنظیم و بامضا رسید و جلسه خاتمه پیدا کرد .

آقا شیخ موسی ، آقای حاج سید ابوالحسن ، آقا شیخ محمد آقا ، آقا شیخ محمد حسن ، اعظام الوزاره ، دکتر حشمت ، هدایت الله بهشید ، آقا مهدی قدسی ، محمد علی یوسف زاده ، آقا شیخ محمد زاهدی ، آقا سید علینقی ، آقای ادیب دیزانی ، در این انتخاب آقا شیخ محمد آقا برادر خود آقا شیخ علی‌آقا را معرفی کردند ، وآقا شیخ محمد حسن هم دامادخودآقاشیخ علی را معین‌کردندکه‌هردوآقایان در جلسه عمومی هم دارای آرائی بودند .

اولین جلسه هیئت مدیره در منزل میرزا محمد علی یوسف زاده با صرف ناهار در خیابان حاج عبد الصمد تشکیل‌وبرای طبع مرام نامه و اوراق رسمی و مهر مذاکره و مبلغ یکصد تومان ازطرف‌آقایان‌غیر از چند نفر آقایان روحانی جمع آوری گردید که توسط اعظام الوزاره با همراهی آقای بهشید اقدام و شروع بکار گردد اینك عین مرام نامه برای نسل جوان و همشهریهای حال و آینده عیناً درج میگردد .

مرام نامه و نظامنامه اتحادیه طالقانیان « طهران » ۱۳۴۲ .

بسم الله الرحمن الرحیم ـ .

مقدمه

بشر دوره اولیه زندگانی خود را خاتمه داده در حالیکه بصورت انفرادی نزدیك تر بود تا بوضع اجتماعی ، انسان دوره اول مانند وحوش‌درجنگلها وبیغوله‌ها بسربرده ودرپناه درختها و مغاره‌هازندگانی می‌نمود در صورتیکه سوای آنچه طبیعت باو میفهماند احتیاجات خود را احساس نمیکرد .

دوره وسطی یادوره دوم زندگانی‌انسان موقعی‌شروع‌شدکه‌همجنسان مابطرف اجتماع‌متمایل وپس از آن بجانب تمدن منعطف شدند ، تمدن انسان در اولین مرحله از راه صنعت و رفته رفته از طریق علم به نشو و نمای خود شروع نمودند .

مبدء دوره سوم زندگانی بشری (که آنرا دوره جنبش و حرکت عالم اجتماع بشر میتوان گفت) آنروزشمرده میشودکه هیئت‌جامعه خواست رو باستقامت و استقلال‌برود ، انسان بیدار وبه‌شناسائی‌خودپی برده ومایل شد خود را مستقل ومقتدر شناخته‌وبه نقائص‌ومفاسد امور خود متوجه ، حوزه اجتماعی‌بکشف جاده مستقیم ترقی وتعـالی خود موفق‌گردد .

امروز اگر چه حوزهای اجتماعی دنیا متفرق وشعبه ها بحالت کنونی منقسم شده‌اند ولی هر فرقه ودسته وقومی در موقع و محل خود مانعی از موانع ترقی هیئت جامعه را مرتفع و سنگ و خاری از راه تعالی حوزه اجتماع بشریرا کنارکرده و به پیشرفت امور اجتماعی معاونت و امداد مینمایند .

عنصر اصلی و مبنای اصول اجتماعی ، بسط حقایق عدالت بین افراد و تعدیل حیثیات اجتماعی‌است و یگانه وسیله نشر عدالت رعایت تساوی حقوق نسبت بافراد هیئت جامعه واجرای قانون مساوات است‌در تمام حیثیات مهما امکن .

هروسیله ممکنه‌که رفاه عمومی و بهبودی اساس‌زندگانی و سعادت احوال اجتماعی انسانی را وعده دهد باید آنرا داخل در مرام خود وجزء اصول اجتماعی دانست .

بطور کلی میتوان گفت که عموم مردم بدوقسمت تقسیم میشوند : ۱ــ انسان‌کاری و عملی که‌همواره درپی تحصیل و انجام مقاصد ممکنه و در تجسس وتعقیب آرزوهای قابل‌الحصول است . ۲ــانسان فکری‌و خیالی که همیشه با یك شعف طفلانه در مهد تصور و آمال صورت نا پذیر غلطیده و از تماشای مناظر عالی و نمایشگاه دلربای عوالم امید مسرور وخود را به آرزوهای دور و درازمشغول ودل خوش میدارد .

اینك این جمعیت بمناسبت فکر و عقیده خود اصول و اساس مسلکی اجتماعی خود را که روحاً بـا حقیقت قوانین مقدسه اسلامیت که بهترین نقشه و کاملترین طرز برای جلب سعادت عالم اجتماع بشری و ترقی‌اوضاع معیشت حوزه انسانی‌است اتخاذ وپیروی مینماید واز روی تحقیق‌اصلاحات نواقص‌عالم‌اجتماعی را بسه قسمت منقسم و هیئت جامعه را بسه گونه اصلاح محتاج میداند .

۱ــ اصلاح دایره سیاست هیئت اجماعیه ۲ ــ اصلاح امور اقتصادی ۳ــ اصلاح جنبه اخلاقی .

لذامقاصد منظوره در این مرام درتحت عنوان اصلاحات سیاسی ، اقتصادی ، روحانی ، بیان‌میشود.

وخاتمتاً برای اینکه‌هرشخص‌اجتماعی وجداناً مامور و مکلف است‌که به‌تنویرافکار وتوسیع‌اذهان و تصفیه و تصحیح اخلاق ونشر خیالات ومقاصد اجتماعی ساعی و جاهد بوده حتی‌الامکان نوع خودرا مستعد قبول نیات حسنه و مقـاصد عالیه اجتماعی بنماید .

لذا از عموم تقاضا میشود که در پیشرفت این مقصود همواره بطرز عقلائی و فیلسوفانه راه پیموده واز حملات خصمانه و تمسك بوسایل‌نامشروع و اعمال قهریه ومدافعه ومعارضه بمثل که‌بالطبع‌مورث‌انزجار ومورث‌کینه‌ودشمنی ومضر به‌نشر واشاعه افکاراجتماعی است جداً احتراز نمایند،من‌الله‌التوفیق‌وعلیه‌التکلان.

مقصد جمعیت :

مقصد کلی جمعیت اتحادیه طالقانیان ، درسایه « واعتصموا بحبل‌الله جمیعاًولاتفرقوا» ، حفظ قوانین اسلامی ، بسط و توسعه احکامات دیانتی ، جلوگیری از کلیه منهیات ، ترقی و تعالی‌طبقات ولایتی،تحکیم روابط و داد بین آحاد جمعیت .

وظایف اخلاقی وتعاونی :

۱ ــ کلیه افراد باید با حسن اخلاق و احساسات برادرانه مطابق مفهوم (انما المؤمنون اخوة) نسبت بیك دیگر رفتار واصول قومیت را رعایت وهمه وقت از یکدیگر مطلع بوده و در مسرات و شدائد سهیم باشند واز تعدیات بنوع جداً دوری نموده اصول خود پسندی، و تکلف را کاملا مرتفع سازند .

۲ــ مناقشات ومشاجرات بین افرادبرای‌حفظ مراتب‌قومیت ورعایت‌اجتماعی بایستی حتی‌الامکان به حکمیتی که‌هیئت‌مدیره معین‌مینمایدارجاع ومرتفع شود(این‌حکمیت‌بمیزان‌شرع‌بارعایت‌طرفین‌خواهد بود).

۳-تأسیس صندوق و شرکتهای تعاونی جهت تدارك لوازم ضروری ومعاش جمعیت و کوشش در ازدیاد صادرات و تخفیف واردات ولایتی وجدیت در ترویج امتعه وطنی خصوصاً ولایتی وجلوگیری از اصول تجمل درزندگانی .

٤-سعی و کوشش در ترویج و بسط معارف بین ابناء ولایتی وتأسیس مکاتیب مجانی خصوصاً صنعتی در قراء طالقان وتهیه کارخانه‌های نخ‌تابی و پارچه‌بافی ودستگاههای قالی‌بافی وغیره بتوسعه شرکتهای تعاونی برای ولایت .

۵ - ترویج هیئت علمیه که مخصوص جمعیت است بوسیله اجتماعات دیانتی درمساجد و غیره .

الف - حق اولویت برای ولایتی درمراجعات شرعی وعرفی (ازقبیل وکالت حقوقی وتعیین محضر وغیره).

ب - توسعه و حفظ منافع افراد صاحب حرفه ولایتی وغیره .

٦ - تأسیس دواخانه از محل عایدات ماده (۳) درمرکز طالقان وجلوگیری از امراض مسریه بوسایل سهل بضمیمه همراهی دولت بقدریکه مقتضی باشد .

۷ - برای پیشرفت و نیل بمقصد کلی جمعیت (انتخابات و غیره) وحدت نظر هیئت مدیره بوسیله افراد جمعیت باتفاق قیام و اقدام خواهد شد .

۸ - هیئت مدیره مکلف است در تأمین آسایش وتهیه کار (مطابق معلومات) واجرای مقاصد مشروع افراد ولایتی بوسایل مقتضیه قیام واقدام نماید .

تشکیلات اتحادیه طالقانیان :

۱- اجتماع طالقانیان تشکیل میشود از افراد ولایتی که در نقاط ایران میباشند .

۲- تشکیلات جمعیت عبارت است از : شورای عمومی ، هیئت مدیره مرکزی و ولایتی ، شورای مرکزی وولایتی ، ناحیه‌های (حوزه) مرکزی و ولایتی ، شورای عمومی عبارت است از کلیه افرادیکه بتوسط هیئت مدیره اعلان و تشکیل میگردد .

تعیین خط مشی وصدور قطع‌نامه و رسیدگی بکلیه جریانات داخلی وسعی درپیشرفت واجرای مرام شرعی وحسن جریان نظام ، اعلام تشکیل شورا و ناحیه‌ها ،تجدید انتخابات ، حفظ روابط ودادیه بین کلیه قسمتهای جمعیت ، طرح وزمینه برای ائتلاف درکلیه امورمهمه داخلی‌وخارجی- اجرای آن - تعیین نماینده برای ملاقات های فوری و ضروری ، تهیه راپرت عملیات مهمه و اشاعه آن بهم قدمان خارج از مرکز در حدود وظایف واعتبارات هیئت مدیره مرکزی است .

۳- شورای عمومی درصورتی تشکیل میشود که اقلا نصف بعلاوه یك از کلیه افراد جمعیت حضور بهمرسانند - این تشکیل درموارد لازمه و حسب اعلان و دعوت هیئت مدیره خواهد بود .

٤ - شورای عمومی باید دراولین جلسه خود هیئت عامله موقتی خود راکه عبارت است از رئیس و نایب رئیس و دو منشی انتخاب نماید .

۵ - هیئت مدیره در اولین جلسه باید هیئت عامله خود را که عبارت است از رئیس‌ویك نایب‌رئیس و دو منشی و یك تحویلدار (صندوقدار) انتخاب نماید .

٦ - شورای‌عمومی پس‌ازانتخاب هیئت‌مدیره ، صورت‌جلسات وصورت عده‌رأی دهندگان وحائزین اکثریت را به هیئت مدیره تحویل میدهد وخود منحل میشود .

۷ - هیئت مدیره مکلف است یکماه پس از انقضای دوره مسؤلیت خود خلاصه عملیات و اقدامات و صورت حساب‌را برای اطلاع عموم بوسیله مخبرخود درشورای عمومی راپرت و انفصال خودش را اطلاع داده و سپس طرح انتخابات جدید را به نام هیئت مدیره جدید اعلام نماید .

۸ ـ مهر جمعیت در جعبه سربسته و به مهر هیئت عامله ممهور شده ودرموقع لزوم باحضورا کثریت اعضاء هیئت مدیره باز وپس از خاتمه جلسه به ترتیب مذکور ثانیاً بسته و درشعبه تحریریه ضبطخواهدشد.

۹ـ کلیه مراسلات ومکاتبات‌هیئت‌های ولایات‌برای وزارت‌خانه ومجلس شورای ملی و سایر مقامات مربوطه باید توسط هئیت مدیره مرکزی باشد ونتیجه را ازآنجا بخواهند وحق هیچگونه مکاتبات‌بامقامات مربوطه فوق مستقیماً نخواهند داشت مگر بادستور هئیت مدیره مرکزی .

۱۰ ـ افراد حق‌هیچگونه مذاکرات رسمی ازطرف هیئت با مقامات مربوطه وغیره ندارند مگر با اعتبار نامه رسمی .

۱۱ ـ افراد میتوانند پیشنهادات ونظریاتیکه برای پیشرفت مقاصد جمعیت باشد مستقیماً به هیئت مدیره مرکزی ارسال دارند .

۱۲ ـ هر فردیکه پس از انتخابات مؤسسات وارد جمعیت شود یا درهنگام انتخابات حضورنداشته باشد حق نظر در انتخابات گذشته نخواهد داشت .

۱۳ ـ نمایندگانیکه برای انجام خدمت مرجوعه‌جمعیت انتخاب میشوند باید پس از انجام وظایف و عملیات راپرت کتبی خود را به هیئت مدیره مرکزی ارسال دارند .

۱٤ ـ مدت مسئولیت هیئت مدیره یك سال وابتدا از اول حمل (فروردین) هر سنه خواهد بود .

۱۵ ـ هیئت‌های مدیره ایالات وولایات بایستی یك رابط برای رسانیدن قطع نامه‌ها ودستورات و اخذ نتیجه ارجاعات‌بااعتبار نامه رسمی به هیئت مدیره مرکزی معرفی نمایند .

۱٦ ـ هیئت مدیره ایالات وولایات مکلف است هر شش‌ماه یك مرتبه صورت کلیه عایدات ومخارج صندوق خود را به هیئت مدیره مرکزی ارسال دارند .

۱۷ ـ هیئت مدیره مرکزی مکلف‌است صورت احصائیه‌کلیه افراد ایالتی وولایتی راضبط داشته‌باشد.

۱۸ ـ هیئت مدیره ایالتی و ولایتی و افراد اتحادیه در نقاط مختلفه باید همه ماهه راپرت جامعی از عملیات و وضعیات خود ومحل بمرکز ارسال دارند .

تشکیلات ولایات :

۱۹ ـ شورای ولایتی‌تشکیل میشود ازنمایندگان ناحیه‌های دهات وقراءکه دارای اعتبار نامه‌ممهور بمهر وامضاء اکثریت افراد آن باشد .

۲۰ ـ پس ازتشکیل شورای ولایتی هیئت عامله موقتی انتخاب ورئیس‌مطابق نظامنامه جمعیت هیئت مدیره ولایتی راکه حد اقل آن هفت وحد اکثر آن ۱۲ خواهد بود انتخاب وپس از آن بایستی صورت مجلس جامعی‌که حاوی عده رأی دهندگان ومنتخبین حداقل واکثرباشدبرای هیئت مدیره مرکزی ارسال وتقاضای دستور جدید وکسب تکلیف بنمایند .

۲۱ ـ کلیه‌انتخابات جمعیت مخفی ومستقیم عمومی وآزاد خواهد بود .

۲۲ ـ اعضاء هیئت مدیره سابق میتوانند بنام هیئت مدیره لاحق انتخاب شوند .

۲۳ ـ شهرهائیکه اقلادارای ۱۲ عضواتحادیه باشدمیتواند تشکیل شورای‌ایالتی یاولایتی‌را بدهد .

۲٤ ـ هیئت مدیره مرکزی وشوراهای‌ایالتی وولایتی وناحیه‌ها وقتی‌رسمیت‌حاصل میکندکه‌اکثریت اعضاء حضور داشته باشند .

٢٥ ـ هیئت مدیره ایالتی‌یاولایتی دارای مهرمخصوص (اتحادیه طالقانیان) باقید محل‌خواهد بود .

٢٦ ـ هیئت مدیره ناظر کلیه مؤسسات تعاونیه وغیره خواهد بود .

کلیات :

٢٧ ـ چنانچه بواسطه پیش‌آمدهای غیرمنتظره برای هیئت مدیره بحرانی رخ دهد که سبب تعطیل تشکیلات گردد بایستی سه نفر الی پنج‌نفراز اعضاء هیئت مدیره دعوتی‌ازافراد منورالفکرفعال‌نموده‌تشکیل شورای صغیر داده مطابق ماده (٧و٨ و١٢) رفتار وسپس جلسات رسمی خود را تا موقع تشکیل شورای عمومی ادامه دهد .

٢٨ ـ چنانچه افراد با مقامات ویااشخاصی بنام‌جمعیت داخل در مذاکراتی شوند مربوط بجمعیت نخواهدبود بعلاوه مورد ملامت جمعیت خواهند گردید .

٢٩ ـ هریك از افراد که بجمعیت خیانت نمایند هیئت مدیره محاکمه ومجازات وخیانتش را اعلام خواهد نمود .

٣٠ ـ هیئت مدیره میتواند مطابق‌احتیاجات هیئت هائی‌بنام : هیئت‌خیریه ، تبلیغات ، اطلاعات‌وغیره تشکیل داده موفقیت در پیشرفت مقاصد جمعیت حاصل نماید .

٣١ ـ کلیه افراد باید دارای ورقه عضویت باشند تا بتوانند شرکت در انتخابات عمومی و سایر مؤسسات بنمایند .

٣٢ ـ سایر طبقات هم میتوانند در تشکیلات مطابق انتظامات و قبول مرام نامه وارد شوند .

٣٣ ـ ورود افراد غیر ولایتی باید بمعرفی وضمانت دونفر ازافراد ولایتی باشد .

٣٤ ـ کلیه افراد در حکم واحد خواهندبود وازهمه مزایای جمعیت بهره‌مند خواهند گردید .

٣٥ ـ هریك از افراد میتوانندبقدر مقدور ماهیانه‌به‌تحویل‌دار هیئت مدیره یاناحیه داده قبض رسید دریافت نمایند .

٣٦ ـ ناحیه‌ها بایدهمه ماهه وجوه موجودی را پس‌ازمخارج‌ضروری‌بصندوق مرکزی ارسال وقبض رسید مسترد دارند .

٣٧ ـ هیئت عامله هر سه ماه یك مرتبه تجدید خواهد شد .

شرکت تعاونی توسط سرمایه عمومی :

این شرکت تأسیس میشود از صاحبان سهام معینه از روی مواد ذیل :

١ ـ سهام شرکت مبلغ آن یك تومان خواهد بود .

٢ ـ صاحبان سهام نسبت بسهم خود حق تقاضای عایدات تجارتی‌خواهند داشت .

٣ ـ عایدات اسهام بتوسط دفتردار شرکت بمؤسسه شرکت داده شده وهیئت مؤسسه هم بصاحبانش اطلاع میدهد .

٤ ـ صاحبان سهام‌اگرمیزان عایدات‌سهمی‌خودشان بقدر مبلغ اصل سهام بشود میتوانند سهام‌شرکت را قبول واضافه بر سهام اولیه خود نمایند .

٥ ــ سهام‌جدیدکه توسط هیئت مؤسسه داده میشودباید همانروز بدفتردارکل‌اطلاع داده شود تانمره سهام ومبلغ وتاریخ اسم را در دفتر حوزه وارد نماید .

٦ ــ دفتردار هرماهه صورت موجودی را باید باطلاع هیئت مؤسسه برساند .

٧ ــ هیئت‌مؤسسه هر شش ماه‌یك‌مرتبه موجودی‌وعملیاتش راباید ازنظر هیئت‌مدیره جمعیت‌بگذراند.

٨ ــ تشکیل هیئت مؤسسه شرکت باید از اشخاص متخصص در امور تجارت وامین با نظارت هیئت مدیره باشد .

٩ ــ هیئت مؤسسه باید اقلا دارای هزار تومان اعتبار باشد .

١٠ ــ صاحبان سهام در ضمن عقد خارج لازم ملتزم میشوند که قبل از انقضای مدت معینه سهم خود را مطالبه ننمایند .

١١ ــ تفریق وتجدید محاسبه شرکت با صاحبان سهام از اول حمل هرسنه خواهد بود .

١٢ ــ صاحبان سهام میتوانند سهام خود را به مقتضای اوراق بدیگری انتقال نمایند در این صورت صاحب سهام جدید از تاریخ انتقال مطابق ماده (٢ و٣ و٤) حال سایر شرکاء را خواهد داشت .

١٣ ــ دفتردار شرکت برحسب اخطار هیئت مؤسسه‌آنرا در ستون سهام انتقالی ذکرخواهد نمود .

١٤ ــ اطفال (با اذن اولیای خود) یا اشخاصیکه قدرت خریدسهام‌را نداشته باشند میتوانندبمرور پول خود را در ایام هفته به تحویل‌دار شرکت داده تا میزان یك سهم که رسید از دفتردار بااطلاع هیئت مؤسسه ورقه سهم دریافت دارند .

١٥ ــ هیئت مؤسسه با نظر هیئت مدیره جمعیت از طرف صاحبان سهام وکالت دارد در مواقع لزوم با سایر شرکتهای ملی شرکت بنمایند . مدت شرکت منوط به نظریات هیئت مؤسسه خواهد بود .

١٦ ــ اگرصاحبان سهام بخواهند کلیه سهام خود را ازشرکت گرفته خارج شوند باید ده یك‌کسر بنمایند این کسور دردفتر مخصوص بخود ثبت خواهد شد .

« برای نگهداری ایتام » :

١٧ ــ در هریك ازخانه‌های افراد صندوق صد دیناری برای‌نگاهداری اطفال ایتام ولایتی ازطرف هیئت مؤسسه با نظارت هیئت مدیره معین میشود :

١٨ ــ هر خانهٔ اقلا باید روزی صد دینار درصندوق طلباً لمرضاةالله بیندازد .

١٩ ــ آخر هرماه دفتردار مؤسسه شرکت با نماینده هیئت مدیره صندوقها را باز ووجوه موجودی را جمع آوری ودر دفتر مخصوص بخود وارد خواهند نمود .

٢٠ ــ دفتردارباید اسم خانه ومحل ونمره ومیزان موجودی صندوق هرماهه را دردفترمعین نماید .

٢١ ــ پس از جمع‌آوری وجوه صد دیناری هیئت مؤسسه میتواند میزان نگاهداری‌هرچند نفراطفال یتیم را از حیث‌لباس وخوراك ولوازم تحصیل وسایر احتیاجات ضروریه به هیئت مدیره اعلان وسپس‌هیئت مدیره اطفال را معرفی خواهد نمود .

٢٢ ــ اشخاصیکه در خانه‌های آنها صندوق خواهد بود حق هیچگونه تصرفات در وجوه آن نخواهند داشت .

٢٣ ــ عایدات ماده شانزده نیز بمصرف ایتام وماده پنج مرام نامه‌خواهد رسید .

٢٤ ـ هیئت مؤسسه دارای مهرمخصوص خواهد بود و مستقیماً میتواند با تجارتخانه وسایر مؤسسات مکاتبه نماید نهایت برای بستن قرار داد باید باحضورواطلاع نماینده هیئت مدیره مرکزی باشد .

پس از انتشار مرام نامه وتکمیل تشکیلات ، اتحادیه شروع بکارنموده ، اول اقدام‌اساسی که‌برحسب تقاضای عده‌ای شداین بود که مبلغ (یکشاهی) برمالیات‌طالقان‌افزوده شده بود ، ازهیئت‌مدیره اتحادیه خواسته بودند که این تومان یکشاهی را موقوف نمایندکه رعیت بیچاره از این تعدی‌وظلم راحت گردد .

اقدام هیئت مدیره

این تقاضامورد توجه قرارگرفت‌با اینکه برگشت وحذف‌مالیات کارمشکلی بود برای اینکه دولت وقتی که پولی را آنهم بنام مالیات خورد پس نخواهدداد ولو هر قدر هم بی حساب وبازورگرفته باشد .

ولی هیئت مدیره برای اینکه قدرتی از خود بروز دهد وضمناً خود را هم بمقامات بشناساند ازاین جهت تصمیم باقدام گرفت وبا اظهارات اعظام الوزاره که در آن موقع نفوذ اجتماعی‌کامل داشت اطمینان دادندکه حتماً این تومانی یکشاهی را موقوف خواهیم نمود چون تحصیلداران بنام حقوق مأمورین وصول وکدخدایان‌بوزارت مالیه پیشنهاد وتصویب گردیده ، حالا اولین اقدام این است که از طرف هیئت مدیره بعنوان اتحادیه شرح اعتراضیه نوشته تا معلوم شود زمینه چه‌طور تلقی ومعلوم میگردد .

مراسله هیئت مدیره

وزارت جلیله مالیه ، چون اخیراً تحصیلدار طالقان برای خود نمائی بعنوان حقوق مأمور وصول تومانی (یکشاهی) برمالیات زارع وساکنین طالقان اضافه نموده واین مبلغ تقریباً مطابق بااصل مالیات میشده ، قرار دادند جزومالیه ساوجبلاغ وبتوسط‌تحصیلداران‌محلی وصول وبمالیه ساوجبلاغ ایصال دارند ، برای این طرز عمل سه نفر تحصیلدار باسم سه بلوك (بالا ، وسط ، پائین) طالقان با حقوقی‌که متناسب با جمع آوری مالیات باشد معین (در صورتیکه عملی نبوده) وبدین ترتیب مشغول میشدند .

در سنین تخاقوی ئیل وایت ئیل تحصیلداران محلی برای اینکه حسن خدمتی بخرج داده باشند حقوق تحصیلداریرا واگذاروبرای خودشان حکمی صادروگرفتند که بترتیب فوق مالیات را وصول‌نمایند به اضافه تومان یکشاهی .

پس ازاینکه وارد در عمل شدند البته مخارجی برای خود تصور وبه تناسب هر محلی منظورداشتند این عمل ناچار اضافه بر مالیات وسربارزعیت بدبخت بیچاره میشود که باید یك حقوق برای تحصیلدار تهیه شود در صورتیکه حاکم هم برای هر قریه یك کدخدای محلی معین مینمایدکه باید مخارج وحقوقش تحمیل رعیت بشود .

تصدیق میفرمایند که اهالی هر قریه صرفنظر از سایر عوارضات که حقیقتاً شرحش شرم آور است باید یك حقوق کدخدائی وصول مالیات بدهد ویك حقوق کدخدائیکه‌حاکم معین مینمایدویك حقوقهم‌بنام سر تحصیلدار و در واقع رعیتی‌که مالیاتش مثلا یك تومان است باید دو تومان بعناوین فوق بدهدکه‌فرع زاید براصل همین است .

این است که اهالی بدبخت طالقان بواسطه تحمیلات وفشار درسال ۹ ماه بطرف تنکابن ومازندران وگیلان‌پراکنده وباهزاران زحمت ومشقت زیست واغلب‌شاید یك سال‌دوسال مراجعت‌نکنند ، ونمیدانیم‌این تحمیلات بالاخره حالت رعیت وزارع بدبخت را بکجا خواهد رسانید ، اینك هیئت مدیره اتحادیه تقاضا

مینماید با توجه بمفاد شکایت ، اولا فروع مالیات که تقریباً پانصد تومان است ومن غیر قانون اخذ میشود ملغی گردد ، ثانیاً یك تصمیمی که رعیت هم بداند ازروی چه دستوری باید رفتار ومالیاتش را تقدیم‌بدارد اتخاذ فرمایند تا ازآن قرار عمل و مالیات دولت هم بدون کسر و نقصان وصول وایصال شود .

(۳۰ جمادی الثانیه . ۱۳٤۱) نمره ۷۵ اتحادیه طالقان .

وزارت مالیه

نمره ۱۰۲۸۵

اداره کل خالصجات مملکتی
ومالیات وارزاق عمومی ایالت طهران
مورخه ۲۳ میزان۱۳۰۱

هیئت محترم اتحادیه طالقانیان

شرحی که تحت نمره ۷۵ راجع بامور مالیاتی طالقان بوزارت جلیله مالیه نوشته بودید باین اداره ابلاغ نموده‌اند ، از برای دادن توضیحات و اطلاعات لازمه بیشتری مقتضی است یك نفر نماینده بدائره محاسبات شعبه جزو جمع این اداره کتباً معرفی فرمائید (رئیس کل خالصجات مملکتی و مالیات وارزاق عمومی ایالت طهران) (علی نصر) .

درهیئت مدیره

پس از رسیدن نامه فوق جلسه هیئت مدیره تشکیل گردید ابتدا آقایان اظهار خوشوقتی نمودند که تقاضایشان مورد توجه‌قرار گرفته است واسباب امیدواری‌رافراهم نموده ، سپس درباب نماینده‌ای‌که اداره مالیه طهران خواسته بود مذاکره گردید وگفته شدآقای اعظام الوزاره صلاحیت دارند برای اینکه مربوط باآقایان رؤسامیباشند. من پیشنهاد کردم که در این جاکسی لازم است که کاملا از وضعیت ساکنین دهات طالقان خاصه جریان مالیات آنجا مطلع باشد در نتیجه آقا شیخ علی‌آقای بوذری انتخاب شدند واعظام الوزاره اظهار داشتند من درخارج آنچه باید مذاکره واقدام نمایم خواهم‌نمودچنانچه دنبال نامه را بوزارت مالیه تا آنجاکه باداره مالیه طهران باید نوشته شود تعقیب نمودم حالا هم ملاقات وتعقیب در مالیه طهران خواهم نمود .

پس از مذاکرات آقای بوذری انتخاب شدند و نامه بشرح ذیل نوشته شد .

مورخه غره شعبان المعظم ۱۳٤۲ نمره ۸۰ .

مقام محترم اداره‌کل خالصجات ومالیات وارزاق عمومی طهران

مرقومه محترمه تحت نمره ۱۰۲۸۵ راجع بمعرفی‌یك نفر نماینده از طرف اتحادیه طالقان برای دادن توضیحات واطلاعات امور مالیاتی طالقان زیب وصول بخشید ، اینك جناب مستطاب آقای آقا شیخ علی آقای بوذری انتخاب و بآن اداره محترم معرفی میشوند تا توضیحات لازمه برای اخذ تصمیمی که آسایش رعیت را در برخواهد داشت داده شود . (اتحادیه طالقانیان) مهر .

چون پس از توضیحات آقا شیخ علی در اداره مالیه طهران نتیجه آن قدری طول کشید ملاقاتهای خصوصی من بارؤسای‌اداره مالیه‌طهران مخصوصاً آقای میرزا سید علی خان نصرومیرزا علینقی‌خان بیگلری

رئیس محاسبات ومیرزاحسن‌خان جمهری رئیس‌شعبه‌جزوجمع که از دمواکراتها وباهم‌کارمیکردیم‌شروع‌شد وچون مقام حزبی من بالاتر از آنها بود و بعلاوه دوسال در مهاجرت و فرونت جنگ بودم مقامات نسبت بمن اظهار علاقه میکردند ، بعلاوه میرزا نصرالله خان طالقانی (رستگار حالیه) در شعبه جزو جمع مالیه طهران کار میکرد که در این موضوع راهنمائی‌هائی‌کردند که واقعاً در پیشرفت‌این کار بسیار مؤثربود ، مخصوصاً نکات مربوطه را متذکر میشدند که ازچه راهی باآقایان وارد شوم که به نتیجه برسم .

مراسله دوم اتحادیه

چون در اخذ نتیجه مدتی طول‌کشیده بود صلاح در این دانستیم که مجداً در تعقیب نامه اولیه نامه‌ای نوشته شود ، این هم‌براه نمائی میرزا نصرالله خان بود ، لذا درهیئت مدیره مطرح وبشرح ذیل نامه نوشته شد .

مورخه ۲۹ برج‌سنبله ۱۳۰۲ - نمره ۱۱۲ .

مقام محترم ریاست کل خالصجات مملکتی ومالیات و ارزاق عمومی ایالت طهران

در اول ماه رجب‌شرحی به نمره ۷۵ راجع بامور مالیاتی‌طالقان عرض‌شده بود ، درجواب ازطرف آن اداره محترم تحت نمره ۱۰۲۸۵ تقاضای یك نفرنماینده برای دادن توضیحات واطلاعات بیشتری ، میشود اتحادیه طی‌نامه ۸۰ جناب مستطاب‌آقای آقاشیخ علی‌آقا رابدایره محاسبات وشعبه جزوجمع معرفی مینماید ، تاکنون نتیجه واخذ تصمیم از طرف آن اداره محترمه برای اتحادیه کتباً نرسیده که رعایای طالقان را از مراحم اولیای امور مطلع و مسبوق سازند ، متمنی است هر تصمیمی‌که اتخاذ‌گردیده مرقوم فرمایند تا بعموم اهالی طالقان اعلان گردد مهر (اتحادیه طالقانیان) .

درخلال این احوال رفقای اداره مالیه طهران شفاهاً بمن تذکر دادندکه پس از توضیحات‌نماینده شما که بسیار مفید بود هم نسبت بموضوع تقاضای اتحادیه و هم جریاناتی‌که برای اداره خیلی مفید واقع گردید ، لذا بطورکامل بوزارت جلیله مالیه گذارش با اظهار نظر موافق تقدیم گردیده که ممکن است جواب مساعد داده شود .

مراسله جوابیه :

اداره کل خالصجات مملکتی
و مالیات ارزاق عمومی‌ایالت طهران
مورخه برج‌میزان تنگوزئیل۱۳۰۲

وزارت مالیه
نمره ۷۸۲۳

توسط آقای اعظام الوزاره ـ هیئت محترم اتحادیه طالقانیان

در جواب مراسله نمره ۱۱۲ آن هیئت محترمه راجع بامور مالیاتی طالقان اشعار میدارد ، بموجب حکم ۲۴ر۶ر۳۲ نمره ۲۵۷۷۷ وزارت جلیله مالیه مقررگردیده است مبلغ چهارصد و پنجاه تومان وشش قران و سیصد وپنجاه دینار فرع مالیاتی طالقان که حق الزحمه کدخدایان محلی بوده و در سنه توشقان ئیل منصور همایون تحصیلدار آن

ناحیه جزوجمع مالیات نموده ، این اداره مداخله نمیکند و مثل قبل از توشقان ئیل باختیار مؤدیان مـالیاتی برای حق الزحمه کدخدایان تخصیص داده شده و سواد حکم وزارت تحت نمره ۷۲۴۲ ایالتی بمالیه ساوجبلاغ ابلاغ شدکه ازهذاالسنه مجرا داشته و مفادآنرا درآن بلوك اعلان نمایند .

(رئیس کل خالصجات مملکتی و مالیات و ارزاق‌عمومی ایالت طهران ـ علی نصر)

پس از موفقیت تصمیم گرفته شدکه دیگر مباشرین اقدام در وصول ننمایند وخود رعایا آنچه را میخواهند بکدخدایان بدهند و دیگر اداره‌مالیه‌هم مداخله ننماید ، لذا باصطلاح دبه درآورده و ازدبه که کس ضررنبرده ، تعقیب کردیم‌که این دستور کافی نیست وتقاضای اهالی واتحادیه آنست مبلغی را که در سنه ماضیه گرفته‌شده ، برعایا برگشت‌داده شود برای‌اینکه مباشرین وکدخدایان بنفع‌خودشان‌عمل‌خواهند کرد ، این موضوع را چون رئیس مالیه طهران عوض شده و رئیس جدید نهایت دوستی با اعظام الوزاره داشت لذا پس از مذاکره با ایشان حکم‌ذیل صادرگردید .

دایره
نمره ۹۰۱۷
مورخه ۲۲ برج میزان ۱۳۰۲

وزارت مالیه
اداره

توسط آقای اعظام الوزاره اداره محترمه‌کل عایدات ـ مالیات مستقیم

درتعقیب معروضه‌نمره ۸۵۱۵ ـ ۳۰۲/۸/۱ راجع‌بفرع مباشرت طالقان و رسوم تعلیقه که حسب الحکم مقرر فرموده بودند از جمع آنجا برگشت نماید ، این اداره‌مفاداحکام را بعد از وضع سیصدتومان معتقد بودکه از سنه آتیه مجری دارد متأسفانه اهالی بعد از اطلاع از صدورحکم بوسیله نمایندگان طهران خود فشار آورده استرداد بقیه وجه را دارندوچون حقاً بایستی مستردگردد ووزارت جلیله مالیه‌تصویب فرموده‌اند لهذا نمیتوان آنها راساکت‌کرد وناچار مفاد حکم وزارتی بایداز هذاالسنه مجری‌گردد ولی بامین مالیه ساوج بلاغ دستور داده شد که اعلانی در تمام دهات طالقان منتشر نماید که عموم رعایا مطلع ومسبوق گردند وجه بخود آنها مسترد میگردد تا مباشرین وکدخدایان محلی (بلع) ننمایند و رعایا بحق خود نائل شوند . حال که از کیسه دولت خارج میشود باید مراقبت شود که بخود رعایا واصل گردد (رئیس‌کل)

سواد حکم فوق‌برای‌اطلاع‌هیئت محترمه اتحادیه طالقانیان‌که در مرکز هستند ابلاغ میشود (رئیس کل خالصجات مملکتی ومالیات وارزاق ایالت طهران) (سلطان حسین رخشانی) .

مطابق حکم ودستور فوق عمل گردید واین بزرگترین موفقیت برای اتحادیه بود که در ابتدای تشکیلات خود نایل‌گردید از این پس شروع بکارهای دیگر نموده تشویق اشخاص سرمایه‌دار را برای

آوردن اطفال خود بطهران برای تحصیلات در مدارس وکسانیهم که درطهران ساکن بودند اطفال خود را بمدارس جدید فرستادند .

یکی ازاقدامات این‌که درآن موقع دکترمیرزاصدرالدین‌چند روزی درطهران‌منزل نویسنده بودند بایشان اظهارکردم شما چرااطفال خود را نمی‌آورید طهران ، اظهارکردند خودم‌که نمیتوانم درطهران بمانم ودر اینجا هم‌کسی را ندارم که سرپرستی نمایند ، گفتم من حاضرم ، بعد دونفر از اطفال خود را بنام میرزا ابوالقاسم و میرزا ابراهیم آوردند طهران و مقداریهم آرد آوردند وقرار شد درمدرسه شاهزاده خانم حجره گرفته مشغول شوند .

هر دو مشغول تحصیل شدند ، ودرهفته یك روزآرددر منزل خمیر میشد وبرادر ها هردو یایکی‌خمیر را می‌بردند برای خود نان پخته مصرف میکردند البته در حجره پیش خود نگاه میداشتند دکتر میرزا صدرا خواستند پولی هم پیش من بگذارندکه در ماه بقدریکه معین کرده بودند بآنها داده شود ، بایشان گفتم بهترآنست پول را نزدآقا شیخ موسی بگذارید وبچه‌ها از ایشان بگیرند همین‌طور هم شد ، تا یکسال باین ترتیب عمل شدکه بعداً خودشان آمدند طهران .

چون در ملاقاتها اشخاص را تشویق میکردم یکی ازآنهاحاج نصرالله تاجرپسرحاج محمدیوسف‌بود که در تنکابن و شهسوار حجره و تجارتخانه مهمی داشت که مستقیماً با شهرهای روسیه معامله داشت و برنج میفروخت واجناس از قند وشکر ونفط وظروف وپارچه از آنها میگرفت ، سایر طالقانیها از ایشان گرفته در سایردهات تنکابن کجوروکلارستان تا نزدیك رود سر معامله میکردند .

پسربزرگ مشارالیه حاج نظرعلی‌که ایشان هم تجارت خانه پدر را اداره وسر پرستی وهم خودش تجارت داشت ، و پسردیگرش حاج نصرالله‌که‌یك روز ناهار منزل میرزا محمد علی یوسف زاده بودم‌چون آقایان ازطالقان آمده ومیخواستند بروند تنکابن برای ملاقات ودیدن آنها رفته بودم ، در ملاقات‌راجع به تحصیل فرزند ایشان مذاکره وبالاخره قرار شد هر دو آقایان‌را سال‌دیگر بیاورند طهران‌همین کار را هم کردند .

در تعقیب اقدام حاج نظرعلی وحاج نصرالله چند نفر ازتجار میری ازقبیل حاج اسمعیل وحاج‌اسحق وحاج یعقوب هم اطفال خود را آوردند ودر منزل شکوه الممالك واقع در درخوانگاه اطاقهائی کرایه کردند ودکتر میرزا صدرا هم در آنجا اطاقی کرایه‌کرد وبالاخره درآن محله تمام محصلین طالقانی که امروز عده‌ای ازآنها دکترند زندگی میکردند .

یکی ازافراد اتحادیه درتشکیلات دوم‌هیئت‌مدیره‌آقای میرزا عیسی‌خان بودندکه وکالت دادگستری داشتند . ایشانهم برادرهای خود را برای تحصیل آورده ودرمنزل نگاهداری میکردند وبسیار مرد عاقل وروشن فکری بودند وهمشیره‌زاده ایشان محسن خان بسیار جوان مهربان وبرای پیشرفت اتحادیه جدیت صمیمانه داشته ودر شهربانی کار میکرد .

خلاصه اینکه راه‌گذاردن‌اطفال مخصوصاً آوردن بطهران دنباله پیداکرد ورفته رفته یکی‌ازمنظورها وهدف‌های من انجام‌گرفت وخوب هم پیشرفت کرد چنانچه امروزه در تمام وزارت‌خانه‌ها ودوایردولتی طالقانیها جای تفرشی‌هارا اشغال کرده‌اند .

آقای میرزا محمد علی فرزند ملا محمد آقا پیشنماز مسجد سپهسالار در کابینه مرحوم رزم‌آرا وزیر

دادگستری بودند و آقای مهندس طالقانی فرزند میرزا علی اصغر خان طالقانی در دو نوبت وزیر کشاورزی شدند .

آقای مهندس طالقانی عمل دیگری انجام دادند که واقعاً مایه افتخار طالقانیها وضرب‌المثل در مجالس قرار گرفتند ، وآن این بود که‌در وزارت کشاورزی حقوق وزارت را تا آخرین روزیکه رفتند نگرفته بودند وروزیکه بواسطه تغییر کابینه درمنزل بودند از طرف وزارت کشاورزی ، چکی بمبلغ بیست هزار تومان وکسری بمنزلشان برده که‌تحویل دهند ، ایشان چك راگرفته پشت‌آن بحواله بنگاه ومدرسه کشاورزی کرج امضا کرده ردکردند واین عمل ایشان انعکاس شایانی بخشید وحتی مورد توجه‌ومراحم ملوکانه قرار گرفتند .

علت اینکه در کابینه‌های بعد شرکت نکردند بواسطه این است که چون قانونی از مجلس شورای ملی گذشت که کسانیکه شغلی‌ازقبیل وکالت دادگستری تأسیسات مهندسی وغیره‌دارند نمیتوانند هر دورادارا باشند یا باید از نمایندگی مجلس استعفا ویا انتخاب‌نشوند وهمین طور هم وزرا ، نباید هم وزیر وهم کار دیگر داشته باشند باینجهت آقای مهندس طالقانی شغل خودشانرا که با چند نفر از دوستان مؤسسه‌ای از قبیل سد سازی‌دائر، چنانچه ابتدای بنیاد سد سازی‌کرج بدست ایشان‌انجام گردید لذا از اشتغال‌بوزارت صرفنظر کردند وباین واسطه دیگر در کابینه‌های بعدی وارد نشدند .

لازم میدانم‌بمناسبت‌ذکر مرام وآئین‌نامه اتحادیه واردمعرفی ، واشخاص‌برجسته طالقان‌را تاآنجاکه در دست دارم برای خوانندگان ذکر نمایم وبعد تا اندازه جغرافیای محلی را از دهات وطرز زندگانی ساکنین آنجا متذکر شوم .

درویش اول

اینك در احوالات دو درویش طالقانی وارد میشوم درویش اول شیخ عبدالمجید اهل قریه مهران طالقان‌که یکی ازدهات‌علیای طالقان و درطرف یمین رودخانه بادسیر واقع وصد وپنجاه‌خانواربوده . مسجد وحمام ودکان‌صباغی‌وسه‌باب آسیا ، در بالای‌آبادی این قریه چشمه‌آب سردیست معروف به « سرچشمه » که تقریباً دوسنگ آب خنك وگوارا دارد .

شیخ عبدالمجید پس از تحصیلات مقدماتی در طالقان بقزوین میرود که این رویه معمول محصلین طالقان در علوم‌عربیه بوده بطوریکه قبلاهم ذکرشده است ، پس ازدوران توقف در قزوین‌تحصیلات‌آنجارا کافی برای خود ندانسته لذا بفکر رفتن نجف یا اصفهان می‌افتد .

اصفهان را برای خود انتخاب و حرکت میکند ، چون اصفهان اولا بواسطه بودن صاحب بن عباد طالقانی وتدریس ایشان رونق بسزائی بدست می‌آورد ، وبعدهم بواسطه سلاطین صفویه چه از حیث علوم و چه از حیث صنعت تکمیل گردیده که امروز (منچستر) ایران‌نامیده میشود .

شیخ عبدالمجید از طلاب با هوش وحاضر برای مباحث علمی‌میگردد بطوریکه در مجلسی‌که ایشان حضور داشتند کمتر مسائل علمی طرح میکردند علمای بزرگ هم ملاحظه داشتند .

شیخ عبدالمجید چون درتحصیل مواجه بامیر عماد میشودکه ازبزرگترین استاد خط نستعلیق وهنوز هم خطوط او با قیمت های گران خرید و فروش میشود ، لذا شیخ عبدالمجید از روی عشق تصمیم بفرا گرفتن خط میگیرد .

این را هم ناگفته نگذاریم که شیخ عبدالمجید در اصفهان وارد در سلك (فقر) و عرفان گردیدند و دراین طریقه جدیت کامل ومطالعات زیادی داشتند که رفته رفته معروف بدرویش واینك بعدازاین ماهم دراین تاریخ بنام درویش ذکر خواهیم نمود ، درویش کار خط را بجائی میرساند که از استاد خود میرعماد میگذرد بلکه بعقیده بعضی اشخاص خط اورا بهتر از میرعماد تشخیص میدادند ولی بواسطه احترام میرعماد که کارهای نویسندگی دولت وفرامین با ایشان بودنمی‌توانستند بگویند که خط درویش بهتر ازخط میرعماد است وازاین حیث درویش عصبانی میشود .

بالاخره درویش بفکر اینکه حالا این همه زحمت کشیده خط را باین درجه رسانیده‌ام که ازاستاد بهتر بنویسم ولی بواسطه عنوان نمی‌خواهند مرا برتر ازاستاد بدانند حالا ماهم این خط درست را خواهیم شکست وآن شکسته را بصورت تازه ، وطوری مجدداً درست میکنم که بنام خودم معروف وعمل گردد .

درویش وخط شکسته

درویش در اطاق کار مطالعه خود زیر زمینی داشت ، طاق‌اطاق را بروی زیرزمین سوراخ کرده وشروع نمود ، بنوشتن ، بخود گفت : چرا دایره نون وياسين وامثال آن گرد باشد ، نه کشیده باشد وبهمین طورتمام حروفهای نستعلیق را شکست ، شب تا صبح مشق میکرد واز سوراخ میریخت توی زیر زمین تا یك روز دید اوراق نوشته شده دیگر از سوراخ پائین نمیرود معلوم شد زیر زمین پرشده است که دیگر جا ندارد که اوراق مشق در آن ریخته شود ، ،ضمناً دید صورت خوبی پیدا کرده است ، از آنروز در صدد برآمد که حالا دیگر نوشتن باصطلاح جنگلی بس است وباید حروفها را در حال شکستگی درست ومنظم نمود .

پس از موفقیت فرمانی بهردو خط نستعلیق وشکسته نوشت که مضمون فرمان با خط نستعلیق تاپائین ورقه آمده بود درصورتیکه همان مضمون ، بخط شکسته دوسطرونیم بیشتر در ورقه جای نگرفته بود . هر دو ورقه را با یکی از دوستان درباریش نزد شاه عباس فرستاد .

شاه عباس ورواج خط شکسته

شاه عباس وقتی فرمان را با دوخط ملاحظه کرد البته خط شکسته بنظرش بهتر و قشنگ ترجلوه کردکه بعلاوه در مصرف کتابت هم با صرفه‌تراست لذا دستور داد مکاتبات دربار از این تاریخ باخط شکسته نوشته شود وبرای فراگرفتن آن نزد درویش تعلیم بگیرند .

البته هرچیزیرا که سلطان به پسندد هنر است ، مردم روکردند بطرف درویش ، باین جهت بازار درویش رونق گرفته ومشهور گردید بطوریکه دیگر کسی بطرف میر عماد برای تعلیم نمی رفت .

درویش پس از این موفقیت در فکر افتاد که خط شکسته را بدو صورت درآورد ، یکی شکسته ، ودیگرشکسته نستعلیق که دومی برای کتاب ونامه مرغوب تروخواناتر خواهد بود ، لذا شکسته نستعلیق‌را رواج داد .

بعد ازدرویش رجال درجه اول زمان با نوشتن خط شکسته نستعلیق هرکدام که با ذوق وعلاقه‌داشتند برای خود (شیوه) ای درست کردند ، چنانچه ازرجال زمان ناصرالدین‌شاه امیر نظام گروسی یك شیوه مخصوصی که بسیار قشنگ است پدید آورد ، زمانیکه والی آذربایجان بوده هر نامه شکوائیه که باو میدادندچون بد خط بود پاره میکرد ، باین جهت‌بین تمام اهالی تبریز و بعدهم سایر شهرهای آذربایجان شیوه امیر نظام رواج پیدا کردکه هنوز هم متداول است ، شیوه امین الدوله ، شیوه وثوق الدوله و قوام

السلطنه‌معروف است ولی بدبختانه این روشها در مشروطه ازبین رفت ودر زمان‌پهلوی بکلی موضوع خط از مدارس نه تنها برچیده شد بلکه برای آن امتیازیهم بنام (نمره) در کارنامه‌های تحصیلی ذکر نمیشد برای اینکه جزو دروس تحصیلی بحساب نمی‌آوردند ، رفته رفته قضیه (املاء) هم از بین رفت وناچار انشاء هم از بین میرود که بقول رئیس الوزراء ووزیر فرهنگ اظهارمیدارند : که لیسانسیه‌ها نمی توانند دوسطر خوانا بدون غلط بنویسند . چرا ؟ .

برای اینکه پایه تحصیل غلط است ، آخر کجای دنیا ملتی پیدا میشود که خط خودش را نتواند بنویسد یا اگر هم بنویسد طوری است که در خواندنش با رمل واسطرلاب باید خواند ، خواننده‌گان عزیز شما اولادان خودتان را این‌طورتربیت منمائید وبچه‌ها وفرزندان خود را وا دارید در منزل‌با نظارت خودتان چند دقیقه الی یك ساعت از روی یك نامه خوش‌خط مشق نمایند .

حالا خوانندگان‌عزیز راسوق میدهیم بسر گذشت ومعرفی درویش دوم‌که ازاهل طالقان بوده‌است .

درویش ثانی

غلامحسین خان در سال ۱۲۵۱ در قریه زیدشت طالقان بدنیا آمده ، قریه‌زیدشت‌که در حدود صدوپنجاه‌خانوار سکنه ومسجد وحمام وچند باب دکاکین دارد ، اشجار وبساتین‌آن دهکده نیززیاد است ، درساحل یسار شاهرود و متصل بدامنه کوه (کاهار) واقع وسکنه ازهر صنف میباشد وفعلا بواسطه عبور ومرور واتوبوس رانی یك حالت موکزیتی پیدا کرده است که دکاکین کسب آن زیاد وعده‌ای ازسایر دهات برای‌کسب بزیدشت‌آمده‌اند.

لقب درویش هم هدیه ای بودکه‌پدرش‌حاج بشیر باو داد ، حاج بشیرکه مردی وارسته و قلندرمسلك بوده‌نزدیکان‌خود را باکلمه‌درویش صدا میزده‌است وحتی‌نسبت بدوستانش‌همین‌کلمه راخطاب‌میکرده ، پسرش را نیز بجای غلامحسین ، یا غلام‌جان ویا درویش صدا میکرده ،آنقدر درویش گفت که غلامحسین هنوز راه و رسم درویشی بگوشش نخورده درویش شده بود ، چندی بعد هم‌که قد وبالائی بهم زد یك (خانهم) باسم او اضافه گردید که شد درویش خان واین اسم تا آخر عمر روی او مانده وبتمام معنی او را حفظ کرده بود .

درویش وموسیقی

درویش خان پس ازاینکه با پدرش‌آمد طهران درمدرسه‌موسیقی نظام وارد وچون علاقه وعشق‌بموسیقی داشت‌خیلی‌زود یادگرفت ولی ساز مخصوص (طبل بود) ! فقط طبل ! چرا ؟ برای اینکه ملاحظه میکنیدکاررا بکاردان نسپرده‌اند واین شعار قدیمی است ، تا بوده همین بوده ، وتا هست چه عرض کنم ! نگارنده هم تا دیده‌ام غیر از این نبوده وبعد هم همین طور خواهد بود.

طبال دسته منیجك

لابد از خوانندگان هنوزکسانی هستند که قصه منیجك (عزیز السلطان) را دیده ویا شنیداند قصه‌ای‌که بیش ازکتاب تاریخ و افسانه ، عبرت انگیز است ؛ چه اول درخشانی داشت وچه عاقبت غمناك ، وقتی این پسرك زردنبو عزیز بی‌جهت ناصرالدین شاه شد ولقب عزیز السلطان روی پیشانیش افتاد ، شاه پس از چندی دستور داد یك دسته موزیك مخصوص برای عزیزکرده‌اش مانند موزیك رسمی سلطنتی ترتیب دهند که حتی‌الامکان همه افرادش ازشاگردان جوان مدرسه موسیقی‌نظام‌باشند . البته باید بگوئیم این رویه ناصرالدین شاه سیاستی بوده در مقابل فرزندان خود .

دسته مخصوص موزیك منیجك براه افتاد ودرویش خان طبال آندسته بود ، در صورتیکه در خانه نزد پدرش سه تار یاد گرفته بود و کاملا دستش به تار آشنا شده بود ، وقدریکه پیشرفت کرد پیش آقا حسینقلی که خلاق تارآنروز بود (بلکه تاکنونهم مانندپنجه‌اوکسی سیم‌های تاررا بصدا در نیاورده است حتی پسرش) رفت ودرآنجا دوره کامل موسیقی راآموخت .

درویش باکمال السلطنه پدر مرحوم ابوالحسن صباهمکاری میکرد وطولی نکشید باذوق فطری که داشت یك ساززن جالبی ازکاردرآمد ، کمال السلطنه که‌خودش هم اهل هنربود تصادفاً درویش و هنرش را پسندید یك شب هم شعاع السلطنه پسر مظفرالدین شاه با معرفی آقا جسینقلی ساز درویش را گوش داد .



درویش‌خان طالقانی

سفر درویش به‌شیراز شعاع السلطنه وقتی بسمت والی فارس میخواست به شیراز برود کمال السلطنه چون جزو دستگاه شعاع السلطنه بود توصیه کرددرویش‌را با خودش ببردکه ساززن‌مخصوص وجزوتجمل دستگاه‌حضرت والاباش درویش خان‌بااکراه‌همراه‌شاهزاده بشیراز رفت ، درآنجا بود که نزدیك بود بدستور حضرت والادست ویا انگشتان این مرد هنرمند بزرگ رازیر ساطورمیر غضب بگذارند ؟ داستان از این قرار است : که حلال زاده شیر پاك خورده‌ای خبر داد و بگوش شعاع السلطنه رسانید وگفت : که برای اقدس والا ننگ است که تار زن مخصوص‌تان در مجلس دیگری ساز بزند برای اینکه او متعلق و منحصر به مجالس حضرت والا است ، درحالیکه دیشب مست ولایعقل در مجلسی ساز زده که آبروی دستگاه حضرت والا را برده است . حضرت والافوراً میرغضب را احضار وگفت میروی درویش خان را در هر مجلسی هست پیدا میکنی همانجا انگشتهای او را زیر ساطور میگذاری تا دیگر نتواند برای دیگران ساز بزند حتی برای من ؟ (خوانندگان خصوصاً جوانان با دقت این سطور را بخوانند ؟) ازاین دستور استبدادی وحشت ناك پیش خدمت مخصوص شعاع السلطنه‌که خود باخته درویش‌خان بود با خبر شده فوراً دوان دوان خود را به کمال السلطنه رسانید وقضیه را خبر داد .

کمال السلطنه رفت پیش شعاع السلطنه بالاخره با مذاکرات ناسخ این حکم ظالمانه را گرفت ودرویش‌را از بلائیکه برای‌کسی مانند او در حکم مرگ بود نجات داد ، چندی بعد خود حضرت والا معزول شد وازمقام والی گری افتاد ودرویش‌خان همراه‌حضرت والابطهران‌آمد ، وباز هم عنوان ساز زن

مخصوص شعاع السلطنه را داشت ولی حقوقش برای مخارجش کافی نبود .

چون درویش در شیراز متأهل شده و دختری برای او بدنیا آمده بود که همین قمرالملوك خانم درویش است درویش خان برای افزایش درآمد خود کلاس درسی باز کرد که عده‌ای نزد او مشق کنند خبر بگوش حضرت والا رسید وباز معلمی کردن درویش را خلاف شئون خود دانست بنوکرهای خودش گفت بروند درویش را ازکلاسش دستگیر کرده پیش حضرت والاببرند تا بجرم این گستاخی‌مجازات‌شود .

یك فراش سبیل کلفت وارد کلاس درویش خان گردید در حالیکه چند نفر شاگرد در اطاق مشغول مشق بودند درویش فوراً فهمیدکه باز هم خوابی برایش دیده شده است بفراش گفت : یا پیر جان کمی صبر کن تا لباس حسابی بپوشم وهمراه تو خدمت حضرت والا شرفیاب گردم .

فراش قبول کرد وپهلوی شاگردهانشست ، درویش از اطاق بیرون رفت آهسته در اطاق را از پشت جفت کرد وراه بام را پیش گرفت بام به بام خودش را بکوچه رسانید ویکسر به سفارت انگلیس رفت و متحصن شد اول کاریکه کرد یك نفر از فراشهای سفارت را بامر نایب سفارت فرستاد منزلش ، گفت‌میروی بشاگردها میگوئی کلاس فعلا تا چند روزی تعطیل خواهد بود ، وبآن فراش سبیل کلفت هم میگوئی که اگر با من کاری دارد بسفارت انگلیس بیاید تا بدانم چه‌کاری دارد ، فراش به محض اینکه این پیغام‌را شنید ناراحت و سبیل او آویزان شدکه حالا جواب حضرت والا را چه بگوید .

درویش خان تقاضای ملاقات سفیر رانمود وجریان شیراز وجریان‌روزرا هم شرح‌داد ، خانم‌سفیرکه اهل موسیقی بود ونام درویش را هم شنیده بود درخواست‌کرد یك پنجه سازبزند ومیخواست او را امتحان کرده باشد .

درویش گفت تار بیاورید ، یك آهنك فرنگی را بقدری خوب زد که خانم سفیر تحت تأثیر قرار گرفت ، خواهش‌کرد یك قطعه ایرانی بزندکه آنرا فوق العاده پسندید ، بعد پشت پیانونشست وازدرویش خواست که آن آهنك را مجدداً بزند وخود خانم با پیانو او را همراهی میکرد .

اقدام سفیرانگلیس

بعد سفیر انگلیس کاغذ شدید اللحنی به شاهزاده شعاع السلطنه خطاب و فرستاد و درویش را از دست حضرت والا و هوسهای استبدادی‌او نجات داد (این بود وضعیت هنرمندان آنروز) اگر سفارت انگلیس‌آنروز پناه‌گاه درویش خان نمی‌شد کار درویش باآن سابقه باحضرت والا بکجا میکشید و بچه عقوبتی گرفتار میشد ؟.

تبرزین

قبل از درویش در ایران بجز شعبه موزیك نظامی در دارالفنون از تصدیق وگواهی نامه برای رشته موسیقی چیزی نبودهرکس میخواست ساز یاد بگیرد پیش یکی از استادان فن میرفت و مدتی مشق میکرد و هنرش‌معروف میشد .

وقتی درویش کلاس تار دایر کرد ، برای اولین بارگواهی‌نامه را معمول‌کرد ولی بصورت‌وشکل عجیبی که در دنیا بدون سابقه و از ابتکار ذوقی خود درویش بوده است ، درویش بجای گواهی نامه یك تبرزین کوچك شبیه تبرزین درویشی بشاگردان خود میداد .

تبرزین ها هم سه درجه‌ای بودکه از سه نوع فلزساخته شده بود ، مس . نقره ، طلا و بکسی که دوره اول را تمام کرده بود یك تبرزین مسی وکسی‌که دورهٔ دوم‌را تمام‌کرده بود یك‌تبرزین نقره وکسی که دوره سوم یعنی عالی را تمام کرده بود که دوره موسیقی‌ایرانرا با همه (ردلف)هایش بطور کامل یاد

گرفته بود و پنجه اش پخته شده بود تبرزین طلا میداد که آقای وزیری ، صبا ، معروفی ، داود ، از این دسته طلائی بودند .

درویش خان علاوه بر هنرش جنبه انسانی و وارستگی و علو روح قوی داشت ، هرگز نشد جاه وثروت و عنوان و مقام چشم او را خیره کند ، عاطفه انسانی او بحدی بودکه گاهی ازاوقات درمجالس اشرافی تواضع وفروتنی را زیر پا میگذاشت و از تعظیم بی‌زار بود .

درویش درسفارت فرانسه

یك روز سفارت فرانسه از او دعوت کرد ، چون سفیر فرانسه با ادبیات فارسی آشنا وعلاقه داشت وشیفته سازواخلاق درویش‌خان شده وغالباً درویش را بسفارت دعوت میکرد ، ازدولت فرانسه هم برای درویش‌نشان علمی درخواست کرد که قبول شد و باتشریفات مجللی بدرویش داده شد .

یك روز غروب قرار بود بسفارت‌فرانسه برود وطبق دعوت آماده حرکت‌بودکه‌یکی ازشاگردانش وارد شد ، وقتی‌که فهمید درویش میخواهد برود و ازمشق محروم میشودکسل و افسرده شد ، فوراًدرویش متوجه گردید نشست و تار را برای مشق درآغوش گرفت و بشاگرد گفت یاپیرجان بنشین (چون همیشه به اشخاص باکلمه یاپیرجان خطاب میکرد) گفت‌این دو قرانی را عشق است چون سفارت جائی نمیرود ، اجرت درس تار درآن زمان دو قران بوده ، ودر هرجلسه مشق شاگردان نقداً پرداخت میکردند و این مبلغ هم برای استقناع طبع درویش بوده است .

درویش‌کـه گاهی برای خودش ، بـرای دل شیدائی و سودازده‌اش ، ساز میزد معرکـه میکرد و مضرابش تار های دل را طوری تکان میداد و شنونده را از خود بی خود میکرد که واقعاً ازحال میبرد .

ازاثر پنجه اویکی دو بار دیده بودند که وقتی درویش خان ساز میزد بلبل‌تانزدیك او آمده و بی‌پروا سر شاخه مسحور پنجه ساز درویش شده بود (نویسنده بچشم خود در باغ بهجت‌آباد روز تولد حضرت علی علیه‌السلام که ازطرف انجمن اخوت‌آقای ظهیر الدوله جشن و باصطلاح (دیك جوش داده میشد) وتمام اخوان صفا هرکدام بخدمتی مشغول میشدند و همه جوقه جوقه درباغ هر چند نفری مشغول صحبت وکارهای مناسب آنروز بودند ، شاعران درگوشه وکنار اشعار روزرا می سرودند ، خودآقای ظهیرالدوله هم باچند نفر حرکت میکردند که در جرکه اگر اخوان احتیاجی داشته باشند انجام داده شود ، درآن روز نویسنده و ناصر سیف در جرگه‌ای بودیم که درویش ساز میزد و من و ناصر هم خواننده بودیم) آنروزبچشم خود دیدکه یك‌بلبل وچندگنجشك‌آمدند وبر شاخه درختی‌که درویش در زیرآن درخت‌گرم نواختن ساز بود اینقدر نشستند تاساز ساکت و پس از یکی دو دقیقه‌که واقعاً قادر بحرکت وپروازنبودند پروازکردند .

یکی دیگر ازجلسه های شب‌تاریخی گلندویك‌بودکه عارف قزوینی‌آنرا در دیوان‌خودش وصف‌کرده است . عارف که در تمام عمرش با موسیقی دانهای درجه اول سر وکار داشت آن شب را یك شب تاریخی یاد میکند ، عارف میگوید شبی که نزدیك بود روح از بدن من و سایر حضار پروازکند .

مرگ درویش

مرگ درویش بقـدری دل خراش وغـم انگیز است کـه انسان نمی خواهد ذکرش را تکرار بنماید ، چه تصادف که میتوان گفت‌که این تصادف مغز آن مرد هنرمند ومجسمه اخلاق را چنان متلاشی کرد که مغز دنیای موسیقی را متلاشی نمود .

مدفن درویش

درویش در امام زاده قاسم شمیران پهلوی قبر ظهیر الدوله دفن گردیده است همانجا که ایرج میرزا جلال الممالك و عشقی‌نیز در آنجا دفن شدند ، و جلال الممالك آنجا را بدفن عشق ، نام نهاده و گفته است .

مدفن عشق جهان است اینجا　　یك جهان عشق نهان است اینجا

ایرج میرزا هم مانند عارف شیفته درویش و ساز او بوده است .

مطلبی که شاید کمتر کسی خبرداشته باشداین که‌پدر درویش بشیرخان‌هم اهل ذوق وهنر بوده وسه‌تار راخیلی‌خوب میزده وپسر ، موسیقی را اول نزد پدرش آموخته بود بعدبسراغ استادان‌دیگر باپدر رهسپار طهران گردید که ذکر شده است .

رباعی‌افسر دروصف دو درویش

شاهزاده محمد هاشم میرزا ملقب به‌شیخ الرئیس‌که چندین دوره نماینده مجلس شورای ملی بودند در وصف دو درویش این‌رباعی راگفته‌اند .

درویش زمان ما و درویش نخست　　هر یك بخطی راه تجلی میجست

آن خط شکسته رابدینگونه‌نوشت　　وین موسیقی شکسته را کرددرست

درویش زمان مامقصود درویش‌خان است که یك سیم برتار وسه تار افزودند که معروف بسیم‌درویش است که اول ناقص بوده و درویش خان درست کرده است ، درویش اول هم که معلوم است مفصلا بیان و ذکر شده است و اینك با ذکر رباعی شاهزاده افسر تاریخ واحوالات هر دو درویش رابه پایان‌رسانیدیم.

در این موقع که احوالات دو درویش نامی اهل طالقان را ذکر کردیم مقتضی چنان دانستیم که ذکریهم از تاریخ‌طالقان ودهات ووضع اجتماعی واقتصادی‌آن ، از تاریخ (مینودر) یا باب‌الجنه قزوینی تالیف دانشمند محترم آقای سید محمد علی گلریز که یکی از دوستان نویسنده است نقل نمایم .

بخش طالقان

در کتاب حدود العالم مینویسد که : طالقان شهرکیست از ری‌بدیلمان‌نزدیك‌صاحب‌مجالس‌المؤمنین گوید طالقان بین‌قزوین وابهر (البته واضح است که طالقان بین قزوین و ابهر نیست بلکه بین قزوین و ری میباشد و بهیچ وجه تناسب به ابهر ندارد) وآن چند دیه است که نام آنرا طالقان نهاده‌اند ، مخفی نماند که اهالی طالقان وقزوین همیشه از محبان شاه ولایت بوده اند و از ائمه اهل بیت‌علیهم‌السلام احادیث بسیار در فضیلت این طالقان‌واهالی آنجا داده شده است .

استاد بارتولد روسی درکتاب جغرافیای تاریخی مینویسد : از جمله قلاع سرحدی در پیرامون قزوین از دژطالقان نام می برند که در خاور قزوین نزدیك‌کوهها قرار دارد واواخر سده دهم درزمان مقدسی شهر مهمی بوده .

مؤلف‌گوید

طالقان‌عبارت‌ازدهستانی‌است که‌میان‌قزوین و طهران واقع شده و اکنون یکی از بخشهای تهران بشمار میرود ، درگذشته بنابه نزدیکی و همسایگی با قزوین داخل در نواحی و دهستانهای این شهر بوده است ، روابط مادی و معنوی الزام مینماید که این دهستان نیز بقزوین پیوستگی داشته باشد زیرا علاوه از هم جواری و مراوده علمی و اقتصادی بسیاری از دانشمندان و رجال طالقان در قزوین می‌نشسته و درآنجا بکسب دانش‌پرداخته‌اند

یا دراین شهر مرجعیت داشته و زندگی کرده و در گذشته اند که در کتب رجال آنها را در ردیف دانشمندان قزوین بشمارآورده اند ازاین رونگارنده‌هم پیروی از رویه گذشتگان ، وبزرگان ودانشمندان طالقانرا در ردیف رجال قزوین نام برده ام .

درقسمت‌جغرافیائی‌این‌دهستان‌هم اول‌کتاب جغرافیای‌طالقان‌تألیف مرحوم‌محمدحسن‌اعتماد السلطنه راکه رساله محققانه و نفیسی است که در زمان ناصر الدین شاه در روزنامه ایران بسال۱۳۰۱ هجری قمری منتشر گردیده است عیناً دراینجا نقل‌میکنم وآنگاه بذکر اوضاع کنونی طالقان خواهم پرداخت تا مقایسه گذشته وحال آسان باشد و معلوم شود طی متجاوز ازنیم قرن دراین دهستان چه تغییراتی ازترقی وتنزل و پیشرفت یا عقب ماندگی پیش آمده است .

نوشتجات متقدمین‌راجع بطالقان نقل‌ازرساله‌جغرافیای قدیم وجدیدطالقان‌تألیف شادروان محمد حسن خان‌اعتماد السلطنه و زیر فرهنگ عصر ناصرالدین شاه:

اسم و شرح طالقان درکتب جغرافی و تواریخ عرب وعجم مسطور است . یعنی آنرا ولایت نوشته اند و برخی رستاق یکی بلده ورستاق نگاشته و دیگری بلوك واز این جمله برمیآید که ناحیه معظمی بوده‌است ودر اینکه این ناحیه از مضافات و متعلقات کدام ولایت است نیز اختلاف کرده‌اند .

بعضی آنرا جزءطبرستان دانسته طایفه‌ای داخل در خاك گیلان ، جماعتی از اعمال ری ،وزمره‌ای طالقانرا متعلق بقزوین خوانده اند و نوشته‌اند ، وما میتوانیم گفت در بعضی احیان طالقان خود ناحیه و ولایتی مفروز و مستقل بوده است وابتدا مینمائیم بآنچه متقدمین از مصنفین در باب طالقان نوشته‌اند ،تا حالت قدیم آن معلوم شود .

شهاب الدین یاقوت حموی درمعجم البلدان گوید : دو شهراست که طالقان‌نام‌دارد یکی‌درخراسان فیمابین‌بلخ ومرورود ، وبعقیده‌اصطخری‌طالقان‌بزرگترین‌شهرطخارستان است واقع دردشت ولی مسافت‌تا کوهستان زیاده از یك تیر پرتاب نیست اطراف آنرا باغات احاطه کرده است ، واز نهر عظیمی سیرآب میگردد وسعت آن مساوی ثلث بلخ است .

طالقان دیگر عبارت است از شهر ورستاق فیمابین قزوین وابهر ومشتملست برچندین قصبه که‌بهمین اسم موسوم و معروف میباشد .

ملك مؤید ابوالفدا صاحب حماة درکتاب الاطوال گوید : طالقان در قهستان واقع است ودرکتاب تقویم‌البلدان نقل از یاقوت کرده میگوید : دو موضعست یکی بخراسان ودیگری ببلاد جبل و آنکه ببلاد جبل است‌فیمابین قزوین و ابهر است ، وعقیده ابن‌حوقل‌این است طالقان در میان دو کوه‌عظیم میباشد .

احمد کاتب گفته است که طالقان بدیلم نزدیك تر است تا قزوین .

امین احمد رازی صاحب کتاب هفت اقلیم ، گوید : طبرستان ولایتی است درنهایت صفا و کمال طراوت وهوا ازآبش‌کوثر در انفعال ودرختانش همه طوبا مثال سبزه زارسپهردرمقابل چمنهای مرغزارش شرمنده و منفعل از حوالی جرجان و حدود دامغان تاکوهستان ری و طالقان همه طبرستان است .

از این گفته چنین برمی‌آید که درزمان امین احمد رازی که تقریباً اوایل سلطنت سلاطین صفویه میباشد طالقانرا جزوطبرستان محسوب میداشته‌اند . درکتاب مسالك وممالك‌فارسی درذیل شرح‌طبرستان مینویسد : از سرحد دیلمان‌وکنار دریا تااستراباد یك روز راه بیش نیست وناحیه ری به‌قزوین پیوسته‌است

ابهر و زنگان وطالقان در نواحی بوده از این عبارت معلوم میشود که صاحب مسالك وممالك طالقان را جزو طبرستان نمی داند بلکه مستقل میداند .

در جهان نمای خلیفه مسطور است که طالقان بلاد وناحیه ایست عرض آن ۳۷ درجه و نیم و طول آن هشتاد درجه ونیم در میان دوکوه فیما بین قزوین و ابهر واقع است هوای آن سرد محصول آن غله و قدری گردو میباشد .

حمدالله مستوفی در نزهة القلوب گوید : طالقان ولایتیست سرد سیر در شرق قزوین در کوهستان افتاده است و کلاتها بوده است و دیه های معتبر کمتر باشد ، حاصل آنجا غله واندکی جوز و میوه بود و مردم آنجا دعوی مذهب سنت کنند اما ببواطئه مایل تر باشند (یعنی اسمعیلیه) ولایتش سراندود وجرود ، قهپایه وکن وکرج از توابع آنجا است دراین ولایت دیه های معتبر هست و حقوق دیوانی طالقان و این ولایت یك تومان است .

زکریا بن محمدبن محمود القزوینی درآثار البلاد گوید : طالقان رستاقی است دارای قریه‌ها که درکوهستان واقع شده فیما بین قزوین وگیلان وکوههای دیلم ، درکوههای طالقان زیتون وانار هست واز آنجا زیتون ونارادان بقزوین میآورند (نویسنده ـ زکریا بن محمدبن محمودبکلی اشتباه کرده خاصه در محصول آنجاکه زیتون وانار اصلا وجود نداردبرای اینکه سردسیر است شاید با رودبار یاطارم سفلی اشتباه کرده باشد ـ اعظام الوزاره) .

اگر طالقانرا ولایتی مفروز فرض کنیم طبیعی آن اینست که ازمضافات قزوین و دیلم بوده باشد و اگر گاهی آنرا جزو طبرستان یا اعمال (ری) نوشته‌اند ازروی اعتباراتیست که در اوقات مختلف ببعضی جهات نموده‌اند بعبارة اخری امری اعتباری بوده است حـالا طالقان یکـی از بلوکات معظمه و ییلاقی قزوین است .

حدود طالقان

حد شرقی آن کوه عسلك وگردنه انکران است که سرحد و فاصل طالقان وآزادبر میباشد حد غربی کوه انگه وگردنه کلانك وکوه وگردنه مزبور طالقانرا از پشکل‌دره که آن نیز بلوکی است از قزوین جدا میسازد ، حد شمالی کوه عتیق وکوه (صاد) وکوه بادسیر وگردنه هزارچم است که از طرف مغرب فاصل البرز کوه الموت از طالقان و ازسمت شمال کلار دشت و تنکابن را ازناحیه مزبور جدا میکند ،(کوه هزارچم یکی ازشعبه‌های کوه صاد است) حد جنوبی کوه کاهار وگردنه مامشکه در میباشد که حد فاصل طالقان است از ولیان که یکی از قراء ساوجبلاغ میباشد .

رودخانه شاهرود

شاهرود در ناحیه طالقان از هشت نهر عظیم و چند رود کوچك که اسامی آنها بقرارذیل است تشکیل یافته وازحدود طالقان گذشته بخاك طارم جاری میگردد وپس از آنکه از زیر کوه خزران گذشته و ازپای چنار (پاچنار) منجیل و از پهلوی پل منجیل جریان یافت در زیر منجیل بارود قزل اوزن متحد میشود وچون این دو رودخانه بهم پیوسته میشود موسوم به سفید رود میگردد و قریه (کلج) طارم که اهالی آنرا کله میگویند قریب به‌ملتقای این دو رود واقع شده است وسفید رود تقریباً از پنج فرسنگی شهر رشت گذشته در طرف شرقی این بلد بدریای خزر میریزد .

اسامی رودخاهائیکه شاهرود را تشکیل میدهد از قرار ذیل است :

اول ـ رودخانه باد سیر که باسم کوه‌هزارچم موسوم است و ازچشمه سارهای زیر قله بادسیرسرچشمه می‌گیرد وازطرف شمال جاری شده و تقریباً پنج فرسنگ راه در دره‌های کوه (صاد) جاری و بهر دره که میرسد آبهای چشمه‌های دیگر بآن ضمیمه و ملحق میگردد . بعد از محاذی قریهٔ پراچان گذشته‌اراضی این قریه وقرای خیکان ودیزان ومهران را سیرآب ساخته یك میدان بالای قریه جوستان بارودخانه‌دیگر که ناریان وبایزن باشد متحد شده میرود بقریهٔ تکیه و درزیر جوستان برودخانهٔ عالی زن پیوسته آنوقت موسوم بشاهرود میگردد .

دوم ـ رودخانه عالی زن که باسم‌شعبه‌ای از شعبه‌های‌کوه (صاد) موسوم است سر چشمه آن چشمه سارهای زیر قله کوه عالی زن میباشدو قله‌مزبوره شیربشم نام دارد ـ واین رودخانه تقریباً سه فرسخ‌جاری شده در دره‌های‌کوه صاد از شمال بجنوب جریان یافته در زیرقریه جوستان برود خانه‌های سابق الذکر پیوسته بسمت‌قبله روان وتمام قرای طالقانرا سیراب مینماید .

سوم ـ رودخانه ناریان ـ و چون‌این رودخانه ازاول قریهٔ‌که میگذرد وآنراسیراب مینماید ناریان نام دارد باین اسم موسوم گردیده ـ سرچشمه آن پای گردنه دربچه است و گردنهٔ مزبور یکی از قلل کوه صاد است آب چشمه سارهای پای قله دربچه بهم پیوسته ، بطرف شمال جاری شده و در یك فرسخی جوستان برودخانهٔ بایزن ملحق میشود و دریك میدانی‌جوستان ضمیمه رود بادسیر گردیده در زیرجوستان با رود عالیزن یکی میشود .

چهارم ـ رودخانه (بایزن) که آن نیز از چهار رود مرکب است ، رود کته‌ده که سر چشمه‌آن چشمه سارهای کدوك عسلك است . وکدوك مزبور از شعب کوه کاهار میباشد و چشمه سار های مزبور معروف بچم گردو و آب آنها از مشرق بمغرب جاری است ، رود دیگر گراب است که از چشمه‌سارهای کوه صاد (معروف به کوتیل) وجود یافته و از شمال بجنوب جاریست تا زیر قریه گراب‌که آنجا به‌رود کته ده پیوسته از مشرق بمغرب می‌آید و بعد برود ده دژ ملحق میگردد ـ دیگر رود ده دژ که از کدوك انگران یعنی از چشمه های پای آن کدوك برود خچیره ملحق میشود .

دیگر رود خچیره است که ازکوه دارکش از چشمه سارهای‌آن جاری شده از جنوب بشمال‌می‌آید وبسه رود مذکور می پیوندد و این رودخانه را پیان چال‌مینامند . وکوه دارکش شعبه‌ایست ازکوه‌کاهار.

خلاصه پس‌ازآنکه این‌چهار رود بهم پیوسته‌شد موسوم برودبایزن میشود واز مشرق‌بمغرب‌جاریست تا برودخانه ناریان و باد سیر و رودعالیزن متصل‌شده آنگاه اززیرجوستان ازشمال بجنوب روان‌میگردد.

پنجم ـ رودخانه نویز ـ که از طرف‌کدوك محمد حنفیه از چشمه های موسوم به پراویزان ووری پورت (دری پورت) ازشمال‌بجنوب‌جاریست ، اولااین رودخانه بقریه نویزمیرسد و درحوالی قریه‌مرجان برودخانه شاهرود میریزد .

ششم ـ رودکهرکبود که منصوب بقریه‌ایست موسوم بهمین اسم ، رودخانه ازکوه عتیق وصاد ازطرف مغرب‌کدوك محمدحنفیه ازچشمهای موسوم‌بچهارده مناران و قلقله چشمه تشکیل‌یافته ازشمال‌بجنوب‌جاری شده زیر قریه کهرکبود برودخانه شاهرود ملحق میگردد .

هفتم ـ رودخانه‌مامشکه درمیباشد ـ مامشکه درشعبه‌ایست ازکوه‌کاهار وچشمه سارهای آن این‌رود ـ

خانه را تشکیل داده و از طرف جنوب شرقی بسمت مغرب جاری میشود و پهلوی قریه کوران برودخانه شاهرود اتصال پیدا میکند .

هشتم ـ البز رود ـ که از طرف غربی کوه صاد که آنرا البرزالموت مینامند از کدوك مالیخانی از چشمه سارهای آن ترکیب شده و جریان یافته از شمال بجنوب روان و در زیر قریه حسن جون با سایر شعب رود شاهرود که یکی‌شده متحدمیگردد ، این‌رودخانه‌عظیم‌معروف تشکیل داده میشود . وچنانچه گفتیم بخاك طارم و گیلان رفته با قزل اوزن اتحاد و اتصال یافته باسم سفید رود موسوم و بطرف بحر خزر سرازیر و میریزد .

ذکر بعضی ازخصایص طالقان

زبان اهل‌طالقان مرکب است‌ازلهجه ولسان قزوینی وطبرستانی چه با این هردو ولایت همسایگی ومجاورت دارند از هردوسمت وضع تکلم وتلفظ خود رااخذ واقتباس نموده‌اند.

مسافت طالقان تا قزوین شش فرسخ است و تارود باراالموت سه فرسخ و تاساوجبلاغ سه فرسخ وتا کلار دشت سه فرسخ و تا تنکابن ٦ فرسخ وتاآزاد بر یك فرسخ است .

زراعت طالقان

زراعت بلوك طالقان باختلاف محلی‌است. درطالقان یابلوك‌علیا اراضی قابل زراعت‌کمتر ورفع‌کشت وحاصل نیزکم‌است چنانکه از تخمی دو تخم الی پنج تخم و شش تخم درجه زراعت و حاصل آنست اما در طالقان وسطی و سفلی باصطلاح (وسط وپائین) رفع حاصل از تخمی هفت هشت تخم الی سی چهل تخم میباشد حاصل بلوك‌علیا که ییلاق میباشد دراواخر سنبله برداشت میشود و حاصل بلوك‌وسطی‌وسفلی را در اول ماه مزبور برمیدارند یعنی در اواخر ماه تابستان و اول پائیز ، درجه هوا باین قاعده یك ماه باهم تفاوت دارد .

معادن متعدده نمك درطالقان هست و فعلا از چهار معدن در چهار محل نمك برمیدارند ، اول در زیر قریه وشته که چشمه‌ایست درآنجا که آب شور و تلخی ازآن جاریست ، نزدیك آن چشمه حوضهای زیاد حفر کرده اند وآب ازچشمه بیرون‌آمده بحوض‌میریزد و بعد از سه چهار روز تك حوض راجاروب کرده وخوب رفته نمك را جمع‌آوری نموده و میبرند .

دوم چشمه ایست میان قریه وشته و قریه جزن یا (گزن) در مزرعه‌ای بنام سوسرك در اینجا نیز آب تلخ وشورکه آب آن درحوضهای حفرشده منجمد ونمك‌میشود وازآن‌حوضها آنرا استخراج‌مینمایند .

سوم ـ معدن نمکی است قریب بهمین معدن درحوالی قریه جزن که اصل آن نیز چشمه آب تلخ وشور میباشد .

چهارم ـ معدنیست درپهلوی قریه‌سوچخانی که‌ازآن نیز بوضع وتفصیل مذکورنمك برداشت‌مینمایند.

وجه تسمیه طالقان

باین اسم درکتب و اوراق مصنفین چیزی مذکور و ملحوظ نشده اما خود اهالی میگویند در قضیه کربلا چون یزید و ابن زیاد لعنة الله علیهما قصد آن شناعت کردند واز همه ولایات لشکر طلبیدند از جمله‌قزوین جمعیتی خواستند و بعضی از اهالی قزوین برای‌آنکه تمکین این‌شناعت ننمایند از وطن خودفرارکرده بکوهستان این ناحیه آمدند در واقع مهاجرت کردند وگویا ولایت خود را طلاق داده رها نمودند لهذاآنها را طلقون گفتند و باین مناسب بطالقان موسوم گردید اما این گفته از چند راه علیل بنظر میآید .

از خصایص طالقان تکایائیست که حسینیه و جای روضه‌خوانی و تعزیه داری حضرت‌سیدالشهدا علیه‌السلام میباشد و از این قبیل تکایا در قدیم‌الایام در غالب اماکن وبلاد ایران و سایر ممالك اسلام بوده که آنها را نیز خانقاه میگفتند و بالفعل این قسم تکیه مخصوص بطالقانست و درجاهای دیگر یافت نمیشود وازبرای موقوفه تکایای طالقان فرامین عدیده از سلاطین صفویه نزد نگارنده موجود است که در این محل‌حاجتی به ثبت نمودن آنها نداریم .

قراء ومزارع طالقان

پوشیده نباشد که در این زمان ناحیه طالقان منقسم بسه قسمت طالقان علیا طالقان وسطی‌طالقان‌سفلی و هریك از این سه‌قسمت دارای قراء و مزارعی چند میباشد که شرح‌آن از این قرار است :

اول قریه علیاپراچان است ـ مشتمل برپنجاه‌خانوارسکنه‌که تمام‌سادات میباشنداین قریه رامسجدی وحمامی نیست و اول‌آبادی طالقان‌است‌که ازطرف شمال درپایه‌گردنهٔ هزارچم و درطرف راست رودخانه بادسیر واقع شده .

از غرائب آنکه دراین آبادی مرغ خانگی نگاه نمیدارند ومیگویند پیشینیان ما این کار رامشئوم دانسته‌اند ارتفاع پراچان از سطح دریا دو هزار وسیصد وپنجاه (۲۳۵۰) ذرع است ، زراعت این قریه بواسطه قلت اراضی کافی برای معاش اهالی نیست غله از خارج می آورند ، اشجار میوه نیز در این‌قریه وجود ندارد .

دوم قریه خیکان ـ سکنه‌آن ده خانوار میباشد این در طرف یسار رودخانه باد سیر واقع است ، مسافت آن تا پراچان نیم فرسخ است زراعت دهکده بقدر سکنه آن کفایت نمیکند .

سوم قریه دیزان ـ این قریه دارای صد وبیست خانوار رعیت مسجد و حمام و مزارع متعدده آبی‌و دیمی و چمن‌های بسیار این قریه درطرف چپ رودخانه باد سیر واقع وجای باصفائیست آسیای‌آبی‌دارد .

چهارم قریه ناریان ـ این قریه مقابل دیزان که کوهی در میانه فاصله است ، این قریه در کنار رودیست موسوم بقریه و آبادی آن هفتاد خانوار مسجد وحمام وزراعت آبی و دیمی دارد .

پنجم قریه مهران (محل تولد درویش عبدالمجید)که در طرف یمین رودخانه بادسیر واقع‌وحدود پنجاه خانوار آبادی دارد وحمام و مسجد ودکان صباغی و سه باب آسیا ، دربالای‌آبادی این قریه چشمه آب سردیست معروف به سرچشمه که تقریباً دو سنگ آب خنك وگوارا دارد .

ششم قریه گراب ـ که محاذی مهران پای گردنه عسلك یا (استلك) وانگران واقع است ولی دو سه شعبه‌کوه در میان فاصله میباشد ـ این قریه باپنج قریه دیگر که بعدها ذکر خواهد شد مخصوصاً بلوك (بایزرود) مینامند و گراب اولین قریه ازقرای سته میباشد که پای‌گردنه عسلك وانکران واقع‌وفیمابین دوشعبه آب رودخانه بایزرود است سکنه گراب پنجاه خانوار و دارای حمام ومسجد وسه چشمه آب‌است که چشمه ها درکنار آبادی در درهٔ جهت شمال میباشد بعقیدهٔاهالی طالقان آب این چشمه ها معدنیست و برای‌ناخوشی‌جرب وسودا نافعست واز آنجاکه‌گریرا زایل میکند این‌قریه را به‌گراب موسوم‌کرده‌اند .

هفتم قریه نوده ـ که‌پنج خانوار سکنه دارد و در یمین قریه است‌از قرای سته بایز رود ودر طرف یمین این رود واقع است .

هشتم قریه دراپی ـ که‌سیمین قریه ازقراء سته مزبوراست . سکنه‌آن ده‌خانواراست ودرکناررودخانه بایزرود واقع است .

نهم قریه کته ده - که شصت خانوار سکنه دارد وچهارمین قریه ازقراء سته مذکور است دارای حمام ومسجدو در طرف راست رودخانه بایز رود واقع وارتفاع آن(۲۳۰۰) ذرع است .

دهم قریه ده‌در - که سی‌خانوار سکنه دارد ودرکنارشعبه بنام کندآب ازرودخانه بایز رودواقع‌است.

یازدهم قریه‌آسکان - که سکنه آن زیاده ازپنج خانوارنیست وششمین قریه ازقرای سته میباشد .

دوازدهم قریه خچیره - که ساکنین آن پنجاه خانوار و درطرف یسارررودخانه واقع شده که‌منسوب بهمین قریه‌استسرچشمه‌این رودخانه مشهور به‌چشمه دارکش‌است ودرشعبه‌ای ازکوه‌کاهار ، وخودرودخانه راپیانچال می نامند هوای خچیره سردتراز سایرقرای‌طالقان میباشد ، مسجد وحمام داردچندی‌قبل‌دراین دهکده شخصی بحفرمکانی‌مشغول بوده‌که تیشه وتبرآن‌بجسد مرده‌ئی میخورد واز قرار مذکور خون ازآن جسد جاری میشود ، چون تفتیش مینمایند جسدی می‌بینند غیر منحل که تمام اعضا وجوارح آن ترو تازه بحال خود مانده ، مردم را خبر میکنند ، همه درتعجب مانده وجسد را نعش امام می پندارند و درهمان محل آنرا دفن میکنند ، اینك آن امام زاده معروف و کراماتی به مقبره آن نسبت میدهند خاص و عام رانسبت بآن اعتقادیست .

طالقان وسطی

اول یکی از قـراء وسطی قریه (تکیـه) میباشد سکنه این ده ده خانوار است ، امام زادهٔ در این ده زیارتگاه مردم است‌که معروف به هرون بن موسی‌بن‌جعفرعلیه‌السلام‌است ، صحن وبقعه وگنبد امام زاده‌بواسطه‌عدم توجه ومرمت خراب است یك طرف صحن را طغیان آب رودخانه منهدم نموده است معذالك معلوم میشودکه صحن‌مربع بوده است ، بقعه و گنبد امام زاده از سنگ وگچ ساخته شده است ، ضریحی جدید بوضع مثمن از چوب روی مرقد گذاشته‌اند .

یك در دو مصراعی ازچوب فوفل منبت‌کاری از صنایع قدیم بسیار ممتاز بمدخل‌حرم امام‌زاده نصب شده که نهایت اعتبار را دارد ، در یك مصراعی دیگری هم بدالان چراغ خانه مدخل حرم نصب شده که آن نیز منبت میباشد بالای در عبارت مسطور در ذیل بخط ثلث مسطور است .

« باب الزیارت المتبرکه فی اواسط ذوالقعده سنه ثلث و خمسین وثمانمائه عمل کاتب شاه‌سبزواری» در حاشیه و متن در دو مصراعی نیز بخط ثلث تمام سورهٔ مبارکه (انا فتحنا) وصلوات بر چهارده معصوم سلام الله علیهم مکتوب و در طرف پائین مصراع سمت دست راست عبارت این‌نگاشته شده است .

« گلبن باغ و در صدف نما و ثمره شجره هل‌أتی جلال‌الدین و الدنیا امام زاده هرون بن سلطان الاتقیا امام الاولیا موسی‌الکاظم علیه‌السلام » در مصراع طرف دست چپ نیز در پائین این کلمات مسطوراست .

« المفتح ابواب الخیروالاحسـان بحرظل عاطفت نوربن کیانشاه بن کیاه شاه جهان صیدکن عمل استاد شمس الدین بن استاد محمد فی‌تاریخ شهر صفراحدی و ثمانین و تسعه مائه » .

در سمت یسار دریك مصراعی چراغ خانه رو بقبله سنگ مرمری رو بدیوار نصب است که از میان شکسته شده وصورت فرمانی بخط ثلث براین سنگ منقوش است‌که ازتاریخ‌آن معلوم میشود از فرامین‌شاه طهماسب بن شاه اسمعیل صفوی است وعین عبـارت فرمان از قرار ذیل است .

صورت فرمان‌شاه طهماسب‌بن‌شاه‌اسمعیل صفوی ، هوالله‌سبحانه‌الملك‌الله ، یامحمد یاعلی‌فرمان‌همایون شرف نفاذ یافت آنکه در این وقت برخاطر اشرف بانتظام (کذا) حال رعایا وعجزه « الکا » طالقان از

ابتدای ایت ئیل جهات مذکوره ذیل راکه درالکاء مزبوره سابقاً ابواب جمع بوده به تخفیف وتصدق‌رعایا وعجزه وسکنه متوسطه مقرر فرموده وثواب‌آنرا بارواح مقدس مطهرات حضرت چهارده معصوم صلوات‌الله علیهم اجمعین هدیه کردیم‌وثواب این اهدا را بروح مقدس‌حضرت مفترض‌الطاعه واجب‌العصمة موسی‌الکاظم علیه‌السلام هدیه نمودیم و حکام و تیول داران و داروغکان و کلانتران وکدخدایان الکاء مذکور من‌بعد بعلت جهات‌مذکور یك دینار ویا یك من از احدی طلبی و توقعی ننمایند و مزاحمت‌نرسانند ، مستوفیان عظام دیوان اعلی جهات مذکوره را در دفاتر دیوان اعلی محو و معدوم نموده و من بعد داخل اوراق ننمایند و مضمون مزبوررا حکماً برسنگ نقش نمایند واز مضمون آیه شریفه « فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم » تجاوز ننمایند و خلاف‌کنندگان از مردودین درگاه الهی و مطرود از بارگاه شاهی میباشند در این‌باب غدغن داشته و از جوانب و اطراف گله مراعی ومواشی خمس (کذا) ساجی بگیرند رجب سنهٔ تسع وستین وتسعه مائه تمام یافت بسعی ملك روح الله جوستانی » .

« یا صاحب الزمان یا الله وفات المرحوم‌المغفور المبرورامیرملك بن سلطان محمود ، بمن رسانید (کذا) هاتف از غیب ـ که رضوان جای اوتاریخ او شد (١٠٧٨) در حاشیه همین لوح صلوات برچهارده معصوم سلام الله علیهم اجمعین مسطور است .

در لوح سنگی دیگر که برروی قبری نصب بوده وحالا آنرا ازجای خودنقل کرده در دم سکوی دالان صحن‌امامزاده قرار دارداین کلمات منقور است « هذا قبر مرحوم نظر شاه بن مظفرشاه وقدمات‌فی شهور سنة ثلاث وتسعین وتسعمائه (٩٩٣) .

از قرار تقریر خادم ومتولی امامزاده این بقعه مبارکه را موقوفات بسیاری است که بمصرف خود نمی‌رسد واز آن جمله است اراضی و مزارع صحرای بابا دشت وصحرای ناریان وصحرای مرجان و صحرای آشتیان لمبران سه‌کوه با جبال آن صحرای پشت امامزاده تا دم کوه سنگ بقریه تکیه تماماً اولاد واخلاف خدام ومتولیان امامزاده میباشند .

دوم قریه جوستان

از قراء معموره طالقان وهوای آن در کمال طراوت واعتدال باغات در ثمروصفا ، سکنه‌آن صد وپنجاه‌خانوار وخانه‌های آن بالنسبه بسایر دهات ممتاز وبا سلیقه ترساخته شده این دهکده دردامنه کوهی واقع است وآن دامنه فیما بین دو دره و دو رودخانه واقع است‌که یکی ازطرف مشرق دامنه جاری ودیگری‌ازجهت‌شمال‌بجانب‌غرب دامنه جریان دارد ودر زیر این دامنه ،آبادی وباغستان‌آن ، این‌دو رودکه رودخانه بایزان و رودخانه بادسیر باشد بهم پیوسته شاهرود را تشکیل میدهند .

قریه جوستان دارای حمام‌ومسجدودکان‌عطاری وصباغی‌وبزازی وکاروانسرائی‌برای عابرین میباشد ، دروجه تسمیه آن بجوستان گویندرقدیم‌الایام‌اشجار جوز دراین محل‌بسیار بوده لذا این قریه راجوزستان نام نهاده‌اندکه از کثرت استعمال جوستان شده است ـ چند نفری ملای معتبر وسید وحاجی در این‌دهکده سکنی داشته‌اند که یکی از آنها بنام ملاباشی است ، در جنب تلاقی دو رود بایزان وباد سیر باغی است موسوم به باغشاه ـ عقیده اهالی این است که این باغ را شاه عباس غرس وآباد کرده ، اما از قرائن‌چنین معلوم میگردد که احداث آن بدست شاه طهماسب اول صفوی شده است واین محل را آن پادشاه بسبب

لطافت هوا وغزارت میاه یکی‌از ییلاقات واماکن تابستانی وجای تفریح خود قرار داده وبغرس این‌حدیقه (باغ) اشارت وحکم کرده وگاه گاه درآنجا اقامت می‌نموده‌است .

از چیزهائیکه دراین قریه دیده میشود قطعه سنگ مرمریست بشکل استوانه ، طول آن سه ذرع که درکمر مسطحی درکوه طرف مشرق این قریه وجلگه در زیر این دهکده نصب شده ، ازکمر تاپائین کوه صد ذرع وتا سرکوه پنجاه ذرع وقطعه سنگی دیگر هم نظیر سنگ منصوب شده از کمر بزیر انداخته و بقریه (نساء)که در ربع فرسخ‌جوستان‌است برده صباغان‌بکار دقاقی انداخته‌اند اهالی‌جوستان‌را در باب سنگ مرمر منصوب وعدیل آن حرفها است ، از جمله گویند این سنگها نشانه تیراندازی شاه عباس بوده که ایام اقامت درباغ شاه گاهی بآن‌می پرداخته ، چه این سنگ محاذی باغشاه واقع شده ومسافت فیمابین ششصد ذرع میباشد .

بعضی دیگر را عقیده بر این است که سنگ مزبور از آثار سلطان محمود غزنویست وچنین شرح میدهند که سلطان محمود از این ناحیه قصد عبور داشته چند گاهی نزهت وصفای این قریه او را دامنگیر گردیده ودر اثنای اقامت روزی دراین کمر سیاهی وشبحی مشاهده نمود که آنرا مرغی فرض کرده‌تیری بجانب آن انداخت بعد معلوم شد شبح طفلی از آبادی محل بوده وتیر سلطان او را مقتول نموده ، سلطان محمود زاید الوصف متأثر میگردد ، در صدد استرضای والدین طفل برآمده پدر اورا احضار وطشتی پر از زر مسکوك حاضرکرده وشمشیری بدست یکی از خواص خود داده وگفت چون پدر طفل حضور بهم رسانید مرا باو نشان بده وبگو این قاتل فرزند تست اما نام مرا مخفی دار که من سلطانم وباو بگویا با این شمشیر قصاص کن یا این طشت زر را قبول نما خواص سلطان چنان کردند وپدرمقتول زر راقبول‌کرد وبقصاص رضا نداد . سلطان بیادگار این قضیه این دو استوانه سنگ مرمر رادر مقتل آن طفل‌بپا کرد و منصوب ساخت تا تذکرهٔ از عدالت آن پادشاه باقی بماند .

(اما آنچه نویسنده از پیران وآقایان مقیم‌طهران منجمله پدرم بدست‌آورده وبخاطر دارم‌این است که چون طالقان تیول شاهزاده فرهاد میرزا معتمد الدوله بوده ناصرالدین شاه را دعوت بطالقان مینماید وبهترین محل از دهات‌جوستانرا انتخاب وآن باغ‌هم‌که وجود داشته اورا توسعه داده منظم مینماید واز هر جهت بر تزیین آن می‌افزاید ، وقتی‌که ناصرالدین شاه وارد میشود بسیار از موقعیت جوستان خوشش آمده مخصوصاً از باغ وتوقف در شب وهوایش که مورد توجه قرار میگیرد لذا بعد از رفتن ناصرالدین شاه بباغ شاه معروف میگردد ونیز گفته میشود که ناصرالدین شاه دختری را که بسیارطناز ووجیه بوده بوسیله ملاباشی بزنی اختیار مینماید).

یکی دیگراز دهاتیکه معتمدالدوله ازناصرالدین شاه پذیرائی‌نموده قریه‌حسن جون‌است ولی نه در خودقریه بلکه دربالای قریه دره‌ایست بنام (دوله زاریا دلوزار) که متصل بدامنه‌کوه‌البرزچشمه سارهائی جاریست که رودخانه حسن جون را تشکیل واز طرف غربی قریه سرازیر وبشاهرود ملحق میشود (این محل را نویسنده خود دیده است) که شاید از حیث هوا وآب در تمام طالقان مانندی نداشته باشد .

سیم قریه نساء

این قریه ربع فرسخ زیر جوستان در طرف جنوب وسمت یسار رودخانه که از باد سیر و بایزن و رود علیا تشکیل یافته واقع شده‌استسکنه نساء شصت‌خانوار ، حمام مسجد وحسینیه وباغستان دارد دارای‌هرقسم اشجار میوه وچون در

مسطحه مرتفعی واقع شده رودخانه در محاذی آبادی بسط وعرض پیدا کرده وطرف مغرب وجنوب غربی آن باز است وجوستانهم در طرف شمال آن نمایان میباشد صفا ومنظرهٔ این‌آبادی زیاده از حد جالب نظر وخوش‌آیند است در اینجا رودخانه شاهرود باین اسم موسوم میشود ، بعضی از سکنه این قریه سادات و وملا وارباب باقی زارع هستند .

چهارم قریه مرجان این قریه صد خانوار سکنه دارد یك حمام و مسجد ودو باب عطاری و پنج باب دکان بزازی و باغستان با اشجار مختلفه و آبادی این دهکده در طرف راست رود خانه شاهرود ومحاذی کوه صاد و عقیق وکدوکی که مقام محمد حنفیه است واقع و رود خانه نویز که پیش ذکر شد در پهلوی قریه برود شاهرود می پیوندد ، اما کدوك محمد حنفیه که در محاذی قریه مرجان است وبقعه وگنبد گچ‌کاری درآن مشاهده میشوداز اماکن شهیره طالقان است وچشمه آبی در جلو امامزاده جاریست که از سردی وگوارائی‌کمتر نظیر آن در سایر نقاط دیده میشود ، اهالی میگویند چون مختار خروج کرد ابن زبیر محمد حنفیه را باعث و محرك این امر دانسته لهذاآنجناب را از حجاز فراری ومتواری ساخت ومحمد حنفیه راه عراق را پیش‌گرفته بقزوین و رودبار علیا وسفلی الموت آمد مردم این نواحی کمر قتل آنجناب را بسته لذا محمد حنفیه قصد و عزیمت طالقان نمود مروان نامی که حکومت طالقان بود نیز قصد قتل اورا کرده و آنجناب باین کدوك پناه برده در میان سنگ چینی مخفی‌گردیده (نویسنده خود از نزدیك دیده است) .

شخصی این را بدید وبمروان خبر داد ومروان براهنمائی همان شخص با جمعی بدانجا رو کردند که محمد حنفیه را هلاك نمایند چون بر سر قله رسیدند سنگ چینی‌های متعدد بسیاری درآنجا دیدندولی اثری از آنجناب دیده نشده از آنوقت دوستداران‌آل علی علیه‌السلام این مقام را متبرك دانسته در جای‌سنگ چنین بقعهٔ ساخته وگنبدی بنا کردند که الی الان محل توجه و زیارتگاه خاص و عام است و خوارق عادات نسبت باین محل میدهند چشمه‌های آب سرد وگوارا از این بقعه جاریست ، گویند معدن عقیق در اینجااست وعقیق ناتراشیده دراینجا پیدامیکنند واین است که آنرا یعنی کدوك‌را کوه عقیق مینامند ـ در زمان سلاطین صفویه انار الله برهانهم موقوفه بسیاری برای این محل از کوه ودشت قرار دادند که حالا بمصرف خود نمی‌رسد .

پنجم قریه انکلایه ـ متصل بقریه مرجان ودر طرف‌راست رودخانه واقع وسکنه پنج خانواراست .

ششم قریه‌کواین (یاکوهین) ـ نزدیك بدهکده مرجان وانگلایه نیز درسمت یمین رودخانه وسکنه آن سی خانوار است .

هفتم قریه نویز ـ که هفتاد خانوار سکنه ومسجد وحمامی دارد پیش ذکر شد که رودخانه نویز که در مرجان بشاهرود می‌پیوندد چون ابتدا از حوالی این قریه‌میگذرد واراضی‌آنراسیراب مینماید باین‌اسم موسوم شده است قریه نویز بر روی تلی واقع شده ورودخانه کهر کبود نیز از طرف غربی ورود شاهرود از جنوب آن جاریست لهذا بسیار با صفا ومنظره مطبوع واشجار وبساطین زیاد دارد سکنه آن کلیتاً زارع میباشند .

هشتم قریه‌کهرکبود ـ که حدود پنجاه خانوار سکنه وروی تپه واقع و یکباب حمام ومسجد و پنج باب دکان بزازی و چهار باب دکان‌عطاری دارد ، بقعهٔ امام زاده‌ای دراین دهکده‌است اما اسم ونسب امام

زاده معلوم نیست رودخانه کهر کبودباسم این قریه موسوم ودرزیر دهکده بشاهرود ملحق‌میشوداهالی کهر-کبود علما وسادات وارباب ملك ورعایا میباشند .

نهم قریه هشان ــ که بیست خانوار سکنه دارد ودر طرف راست رودخانه کهر کبود واقع‌شده‌است .

دهم قریه حصیران ــ که مانند هشان بیست خانوار است که در یمین رودخانه واقع است ،

یازدهم ــ قریه‌سوچخانی (سفچخانی) که دارای سی‌خانوار وحسینیه وحمام است و در ساحل دست راست رودخانه واقع‌شده است .

دوازدهم ـ قریه کوران که پنجاه خانواراست وحمام ومسجد وحسینیه دارد این قریه درطرف‌یسار رودخانه شاهرود واقع ورود مامشکه در پهلوی آن برود خانه شاهرود میریزد سکنه آن بعضی سادات و روضه‌خوان وتعزیه‌خوان وسایرین ارباب وملاك وزارع میباشند ــ (بنظر نویسنده درجمعیت اشتباه‌شده است چون بزرگترین دهات است).

سیزدهم ــ قریه اورازان که دارای صد خانوار سکنه وتمام اهالی سادات میباشند امامزادهٔ در این دهکده میباشد معروف بسید جلال الدین اشرف وسادات اهالی گویند این امام زاده جد ماست ونسب ما باو میرسد در هر حال بقعه وگنبد وضریحی دارد وکلیه مردم طالقان باین امامزاده معتقدند وکرامات از او روایت میکنند . این قریه در ساحل یسار شاهرود واقع ومسجد وحمامی دارد .

چهاردهم ــ قریه‌کلیارد که سکنه آن چهل خانوار وحمام ومسجد وباغستان داردکه هر قسم میوه‌در آن موجود ودهکده در طرف یسارود شاهرود است .

پانزدهم ــ قریه خودکاوند این دهکده سکنه آن سی خانوار و در طرف چپ شاهرود واقع‌است .

شانزدهم ــ قریه جزن در ساحل یسار شاهرود وبیست خانوار جمعیت دارد .

هفدهم ــ قریه وشته که در دست چپ شاهرود و محاذی کهر کبود است ورود کهر کبود دربرابراین قریه بشاهرود می‌پیوندد وشته دهکده‌ایست آباد ملك قمر السلطنه صبیه فتحعلی شاه طاب ثراه سکنه‌آن صد خانواراست‌ومسجد وحمام دارند قدم‌گاه پیری دراینجااست که‌طرف‌توجه اهالی‌طالقان است وخوارق‌عادات باین قدمگاه‌نسبت میدهند (این قدمگاه بنام بادامستان معروف و در شمال وشته واقع وبسیارخوش منظره است ـ نویسنده).

هیجدهم ــ قریه ورکش که سی خانوار است ودر ساحل یسار شاهرود واقع شده .

نوزدهم ــ افسار سکنه آن بیش از چهل خانوار نیست ودر چپ رودخانه شاهرود است .

بیستم ــ قریه کرود در ساحل یمین شاهرود وسی خانوارسکنه دارد .

بیست ویکم ــ قریه سکران چال که در یمین شاهرود وسی خانوار سکنه دارد .

بیست ودوم ــ قریه سکران نیز در طرف دست راست شاهرود وسکنه آن‌سی خانوار است .

بیست وسوم ــ قریه بزه در سمت یمین شاهرود سکنه آن بیست خانوار است .

بیست وچهارم ــ قریه نویزك که در طرف راست شاهرود و بیست خانوارسکنه دارد .

بیست وپنجم ــ قریه اوانك که سی‌خانوار ودر ساحل راست شاهرود میباشد در خارج دهکده‌صورت مقبره وگنبدی مشاهده میشود واهالی میگویند صاحب قبر از اولیاء بوده و اظهار عقیده بدان مینمایند اما نام ونسب اورا نمی‌دانند .

بیست وششم ـ قریه بردسر که سکنه آن بیست‌خانوار ودر یمین شاهرود است این قریه وقراء سابق الذکر بواسطه نزدیکی برودخانه ووجودباغستان باعتدال هوا وطراوت وصفاموصوف ومعروف است .

بیست وهفتم ـ قریه خسبان صد خانوار جمعیت داردکه بعضی سادات وبرخی بلباس اهل علم وباقی فلاح وزارعند این دهکده درساحل‌شاهروداست ومسجد وحمام نیز دارد ـ (این قریه بواسطه یزدانی‌رئیس فرهنگ طالقان لوله‌کشی شده).

بیست وهشتم ـ قریه‌جزینان که سکنه آن‌شصت خانوار است این دهکده آباد ودارای مسجد وحمام وباغات با صفا ودر طرف راست رود خانه شاهرود واقع است .

بیست و نهم ـ قریه هرنج که جمعیت آن صد خانوار است مسجد وحمام وامامزاده دارد که اهالی نهایت بآن معتقد اخیراً آقای دکتر شفق چون ازاهالی آنجا با دختری ازدواج وصاحب اولادی شده‌لذا نسبت بعمران وآبادی آن ده علاقه پیدا کرده ودر فصل تابستان برای هوا خوری ییلاق میروند ونیز در صدد برآمده که از دامنه کوه آبی لوله کشیده برای آشامیدن ساکنین دهکده بیاورد وبطور کلی نسبت بعمران طالقان سعی دارند بخصوص برای راه .

سی ام ـ قریه حسن جون این دهکده‌که جمعیت‌آن صد و بیست خانوار است مسجد وحمام دارد و بمنزله قصبه وقاعدهٔ طالقان وحاکم نشین این ناحیه بوده است باغات آن بسیار و اشجارآن بیشمار و در ساحل یمین شاهرود واقع و رود خانه البرز که پیش ذکر شده در محاذی حسن جون بشاهرود میریزد ، وصف طراوت وصفای این مساحت در السنه وافواه دایر وچون مثل‌گویند مرحوم رکن الدوله‌ابن‌خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه چون وقتی حکومت قزوین وطالقان را داشته (وگویا تبعید بوده) ودراین نواحی چندی بسر برده بعد از آن روزگارها یادی از این مکان ارم نشان میکرده و دروصف حسن‌جون شعر ذیل را بنظم آورده است .

هوای‌کوله وآب‌حسن جون　　سرشکم خون شود یاد آیدم‌چون

(کوله درجنوب حسن جون‌واقع) ، بالجمله حسن جون صد و بیست خانوار و اکثر ارباب وملاك و سادات و اهل علم و چندباب دکان بزازی وعطاری وصباغی دارد .

سی و یکم قریه کولج یا کوله علیا کـه سی خانوار جمعیت دارد و در طرف راست شاهـرود واقع شده است .

سی و دوم ـ قریه کولج سفلی که آن نیز در یمین شاهرود است سکنه آن پنجاه خانوار و حمام و مسجدی هم دارد .

سی‌و سوم ـ قریه شهرك معمورترین قراء طالقان است دویست خانوار سکنه‌دارد ، نصف این‌دهکده بر مدرسه و مسجد جدید البنای مرحوم میرزا حسین خان مشیر الدوله سپهسالار اعظم واقع درطهران‌وقف شده است . باغات وبساتین شهرك بسیار است وکثرت اشجار واثمارآن بدرجهٔ‌کامل اشتهار دارد این قریه در ساحل یسار شاهرود واقع و دارای مسجد و حمام وحسینیه وبعضی دکاکین بزازی وعطاری و صباغی و حدادی و در واقع قصبه و مرکز طالقان و پلی داردکه تمام دهات بالای طالقان از روی این پل عبور و مرور مینمایند .

سی‌وچهارم ـ قریه کلینك که صد خانوار جمعیت دارد وچند باب دکان حدادی و عطاری وبزازی و

مسجد وحمام و از دهکده‌های آباد طالقان میباشد اهالی ملا و سادات وروضه خوان وملاك و فلاح میباشند کلینك نیز درطرف راست شاهرود واقع است - (درچند سال اخیر درمانگاه مجهزی تاسیس ودایر گردیده که مراجعات زیاد میشود) .

سی وپنجم - قریه شریف کلایه که در یسارشاهرود واقع و ده خانوار سکنه دارد .

سی وششم - قریه میناوند که سی خانوار سکنه دارد و در یسار شاهرود است .

سی وهفتم - قریه باریکان که آن نیز درطرف چپ شاهرود واقع وسکنه‌آن بیست خانوار است .

سی وهشتم - قریه فشندك که دویست خانوار جمعیت ومسجد و حمام وچند باب دکان بزازی وعطاری وحدادی دارد این دهکده دریسار شاهرود واقع واز دهات‌آباد طالقان و ازقرار مذکور آبادی سابق‌آن زیاده از این زمان و در سوابق ایام حاکم‌نشین طالقان بوده است ، فشندك محـاذی قریـه فشن (پشند) ساوجبلاغ است و فاصله دو دهکده دره‌ایست موسوم به بلکه دره که یکی از دره‌های کوه‌کاهار است وآن جنوبی طالقان است .

سی ونهم - قریه زیدشت که صد وپنجاه خانوار سکنه دارد مسجد وحمام و چند باب دکاکین دارد اشجار و بساتین آن دهکده نیز زیاد است در ساحل یسار شاهرود متصل بدامنه کوه کاهار واقع‌شده است.

چهلم - قریه سفیدگوران که زیـاده از هفت خانوار جمعیت ندارد و درطرف چپ شاهروداست .

چهل ویکم - قریه کلانك ده خانوار رعیت دارد و درطرف یسار شاهرود است .

چهل دوم - قریه کماکان که نیز ده خانوار رعیت و طرف چپ شاهرود است .

چهل و سیم - قریه میراش در طرف یمین شاهرود و هفتاد خانوار سکنه ومسجد وحمام وامام زاده واشجار میوه دارد وآبادی معتبر وآبادیست .

چهل وچهارم - قریه‌دنبلیت که صدخانوارجمعیت‌وآبادی‌زیادوچندباب دکان‌بزازی وعطاری‌وحدادی و صباغی ومسجد وحمام دارد این‌قریه درطرف دست راست شاهرودو از هرقسم‌سکنه درآن ساکن‌میباشند.

چهل وپنجم - قریه‌آرتون که چهل خانوار و متصل بکوه وسکنه‌آن رعیت میباشند .

چهل وششم - قریه‌آرموت که سکنه آن نیز چهل خانوار است مسجد وحمام و امام زاده متصل‌باین آبادی میباشد . و بزعم اهالی امام زاده فرزند موسی بن جعفر عليه‌السلام است و آرموت را با تکیه و امام زاده وآبادی اطراف دوقریه محسوب میدارند بنابراین بایدگفت قریه چهل وهفت تکیه آرموت چنانچه ما نیز در ردیف ذکر کردیم .

چهل و هفتم - قریه تکیه آرموت که بیست خانوار سکنه دارد .

چهل وهشتم - قریه سوهان دویست‌خانوار سکنه دارد و مسجد وحمام وچند باب دکان وبقعه‌ای نیز در این دهکده هست که گویند مدفون در بقعه امام زاده است در هر حال قریه در طرف چپ شاهرود واقع است .

چهل ونهم - قریه روشن آبدر در طرف راست شاهرود واقع و دارای پانزده خانوارسکنه است .

پنجاهم - قریه کش پنجاه خانوار سکنه و مسجد و حمام دارد طرف راست شاهرود واقع است .

پنجاه ویکم - قریه کش‌رود سکنه‌آن بیست‌خانوار و دریمین شاهرود است . (امام زاده دراین قریه است نه درقریه سوهان - نویسنده -).

پنجاه ودوم - قریه‌شهرود سریاشهرآب‌سرسکنه‌آن‌سی خانوار ودر طرف دست راست شاهروداست .
(در واقع دو قریه روشن‌آبدر وشهرآب سرلب شاهرود واقع و مکرر درموقع‌طغیان ، رودخانه خسارت زیادی میرساند - نویسنده) .
پنجاه وسوم - قریه سید آبادکه ده خانوار سکنه دارد که رعیت میباشند .

طالقان سفلی

اول - قریه لهران و سکنه آن سی خانوار و در یمین شاهرود واقع شده .

دوم قریه میر- صد خانوار سکنه دارد مسجد وحمام وچند باب دکان عطاری و حدادی وصباغی‌دارد (ساکنین میر اغلب تاجر که محل‌کسب شان در شهسوار و اطراف آن میباشد و از معاریف آنها مرحوم حاج محمد یوسف و دو پسرش . خاج یعقوب . حاجی اسماعیل و حاج اسحاق و حاج درویش و غیره که غالباً در قبل از انقلاب روسیه طرف داد وستد بودند - نویسنده) و درطرف یمین‌شاهرود واقع شده‌است.
سیم - قریه اوچان که پنجاه خانوار ومسجد وحمام وامام زاده دارد ودریمین‌شاهرود واقع است .
چهارم - قریه اسفران آباد وسکنه آن چهل خانوار درطرف دست راست شاهرود است .
پنجم - قریه سنگ بن که بیست خانوار سکنه ورعیت دارد و دریسارشاهرود است .
ششم - قریه امیرنان سکنه‌آن صدخانوار ، مسجد وحمام وچند باب دکان بزازی وعطاری وحدادی دارد این قریه نیز در طرف چپ شاهرود میباشد .
هفتم - قریه کلارود که سی خانوار رعیت دارد و در یسار شاهرود واقع است .
هشتم - قریه پرك ده خانوار سکنه ودرطرف یمین شاهرود است .
نهم - قریه خوران پانزده خانوار رعیت و دریمین شاهرود است .
دهم - قریه انگه بیست خانوار رعیت و در طرف راست شاهرود واقع شده .
یازدهم - قریه خورانك پانزده خانوار سکنه و در طرف‌راست شاهرود است .
دوازدهم - قریه‌نسای سفلی بیست خانوار سکنه دریمین شاهرود است (کلمهٔنسا در اینجا لغت فارسی و معنی آن (جنوب) است در قزوین جنوب را نسار ونسام بکسرنون و فتح سین وسکون سایر حروف بروزن فکارتلفظ میکنند در خراسان نسر به فتح نون وسین وسکون راء تلفظ میشود دو دهکده نسای بالا وپائین واقع‌در طالقان ظاهراً چون در طرف جنوبی قرار دارند نسا نامیده شده اند) .
سیزدهم - اهوارك نیز بیست خانوار رعیت دارد ودرطرف دست راست شاهرود است .

مزارع طالقان

۱ - مزرعه جلاد رس ۲ - پس قلعه ۳ - ابصار ٤ - خولیزرد ۵- باغ پشت ٦- محمود کلایه ۷- پامنکان ۸- مزرعه کند سر ۹ - دولدار ۱۰ - فلك آباد ۱۱- طولاب ۱۲ - چالدشت ۱۳ - عالی سر ۱٤ سوسرك .

این بود تمامی‌قراء و مزارع وآبادانیهای‌حالیه طالقان ازتاریخ مینودر یاباب‌الجنه قزوین تألیف آقای گلریز ، در ذیل مزارع مذکور درفوق آقای‌گلریز چنین ذکر مینماید که ما عیناً درج مینمائیم (نویسنده این تاریخ).

اسامی دهات طالقان از روی رساله مرحوم اعتماد السلطنه که برای سهولت مراجعه کنندگان به ترتیب حروف تهجی نگارش یافته است .

	نام ده	شماره مردم
۱	اسکان	۵ خانوار
۲	آرموت	۴۰ «
۳	آرتون	۴۰ «
۴	انکلایه یا آهن کلایه یا آتین کلایه	۵ «
۵	افساریا ابصار	۴۰ «
۶	ادانك	۳۰ «
۷	امیرنان	۱۰۰ «
۸	اهوارك	۲۰ «
۹	انگه	۳۰ «
۱۰	اورازان	۱۰۰ «
۱۱	اوچان	۵۰ «
۱۲	اسفران یا اسفاران	۴۰ «
۱۳	بزج یابزه	۲۰ «
۱۴	باریکان	۲۰ «
۱۵	پراچان	۵۰ «
۱۶	پرك	۱۰ «
۱۷	پردسر	۲۰ «
۱۸	تکیه جوستان	۱۰ «
۱۹	تکیه آرموت	۲۰ «
۲۰	جوستان	۱۵۰ «
۲۱	جزن	۲۰ «
۲۲	جزینان	۶۰ «
۲۳	خچیره	۵۰ «
۲۴	حصیران	۲۰ «
۲۵	حسن جون	۱۲۰ «
۲۶	خیکان	۱۰ «
۲۷	خسبان	۱۰۰ «
۲۸	خورانك	۱۵ «
۲۹	خوران	۱۵ خانوار
۳۰	خودکاوند	۳۰ «
۳۱	درائی یا دراپی	۱۰ «
۳۲	دنبلیت	۱۰۰ «
۳۳	دیزان	۱۲۰ «
۳۴	ده درکه یا دهه در	۳۰ «
۳۵	روشن آبدر	۱۵ «
۳۶	زیدشت	۱۵۰ «
۳۷	سفچ خانی یاسوچخانی	۳۰ «
۳۸	سکران	۳۰ «
۳۹	سکرانچال	۳۰ «
۴۰	سوهان	۲۰۰ «
۴۱	سیدآباد	۱۰ «
۴۲	سنگ بن	۲۰ «
۴۳	سفید کوران	۷ «
۴۴	شریف کلایه	۱۰ «
۴۵	شهرك	۲۰۰ «
۴۶	شهرآب سر	۳۰ «
۴۷	فشندك	۲۰۰ «
۴۸	کوئین یا کوهین	۳۰ «
۴۹	کهر کبود	۱۵۰ «
۵۰	کوران	۵۰ «
۵۱	کولج یاکوله	۳۰ «
۵۲	کولج پائین	۵۰ «
۵۳	کلانك	۱۰ «
۵۴	کرود	۳۰ «
۵۵	کماکان	۱۰ «
۵۶	کش	۵۰ «

نام ده	شماره مردم	نام ده	شماره مردم
٥٧ کشد رود	١٠خانوار	٦٨ مهران	١٥٠خانوار
٥٨ کلارود	٣٠ «	٦٩ نسای بالا	٦٠ «
٥٩ گلیارد	٤٠ «	٧٠ نسای پائین	٢٠ «
٦٠ کراب	٥٠ «	٧١ ناریان	٧٠ «
٦١ کلینگ	١٠٠ «	٧٢ نویز	٧٠ «
٦٢ کته ده	٦٠ «	٧٣ نوده	٥ «
٦٣ لهران	٣٠ «	٧٤ نویزك	٢٠ «
٦٤ مرجان	١٠٠ «	٧٥ وشته	١٠٠ «
٦٥ میناوند	٣٠ «	٧٦ ورکش	٣٠ «
٦٦ میراش	٧٠ «	٧٧ هشان	٢٠ «
٦٧ میر	١٠٠ «	٧٨ هرنچ	١٠٠ «

مزارع طالقان

١ باغ دشت
٢ نانیکان
٣ پس‌قلعه
٤ پلیمستان
٥ صاروب دشت
٦ حریم آبادسورکه
٧ چالدشت
٨ جلادرس
٩ خولی زرد
١٠ دشت عطار
١١ دومزار یا دولیزار
١٢ سفید کوران
١٣ طولاب شهرك
١٤ ملك آباد
١٥ کنه سر
١٦ کوریش
١٧ مسلم
١٨ محمودکلایه

اشاره بموضوعات تاریخی طالقان

در عهد هرون الرشید یحیی بن عبدالله بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام خروج وبعد از آنکه برادران او محمد زکی و ابراهیم کشته شدند ، سید یحیی بترسید وبدیار طبرستان ودیلم گریخت ، دیلمان و اهالی طبرستان چون صلاحیت وشایستگی اورا بدیدند باوگرویده ودر واقع دور اوجمع‌آمدند واو را عزت وشوکتی حاصل‌شد .

هارون الرشید از این قضیه در اندیشه افتاد وعلاج واقعه را در نظر گرفت ، وفضل بن یحیی بن خالد برمکی را با پنجاه هزار لشکر بطبرستان فرستاد وگرگان و طبرستان بدو داد ، فضل بطالقان به مکانیکه آنرا آشب میگویند فرود آمد وباو یحیی ملاقات کرد وباو مهربانی وملاطفت نمود وکار بجائی

کشید که یحیی امان نامه خواست بخط رشید ، و رشید امان نامه بخط خود نوشت و حتی قضاة و فقهاء و بزرگان وعلماء واکابر بنی‌هاشم راگواه گرفت وآنرا با تحف و هدایا نزد یحیی فرستاد و یحیی با فضل بحضور هارون‌الرشیدآمد ودر اول مجلس‌اورا اکرام‌کردو بعدازآن بحبس‌فرستاد ودر نقض امان از فقها فتوی خواست بعضی جایزدانستند وبرخی روا نداشتند ورشید یحیی را بکشت (در تمام اعصار رویه علماء جز این نبوده ونخواهدبود همیشه یکدسته بر له ویك دسته علیه رفتار میکردند ـ نویسنده) .

وحکایتی متعلق بطالقان ابوالفرج علی‌بن حسین نقل‌کرده چون خالی از غرابتی نیست در این‌محل ذکر مینمائیم .

گویند خلیفه هرون الرشید بعدآنکه بزرگان آل برمك را برانداخت ، روزی یکی از کنیزان برامکه راکه موسوم بدنانیربود طلب نمودکنیزك مغنیه وآواز خوش‌داشت وچنگ‌را زیاده از حد نیکومیزد وقتی خلیفه میخواست او رابخرد ودرجرکه خادمان حرم خود قرار دهد ـ خلاصه چون دنانیر درپیشگاه خلافت‌حاضرآمد خلیفه با او از در ملاطفت درآمد ، اورانزدیك خود نشانید وگفت آقای تو وسلسلهٔ او غلامان من بودند وبمن خیانت نمودند ، من آنها را معزول ومعدوم کردم فرض کن‌که اینها هیچ وجود نداشتند دیگران هستند که تورا بمراتب بهتر از آنها نگاهداری مینمایند .

دنانیر گفت : یا امیرالمؤمنین من پرورده آن دودمانم وهمین نعمت حضور خلیفه عصر را نیز ازآنها دارم وآنچه امیرالمؤمنین از من طلب نمود عجالتاً برای من ممکن نیست ، چه مقصود خلیفه آنست که بنغمات خوش اسباب مسرت ملازمان گردم ومن هر وقت قصد خواندن‌مینمایم برامکه بخاطرم می‌آید و گریه گلوی مرا میگیرد و محال است که بتوانم بتغنی بپردازم ، شایدکه پس از دیری آنها را فراموش وفرمان خلیفه را چون حلقه در گوش نمایم ، خلیفه از این گفته متغیر گشته مسرور خادم را طلبید و دنانیر را باو سپرد وگفت چندان اورا شکنجه وعذاب کن که بآواز خوانی وزدن چنگ راضی گردد .

مسرور آنچه دنانیر را آزارکرد ثمری نبخشید ، خلیفه را از ماجری با خبرکرد ، هارون مجدداً دنانیررا خواسته گفت دانی که بسی حق بگردن تو دارم تورا بآن حقوق وبجان خودم سوگند میدهم‌که یك امروز را قدری به آواز دلنواز خود مرا شادی بخش ، بعدها هرگزاز تواین خواهش ننمایم ، دنانیر چنگ خود را برداشت ونواخت وبانشاء این ابیات پرداخت :

تبکی مغازی الناس الا غزوة	بالطالقـان جدیدة الایـام
ولقدغزی الفضل‌بن یحیی غزوة	تبقی بقاء الحل والاحرام
ولقد هشمت الفاطمی علی التی	کادت تزیل رواسی الاسلام
وصنعت کفر الطالقان هدیة	للهاشمی امـام کل امـام

یعنی تمام غزوات گریه آورنده است غیر از جنگ جدید طالقان که فضل‌بن یحیی درآن رزم‌کرد که تاحل واحرام مکه‌باقی‌است‌ذکر آن در دهنهااست ، ای‌فضل تو فاطمی‌را مقهورودین را خلاص‌کردی از خطری‌که نزدیك بود دعایم اسلام را از جا کنده ونابود سازد واز کفر طالقان هدیهٔ برای هاشمی که پیشوای پیشوایان است ترتیب وتقدیم نمودی (یعنی رستاق طالقانرا برای خلیفه گرفتی) .

دنانیر این اشعار را خواند وعنان اختیارش ازدست برفت وچنگ رابینداخت ومدهوش شد . هرون الرشید نیز منقلب شده از مجلس بیرون رفت و مبلغی گریست بعد از آن اشکهای خود را پاك‌کرد وروی

خود را بشست وبه مجلس باز آمد وورورا بدنانیر کرده ، گفت : ترا بدینجا آوردم که مرا مسرور کنی تو برعکس مرا محزون مینمائی بگذر از این ابیات وفکر برامکه را از خود دور کن وشعری دیگر بسرای که غم از دل ببرد ، دنانیر باز چنگ خود را برداشت واین دو بیت را با پرده سازانباز نمود .

الم تر أن الجود من صلب آدم　　تحدر حتی صار فی راحة الفضل

اذا ما أبوالعباس جادت سماحة　　فیالك من جود ویالك من فضل

یعنی آیا نمی‌بینی که جود وبخشش از صلب آدم سرازیر شده که در دست فضل‌بن یحیی قرار گیرد هر وقت ابوالعباس (یعنی‌فضل) به بخشش بپردازد خواهی دریافت که جود چیست وفضلی ترا عاید خواهد شد که مزیدی بر آن نیست .

هارون الرشید نخواست زیاده براین مدایح برامکه را استماع نماید لهذا بدنانیر گفت خدا ترا لعنت کند پس از آن اورا از قصر خلافت بیرون کرد ، دیری نگذشت که درگذشت واز تمام خدام برامکه بمزیت حقوق و وفا علم گشت واستشهار یافت .

طالقان کنونی

طالقان کنونی با طالقان هفتاد سال پیش علی‌الظاهر تفاوتی بسیار نکرده مگر آنکه مقداری نفوس آن افزایش یافته وبه فقر و پریشانی مردمش افزوده است ضمناً راه نیمه شوسه‌ای از آبیك تا شهرك ساخته شده و چند دبستان ویك درمانگاه هم درآنجا تأسیس گردیده است که شرح آن بیاید .

حدود طالقان و مساحت آن

اصولا طالقان عبارت از دره باریکی است که طولش از مشرق بمغرب است و رودخانه شاهرود از میان آن دره میگذرد ، مساحت آن از گردنه انگه که درمشرق طالقان واقع شده است تا گردنه عسلك در مغرب آن تقریباً چهل کیلومتر است ، وحد اعلای عرض آن از گردنه دوزخ دره واقع در جنوب طالقان تا گردنه مالیخانی که در شمال طالقان قرار دارد معادل شش کیلومتر است و مجموع مساحت سطحیه آن در حدود ۸۰۰ کیلو مترمربع میشود ، حد شمالی طالقان کوههای صاد ، عقیق ـ بادسیر وگردنه هزار چم ، والبرز کوه الموت (دامنه شمالی این کوه جزو الموت ودامنه جنوبی آن جزو طالقان است).

دهستان کلار دشت دورجان از دهات سه هزار تنکابن ودهات دینه رود وبالا روچ وپائین روچ و حسن‌آباد رادانگ وچتان وفیشان از دهات الموت است .

حد شرقی آن کوه عسلك یا استلك وگردنه انکران وحصارچال وکلار دشت وآزاد بر ، وحد غربی آن کوه انکه وگردنه کلانك ودینه کوه الموت وحد جنوبی آن کوه کاهار وگردنه مامشکه در ودهات طیخور وکهوان ، کزلك . قاضی کلایه ، آقاجری ، صمغ‌آباد ، ابراهیم آباد . از دهستان فشکل دره قزوین ودهات هیو ، شلمزار ، فشند از دهستان ساوجبلاغ ودهات ولیان ، ورده ، هر دورود وبرغان کرج .

کوههای طالقان

کوههای آن عبارت است از کوه انکه ، الهوچال یا الوچال ، اوجان ، بازرود ، بادسیریا بند سر ، پیازچال ، پرکه ، تنك‌دره تنورکان ، تیخه چال ، خشکه‌چال (معدن‌یخ) دوزخ دره ، دری‌سر ، دان‌خانی ، زوپشت ، سیانسام ، سیادره ، سفیدآب ، سیب بنه ، سنگواری ، صاد ، عقیق ، عسلك ، کلانك ، کاهار ، کامکان ، کوپیشانی ، کوکهره ، کل کند ، کنکوس چین ، لارك ، مالیخانی ، مرسنگ دوش ، منداچال ، مله سنگ ، میان بند ، نواکوه ،

نودنبال ، نردبان ، ترمه زمین ، دارکش ، وجین ، هفت خانی ، هزار چم ، یوردسر .

گردنه های طالقان

در جانب شمال گردنه های ، (ویچه) دریسر ، پیراهن چشمه سیاه نسام ، شیربشم ، نودنبال ، هزار چم و تنورخان هستند که بنواحی کلاردشت وتنکابن والموت می پیوندند درباختر گردنه‌های انکه وکلانك واقع شده‌اندکه بدهستان فشکلدره منتهی میشوند ، در جانب خاور گردنه‌های عسلك یا استلك وانکران هستند که ازآنجا بآزادبر میتوان رفت ، در جانب جنوبی گردنه ابراهیم آباد دوزخ دره ، زیاران ، زیدشت ، نرکسك ، درکش وهفت خوانی قراردارندکه ازآنها گذشته بدهات‌فشکلدره وفشندبزرك ساوجبلاغ وولیان وبرغان وآزادبر وشال پل لورا میروند .

چشمه سارهای طالقان

عبارتند از چشمه سارهای تنك دره ، سیب بند ، سفید کوران ، کوخنان ، گوساله دره ، مادیان‌یورد ، چشمه‌نرگسك ، نواکره هفت خوانی. وچشمه سارهای کوه‌کاهارکه‌تمام اینها درطرف جنوب‌طالقان واقع شده‌است ، چشمه سارهای ده در ، شیربشم ، در جانب شرق وچشمه سارهای‌پراویزان ، پیراهن چشمه ، چهارده مناران ، خشکدره دندرود ، دری یورد ، دری دهند ، دری سر ، زرد دل ، چال ، سفیدآب ، سر دشت ، شاه محمد حنفیه ، غارك ، قلقله چشمه ، کرتیل ،کزنه ، لحاف چشمه ، مله سنگ ، نودنبال ، چشمه وجین در طرف شمال وشمال غربی واقع شده‌اند و چشمه پرکه درسمت باختری است .

رودخانه های طالقان

عبارتند از رودخانه‌های اوچان ، اورازان ، البرز رود بادسیر بایزن ، پرده سر ، پراچان ، جزینان یاگزینان ، خچیرة خودکاوند ، دنبلید ، دیزان ، ده در ، سیدآباد ، سکران ، سکران چال ، سوهان ، شیربشم ، عالیزن کهر کبود ، کته ده ،کشد رود ، کرود ،کلانك کوئین(یاکوهین) گراب ، کل‌برد ، ماشکه در ، نویز، ناریان ، ورکش ، هرنج .

ازپیوند نهرها ورودخانه‌های نام‌برده بالا وبسیاری ازچشمه‌ها ونهرهای‌کوچك طالقان‌رودی‌بوجود آمده وپس ازآنکه رودخانه الموت بدو پیوست رود عظیم شاهرود را تشکیل میدهد که از بین دهستانهای رودبار وعمارلو گذشته درنزدیکی منجیل باقزل اوزون که ازخمسه می‌آید یکی شده آنگاه بنام سفیدرود بدریای خزر میریزد .

آب وهوای طالقان

اصولا طالقان یك منطقه کوهستانی و سردسیر است . بارندگی این ناحیه از مهر ماه آغاز شده وتا پایان اردیبهشت ادامه‌دارد زمستان طالقان بسیار سرد وسخت است برفهای سنگین غالباً راه‌ها را تاچند روز بلکه تاچند هفته مسدود میسازد ، مردم آنجا برای حفظ از سرما اطاقها را تودرتو بنامی‌کنند .

تابستان طالقان علاوه برخنکی باطراوت و روان بخش است ، البته همه جای آن یکسان نیست و هر نقطه با نقطه دیگر تفاوت فاحش دارد ، مثلا آبهای کنار شاهرود چون آلودگی پیدا میکند نمیتوان بسلامت آن اطمینان داشت ، اما آب دهاتی‌که بالای‌کوه و دامنه واقع شده اند چون ازچشمه بیرون‌میآید بسیارخوش‌گوار وسلامت است .

روی همرفته آب وهوای دهات‌واقعه دردامنه‌های جنوبی دره طالقان تعریفی ندارد بعکس‌آبادیهای

دامنه ها و ارتفاعات شمالی بی اندازه مطبوع و دل پذیراست ، بویژه دهات حسن جون سوهان بزه (یا بزج) کرود ، گوله (یاکولج) کهرکبود ، جوستان ، هرنج . هریك آیتی از زیبائی وحسن منظر بشمار می‌آیند ، این آبادیها در آغوش بساتین خرم و باغهای مصفا دارای چنان هوای لطیفی ست که‌طعنه بربهشت برین میزند وآب های زلال وگوارایش از سلسبیل وکوثر سبق میبرد واگر این نزهتگاه ها را از بهترین و ممتاز ترین ییلاقات کشور نام بریم حقاً راه اغراق و مبالغه نپیموده‌ایم بواسطه همین خوبی آب وهواست که بیشترمردم این دهستان تندرست هستند و درمیان آنها سالخوردگان فراوانند . از جمله جان محمد پدرفرج الله سوهانی را ذکر کردند که در سن ۱۳۲ سالکی بسال ۱۳۱۷ شمسی در گذشته (نویسنده خود درقریه سوهان مردی بنام کربلائی کاظم که در سن ۱٤۰ سالگی در سال ۱۳۲۷شمسی در گذشته بود دیده بودم که تقریباً درسن ۱۳۷ برای امور رعیتی وگندم چینی بصحرا میرفت).

کانهای طالقان

در کوههای خورانك و تکیه ناوه و فشندك کانهای ذغـال سنگ وجود دارد ، در حدود سالهای ۱۳۱۲ و ۱۳۱۰ چاه‌هائی در آنکوه ها زده وذغال آنرا استخراج کردند اما بواسطه نبودن راه شوسه و گرانی کرایه استخراج‌آن صرف نمیکرد و از تعقیب آن خود داری شد ، در دره (زالنگان) از توابع سوهان مس یافت میشودو ظاهراً استخراج آن هم مقرون بصرفه نیست ، معدن‌گوگرد در هرنج وده در همچنین سنگ‌کچ دربیشتر ازکوه‌ها یافت میشود ، معدن سنگ درکوه لهران و سنگ نو وفیروزه در کوه خشکه چال و رژده (کوه سوهان) هست امـا دست باکتشاف واستخراج آنها نزده‌اند .

دو چشمه آب گرم گوگردی در طالقان هست یکی درکوه هرنج دو کیلو متر بالای آبـادی و دیگری در دهکدهٔ ده در واقع در منطقه بایز رود وآخرین ناحیه خاوری طالقان و نیز چند چشمه نمك در قراء جزن (گزن) و درکش و شهرك وجود دارد که نمك آنها راگرفته در طالقان وکلاردشت‌وغیره بمصرف فروش میرسانند .

مردم طالقان خیلی زحمت‌کش وکارکن ومتدین وبه تقوی مشهورند ، با آنکه در زندگی بالاترین درجه صرفه جوئی و قناعت را رعایت میکنند معذالك هرگز در آمدشان بخرجشان نمی رسد از این رو بیشتر مردم این دهستان ناچارند دوقسمت ازسال را درخارج از طالقان مانند تنکابن، مازندران ،گیلان طهران وقزوین‌گذرانده و با کارکردن در باغات و مزارع وکسب و تجارت یاآموزگاری وروضه خوانی کسری مخارج خود را در سال تأمین نمایند .

مردم طالقان به تاتی وفارسی گفتگو میکنند ، آئین آنها نیز شیعهٔ دوازده امامی است .

محصولات طالقان

باید دانست که دهستان طالقان محصول قابلی ندارد ، زیرا چه درکنا رودخانه‌ها و چه در دامنه کوهها و ارتفاعات زمین کافی برای‌کشت وزرع ندارند در بعضی مرتفعات اگر زمین باشد آب بقدر کافی نیست از این رومردم طالقان بیش ازیك سوم خواربار خودرا نمیتوانندازکشت و زرع‌آنجا بدست‌آورند وناگزیرند دوسوم‌نیازمندیهای زندگی خود را از خارج تدارك نمایند از این جهت قسمت مهمی از سال‌را در نواحی تنکابن مازندران بکسب وکارپرداخته وآنچه بدست‌آوردند برنج خریده بطالقان می‌آورند ، وبرنج اضافه از مایحتاج‌خود را بساوجبلاغ برده باگندم تبدیل میکنند وبدین ترتیب حوائج زندگی خود را مرتفع مینمایند .

محصول عمده این دهستان عبارت از گندم و جو و گاودانه ، ارزن ، سیب زمینی ، لوبیا ، عدس ، نخود سیاه وسفید ، چغندر ، هویج ، پیاز، ضمناً مالداری هم در طالقان متداول است ، در طالقان بالغ بر سی هزار ۳۰۰۰۰ گوسفند وبز و ۳۰۰۰ گاو نر وماده وپانصد ۵۰۰ راس قاطر واسب ومادیان ودوهزار ۲۰۰۰ الاغ وجود دارد .

درختهای میوه

در طالقان درخت میوه ، آلوچه ، آلبالو ، آلوسیاه ، انگور عسکری و چفته ، شکر شیرازی ، امرود ، بادام ، گردو ، به توت ، زرشك ، زال زالك ، سیب ، سنجد ، فندق ، قیسی ، گیلاس ، گلابی ، هلو ، لیکن مقدار میوه - جات آن کم است و قابل صدور بخارج نیست

درخت های غیر مثمر طالقان عبارتند از ، اورس ، بید ، تبریزی ، چنار ، زبان گنجشك ، شال ، کبوده، کاهام ، گل سرخ ، کج (از انواع زال زالك ولی قرمز) وزم (ناروند) .

گیاههای خوردنی وطبی

آنچه در طالقان بدست می آید اینها هستند ، آقاداش ، استخدوس، اوشان (نام محلی زربه است) شقتونج نظیر ریواس است با این تفاوت که بالای ساقه بجای برگ کپه گلهای ریز است ، اسپرزه ، الوارس گیاهیست که بمصرف رنگ میرسد واز آن رنگ سبز بدست می آید ، بارهنگ ، پونیا ، پیازچه کوهی ، تاجریزی ، تمشك بوته های خار دار است که ساقه آنها مانند تاك بلند میشود آنها را غالباً در اطراف باغات بجای چپر میکارند و هنگامی که بلند شد مانع رفت وآمد مردم وحیوانات میشود .

ثلب ، چورك گیاهی است مانند سنا اگر برگهای او را از پائین ببالا جدا کنند وبخورند استفراغ خواهند کرد واگر بعکس از بالا به پائین جدا کنند مسهل وکارخواهد کرد ، این گیاه را سائیده و حب کرده بخورند یا آنکه باآب جوشانده و بیاشامند - خاك شیر تلخ وشیرین ، خار خاسك ، رونا ، زر پیچ مانند ریواس بمصرف خورش میرسانند ، زرشك دارای بوته‌های بلندیست و میوه‌های ریزی دارد برنك سیاه که بمصرف غذا میرسانند - سریش ، برگش را بمصرف خوراك رسانده و ریشه او راکه دارای چسب است برای کارهای صحافی وچسباندن اشیاء بکارمیبرند ، سماق سنه . سگ خایه ، آنرا گل حسرت نیز گویند ودر رنك نیز بکار میرود یعنی رنك سبز ازآن بدست میآید - شورك تره کوهی یا پیازچه کوهی ومیخورند شیك غازیاغی ، قارچ ، کاکوتی ، کوسه داش ، این گیاه رابرای زخمی که کرم افتاده باشد بکارمیبرند باین معنی که آب آنرا گرفته روی زخم میمالند وخود گیاه راهم کوبیده روی زخم میگذارند کرمهارا میکشد . کنگر گل خطمی ، گل پر ، گل پنیرك ، گل بابونه ، گل همیشه بهار ، نعنا کوهی ، دارنکو ، گیاه معطریست که باآن کوکو می پزند وگل همیشه بهار رامیگویند این گل هفت سال زندگی میکند بی آنکه نیازی به آب و خاك داشته باشد - ریشه این گل را نخ بسته و در جائیکه دود و آتش نباشد رو بپائین می آویزند در بهار سبز میشود ماده آن گل نمیکند ولی نر آن شاخ کشیده گلهای زردی میدهد که دوسه ماه گل آن میماند درپائیز برگهای آن خشك شده ودربهار از نو رخ کرده وسبز میشود ، دالك ، درگردان ، ریشهٔ او راپشم شوره گویند که چوبك یا چغان است که باآن لباس می شورند وبجای صابون استعمال میکنند .

گیاههائیکه بمصرف سوخت میرسد

آروکی ، اودال ، اسبه ، گون ، پالاخور ، خوره - اوراتلخه و بویان تلخ هم میگویند ، تنگوس ، زاغه گون ، کتیرائی این گون

از دیگر گونها بهتر است ، سنگ میز ، سارد ، از این گیاه حصیر میبافند ، شیره‌کراش ، شیره گون ، کوالوك ، کندال ، کی لك ، میوه‌ای مانند آلوچه داردکه زرد رنك است هنگامی که رسید قرمز میشود وآنراترشی‌میاندازند ، گل‌گون ، این‌گون‌کتیرا ندارد ، گندم‌گوش، مرجان ، این‌گیاه میوه ریزی‌دارد مانند مرجان قرمز رنك و ترش مزه که آنرا میخورند ، وجار ، پوشان .

گیاههای خوراك دامها

اسب سم ، الهو ، اسپرس ، البرك ، بزتیغ ، بویان شیرین یا خوره، پاله ، یونج ،تیغ، جارو ، جاروسفید ، چرند، دوجال زربه ، شبدر ، غیاغ ، کما ، کنگر ، گرز ، این گیاه فوق‌العاده مانند (مرزه معطراست) ، کوشیل ، مندوس یاگیاه بابا آدم ، دایه ، دراورن ، یونجه .

یکی ازمحصولات طالقان عسل‌است‌که دراین دهستان در حدود ۲۰۰۰۰ کندو وجود دارد ومقداری از آن بخارج فرستاده میشود ، و مقداریهم کتیرای‌گون و پوست حیوانات مانند پوست گاو وگوسفندوبز وروباه وسمور وسگ آبی که باصطلاح محلی شنگ (بکسرشین وسکون نون وکاف‌گویند).

در طالقان شکارهم بدست می‌آید از قبیل بز وقوچ کوهی وگرگ و روباه وکفتار و موش خرمائی خرس ، خوك ، خرگوش ، پلنگ ، گراز ، وجوجه تیغی (جوجه تیغی‌های کوچك را چاروك و جوجه تیغی‌های بزرگ را تشی) گویند ، از پرندگان‌کبك ،کبك دری ،کبوتر چاهی ، سار ، قمری، بلدرچین سرو سیاه خاکی (حیوانیست حلال گوشت بزرگتر از سار) قوش ، غراب ، بلبل، دارکوبه ، ماهی‌خوار سیاه غراب ، سبز قبا ، مرغابی ، غاز ، غاز سیاه (آنهائیکه سینه و نوك شان قرمز است حلال گوشت هستند وآنهائیکه اینطور نیستند حرامند).

طالقان صنایع قابل ذکری ندارد مقداری کرباس بافی دارد که پنبه آنرا از خارج می آورند اندکی‌هم نمد مالی داردکه نمدهایش تعریفی ندارد و بمصرف داخلی‌میرسد ، قالی‌وقالیچه در بعضی دهات واکثراً گلیم می بافند .

مقیاس در طالقان

واحد وزن تخم است وهر تخم ٦٤ مثقال است و بیست تخم یك من شاه است که دومن تبریز باشد ،داد وستد آنها معمولاباسنك تبریز است یك سنك دیگر هم دارند که ۱۸ تخم است البته هنگام معامله با هر سنگی که بخواهند قبلا معین مینمایند .

زمین ها را روی (من) بیست تخم (بذر افشان) داد و ستد مینمایند ، بهای زمین‌های آبی گرانتر است و هر من صد تا صدو پنجاه ریال است (نه قیمت امروز) اما زمین های (دیم) از یك من بیست تا سی ریال خرید و فروش میشود البته آنهم نسبت به محل وخود زمین فرق دارد .

بعضی از عادات متداوله طالقان

خاریدن‌کف‌دست وپارانشانه رسیدن‌کاغذ وپول میدانند ۲- موقع خمیرکردن اگر خمیر پرید علامت آمدن مهمان است وهمچنین خواندن کلاغ لب بام خانه ، وبانك خروس در آغاز صبح جلوی اطاق یادرب خانه هنگامی که روی بقبله باشد نشانه آمدن مهمان وخبرخوش است ۳ - کسیکه میخواهد عطسه کند اگر عطسه اش نیامد آنرا نشانه نیامدن کار میدانند ٤ - درشب حنابندان ازیك کله تادوسیرقند بنا به اهمیت اشخاص برای خویشان و اقوام‌خود میفرستند وآنهارا بدین وسیله دعوت میکنند ، بعضی رانیز بدون فرستادن قند بعروسی دعوت

مینمایند - مهمانان هریك بفراخور استطاعت وتوانائی خود از ده‌شاهی تا ده ریال وبیشتر به پیشانی داماد می چسبانند ، شب عروسی داماد حق ندارد حرف بزند و صحبت کند ، دو نفر ساقدوشهای او را برادر داماد میگویند ، در این شب رفقای داماد نسبت باو ایراد تراشی میکنند و سرانجام تصمیم میگیرند داماد رابفروشند وجشن عروسی را مرتب‌کنند ، روی مزایده یکی از رفقای داماد اورا بیك گوسفند ومبلغی پول میخرد ، در این هنگام ناچار است داماد فرمان بردار فروشندگان و خریداران باشد و هر تکلیفی که باو کردند تسلیم باشد ، در این وقت تکالیف شاقی بداماد میشود از قبیل اینکه باید بروی از فلان کوه گون بیاوری یا از فلان قله کوه سبو را آب کرده تایك ساعت حاضر نمائی چون این گونه در خواستها برای داماد مقدور نیست بالاخره حامیان او بادادن گوسفند یا کله قند وغیره معامله را بهم زده داماد را پس میگیرند ، مراسم تحویل دادن داماد وپس گرفتن اوبا تشریفات خاصی انجام میشود .

فرهنگ طالقان رونقی ندارد و در خور این دهستان نیست اکنون هفت دبستان از طرف دولت در سرتاسر طالقان تأسیس شده که دو دبستان آن واقع در شهرك ودنبلیت شش‌کلاسه و ما بقی‌که در جوستان وخسبان وفشندك وکوله(کولج) وکوران هستند سه وچهارکلاسه میباشند باضافه‌تعدادی مکتب‌خانه‌قدیمی.

(البته موقعی‌که آقای گلریز دانشمند محترم نویسنده تاریخ مینو در باب الجنه قزوین احصائیه دبستانهای طالقانرا مینوشته‌اند بیش از این نبوده و ما در موقع خود ذکر خواهیم کرد انشاالله) .

همچنین یك باب درمانگاه درکلنیك بایك پزشکیار وپزشك وچهار پرستار با دوای دولتی از طرف سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی ایجاد گردیده است ، در کوله هم نماینده بهداری هست .

یگانه راه ارابه رو طالقان راه نیم شوسه‌ایست که از آبیك در راه قزوین به طهران از طریق‌صمغ آباد تاشهرك درسال۱۳۲۷شمسی تسطیح ودایر گردیده است باقی‌راههای طالقان مالرو وصعب‌العبوراست.

قاعدهٔ طالقان و مرکزبخش قصبه شهرك است‌که درفاصله ۱۳۰کیلومتری شمال شرقی طهران و۹۴ کیلومتری شمال غربی قزوین واقع شده است در این قصبه ادارات بخشداری ، آمار ، دارائی ، پست، و یك دسته ژاندارم است ، در تابستان همه روز یك اتوبوس ازطهران به شهرك رفت وآمد میکند .

مالیات طالقان در سال ۱۳۰۳ هجری قمری ۴۸۳۵۰ ریال بوده است .

دهات طالقان با شماره جمعیت‌آن که در سال ۱۳۲۰ شمسی سرشماری شده است بشرح ذیل است.

شماره	نام ده	نفوس	شماره	نام ده	نفوس
۱	آسکان	۱۶۹	۸	انکه	۱۸۵
۲	آرموت	۴۱۳	۹	امیرنان	۶۹۲
۳	آرتون	۳۰۵	۱۰	اوساریا افسار	۳۰۷
۴	آردکان	۳۶۲	۱۱	اورازان	۶۸۶
۵	آهن‌کلایه یاآئین کلایه	۳۳	۱۲	اسفاران	۳۸۵
۶	اهوارك	۹۰	۱۳	اوچان	۲۹۱
۷	اوانك	۲۵۷	۱۴	باریکان	۲۶۸

شماره	نام ده	نفوس
١٥	باز رود یا بایزرود	نام‌بلوك
١٦	بزه ، بزج	٤١٦
١٧	پراچان	٥١١
١٨	پرده سر	١١١
١٩	پرك	٤٣٠
٢٠	تکیه نو	١٠٦
٢١	تکیه جوستان	١٠٦
٢٢	تکیه ناوه	٤٩٢
٢٣	کزن یا جزن	٧٢٥
٢٤	کزینان یا جزینان	٨٠٦
٢٥	جوستان یا جوزستان	٨٥٨
٢٦	حسن جون	٩٤١
٢٧	حصیران	١٩٧
٢٨	خچیره	٦٧٧
٢٩	خسبان	١٠١٢
٣٠	خود کاوند	٢٤٠
٣١	خوران یاخران	١٢٥
٣٢	خرانك	١٤٤
٣٣	خیکان	١١٦
٣٤	درائی یا دراپی	١٠٨
٣٥	ده دریا دهه در	٢٠٠
٣٦	دیزان	٨٩٠
٣٧	دنبلید	١٦٤٥
٣٨	روشن آبدر	٢٢٥
٣٩	زیدشت	١٠٠٠٥
٤٠	سوچخانی یا سفج خانی	٤٢٠
٤١	سکران	٢٠٤
٤٢	سکران چال	٢٦٩
٤٣	سنگ بن	٢٧٧
٤٤	سوهان	١٠٧٧
٤٥	سپید آباد	٦٤٨
٤٦	شهرك	١٣٢٢
٤٧	شهراب سر یا شاهرود سر	٣٢٢
٤٨	شریف آباد	٢٨
٤٩	صالح‌آباد	٦٥
٥٠	عالی ده	٥٢
٥١	عالی سر	٨٢
٥٢	فشندك	١١٨٧
٥٣	کجران	١٣١
٥٤	کرود	٧٧٤
٥٥	گهرکبود یاکرکبود	٥٧٥
٥٦	کش	٧٢٤
٥٧	کش رود	١٦١
٥٨	گلابرود	١٣٧
٥٩	کلانك	٢٠٤
٦٠	کماکان	٩٨
٦١	کوله یا کولج	٢٩٠
٦٢	کوهین یاکوئین	٢٣٠
٦٣	گی‌له‌نك	٩٨٨
٦٤	گوران	١٤٥٢
٦٥	کل‌برد	٣٨٠
٦٦	کته ده	٢٥٥
٦٧	گراب	٣٢٩
٦٨	لهران	٦١٦
٦٩	مرجان	٥٦١
٧٠	موچان	١٥٣
٧١	مهران	٦٢٦
٧٢	میر	١٠١٦

شماره	نام ده	نفوس
٧٣	میراش	٤٨١
٧٤	ناریان	٩٤٤
٧٥	میناوند	٢٥٦
٧٦	نسای بالا	٢٩٢
٧٧	نسای پائین	١٩٢
٧٨	نوده	٥١٣
٧٩	نویز	٤١٥
٨٠	نویزك	٤١٥
٨١	نظرآباد	١٢
٨٢	وشته	٦٦٧
٨٣	ورکش	٤٠٥
٨٤	هشان	١٩٣
٨٥	هرنج	٨٨٨
	جمعیت کل طالقان	٣٨٦١٤

اسامی مزارع طالقان

شماره	نام ده	جزو کجاست
١	آموتی یا لاموتی	کراب
٢	بزاك	اهوارك
٣	باغ پشت	آمورت
٤	بشمك	موچان
٥	بادامستان زیارتگاه است	وشته
٦	پیل مستان یا پیرمستان	امیرنان
٧	پشت استخر	اردکان
٨	پس خورتاب	امیرنان
٩	تولات	شهرك
١٠	جیرنده	امیرنان
١١	جوکوه	موچان
١٢	جارو دشت	موچان
١٣	جلادرس	موچان
١٤	چال دشت	شهرك
١٥	حریم‌آباد یا سوسرك	شهرك
١٦	خولی زرد	ورکش
١٧	دوربان	حسن‌جون
١٨	دوران	سیدآباد
١٩	دشت عطا	سیدآباد
٢٠	رودبار	کته ده
٢١	زرکوه شته	لهران
٢٢	سه‌استخر	زیدشت
٢٣	سنقرکلایه	فشندك
٢٤	سیکان رود	کته ده
٢٥	سردیك	نویز
٢٦	سفید کوران	ویرانه
٢٧	عسلك یا استلك	گراب
٢٨	عالی ده	نسای‌پائین
٢٩	فلك‌آباد	فشندك
٣٠	گند وسر	آرموت
٣١	کیا باغ	شهرآب‌سر
٣٢	گوریش	شهرآب‌سر
٣٣	لات‌آردکان	آردکان
٣٤	لات‌آلا	اسفاران
٣٥	لات زیدشت	زیدشت
٣٦	لات قندك	فشندك
٣٧	لازیزان	شهرآب سر
٣٨	محمود کلایه	فشندك
٣٩	سه‌رود	کته ده
٤٠	مسلم	کته‌ده
٤١	هناوند	کش
٤٢	یوسف‌آباد	میر

تا اینجا راجع بطالقان از کتاب مینو در تاریخ قزوین تألیف دانشمند محترم آقای سید محمد علی گلریز استفاده ونقل گردید اینك برای تکمیل آن طرز تشکیلات اجتماعی واداری را که خودمشاهده کرده‌ام مینویسم (اعظام قدسی) .

وضعیت طالقان قبل از مشروطه از حیث فرهنك .

هر دهستانی دارای مکتب خانه که دختر وپسر باهم درس میخواندند ، در درجه اول عموماً معتقد بودند که اطفالشان حتماً باید سواد قرآن داشته باشند واگر بیشتر ممکن شد چه بهتر باینجهت با یك ملا برای تمام سال تحصیلی قرار داد میکردند که تا یك سال اطفال را قرآن خوان نماید و برای اینکار هر بچه‌ای ده‌تومان الی پنجاه تومان در سالهای اخیر که قیمت بالا رفته بود معین میگردید .

بعلاوه وجه نقد اهالی وصاحبان اطفال عهده‌دار بودند تمام مخارج معلم را هم قبول نمایند ، باین ترتیب که هر روزه یك مجموعه بقدر مقدور صاحب هر طفل برای مکتب‌دار میبرد در تمام سال هر روزه بنام یکی از اطفال این عمل انجام میشد ممکن بود مثلا در سال یك یا دو الی سه نوبت بهر طفلی بیفتد البته این در صورتی بود که ده بزرگ واطفال محصل زیاد باشد ، دهات کوچك تا پنج الی پانزده خانوار اطفال خود را بقریه بزرگ نزدیك میفرستادند ، ولی این قبیل اطفال دیگر از دادن ناهار معاف وبعوض پول یا جنس از قبیل برنج ، آرد حبوبات ، در زمستان هویج ، سیب زمینی ، چقندر ، شلغم میبردند .

برای انتظامات ده

در روز اول سال (عید نوروز) تمام ساکنین ده در مسجد جمع شده با صرف چاهی وقلیان چند نفر از پیر مردان با یك نفر نویسنده مشغول انتخابات میشوند اول چند نفر بنام کدخدا پیشنهاد میگردد هرکدام که دارای اکثریت آراء حاضرین شدند بنام کدخدا با صدای بلند معرفی شده وورقه انتخاب را نوشته حاضرین مهر مینمایند وهمان مدرك صدور حکم از طرف بخشدار خواهد بود .

بعد از انتخاب کدخدا ، پاکار بنام (دشت‌بان) که بفرمان کدخدا خواهد بود انتخاب میشود همین طور یك نفر سلمانی ، یك نفر حمامی ، دونفر چوپان کوه یعنی گوسفند ساکنین ده را در کوه چادر زده نگاهداری مینمایند واین چوپانها با صاحبان گوسفند از حیث بهره برداری وزاد وولد قرار دادی برضایت طرفین بسته وچوپان مسئول نگاهداری تا آخر سال خواهد بود .

یك چوپانهم برای گله گوسفند ده که هر خانه‌ای سه‌چهار گوسفند وبز برای مصرف شیر روزانه در ده نگاه میدارند وچوپان ده موظف است صبح زود گله ده را بصحرا برای چرا برده اول مغرب بده برگرداند ـ انتخاب میشود .

یك نفر بنام گاوگله‌بان که عبارت از ماده‌گاو و نر گاو وگوساله والاغ وکره الاغ راصبح درهمان ساعتی که چوپان گله ده آخر ده ایستاده تا گوسفند ده‌را جمع وحرکت نماید گاوگله‌بانهم با چوپان همراه میباشد هر وقت همه گوسفند و گاو گوساله والاغها جمع شدند هر دوبرای صحرا حرکت مینمایند .

یك نفر بره وان برای سر پرستی بره وبزغاله انتخاب میشود که اوهم اول صبح باید تمام بره و بزغاله‌ها را بصحرا برده وعصر برای ده برگرداند .

ونیز یك سلمانی برای اصلاح ساکنین ده از کوچك و بزرگ ونیز ختنه اطفال ذکور . دندان درآوردن خون گرفتن ، در جشن وعروسی ودر عزا باید سلمانی خدمت نماید .

یك نفر حمامی در تمام سال موظف است حمام ده را از صبح تا شب گرم نگاه بدارد وتهیه سوخت حمام با خود حمامی خواهد بود که از بوته وگون وخوزه صحرا و کوه در تابستان جمع کرده برای زمستانهم ذخیره مینماید .

تمام‌این‌ها با رأی‌اکثریت یاباتفاق آراء انتخاب میشوند تا سال دیگر باز هم روز عید نوروزتجدید خواهند شد واگر مردم از هرکدام راضی بودند وخود شخص هم حاضر باشد مجدداً برای سال جدید هم انتخاب میشود .

چنانچه در بین سال برای هرکدام پیش‌آمدی نماید که نتوانند تعهد خود را تا آخر مدت برسانند بازهم یك روز در مسجد جمع وتجدید انتخاب بنام دیگری خواهد شد .

بعد ازاینکه‌انتخاب تمام‌شد ، برای هرکدام‌باصطلاح محلی(سرخط)یعنی حکم بامضای حاضرین در مسجد نوشته شده بصاحبانش داده میشود ، سپس حقوق هر یك را معین که عبارت از نقدی وجنسی است بغیر از حقوق کدخدا بقیه جنسی است که چه قدرش گندم وچه قدر جو واین مقدار هم باید سر خرمن داده شود فقط حمامی بغیر از خودش وقتی که حمام در روز زنانه است زن حمامی در حمام خواهد بود و خانواده‌ای که بحمام میرود هر چند نفر بچه که همراه دارد باید نفری یك دانه نان لواش برای حمامی ببرند ساعات زنانه بودن حمام هم از چهار ساعت قبل از ظهر تا چهار ساعت بعد از ظهر خواهد بود که قبل از ساعات ظهر وساعات بعد از ظهر مردانه خواهد بود .

ونیز در قسمت مخارجات ده برای اتفاقات پیش‌بینی مینمایند که چه مبلغ باید باشد وتمام اینهارا روی مالیات هر خانوار که دارای ملك ومالیات بده هستند به تناسب تقسیم بندی نموده حساب مینمایند و آن خانوار تا آخر سال بدفعات یا یك مرتبه خواهد پرداخت ومسئولیت‌جمع آوری وپرداخت با کدخدا خواهد بود ، در ماه رمضان و محرم در عاشورا که روضه خوانی میشود آن هم از روی خانواری تقسیم و پرداخت میگردد ، در واقع طرز حکومت جمهوریرا باید از عمل طالقانیها در طالقان اقتباس‌کرد .

فرهنگ‌طالقان‌قبل‌ازمشروطه

بطوریکه ذکر کردیم دهستانهای طالقان تماماً دارای مکتب‌خانه واطفال آنان مشغول تحصیل بودند ودر تابستان بکمك پدربرای کارهای زراعتی بصحرا میرفتند ، چون برنامه‌تحصیلی‌شان‌درسال مرتب بودشایدطالقان‌آنروز فقط صدی ده بیسواد بودند که مقصود قرآن خواندن وبعضی ازکتاب‌های مذهبی را میخواندند .

ولی وقتی‌که مشروطه شدند باید عادات واخلاق کهنه پرستی از میان جامعه برداشته شود وبجایش بیدینی بی احترامی فحاشی نسبت ببزرگان چه درمجالس وچه درروزنامه‌های روز حتی نسبت به پیغمبران وشعرای نامی جای گزین آنها گردد که یکی از آنها مکتب خانه بود که آنرا آثار استبداد دانسته شروع کردند به بستن آنها چه در شهر وچه در دهات که این هم یکی از کارهای غلط مشروطه خواهان دوره اولیه بود که یکی از آنها خود (نویسنده) که جز یك کوره احساسات چیز دیگری، درمن نبود .

مکتب خانه‌های دهستان طالقانهم بسته و برچیده شد ، دولت‌ها هم توانائی تأمین وتأسیس دبستان نداشته وسایل تحصیل روستائیان را نمیتوانستند فراهم نمایند ، ساکنین‌دهستانهاهم اجازه‌نداشتند روش خود را نسبت باطفال خود برقرار نمایند ، نتیجه‌آن شدکه اطفال طالقان تا بسن پانزده بیست سالگی صدی۱۰ با سواد شدند یعنی قبل از مشروطه با دایر بودن مکتب خانه در هر دهی‌ازصد نفر ده نفر بیسواد بودند

ولی بعد از مشروطه که تا چند سال قبل چند دبستان ناقص تأسیس گردید صدی ده باسواد یعنی صدی نود بیسواد شدند چرا ؟ .

برای اینکه کارهای این مملکت تا کنون هیچیك از روی تعقل نبوده وفکر نکردند حالا میگوئیم مکتب‌خانه‌ها باید برچیده شود آخر بجای آن چه باید گذارده شودکه افراد یا اطفال از آن استفاده نمایند ؟ بجای آن بیسوادی ، بی ادبی ، بی ایمانی ، دروغگوئی ، تقلب ، فحشا جای گزین گردید مخصوصاً در تغییر رژیم‌سلطنت قاجاریه وانقراض آنان بی ایمانی وفحشا بحدی رسیدکه خود نویسنده بادو سه نفر ازرفقا برای دیدن خیابان پهلوی امروزه تا بالای کافه شهرداری که آنروز بیابان بود به یك قلمستان که درخت های تازه بود رسیدیم درتوی قلمستان یك زن ومرد روی هم افتاده بودند در صورتیکه پلیس آنروز وپاسبان امروز درپیاده‌رو حرکت میکرد وضمناً گاهی با نگاه نیم‌رخ بآنها نگاه میکردیکی از همراهان به پلیس با اشاره دست گفت ، جواب داد ما کاری باین کارها نداریم ، آقایانهم براه خود ادامه دهند .

امروز بعد از پنجاه سال در پرگرام تحصیلی اطفال کتاب با تعلیمات دینی وخیلی هم جدی قائل شده‌اند وتازه از خواب بیدار یعنی بیدارمان کرده‌اند که یگانه راه‌جلوگیری ازفساد ولو به‌هر نام واسمی باشد باید از راه دین گرفته شود که انشاءالله مفصلا شرح خواهیم داد .

طالقان تا چند سال قبل تابع طهران وبخشدارآن مستقیماً از وزارت داخله (وزارت کشور) و امور مالیاتهم تابع اداره مالیه ایالتی طهران بود ، حالابا پیشنهاد استاندار طهران بوزارت‌کشوربخشدار معین ولی تابع فرمانداری کرج وهمین طور سایر ادارات از قبیل مالیه ، آمار ، امنیه ، فرهنك ، ثبت ـ اسناد ،کشاورزی همه تابع شهرستان کرج میباشند ، تنها انتخابات وتعیین نماینده مجلس‌شورای ملی جزو قزوین است .

صادرات طالقان

صادرات امروز طالقان که از سابق هم بوده در درجه اول پنیر بوده که در طهران معروف به پنیر برغان نام برده میشد وواقعاً مانند کره بود ، برای این بود که هنوز ملت طالقان متمدن نشده بودند ، چنانچه موقعی‌که چرخ کره گیری از شیر خام که یکی از آثار تمدن است بطالقان راه بازکرد دیگر آن پنیر هم از دست رفت .

ودیگر از صادرات‌آن عسل است که واقعاً قابل استفاده مخصوصاً از حیث‌عطر وبو وطعم ولطافت بر عسل‌های سایر نقاط برتری دارد برای اینکه گیاه وگلهای مختلف‌که زنبور عسل باید ارتزاق نمایدکاملا موجود است خاصه (کندوهائیکه) بکوه میبرند وتا تقریباً سه چهار ماه در کوه میماند و باگیاه‌های‌کوه زندگانی وعسل بار میآورند چیز تحفه‌ای است .

ودیگر صادرات پشم وپوست است‌در این سالها که ماشین روشده وکامیونهای باری ایاب وذهاب مینماید سیب زمینی چوب مخصوصاً درخت‌های تبریزی ، چنار ، گردو ، وتا اندازه‌ای خشك‌بار ، مرغ ، تخم مرغ ، گوسفند که میروند در محل خریداری کرده حمل مینمایند .

در این سالها که راه طالقان ماشین‌رو شده است وتره‌بار هم در طهران فروش ومصرف زیاد پیدا کرده است‌کشاورزان طالقان بفکرافتاده خاصه عده‌ای در صدد برآمده‌اندکه میوه‌های مورد بازار وسلیقه خریداران تهیه‌نمایند ونمونه اینکار وعمل‌از ناصر خان‌فشندکی‌که مردیست بسیار مؤدب با دوبرادردیگرش

بنام کلانتری در مزرعه خود با آوردن یك خانوار اصفهانی باغ میوه از هر قبیل احداث کرده‌اند گرچه خود من ندیدام ولی اشخاص گلابی تا دو دانه بلکه دانه بوزن یك کیلو را اظهار مینمایند همین‌طور سیب‌های ممتاز که خریداران ویا اینکه خود آنها چون وسایط نقلیه دارند حمل بطهران مینمایند وضمناً برای سایر دهات هم ترویج مینمایند .

این هم باید گفته شود که هوای طالقان سرد است لذا میوه آنجا دیر بدست می‌آید وغالباً انگور طالقان درست شیرین نمیگردد . مثلا آلبالوی طالقان موقعی بدست می‌آید که در طهران کمیاب بلکه بدست نمی‌آید ونیز لوبیای سبز ، بطور کلی تره‌بار طالقان موقعی بدست وبه بازار می‌آید که باصطلاح بازارش شیرین است .

دهستان وسطی طالقان آماده برای غرس اشجار هر نوع میوه مخصوصاً آلوزرد وسیب که دارای نسیم سهیلی‌است که برای هر میوه خاصه سیب بسیار مفید است چنانچه گفته میشود (سیبی که سهیلش نزند رنگ ندارد) واین در دهستان طالقان‌همه‌ساله‌آماده‌است ، دهستانهای‌جوستان ، گوران ، خسبان ، حسن جون که‌چه‌قدر برای پرورش سیب آماده است شهرك ، گلینك ، فشندك ، زیدشت ، سوهان که برخلاف سایر دهات تمام‌مزارع وزمین‌های‌کشت‌آن آبی است وازحیث‌آب وهواخوب برای‌اینکه‌بتمام معنی‌اطرافش بازاست ولی‌آب ندارد ، وتنهاچند چشمه درمغرب دهکده جاریست‌بنام‌هفت چشمه‌که تمام مصرف خوراکی ومشروب کردن‌چندقطعه‌زمین‌میرسدکه باید قبلادراستخر بریزند تابتوانند چند قطعه باغ وزمین‌ها راآبیاری کنند واگرآب داشته باشد برای همه گونه محصول آماده میباشدبرای اینکه زمین زیاد است .

در سوهان در وسط ده‌کنار استخر درخت چناریست که‌گفته میشود پانصد سال بلکه بعضی‌هامعتقدند هزار سال عمر دارد ونیز گفته میشود که جز یك خانوارکه آنهم سید و هم جوار درخت است‌خانوارهای دیگر حاضر نیستند شاخهای خشك شده او را که میریزد بسوزانند فقط -حمامی‌آنچه‌که پای درخت ریخته میشود بمصرف سوخت حمام میرساند ، آنهم‌نه هر حمامی . دهات مذکور فوق برای تربیت هر نوع‌میوه کاملا آماده است وباید مانند برادران کلانتریها مقدم وزارع را با تهیه وسائل آماده ووادارکنند .

ودیگر بهره برداری‌ازگله داریست چون درتمام کوه‌های شمالی دهستانهای طالقان مراتع وچشمه سارهای زیادیست که برای گوسفند بسیار مفید است وبقدری مراتع آن آماده است که در تابستان که گوسفند درحدود سه چهار ماه چرا مینماید معذالك درهردهستانی به نسبت گوسفند خودخانوارها از کوه علف چیده باصطلاح خود (لوك) میکنند ورویش سنگ میگذارند تاآخر تابستان هر خانواری میرودکوه لوکها را جمع‌کرده بارالاغ‌یاقاطرنموده بده وخانه خود حمل مینمایند واین خوراك زمستان اغنام واحشام هر خانواریست .

ییلاق وقشلاق

گوسفند طالقان بوسیله چوپانهای هر ده که طرزانتخابش ذکر گردیده به پیش کوه‌که صحرای دهات ساوجبلاغ وقزوین باشد میرود وبسته‌است بسالش‌که بعضی از سالها درآخرپائیز گوسفند را حرکت میدهند وهر چوپان یکی از صحراهای دهات دامنه پیش‌کوه را انتخاب وهمه ساله گله‌اش را درآن صحرا می‌چراند تا دو ماه از بهار رفته توقف دارند واین اراضی از صحرای فشند یا پشند بزرگ است تا چهارفرسخی قزوین ومحصول این مدت توقف بطهران‌حمل‌میشود باین‌ترتیب‌که شیرخرهای طهران میروندباظرفهای مانند بشکه‌خریداری وبا

اتومبیل بطهران‌حمل مینمایند وعده‌ای هم بعداز گرفتن کره ازشیر خام ،آن شیر بدون چربی را پنیر کرده خودحمل‌بطهران مینمایند وبا طرز مخصوصی درست میکنندکه قابل خوردن است .

گله گوسفند وحرکت‌به ییلاق

در ماه سوم بهار گله‌های گوسفند شروع بحرکت بطرف‌طالقان مینمایند که برای اول تابستان تیر ماه هر گله بکوه مربوط‌بده خود میرسد وضمناً گله‌های گوسفند اهالی پیش‌کوه هم برای کوه‌های شمالی طالقان ، بچرا میروند وهر کدام به نسبت مرتع اجاره (باج) میدهند وپول‌آنرا ساکنین ده بمصرف امور خیریه از قبیل مسجدوحمام وغیره‌میرسانند چون مراتع کوه متعلق بساکنین همان ده میباشد .

ساکنین طالقان بطور کلی قبل از اسلام درآنجا زیست میکردند وغالباً پیرو زردشت بودندالبته چند دهی پیش نبوده ، در زمان کیقباد طالقان آباد بوده چنانچه درقریه هرنج قلعه‌ای دربالای ده وکوه است که هنوز آثار آن از قبیل آخور اسب وغیره موجود است ، ورونق وآبادی طالقان در زمان حضرت رضا علیه‌السلام شروع میشود ، که از طرف حضرت عده‌ای ازسادات بنام حکومت بمازندران وچند نفر هم‌بطالقان بنام سید محمد وسید احمد آمده توقف مینمایند و اهالی طالقان که بیشتر زردشتی بودند بدین اسلام مشرف میشوند .

آنچه دیده میشود غالب سکنه طالقان کسانی بوده‌اند که در جنگها مانند چنگیزیان از نواحی شاهرود وری فراراً بکوهستان پناه میبردندمنجمله طالقان‌راکه در وسطدوکوه واقع وجای امنی برای‌خود دانسته توقف و سکنا میکردند واین علائم وآثار چه از حیث آثار قبرها که ظاهر میشود و چه از جهت حفریات‌که در قبرها نیزه وشمشیر وادوات دیگر بدست‌آمده‌است ولی البته‌بطوریکه‌ذکر شد بیش‌ازچند دهی آنهم در نقاطی‌که آب داشته‌آباد نبوده‌است‌که رفته‌رفته چه ازحیث زیادشدن نفرات وچه ازجهت‌مهاجرت اشخاص احداث آبادی و ده تشکیل داده شده که بصورت امروز درآمده است .

ازقزوین

چون قزوین نزدیك بطالقان ودر تابستان‌بعضی‌ازکسبه وصنعت‌گران بدو نظر روی بطالقان نموده یکی بواسطه آب وهوا ودیگر برای فروش اجناس خود که در مدت دوسه ماه در هر یك از دهات توقف میکردند ودر این اثنا بعضی ازآنهاباساکنین بومی وصلت وازدواج وتشکیل عائله میدادند ، چنانچه در قریه سوهان محل سکنای آباء واجدادی (نویسنده) که خود نیز دیده‌ام دو نفر بنام آقا میرزا وآقا بزرگ بزاز اهل قزوین ، در سوهان توقف مینمایند که هر دو در سوهان وصلت وتأهل اختیارکرده بکلی ترك قزوین را نموده‌که حالیه در حدود چند خانوار از آن دو خانوار تشکیل میشود ـ درواقع میتوان گفت مسکن اولیه خود را ترك وطلاق داده ودر دهستانهای طالقان ساکن شده‌اند .

وجه تسمیه دهات هم بنا بر تصادفات اشخاص نام گذاری شده منجمله نام قریه سوهان را میگویند چند نفر ترك زبان از سوارهای چنگیزکه برای شکاراز ساخلوی قزوین بکوهستان طالقان میآیند میرسند بمحوطه سوهان چون عطش بر آنها غلبه کرده و چند شکاریهم زده بودند از شدت تشنگی جویای آب میشوند وبخود میگویند (سوهانی ؟) یعنی آب کجاست بطوریکه ذکر شده دشتهای مانند (بوردشت) (مرگ دشت) (اندست) (سوهان چال) (میان راه) (باغ پشت) اراضی زیاد ولی‌آب ندارد باینجهت سئو (سوهانی) که فارس آن آب کجاست نام این ده میشود (سوهان) وتمامی اسامی دهستانها به این

نحو وخصوصیات نام گذاری شده است .

دبستان ودبیرستان طالقان

در این تاریخ که ماه بهمن ۱۳٤۰ میباشد طبق صورت فرهنك کرج تعداد دبیرستان ودبستان‌طالقان به شرح ذیل است :

چهار دبیرستان : ۳۵۸ نفر محصل ، دبیر ۱۲ نفر .

هیجده دبستان : دانش آموزان ٤۵۰ نفر - آموزگار ۹۱ نفر .

خدمت گذار جزء ٦۸ نفر .

هزینه پرسنلی از فرهنك کرج ۲۵۳ ر۱۲۵ ر٦ ریال .

هزینه سالیانه ۳۰۵ ر۸۵۲ ریال .

مزایای خارج از مرکز ۲۱٦ ر۷۲۵ ریال .

دبیرستان کاملا مجهز چه از حیث ساختمان وچه از حیث قسمت‌های دیگر دبیرستان مرحوم محمد رستگار است که پس از اتمام در روز افتتاح بوزارت فرهنك واگذار گردید .



مرحوم محمد رستگار

مرحوم محمد رستگار یکی ازمردان نیك ودارای صفات واخلاق حسنه و درست میتوانم با قدرت بگویم که این مرد شاید در هیچ موقع زندگانیش‌دروغ‌نگفته باشد ومرد بتمام معنی با ایمان نسبت‌بعقیده خود نه معتقدات پدر وکسانش .

مرحوم رستگار جزو وزارت مالیه‌آنروز ودر طهران و ساوجبلاغ همیشه متصدی‌بود ، مرحوم رستگار با دختر ملاعلی اعظم اوانکی طالقانی که همشیره میرزا علی‌اصغرخان طالقانی و هدایت الله خان بهشید باشد ازدواج و از آنها اولادی نشده بود ، لذا در اواخرزندگانی خودبفکر افتادکه پس ازادای‌دین شرعی به همسرش بقیه‌را برای ساختمان یك دبیرستان در مرکز طالقان اختصاص وبنا نماید .

این دبیرستان در روز ٤ تیرماه ۱۳۳۸ توسط وزیر فرهنك ووزیر پست وتلگراف ووزیر گمرکات (که نویسنده هم توسط آقای مهندس طالقانی دعوت‌شده وحاضر بودم) افتتاح گردید ، در این موقع‌آقای سرهنگ حسین رستگار برادر مرحوم محمد رستگار مربوط بجریان دبیرستان سخنرانی نمودند که ما اینك عین آنرا برای روشن شدن تاریخ وذهن خوانندگان ذیلا مینویسیم :

جناب‌آقای مهندس اشراقی نیابت محترم نخست وزیری ووزیر پست وتلگراف ، جناب آقای‌دکتر مهران وزیر محترم فرهنگ ، تیمسارسرلشکرضرغام‌وزیر محترم گمرکات‌وانحصارات ، جناب‌آقای دکتر بابك فرماندار طهران ، جناب آقای کوثری مدیر کل فرهنك استان .

مدعوین محترم ، حضار ارجمند ومحترمین طالقان ، با سپاس‌گذاری فراوان از توجه مخصوص جناب آقای وزیر فرهنك که بااهداء نشان سپاس ، افتخاری نصیب خانواده مافرمودند به عرض میرساند ، که برای اهالی‌طالقان جای نهایت افتخار ومباهات است که جنابان وزراء عظام قبول زحمت فرموده وبا

اجابت دعوت آقای مهندس طالقانی به طالقان تشریف فرما شده‌اند .

امید ویقین داریم این تشریف فرمائی که در تاریخ این بخش قدیمی با وجود همجواربودن پایتخت کشور بی سابقه بوده ، قطعاً طلیعه ترقی این‌بخش مستعدخواهدبود ، لذا ازاین‌ابرازلطف ، اهالی‌طالقان عموماً وخانوادهٔ طالقانی و رستگار خصوصاً صمیمانه سپاس گذاری مینمایند .

از مدعوین محترم دیگرنیزکه رنج راه تحمل فرموده ازطهران به طالقان تشریف آورده وهمچنین از اهالی محترم مقیم طالقان که از روز گذشته با شور وهیجان خاصی در مراسم اهداء دبیرستان محمد رستگارشرکت ودر چهار قریه طاق نصرت زده وخرد وبزرگ ابرازاحساسات نمودند قلباً تشکرمینمایند.

بطوریکه‌خاطرشریف‌حضارمستحضراست‌شادروان محمدرستگاربرادربزرگواراین‌جانب وصیت‌فرموده بودند که از ماترك آن مرحوم دبیرستانی در طالقان ساخته شود ، این نیت خیر اخیراً بمرحله عمل درآمده وامروز این دبیرستان‌که ببهترین وجهی ساخته شده بوزارت فرهنك تقدیم میشود .

مهمترین وظیفه بنده این است که از طرف خاندان رستگار بالاخص پدرم‌که متأسفانه‌بعلت‌کسالت نتوانستند در این جلسه حضور یابند ، با یك دنیا تشکر وحق شناسی‌از سرورارجمند جناب آقای مهندس طالقانی وجناب آقای بهشید عموی معظم له سپاس گذاری نمایم . که از دو سال قبل تا کنون با مساعی فراوان ومستمر ومراقبت‌ها ودلسوزیهای غیر قابل وصفی برای احداث وتکمیل این بنا اقدام فرموده‌اند ، جناب آقای بهشید درست از دو سال قبل که درخدمتشان برای انتخاب زمین بشهرك آمدیم ، وبعداً بنده بخوزستان مأمور شدم تمام هم خودرا مصروف اتمام این ساختمان نموده‌کلیه امور شخصی وخانوادگی‌خود را در درجه دوم قرار دادند .

جناب آقای مهندس طالقانی علاوه برنظارت وراهنمائی‌های ذی قیمت در این چند ماهه اخیر غالب اوقات خود را صرف این امر فرموده وعلاوه برصرف وقت وانرژی برای تکمیل بناء دبیرستان بالغ بر (١٦٠٠٠٠) ریال وبرای تکمیل وترسیم جاده طالقان قریب (١٨٠٠٠٠) ریال خرج نموده‌اند .

برگذاری مراسم نیز از هر حیث مرهون ابتکارات و علاقه‌مندی معظم له است ، چون بنده از عهده تشکر از اقدامات خیر خواهانه ایشان وجناب‌آقای بهشید برنمی‌آیم ازخدای بزرگ توفیق وسعادت خود وخانواده محترمشان را خواستارم .

تشکر دیگر بنده از اخوان محترم آقای حاج ابوالبشر وآقا رضا صادقیان که از دو سال قبل باشوق خاصی‌آماده قبول هرگونه زحمت در این راه بوده ، سه‌دانگ‌از زمین‌دبیرستان را هم‌اهداءنمودند .

علاقه‌مندی وجدیت زائد الوصف آقای بخشدار محترم طالقان که در تنظیم امور جدیت وعلاقه‌مندی خاصی بخرج داده‌اند موجب نهایت تشکر است .

زحمات وکوشش آقای استاد علی اوسط معمار ساختمان که با رعایت حد اکثر صرفه ساختمان بناء را بطور احسن انجام داده است شایان تقدیر است .

بنده بار دیگراز ذوات محترمی‌که نتیجه همت والایشان‌موجب شده است‌که وصیت‌شاد روان‌مرحوم محمد رستگار برادر بزرگوارم به بهترین وجهی صورت تحقق پذیرد وبا بذل عنایت خود موجب شادی روح آن شادروان را فراهم نموده‌اند از صمیم قلب سپاسگذاری نموده موفقیت همگی را در انجام امور عام المنفعه خواستار است .

درپایان همه اهالی طالقان‌که با توجه به مشکلات موجود برای دولتها وبنا به‌خصیصه ذاتی‌مردمانی کم توقع وبحد اقل احتیاجات خود اکتفا می‌کنیم انتظار داریم‌که با توجه خاص جناب‌آقای دکترمهران وزیر محترم دانشمند فرهنك وجناب آقای کوثری مدیر کل فرهنك استان معلمین وکادرشایسته‌ای برای این دبیرستان که در مرکز یك بخش مستعد ودانش دوست قرار گرفته انتخاب واعزام فرمایند با نظارت ریاست محترم فرهنك شهرستان‌کرج ورئیس محترم فرهنك طالقان ، دبیرستان محمد رستگار میتواند هر سال تعداد قابل توجهی از جوانان این بخش مستعد را که نسبت با سوادهای آن از نقاط دیگر ایران بیش و قریب (٦٠ ر.) میباشد که بالفعل (١٠ر.) درکلاسهان ابتدائی ودر اکابر مشغول تحصیل‌اند درداماں خود پرورش داده ودرنتیجه این جوانان پاك وخالص بادانش وفرهنك بیشتری قدم در راه‌خدمت باعلیحضرت همایون شاهنشاه گذارده ، ودرراه سرفرازی واعتلاء نام ایران عزیز بیش ازپیش موفق شوند.

قبل از اتمام عرایضم چون انجام مراسم واگذاری دبیرستان محمد رستگار مقارن عید سعید غدیر بوده است بااستفاده ازاین موقعیت بدین وسیله یك جلدکتاب شبهای‌پیشاورتحت عنوان دفاع ازحریم‌تشیع تألیف سلطان الواعظین شیرازی‌که از (٤٠٠)کتاب ورساله استنساخ ودارای (٨٠٠) مطلب مهم‌از جمله تشریحاتی در باره عید غدیر ومقام ومنقبت حضرت علی علیه‌السلام میباشد به‌کتابخانه دبیرستان تقدیم مینماید .

از وزراء عظام وحضار محترم‌که برای استماع عرایض بنده حوصله بخرج دادند با نهایت احترام سپاس‌گذاری نموده آرزو دارد همگی همواره از لطف و عنایات خداوند بزرگ برخوردار بوده ودر راه خدمات به شاهنشاه محبوب ومیهن عزیز موفق باشند ، شهرك طالقان مورخه ٤ر٤ر٣٨ .

سرهنگ حسین رستگار

یادداشت پیرم خان ارمنی راجع بفتح تهران

در این موقع که کار نویسندگی جلد اول دارد به آخر میرسد یکی از یادداشت‌های مسیو پیرم‌خان ارمنی راجع بفتح وورود بطهران بدست ما افتاد ، که برای روشن شدن تاریخ که یگانه هدف نویسنده حقایق نویسی خواهد بود بشرح ذیل درج مینمائیم تا خوانندگان تاریخ انقلاب ایران که یادداشتهای هر یك از نویسندگان رامطالعه‌کرده‌اند این قسمت را هم مطالعه‌کرده باشند .

درشب (٢٠) ژوئن بختیاریهای مشروطه خواه بصفوف ما ملحق شدند ، ساعت دو بعد از نصف شب قشون ما از میان قوای دولتی بحرکت درآمد وبسوی « شاه‌آباد » « واحمد آباد » پیشروی کرده ، در بین راه « شاه‌آباد » و«احمدآباد » بیك دسته متحرك قزاقها برخوردیم ، پس‌از تیراندازی مختصری‌آنها فرار کردند .

در ساعت مزبورکه ما بسوی قزاقها تیراندازی میکردیم ، یك عده پانصد نفری درپشت سرماحرکت میکردند ، عده مزبور چون صدای تیراندازی میشنوند ، اسلحه ومهمات وتوپ را با خود برداشته به « بادامك » مرکز اردو مراجعت کرده و معلوم نیست برای کی وبرای چه بانتظارمینشینند .

من بادسته خود به پیش قراولان قشون سردار اسعد که تحت فرمان سردار حشمت بود ملحق شده یك قشون تقریباً پانصد نفری دولتی را پشت سرگذاشته در ساعت شش صبح (٣٠) ژوئن از راه دروازه

یوسف آباد وارد طهران شدم ، هنگامی که ما وارد وداخل شهر شدیم بزدوخورد دست زدیم سروان « زایوسکی » روسی که‌مدت سه روز درجبهه « احمدآباد » برضد ما جنگیده بود ، بامدادان چون‌ملاحظه می‌کند که در احمد آباد اثری از انقلابیون دیده نمیشود ، بیدرنگ از آنجا به سرهنگ « لیاخوف » فرمانده کل افواج قزاق (که بر علیه مجاهدین وارد شهر شده وشروع بجنگ نموده بودند) تلفن



مسیو پیرم خان ارمنی در فتح طهران

میکند ومیگوید که « انقلابیون بسوی قزوین فرارکرده‌اند ومن امشب درکرج میمانم . »

« لیاخوف در پاسخ با عصبانیت میگوید «تراچه میشودکه مانند دیوانگان‌آوازمیخوانی !؟انقلابیون وارد شهر شده‌اند » سروان از فرط خشم وغضب تلفن را بزمین میزند ومی‌شکند .

من باتفاق سالار حشمت وارد شهر شده بودم (مسیو پیرم در یك جا سردار حشمت ودر اینجاسالار حشمت ذکر مینماید و بطوریکه ذکر کردیم ما عین یادداشت را مینویسیم بدون اظهار نظر) او را در

اطراف دروازه جا گذاشته‌وبسوی عمارت مجلس شورای ملی شتافتم وبهارستان را متصرف شدم ، چون در صدد تصرف مسجد سپهسالار که با عظمت خود سنگر مناسبی محسوب میشد برآمدم ، به مقاومت شدیدی برخوردم و جنگ خونینی درگرفت ، پس از دو ساعت زدو خورد مسجد مزبور را هم بتصرف درآورده قوای دولتی پس ازدادن تلفات سنگین پا بفرار گذاشت ودرنتیجه جنگ تمام شد ، در این‌هنگام بختیاریها وسپهدار نیز وارد شهر شدند ، عمارات فوق الذکررا که متصرف شده تحویل نامبردگان داده خودم‌بسوی عمارت فوج قزاق حمله‌ور شدم ، جنگ سختی بوقوع پیوست ، « لیاخوف » چون اطلاع حاصل میکند که من او را محاصره کرده‌ام ، تمام قوایش را بر علیه سنگر اصلی ومهم ما که عمارت مدرسه ارامنه بود متمرکز ساخته وبا شلیك شدیدی دیوارهای آنرا لاینقطع میکوبد .

در اول ژوئیه ـ اوضاع بیش ازپیش بحرانی وخطرناك گردید ، سروان « زایوسکی » وسواران قره داغی سردار ارشد به اتفاق‌افراد خود وسربازان سیلاغوری‌شهر را از دو طرف محاصره کرده ، به تیر ـ اندازی شدیدی دست زدند ، از داخل شهرهم قزاقها سنگرهای مارا هدف گلوله قرار داده بودند ، جنگ در تمام مدت روز ادامه داشت وما پیوسته سعی میکردیم که سنگرها ومواضع مناسب تری بدست آوریم تا بدان وسیله دایره حلقه محاصره را که بدور صفوف « لیاخوف » کشیده بودیم تنك‌تر سازیم .

در دوم ژوئیه ـ افرادیکه در اطراف شهر گردآمده بودند ، چون مشاهده می‌کنندکه ازتیراندازی بی جهت نتیجه‌ای عاید آنها نمی‌شود مواضع خود را ترك گفته بسوی «سلطنت‌آباد »که مقرشاه‌بودمیروند . شاه بهمراهی مشاورین وقشون عظیم خود به محل‌نامبرده پناه برده بود ولی « لیاخوف » همچنان بر علیه ما میجنگید چند روز پیش ازآن‌که جنگ درداخل شهرشروع شود ، اهالی‌عموماً بسفارتخانه‌های‌ترکیه ، انگلستان ، آلمان پناهنده شده بودند ، چند خانوار ارمنی هم در حوالی حسن آباد ودر عمارت مدرسه ارامنه « پارك هتل »که‌ازسفارت‌خانه‌های انگلیس‌وترکیه چندان فاصله نداشت تحصن جسته بودند ، ولی پس از اینکه قزاقها عمارت مدرسه را هدف گلوله توپ قرار دادند ، البته اقامت خانواده‌های مزبور در درآنجا دیگر غیر مقدور بود ، لذا چند نفر اجباراً شبانه زن وبچه‌های خود را بسفارتخانه‌های ترکیه وانگلیس منتقل نمودند ، عمارت « پارك هتل » پارك سابق اتابك ومحل فعلی سفارت روس درآخرکارتحت اختیار ما گذاشته شد وما آنجا را برای پرستاری مجروحین اختصاص دادیم ، قزاقها وسایرافراد از فرط خشم و غضب وانتقام بر روی سرافراد بیچاره فروریختند ودکانها وخانه‌های اتباع داخله وخارجه رامورد دست برد و غارت قراردادند .

عصر روز دوم ژوئیه دبیرسوم سفارت روس ، ازطرف « لیاخوف » نامه‌ای به مجلس‌آورد ، سرهنك « لیاخوف » در طی نامه مزبور پیشنهاد میکردکه تیراندازی بسوی فوج قزاق ازآغاز تا پایان‌مذاکرات خاتمه داده شود وبرای اجرای این امر از طرف خود پیشنهادهای زیر را مرقوم داشته بود :

۱ ـ پس از تسلیم شدن ، افراد فوج قزاق باید مورد عفو واقع شوند .

۲ ـ افسران کما فی السابق با مشاغل فعلی خود انجام وظیفه نمایند .

۳ ـ حقوق آنان بمیزانی که تاکنون دریافت میداشتند پرداخت گردد .

٤ ـ از خلع سلاح نمودن قزاقها صرفنظر شود .

۵ ـ خود او بعنوان فرمانده فوج قزاق معرفی وشناخته شود ، پس از دریافت نامه « لیاخوف »

پیشنهادهایش را پذیرفتیم وازطرف خودمان شرایط زیر را پیشنهاد کردیم :

۱ ـ در صورت تسلیم شدن قزاقها . آنها را مورد عفو قرار داده وباآنان مانند برادران خودرفتار خواهیم کرد .

۲ ـ آنها باید تا پایان جنگ سلاح خود را بزمین گذارند .

۳ ـ از تاریخ خلع سلاح حقوق آنان از طرف دولت جدید پرداخت خواهد شد .

٤ ـ لیاخوف ، موقتاً در پست خود باقی خواهد ماند ولی از این پس باید تحت نظروفرمان وزیر جنگ که امروز انتخاب خواهد شد ، انجام وظیفه کند .

۵ ـ لیاخوف باید فردا به مجلس که بتوپ بسته بود بیاید ورسماً تسلیم شود .

٦ ـ لیاخوف برای تسلیم فوج قزاق باید فردا بلافاصله اقدامات مقتضی بعمل آورد .

لیاخوف شرایط پیشنهادی ما را قبول می‌کند ودر نتیجه ما هم از تیراندازی بسوی افراد وی خود داری میکنیم ، اما هنوز عده‌ای از بختیاریها که درعمارت بانك روس مستقر شده بودند ، دائماً بطرف ما شلیك میکردند ، خیال آنها این بود که از معامله بمثل راحت بودند ، چه آنان پیش خود حساب می‌کردند که ما جرئت نخواهیم کرد که بسوی بانك مزبور تیراندازی نمائیم .

من این موضوع را بارها بسفارت انگلیس رسانیده بودم ، وبرای آخرین بار بسفارت مزبوراطلاع دادم‌که باطلاع سفارت روس برسانید که برای آخرین بار یاد آور میشوم‌که بدشمن اجازه ندهند که از عمارت‌بانك روس‌بسوی ما تیراندازی کنند ودر غیر این صورت ما اجباراً بانك‌را بتوپ خواهیم بست .

نیم ساعت بعد بتوسط سفارت انگلیس اطلاع داده شد که مقامات مربوطه اقدامات مقتضی بعمل آورده‌اند هنوز یکساعت از این نگذشته بود که یکی ازکارمندان بانك مزبور بحضور من آمد واظهار داشت که عده‌ای قزاق وطرفداران استبداد بزور وعنف وارد عمارت بانك شده بودند وازآنجا تیراندازی می‌کردند ، ما بهمکاری قزاقها آنها را از آنجا راندیم وشما میتوانید از این حیث آسوده خاطر باشید ، من از ایشان اظهار تشکر کردم .

پس از این وقایع ، شارژدافرهای سفارتخانه‌های روس وانگلیس درسلطنت آباد بحضور محمد علی شاه بار یافته ، اورا ترغیب مینمایند که در سفارت روس متحصن شود ، و برای متقاعد ساختن شاه بوی یادآور میشوند که احتمال دارد مجاهدین او را زنده دستگیر نمایند ، شاه دربدو امر در برابر اصرار آنها ایستادگی بخرج میدهد ولی همین‌که از موضوع تسلیم‌شدن « لیاخوف » خبردارمیشود تصمیم می‌گیرد از قلعه سلطنت آباد بسفارت روس پناهنده شود .

صبح روز ۳ ژوئیه ـ شاه بعنوان اینکه میخواهد بگردش برود ، دستور میدهد که اسبش را زین کنند ، جواهرات واشیاء قیمتی را قبلا منتقل نموده بود ، شاه سوار اسب شده قصر سلطنتی را ترك‌کرد ، وقتی که او از قصر خیلی دور میشود اطرافیانش تازه بمنظور وی پی می‌برند وبطرف شاه میروند ونیمه راه بشاه رسیده‌خواهش وتمنا می‌کنند که از این تصمیم خویش صرفنظر نماید والاخود با دست خویش تاج وتخت سلطنت را بباد خواهد داد وتمام نقشه‌ها وکوشش‌ها را نقش برآب خواهد ساخت ولی شاه‌بحرفهای مشاورین گوش نداده ، بهیچوجه من الوجوه متقاعد نشده یکسر بسفارت روس میرود وخودش را تحت حمایت آن قرار میدهد ، اطرافیان شاه هم بعمل او تاسی جسته وجمله‌گی بسفارت پناهنده میشوند ، در

سفارت روس اطاقی مخصوص قبلا برای پذیرائی شاه تهیه شده بود ، شاه در تحت حمایت دولتین روس و انگلیس قرار داشت وبهمین جهت بر فرازسفارت روس پرچم دولت انگلستان نیز باهتزاز درآمد ودرهای ورودی عمارت از طرف نگهبانان دو دولت مزبور حفاظت میشد .

هنگامیکه شاه بسفارت روس پناه میبرد ، کفیل سفارتخانه انگلیس بخیابان آمده کلاه از سرش برداشته و هورا می‌کشید وباطرافیانش هم پیشنهاد میکند که بوی تاسی جسته وهورا بکشند ، ضمناً خبر فرار شاه را هم باطلاع عموم میرساند ، او برای ملاقات من اظهار تمایل مینماید ولی چون خبردارمیشود که من به محل خود نبوده ونیستم فوری یك نفر را بسراغ من فرستاد ، هنگامی که من به محل خود مراجعت میکردم ، درخیابان‌دوباره کلاهش را از سربرداشت وهوراکشید وبجلو آمد ودستم راگرفت وبا صمیمیت فشرد وتبریك گفت ومراهم از فرار شاه مسبوق ساخت .

خوانندگان عزیز بدقت یاد داشت‌های مسیو پیرم خان را بخوانید که از هر جهت مخصوصاًسیاسی قابل توجه است وخیلی از حقایق را نسبت بفتح طهران روشن مینماید وما بسیار خورسندیم‌که موفق‌بدست آوردن‌یادداشت‌های مزبور شده وعیناً برای شما خوانندگان ذکرکردیم .

در جای دیگر ازیادداشتهامینویسد : « در باره مشاوره امورجنگی ونظامی‌کمیسونی بنام«کمیسیون جنگ » ونیز کمیسونی بنام « کمیسیون امورمالی » دروزارت مالیه تشکیل‌گردید ، در این دوکمیسونهم دونفر ارمنی عضویت داشتند .

مجلس فوق‌العاده که به نقشه‌ها وتوطئه‌ها وکار شکنیهای مخفی پاره‌ای از عناصر طرفدار استبداد پی برده بودند . مرا برای ریاست نظمیه انتخاب ، نمیخواستم قبول نمایم ، وناچار قبول کردم وشروع به تعقیب وتوقیف‌آنان نموده وپس از محاکمه وثبوت اتهامات منتسبه‌جملگی راباعدام محکوم‌کردند .

اول ـ صنیع حضرت‌راکه قبل‌ازشروع جنگ به‌تشکیل دسته‌های دوره‌گرد و شرور اقدام‌کرده بود .

دوم ـ شیخ فضل‌الله نوری ، باید در نظر داشت که نام برده روحانی عالی قدری بود وگفته اوبرای تودهٔ خلق وحی منزل ، محسوب میشد ، باتمام این اوضاع واحوال روزیکه او را بدارمی‌کشیدند حضار برخلاف انتظار شادی میکردند وکف میزدند وحتی هورا می‌کشیدند ، این شادی وتظاهرات فریاد انتقام شهدای بیگناهی بود که از حنجره‌های برادران زنده خویش تنفر وانزجار خود را نسبت به این روحانی ابراز میداشتند حتی شیخ مهدی پسر شیخ تادر وسط ایستاده وبا شادی و سرور بسیار تماشا میکرد . . »

خواص پیاز

پیاز بهترین داروی ضد زکام و زخم‌های عفونی و کرم معده و روده است ، یك دانه پیاز ده هزار واحد (پنیسلین) دارد ، پس ازسه چهار هزار سال خواری و مذلت سرانجام پیاز بحق خویش رسید و در میان داروهای طبیعی مقام اول را احرازکرد و برادر ارجمند (پنسیلین) خوانده شد .

چندی قبل دانشمندان مانند «سروته‌پیازشناس» اعتراف‌کردندکه‌تاکنون‌درباره‌پیاز راه خطاپیموده بودند ، و بی‌جهت وعلت آنرا نا چیز وحقیر می شمردند و نیز گفته اند که بر خلاف عقیده عوام ، پیاز تنها میوه‌ایست که مغز است و هیچ پوست ندارد . برطبق اوراق تاریخ مدون علوم دو هزار سال است که عوام در همان حال‌که پیاز را چیزی نفرت انگیز دانسته‌اند بخواص طبی آن پی برده‌اند ، ولی پزشکان

و دانشمندان آن خواص را غالباً واهی تلقی میکردند دریك کتاب هندی که (۳۰۰) سال قبل ازمیلاد مسیح نوشته شده است پیاز را یکی ازداروهای ضد زکام دانسته ، پیازبهترین داروبرای زخمهای عفونی که خیلی سریع علاج میکند ، کرم معده و روده‌ها را میکشد ، کران را شفا میدهد ، حتی برای مبتلایان بمرض صرع نافع است .

« پلینی کبیر » فیلسوف یونان صورتی از (۲۸) بیماری نوشته که همه را میتوان با پیاز معالجه کرد صدق گفتاراو امروز مبرهن گشته است ، علمای جدید همیشه بالخندی استهزاآمیز بدین حقایق مینگریستند تا آنکه دکتر (ادواردکهمان) متخصص آمریکا نتایج تحقیقات بیست ساله خود را منتشرنمود و نوشت که « پیاز برادر بزرك پنی سیلین » است و علاوه بر داشتن مواد مقوی غذائی دارای ویتامین «ث» ، «ب» کم‌پلکس نیزهست و درآن هر دو ویتامین مذکور ازهرمنبع دیگری‌بیشتر وفراوان تراست ، اطبای روسیه شوروی از بیست سال پیش شروع به تجربه درباب خواص پیازکردند و کشف نمودندکه آب پیاز بآسانی انواع میکروبهای موذیرا میکشد وحتی‌حیوانات یك سلولی‌مانند میکروب « دسانتری » را میکشد ونابود میسازد ، اطبای روس همچنین کشف کرده‌اند که اگر یك دانه پیاز را سه چهار دقیقه با «سقز » بجوند دهانرا از وجود هر میکربی پاك مینماید .

در اثنای جنگ ، جراحان روسی زخم گلوله را باآب پیاز می‌شستند ، وسوختگی‌های ناشی ازبمب را باضمادی که عبارت از پیاز رنده شده بود مداوا میکردند ودر هرمورد نتایج مطلوبه میگرفتندوهمچنین دریافته بودند که بخاری که ازآب پیاز و یا از پیازیکه تازه بریده‌اند متصاعد میشود دارای خواص ضد عفونی و اگر زخمی‌در جوارآن قرارگیرد ضد عفونی میشود ، و نیز در موقع بریدن پیاز آنچه میکروب درچشمان‌است کشته وباآب چشم بیرون می‌ریزد ، اما این اثر ها پس از پانزده دقیقه زایل میشود برای این‌که آب پیاز (فرار) است .

پزشکان روس دانستندکه این‌خواص‌بعلت یك ماده (شیمیائی)است ونام این ماده را « فلیتون سید » گذاشته اند اما هنوز نتواسته‌اندآنرا از پیاز بطورخالص‌مجزا سازند وبدست بیاورند وباترکیب(شیمیائی) آنرا مشخصاً کشف نمایند .

چندی قبل « دکترادوارد کهمان » این ماده (شیمیائی) را بطور خالص ازآب پیاز تقطیرشده‌مجزا کرد واز هرکیلوگرم پیاز خام عامل اصلی آنراکه نوعی « ینوآلاسید » وترکیبی ازگوگرداست بدست آورد اکنون شرکت داروسازی معروف « ویتروب » سازنده قرص معروف (ناپال) از روی‌کشفیات دکتر « ادوارکهمان » داروی شفا بخش و مهمی ساخته است که موسوم به « آلیسین » است و در خواص‌دست کمی از (پنی سلین) ندارد ، یك گـذارش رسمی مینویسد : « آلیسین » نه فقط مـانند پنی سلین کشنده میکروبهای چرکی‌است ، بلکه میکربهائی که‌پنی‌سلین‌درآنهااثری ندارد«آلیسین» مؤثراست‌وآنهارامیکشد. اما این خواص ها باپختن پیاز ازبین میرود وپیاز پخته هیچ خاصیتی ندارد ، انتشـار این گذارش بمذاق پیازخوران‌خوش‌آمده است‌که‌تصور میرود مصرف پیاز مردم‌جهانی دوبرابرشود زیراخوردن پیازخام دهان را ضد عفونی میکند و میکرب سینه‌پهلو ، ذات‌الریه ، وزکام و غیره رامی‌کشد و خلل وفرج(لثه) دندان‌را از میکربهائی‌که بقایای غذا تخمیر میکند و بدان واسطه بـاعث کـرم خوردگی دندان میشوند پـاك و جلوگیری مینماید .

یك ضرب المثل قدیم انگلیسی میگوید که روزی یك دانه سیب بخور تا دیگر پزشك بخانه تو نیاید این مثل مبدل شده که روزی یك دانه پیاز خام بخور تا دیگر نه پزشك بخانه تو بیاید ونه اینکه بیماری .

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام میفرماید : « صبح هر روز یك دانه الی سه دانه سیب بخورید یکسال بر عمرتان افزوده میشود تصور میکنم خوانندگان عزیز پس از اطلاع از خواص پیاز وسیب متوجه شوند و برای خوردن از همدیگر سبقت بگیرند و آنوقت است که قیمت پیاز بالا میرود وکسی هم نیست مانندسایر ماکولات خاصه (تره بار) جلوگیری نمایند .

عسل ومنافع آن

از زمان قدیم عسل موردتوجه عموم بوده است وبقراط هم خیلی به آن معتقدبوده چنانکه گفته است : « هر کس در روز مقدار جزئی عسل بخورد از ابتلاء به بیماریهای بسیار محفوظ میماند ، در مذهب اسلام وقرآن مجید هم خیلی از عسل و منافع آن ذکر کرده « فیه شفاء للناس» برای تمام مردم خوب و شفااست از زن ومرد وبچه ، حضرت رضا علیه السلام میفرماید صبح قبل از خوردن ناشتامقدار جزئی عسل بخورید مخصوصاً در فصل زمستان مبتلا بزکام و سایر امراض نخواهید شد .

ناپلئون اول دستور داده بود جلو جبه رسمی او شکل زنبور عسل را قلاب دوزی کنند که اهمیت آن معلوم شود ، عسل دارای یك نوع قنداست که « لودنور » مینامندوازشیره گیاههای مختلف تهیه شده وخاصیت غذائی آن دوبرابر بیشتر از قند معمولی است ، قند معمولی مانند نمك فقط یك نوع طعم دارد ، درصورتی که هر عسلی دارای عطر ومزه خاصی میباشد ، چون از گیاههای مختلف وزیادی تهیه شده است وبیشتر طعم وبو بسته است بگلی که زنبور از آن استفاده کرده است ، عسل برای مرض قند کمش ضرر ندارد وبلکه مفیداست.

یونانیان بیشتر از عسل هائی که در نقاط وصحراهای بوته دار تهیه میشود استفاده میکردند که چون این نوع عسلها مزه بوته‌های صحرا میدهد ، عسل جزیره مالت برای این که طعم بهار نارنج دارد معروف است چنانچه دربعضی نقاط هم عسل مزه صنوبر یا سایر بوته‌های معطررا دارد ، هیچ غذائی باندازه عسل پاك وضد عفونی نمی‌باشد ، در عسل هیچ نوع جسم ومیکروبی نمیتواند زیست کند .

از قبرهای فرانسه عسلهای کهنه بدست آمده که از ۳۳ قرن قبل باقی مانده وبمرور زمان سیاه وضخیم شده است ولی کاملا پاك یعنی بدون میکروب میباشد ، گفته میشود هیچگونه تقلبی نمیتوانند درعسل بنمایند چون هر ماده خارجی که وارد آن کنند با تغییراتی که بوسیله مواد تخمیری حاصل میشود کاملا معلوم میگردد ولی این تصورمربوط به پنجاه سال قبل بوده بلکه صد سال قبل که هنوز کاملا متمدن نشده بودند وجزئی ایمانیهم داشتند نه امروز که بقول یکی از دوستان تنها چیزی که تاکنون سالم مانده و تقلب در او راه نیافته است (تخم مرغ است ؟) .

عسل نزد مصریها اهمیت خاصی داشت وآنرا پاك وشیرینی میدانستند ، ودر جشن‌های عروسی آنرا بمصرف میرساندند ، روسها قدری عسل باطاق زفاف عروس میریختند بدین جهت که داماد زیر بغل عروس را بگیرد تازمین نیفتد واز آن زمان معمول شد که مرد زیر بغل زن را بگیرد ، هنوز هم در بعضی ممالك مانند مجارستان وهندوستان عسل را با نانهای شیرینی مخلوط کرده در شب عروسی میخورند ، وبه همین علت است که ماه اول عروسی را در همه جا (ماه عسل) مینامند .

این غذای لذیذ قدیمی یکی از عجایب خلقت است که محصول گلهای رنگارنگ ونتیجه همکاری

میلیونها زنبور میباشد ، گویا طبیعت گلهای خاصی را بوجود می‌آوردکه تا زنبورهای عسل بتوانند باعضو مخصوصی که در دهان دارند شره‌آنها را مکیده مورد استفاده خود قرار دهند ، هر زنبوری باندازه ده برابر وزن خود بکندو عسل میگذارد وهر نیم کیلو عسل نتیجه هزارمرتبه مسافرت ورفت وآمد یك‌زنبور میباشد ، زنبور باوفا ترین وثابت ترین عشاق نسبت به معشوقه خود (گل است) ، وگلهائی را انتخاب مینماید که بیشتر شیره داشته باشند .

موقعی که شیره گلها در آخر بهار و اواسط یا اواخر تابستان رو باتمام میگذارد (بسته بدرجه حرارت مناطق) زنبورها با فعالیت بیشتری کارمیکنند وجان خود را بخطر می‌اندازند تاآخرین استفاده را از گلها بنمایند و بکندوها عسل بیشتری بیاورند (تا این انسان اشرف مخلوقات لوس وازخود راضی) نوش‌جان نماید . تلاش‌آنان بفاصله دو ، تا شش هفته وآخرمانند رنجبران‌حقیقی دریکی ازگوشه‌های‌چمن وصحرا می‌افتند وجان میدهند ، یا در خودکندو بخواب میروند ، و زنبورهای دیگر جانشین آنها میشوند هرزنبوری در مدت سفر خود سی‌کیلومتر مسافت را طی‌کرده ودرحدود (۱۳۵) گرم عسل تهیه‌مینماید .

عسل دارای (پروتئین) (بیاض البیض) یعنی قند ، ویتامین ، ماده تخمیری ، مختصری آهن ، مس ، تگانس ، پطانس ، سود ، وفسفور میباشد ، یعنی همان موادی که در شیره گلها موجود است وخود زنبور از آنها اطلاعی ندارد ، حتی شاید شما خوانندگان عزیز هم اغلب از آنها بی اطلاع باشید موضوع مهم آنست که اشخاص مبتلا بمرض قند ، عسل را بخوبی تحمل مینمایند یعنی برای آنها ضرر ندارد ، در صورتی که قند معمولی مضر است .

هنوز متخصصین کاملا نمی‌دانند چه‌طور شیره‌گل تبدیل بعسل میشود ، همین قدر میدانند زنبورهاپس از مکیدن شیره گل ومراجعت بکندو زبان خود را متصل بیرون می‌آورند که گویا بدین ترتیب آب شیره گل را تبخیر مینماید وبوسیله ماده تخمیری‌که در بدن‌آنها وجوددارد ، قند را تبدیل به (لوزدوکسترور) نوعی از قند می‌کنند ، عسل علاوه بر اینکه مستقیماً مصرف میشود برای تهیه انواع نانهای شیرینی نیز بکارمیرود علاوه براین در ممالك خارجه‌آنرا برای‌بعضی نوشابه‌های الکلی (لیکور) وشرابهای مخصوص بکار می‌برند وهمچنین در عطر سازی برای صابونهای خاص وخمیرهای دندان هم استعمال می‌گردد .

دراین صورت چون عسل یك غذای پاك ونافعی است که فقط از شیره گلهای مختلف بوسیله زنبور عسل بدست می‌آید ، اشعار زیادی در باره‌آن سروده‌اند لذا ما خوردن‌آنرا بهمه خوانندگان توصیه‌بلکه تأکید مینمائیم ومطمئن باشند که همیشه سلامت وشاداب خواهند بود .

درکشورفرانسه رسم است ، اگرمالك‌کندوئی بمیرد بازماندگانش‌کندورا با پارچه سیاهی میپوشانند وسپس روبه‌کندوکرده میگویند : « اربابتان باما وداع ابدی نمود ، لکن شماما راترك نکنید وباماهمیشه وفادار بوده ونزد ما بمانید » .

✿ ✿ ✿

در اینجا که فصل هشتم‌کتاب پایان می پذیرد جلد اول را خاتمه میدهیم . جلد دوم ازفصل نهم (جریان‌کودتا وانقراض سلسله قاجاریه) شروع میشود ، در واقع جلد دوم کتاب شامل جالب‌ترین حوادث و اتفاقات است‌که نویسندهٔ‌کتاب بدون پرده پوشی برشته تحریر درآورده است .

اعظام الوزاره (قدسی)